

قم شناسی

قم پژوهی / ۲

قم شناسی

دفتر اول

تاریخ قم (مختار البلاد)، انجم فروزان،
گنجینه دانشوران، رجال قم و بحثی در تاریخ آن،
بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و القمیین

به کوشش

علی بنایی

پدیدآورنده: بنایی، علی، ۱۳۳۸ - گردآورنده

عنوان: قم شناسی

تکرار نام پدیدآور: به کوشش علی بنایی

مشخصات نشر: قم: نور مطاف، ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ۱۱۳۶ ص.

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: قم - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: قم - تاریخ

موضوع: قم - سرگذشتنامه

موضوع: معصومه، بنت موسی الکاظم علیه السلام ۴۱۸۳ - ۴۲۰۱ -

موضوع: آستانه مقدسه قم

موضوع: قم - زیارتگاه‌ها

رده کنگره: ۱۳۹۰، ۹ ق ۹ ب / ۲۱۱۳ DSR

رده دیویی: ۱۳۴ / ۹۵۵

شماره مدرک: ۲۲۱۹۷۸۲

ISBN: 978 ' 964 ' 7891 ' 72 ' 1

نام کتاب: قم شناسی، دفتر اول

به کوشش علی بنایی

ناشر: نور مطاف

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: باقری

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۱ - ۷۲ - ۷۸۹۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

نشانی: قم، خ شهدا، ک ۲۲، پ ۷۲، ت: ۷۸۳۱۳۸۸ - ۰۲۵۱

فهرست اجمالی

درآمد	۷
تاریخ قم	۱۳
انجم فروزان	۲۵۳
گنجینه دانشوران	۵۶۷
رجال قم و بحثی در تاریخ آن	۷۲۷
بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و القمیین	۸۸۵
فهرست تفصیلی	۱۱۱۷
نمایه‌ها	۱۱۳۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درآمد

امام صادق علیه السلام:

إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ، وَلِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ، وَلَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ، وَسَتَدْفَنُ فِيهِ إِمْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ، مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی: «خدا را حرمی است و آن مکه است، رسول خدا را حرمی است و آن مدینه است، امیرمؤمنان علیه السلام را حرمی است و آن کوفه است، ما اهل بیت را حرمی است و آن قم است. به زودی بانویی به نام «فاطمه» از تبار من در آنجا دفن می شود که هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.»

شهر قم از دیرباز مرکز تشیع و مهد روحانیت و فقاہت بوده است. پیوند ناگسستنی این شهر با اهل بیت علیهم السلام از این روست که بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در آن جای دارد و چشم و چراغ مردم این دیار شده است. همچنین روایاتی صحیح و معتبر از ائمه اهل بیت علیهم السلام درباره قم و مردم آن و نقش فوق العاده ایشان در آگاهی بخشی جهانی، خصوصاً در دوران ظهور حضرت ولی عصر (عج)، وارد شده است. به همین رو، کانون روحانیت در گرداگرد این حرم شکل گرفته است، و بسیاری از محدثان و فقیهان، در حریم این حرم حلقه های درس تشکیل دادند.

تشکیل مجدد حوزه علمیه قم، به اهتمام مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، بار دیگر این شهر را در کانون توجه همگان قرار داد. در سده اخیر، قم شاهد تحولاتی ژرف و چشمگیر در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این شهر را پرآوازه کرد و در این چند دهه، شاهد تحولاتی چشمگیر در قم بوده‌ایم.

به رغم آنچه گذشت، تاکنون چنان‌که باید در باره این شهر و پیشینه و آینده آن تحقیقات دامن‌گستری صورت نبسته است. اینجانب به حسب اینکه نمایندگی مردم قم را در مجلس شورای اسلامی عهده‌دار هستم، مطالعه و بررسی در باره این شهر را وظیفه خود می‌دانم.

واقع این‌که ظرفیت قم بیش از وضع موجود آن است و هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب، فاصله بسیاری است و باید گام‌هایی بلندتر و استوارتر برداشت. اینک -خدا را سپاس- که ده‌ها مؤسسه تحقیقی در قم فعال است و کتاب‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی در این شهر منتشر می‌شود، ولی باز هم می‌توان آهنگ این فعالیت‌های فرهنگی را بیشتر و ژرف‌تر کرد، و قم را به پایتخت فرهنگی جهان اسلام مبدل ساخت و تا نقطه مطلوب برکشید.

مرکز قم‌پژوهی، مؤسسه‌ای است که به آهنگ تحقیق درباره گذشته و حال و آینده قم تشکیل شده، و در نظر دارد همه کتاب‌ها و نشریات و اسناد و مدارک درباره قم را گردآوری کند و در اختیار پژوهش‌گران قرار دهد. با وجود اینکه درباره برخی استان‌های ایران، مانند خراسان و فارس و کرمان، مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته و کتاب‌های متعددی نوشته شده، و مؤسسه‌هایی به همین هدف تشکیل یافته، ولی متأسفانه قم از این مزیت محروم مانده است. این در حالی است که قم دارای پیشینه‌ای طولانی، و از نخستین شهرهایی در جهان اسلام است که درباره آن کتابی مستقل نوشته شده است. مضافاً اینکه اکنون قم مرکز فرهنگی ایران و تکیه‌گاه شیعیان از سراسر جهان است.

مرکز قم پژوهی، ضمن اینکه نگاهی به گذشته دارد، حال و آینده قم را نیز مورد توجه قرار داده، و در نظر دارد مطالعاتی آسیب شناسانه و پژوهش‌هایی پیمایشی درباره آن به انجام رساند.

کتاب حاضر، که عنوان قم‌شناسی را برای آن برگزیده‌ایم، شامل پنج کتاب مهم و دور از دسترس در باره قم است: تاریخ قم (مختار البلاد) از محمدحسین قمی (ناصرالشریعه)، انجم فروزان از عباس فیض قمی، گنجینه دانشوران از احمد رحیمی، رجال قم و بحثی در تاریخ آن از سید محمد مقدس زاده، و بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و القمیین از قوام اسلامی جاسبی. هر یک از این کتاب‌ها در چند دهه پیش، در شمارگانی اندک، منتشر شده و سال‌هاست که نسخه‌های آن وجود ندارد و حتی در بسیاری از کتابخانه‌های عمومی یافت نمی‌شود. کتاب‌های مزبور شامل اطلاعاتی منحصر به فرد در باره قم است و هیچ قم‌پژوهی از رجوع به آنها بی‌نیاز نیست.

کتاب نخست با عنوان تاریخ قم (مختار البلاد)، از مهم‌ترین آثار معاصران در باره تاریخ قم است و یادگار مرحوم شیخ محمدحسین قمی، مشهور به ناصرالشریعه (م ۱۳۳۹ ش). از زندگی وی، اطلاعات اندکی در دست است. همین اندازه می‌دانیم که در قم زاده شد و در جوانی به آهنگ فراگیری علوم دینی به کربلا رفت و پس از چندی به حوزه علمیه قم بازگشت و از محضر حاج شیخ ابوالقاسم قمی، حاج سید محمدتقی خوانساری، حاج شیخ حسن فاضل و شیخ علی اکبر حکمی یزدی، دانش‌های حوزوی را بیاموخت. در تاریخ و ادبیات و رجال تبخّر داشت، اما ظاهراً به غیر از این کتاب، اثری دیگر از او چاپ نشده است.

از کتاب حاضر، دو چاپ وجود دارد: یکی به سال ۱۳۲۴ و به اهتمام کتابفروشی اسلامیة در تهران منتشر شده است. چاپ دیگر با پاورقی‌های مرحوم استاد علی دوانی است که به سعی انتشارات دارالفکر در قم فراهم آمده است. ما در این چاپ، متن استاد دوانی را، البته بدون پاورقی‌های وی، اصل قرار داده‌ایم. سراسر کتاب را، با حفظ امانت، ویرایش کرده و رسم الخط و سجاوندی آن را بسامان ساخته‌ایم.

گفتنی است نویسنده در مقدمه چاپ اول این کتاب مرقوم داشته است: «سمیته بمختار البلاد.» در روی جلد این چاپ نیز آمده است: تاریخ قم موسوم بمختار البلاد. اما در چاپ استاد دوانی، آن عبارت حذف و کتاب فقط با عنوان تاریخ قم منتشر شده است. ما در این چاپ، برای رعایت امانت، عنوان مختار البلاد را هم آورده‌ایم. گفته‌اند که نویسنده کتاب در آخرین ساعات زندگی خود می‌گفت: «عمرم به پایان رسید و میزان معلوماتم، معلوم نگردید.» امید است با این کتاب، پایه معلومات آن دانشور وارسته، آشکار شود.

کتاب دوم با عنوان انجم فروزان، یکی از مهم‌ترین آثار در باره قم پژوهی است که با تکیه بر پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای فراهم آمده است. نویسنده کتاب، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین عباس فیض قمی (م ۱۳۵۳ ش)، از دانشوران حوزه علمیه قم و از پیشگامان قم پژوهی در عصر حاضر است. تاریخ تألیف کتاب، ۱۳۲۰ شمسی است و تاریخ انتشار آن، ۱۳۲۲.

مرحوم فیض، فرزند آیت الله العظمی حاج میرزا محمد فیض قمی و از مورخین نامی قم بود. وی در سوم جمادی الثانی ۱۳۲۸ ق در سامرا دیده به جهان گشود. در ۱۳۳۳ ق همراه پدر به قم آمد و در نوجوانی، به تحصیل علوم دینی روی آورد. ادبیات عرب را نزد شیخ محمدحسین علامه و دوره سطح را نزد حضرات آیات میرزا محمد همدانی و آخوند ملا علی همدانی گذرانید. پس از آن خارج فقه و اصول را نزد آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، میرزا محمد فیض و آیت الله بروجردی فراگرفت و بیشتر اوقات خویش را در فن تاریخ و تراجم و انساب مصروف داشت و آثار بسیاری فراهم آورد. او در روز پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۳۹۵ ق (مطابق با ۲۲ اسفند ۱۳۵۳ ش)، در ۶۷ سالگی بدرود حیات گفت و در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

برخی از آثارش عبارتند از گنجینه آثار قم (۲ ج)؛ انجم فروزان؛ بدر فروزان؛ جدی فروزان؛ دره فروزان؛ تاریخ سامرا؛ تاریخ بغداد و کاظمین (۲ ج)؛ تاریخ نجف؛ تاریخ کربلا (۲ ج)؛ قم و روحانیت؛ استقلال پاکستان؛ تاریخ ری؛ خلاصه المقال فی احوال الائمة والال (۲ ج)؛ راهنمایان توحید: شرح حال پیامبران.

نظر به اهمیت کتاب انجم فروزان و اطلاعات منحصر به فردی که در آن ملاحظه می‌شود، تجدید چاپ آن را ضرور دانستیم. در این چاپ، سراسر کتاب، با حفظ امانت، ویرایش شد. آیات و روایات و عبارتهای عربی را اعراب گذاشتیم و هر جا توضیحی لازم بود، به‌ویژه در پاورقی‌ها، از قلاب استفاده کرده و افزوده‌ایم. بدیهی است مسئولیت صحیح مطالب کتاب - که سرشار از اطلاعات تاریخی و رجالی است - با نویسنده کتاب است.

کتاب سوم ذیل عنوان گنجینه دانشوران، به قلم یکی از نویسندگان این شهر، در سال ۱۳۳۹ فراهم آمده و فقط یک بار در همان سال چاپ شده است. از تقریظ‌هایی که بر آن نوشته شده، خاصه تقریظ دانشورانی چون سید محمد مشکاة و عباس فیض، اهمیت آن دانسته می‌شود. برخی اطلاعات علمی این کتاب مربوط به تاریخ قدیم قم است و برخی دیگر ویژه عصر حاضر. اطلاعات نوع اخیر قابل تأمل است و گاه در هیچ منبعی غیر از کتاب حاضر یافت نمی‌شود. با وجود اینکه نویسنده کتاب شخصیت روحانی نبوده است، اما گزارش‌هایی سودمند از حوزه علمیه قم و رجال آن دوره به دست داده که سودمند است. این کتاب و کتابی که سپس معرفی می‌شود، از دید بسیاری از پژوهشگران، به دور مانده است.

رجال قم و بحثی در تاریخ آن، چهارمین کتاب این مجموعه است و به قلم یکی از نویسندگان قم. این کتاب نیز فقط یک بار در سال ۱۳۳۵ منتشر شده و نایاب است. از تقریظی که مرتضی مدرس چهاردهی بر آن نگاشته، دانسته می‌شود که کتاب با تشویق وی و زیر نظر همو فراهم آمده است. کتاب مزبور با پژوهش در باره تاریخ قم در پیش و پس از اسلام آغاز می‌شود و سپس به عصر حاضر می‌رسد. آنگاه از رجال قم بحث می‌کند و در این بخش، اطلاعاتی از رجال معاصر ارائه می‌کند که منحصر به فرد است. این دست اطلاعات، هم شامل رجال حوزوی قم است و هم شامل رجال سیاسی.

بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و القمیین، پنجمین کتاب این مجموعه است و دربردارنده سه بخش. نخستین بخش، روایاتی است از ائمه طاهرين عليهم السلام در باره قم و اهالی آن.

بخش دوم شامل کراماتی است از حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و بخش سوم به معرفی صدهاتن از محدثان و بزرگان قم در طی سده‌های اخیر اختصاص یافته است. اگر چه در باره این موضوعات، کتاب‌هایی دیگر هم نوشته شده است، ولی مطالبی اختصاصی نیز در این کتاب یافت می‌شود. تاریخ تألیف بشاره المؤمنین، ۱۳۵۳ است و فقط یک بار، به صورت مخطوط، آن هم در شمارگانی اندک، چاپ شده است. در خاتمه لازم است از عزیزانی سپاسگزاری شود که در تدوین و تنظیم و ویرایش و آماده‌سازی کتاب حاضر با اینجانب همکاری کرده‌اند؛ آقایان هادی ربانی، هادی خالقی، رضا مؤذن‌زاده، حسین نادری، سید علی‌اکبر حسینی و فاء، حسین رفیعی و سید جلال حسینی. اللهم وفقنا لما تحبّ و ترضی.

علی بنایی

نماینده مردم شریف استان قم در

مجلس شورای اسلامی

تاریخ قم

(مختار البلاد)

محمد حسین قمی (ناصر الشریعہ)

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة

چنین گوید عبد قاصر محمد حسین بن محمد حسن قمی، مدعوبه ناصر، متجاوز از چهل سال قبل در صدد برآمدن تاریخ جامع و نافع به طور تفصیل به جهت بلده قم تألیف و نگارش دهم. در هر کتاب و تاریخی چیزی راجع به قم می دیدم می نگاشتم و در سرما و گرما پیاده و تنها به بیابانها و صحرا و اطراف و اکناف به جهت نوشتن کتیبه و اشعار امامزادهها رفته و کتیبه و اشعار و سایر جزئیاتی را که ممکن بود، می نوشتم و مقدار زیادی جزوات و مسودات بلکه پاک نویس آنها را هم تهیه نمودم. ولی در این گرفتاریهای روزگار بوقلمون و صدمات وارده از مردم فرومایه و دون مجال ترتیب و تنظیم و اتمام و تکمیل آن را نداد و از هر جانب سیل بلیات و نوائب متوجه اینجانب گردید. چه صدمات و زحمات که از خودی و بیگانه وارد شد. راستی چه ناکس مردمانی بودند که با خاکم یکسان نمودند.

در سنه ۱۳۴۲ قمری یکی از آشنایان به قم آمد، آن را برای مطالعه عاریه و امانت نمود و چون جزوات و مسودات آن، مرتب و مجلد نبود، پس از استرداد چند جزوه آن را که راجع به مساجد و مدارس بود ناقص رد نمود. و چون این حقیر را به واسطه فرط افسردگی و دماغ سوختگی حال بازرسی و رسیدگی نبود، علاوه خیال تتمیم و تکمیل آن را نداشتم، همان طور نگاه داشتم. چند سال بعد که مراجعه نمودم، معلوم شد جزوات را ناقص رد نموده و حقیر هم همان طور ناقص گذارده و وسیله تکمیل و انتشار آن را نداشتم. تا چند سال قبل برخی از دوستان آن را دید و به عین رضا پسندید و در صدد طبع و انتشار آن برآمد و فقیر که در آن

زمان در تهران بودم به مضمون «مالایدرک کله لایترک کله» و «المیسور لایسقط بالمعسور» و فرمایش شیخ شهیر شیراز:

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایبی

از آن تاریخ به طور اجمال در صدد اتمام و انتشار آن برآمدم و به خواست پروردگار منتشر شد. و باز مجدداً در خلال این مدت با تجدیدنظر و برخی اضافات و تحقیقات مفیده و اطلاعات لازم و مطالب معتبره و متقنه در صدد طبع و تکمیل و انتشار آن برآمدم. و این اثر نفیس را هدیه نمودم به آستان ملائک پاسبان حضرت فاطمه معصومه، سلام الله علیها.

باب اول

فصل اول

حدود و شهرهای جبل

قم از بلاد جبل است و از جمله شهرهای عراق عجم و داخل در اقلیم چهارم است، و جبل یا جبال بنا بر تفصیلی که در کتاب مرآة البلدان آمده، عبارت است از عراق عجم حالیه، مطابق شرحی که علمای جغرافی قدیم، از قبیل استرابن یونانی و غیره در کتب خود نوشته‌اند. و این مملکت را موسوم به مدی کرده، اما اقوال علمای جغرافی عرب در باب مدی (جبال) به موجب ترجمه کتاب ابن حوقل که یکی از علمای بزرگ جغرافی دان عرب است، به قرار ذیل می‌باشد:

جبال مشتمل است بر ماه کوفه و ماه بصره و مضافات و توابعی که متصل است به این دو منطقه، بنابراین حد شرقی اقلیم جبال تا بیابان خراسان و فارس و سمت شرقی خوزستان است، و حد غربی آن آذربایجان و ناحیه شمالی بلاد دیلم و قزوین و ری می‌باشد، و ری و قزوین و ابهر و زنجان از جبال منفرد شده، و به دیلم پیوسته است؛ زیرا که بلاد یاد شده محفوف به کوه‌های دیلم می‌باشد و وضع قوسی دارد، و حد جنوبی جبل، عراق عجم و بعضی از خوزستان است. جبل دارای شهرهای مشهوره است و معظم آنها همدان و دینور و

اصفهان و قم می‌باشد، و شهرهای کوچک‌تر از قبیل کاشان و نهاوند و لرستان و کرج و برج و امثال اینهاست. و عن قریب آنچه مورد احتیاج ما در معرفت این بلاد است، ذکر خواهیم نمود.

قم در ازمینه قدیم

اما مسافت‌های واقع میان این بلاد از قرار زیر است:

از همدان تا ساوه سی فرسخ است، و از ساوه تا قم دوازده فرسخ که در دو روز این مسافت پیموده می‌شود، و از قم تا کاشان نیز دوازده فرسخ^۱ است. و قم و کاشان دو شهری است با قدر و شأن و پر نفع و دخل، تا آنجا که گوید: قم شهری است با قلعه و حصار و وفور نعمت. آب خانه‌های قم از چاه^۲ و آب‌های باغ‌ها و مزارع از رودخانه بوده. میوه‌ها و اشجار و پسته و فندقش^۳ بسیار است. در آن نواحی دیگر فندقی نیست، مگر در شهر لاشر (الشتر) که در آن فندق زیاد است. و در جمیع جبل نخل نیست، مگر در صیمر و سیروان و شارخاست، و آن هم اندک است. ولی به واسطه نزدیکی بلاد مذکوره به عراق عرب، نخل‌های آن بسیار خوب می‌باشد. بالجمله جمیع اهل قم شیعه هستند، و غالب مردم این بلد عرب هستند.

برج طالع قم، جوزاست. طول آن از جزایر خالدات و از طرف مشرق هفتاد و پنج درجه و بیست دقیقه، و از طرف مغرب یک‌صد و پنج درجه و چهل دقیقه، و عرض قم از خط استوا سی و چهار درجه و چهل و پنج دقیقه است. عرض جغرافی و طول جغرافی آن از پاریس چهل و هشت درجه و سی و شش دقیقه، و انحراف قبله آن سی و دو درجه است، و درازترین روزهایش چهارده ساعت و بیست دقیقه است. و تحدید عرض و طول قم بنا بر آنچه یکی از اساتید فنون جدیده (مرحوم سرتیپ عبدالرزاق مهندس بغایری) معین نموده، از این قرار است:

۱. بلکه شانزده فرسخ (مؤلف).

۲. سابق این‌طور بوده، ولی فعلاً آب خانه‌ها از رودخانه و راهی است.

۳. پسته و فندقی حقیر در قم ندیده‌ام، بلی در بلوکاتش فندق هست (مؤلف).

عرض شمالی قم تقریباً ۳۴ درجه و ۲۵ دقیقه، طول شرقی قم از گرینویچ تقریباً ۵۱، طول غربی جزیره آهن از گرینویچ تقریباً ۱۸، طول شرقی قم از جزیره آهن تقریباً ۶۹، انحراف قبله از جنوب به مغرب ۳۹ درجه و ۱۱ دقیقه.

مرحوم حاج نجم الدوله متوفای به سال ۱۳۲۶ قمری، در کفایة الجغرافی می نویسد، قم شهر وسیعی بوده و حالا خراب شده. مزار حضرت معصومه، فاطمه بنت موسی ابن جعفر علیه السلام آنجاست، و امامزاده های بسیار دارد، و بیشتر مردمش ساداتند. و مقبره شاه صفی و شاه عباس ثانی و فتحعلی شاه و محمد شاه در آنجاست. و بنا بر گفته شاهنامه، قم را کیقباد بنا کرده، و قریب دو یست سال پیش، پانزده هزار باب خانه داشته، و آن واقع است در کنار رودخانه که تابستان بی آب است، و تابستان آنجا خیلی گرم است. و سابق ابریشم و صابون و ظروف زیاد می ساختند، و حال شهری است قبرستان! و مرده ها از اطراف به آنجا حمل می کنند، و قریب بیست و دو هزار نفر جمعیت دارد.^۱

شهر قم سابقاً از شهرهای معظم عراق عجم بود. چنانکه شاعر در این قطعه گوید:

* * *

چار شهر است عراق آنکه به تخمین گویند طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان که اهل جهان جمله مقرند همی که اندر آفاق چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا اندر آفاق چنان بقعه خرم نبود
قم به نسبت کم از اینهاست ولیکن او هم نیک نیک ارچه نباشد بد بد هم نبود!
معدن مردمی و کان کرم فخر بلاد ری بود ری که چوری در همه عالم نبود

* * *

از قراری که صاحب تاریخ قدیم قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، نوشته است، فتح ناحیه قم به دست رؤسای مقدمه لشکر احنف بن قیس میسر گردید. زیرا اصفهان به دست ابوموسی اشعری به قهر و غلبه مفتوح گردید، و چون قم هم از توابع اصفهان بود، پس به قهر و غلبه مفتوح شده است.

۱. فعلاً بنا بر سرشماری اخیر قریب شصت هزار، و بنا بر سرشماری ۱۳۳۵ صد هزار جمعیت دارد (مؤلف).

همچنین عبدالرحمان بن عیسی، کاتب همدانی، صاحب تاریخ همدان گوید: ابو عبید شافعی و مالک گفته‌اند، مجموع بلاد جبل و فتح آن به قهر و استیلا بوده است، و هیچ کوره و شهری از آن را استثنا نکرده‌اند.

حدود سابق قم از قراری که صاحب تاریخ قم از برقی روایت کرده، چهل فرسخ در چهل فرسخ بوده، حد اول از طرف همدان ساوه، و حد دوم از ناحیه ری دیر جص (دیرگچ)، و حد سوم از ناحیه فراهان قریه دیزآباد، و حد چهارم از طرف اصفهان قریه راوند کاشان است.

اما حدود حالیه قم از طرف تهران علی‌آباد، و از طرف عراق عجم منتهای خلجستان که ده بوگرد باشد، و از طرف کاشان پاسنگان که در چهار فرسخی قم است، و از طرف اصفهان دلیجان و محلات، و از طرف قهستان منتهای خاک جاسب و اردهال است.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین گوید: بلده قم شهری عظیم و بلده کریم است، و از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده، و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آنجا برخاسته‌اند، و انتساب به این چنین بلدی از اقوی ادله صحت عقیده منسوب الیه است. و در کتاب معجم البلدان و غیره مسطور است که بلده طیبیه قم، از مدائن مستحدثه اسلامیة است، و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده‌اند، و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین، در زمان عبدالملک بن مروان شد.

و آن چنین بود که عبدالرحمان بن محمد اشعث بن قیس که از قبل حجاج بن یوسف امیر سیستان بود، چون بر او خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق بودند. و چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد، آن جماعت به ناحیه قم افتادند. و از آن جمله چند برادر بودند، نام ایشان عبدالله احوص و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری. و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها کمندان نام داشت، و برادران مذکور در آنجا به قهر و غلبه نزول کردند،^۱ و بنی اعمام ایشان از عراق عرب بر ایشان جمع شدند، و آن چند موضع را

۱. این مطلب با ورود عرب به قم به طوری که مؤلف تاریخ قم نوشته، منافات دارد (مؤلف).

از کثرت عمارت به هم متصل ساخته، به نام کمندان که یکی از مواضع بود، تسمیه نمودند. بعد از آن به مقتضای مثل مشهور که «عجمی، فالعب به ما شئت»، بعضی از حروف آن نام را اسقاط کردند، و از روی تعریب قم گفتند. و نیز در کتاب معجم البلدان مذکور است که برادر بزرگ‌تر عبدالله بن سعد بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود، مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نمود، و اهل آن دیار را قبل از آنکه نقش غبار اغیار در لوح خاطر قرار گیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخته، و لهذا هرگز سنی از آنجا پیدا نمی‌شود.

فضیلت شهر قم

اخباری که در فضیلت قم و اهل قم از حضرت رسول و ائمه اطهار نقل شده، بسیار است. از جمله از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةَ، أَلَا إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةَ، أَلَا إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةَ، أَلَا إِنَّ حَرَمِي وَحَرَمٌ وُلْدِي مِنْ بَعْدِي قُم، أَلَا إِنَّ قُمَ كُوفَةَ صَغِيرَةً، أَلَا إِنَّ لِلجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ ابْوَابٍ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا إِلَى قُم، تُقْبَضُ فِيهَا امْرَأَةٌ هِيَ مِنْ وُلْدِي، وَاسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى، يَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ»؛ یعنی خدا را حرمی است و آن مکه، و حرم پیغمبر مدینه، و حرم امیرالمؤمنین کوفه، و حرم من و اولاد من پس از من قم است، قم کوفه کوچک است، بهشت هشت در دارد، سه در آن به طرف قم باز می‌شود، زنی از اولاد من به نام فاطمه دختر موسی در قم وفات می‌کند که با شفاعت وی شیعیان داخل بهشت می‌شوند.

و هم از آن حضرت روایت است که فرمود: «إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانُ الْفِتْنُ وَالْبَلَايَا، فَعَلَيْكُمْ بِقُمٍ وَحَوَالِيهَا وَنَوَاحِيهَا، فَإِنَّ الْبَلَايَا مَدْفُوعَةٌ عَنْهَا»؛ یعنی وقتی شهرها پر از فتنه و بلاها شد، پناه به قم و نواحی و حوالی آن ببرید، چه که بلاها به قم نمی‌رسد. و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «لِلجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ ابْوَابٍ، فَثَلَاثٌ مِنْهَا إِلَى أَهْلِ قُمٍ، فَطُوبَى لَّهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَّهُمْ».

و نیز سعد بن سعد الاخرم از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «یا سعد! مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ أَوْ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ یعنی ای سعد! هر که فاطمه معصومه را زیارت کند، بهشت برای اوست یا او از اهل بهشت است.

و از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که فرمود: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمْ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمْ، سَقَى اللَّهُ بِلَادَهُمُ الْغَيْثَ، وَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتُ. فَيَبْدُلُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَخُشُوعٍ وَسُجُودٍ وَقِيَامٍ وَصِيَامٍ، هُمْ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ، هُمْ أَهْلُ الدِّينِ وَالْوِلَايَةِ وَحُسْنِ الْعِبَادَةِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.»

و از ظرائف حکایات که صاحب معجم البلدان در باب تشیع اهل قم ذکر کرده آن است که در زمان استیلای سلاطین اهل سنت و جماعت، یکی از سنیان متعصب را در آنجا حاکم ساختند. و چون او شنیده بود که اهل قم بنابر عداوتی که با خلفای ثلاثه دارند، در میان ایشان کسی که موسوم به ابی بکر و عمر و عثمان باشد، پیدا نمی شود، حکم به احضار اهالی آن دیار نموده، اعیان شیعه را مخاطب ساخت که من شنیده ام شما صحابه سه گانه را دشمن می دارید و اولاد خود را به نام ایشان نمی خوانید. به خدا سوگند اگر شخصی را پیش من نیاورید که نامش ابوبکر یا عمر یا عثمان باشد، شما را مؤاخذه و عقوبت نمایم.

آنگاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانه هر یک از اهل شهر خود رسیدند و جست و جو کردند. به غیر از مردی مفلوک منکوب سروپا برهنه روی ناشسته احوال که اقیح خلق خدا بود، موسوم به نام ابوبکر ندیدند. تازه او هم اصلاً از قم نبود؛ بلکه پدر او مردی غریب بود که در کنار شهر قم رحل اقامت انداخته، پسر خود را به آن نام مکرم نامی ساخته بود!

القصة ابوبکر را با هیئت مذکور نزد حاکم آورده به جلوه درآوردند. چون نظر حاکم نیک محضر بر ابوبکر کریم المنظر افتاد، آن جماعت را دشنام داده گفت: بعد از چند روز که ابوبکر نام آورده اید این چنین کسی است که زشت ترین خلق خداست؟! در اثنای خطاب و عتاب یکی از ظرفای قم عرض نمود که ایها الامیر! هر چه خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد!!

چون امیر خالی از لطافت طبعی نبود، بی‌اختیار بخندید و ایشان را بخشید. این حکایت به عینه در باب شیعیان سبزوار نیز مشهور است، و مولوی در مثنوی به آن إشعار نموده و گفته است:

سبزوار است این جهان کج‌مدار ما چو بوبکریم در وی خوار و زار
به هر حال ماده هر یک از این دو شهر تاریخی شیعه، با این حکایت متناسب است، تحقیق و تخصیص به یکی از آنها امری بی‌حاصل است.

و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج، فتنه‌ای عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و قم؛ زیرا مردم قم به رسم تجارت به اصفهان رفته، و در آنجا سب صحابه نمودند. اهل اصفهان جمع کثیری از ایشان را کشتند و اموال آنها را غارت کردند. و چون این خبر به رکن‌الدوله دیلمی رسید، به واسطه تشیعی که داشت، در غضب شد، و اهل اصفهان را مؤاخذه، و اموال آنها را مصادره نمود.

شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب النقض آورده که شخصی اصفهانی از قمی پرسید: از کدام شهری؟ گفت: از شهر دندان‌کنان! آن مرد فرومانده گفت: معنی این جمله را نفهمیدم. قمی گفت: اگر بگویم از قم، می‌گویی آه!

و از اینجا معلوم می‌شود که قمی نباشد الا شیعی، و اصفهانی نبودی الا سنی؛ ولی الحمدلله که در ایام دولت سلاطین صفویه موسویه - انارالله برهانم - انوار ایمان و هدایت به مرتبه‌ای بر در و دیوار آن ولایت تافته که صد قم در اصفهان گم است. عبید زاکانی در بعضی از رسائل خود آورده که عمران نامی را در قم می‌زدند. کسی گفت که او عمر است، و الف و نون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده.

و از جمله مآثر جرأت و شدت اهل قم که در اواخر کتاب کشف الغممه مذکور است آنکه، در زمان بعضی از خلفای عباسی از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر که را به حکومت ایشان فرستاد، با او مقاتله و محاربه نمودند، و مجال تصرف ندادند، و مکرر لشکر بر سر ایشان فرستادند، مفید نیفتاد. آخر امیر ناصرالدوله بن حمدان را که امیر الامرای خلیفه بود، بر ایشان فرستادند. و چون ناصرالدوله نزدیک به قم رسید، اعیان آنجا با تحف و هدایا به استقبال آمدند و گفتند: ما به حکومت غیر

مذهب خود راضی نبودیم و الحال که تو آمدی، بالطوع و الرغبة، امتثال حکم تو می‌کنیم. و در آن سال اهل قم زیاده از مال و جهات سال‌های گذشته به ناصرالدوله رسانیدند تا او برای خلیفه فرستاد. و بعد از آن، خلیفه از موافقت اهل قم با ناصرالدوله از وی اندیشه نمود و او را احضار کرد....

و در کتاب زینةالمجالس که مؤلف آن معاصر شاه عباس اول بوده و کتاب مزبور را در سال ۱۰۰۴ هجری شروع نموده، می‌نویسد: قم از اقلیم چهارم است دور بارویش زیاده از ده هزارگام است. گویند که چهل گام از باروی قزوین زیاده است. هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جرفاذقان (گلپایگان) می‌آید و در آنجا نیز همچون آوه زمستان است، یخ در چاه می‌بندند، و تا به هنگام گرما باز می‌دهد.

و آب چاهش در پانزده گزی شده، و اندکی به شوری مایل. بر دور ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار باشد، و از میوه‌هایش انار و فستق و خربوزه و انجیر سرخ نیکوست. و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو می‌آید. و مردم آنجا شیعه اثناعشری‌اند و به غایت متعصب‌اند. و اکثر آن شهر اکنون خراب است، اما بارویش بیشتر برجاست. و در زمان مغول به قول حمدالله مستوفی حقوق دیوانی آن شهر و ولایت، چهارده تومان مغولی بوده.

و در بستان السیاحه گوید: قم از بلاد عراق و مشهور آفاق است، از اقلیم چهارم. هوایش اندک گرم و آبش از کاریز و خاکش حاصلخیز، رود آب هم دارد. گویند آن شهر را طهمورث دیوبند احداث کرد، و به مرور ایام رو به خرابی آورد و حجاج بن یوسف ثقفی بر تعمیر آن همت گماشت....

و در کتاب معجم البلدان مذکور است که مقدم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بود. و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما یافته بود، و امامی مذهب. مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نمود، و اهل آن دیار را به متابعت مذهب اهل بیت رسالت دعوت نموده ایشان را شیعه امامیه گردانید. لهذا در آنجا سنی پیدا نمی‌شود. به‌ای حال آن شهر در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است، اما طرف مغربش به کوه نزدیک است، و قدیم شهری بزرگ بوده، و در زمان فتنه افغان خراب شده. اکنون قریب

چهار هزار باب خانه در اوست، و نواحی بسیار خوب مضافات اوست. کهستان آباد و کهستان فرخ‌بنیاد دارد. غلاتش ارزان و میوه‌اش فراوان است، و از فواکه خربزه و انجیر و انارش ممتاز و نان بازارش به غایت با امتیاز است. مقابر علمای دین و اولیای صاحب یقین در آن دیار بسیار است. و مزار فیض آثار سیده معصومه، فاطمه بنت امام موسی الکاظم علیه السلام در آنجا مطاف اهل روزگار است.

سپس مؤلف بستان السیاحه می‌نویسد: راقم گوید که مکرر شهر قم را مشاهده نموده، و چندگاه در آن دیار بوده، و با مردمش معاشرت کرده. عموماً فرومایه و در مراتب ادراک کم‌پایه و شریر و بدنفس و طامع و دون‌همت و بخیل می‌باشند. چنان‌که شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی دربارهٔ قم و کاشان فرموده:

سگ کاشی به از اکابر قم با وجودی که سگ به از کاشی است
و اصحاب فضل و کمال و ارباب جاه و جلال از آنجا بسیار ظهور نموده‌اند،
ابوالحسن علی بن الحسین و محمد بن علی، هر دو پدر و پسر، از اکابر علمای امامیه
بوده‌اند. و محمد بن علی بن ابوالحسن از فحول فقها. و ابوالمحراب حسین، از
حکما، و مؤیدالدین محمد بن محمد، وزیر المستنصر، و مؤیدالدین محمد بن
علی، وزیر مستعصم، و ابوالفضل محمد، وزیر رکن‌الدوله، پادشاه طاهر مشهور به
دکنی، همگی از آنجا بوده‌اند.

و چون دور به ما رسید، آسمان طپید! عموماً دشمن فقرا، یک نفر دیده نشد که
دل را باید، و یا در معارف انسانی کامل نماید.

مؤلف گوید: اینکه گفته حجاج بن یوسف ثقفی بر تعمیر آن همت گماشت،
اصلی ندارد. چنان‌که از ترجمه تاریخ قدیم قم که نسخه پنج بابی آن در دست است،
چنین چیزی استنباط نمی‌شود. شرح آبادی قم و ورود عرب بدان بعداً به نقل از
تاریخ قم خواهد آمد که نزول عرب در آن ابتدا، به قهر و غلبه نبوده، بلکه به خواهش
رئیس قم، یزدان‌فاذار بوده است.

و اینکه نوشته مردمش عموماً فرومایه و در مراتب ادراک کم‌پایه و غیرها، عموماً
این‌طور نبوده و نیستند. وی با عموم محشور نبوده، و چند روزی در یک گوشه شهر

منزل و با عده‌ای از مردم عادی حشر نموده، علاوه نمی‌توان گفت اهل یک شهر همه خوب یا بد هستند. به اصطلاح علما ما من عام الا وقد خص؛ یعنی هیچ عمومی نیست، مگر اینکه تخصیص بردار است. همچنین شعری که نسبت به شاه طهماسب داده، در کتاب مقام الفضل و تمتة المنتهی به نام ملا عبدالرحمان جامی که سنی متعصبی بوده، نقل شده است.

فصل دوم

قم را چرا قم گویند؟

علت اینکه این شهر را به این اسم موسوم نموده‌اند، صاحب تاریخ قدیم قم پس از ذکر جوهری که از حمزه بن حسن، صاحب تاریخ اصفهان نقل می‌کند، می‌گوید: آنچه، از زبان حمزه در اشتقاق نام قم از نام کمیدان یاد کردیم، بلاشک از اختراعات حمزه است. صحیح و معتبر و معتمد در آنکه قم را چرا قم نام نهادند، روایتی است که برقی گوید که قم مجمع آب‌های سیمره و اناریار بود. به واسطه گیاه و علف، رعاة احشام و صحرانشینان آنجا نزول کردند، و خیمه زدند، و خانه‌ها بنا کردند. و آن خانه را کومه نام کردند. بعد از آن تخفیف کردند و گفتند کم، و بعد از آن معرب گردانیدند و گفتند «قم»، معتبر و درست این روایت است. و در روایت شیعه در حدیثی که من در فصل هشتم از این باب یاد کنم، آمده است که در آن شب که رسول خدا محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به آسمان بردند، ابلیس ملعون را دید که بدین بقعه به زانو درآمده و مرفق هر دو دست بر سر زانو نهاده و نظر در زمین می‌کرد. رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را گفت: قم یا ملعون! یعنی برخیز ای ملعون! بدین سبب قم را قم نام کردند. و در روایتی آمده است که من در فصل هشتم شرح و بسط آن خواهم کرد که قم را از آن جهت قم نام کرده‌اند که قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود، چنانچه بدان سبب خروج کند و ظهور فرماید، والله اعلم.

علامه مجلسی در بحار می‌نویسد: «وَرَوَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَام بِمَا سُمِّيَ قُمْ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتِ السَّفِينَةُ إِلَيْهِ فِي

طُوفَانِ نُوحٍ قَامَتْ وَهُوَ قَطْعَةٌ مِنْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ؛ یعنی روایت کرده است مردی که از اهل ری و گفته است که وقتی ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام فرمود، بدین جهت قم نامیده شده که وقتی کشتی نوح در طوفان بدین زمین رسید ایستاد و آن زمین قطعه‌ای است از بیت‌المقدس. و نیز در کتاب لسان‌العجم گوید: هرگاه نون و بای موحد در کلمه‌ای پهلوی هم واقع شود، در زبان پارسی غالباً قلب به میم و میم را در میم ادغام می‌نمایند، مانند «کم» به تشدید میم که شهری مشهور، و معرب آن «قم» است و اکنون آن شهر بدین لفظ اشتها دارد.

فصل سوم

بنای شهر قم

از قراری که در تاریخ قم می‌نویسد: زمین قم در بدو امر محل جمع شدن آب رودخانه اناریار بوده، بدین جهت اطراف او علف‌زار شده، مرتع اغنام و احشام ایلات گردیده، چادرها می‌زدند و متمکن بودند. در زمان یکی از سلاطین سلف ممر و مخرجی از برای این آب درست نموده، این آب‌ها به طرف صحرائی که موسوم است به مسیله جاری گردید. چون زمین قم خارج از آب شد، انهار زیادی از رودخانه جدا کرده، در این کشت و زرع می‌نمودند. و در محل کشت و زرع این انهار، قلعه و خانه‌های رعیتی بنیاد نموده، این نواحی را «چهل حصاران» گفتند.

از آن به بعد، نه نهر، از رودخانه جدا نمودند که جمیع آب‌های رودخانه به همین نه نهر داخل شده، سایر انهار از این نه نهر منشعب می‌گردید. آن نه نهر به این اسما موسوم می‌باشند: نهر اول «براستان»؛ نهر دوم «شهرستان»؛ نهر سوم «کرج»؛ نهر چهارم «جمکران»؛ نهر پنجم «ابرسیجان»؛ نهر ششم «مهرویان»؛ نهر هفتم «مزدیجان»؛ نهر هشتم «کمیدان»؛ نهر نهم «فردوس» (یا تنه پائین). و در محل کشت و زرع هر یک از این انهار، ابنیه کثیره و قلاع مستحکمه بنا نموده‌اند. هم در آن اوقات ابرستیجان از همه این قلاع و مکان‌ها معتبرتر بود، و محل حکمران این حصارها بود، و هم در تاریخ قم می‌گوید: زمانی که ایل اشعری به قم وارد می‌شدند، در روزی

بود که یزدان فاذاز، بزرگ این نواحی در باغ سفید که بیرون شهر ابرستیجان بود، آمده بود. گردی از بالای شهر قم مشاهده کرد. چند سوار به تفحص و تفتیش فرستاد. چون مراجعت نمودند گفتند: طایفه اشعری می‌باشند که با ایل و حشم وارد این صفحه می‌شوند. چون وارد شدند، صحرای جمر و سعدآباد را به آنها مرتع بداد. چون حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم به جوار رحمت الهی واصل شد، از برای او بقعه و بارگاهی برافراشتند. اهالی قم که همه اشعری نسب و اثنا عشری مذهب بودند، مایل و راغب شدند که در جوار آن بضعة طاهره مکان کنند که در صبح و شام بدان آستان ملایک پاسبان مشرف شوند. به تدریج از قلاع و آبادی‌های بعیده خود بدین مکان روی نهاده، بنیاد عمارات و اسواق و خانات نهادند. از آن به بعد این شهر حالیه معمور و آن آبادی‌ها متدرجاً رو به ویرانی نهاد که اکنون اثری از آن ابنیه و آبادی و قلاع نیست، و مکان آنها کشت و زرع می‌شود.

فصل چهارم

حصار و باروی قم

راجع به باروهای این شهر در تاریخ قم نوشته است: اول بارویی که در قم کشیده‌اند، یزدان فاذاز - رئیس ناحیت ابرستیجان - بنا کرده است. سبب آن بود که در آن روزگار که لشکر دیلم بر نهاوند و قم و غیر آن تاخت و تاز می‌نمودند، وقتی با کثرتی تمام برابر ابرستیجان نزول کردند، و بر اهل آن مکان تعدی بی‌اندازه نمودند. تا غایت که اهل ابرستیجان از ترس شب و روز در خدمت ایشان قیام نمودند، و چند گاو و گوسفند از بهر ایشان بکشتند و بسیاری شراب دادند.

اتفاقاً نظر رئیس دیلمان به زنی از زنان آن دیه آمد، و آن زن صاحب جمال بود، چنانچه رئیس دیلم از حسن او تعجب کرد و متعرض او شد. یزدان فاذاز از این معنی چون آگهی بیافت، عار و عیب و ننگ کرد و در میان قوم خود برفت، و ایشان را از این حرکت بسی سرزنش و ملامت کرد. پس قوم او بدو گفتند: ما مطیع و منقاد توایم، در هر چه مصلحت دانی. پس یزدان فاذاز ایشان را مهلت بداد، تا آن قدر که

مست شدند. بعد از آن قوم و تبع خود در منازل ایشان بیفتادند، و همه را بکشتند، جز رئیس ایشان که با خواص خود بگریختند، و به شهر خود متوجه شدند. پس یزدان‌فاذار قوم و حشم خود را گفت: این حرکت که ما کردیم، حرکتی است که از بیم آن خواب نمی‌توان کرد، و از ایشان غافل نمی‌توان نشست. من در این باب فکری کرده‌ام که از بطش (هیبت) ایشان ایمن توانیم بود.

قوم او گفتند: ما پیروان توایم در هر چه رأی بزنی. یزدان‌فاذار گفت: مصلحت آن می‌بینم که ما دیواری عالی برگرد این دیه‌ها که تمامی در آن فرود آمده‌ایم بکشیم، و منظره‌ها نزدیک یکدیگر در اندرون دیوار بنا نهیم، و دیده‌بان بر آن بنشانیم، تا چون دیلمان به جانب ما حرکت کنند، از ایشان باخبر باشیم، تا ایشان ظفر نیابند. پس قوم به جان و مال مساعدت نمودند و آن قدر مال که دیوار و مناظر بدان بنا توانست کرد، بذل نمودند و آن باروی را بکشیدند و از دیلمان ایمن گردیدند، چنانچه چند مرتبه بر سر ایشان بتاختند و فرصت نیافتند.

هم در آن تاریخ می‌گوید: پس از آن چون عرب به قم نزول کردند، و آن را مالک و متصرف شدند، ابنیه بسیار در قم بنا نهادند، بارویی بر آن علاوه گردانیدند، به طرزى که رودخانه در بعضی مواضع آن در میان این باروی جاری بود، و در بعضی مواضع این دیوار بر کنار رودخانه بنا شده بود، به وضعی که زمین‌های کمیدان و مزدیجان و ابرستیجان در میان این باروی بود.

همچنین در تاریخ قم می‌گوید: این باروی چندین مرتبه خراب گردیده، اهل قم آن را بنیاد نمودند. چنانچه در سنه دویست و ده از هجرت، در خلافت مأمون عباسی، علی بن هاشم چون به قم فرود آمد، آن باروی را خراب و ویران کرد. اهل قم دیگر باره او را بنا نهادند و مرمت کردند. همچنین در سنه دویست و پنجاه و چهار، در خلافت معتز، آنگاه که مفلح ترک در مقدمه لشکر موسی بن بغا بر قم فرود آمد، او را منع نمودند، پس باروی او را خراب و ویران کرد. دیگر باره اهل قم او را بنا نهادند. بعد از آن در سنه دویست و نود و یک، چون اذکوتکین بن ساتکین ترک با کاتب خود ابوالحسن بن احمد بن الحسن المادری به قم فرود آمد، باروی قم را

به کلی خراب گردانید، چنانچه اثری از آن نماند. پس از آن دیگر باره اهالی قم او را اعاده کردند و بنا نهادند.

و این باروی که گفته شد یزدان فاذاز کشیده است، بارویی است که برگرد شهر قم کشیده بودند، در حالتی که شهر قم در زمین‌های کمیدان و مزدیجان و ابرستیجان واقع شده بود. اکنون اثری از آن شهر و از آن دیوار نیست. زمین‌های شهر که در این سه قریه واقع بود، کشت و زرع می‌شود، بلکه هیچ اثری از خرابه‌های او هم نیست. پس از آنکه وضع شهر قم از آن مکان که بود به هم خورد، بر آبادی شهر حالیه که پیش هم آبادی داشت، افزوده شد، و اسواق و خانات و عمارات در او بنیاد نمودند. بر دور او باروی بسیار معتبری بنیاد کرده بودند که معلوم نشده است چه زمانی آن بارو را کشیده‌اند.

سیل‌های تاریخی که در قم جاری شده

در سنه یک‌هزار و چهل و چهار هجری آب رودخانه قم طغیان نمود، سیل جمیع ابنیه و عمارات دو ثلث از آن شهر را خراب و ویران کرد، و بیشتر بارو که بر دور آن بود، خراب و ویران نمود، و جمعی در این حادثه شربت فنا نوشیدند، و آب که مایه حیات کل شیء است، باعث ممات جمعی حی گردید، چنانچه یکی از شعرای قم قطعه‌ای در تاریخ آن خرابی گفته که ماده تاریخ او این است: «خاک قم را به باد داد این آب» (۱۰۴۴). در تاریخ صفوی مسطور است که در آن سال شاه صفی جمیع خرابی دیوان قم را بخشید. اکنون بعضی از خرابی‌های آن آبادی برقرار است که در زمین‌های آن کشت و زرع می‌نمایند.

و در ذیل تاریخ عالم آرای عباسی می‌گوید: دیگر از سوانح ملال افزای این سال، آمدن سیل به دارالمؤمنین قم، و تخریب ابنیه رفیع، و استیصال مردم آن خطه منیع بود. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه رودی که منبع آن کوهستان گلپایگان و مجرای آن صحرای پرشور نمکزار دارالمؤمنین مذکور است، و از جوار آستانه مقدسه مطهره منوره معصومه - سلام الله علیها - می‌گذرد. در اکثر سال‌ها از حدت هوای تابستان،

زمین آن بی‌آب‌تر از جویبار جگر تشنگان و ابر بی‌باران می‌باشد. در این حال چنان اتفاق افتاد که به تردستی ابر بهار و بارش باران‌های طوفان‌زا دریاها به هم پیوسته بار عبور و مرور به مدینه‌المؤمنین مذکور بستند، و بدون آنکه اثری از آن طوفان بلا و نشانی از تراکم ابر و نزول باران به سکان آن بلده و حوالی رسیده باشد، غافل و ناگهان آن رود خشک لب آغاز شور و شعف نموده، سیلی بی‌زینهار به رفتار آمد، و چهار موجه آن بحر بلا به حدی انجامید که از چهار جانب آن بلده طیبه هجوم آور گردیده، قیام قیامت را بر مردم آن ولایت آشکار گردانید، و سفینه حیات خرد و کلان، و پیر و جوان، در آن بحر طوفان‌زا، گرفتار چهار موجه ممت، گردیده، مرور آن سیل خانه براند، زورق زندگانی شهری را نهنگ‌آسا به کام فنا کشید، و باقی ماندگان سیلاب فنا که گمان دست و پایی به خود داشتند، روی گریز به صحن آستانه منوره، و سایر امکنه مرتفعه گذاشته، این معنی را حصار عافیت خود پنداشتند. غافل از آنکه فقدان آب و نان در آن وحشت‌آباد، کار سیل بی‌امان کرده، بالمآل بنیان زندگانی ایشان را ویران می‌کند.

القصة در موج خیز آن حادثه، کسی نبود که دست امید به آب آن سیل از حیات خود نشسته باشد. عاقبت به کشتی‌بانی عنایت بی‌غایت ربانی بعد از آنکه آن سیل بی‌زینهار یک روز از صباح تا رواح اثر از آبادانی در آن دیار نگذاشت، طغیان آن بلای ناگهانی و قضای آسمانی دست از گریبان جان مسلمانان برداشت، و بعد از آن بر سر تشخیص مکان و منازل ویران بازار، دعاوی در میان مردمان گرم گردیده، بعد از تمیز و تشخیص رخت اهتمام، به ساختن منازل ویران خود کشیدند.

لازم به ذکر نیست که بعدها هم سیل‌های متعدده به قم آمده، و خرابی‌ها وارد آورد، چنان‌که زکی باغبان هم در اشعار خود گفته است:

روزی که سیل سیمره از رودبار بار آمد به شهر قم ز قضایای کردگار
دانی که کرد دفع بلا را از این دیار معصومه بود دختر موسای تاج‌دار
ذریه رسول خدا غمگسار قم

در لیلۀ سوم خرداد ۱۳۱۳ خورشیدی نیز سیل مهیبی به طرف قم سرازیر شد که بسیاری از عمارات ابرقوی شهر نو، و کوچه حرم، و محله خندق، و دروازه قلعه، و

پایین شهر را خراب نمود؛ ولی چون مردم به واسطه تلفنی که قبلاً از کمره شده بود، بیدار، و به عمارات آستانه پناهنده شده بودند، تلفات جانی نداشت.

مرحوم میرزا علی اکبر فیض - معاصر ناصرالدین شاه و متوفای سال ۱۳۰۹ - در تاریخ خود می نویسد: بعد از انقراض دولت صفویه که محمود و بعد اشرف افغان بر ایران مسلط شده، شاه سلطان حسین صفوی را کشتند، و بر بسیاری از ولایات ایران حکمران شدند، من جمله قم را نیز متصرف شدند، و از جانب خود دو برادر که مسمی به حیات قلی خان و پیکر خان بودند، به حکومت این شهر مأمور نمودند، این دو برادر از جهت حفظ و حراست خود، در این سنوات حکومت، باروی قدیم این شهر را تعمیر نمودند، و چهار دروازه در چهار جهت شهر باز نمودند. در جهت شمال دروازه ری، در جهت جنوب و قبله دروازه قلعه، در جهت مشرق دروازه کاشان، در جهت مغرب دروازه خاک فرج، و در جهت جنوب شهر متصل به دروازه قلعه، از جهت خود قلعه نشیمن بنیاد نمودند، در کمال رزانت و محکمی، دارای دیوارهای عالی و بروجی بس محکم که قطر دیوارهای او پنج ذرع شاه است، و تاکنون بر قرار و استوار است. چون نادرشاه افشار طلوع کرد، و طایفه افغان را از ولایات ایران براند، این دو برادر هم از این شهر فرار و روی به قندهار کردند. چنانچه شاعری از قم قصیده‌ای در فرار افغان‌ها ساخته که این شعر از اوست:

ز ضرب تیغ دلیران حیات افغان رفت ز سنگریزه طفلان شکست پیکر افغان
در آتشکده آذر بیگدلی، قصیده‌ای در توصیف برج و باروی قم مسطور است که به جهت رعایت اختصار، از درج آن صرف نظر شد.

فصل پنجم

محلات و کوی‌های قم

مرحوم میرزا علی اکبر فیض در تاریخ خود می نویسد: درباره شهر قم که آبادی در وسط او بوده، به تحدیدی که بعضی کرده‌اند، قریب دو فرسخ شرعی بوده و این ولایت را سوای شهر نو؛ ده محله است:

محلۀ اول: محلۀ آستانه است. بقعۀ طاهرۀ حضرت فاطمۀ معصومہ علیہا السلام و قبرستان بزرگ باغ ملی و عمارت فرمانداری و شهرداری و خیابان بالا (خیابان حضرتی) که ابتدای او دروازه خاک فرج - که فعلاً خراب است - و انتهای او دارالشفاست، و خیابان پایین که ابتدای او درب مسجد امام، و انتهای او آب انبار سید عرب، و کوچه حرم که ابتدای او صحن جدید امین السلطانی است، و انتهای او کوچه ارک و محوطۀ کوچه ارک و خیابان ارم و خانه‌هایی که در جهت مغرب قبرستان بزرگ واقع هستند، و خانه‌های امین السلطانی و بازارچه سلام‌گاه - که فعلاً نصف آن را برداشته و جزو خیابان شده است - و خانه‌های متولی باشی، کلاً از این محله محسوب است.

محلۀ دوم: محلۀ عشقعلی است. ابتدای او یخچال قاضی است - جای یخچال فعلاً خانه است - و انتهای او مدرسه لک‌ها (رضویه)، کوچه باغ قاضی و کوچه سنگ‌تراش‌ها و کوچه درویش‌ها و کوچه لب چال، و حمام گلشن، و کاروانسرای بزازها - که در بازار بزرگ واقع است - و کوچه ترقی‌ها تا محلۀ چالۀ عربستان، داخل این محله است.

محلۀ سوم: محلۀ الوندیه است. ابتدای او کوچه باغ رئیس کمال، آب انبار حاجی ملا محمد کزازی است (جدا)، و انتهای او کوچه لب چال و کوچه میدان میر و محراب حضرت معصومہ علیہا السلام - که جنب تکیۀ میدان میر است - و گذر گنجی و گذر قاضی و مدرسه مرحوم حاجی ملا محمدصادق، داخل این محله است.

محلۀ چهارم: محلۀ چهارمردان است. ابتدای او باغچه کلاه‌مال‌ها، و گذر قلعه است. و انتهای او بقعۀ امامزاده شاه حمزه و میدان کهنه است. محلۀ پنجه علی و کوچه لک‌ها و کوچه سلطان شریف، و مسجد سینی و بقعۀ شاهزاده زید، داخل این محله است.

محلۀ پنجم: محلۀ سیدان است. ابتدای او کوچه لب خندان سلطان شریف است. و انتهای او آب انبار میرزا ابوطالب و بقعۀ امامزاده حمزه بن موسی و میدان شاهزاده حمزه و میدان کهنه و دو منارۀ واقعه در درب مدرسه غیاثیه - جنب میدان کهنه - داخل در این محله است.

محلۀ ششم: محلۀ سنگ‌بند است. ابتدای او بقعۀ شاه احمد قاسم و کوچه - که اراضی آن را فعلاً غصب کرده‌اند - تالار و باغ غیاث‌آباد است. و انتهای او آب انبار

حاجی حسن که نزدیک چهل دختران است. کوچه تالار و مسجد امام زین العابدین و مدرسه مؤمنیه و گذر سفیدآب، داخل این محله است.

محله هفتم: محله موسویان است. ابتدای او گذر سنگ سیاه، و انتهای او دروازه ری و باروی شهر است. کوچه سنگ سیاه و گذر تقی بیک و کوچه پای درخت پیر و بقعه موسی مبرقع و بقعه چهل دختران و کوچه دولت‌خانه و کوچه رضاآباد، داخل این محله است.

محله هشتم: محله مسجد جامع است. ابتدای او میدان کهنه - وسط شهر - و انتهای او دروازه ری است. بازار کهنه و گذر لاجین بیک و مسجد جامع و مدرسه ناصری (جانی خان)، داخل این محله است.

محله نهم: محله باغ پنبه است. ابتدای او چاله خروس و باجک است، و انتهای او باغ شاه خالصه.

محله دهم: محله اسحاقیه است. ابتدای او درب دروازه خاک فرج است، و انتهای او چاله خروس و باجک است. گذر کولی خان، بازار مسگرها و حمام چاله و کوچه جوی پاها، داخل این محله است.

مؤلف گوید: محله صفائیه را باید محله یازدهم، و محله دوازدهم خیابان باجک، و محله شهرنو را سیزدهم شمرد. بر حسب تقسیم اداره ثبت اسناد و املاک، شهر قم را به دو بخش قسمت نموده‌اند. قسمت شرقی رودخانه که مشتمل بر محلات قدیمه است بخش یک، و قسمت غربی که شامل شهر نو است بخش دو، نامیده می‌شود.

فصل ششم

رودخانه قم

مرحوم میرزا علی اکبر فیض، در تاریخ خود می‌گوید: رودخانه قم موسوم است به اناریار. مصب و سرچشمه او کوهساری است که موسوم است به کوه زرد. و چون آن جبال مرتع احشام طائفه بختیاری است، به اسم آن طائفه موسوم شده، کوه زرد بختیاری می‌گویند. آب او از جلگه کمره و گلپایگان عبور کرده، از جهت مغرب و

جنوب به زمین قم وارد می‌شود، و از قم به مکانی که او را پل دلاک می‌گویند، می‌رود. پل دلاک سابقاً یکی از منازل راه قم - تهران بوده.

اندر آن مکان، رودخانه قم و رودخانه ساوه با هم متصل شده، به سمت صحرای کویری می‌رود که موسوم است به مسیله، اندر آن صحرای کویر، این دو رودخانه به زمین فرو می‌روند. اکنون آب این رودخانه که وارد زمین قم می‌شود، از طرف مغرب شهر، متصل به دیوار شهر عبور کرده، به منزل پل دلاک می‌رود. در روزگار قبل، با جمیع آب رودخانه از طرف مشرق شهر عبور می‌کرده، یا اینکه در بالای زمین قم دو قسمت می‌شده، نصف او از طرف مغرب شهر، و نصف او از طرف مشرق عبور می‌کرده. در سنه یک‌هزار و چهل و چهار هجری، در سلطنت شاه صفی صفوی، چنانچه اشاره شد، این آب که از طرف مشرق عبور می‌کرد، طغیان نمود، و دو ثلث از عمارات و ابنیه شهر را خراب و ویران کرد. چون این دو ثلث از شهر خراب شد، شاه صفی آب رودخانه را از طرف مشرق شهر بالمره مقطوع نمود، و از طرف مغرب شهر جاری گردانید. و از کنار رودخانه متصل به شهر قریب دو میل راه سدی^۱ بس محکم از سنگ و آهک بکشید، تا شهر از طغیان آب محفوظ بماند.

فصل هفتم

آتشکده قم

پیش از بعثت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مردم قم همه مانند سایر مردم ایران، مجوسی یعنی زردشتی بوده‌اند. بدین جهت آتشکده مخصوصی داشته‌اند. چنان‌که صاحب تاریخ قم گوید، در مزدیجان که شهر و کوره قم بود، آتشکده دیرینه و کهنه‌ای بوده

۱. این سد را مرحوم فتحعلی شاه تعمیر نمود، و پس از سیل خرداد ۱۳۱۳ که سیل قسمتی از سد را خراب کرد، شهرداری سد دیگری ساخت که مسیر رودخانه را تنگ‌تر نموده، و قدری از اراضی رودخانه طرف محله کوچه حرم افتاد، و به طوری که از ذیل تاریخ عالم آرای عباسی - که مؤلف آن معاصر شاه صفی صفوی است - معلوم می‌شود، این رودخانه در آن تاریخ از جوار آستانه مقدسه - محل فعلی - عبور می‌کرده، نه از مشرق شهر، چنانچه در تاریخ قم قدیم است (مؤلف).

است. و در این آتشکده، آتش آذر گشسب بوده است که مجوس و عجمان، در وصف و حق او غلو کرده‌اند. و بعد از شرحی می‌گوید: همه اوقات در این مکان آتشکده بوده است تا آنگاه که برون ترک - امیر قم - چون بدین مکان رسید، او را از دخول منع کردند، تا اینکه منجنیق‌ها و عراده‌ها نصب کرد، و آن قریه را در سنه دویست و هشتاد و هشت هجری فتح کرد، و باروی او را خراب گردانید، و آن آتشکده و آتش را بنشانید. از آن روز، آن آتشکده باطل گشت، و دیگر در این ناحیت آتشکده نبود. همچنین در تاریخ قم نوشته است: و نیز گویند که مسلمانان در زمان خلافت عبدالملک بن مروان و والی و حاکم شدن حجاج ابن یوسف بر عراقین، بر اهل این دیه خروج کردند، و با ایشان محاربه کردند و این دیه را مسخر گردانیدند. و در آتشکده بکنند، و آن دو مصراع بود از طلا. و آن را به پیش حجاج بردند، و حجاج آن را به مکه فرستاد تا بر در کعبه درآویختند، والله اعلم.

فصل هشتم

پل‌های قدیم و جدید

از قراری که در تاریخ قدیم قم نوشته، رودخانه قم را چهار پل بوده است: پل اول را عبدویة بن عامر بن سعد بن احوص اشعری بنا نهاده، و او از جمله پل‌های محکم و به غایت مشرف و عالی بوده. پل دوم معروف به قنطرة یکجه بوده است، و او بر در مسجد جامع بنا شده، آن را یحیی بن علی بن عبدالله اشعری بنا نموده. پل سیم را ابوعلویه الحسین بن عیسی بن عمران اشعری بنا نهاده، والیوم منهدم و خراب است. پل چهارم قنطرة سهلویه است، و آن را سهل بن علی بن سهل بن یسع اشعری بنا نهاده است، و آن یازده طاق است. این چهار پل که در تاریخ قم نوشته است، یکی از آنها خراب و باقی محکم و استوار بوده که از آنها عبور می‌نمودند. امروز از هیچ‌کدام اثری نیست.

اکنون نیز رودخانه مشتمل است بر چهار پل: یکی متصل به دروازه خاک‌فرج، ابتدای بازار، دروازه‌ای که فعلاً خیابان شده، از بناهای سلاطین صفویه بوده، و مشتمل بر یازده طاق بوده، و چون شکست یافته، و مشرف به انهدام بوده، در سنه یک‌هزار و دویست و نود و دو علی‌خان سنقری - نایب الحکومه قم - سقف چشمه‌های او را برداشت، و بر روی پایه‌های او سقفی مرتفع بزد، و در وسط پل برای هر دو چشمه یک طاق زد، و مشتمل بر ده طاق محکم گردانید، و مبلغ دو هزار و دویست و هشتاد و دو تومان به مصرف این کار رسانید! این پل بعدها نیز تعمیر شده و چشمه دیگر به آن اضافه نمودند، و چون با عبور وسائط نقلیه امروز تنگ، و مناسب نبود، در سال ۱۳۲۱ شمسی، حاج محمدرضا تاجر قمی، دو پیاده‌رو از دو طرف به آن اضافه نمود، و پل را عریض کرد. پل دوم پلی است که تقریباً سی سال پیش، کمپانی لنج به جهت وسایل نقلیه خط اصفهان، نزدیک شاه جمال ساخت، ولی فعلاً به واسطه باریکی آن، وسایل نقلیه اصفهان، از روی آن پل نمی‌روند، و از خیابان صفائیه عبور می‌کنند. پل سوم پلی است که اخیراً برای عبور قطار کاشان ساخته‌اند، و خط آهن از روی آن عبور می‌کند.

پل چهارم پلی است که اخیراً مرحوم حاج سید رضا تاجر قمی، معروف به آهنچی، مقابل خیابان موزه و قبرستان نو ساخته‌اند، و باعث آبادی آن حدود شد.

فصل نهم

ورود عرب اشعری به قم

در تاریخ قم گوید: در ذکر آن گروه عرب که به قم آمدند، وقت آمدن ایشان به قم ابوالحسین علی بن محمد جعفر بن خزیمه اسدی المنجم روایت کرده است که او به خط ابی جعفر احمد بن عبدالله برقی یافت که عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک بن عامر اشعری به قم رسیدند، در ایام خلافت عبدالملک، روز شنبه ماه فروردین روز نوروز، سنه اثنتین و ثمانین از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار و سنه اثنتین و ستین فارسیه از هلاک و زوال یزدجرد.

چون ایشان به قم رسیدند، سه ساعت و پنج دانگ ساعتی از روز گذشته بود، و در آن وقت طالع شده بود اسد، شش درجه وسط السماء، حمل، بیست و دو درجه، آفتاب در جوزای پنج درجه و هفده دقیقه، ماه در اسد هفده درجه، زحل در اسد ۱۴ درجه، مشتری در میزان پانزده درجه و دوازده دقیقه، عطارد در ثور نه درجه، زهره در ثور بیست و هشت درجه، مریخ در حمل سه درجه و پنج دقیقه، حکایت اسدی از برقی تا اینجاست.

و من - که مصنف این کتابم - چنین می‌گوییم: که آمدن عرب در این وقت که ذکر کرده شده، صحیح است و در آن هیچ شکی نیست. ولیکن آمدن ایشان به قم در ایام خلافت عبدالملک بن مروان نبوده است؛ زیرا که در تاریخ سنین خلفا آمده است که عبدالملک در ماه رمضان سنهٔ خمس و ستین هجریه، موافق با سنهٔ اربع و سبعین یزدجریه، و سنهٔ اربع و خمسین پارسیه خلیفه شد. و بیست و یک سال خلیفه بود، و اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف به قم آمدند. پس تقدیر کردند و گفتند که ایشان در خلافت عبدالملک به قم آمدند، به سبب کشیده شدن ایام ولایت و حکومت حجاج.

حجاج والی عراق بود از قبل عبدالملک و ولید بن عبدالملک، مدت بیست سال، ابتدای آن سنهٔ خمس و سبعین هجریه، موافق با سنهٔ اربع و ستین یزدجریه، و سنهٔ اربع و اربعین پارسیه. و حجاج در ایام خلافت ولید بن عبدالملک، سنهٔ خمس و تسعین هجریه، و سنهٔ ثلاث و ثمانین یزدجریه، و سنهٔ ثلاث و ستین پارسیه وفات یافت.

و راویان عجم روایت کرده‌اند از بنان بن آدم، از فرزند یزدان فاذاار، صاحب ابرستیجان از ناحیت قم که او گفت که در سنهٔ اثنین و ثلاثین یزدجریه، و سنهٔ اثنین و ستین پارسیه، روز نیروز، ساعت دوم یزدان فاذاار از ابرستیجان بیرون آمد، به زهنگاهی که به حوالی ابرستیجان بود و آن زهنگاه را باغ اسفید می‌گفتند، و آنجا بنشست، و مجلس ساخت، و کنیزکان و غلامان او به ملازمت حاضر شدند، و مردم آن نواحی مجتمع آمدند و هر یک هدیه آوردند. در این میانه از دور نگاه کردند به موضع دید، به شاهنده که میان راه قم و ساوه است، سوارانی چند دیدند که آهسته می‌رانند.

یزدان‌فاذار یکی از غلامان خود را بر اسب خود نشانند و او را بفرستاد تا بدین سواران برسد، تا خبر ایشان بدانند، و معلوم کند که ایشان چه کسند، و از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند. آن غلام به فرموده یزدان‌فاذار به جانب ایشان توجه نمود و به سرعت و شتاب بازگردید و گفت که این طایفه، قومی از عرب، و سرور و امیر ایشان دو برادرند یکی عبدالله نام و آن دیگر احوص پسران سعد بن ملک، و به اصفهان می‌روند.

یزدان‌فاذار بفرمود تا تقدیر ساعات کردند، و بدانستند که چه وقت و چه ساعت است، و چند ساعت از روز گذشته است، و به حسب نجوم سعد و نحس آن چون است. احتیاط کردند، و بدیدند سه ساعت از روز گذشته بود. پس یزدان‌فاذار پسر خود را مخسرهان نام بفرمود تا به استقبال ایشان برود. پس مخسرهان با جمعی از اهل کتاب و قلم و غیر ایشان برنشست، و به جانب ایشان براند و به موضعی که آن را رش‌آهر خوانند، بدیشان رسید. پس مخسرهان بر عبدالله و احوص سلام کرد، و در صحبت ایشان به حضرت یزدان‌فاذار درآمد. یزدان‌فاذار ایشان را بسیار اکرام و تعظیم و ترحیب کرد، و ایشان را فرود آورد به سرایی که آن را تزیین و آرایش داده بودند، و فرش‌های قیمتی انداختند، و هر چه بدان محتاج بودند از ماکول و ملبوس و مفروش، از برای ایشان در آن سرای، معد و ساخته گردانید و مرتب کرد.

پس عبدالله و احوص در آن سرای فرود آمدند و دو شمشیر و یک زره و یک کمان و چند جامه از جامه‌های یمن و عراق به دیه به یزدان‌فاذار فرستادند. یزدان‌فاذار قبول کرد، و با روز دیگر جامه‌های چند فاخر قیمتی، و اسبانی چند مسرج دوندۀ تمام بهای قیمتی را در عوض، به هدیه و تحفه بدیشان فرستاد.

چون سنۀ تسع و تسعون هجریه، موافق با سنۀ سبع و ثمانین یزدجردیه، و سنۀ سبع و ستین فارسیه درآمد، یزدان‌فاذار از بهر مسکن ایشان، دیۀ ممجان نامزد و تعیین کرد، و بفرمود که عبدالله را در سرای مردی که او را آزادخره می‌خوانند، فرود آرند. و احوص را در سرای مردی که او را خربنداد می‌گفتند، پس از آنکه از برای ایشان معد و ساخته گردانیده بودند، در این هر دو سرای آنچه ایشان را به کار آید، و بدان محتاج باشند، از طرح و فرش و اوانی و آلات و امتعه.

پس آن هر دو برادر در این هر دو سرای نزول کردند، روز اردیبهشت ماه. امرداد از این سال، پس از آن یزدان فاذاز، دیه جمر را از ناحیت قم به اقطاع بدیشان داد. در مهر ماه هم در این سال، ایشان را مدد و معاونت نمود به گاوها و درازگوشها و تخم و سایر اسباب و آلات زرع. و گویند که به هر یک من تخم، زیاده بر صد من ربیع و ارتفاع حاصل شد. و چون سنه اثنین و مئه هجریه، موافق با سنه تسعین یزدجردیه، و سنه سبعین فارسیه درآمد، عبدالله و احوص با یزدان فاذاز به میدان حاضر آمدند، و گوی بازی کردند. یزدان فاذاز در آن روز ایشان را ضیافت نمود، و بسیاری اعزاز و اکرام کرد. پس در آن مجلس عبدالله و احوص به یزدان فاذاز شکایت کردند از کمی و اندکی چراگاههای اشتران و اسبان و گوسفندان، یزدان فاذاز، دیه فراه از ناحیت قم ایضاً به اقطاع بدیشان داد، و همیشه جانب ایشان مرعی می داشت، و اکرام و اعزاز می نمود، تا آنگاه که وفات یافت در سنه اربع عشر و مئه، و سنه اثنین و مئه یزدجردیه، و سنه اثنین و ثمانین فارسیه، روز انیران ماه مهر، چنانچه من در باب عجم، شرح آن گفته ام. و بعضی دیگر گفته اند که عبدالله و احوص با سایر قوم و تبع به قم رسیدند، در روز اردیبهشت ماه، اسفندارمذ سنه اثنین و ستین فارسیه، اما روایت اول صحیح تر و مشهورتر است از روایت دوم، والله اعلم.

فصل دهم

ورود نخستین طایفه عرب به قم

در تاریخ قم راجع به آمدن گروهی عرب از کوفه به قم، و علت کشته شدن محمد بن سائب بن مالک اشعری به امر حجاج، می نویسد: راویان از اهل عرب به قم روایت کرده اند که سبب بیرون آمدن عبدالله و احوص ابنی سعد بن ملک از کوفه آن بوده است که احوص بسیار...^۱ کرده است بر ملوک و سلاطین وقت، و چون زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه ظهور کرد، احوص با او خروج کرد.

۱. نافرمانی کرده است (در نسخه اصل سفید است) مؤلف.

زید او را امیر لشکر خود گردانید. چون زید بن علی را بکشتند. احوص را بگرفتند و اسیر کردند، و در زندان کوفه محبوس گردانیدند. و در آن حبس مدت چهار سال بماند، تا شبی از شب‌ها حجاج بن یوسف بن عمر ثقفی - که امیر کوفه بود - حاضران مجلس خود را گفت: کیستند اشراف عراق؟ اشراف عراق را یاد کردند. حجاج گفت این جماعت که شما یاد کردید، از اشراف عراق نیستند، از اشراف عراق عبدالله بن سعد اشعری است. چه چند سال می‌گذرد که برادر او احوص، به نزدیک من محبوس است، و او هرگز از من درخواست نکرده که او را از حبس بیرون آورم. مع هذا اگر او از من درخواست کند، من سخن او را پاسخ کنم، و او همه روزه حاجت‌های اهل عراق بر من عرض می‌کند، و من سخن او همه را قبول می‌کنم و می‌گذارم. بعضی از حاضران از صحبت (مجلس) حجاج بیرون آمدند، و این قصه را با احوص باز گفتند.

احوص گفت: اگر این سخن حق است، و در آن خلافتی نیست، زود باشد که مرا در این ساعت از حبس اطلاق کنند، و خلاص دهند. چون حجاج در بامداد آمد، احوص را از حبس بیرون آورد.

و به روایتی دیگر عبدالله از او درخواست کرد تا حجاج او را خلاص کرد. و ایضاً روایت کنند که احوص از مردمان روزگار اشجع و دلاورتر بود، و بر دهاقین و غیر ایشان بسی شدت و درستی کردی؛ پس دهاقین شکایت کردند از او با خالد بن عبدالله قمری که امیر عراقین بود. خالد روی دل دید و به جانب احوص میل کرد، و سخن ایشان درباره او نشنید. پس چون حجاج بن یوسف والی عراق شد، دیگر باره دهاقین از احوص و بد معاملتی او با ایشان شکایت کردند و در خدمت حجاج، از او گله کردند. پس حجاج بدین سبب احوص را محبوس کرد، تا آنگاه که او از حبس خلاصی یافت، چنانچه ذکر و شرح آن گذشت.

پس احوص خواست برادرش عبدالله را ببیند. عبدالله بدو پیغام داد که می‌باید نظر من بر روی تو نیاید، و من تو را نبینم. و مصلحت در این است که خود را پنهان و پوشیده داری، و در ساعت به موضعی نقل کن که مرا معلوم نباشد که تو کجا ساکنی

که من ایمن نیستم، و می ترسم که این مرد از خلاص کردن تو پشیمان شود، و آنگاه مرا گوید که برادرت را طلب کن و به صحبت من حاضر آر. پس من سوگند خورم که از تو خبر ندارم، و ندانم که تو کجایی.

چون پیغام عبدالله به احوص رسید، احوص به بعضی از ضیعت‌های^۱ خود روانه شد. پس اتفاقاً اصحاب، حجاج را گفتند که تو سبعی از سباع^۲ عرب را از بند رها کردی، بی‌اذن و اجازت خلیفه، و شاید که بدین سبب از خلیفه جفا بینی، و به تو زحمت رسد. چون حجاج این سخن بشنید، از رها کردن احوص پشیمان شد. عبدالله را بخواند و از او درخواست کرد که احوص را بازگرداند، تا از برای احوص از خلیفه موهبتی و عطایی حاصل کند، و او را استمالت و دلخوشی دهد. عبدالله سوگند یاد کرد که نظر او به برادرش احوص نیامده است، و نداند که کجاست و در این سوگند، راستگو بود، و حجاج بن یوسف در این سوگند، او را تصدیق نمود و رها کرد.

بعد از آن عبدالله و احوص در نهان یکدیگر را بدیدند. عبدالله احوص را گفت که کوفه منزل ما نشاید، و بدین صورت که تو در آنی، بهتر آن است که ما از این شهر جلای وطن کنیم، و از اینجا دور شویم که من می ترسم که تو را ناگاه بگیرند و بکشند. پس بر آن اتفاق کردند، و قرار گذاشتند که از کوفه بروند، و پیش‌تر احوص اهل و عیال و فرزندان را بردارد و برود، و عبدالله باز ایستد و ضیعت‌ها بفروشد و در عقب احوص بپیوندد. پس احوص با هر دو برادرش عبدالرحمان و نعیم، و تمامی اهل و عیال و فرزندان و بعضی از خدمتکاران به خفیه از کوفه بدر آمد، و آمد تا به ماهین و به ماه البصره چند روزی مقام کرد، و بدان موضع در میانه فرزندان ایشان و با افتاد و خسته شدند، و بسیاری از ایشان بمردند.

و چنین گویند که عبدالرحمان بن ملک بن عامر را چهل پسر بودند. همه بدان موضع بمردند، الا بکر و قتیبه ابنی عبدالرحمان که تا آنگاه که به کوه‌های قریه ابرستیجان از ناحیت قم برسیدند، و به موضعی که بسیار آب و گیاه بود، فرود آمدند

۱. ضیعت به معنی باغ و املاک.

۲. سباع به معنی درنده، سباع جمع آن است.

به چشمه‌ای که آن را بشک چشمه می‌خواندند، و به روایتی آتش مرزه، و خیمه زدند، و چند روز مقام کردند. و قافله‌ها که می‌گذشتند، ایشان را حمایت می‌کردند، و بدرقه می‌شدند. و بعد از آن فکر و اندیشه نمودند که به کدام طرف و جانب بروند، و حال آنکه اهل عجم آن چشمه را مبارک می‌دانستند.

و متولی آن چشمه و پاک‌کننده آن، مردی عاقل و زیرک بوده است، از اشراف ناحیت ابرشتیجان، نام او خربنداد. اتفاقاً چون خربنداد بدان چشمه آمد، احوص با آن جماعت عرب آنجا فرود آمده بود. چون نظر خربنداد بر آن خیمه‌ها و گله اسبان و اشتراک آمد، چیزی منکر دید، و از آن تعجب نمود. با احوص مردی بود، نام او در میان عرب حباب و در میان عجم خوش‌نما. لغت عرب و فارسی هر دو را نیکو می‌دانست، و گویند که او از فرزندان حباب ازدی بوده است.

آل حمید بن احوص ازدیان را با او نسبت می‌کنند به شهر قم. خربنداد به نزدیک ایشان رفت، و از بعضی از ایشان احوال ایشان پرسید. حباب گفت: این گروه قومی از اشراف عرب، از فرزندان ملک بن عامر اشعری هستند که اسب خود را در دجله راند روز مداین، در جنگ کردن با عجم، و ملک سرای بهرام گور - که در مداین بود - به اقطاع بدو داد، و او مالک و متصرف آن شد.

چون خربنداد این سخن از حباب بشنید از اسب فرود آمد و پیاده شد، و بر احوص سلام کرد، و بسیاری او را دعای خیر گفت و مدح و ستایش نمود. احوص خربنداد را به نزدیک خود خواند، و او را اعزاز و اکرام کرد، و بفرمود تا به پیش خربنداد نان مله که به شیر سرشته بودند، و ریسمان‌ها از گوشت پخته قدید^۱ کرده و به آلات گرم، مثل زعفران و ابازیر و دارچینی و غیر آن استعمال نموده، و شراب عراق آوردند.

خربنداد گفت این موضع بس مبارک است، شاید در آن شرب کردن و مثل نای و بر بط و دف و نی و چنگ و سایر آلات لهو زدن. بعد از آن حباب از خربنداد پرسید که نام تو چیست، گفت: خربنداد.

حباب احوص را گفت بشارت باد که معنی و تفسیر این مرد جدالسعید است؛ یعنی نیک‌بخت. چون خربنداد خواست که بازگردد، احوص بعضی از آن ریسمان‌های گوشت قدید مبرزه با چند هدیه و تحفه دیگر، با او روانه کرد، و خربنداد در عقب آن ایضاً با احوص هدیه‌ها و حلوا و شراب قریه میم که از جبال قم است فرستاد، و شراب میم در آن زمان بس مرغوب الیه بوده است.

پس احوص از آن شراب و حلوا که خربنداد فرستاده بود، خود را از آن کشیده می‌داشت، و تناول نمی‌کرد تا آنگاه که حباب از آن تناول کرد. بعد از آن احوص نیز تصرف کرد. پس خربنداد یزدان‌فاذار را ضیافت کرد، و آنچه احوص به هدیه به خربنداد فرستاده بود، به یزدان‌فاذار عرض کرد. یزدان‌فاذار آن چیزها را طرفه شمرد، و آن را مستحسن داشت. پس خربنداد خبر احوص و شرف و بزرگی او با یزدان‌فاذار بگفت. یزدان‌فاذار از او از طالع وقت فرود آمدن آن گروه پرسید، و از سعد و نحس و عاقبت مرجع و مآل آن.

خربنداد [که] منجم بود، گفت: ماه ماه اسفندارمذ است و روز روز ارد و برج طالع حمل و فصل فصل ربیع و من می‌بینم که امر و دولت ایشان قوتی دارد، باشد که اعقاب ایشان را شأنی عظیم و دولتی قدیم و کاری جسیم روی نماید، رأی ما و رأی شما آن است که با ایشان حسن معاشرت کنیم و همسایگی ایشان را غنیمت دانیم. پس دیگر باره بر سر شرب رفتند، و بقیه روز به لهو و لعب گذرانیدند، و حال آنکه در آن وقت دیلم به بلاد جبل در می‌آمدند و غارت می‌کردند، و برده می‌بردند و کشتار می‌کردند. اتفاقاً که قومی از دیلم روز نیروز بر عادت خویش بدین ناحیت در آمدند، زیرا که معلوم داشتند که در این روز مردم به کدو زدن و لهو و لعب و گوی بازی کردن مشغول باشند. چون به نزدیک آن موضع رسیدند که احوص و مردمان او فرود آمده بودند. بسیاری از شتر و اسب دیدند که در آن حوالی رها کرده بودند، و خیمه‌های بسیار دیدند که آنجا زده بود. دیلم چون آن‌چنان دیدند گفتند: به قنیمتی تمام افتادیم. پس به جانب آن خیمه‌ها و اسبان و شتران بشتافتند، و از احوال عرب و نزول ایشان خبر نداشتند و ندانستند، و حرب و کارزار عرب و تیر و کمان ایشان ندیده بودند و از آن غافل بودند.

چون احوص آن قوم و آن طایفه را بدید، در حال آواز کرد تا قوم و خدم و غلامان و بندگان او حاضر شدند، و بفرمود تا برنشینند. پس ایشان بدان اسبان و شتران چنانچه عادت عرب باشد آواز کردند، همه به جانب ایشان بشتافتند. پس بر اسبان سوار شدند، و روی به دیلم نهادند، و جنگ و حرب در پیوستند، و بر دیلم تیرباران کردند، و بسی برنیامد که ایشان را بشکستند، و به هزیمت کردند و بعضی را بکشتند، و بعضی را بگرفتند و اسیر کردند. پس احوص با اسیران و سرها روی به ابرستیجان نهاد. ابرستیجیان چون از دور احوص و مردمان او را بدیدند، گمان بردند که گروه دیلم‌اند. فریاد برآوردند و گفتند که دیلم آمدند. پس مردم ابرستیجان در حصار گریختند و در بیستند بر عادت خویش، تا آنگاه که احوص و اصحابش با اسیران دیلم و سرها به نزدیک رسیدند. چون مردم ابرستیجان ایشان را بدیدند، در بگشادند و به استقبال بیرون دویدند، و بر سر احوص دراهم و زعفران نثار کردند، و شادی نمودند از ظفر یافتن احوص بر دیلم و خربنداد پیش ایشان باز رفت و بسیاری ایشان را تهنیت کرد، و مدح و ستایش نمود. پس خربنداد با احوص و اصحاب احوص به ابرستیجان درآمدند، و به صحبت یزدان‌فاذار حاضر آمدند.

یزدان‌فاذار به وجود و حضور ایشان به غایت شادمانه گشت و شادی نمود. و ایشان را مرتبه رفیع نهاد و پایگاه بلند، و از احوص درخواست کرد که بدین ناحیت مقیم شود، و اجابت کرد و راضی شد. پس اتفاق کردند بر آنکه احوص به قریه ممجان که در میان ناحیت واقع شده است، فرود آید، تا چون دیلم از هر طرف که خواهند که درآیند، احوص منع ایشان کند، و به دفع ایشان مشغول شود.

پس احوص به ممجان فرود آمد در سرایی که به نزدیک ذولکاب که الیوم معروف است به سرانجبین. چون شب درآمد، احوص از حجره آن سرای گریه زنی شنید که خداوند آن سرای بود، گمان برد که مگر یکی از غلامان او بدو ایدایی و زحمتی رسانیده است، بدان زن آواز کرد که ای فلانه! که تو را رنجانیده است که تا من او را ادب دهم و به سزا رسانم؟ زن گفت: کسی از غلامان تو مرا نرنجانیده است، ولیکن شوهرم وفات یافته است و مرا از او دو فرزند خُرد است، و او را از

زنی دیگر، فرزندان بزرگند، و ایشان بر من و فرزندان من در ترکه شوهرم ظلم می‌کنند، و حیف و میل می‌نمایند.

احوص او را وعده داد که فرزندان شوهرش را از ظلم کردن بر او و فرزندان آن منع کند. آن زن گفت: این چه تو می‌گویی! اگر به فعل خواهی آوردن قسط من و فرزندان من از ترکه و اموال شوهرم، از من بخر و آن چندین جزو است، و درک و عهده آن بر من بود، تو می‌دانی با خصمان من که من قوت مقاومت با ایشان ندارم. احوص حصه آن زن و فرزندانش بخرید، و محکمه‌ای ساخت با فرزندان بزرگ مورث و حق خود را از ترکه مستخلص کرد و هر چه می‌فروختند از املاک و ضیاع و اراضی می‌خرید تا صاحب املاک شد. و همه اوقات مترصد و مترقب می‌بود تا هرگاه که جمعی از دیلم بدین ناحیت برسند، ایشان را بکشند و اسیر کنند. تا غایت که مردم از آمدن دیلم به وجود احوص در حمایت آمدند، و دیلم از آن ناحیت منقطع شدند و باز ایستادند.

بعد از آن چون برادر احوص، عبدالله، از فروختن ضیعت‌ها به کوفه فارغ شد - و چنین گویند که بهای آن ضیعت‌ها پنجاه هزار مثقال طلا بوده است - در طلب برادرش احوص از کوفه بیرون آمد. به قم به احوص رسید که به قم متمکن نشسته بود، و چند ضیعه و چند سرای خریده و مالک شده. او را گفت ای برادر! این چه بود که تو کردی که بدین موضع وطن ساختی که من بدان راضی نیستم. چرا به اصفهان و قزوین که از شهرهای مسلمانان است، قصد نکردی؟ احوص گفت این موضع ما را بهتر است و بر ما مبارک است، و در اصفهان از عرب مضریه بسیارند، از هر یک قبیله و طایفه دیگر، قدر ما ندانند. و ما در میانه ایشان معزز و مکرم نباشیم.

و اما قزوین اگر غرض تو آن است که آنجا ثغری است از ثغور مسلمانان که کفار بدان قصد می‌کنند، تو می‌خواهی آنجا ساکن شوی تا حسب الله و ابتغاء المرضاته دفع کفار از مسلمانان بکنی، این ناحیت نیز ثغری است که دیلم از آن منقطع نمی‌شوند و زحمت می‌دهند.

عبدالله اصرار کرد و مبالغه نمود به در رفتن، و احوص ابا می‌نمود و می‌گفت که من مقام نکنم الا اینجا. و احوص در مدت عمر خلاف سخن عبدالله نکرده بود، در هیچ چیزی و هیچ وقتی، الا در آن روز.

چون عبدالله کودکان و عیالان خود را برنشانند، و زنان و کودکان از یکدیگر جدا شدند، ناله و فریاد کردند و به یکدیگر نمودند، و هرگز در میانه ایشان جدایی نشده بود و این معنی عادت نکرده بودند. پس همه به گریه درآمدند و فریاد و افغان از میان ایشان برخاست. احوص را گفت، ای سخت دل! تو به این اطفال هیچ رحم نمی‌کنی و دلت بر ایشان نمی‌سوزد. احوص گفت: من بر ایشان رحم می‌کنم و شفقت می‌برم، موضعی خوش و فراخ بوم و بسیار نعمت از بهر ایشان اختیار کرده‌ام، والرائد لایکذب اهل و آن کس را که از پیش بفرستند تا از بهر ایشان اختیار موضعی و مقامی کند که از برای نزول کردن و مقام ساختن شاید، به اهل خود دروغ نگوید.

بعد از آن احوص غلامان خود را آواز داد تا بارهای شتران عبدالله ببندازند و محمل‌ها فرود آرند، و غلامان احوص بدان امتثال نمودند. پس عبدالله گفت: کجا نماز بگزارم؟ من نمی‌خواهم که نماز در سراهای مجوس بگزارم! احوص او را گفت که نماز در خیمه‌ها می‌گزار، تا من از برای تو سرایی و مسجدی بنا کنم.

پس عبدالله نزول کرد، و در خیمه‌ها مقام نمود و ساکن شد. تا آنگاه که احوص از برای او آن سرای که بر پس مسجد عتیق است، بنا کرد. و این مسجد به در پل بساخت، و در قدیم این مسجد آتشکده بوده است، احوص آن را خراب کرد و به جای آن مسجد بنا نهاد، و اول مسجدی که بدین ناحیت بنا نهاد آن مسجد است. پس احوص و عبدالله با قوم و تبع خود بدین ناحیت مقام کردند، و ایمن و مطمئن خاطر بنشستند. و یزدان‌فاذار و خربنداد و اشراف و بزرگان آن ناحیت، همه اوقات بر ایشان سلام می‌کردند، و معزز و محترم می‌داشتند.

راوی گوید که چون عبدالله و احوص خربنداد را گفتند که چون است که تو شیر و شکر و عسل بر دیگر طعام‌ها مقدم داشتی؟ خربنداد گفت که من اول شیر بنهادم تا سبب تأکید هم‌دایگی و حق هم‌شیرگی و تأکید محبت و مودت گردد و موجب حرمت و عزت شود، و از آن شکر و عسل بنهادم، زیرا که در این هر دو حسن فال و ایمن تمام است، و موجب حلاوت اقوال و افعال است، و شیر اصل غذاهاست. و عسل میوه و حاصل منج است، و مزیل و بردارنده مکر و حیلت

است. و شکر سبب امان از فریب و دروغ گفتن است، و سبب حفاظ و شکر و رعایت و حفظ الغیب.

پس عبدالله و احوص گفتند که ما تو را به برادر دینی و رضاعی و هم‌پشتی و نصیحت و اشارت کردن قبول کردیم، و با تو عهدی مؤکد و پیمانی مؤبد بستیم. و شما در میان ما به محل برادران و پدران و پسران فرود آمدید. هیچ یک از ما و شما می‌باید که نصیحت دریغ ندارد، و آنچه در دست وی بود از دنیا، وی با یاران و برادران سخاوت کند و بخشش نماید، و بدان بخل نکند. و شما راست از جانب ما مواسات و مؤاخات و مناصحت، و شما در اموال و اسباب و نعمت‌های ما شریکید، و شما را در آن حق و نصیب است.

ما سخن غمازان و نمامان در حق شما قبول نکنیم، و بر دشمنان تیغ و شمشیر باشیم، و ما و شما بدین عهد و موثیق و شروط و پیمان به پسران خود وصیت کنیم، و ما به حق سبحانه و تعالی امیدواریم که کارها به نظام شود، و صنع جمیلش در حق ما به اتمام رسد. و این شروط و عهد که بر زبان راندیم، محقق گرداند، و از قول به فعل آید، و هو حسبنا و نعم الوکیل.

پس خربنداد برایشان بسی دعا کرد و تحسین و آفرین نمود، و بقیه روز به لهُو و لعب و خرمی و شادی بگذرانیدند و به آخر آوردند. پس عبدالله و احوص به منزل و مقام خود باز رفتند. و چنین گویند که کنیزکی از آن خربنداد خواب دید که او در باغی بزرگ بود، و دیوارهای آن باغ بیفتاده بودند، و جمعی در آن باغ بودند و دیوارهای باغ را می‌نهادند و عمارت می‌کردند. و در میانه آن باغ دو سرو بزرگ بودند و بر زمین افتاده بودند، و از بیخ آن هر دو سرو شاخه‌های بسیار سبز و تازه شده بودند. پس آن جاریه در خواب از آن جماعت که آنجا حاضر بودند، پرسید که چون است که این هر دو سرو افتاده‌اند، و از اصول ایشان این شاخه‌های سبز تازه بر آمده‌اند؟ چه سرو در ناحیت ما چون خشک شود، دیگر باره سبز نگردد.

یکی از حاضران آن کنیزک را گفت که تو راست می‌گویی، ولیکن این باغ که تو می‌بینی با این هر دو سرو از زمین عرب است. پس آن کنیزک از خواب درآمد و این

خواب بر خربنداد عرضه کرد. خربنداد تعبیر کرد و گفت اما باغ آشیانه و منزل و مأوای این جماعت عرب است و آن هر دو سرو عبدالله و احوص آن دو شاخه‌ها که از اصول این هر دو سرو برآمده‌اند، اعقاب عبدالله و احوص‌اند از پس ایشان. و خربنداد بدانست که این قوم را زود باشد که دولتی و شأنی عظیم پدید آید. پس خلوت ساخت با عبدالله و احوص، و آن خواب با ایشان بازگفت و از بهر ایشان تعبیر آن بیان کرد و به غایت خرم و شادمانه شدند و بسیاری حمد و شکر باری عز اسمه بر آن بگفتند و از خربنداد تتمه کفایت و معیشت درخواست کردند.

پس خربنداد و یزدان‌فاذار و وجوه و اشراف آن ناحیت از عبدالله و احوص درخواست کردند که میانه ایشان کتابتی و عهدنامه‌ای باشد مشتمل به وفای عهد و محافظت یکدیگر در نفس و مال و با یکدیگر مصادقت و راست‌گفتاری شعار کردن. پس عبدالله و احوص حباب را گفتند تا این کتاب و عهدنامه بنویسد، و حباب بنوشت و از طرفین تأکید و تشدید در آن یاد کرد و همه، خط‌های خود در آن ثبت کردند، و به انگشتی سعد بن ملک مهر کردند. بعد از آن حباب از خربنداد اعاده آن تعبیر کرد. خربنداد گفت من تعبیر چنان کنم که آن باغ مستقر و منزل این جماعت است، و آن هر دو سرو عبدالله و احوص‌اند، و اغصان که از اصول آن هر دو سرو برآمده بودند، اعقاب و فرزندان ایشانند از پس ایشان، و زود باشد که عقب عبدالله و احوص به مرتبه‌ای برسد که ورای آن نهایی نباشد. به سبب آنکه همه یکدل و یکزبان باشند، و به مثل کلمه واحده باشند، و مدد و معاونت یکدیگر کنند و بار یکدیگر بکشند، و طریق سخاوت و بذل و جوانمردی سپرند. لاجرم چون ایام ایشان بر این منوال گذرد، هیچ‌کس در ایشان طمع نکند، و برایشان ظفر نیابد. و طالع وقت فرود آمدن ایشان دلالت می‌کند بر تمکن ایشان مدت سیصد و شصت سال، والله اعلم.

راوی می‌گوید که بر این عهد و شرط اقامت کردند، و مقیم شدند و تناسل و توالد ایشان بسیار شد، و شوکت و عظمت ایشان به حد اعلی رسید، و بر خریدن ضیعت‌ها حریص شدند، و به زیادتی کسب معیشت و بنا نهادن سراها و ایوان‌ها و عمارت‌ها موله شدند. و عبدالله و احوص نیابت یکدیگر می‌کردند، و در قصد

اصفهان هرگاه یکی از ایشان به اصفهان رفتی تا از عمال اصفهان خراج این ناحیت ضمان کند، آن برادر دیگر بر جای و مقام بنشستی. و بعد از آن عبدالله بن سعد به همدان و اصفهان والی و حاکم شد، تا آنکه از آن استعفا نمود و طلب عزل و ترک آن کرد، چنانچه من در موضع خود یاد کنم، ان شاء الله وحده العزیز.

فصل یازدهم

نقض عهد ایرانیان با طایفه عرب که به قم آمده بودند

در تاریخ قم می نویسد: عهدی که میان عرب و عجم قم بود، عجم آن را بشکستند و خلاف عهد و پیمان کردند، و عرب به سبب آن وجوه و اشراف عجم را بکشتند. چنین روایت است از بعضی راویان عرب که از مشایخ خود روایت کردند که میانه عرب و عجم که به قم بودند، همه اوقات با یکدیگر موافقت می نمودند و همه متابعت یکدیگر می کردند و بر عهد و میثاق که میان ایشان بود، مواظبت می کردند. تا آنگاه که یزدان فاذار و خربنداد و وجوه و اشراف عجم که با عرب عهد و پیمان کرده بودند، وفات یافتند. بعد از آن فرزندان عجم بزرگ شدند، نظر کردند در عبدالله و احوص و فرزندان ایشان و کار و شغل ایشان. هر روز قوت زیاده تر و شوکت و عظمت متضاعف و عدد بیشتر می شد. و ضیعت ها و املاک متملک می شدند. فرزندان عجم چون چنان دیدند، با خود گفتند که اگر این قوم عرب بر این شوکت و دولت بمانند، بدین ناحیت غلبه کنند و به دست فرا گیرند، و زمام اختیار از دست ما بکشند. اگر ما تدارک قصه خود با ایشان نکنیم و فرصت غنیمت نشمریم، هلاک شویم و برافتیم. پس اتفاق کردند که عرب را از این ناحیت بیرون کنند. و این معنی عجم را در وقت غیبت احوص از قم، و رفتن او به اصفهان روی نمود، و عدم حضور او غنیمت دانستند، پس پیغام فرستادند به عبدالله که ما شما را نمی خواهیم، و نمی خواهیم که شما به ناحیت ما متوطن باشید، از این ناحیت بیرون روید. عبدالله جواب داد ایشان را که چه چیز از ما صادر شده است بر خلاف ارادت و دلخواه شما؟ ما را از آن آگاه کنید تا از آن برگردیم، و بر حکم شما در آن فرود آییم؟!

عجم گفتند که ما همسایگی شما مطلق نمی‌خواهیم، از همسایگی ما انتقال کنید و بروید. عبدالله دیگر باره رسول خود را بدیشان فرستاد و پیغام داد که میان ما و شما عهدی است، و ایشان را از عاقبت شکستن آن عهد بسی تحذیر کرد و تخویف نمود. ایشان متعظ نشدند و متنبه نگشتند، و بدعهدی و شر و ایذازیاده کردند و گفتند: اگر شما به ادب و حرمت از ناحیه ما بیرون نروید، ما شما را به قهر و جبر و اکراه بیرون کنیم. بعد از آن کو دکان و دیوانگان و بی‌خردان را تعلیم کردند و بر آن داشتند و بفرستادند تا سنگ و نجاست در سرای عبدالله می‌انداختند، و بر او سفاهت می‌کردند تا عبدالله از آن به تنگ آمد، و از سرای خود به قریه فرابه نقل کرد، و از اهل عجم درخواست کرد که آن قدر مهلت و اجل بدهند که احوص بیاید، او را مهلت دادند. پس عبدالله نامه نوشت به احوص و او را از غدر اهل عجم و نقض عهد و پیمان و بی‌حرمتی و سفاهت کردن ایشان بر او خبر کرد و آگاهی داد. چون احوص از این واقف شد به شتاب و تعجیل از اصفهان بیامد. چون بدین ناحیت رسید، عبدالله را دید به قریه فرابه فرود آمده بود، و دیده‌بانان و جاسوسان را برگماشته. عبدالله قصه‌ای که میان او و اهل عجم رفته بود به احوص بازراند و گفت: این از خیانت تو است بر من که تو مرا به اکراه بدین مقام و بدین ناحیت بازداشتی تا به من این همه خواری و استخفاف و بی‌حرمتی برسید. چرا نگذاشتی که من به جایی که می‌خواهم مقام کنم و وطن سازم؟ وارض الله واسعه.

احوص گفت: من نخواستم که به تو و به خود بدین ناحیت مقام کردن، الا خیر. و من گمان نبردم که این قوم با ما نقض عهد کنند، چه ما از ایشان جز از خیر و صواب و صلاح نمی‌دیدیم، و با ما صنع جمیل و سعی جزیل می‌نمودند. من بدیشان رسول فرستم و پیغام دهم و بدانچه جواب ایشان اقتضا کند، تدبیر کار خود بکنم. و هر چه ایشان مستحق و سزاوار آن باشند، از بغی و ستم کردن ایشان با ما، با ایشان بکنم، و توکل بر خدا کردم. چون خبر قدوم احوص به اهل عجم رسید، دیگر باره رسول فرستادند و پیغام دادند که اکنون مدت مهلت شما به آخر رسید، و احوص آمد، و شما را دیگر حجت نماند، از ناحیت ما بیرون بروید. احوص بدیشان پیغام فرستاد و ابلاغ حجت و تأکید کرد، و گفت:

اگر از ما به شما ملالتی رسیده است و چیزی کرده‌ایم که بر دل شما خوش نیامده است، باز گوید تا از آن برگردیم، و دیگر چنان نکنیم، و تجدید عهد و پیمان کنیم و بدان وفا نماییم، و پیش از آنکه ما نقض عهد کنیم، و از پیمان برگردیم، شما از عهد برنگردید و بدان وفا نمایید، و از بغی و ستم بپرهیزید و بترسید که عاقبت آن وخیم است.

اهل عجم به جواب گفتند که ما همین سخن از برادرت عبدالله شنیدیم، و ما هیچ چیز از شما مکروه و نامحمود نیافتیم، الا آنکه ما همسایگی شما نمی‌خواهیم، و ما را مصلحت نیست که شما در ناحیت ما ساکن باشید، از این ناحیت بیرون روید، پیش از آنکه ما شما را به زشتی بیرون کنیم!

چون احوص از مجاورت ایشان و بازگشتن از این سخن و تصالح کردن از جهت ایشان نومید شد و هیچ حیلت نماند، ایشان را گفت: چون میانه ما و شما بدین انجامید، از میانه شما بیرون رویم، و بدین بغی و ستم که شما بر ما می‌کنید تن دردادیم. بدین سراها و ضیعت‌ها که ما را در این ناحیت است، چه کنیم؟ اهل عجم گفتند که آن را به ما فروشید. احوص یک هفته از ایشان مهلت طلبید، تا این املاک بفروشد، ایشان او را مهلت دادند. عبدالله و احوص با قوم و مردم خود به منزل و مقام خویش باز آمدند، و بدین شرط و عهد چون پنج روز از مدت مهلت بگذشت، اهل فرس را بدین ناحیت اتفاقاً روزی بود که آن را تعظیم می‌نمودند و بزرگ می‌داشتند، و اجتماع در آن روز واکل و شرب مبارک می‌داشتند. و احوص را هفتاد بنده درم خریده بود، همه را بخواند. و هر یک را از ایشان دیه و سرایی بداد، به شرط آنکه صاحب آن سرای و دیه را بکشند، و سرهای ایشان به نزدیک احوص آرند. ایشان احوص را گفتند که ما در شب چگونه رئیسان را از دیگران تمیز کنیم؟ احوص گفت بروید در میانه ایشان و با ایشان اختلاط کنید که ایشان به سبب مشغولی به شرب و اسراف در آن، شما را از اصحاب خود تمیز نکنند، و چون شما در این میان رئیس هر قومی بشناختید و فرصت یافتید، او را بکشید، و سرش ببرید و به نزدیک من آرید. و اگر بر شما مشتبه شود و ندانید که سرور و مهتر و رئیس ایشان کدام است، هر آنکس که از او بوی خوش آید، او را بکشید. و احوص برادرش را نعیم ایضاً به سرفت فرستاد.

نعیم صاحب سرفت را بگرفت و اسیر کرد، پس مالی چند از او بستند و او را رها کرد. و احوص را مملوکی بود دعوی می‌کرد که از عرب است و از احوص درخواست کرده بود که او را به اسم عرب نام نهد، و بدین سبب احوص بر او خشم گرفته بود که اگر نظر او بر او آید، البته او را بکشد. بدین سبب آن مملوک از وی گریخته بود. پس شبی که آن را به شب بیات نام نهاده بودند، درآمد. آن مملوک قصد دیه جمکران کرد و به جمکران چهار برادر بودند که سخت‌ترین مردم آن ناحیت بودند بر عبدالله و احوص. آن غلام طلب فرصت می‌کرد تا فرصت یافت و آن چهار برادر را بکشت و سرهای ایشان ببرید.

و هر یک از ممالیک هفتادگانه قصد آن دیه کردند که از برای او نامزد کرده بود، و صاحب آن دیه را مراقبه می‌کردند و چشم می‌داشتند تا او را بکشتند، و سر او ببریدند. و چون به وقت سحر رسید، مجموع ممالیک هفتادگانه احوص، با سرها قصد مجلس او کردند، تا غایت که هیچ‌کس از ایشان در مراقبت و کشتن صاحب خود خطا نکرده بودند، و هیچ یکی از رئیسان این دیه‌ها از ایشان فوت نشده بود، و آن مملوک گریخته ایضاً پیش احوص آمد با آن سرهای چهارگانه. چون نظر احوص بر او آمد گفت و یحك! من همین ساعت البته تو را بکشم. آن غلام آن سرهای چهارگانه را از توبره‌ای که با خود داشت بیرون آورد، و پیش احوص نهاد و نام ایشان یاد کرد و بگفت که این سرها از آن کیستند.

احوص سر او را بوسه داد و خشنود شد و گفت: تو فرزند منی و ارث و موروثی. کدام نام از نام‌ها تو آن را دوست‌تر داری تا من تو را بدان نام نهم. گفت: مرا شبیان نام نه، احوص آن را بدان نام تسمیه کرد، و از جمله واصلان خود گردانید. و چون آن سرها را در پیش احوص صف بنهادند و در پهلوی یکدیگر نشانند، احوص بفرمود تا مجموع آن سرها را در دهلیز سرای برادرش عبدالله نهادند. و عبدالله را از این فکر و تدبیر به هیچ نوع خبر نبود و ندانست. چون به وقت سحر رسید، عبدالله خواست که بیرون آید و به مسجد رود تا نماز بگذارد، و فراپیش او غلامی چراغی در دست گرفته بود و می‌رفت.

چون عبدالله پای در دهلیز نهاد، سیاهی را دید که پیش از آن ندیده بود. غلام را گفت که این چه سیاهی است، غلام نظر کرد و گفت: ای مولانا! این سرهای مردمانند. عبدالله صیحه‌ای زد و کلمه‌ای چند استرجاع بر زبان راند و گفت: این عمل و فعل برادرم احوص جاهل است که همیشه مرتکب کارهای بزرگ می‌شود. تا اکنون ارواح ما را در معرض تلف خواهد انداخت، و فریادکنان به سرای احوص درآمد و گفت: کجایی ای ظالم! این چیست که تو کردی؟ احوص به پیش او برآمد و گفت: این صورت به سبب بغی کردن ایشان است بر ما. ایشان به ابتدا بر ما ستم کردند و عهدی که میان ما و ایشان بود بشکستند، پس حق سبحانه و تعالی ما را بر ایشان فرصت داد و نصرت نمود. عبدالله گفت که زود باشد که اصحاب ایشان و اهل این دیه‌ها چون در بامداد آیند و این خبر بدیشان رسد گرد ما در آیند و بر ما غلبه کنند. ما چه خواهیم کردن و چه خواهیم گفتن؟ احوص گفت تو به مسجد رو و مرا با ایشان گذار چون تو در بامداد آیی هیچ‌کس را از ایشان نبینی. پس بفرمود تا مجموع آن سرها را در چاهی انداختند.

چون مردم آن ناحیت در بامداد آمدند و به تسامع آنچه در شب رفته بود معلوم کردند، بعضی بر دست عرب مسلمان شدند، و بعضی پناه بدیشان آوردند و دیگران در شهرها متفرق و پراکنده شدند، و ناحیت از دشمنان عبدالله و احوص خالی گشت، و این ناحیت بر ایشان مسلم شد. پس امیران عرب مردم را دلخوشی دادند، و به خیر و نیکی درباره‌ی ایشان وعده‌ها دادند. پس مقیم شدند و استقامت یافتند، و از سر طمأنینت و امر ساکن شدند.

چون احوص واقف شد بر آنکه برادرش نعیم، صاحب سرفت را رها کرده است، سوگند خورد که من البته او را بکشم، و آنچه او از سرفتی گرفته است بستانم. عبدالله نعیم را گفت که چند روزی خود را از احوص پنهان و پوشیده دار. پس نعیم به ری رفت تا آنگاه که برادرش از او خشنود شد، پس نعیم بازگردید.

راوی گفت که چون عبدالله و احوص مقیم شدند، نامه نوشتند به پسران عم خود سائب بن ملک، و ایشان را از دولت و تمکن و منزل و مقام خود آگاه کردند، و

ایشان را به جانب خود دعوت کردند. پس مجموع به جانب عبدالله و احوص عزیمت کردند، و متوجه شدند چنانچه من در اخبار ایشان یاد کرده‌ام.

فصل دوازدهم

سبب هلاکت عرب اشعری در قم

شوکت عرب اشعریین و ورود آنها را به قم شنیدی، و اما خذلان و هلاک آنها هم به طوری که از فصل چهارم باب دوم کتاب تاریخ قم مستفاد می‌شود، دو جهت داشته: یکی امتناع و مسامحه در ادای خراج و بیرون آمدن به خلفا و دیگر افتراق کلمه و نفاق، چنانچه مؤلف تاریخ مزبور پس از ذکر چند حکایت راجع به طفره و تعلل و امتناع آنان از ادای خراج می‌گوید، و بعضی از مشایخ گفتند که این حکایات و روایات درست‌اند؛ زیرا که همت قوم و غرض ایشان پیوسته کمی خراج بوده است. و پاکیزه گردانیدن سراها و فرش‌ها و جام‌های ایشان و آنکه اسبان و سایر چهارپایان ایشان نیکو بود، و مرغان شکاری ایشان را آب و طعمه و علف بسیار بود. و ساحت‌های ایشان خوب بود و پیوسته بذل طعام کنند و عطا دهند، و ذکر ایشان به سماحت و شجاعت منتشر شود. پس از این جهت بارها ایشان را به سبب خراج، بلا و هلاکت رسید. اول آنکه نافرمانی کردند، و عاملان مأمون را فرمان نمی‌بردند و عصیان کردند، تا مأمون علی بن هشام را با خیلی تمام فرستاد، تا ایشان را بکشت و خراب کرد، و مالی بسیار جمع کرد. دیگر در خلافت معتصم بر روی علی بن عیسی بیرون آمدند و نافرمانی کردند، تا معتصم علی بن عیسی را بالشکری چند بر سر ایشان فرستاد، تا ایشان را خراب گردانید، و سراها و منازل و باغات و بساتین ایشان را بسوزانید، و بسیاری زیان بدیشان رسانید. پس همچنین در خلافت مستعین و واقع شدن فتنه میان او و معتز امتناع نمودند، از ادای خراج، و پس از چند سال دیگر، تا مستعین مفلح ترکی را بفرستاد تا کشتار کرد و مال بسیار جمع کرد.

پس از آن در خلافت معتصم، مدت چند سال عصیان کردند، و مادرانی را که کاتب از کوتکین بود، منع کردند از آنکه در شهر آید، تا آنگاه که بر ایشان ظفر یافت، و خراج

هفت ساله جمع کرد. پس همچنین نافرمانی کردند در خلافت معتضد، و عاملان او را غارت کردند. پس معتضد ابراهیم کیلیغ را بفرستاد تا در میانه ایشان کشتار کرد، و بعضی را بکشت، و بعضی را به برده فراگرفت، و بعضی را از خان ومان آواره گردانید.

یکی از اسباب هلاک و فانی شدن ایشان این بود که یاد کردیم، و تمامی هلاک و نیست شدن ایشان افتراق کلمه ایشان بود؛ یعنی بعد از آنکه همه یکدل و یکزبان بودند، هر کسی از ایشان رأیی و اختلافی و اختیاری گرفت، و گروه گروه شدند، و هر به چند روز بر جسمی دیگر گرد می آمدند، و بارها خذلان یکدیگر می کردند، و چون قصه ای پیش می آمد، تدارک و اصلاح آن هر یک با دیگری می گذاشت، و آن همچنان در توقف می افتاد.

پس چون حمزة بن الیسع والی ایشان شد، و پس از او پسر او علی بن حمزه و پس از وی عامر بن عمران،^۱ فرزندان احوص مخالفت نمودند و متابعت نکردند. و چون یحیی بن عمران بر عاملان بیرون آمد و عصیان کرد، هیچ کس با او در آن موافقت نکرد، و از او دور شدند تا غایت که علی بن هاشم بر او ظفر یافت، و فرزندان عبدالله در حرب مفلح عیسی بن الحسن را خذلان کردند، تا او را بکشتند. و همچنین با محمد بن علویة بن سعد و علی بن عبدالله جبله و غیر ایشان خذلان کردند، تا ایشان را بگرفتند، و به حضرت امیر بردند، و ایشان را بکشتند. و پیش تر از این علی بن محمد خزرج و جعفر بن محمد بن سعد را خذلان کردند، و نگذاشتند تا ایشان را بگرفتند، و به عراق بردند. پس جعفر را بکشتند، و علی بن خزرج را محبوس گردانیدند، و مدتی محبوس بود، تا آنگاه که خلاص یافت. همچنین خذلان یکدیگر می کردند تا دشمنان اموال و اسباب ایشان را به دست فرا می گرفتند، و بر ایشان دلیری می کردند. و همچنین گاهی غالب می شدند، گاهی مغلوب. تا آنگاه که جیل و دیلم بدین ناحیت غلبه شدند.^۲ پس بعضی از ایشان جلای وطن کردند، و بعضی هلاک شدند، نعوذ بالله من سوء العواقب.

۱. این سه تن والی عرب و قمی بوده اند (مؤلف).

۲. مراد تسلط مرداوینج و سلاطین دیالمه است (مؤلف).

فصل سیزدهم

در مقدمهٔ باب چهارم تاریخ قم می‌گوید: و من پیش‌تر از شروع کردن در اخبار ایشان، مقدمه‌ای یاد می‌کنم تا عبرتی باشد مرد عاقل را، و آن مقدمه آن است که عرب دویست و هشتاد سال به قم بی‌بودند، و قم را کوره گردانیدند مدت صد و هشتاد سال. پس تقدیر آسمانی ایشان را سعادت و یاری داد، و بخت و دولت با ایشان موافقت کرد، و نیک‌بختی و سعادت دو جهانی ایشان را روزی شد، و دعوت رسول خدای ﷺ دریافتند. اول جد ایشان ملک بن عامر، پس فرزند و اعقاب او، و عدد ایشان بسیار و زیاده‌گشت. توالد و تناسل کردند، تا غایت که عدد فرزندان و اعقاب یکی از ایشان به قم در این مدت چنانچه نام‌های ایشان در کتاب انساب ایشان مثبت است، زیاده بر شش هزار رسید، جز از آنها که نام ایشان از نوشتن افتاده است به سبب غیبت و انتقال و رحلت کردن و غیر آن.

و عدد فرزندان از صلب سه کس صد و بیست نفر بوده است، و آن سه کس، عبدالله بن سعد است، و او را چهل و دو فرزند بوده است؛ و حمزه بن الیسع، و او را چهل و دو فرزند بوده است؛ و عامر بن عمران، و او را چهل و یک فرزند بوده است. و عدد فرزندان شش کس از ایشان به سه هزار و شش صد وجود برسیده‌اند. از آن جمله از نسل ابوبکر و الیسع و عمران و آدم اولاد عبدالله بن سعد، دو هزار و چهار صد وجود بوده‌اند؛ و از فرزندان برادرش احوص بن سعد، از دو وجود ملک بن احوص و احوص یک‌هزار و دویست شخص پیدا شده‌اند. و قضیهٔ ایشان مخالف بیان و زر است که فرموده‌اند: چون دولت روی به شخص آرد، فرزندان او اندک باشد، و اسباب و تجمل و زینت بسیار؛ و چون دولت پشت برکند، قصه برعکس افتد، فرزندان بسیار شوند و مال و تجمل اندک.

و حال آنکه این معنی دربارهٔ این جماعت عرب بر خلاف این حالت بوده است. در ایام عزت و دولت و بخت و سعادت ایشان را هم مال و اسباب بسیار شده بود، و هم عدد زیاد گشته و در هنگام ادبار و فلاکت ایشان را هم اسباب نقصان پذیرفته، و هم عدد کم شده در اول حال دولت ایشان هم یکدل و یکزبان و کلمهٔ واحده

بوده‌اند، به اتفاق خلفای خراجات معروفه خروج کردند و نگذاشتند که عمل ایشان در میانه شهر آیند، و ایشان را از سر قدرت بر بیرون شهر فرود می‌آوردند. و همچنین در قضایا ایشان را مدخل نمی‌دادند، و برای خود از مردمان شهر قضاوت و عدول را نصب می‌کردند، و قاضی می‌گردانیدند. همچنین ثابت و قائم بودند تا مذهب شیعت و تشیع با خلفا و با سایر مردم بر آشکارا انداختند. چنانچه معروف شدند بدین مذهب و اعتقاد، و بیشتر از ایشان جماعتی که مذهب شیعت داشتند، در مجموع اقلیم دنیا این مذهب را پوشیده و پنهان می‌داشتند از مردم، و تقیه می‌کردند و اظهار آن نمی‌نمودند. و همیشه احوال و امور ایشان متنسق و منتظم بود، تا آنگاه که کلمه ایشان متفرق شد، و بر یکدیگر حسد بردند، و اهویه مختلفه در میان ایشان پیدا شد، و چون کارهای معظم و قصه‌های مشکل واقع می‌شد، هر یک با آن دیگری می‌انداخت و تکیه و اعتماد بر دیگری می‌کرد.

پس لاجرم پایه دولت ایشان بلغزید، و دشمن بر ایشان ظفر یافت، بعضی هلاک شدند، و برخی جلای وطن کردند، مگر اندکی از ایشان که بماندند. بعضی بر اندک معاشی که ایشان را بود، قناعت کردند. و بعضی دیگر قافله‌ها را بدرقه می‌شدند و حق السعی می‌گرفتند، نعوذ بالله من سوء العواقب برحمته و کرمه وجوده.

علاوه بر قتل و غارت و خرابی‌هایی که فوقاً از تاریخ قدیم قم ذکر شد، در قتل و غارت‌هایی که پس از این تاریخ در ایران واقع گردیده، شهر قم هم سهم داشته است. چنانچه در خرابی‌های زمان مغول، در تاریخ روضة الصفا می‌گوید: و چون حبه‌نویان به قم رسید، طایفه‌ای از مسلمانان که در اردوی او بودند گفتند که قتل اهل قم به سبب آنکه رافضی مذهبند، عین صواب و مستلزم ثواب است. و آن ساده‌لوح فرمود تا مجموع ارباب قم و نواحی آن را به تیغ بگذرانیدند، و عیال و اطفال ایشان را به اسیری گرفتند، و از آنجا به جانب همدان رفت.

و همچنین در فتنه افغان، مثل سایر بلاد و متصرفی آنان، قم دچار خرابی و قتل و غارت گردید. چنانکه نوشته‌اند برج‌های طلایی که روی صندوق‌های قبور سلاطین صفویه نصب کرده بودند، کنده و بردند.

و نیز در انقلابات دیگری که تا زمان قاجاریه در ایران حکمفرما بود، و باعث خرابی بسیاری از بلاد ایران شد، قم هم بهره و نصیبی داشته، چنان‌که در دره نادری در انقلابات بعد از نادرشاه گوید: ابراهیم شاه (برادرزاده نادرشاه افشار) از هجوم مآود با رأی خود به جانب قم متأود شد. مستحفظان شهر در صدد سد و منع درآمدند، و او از مدلول کلام نیکو قوام میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی:

یا وارد هذا البلد الطیب قم فیه بوظائف العبودیة قم

قم من ادب بحضرة المعصومه بالجفن فناء ذالك المشهد قم

از عین غبن دیده بر بسته، جمعی را که با او بودند به قم فرمان داده، کمال بی‌شرمی در قتل و اسر، و کند و کوب، و رفت و روب آن مقام ظاهر ساخت و بی‌ریا بوریا بر حصیری، و نفیر به فقیری باقی نگذاشت، خاک قم را قمامه یغما کرد.

باب دوم

روایاتی که در فضل زمین قم و اهل آن از ائمه اطهار - علیهم صلوات الله الملك الجبار - وارد شده، در دو فصل ذکر می‌شود:

فصل اول

روایاتی که علامه مجلسی در جلد ۱۴ بحار، از کتب مختلف نقل فرموده، صاحب کتاب انوارالمشعشعین می‌نویسد: بدان که از برای بلدة طيبة قم نام‌های بسیار، از اخبار مستفاد و استنباط شود. و زیادی اسم دلالت بر شرافت کند! هر چند آن نام‌های مستخرجه علم نیستند، از برای این بلدة، مگر همان لفظ قم. لیکن صحیح است اطلاق آنها را بر این ارض مقدس از وجهی، و آن نام‌ها از این قرار است:

اول. قم؛ دوم. زهراء؛ سیم. ارض جبل؛ چهارم. قَطْعَةٌ مِنْ بَيْتِ الْمُقَدَّس؛ پنجم. مطهره؛ ششم. مقدسه؛ هفتم. مجمع انصار القائم؛ هشتم. حرم اهل‌البیت؛ نهم. حجة علی البلاد؛ دهم. بحر؛ یازدهم. مأوی للفاطمیین؛ دوازدهم. استراحتگاه مؤمنین؛ سیزدهم. آشیانه آل محمد؛ چهاردهم. معدناً للشیعة؛ پانزدهم. کوفه

صغیره؛ شانزدهم. مأوی لشیعۀ آل محمد؛ هفدهم. معدناً للعلم والفضل؛ هیجدهم. مختار البلاد؛ نوزدهم. مقصم الجبارین؛ بیستم. مذاب الجبارین؛ بیست و یکم. بلاد الاثمه؛ بیست و دوم. بلد شیعة الاثمه؛ بیست و سوم. امان للخائفین؛ بیست و چهارم. مفرع للمؤمنین؛ بیست و پنجم. مفر للهاریین؛ بیست و ششم. المدفوع عنها البلاء؛ بیست و هفتم. المرفوع عنها البلاء؛ بیست و هشتم. المفتوح الیه باب الجنة؛ بیست و نهم. بلاد الامین؛ سی ام. مرفوف الملائکه؛ سی و یکم. خاک فرج؛ سی و دوم. محروس الملائکه؛ سی و سوم. مزین بالعرب.

و اینک شروع نمایم در ترجمۀ آن اخبار و از خوف اطناب، عربی آن را ننگاشتیم، طالبین رجوع کنند به جلد چهاردهم بحار الانوار، باب الممدوح و المذموم من البلدان. و همچنین علامه مجلسی، در کتاب مذکور از کتاب اختصاص نقل می کند که امام علی النقی علیه السلام از پدران خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: چون در شب معراج مرا سیر دادند، به سوی آسمان چهارم نظر کردم به قبه ای از لؤلؤ که دارای چهار رکن و چهار در بود، و گویا از استبرق سبز بود. گفتم: جبرئیل! این قبه که در آسمان چهارم نیکوتر از آن ندیده ام چیست؟ گفت: یا محمد! این قبه، صورت شهری است که آن را «قم» خوانند. بندگان با ایمان در آن شهر جمع شوند، و برای روز قیامت و حساب چشم انتظار به محمد و شفاعت او دارند، همه گونه اندوه و محنت و شدائد بر آنها جاری گردد.

راوی گفت: پس من از حضرت سؤال کردم: چه زمانی مردم قم انتظار فرج می کشند؟ فرمود: در وقتی که آب بر روی زمین پیدا شود.

علامه مجلسی می فرماید: احتمال می رود مراد پیدا شدن آب در خود شهر باشد. زیرا که در آن زمان آب جاری اصلاً در قم نبوده، چنان که از کتاب تاریخ قم مبدأ حدوث وادی به قم و اینکه در قم در آن زمان، قنوات و نهر جاری نبوده است، مذکور گشت. مؤلف گوید: احتمال دیگر اینکه پیدا شدن آب بر روی زمین قم کنایه باشد از اینکه در آخرالزمان قم به وسیله آب خراب می شود. چنان که خبری هم در بالای مسجد سینی، معروف به پنجه علی، به این مضمون ذکر شده، هر چند هنوز به مأخذ

صحیحی در کتب معتبر، به جهت آن برنخورده‌ام. و احتمال دیگر آنکه مراد ظهور آب و سیلاب‌ها باشد که تاکنون کراً اتفاق افتاده و باعث خرابی قم شده؛ چنان‌که سابقاً اشاره شد که در زمان شاه صفی صفوی آب رودخانه قم طغیان کرد، و باعث خرابی شهر و مرگ جمعی گردید. همچنین در سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ به اندازه‌ای آب از زمین قم بالا آمد که بسیاری از عمارات و کاروان‌سراها را از حیز ارتفاع انداخت، مخصوصاً در محله معروف به عربستان به اندازه‌ای آب از زمین جوشید که تمام ساختمان‌ها و خانه‌های آن محل را خراب نمود، و آثار آن خرابی هنوز در محله مزبور هویداست. و نیز در شب سوم خرداد ۱۳۱۳ شمسی آب رودخانه طغیان کرد، و بسیاری از خانه‌های شهر نو و کوچه حرم و محله دروازه قلعه را خراب نمود، چنان‌که سابقاً ذکر شد.

ایضاً علامه مجلسی در جلد ۱۴ بحار از صادق آل محمد علیهم‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: بر بالای شهر قم ملکی است که بال‌های خود را روی آن پهن نموده، و هیچ گردن‌کشی قصد سویی نسبت به آن ننموده، مگر اینکه خداوند عالم او را همچون نمک آب شده از میان ببرد. سپس حضرت اشاره به عیسی بن عبدالله قمی نمود و فرمود: سلام خدا بر اهل قم. خدا بلاد ایشان را از باران سیراب کند. و برکات خود را بر آنان نازل فرماید. و سیئات ایشان را به حسنات تبدیل نماید. ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند. ایشان فقها و علما و فهما می‌باشند، و ایشانند اهل درایت و روایت و نیکو به جا آوردن عبادت.

و نیز از ائمه طاهرين علیهم‌السلام روایت شده که: «لَوْ لَا الْقَمِيُّونَ لَضَاعَ الدِّينُ»؛ یعنی اگر قمی‌ها نبودند، دین خدا ضایع می‌شد. نیز در بحار از عیون اخبار الرضا نقل می‌کند که ابوالصلت هروی گفت: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم که طایفه‌ای از اهل قم وارد شدند و به حضرت سلام کردند.

امام علیه‌السلام جواب سلام آنها را داده نزدیک خود نشانید، و فرمود: مرحبا به شما، خوش آمدید. شما از روی حقیقت شیعیان ما هستید، عن قریب روزی بیاید که شما در آن روز تربت مرا در طوس زیارت کنید. آگاه باشید کسی که با غسل مرا زیارت کند، مانند روزی که از مادر متولد شده، از گناهان خود بیرون می‌آید.

همچنین از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: شنیدم امام علی النقی علیه السلام فرمود: اهل «قم» و اهل «آبه» را خدا می‌آمرزد؛ زیرا آنها جدم علی بن موسی الرضا را در طوس زیارت می‌کنند. کسی که آن حضرت را زیارت کند، و در راه زیارت آن حضرت قطره بارانی به وی برسد، خدا جسد او را بر آتش حرام نماید.

مؤلف خلاصه البلدان محمد بن محمد بن هاشم رضوی قمی از کتاب مونس الحزین شیخ بزرگوار صدوق نقل می‌کند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پسر یمانی فرمود: ای پسر یمانی! در آغاز ظهور، خروج نماید قائم آل محمد از شهری که آن را قم می‌گویند، و مردم را دعوت به حق می‌کند، و همه خلائق از شرق و غرب عالم قصد آن شهر نمایند، و اسلام تازه گردد، و هر که از خوف اعدا پوشیده و مخفی باشد، بیرون آید، و حوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابند، و چشمه آب حیات از آن شهر ظاهر شود، و آبی که هر کس بخورد نمیرد، از آن چشمه‌ها منفجر می‌شود، و از آن موضع رایت حق ظاهر شود، و میراث جمله انبیا بر پشت زمین با او باشد. ای پسر یمانی! این زمین مقدس می‌باشد و از تمام پلیدی‌ها پاک خواهد بود. خداوند متعال خواسته است که بهترین خلق خود را در آن ساکن گرداند، و دعایش مستجاب شود، و حشر و نشر مردم در این زمین باشد. در این زمین اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند بعد از اینکه بنای قصر مجوس بوده است، و آن قصر متعلق به پادشاه روم باشد، و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را بیاورند تا قربان کنند، و بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند.

در این زمین اثر نور حق ساطع شود، و از این زمین بوی مشک استشمام نمایند. و حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد، و بناها و آسیاها بر این زمین بسیار شود، و منازل و مواضع زمین‌های اینجا عالی و گران بها شود، به حدی که زمین به مساحت پوست گاوی به پانصد دینار به فروش برسد، و عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد، و رایت وی را بر این کوه سفید بزنند، بر نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس می‌باشد و آن را جمکران خوانند و از زیر یک مناره آن، نزدیک آنجا که آتش خانه گبران بوده، مسجدی بیرون آید. و

حضرت امام سفطی از زر بسته و بر براق سوار شده، و با ملائکه مقرب و حاملان عرش گردش نماید، و کمر بند آدم با او باشد، و حلم خلیل الله، و حکمت حضرت داوود، و عصای موسی، و خاتم حضرت سلیمان، و تاج طالوت که بر سر آن نام هر پیغمبری و وصیی و نام هر مؤمنی و موحدی نوشته شده، با او باشد.

مؤلف گوید: اینکه فرمودند در ابتدای ظهور، قائم آل محمد از شهری که آن را قم گویند قیام نمود، هر چند منافی با احادیث و اخبار معتبره‌ای است که آن حضرت از مکه ظهور خواهد نمود، لیکن چون «ابتدا» را می‌توان بر سه قسم تقسیم نمود: ابتدای حقیقی، و اضافی و عرفی، جمع مابین این روایات سهل و آسان است. و اینکه فرمودند که چشمه آب حیات در قم ظاهر شود که هر کس بنوشد نمیرد. شاید مراد آب علم و دانش و ایمان باشد که دل دارنده آن نمیرد و همیشه زنده باشد. و چشمه مذکوره در این حدیث شاید همان چشمه در حدیث دیگر باشد که حضرت امیر فرمودند قصبه قم بلده‌ای است که نامیده شده به زهراء و در آن بلده است موضع قدم جبرئیل، و آن چنان موضعی است که آبی از آن می‌جوشد که هر کس بنوشد، ایمن شود از درد....

و اینکه فرمودند بنیاد قصر عظیمی نمایند، گویا مقصود در زمان حضرت حجت است، بعد از اینکه بنای مجوس بوده است. احتمال هم دارد که مراد همان قصر جلین باشد که در کتاب تاریخ قم مذکور است که ماکین، صاحب جمکران بوده و پسری داشته اسمش جلین، و در جمکران کوشکی ساخته و آن هنوز باقی است. و همچنین ده محله و ده درب بنا کرد، و بعد از آن دو محله و دو درب به آن اضافه کرد، و بر در هر محله آتشکده بوده. که از این عبارت معلوم می‌شود که آن قصر تا زمان صاحب تاریخ قم باقی بوده، و ایضاً در حوالی جمکران زمینی است که مشهور است به زمین بتخانه.

و اینکه فرمودند: رایت وی را بر کوه سفید زنند به نزدیک دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن ده را جمکران خوانند، شاید مراد از این کوه سفید همین کوهی است که مشهور است به کوه خضر، والله اعلم.

و نیز روایت کرده‌اند که جماعتی از مردم ری^۱ به خدمت حضرت صادق رسیدند و گفتند: ما از مردم ری هستیم. حضرت فرمود: مرحبا به برادران من از اهل قم. اهل ری گفتند: آقا ما از مردم ری هستیم. دوباره حضرت صادق علیه السلام فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم. آن جماعت سه بار این سخن را تکرار کردند، و امام هر نوبت می‌فرمود: مرحبا به برادران قمی ما. آنگاه فرمود: خدا را حرمی است، و آن مکه است. و رسول را حرمی است، و آن مدینه است. و امیرالمؤمنین را حرمی است، و آن کوفه است. و ما را حرمی است، و آن شهر قم است. زود باشد که در شهر قم زنی از فرزندان من به نام فاطمه دفن شود. هر کس او را زیارت کند، بهشت بر او واجب شود. راوی می‌گوید در آن زمان که حضرت صادق علیه السلام این سخن می‌فرمود، موسی کاظم علیه السلام پدر حضرت معصومه، هنوز متولد نشده بود، و مادرش نیز بدو حامله نگشته بود!

و در روایتی دیگر هم از صادق علیه السلام رسیده که فرمود: بی شبهه زیارت قبر فاطمه علیها السلام معادل و موازی بهشت است.

فصل دوم

در تاریخ قم گوید: در ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی و ساکنان آن آمده است و ذکر آفاتی که بدین ناحیت رسیده‌اند:

ابو عبدالله فقیه همدانی در کتاب بلدان آورده است که ابو موسای اشعری روایت کند که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال کرد که سلامت‌ترین شهرها و بهترین موضع‌ها چون فتن و محن و هرج و مرج ظاهر شود، کدام است؟ امام فرمودند که سلامت‌ترین موضع‌ها در آن وقت و زمان زمین جبل باشد. چون خراسان به هم برآید و میان اهل جرجان و طبرستان حرب و کارزار واقع شود، و سجستان خراب گردد، سلامت‌ترین موضع‌ها قصبه قم باشد که از آن انصار و یاوران کسی که بهترین مردم است، به پدر و مادر، و جد و جده، و عم عمه، بیرون آید و آن ناحیت را زهرا می‌گویند.

۱. این خبر را در اول کتاب، از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله، با اندک اختلاف، نقل نمودیم (مؤلف).

و بدان‌که در آن ناحیت موضعی است که جبرئیل علیه السلام بدان فرود آمده است، و آن موضعی است که از آن آبی بیرون آید که هر کسی که از آن بیاشامد، از درد و رنج خلاصی یابد، و آن گل که عیسی علیه السلام از آن صورت شب پره ساخت و بروی دمید و او به قدرت خدای تعالی زنده شد و بپرید، چنانچه حق - سبحانه و تعالی - در قرآن مجید از آن حکایت می‌کند، در این آیت که «ولنعلمه الكتاب والحكمة والتوریه والانجیل و رسولاً الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فأنفخ فیہ فیکون طیراً باذن الله» بدین آب ساخت و گل آن از آنجا کرده است.

و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن چشمه آب خورده، و بدان موضع غسل فرموده است، و از آن مقام کبش ابراهیم و عصای موسی و انگشتری سلیمان بیرون آمده است. مؤلف گوید: اینکه مترجم تاریخ قم «ومنه یغتسل الرضا» را ترجمه نموده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن چشمه آب خورده، و بدان موضع غسل فرموده است، خلاف ظاهر عبارت است. چه این خبر از حضرت امیر و از زمان مستقبل خبر می‌دهد و مترجم به صیغه ماضی ترجمه نموده، علاوه فقره آب خوردن حضرت را از آن چشمه ندارد، و شاید مصنف یا مترجم تاریخ قم شنیده باشد که حضرت از آن چشمه آب خورده، و از آن چشمه غسل فرموده‌اند، لذا این‌گونه تعبیر یا ترجمه را نموده.

و بعضی^۱ احتمال تصحیف در این عبارت داده‌اند که عبارت خبر و منه یغتسل المرضی بوده و به تصحیف کتاب و نساخ و منه یغتسل الرضا شده چه رضا و مرضی در خط کوفی خیلی شبیه به هم است.

ایضاً همدانی روایت می‌کند از ابی منذر هشام بن سائب کلبی که چون قتیبه بن مسلم بر فیروز بن کسری یزدجرد ظفر یافت، در آن وقت که خراسان را فتح کرد و مسخر گردانید، دختر فیروز را شاه فرند نام بگرفت و با آن دختر صندوقی بود، و قتیبه او را با صندوق نزد حجاج بن یوسف فرستاد، و حجاج او را به پیش ولید بن

۱. مرحوم حاج میرزا محمد قمی در اربعین الحسینیه (مؤلف).

عبدالملک مروان فرستاد، و ولید از او پسری ناقص نام آورد، و حجاج سر آن صندوق را بگشاد، در آنجا کتابی یافت در ذکر خواص شهرها که قباد آن را از دیگر شهرها جدا کرده بود، تمیز نمود، و ذکر وزن آبها و خاکها که تا هر موضع که نیکوتر و بهتر باشد، قباد بدان شهری جهت منزل خود بنا نهد.

چنین گوید مصنف این کتاب^۱ حسن بن محمد که من از آن کتاب، خواص قم برگرفتم و بدانستم و بر آن اختصار کردم و آن چنان یافتیم که بهترین مواضع به نزهت از اقلیم مملکت قباد سیزده موضع اند: اول تل ماستر به قم، و گویند که آن پشته‌ای است که بر طبرش^۲ مشرف است. و همچنین یافتیم که نیکوترین و بزرگ‌ترین اهل بقعه‌های اقلیم او، اهل ده موضع اند، و قم یکی از آن مواضع ده‌گانه است، و کمترین اهل اقلیم او در نظر کردن در خواتیم کارها و عواقب امور اهل هشت موضع اند، و طخرود که از جمله قرای قم است، یکی از آن مواضع هشت‌گانه است. و از این قریه طخرود چهار هزار مرد به اسفیدهان بکشتند به سبب خفت و کم‌عقلی ایشان، چنانچه در فصل ششم از این باب یاد کردیم. و همچنین راوی گوید که قباد از مداین تا شهر بلخ بقعه پاکیزه‌تر و خوش آب‌تر و نسیم او لذیذتر از قرمیسین^۳ تا عقبه همدان نیافت و بدین موضع از برای خاصه خود عمارتی پاکیزه بنا کرد که گرد برگرد او هزار کرم و باغ بود.

ایضاً و از جمله روایت شیعه در فضیلت قم و اهل قم این خبر است که روایت کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه به اسانید صحیحیه از ابی‌عبدالله الصادق علیه السلام که مردی به حضرت بزرگوار او درآمد و گفت: ای پسر دختر رسول خدای! مسئله‌ای می‌خواهم که از تو بپرسم که پیش از من کسی آن را نپرسیده باشد، و پس از من هم از تو نپرسد. صادق علیه السلام فرمود که چنان می‌دانم که تو از جای برانگیختن مردم از قبور و زنده شدن ایشان و محشر و منشر سؤال خواهی کرد.

۱. یعنی تاریخ قدیم قم.

۲. تفرش.

۳. کرمانشاه.

مرد گفت بلی یابن رسول‌الله! به حق آن خدایی که محمد را به حق به خلق فرستاد تا ایشان را به بهشت بشارت داد و به دوزخ بیم کرد که «بعثه بالحق بشیراً ونذیراً» که من سؤال نمی‌کنم از تو الا از محشر و منشر هر قومی. صادق علیه السلام زبان مبارک برگشود و فرمود که همه مردم را به بیت‌المقدس محشر و منشر بود، الا بقعه‌ای به زمین جبل که آن را قم گویند که اهل آن موضع و شهر را درگور ایشان محاسبه کنند، و از گورها به جنت حشر کنند. بعد از آن فرمود که اهل قم مغفور و آمرزیده‌اند.

راوی گوید که چون مرد این فضیلت درباره قم و اهل قم بشنید، از جای برجست و گفت: یابن رسول‌الله! این کرامت و فضیلت خاصه اهل قم است؟ امام فرمودند: بلی که خاصه اهل قم است، و آن کسانی که قائل و معتقد باشند به مقاتل و اعتقاد ایشان.

بعد از آن امام جعفر (صادق) علیه السلام فرمودند که: ای مرد! از برای تو زیاده بر این فضیلتی یاد کنم درباره اهل قم، مرد گفت: بلی یابن رسول‌الله! امام فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم محمدباقر و او از پدرش امام زین‌العابدین و او از جدش - صلوات الله علیهم اجمعین - که او فرمود: در آن شب که مرا از این کلبه خضرا برآوردند، نظر صائب من بر بقعه‌ای افتاد به زمین جبل. به غایت سبز و خرم و زمین آن از زعفران نیکوتر و بوی او از مشک خوش‌تر، پس در این میان ناگاه بدان موضع پیری را دیدم به زانو درآمده و تکیه بر سر هر دو زانوی خود کرده، برنس بر سر نهاده، یعنی کلاه بارانی پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: حبیبی! این چه بقعه است، و ماوی و منزل کدام قوم است؟ جبرئیل فرمود: یا رسول‌الله! این بقعه را قم گویند، و در این بقعه شیعه و صبی تو و پسر عم تو علی بن ابی طالب علیه السلام باشند.

پس گفتم: ای جبرئیل! این پیر که این جای به زانو درآمده است، چه کس است؟ گفت: این ابلیس - علیه اللعنه - است. گفتم: از ایشان چه می‌خواهد؟ گفت می‌خواهد که این طایفه را از وصی تو امیرالمؤمنین علیه السلام برگرداند، و ایشان را با فسق و فجور خواند. پس گفتم: ای جبرئیل! مرا به نزدیک او بر. جبرئیل علیه السلام مرا به نزدیک او برد به کمتر از درخشیدن برقی و گفتم او را که ای ملعون! برخیز و با طایفه مرجئه

ملحده مشارکت کن در زنان و مال‌های ایشان که اهل قم، شیعه من و شیعه وصی و پسر عم من علی بن ابی طالب‌اند.^۱

دیگر محمد بن ابی‌الحسین بن ابی‌الخطاب روایت می‌کند از محمد بن الحسن الخضر می، و او از محمد بن بهلول ابی‌سلم عبیدی، و او روایت می‌کند از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که او فرمودند: خاک قم پاکیزه و مقدس است، و اهل قم از ما هستند و ما از ایشانیم. و چون یکی از ایشان که مضطر و عاجز شده باشند، و به بلایی مبتلا شده، حق - سبحانه و تعالی - را بخواند، البته او را اجابت کند. و پیش از ایشان هیچ طایفه و اهل شهری را این کرامت و فضیلت نبوده است. هیچ جباری و گردن‌کشی و ستمگری بدیشان قصد بدی نکند، الا که حق - سبحانه و تعالی - او را به آتش جهنم بسوزاند. و ایضاً به آسانید از ابی‌عبدالله الصادق علیه‌السلام روایت است که او فرمود: شهر قم شهر ما و شهر شیعت ماست. شهری است پاکیزه و مقدسه و مطهره و ولایت و دوستی ما و اهل بیت ما را قبول کرده است. هیچ جباری و ظالمی و سرکشی بدیشان قصد بد نکند و بدیشان بد نخواهد، الا که حق - سبحانه و تعالی - بر او به تعجیل عقوبت فرماید، مادام که با برادران خود خیانت نورزند. چون ایشان خیانت کنند در حق یکدیگر و شعار و دثار خود سازند حق - سبحانه و تعالی - جباران و گردن‌کشان را بر ایشان مسلط گرداند. بعد از آن فرمود که اهل قم انصار و یاوران قائم ما علیه‌السلام هستند و رعایت‌کنندگان حقوق ما. پس سر مبارک به سوی آسمان کرد و فرمود «اللهم اعصمهم من کل فتنه و نجهم من کل هلكة»؛ یعنی خداوند! پاک‌ها! منزها! اهل قم را از هر فتنه و بلا نگاه دار، و ایشان را از هلاک رستگاری ده و برهان! مؤلف گوید: صدق فرمایش امام علیه‌السلام ظاهر شده است. چه که سابقاً از تاریخ قم نقل شد که عرب مادامی که در قم متحد و متفق بودند، دشمن به ایشان کاری نتوانست کرد، و چون با هم اختلاف و خیانت نمودند، و یکدیگر را در مقابل دشمن خذلان کردند، دشمن بر آنها مسلط شد. پس بعضی از آنها جلای وطن نمودند، و بعضی بدرقه کاروان می‌شدند.

۱. این روایت را علامه مجلسی از علل الشرایع صدوق نقل کرده است (مؤلف).

و از سعید بن عبدالله بن ابی‌خلف روایت است که او گفت: حدیث کرد مرا حسین بن محمد بن سعد، از حسن بن علی خزاعی، و او از عبدالله سنان، و او از ابی‌عبدالله علیه السلام که از وی سؤال کردند و گفتند: یا اباعبدالله! چون حق - سبحانه و تعالی - این امر و فرمان با شمارد کند، یعنی چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند، اهل جبال کجا باشند که ما در بعضی از روایات خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که بعضی از شهرهای جبل را خسف و نگونسار کنند؟ امام علیه السلام فرمود: ویحکم (وای بر شما) در جبال موضعی است که آن را بحر گویند، شما از جبال می‌پرسید یا از بحر؟ گفتند: یا اباعبدالله! بحر کدام موضع است، از مواضع جبال؟ فرمود: شهری است که آن را قم گویند. او را گفتند: یا اباعبدالله! به چه سبب بحر را قم نام نهاده‌اند؟ امام فرمود: به سبب آنکه قم معدن ماست که اهل بیت رسولیم. فاماری، وای بری از زهر دو بال و طرف آن، چه امن و سلامتی آن به سبب قم و اهل قم است. گفتند: یا اباعبدالله! دو جناح و طرف ری کدامند؟ فرمود: یکی بغداد است و یکی خراسان. به تحقیق شمشیرهای خراسانیان و شمشیرهای بغدادیان به ری به یکدیگر برسند. حق تعالی عقوبت بر ایشان تعجیل فرماید و ایشان را هلاک گرداند. پس اهل ری از این سبب پناه بر اهل قم برند، و اهل قم ایشان را جای و مقام دهند، و در میان ایشان به امن و استراحت بنشینند، و از قم به موضعی که آن را «اردستان» گویند، نقل کنند. و هم از راوی روایت است که او فرمود: که مردی از اهل بصره نام او عبدالواحد مرا حدیث کرد و گفت که از ابووائل بن داوود شنیدم، و او از عبدالله اللیثی که او گفت: حدیث کرد مرا ثابت تبانی، از انس مالک که او گفت که من روزی به نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم، ناگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را گفت: به من آی یا ابالحسن! و دربرگرفت او را و میانه هر دو چشم مبارک او بوسه داد. پس فرمودند: یا علی! حق - عز اسمه - ولایت و محبت و دوستی تو بر مجموع آسمان‌ها و زمین‌ها عرض کرد. آسمان هفتم سبقت گرفت به ولایت تو. حق - سبحانه و تعالی - آن را به عرش کرامت کرد و محل عرش گردانید. بعد از آن آسمان چهارم سبقت گرفت به ولایت تو. حق - سبحانه و تعالی - آن را به بیت المعمور مشرف و

مکرم گردانید. و بعد از آن آسمان دنیا. پس حق - سبحانه و تعالی - آن را بدین قنادیل درفشنده و مصابیح درخشنده مزین و مکرم گردانید. و زمین مدینه را به قبول کردن ولایت و محبت تو، آن را به وجود من مکرم گردانید، و کوفه را به وجود و حضور تو. و بعد از آن زمین قم سبقت گرفت و ولایت و محبت تو قبول کرد. حق - عز اسمه - آن را به عرب کرامت کرد، و دری از درهای بهشت بر آن گشاده گردانید. و هم از وی روایت است که او گفت: حدیث کرد مرا محمد بن قتیبه همدانی و حسن بن علی کشمارجانی و گفتند حدیث کرد ما را علی بن نعمان، از ابی الاکراذ علی بن میمون صانع که او گفت: از ابی عبدالله شنیدم که او فرمود که حق - عزو علا - به کوفه بر همه شهرها حجت گرفت، و به مؤمنان کوفه بر همه اهل مشرق و مغرب از جن و انس حجت گرفت. حق - عزو علا - قم و اهل قم را بر روی زمین از جن و انس هرگز مستضعف نگذاشت، و همه اوقات ایشان را به توفیقات و تأییدات سبحانی مشرف گردانید.

بعد از آن فرمود که دین و اهل دین به قم خوار باشند. و اگر نه چنین بودی مردم به قم و جانب قم شتابان شدند، و چون مردان مردان بدان مسارعت نمودندی و بشتافتندی، قم خراب شدی و اهل آن باطل شدند، و خدای را به قم و اهل قم بر دیگر شهرها حجت نماندی، و چون حال بدین رسیدی، و حجت خدا بر خلق نماندی، آسمانها و زمینها بر جای نه ایستادندی، و خلائق طرفه العینی مناظره و حجت بر یکدیگر نیاموردندی، و در همه اوقات و ساعات بلا از قم و اهل قم مدفوع است.

و زود باشد که روزگاری درآید که خدای را بر همه خلائق حجت باشد به قم و اهل قم، و این در زمان غیبت قائم آل محمد بود. قم و اهل [آن] قائم مقام حجت شدند تا به وقت ظهور کردن قائم عجله. و اگر حق - عزو علا - قم و اهل قم را قائم مقام حجت نگرداند، از مدت غیبت او تا به وقت ظهور او عالم و هر چه در اوست به زمین فرو رود، و با اهلش خراب گردد.

و به درستی و راستی که فرشتگان همیشه بلا از قم و اهل قم دفع میگردانند، هیچ جباری و گردنکشی به قم و اهل قم به بد قصد نکند، الا که حق - عز اسمه - که شکننده جباران است، او را بشکند و قلع و قمع کند، و آن جبار را از قم و اهل قم مشغول

گرداند به چیزی دیگر، و آن جبار را به داهیه و مصیبتی و دشمنی مبتلا گرداند، تا او به سبب آن دشمن و واقعه از قم و اهل قم خاطر او فارغ شود، و بدان نپردازد. و بعد از آن فرمود که حق - سبحانه و تعالی - جبارۀ روی زمین را در ایام دولت ایشان، ذکر قم و یاد آن از خاطر ببرد، تا ایشان قم و اهل قم را فراموش کنند، چنانچه ذکر حق - عزو علا - فراموش کرده باشند.

و ایضاً بدین اسانید روایت است از صادق علیه السلام که از ذکر و یاد کوفه می کرد و می فرمود که عن قریب باشد که کوفه روزگاری از مؤمنان خالی گردد و علم و دانش در آن ناپدید شود. چنان که مار در سوراخ شود و پنهان گردد و از وی اثر نماند. و علم و دانش به شهری که آن را قم گویند ظاهر شود و روشن گردد، و معدن اهل علم و فضل شود که بر روی زمین هیچ مستضعفی و سست دینی نماند، تا غایت که زنان پرده نشین در پرده ها به علم امامت و ولایت عالم گردند. و این حکم بدیشان برسد، و این معنی به نزدیک غیبت و ناپدید شدن حجت الله بود از دنیا. پس حق - سبحانه و تعالی - قم را و اهل قم را قائم مقام حجت گرداند بر خلق او. و اگر نه چنین بودی زمین و هر چه بر روی اوست به خود فرو بردی و خلاق را بر یکدیگر حجت نماندی.

همچنین علم و دانش از قم به دیگر شهرها و ولایات فایض و منتشر گردد تا به مشرق و مغرب برسد. چون حال بدین نوع باشد، حجت خدای - عزوجل - بر خلق او مؤکد گردد تا غایت که بر روی زمین هیچ کس نباشد که از قم این علم بدو نرسد و بدو نرسانند. پس به نزدیک آن حجت خدای - عزوجل - ظاهر شود؛ یعنی قائم آل محمد، و بر همه خلق واجب و لازم شود که به طاعت وی، یعنی محمد مهدی علیه السلام مسارعت و مبادرت نمایند. چون قائم آل محمد ظاهر گردد، سبب نعمت و عذاب و سخط حق - عزاسمه - بود بر خلاق عالم، زیرا که حق - عزوجل - خلق خود را عذاب نکند و از ایشان انتقام نکشد، الا پس از انکار کردن ایشان کسی را که او حجت خدا باشد بر ایشان.

مؤلف گوید: در نسخه بحار است که: وذلك عند قرب ظهور قائمنا یعنی انتقال علم و دانش از کوفه به قم و گشتن قم معدن علم و فضل، الی آخر، نزدیک ظهور قائم ماست که

در حقیقت یکی از علائم ظهور می باشد. لیکن نسخه ترجمه تاریخ قم چنانکه ثبت شد، این بود که این معنی به نزدیک غیبت و ناپدید شدن حجت الله بود از دنیا. به نظر مؤلف نسخه ترجمه اصح باشد، چه علاوه بر اینکه مجلسی هم از نسخه ترجمه نقل می نماید، چنانکه در اول بحار تصریح فرموده.

اولاً می فرماید: عن قریب باشد که کوفه از مؤمنان خالی و علم و دانش در آن ناپدید شود. و امروزه کوفه مرکز علم و ایمان نیست، و خلاف ظاهر است که کوفه بگویند و نجف قصد نمایند. و ثانیاً در زمان غیبت صغری و پیش از آن به اندازه روات و محدثین و علما و فقها از این شهر برخاسته و در این شهر بوده اند که فوق حصر و احصاست. و ما عده ای از آنها را که از کتب رجال نام آنها به دست آمده، در باب راجع به روات و محدثین برنگاشتیم.

و گویا همان اوقات بود که کوفه رو به خرابی گذاشته و قم معدن علم و فضل می گردد. و در حقیقت از برکت روات و محدثین قم و کتب و تصنیفات آنان بود که صیت علم و تشیع به مشرق و مغرب رسید.

و ایضاً از وی روایت است که او گفت: حدیث کرد مرا ابو مقاتل سبل دیلمی - نقیب ری - که شنیدم از ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام که او فرمود: قم را از برای آن قم نام نهاده اند که آن بقعه ای است که از طوفان نوح علیه السلام به حمایت بوده است و محفوظ و مصون و قم قطعه ای است از بیت المقدس؛ و در ایام طوفان کشتی نوح بدین مقام رسیده است که امروز قم است، اینجا مقام کرد و بایستاد؛ یعنی زمین قم و این زمین را به قم نام نهادند.

همچنین ابو مقاتل گوید که از ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام شنیدم که شب معراج که رسول صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند و در آسمان چهارم نظر کرد بقعه ای از نور که آن را چهار رکن بود به چهار در، گویا استبرق سبز بود از خرمی و سبزی و پاکی و تازگی. چون نظر صائب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن قبه آمد، فرمود که ای جبرئیل! این چه قبه ای است که من در همه آسمان مثل و مانند و بهتر و نیکوتر از این ندیدم؟ جبرئیل علیه السلام گفت: این صورت شهری است که آن را قم گویند که بندگان

خدای از مؤمنان در آن جمع شوند، و انتظار تو کشند از برای قیامت و حساب، تا تو شفیع امت گردی. و همچنین مؤمنان و زاهدان در آن جمع شوند و انتظار محمد کشند، و شفاعت کردن او دربارهٔ دوستان آل محمد علیهم‌السلام.

و هم از وی روایت است از حسن بن یوسف و او از خالدابی یزید و او از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرمود: حق - جل و علا - از جمیع شهرها کوفه و قم و تفلیس را برگزیده است. و ایضاً راوی روایت کند از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسن بن محمود سراج، و او از ابی جمیل المفضل بن صالح اسدی، و او از جبلی که او گفت: من از ابی عبدالله شنیدم که فرمود، چون همه شهرها پر فتنه و بلا گردند، و آشوب و اضطراب در جهان عام شود، بر شما باد که پناه با قم دهید و با حوالی و نواحی آن که بلا از قم مصروف و مدفوع است.

و هم او گوید که حدیث کرد مرا احمد بن خزرج بن سعد، از برادر خود موسی بن خزرج که او گفت که من شنیدم از ابی الحسن الرضا علیه‌السلام که او مرا گفت روزی از روزها که: موضعی که آن را وراره‌ها گویند می‌دانی و می‌شناسی؟ گفتم: بلی، مرا بدان موضع دو ضیعه است. ابوالحسن الرضا گفت: بدان ملازم باش و متمسک شو، و فرمود سه نوبت که «نعم الموضع وراره‌ها»؛ یعنی نیک موضعی است وراره‌ها. و ایضاً روایت است از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از سعد بن سعد اشعری، و از جمعی، از ابی عبدالله که او فرمود: چون بلا در جهان منتشر گردد و واقع شود، کوفه و حوالی آن از سواد ایمن شود، و اهل آن در امن و راحت باشند. و از بلاد جبل همچنین قم به سلامت بود، و نیک موضعی است مرد خائف طائف را.

و ایضاً روایت کند از محمد بن سهل بن الیسع، از پدر خود، و او از جد خود، و او از ابی عبدالله علیه‌السلام که او فرمود: چون مفقود شود امن در بلاد، و مردمان در پشت اسبان نشینند، و از زنان و بوی خوش اعتزال نمایند، فالهرب، الهرب، الهرب، بگریزید و سخت بگریزید از همسایگی ایشان. گفتم: خدای - تعالی و تقدس - جان و مال و تن مرا فدای تو گرداناد، کجاگریزیم و پناه با کدام موضع دهیم؟ فرمود با کوفه و گرد برگرد آن، و بازمین قم و حوالی آن که از این هر دو شهر، بلا مدفوع و مصروف است.

و ایضاً روایت کند از یعقوب بن زید کاتب، و او از محمد بن ابی عمر، و او از جمیل بن نوح دراج، او از زرارهٔ اعین که او گفت که من از صادق آل محمد علیهم السلام شنیدم که او فرمود که اهل خراسان اعلام مایند و اهل قم انصار و یاوران ما و اهل کوفه اوتاد مایند، و اهل این سواد از مایند و ما از ایشان.

دیگر سهل بن زیاد رازی و غیر او روایت کنند از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که او گفت حدیث کرد مرا اسحاق بن ناصح مولی جعفرین که شنیدم از ابی الحسن که او فرمود که قم آشیانهٔ آل محمد علیهم السلام است و مأوی و جای شیعت ایشان. اما جمعی جوانان ایشان به معصیت پدران خویش و استخفاف و سخره داشتن ایشان به پیران و بزرگترینان خود، زود باشد که هلاک شوند. مع هذا حق - عزو علا - بلا از ایشان دفع کرده است به سبب بیزار شدن ایشان از دشمنان و همچنین هر بدی را.

و ایضاً سهل روایت می‌کند از حسین بن محمد کوفی، و او از محمد بن حمزه بن قاسم علوی، و او از عبدالله بن عباس هاشمی، و او از محمد بن جعفر بن محمد، و او از پدر خود ابی عبدالله علیه السلام که او فرمود: داهیه و عنائی و بلایی که به شما برسد، بر شما باد که به قم وطن کنید که قم مأوی فاطمیان، و راحت جای مؤمنان است، و روزگاری آید که دوستان و محبان ما از ما منافرت نمایند، و دوری اختیار کنند، و در این ایشان را مصلحت و بهبود بود تا به ندانند که ایشان انصار و دوستان مایند. تا خون‌ها و مال‌های ایشان در امان بود. هیچ‌کس به قم و اهل قم بدی نخواهد، الا که حق - سبحانه و تعالی - او را خوار و ذلیل گرداند و از رحمت خودش دور دارد.

و همچنین سهل گوید که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضیل بن زینب بن داوود بن کثیر رهقی، از جمعی از اهل حدیث، از ابی عبدالله علیه السلام که او فرمود که حق - سبحانه و تعالی - فرشته‌ای آفریده است، و او را بر قم موکل گردانیده تا بال‌های خود بر ایشان فرو گذاشته است و می‌افشاند و می‌جنباند، تا هیچ جباری و گردنکشی بدیشان قصد نکند بدی، الا که حق - سبحانه و تعالی - او را همچو نمک در آب گداخته گرداند و ناچیز کند.

و هم او گوید که حدیث کرد مرا احمد بن عیسی بزاز ملقب به ابن تفره قمی، از ابی اسحاق علاف نیشابوری، از واسط بن سلیمان، از ابی الحسن الرضا علیه السلام که او فرمود: بهشت را هشت در است و یکی در آن اهل قم است. پس فرمود: «طوبی لهم ثم طوبی لهم».

و ایضاً روایت است از محمد بن احمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از بعضی اصحاب ما، از ابی عبدالله الصادق علیه السلام که گفتند: ما در حضرت او نشسته بودیم و هیچ ذکر خراسان در میان نبود، پس به ابتدا امام فرمودند: خراسان! خراسان! سجستان! سجستان! گویا من می‌بینم و مشاهده می‌کنم که اهل ری بر شتران نشسته‌اند و به جانب قم می‌رانند، و این گاهی باشد که پنج یک از دو دانگ روی بدیشان آورند.

و ایضاً یعقوب بن یزید روایت کند از ابی الحسن کرخی، از سلیمان صالح، از ابی عبدالله علیه السلام که روزی از روزها فتنه‌های بنی عباس و آنچه از ایشان به مردم می‌رسد در حضرت ابی عبدالله بازمی‌گفتند. ما گفتیم: جان‌های ما فدای تو باد، چون چنین باشد مفر و گریزگاه و ملجأ و پناه، جای کجا بود. فرمود: از عراق به کوفه و حوالی آن، و به قم و حوالی آن، پس فرمود که در قم شیعت و دوستان ما باشند، و بنا و عمارت در آن بسیار شود، و مردم بدان قصد کنند، و جمع شوند تا غایت که دیه جمر، در میان عمارت بناهای آن واقع شد.

مؤلف گوید: جمر معرب گمر است که فعلاً یکی از مزارع قم، نزدیک امامزاده خاک‌فرج و چهار امامزاده می‌باشد، و از کتاب تاریخ قم معلوم می‌شود که سابقاً ده بوده، و حالیه خراب شده، چنانچه سابق هم ذکر شد که یزدان‌فاذر دیه جمر را به اقطاع به عبدالله و احوص داد. و همچنین ذکر کرده که چون عرب اشعریان به قم آمدند، خیمه‌ها زدند. چون متمکن شدند و قرار گرفتند و بسیار شدند، در صحاری شش دیه سراها و مقام‌ها ساختند، و منزل گرفتند و بارو بنهادند، و بدان نقل کردند، و آن شش دیه ممجان و مالون و قزدان و سکن و جمر و کمیدان بوده. بنابراین می‌توان گفت خبر ناظر به همان ایام باشد. چه دیه جمر تقریباً در وسط

قرار گرفته بوده، و ممکن است ناظر به زمان بعد از این باشد، و فعلاً هم آبادی قم تا نزدیک زمین‌های گمر رسیده، و شاید بعدها هم در وسط شهر قرار گیرد.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۱۴ بحار در آخر اخباری که از ترجمه تاریخ قم نقل می‌فرماید، فرموده: «بیان جمر اسم نهر من الانهار التي كانت قبل بناء بلدة قم كما يلوح من التاريخ»؛ یعنی جمر نام نهری است که قبل از بنای شهر قم بوده است. چنان‌که از تاریخ به دست می‌آید و توجه فرموده‌اند که صاحب تاریخ در چند جا گفته دیه جمر - و در همین حدیث هم دارد که دیه جمر - در میان عمارت بناهای آن واقع شود و اگر نام نهری هم باشد، به تبعیت زمین است.

و همچنین در روایت شیعه آمده است که قم در عمارت و کثرت مردم، قیمت زمین آن به نوعی می‌رسد که آن مقدار که اسبی را بدان ببندند، به هزار درهم باشد. مؤلف گوید: امروز بسیاری از اراضی و مواضع قم به این قیمت، بلکه زیادتر رسیده. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌ای که از بصره بیرون آمده است و آن را در آن حالت خوانده، بعد از واقع شدن جنگ جمل در ذکر حرب‌ها و جنگ‌ها در آن خطبه یاد کرده است که حسنی صاحب طبرستان خروج کند با کثرتی و غلبه و انبوهی از سواران و پیادگان، و تا نیشابور بیاید، و آن را فتح کند، و اموال آن قسمت نماید. پس از آنجا به جانب اصفهان توجه نماید و آید تا به قم، و زود باشد که او را با اهل قم واقعه‌ای عظیم دست دهد که در آن واقعه خلقی بسیار کشته شود، و هلاکت و شکست بر اهل قم بود. پس اهل قم پشت بر کنند و هزیمت نمایند. پس فرزندان و زنان ایشان را به برده برند و منزل‌های ایشان غارت کنند، و سراهای ایشان خراب گردانند. و مردم قم پناه دهند با کوهی که آن را «وراردهار» گویند، و حسنی چهل روز به شهر ایشان بیاید و از ایشان بیست مرد را بکشد، و دو مرد از ایشان بر کرج بر دار کند، مضمی هذا.

مؤلف گوید: از این عبارت «مضمی هذا» که دانسته نیست از کلام مصنف است یا مترجم، ظاهر این است که از کلام مصنف باشد، و چنان نماید که وقعه مزبوره، پیش از زمان مصنف اتفاق افتاده باشد. علاوه ذکر کرج در نسخه بحار نیست و کرج مزرعه‌ای است در قم، غیر از کرج تهران.

و مؤلف انوارالمشعشعین این خبر را با سلاطین حسنی طبرستان تطبیق نموده. اگر آنها به قم تسلط پیدا نموده بودند، این تطبیق خوب بود. ولی در تواریخ سلطه آنان به قم دیده نمی‌شود.

دیگر علی بن عیسی حدیث کند از ایوب بن یحیی بن جندل، از ابی‌الحسن اول علیه السلام که او فرمود: مردی از اهل قم، مردم را دعوت به حق کند، خداوند بر دست او طایفه‌ای از مردم جمع کند که دل‌های ایشان همچون پاره‌های آهن باشد، بادهای جهنده ایشان را نلغزاند، و از حرب و جنگ نترسند و باز نایستند، و بددل نشوند و بر پروردگار خود توکل نمایند، والعاقبة للمتقین.

و همچنین روایت کند از محمد بن ابی‌الحری، و او از ابی‌الفضل اسباطی، و او از ابی‌عفان بصری که او گفت که ابی‌عبدالله الصادق علیه السلام فرمود: که هیچ می‌دانی که قم را چرا قم نام نهادند؟ ما گفتیم که: خدای و رسول خدای و تو بدان عالم تری و داناتر. فرمود: از برای آن قم نام نهادند که اهل با قائم آل محمد علیه السلام جمع شوند، و با او قائم و مستقیم باشند، و او را نصرت و مدد نمایند.

و همچنین علی بن عیسی گوید که حدیث کرد مرا علی بن محمد بن ربیع سلیم، از صفوان بن یحیی بن بیاع سابوری که او گفت: من روزی در صحبت امام ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب نشسته بودم، ذکر قم و اهل قم و میل کردن ایشان با محمد مهدی علیه السلام می‌کردند. امام ابی‌الحسن بر ایشان ترحم می‌فرستاد و گفت: رضی الله عنهم؛ یعنی خدا از ایشان راضی باد. بعد از آن فرمود که بهشت را هشت در است، و یک در آن با قم است، و اهل قم گزیدگان شیعت مایند به نسبت با شیعیان دیگر شهرها. حق - سبحانه و تعالی - محبت و ولایت ما در طینت ایشان سرشته است، و وجود ایشان مستقر و قرارگاه آن گردانیده.

و ایضاً روایت کند از بعضی اصحاب ما که فرمودند: روزی ما در حضرت ابی‌عبدالله نشسته بودیم، این آیت بر خواند: «فاذا جاء وعدا ولیهما بعثنا علیکم عباداً اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً. ما گفتیم جان‌های ما فدای تو باد این گروه بندگان کیستند و کدام طایفه‌اند؟ سه بار فرمود: که «هم والله اهل قم»؛ یعنی والله ایشان اهل قم‌اند.

راه‌های قم در زمان قدیم و کنون

در تاریخ قم می‌نویسد: چنین گوید برقی که قم را شش راه است: اول راه خراسان که آن درب ری است. دوم راه ساوه و آوه که در آن راه مسجد جامع است. سوم راه همدان که آن را سرداب گویند و آن هم در این درب است، و درب عبدویه به رمله. چهارم راه عراق است و آن درب برید است که آن را درب نصر بن عامر اشعری گویند و بدین معروف است و به درب خانه نیز معروف می‌باشد. پنجم راه جبال قم است و آن درب حسن بن علی بن آدم اشعری است. ششم راه قاسان که آن درب قاسان است، معروف و مشهور به ولد احوص بن سعد اشعری، و قم را به غیر از این شش درب و راه هفت درب دیگر است: اول درب قریه جمر؛ دوم درب سهلویه بن علی که آن ایضاً راه ساوه است؛ سوم درب عرش؛ چهارم درب بالرن که از آن به قریه میان رود می‌روند؛ پنجم درب تلقجار (تلفجار خ ل) که آن راه سراجیه است؛ ششم درب قوهبار؛ هفتم درب مزآباد که از آنجا به آسیای مسجد می‌روند. پس مجموع، سیزده درب باشد، والله اعلم.

و راه‌های فعلی قم از این قرار است:

۱. راه تهران که از سال ۱۳۰۲ قمری که اتابک جاده تهران را از پس دلاک و مسیله تغییر داد، معمول شد. از شهر نو و خیابان تهران عبور می‌نماید، و همچنین راه ساوه هم فعلاً از باقرآباد واقع در راه تهران جدا می‌شود.
۲. راه طغرود و راه قدیم ساوه است که از نزدیک ده البرز جدا شده و همچنین بلوک دره ورذا.
۳. راه اراک و بلوک خلیجستان از جلو قبرستان نو می‌گذرد.

باب سوم

فصل اول

ورود فاطمه معصومه - سلام الله علیها - به قم

و شرح و تفصیل عمارات و کتیبه‌ها و ذکر بانیان روضه مطهره و امامزادگان و سلاطین و شاهزادگان و مشاهیر که در اطراف روضه مقدسه مدفونند.

در تاریخ قم و سایر کتب تواریخ و سیر نوشته‌اند که در سال دویست از هجرت مأمون (خلیفه عباسی) حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به مرو طلب نمود به جهت عقد بیعت به ولیعهدی آن جناب، و در سنه دویست و یک خواهر مکرمه آن حضرت به جهت اشتیاق به زیارت برادر از مدینه به طرف مرو بیرون آمد، و چون به ساوه رسید بیمار شد. پرسید که تا قم چقدر مسافت است؟ او را گفتند ده فرسخ است. خادم خود را امر فرمود که او را به قم برد، خادم او را به قم آورد و در سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آمد.

و روایت صحیح و درست آن است که چون خبر به آل سعد رسید، همه اتفاق کردند که قصد سستی فاطمه کنند، و از او درخواست نمایند که به قم آید. از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها هم در آن شب بیرون آمد، و چون به شرف ملازمت سستی فاطمه رسید، زمام ناقه او بگرفت و به جانب شهر بکشید و به سرای خود او را فرود آورد. و هفده روز در حیا بود، چون او را وفات رسید، بعد از تغسیل و تکفین و نماز، موسی بن خزرج، در زمینی که او را به بابلان بود - آنجا که امروز روضه مقدسه اوست - دفن کرد و بر سر تربت او از بوریها سایه ساخته بودند، تا آنگاه که زینب دختر محمد بن علی الرضا علیه السلام (امام نهم) این قبه بر سر تربت او بنا نهاد.

و روایت کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن الولید که او را روایت کردند که چون فاطمه را وفات رسید، بعد از غسل و تکفین او را به مقبره بابلان بر کنار سردابی که از برای او ترتیب کرده بودند حاضر آوردند. آل سعد با یکدیگر خلاف کردند در باب آنکه که سزاوار آن است که در سرداب رود، و فاطمه را بر زمین نهد و دفن کند؟

پس از آن اتفاق کردند بر آنکه خادمی به غایت پیر از آن یکی از ایشان قادر نام را حاضر گردانند تا فاطمه را در گور نهد، و کسی را به طلب او بفرستادند. در میان این گفت‌وگو از جانب رمله دو سوار بر آمد دهن بریسته، و روی بدین مردم نهادند. چون به نزدیک جنازه فاطمه رسیدند، از اسب فرود آمدند، و بر فاطمه نماز گزاردند، و در سرداب رفتند و فاطمه را دفن کردند. پس از گور بیرون آمدند، و برنشستند و برفتند

و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار که بودند. و محرابی که فاطمه علیها السلام نماز کرده است، در خانه ای از سرای موسی بن خزرج تا به اکنون ظاهر است. مؤلف گوید: محراب مزبور در میدان میر واقع است، و اخیراً مسجد و مدرسه هم در آنجا ساخته اند. و آن دو سوار که مصنف تاریخ قم می گوید، محتمل است یکی پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام و دیگری برادر عالی مقدارش حضرت رضا علیه السلام بوده اند. و این دلالت بر نهایت جلالت قدر آن مخدره دارد؛ زیرا امام است که جز امام دیگری او را دفن نمی نماید! همچنین ورود زیارتش از زبان امام و خبر دادن حضرت صادق علیه السلام پیش از تولد پدر بزرگوارش به تولد آن مخدره و دفن او در زمین قم و شفاعتش، از چیزهایی است که دلالت بر نهایت جلالت و عظمت آن بضعة احمدی می نماید، سلام الله علیها و علی آبائها.

و چون پس از وفات فاطمه ام محمد دختر موسی رضائیه وفات یافت، او را در جنب قبر فاطمه دفن کردند، و پس از او خواهر او میمونه ابنة الرضائیه و او را نیز همانجا دفن کردند، و قبه ای بر سر تربت ایشان بنهادند متصل به قبه فاطمه علیها السلام و در این دو قبه شش قبر است:

در قبه اول قبر سستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام و قبر ام محمد بنت موسی، خواهر محمد بن موسی علیه السلام و قبر ام اسحاق، جاریه محمد بن موسی؛ در قبه ثانیه قبر ام حبیب، جاریه ابی علی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام و این کنیزک مادر ام کلثوم دختر محمد بوده است، و قبر ام القاسم دختر علی کوبی و قبر میمونه دختر موسی، خواهر محمد بن موسی علیه السلام. مؤلف گوید: به طوری که از فصل دوم باب سوم تاریخ قم معلوم می شود، برهیه دختر موسای مبرقع هم در این قبه مدفون بوده.

از قبوری که در مقبره بابلان است و امروز اثری از آنها نیست، یکی قبر ابوالحسن حسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام می باشد. دیگر قبر حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام.

دیگر قبر فرزندش ابو جعفر محمد بن حمزه.
و دیگر قبر پسرش ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه.
و دیگر قبر علی بن حمزه برادر محمد بن حمزه.
و دیگر قبر ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام.
و دیگر قبر محمد بن احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام.
و دیگر قبر پسر دیگر او ابو محمد حسن بن احمد مذکور.
و دیگر قبر ابوعلی احمد بن حسن بن احمد مزبور است که تفصیل آنها در فصل دوم از باب سوم تاریخ قم در ذکر طالبینی که به قم وارد شدند، مسطور است.
و این درکه برابر رودخانه است از قبه فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام بس کوچک و کوتاه بوده است، و ابوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی - عامل بلده قم - در سنه خمسین و ثلاثمئه آن را فراخ و بزرگ گردانید، هم در طول و هم در عرض و این دو درکه الیوم بر آن قائمند بر آن آویخته گردانیده.
مؤلف گوید: احتمال دارد که بعد هم شیعیان و دوستان، ابنیه دیگر افزوده باشند تا در سنه پانصد و بیست و نه، چنانچه از کتاب جنة النعیم استفاد می شود شاد بیگی بیگم، دختر عماد بیک بنیان گنبد مطهر را نموده،^۱ چنانکه گوید: اما بنیان گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه دختر امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که شاعر در حق آن مخدره گفته است: بنت شاه اولیا موسی بن جعفر فاطمه که کند روح القدس بیرون درکه چاکری در سال پانصد و بیست و نه به امر مرحومه شاد بیگم دختر عماد بیک نام انجام یافت. و طلای گنبد و بنای مدرسه فیضیه که بهترین مدارس آن بلده می باشد، با سنگ‌های مرمر دور ضریح با دری که در سمت شمال با طلا ساخته شده و میناکار است، از مرحوم خاقان خلد آشیان^۲ است. و گوی کوچکی که مکمل به جواهر است و بالای سر آویخته شده، و در میان، شده مروارید قیمتی که از طرفین گوی سر آن بیرون است، با زنجیر طلا و حقه جواهر و قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است.

۱. و ظاهراً دو قبه را هم او یکی نموده (مؤلف).

۲. فتحعلی شاه.

این قبه را در سنه نهصد و بیست و پنج شاه اسماعیل صفوی خراب نموده بقعه‌
حالیه را بنا کرد. بر دور قبر مطهر بنایی محاط علیه کشیده‌اند به ارتفاع دو ذرع که قبر
مقدس در میان آن واقع است، و بر روی آن کاشی معرق است، و کتیبه‌ای دارد که صلوات
کبیر را به خط ثلث بسیار ممتاز بر آن نوشته‌اند. دری متصل به این دیوار بر آن محاط
است که بر روی جمیع آن صفحات طلا مینا شده است، این دراز بناهای خاقان فتحعلی شاه
می‌باشد و در وسط در این رباعی فتحعلی خان ملک‌الشعرا نوشته شده است:

این در که به فردوس برین دارد ناز ساینده به ساختش شهبان روی نیاز
امروز نتاب روی از این تا فردا درهای بهشت بر رخت گردد باز
و بر دور این در به خط آقا مهدی ملک‌الکتاب صلوات کبیر نوشته شده است، در
بالای این در صفحه‌ای از طلاست که بر روی آن قطعه‌ای از ملک‌الشعرا نوشته شده
است که این فرد ماده تاریخ آن است:

بنوشت صبا ز بهر تاریخ زرین بود این دراز شهنشاه

(۱۲۱۳)

و متصل به این بنا ضریحی از نقره خام بنا شده است که از بناهای شاه طهماسب
اول است، و مرحوم میرزا علی‌اکبر فیض نوشته‌اند: این ضریح کهنه به مرور ایام
شکسته و گسیخته شده بود، تا زمانی که مرحوم حاج میر سید حسین متولی‌باشی
به عرض ناصرالدین شاه رسانیدند که ضریح نقره از حلیه آبادی افتاده، اجازه
فرماید او را بر هم زده ضریحی از نو بسازیم. آنچه این ضریح نقره دارد به کار رود، و
آنچه کسر بیاید، از خزانه مبارکه سرکار فیض آثار داده شود. چه بعضی آلات نقره در
خزانه است که مهمل و بی‌فایده است، ولی مزد و اجرت کارکنان را می‌باید حضرت
شاهنشاه متحمل شوند. عرضش به عز قبول تلقی شده به ذوالفقار خان خلیف میرزا
آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری که در آن زمان حکمران قم بوده، احکام صادر
شد که مزد کارکنان را از وجوه دیوانی بدهد. و چون ضریح قدیم را به هم زده نقره او را
آب کرده غال گذاشتند، پنجاه هزار مثقال نقره خالص در آمد، موازی چهل و سه
هزار مثقال نقره دیگر، از خزانه مبارکه بیرون آورده، غال گذاشتند، این ضریح حالی

را بنا نمودند. و مبلغ یک‌هزار تومان مزد و اجرت کارکنان ضریح مطهر شد. و مرحوم سید محمدرضا معروف به شیخ محمدرضا که از جمله خدام آستان قدس بوده است، قصیده‌ای عرض کرده که بیست و چهار بیت از آن قصیده در کتیبه ضریح مطهر به خط مرحوم میرزا علیرضا - مستوفی سرکار فیض آثار - نوشته آمد و ستون‌های ضریح مقدس به خط ثلث مرحوم میرزا علی‌اکبر فیض است، و تمام قصیده این است:

یارب این خلد برین یا جنۃ المأواستی

یا همایون بارگاه بضعة موسی‌استی^۱

فاطمه اخت الرضا سلطان دین کز روی قدر

خاک درگاهش جواهر سرمه حوراستی^۲

این مهین بانو که در برج شرافت اختری است

نسل پاک و زاده انسیة الحوراستی

ملجاً اهل زمان و شافعه یوم المعاد

خواهر سلطان دین و ثانی زهراستی

مرفد نورانیش گویا ریاض جنۃ است

ترت پاکش ز مشک و عنبر ساراستی

زمره روحانیان و جمله کر و بیان

از پی خدمت همه برپا و جا برجاستی

هر فریدون شوکتی و هر سلیمان حشمتی

بر درش چون سایبان در روز و شب درواستی

خور نموده کسب نور از گنبد نورانیش

عالمی از این منور و آن از آن اجلاستی

هر که بگذارد قدم در آستان صحن او

گومنه پا بی ادب کاین سینه سیناستی

۱. یا مگر آرامگاه بضعة موسی‌استی (خ ل).

۲. خاک درگاهش عبیر طره حوراستی (خ ل).

خواندمش عرش معظم بانگ زد بر من خرد
که خطا کردی بر آن افزودی و زین کاستی
حضرت ناطق به حق صادق چنین فرموده است
در جزای زائر او جنة المأواستی
باکی از محشر و بیم از نشر نبود هر که را
در جوار حضرت او مدفن و مأواستی
از علو شأن او من شمه‌ای کردم بیان
ای که شأن و قدرت از هفت آسمان اعلاستی
مدحتت را می‌نشاید کرد در دفتر بیان
مهر و مه مشغول ذکر خطبه غراستی
ای مهین بانوی کاخ عصمت ای مایه وجود
ای که خاک درگهت رشک دم عیسی‌استی
نی عجب در یوزه راگر من شدم بر آستان
که‌ات گدای آستان اسکندر و داراستی
روشنان چرخ پیش روشنان روضه‌ات
همچو پیش مهر روشن تیره جان حریاستی
مست بوی خاک کوی تو چنان باشد سپهر
که‌اش به نیلی خم توگویی یک جهان صهباستی
حق ام و آب اگر مانع نبودی گفتمی
هم ز خیل خادمات آدم و حواستی^۱
مهر و مه بر آستان عرش بنیان درش
چون کنیز و چون غلامان حبش درواستی
گفتم این طور است کز نور جلال کردگار
کرده پر آفاق را و بس خوش و زیباستی

۱. بر سرایت خادم آدم، خادمه حواستی (خ ل).

هاتف غییم به گوش هوش در داد این ندا
این نه طور است و نه سینا مسجد اقصی استی
هر چه جز نور خدا خوانم ورا باشد خطا
غیر مدحش هر چه گویم سر به سر بیجاستی
در لطافت هست گویی آب سقاخانه اش
آب کوثر یا که اشک دیده حوراستی
وصف سقاخانه اش کی می توان کردن بیان
بی گمان آبش شفای جمله مرضی استی
مدرشش با حوضها و سروهای باصفا
آن بهشت این آب کوثر و آن دگر طوبی استی
کرسی است این برفراز عرش یا گلدسته است
کز بها خود رشک خورشید جهان آراستی
مرحبا ای مرزو بوم قم که ات از نه آسمان
قدسیان از شش جهت همواره جهت ساستی
بخاخ ای صفه همایون به به ای قصر بدیع
ای که ات آن یک پله این نه گنبد میناستی
عرصه قم از بد فرعونیان اندر امان
چون محل کشت و مأوای عصا موسی استی
کرده معماری این جنت سرا پیک جلیل
موضع رجلین او تا حالیا برجاستی
لوحش الله مرحبا زین بارگاه باشکوه
کز شرف برتر از این نه گنبد میناستی
حبذا زین آستان آسمان رفعت کزو
هم دم عیسی عیان هم آیت موسی استی

مهبط روح الامین و مضجع پاکان دین
مکمن اهل صفا و مدفن احیاستی
طالب دنیا به قم چون طیر اندر محبس است
ظالم اندر دشت قم چون ملح در دریاستی
هر که از روی خلوص آرد به درگاه تو روی
خوشدل از دنیا و فارغ از غم عقبی استی
گرچه زیر معصیت وامانده و بارگناه
از خجالت شرمسار از دیده طوفان زاستی
با تو چون مخدومه ای کی با کم از عصیان بود
از مکافات خطیئاتم کجا پرواستی
عقل در احصای قدرش قاصر است و پا به گل
گرچه چون لقمان دهر و بوعلی سیناستی
بانگ دربان درش هست ادخلوها آمنین
گر تو را گوش حقیقت صوت جان افزاستی
خطه قم شد زیمین مقدمش رشک جنان
در صفا دارالخلود و از شرف غیراستی
شد به عهد ناصرالدین پادشاه جم خدم
این بنا اتمام کز عرش علا اعلاستی
باد یا رب شادمان در دهر شاه با وقار
تا به عالم این همایون بارگه برجاستی
از پی اتمام این بنیاد خادم زد رقم
«جنة عدن آن بنایا بزم او ادنی استی»

۱۲۷۴

مؤلف گوید: این ضریح هم به مرور ایام و استلام فرسوده شده بود، تا در سال ۱۳۲۸ شمسی، آقای حاج سید ابوالفضل تولیت از اصفهان زرگر و صنعت کار آورده

و مدت‌ها در قم توقف نموده، تا مجدداً ضریح فعلی را با همان اشعاری که از سابق بر آن نوشته بود، ساختند.

کتیبه‌های نستعلیق آن به خط آقای سید ابوطالب کروی - از خدام آستانه مقدسه - است. آیینۀ میان روضه مطهره از بناهای خاقان مغفور فتحعلی شاه است که در سنه یک‌هزار و دویست و چهل و پنج هجری به دستکاری کیکاوس میرزا - حکمران قم، پسر خاقان - شروع، و در زمان محمدشاه در سنه ۱۲۵۱ به اتمام رسیده، و نام کیکاوس میرزا در آخر کتیبه آن درج است.

صحن زنانه که فعلاً صحن موزه است، از بناهای شاه عباس ثانی است. گنبد مطهر از بناهای شاه اسماعیل صفوی، و روی او کاشی معرق بوده. خاقان خلد آشیان در سنه یک‌هزار و دویست هیجده آن را خراب نموده، این گنبد حالیه را که روی او مزین است به خشت‌های زرین بنا فرموده، و از قرار مسموع، دوازده هزار خشت زرین در گنبد مطهر، به کار رفته. فتحعلی خان صبا این قصیده را عرض کرده، آقا مهدی تهرانی ملک‌الکتاب، در کتیبه گنبد مطهر نوشته:

آتش موسی عیان از سینۀ سیناستی یا که زرین بارگاه بضعه موساستی
بضعه موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر خاک درگاهش عبیر طره حوراستی
نوگلی روشن ز طرف گلشن یاسین بود آیتی روشن ز صدر نامه طهااستی
پرتوی از آفتاب اصطفای مصطفی زهره‌ای از آسمان عصمت زهراستی
صحن او را هست اقصی پایه عزت چنان کز شرف مسجود سقف مسجد اقصاستی
پستی از صحن حریمش را به پطاق حرم کین مکان عزت و آن مسکن عزاستی
چون تذهیب گنبد مطهر را خاقان خلد آشیان در سنه یک‌هزار و دویست و
هیجده نمودند؛ میرزا محمدصادق متخلص به ناطق، قصیده‌ای^۱ عرض کرده در
مدح حضرت فاطمه معصومه، و ستایش خاقان خلد آشیان، و توصیف از گنبد
مطهر که هر مصراع آن تاریخ اتمام گنبد مطهر است. الحق هیچ شاعری را چنین
قدرت نیست، و تا به حال چنین کار کمتر شنیده شده است:

۱. این قصیده را حقیر مؤلف کتاب در سال یک‌هزار و سیصد و هشت خورشیدی در مجله ارمغان منتشر ساخته‌ام.

بسم الله الرحمن الرحيم ۱۲۱۸ به اسم موجود کریم ۱۲۱۸ این قصیده مسمی به قصیده معجزیه است ۱۲۱۸ شصت و دو بیت (۱۲۱۸) یک صد و بیست و چهار مصراع^۱. ۱۲۱۸

این قبه گلبنی است بزیور برآمده	یا پاک گوهریست پر از زیور آمده
این دو حه ایست کامده از جنت العلا	یا کوکبی است سعدو منور برآمده
این زیب عرش یا که بودگوی آفتاب	یا نور حق که در همه اشیا برآمده
این قبه را چه اوج که با ارتفاع آن	صدر فلک به چشم ملک احقر آمده
وین قبه راست جای بجایی که پایه اش	از اوج مهر و ماه و زحل برتر آمده
وین قبه وزمین زهمین رفعت و جلال	کز قدر با سپهر برین همسر آمده
وین صحن به ز صحن جنانست بهر آنک	عرشی بدهر با فلکی دیگر آمده
از دل سؤال کردم و گفتم مرا بگو	آبش به از بقا و به از کوثر آمده
دل در جواب گفت که اینک درین سؤال	کین صحن از چه روز جنان بهتر آمده
بهتر بود بحسن علو از جنان در آن	عقل طویل قاصرو فهم اقصر آمده
زهر اعفاف فاطمه بنت موسی آنک	مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده
معصومه که در ره ایوان اقدسش	بروی شرف ز فاطمه و حیدر آمده
شهنزاده که هر دو سراجش از عطا	از قدر و صدق، حور و پری چاکر آمده
منخدومه مکرمه آن نجم اوج دین	با طالبان مذهب حق یاور آمده
از اوج علم و فضل و ادب کوکب جمیل	کز مهر و ماه رأی نکوش انور آمده
جد آمده رسول حق و جدده اش بتول	وز درج حلم و مجد و شرف گوهر آمده
یک جد او نبی شرف کل کائنات	با یمن عصمت از پدر و مادر آمده
یک جد او علیست که از عون کردگار	کز جو دحق ز جمله رسل مهتر آمده
یک جد او حسینعلی که اندر گه سخا	در روز جنگ صفدر و نام آور آمده
جد دگر علی حسین است کز کرم	مولای عاصیان و شه محشر آمده
	دین داور و رحیم و رهی پرور آمده

۱. به همین دلیل این قصیده در رسم الخط ویرایش نشد؛ زیرا حساب حروف ابجد را به هم می ریخت.

باشد علی برادر وی آنکه نور ماه
 موسی کاظم آمده باب وی و بآن
 نه به ز جده اش به جهان فطرتی نکو
 بر مسلمین ز مجد و همم کرد رهبری
 روی جهان ز درگه او یافت آبرو
 روی امید جمله عالم باین در است
 فوج ملک ز شوق دمامد گشوده پر
 یک جاز بهر چاکری زایران اوست
 کردم بدل خطاب که این قبه چنین
 گفتا بعون ایزد و سلطان عصر آن
 سلطان عهد فتحعلی شاه آن کز او
 آن پادشاه کز اثر عدل و داد او
 آن خسرو زمین که باوج قدوم او
 کشورگشای عالم و زین ملوک آن
 فرمان دهی که نزد کمین بنده سر اش
 عبد و مطیع و بنده و فرمان برش ز جان
 خاقان برای بندگی او ز ملک چین
 از بهر سود بر در دربار عدل وی
 وی راهزار بنده بود کز شکوه و شأن
 هم آن بداوران ز سخا آمده کفیل
 تا امن شاه آمده دادار ملک و دین
 تیهو جلیس و مونس باز جری شده
 از عالمش برون صف میدان حربگاه
 رمح و حسام آن شه دوران بگاه حرب
 انجم سپاه و ماه رکاب فلک خیام

عکسی ز نور اوست بدنیا بر آمده
 احسان و عدل و جو دو سخابی مر آمده
 نه مثل جد عالی آن صفدر آمده
 بر زایرین بچود و کرم رهبر آمده
 پشت فلک بسجده او چنبر آمده
 حاجت هر آنچه بود از این در بر آمده
 وز عرش بر زمین پی یکدیگر آمده
 یک جا ز بهر خادمی این در آمده
 قدر از که یافت از که بزیب و فر آمده
 کورا ز لطف فتحعلی یاور آمده
 بستان ملک و گلبن جان را بر آمده
 شهباز و کبک هم پرو هم شهپر آمده
 اورنگ ملک را به فلک سر بر آمده
 کز او کمال و قدر بهر کشور آمده
 هر شاه بوده بنده و فرمان بر آمده
 کسرای و رای و سنجر و اسکندر آمده
 از طرف روم زایر او قیصر آمده
 نوشیروان ز وجد روان از سر آمده
 هر بنده صدملک شه و صد سنجر آمده
 هم آن بسروان ز عطا سرور آمده
 تا عدل شاه صاحب بوم و بر آمده
 آهو انیس و حارس شیر نر آمده
 از انجمش فزون سپه و لشکر آمده
 بیضا بچنگ گاهی و گه از در آمده
 مهر از برای شاه همی افسر آمده

زاوصاف هر یک از دگری اشهر آمده
 از کین او به حلق عدو خنجر آمده
 خنگ فلک بطوع به زین زر آمده
 آن آمده است لنگر و آن محور آمده
 مهری زواج جود سوی خاور آمده
 نه مثل او بروی زمین داور آمده
 کز برو قدر داور بحر و بر آمده
 کز آن دهان فکر پر از شکر آمده
 کز یمن آن بدفتر من جوهر آمده
 مانند حسن زوی بتان دلبر آمده
 مقبول طبع قابل هر اشعر آمده
 هر بیت آن دو ماه پری پیکر آمده^۱
 پیدا دعای شاه عطا گستر آمده
 تا نام اصفر آمده و احمر آمده
 از شوق احمر و ز عنا اصفر آمده

* * *

که هر بینش دو در شاهوار است
 مصراع یک صد و بیست و چهار است
 از این تاریخ مصراع آشکار است

* * *

قندیلی در روضه مطهره است که از جمله تقدیمات خاقان مغفور فتحعلی شاه
 است، چنان که در روضه الصغای ناصری در وقایع سال ۱۲۴۲ گوید: و قندیلی که به
 هزار و دویست مثقال زر احمر و انواع لالی و گوهر موزون و مشحون بود و مقومان

شمشیر و بزم و مجلس و میدان طبل وی
 از مهر او بسبزم ولی آمده ضیا
 هر روز بهر چاکر آن داور زمین
 در بحر جود برج عطا حلم و بیدقش
 دوران مجال و مجلس وی را چو دیدگفت
 نه به زوی بزیر فلک بوده است شاه
 این قبه زیب زین شه و الاتبار دید
 گفتم ز جود شاه بعالم قصیده
 کردم رقم ز یمن اله این قصیده را
 ابیات این قصیده هر آن یک بدلبری
 گفتم قصیده ای که چنان لعل پر بها
 هر مصرعی از این چو یکی حور لاله رو
 ناطق دعا بگو که بمرآت طبع و عقل
 تا اسم نرگس آمده و لاله در زبان
 چهر موالی شه و روی عدوی شاه

۱. مصراع این قصیده با تمامی بنا هر یک عیان چو ماه باین دفتر آمده

آن را به پنج هزار تومان قیمت کرده بودند به مضجع بضعة معصومه محترمة احمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شهر قم انقاد رفت.

و هم در روضة الصفا گوید: الحاصل صد هزار تومان مخارج روضة حضرت نمود به جهت نذری که کرده بود، و به آن صد هزار تومان گنبد حضرت معصومه را طلا نمودند، و بنای صحن و اتمام درب مینا و تصریح ضریح و بنای مدرسه دارالشفاء و تعمیر سد قم نمودند. و مقرب الحضرت چراغعلی خان نوایی بدین خدمت مأمور شد، و به انجام رسانید.

روضه مطهره را دری عالی است که خاقان خلد آشیان در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو آن را ساخته‌اند. و روی آن را به تخته زرین و سیمین مزین نموده، و بر دور آن در کتیبه‌ای است که قطعه‌ای از شاعری دانش تخلص، بر روی صفحه طلا مینا کرده، آقا مهدی ملک‌الکتاب نوشته است، وهی هده:

خدایو کشور دوران پناه خلق جهان

که شد به عدل و سخا از جهانیان ممتاز

طراز مسند و دیهیم شاه فتحعلی

که هست فتح و ظفر بالوای او انباز

قدر غلام و قضا چاکر آن که طاعت او

شده است بر همه کس فرض و عین همچو نماز

به عهد او که بود گرگ و میش همخوابه

ز عدل او که شده باز و صعوه هم پرواز

غزال طعمه نخواهد مگر ز برثن شیر

عقار چینه نجوید مگر ز چنگل باز

ز خلق و خلق بود بی نظیر و بی مانند

به عدل و جود بود بی عدیل و بی انباز

نهاد پا چو در اورنگ معدلت فتنه

ز بیم او به ضعیفان نکرد دست دراز

چو بود خادم پاک اعتقاد این درگاه
که سوده‌اند بر او کائنات روی نیاز
دری نهاده بر این آستان عرش نظیر
کز آن بود در رحمت به روی خلق فراز
تبارک‌الله از این در که زایرانش را
ز هر صریر شود کشف هر نهانی راز
چه در در حرم سبط سید ثقلین
که از شرافت او یافت بزم قرب طراز
چه در در حرم بنت موسی جعفر
یگانه اختر برج سپهر عزت و ناز
گل ریاض امامت که طایران حرم
حریم گلشن او را شدند زمزمه ساز
سپهر عصمت و بحر حیا و معدن شرم
امین وحی و محل سروش و محرم راز
خور از رواق فلک سر نهاد به پای درش
بهر سحر که کنند این رواق را در باز
به شوق اینکه در این در دهند جایگاهش
چه رنج‌ها که طلا را رسید از دم‌گاز
هر آنکه روی بر این در ز روی صدق آورد
دری که روضه فردوس شد به رویش باز
کسی که راه بر این آستان تواند برد
چه حاجتش که شود ره نورد راه حجاز
دل از زیارت این در به حق شود نزدیک
که عارفان به حقیقت برند پی ز مجاز

نخست روی بر این آستان نهاد هر کس
 که رستگاری انجام خواهد از آغاز
 غرض چو کرد بر این آستان بنا این در
 که بیشتر ز در کعبه باشدش اعزاز
 نگاشت خامه دانش برای تاریخش
 که «سوی جنت اعلی دری ز نو شد باز»
 مخفی نماند که مصرع اخیر در صورتی که یای «اعلی» الف گرفته شود و «که» حرف
 ربط به حساب نیاید ۱۲۲۲ می‌شود و الا اگر یای اعلی درست گرفته شود ۱۲۳۱ می‌شود.
 این دو رباعی از مرحوم فتحعلی خان صباست که بر هر تایی از در روضه مطهره
 یکی از این دو رباعی به صفحه‌ای طلا مینا کرده، به خط آقا مهدی ملک‌الکتاب
 تهرانی نوشته شده است:

* * *

این در که ز سبط خواجه هر دو سراست این جای سروش و مهبط نور خداست
 ساید رخ خود هر که بر این در امروز آسوده ز بیم رستخیز فرداست

* * *

خواهی که خجل ز اهل محشر نشوی و از کرده خویشتن مکدر نشوی
 تا جان به تن و تن به جهانت باقی است یک لحظه جدا ز خاک این در نشوی

* * *

اطراف این در سنگ مرمر است، بر آن سنگ اشعاری از قصیده فتحعلی خان
 صبا به خط آقا مهدی ملک‌الکتاب نوشته شده است:

این بارگاه بضعه موسی بن جعفر است کز خاک پاک غیرت گوگرد احمر است
 این آستان آن حرم آمد که جبرئیل در بام عرش پایه آن چون کبوتر است
 کوثر نتیجه‌ای است ز آب زلال او کز ابر چشم زایر این در مقطر است
 در آب آن لطافت تسنیم مدغم است در خاک این طراوت فردوس مضمراست
 لبیک زایران و خروش معلمان صد ره ز صوت شهپر جبریل خوش تر است

این زیب و فرکه زیب و فر از این حرم گرفت هم از ارادت ملک دادگستر است
 رشک بهشت و غیرت ایوان آسمان از همت خدیو جهان بوالمظفر است
 دارای عهد فتحعلی شه که تیغ او در راه فتنه ثانی سد سکندر است
 چون داده زیب افسر از این خاک آستان گردونش آستانه و خورشیدش افسر است
 زان رو که روی سوده بر این در ز روی صدق رخسار خسروانش زمین سای بر در است
 در این حریم که آمده هم پایه حرم ایوان و قبه و در او زیور زر است
 کلک صباش از پی تاریخ زد رقم «کز دل مدام چهر سلاطین باین در است»
 (۱۲۴۲)

مؤلف گوید: چنان که کاف «کز» در مصرع اخیر اسقاط شود ۱۲۲۲ می شود.
 بر سنگ پایین این در که متصل به زمین است، این رباعی ملک الشعرا در سنگ
 مرمر منقور و حجاری شده:

این در که بر این درگه بی شبهه و نظیر آید ز گشودن زوی آهنگ صریر
 گویی ملکی بود که از بهر طواف چون بال گشاید زند از شوق صفر
 آنچه جواهر آلات از سلاطین صفویه و پیش از آن در خزانه مبارکه بود، محمود و
 اشرف افغان در زمان سلطنت خود همه را بردند. و آنچه در زمان افشاریه و زندیه و
 قاجاریه از قبیل جیقه، تپه، گل کمر و غیر از اینها سلاطین و شاهزادگان و امرا وقف
 بر سر کار فیض آثار کرده بودند، چه بر ضریح مطهر نصب شده و چه نشده بود،
 مرحوم حاجی میرزا سید حسین متولی باشی برای آنکه از دستبرد سارقین مصون
 باشد، آنها را در میان قابی از چوب نهاده، اطراف آن را با صفحه‌ای از طلا مزین
 نموده، بر روی آن آئینه بزرگی گذارد که پیدا و هویدا باشند، و آن قاب را بر بالای
 ضریح مطهر منصوب نمود. و در سلطنت رضاشاه پهلوی آنها را به تهران بردند، و
 معلوم نشد چه شد. دو در از روضه مطهره به مسجد بالاسر باز است که درهای آن
 خاتم بسیار ممتاز می باشد. یکی از آن درها را میرزا نصرالله فراهانی ساخته، و در
 دیگر را شاهزاده عزت الدوله - خواهر ناصرالدین شاه - تقدیم نموده، این قطعه را
 وقار پسر وصال در تاریخ این در گفته است که در کتیبه در نوشته اند:

حبذا زین بقعه عالی که از مجد و شرافت
قبله ابدال گشت و کعبه آمال آمد
خوابگاه بضعه موسی بن جعفر کز فروغش
جلوه موسی عیان در چشم اهل حال آمد
بهر طوف مرقدش سوی قم آمد دخت خسرو
و از ملک فوجی به تکریمش به استقبال آمد
دخت شاه و اخت خسرو عزت‌الدوله کز احسان
پیش دستش حاصل دریا و کان پامال آمد
دخت میر هفتمین اخت امام هشتمین آن
که آفتابش از شرف چون سایه در دنبال آمد
عصمت کبرا و ناموس نبی هم نام زهرا
که آفتابی از حیا و عزت و اقبال آمد
بر رواق او دری بفرود سر تا پا ز خاتم
فتح بابی سخت از این کارش اندر حال آمد
گفت مصراعی وقار از طبع و شد تاریخ این در
«کاین در و درگه مطاف عزت و اقبال آمد»
مؤلف گوید: مصراع آخر ۱۳۱۲ می شود و چنانچه بخواهیم با سال ساختن در
وفق دهد که ۱۲۹۲ باشد باید کاف «کاین» را در حساب نیاورد.
مسجد بالای سر: در سمت مغرب روضه مطهره واقع است. ابتدا دو مرافق و مکان
از بیوتات روضه مطهره و از بناهای شاه اسماعیل صفوی بود. شاهزاده محمدتقی
میرزای حسام‌السلطنه پسر خاقان فتحعلی شاه در سنه ۱۲۳۴ آن دو مکان را یکی
نموده و مسجد کرد. بعداً در این اواخر برخی از بازرگانان تهران خانه معروف به
جبرئیلی را خریده و ضمیمه مسجد نموده و مسجد را بزرگ کردند.
اشعار کتیبه مسجد بالای سر که چند بیتي از آن انتخاب می شود:

تا کند در بزم گردون گردش این زرینه جام
دورگردون باد یارب شاه عالم را به کام
خسرو گیتی ستان فتحعلی شاه آنکه داد
خننگ گردون را قضا در قبضه حکمش زمام
چرخ می‌نازد به عهد او که بادا متصل
دهر می‌بالد به عهد او که بادا مستدام
حضرت معصومه بنت موسی جعفر که هست
آفتاب آسمان حضرت خیرالانام
در جوار مرقد پاکش همایون مسجدی است
که اهل طاعت راست روزوشب در آن مسجد مقام
الغرض چون شد مقیم این کعبه اهل صفا
در جوار این همایون مرقد عرش احترام
کلک گوهر زای اشراق از پی تاریخ او
زد رقم «کامد مقیم این حرم بیت الحرام»

* * *

مؤلف گوید: ماده تاریخ با سال بنا وفق نمی‌دهد چه اگر کاف «کامد» را در حساب نیاوریم باز می‌شود ۱۲۳۶.

و در محراب مسجد دو شعر ذیل مسطور است:

از حکم تقی شاه سلیمان اقبال بر پا چه شد این مسجد فردوس مثال
گفتم پی تاریخ که «باد این مسجد تا روز جزا قبله ارباب کمال»

۱۲۳۴

*

دو در سیمین در طرف مشرق روضه که یکی به روضه مطهره و دیگری به رواق باز می‌شود تقدیمی مرحوم حسین قلی خان نظام السلطنه است. در اول که به روضه باز می‌شود این اشعار از شوریده شاعر نابینای شهیر شیراز در وسط در و دور آن به خط میرزا محمد ابراهیم خوشنویس مشهور به میرزا عمو، نوشته شده است:

تبارک‌الله از این بقعه بهشت طراز
که برگزیده نشیمن سپهر را ز فراز
فضای او چو فضای ارم نشاط افزا
هوای او چو هوای بهشت غم پرداز
به خاک اوست نهان طرفه گوهری کز قدر
ز هفت گوهر این نه صدف بود ممتاز
به نام فاطمه معصومه آفتاب حیا
که اخت خسرو طوس است و دخت شاه حجاز
گل حدیقه عصمت که از نهیب عفاف
نسیم را به سرا پرده‌اش نبود جواز
به دور باش حیا آفتاب گردون را
ز پیش رانده همی تا به چرخ چارم باز
اگر مطیع نیاکان او نبند داوود
نبد به ساز خلافت چنین بلند آواز
بر آستانش که محراب راستان حق است
سپهر پشت به خم کرده از برای نماز
چو گشت ماه تموز از هزار و سیصد و ده
به عهد ناصر دین پادشاه بنده نواز
شهی که از اثر بآس و نیروی عدلش
سپاس میش کند گرگ و پاس تیهو باز
نظام سلطنه آن میر سرفراز، دری
ز نقره کرد در این کاخ دل‌فروز فراز
یگان برادر رادش خجسته سعدالملک
که در سعادت بر مشتری فروشد ناز

دو گوهر از یک درج و دو اختر از یک برج
 به کار سازی دولت به هم شده دمساز
 به کار خیر چه علم و خرد به هم همدست
 به بذل نور چو شمس و قمر به هم انباز
 سه خواهران که بر این هفت باب گردوندند
 ز جود این دو برادر کنند کسب جهاز
 از این دری که به قم باز شد از این دو امیر
 گذشت فرّ قم از دیار روم و طراز
 پی سرودن تاریخ این در سیمین
 صلا زدند به شوریده شاعر شیراز
 سرود منطق شوریده بهر تاریخش
 «در این رواق همایون در جنان شد باز»

۱۳۱۰

و بر در دوم که به رواق منصوب و به ایوان آئینه باز می شود بعد از چند شعر این
 اشعار به خط میرزا عمو از شاعر سابق الذکر مسطور است:

رواق فاطمه دخت امام عشر سریر	بلی شرف همه زین در بود که مشرف اوست
چنان که عالم را آفتاب عالمگیر	کریمه ای که فروغش گرفت عالم را
دریده پرده و خود در هزار پرده ستیر	خجسته حضرت معصومه آن که بر مه و خور
غبار درگه او توتیای چشم بصیر	نعال خادم او گوشوار گوش سپهر
که سطح او به فراز است و سطح چرخ به زیر	اگر به دیده معنی نظر کنی بینی
که نوک خامه او ریخت آب خامه تیر	نظام السلطنه اعظم حسین قلی خان آن
ادیب پاکدل پاک رأی پاک ضمیر	وزیر نامور نامجوی نام آور
چنان که روی زراز رنگ شد به رنگ زریر	فشاند نقره و از نقره ساخت این در را
زهی ستوده امیر و خهی خجسته وزیر	ز جود او در خیرات در جهان شد باز
که سر به بوته خجلت فرود برد اکسیر	ز شرم این در سیمین شگفت می نبود

همی ز بام رواق فلک بدین درگاه رسد ز سین سلام ملک به گوش صغیر
 سرود منطق شوریده سال تاریخش «دری ز سیم بقم برگشاد از نو میر»
 ۱۳۱۴

ایوان روضه مطهره: که در طرف صحن کهنه واقع است، از بناهای شاه اسماعیل صفوی است که در سنه نهصد و بیست و پنج هجری آن را بنا نموده. چنان‌که در کتیبه ایوان نام وی مرقوم است. صفحات روی این ایوان و روی جرزه‌های آن، کاشی معرق بسیار ممتاز می‌باشد. و جمیع مقرنس این ایوان مزین به خشت‌های زرین است که خاقان خلد آشیان، در سنه ۱۲۵۰ که سال آخر سلطنت اوست، دست به تذهیب این ایوان زد، و مبلغ دوازده هزار تومان بازدید این کار را نمودند، و مبلغ هشت هزار تومان هم به مصرف این کار رسید، و بیشتر خشت‌های آن را که اصلش مس است، ساخته و بسیاری از آنها را مطلا نموده و قدری از آن خشت‌ها را هم به مقرنس ایوان به کار برده بودند که خاقان به رحمت ایزدی پیوست، و این کار ناتمام ماند، تا در سال ۱۲۶۷ ناصرالدین شاه بقیه آن را تمام نموده، همه مقرنس مزین به خشت‌های زرین گردید. دو مناره: که بر بالای آنها گلدسته است، و در دو طرف این ایوان بنا شده، از بناهای شهاب الملک حسین خان شاهسون است که در سال ۱۲۸۵ آن را بنا نموده. بام گلدسته این دو مناره مزین به خشت‌های زرین است که در سنه ۱۳۰۱ شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه مطلا نموده، و مبلغ یک‌هزار و دویست و بیست و پنج تومان به مصرف این تذهیب رسانید. و خانه شهاب الملکی که روی برکه شاهزاده فرهاد میرزا بنیاد شده بود، منافع آن را مرحوم شهاب الملک وقف بر مؤذنین دو مناره نموده است. صحن کهنه: از بناهای شاه اسماعیل صفوی بود، و خاقان مغفور آن را خراب کرده و صحن را بزرگ‌تر نموده و مجدداً حجرات آن را کار گذاشت، و آب انباری بنا نموده درب آن را میان صحن مقدس باز کرد. از صحن کهنه که می‌خواهند داخل مدرسه فیضیه شوند، ایوان و کریاسی است که ایوان را مرحوم حاج میر سید حسین متولی باشی تعمیر کرده و مرحوم آقا مجید شاعر این اشعار را انشا و به خط میرزا عمو خوشنویس تهرانی در کتیبه آن ایوان در کاشی نوشته شده است:

به عهد خسرو جم‌جاه ناصرالدین شاه که سوده رفعت وی پی به تاج کیکاوس جناب تولیت آراسمی سبط دویم خود این مقرنس شایان و این بلند ایوان به زیب صحن‌گزین دخت موسی جعفر شعاع شمع شبستان عصمت کبری خلیل‌وار برافراخت آن‌چنان‌که نواخت چو شد ز هجر نبی یک‌هزار و سیصد و یک و بر بالای کریاس و بالاخانه، گلدسته‌ای است به شکل مأذنه که مشتمل است بر هشت ستون، از تیر بام این گلدسته بر این ستون‌ها واقع است، و مزین است به خشت‌های زرین این گلدسته هم از بناهای خاقان خلد آشیان است که با بنای گنبد مطهر یک مرتبه شده و به طوری که مرحوم میرزای فیض نوشته است خشت‌های طلای این گلدسته از خشت‌هایی است که نادرشاه افشار در گنبد مطهر حضرت امیرعلیه‌السلام به کار برده بود، قدری از آن خشت‌ها زیاد آمده بود، نادرشاه امر نمود که در قم به خزانه مبارکه فاطمه بسپارند.

چون در خزانه مبارکه این خشت‌ها حاضر بود، در زمان فتحعلی شاه آن را در بام گلدسته به کار بردند. قدری هم از آن خشت‌ها زیاد آمده در خزانه مبارکه سرکار فیض آثار اکنون حاضر است و در جنب این مأذنه، ساعتی است که مرحوم سراج الملک کار گذاشته و بسیار ساعت پرصدایی بوده، و از قراری که شنیده شده است، یک سفری که ناصرالدین شاه به قم آمد، در خانه شاهی خواب بوده و از صدای ساعت از خواب بیدار شده، لذا حکم نمود، صدای ساعت را کم کردند.

و نیز بالای کریاس، جنب مأذنه، بالاخانه‌ای است معروف به مشرق الشمسین که مدت‌ها مرحوم شیخ بهاء‌الدین عاملی در آنجا سکونت داشته و تحصیل می‌نموده، و از قرار معلوم کتاب مشرق الشمسین را در آنجا تألیف نموده. چون فوقانی مرقوم دری به طرف شمال و دری به طرف جنوب دارد و شمس (آفتاب) از دو طرف به آنجا می‌تابد، لذا مشرق الشمسین نامیده شده. یا اینکه چون مقابل مزار

کثیرالانوار واقع است، مسمی به مشرق الشمسین گردیده. و شنیده‌ام که تا چند سال پیش، خط مرحوم شیخ هم در آن بالاخانه به دیوار بوده، در وقت تعمیر بناها ملتفت نبوده‌اند و روی او را باگچ سفید نموده‌اند. پوشیده نماند که مرحوم میرداماد و صدرالمتألهین شیرازی هم مدتی در قم مقیم و تحصیل فیض نموده‌اند. چنان‌که علامه ربانی فیض کاشانی و مولی عبدالرزاق لاهیجانی هم مدتی مقیم قم بوده‌اند.

پادشاهان مدفون در قم

سلاطینی که در اطراف روضه مطهره مدفونند یکی شاه صفی است که از سلاطین صفویه و نواده شاه عباس کبیر است. مدفن او در سمت قبله روضه مطهره واقع بوده، و اکنون پس از تعمیرات خاقان مغفور، داخل روضه مطهره است، و صورت قبر او را به هم زده و برداشته‌اند. و سابقاً زن‌ها از صحن زنانه که فعلاً صحن موزه است، داخل این مکان می‌شدند و زیارت می‌نمودند.

سقف و دیوار او مزین است به کاشی معرق بسیار ممتاز. کتیبه‌ای به خط ثلث محمدرضای امامی اصفهانی از کاشی معرق بیرون آورده، در کمال خوبی و امتیاز، این روضه از بناهای شاه عباس ثانی است.

و در روضه‌الصفای ناصری می‌گوید: در سال یک‌هزار و پنجاه و دو شاه صفی صفوی در کاشان بیمار شده، در دوازدهم شهر صفر، بار سفر به جانب عالم باقی بر بسته و عالم فانی را وداع کرد. مدت ملک وی سیزده سال و شش ماه بوده است، و امرای عظام نعش او را به روضه حضرت معصومه قم برده، مدفون ساختند و تعزیت پرداختند.

مؤلف گوید: شاه صفی مزبور پادشاهی سفاک و ظالم بوده، و در زمان سلطنت خود بسیاری از شاهزادگان و وزرا و امرا را کشت. بنابراین معلوم نیست قرب جوار مرقد فاطمیه علیها السلام برای او فایده‌ای داشته باشد.

حالا که رشته سخن به اینجا کشید، اصولاً ما نمی‌دانیم حمل جنازه که عده‌ای از فقها هم صریحاً اشکال می‌کنند، چرا در نظر اهل دنیا این قدر اهمیت دارد، ولی تا زنده‌اند چندان در فکر خدا و حساب و کتاب بعد از مردن و حق مظلومین و رعایت

حال ارباب احتیاج نیستند؟ عجب است که بعضی هم تمسک به خواب نموده که خواب دیده‌اند فلانی مثلاً در قم دفن شود! در صورتی که خواب در امور شرعی بی‌فایده و بدعت و خرافات است.

دیگر اینکه هر چند ممکن است تذکر ما عکس‌العمل خوبی برای عده‌ای نداشته باشد، اما به مفاد «اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه» نمی‌دانم روشن نمودن شمع و نذوراتی که در این باره می‌کنند، در دنیای چراغ برق و لامپ‌های قوی چه معنی دارد؟ آن هم در روز روشن که اسراف و تبذیر مال هم هست.

دیگر منزل نمودن زوار در صحن‌های مطهر، آن هم زنان بی‌مبالات و بی‌قید، با آن طرز حجاب که برخی پاک بی‌حجاب، و فقط چادر یا دستمال‌گردی به روی سر و بدن انداخته‌اند. اینها شب‌ها مثل اینکه در خانه خود هستند، به اتفاق مردان خود، و شاید بعضی هم تنها در صحن می‌خوابند، و مثلاً برای یک بار مستحب، مرتکب چند فعل حرام می‌شوند؛ زیرا در معبر عمومی و جلو چشم همه که در میان آنها افراد بدچشم هم پیدا می‌شوند به استراحت می‌پردازند! و از همه اینها گذشته باعث کثیفی صحن و ایوان‌ها و حجرات و خرابی کاشی‌ها و سد معبر می‌شوند.

همچنین سینه‌زن‌ها با آن اشعار موهون و مضمون‌های مسخره و کلمات غلط و لحن موسیقی بعضی از مداح‌ها، و سروصدا راه انداختن بعضی از زوار و مجاورین در موقع نماز جماعت و غیره همه از اموری است که جا دارد جداً جلوگیری شود، و نگذارند موجب تضعیف عقاید ضعیف و ضربت وارد کردن بر پیکر جامعه شیعه و وهن روحانیت گردد.

دیگر شاه عباس ثانی است: بقعه او در جنب مقبره شاه صفی واقع و از بناهای شاه سلیمان است، و از سنگ‌های مرمر بسیار عالی ممتاز بنا شده. کتیبه این بقعه هم به خط ثلث محمدرضای امامی اصفهانی است که سوره جمعه را به روی سنگ مرمر نوشته و در سنه ۱۰۷۷ هجری شده، و اتمام بقعه در سنه یک‌هزار و هفتاد و هشت بوده.

و در روضه‌الصفای ناصری می‌گوید: سنه یک‌هزار و هفتاد و هفت هجرت در هنگام رجوع از مازندران به عراق و اصفهان کوب دولتش راجع و ماه سلطنتش در محاق واقع گردید، در دامغان به جوار ملک منان پیوست. امرای عظام نعش آن

سلطان با احتشام را در تخت روان نهاده در جوار معصومه قم ع چون گنج به خاک سپردند. و این اشعار در پایین صندوق شاه عباس در سنگ مرمر نوشته شده:

جمشید به اخلاص ز شاه اسلام چون منصب تولیت گرفت از انعام
 طاهر به نیابتش مشرف چون شد صندوق به سرکاری او گشت تمام
 یک شعر ریخته و لایقراً است.

از سیم و زر خزانة تحویلش داد با راستی این مزار را کرد تمام
 بر مرقد پاک پدران زنده ناس یعنی صفی ثانی افلاک اساس
 صندوق چو ساخت عقل تاریخش گفت «صندوق مزار شاه عالم عباس»
 ناگفته نماند که مرافق و طنابی دور روضه منوره از بناهای شاه عباس ثانی است.
 چنان‌که در یکی از آن مرافق این قطعه بر روی سنگی منقور و حجاری شده است:

در ایام خاقان جم بارگاه خدیو جهان‌گیر عباس شاه
 سلیمان غلامی ز خیل درش به اقبال شه ساخت این طوف گاه
 همین بس بود بهر اوصاف او که شد سایبان بر سر قبر شاه
 شهی کو به عصمت نظیرش نبود از آن گشت معصومه اش جایگاه
 بهشت برین بوده مأوای او همین گشت تاریخ آن قبله‌گاه
 چو این جنت‌آباد اتمام یافت به سعی سلیمان و اقبال شاه
 غیاثا پی سال تاریخ گفت سلیمان ثانی زد این بارگاه

در چاپ اول این کتاب به تبعیت بعضی من هم نوشتم: مقبره شاه طهماسب ثانی در قم است؛ ولی بعدها پس از تتبع معلوم شد که بعد از خلع شاه طهماسب ثانی در اصفهان، نادرشاه او را تحت‌الحفظ به خراسان فرستاد، و در سبزوار ماند و پس از رفتن نادر به هندوستان، رضاقلی میرزا فرزند وی، او را کشت و علی‌هذا بعید است که نعش او را به قم آورده باشند. و جز یک نفر ندیدم کسی هم نوشته باشد که قبر وی در قم است.

همچنین شاه سلطان حسین هم باید بدن بی سرش در قم مدفون باشد، زیرا اشرف افغان، سر او را برای سرادر عثمانی که شاه را از وی مطالبه می‌نمود، فرستاد.

دیگر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی که در دو صندوق و یک بقعه جنب بقعه شاه عباس ثانی مدفون می‌باشند. بر روی قبور آنها صندوقی است به ارتفاع یک ذرع تخمیناً که از صفحه مس بنا شده است. اطراف آن صفحه‌ها کتیبه‌ای است که بر روی صفحه فولاد نوشته شده، و خط را مشبک کرده، از فولاد بیرون آورده‌اند. اطراف این صفحه‌های فولاد، صفحه‌های طلا بوده که احاطه بر اطراف صندوق داشته. در سلطنت محمود افغان در ایران، افاغنه صفحه‌های طلا را از جمیع این صندوق‌ها کنده و برده، و صفحه فولاد را برجای گذاشته‌اند. کتیبه این بقعه به خط ابوطالب الحسینی الخطیب القمی است فی سنه ۱۱۰۷، و در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده. علاوه بر اینان قبور بسیاری از شاهزادگان صفویه نیز در قم است.

و در صحن زنانه اتاقی که فعلاً موزه است، معروف به قبور شاهزادگان صفوی است. و در روضه‌الصفای ناصری گوید: محمود دانست که قزلباشیه با افاغنه به سر نخواهند برد، و در هنگام فرصت به مکافات و کیفر خواهند پرداخت. لهذا سان امرای قزلباشیه را پیش نهاد. همت کرده بعد از تعیین و تشخیص و تعریف و توصیف پایه و مایه هر یک را به تحقیق شناخته مقرر کرد که ایشان را حاضر، و به عدد سور مبارکه فرقانی یک صد و چهارده تن بودند. آن دنی‌زاده نامرد حکم به قتل آن همه کرد. آنگاه اولاد امجاد صفویه و سادات مرتضویه را جمع نموده، صغیراً و کبیراً سی و یک نفر بودند، مانند حجاج - علیه اللعنه - حکم به قتل آن سادات حسینی و موسوی نمود، و در قم از نعش ایشان مقبره جدید مزید گردید.

دیگر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار است. بقعه وی که دارای گچ‌بری بسیار ممتاز می‌باشد، در صحن کهنه است. و آن مکان یکی از مرافق صحن بوده که خاقان مغفور در حیات خود او را برای دفن خود تعمیر نموده بودند. سنگ مرمری که تمثال خود را در حال حیات بر آن حجاری کرده بودند، روی مضجع او نهاده. کتیبه‌ای بر روی آن سنگ، بر دور تمثال خاقانی به خط میرزا زین‌العابدین کاشانی است که در آن کتیبه این اشعار میرزا تقی علی‌آبادی که زبان حال خاقان است، حجاری و منقور شده است:

سپاس تو ای پاک پروردگار
 به یکتائیت هر که را رأی نیست
 پدیدار کبری پی نیک و زشت
 ز تو خاک پیغمبر پاک شد
 به جای نبی بر نشاندی علی
 به دل مهر ایشان چو جان پرورم
 مرا برنشاندی به تخت شاهی
 مرا ملک ایران و توران زمین
 به آرامشم این سرای سپنج
 چه خرم بهشتی بر آراستی
 عجب نبود از لطف ای کردگار
 از این گفت من به خردان برخوردارند
 و این رباعی از خود خاقان روی سنگ قبر نوشته است، با این عبارت: از نتایج

افکار ابکار طبع گوهر بار شاهنشاه دین پناه، ابدالله ملکه و دولته:

از جان گذشته‌ایم و به جانان رسیده‌ایم
 ما را به سر توقع سامان خویش نیست
 از درد رسته‌ایم و به درمان رسیده‌ایم
 کز سر گذشته‌ایم و به سامان رسیده‌ایم
 و این دو رباعی نیز منسوب به خود خاقان است:

خاقانم و یک جهان گناه آوردم
 در حضرت معصومه پناه آوردم
 مهر نبی و حب علی را یا رب
 بر درگه کسبریا گواه آوردم

نیز

خاقانم و وامانده ز دیهیم و کلاه
 اندر حرمت به مسکنت جسته پناه
 ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه
 یا فاطمة اشفعی لنا عندالله
 سنگی که تمثال خاقان بر آن حجاری شده، از سنگ‌های مرمری است که تاکنون
 سنگی به این صفا و خوبی از معدن کمتر بیرون آمده، و در واقع قطعه جواهری
 است. این سنگ را نایب‌السلطنه عباس میرزا از تبریز به تهران حمل نمود، چون به

نظر خاقان رسید، عبدالله خان نقاش باشی اصفهانی را فرمودند که تمثال همایونی را بر روی آن سنگ کشیده، آ محمد علی حجار باشی آن را حجاری بنماید و در سال ۱۲۵۰ این سنگ تمام شد. و چون خاقان مغفور در اصفهان در همین سال به رحمت ایزدی واصل شد، جسد او را به قم حمل نموده، در همین بقعه که در حیات خود برای دفن خود معین کرده بودند، دفن کردند. این سنگ را هم از تهران به قم حمل نموده و بر روی مضجع او بر نهادند.

در یکی از صفه‌های بقعه خاقان سنگ بزرگی منصوب است که در او خلاصه کلام الملوک میرزا تقی علی‌آبادی است که نسبتنامه و شرح حال خاقان است، و فاضل خان گروسی آن را خلاصه و موجز نموده، و به خط میرزا محمد حسین شهیر به ساعت‌ساز که از مشاهیر نویسندگان آن عصر بوده، به امر محمد شاه در آن سنگ مرمر نوشته‌اند و قبر کامران میرزای نایب‌السلطنه، و بعضی از شاهزادگان دیگر نیز در آن بقعه است.

دیگر محمد شاه قاجار است که او هم در صحن کهنه مدفون است. بقعه او از بناهای امیرکبیر میرزا تقی خان اتابک اعظم است که در زمان صدارت خود دو حجره از حجرات صحن را خراب کرده، این بقعه را بنا نمودند. بر روی مضجع او سنگ مرمری است که تمثال آن پادشاه را بر روی آن نقش و حجاری نموده‌اند. بر دور آن تمثال کتیبه‌ای است به خط سید حسین خوشنویس باشی که این اشعار که از شمس‌الشعراء میرزا محمد علی خان سروش اصفهانی است، نوشته:

خدایو جهان شاه یزدان پرست	که بودش سپهر برین زیر دست
محمد شه آن شاه انجم سپاه	که بودش فلک تخت و پروین کلاه
هزار و دو صد سال با شصت و چهار	چو از دور هجرت بشد روزگار
پس از چارده سال فرماندهی	جهان داری و فر شاهنشهی
ششم روز شوال بنهفت چهر	تنش از زمین شد روان بر سپهر
سپهری نهان گشت در زیر خاک	فرو رفت خورشیدش اندر مغاک
به گل شد علی‌رغم آن کس که گفت	که خورشید بر گل نشاید نهفت
خطا گفتم او زنده بر تخت زر	نشسته است لیکن به شکل دیگر

نه یک گلبن است آنکه در هر بهار گلی چون گل رفته آرد به بار
 ز شمعی چو شمع دگر بر فروخت نیاری سخن گفت که آن شمع سوخت
 که شمع نخست است گر تا قیام دو صد شمع روشن کنی زان مدام
 الهی که این شمع بیگانه سوز بود تا شب حشر گیتی فروز
 و در این بقعه بعضی از شاهزادگان از قبیل عزالدوله عبدالصمد میرزا پسر
 محمدشاه، و رکن‌الدوله نواده او و غیرهما، مدفون هستند و عقب بقعه محمدشاه
 مقبره و بقعه مهدعلیا زوجه او و مادر ناصرالدین شاه است که درب او از بقعه
 محمدشاه است. روی او سنگ مرمر بلندی است که از حیث حجاری در اعلی درجه
 خوبی و امتیاز است و اطراف او بعضی از امرا از قبیل مجدالدوله و برخی شاهزاده
 خانم‌ها از قبیل فخرالملوک، بزرگ‌ترین دختر ناصرالدین شاه، و غیرهما مدفون هستند.
 و عقب این بقعه مدرسه مادر شاه است که از بناهای سابق‌الذکر است. مدرسه
 کوچکی بوده که فعلاً دست خدام آستانه است، و صورت مدرسه ندارد. فعلاً
 خراب و جزء مسجد اعظم آیت‌الله بروجردی شده است.

و در صحن کهنه بقاع و مقابر چندی از وزرا و امراست مثل میرزا حسن مستوفی الممالک،
 متوفای ۱۲۶۰ که بقعه او در شمال صحن قرینه بقعه فتحعلی شاه است و گچ‌بری عالی دارد.
 و این اشعار در کتیبه، ایوان بقعه وی، از گچ بیرون آورده‌اند:

تبارک‌الله از این روضه بهشت سرشت که سرزند ز شرف خاکش از سرشت بهشت
 ز بهر آستر فرش آستانش بود که تار اطلس افلاک دست به دست برشت
 شد از ارادت خسرو ز گنبد عالیش چو آفتاب عیان صد هزار زرین خشت
 ستوده فتحعلی شه که در حدیقه دل به جز نهال هوای نبی و آل نکشت
 دعای دولت اوباد در صبح و مساء درود شیخ حرم با سرود پیر کنشت
 معلوم می‌شود این اشعار در زمان حیات فتحعلی شاه و قبل از دفن مستوفی
 الممالک کتیبه شده است.

و بقعه فرخ خان امین‌الدوله، و قهرمان میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه، و
 قوام‌الدوله جد قوام‌السلطنه و غیرهم، و همچنین قبر حسین‌قلی خان برادر کوچک

خاقان که در ابتدای سلطنت فتحعلی شاه چند مرتبه سرکشی و یاغیگری کرد و بعد فرار و خود را به بست کشانیده و پناهنده روضه حضرت معصومه شد، و اسلحه خود را نیز تقدیم آستانه نمود و فعلاً در موزه آستانه است.

همچنین در صحن کهنه است بقعه میرزا حسین وزیر تفرشی، مشهور به بلور، متوفای به سال ۱۲۸۹ قمری، و پسر او میرزا تقی خان مستشار اعظم، و متخلص به دانش، متوفای سنه ۱۳۲۶ که از شعرا بوده و اخیراً دانشگاه تهران دیوان او را به چاپ رسانده است. جلو بقعه فتحعلی شاه داخل صحن میدان کهنه است و در پشت صحن کهنه و مدرسه فیضیه فتحعلی شاه سه دستگاه عمارات و حمامی بنا نموده بود که هنگام تشریف بدین آستان بدان عمارت مکان می نمود. در یکی از اتاق‌های یکی از آن عمارات آقا مهرعلی نقاش باشی تمثال خاقان را به سه حالت کشیده، یکی بر تخت زر نشسته و تاج کیانی بر سر دارد، یکی در حالی که کلاه پوست بر سر دارد، یکی در حالتی که شال کلاه زندی بر سر گذارده و در یکی از اتاق‌های عمارت دیگر تمثال خاقان را کشیده و در دو طرف آن تمثال شاهزادگانی را که از نسل خاقان می‌باشند کشیده، در دو صف: صف اول شمایل شاهزادگانی است که از صلب خاقانند. در صف پایین شاهزادگانی است که پسرزاده خاقان هستند. اما صورت شاهزاده‌هایی که در دو طرف خاقان کشیده در صف بالا از صلب خاقانند، پنجاه و یک نفرند. و صورت‌های امیرزاده‌هایی که از صلب شاهزادگانند و در صف پایین کشیده شده، پنجاه نفرند. که مجموع یک‌صد و یک نفر تمثال شاهزادگان و امیرزادگان در آن اتاق کشیده شده، در حالی که به سلام شاهی مشرف شده‌اند، با لباس جواهرنشان و کارد و خنجر و بازوبند مرصع که در آن زمان معمول اهالی ایران بوده که به این هیئت به سلام شاهی مشرف می‌شدند. و این عمارات را وقف بر سرکار فیض آثار نموده که زوار و واردین این ارض شریف در آن منزل کنند و تولیت آن را واگذار نموده به متولی آستانه مقدسه فاطمه، چنان‌که بر سنگ مرمری که در بالای دری که به رودخانه باز می‌شود منقور است و امروز اثری از حمام مزبور نیست و سنگ را کنده و برده‌اند.

صحن نو: بنیاد آن از مرحوم آقا ابراهیم امین‌السلطان است که در سنه ۱۲۹۹ شروع نمود، ولی در آن اثناء به همراهی موکب ناصرالدین شاه به عزم زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت کرد، و در منزل سودخربه‌دار دیگر خرامید، و جسد او را به مشهد حمل و در آن خاک مدفون شد. پسر او میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان که پس از فوت پدر، شاه جمیع مناصب او را با لقب امین‌السلطانی به او داد، اهتمامش در ساختمان صحن مطهر بیش از پدر شد. و ماهی یک‌هزار تومان از تهران فرستاد، تا بالأخره پس از چند سال بنایی صحن جدید به معماری مرحوم استاد حسن معمار قمی که سنمار عصر خود بوده به اتمام رسید. و ایوان آن را هم آیینه نمودند با مقرنس شگرف و انشای کتیبه ایوان آیینه از مرحوم شیخ محمدحسن مجتهد قمی است که ملا رجبعلی مذهب مشهدی به خط ثلث بر روی سنگ مرمر نوشته.

آن انشا این است: «الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة كأنها کوکب دری یوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية ولاغربية یکاد زيتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم»، و بعد، لقد حاز اصل المجد والشرف و جاز کل سلف و خلف، ببناء هذا الصحن والایوان المباهی فی زهو جماله، ابهى قصور الجنان فی دولة الامن والامان، ودورة العدل والاحسان، عهد السلطان علی الاطلاق، والخاقان بالاتفاق، الشهير بصفاته بل هی تشتهر بذاته الجدير، لها بحقیقته كما انها لاتجدد الا بحضرته السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان ابوالمظفر والانتصار ناصرالدین شاه القاجار، لازالت بقاع الارض بندی عدله مطلولة، وسيف الشریعة المطهرة فی ایامه مسلولة، جناب الاجل الاکرم، وحضرة الاعظم الافخم، ذوالمعالی التي دلت علی طیب الاعراق، والمحامد التي انعقد علیها الاتفاق، خفقت علی شریف رأسه من المکارم والنبود، وخضع لهیبته سلطان العساكر والجنود، وخر لجلاله السيد والمسود، وذلت لصعوبته الضواری من الاسود وزیر الخاقان، امین السلطان، میرزا علی‌اصغر خان، نجل سمی خلیل‌الرحمان، فخر عصره وفحل دهره، فلا غروان

يجرى الجود على عرق مثله، وتلوح مخايل الليث فى شبلة، قدارتقى الى مدارج
عالية، و معارج سامية، وهيبى له وسادة الصدارة، وخلف منه امارة الوزارة، ومنه
اصول هذه العمارة، فالجناب الاجل النبيه خلف صدق من ابيه، نظم:

بابه اقتدى امين فى الشرف ولكن الفضل يكون للخلف
وارخ عام للبناء ان ترم فحاسبن هذه جنة قم

مؤلف گوید: ما این اشعار و کتیبه‌ها را از لحاظ جنبه ادبی و تاریخی نقل کردیم،
وگرنه این سلاطین لیاقت این تعریف و توصیف‌ها را نداشته‌اند. زیرا اگر لایق بودند،
اوضاع و احوال ما و این مملکت بهتر از این بود که می‌بینیم!

و در صحن نو هم قبور بعضی از علما و وزرا و امرا هست. از وزرا مثل میرزا علی اصغر
خان اتابک، و مشیرالسلطنه، و دبیرالملک، و بهاءالملک، و سعدالسلطنه و غیرهم. و از علما
مثل حاج میرزا عبدالرحیم نهاوندی که بقعه او پهلوی دری است که روبه روی میدان آستانه
باز می‌شود از سمت راست کسی که وارد می‌شود، و حاج سید رفیع نظام‌العلمای تبریزی که
بقعه او متصل به ایوان آینه است، و حاج شیخ فضل‌الله نوری که بقعه او در شمال شرقی
صحن است، و قبر قطب‌راوندی هم در حیاط صحن است، و همچنین قبر مرحوم حاج ملا
آقا حسین مجتهد قمی، متوفای در سنه ۱۳۲۷ قمری که قبر مرتفعی در محوطه صحن دارد.
اطراف صحن جدید را کتیبه‌ای است که در آن کتیبه این دو قصیده فتح‌الله خان
شیبانی کاشانی به خط میرزا آقا تبریزی مسطور است:

قصیده اول

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین	یکی بنای خلیل و یکی بنای امین
خلیل رحمان گشت او بدان بنای قویم	امین سلطان گشت این بدین بنای مبین
یکی به مکه و آن کعبه خدای بزرگ	یکی دگر به قم و جای بضعه یاسین
بدان نماز بر دهر که راست دین درست	بدین نیاز برد هر که راست رأی رزین
به روزگار بناها بسی نهادستند	ولی نه چونین محکم نهاد و خوب آیین
رواق و طاقش بر آسمان نهاده اساس	زمین و خاکش بر فرق فرق دو پروین

خزینه‌های فراوان همزینه گشته بر آن کسی که باز بماند به دهر از او آثار جهان رسانده بسی مردمان به عزت و جاه خدای عرش چو با بنده‌ای نظر دارد چنین اثر نه به خلق در است و نه به طراز گر این بنا نگرد سخت شرمسار شود تمام خلقت و اصل این بنای و در بر او بدین بنا که ز آب و گل این وزیر نهاد در آن بنا سخن از آفتاب و آذر بود کجا به بانی او زین بنا که ماند به جای نه بر به بیهده بر ملک و دین امینش کرد کجا به فر شاهنشهی فراست او شهی که گرز خردشاه خسروان پرسی در او حصافت بوذر جمهر و آصف دید ز مکرمت نظری کرد سوی او که شد او کنون به فر شهنشاه عصر و فضل‌الله پدرش بود به سلطان امین و سلطان نخواست فزودنک همه خواجهگان به خدمت او کسی که شاه سوی او نظر کند نه شگفت که گر اثر نهاد این‌گونه می‌نهد به جهان مؤید است به روح القدس ز ایزد پاک چه آیتی به از این کو نهاد چنین آثار کجا خرد بتواند قیاس چرخش کرد علی‌اصغر اگر نام دارد او ز پدر بدین علی همه ارواح می‌دعا گویند

اگرچه کرده در آن گنج نام نیک دفین کجا بماند از ایشان یکی اثر چونین چه ز آنکه باد جهانش همه به زیر نگین چنین اثرها مانند از او به روی زمین چنین اثر نه به چین اندرونه در ماجین کسی که کرد ایا صوفیه به قسطنطین دگر بناها چون در مشیمه‌اند جنین به باد رفت همه نام آذر برزین درین بناست همه ذکر مالک الارضین فلک درود فرستد ملک کند تحسین خدایگان ملوک زمانه ناصر دین میان بیضه کند فرق خاد از شاهین خرد چه گوید؛ گوید بیا و شاه ببین که می‌پیاده شود از کفایتش فرزین از آن نظر به سعادت ز خواجهگان مهین وزیر صدر نشان است و بدر صدر نشین پس از پدرش به حشمت فزاید و تمکین به فخر بسته میانند از کهین و مهین اگر زمانه ببندد بر اسب بختش زین کجا اساسش محکم‌تر از در رویین وز آب و خاک مقدس سرشته است و عجین که باز ماند ازو تا به روز باز پسین اگر کنی به مثل کوه و بحر را تخمین علی‌اکبر یارش بود به علیین به خاصه روح علی بن جعفر و یقطین

کجا طواف‌گه روحشان همین خاک است
 دری به خلد برین زین مکان فراز و توتیز
 مکان فاطمیان در سپهر عرش خداست
 همان‌که شیعه خاص علی و آل علی است
 به طوس و قم ز پیمبر دو گوهرند به خاک
 پدرش خفته به طوس است مام او ای در
 پدر اساس نهاد و پسر به آخر برد
 چنان‌که مسجد اقصای را همی داوود
 اگرچه بقعه آنجا ز پیش بود به پای
 بنامگو که عروسی است که آسمان بلند
 گناه‌کار اگر سوی او پناه برد
 و گر کسی بنشیند به زیر سایه او
 دو صف فرشته شب‌وروز اندر اوست به پای
 به شهریار جهان و بدین بزرگ وزیر
 بنای او چو به آخر رسید و گشت تمام
 بدین دلیل همی تا جهان به جای بود
 و گر بخواهد روزی قضا به خاک رود
 بدین پاک و دل پاک و رأی و خاطر پاک
 در این کتیبه هم از بحر طبع شیبانی
 که نه بنایی ازین به کسی تواند کرد
 همیشه تا نبود آب را گرانی خاک
 به باغ ملک رخ او چو لاله تازه و تر
 ایضاً قصیده دوم از شیبانی که در کتیبه صحن جدید نوشته شده، وهی هده:

چو مرد پره‌نر افتاد و بخت بودش یار
 کجا به درگه او برنهد فرشته جبین
 که جسم دختر احمد درو شده است مکین
 ببینی آن در ارت هست چشم باطن بین
 وگر به خاک نشان بی چو این مکان‌گزین
 اگر نخفت در این خاک روح اوست غبین
 که خاک از این دو شرف جسته بر سپهر برین
 ندیم رضوان آن و این رفیق حورالعین
 که باد رحمت ایزد بسی بر آن و بر این
 بنا نهاد و سلیمانش بر فزود آذین
 ضریح و ایوان سیمین و قبه‌اش زرین
 بهشت و طوبی و کوثرش می‌کند کابین
 حرام گردد بر او مهالک سحجین
 به هیچ غم نکند خاطرش زمانه حزین
 صفی به سوی یسار و صفی به سوی یمین
 صفی دعا کند و صف دیگر آمین
 خدای حافظ آن کرد جبرئیل امین
 به پای خواهد بود این بنای نغز چنین
 نباشدش به جز این خاک بستر و بالین
 خدای پاکش باشد همیشه یار و معین
 کشد به رشته سر کلکش این لال ثمین
 نه هم بنایی از این‌گونه محکم و شیرین
 همیشه تا که نماند به لاله بر نسیرین
 به کام دولت کارش همه چو ماء معین

به روزگار نگردد عزیز هر که نکرد
کسی که درهم و دینار خوار مایه گرفت
زر سرخ خردمند نام جوید و بس
ولی اگر نبود فرایزدی با مرد
نه در دلی نهد از مکرمت به جا اثری
اثر به دهر بسی مانده‌اند لیک نماند
کدام اثر که همه روز جبرئیل امین
کدام اثر که به هر سر که سجده برد در او
کدام اثر که به هر تشنه‌ای که خفت در آن
کدام اثر که غباری که زو بلند شود
چنین اثر که نهد جز کسی که حشمت او
بدین بنا و بدین کارهای فرخ اوست
مظفری ملکی خسروی خداوندی
به روزگار همایون و عهد فرخ او
ستوده‌ای که به دربار هیچ شاه نبود
چنین بنا که توانست بر نهاد جز او
به ویژه تا که بدین خاک ازین بزرگ وزیر
بنا نه گویی یک لخت از بهشت برین
رواق‌هاش چو افلاک بیفساد و خلل
نه جنت است و چو جنت مقام رحمت حق
به پاک تربت دخت رسول کرده است این
به بخت و سال جوان و به رأی و دانش پیر
به سوی او نظر مردمان پاک‌نظر
عزیز کرده خدا نام او به هر دو جهان
یگانه در همه فضل است و فضل ایزد بین

به دست خویش همی خوار درهم و دینار
ازو به جای بماند چنین اثر بسیار
که نام عز نبرد هر که زر نسازد خوار
همی زند به در گنج خویش بر مسمار
نه در گلی نهد آثاری او به نقش و نگار
چنین اثر اکه در او عقل گم کند هنجار
به پر خویش بردگردش از در و دیوار
همی درود فرستد محمد مختار
به دست خویش دهد آب حیدر کرار
به دیده برکشند از فخر گنبد دوار
بدین و دولت از این‌گونه کرده است هزار
که برگزید شه او را از این همه اختیار
که شد زمانه به فرش همه بهشت و بهار
زمین ز چرخ برافزود رتبت و مقدار
چنین وزیر نکوسیرت و نکوکردار
که خیره گردد از او دیده اولوا الابصار
چنین بنایی برپا شد آسمان کردار
فرو کشیده و اندر زمینش داده قرار
عمادهاش چو البرز محکم و ستوار
نه کعبه است و چو کعبه است قبله ابرار
علی بن ابراهیم فخر آل و تبار
ز اسب جهل پیاده به رخس عقل سوار
پناه سالک و درویش و ملجأ زوار
که خوار کرد بدین کار خیر زر عیار
که فضل او بفزاید به مهر هشت و چهار

اگر به مملکت ایدون امین سلطان است
 هزار سر الهی نهفته در دل او
 به سر شاه و به سر اله اوست امین
 از آن شه از پدرش عزوجاه او افزود
 پدر درخت بدو این وزیر بار درخت
 هر آینه ز صدف خوبتر بود لؤلؤ
 امیدم آنکه ز یزدان ز مکرمت نظری است
 ایا کسی که بدین کاخ بگذری روزی
 هزار و سیصد و سه چو نگذشت از هجرت
 امین یزدان است او به حکمت و اسرار
 که ز آن یکی نه فزون گفته اند بر سردار
 به جان و دلت ز بونصر این سخن بسپار
 که دید فخر پدرگشت او به علم و وقار
 پدر صدف بدو این خواجه لؤلؤ شهوار
 چنانکه خوبترند از درختها اثمار
 بر آنکه گفت و بر آن کو نویسد این اشعار
 یکی به رحمت ازین رفتگان به یاد بیار
 به آخر آمد این قصر و این بلند حصار

کتیبه سردر ایوان شمالی داخل صحن طرف باغ ملی

عهد ملک ناصر دین آنکه یافت
 کرسی و دیهیم از او زین و زیب
 گشت امین شه و صدر مهین
 بانی این صحن خوش دلفریب
 صادق پروانه به تاریخ گفت
 «نصر من الله و فتح قریب»
 ۱۳۰۳

کتیبه سردر صحن شمالی طرف باغ ملی (از خارج)

به عهد ناصر دین شهریار با تعظیم
 ابوالمظفر غازی خدایگان کریم
 بنا نهاد به توفیق کردگار این صحن
 وزیر اعظم علی اصغر بن ابراهیم
 چو بهر دختر موسی بن جعفر از سر صدق
 امین سلطان آراست این ستوده حریم
 برای مصدر تاریخ گفت پروانه
 «سیاق کعبه ثانی ز پور ابراهیم»
 ۱۳۰۳

کتیبه شرقی سردر صحن از طرف خیابان ارم (از خارج)

به عهد خسرو گیتی خدیو ناصر دین
 که نازد از سر انگشت وی کلاه و نگین
 برای دختر موسی بن جعفر از سر صدق
 سپهر سوده به خاک درش هماره جبین

امین شاه علی‌اصغر بن ابراهیم عیان نمود ز سطح زمین بهشت برین
چو شد تمام به تاریخ گفت پروانه بنای صحن به کلی بهشت روی زمین
۱۳۰۳

کتیبه سردر ایوان جنوبی صحن طرف خیابان موزه از (خارج)

به عهد ناصر دین شهریار ملک آرای امین سلطان آراست این ستوده سرای
سرود صادق پروانه بهر تاریخش «بین بملک قم اینک در بهشت بپای»

صحن زنانه یا موزه^۱

موزه در ضلع غربی صحن نو و قسمت جنوبی حرم مطهر واقع شده است، و ظاهراً این صحن از بناهای شاه عباس ثانی است که برای مقبره پدر خود شاه صفی ساخته است، و درب اصلی آن هم در قسمت غربی صحن نوست - که جلو آن قبور پدر و برادر و دایی و سایر اقوام مؤلف کتاب واقع است - این صحن ساده و جرزهای آن آجری و بدنه آن گچی است، و طرف شمالی آن ایوان است که به مقبره و بقعه شاه صفی باز می‌شده، و فعلاً پس از تعمیرات فتحعلی شاه که صندوق قبر شاه صفی را برداشته و با سطح زمین برابر کرده‌اند، بقعه مزبور رواق جنوبی حرم مطهر را تشکیل می‌دهد و از این رواق دری به مقبره شاه عباس ثانی باز می‌شود، و برابر آن دری است که به خزانه آستانه گشوده می‌شود.

سابقاً زن‌ها قبل از افتتاح موزه از این صحن و رواق به حرم مطهر مشرف شده و در این صحن اجتماع می‌نمودند. و در صحن زنانه جنب ایوان راهروی است که مدخل مقابر سلاطین صفویه بوده است و هم‌اکنون راهرو مدخل سالون موزه است و کتیبه‌ای دارد از کاشی لاجوردی که با خط نستعلیق زرد دوازده بیت بر آن نوشته شده، و قسمتی از ابیات دوازده‌گانه این است:

۱. این قسمت مناسب بود پس از توضیح و تشریح صحن کهنه و نو ذکر شود، ولی چون آنجا از قلم افتاد، در اینجا تدارک شد.

هذه جنات عدن فادخلوها خالدین زائران را از صریر در رسد بر گوش جان
 خشت ایوان بلندش غیرت خورشید و ماه صحن ایوان رفیعش مهبط کمر و بیان
 ز التفات پادشاه صورت و معنی صفی شد سر افراز مهم تولیت جمشید خان
 شد تمام از معجز اقبال شاهی این بنا تا مگر همچون جرم گردد مطاف انس و جان
 کرد بنیان اساسی بارگاهی کز شکوه باد یارب تا ابد از عمر و شاهی کامران
 این رقم زد از پی تاریخ معمار قضا مهبط صفح الهی مرقد صاحبقران
 «۱۰۷۷»

و در قسمت غربی صحن زنانه حجره‌ای است که فعلاً یکی از دو سالون موزه را
 تشکیل می‌دهد، و در زیر آن سردابه‌ای است که چنانکه سابقاً ذکر شد، قبور
 شاهزادگان صفوی است که به امر محمود افغان به قتل رسیده‌اند.

موزه آستانه دو قسمت می‌باشد: یک سالون به طول ۱۷/۶۰ متر و عرض ۴/۹۰
 متر و سالون دیگر به طول ۱۶/۲۰ متر و عرض ۵/۵۰ متر. و از صحن زنانه چنانکه
 ذکر شد، دری بدان باز می‌شود که مدخل آن طرف شمالی صحن درب آن در بقعه
 شاه سلطان حسین می‌باشد.

و غیر از این در درب مخصوصی از طرف خیابان موزه در حین تأسیس موزه که
 سال ۱۳۱۴ خورشیدی است، افتتاح نموده‌اند.

در زمان حکومت حسین خان نام سید احمد هاتف اصفهانی، متوفای ۱۱۹۸،
 قصیده‌ای در وصف برج و باروی قم و ستایش حضرت معصومه و مدح حکمران
 آن حسین خان گفته که ما از دیوان مختصر او که به همت و تصحیح ادیب فقید
 وحید دستگردی به طبع رسیده نقل می‌نماییم، وهی هذه:

حبذا شهری که سالار است در وی سروری

عدل‌پرور شهریاری دادگستر دآوری

شهری آبش جانفزا ملکی هوایش دلگشا

شهریارش دلنوازی وایش جان‌پروری

شهری از قصر جنان و باغ جنت روضه‌ای
شهریاری لطف و انعام خدا را مظهری
روضه‌ای خاکش عبیر و روح‌پرور روضه‌ای
سروری در وی امیر و عدل‌پرور سروری
چیست دانی نام آن شهر و کدام آن شهریار
کین دو را در زیب و فرثانی نباشد دیگری
نام آن شهر است قم فخرالبلاد ام‌القری
کش به خاک آسوده از آل پیمبر دختری
دختری کش دایه دوران نیابد همسری
دختری کش مادر گیتی نزاید خواهری
دختری که آباء و اجداد کرامش یک به یک
تا به آدم یا امامی بوده یا پیغمبری
بنت شاه اولیا موسی بن جعفر فاطمه
کش بود روح‌القدس بیرون درگه چاکری
ماه بطحا زهره یثرب چراغ قم که دوخت
دست حق بر دامن پاکش ز عصمت چادری
شهریار آن ولایت والی آن مملکت
زیبدالحق کسری آیین تهمتن گوهری
خان‌داراشان جم فرمان کی دربان حسین
آن‌که فرزندی به فر او نژاد از مادری
آن‌که اوج قدر را بختش فروزان کوکبی
آسمان مجد را رویش فروزان اختری
آن‌که بهر تارک و بالای او پرداخته است
چرخ سیمین جوشنی خورشیدزین مغفری

بر عروس دولتش مشاطه بخت بلند
هر دم از فتح و ظفر بندد دگرگون زیوری
دایه گردون پیر آمدوشد بسیار کرد
داد تا دوشیزه دولت به چون او شوهری
افسرش بر فرق فر ایزدی بس گه مباحث
بر سر ازدانگی زروده دانه درش افسری
ازخم انعام و مینای نوالش بهره داشت
هر سفالین کاسه دیدیم و زرین ساغری
اینکه نامش چرخ ازرق کرده اند از مطبخش
تیره گون دودی است بالا رفته یا خاکستری
تا زند بر دیده اعدای او هر صبح مهر
چون برون آید به هر انگشت گیرد نشتری
از کمالاتش که نتوان حصر جستم شمه ای
خود به تنها بشکنند هر لشکری را گرچه هست
از ادیب عقل طوماری گشود و دفتری
همرزش ز اقبال و بخت و فتح و نصرت لشکری
امن را تا پاسبان عدل او بیدار کرد
ظلم جوید بادبانی فتنه جوید بستری
شهر قم کز تندی باد حوادث دیده بود
آنچه بیند مشت خاکی از عبور صرصری
در همه این شهر دیدم بارها پیدا نبود
کهنه دیواری که به روی مرغی افشانند پری
از قدوم او در دولت به رویش باز شد
گویی از فردوس بگشودند بر رویش دری

شد به سعی او چنان آباد کاهل آن دیار
مصر را ده می‌شمارند و ده مستحققری
پیش از این گره‌رده و شهری به حالش می‌گریست
خندد او اکنون به هر اقلیم و بر هر کشوری
کرد برپا بس اساس نو در آن شهر کهن
دادش اول از حصاری تازه زیبی و فری
لوحش الله چون حصار آسمان ذات البرج
فرق هر برجی بلند از فرقدان در برتری
شوخ چشمان فلک شب‌ها پی نظاره‌اش
از بروج آسمان هر یک برون آرد سری
باره‌ای چون سد اسکندر به گرد قم کشید
لطف حقش یاور و الحق چه نیکو یآوری
عقل چون دید از پی تاریخ این حصن حصین
گفت: «سدی نیک‌گرد قم کشید اسکندری»
(۱۲۹۷)

ای بر خورشید رایت مهر گردون ذره‌ای
آسمان در حکم انگشت تو چون انگشتی
با کف دریا نوال هفت دریا قطره‌ای
پیش خرگاه جلالت هفت گردون چنبری
حال زار من چه پرسی این نه بس کز روی تو
دور ماند ستم چه دور از روی خور نیلوفری
بوی دود عنبرین من گواه من که چرخ
بی‌تو افکنده است چون عودم به سوزان مجمری
روزها ناز و به شب‌ها غمزه از بس دیده‌ام
ز اختران هر یک جگر می‌سوزدم چون اخگری

قمری و بلبل که مدح سرو وصف گل کنند
روز و شب از سرو و گل سیمی نخواهند و زری
طبع من بحری است پهناور که ریزد بر کنار
گه دری و گاه مرجانی و گاهی عنبری
کی رهین کس شود دریا که گر گیرد ز ابر
قطره آبی دهد واپس درخشان گوهری
شادباش و شادزی کین بزم و این آرامگاه
مانده از سلطان ملک‌شاهی و سلطان سنجری
من به نیروی تو در میدان نظم آویختم
هیچ دانی با که، با چون انوری کند آوری
هم بامداد نسیم لطفت آمد بر کنار
از چنین بحری سلامت کشتی بی‌لنگری
راستی نندیشم از تیغ زبان کس که هست
در نیام کام همچون ذوالفقارم خنجری
من که نظمم معجز فصل‌الخطاب مهر توست
نشمرم جز باد سرد افسون هر افسونگری
ریسمانی چند اگر جنبد به افسون ناورد
تاب چون گردد عصا در دست موسی اژدری
هان و هان هاتف چه گویی چیستی و کیستی
لاف بیش از بیش چند ای کمتر از هر کمتری
لب فرو بند و زبان درکش ره ایجاز گیر
تا نگریدیستی از اطناب بار خاطری
تا گذارد گردش ایام و بیزدد رُ چرخ
تاج عزت بر سری خاک مذلت بر سری

دوستانت را کلاهی بز سبز از عز و شرف
دشمنانت را به فرق از دل و خواری معجری

فصل دوم

امامزاده‌هایی که در قم و اطراف قم مدفونند

امامزاده موسی مبرقع: پوشیده نماند امامزاده‌ای که هم شرافت و جلالتش مسلم باشد، و هم مدفن و مضجعش معلوم و بلاواسطه از صلب مطهر امام باشد، در قم، بلکه در ایران خیلی کم است. چه بعضی امامزاده‌ها از صلب مطهر امام علیه السلام هستند، ولی جلالت قدرشان غیرمسلم و بعضی جلالت قدرشان مسلم، ولی محل قبرشان غیرمعلوم مثل علی بن جعفر و حمزه بن موسی بن جعفر، و در بعضی هر دو جهت مجهول است.

اما امامزاده‌هایی که در قم و اطراف قم مدفون شده و مرقدشان معلوم است، جز چندتن هیچ‌یک بی‌واسطه از صلب امام علیه السلام نیستند، و آن چندتن یکی فاطمه معصومه علیها السلام است که از صلب مطهر امام موسی بن جعفر علیه السلام است، چنانچه سبق ذکر یافت. دیگر زینب و ام‌محمد و میمونه که از صلب حضرت امام محمدتقی علیه السلام هستند و ایشان در همان بقعه شریفه حضرت معصومه علیها السلام مدفون می‌باشند، بعضی در همان ضریح مثل ام‌محمد و بعضی بیرون از ضریح در میان بقعه طاهره، مثل زینب و میمونه، چنانچه سابقاً ذکر شد.

دیگر موسی پسر حضرت امام محمدتقی که معروف است به موسای مبرقع و او در قم در خانه خود مدفون شده، و سادات رضوی تماماً در هر کجا هستند، از نسل او هستند. وی بقعه مختصری دارد که چند سال قبل آقای حاج قائم مقام التولیه رضوی مشهدی، صحنی برای آن حضرت بنا فرمود، و مرحوم حاج میرزا حسین نوری حالات ایشان را در کتاب بدر مشعش بیان نموده‌اند.

در تاریخ قدیم قم می‌گوید: اول کسی که از سادات رضویه به قم آمد ابو جعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام بود. در سنه ست و خمسين و مأتین از مدینه به قم آمد، و به قم مقام کرد، و پیوسته برقع بر روی فرو گذاشتی تا آنگاه که عرب بدو

پیغام فرستاد که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون می‌باید رفتن. پس ابو جعفر موسی از قم به کاشان رفت. چون به کاشان رسید، احمد بن عزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد و ترحیب نمود، و خلعت‌های بسیار و بارگیرهای نیکو و چندین تجمل بدو بخشید و مقرر گردانید که هر سال یک‌هزار مثقال طلا با یک سر اسب مسرج بدو دهد. پس ابوالصدیم الحسین بن علی بن آدم و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب بیرون آمدن موسی بن محمد بن علی از قم پرسیدند، و اهل قم را به سبب بیرون کردن او توبیخ کردند.

پس رؤسای عرب را به طلب ابی جعفر موسی بفرستادند، تا شفاعت کردند و او را به قم باز آوردند، و بسیاری اعزاز و اکرام کردند. و از مال خود از برای او سرایی بخریدند، و همچنین چند سهم از قریه هنبرد و اندریقان و کارجه از برای او از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند و بیست هزار درم از برای او قسمت کردند و بدو دادند.

و در روایت دیگری است که چون عرب قم به ابی جعفر موسی پیغام فرستادند که تو را از همسایگی ما بیرون می‌باید رفتن، او برقع از روی بینداخت، و ایشان او را شناختند. پس محمد گفت همت و اعتقاد ایشان محقق شد و این سرای و سهام و اموال بدو دادند. پس موسی قصد عبدالعزیز بن دلف عجلی کرد. عبدالعزیز او را اعزاز و احترام و اکرام کرد، و خلعت‌ها و مرکب‌ها بخشید و وظیفه سالیانه معین کرد، چنانچه ذکر شد. بعد از آن به قم مراجعت نمود، دیگر باره اهل قم او را اعزاز و اکرام کردند و از دنیا وی متمتع و مرفه گردانیدند، چنانچه مستغنی شد. و بعد از آن او را احتیاج نبود به شهرهای دیگر رود به جهت وجه معاش. و به قم املاک خرید و آب و زمین پیدا کرد، و متوطن شد. بعد از آن خواهران او زینب و ام‌محمد و میمونه دختران محمد بن علی علیه السلام در طلب او از کوفه به قم آمدند، و بر عقب ایشان بریهه دختر موسی بیامد. و ایشان به مقبره بابلان، آنجا که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر است، مدفون شدند. و موسی به قم مقیم بود، و از آنجا به جایی دیگر نرفت. تا آنگاه که او را وفات رسید، در شب چهارشنبه، هشت روز به آخر ماه ربیع‌الآخر مانده، سنه ست و تسعین و مائین، او را در سرایی که معروف بود بدو که الیوم

مشهور است به مشهد او دفن کردند. و در قدیم آن سرای معروف بوده است به محمد بن الحسن بن ابی خالد اشعری، ملقب به شیبوله، و اول کسی را که بدین سرای دفن کردند، موسی بن محمد بن علی بن موسی بود، و خواهران او زینب و میمونه دختران محمد بن علی بن موسی از او میراث گرفتند.

مؤلف گوید: فرقی که روایت ثانی با اول داشت این بود که در اول اکرام را نسبت به احمد بن عزیز بن دلف العجلی کرد، و در ثانی نوشته است قصد عبدالعزیز بن دلف عجلی کرد و عبدالعزیز او را اعزاز و اکرام کرد، و معلوم نیست پسر و پدر کدام یک صحیح است. امامزاده شاه حمزه: دیگر امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر است که با شاه چراغ شیراز احمد بن موسی الکاظم از یک مادرند. و جد اعلای سلاطین صفویه موسویه است. و چند محل است که به او نسبت می‌دهند: یکی اطراف شیراز و دیگری در سوسفید ترشیز و دیگری در جنب بقعه طاهره حضرت عبدالعظیم و دیگری در وسط شهر قم که بقعه و قبه و صحنی دارد و بنای قبه و صحن از مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک است، و این اشعار را در کتیبه ایوان آن نوشته‌اند:

این کفش کن سلیل موسای کظیم کو طعنه زند به طور موسای کلیم
بنیاد ز اصغر بن ابراهیم است چونان که بنای کعبه کرد ابراهیم
هین واد مقدس است فاخلع نعلیک این باب خداست فادخلوا للتعظیم
و در تاریخ قم که از کتب معتبره معتمده و قریب‌العصر با امامزاده است، عبارتی است که صریح است در اینکه حمزه بن موسی الکاظم همین است که در قم است. چنان‌که گوید: و بعد از آن بریهه زن موسی بن محمد بن علی بن موسی وفات یافت، و به جنب مشهد او، او را دفن کردند. و پسران عم او یحیی و ابراهیم پسران جعفر بن علی الکذاب از بریهه میراث گرفتند. چون بریهه به قم وفات یافت ایشان به قم نبودند، چون از آن آگاهی یافتند، به قم آمدند و ترکه او برداشتند. ابراهیم دیگر باره از قم برفت و یحیی صوفی به قم اقامت کرد، و به میدان زکریا بن آدم به نزدیک مشهد حمزه بن امام موسی بن جعفر علیه السلام وطن و مقام گرفت و ساکن بود، الی آخر که حمزه را بی‌واسطه اولاد آن حضرت ذکر می‌کند. ولی در دگر سادات حسینییه و موسویه که به قم وارد شدند،

حمزه را ذکر نمی‌کند و در سادات صادقیه به چند واسطه حمزه نامی ذکر می‌کند. و در کتاب روضة الصفای ناصری هم یکی از متوفاهای زمان صفویه را گوید در قم در جوار مرقد فاطمه بنت موسی بن جعفر و حمزه بن موسی بن جعفر دفن کردند. و در کتب انساب مذکور است که حمزه بن موسی بن جعفر چند پسر داشتند: یکی از ایشان اسم او حمزه بوده، چنان‌که در کتاب جنة النعم هم حمزه بن حمزه را ذکر کرده. شاهزاده احمد: و پوشیده نماند که جنب بقعه طاهره شاهزاده حمزه بقعه‌ای است که گویند مدفن شاهزاده احمد از اولاد موسی بن جعفر است. و در کتاب تاریخ قم در ضمن اولاد موسی بن جعفر در قم، احمد نامی ذکر می‌کند و می‌فرماید: در قم وفات نموده، لیکن محل دفن او را معین نمی‌کند. و شاید مدفون در این بقعه، همان احمد باشد. بنا بر این نسب شریف او از این قرار است: احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام.

علی بن جعفر علیه السلام: دیگر علی بن جعفر الصادق علیه السلام که آن بزرگوار هم محل قبرش مسلم نیست، و سه موضع است که به او نسبت می‌دهند: یکی در عریض، یک فرسخی مدینه، و دیگری در قم، و دیگری در خارج سمنان. در خارج سمنان را علامه مجلسی دوم می‌فرماید مظنون کذب آن است، ولی در قم را احتمال می‌دهد که خود او باشد، چنان‌که در تحفة الزائر می‌فرماید که از جمله کسانی که به جلالت و نبالت شأن معروفند، علی بن جعفر مدفون به قم است، و جلالتش مشهورتر از آن است که ذکر شود. و اما بودنش در قم، در کتب معتبره ذکر نشده، لیکن اثر قبر شریفش که موجود است قدیم است. و بر روی قبر کتابتی هست که نوشته‌اند: «قبر علی بن جعفر صادق و محمد ابن موسی.»

و از تاریخ بنای آن قبر تا این زمان نزدیک به چهارصد سال است. و چون از آن قبر قدیم و لوح آن چنین ظاهر می‌شود که در آنجا مدفون باشد، بهتر آن است که در آنجا آن حضرت را زیارت کنند.

لیکن کلام مجلسی اول در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه صریح است در اینکه آن جناب در قم مدفون است. و از تاریخ قم چنان‌که مختار محدث نوری در مستدرک

است برمی‌آید که این مدفون به قم از احفاد آن علی بن جعفر است، و آن علی مدفون در عریض است. چنان‌که در تاریخ قم گوید: دیگر از فرزندان علی بن جعفر صادق علیه السلام و از فرزندان محمد بن علی بن جعفر صادق علیه السلام سادات عریضه‌اند. روایت است که حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر صادق علیه السلام از مدینه به قم آمد و پسر او علی با او بود.

به هر حال در قم مضجعی رفیع، و صحنی وسیع و گنبدی عالی دارد. و بقعه و مضجع او مزین بود به خشت‌های کاشی که معروف است، بهتر از آن کاشی تا به حال در هیچ مکان دیده نشده است، ولی چون در چند سال قبل سارقین شبانه آمدند و خادم آن بقعه را خفه نموده و بعضی از خشت‌های آن را کنده و بردند، لهذا تولید قم خشت‌های کاشی آن بقعه را کنده و در خزانه طاهره حضرت معصومه مضبوط نمودند. و اخیراً که موزه آستانه مفتوح شد به موزه منتقل نمودند، و سنه سبعمئه تاریخ کاشی قبر مطهر است، و در کتیبه بقعه نوشته شده است که تجدید این عمارت مقدس را عطاءالملک میر محمد حسنی کرده است در سنه اربعین و سبعمئه اصل عبارت کتیبه این است: «تجدید عمارة المشهد المقدس، مضجع الامامین السیدین المعصومین المظلومین الطاهرین، ابی‌الحسین علی بن جعفر الصادق، و ابی جعفر محمد بن موسی الکاظم - صلوات الله علیهما - المولی المرتضی الاعظم، صاحب الاعدل الاحسب الانسب، علاء الحق والدنیا والدین، جلال الاسلام والمسلمین، عطاءالملک میر محمد الحسنی - اعزه الله فی الدارین - فی سنه اربعین و سبعمئه.»

مؤلف گوید محمد بن موسی الکاظم، محتمل است محمد بن موسی بن اسحاق ابن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام بوده باشد، و سابق حذف و اسقاط و سائط خیلی معمول بوده، چنان‌که حضرت امام حسن عسکری را ابن الرضا می‌نامیدند، و در بسیاری از کتیبه‌های قدیم این معنی دیده شده که و سائط را از بین انداخته و صاحب قبر را اولاد بلافاصله امام نوشته‌اند. و نسبت او را به جد اعلی و اشرف داده‌اند، و در بعضی کتیبه‌ها اغلاط دیگر هم دیده شده که بعد اشاره خواهد شد، و همچنین در بسیاری از کتیبه‌ها عبارات به حسب

قانون عربیت خالی از سقم نیست، چنانچه بر اهل بصیرت پوشیده نیست. الحاصل در سنه ۱۲۶۸ استاد محمدطاهر کاسه گر قمی، ایوان و سر در بقعه را کاشی ممتاز نموده، و از موقوفاتش قطعه‌ای زمین واقع در خارج دروازه کاشان است.

امامزاده ابراهیم: و نزدیک به بقعه مبارکه علی بن جعفر بقعه‌ای است که در کتیبه او نوشته شده است، مضجع ابراهیم بن احمد بن موسی بن جعفر. عین عبارات کتیبه این است: «امرت بعمارة هذه الروضة الرفیعة والمرقد المنیفة، المشهد المنور المعطر المقدس، الامام المعصوم الطاهر المطهر، ابی القاسم ابراهیم بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن الامام المفترض الطاعة، اسدالله الغالب ابی الحسن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین - بمنه الخاتون العظمی البانوی الکبری، بلقیس العهد والوان، خدیجة العصر، رابعة الدهر، عصمة الدنيا والدين، صفوة الاسلام والمسلمین - زیدت عصمتها وخلدت عظمتها - فی شهر شوال سنه خمس و ثمانمئة بمشقة العبد علی بن حسن الطوسی.»

امامزاده علی: و دیگر از امامزادگان بلافصل جلیل القدر، امامزاده سلطان علی بن امام محمد باقر است که مضجع مقدس او در اردهال قم است. و از اطراف همیشه به زیارت او مشرف می‌شوند، به خصوص در زمانی که او را وقفه می‌گویند، و او سیزدهم پاییز است که در سابق در روز جمعه آن هفته از قم و کاشان و اطراف و اکناف آن دو شهر خلق کثیری در آنجا حاضر می‌شدند، و مخصوص قریب هزار نفر از اهالی فین همه مکمل و مسلح قالیچه را از میان بقعه مطهره برمی‌داشتند، و به نهری که قریب به صحن مطهر است می‌بردند، و از آن نهر این قالیچه را تر کرده مراجعت می‌نمودند. و بسا که فتنه و فساد بر سر این کار برپا می‌شد، و در ایوان بقعه این امامزاده دخمه‌ای است که در سال‌های پیش که مهدی خان اعتضادالدوله - حکمران قم و ساوه و کاشان - بدان بقعه مشرف شده، حکایت نموده بود که من و دو سه نفر در آن دخمه رفتیم، اجساد دیدیم تر و تازه که سرهای آنها را بریده‌اند و می‌گویند که آنها از اصحاب آن حضرت بوده‌اند که در این حومه به جهاد کشته شده‌اند. و در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مدح اردهال وارد شده است، چنان‌که گذشت.

و اما امامزاده‌هایی که در قم و اطراف قم هستند، و اولاد بافاصله امام می‌باشند، بسیارند: امامزاده اسماعیل: یکی از آنها امامزاده اسماعیل است. بنابر کتیبه قدیمه بقعه او، ولی ظاهراً نام او محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام است. نظر به عبارت تاریخ قدیم قم که می‌فرماید: این محمد بن عبدالله از قم رفت طرف بغداد و او را به نهروان کشتند و تابوت او را به قم آوردند به نزدیک مسجد رضائیه دفن کردند. و در حق هیچ‌یک از امامزاده‌هایی که در قم مدفونند، ندارد که او را شهید کرده باشند. مگر همین محمد بن عبدالله. و معروف است این امامزاده به سید سربخش. قبر این امامزاده در اواخر شهر در محله‌ای که معروف به سید سربخش است واقع است. و در میان بقعه قبر کوچکی است که به قدر یک چهارم از زمین بلندتر است. می‌گویند چون او را شهید کردند، سر او را در این مکان دفن کرده‌اند، بقعه و گنبد متوسطی دارد که روی آن کاشی است. و بقعه این امامزاده کتیبه‌ای دارد به خط ثلث که این عبارت را از گچ بیرون آورده‌اند: «وهی هذا ذکر القدیم اعلی و بالتقدیم اولی، امر ببناء هذه العمارة الرفیعة والروضه الشریفه، مرقد الامام المعصوم المظلوم، اسماعیل بن الامام محمد بن جعفر الصادق علیه السلام صاحب الاعظم الاعدل الاعلم، والی اقالیم الفضل والکرم، مستخدم ارباب السیف والقلم، المنصور بنصره خیر الناصرین، غیاث الحق والدنیا والدین، امیر محمد بن المولی المخدوم الاعظم الاعدل الاعلم، جمال الحق والدنیا والدین علی بن صفی - اعلی الله شأنهما ورفع فوق الفرقدین مکانهما - فی محرم الحرام السنه ۷۷۶».

چهل اختران: دیگر از بقاع مطهره، بقعه معروف به چهل اختران است. در بالای سردرب بقعه در کتیبه‌ای که به خط ثلث از گچ بیرون آورده شده نوشته است: این مکان قبور جمعی از سادات و امامزادگان است. در سنه ۸۵۱ آن کتیبه نوشته شده است، ولی در سنه ۹۵۳ شاه طهماسب صفوی سقفی بسیار مرتفع و بنایی عالی بر این قبور برپا نموده و در بالای سردرب بقعه از داخل این کتیبه را به خط ثلث از گچ بیرون آورده‌اند: «قد صدر الحکم المطاع ببناء هذه العمارة الشریفه، عن اعلی حضرت سلطان سلاطین الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان - خلدالله

ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره واحسانه - فی شهور سنه ثلاث و خمسين و تسعمئه.» و اصل بقعه مربع متساوی الاضلاع و هر ضلع او پانزده ذرع است، بر یک سقف مرتفع بی ستون آن سقف زده شده و از بناهای بسیار خوب عالی است که کمتر مانند آن بنایی دیده شده است. بنا و معمار آن استاد سلطان قمی است که از مشاهیر معمارهای عهد صفویه است و نام او در آن مکان مضبوط است. و در این بقعه هیجده صورت قبر است و به طوری که از تاریخ قدیم قم مستفاد می شود. مدفونین در این بقعه و بقعه موسی از این قرار است:

یکی ابو جعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام که در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی هشت روز از آخر ماه ربیع الاخر مانده سنه ست و تسعین و مأتین هجریه وفات نمود.

دیگر بریهه زوجه موسی بن محمد.

دیگر ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام که در روز یکشنبه اردیبهشت ماه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه خمسده عشر ثلاثئه وفات کرده.

دیگر محمد بن موسی بن محمد.

دیگر زینب بنت موسی مبرقع و ام محمد بنت احمد بن ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام که روز پنجشنبه مرداد ماه بیست و یک روز از ماه ربیع الاخر گذشته سنه ثلاث و اربعین و ثلاثئه وفات کرده.

دیگر فاطمه دختر محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا که شب پنجشنبه یازده روز از ماه شوال گذشته سنه ثلاث و اربعین و ثلاثئه هجریه وفات کرده.

دیگر بریهه بنت محمد بن احمد بن موسی مبرقع.

دیگر ابی عبدالله احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع که روز پنجشنبه نیمه ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ثلاثئه هجریه وفات کرده.

دیگر ام سلمه بنت محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا.

دیگر ام کلثوم بنت محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا، و اسامی

دیگران دانسته نیست، و متصل به این بقعه، بقعه موسای مبرقع است که ذکر او گذشت.

امامزاده زید: دیگر از بقاع مقدسه بقعه امامزاده زید است. و چنان‌که گویند از نبیره‌ها و نتایج حضرت سیدالساجدین علیه السلام می‌باشد. بقعه مختصر و صحن مخروطی‌ای داشت که حالیه جزء صحن موسای مبرقع شده، اصل قبر به قدر یک ذرع از زمین بقعه مرتفع است. روی آن همه کاشی معرق است که به خط ثلث ممتاز کتیبه‌ای بر روی آن نوشته شده و گنبد مختصری دارد. بانی این عمارت از قراری که بر بالای سردرب بقعه از خارج درب کتیبه‌ای به خط ثلث از گچ بیرون آورده‌اند، خواجه بهاءالدین هبة الله قمی است، و سنه ۸۴۷ تاریخ آن است. عین عبارت این است: «بسم الله الرحمن الرحيم، کل شیء هالك الا وجهه، له الحكم والیه ترجعون. وقال النبی الامی - صلوات الله علیه - من زار احداً من ذریتی، فکأنما زارنی، و من زارنی، فقد زار الله - عزوجل - هذا مضجع ابن الامام زید بن الامام زین العابدین علی بن الامام حسین بن علی علیه السلام تشرف بهذا البناء الصدر الکبیر خواجه بهاءالدین هبة الله القمی، فی شهور سنة سبع واربعین وثمانمئة.

در ایوان دیگر این بقعه که جنب مسجد است، سنگی است که بر روی آن اشعاری نوشته شده است که این بقعه از یک‌دانه گندم ساخته شده است. یعنی یک‌دانه گندم را کاشته‌اند، آنچه از او به عمل آمده او را هم کشته‌اند و همچنین تا حاصل او زیاد شده، از محصول او این بقعه بنا شده! و آن اشعار این است:

به یک دانه گندم ز لطف اله	تمام است گنبد به اقبال شاه
به سعی ابراهیم بن اویس	رسیده به اتمام این بارگاه
خردگفت تاریخ او را بگو	به هفتاد و نه نهصدش کن نگاه

دیگر امامزاده زید نزدیک شاهزاده است که گویند او هم از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است، و صحنی مخروطی و بقعه‌ای محقر دارد و جنب بقعه او مسجدی است که مرحوم آخوند ملا غلامحسین در آنجا به جماعت نماز می‌گزاردند، و ظاهراً نسب او از این قرار است: زید بن حسن بن علی بن حمزة القمی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام و محتمل است که زید بن اسحاق بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم

بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام باشد و این دو احتمال درباره هر دو زید می‌رود، و العلم عند الله.»

امامزاده سلطان محمد شریف: امامزاده سلطان محمد شریف سمت دروازه قلعه، در محله‌ای که به نام اوست مدفون است. بقعه و گنبدی متوسط دارد، از اولاد حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام است، و نسب شریف او از این قرار می‌باشد: سلطان محمد شریف بن علی بن محمد بن حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین، و عبدالله باهر با حضرت باقر از یک مادر بودند که فاطمه دختر حضرت مجتبی باشد. و او را باهر گویند به جهت نیکویی صورت او و کنیه سلطان محمد شریف ابوالفضل می‌باشد و پدرش و دو جد او که یکی حمزة بن احمد و دیگری محمد بن حمزه باشد، در قبرستان بابلان مدفونند، و قبور آنها مجهول است، چنانچه گذشت. و این بزرگوار امامزاده جلیل‌القدری می‌باشد. و در قم صاحب اعقاب کثیره و حشمت و جاه بوده، و در کتاب عمدة الطالب، از وی به محمد الشریف الفاضل تعبیر کرده، چنان‌که می‌فرماید: از بنی احمد حمزة بن احمد و معروف است به حمزة القمی از برای او اعقابی است، بعضی از آنها ابوالحسن علی الزکی - نقیب ری - ابن ابی الفضل محمد الشریف الفاضل ابن ابی القاسم علی - نقیب قم - ابن محمد بن حمزة المذكور.

امامزاده شاه احمد: امامزاده شاه احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام. هر چند در کتیبه بقعه او را از اولاد موسی بن جعفر نوشته، ولی در کتاب تاریخ قم ذکر شد که او را از اولاد حضرت صادق از نسل علی بن جعفر عریضی شمرده و معلوم است که فرمایش صاحب تاریخ و عصرش مقدم بر کتیبه است، و فاطمه خواهرش هم آنجا مدفون است. چنانچه از کتاب مزبور معلوم می‌شود بقعه او جنب دروازه قلعه، در قبرستان مالون واقع است. بقعه و قبه و صحنی متوسط دارد که در کتیبه بقعه این عبارات را از گچ بیرون آورده‌اند: «ومن الله الاعانة والاعانة، امر ببناء هذه العمارة الرفیعة والروضه الشریفه مرقد الانام السید المظلوم، احمد بن قاسم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام»

الصاحب الاعظم الاعدل الاعلم ملاذ طوائف الامم، مستعید ارباب السیف واصحاب القلم، صاحب دیوان الممالک، ملجأ العظماء العالم موئل صنادید بنی آدم، عمیم المواهب والنعم، عضد الخواقین المنصور بنصرة خیر الناصرین، قوام الحق والدنیا والدین، مغیث الخلائق اجمعین، علی بن صاحب الاعظم السعید، عزالحق والدنیا والدین، اسحاق بن صفی علی الماضي - عظم الله تعالی جلال قدره - بعمل محمد علی ابوشجاع البنا.» از موقوفاتش قطعه زمین واقعه در اراضی دودانگه است. مؤلف گوید: این علی و پدرش اسحاق بن صفی به طوری که از تواریخ استنباط می‌شود از والیان و امرای قم بوده، و قبورشان در باغ گنبد سبز است، چنانچه بعدها بیاید.

شاهزاده ناصرالدین: سابقاً این بقعه که مقابل درب سابق مسجد امام حسن در بازار بود، معروف بود به بقعه احمد بن اسحاق و حال اینکه احمد بن اسحاق اشعری قمی که وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و این مسجد را به امر آن حضرت بنا نموده است، در حلوان مدفون است. مگر اینکه احمد بن اسحاق دیگری باشد، یا آنکه وجه شهرتش این باشد. زمانی که احمد بن اسحاق اشعری این مسجد را به امر امام علیه السلام بنا نهاد، این بقعه را هم به جهت مدفن خود بنا کرده، و چون در مراجعت از سامره در حلوان که سرپل ذهاب است وفات کرده، لهذا در همان جا مدفون شد و فقیر در طفولیت و همان اوانی که معروف به بقعه احمد بن اسحاق بود، هر وقت روزها از آن طرف عبور می‌نمودم، می‌دیدم شمع زیادی روی قبر روشن نموده‌اند، و بعد برحسب بعضی قرائن و احتمالات که بعضی از روی کتاب عمده الطالب استنباط کردند، گفتند این امامزاده شاهزاده ناصرالدین است، و نسب او از این قرار است: علی بن مهدی بن محمد بن حسین ابن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمان بن محمد البطحانی ابن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن المجتبی علیه السلام و فعلاً مشهور به شاهزاده ناصرالدین شده است.

امامزاده خاک فرج: دیگر از بقاع مطهره در قم بقعه امامزاده خاک فرج است، و آن بزرگوار از قراری که بعضی از ثقات روی قبر را دیده بودند، و حالیه جایش گنج زده‌اند، نوشته بوده است حارث بن زید بن علی بن الحسین، ولی این زمان معروف

شده است به شاهزاده احمد از اولاد امام زین العابدین و اگر نام احمد صحیح باشد به احتمالی که بعضی داده‌اند، محتمل است که احمد بن محمد بن علی بن عمر بن حسن افسس ابن علی ابن امام زین العابدین باشد و دارای بقعه و قبه عالی و دو صحن می‌باشد و تجدید و تعمیر بقعه و قبر و بنای صحن جنوبی از منوچهر خان معتمدالدوله است. چنانچه در سردر بقعه این اشعار را به سنگ مرمر به خط خوش نوشته‌اند:

در زمان ملک غازی دارای جواد
 که شد آباد جهان زو که به جانش آباد
 هر ملک گشا فتحعلی شه که به ملک
 هر ملک بست به ایمانی و هر ملک گشاد
 هم از او غیرت چین آمده اتلال و دمن
 هم از او خجالت مصر آمده امصار و بلاد
 هر سرابی که ز فیض گذرش آید خوش
 هر خرابی که ز نقش قدمش گردد شاد
 اندر آن عهد که در سده او هرچه کریم
 اندر آن دور که در درگه او هر که جواد
 فخر امثال منوچهر همایون گوهر
 زین اشباه خردمند کزان قدر بزاد
 برده تارک به فلک چون به خرد روشن و پاک
 گشته منظور ملک چون به گهر به خرد و راد
 هم رهین امر خداوند مهین را ز صلاح
 هم امین گنج شهنشاه زمین را ز سداد
 گوهر روشن او صورتی از عقل و ادب
 پیکر فرخ او جوهری از دانش و داد
 چون شد این بقعه فرخنده در این خاک فرج
 از تصاریف زمان قبه قرین با بنیاد
 نه به بامش که حرم پایه به جز شیون بوم
 نه به باغش که ارم رتبه به جز مویه خاد
 پی انگیزش آن مهر سخا صره گشود
 بهر آبادیش آن بدر کرم بدره گشاد
 اوستادان سَنمار گهر زایمایش
 برده بنیاد همایونش بر از سبب شداد
 بقعه نی خوابگه تاجوری پاک گهر
 بقعه نی از در رفعت فلک ذات بروج
 الغرض کرد چو آهنگ به آبادی این
 که به پاداش شود هشت بهشتش هشتاد
 منشی طبع صبا از پی تاریخش گفت
 «شده این بقعه دلکش ز منوچهر آباد»

۱۲۳۲

مخفی نماند که پشت صحن امامزاده خاک فرج بقعه‌ای است که معروف است به صفوراء و معلوم نیست که این صفوراء کیست و نسبش چیست و بنا بر احتمالی

که بعضی داده‌اند، مدفون در این بقعه از اولادهای عمر بن علی بن ابی‌طالب است. نظر به فرمایش صاحب تاریخ قم قدیم که گوید دیگر ساداتی که به قم آمدند عمریه‌اند، از فرزندان عمر بن علی بن ابی‌طالب. ابو عبدالله العمری ذکر نسب او نکرده‌اند و او به کمیدان فرود آمده است. مردی بس پرهیزگار و فاضل بوده است، و به کمیدان وفات یافته است. دیگر از فرزندان عمر بن علی به قم دو زن بوده‌اند، والله اعلم انتهى. و ممکن است نام یکی از آن دو زن صفوراء باشد و در آن بقعه مدفون باشد، والعلم عندالله. و دیگر پشت بقعه امامزاده احمد، فضایی است که در وسط آن قبه کوچکی است که در وسط زمین آن قبه گودی است که گویند حضرت خلیل، حجر کعبه را از این مکان به خانه رب جلیل برد، چنانچه شاعر گوید:

«برد از دیار قم حجر کعبه را خلیل.»

و در نزدیک آن بقعه در وسط زمین‌هایی که کشت و زرع می‌شود، یک چهارطاقی است که گویند مسجد کمیدان بوده.

شاه ابراهیم و شاه محمد: در خارج دروازه معصومه نزدیک ایستگاه راه‌آهن در شهر نو واقع است. بقعه آجری عالی دارد و یک ضریح است که مرقد دو امامزاده است. و روی ضریح به خط ثلث برجسته به کاشی این عبارات مسطور است: «هذا الضریح للسید الشریف الطاهر المطهر التقی النقی الزکی ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد ابن علی بن الحسین اخ الحسن ابنا امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام». و همچنین روی مرقد شاهزاده محمد هم به عین همین عبارات مسطور است، جز اینکه به جای ابراهیم بن موسی بن جعفر، محمد بن موسی بن جعفر نوشته است، ولی ظاهراً وسائط را تا امام از بین انداخته است و نسب آنها از این قرار باشد:

ابراهیم بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی ابن جعفر علیه السلام و محمد بن حسن بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام و بنابر احتمالی محمد بن اسحاق بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر است و این احتمالات از روی کتب انساب است.

از موقوفاتش قطعه‌ای زمین واقعه در مزرعهٔ مزدیجان است و این بقعه رو به انهدام و اندراس می‌رفت، تا دو سال قبل که حاجی گرجی همت به تعمیر و آبادیش گماشت، و گنبد را کاشی فیروزه رنگ نمود، و میله‌ای از طلا بر سر گنبد نصب، و درها را عوض و تعمیرات مهمهٔ دیگری در این بقعه نمود. و تاکنون مبلغ چهارده هزار تومان به مصرف این کار رسانیده است.

شاه جعفر: نزدیک شاه ابراهیم به مسافتی جزیی بالای آن واقع است، بقعه و گنبدی متوسط از کاشی دارد که کاشی آن ریخته و همچنین کتیبهٔ بقعه که ریخته و محو شده و ظاهراً از اولاد موسی بن جعفر است و نسب او از این قرار باشد: جعفر الدقاق ابن محمد بن احمد بن هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام و بنا بر احتمالی جعفر بن علی بن حمزة ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام و احتمال می‌رود، جعفر بن حسین بن علی بن محمد ابن امام جعفر صادق می‌باشد، و سردر دالان بقیهٔ این عبارات به کاشی مسطور است: «تجدید عمارت این درگاه مشهد مقدس منور زبدهٔ الاعیان غازی پیرقلی نموده است، سنهٔ ۹۴۲». از موقوفاتش قطعه زمین واقعه در مزرعهٔ برادستان، و قطعه زمین واقعه در مزرعهٔ مزدیجان است.

سید معصوم: به قدر یک میدان بالای شاه جعفر بقعهٔ مختصر محقری است که گویند مدفن سید معصوم از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است. از موقوفاتش قطعه زمین واقعه در اراضی ابرستیجان است.

امامزاده شاهزاده عبدالله: خارج دروازهٔ معصومه، در نیم فرسخی است، بالای سید معصوم است. سمت دست راست واقع است. گویند شاهزاده عبدالله از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است، و ظاهراً نسب او از این قرار باشد: عبدالله بن عباس بن عبدالله الشهدی ابن حسن افطس ابن علی ابن امام زین العابدین علیه السلام. بقعه و قبر مختصری از آجر دارد، و سردر بقعه اسم مبارک محمد و علی به کاشی نوشته شده که از رسم النخط آن معلوم می‌شود، خیلی قدیمی است. قریب پنج خروار از زمین‌های اطراف امامزاده با پنج خروار آب رودخانه وقف بر امامزاده است.

شیخ اباصلت: جنب دروازه ری بقعه و قبه متوسط از آجر است که گویند مدفن شیخ اباصلت هروی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، ولی این حرف ظاهراً صحیح نباشد، چه ارباب تواریخ و رجال، مدفن او را در قم ننوشته‌اند، و محتمل است که مدفون در این بقعه، شیخ اباصلت عبدالقادر بن محمد باشد که در منتخب شیخ منتجب‌الدین است که فقیه و صالح بوده.

شاه سید علی: بیرون دروازه ری واقع است. بقعه و گنبدی عالی از کاشی دارد و از قراری که روی مرقد او نوشته است، شاه سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس بن امیرالمؤمنین است، ولی محتمل است که نسب شریف او از این قرار باشد: شاه سید علی بن احمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن محمد ابن علی بن ابی طالب علیه السلام. شاه سید ابواحمد: بین شاه سید علی و چهار امامزاده واقع است. بقعه و گنبدی متوسط از کاشی دارد که به سقف گنبد آن اسامی چهارده معصوم را به خط ثلث از گچ بیرون آورده‌اند، و از قراری که روی قبر مطهر نوشته شده، این بزرگوار از احفاد محمد حنفیه می‌باشد، چنان‌که اصل عبارات این است: هذا مرقد السيد المطهر ابواحمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن محمد حنفیه ابن امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام فی سنة ۹۳۲.

چهار امامزاده: بقعه آنها در خارج دروازه ری و قسمت شمال شهر است. گویند شاهزاده حسن و شاهزاده حسین و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده جعفر از اولاد حضرت سید الساجدین امام زین‌العابدین علیه السلام هستند و بنا بر احتمالی شاهزاده حسین، حسین بن حسن بن حسین بن حسن افطس ابن علی بن امام زین‌العابدین علیه السلام است، و شاید حسن آن هم همین حسن والد امامزاده حسین باشد، یا حسن بن عباس بن عبدالله الشهید ابن حسن افطس ابن علی ابن امام زین‌العابدین و بنا بر احتمالی حسین بن علی بن عمر بن حسن افطس ابن علی ابن امام زین‌العابدین. از موقوفاتش قطعه زمین واقعه در مزرعه جمر سعدآباد است.

امامزاده هادی و مهدی: در قریه جمکران در وسط فضایی واقع است که در آن فضا دو بقعه است. در یکی از آن دو بقعه که نسبتاً بنایش عالی است دو قبر است، یکی

قبر هادی و مهدی و دیگری شاهزاده ناصرالدین از اولاد حضرت امام
زین العابدین علیه السلام و تجدید عمارت بقعه از حسام السلطنه است. چنانکه این اشعار
در کتیبه بقعه به خط خوش به کاشی مسطور است:

به عهد ناصر دین خسرو ستاره خدم

کز او بسیط جهان گشت رشک باغ ارم

شهی که زد به فلک بیدق شهنشاهی

ز داد و عدل و سخا و هنر در این عالم

یگانه میرگزین سرور سپهر سریر

حسام السلطنه آن منبع سخا و کرم

ستوده ای که ورا پایگاه رفعت و قدر

بود رفیع تر از کاخ گنبد اعظم

ز داد و عدل و مروت نظیر نوشروان

به فضل و اصل و گهر افتخار دوده جم

بشسته نام دو صد حاتم از کتب ز سخا

برده دست و دلش رونق از معادن ویم

ز داد و عدل و سخا و کمال و دانش وی

بخوادم ار که دهم شرح نایدی به قلم

چرا که هر یک از اوصاف او اگر خواهی

رقم کنی و به جان بایدت هزار رقم

یک از خصال پسندیده و سعادت وی

خود این بود که فشارد به راه خیر قدم

چنانکه ز سر اخلاص و صدق در این ملک

پی مخارج این بقعه ریخت سیم و درم

نموده امر به سید ابوالحسن از لطف

که ای سلاله آل پیمبر اکرم

بشو مباشر این امر چون‌که تو هستی
درست قول و امین و صدیق و هم محرم
به امر آمر و هم هم‌رهی آن مأمور
بشد بنای همین بارگاه بس محکم
تبارک‌الله از این آستان عرش نشان
که هست خاک درش آبروی ملک عجم
به رتبه همچو سپهر و به فضل همچون عرش
به اختیار چه کعبه به احترام حرم
هوای آن به لطافت هوای هشت بهشت
فضای آن به نظافت فضای باغ ارم
شمیم آن همگی مشک بیز و عنبر ریز
نسیم آن چه دم پاک عیسی مریم
عجب مدار ز مدحش از آنکه می‌باشد
محل مدفن اولادهای فخر امم
سه گوهرند ز نسل چهارمین حجت
به نام هادی و مهدی و ناصر دین هم
که هر یک از پی تعظیمشان ز رتبه و قدر
شبانه روز نماید سپهر قامت خم
بود غرض ز طلوع و غروب شمس که سر
نهد به درگه ایشان به رو که یا مقدم
به بام رفعت ایشان کسی نخواهد یافت
ره ار کند به مثل نه سپهر را سلم
برای علم به تاریخ بقعه گفت ملیح
که بر زده است ز نوک قلم به چرخ علم
ز هجرت نبوی بد هزار و سید و پنج
که زد مابینه این بقعه بر سپهر خیم

از موقوفاتش قطعه زمین واقعه در مزرعه جمکران است. بقعه‌ای دیگر در این صحن و فضا، دارای دو قبر است که یکی از آن دو بزرگ و دیگری کوچک، و گویند قبر شاهزاده جعفر و سکینه خاتون ابن و بنت شاهزاده ناصرالدین است.

شاه جعفر غریب: نزدیک مسجد جمکران سر راه سابق کاشان در وسط باغی که وقف بر امامزاده است. گویند شاه جعفر از اولاد و احفاد موسی بن جعفر علیه السلام است، و آن سه احتمالی که در حق شاه جعفر دیگر که قبرش در بیرون دروازه معصومه واقع است دادیم، درباره این هم می‌رود. بقعه‌ای متوسط دارد که حاجی ناصرالسلطنه تعمیر کرده، قدری از زمین‌های اطراف امامزاده هم وقف بر امامزاده است.

شاه جمال: به قدری که میدان بالای شاه جعفر غریب بقعه مختصر محقری است که گویند شاهزاده جمال از اولاد و احفاد موسی بن جعفر است، و محتمل است نسب او از این قرار باشد: محمد جمال بن جعفر بن حسین بن علی بن محمد دیباج ابن امام جعفر صادق علیه السلام. قدری از زمین‌های اطراف بقعه هم وقف بر امامزاده است.

امامزاده شاه جمال: در جاده‌ای که به سمت سلطان‌آباد عراق (اراک) می‌رود واقع است، و قریب یک فرسخ تا شهر مسافت دارد، بقعه و گنبدی محقر و چند ایوان دارد. گویند از اولاد موسی بن جعفر است، و احتمالی که در حق شاه جمال غریب رفت، در حق این شاه جمال هم می‌رود. یک آب انبار کوچکی علی خان سنقری نایب‌الحکومه قم در آنجا بنیاد نهاد. از موقوفاتش قطعه زمینی است جزء مزرعه ابرستيجان، و قطعه زمینی واقعه در مزرعه برادستان.

امامزاده علی موسی رضا: شهره به قدری که میدان از دروازه ری از سمت کوره‌پزخانه‌ها که دور می‌شود، بقعه مختصر محقر مخروطی‌ای است که محاذی آن حوض مسقفی است. گویند امامزاده علی موسی رضاست و از قراری که در لوح آن نوشته شده، امامزاده علی از اولاد موسی بن جعفر است.

امامزاده علیرضا: معروف به امامزاده حاجی صفر که گویا نام خادم آنجا بوده. یک فرسخ و نیم تا شهر مسافت دارد و بالای مسجد جمکران واقع است. گویند امامزاده

علیرضا از اولاد و احفاد موسی بن جعفر علیه السلام است، و محتمل است که نسب او از این قرار باشد: علیرضا بن محمد بن رضی الدین محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن حسن بن علی بن شرف بن علی بن محمد بن علی بن علی الحوری ابن حسن الافطس ابن علی بن امام زین العابدین علیه السلام بقعه مختصری دارد. جنب باغی که وقف بر امامزاده است و همچنین قدری از زمین‌های آنجا وقف بر امامزاده است.

امامزاده شاه طیب و طاهر: از سمت دروازه ری به مقدار یک فرسخ که خارج می‌شوند، بقعه و قبر متوسط از کاشی با صحن مختصری است که معروف است مدفن شاهزاده طیب و شاهزاده طاهر از اولاد حضرت سید الساجدین است. و بنا بر احتمالی که بعضی داده ممکن است، شاهزاده طاهر و مطهر از نسل امام حسن مجتبی باشند. و نسب آنها از این قرار باشد: مطهر و طاهر ابنا احمد بن محمد بن طاهر بن احمد بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمان الشجری ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام زیرا که در کتب معتبره از اولاد سید الساجدین دو برادری که به این دو اسم موسوم و به این حدود آمده باشند، دیده نشده، والعلم عندالله. آب انباری هم آنجا برای زائرین و عابرین ساخته‌اند، و همه ساله ایام تابستان، جمعیت کثیری به زیارت آنجا می‌روند. از موقوفاتش قطعه زمینی است جنب امامزاده که قریب هشت خروار است.

و به قدری که میدان بالاتر از بقعه شاه طیب و طاهر، نزدیک قلعه نجم آباد، بقعه محقر مختصری است که گویند مدفن شاهزاده عبدالرحمان و شاهزاده عبدالله و خدیجه خاتون و مریم خاتون و زینب خاتون و رقیه خاتون و فاطمه خاتون، از نسل امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشند.

بابا مسافر: در باغ شاه قم بقعه مخروطیه قدیمی است که معروف است مدفون در آن بقعه، بابا مسافر است، و از دراویش و اهل تصوف بوده، و بعضی احتمال داده‌اند که او مسافری باشد که از خدام و اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد بوده، و راوی خبر حبس و قتل موسی بن جعفر است. و از کتاب منهج المقال در ترجمه بزنطی مستفاد می‌شود که او از اصحاب سر حضرت رضاست و مطلبی ذکر می‌نماید که دلالت بر جلالت قدر او دارد، و اینکه کارهای عجیب و

غریب از او صادر می‌شده و حضرت رضا در خراسان موقع وفات خود به او فرمودند که بعد از من متمسک شو به فرزندم جواد که او امام بعد از من است. پس بعد از وفات حضرت رضاعلی‌علیه‌السلام ملازم حضرت جواد گردید، و آن حضرت او را وکیل اوقاف قم گردانید. و مرحوم آقای بهبهانی گوید که او در قم وکیل حضرت جواد بود.

قبور باغ گنبد سبز: در باغ گنبد سبز که جنب باروی شهر، نزدیک علی بن جعفر است، سه بقعه مرتفع در وسط باغ در کمال رزانت و متانت واقع است که مضجع اعظم و ولات این ولایت بوده. بر روی جرزهای آنها که به وضع مثنی است؛ سوره قرآنی را به خط ثلث ممتاز از گچ بریده و بر سقف آنها اسماء چهارده معصوم علیهم‌السلام را از گچ بیرون آورده، گچ‌بری ممتازی نموده‌اند. و یکی از بقعه‌های قبه او خراب شده، و سوره انا فتحنا در کتیبه آن منقوش است. در کتیبه پایین آن این عبارت مسطور است که بعضی از آنها ریخته و لایقراً است که ما جای آنها را باز گذاشتیم: «ذكر القديم اعلى وبالتقديم اولى، امر باساس هذه البقعة الرفيعة والسدة المنيفه المولى صاحب الاعظم الاعدل مالک رقاب والعج ... صفى الاسلام والمسلمين على - اعز الله انصاره وضاعف اقتداره - ... اصيل الدولة والدين جمال الاسلام والمسلمين وولده وولده ... صاحب الشهير المغفور، جمال الدنيا والدين، اصيل الاسلام والمسلمين، على بن ابى المعالى بن على بن صفى - نور الله مضجعهما وجعل الجنة مرجعهما - فى شهر سنة احدى وستين وسبعمئة.»

و بقعه‌ای که در قسمت شمالی واقع است و بر جرزهای آن سوره الرحمن است کتیبه آن ریخته و لایقراً است.

دیگری که دارای قبه است و در وسط واقع است، به ستون‌های آن سوره مبارکه یس و به دور کتیبه وسط آن قدری از سوره قد افلح را نوشته و آخر کتیبه این عبارات مسطور است: «رب اغفر لساکنی المرقد اللطیف ذاالصاحب الاعظم، الدستور الاعلم المشرف، قاطبة الالقاب، خواجه جمال الحق والدين على وابنه الامير جلال، واخاه خواجه عمادالدين محمود والخواجه صفى الدين، فى سنة ۷۹۲.»

و جنب این باغ، باغ دیگری است که در آن هم بقعه‌ای است که قبه آن خراب شده، ولی کتیبه و گچ‌بری ندارد. ظاهراً او هم مثل اینها بوده که بعد ریخته و روی آن را سفید کرده‌اند.

پوشیده نماند ابراهیم بن محمود بن محمد بن علی الصنفی که ترجمه تاریخ قم به امر او شده، از همین خانواده است.

محمدیه: بقعه محمدیه در تکیه کوچه حرم بقعه مخروبه‌ای است. گویند قبر یکی از سادات رضوی است که دارای موقوفات بسیاری بوده، و از بین رفته، فعلاً بیش از این از احوالش اطلاعی ندارم. چنان‌که بعدها به مدارک صحیحی اطلاع پیدا نمودم، در طبع ثانی درج خواهد شد.

امامزاده‌هایی که در اطراف قم مدفونند بسیارند. و ما برای رعایت اختصار به ذکر معاریف آنها می‌پردازیم:

امامزاده شاهزاده اسماعیل: از امامزاده‌هایی است که از قدیم‌الایام بقعه او مطاف اهالی این بلد است، و کاشی‌ای که در سنه ۶۶۱ هجری ساخته شده، و روی آن تصویر سه سوار است و دور آن اشعار و در موزه آستانه محفوظ است را از آنجا آورده‌اند. مضجع او در بالای قریه بیرقان - که در شش فرسخی قم است - میان کوه واقع است، و آن امامزاده‌ای معروف است که از نتایج حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد. و ظاهراً نسب شریف او از این قرار است: «اسماعیل بن احمد بن الحسین الجذوعی ابن احمد صاحب السجاده ابن حسن^۱ بن احمد بن علی العریضی ابن امام جعفر صادق علیه السلام».

و متصل به مرقد شریف او مرقد امامزاده محمد است که معروف است از احفاد حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد، ولی معلوم نیست که چند پشت به آن امام والامقام می‌رسد. بقعه خوبی دارد، مشتمل بر دو ایوان و گنبدی مرتفع که مزین است به کاشی. صحنی دارد که مشتمل بر چند حجره است.

مرحوم میرزا علی اکبر فیض نگاشته‌اند که محقق قمی صاحب قوانین - اعلی الله مقامه الشریف - به علت آنکه نسب شاهزاده اسماعیل بر ایشان معلوم نبود، به

زیارت او نمی‌رفتند، بلکه مردم را هم از زیارت او منع می‌نمودند، تا شبی آن امامزاده بزرگوار را به هیئتی بسیار خوش و ریش سفید در خواب می‌بینند و به ایشان می‌فرماید خودت که به زیارت ما نمی‌آیی هیچ، چرا مردم را از زیارت ما منع می‌کنی؟ از آن به بعد سالی یک مرتبه آن جناب به آستان مبارک آن امامزاده مشرف می‌شدند. بدین جهت رغبت و میل اهالی قم بدان آستان مبارک زیادت شد، و هر سالی یک مرتبه غالب اهالی قم در ایام پاییز بدان آستان مشرف می‌شوند. و بانی اصل بقعه معلوم نیست، ولی حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه قاجار در سنه ۱۲۱۶ که به حکومت کاشان مستقر بود، چون استقلالی در حکمرانی بهم رسانید، در تدارک اسباب سلطنت افتاد. و پس از شکست و فرار نذر نموده بود که اگر جان به سلامت ببرد، دوست تومان نذر آن بقعه مطهره کند. چون سالم‌اً خود را به بست حضرت معصومه رسانید و به شفاعت مادرش، مجدداً خاقان، حکومت کاشان را به او داد، او آن مبلغ را صرف تعمیرات آن آستان نمود، گنبدی بساخت و رواق و صحن بنا کرد، چون آن بقعه در میان کوه واقع شده و از آب دور بود، در سال ۱۲۶۰ هجری حاج سید جعفر نوش آبادی در میان صحن او حفر چاهی کرد، حجار از قم و کاشان آورده سنگ می‌بریدند، و آن سنگ چنان سخت و صلب بود که در او ایل ذرعی دو تومان و در او آخر ذرعی شانزده تومان اجرت بریدن آن را می‌داد.

آن سید را چون مکنت اتمام این کار نبود، همه ساله در دهات کاشان اجاره‌داری می‌کرد و آنچه از مؤنه او زیاد می‌آید، خرج این چاه می‌نمود، تا پس از چند سال که بیست ذرع از سنگ چاه بریده شده بود و آبی به روی کار نیامده و مردم او را منع می‌نمودند، سید امیدش مقطوع شده شبی را از دلتنگی در آن روضه مطهره گریه بسیاری کرد، و به خواب رفت. در خواب روح پاک آن امامزاده را مشاهده کرد که ترغیب و تحریص در این کار فرمود که دست از این کار بر ندار که به زودی آب بیرون می‌آید. پس از بیدار شدن دلگرم شده، مشغول بدان عمل شد. چون دو ذرع دیگر حفر کردند، چشمه آبی گوارا از طرف مرقده مطهر امامزاده پدیدار شد. چنانچه آب او تا چهار ذرع به بالا آمد. از ابتدای حفر آن چاه تا بیرون آمدن آب دوازده سال طول

کشید. اکنون بیست و دو ذرع عمق آن چاه است که همه را از سنگ سخت بریده‌اند، و منطقه چاه یک ذرع است.

امامزاده در قبرستان کهک: در چهار فرسخی قم، در اعلائی آن قریه واقع است. مرحوم میرزای فیض نوشته‌اند؛ آن مکان تپه خاکی بود، یکی از اهل آن قریه گفت خوابی دیده‌ام که این مکان محل دفن چند نفر امامزاده است، چون آن مکان را کاوش نموده، خاک آن را بر کناری ریختند، سه قبر ساخته پدیدار شد. مردمان با مکت آن قریه آن مکان را در سال ۱۲۸۵ بقعه و قبر بساختند. و نیز در کهک بقعه دیگری است مشهوره به معصومه کهک. گویند از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است. شاهزاده ابراهیم: قبر او در چهار فرسخی شهر قم واقع است. بقعه و قبه متوسط دارد، و مشهور است که شاهزاده ابراهیم فرزند حضرت امام محمد باقر علیه السلام است. و قبری دیگر هم نزد قبر اوست که گویند شاهزاده عباس فرزند اوست و در آن بقعه سنگی منصوب است که حالات و کیفیت شهادت امامزاده را در آن به نحو مفصل نوشته‌اند، ولی مدرک و اصلی نباید داشته باشد.

امامزاده شاهزاده اسحاق: که ظاهراً نسب شریف او از این قرار است: اسحاق بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام مضجع او در زمین‌های قنات آب بالای قریه میم واقع است. مرحوم میرزای فیض گوید: در سال ۱۲۸۰، مرد متدینی از اهل آن قریه - شیخ کاظم نام - مذاکره نمود که این مکان محل دفن امامزاده است. اهالی آن قریه حرف او را مطابق واقع نمی‌دانستند و با او همراهی نکردند، بالاخره گفت خوابی دیده‌ام که مأمور حفر این مکان شده‌ام. در این بین سید عبدالعلی نائینی کتابی داشت در حالات امامزاده‌ها به آن مکان آمد، و آن مکان را گفت محل قبر امامزاده است. چند نفر را با خود همدست کرده آن زمین را بکاویدند. چون سه ذرع حفر نمودند یک نفر از آن مردم که حفر می‌نمودند کلنگ را به زمین زد، سوراخی پدیدار شد. چون بدان سوراخ نظر کردند، جسد میتی را دیدند که سر کلنگ به صورت آن میت خورده، به طرزی که صورت او را مجروح نموده بود، و اعضای آن جسد به هیچ‌وجه عیب نکرده بود، حتی کفن او، و از عجایب

آنکه آن مردی که سر کلنگ او به صورت آن میت فرورفته بود، به همان موضع صورت او جراحی پدیدار شد که صورت او را سوراخ نمود، و تا آخر عمر آن سوراخ ملتئم نشد، و متصل تلایه پس می داد. اهالی آن قریه چون جسد آن امامزاده را ملاحظه نمودند، آن مکان را عمارت نموده و بر سر مزار او بقعه ای بساختند.

امامزاده فاضل: در بالای کوهی که مشرف به قریه بیدهند است، بقعه او بنا شده، مرحوم میرزای فیض نوشته است: مکان این بقعه خرابه ای بود که بعضی آثار او برقرار بود. در سنه هزار و دو بیست و شصت اهالی آن قریه به خیال اینکه این مکان مضجع امامزاده باشد، آن جایگاه را بکاویدند تا شاید علایمی از مضجع امامزاده بودن به دست آید. پس از چهار پنج ذرع که حفر نمودند، چند دانه شمع پیه که رنگ او سبز بود، در میان خاک پدیدار شد. سپس مردمان با مکتب آن قریه، این بقعه را بدین طرز بساختند. اکنون مطاف اهالی آن قریه است.

امامزاده محسن: مضجع او در قریه قبادبزن، در اعلائی قریه، جنب قنات آن مکان واقع است. مرحوم میرزای فیض مرقوم فرموده اند: در بدایت سن ایامی که بدان قریه عبور اتفاق می افتاد، مکان مضجع این امامزاده تل کوچک خاکی بود. سیدی مذکور داشت این مکان مضجع امامزاده ای است موسوم به محسن. در سنه هزار و دو بیست و شصت و هشت هجری که بدان قریه برگزیدم، اهالی آن قریه را دیدم از جهت حسن ظن به قول آن سید، آن مکان را حفر می نمودند که ملاحظه آثاری کنند. پس از دو سال دیگر که بدان قریه وارد شدم، ملاحظه کرده بقعه او را تمام کرده بودند. این بنده دو تخته زیارتنامه به خط خود به جهت آن مضجع نوشت و وقف نمود.

امامزاده سکینه خاتون: در قاسم آباد، چهار فرسخی قم امامزاده ای است که در لوح زیارتنامه او نوشته شده: «سکینه بنت موسی بن جعفر». و بنا بر احتمالی که بعضی داده اند، محتمل است سکینه بنت حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام باشد که مادر سید مطهر بن علی بن سلطان محمد شریف است. **شاهزاده هادی:** مضجع او در اول قریه و شنوه، هشت فرسخی قم، دارای بقعه و قبه و صحن است. گویند از اولاد سیدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام است. بقعه و

قبه و صحنی دارد، و اهالی و شنوه را به او ارادتی تمام است، و می‌گویند او را به وسیلهٔ اژه شهید نموده‌اند.

پوشیده نماند بقاع دیگری هم منسوب به امامزادگان در قرا و مزارع و بلوکات قم هست که نام و نسب آنها دانسته نیست. و ما اسامی و نسب آنان را به طوری که بین اهالی آن قرا مشهور است، ذکر می‌نماییم.

بقعهٔ واقع در قریهٔ لنگرود، دو فرسخی قم که گویند حلیمه خاتون، و رقیه خاتون، از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام هستند.

دیگر بقعهٔ نزدیک بقعهٔ مزبور که گویند بقعهٔ شیخ جمال‌الدین است.

دیگر در قریهٔ خورآباد، دو فرسخی قم، بقعه‌ای است، گویند شاهزاده عبدالرحمان است.

دیگر در قریهٔ فردو، شش فرسخی قم، امین‌الدین، معین‌الدین، آمنه خاتون، زینب خاتون. گویند از اولاد امام زین‌العابدین علیه السلام هستند.

دیگر در مزرعهٔ نوره از مزارع فردو، شاهزاده محمد، شاهزاده احمد، زینب خاتون، حلیمه خاتون. گویند از اولاد شاه چراغ هستند.

امامزاده شاهپور علی، در قریهٔ کرمجگان، شش فرسخی قم.

خدیجه خاتون و رقیه خاتون، از اولاد موسی بن جعفر در خلیجستان، چهار فرسخی قم.

شاهزاده تاج‌الدین و شاهزاده احمد، اولاد امام موسی علیه السلام در قریهٔ سیرو، سه فرسخی قم.

سلطان حیدر، و شش نفر دیگر: شاهزاده عباس، شاهزاده ابراهیم، شاهزاده صالح، شاهزاده حسین^۱ شاهزاده جعفر، شاهزاده قاسم، از اولاد موسی بن جعفر، مدفونین در مزرعهٔ نیوند، من مزارع ورجان، چهار فرسخی قم.

دیگر امامزادهٔ مدفون در قریهٔ بیدهند، شش فرسخی قم که نام او معلوم نیست.

باب چهارم

مساجد قم

مساجد بزرگ و کوچک در شهر قم بسیار است، و ما در اینجا از چند مسجد مهم نام می‌بریم: مسجد امام حسن: یا مسجد امام، از ابنیه قدیمه‌ای است که احمد بن اسحاق اشعری قمی رحمته الله به امر حضرت امام حسن عسکری ساخته، و بدیهی است که بعد هم تعمیرات و اضافاتی در او شده، چنانچه در محراب ایوان بزرگ آن، این عبارت مسطور است: «عمل کلب علی بن استاد سلطان القمی، ۱۱۲۹». که مصادف زمان شاه سلطان حسین صفوی بوده، ولی ابنیه فعلی به جز زیرزمین، طرف غربی که بنای مرحوم حاج محمد ابراهیم تاجر قمی است، از مرحوم حاج علی نقی تاجر کاشانی است که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه ابنیه سابقه را خراب و مسجد را به این وضع دلپذیر درآورده، بعدها هم فرزند او مرحوم حاج محمد علی کاشانی دکا کینی در جلو خان مسجد ساخته و آنها را وقف مسجد نموده، و زیلوهایی هم تهیه و تقدیم کرده که بعضی از آنها هنوز باقی است، و از نام او حاکی است بنای پدر را به اتمام رسانیده است. اینک قصیده تعمیر مسجد را از دیوان مطبوع مرحوم ادیب الممالک فراهانی صفحه ۵۰۵ نقل می‌کنیم:

ای فلک لاجوردگر به زمین بنگری

تن به تواضع دهی سر به سجود آوری

چرخ بی بی به خاک مطلع جان‌های پاک

گشته در آن تابناک مهر و مه و مشتری

روضه فردوس را نیست بر او افتخار

خرگه افلاک را نیست ازو برتری

چون به گه نفخ صوریبعث من فی القبور

فرش وی از زلف حور فرش جنان عبقری

ور فلک آرد به طاق مهر و مه اندر نطق

کوفته بر این رواق رایت پیغمبری

از حسن عسکری مانده به جای این بنا
معنی ام‌القری زاده شاه غری
کوه ز حلمش به جوش یم ز کفش در خروش
حلقه امرش به گوش ساخته دیو و پری
گر به صنم خانه بر عکس جمالش فتد
پشت کند بر همن بر صنم آذری
از پس سالی هزار چشم بد روزگار
برد از این مرغزار لاله و ورد طری
دست قضا زین اساس ریخت در و بام و سقف
گشت گهر ناپدید از نظر گوهری
تا که «علی‌النقی» از پی تجدید آن
چتر سعادت فراشت بر فلک چنبری
حاجی والانژاد پاکدل و پاکزاد
مرد همایون‌راد صاحب فرد سری
خواست به تاریخ آن مصرعی از بهر فکر
کلک «امیری» بداد داد سخن گستری
ذیل «علی» را کشید بر سر مصراع و گفت
«حشر علی‌النقی با حسن عسکری»
۱۳۰۰

نیز ماده تاریخ دیگر:

زهی کاخ سرفراز که چرخ معلق
به نزد من این رواق بود برزئه طباق
ازیرا که آسمان بنازد ز آفتاب
اگر کرده ماه و مهر ز نور و شعاع چهر
ز رشکش کند طراز ز دیبای ازرقی
کنم ثابت این سخن به برهان منطقی
کند چرخ آفتاب در این بام جوسقی
به شطرنج نه سپهر وزیری و بیدقی
جنوبی و مغربی شمالی و مشرقی
بر این چرخ اختران تابند بی‌کران

یکی نایب همام یکی عالم تقی بود عقل ناخدا کند چرخ زورقی گهی دعبلی کند زمانی فرزدقی اساسی چنان بلند فتاد از منسقی ز همرازی سروش «به حاجی علی نقی» ازین تیره خاکدان به چرخ معلقی چو آل سبکتکین به تاریخ بیهقی به معراج ارتقا دلش گشت مرتقی سنمارسان فراشت اساس خور نقی به گوشش حدیث بخل همی کرد زیبقی ز دادار بسی همال رسیدش موفقی ز هر سنگریزه اش صدای انا الحقی سعادت برد سعید شقاوت خرد شقی گر انصاف باشدت به باید مصدقی چو رادی ز طبع راد چو تقوا ز متقی زهی جهل و ابلهی اش زهی لؤم و احمقی الی الله یسئلجی من الله یتقی شد اندر لقای حور به فردوس ملتقی نکوتر ز ما سبق بیاراست مابقی چو ابیات انوری به دوران سلجقی «بماند این اثر به قم ز حاجی علی نقی» ۱۳۰۰

به دستوری امام نهاد این بنای تام به فرمان عسکری که در بحر حکمتش عطارد قلم به کف پی مدحش از شرف چو بگذشت قرن چند ازین طرح دلپسند ز دادار جرم پوش رسید این سخن به گوش که این بقعه را ز نو برافراز کنگره بنه نام خویش را به طومار مهتران چو بر حاجی این ندا رسید از سروش غیب یکی طرح نو نگاشت یکی تخم تازه کاشت شدش گنج سیم و زر چو خاشاک در نظر پراکند گنج مال فراوان تر از رمال بیاراست بقعه ای که آمد به گوش جان شنیدم رسول گفت که در بطن مادران کلام رسول را ز کردار این بزرگ کز آغاز عمر زاد همی خیر از این نهاد کسی کوز خیر خویش ندارد رهی به پیش برزگا مکر ما کسی کو به روزگار چو آن آسمان نور از این وادی غرور «محمد علی» که هست ورا بهترین خلف به تاریخ این بنا خرد خواست مصرعی «امیری» قلم گرفت به تاریخ زد رقم

و نیز راجع به مسجد امام قم، از صفحه ۶۹۲ دیوان مزبور:

چو توفیق و تأیید حی قدیم
یکی کعبه آراست در قم که گشت
به حاجی علی نقی شد ندیم
پناهنده در ظل رکنش حطیم

به محرابش افتد سلیمان به خاک
 چو رخت سفر بست ازین خاکدان
 به حاجی محمدعلی پوروی
 به گوش خرد در رسید این سروش
 ز آثار کن زنده نام پدر
 چو بشنید آن راد مرد این ندا
 درین بقعه از این دکاکین نهاد
 سپس جمله را جاودان وقف کرد
 به تاریخ آن جستم از بحر طبع
 امیری به تاریخ این امر خیر

به خاکش کشد موزه از پا کلیم
 به فردوس جاوید و باغ نعیم
 که از مثل اوچار مادر عقیم
 که ای مرد دانا و ذات کریم
 که نام پدر بهتر از زر و سیم
 به وجهی جمیل و به قلبی سلیم
 اساس متین و بنایی قدیم
 بر این پاک بنیان والا حریم
 یکی شطر چون عقد در نظیم
 رقم زد «لواقف فوز عظیم»
 ۱۳۳۰

و دیگر اینکه این مسجد چون به امر امام علیه السلام و به دست شخصی بزرگ مانند احمد بن اسحاق بنا شده که از هر جهت رعایت قصد قربت و حلیت اموال در آن به عمل آمده، از همان زمان‌های ساختمان، مرکز نماز و عبادت و روح و روحانیت بوده، به قول شاعر:

خوش منظر و باصفاست اینجا گویا نظر خداست اینجا
 و از قدیم‌الایام همیشه علمای بزرگ و متقی قم و غیره، در این مسجد امامت می‌نموده‌اند. و فعلاً هم از حیث زیلو و فرش قالی و اثاثیه از مساجد مجهز قم است. و معلوم می‌شود، مرحوم حاج علی‌نقی کاشانی هم از تجار متقی و موفق بوده که یک چنین بنایی را بدین صورت تجدید نموده، و نام نیکی از خود به یادگار گذاشته که مرحوم ادیب الممالک فراهانی، پس از فوت او چنین قصیده و اشعار غرا، در ستایش او و بنایش سروده، به مثل ذلك «فلیتنا فس المتنافسون»، در موقع تخریب بازار دروازه و احداث خیابان آذر، قسمت شمالی ایوان‌ها و شبستان این مسجد خراب، و جزء خیابان شد. در تذکره نصرآبادی که مؤلف آن معاصر شاه سلیمان صفوی بوده، ص ۷۸ می‌گوید: میرزا ابوطالب خلف بندگان مرحوم میرزا ابراهیم

است که از سادات عظیم‌الشأن رضویند، خطابت مسجد امام حسن عسکری که مسمی به مسجد عتیق است، در قم اَباً عن جد با ایشان است. عالی حضرت مشارالیه در حسن خلق و فنون کمالات بی‌قرینند، و در مسند مردمی و آدمیت بالانشین. مدتی قضای قم به ایشان مرجوع بود، و در آن امر کمال حقانیت به عمل می‌آورد، و چون قضا امر خطیری است، از آن امر استیفا نموده، الحال به وزارت دیوان اعلی سرافراز و امداد فیض او به مظلومین می‌رسد، و گاهی متوجه نظم شده، و این ابیات از اوست، و چند شعری از او نقل نموده.

مسجد جامع: مسجد جامع (جمعه) از ابنیه قدیمه است که اصل بنای آن معلوم نیست در چه زمانی شده، ولی تاریخ کتیبه بالای ایوان بزرگ که نویسنده آن محمدحسین الشیرازی است، سال ۵۲۹ هجری می‌باشد. این مسجد ایوان و مقصوره‌ای بسیار عالی دارد. مرحوم اعتمادالسلطنه در مرآة البلدان می‌نویسد: آنچه از مسافران و سیاحان شنیده شده در هیچ شهر و بلدی مسجدی نیست که ایوان و مقصوره آن به این وسعت و ارتفاع بوده باشد.

تعمیر آن در زمان مرحوم فتحعلی شاه به سال ۱۲۴۶ هجری بوده، و به سال ۱۲۴۸ نیز قسمتی بر آن افزوده شده، و نویسنده کتیبه‌های افزوده شده ۱۲۴۸، محمدرضا الشریف القمی بوده، و نویسنده کتیبه دیگر ۱۲۴۶ محمدحسن می‌باشد. و در طرف غربی مسجد شبستان، زیرزمین بزرگی ساخته شده که خیلی خنک و مروح است، و دارای هیجده دهانه است. به غیر از ستون‌هایی که دیوار شبستان را تشکیل می‌دهد. و اینکه مرحوم اعتمادالسلطنه بنای اولیه آن را به ابوالصدیم اشعری نسبت داده، اشتباه است.

چه که مسجد ابوالصدیم اشعری چنانچه از تاریخ قم قدیم مستفاد می‌شود، نزدیک کمیدان و در راه ساوه و آوه بوده. زیرا در طرق و راه‌های قم می‌نویسد: دوم راه ساوه و آوه که در آن راه مسجد جامع است، و مسجد جامع شهر اول آنجا بوده و بعدها به اینجا منتقل شده به هر حال، فعلاً این مسجد سمت دروازه ری در محله‌ای که به نام او معروف است، غریب افتاده و معلوم نیست اساساً اقامه جماعتی هم در آن

بشود. و اگر یک خیابان فرعی از خیابان آذر تا جلو در بزرگ مسجد بکشند، خیلی بجا و باعث آبادی مسجد خواهد شد.

مسجد عشقعلی: از ابنیه قدیمه است که با بنای آب انبار و حمام‌های عشقعلی ظاهراً یک مرتبه شده و این مسجد دو قسمت است، یک قسمت بنای قدیمی آن که دارای سقفی مرتفع و گنبدی آجری است، و دیگر قسمت افزوده شده که بانی آن مرحوم حاج ملاحسین پیشنماز سابق آن مسجد است که در زمان ناصرالدین شاه ساخته، و بنای قدیم آن ظاهراً در دوره صفویه یا قبل از آن بوده، و به طوری که می‌گویند، مقداری از حمام مردانه و زنانه عشقعلی وقف این مسجد بوده، و همیشه تصدی آن با علمای معروف قم از قبیل آخوند ملا محمدجواد، و مرحوم حاج میرزا محمد ارباب، و مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم کبیر بوده، و بر حقیر معلوم نشد که عشقعلی نام بانی این مسجد و حمام‌ها بوده یا به عشق علی اینها را ساخته و معروف به عشقعلی بوده است.

مسجد بالاسر: در ذکر ابنیه آستانه مقدسه مذکور شد.

مسجد صینی: مشهور به پنجه علی، تقریباً در وسط شهر و در محله‌ای که به نام این مسجد محله پنجه علی خوانند واقع شده. بالای محراب مسجد، جای پنجه‌ای است که گویند پنجه علی است، و معلوم است که این حرف نباید اصل صحیحی داشته باشد. ایوان جلو مسجد کتیبه‌ای دارد که تاریخ آن سال ۸۸۶ هجری، و بالای کتیبه آن به کاشی مسطور است: «این مکان مغیب امامزاده حارث بن موسی الکاظم است»، و تاریخ آن کاشی هم سنه مزبور است، و منشأ این حرف هم نمی‌دانم چیست (این هم نباید اصل درستی داشته باشد).

مسجد جمکران: در خارج شهر قم به مسافت یک فرسخ از سمت دروازه قلعه یا دروازه کاشان نزدیک قریه جمکران واقع است. اصل بنای این مسجد حکایتی دارد که مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در کتاب *نجم الثاقب*، و کلمه طیبه ذکر نموده، و ما از کلمه طیبه آن را نقل می‌نماییم. در مسجد جای قدم بزرگی است به سنگ مرمر که گویند قدمگاه حضرت صاحب الزمان است. و زیر آن گودالی است چاه مانند که سنگ

مرمر روی او انداخته‌اند. و این مسجد را به سال ۱۱۵۸ آقا علی اکبر نام جمکرانی تعمیر نموده، چنانچه به سنگی که در مسجد منصوب است، این اشعار مسطور می‌باشد:

اختر برج صفا آقا علی اکبر که رفت

آفتاب از رشک رخسارش به چرخ چارمین

نیست موسی لیک دارد چون شود گرم عطا

رزمه زر چون ید و بیضا نهران در آستین

شد موفق کرد تعمیر قدمگاهی که هست

رشک گلزار جنان و ثانی خلد برین

شد قدمگاه شه دین حضرت صاحب زمان

از طفیل همتش رشک نگارستان چین

هم نسیم گلشنش برقع‌گشای روی گل

هم زلال جدولش سرچشمه ماء معین

چون معین شد در ایوانش اساس این بنا

فخرها بر آسمان از این شرف دارد زمین

شد کامل از پی تاریخ پیر عقل گفت

«قائم آل محمد را قدمگاه است این»

(۱۱۵۸)

بعدها حاج علی قلی نام جمکرانی، به مقدار سیصد تومان صرف نمود، و یک طرف صحن را ساخت، و همین‌طور ناتمام بود، تا اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم که معزولاً چندی به قم مقیم بود، مسجد و صحن را تعمیر و شش حجره و ایوان در طرف غربی صحن، و نیز چند مستراح بساخت. و فعلاً مسجد دارای یک صحن و حجراتی چند به جهت نزول و آردین و دو آب انبار، یکی در صحن، و دیگری در فضای وسیع محصوره که به نام باغ یا صحن بزرگ نامیده می‌شود، و چاه آب می‌باشد. و همه هفته شب‌های جمعه، جماعتی از قم، شد رحال به جهت عبادت و احیا در این مسجد می‌نمایند. و آن حکایت چنانچه در کلمه طیبیه از تاریخ قم قدیم نقل می‌نماید این است:

در تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی، نقل فرموده از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین، من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی به این عبارت در باب حکایت مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی - علیه صلوات الله الرحمن وعلی آبائه المغفرة والرضوان - سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن به قول امام علیه السلام این بوده است که شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی - رحمه الله علیه - می‌گوید که من شب سه‌شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و تسعین و ثلاثمئه در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در سرای من آمدند، نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند و گفتند، برخیز و طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان را اجابت کن! تو را می‌خواند. حسن گفت: من برخاستم به هم برآمدم و آماده شدم، گفتم: بگذارید تا پیراهن بپوشم. آواز آمد از در سرای که «هو ما کان قمیصک»؛ پیراهن به بر نکن که ارتو نیست. دست فرا کردم و سراویل خود را برگرفتم آواز آمد که «لیس ذلک منك فخذ سراویلک»؛ یعنی آن سراویل را که گرفتی از تو نیست، از آن خود بگیر! آن را انداختم و از خود برگرفتم، و در پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم، آواز آمد که «الباب مفتوح».

چون به در سرای آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم، سلام کردم جواب دادند، ترحیب کردند، یعنی مرحبا گفتند، و مرا بیاوردند؛ تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است. چون نیک بنگریدم، تختی دیدم نهاده، و فرش نیکو بر آن تخت گسترده، و بالش‌های نیکو نهاده، و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده، و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر آن جوان می‌خواند، و فزون از شصت مرد بر این زمین گرد او نماز می‌کنند.

بعضی از جام‌های سفید و بعضی جام‌های سبز داشتند، و آن پیر حضرت خضر بود. پس آن پیر مرا نشانید، و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و گفت: برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می‌کنی و می‌کاری و ما خراب می‌کنیم، و پنج سال است که زراعت می‌کنی، و امسال دیگر باره باز سرگرفتی و عمارتش می‌کنی. رخصت نیست که تو دیگر باره زراعت کنی، باید هر

انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی، تا بدین موضع مسجد بنا کنند. و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است، و خدای تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده است و شریف کرده، تو با زمین خود گرفتی، و دو پسر جوان خدای تعالی از تو بازستند، و تو متنبه نشدی، و اگر نه چنین کنی آزار وی به تو رسد، آنچه تو آگاه نباشی. حسن مثله گفت یا سیدی و مولای! مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت نشنوند، و قول مرا مصدق ندارند. گفت: «انا سنعلم هناك علامة»؛ ما اینجا علامتی بگذاریم، تا تصدیق قول تو باشد. تو برو و رسالت ما بگذار و به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند، و انتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند، و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه از رهق به ناحیه اردهال که ملک ماست بیارد، و مسجد را تمام کند. و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند، و صرف عمارت مسجد بکنند، و مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند، و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند، دو رکعت نماز تحیت، در هر رکعتی یک بار الحمد و هفت بار قل هو الله احد، و تسبیح رکوع و سجود هفت بار بگویند، و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان بگذارند بر این نسق، چون فاتحه خواند به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسد، صدبار بگوید، و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند، و در رکعت دوم نیز همین طریق بگذارد، و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگوید. و چون نماز تمام کرده باشد، تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند، و چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صدبار صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد. و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است، «فمن صلیهما فکانما صلی فی البیت العتیق»؛ یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گذارده باشد. حسن مثله جمکرانی گفت که من چون این سخن بشنیدم گفتم با خویشانم که گویا این موضعی است که تو می پنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود. پس آن جوان به من اشارت کرد که برو. من بیامدم چون پاره ای راه بیامدم، دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند: بُری در گله جعفر کاشانی

راعی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم ده بها بدهند، بخر، و اگر نه تو از خاصه خود بدهی، و آن بز را بیاوری و بدین موضع بکشی فردا شب. آنگاه روز چهارشنبه هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشت آن بز بر بیماران و کسی که علتی داشته باشد سخت، انفاق کنی که حق تعالی همه را شفای دهد، و بز ابلق، و موهای بسیار، و هفت علامت دارد، سه بر سر جانبی، و چهار بر جانبی کذو الدرهم، سیاه و سفید همچون درم‌ها.

پس رفتم، پس مرا باز گردانید و گفتم: هفتاد روز یا هفت روز ما اینجا بمانیم. اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است، و اگر بر هفتاد حمل کنی، شب بیست پنجم ذی‌القعدة الحرام، و روز بزرگوار است. پس حسن مثله گفتم: من بیامدم و تا خانه آمدم، و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد. فرض بگذاردم و نزدیک علی‌المنذر آمدم. و آن احوال با وی گفتم، او با من بیامد. رفتیم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند. پس گفتم: بالله نشان و علامتی که امام علیه السلام مرا گفتم، یکی این است که این زنجیرها و میخ‌ها اینجا ظاهر است. پس نزدیک سید شریف ابوالحسن رضا شدیم. چون به در سرای وی رسیدیم، خدم و حشم وی را دیدم که مرا گفتند: از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است، تو از جمکرانی؟ گفتم: بلی. من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت کردم. جواب نیکو داد و اعزاز کرد، و مرا به تمکین نشانند. و پیش از آنکه من حدیث کنم، مرا گفتم: ای حسن مثله! من خفته بودم، در خواب شخصی مرا گفتم: حسن مثله نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست. باید که قول او را رد نگردانی. از خواب بیدارم شدم، تا این ساعت منتظر تو بودم.

حسن مثله احوال را به شرح با وی بگفتم. در حال بفرمود تا اسب‌ها رازین برنهندند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر راعی گله‌ای بر کناره راه داشت. حسن مثله در میان گله رفت، و آن بز از پس همه گوسفندان می‌آمد، پیش حسن دوید، و آن بز را برگرفت که بها به وی دهد و بز را بیاورد. جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز بز را ندیده‌ام، و در گله من نبوده است الا امروز که می‌بینم، و هر چند که می‌خواهم که این بز را بگیرم، میسر نمی‌شود. و اکنون که پیش شما آمد، پس بز را

همچنان‌که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند. و سید ابوالحسن الرضا علیه السلام بدین موضع آمدند، و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستند، و جوه ده رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پوشانیدند.

و سید ابوالحسن الرضا علیه السلام زنجیرها و میخ‌ها را به قم برد و در سرای خود گذاشت. همه بیماران و صاحب علتان می‌رفتند و خود را در زنجیر می‌مالیدند، خدای تعالی شفای عاجل می‌داد و خوش می‌شدند. و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که به استفاضه شنیدم که سید ابوالحسن رضا مدفون است در موسیان به شهر قم. و بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شد، و وی در خانه شد، و سر صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخ‌ها را نیافتند.

این حکایت شریف مشتمل بر اعجاز بسیار و مطالب و فوائد بی‌شمار است که از جمله آنها، دیدن آن جماعت نظیر بقره بنی اسرائیل را در بز این امت، و به جهت کثرت فائده، و قلت وجود آن در کتب، به مناسبت جزئی نقل کردیم.

مخفی نماند که مؤلف تاریخ قم، شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی است، و او معاصر شیخ صدوق است، و در آنجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت می‌کند، و اصل نسخه عربی است، و در سنه هشت صد و شصت و پنج، حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به امر خواجه فخرالدین ابراهیم بن الوزير الکبیر، خواجه عمادالدین محمود بن الصاحب خواجه شمس‌الدین محمد بن علی الصفی آن را فارسی کرده.

علامه مجلسی، در اول بحار می‌فرماید که آن کتاب معتبری است، ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب، و آنچه به دست ما آمده، ترجمه اوست. و این کلام محل تعجب است، چراکه فاضل المعی، میر محمد اشرف، صاحب فضائل السادات، در عصر آن مرحوم در اصفهان بود، و از نسخه عربی نقل می‌کند، چنانچه در باب سابق اشاره شد، بلکه مرحوم خلد آشیان آقا محمدعلی کرمانشاهی، در حواشی رجال میر مصطفی، در باب اسم حسن، نام حسن مثله را بردند، و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل کردند. اعجب از این، آنکه اصل کتاب مشتمل است بر بیست

باب، و عالم خبیر میرزا عبدالله اصفهانی، تلمیذ علامه مجلسی، در ریا ض العلماء، در ترجمه صاحب تاریخ گفته که من ترجمه تاریخ را در قم دیدم و آن کتابی است بزرگ، نیکو، کثیرالفائدة، در چند جلد. و الان جز یک جلد که مشتمل است بر هشت باب، به نظر نرسیده. بعد از تفحص بسیار و خبر سابق از خط سید محدث جلیل، سید نعمت‌الله جزایری نقل شده، در مجموعه‌ای که از آنجا نقل کردم. و پوشیده نماند که کلمه تسعین در صدر این خبر که به معنی نود است، مشتبه شده بر ناسخ، و ظاهراً اصل سبعین بوده که به معنی هفتاد است. زیرا که فوت شیخ صدوق پیش از نود است، و از این قسم اشتباه مکرر دیده شده، و لهذا جماعتی محض رفع اشتباه می‌نویسند سبع یا سبعین، به تقدیم سین و الله تعالی هو العالم.

مؤلف گوید: تاریخ قم عربی، در عصر ما به کلی مفقود و هر قدر تفحص نمودم، به دست نیامد. فقط چند نسخه از ترجمه فارسی که مشتمل بر پنج باب است، دیده شده، و زیاده بر پنج باب دیده نشده. و اینکه محدث نوری، نقل از صاحب‌ریا ض العلماء نمودند که او نوشته مشتمل بر هشت باب بوده، یا صاحب‌ریا ض العلماء اشتباه فرموده، و یا آن نسخه هم از بین رفته، و قدیم‌ترین نسخی که حقیر دیده، تاریخ آن تقریباً سی سال بعد از ترجمه است، آن هم مشتمل بر پنج باب است. به هر حال نسخی که فقیر دیده، این حکایت را ندارد، و جای مساجد آن سفید است. و کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین از تصنیفات شیخ بزرگوار صدوق هم دیده نشده، و ظاهراً مثل تاریخ قم مفقود است. و در کتب رجال هم، نام آن جزء تألیفات شیخ صدوق ذکر نشده، ولی چون در تاریخ قم قدیم این حکایت را از آن نقل نموده، البته صحیح و جزء تألیفات آن بزرگوار باید دانست، چه صاحب تاریخ، معاصر و همشهری اوست.

و تاریخ خود را به نام کافی الکفاة، صاحب بن عباد به سال ۳۷۸ تصنیف نموده، و وفات شیخ صدوق را در سال ۳۸۱ نوشته‌اند. و اینکه محدث نوری ترجمه تاریخ قم را به سال ۸۶۵ نوشته‌اند، اشتباه و سهو القلم است. چه در دیباچه مترجم مصرح است که به سال ۸۰۵ و ۸۰۶ از عربی به فارسی نقل کردیم. و اینکه فرمودند کلمه تسعین در اصل سبعین بوده، و به تصحیح نساخ و کتاب تسعین شده، چنانچه ثلاث و تسعین بعد

از ثلاثمئه باشد، قطعاً غلط است. زیرا علاوه بر اینکه وفات صدوق در سال ۳۸۱ است، تصنیف تاریخ قم هم در سال ۳۷۸ بوده، ولی حقیر احتمال می‌دهم که ثلاث و تسعین بعد مأتین باشد، زیرا که در آخر حکایت صدوق به مصنف تاریخ قم می‌گوید و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید به استفاضه شنیدم که ابوالحسن رضا مدفون است در موسویان به قم، در صورتی که بنا بر فرمایش محدث نوری که این حکایت در سال ۳۷۳ واقع شده باشد، چنانچه ذکر شد، تصنیف تاریخ قم به سال ۳۷۸ است، و به فاصله پنج سال بعد از این حکایت، تاریخ تصنیف شده، و مصنف خود اهل قم و معاصر با حسن مثله و سید ابوالحسن می‌شود، دلیل ندارد این حکایت را از کتاب صدوق نقل نماید.

علاوه، صدوق هم معاصر با سید ابوالحسن است، و بر فرض فوت او، خود صاحب تاریخ، یا صدوق، فوت او را دیده، و مدفن او را می‌شناسند، لازم نیست از ابوالحسن محمد ابن حیدر نقل نمایند که او هم بگوید به استفاضه شنیدم که ابوالحسن رضا مدفون است در موسویان به قم. این عبارت ظاهر در این است که صدوق و یا مصنف تاریخ، در عصر سید ابوالحسن نبوده، و مدفن او را نمی‌دانسته‌اند که از محمد بن حیدر نقل نموده‌اند، و او هم به استفاضه شنیده، بنابراین احتمال دویست و نود و سه قوی است، و نود و سه درست است، ولی بعد از مأتین. و اما صدوق چگونه از حسن مثله نقل می‌نماید، با اینکه در تاریخ وقوع این حکایت هنوز متولد نشده بوده، ممکن است حسن مثله عمر زیادی نموده، و در آخر عمر خود و اوایل عمر صدوق، این حکایت را برای او نقل نموده باشد، یا واسطه از قلم افتاده باشد، والعلم عندالله.

فصل دوم

مدارس قم

مدرسه فیضیه: مدرسه فیضیه از بناهای عهد صفویه است که در جنب صحن کهنه بنا شده. و به طوری که نوشته‌اند از بناهای شاه طهماسب اول است، چنان‌که بر سردر ایوان جنوبی مدرسه که به طرف صحن کهنه باز می‌شود، کتیبه آن به نام شاه طهماسب صفوی است. عین عبارت کتیبه این است: «قد اتفق بناء هذه العمارة الشريفة والعتبة

السنیه والسدة العلیة الفاطمیه فی زمان دولة سلطان اعظم السلاطین، برهان اکارم خلف الخواقین، خلیفة الانبیاء والمرسلین والائمة الطاهرین المعصومین، مشید مبانی الشریعة المصطفویة، مؤسس اساس الملة المرتضویة، رافع الویة العدل والاحسان، السلطان ابن السلطان ابن السلطان، ابوالمظفر، شاه طهماسب بهادرخان - ایدالله تعالی بالنصر والتأیید سلطنته وشوکتہ، وبالخلود والتأیید، لازال الدهر مساعداً له فی اقامة عمادالدين والقرآن المبین، موافقاً لما یرام من زمانه الشریف فی اعلام معالم الشرع المتین بمحمد وآله اجمعین - بسعاية نقاوة اکابر السادات والنقباء الاشراف الامیر شرف‌الدین اسحاق تاج الشرف الموسوی، فی سنة ۹۳۴هـ.

و به طوری که نوشته‌اند، بنای اولیه تا حدود حوض وسط مدرسه بوده، و وجه تسمیه به فیضیه را نیز چنین گویند که چندی محدث حکیم و فقیه علیم عالم ربانی مولی محسن فیض کاشانی در این مدرسه سکونت داشته، ولی ظاهراً چون در جنب مزار سرکار فیض آثار است، بدین نام موسوم گشته است.

به هر حال بنای فعلی از خاقان مغفور فتحعلی شاه است که در سنه ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ هجری بنیاد شده، و بنای سابق را خراب کرده، و مدرسه را بزرگ و رفیع نموده‌اند. و به طوری که نوشته‌اند، ۷۵ ذرع طول و ۵۰ ذرع عرض است، مشتمل بر چهل حجره تحتانی، و ۴ ایوان رفیع بنیان و غرفات سپهر نشان (که در آن تاریخ دوازده غرفه بوده)، و حوض مربع دوازده ذرع در دوازده ذرع و دو جدول آب در طول ۱۲ ذرع و در عرض ۳ ذرع (حوض‌های طرفین که فعلاً پر کرده‌اند)، و در ایوان‌ها اشعار ذیل از فتحعلی خان صبا ملک الشعرا مرقوم است. اشعار کتیبه ایوان که محاذی مسجد و شاه‌نشین است:

دست قدرت تا به دهر این هفت منظر برکشید

دهر را کسی این‌چنین در حلیه و زیور کشید

هر زمان مشاطه قدرت عروس دهر را

بر مراد خلق در پیرایه دیگر کشید

هر سفالین کاسه آمد یادگار جام جم

بلکه جام جم ز رشک از خون دل بر سرکشید

این همه پیمانۀ عشرت به بزم روزگار
هر کس از دوران شاه معدلت گستر کشید
فخر شاهان زمین فتحعلی شه که آسمان
حلقۀ فرمان او در گوش هفت اختر کشید
آن شهنشاه ملک شه چاکر سنجر غلام
کش ملک شه خاک در در دیده چون سنجر کشید
آسمان در عهد او رسم ستم‌کاری گذاشت
کز حسام شحنه عدلش بسی کیفر کشید
اشعار کتیبه ایوان شمالی محاذی ایوان شاه طهماسبی:
[جای یک شعر ریخته است].
شاه اژدر بند شیر اوژن به دشت کارزار
چون زمرد رنگ تیغ ازدها پیکر کشید
آن حسام شعله‌بار آبگون در دست غیر
راست چون بیدی است که اندر بوستان خنجر کشید
این اثر از بازوی زورآزمای شاه یافت
ذوالفقار آنگه اثر بخشید که اش حیدر کشید
داد ملک‌آرای او موکب به هفت اقلیم راند
عدل عالی رای او رایت به نه کشور کشید
قافله در قافله هر خواجه زو مرجان فشاند
کاروان در کاروان هر برده زان گوهر کشید
شد جهان آباد چندان که اش قصور بی‌قصور
سر به چرخ اخضر از این توده اغبر کشید
اشعار کتیبه ایوان که زیر شاه‌نشین واقع است:
آن همایون خطه از سیل حوادث شد چنان
کز خرابی بوم هم رختش ز بوم و برکشید

مضجع پاکان دین خیرالبلاد ام‌القری

خاک قم کز قمه عرش برین سر برکشید

جسم پاک فاطمه آسوده در این خاک پاک

که آسمانش خاک در دیده اختر کشید

دایه گردون چو او در مهد عصمت در نیافت

تا مه و خورشید را در مهد سیم و زر کشید

گرد خذلان خاک از آن بر صفة مانی فشاند

خط بطلان چرخ از این برنامه آزر کشید

هر طرف کاخی منقش تا به کیهان در فرزد

هر طرف قصری مصور سر به کیوان برکشید

اشعار کتیبه شاه‌نشین مدرسه که فعلاً کتابخانه است:

یارب این چرخ است یا عرش برین	یا همایون قصر دارای زمین
زائران را از صریر آمد درش	نغمه اهلا و بانگ آفرین
ساکنان را از صدا باشد خمش	بربط ناهید و چنگ رامتین
گشسته از نقش در و دیوار آن	نقش بر دیوار نقاشان چین
کبک و بازش را جناح اندر جناح	گرگ و پیلش را سروی اندر سرین
نه جدال آن به این از روی قهر	نه نبرد این به آن از راه کین
خرم و خندان به باغش نسترن	تازه و ریان به راغش یاسمین
نه زیان از غارت گلچین بر آن	نه ضرر از آفت بهمن بر این
چرخ زنگاری به سنگرف سرشک	از غم زنگار و سنگرفش قرین
نش تیغش شبر شادروان او	همچو سگ دم لابه کش شیر عرین
آن شرف دارد که دارد از شرف	عرش بر خاک جناب او جبین
آن خطر دارد که دارد از خطر	دست رضوان آستانش از آستین
دانی این فخر و سعادت از چه یافت	ابن همایون بارگاه دلنشین
از نزول داورکون و مکان	از قدوم خسرو دنیا و دین

آفرین بر جانش از جان آفرین
 پهلوی ملک جهان دارد سمین
 از نهاد حنظل آرد انگبین
 رایت او آیستی باشد مبین
 جاودان در طاس نه گردون طنین
 حشمتش را آسمان زیر ننگین
 همچو مامک بر سلیل نازنین
 که آمدش بر کشت احسان خوشه چین
 و هم گفتا زین سخن هشدار هین
 که ای به اندرز تو جان ما را رهین
 طینت آدم سرشت از ماء و طین
 که این چنین آراست نقش آن و این
 چون به عزم رزم بنشیند به زین
 در پی ختلی سپارد ملک چین
 نه گذارد دودمان آبتین
 نه به ناف مامک اندرشان جنین
 در پی خنک افکند تاج تکین
 در درونشان گوهر خنجر دفین
 چون شهاب ثاقب و دیو لعین
 که آسمانش کرد یکسان با زمین
 تا در آن بومی شود منزل گزین
 آن چنان شهری دل آرا این چنین
 دست همت برکشید از آستین
 چون سکندر بست سدی بس متین
 قصرهایی جانفزا و دلنشین

دادگر فتحعلی شاه آن که باد
 آن جهان داری که از تیغ نزار
 آن شهنشاهی که از شیرین سخن
 ذوالجلالی کز جلال ذوالجلال
 خسروی که افکنده صیت همتش
 همتش را لامکان زیر قدم
 بخت او را مام گردون نازده
 آسمان دارای خرمن گشت از آن
 گفتم او را هست بر آدم شرف
 عقل از این اندرز خندان گشت و گفت
 آن که آورد این گهر از نور پاک
 اعتراضی گر تو را باشد بر اوست
 چون به گاه کینه بر خیزد ز جای
 با سر خطی ستاند بوم روم
 نه بماند خاندان فیلقوس
 نه به صلب بابک اندرشان سلیل
 در خم خام آورد یال نیال
 رمح او نقاب دلها تا کند
 تیر او با جان بدخواهان او
 شهر قم فخرالبلاد ام القری
 شد چنان ویران که نه بامی خراب
 گشت چون از حادثات روزگار
 جود شاهنشاه پی آبادیش
 یک دو فرسنگ اولش در راه سیل
 پس در آن فرخنده کشور بر فراخت

روضه معصومه که آمد منهدم
گنبدی افراختش از زر نواب
از غم زرینه خشتش آفتاب
هم در آن بنیاد کرد این مدرسه
صحنش از دلکش حدائق چون بهشت
هم به رکنی زان فلک فرسا مکان
این همایون قصر دلکش شد بنا
الغرض چون ز امر آن صاحبقران
زد صبا از بهر تاربخش رقم
کردش اینک غیرت خلد برین
که آسمان از غیرتش باشد حزین
هر سحرگه گشت خاکستر نشین
کز غمش فردوس باشد در انین
حجره‌ها چون حجله‌های حور عین
ز امر آن دارای اسکندر مکین
که آسمان بر آستان سودش جبین
با زمین این آسمان آمد قرین
«کاسمان دیگر است این بر زمین»
۱۲۳۷

تا بود ایوان کیوان برفراز
تا بود گلزار جنب دلنشین
باد درگاهش بر از قصر زحل
باد خرگاهش به از خلد برین

مؤلف گوید: کاف «کاسمان» که حرف ربط است، اگر در حساب نیاید ۱۲۱۷ می‌شود. مدرسه فیضیه در این اواخر بی‌اهل بود، تا اینکه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم آمدند، و مجدداً رونقی بسزایافت، بالاخانه‌های فوقانی را هم - به استثنای آنها که خاقان مغفور ساخته بود - ساختند و این اشعار در سردر مدرسه که از دارالشفای داخل می‌شوند، مسطور است:

این همایون درگه فرخ پی گردون همال

درگه علم است و باب فضل و کریاس کمال

این مقرنس طاق چه بود، این منور شمسه چیست؟

آسمانی با سکون و آفتابی بی زوال

این حرم حرمت حریم این عرش فرسا بارگاه

گشت بنیاد از مثال پادشاه بی‌مثال

باد یارب بخت بیدارش چو حی لاینام

باد یارب ملک اقبالش چو ملک لایزال

ایضاً رباعی:

در روضه معصومه شهنشاہ ملک گاہ بنهاد بنا مدرسه دلکش و دلخواه
تاریخ بنایش چه زار باب سخن خواست «بنوشت صبا مدرسه فتحعلی شاه»
۱۲۱۳

مدرسه دارالشفاء: دارالشفاء از بناهای خاقان فتحعلی شاه است، و متصل به مدرسه فیضیه است، و آن با مدرسه یک مرتبه ساخته شده است. و پیش از بنای خاقان، مکان دارالشفاء صحن محقری بوده که در هر ضلع او چهار اتاق بیش نبوده، معروف به صحن شادقلی، از بناهای میرزا تقی خان اعتمادالدوله، معروف به ساروتقی، از وزرای شاه عباس ثانی که در سنه ۱۰۵۵ آن را با آب انبار بنا کرده، سپس فتحعلی شاه آن را خراب نموده، بنای عمارت فعلی دارالشفاء را نهادند که در یک ضلع او هیجده حجره است با یک حجره بزرگ در وسط که فعلاً مدرس است. و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم پس از ورود به قم چون مدرسه فیضیه گنجایش طلب علوم دینیه را نداشت، آنجا را هم طلبه نشین نمودند. و اخیراً برخی از بازرگانان تهران حجرات طرف رودخانه آن را دارای فوقانی نمودند.

مرحوم میرزا صادق خان وقایع نگار در زینت المدایح گوید: و در خلف مدرسه مزبور دارالشفایی در نهایت متانت و استحکام ساخته آمد که صفای بنیاد صفوت نهادش مرضای مستمند را در مداوا جلابی است وافی، و هوای حجرات جنت آیاتش رنجوران دردمند را در معالجت دارویی است شافی. جراح و طبیبی را مرسوم سالیانه از سرکار خسرو گیتی مدار معین رفت که مرضای زوار و غربای آن مزار کثیر الانوار را معالجه نموده، مطالبه حق العلاج ننمایند. و گنبد مقدس را به مبلغ بیست هزار تومان زر خالص زراندود فرموده زاده که آن را به این شرافت سر به قبه آسمان سود و قصیده تاریخی نیز به جهت تذهیب گنبد منور به رشته نظم کشیده شده است که به مقتضای ترتیب در محل خود ایراد خواهد شد. علی ای حال اطناب کلام را چه سود، چون خلاصه مطلب همین خواهد بود که مبلغ یک صد هزار تومان زر سرخ کامل عیار، حسب العهد خسروگردون و قار، در آن بقعه عرش آثار، صرف تذهیب و تعمیر و تجدید بقاع و خانات و حمامات گردیده، و بعدالیوم نیز به مصرفی که باید و شاید خواهد رسید.

آب انبار دارالشفا واقع در مدرسه دارالشفا از بناهای میرزا تقی خان اعتمادالدوله، معروف به ساروتقی، وزیر شاه عباس ثانی است که ذکرش گذشت، و در دولت آن پادشاه در سال ۱۰۵۵ بنا شده، این دو رباعی درباره تاریخ آن بناست که در ابتدای دالان آب انبار در کتیبه‌ای نوشته شده است:

زین برکه دستور که بادا جاوید بر یاد حسین هر که یک قطره چشید
فی الحال ز بهر سال تاریخش گفت «لعتت به یزید باد بر گور یزید»
۱۰۵۵

نیز:

میرزا تقی از بهر صفی شاه جهان این برکه نمود خیر بر عالمیان
جستم ز خرد حساب تاریخش گفت «این برکه بنا کرده وزیر ایران»
۱۰۵۵

مدرسه رضویه یا مأموریه: در بازار کهنه قم واقع و منسوب به حضرت رضا علیه السلام است و می‌گویند زمان تشریف فرمایی حضرت به خراسان از قم عبور نموده و مستقبلین هر یک از حضرتش تقاضا می‌نماید در خانه آنان فرود آید. حضرت می‌فرماید ناقتی مأموره و ناقه در این مکان خفت و حضرت در آنجا نزول اجلال فرمود. پس از تشریف بردن حضرت این مکان را مسجد و مدرسه ساختند و معروف شد به رضویه و مأموریه، و از مؤیدات آن حدود هم معروف است به محله شاه خراسان و از فرحة الغری سید بن طاووس هم استفاده می‌شود که حضرت از قم عبور فرموده، و مرحوم حاج سید حسن صابونی در اوایل دولت ناصری، این مدرسه را تعمیر، و نیز آب انباری مقابل آن بنیاد نهاد.

مدرسه مؤمنیه یا تحویلخانه: این مدرسه محمد مؤمن نام شاملو، در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی ساخته است، در محله سنگ سیاه واقع است و از قرار مذکور در ایام سلاطین سلف، گاهی مخزن علیق و تحویل اجناس به سپاهیان بوده، از این جهت مشهور به تحویلخانه شده. گویند دارای کتابخانه مهمی بوده که به تاراج رفته و فعلاً بی‌اهل و مخروبه است. و با تعمیر ممکن است آنجا را آباد و طلبه‌نشین نمود.

عجب آنکه در این چند سال با اینکه جا برای طلاب علوم دینی تنگ بود و خانه برای آنها اجاره می‌نمودند، آنجا را تعمیر و مسکون ننموده‌اند. و در سردر آن اشعاری است که ماده تاریخ آن این است (بهترین مدارس عالم) (۱۱۱۳).

مدرسه مادرشاه: مدرسه کوچکی است از ابنیه مادر ناصرالدین شاه و جنب بقعه مادرشاه که ذکر آن در ابنیه آستانه از این پیش مذکور شد.

مدرسه مهدی قلی خان: مدرسه کوچکی است قرب صحن، جنب گذر خان که مهدی قلی خان نامی در دوره صفویه آن را بنا نموده و قبر او نیز در دالان مدرسه است، و دری هم در زیر گذر عبدالله خان داشته که فعلاً مسدود است. در این اواخر تعمیراتی در آنجا شده.

مدرسه حاجی: در محله گذر قاضی از بناهای میرزا آقاخان صدراعظم نوری است که زمان صدارتش در سلطنت ناصرالدین شاه به سال ۱۲۷۳، برای مرحوم حاج ملا محمد صادق مجتهد قمی با مسجدی ساخته است و این مدرسه دو طبقه است، و در ایوان مدرسه اشعاری از مرحوم حاج رشید خان بیگدلی است که مصرع آخر ماده تاریخ است: «صدر امجد را مبارک باش ای نیکی بنا» (۱۲۷۳).

مدرسه حاج سید صادق: مدرسه کوچکی است که جنب مسجد مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی، در محله سلطان محمد شریف برای آن مرحوم ساخته‌اند. قسمت شمالی آن هنوز ناتمام است.

مدرسه جانی خان: مقابل درب مسجد جامع جانی خان یا جهانگیر خان نامی، در سلطنت صفویه او را بنیاد نمود. بعد در زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه، حاجی میرزا نصرالله مستوفی گرگانی، تعمیراتی در آن نموده و موقوفاتی بر آن قرار داده است.

باب پنجم

فقه‌ها، راویان، محدثین و دانشمندان نامی قم

این باب در ذکر اسامی و تراجم معروفین از روات و محدثین و علمای اعلام و فقه‌ها، عظام و حکمای فنخام که از آثار و برکات این بیت مقدس و ارض اقدس بوده‌اند، و ما به طور اختصار اسامی و تراجم آنان را از کتب معتبره، از قبیل رجال کبیر میرزا

محمد استرآبادی، و رجال ابوعلی، و روضات الجنات سید محمدباقر خوانساری، و أمل الآمل شیخ حر عاملی، و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری، و غیرها، به ترتیب حروف تهجی می‌نگاریم، و در غالب موارد اقتصار نمودیم به ترجمه آنچه شیخ ابوعلی محمد بن اسماعیل در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال ایراد نموده. پوشیده نماند که ما روایت و علمای قم را تا زمان محقق قمی، صاحب قوانین، در فصل اول و پس از آن بزرگوار تا عصر حاضر و علمای معاصر در فصل دوم خواهیم نگاشت.

فصل اول

باب الف

آدم بن اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری: علامه در خلاصه و شیخ نجاشی در رجال و شیخ در فهرست او را تعدیل و توثیق کرده‌اند. و نجاشی گفته او را کتابی است که آن را محمد بن عبدالجبار و احمد بن محمد بن خالد از وی روایت کنند. و شیخ فرموده او را کتابی است که خبر دادند ما را به آن عده‌ای از اصحاب ما از ابی الفضل شیبانی، از این بطه، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از مؤلف (قبر شریفش در قبرستان شیخان قم است). آدم بن عبدالله القمی: در رجال شیخ است که وی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است. ابراهیم بن محمد الاشعری: شیخ نجاشی در رجال خود، و علامه در خلاصه، و صاحب کتاب مشترکات، و سید بن طاووس بنابر آنچه وحید بهبهانی در تعلیقه رجالیه از او نقل فرموده، او را توثیق کرده‌اند. نجاشی و علامه گفته‌اند که او روایت می‌کند از حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیه السلام و هم نجاشی گفته برادر او فضل بن محمد است و هر دو را کتابی است که مشترک است بین آن دو. آن کتاب را حسن بن علی بن فضال از ایشان روایت می‌کند، و در فهرست شیخ نیز کتاب مشترک اثبات شده و گفته است خبر داد ما را به آن کتاب، ابو جید، از محمد بن الحسن بن الولید، از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن الحسین، از حسن بن فضال از ایشان. ابراهیم بن هاشم، ابواسحاق قمی: شیخ در فهرست و نجاشی در رجال و علامه در خلاصه گفته‌اند که اصل وی از کوفه است و به قم انتقال نمود، و شاگرد یونس بن

عبدالرحمان است، و هم گفته‌اند که اصحاب ما می‌گویند که اول کسی که احادیث کوفیین را در قم نشر داده، او بود. و شیخ کشی او را از اصحاب حضرت رضاعلی^{علیه السلام} شمرده و اصحاب را در روایتی که وی در طریق آن است، خلاف است که از صحاح است یا از حسان. و از جماعتی که ترجیح داده مقبولیت روایات او را علامه است. و کثیراً ما روایاتی را که وی در طریق آن است، از صحاح شمرده، و بعضی از جماعتی که این قول را پسندیده‌اند، در تقویت آن شواهدی ذکر کرده، از آن جمله تکیه و اعتماد کردن معظم ائمه حدیث از قمیین بر روایات او با آنکه خورده‌گیری ایشان و قرح کردن راوی را به اندک چیزی در السنه مشهور و در کتب مسطور است. و از آن جمله سخنی است که از اصحاب گذشت که او اول کسی است که نشر داد احادیث کوفیین را در قم و این امر با عدم قبول و اعتماد صورت نگیرد.

و دیگر آنکه ثقة الاسلام کلینی^{رحمته الله} که با وی قریب العهد بوده، و جمعی دیگر مانند سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حمیری، و محمد بن یحیی، و دیگران از اجلا، بر روایات او تکیه کرده‌اند.

و دیگر بودن او از مشایخ اجازه، و از والد شیخ بهائی^{رحمته الله} نقل شده که او چنین گفته که من حیا می‌کنم که روایات او را در عداد صحاح نشمارم. قاضی نورالله در مجالس المؤمنین می‌گوید: ابراهیم بن هاشم الکوفی القمی در خلاصه مسطور است که او به خدمت امام رضاعلی^{علیه السلام} رسیده، و تلمیذ یونس بن عبدالرحمان بود که از اکابر اصحاب آن حضرت است، و اصحاب ما می‌گویند که او اول کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر ساخت. و شیخ ابوجعفر طوسی^{رحمته الله} در احادیث خمس ذکر نموده که او با ابوجعفر ثانی ملاقات نموده، و در یکی از آن احادیث روی خطاب آن حضرت با او بوده، و از جمله تصانیف او کتاب نوادر است و کتاب قضایای امیرالمؤمنین.

الشیخ سدیدالدین، ابومحمد بن الحسن بن داوود القمی: چنانچه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که فاضل و قاضی بوده.^۱

۱. آنچه از فهرست شیخ منتجب‌الدین نقل می‌کنیم، به توسط کتاب أمل الآمل است (مؤلف).

احمد بن ابی‌زاهر، أبو جعفر اشعری: قمی است، و او چنانچه علامه در خلاصه گفته، از موالی است و از وجوه قم بوده، و محمد بن یحیی العطار را از میانه اصحاب او با وی اختصاصی تمام است. و کلام نجاشی با وی مطابق است و گفته که او مصنف چند کتاب است. صاحب منتهی المقال گوید: و جاهت او در قم مدحی است به غایت عالی، و همین بس در مدح وی که محمد بن یحیی العطار که از ثقات اجلاست، از اصحاب او است.

احمد بن ادريس بن احمد، ابوعلی اشعری قمی: از جمله ثقات و فقهای اصحاب ماست. کثیر الحدیث، صحیح الروایة، و صاحب کتاب نوادر است. چنانکه شیخ و نجاشی و علامه گفته‌اند، و شیخ فرموده که آن کتابی است بزرگ، کثیر الفایده. و در مشترکات نیز او را به این عبارت ابن ادريس الثقه ابوعلی الاشعری، توثیقی بلیغ کرده است.

احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، ابوعلی القمی: علامه رحمته الله او را توثیق کرده، و او و شیخ نجاشی هر دو گفته‌اند که او قافله سالار قمیین بوده، روایت می‌کند از حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و از خواص حضرت ابی‌محمد العسکری علیه السلام بوده، و شیخ قمیین است و حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - را دیده. شیخ نیز بعد از آنکه او را به بزرگی قدر و منزلت ستوده، او را به شرف اختصاص و رؤیت مدح نموده، و گفته وی را کتابی چند است که خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، و ابن ابی‌جید، از احمد بن محمد بن یحیی العطار، از سعد بن عبدالله، از وی به آن کتاب‌ها و علامه در فواید خلاصه، او را در شمار جماعتی که توثیق مبارک در مدح آنها صادر شده مذکور داشته، و از ابو محمد رازی روایت است که گفت: من و احمد بن ابی‌عبدالله در عسکر بودیم؛ یعنی سر من رأی که وارد شد بر ما رسولی از جانب حضرت، و گفت: احمد بن اسحاق اشعری، و ابراهیم بن محمد همدانی، و احمد بن حمزة بن الیسع ثقاتند. و در ربیع الشیعه مذکور است که او از وکلا و سفرا و ابواب معروفین است که کسی را از امامیه در آن اختلافی نیست. و در رجال کشی عبارتی است که به نهایت جلالت این مرد خبر دهد. قبر شریفش در حلوان است (سرپل ذهاب کرمانشاه).

احمد بن اسماعیل بن عبدالله، ابوعلی بجلی: شیخ نجاشی رحمته الله گفته که او عرب است از اهل قم، ملقب به سمکه، و از باب فضل و ادب و دانش بوده، و ابوالفضل محمد بن

حسین بن عمید شاگرد اوست؛ و وی را چند کتاب است که مانند آنها تصنیف نشده، و پدر وی اسماعیل از غلامان و شاگردان احمد بن ابی عبدالله برقی بوده، و کلام شیخ نیز در فهرست با این جمله موافق است، جز آنکه سمکه را جدوی گرفته، و علامه در خلاصه گفته، تصریحی از اصحاب در تعدیل او نرسیده و قدحی نیز از ایشان ندیده‌ایم، و خود قبول روایات او را تقویت کرده است.

احمد بن اصفهید: چنانچه در فهرست شیخ است، مکنی به ابوالعباس قمی ضریر مفسر، ولی جز کتاب تفسیر رویه که در دست مردم است دیگر کتابی از وی شناخته نشده، و مردم آن کتاب را به ابی جعفر کلینی نسبت می‌دهند، و حال آنکه از او نیست و برای او احادیثی است که خبر داد ما را به او جماعتی از اصحاب ما، از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از احمد بن اصفهید. ابن قولویه از وی روایت می‌کند.

القاضی احمد بن الحسین بن احمد بن محمد: چنانچه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، مدعو به دول قمی. صالح و ثقه و حافظ احادیث بوده، روایت می‌کند از او مفید عبدالرحمان نیشابوری.

احمد بن حمزة بن عمران: مرحوم و حید بهبهانی در تعلیقه گوید که از ترجمه عمران بن عبدالله چنین نماید که وی محل اعتماد است.

احمد بن حمزة بن الیسع بن عبدالله القمی: علامه در خلاصه و شیخ نجاشی در رجال به این عبارت که ثقة ثقة او را توثیقی کامل کرده‌اند، و هر دو پدر او را از راویان از حضرت رضاع علیه السلام دانسته، و نجاشی گفته وی را کتاب نوادر است، و گذشت در ترجمه احمد بن اسحاق، حضرت قائم - عجل الله فرجه - او را توثیق نمود. و در مشترکات او را از طبقات رجال حضرت هادی علیه السلام و پدر او را چنانکه گذشت در طبقه راویان حضرت رضاع علیه السلام شمرده است.

احمد بن داوود بن علی قمی: شیخ و نجاشی و علامه و صاحب کتاب مشترکات، او را توثیق نموده‌اند، بلکه شیخ توثیق او را مؤکد و مکرر کرده، و شیخ فرموده وی را کتاب نوادر است کثیر الفائده که خبر داد به او حسین بن عبیدالله، از ابی الحسن بن محمد بن احمد بن داوود، از پدر خود، و او از اصحاب علی بن الحسین بن بابویه است.

الشیخ الادیب احمد بن عبدالقاهر ابن القمی: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، فاضل و ثقه است.

احمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقلة بن سعد: شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند که او از اهل قم و از اشعریین است، و هر دو وی را توثیق کرده و گفته‌اند: او را نسخه‌ای است از حضرت جواد علیه السلام.

احمد بن علی بن الحسن بن شاذان، ابوالعباس القاضی القمی: شیخ نجاشی و علامه وی را به شیخوخت و فقاہت و حسن معرفت ستوده‌اند. و نجاشی برای او دو کتاب ذکر کرده، کتاب زادالمسافر؛ و کتاب امالی. و در اغلب نسخ کتاب نجاشی «الفامی» است به فا و میم، و صاحب کتاب حاوی او را از ضعاف شمرده و گفته که مجهول الحال است. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم: روایت می‌کند از او ابوجعفر بن بابویه (شیخ صدوق) کثیراً و مترضیاً بر او و در این دو، اشعار است به حسن حال و جلالت او. احمد بن علی القمی: معروف به شقران، مقیم به کش بوده، و از اشخاصی است که روایت از ائمه علیهم السلام نکرده است.

قاضی احمد: از حالاتش هنوز بر نگارنده چیزی معلوم نشده، جز اینکه فاضل نراقی در کتاب خزائن، اسم او را با نهایت القاب ذکر نموده، و این مکتوب را که به یکی از فضل‌زاده‌های جاسب نوشته نقل نموده، و ما آن مکتوب را چون خالی از فوائد نبود، از کتاب خزائن عیناً نقل نمودیم، و ظاهراً از علمای زمان صفویه است، و هو هذا صورت مراسله‌ای که جناب قاضی احمد قمی به یکی از فضل‌زاده‌های بلوک جاسب که از جمله بلوک قم است، نوشته:

بسم الله الرحمن الرحيم

من غایبانه مایل آن روی مهوشم بی‌منت نظر به خیالی از آن خوشم
هر چند دیده رمد رسیده نظاره آن جمال باکمال و آن نهال ملوک فضل و افضال
نموده، اما اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده ایشان را از شجاع زمان و لیث غضنفر
اوان، یعنی محمود جهان، بسیار استماع نموده و مشتاق و معتقد ایشان گشته،
همیشه به خیال و آرزوی وصال و شرف اتصال اشتغال دارد.

ما چون نمی‌رسیم بدان آرزوی دل یارب تو آرزوی دل ما به ما رسان
 انه قریب مجیب، والد مرحوم ایشان و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم القواعد من
 البیت، همواره به زیارت این بیچاره گاهی که در این صوب به اصواب توقف داشت،
 آمدی. و مراسم خیر یاد و آشنایی و روابط همسایگی را منظور می‌داشت. به
 مقتضای الولد الرشید یقندی بآبائه الحر، اگر عمل فرمایند ثمره دنیا و آخرت
 خواهد یافت، و خیرها خواهد ساخت.

هر رند که در مصطبه مسکن دارد بسویی ز من سوخته خرمن دارد
 هر جا که سیه گلیم و آشفته دلی است شاگرد من است و خرقة از من دارد
 بر ضمیر منیر فیض مآثر مستور نماند که موضع شریف جاسب به طریق
 دارالمؤمنین قم - حماها الله عن العاهات والآفات والتلاطم - از اراضی طیبه و اماکن
 مشرفه و مردم آنجا از زمان بعثت الی یومنا هذا شیعه اثنی عشریه و صاحب
 ایمانند، و فضائل آن بقعه فاخره بسیار است. و احادیث و روایات بی‌شمار وارد
 است، از آن جمله آن است: فردا که قائم آل محمد - عجل الله فرجه - ظهور می‌کند
 دوازده کس از آن زمین فاخر در خدمت حضرت صاحب خواهند بود، دیگر قطب
 الصلحا شیخ جعد، از آن ولایت پاکیزه بودند.

وقتی به بالای کریره برآمده، روی به مشرق کرده، احرام زیارت امام هشتم و قبله
 هفتم امام ضامن مفترض الطاعة واجب الاطاعة - سلام الله علیه - بسته فریاد برآورده
 که السلام علیکم و آن حضرت جواب سلام داده و فرمود که عليك السلام خدام و
 سادات علیه تاریخ آن را ضبط کردند و بعد از آنکه حضرت شیخ جعد^{علیه السلام} بدان
 آستان عرش نشان رسیده، معلوم گشته که این جواب از برای شیخ بوده، و شیخ در
 زمان سلطان سنجر ماضی که از سلاطین سلجوقی است بوده.

و به جهت ایواره دیوار حرم محترم کاشی‌ای که بهتر از چینی ترتیب داده‌اند، و
 تمامی احادیث نبوی و مرتضوی و قرآن مجید که بر آن کتابت شده، ترتیب دهنده
 آن کاشی جاسبی بوده، و نویسنده آن قرآن و احادیث عبدالعزیز بن نصر قمی بوده،
 در تاریخ خمسمئه بوده و آنها را بر شتران لوک سوار کرده.

از معجزات این است که آنها، به طی ارض، به حوالی مشهد مقدس آمده بودند. درگودی فرود آمده بودند، صبحی جمعی بر سرگود آمده، کسی همراه نبوده، آنها را برداشته پیش سید النقباء سید محمد موسی برده‌اند، و به کار نشانده. و اولاد شیخ جعد، از آن تاریخ خادم و مجاور و صاحب اختیار آن آستانه بوده‌اند. و در زمان میرزا سلطان حسین بایقرا و شاه جم جاه رضوان بارگاه سلطان شاه اسماعیل - انارالله برهانها - درویش شمس‌الدین محمد، و درویش یحیی، شصت سال در آن آستانه مقدسه شب و روز مشغول به خدمت بوده، و شب‌ها سر بر آن آستان نهاد خدمت می‌کردند، و خانه و زن و فرزند سید و تکیه درویش یحیی، در بالای سر آن حضرت در خانه‌ای است موجود. و از ایشان نسل نماند، و دو برادر در طرق که تا شهر یک دو فرسخ است، مقبره و تختی و گنبدی به جهت مدفن خود ساختند، و هر دو در آن مکان مدفونند، و بقعه و کاروانسرای و اسبابی و عمارات عالی پر زیب و زینت از ایشان و به جهت رعایت ادب گستاخی دانسته‌اند، اختیار قبر خود آنجا فرمودند. و دیگر صلحا و اتقیا، از موضع جاسب بسیار برخاسته‌اند، خصوصاً شیخ علی جاسبی که در موضع جمع کتان قم مدفون است، و از جمله اجلا و صلحا بوده. و دیگر سالک طریقت شیخ نظامی است که سید بوده و اسمش سید الیاس بن الیاس مشهور است، چنانچه خود گفته:

در خط نظامی ار نهی گام	بینی عدد هزار یک نام
الیاس که الف بری ز نامش	هم با نود و نه است کامش

دیگر می‌فرماید:

چه در گرچه در بحر گنجه گمم ولی از قهستان شهر قمم
حضرت شیخ از اقطاب و اوتاد بوده، سلاطین زمان را به خدمتش سر مفاخرت
بر آسمان رسیده، چنانچه خود می‌فرماید:

بگفتم بوسمش همچون زمین پای چه دیدم آسمان برخاست از جای
در عتبه فقر و درویشی سلاطین زمان و ارباب حکم و فرمان، پیوسته به
ملازمتش شتافته‌اند، چنانچه خود در مناجات و توحید می‌گوید:

چون به عهد جوانی از بر تو به در کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی من نمی خواستم توام دادی
چون که بر درگه تو گشتم پیر ز آنچه ترسیدنی است دستم گیر

و دیگر حالات شیخ بسیار است، و در عصر سلطان طغرل بن ارسلان بوده و در شهر سنه ۵۵۶ مزارش در ظاهر بلده گنجه، مطاف اهل عالم است، و کلمات شیخ از اعجاز است. ان شاء الله تعالی بعضی دیگر نوشته خواهد شد، به تعاقب فرستاده می شود، و دیگر آنکه جاسب تعلق به حضرت امام ضامن، امام رضا - علیه التحیه والثناء - دارد. تمام شد مکتوب حضرت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاه، اعلم علما، قاضی احمد قمی رحمته الله به نقل از کتاب خزائن نراقی.

مؤلف گوید: بعضی اشتباهات در مکتوب قاضی است که بر اهل بصیرت مخفی نیست. احمد بن محمد بن الحسین بن الحسن بن دول القمی: شیخ نجاشی رحمته الله گفته که وی را صد کتاب است، و یک یک را شمرده و از جمله آنها کتب فروع فقهیه است از طهارت تا دیات، و از جمله کتاب خصائص النبی صلی الله علیه و آله و کتاب شواهد امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل او و کتاب مناقب و کتاب مثالب.

احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقی، ابو جعفر: اصل وی از کوفه است. یوسف بن عمر ثقفی - لعنه الله - که والی عراق بوده جد وی، محمد بن علی را پس از کشتن زید بن علی حبس کرده و بالاخره او را بکشت؛ جد نخستین وی خالد در آن زمان خردسال بود، از خوف والی به همراهی پدر خود عبدالرحمان فرار کرده به برق رود که از مضافات قم است، و در شش فرسنگی^۱ آن واقع شده، پناه بردند و آنجا را محل اقامت خود قرار دادند.

و احمد خود از ثقات است، ولی چون در روایت کردن از ضعفای لاابالی بوده و بر مراسیل اعتماد می کرده، مورد طعن قمیین واقع شده. احمد بن محمد بن عیسی که از وجوه و مشایخ اهل قم بوده، و ترجمه او پس از این نگارش خواهد یافت، او را از قم

۱. برق رود، همین رودخانه بیرقان حالیه است (مؤلف).

تبعید کرد. ولی پس از وفات او، چنان‌که ابن غضائری در رجال خود آورده، احمد بن محمد بن عیسی برای تبرئه خود، سروپای برهنه در جنازه وی حاضر شده، و ابن غضائری که به اندک چیزی راوی را تضعیف می‌کند، روایات او را مقبول دانسته. چه نیکو گفته وحید بهبهانی رحمته الله علیه در تعلیقه رجالیه که توثیق وی از عدول، مسلم و قدح او ثابت نیست. نهایت امر، مطعون بودن طریقه اوست، و آن قدح مخصوص به شیوه پاره‌ای از قدماست.

احمد بن محمد بن داوود، مکنی به ابی‌الحسن: روایت کند از پدر خود محمد بن احمد بن داوود قمی.

احمد بن محمد بن عبیدالله الاشعری القمی: شیخ نجاشی و علامه در خلاصه و صاحب کتاب مشترکات او را توثیق کرده‌اند. نجاشی گفته که صدیق من و پدر من بود و از او حدیث بسیار شنیدم، ولی چون مشایخ ما وی را تضعیف می‌نمودند، از روایات او کناره جستم؛ لیکن او از اهل علم و ادب بوده، شعر پاکیزه می‌گفت، و خط نیکو داشت. جماعتی از علمای رجال گفته‌اند که او را در آخر عمر اختلالی روی داد، رحمته الله علیه. احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص بن السائب بن مالک بن عامر الاشعری: کنیه وی ابوجعفر است، و او از مشایخ و جوهر و فقهای قمیین و مسلم همه بوده، و ریاست عامه داشته است.

سلطان زمان را ملاقات می‌کرده، و به شرف ملاقات حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد و حضرت عسکری علیه السلام رسیده، و کتاب‌ها تصنیف کرده است. شیخ مفید در ارشاد از خیران خادم روایت کرده که من خادم ملازم و دربان حضرت جواد علیه السلام بودم. احمد بن محمد بن عیسی در هنگام رنجوری آن حضرت همه شب وقت سحر، برای پرسش حال حضرت می‌آمد. رسولی که از جانب آن جناب نزد من تردد داشت، هنگامی که حاضر می‌شد، احمد از مجلس کناره می‌جست و رسول با من خلوت می‌کرد.

شبی حسب العادة پس از آمدن رسول از مجلس برخاست و کناره جست، لیکن از محل خود برگشته، در جایی ایستاد که سخن ما را می‌شنید؛ رسول گفت: مولایت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: هنگام من رسیده و امر امامت پس از من با فرزندم

علی هادی است و برای اوست، بر شما پس از من آنچه مرا بود بر شما بعد از پدرم. پس از رفتن رسول، احمد به محل خود بازگشت، و از پیغام رسول پرسش کرد. گفتم خیر بود. گفت: سخن وی را می شنیدم و قصه را بی کم و بیش باز گفتم. گفتم: خداوند در کتاب خود از تجسس نهی کرده، چنانکه فرموده: «ولاتجسسوا».

اکنون این شهادت را حفظ کن که روزی محل حاجت خواهد شد. خیران گوید: بامداد همان پیغام را در ده پاره کاغذ نوشته مهر کرده و به ده تن از وجوه اصحاب سپردم و گفتم: اگر مرا حادثه‌ای روی داد، پیش از مطالبه کاغذها، شما هر یک را باز کرده، مضمون آن را معمول دارید. پس از آنکه مولای من دار فانی را وداع گفتم، ملازم منزل خود شدم و بیرون نمی‌رفتم. تا هنگامی که خبر رسید که رؤسای قوم و بزرگان شیعه نزد محمد بن فرج برای گفت‌وگو در امر امامت انجمن کرده‌اند، و او در اجتماع ایشان نزد وی نامه‌ای برای من فرستاد و درخواست کرده که در آن انجمن حاضر شوم، و در نامه درج کرده که اگر خوف بیرون افتادن از پرده نبود، هر آینه خود به همراهی آن جماعت از حضور مجلس تو دریغ نداشتم، اکنون خواهش دارم که این التماس را اجابت کنی. لاجرم پس از خواندن نامه، سوار مرکب شده، در آن مجمع فرود آمدم. بعد الحضور در این باب سخن‌ها رانده شد و گفت‌وگوها پیش آمد. اکثر ایشان را در شک و حیرت یافتم. ناچار جماعتی که کاغذها را نزد ایشان به ودیعت گذاشته و همگان حاضر آن مجلس بودند، گفتم آنها را بیرون بیاورید و نظر کنید. پس از ملاحظه ایشان گفتم: این است آنچه مولای من مرا مأمور آن ساخته بود.

بعضی از ایشان گفتند: خوش بود که تو را در این گواهی شاهدهی دیگر مساعد بودی که پایه حجت، هرچه محکم‌تر نیکوتر باشد. گفتم حضرت منان این موهبت را به شما ارزانی داشته، اینک ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی الاشعری شاهد قضیه بوده و بر مدعای شما گواهی دهد، از وی سؤال کنید، وقتی سؤال کردند، از آن گواهی کناره جست. چون چنین دیدم، وی را به مباحله خواندم. او بترسید و گواهی بداد، و گفتم این امر مکرمت و شرفی است که آرزو داشتم مخصوص مردی از عرب بوده باشد. چون پای مباحله به میان آمد، از اقامت شهادت‌گریزی نیست.

حاضران پس از مشاهده آن حال و واضح شدن قضیه بدین منوال، لاجرم به جملتهم امر امامت حضرت علی هادی علیه السلام را تصدیق کرده، ربقه اطاعت او را به گردن بستند. وحید بهبهانی در تعلیقه گفته است: قبول این‌گونه روایت در شأن شخصی مثل این ثقه جلیل الشأن، محل تأمل است و گویا نظر به همین روایت، شیخ نجاشی از توثیق وی سکوت کرده، و گاهی سخنی از او نقل می‌کند که استظهار مجروحیت او در نظر وی بعید نیست، چنان‌که از ترجمه علی بن محمد بن شیره لائح شود. بعد از آن وحید می‌گوید: ظاهر آن است که تأمل در وثاقت وی روا نباشد، و شاید این لغزشی بوده که از او صادر شده، و از آن بازگشت کرده، چه ظاهر این است که مشایخ را در وثاقت و علو شأن او تأملی نیست، و شیوه ایشان تکیه کردن بر قول اوست. و از ترجمه حسن بن سعید پیداست که وی محل اعتماد ابن نوح، بلکه معتمد کل اصحاب بوده.

شیخ صدوق رحمته الله در اول اکمال‌الدین گفته که احمد بن محمد بن عیسی با آن پایه فضل و جلالت شأن از ابی طالب عبدالله بن الصلت روایت می‌کند. و زندگانی کرد تا محمد بن الحسن الصفار وی را ادراک نمود.

صاحب منتهی المقال گوید: پدر و جد او و عمران عم وی و ادیس بن عبدالله که برادر جد اوست و بنو اعمام وی زکریا بن آدم و زکریا بن ادیس و آدم بن اسحاق و غیر آنها همگی از وجوه اصحاب و از اجلای روات حدیث‌اند.

در مجالس المؤمنین می‌گوید: احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص بن السائب بن مالک بن عامر الاشعری: شیخ نجاشی گفته: کنیت او ابو جعفر است و اول کسی که از پدران او در ولایت قم ساکن شد، سعد بن مالک بود. و سائب بن مالک، بعد از ملازمت حضرت رسالت به کوفه مهاجرت کرد، و در آنجا مقیم شد.

و بالجمله ابو جعفر شیخ قمیان و بزرگ و فقیه ایشان بود، و او بود که سلطان قم در امور ملکی قم به او رجوع می‌نمود، و با این همه فضائل به شرف ملازمت حضرت امام رضا ابو جعفر ثانی و امام حسن عسکری علیه السلام رسیده بود. و او را کتب بسیار است، از آن جمله کتاب توحید، و کتاب فضل النبی، و کتاب متعه، و کتاب نوادر، و

آن مبوب نبود، تا آنکه داوود بن کوره آن را مرتب ساخت، و کتاب ناسخ و منسوخ، و کتاب اظه، و کتاب فضائل العرب، و کتاب فی الحج.

احمد بن محمد بن یحیی العطار: شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب و استبصار روایاتی را که وی در طریق آن است تصحیح کرده، و ازین معنی می توان توثیق او را استفاده کرد. میرزا محمد استرآبادی در رجال کبیر گفته: بنای علامه بلکه سایر اصحاب بر توثیق اوست. و شیخ عبدالنبی جزائری، صاحب کتاب حاوی الاقوال فی معرفة الرجال، او را در قسم ثقات ذکر کرده و گفته است که علامه طریق شیخ را در تهذیب و استبصار به محمد بن علی بن محبوب، و طریق او را در تهذیب به علی بن جعفر، و طریق صدوق را به عبدالرحمان بن الحجاج به صحت موصوف کرده، و عطار در این طریق داخل است. شهید ثانی نیز در درایه او را توثیق نموده، و در وجیزه او را از مشایخ اجازه شمرده و گفته است که اصحاب ما حکم به صحت حدیث او نموده اند.

احمد بن معروف: از اهل قم، او را کتاب نوادر است. چنانچه شیخ در فهرست و نجاشی گفته اند، و در کتاب معراج انتظام او را در سلک مشایخ اجازه بعید ندانسته، لیکن در تعلیقه، پس از نقل این سخن از معراج، امر به تأمل کرده است.

احمد بن الیسع بن عبدالله القمی: ابن داوود در رجال خود او را مؤکداً توثیق کرده، و صاحب رجال کبیر و کتاب منتهی المقال هر دو گفته اند که ظاهر آن است که صاحب ترجمه، همان احمد بن حمزه بن الیسع است که سابقاً مذکور شد.

ادریس بن عبدالله بن سعد الأشعری: علامه در خلاصه، و نجاشی هر دو او را توثیق کرده اند. و ابوجریر قمی که نام او زکریاست فرزند وی است، و گفته اند او را کتابی است، و صاحب کتاب مشترکات نیز او را از ثقات شمرده.

ادریس بن عبدالله القمی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

ادریس بن عیسی الأشعری القمی: علامه در خلاصه گفته، وارد شد بر حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام و از او یک حدیث روایت کرده، پس از آن گوید که او از جمله ثقات است.

ادریس القمی: کنیه وی ابوالقاسم است. وحید بهبهانی در تعلیقه گفته، محتمل است وی یکی از دو اشعری سابق الذکر بوده باشد.

اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی: نجاشی گوید: او از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و کتابی داشته که آن را جماعتی روایت کرده‌اند. و شیخ نیز در فهرست از کتاب وی خبر داده، چنان‌که در تعلیقه وحید است، وی برادر زکریا بن آدم، جلیل‌الشان است.

اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری: از ثقات قمیین است. از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت کند. و احمد بن اسحاق مشهور، منسوب به اوست. این جمله کلام علامه و نجاشی است، و در مشترکات نیز او را توثیق کرده است.

اسحاق القمی: از اصحاب حضرت باقر علیه السلام و صاحب کتاب است، چنان‌که شیخ در فهرست گفته. و بعضی گفته‌اند، ظاهراً او با اسحاق سابق‌الذکر یکی است.

الشیخ الثقة ابوطالب، اسحاق بن محمد بن الحسن بن الحسين بن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی بر شیخ موفق ابی جعفر صدوق جمیع تصانیف او را قرائت نمود. روایات و احادیث و مطولات و مختصراتی در اعتقاد به عربی و فارسی دارد. خبر داد ما را به آنها شیخ والد موفق‌الدین عبیدالله بن الحسن بن الحسين بن بابویه، از مؤلف.

اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری: علامه در خلاصه و نجاشی در رجال، او را از وجوه قمیین و از ثقات شمرده‌اند. و صاحب مشترکات بعد از توثیق او، مانند نجاشی گفته که محمد بن ابی‌الصهبان از وی روایت می‌کند، ولی شهید ثانی اتحاد او را با اسماعیل بن سعد که ترجمه او پس از این خواهد آمد، بعید ندانسته، بلکه فرزند محقق، او جزماً حکم به اتحاد نموده است.

اسماعیل بن سعد الاحوص الاشعری القمی: شیخ و علامه وی را از ثقات و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام شمرده‌اند، و صاحب کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت ستوده است. اسماعیل بن عبدالله البجلی القمی: پدر احمد بن اسماعیل بن سمکه است که ترجمه وی گذشت.

اسماعیل بن محمد: چنان‌که در فهرست شیخ است، وی از اهل قم می‌باشد. گویند وی دارای تألیفاتی است که از آن جمله کتاب المعرفه است.

الشیخ الثقة ابوابراهیم، اسماعیل بن محمد ابن بابویه: برادر اسحاق بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه است، و آنچه را که در حق برادرش اسحاق شیخ منتجب‌الدین گفته در حق او هم به عینه نوشته است، فراجع.

السید زین‌الدین، امیرة بن شرفشاه الحسینی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی از ثقات است و قاضی قم بوده.

باب باء

الشیخ بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن ابن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین می‌نویسد: وی فقیه و صالح و مقرئ بوده. قرائت نموده بر شیخ معظم ما شمس‌الاسلام حسن بن حسین بن بابویه. او را کتابی است نیکو در اصول و فروع که آن را صراط‌المستقیم نامیده، و من آن کتاب را بر او قرائت نمودم.

باب جیم

جعفر بن الحسن بن علی بن شهریار، ابومحمد المؤمن القمی: علامه و نجاشی گفته‌اند: از مشایخ قم است که منتقل به کوفه شد. و هر دو وی را توثیق کرده‌اند. و نجاشی گفته که او کتابی در مزار و فضیلت کوفه و مساجد آن تصنیف کرده، با کتاب نوادر. لیکن نجاشی جعفر بن الحسین ضبط کرده، و وفات او را در کوفه سنهٔ اربعین و ثلاثمئه دانسته.

جعفر بن الحسین بن حسکه، ابوالحسن القمی: او از شیخ صدوق، و شیخ طوسی از وی روایت می‌کند. صاحب منتهی‌المقال می‌گوید: علامه در اجازهٔ کبیرهٔ خود تصریح کرده که او از مشایخ شیخ بوده است.

جعفر بن سلیمان القمی، ابومحمد: علامه گفته: او از اصحاب ما و از ثقات است. نجاشی نیز بعد از توثیق او گفته که او از اصحاب قمیین ماست و صاحب کتاب ثواب الاعمال می‌باشد.

جعفر بن عبدالله بن الحسین بن جامع القمی: از قبیلۀ حمیر و از اصحاب حضرت امام علی‌النقی علیه السلام بوده، و با حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز مکاتبه داشته است.

جعفر بن علی بن احمد القمی، معروف به ابن الرازی: حسن بن داوود در رجال خود او را توثیق کرده و صاحب تصنیف شمرده. وحید در تعلیقه می‌گوید: ظاهر آن است که او از مشایخ شیخ صدوق است، به قولی، و شیخ اجازه می‌باشد. و در این اشعار است به وثاقت او و شیخ نیز می‌گوید، وی صاحب تصنیفات بوده.

جعفر بن محمد بن عیسی: برادر احمد بن محمد الاشعری روایت می‌کند از علی بن یقطین، و روایت از او می‌کند احمد برادرش، در باب شهادت بر نساء.

جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه: شیخ نجاشی گفته، کنیت او ابوالقاسم و لقب او مسلمه است، و از اخیار اصحاب سعد بن عبدالله اشعری در حدیث فقه، و از ثقات اصحاب ما و اجلای ایشان بود. و او از برادر و پدر خود روایت دارد، و ایشان از سعد، و گفته است که از سعد نشنیده‌ام الا چهار حدیث، و همچنین نجاشی گفته، شیخ ما ابو عبدالله (شیخ مفید) فقه را بر جعفر مذکور خوانده بود، و از او بهره برداشته، و هر قدر در وصف فقه و خوبی وی گویند، او فوق آن است، و تفصیل مصنفات او در کتاب نجاشی مذکور است.

مؤلف گوید: قبر شریف وی در بقعه منوره کاظمین علیهم‌السلام است.

باب حاء

الشیخ حسکه بن بابویه: در کتاب امل الآمل می‌نویسد: نامش حسن بن حسین است و فقیه و فاضل بوده.

حسن بن ابان: از قمیین است. شیخ در فهرست و علامه در خلاصه گفته‌اند: حسین ابن سعید اهوازی از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم‌السلام است. وی کوچ کرد به قم و فرود آمد بر حسن بن ابان. شهید ثانی می‌گوید: ذکری از وی در کتب رجالیه نیست، با اینکه فرود آمدن حسین بن سعید بر وی دلالت بر جلالت شأن و مشهوریت او می‌کند.

السید ابوعلی، الحسن ابن السید عمادالدین احمد ابن ابی‌علی الحسینی القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که صالح و فاضل است.

حسن بن احمد بن ریزویه القمی: چنانچه در خلاصه می‌گوید، ریزویه، با رای مسکوره، و یای ساکنه، و ذال مفتوحه، و واو ساکنه، و یای مفتوحه، از ثقات قمیین است. کتاب مزار، تألیف اوست. و در ایضاح است که ریزویه، با ذال مضمومه، می‌باشد.

حسن بن الحسین ابن بابویه: جد شیخ منتجب‌الدین، صاحب فهرست، مشهور است، و او در فهرست، در ترجمه جد خود چنین می‌گوید: الشیخ الامام الجد، شمس الاسلام الحسن بن الحسین ابن بابویه القمی، نزیل الری، المدعو حسکا، فقیه ثقة وجه؛ یعنی اصل وی از قم است، ولی مسکن او در ری بوده، و حسکا لقب داشته، و از فقها و ثقات و وجوه ایشان است. پس از آن گفته که وی تمام تصنیفات شیخ طوسی را در ارض مقدسه غری - علی ساکنها السلام - و شیخ بزرگوار سالار بن عبدالعزیز، و قاضی ابن براج را نزد آنان قرائت نمود. او را مصنفاتی است در فقه که از جمله آنهاست کتاب عبادات و کتاب الاعمال الصالحه، و کتاب سیر الانبیاء والائمة علیهم السلام.

شیخ ثقة‌الدین، الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین ابن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی فقیه و صالح است.

حسن بن خالد بن محمد بن علی البرقی: مکنی به ابوعلی، برادر محمد بن خالد، چنانکه در کتاب خلاصه می‌گوید، وی از ثقات می‌باشد. و در رجال نجاشی می‌نویسد: کتاب نوادر از اوست. و در فهرست شیخ است که حسن ابن خالد برقی، برادر محمد ابن خالد، مکنی به ابوعلی، او را کتبی است که خبر داد ما را به آنها، عده‌ای از اصحاب، از ابی‌الفضل، از ابن بطه، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عموی خود حسن بن خالد.

حسن بن خرزاذ: به ضم خاء، و تشدید راء و زای و ذال، بعد از الف. علامه و نجاشی گفته‌اند: او قمی است، و کثیر الحدیث بوده، و علو او را در آخر عمر نسبت به قولی داده‌اند. و نجاشی گفته که او را کتاب اسماء رسول الله صلی الله علیه و آله و کتاب متعه است. لیکن شیخ در رجال خود گوید: حسن بن خرزاذ از اهل کش است.

حسن بن زبرقان: مکنی به ابوالخزرج. شیخ نجاشی گوید: او را کتابی است، خبر داد به ما احمد بن علی بن کرج که او گفت، حدیث کرد برای ما حسن بن حمزه، و او گفت حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه، گفت حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن خالد از او.

حسن بن سابور، ابو عبدالله الصفار: ابن غضائری می‌گوید که او اهل قم است، و به گمان قمیین، وی از غلات بوده، و من کتابی از او دیدم در صلوة، بسی استوار و متین و نیکو نوشته بود. صاحب منتهی المقال در آخر تأملی کرده، زیرا این سخن از ابن غضائری که هیچ جلیل‌القدری از طعن قلم او سلامت نیافته، بر صحت روایات وی بی‌دلالت نیست.

شیخ ابوسعید، الحسن بن عبدالعزیز بن الحسین القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین گوید: وی فقیه و صالح است.

حسن بن عبدالصمد بن محمد بن عبدالله الاشعری القمی: در کتاب خلاصه و رجال ابن داوود و رجال نجاشی است که شیخ و ثقه‌ای از اصحاب ماست. و نجاشی گوید پدر او از حنان، از ابی عبدالله (حضرت صادق علیه السلام) روایت می‌کند. کتاب نوادر از او است. و در بعضی نسخ نجاشی به جای حسن، حسین است.

الشیخ الامام نصیرالدین ابومحمد، الحسن بن علی بن بهلول القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که واعظ و صالح و فقیه بوده.

حسن بن علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه: برادر شیخ صدوق است، وی از عباد و زهاد و اهل عزلت بوده است.

حسن بن علی، ابومحمد الحجال: علامه و نجاشی گفته‌اند: او از اصحاب قمیین ما، و از ثقات است. و او با محمد بن الحسن بن الولید در تجارت شریک بوده، و او را کتابی است بزرگ به نام کتاب الجامع فی ابواب الشرایع، و در مشترکات نیز او را توثیق کرده است. الشیخ الادیب، افضل‌الدین الحسن بن فاذا القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی در علم لغت پیشوا بوده است.

حسن بن مالک قمی: علامه در خلاصه گوید: او از اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام و از ثقات است. و صاحب کتاب مشترکات نیز او را از ثقات شمرده. بعضی از علمای رجال، نام او را حسین ضبط کرده‌اند.

حسن بن متیل: به میم مفتوحه، و تایی مشدد قرشت، و یای حطی، و لام. علامه در خلاصه و نجاشی در رجال گفته‌اند که او وجهی است از وجوه اصحاب ما، و

کثیر الحدیث بوده، و وی را کتابی در نوادر است. و در مشترکات نیز او را ممدوح و موثوق شمرده، و او از مشایخ محمد بن الحسن بن الولید علیه السلام بوده.

حسن بن محمد بن بندار: مولانا شیخ عنایت الله در مجمع الرجال گفته که استناد ابن غضائری بر قول او، و ترحم بر وی شاهی است تمام بر کمال ممدوحیت او، و گفته که از نجاشی نیز ظاهر می شود که او از شیوخ معتبر قم بوده است.

الشیخ الجلیل و المورخ النبیل، حسن بن محمد بن الحسن القمی، مؤلف تاریخ قم: چنان که در کتاب ریاض العلماء، فاضل خیبر میرزا عبدالله اصفهانی می نویسد، از بزرگان و قدمای اصحاب است، و از معاصرین شیخ صدوق بوده، و روایت می کند از شیخ حسین بن علی ابن بابویه قمی، برادر صدوق علیه السلام بلکه از خود صدوق نیز روایت می کند، و اعتماد کرده بر او استاد استناد یعنی علامه مجلسی در بحار، و فرموده: کتاب او معتبر است. و در مزار بحار و غیره از کتاب تاریخ قم نقل می کند.

از رساله امیر منشی در احوال بلده قم و مفاخر و مناقب آن به دست می آید که اسم صاحب تاریخ قم، استاد ابوعلی، حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی است. و نیز صاحب ریاض العلماء فرموده محمد بن حسن قمی و گمانم آن است که او پدر این شیخ باشد. و نیز فرموده که این مورخ فاضل را برادری است فاضل، و او ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب قمی است، چنانچه از تاریخ قم او استفاده می شود. مؤلف گوید: بیشتر فواید این کتاب که متعلق است به احوال خراج قم و بعضی حالات او، مأخوذ از او است.

حسن بن محمد بن عمران: وصی زکریا بن آدم بوده، چنانچه از ترجمه زکریا استفاده می شود. و از کلام شیخ کشی نیز این معنی را می توان استفاده کرد. وحید در تعلیقه گوید: از این وصایت، ممکن است وثاقت او را استفاده کرد. وصیت زکریا علی الظاهر به امور وکالت امام علیه السلام تعلق داشته، و مربوط به اموالی بوده که از ائمه علیهم السلام در دست زکریا بوده است. و در منتهی المقال گفته: ظاهراً وی برادر حسین بن محمد بن عمران الاشعری القمی، و پدر موسی بن الحسن بن محمد بن عمران است که هر دو از ثقات بزرگ بوده اند. حسین بن ابراهیم القمی: در امل الآمل گوید: معروف به «ابن خیاط» بوده و فاضل و جلیل و از مشایخ شیخ طوسی است.

حسین بن احمد بن ادریس القمی الاشعری: کنیه وی ابو عبدالله است، و نلعکبری از او روایت کند، و از وی اجازتی دارد. و در تعلیقه گفته: اینکه او از مشایخ اجازه بوده، اشاره است به وثاقت وی، و گفته که شیخ صدوق رحمته الله از او روایت بسیار کرده، و از جد خود نقل می‌کند که در کتب شیخ صدوق زیاده بر هزار موضع نام او مکرر شده، و در هیچ موضع از قول «رحمه الله» هنگام ذکر او مسامحه نکرده!

حسین الاشعری القمی: کنیه وی نیز ابو عبدالله بوده است. علامه در خلاصه او را توثیق کرده، و شاید همان حسین بن احمد مذکور باشد.

حسین بن الحسن بن ابان: روایت می‌کند از حسین بن سعید تمام کتب او را، و روایت می‌کند از او ابن الولید. و ابن قولویه گفته است که وی از خویشان محمد بن حسن صفار، و سعد بن عبدالله است، و اقدم بر آنهاست، برای اینکه او روایت می‌کند از حسین بن سعید در حالی که آن دو روایت نکرده‌اند از او، و از تصحیح بعض طرق تهذیب، توثیق او استفاده می‌شود، و تصریح کرده است ابن داوود به توثیق او در ترجمه محمد بن اورمه.

حسین بن الحسن بن بندار: وی روایت می‌کند از سعد بن عبدالله، و کشی از او روایت می‌کند.

حسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن الحسين ابن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که فقیه و صالح بوده.

حسین بن الحسن الفارسی القمی: در فهرست است که او را کتابی است که خبر داد ما را به آن کتاب عده‌ای از اصحاب ما، از ابی‌المفضل، از ابن بطه، از احمد بن ابی عبدالله، از حسین بن حسن فارسی.

حسین بن سعید بن حماد بن مهران الاهوازی: از موالی علی بن الحسين اهوازی و از ثقات است. و از حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم السلام روایت می‌کند. و اصل وی از کوفه است، با برادر خود حسن منتقل به اهواز شد، پس از آنجا کوچ کرد به قم، و بر حسن بن ابان که نام وی سبقت گرفت، فرود آمد. و در قم وفات کرد، و او با شرکت برادر خود حسن سی کتاب تصنیف کرده، و نام هر یک در رجال شیخ نجاشی مذکور است، این جمله کلام شیخ در فهرست است. و سخن علامه نیز با او

تا انتقال به قم موافق است. و ابن داوود در رجال خود و صاحب کتاب مشترکات نیز او را توثیق کرده‌اند. وحید بهبهانی در تعلیقه گفته است: روایت کردن اجلای قمیین، مانند سعد بن عبدالله، و محمد بن الحسن بن الولید از وی، بدون تأمل بلکه اعتماد و تکیه کردن ایشان بر وی، و قبول قول او، از قرائن وثاقت اوست.

حسین بن شاذویه، ابو عبدالله الصحاف: نجاشی گفته که او صحاف بوده، و از ثقات است و اندک حدیث است، و وی را کتاب‌هایی است. علامه در خلاصه بعد از نقل سخن نجاشی، از ابن غضائری نقل کرده که او گفته است: ابن شاذویه از اهل قم است و به گمان قمیین از غلات بوده و من کتابی دیدم از وی در صلوة، محکم و متین نوشته، پس از آن می‌گوید که او در نزد من مقبول الروایة است، چه نجاشی او را تعدیل کرده و ابن غضائری نیز چیزی که دلالت کند بر ضعف وی نگفته. صاحب منتهی المقال می‌گوید: از سخن ابن غضائری براءت ساحت وی از آنچه نسبت به او داده‌اند، آشکار است. و در وجیزه و کتاب مشترکات نیز او را از ثقات شمرده‌اند و در حاوی، او را در قسم ثقات ذکر کرده است.

حسین بن علی الخراز القمی: نجاشی گفته، کنیت وی ابو عبدالله است و صاحب کتاب الزیارات می‌باشد.

حسین بن علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه القمی: شیخ نجاشی و علامه او را به وثاقت و کثرت روایت ستوده‌اند. نجاشی گفته او را کتابی چند است که از جمله آنهاست کتاب التوحید، و نفی التشبه، و کتابی دیگر که برای کافی الکفاة صاحب ابن عباد ترتیب داده. و او با برادرش شیخ صدوق چنان‌که پس از این بیاید، به دعای حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - متولد شده‌اند. و صاحب کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت مدح کرده، و در مجالس المؤمنین گوید: الحسین بن علی بن موسی ابن بابویه القمی در خلاصه آورده که او ثقه و کثیر الروایه است، و از پدر و برادر خود محمد بن علی روایت می‌نماید. و در کتاب نجاشی مذکور است که او از جمله ثقات است. از پدرش اجازه روایت کتب حدیث و فقه و مانند آن داشت، و از تصانیف او کتابی است در رد بر واقفیه، و کتاب سیره النبی والائمة عليه السلام فی المشرکین.

حسین بن مالک القمی: از ثقات و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و به لفظ حسن هم گذشت.

حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی: به گفته نجاشی مکنی به ابو عبدالله، از ثقات و مؤلف کتاب نوادر است. روایت می‌کند از او محمد بن یعقوب و در خلاصه است که الحسین الاشعری القمی، ابو عبدالله ثقه است. و ظاهر این است که او حسین ابن محمد بن عامر بن عمران است، چنان‌که دلالت دارد بر این مطلب آنچه درباره عموی او عبدالله بن عامر خواهد آمد.

در مجالس المؤمنین گوید: الحسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی یکی از مشایخ شیخ اجل رئیس المحدثین، محمد بن یعقوب الکلینی الرازی رحمته الله است. شیخ نجاشی توثیق او نموده، و از مصنفات او کتاب نوادر است.

منحفی نماند که حسین بن محمد که جد بی واسطه او عمران است، چنان‌که از کتاب نجاشی در این باره نقل شد، در کتب اربعه متداوله رجال موجود نیست، و در اسناد کتاب من لایحضره الفقیه واقع شده که حسن بن محمد بن عامر، عن عمه عبدالله بن عامر، و بعضی از فضلاهی متأخرین در حاشیه کتاب نجاشی، متصدی توفیق میان کلام نجاشی و اسناد کتاب من لایحضره الفقیه گردیده، و گفته که شیخ نجاشی در باب عین مهمله، در لفظ عبدالله بن عامر گفته، جعفر بن محمد ابن قولویه روایت می‌کند از حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن ابی عمرو الاشعری، و نام عبدالله را چنین ذکر کرده که عبدالله بن عامر بن ابی عمرو الاشعری، چنان‌که در کتاب خلاصه نیز واقع شده.

بنابراین می‌توان گفت: حسین بن محمد بن عمران که در این مقام از کتاب نجاشی واقع شده، همان حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن ابی عمرو الاشعری باشد، به حذف واسطه عامر، و آنچه در اسناد کتاب من لایحضره الفقیه واقع شده، بی حذف واسطه، مؤلف گوید: اگرچه این فاضل به توفیق میان کلام نجاشی و اسناد کتاب من لایحضره الفقیه موفق گردیده، اما از مخالفتی که میان دو کلام نجاشی به هم رسیده غافل گردیده، زیرا که جد اعلای حسین بر وجهی که نزد ذکر عبدالله بن عامر

مذکور شده، ابو عمرو اشعری است، و بر وجهی که نزد ذکر حسین در این باب اتفاق افتاد، ابی بکر اشعری است.^۱

حسین بن محمد القمی: از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است.

حمدان بن مهملک القمی: نجاشی گوید که او را کتابی است که روایت می کند آن را از وی محمد بن ابی عمیر، و همچنین در کتاب مشترکات گفته که راوی از او ابن عمیر است. حمزه بن الیسع القمی: او را از اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام شمرده اند، و در تعلیقه گوید که راوی وی احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی است. حمزه بن یعلی الاشعری، ابو یعلی القمی: شیخ نجاشی در رجال و علامه در خلاصه گفته اند: او از حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام روایت می کند، و از ثقات و وجوه است. و نجاشی گفته او را کتابی است که روایت کرده اند آن را از وی جماعتی از اصحاب که از ایشان است صفار. و در مشترکات نیز پس از توثیق او، صفار و سعد بن عبدالله را از راویان وی شمرده.

ابوالمحارب، حنین بن سهل بن محارب القمی: در مجالس المؤمنین می نویسد: وی از اعظام حکمای شیعه امامیه است، در ایام دیالمه نشو و نما یافته و پرتو انوار حکمت بر صفحات حال او تافته، در تاریخ الحکماء مسطور است که صاحب اعظم سعید بن العمید که استاد الفضلا و عمید وزرای روزگار بود به وجود او افتخار می نمود و می فرمود که اگر از شهر ما همین بیرون آمده باشد ما را کافی است! و ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که او عالم به قوانین سیاست بود، و مروت و عفاف در او غالب بود، و بسیاری از نوادر حکمت اهل یونان و سیر و احوال ایشان را حفظ کرده بود، و می گفته که اینها پاره های زرند، و همچنین جمیع فقرات ارسطو را که در سیاست نوشته و برای اسکندر فرستاده، یا به مشافهه به او گفته، حفظ داشت. و می گفت که کار زمانه منتهی شده به قواعد و رسومی که خارج است از آنچه آن حکیم جهت آن پادشاه رسم کرده بود، و این بنا بر آن است که مردم خلع ربقه دین و

۱. باید صحیح ابی عمرو اشعری باشد چه ابی بکر نام در قمیین بعید است چنانکه خود قاضی در باب ذکر قم در مجلس اول کتاب مجالس متعرض شد که حاکم قم هر قدر ابوبکر نام از قمیین خواست پیدا نشد (مؤلف).

رشته حیا را که مانع از گمراهی و مسارعت و تباهی است گسسته‌اند، و ظاهر است که زمانی که اهل آن از شعار دین و حلیه عقل و علاقه حیا منسلخ باشند، در غایت فساد خواهد بود، و اصلاح آن جز به شمشیر نتوان کرده و حنین مذکور، محب حکمت و اهل حکمت و کثیر الفضائل بود. و همیشه با اهل فضل و حکمت به سر می‌برد و با ایشان طریقه احسان مسلوک می‌داشت، و صاحب اخلاق شریفه و همت عالی بود.

مؤلف گوید: اگر حنین بن سهل امروز زنده بود، چه می‌گفت که رواج بازارمان خیانت و کم‌فروشی و دروغ و تقلب است؟ و رواج اداراتمان دفع‌الوقت و ممالطه و رشوه و تملق؟ به طوری که برای یک کار جزئی باید سال‌ها در دادگستری دوید، و پول‌ها خرج کرد و خسارت‌ها دید، یا برای ثبت ملک موروث و متصرفی خود، باید با نداشتن اعتراض سال‌ها در اداره ثبت دوندگی نمود، و پول‌ها داد تا سند مالکیت خود را گرفت (همان کارهایی که سابق در هر شهر چند تن از علما به سرعت و مجاناً انجام می‌دادند). طوری رشته دیانت و حیا را گسسته‌اند که منکرات را در ملأ عام مرتکب می‌شوند، اطفال و جوانان که مرآت اخلاق اولیای خود هستند، در کوچه و بازار به کلماتی سخن می‌گویند که از شنیدن آن موی بر اندام هر انسان با وجدانی راست می‌شود. شوخی و مزاحشان فحش دادن به یکدیگر و استعمال الفاظ قبیحه است. بی‌چهارم هفته ساله با پیرمرد هفتادساله درمی‌افتد، و باک ندارد. شستن کثافاتشان در مساجد و مدارس است، و تکان دادن فرش‌ها در خیابان و معابر. در معابر انواع وحشی‌گری و لش‌بازی دیده می‌شود؛ و این نیست مگر به واسطه ترک امر به معروف و نهی از منکر. کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر. ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر. همه می‌گویند به من چه! به تو چه! در چنین زمان است که به فرموده مشارالیه، اصلاح جامعه جز به شمشیر میسر نیست. اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبنا و لینا و کثرة عدونا و قلة عددنا و تظاهر الزمان علینا اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمه تعزبها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله.

الادیب اوحدالدین، حیدر بن محمد الجاسبی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی فاضل و صالح بوده است.

باب دال

داوود بن کوره القمی: در رجال شیخ است که او کتاب نوادر احمد بن محمد ابن عیسی را مبوب ساخت. و در فهرست زیاده بر این گفته که او راست کتاب الرحمه، مانند کتاب سعد بن عبدالله. و نجاشی نیز گفته داوود بن کوره، ابو سلیمان القمی. وی کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی و کتاب مشیخه حسن بن محبوب را مبوب کرد، و کتاب الرحمه که در وضو و صلوة و زکوة و صوم و حج است، متعلق به اوست. و راوی او احمد بن محمد بن یحیی است. وحید بهبهانی در تعلیقه گوید: ظاهر این است که این مرد جلیل القدر بود، و از مشایخ ثقة الاسلام کلینی - رحمة الله علیه - است. و در مشترکات نیز احمد بن محمد بن یحیی را از راویان وی شمرده.

باب راء

ریان بن الصلت البغدادی الاشعری القمی: نجاشی در رجال و علامه در خلاصه گفته اند: قمی است و کنیه وی ابوعلی است، و از حضرت رضاء علیه السلام روایت می کند، و ثقة و صدوق بوده. و علامه گوید که خراسانی الاصل بوده. و شیخ نیز در رجال خود او را توثیق کرده. و شیخ کشی را نیز سخنی است که دلالت می کند بر نیکی حال و جلالت شأن وی. وحید بهبهانی در تعلیقه گوید: او خطیب مأمون و از مقربان و اصحاب سر او بود، و مأمون خدمات خود را به او و فضل بن سهل رجوع می نمود؛ لیکن وی در باطن از شیعیان بوده. و شیخ در فهرست برای او کتابی ذکر کرده.

ریان بن شیبب: شیخ کشی گوید: ریان بن شیبب، خال مستعصم، از ثقات است و ساکن قم شد، و روایت می کنند از او اهل قم. و او مسائل صباح بن نصر هندی از حضرت رضاء علیه السلام را جمع کرد و ثقة و صدوق بود.

باب زای

زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی: شیخ نجاشی در رجال و علامه در خلاصه گفته اند: او از ثقات جلیل القدر عظیم الشأن است، و در نزد حضرت رضاء علیه السلام و جاهتی داشته. علامه از شیخ کشی، از محمد بن قولویه، از سعد بن عبدالله، از

محمد بن حمزه، از زکریا بن آدم روایت می‌کند که گفت: خدمت حضرت رضاع‌الایله^{علیه السلام} عرض کردم که اراده دارم از قم و نزد اهل بیت خود خارج شوم؛ چه سفها و جهال در میان ایشان بسیار شده‌اند.

حضرت فرمود: از این اراده منصرف شو! زیرا که به واسطه تو بلا از اهل بیت تو رفع می‌شود، چنان‌که دفع می‌شود از اهل بغداد به واسطه پدرم موسی بن جعفر^{علیه السلام}! و نیز محمد بن قولویه روایت کرده از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از احمد بن ولید، از علی بن مسیب همدانی که گفت: به حضرت رضاع‌الایله^{علیه السلام} عرض کردم مسافت من دور است و نمی‌توانم همه وقت شرفیاب حضور مبارک گردم، پس مسائل دینیۀ خود را از که فراگیرم؟ حضرت فرمود: از زکریا بن آدم که امین است در امور دین و دنیا.

و علی بن مسیب گفته، سالی حضرت رضاع‌الایله^{علیه السلام} به قصد حج از مدینه حرکت فرمود. زکریا بن آدم نیز با حضرت در یک کجاوه بود! و نیز شیخ کشی از محمد ابن اسحاق و حسن بن محمد روایت کرده که گفتند، سه ماه بعد از وفات زکریا بن آدم به عزم حج بیرون رفتیم. در اثنای راه نامه‌ای از حضرت رضاع‌الایله^{علیه السلام} رسید که در آن این عبارت نوشته بود: ذکر ما جری من قضاء الله تعالی فی الرجل المتوفی^{علیه السلام} یوم ولد، و یوم قبض، و یوم یبعث حیاً. فقد عاش ایام حیاة عارفاً بالحق، قائلاً به، صابراً محتسباً للحق، قائماً بما یحب الله ورسوله، و مضی^{علیه السلام} غیر ناکث ولا مبدل، فجزاه الله اجر نیتة و اعطاه خیر امنیتة. مؤلف و مترجم گویند: زهی پایه جلالت این عالی مقدار که به آنجا رسیده که لسان الله و کلامه الناطق در حق او سخنی گوید که نظیر آن را حضرت حق در کلام مجید خود در شأن یحیی بن زکریا^{علیه السلام} گفته که سلام علیه یوم ولد، و یوم یموت، و یوم یبعث حیاً. و خهی حال این انسان کامل و عالم عامل که ولی الله مطلق که علت غائی وجود است، او را چنان‌که می‌بینی به اوصافی ستوده که چشم پر حسرت روزگار در قرون و اعصار مانند آن ندیده!

وحید بهبهانی در تعلیقه گوید: این محمد بن اسحاق، برادر احمد بن اسحاق مشهور است، و پسر عموی زکریا بن آدم است. و همه آنها وکلای ناحیه مقدسه

(امام زمان) بوده‌اند. و گفته است، محتمل است حسن بن محمد بن عمران که با محمد بن اسحاق مذکور است، حسن بن محمد بن عمران بن عبدالله الأشعری باشد؛ پس از بنی اعمام ایشان خواهد بود.

و می‌گوید از روایت مستفاد می‌شود که یکی از مخصوصین امام علیه السلام در باب وفات زکریا بن آدم برای آن حضرت نامه‌ای فرستاده که مردی را وصی خود قرار دهد، و رقیمة کریمه‌ای که در اثنای راه رسیده، جواب آن نامه بوده، و از آن مکتوب شریف مستفاد می‌شود که وصی زکریا همان حسن بن محمد بن عمران بوده، و وثاقت و جلالت قدر او نیز از تقریر و قول امام علیه السلام معلوم می‌شود. چه ظاهر آن است که وصیت زکریا نسبت به امور متعلقه به وکالت او بوده و راجع به اموالی که از آن ناحیه مقدسه در تصرف او بوده است؛ اگرچه در کلام وی امر به تأمل و تدبر نیز مندرج است. قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم، در شیخان بزرگ، در بقعه‌ای که منسوب و معروف به اسم آن جناب است، معروف می‌باشد.

زکریا بن ادریس، ابوجریر القمی: علامه در خلاصه گوید: وی از وجوه طایفه است، و نجاشی نوشته بعضی گفته‌اند: او از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا علیهم السلام روایت کرده، و میرزا محمد استرآبادی در رجال کبیر، در ذکر طرق صدوق، حکم به وثاقت او کرده. و از قرائن وثاقت وی، روایت صفوان بن یحیی از اوست؛ زیرا صفوان روایتی از غیر ثقه نقل نمی‌کند! صاحب مشترکات نیز او را به وجاهت وصف کرده، و شیخ در فهرست از کتاب وی خبر می‌دهد.

شیخ کشی از محمد بن قولویه روایت کرده، از سعد، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حمزة بن الیسع، از زکریا بن آدم که گفت: اول شب شرفیاب حضور مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شدم، در آن تازگی که ابوجریر وفات کرده بود، آن جناب از راه لطف و مرحمت از حال وی مسئلت کرد، چگونگی را در آن محضر مبارک عرضه داشتم. آن رحمة الله الواسعه، به کلمه «رحمة الله» وی را مشمول فیوضات غیرمتناهیة حضرت حق فرمود. و تا طلوع فجر با آن بزرگوار در محادثت و مساهرت بودم، پس از طلوع آن حضرت برخاسته مشغول نافله فجر گردید.

قبر شریف زکریا بن ادريس در قبرستان شيخان بزرگ قم واقع است. زکریا بن عبدالصمد القمی: کنیه وی ابو جریر است. شيخ در رجال خود، و علامه در خلاصه، او را از ثقات و از اصحاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شمرده‌اند. و علامه وی را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام نیز دانسته، و محتمل است که ابو جریر که در روایت شيخ کشی مذکور شده، وی باشد. زیتون: مکنی به ابی محمد قمی است، و از اشخاصی است که از ائمه روایت نکرده‌اند.

باب سین

الشيخ ابوالمعالي، سعد بن الحسن بن الحسين ابن بابويه: در فهرست، شيخ منتجب‌الدین می‌گوید: فقیه و صالح و ثقه است.

سعد بن سعد ابن الاحوص بن سعد بن مالک الاشعری القمی: شيخ نجاشی در رجال، و علامه در خلاصه او را توثیق کرده و گفته‌اند او راست کتابی مبوب که آن را روایت کرده از حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام به روایت عباد بن سلیمان؛ و کتابی دیگر غیر مبوب به روایت محمد بن خالد برقی. و علامه قبل از ابن مالک، ابن سعد را ذکر نکرده، و از شيخ کشی روایت کرده که اصحاب ما روایت کرده‌اند از ابی طالب عبدالله بن الصلت القمی که حضرت جواد علیه السلام در حق او دعا کرد که خداوند او را جزای خیر عطا فرماید.

و شيخ نیز در رجال خود با این عبارات که سعد بن سعد الاحوص ابن مالک الاشعری قمی ثقه، او را به وثاقت ستوده، و در فهرست، سعد الاحوص گفته و روایتی که علامه از شيخ کشی روایت کرده، این است که عبدالله بن الصلت گفت: در آخر عمر حضرت جواد علیه السلام خدمتش رسیدم، و شنیدم از آن بزرگوار که می‌فرمود: خداوند جزای خیر دهاد صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم را که ایشان با من وفا کردند و نام سعد بن سعد را نبرد. بعد از مرخصی از حضور مبارک موفق خادم را ملاقات کردم و چگونگی قضیه را با وی گفتم. و ثانیاً مراجعت کرده شرفیاب حضور امام شدم، حضرت فرمود: خداوند صفوان بن یحیی و محمد بن

سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد را جزای خیر دهاد که آنها با من وفا کردند و در مشترکات نیز او را از ثقات شمرده است.

سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی: کنیه وی ابوالقاسم است. علامه در خلاصه گوید که او جلیل القدر و واسع الاخبار؛ یعنی از احادیث و اخبار حظی وافر داشته و کثیر التصانیف و ثقة و پیشوای این طایفه، و فقیه و رئیس ایشان است، و به ملاقات حضرت عسکری علیه السلام رسیده و نجاشی نیز پس از اینکه از وی به شیخوخت و فقاہت و وجاہت وصف کرده، ملاقات او را با امام عسکری علیه السلام اعتراف نموده، لیکن بعد از آن گفته بعضی از اصحاب را دیدم که حکایت ملاقات را استوار نمی دانند، بلکه از موضوعات شمرده اند، والله اعلم.

و گفته کتاب‌هایی که از مصنفات اوست و به ما رسیده، بسیار است، و یک یک را شمرده به این عبارت: منها کتب الرحمة، کتاب الوضوء، کتاب الصلوة، کتاب الزکوة، کتاب الصیام، کتاب الحج، کتاب بصائر الدرجات، کتاب الضیاء، فی الرد علی المحمدیة والجعفریة، کتاب فرق الشیعة، کتاب الرد علی الغلاة، کتاب ناسخ القرآن ومنسوخه ومحکمه ومتشابهه، کتاب فضل الدعاء والذکر، کتاب جوامع الحج، کتاب مناقب رواة الحدیث، کتاب مثالب رواة الحدیث، کتاب المتعه، کتاب الرد علی علی بن ابراهیم بن هاشم، فی معنی هشام و یونس، کتاب قیام اللیل، کتاب الرد علی المجبرة، کتاب فضل قم والكوفة، کتاب فضل ابی طالب وعبدالمطلب واب النبی صلی الله علیه وآله کتاب فضل العرب، کتاب الامانة، کتاب فضل النبی صلی الله علیه وآله کتاب الدعاء، کتاب الاستطاعة، کتاب احتجاج الشیعة علی زید بن ثابت فی الفرائض، کتاب النوادر، کتاب المنتخبات، رواه عنه حمزة بن ابی القاسم خاصة، کتاب المزار، کتاب مثالب هشام و یونس، کتاب مناقب الشیعه.

پس از آن گفته وفات سعد بن عبدالله در سنه ۳۰۱ هجری بوده، و از بعضی دیگر نقل کرده که ۲۹۹ دانسته اند، و علامه قولی دیگر نقل کرده که وفات او در چهارشنبه بیست و هفتم شوال سنه ۳۰۰ بوده. و شیخ نیز در فهرست گفته که او جلیل القدر و واسع الاخبار و کثیر التصانیف و ثقة بوده و گفته است: کتاب منتخبات او به اندازه هزار ورق است. و شهید ثانی فرموده: خلافی نیست بین اصحاب در وثاقت و جلالت شأن و کثرت علم وی. و صاحب مشترکات نیز او را به وثاقتی مسلم وصف کرده است.

سعد بن عمران القمی: از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

سعید بن سعید: از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است.

سهل بن راذویه: علامه در خلاصه از ابن نوح نقل کرده که او گفته، کنیت سهل ابو محمد است، از اهل قم و از ثقات و نیکو حدیث و پاکیزه روایت و محل اعتماد بوده. و نجاشی گفته: او راست کتاب فضل الموالی و کتاب الرد علی مبغضی آل محمد، صلی الله علیه و آله است. سهل بن الهرمزان: به ضم هاء و سکون رای مهمله و ضم میم و زای، از ثقات قمیین است، و اندک حدیث بوده. چنانکه علامه در خلاصه گفته، و شیخ نجاشی نیز در این جمله موافق است، و در مشترکات نیز او را توثیق کرده، و شیخ در فهرست، و نجاشی در رجال گفته‌اند که او را کتابی است که آن را حسن بن علی زیتونی از وی روایت کرده. سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد الاشعری: علامه در خلاصه، و نجاشی در رجال، پس از اینکه او را از قمیین شمرده‌اند، به تکرار لفظ ثقه، مبالغه در وثاقت وی کرده‌اند و گفته‌اند که او روایت می‌کند از حضرت کاظم و حضرت رضا علیه السلام و نجاشی از کتاب وی نیز خبر داده است.

باب شین

الشیخ الجلیل النقه، ابوالفضل سدیدالدین شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمی: در امل الآمل است که وی مرد عالم فاضل فقیه عظیم الشأن جلیل القدری بوده است. او را کتاب‌هایی است که از جمله کتاب ازاحة العله در معرفة قبله، و کتاب تحفة المؤلف الناظم و عمدة المكلف الصائم، و کتاب فضائل.

الشیخ شیرزاد بن محمد بن محمد ابن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی فقیه و صالح بوده.

باب صاد

سید صدرالدین بن سید محمد باقر الرضوی القمی: مجاور نجف اشرف، از علمای او آخر دولت صفویه به بعد است، و از بزرگان محققین این طایفه علیه می‌باشد. چنانکه در روضات الجنات گوید: در مرحله فضیلت و تدقیق وجودت تصرف و تحقیق فردی

است بلاثانی، و تلمذش در بدو امر نزد آقا جمال‌الدین خوانساری، و شیخ جعفر قاضی، و مدقق شیروانی و سایر علمای اصفهان بود، و پس از فراغ از تحصیل، به وطن مألوف معاودت نموده، و در آن ارض شریف مشغول تدریس و ارشاد عباد گردیده.

تا زمانی که در آن جایگاه فتنه طایفه افغان رخ نمود، به ناچار به موطن برادر فاضل خود سید ابراهیم، به همدان هجرت فرمود، و از آنجا به نجف اشرف - علی مشرفها آلف التحیه والتحف - رفت و در آن ارض مقدس نیز نزد شریف ابوالحسن عاملی، و شیخ احمد جزائری مشغول تحصیل شد، تا فارغ التحصیل گردید، سپس در آنجا مشغول تدریس شد.

و از تلامذه اوست سید عبدالله بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله جزائری، صاحب اجازه کبیره^۱، و از جمله چیزی که سید مذکور در آن اجازه در حق استادش گفته این است که او اعلم علمایی است که من آنها را در عراق عرب دیدم، و اجمع آنها در معقول و منقول نزد اهل عراق، و عظیم القدر بود. زوار از هر ناحیه به ملاقات او می‌آمدند و به زیارتش تبرک می‌جستند، و از وی استفتا می‌نمودند. و از جمله تلامذه اوست وحید بهبهانی، آقا باقر معروف، رحمة الله علیه. صاحب ترجمه را کتبی است، از جمله: کتاب طهارات، کتاب شرح وافیه ملا عبدالله تونی در اصول فقه که قریب پانزده هزار بیت است، و در سال ۱۱۶۰ وفات نمود.

برادر صاحب عنوان سید ابراهیم، مشار الیه نیز از علمای محققین و فضلالی مدققین است، و در همدان ساکن بوده و بعد از وفات برادرش، چنانچه در روضات است، از همدان منتقل شد به کرمانشاهان و مدتی در آنجا ساکن بوده و دیگر خبری از وفات و مدفن او ندارم.

صدقه بن بندار القمی: کنیت او ابوسهل است. علامه در خلاصه، و نجاشی در رجال وی را به قدمت سماع حدیث وصف کرده‌اند. و علامه گوید که او از ثقات اخیار و نیکو حال و درست حدیث بوده، و صاحب کتاب تجمل و مروت است، و نجاشی گفته، وفات او در سنه سیصد و یک بوده، و در مشترکات نیز وی را از ثقات شمرده.

۱. و شرح نخبة فیضیه (مؤلف).

باب عین

عامر بن نعیم القمی: وحید بهبهانی در تعلیقه گفته: روایت شیخ صدوق رحمته الله از ابن ابی عمیر از وی، شهادت به وثاقت او می‌دهد، و حماد بن عثمان نیز از او روایت می‌کند و گفته است: علامه مجلسی رحمته الله روایت او را از حسان شمرده و در رجال کبیر گوید که از گفته شیخ صدوق ظاهر می‌شود که او صاحب کتاب بوده.

عباس بن معروف: کنیه وی ابوالفضل است. شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند که او مولای جعفر بن عبدالله اشعری بوده و او را از ثقات قمیین شمرده‌اند، و شیخ نیز در کتاب رجال او را به وثاقت و درستی قول وصف کرده و در فهرست گفته، وی را کتاب‌هایی چند است، و در کتاب مشترکات نیز او را از ثقات شمرده است.

عبدالصمد بن محمد: از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است.

عبدالصمد بن محمد بن عبدالله اشعری: روایت می‌کند از حنان، از ابن عبدالله علیه السلام و ممکن است اتحادش با سابق الذکر به جهت این باشد که حنان عمر زیادی کرد.

عبدالعزیز ابن المهتدی ابن محمد بن عبدالعزیز اشعری القمی: شیخ نجاشی و علامه -رحمهما الله- گفته‌اند که او از ثقات و از اصحاب حضرت رضاء علیه السلام بوده، و علامه از شیخ کشی روایت کرده، از علی بن محمد قتیبی، از فضل که او گفته بهترین فرد قمی که من دیدم او بود. و او از وکلای حضرت رضاء علیه السلام بوده، شیخ رحمته الله این دعا از ناحیه امامت درباره او صادر شده که *غفرالله لك ذنبك ورحمنا وایاك ورضی عنك برضاي؛ یعنی خداوند تو را بیامرزد و ما و تو را در ظل مرحمت خود جای دهد و از تو راضی و خشنود باشد، چنانچه من راضیم.*

و در فهرست گفته که او صاحب کتاب است. و از گفته شیخ طوسی و کشی ظاهر می‌شود که او از وکلای حضرت جواد علیه السلام نیز بوده. و در مجالس المؤمنین قاضی نورالله است. در کتاب ابن داوود مذکور است که او از اصحاب حضرت امام رضاء علیه السلام و وکیل او بود، و ثقه و صالح بود. و در کتاب مختار از عبدالعزیز منقول است که گفت به خدمت حضرت امام محمد جواد رقعهای نوشتیم که از مال پدر بزرگوار تو نزد من چیزی هست به هر که امر فرمایی آن را تسلیم نمایم. پس در جواب نوشت: قبضت

ما في هذه الرقعة والحمد لله وغفر الله ذنبك ورحمنا وياك ورضى الله عنك برضائي. و در مشترکات نیز وی را از ثقات شمرده است.

الادیب فخرالدین عبدالقاهر بن احمد بن علی القمی الطبعی: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، وی از فضلاست.

الشیخ ابوطالب عبدالقاهر بن حمویه القمی: در امل الآمل می‌گوید: عالم و جلیل القدر است، روایت می‌کند از او شاذان بن جبرئیل قمی.

عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الحمیری: کنیت وی ابوالعباس است، و او شیخ قمیین و رئیس ایشان بوده و از ثقات اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است. در این جمله کلام نجاشی و علامه و ابن داوود موافق است. و نجاشی و ابن داوود گفته‌اند که او در سنهٔ دویست و هفتاد و اند وارد کوفه شد، نجاشی می‌گوید اهل کوفه از سماع حدیث از وی بسی بهره‌مند و مستفیض شدند و کتاب‌های بسیار تصنیف کرده، از آن جمله است کتاب الامامة، کتاب الدلائل، کتاب العظمة والتوحيد، کتاب الغيبة والحيرة، کتاب فضل العرب، کتاب التوحيد والبداء والارادة والاستطاعة والمعرفة، کتاب قرب الاسناد الى الرضا علیه السلام کتاب قرب الاسناد الى ابی جعفر بن الرضا علیه السلام کتاب ما بین هشام بن الحکم و هشام بن سالم والقیاس والارواح والجنة والنار والحديثين المختلفين، مسائل الرجال ومکاتباتهم، ابوالحسن الثالث علیه السلام مسائل لابی محمد الحسن علیه السلام علی يد محمد بن عثمان العمري، کتاب قرب الاسناد الى صاحب الامر علیه السلام مسائل ابی محمد علیه السلام و توفیعات کتاب الطب. شیخ نیز پس از توثیق کتاب‌هایی برای او شمرده و در کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت مسلمه وصف کرده است.

عبدالله بن صلت القمی: کنیت او ابوطالب است. نجاشی گفته که او مولای بنی تیم اللات بن ثعلبه است. و ابن داوود نیز با او موافقت کرده، و علامه در خلاصه بدل بنی تیم اللات، تیم الله، ضبط کرده، و مانند نجاشی گوید: او از ثقاتی است که به روایات او سکون نفس و اطمینان قلب است. وی از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند. و به گفتهٔ نجاشی صاحب کتاب تفسیر است. و شیخ نیز او را از ثقات و صاحب کتاب شمرده. شیخ صدوق رحمته الله در اول کتاب اکمال‌الدین، او را مدحی عظیم و ثنایی بلیغ کرده. و شیخ کشی از محمد بن عبدالجبار روایت نموده که عبدالله بن الصلت گفت: چند

بیت شعر که در آن حضرت رضا علیه السلام را یاد کرده بودم، خدمت حضرت جواد علیه السلام فرستادم و از آن جناب مسئلت کردم که در گفتن شعر در حق او دستوری دهد. آن بزرگوار از آنجا که اشعار بود، مکتوب را پاره کرده و نزد خود ضبط فرمود، و در بالای بقیه آن عریضه به خط مبارک با این عبارت که قداحسنت جزا لله خیراً! تاج افتخار بر سر من نهاد. در مشترکات نیز از وثاقت وی خبر داده است.

عبدالله بن الحسن ابن بابویه القمی: چنان‌که نوشته‌اند از شاگردان شیخ طوسی است. عبدالله بن عامر بن عمران بن ابی عمر الاشعری: مکنی به ابومحمد، در خلاصه است که وی شیخی است از رؤسای اصحاب ما و از ثقات است. و در رجال نجاشی است که او مؤلف کتاب نوادر است.

عبدالله بن محمد بن عیسی: برادر احمد بن محمد بن عیسی است، و چنان‌که در رجال کشی است، وی ملقب به بنان بوده است.

عبدالملک بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است. مولی عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی الجیلانی ثم القمی: از بزرگان حکما و متکلمین و ادبا و محققین است، و چنان‌که در روضات الجنات است، در مدرسه معصومه قم تدریس می‌نموده، و صاحب تصنیفات کثیره در حکمت و کلام بوده، از آن جمله: کتاب گوهر مراد؛ و رساله سرمایه ایمان؛ و شرح تجرید الکلام، مسمی به مشارق الالهام؛ و شوارق؛ و کتاب شرح هیاکل؛ و رساله‌ای در حدود عالم و غیر اینها از کتب و رسائل و حواشی. و از بزرگان تلامذه صدر المتألهین شیرازی و داماد اوست، مثل مرحوم مولی محسن فیض. و ملقب است از جانب استاد خود به فیاض، چنان‌که مرحوم مولی محسن هم ملقب بود به فیض. صاحب عنوان را تلامذه بزرگ بوده که از آن جمله است فرزند ارجمندش میرزا حسن، صاحب کتاب جمال الصالحین، در سنن و آداب؛ و کتاب شمع الیقین، در اصول دین به فارسی و غیر آن. و قبر شریف ولدش در محوطه‌ای است معروف به شیخان صغیر.

عبد الوهاب القمی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

الشیخ الوالد موفق الدین ابوالقاسم، عبیدالله بن الحسن بن الحسین ابن بابویه القمی، نزیل الری: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است. وی از ثقات اصحاب ماست.

قرائت نمود بر پدر بزرگوارش شیخ الامام شیخ الاسلام حسکا ابن بابویه، فقیه عصر خود، جمیع مسموعات و مقررات او را.

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی: نجاشی در رجال، و علامه در خلاصه گفته‌اند که کنیه وی ابوالحسن است. و او از ثقات اثبات و محل اعتماد و نیکو طریقه بوده. و در کثرت سماع حدیث امتیاز داشته، و کتاب‌ها تصنیف کرده، و در وسط عمر نابینا شده. مصنفات او به ضبط نجاشی چنین است: کتاب التفسیر، کتاب الناسخ والمنسوخ، کتاب قرب الاسناد، کتاب الشراعی، کتاب الحیض، کتاب التوحید والشرک، کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب المغازی، کتاب الانبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سألها عنها محمد بن بلال، کتاب يعرف بالمشذ، والله اعلم انه مضاف الیه. شیخ نیز در فهرست به مصنفات وی اشاره کرده، و در مشترکات حکم به وثاقت او نموده، و او را از مشایخ محمد ابن ماجیلویه، و محمد بن الحسن، و حمزه بن محمد العلوی، و محمد بن یعقوب الکلینی - رضوان الله علیهم - شمرده. قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم، جنب غسالخانه سابق واقع است.

علی بن ابی القاسم، عبدالله بن عمران البرقی، معروف به «ماجیلویه»، مکنی به ابی الحسن: در رجال نجاشی است که وی مردی ثقة، فاضل فقیه ادیبی است، و ملاقات نمود احمد بن محمد برقی را، در حالی که شش ساله نزد وی تأدب نمود. و تصنیفاتی از او باقی ماند، و از علامه نیز توثیق او استفاده می‌شود.

علی بن اسحاق بن سعد الأشعری: روایت کند از او برقی، و در فهرست شیخ است که علی بن اسحاق بن سعد الأشعری القمی، او را کتابی است که ما به اسناد اول از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن اسحاق آنها را روایت می‌کنیم و در خلاصه است که علی بن اسحاق بن عبدالله بن سعد الأشعری، مکنی به ابی الحسین، ثقة است.

علی بن جعفر الهرمزانی، مکنی به ابی الحسن: در خلاصه می‌گوید، وی ضعیف است. علی بن الحسین السعدآبادی: شیخ در فهرست گفته، او از قمیین و کنیه اش ابوالحسن است. و عالم خبیر میرزا محمد استرآبادی در رجال کبیر گفته، جماعتی از اصحاب و پاره‌ای از معاصرین حدیث او را از حسان شمرده‌اند. و علامه مجلسی، ملا محمد تقی نیز، چنان‌که در تعلیقه است، این را نسبت به جماعت داده، و هر دو به

نفی بعد تصدیق کرده‌اند؛ بلکه ثانی صحت وی را بعید ندانسته و او را از مشایخ اجازه شمرده. و شیخ و صاحب کتاب مشترکات، او را از مشایخ ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و احمد بن سلیمان الزراری شمرده‌اند.

علی بن حسین بن موسی ابن بابویه القمی «صدوق اول»: شیخ نجاشی در رجال و علامه در خلاصه گفته‌اند: کنیت او ابوالحسن است و او در عصر خود شیخ قمیین و فقیه و ثقة ایشان بوده. و گفته‌اند که وارد عراق شد و به شرف ملاقات شیخ جلیل ابی القاسم، حسین بن روح که از سفرای اربعه ناحیه مقدسه است رسید، و مسائلی چند از وی سؤال کرد و یا او به توسط علی بن جعفر بن الاسود طرف مکاتبه شد، و از وی درخواست کرد که رقعۀ او را که استدعای موهبت فرزند از حضرت منان در آن درج کرده، به نظر مبارک بقیة الله فی ارضه، حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - برساند. پس از وصول رقعۀ آن واسطه فیوضات رحمانی به جواب آن کتاب وی را مفتخر ساخته به خط مبارک چنین نوشتند که ما از درگاه حضرت وهاب حاجت تو را مسئلت کردیم به همین زودی دو پسر که از جمله اخیار باشند، به تو ارزانی خواهد شد. پس از آن چشم او به دو فرزند ارجمندش ابوجعفر محمد که شیخ صدوق است، و برادر او مکنی به ابی عبدالله حسین روشن شد. حسین بن عبیدالله غضائری گوید: از ابوجعفر (شیخ صدوق) شنیدم که می‌گفت: من به دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده‌ام، و به این افتخار می‌کرد. و شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند: این شیخ جلیل کتاب‌ها تصنیف کرده که از جمله آنهاست به ترتیبی گوید که نجاشی گوید: کتاب التوحید، کتاب الوضوء، کتاب الصلوة، کتاب الجنائز، کتاب الامامة، والتبصرة من الحيرة، کتاب الایلاء، نوادر، کتاب المنطق، کتاب الاخوان، کتاب النساء والولدان، کتاب الشرايع وهي الرسالة الى ابنه، کتاب التفسیر، کتاب النکاح، کتاب مناسک الحج، کتاب قرب الاسناد، کتاب التسليم، کتاب الطب، کتاب الموارث، کتاب المعراج.

و جماعتی ذکر کرده‌اند که اصحاب ما - رضوان الله علیهم - می‌گفتند، هنگامی که به خدمت علی بن محمد السمری رضی الله عنه که آخر ابواب اربعه است مشرف بودیم، آن بزرگوار کلمۀ رحم الله علی بن الحسین ابن بابویه بر زبان راند!

برخی از حاضران اظهار داشتند که او زنده است، شیخ فرمود در همین روز دار فانی را وداع کرد. پس از ضبط تاریخ، خبر رسید که در همان روز وفات کرده در سنه ۳۲۹ که سال تناثر نجوم بوده. و شیخ در فهرست، او را به فقاہت و جلالت قدر و وثاقت ستایش کرده. صاحب کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت مسلمہ وصف نموده. قبر شریفش در قبرستان قم معروف و دارای قبه و بقعہ عالی است، و به ضریح مطهرش مکتوبی را که حضرت عسکری علیه السلام به وی مرقوم فرموده، به کاشی نوشته‌اند، و آن مکتوب در احتجاج شیخ طبرسی مذکور است، این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والجنة للموحدين والنار للملحدين ولاعدوان الاعلى الظالمين ولااله الاالله احسن الخالقين والصلوة على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين. اما بعد اوصيك يا شيخى ومعتدى اباالحسن على بن الحسين القمى - وفقك الله لمرضاته - وجعل من صلبك اولاداً صالحين برحمته بتقوى الله وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة، فانه لايقبل الصلوة من مانع الزكوة، واوصيك بمغفرة الذنب وكظم الغيظ وصلة الرحم ومواساة الاخوان والسعى فى حوائجهم فى العسر واليسر، والعلم عند الجهل، والتفقه فى الدين والتثبت فى الامور، والتعاهد للقرآن، وحسن الخلق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر. قال الله - عزوجل - : «لا خير فى كثير من نجويهم، الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس.» واجتناب الفواحش كلها، وعليك بصلوة الليل، فان النبى اوصى علياً عليه السلام فقال: يا على عليك بصلوة الليل ثلث مرات ومن استخف بصلوة الليل، فليس منافا عمل بوصيتى وأمر جميع شيعتى حتى يعملوا عليه وعليك بالصبر وانتظار الفرج، ولا يزال شيعتنا فى حزن حتى يظهر ولدى الذى بشر به النبى صلى الله عليه وآله انه يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. فاصبر يا شيخى! وأمر جميع شيعتى بالصبر، فان الارض لله يورثها من يشاء من عباده، والعاقبة للمتقين. والسلام عليك وعلى جميع شيعتنا ورحمة الله وبركاته وحسبنا الله ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير.

الشیخ نجم‌الدین ابوالقاسم، علی بن الحسین الجاسبی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین گوید: وی فقیه و واعظ و صالح است.

علی بن الریان بن الصلت الاشعری القمی: نجاشی و علامه پس از توصیف او به وثاقت گفته‌اند که او را نسخه‌ای است از حضرت هادی علیه السلام. و علامه گوید که او از وکلای امام علیه السلام بوده و شیخ در فهرست فرموده که دو پسر ریّان بن الصلت را که نام یکی علی و دیگری محمد است، کتابی است مشترک میانۀ آن دو. و در تعلیقه از ابن طاووس رحمته الله نیز توثیق او را نقل کرده، چنان‌که صاحب کتاب مشترکات نیز وی را به وثاقت محققه ستوده است.

الشیخ الواعظ ابوالحسن، علی بن زیرک القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی فاضل و محدث و فقیه و بسیار روایت نموده است. قرائت کرد بر فقیه امیرکا، پسر ابی‌الرحیم در قزوین. و او ملقب است به رشیدالدین، و حسین بن علی زینوآبادی از وی روایت می‌نماید.

علی بن صالح بن صالح: روایت می‌کند از صفار، و از اشخاصی است که از ائمه اطهار روایت نکرده‌اند.

الشیخ رشیدالدین، علی بن عبدالمطلب القمی: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است و واعظ و فقیه بوده.

علی بن عبدالله، ابوالحسن العطار القمی: علامه در خلاصه، و شیخ نجاشی و ابن داوود در کتاب رجال خود گفته‌اند که او از ثقات اصحاب ماست. و نجاشی گفته که او راست کتاب الاستطاعة علی مذهب اهل العدل.

الشیخ الجلیل منتجب‌الدین، علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین ابن بابویه القمی: در کتاب امل الآمل می‌گوید: مردی فاضل و عالم و ثقه و صدوق و محدث و حافظ بوده و روایت بسیار نموده و علامه است. او راست کتاب فهرست، در ذکر مشایخی که معاصر شیخ طوسی و متأخر از شیخ تا زمان خود می‌باشد؛ و نیز کتاب اربعین از اربعین، در فضائل امیرالمؤمنین و غیر این از تألیفات اوست.

علی بن عیسیٰ الاشعری القمی: علامه و نجاشی در ترجمه فرزند او محمد گفته‌اند که او در قم از وجوه بوده، و از جانب سلطان بر اهل قم امارت داشته، و همچنین پدر وی نیز امیر بوده.

الشیخ رشیدالدین، علی بن محمد الجاسبی: در فهرست، شیخ منتجب‌الدین می‌نویسد، وی از فقهاست (علی بن محمد بن حفص الاشعری القمی). علامه و نجاشی گفته‌اند: کنیه وی ابوقتاده است، و از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند، و از ثقات بوده و عمر بسیاری کرده. نجاشی می‌گوید که او صاحب کتاب است، و در تعلیقه گوید که او از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام هر دو روایت می‌کند، چنان‌که از ترجمه فرزند او حسن بن ابی‌قتاده و از کتب اخبار ظاهر می‌شود. و در مشترکات نیز او را از ثقات شمرده.

الشیخ نجم‌الدین ابوالحسن، علی بن محمد بن الحسن بن الحسین ابن بابویه القمی: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، فقیه و فاضل است.

الشیخ علی بن محمد بن حیدر ابن بابویه: در امل الآمل است که فاضل و فقیه است و روایت می‌کند از ابوعلی طوسی.

الوزیر شرف‌الدین ابوالقاسم، علی بن الوزير مؤیدالدین ابن العلقمی: چنان‌که در امل الآمل است، عالم و جلیل‌القدر و شاعر و ادیب و از شاگردان نجم‌الدین محقق حلّی، مؤلف کتاب شرایع است.

الشیخ جمال‌الدین، علی بن محمد، طبیب قم: در فهرست، شیخ منتجب‌الدین گوید: فاضل و ادیب و طبیب بوده است.

القاضی تاج‌الدین ابوالحسن، علی بن هبة‌الله بن دعویدار، قاضی قم: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، وی از فقها و وجوه بوده.

علی بن محمد بن علی بن سعد الاشعری القمی: نجاشی گفته کنیه وی ابوالحسن است و به ابن متویه معروف شده، او را کتاب نوادری است بزرگ، و شیخ نیز در فهرست از کتاب او خبر داده است.

علی بن محمد بن فیروزان القمی: کنیه وی ابوالحسن است و او را به کثرت روایت مدح کرده‌اند.

عمران بن سلیمان، ابو محمد القمی الکوفی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است. عمران بن عبدالله القمی: میرزا محمد استرآبادی در رجال کبیر، و سید مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال، و دیگران از شیخ کشی رحمته الله روایت کرده‌اند که او به سند خود از حماد ناب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با وی طریق لطف و مرحمت پیمود و او را بشارت داد و فرمود این مرد از خانواده‌ای است که نجیبانند، یعنی اهل قم که قصد نکند ایشان را جباری، جز آنکه قاصم الجبایره، او را در هم شکنند. نظیر این را به سند دیگر از ابان بن عثمان روایت کرده، چنان‌که در جلد ۱۴ بحار، از شیخ کشی نقل می‌کند که او به سند خود از ابان بن عثمان روایت نموده که داخل شد عمران بن عبدالله بر حضرت صادق علیه السلام. پس آن حضرت او را نزد خود نشانید و فرمود: حال خودت و حال فرزندان و خانواده‌ات و پسرهای عم تو چگونه است؟ آنگاه آهسته برای او حدیث فرمود، و زمانی عمران بن عبدالله بیرون رفت، به حضرت عرض کردند این شخص کیست؟ فرمود: نجیب قوم نجباست، دشمن ندارد ایشان را جباری، مگر آنکه خدای تعالی او را درهم شکنند. و ایضاً در رجال کبیر از شیخ کشی روایت کرد که او به سند خود از بعضی از اهل کوفه روایت می‌کند که گفت: در منی بودم که ناگاه عمران بن عبدالله قمی وارد شد با خیمه‌های بسیار بزرگ مردانه و زنانه که کنیف‌ها داشتند، و در جایی که خیام با احترام حضرت صادق علیه السلام را برپا می‌کردند، نصب کرد. در آن هنگام آن امام همام با حرم محترم نزول اجلال نمود و پرسید اینها چیست و از آن کیست؟ حاضران عرضه داشتند: قربانت شویم! این خیمه و خرگاه از آن عمران بن عبدالله است که برای قدوم مبارکت برپا کرده. آن جناب در آنجا فرود آمد و غلام خود را به احضار عمران ابن عبدالله فرمان داد. پس از شرفیابی عرضه داشت، فدایت شوم اینها همان خیمه‌هاست که مرا امر فرمودی برای جنابت ساخته و آماده کنم.

فرمود: اینها به چند تمام شده؟ عمران عرض کرد: اصل و ماده کرباسه‌های آن از صنعت دست این ضعیف است، و برای وجود مبارکت هیئت و صورت گرفته، آرزو مندم از آن سلیمان که این کمتر از ران ملخ را به هدیه قبول فرماید! و فی الحقیقه به جنابت متعلق باشد، چه از مال‌هایی که به بنده خود موهبت فرموده‌ای به پایان رسیده.

آن معدن و کان کرم و فتوت، پس از شنیدن این سخن، دست عمران را به دست مبارک خود گرفته، و در حق وی این دعا کرد: از خداوند منان خواهانم که درود و صلوات فرستد بر محمد و آل محمد - صلی الله علیهم - و تو و خانواده‌ی تو را در ظل مرحمت خود پناه دهد روزی که جز ظل مرحمت او سایه‌ای نباشد.

عمران بن محمد بن عمران بن عبدالله الأشعری: چنان‌که در خلاصه و رجال شیخ است، وی از اصحاب حضرت رضاع علیه السلام بوده و ثقه است. و در رجال نجاشی و فهرست است که او کتابی هم دارد.

عمران بن موسی الزیتونی: نجاشی و علامه گفته‌اند که او از ثقات قمیین است. و نجاشی گفته او را کتاب نوادری است بزرگ، و صاحب مشترکات نیز وی را از ثقات شمرده. عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الأشعری: شیخ کشی به سند خود روایت کرده از یونس بن یعقوب که داخل شد عیسی بن عبدالله بر حضرت صادق علیه السلام و حضرت او را به چند چیز وصیت کرد، و به چند چیز وداع نمود، و از نزد آن حضرت بیرون آمد. پس حضرت به خادمش فرمود: او را صدا کن! چون آمد، حضرت او را به اشیای چندی وصیت کرد و فرمود: ای عیسی! خدای - عزوجل - می‌فرماید:

«وامر اهلك بالصلوة»؛ یعنی امر کن اهل خود را به نماز، تو از ما اهل بیت هستی، پس در وقتی که هنوز آفتاب عصر در اینجا باشد، شش رکعت نماز بگذار.

آنگاه با وی وداع کرد، و میانه دو چشم او را بوسید. و شیخ نجاشی می‌گوید که او روایت می‌کند از حضرت صادق و حضرت کاظم علیه السلام و مسائلی نیز از حضرت رضاع علیه السلام سؤال کرده، و صاحب منتهی المقال گفته که از فهرست شیخ مستفاد می‌شود که او والد محمد بن عیسی و جد احمد بن محمد بن عیسی است.

باب فاء

السید شمس السادة، فخرآور بن محمد بن فخرآور القمی: در فهرست، شیخ منتجب‌الدین می‌گوید: فاضل و فقیه است، و من او را در حیره دیدم، و او را کتابی است در کیمیا، و کتابی در منطق.

الامیر فیض‌الله بن عبدالقاهر الحسینی التفرشی: چنان‌که در کتاب امل الآمل است، وی مردی فاضل و محدث و جلیل‌القدر بوده است. او کتبی دارد که از جمله آنهاست: شرح مختلف، و کتابی در اصول که خبر داد ما را به آن دو کتاب، دایی پدرم شیخ علی بن محمود عاملی از مصنف، و قرائت کرده بود بر مصنف در نجف و هم از او اجازه گرفته و وصف می‌کرد فضل و علم و صلاح و عبادت او را. و سید مصطفی تفرشی در رجال خود از وی نام برده و گفته است: سید ما که طاهر و کثیر‌العلم و عظیم‌الحلم و متکلم و فقیه و ثقه و عین است، مولد او در تفرش و تحصیلش در مشهد رضاء‌الایلی^۱ بوده، و امروز از ساکنین قبه جدش مشهد مقدس غروی است. و حسن الخلق و سهل الخلیفه ولین‌العریکه است، و تمام صفات صلحا و علما و اتقیا در او جمع است. او را کتبی است که از آن جمله حاشیه‌ای بر مختلف و شرح اثنی عشریه است. روایت می‌کند از شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی عاملی.

باب قاف

قاسم بن الحسن بن علی بن یقطین بن موسی: کنیه وی ابو محمد است، مولای بنی اسد بوده، و ساکن قم، و از کلام ابن غضائری و علامه تعدیل وی را استظهار کرده‌اند. قاسم بن محمد القمی، معروف به کاسودا: صاحب منتهی‌المقال گوید، نجاشی گفته: پسندیده نیست و در خلاصه، بر این کلام زیاد نموده قول ابن غضائری را که او مکنی است به ابی محمد. گاهی حدیث او قبول و شناخته می‌شود، و گاه هم انکار می‌شود. و جایز است به عنوان شاهد قبول بشود، و مقدم شد به همین عنوان اصفهانی.^۱

۱. به همین نام و نشان به عنوان اصفهانی نیز در کتب رجال ذکر کرده‌اند و ظاهر اتحاد است (مؤلف).

خاتم الفقهاء والمجتهدین، صاحب الغنائم والقوائین، مولانا المیرزا ابوالقاسم بن المولی محمدحسن الجیلانی اصلاً، الجابلقی مولداً، والقمی موطناً و مدفنأ، الملقب تارة بالفاضل القمی و تارة بالمحقق القمی: چنانکه از بعضی از نوشتجات خودشان ثابت می شود، اصلاً از اهل کنج رشت است. والد ماجدش از گیلان جلای وطن نموده و در جاپلق که از توابع دارالسرور بروجرد است، توطن گزیده. و محقق معظم در آن جایگاه از کتم عدم به عرصه وجود قدم نهاده، و پس از رسیدن به سن رشد و تمیز، علوم ادبیه را نزد والد خود که ادیبی بی مانند بود تکمیل و از آنجا به سوی قصبه خوانسار رهسپار و نزد مرحوم میر سید حسین خوانساری فقه و اصول را تحصیل نموده.

سپس با عزمی راسخ و شوقی غالب، روی به اعتاب عالیات نهاد، و در آن جایگاه نزد آقا محمدباقر و حید بهبهانی مشغول تحصیل و تدرس گردید، تا از وحید معظم اجازه روایت و اجتهاد یافت، چنانکه از استاد سابق خود میر سید حسین هم اجازه دریافت نموده بود. و نیز پس از این از شیخ محمدمهدی نجفی و آقا محمدباقر هزار جریبی و دیگران هم مجاز گردید.

پس از تحصیل علوم و تکمیل فنون در آن ارض شریف، به جاپلق مراجعت فرمود. و چون در آنجا طالب علمی نیافت، رخت به اصفهان کشید، و در مدرسه کاسه گران مشغول تدریس گردید. و از آنجا نیز به واسطه حسد و عداوت بعضی از ابنای جنس خود در سلطنت وکیل الرعایای زند به شیراز سفر کرد، و در آن شهر مینوبهر شیخ عبدالنبی و فرزند ارجمندش شیخ مفید که از علمای آن بلد بودند، چون فرط علم و فضل و فقر و تنگدستی ایشان را ملاحظه کردند، مبلغ دویست تومان به وی اعانت نمودند. و فقیه معظم به اصفهان مراجعت نموده از آن وجه کتب لازمه را ابتیاع فرمودند، و چندی نیز در اصفهان بودند تا بالاخره به ارض اقدس و زمین مقدس قم رحل اقامت افکندند، و عصای مسافرت بینداختند.

در این بلده طیبه و ارض شریف ایشان را ترقیات عظیمه رخ نمود، چنانکه فتحعلی شاه هر وقت به قم مشرف می شدند، ابتدا به زیارت ایشان می رفتند، و نهایت اخلاص را به جنابش داشتند.

گویند روزی در اثنای محاوره به فتحعلی شاه خطاب نمود و فرمود ای پادشاه عدل کن! می‌ترسم به واسطه محبتی که به تو دارم نظر به آیه مبارکه «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»، مستوجب عذاب نار و غضب کردگار جبار شوم! خاقان مغفور در جواب عرض کردند: نظر به این روایت که هر که در دنیا سنگی را دوست داشته باشد، در عقبی با او محشور شود. چون در اینجا با شما محبت و دوستی دارم، امید است در بهشت عنبر سرشت نیز با شما محشور باشم.

و ایضاً مرحوم فتحعلی شاه را ریشی بلند بوده، چنانچه از شال کمر او برمی‌گذشته. روزی از روزها مرحوم میرزا دست به ریش او کشیده فرمودند: ای پادشاه! کاری نکنی که این ریش فردای قیامت به آتش جهنم بسوزد.

بالجمله مرحوم فتحعلی شاه از مخلصین و مقلدین مرحوم میرزا بود، چنانچه حکیم الهی آخوند ملا علی نوری اصفهانی نیز از مخلصین و مقلدین جناب میرزا بوده. نقل است زمانی که مرحوم فتحعلی شاه مسجد شاه تهران را بنا نمودند، از جناب میرزا خواستار شدند که خود یا یکی از شاگردان را که محل وثوق ایشان باشد به جهت امامت آنجا معین فرمایند که سلطان نیز به او اقتدا نماید. مرحوم میرزا، مرحوم حاج سید محمدباقر حجت‌الاسلام را معین فرمودند و آن بزرگوار هم قبول نکردند.

بالجمله جلالت قدر و کمال زهد و تقوا و اعراض از دنیای دنیه و تبحرشان در علوم دینی به شرح نیست «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

علاوه خط خوشی هم داشته‌اند، و خط نسخ و نستعلیق و تحریر را خیلی خوش می‌نگاشته‌اند، و خط مبارکشان مکرر زیارت شده و خیلی از کتب علمیه را به خط خود نوشته‌اند؛ چنان‌که شرح وافیه مرحوم سید صدرالدین قمی و فواید حایره وحید بهبهانی و مقدمه واجب آقا حسین خوانساری که در یک مجلد است، به خط مبارکشان نزد مؤلف کتاب موجود بود. و در صفحه آخر آن کتاب اجازه روایتی است که مرحوم میر سید حسین بن سید ابوالقاسم موسوی که ظاهراً همان استاد سابق الذکر ایشان است، در سنه ۱۱۷۷، در نجف اشرف، حین مسافرت به بیت‌الله الحرام، به خط خود برای ایشان نگاشته‌اند.

بالجمله صاحب عنوان را تلامذه بزرگ است، مثل: حجت الاسلام حاج سید محمدباقر شفتی اصفهانی، و حاج محمدابراهیم کرباسی، و آقا محمدعلی هزار جریبی مازندرانی، و سید عبدالله شبّر، و سید محمد مهدی خوانساری، و سید علی بن سید ابوالقاسم خوانساری، و میرزا ابوطالب، و میرزا علیرضا، و حاج سید اسماعیل قمی، و شیخ حسین قمی صاحب توضیح القوانین، و حاج ملا محمد کزازی و غیرهم. میرزای قمی را تصنیفات و تألیفات چندی است، از جمله کتاب قوانین در اصول، و کتاب غنائم در ابواب عبادات، و کتاب مناهج در طهارت و صلوة، و بسیاری از ابواب معاملات، و کتاب سؤال و جواب در سه مجلد از طهارت تا دیات به فارسی که از کتب نفیسه این فن بلکه عدیم النظیر است. و از هیچ یک از فقها چنین سؤال و جوابی دیده نشده، و رساله ای استدلالی به فارسی در اصول دین، و کتاب مرشد العوام در فقه به فارسی که به جهت مقلدین نوشته اند، و غیر اینها از رسائل و حواشی.

سنین عمرش از هفتاد گذشت، و در سنه ۱۲۳۱ روی به فرادیس جنان نهاد، و مضجع مطهر او در قبرستان شیخان بزرگ قم، در بقعه ای که منسوب و معروف به ایشان است معروف است. تاریخ فوت آن مرحوم را یکی از شعرا به طرز تعمیه گفته است: «نقطه مشکین ربای از ناف مشکین غزال»؛ یعنی نقطه زای را حذف کن که غزال شود که به حساب ابجد ۱۲۳۱ است، و دیگری از شعرا گفته: «ازین جهان بجنان صاحب قوانین رفت.»

و از ایشان اولاد ذکوری باقی نماند؛ ولی دختران چندی باقی ماند که یکی از آنها زوجه حجت الاسلام مرحوم حاجی ملا اسدالله بروجردی بوده، و در مآثر و الآثار گوید حاجی مزبور بعد از وفات مرحوم میرزا به شرف این مصاهرت نائل آمده، فتحعلی خان صبا ملک الشعرا، در تاریخ این عرس می فرماید:

عقل گفتا اسداللهی باز همدم دخت ابوالقاسم شد

و دیگری زوجه پسر حاجی کرباسی، و دیگری در حباله حاجی ملا محمد بن حاجی ملا احمد نراقی کاشانی، و دیگری عیال مرحوم میرزا ابوطالب قمی، و دو داماد دیگر هم از اهالی قم و کهک قم بوده اند، و دیگری زوجه آخوند ملا علی

بروجردی. و در کتاب مآثر و الآثار گوید: ملا علی مذکور از جمله فحول مجتهدین عصر شاهنشاه مبرور محمد شاه - طاب ثراه - است. وی خود در حیات حجة الحق فقیه اعلم میرزا ابوالقاسم الجابلقی بن المولی حسن الجیلانی، صاحب القوانين، به رتبه علیای مصاهرت وی نائل گردید.

باب میم

سید محسن ابن السید رضی الدین محمد ابن السید مجدالدین علی ابن السید رضی الدین محمد ابن پادشاه الرضوی القمی: در مجالس المؤمنین است که وی سیدی فاضل عالی‌مقدار بود. والد بزرگوار او در زمان سلطان حسین میرزا، از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نمود، و در آنجا به افاده علوم دین و ترویج مذهب آبای طاهرین اشتغال می‌فرمود. و شیخ محمد بن ابی‌جمهور احسائی به خدمت او رسیده، و با او طریقه معاشرت ورزیده، و بعضی از تصانیف شریفه خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته، و در ایام مجاورت مشهد مقدس به یمن حمایت او با علمای مخالفین بحث‌های متین پیش برده، و الحال از اولاد ایشان سید متقی عامل معین، انسان کامل صاحب طهارت، ملکی ثمره حدیقه فدکی، امیر محمدجعفر است که از غایت شرافت ذات و نفاست گوهر، مستغنی از مدح این ذره احقر است:

فتی لایحب الزاد الا من النقی ولا ینبغی الخلان الا ذوی الفضل
نکرده بهر رضای حق و تتبع علم نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل
من الله علینا بطول بقائه ورزقنی مرة اخری شرف لقائه.

مؤلف گوید: این میر محمدجعفر را فرزندی است مسمی به میر محمدزمان که او نیز از علما بوده و شرحی بر قواعد نوشته، و وفات او در سنه ۱۰۴۱ بوده، و محمدزمان هم فرزندی داشته به نام میر محمدحسن که او نیز از علما بوده و به طوری که در امل الآمل است، کتابی دارد در استدلال که ناتمام است.

میر محمد مهدی ابن السید محسن الرضوی: سید محسن مذکور سه پسر داشته: میر محمدجعفر که شرح حال او گذشت، و میر یحیی و میر محمد مهدی، و این میر

محمد مهدی نیز از علما بوده، و محقق ثانی شیخ علی کرکی در سنه ۹۳۶ هنگام رفتن به کاشان در قم به ایشان اجازه داد. و ظاهراً قبر شریف او در تکیه کوچک حرم، در بقعه‌ای است که معروف است به محمدیه. و املاک بسیاری وقف بر مزار کثیرالانوار او بوده که حالیه از بین رفته است. و از احفاد اوست میرزا محمدباقر ابن میرزا محمدابراهیم ابن میر محمدعلی ابن میر محمد مهدی ابن السید محسن الرضوی القمی که از جمله علما بوده.

صاحب روضات الجنات نقل از رجال میرزا محمد نیشابوری می‌کند که آن سید جلیل شرحی بر اصول کافی نوشته، و ساکن همدان بوده، و در هیجدهم ماه صفر سنه ۱۲۱۸ در همدان وفات نموده، و جنازه او را به قم آورده، و در دارالحفاظ دفن نمودند. والد ماجدش میرزا محمدابراهیم نیز از جمله علما بوده. صاحب روضات الجنات از رجال محدث نیشابوری نقل می‌کند که او جد سادات همدان است، و او راست کتاب نجات المسلمین در اصول دین.

محمد بن ابی اسحاق القمی: شیخ در فهرست گفته که او در علم کلام و در اخبار کتاب‌ها تصنیف کرده، و شیخ نجاشی نیز او را از متکلمین شمرده.

محمد بن ابی القاسم عبیدالله و بنا بر قولی عبدالله بن عمران الخبایی^۱ البرقی: مکنی به ابی عبدالله، و ملقب به ماجیلویه. و ابوالقاسم عبیدالله ملقب است به بندار، سیدی از اصحاب قمیین ماست و مرد ثقه عالم فقیه عارف به ادب و شعر است، چنان‌که علامه در خلاصه می‌گوید: و در رجال شیخ نجاشی است، محمد بن عبیدالله بن عمران الخبایی عارف به ادب و شعر و غریب، و او شوهر دختر محمد بن ابی عبدالله برقی است. و پسرش علی بن محمد از آن دختر است، و اخذ علم و ادب از او کرده است، و او کتاب‌های چندی دارد که از آنهاست: کتاب المشارب، ابوالعباس گفته این کتابی است که خواسته حدیث رسول خدا ﷺ را معرفی کند، و کتاب طب، و کتاب تفسیر حماسه ابی‌تمام، خبر داد ما را به کتاب‌های او ابی‌علی بن

۱. و به قولی جبایی و به قولی جنابی (مؤلف).

احمد، گفت: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن الحسین، گفت حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه، گفت حدیث کرد ابی علی بن محمد، از پدرش محمد بن ابی‌القاسم.

الشیخ زین‌الدین، محمد بن ابی‌المضر القمی: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی مردی ادیب و فاضل و طیب است.

محمد بن ابی‌یزید رازی: بنابر نسخه محمد بن ابی‌زید رازی، اصل او از قم و از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است.

محمد بن احمد بن ابی‌قتاده علی بن محمد بن حفص بن عبید بن حمید: در خلاصه و رجال نجاشی است که وی مکنی به ابی‌جعفر و از ثقات قمیین است و صدوق و عین و مولای نائب بن مالک اشعری است و او راست کتاب ما یجب علی‌العبد عند مزی الامام. محمد بن احمد بن جعفر القمی العطار: شیخ کشی از علی بن محمد بن قتیبه از ابی‌حامد بن احمد مراغی روایت کرده که او گفته ثالثی برای محمد بن احمد بن جعفر در روی زمین نیست، و او وکیل حضرت عسکری علیه السلام بوده.

محمد بن احمد بن داوود بن علی: شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند: کنیت وی ابوالحسن است و او شیخ این طایفه و عالم ایشان و شیخ قمیین در عصر خود و فقیه آنها بوده و هر دو از ابی‌عبدالله حسین بن عبیدالله حکایت کرده‌اند که او گفته ندیدم کسی را که در حافظه و فقاہت و معرفت به حدیث مانند او باشد. وارد بغداد شد و آنجا را محل اقامت خود قرار داد و در آنجا به نشر حدیث پرداخت و کتاب‌ها تصنیف کرد. از آن جمله به گفته نجاشی کتاب المزار، کتاب الذخیر، کتاب البیان عن حقیقة الصیام، کتاب الرد علی المظهر الرخصة فی المسکر، کتاب الممدوحین و المذمومین، کتاب الرسالة فی عمل السلطان، کتاب العلل، کتاب فی عمل شهر رمضان، کتاب صلوة الفرج و ادعیتها، کتاب السبحة، کتاب الحدیثین المختلفین، کتاب الرد علی ابن قولوبه فی الصیام، و گفته‌اند که او در سنه ۱۳۶۸ هجری وفات کرد و در مقابر قریش دفن شد و از ابن طاووس نیز نقل شده که در کتاب اقبال او را توثیق کرده و صاحب مشترکات گوید که او شیخ طایفه و فقیه ایشان است.

محمد بن احمد بن علی بن الحسن^۱ بن شاذان القمی: مرد فاضل جلیل القدری است. او را کتبی است که از آن جمله کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام که یک صد منقبت از طرق عامه است. روایت می‌کند از او شیخ کراچکی، چنان‌که روایت می‌کند صاحب ترجمه از محمد ابن بابویه.

محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری القمی: کنیت وی ابو جعفر است. شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند که او از ثقات است، جز اینکه اصحاب ما گفته‌اند که او از ضعفا روایت می‌کرده، و بر مراسیل اعتماد داشته، و وی را در اخذ حدیث از هر که باشد باک نبوده، ولیکن ساحت خود او فی نفسه از هر طعنی مبراست. و محمد بن الحسن الولید استثنا می‌کرده از روایت جماعتی را، و مواضع استثنا در کتب رجال مذکور است.

شیخ و علامه زیاده بر وثاقت، او را به جلالت قدر و کثرت روایت وصف کرده‌اند. و نجاشی گفته که او کتاب‌ها تصنیف کرده که از جمله آنها کتاب نوادر الحکمة است، و نیکو کتابی است. قمیین آن کتاب را دبه شیب می‌خوانده‌اند، و در وجه تسمیه آن گفته‌اند که شیب مردی بوده سیرفروش در شهر قم، او را دبه‌ای بوده که خانه‌های متعدد داشته. هر کس هرگونه روغنی می‌خواست از آن دبه مهم وی را کفایت می‌کرده، این کتاب نیز چون مشتمل بر فوائد گوناگون و جامع علوم و فنون است، کافه طالبین علم و فضل به اصنافهم از آن مستفیض و بهره‌مند می‌شوند. و از جمله کتاب‌های او کتاب الملاحم، کتاب الطب، کتاب مقتل الحسین علیه السلام کتاب الامامه و کتاب المزار است. و در کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت مسلمه ستایش کرده است.

محمد بن اورمه القمی: کنیه وی ابو جعفر است. نجاشی می‌گوید: قمیین او را به غلو در مذهب رمی کرده‌اند، تا اندازه‌ای که خواستند او را در پنهانی به قتل رسانند، پس او را یافتند که در تمامی شب به نماز و عبادت اشتغال دارد، لهذا از آن اراده منصرف شدند. و از جماعتی از شیوخ قمیین نقل کرده، از محمد بن

الحسن بن الولید که او گفته آنچه از روایات کتاب‌های محمد بن اورمه در کتاب‌های حسین بن سعید و غیر او یافت شود معتبر و معتمد است، و آنچه از متفردات آن است محل اعتماد نمی‌باشد.

و نیز نجاشی از بعضی اصحاب نقل کرده که گفت توفیق مبارک حضرت امام علی النقی علیه السلام را که در برائت از آن تهمت برای اهل قم فرستاده، زیارت کردم. و نجاشی خود حکم به صحت کتاب‌های وی کرده، جز آنچه نسبت داده‌اند به او از اوراق تفسیر باطن. و علامه از ابن غضائری نقل کرده که او گفته است که قمیین محمد بن اورمه را به غلو در مذهب متهم کرده‌اند، و حال آنکه حدیث او از هرگونه خللی میراست. در مصنفات و روایات او چیزی که باعث اضطراب نفس شود نیست، جز چند ورق در تفسیر باطن که به وی نسبت می‌دهند، و به گمان من از موضوعات است، و خود نوشته‌ای دیدم از حضرت ابی‌الحسن هادی علیه السلام در برائت وی از این تهمت که برای اهل قم فرستاده.

علامه پس از نقل این سخن‌ها گفته: من در روایات وی توقف دارم، ولی وحید بهبهانی رحمته الله در تعلیقه رجالیه فرموده: توقف علامه - رفع الله مقامه - بی‌وجه است، چه شیخ نجاشی با آن مرتبه ضبط و معرفت و بصیرت به احوال رجال به صحت و درستی کتاب‌های او و برائت وی از آن تهمت حکم کرده، و همین بس که ابن غضائری که کسی از طعن وی به سلامت نیست، با وی موافقت کرده، چنان‌که به سخن او اشاره رفت. و هم از حال قمیین ظاهر می‌شود که پس از اطلاع ایشان بر مرتبه جد و سعی او در عبادت، از این اراده نادم و پشیمان شده‌اند. با اینکه از جمله کتاب‌های او کتاب الرد علی الغلاة است و کتاب‌های وی جملگی با صراحت گواهی به برائت و صحت اعتقاد او می‌دهند و او از کشف الغمه نقل کرده که از محمد بن اورمه روایت می‌کند که گفت در ایام متوکل ملعون وارد سامره شدم و به منزل سعید بن حاجب رفتم، و متوکل حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام را به دست او داده بود که آن حضرت را به قتل رساند. سعید با من گفت دوست داری خدای خود را ببینی، گفتم: سبحان الله الهی لاتدرکه الابصار؛ خدای من منزّه است که به چشم سر دیده شود. گفت: آن کس را

می‌گویم که شما به گمان خود او را امام می‌دانید. گفتم بی‌میل نباشم. پس وارد شدم بر آن بزرگوار، و آن جناب نشسته بود و قبری در آن موضع دیدم که حفر می‌کردند. پس بر آن امام همام سلام کردم و سخت گریان شدم. آن بزرگوار فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشتم: از این قضیه که پیش آمده. حضرت فرمود: گریه مکن! ایشان به اراده خود نخواهند رسید، زیاده از دو روز نمی‌گذرد که خداوند خون پلید هر دو را خواهد ریخت. محمد گوید: والله دو روز نگذشت که متوکل ملعون به جهنم واصل شد.

محمد بن اسحاق القمی: وحید بهبهانی در تعلیقه از شیخ نقل کرده که از جمله وکلای حضرت صاحب الامر که به شرف رؤیت و ملاقات رسیده‌اند و معجزات او را دیده‌اند، محمد بن اسحاق است، ولی صاحب منتهی المقال در این سخن، نظر و تأمل کرده است.

محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر البرمکی: به لقب صاحب الصومعه معروف بوده، کنیه وی ابو عبدالله و ساکن قم بوده. و او از ثقات و اهل استقامت است. کتاب‌ها دارد که از جمله آنهاست کتاب التوحید؛ این سخن نجاشی است. و علامه گوید: علما را در شأن وی اختلاف است. ابن غضائری او را از ضعفا شمرده، و نجاشی در شماره ثقات آورده، و سخن نجاشی نزد من ارجح است. حسن بن داوود نیز در رجال خود با علامه موافقت کرده، ولی صاحب کتاب مشترکات او را به وثاقت توصیف کرده است.

محمد بن بکران بن حمدان: معروف به نقاش قمی است، و تلعبکبری از او روایت کند و در سنه سیصد و چهل و پنج از وی سماع حدیث کرده، و از او اجازه دارد. و از مشایخ شیخ صدوق - رضوان الله علیه - نیز بوده، و هر جا از او روایت می‌کند و نام وی می‌برد، از کلمه «رضی الله» یا «رحمه الله» کوتاهی نمی‌کند.

محمد بن بندار بن عاصم الذهلی: نجاشی و علامه گفته‌اند کنیه وی ابو جعفر است، و او از ثقات و اعیان است. و شیخ در فهرست گفته که او صاحب کتاب المثالب است، و در مشترکات نیز او را به وثاقت ستایش کرده.

محمد بن جعفر بن بطة المؤدب، ابو جعفر القمی: نجاشی و علامه گفته‌اند که او در قم کبیر المنزلة و به کثرت ادب و علم و فضل موصوف بوده، ولی در امر حدیث تساهل داشته و به اجازة اسناد می‌چسبانیده و نجاشی برای وی کتاب‌ها ذکر کرده، منها کتاب الواحد، کتاب الاثنین، کتاب الثلاثة، کتاب الاربعه، کتاب الخمسة، کتاب الستة، کتاب السبعة، کتاب الثمانية، کتاب العشرة، فصاعداً کتاب العشرين فصاعداً؛ کتاب الثلاثین فصاعداً، کتاب الاربعین فصاعداً، کتاب قرب الاسناد، کتاب تفسیر اسماء الله وما یدعی به، و از ابو العباس بن نوح نقل کرده که آن کتابی است نیکو و متین و کثیر الغرائب. و در تعلیقه وحید بهبهانی بودن او او را از مشایخ اجازة، و روایت کردن اجله از وی، و کبیر المنزله بودن او در قم، و مدح او را به کثرت علم و فضل از قرائن وثاقت او گرفته، و در مشترکات بدون تأمل وی را از ثقات شمرد.

محمد بن جمهور القمی (العمی خ ل): حال وی درست معلوم نیست.

محمد بن الحسن بن ابی‌خالد القمی الاشعری: از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است. در تعلیقه گوید از اخبار چنین ظاهر شود که او وصی سعد بن سعد بوده و آن دلیل معتمد و موثق بودن و نیکی حال اوست، و ظهور در عدالت او دارد.

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قمی: شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند: کنیت وی ابو جعفر و او شیخ قمیین و فقیه و مقدم و وجه ایشان است. و از بعضی نقل کرده‌اند که اصل وی از قم نبوده و در آنجا فرود آمده، پس از آن به تکرار کلمة توثیق، در وثاقت وی مبالغه کرده‌اند و گفته‌اند که او از اعیان، و حدیث او سبب سکون و اطمینان است، و هم جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة است، و در معرفت رجال محل وثوق است. نجاشی گفته وی را کتاب‌هاست و از جمله آنهاست کتاب تفسیر القرآن، و کتاب الجامع. و گفته که وفات او در سنه ۳۴۳ بوده، و در مشترکات نیز او را به وثاقت محققه وصف کرده، و شیخ نیز او را به جلالت قدر و بصیرت در فقه و وثاقت ستوده است.

محمد بن الحسن بن بندار القمی: در تعلیقه گوید: شیخ کشی بر کلام وی بلکه بر آنچه یافت شود از خط او اعتماد دارد. پس از آن گفته که ظاهراً صاحب ترجمه همان محمد بن الحسن القمی است که پس از این شرح حال او نوشته می‌شود.

محمد بن الحسن بن جمهور القمی (العمی خ ل) البصری: او را کتبی است که از جمله کتاب ملاحم، و کتاب واحده، و کتاب صاحب الزمان است. و هم رساله‌ای مذهبیه از رضاء علیه السلام و کتاب وقت خروج قائم علیه السلام از اوست! و دور نیست که او با محمد بن جمهور نامبرده یکی باشد.

الشیخ الفقیه محمد بن الحسن بن حسوله بن صالحان القمی الخطیب: چنانکه در کتاب امل الآمل است، فاضل و جلیل بوده، روایت می‌کند از او شاذان بن جبرئیل قمی. شیخ محمد بن الحسن الطوسی: والد ماجد محقق علامه خواجه نصیرالدین، اصلاً از جهرود قم و مردی جلیل‌القدر است. روایت می‌کند از او فرزند ارجمندش خواجه نصیرالدین طوسی.

محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن الصلت القمی: وحید بهبهانی در تعلیقه گوید، شیخ صدوق علیه السلام در اول کتاب اکمال‌الدین، او را مدحی عظیم کرده که از درجه و ثاقت بالاتر است.

محمد بن الحسن بن فروخ الصفار: چنانکه در خلاصه است، مولای عیسی بن موسی بن طلحه بن عبیدالله بن سائب بن مالک بن عامر اشعری است، و از وجوه اصحاب قمیین است. و ثقه و عظیم‌القدر و ارجح و قلیل‌السقط در روایت است. وفات نمود در قم سنه ۲۹۰. او را کتبی است که از جمله کتاب بصائر الدرجات است، و از برای او مسائلی است که از ابی محمد بن حسن بن علی علیه السلام پرسیده است.

محمد بن الحسن القمی: علامه می‌گوید: او محمد بن الحسن بن الولید نیست؛ لیکن نظیر اوست. و در تعلیقه گوید: این سخن از علامه دلالت می‌کند بر جلالت و عدالت وی، زیاده بر آنکه از مشایخ اجازه نیز بوده.

ابوالفضل محمد بن الحسین بن العمید: چنانکه در کتاب امل الآمل است، فاضل و عالم و جلیل و شاعر و ادیب بوده است. و قرائت نمود نزد او صاحب بن عباد. شیخ در فهرست گفته وی بر احمد بن اسماعیل بن سمکه قمی قرائت کرده، و او از اهل فضل و ادب و علم است. و از اصحاب احمد بن ابی عبدالله برقی، و از اشخاصی است که تأدب نموده بود بر او. و از اشعار اوست:

قامت تظللنی من الشمس نفس اعز علی من نفسی
 قامت تظللنی ومن عجب شمس تظللنی من الشمس

وقوله:

آخ الرجال من الابعاد والاقارب لاتقارب ان الاقارب كالعقارب بل اضر من العقارب
 مؤلف گوید: حالات این وزیر بی نظیر را ما مفصل تر از این، در فصل وزرایی که از
 این بلد شریف برخاسته‌اند خواهیم نگاشت.

السید ناصرالدین محمد بن الحسین ابن المنتهی الحسنی: در فهرست شیخ
 منتجب‌الدین است که وی صالح و واعظ و عالم و قاضی قم بوده است.
 محمد بن حمزة القمی: وحید بهبهانی در تعلیقه گفته: ظاهر آن است که او محمد بن
 حمزة بن الیسع، برادر احمد است که از ثقات جلیل‌القدر بوده، و هر دو از اصحاب
 حضرت هادی علیه السلام بوده‌اند. و این محمد صاحب کتاب است، و محمد بن احمد بن
 یحیی از وی روایت می‌کند، و روایت او را استثنا نکرده، و این دلیل است بر عدالت
 او. و نیز گفته ظاهر آن است که ابوطاهر قمی که در باب «کنی» او را از ثقات و از
 اصحاب حضرت هادی علیه السلام شمرده‌اند، همین محمد بن حمزه است. و صاحب
 منتهی‌المقال می‌گوید: شکی در اتحاد این دو نام نیست.

محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقی: نجاشی و علامه گفته‌اند:
 کنیه وی ابو عبدالله و مولای ابوموسی اشعری است. نجاشی می‌گوید اصل او از
 برقه‌رود، از مضافات قم است، و از جمله ادبا بوده، و به اخبار علوم عرب
 معرفت نیکو داشته، و در حدیث ضعیف بوده؛ لیکن شیخ رحمته الله او را توثیق کرده، و
 علامه نیز با او موافق است. و جماعتی گفته‌اند که مراد نجاشی نیز از تضعیف
 وی، ضعف او فی نفسه نیست؛ بلکه روایت کردن او از ضعف، و اعتماد او بر
 مراسیل، منشأ این سخن گشته.

وحید بهبهانی - قدس سره الشریف - در تعلیقه می‌گوید: مشایخ بسیار از او روایت
 کرده‌اند، و از جمله آنها شیخ صدوق است که موقع بردن نام وی از «رضی الله عنه»
 غفلت نکرده، و قمیمین که حال ایشان عموماً پیدا است، خصوصاً احمد بن محمد بن

عیسی که شیوه و طریقه او با آنکه از ضعفاً روایت می‌کرد و بر مراسیل اعتماد داشته هویداست، از او روایت کرده‌اند، و اینها همه مؤید وثاقت اوست. و در مشترکات او را به عنوان محمد بن خالد البرقی، از ثقات شمرده است.

محمد بن خالد الاشعری: قریب الامر است، چنانکه در کلام نجاشی و علامه است، و نجاشی او را صاحب کتاب دانسته.

محمد بن الریان بن الصلت الاشعری القمی: از اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام و از ثقات است. او را مسائلی است که از حضرت عسکری علیه السلام سؤال نموده.

مولینا محمد بن رضا القمی: در کتاب امل الآمل او را از فضلالی معاصرین دانسته و می‌گوید: او راست شرح منظومه در معانی و بیان که یکصد بیت است و آن را انجام المطالب^۱ نامیده. و در کتاب روضات الجنات می‌گوید: المولی میرزا محمد بن المولی محمدرضا بن المولی اسماعیل بن جمال‌الدین المشهدی القمی، مردی فاضل و عالم و عامل و جامع و ادیب و محدث و فقیه و مفسر و نبیه و موثق و وجیه است. و از علمای زمان علامه سبزواری و مجلسی و مرحوم فیض کاشانی است.

او راست کتاب تفسیر کبیر، مسمی به کنز الدقائق و بحر الغرائب که تقریباً یکصد و بیست هزار بیت است، و سبقت نگرفته است او را به این طرز تفسیر، احدی از علما قدیماً و جدیداً و از برای اوست ایضاً کتاب کبیری در اعمال سال به فارسی که خوش طرز و پرفایده است، و رساله‌ای به عربی در احکام صید و ذباحت بانهایت استدلال و غیر اینها از کتب دیگر.

السید ناصرالدین محمد بن زین العرب الحسینی القمی: چنانکه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، فاضل و صالح است.

محمد بن سالم القمی: از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است.

القاضی رکن‌الدین محمد بن سعد بن هبة الله ابن دعویدار: چنانکه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، مردی است فاضل و فقیه و بسیار متدین، و از برای اوست شعر نیکو.

محمد بن سلیمان القمی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

محمد بن سهل بن یسع الأشعری القمی: از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است. و در فهرست شیخ است که محمد بن سهل بن یسع، او را مسائلی است از رضا علیه السلام. و در رجال نجاشی است، محمد بن سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الأشعری القمی، روایت می‌کند از رضا و ابی جعفر علیه السلام او را کتابی است که جماعتی آن را روایت می‌کنند.

المولی الاجل محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی ثم النجفی ثم القمی: در کتاب امل الآمل است که وی از اعیان فضلاء معاصرین و مردی عالم و محقق و مدقق و بسیار ثقة و فقیه و متکلم و محدث و جلیل القدر و عظیم الشأن است. او را کتبی است که از جمله شرح تهذیب الحدیث، و کتاب حکمة العارفين، در رد شبهة مخالفین، و کتاب اربعین در فضائل امیرالمؤمنین و امامت ائمة طاهرين، و رساله جمعه، و رساله فوائد دینیه، در رد حکما و صوفیه، و کتاب حجة الاسلام، و غیر اینها از کتب و رسائل که ما آنها را از او روایت می‌کنیم.

مؤلف گوید: قبر شریفش در قم، در قبرستان شیخان، بقعه زکریا بن آدم است. محمد بن عبدالجبار: ابن ابی الصهبان گوید: شیخ علیه السلام و علامه گفته‌اند که او قمی است، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است، و هر دو مانند صاحب کتاب مشترکات، او را از ثقات شمرده‌اند.

الشیخ الفقیه محمد بن عبدالعزیز بن ابی طالب القمی: چنان‌که در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، مردی فقیه و صاحب ورع بوده.

محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک الحمیری: قمی است. کنیه وی ابو جعفر و از ثقات و وجوه بوده، با حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - مکاتبه داشته، مسائلی در هرگونه از امور شریعت از وی سؤال کرده. احمد بن الحسین گوید: نسخه‌ای که این مسائل در آن بود، به دست من آمد، و خط مبارک حضرت را که میانه سطرها نوشته بود، زیارت کردم. و برادران وی نیز که جعفر و حسین و احمد نام دارند، همگی با آن جناب مکاتبه داشته‌اند، این جمله سخن نجاشی

است. و علامه نیز در وثاقت و جاهت و مکاتبت موافقت کرده. و شیخ در فهرست، از مصنفات و روایات وی خبر داده. صاحب مشترکات نیز او را به وثاقت مسلمه ستایش کرده است.

محمد بن عبدالله ابن الاشعری: قمی است، و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است. محمد بن عبدالمؤمن المؤدب: نجاشی و علامه گفته‌اند، از قمیین ثقات و صاحب کتاب است.

محمد بن علی بن جاک: نجاشی و علامه گفته‌اند: کنیه وی ابوطاهر و از ثقات است، و اندک حدیث بوده. علامه گوید: او تیمی است، و در نسخه نجاشی بدل تیمی قمی است. و صاحب مشترکات او را توثیق کرده.

محمد بن علی بن احمد بن هشام القمی: مکنی به ابی جعفر، روایت می‌کند از محمد بن علی ماجیلویه، و روایت می‌کند از او ابن نوح.

محمد بن علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه القمی: کنیه وی ابوجعفر، و لقبش صدوق است. و او چنان‌که شیخ گوید: به جلالت قدر معروف، و به قوه حافظه موصوف. در مضممار فقاہت یک‌سوار و در میدان احادیث و اخبار و بصیرت به احوال رجال، علم‌دار. او را کتاب‌های بسیار و مصنفات بی‌شمار است، و آنها را در فهرست ذکر کرده‌ایم.

نجاشی و علامه گفته‌اند: او پیشوای ما شیعه، و فقیه ماست. و در خراسان رئیس طائفه بوده.

در سنه ۳۵۵ وارد بغداد شد، و با حدیث سن، شیوخ طائفه به سماع حدیث از وی مستفیض و بهره‌مند شدند. و علامه نیز پس از این سخن، او را به جلالت قدر و حفظ حدیث و بصیرت به احوال رجال و ناقدیت اخبار ستایش کرده، و گفته است: در قمیین مانند او در قوه حافظه و حفظ حدیث و کثرت علم، دیده نشده. قریب سیصد کتاب تصنیف کرده، و آنها را در کتاب کبیر خود ذکر کرده‌ایم. و به موافقت نجاشی گفته، وفات وی در ری سنه ۳۸۱ بوده.

وحید بهبهانی - قدس سره الشریف - در تعلیقه از محقق بحرانی نقل کرده که در حاشیه کتاب بلغه که در علم رجال است، چنین گفته: مشایخ ما یکی از دیگری، از شیخ بهائی - رحمه الله علیه - روایت کرده‌اند که کسی از وی از حال این شیخ بزرگوار سؤال کرد، پس از تعدیل و توثیق و ثنا و ستایش او فرمود که در قدیم الایام کسی از من سؤال کرد که زکریا بن آدم و شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه کدام یک افضل و در مرتبه جلالیت اکملند؟ گفتم زکریا بن آدم، چه اخبار بسیار و احادیث بی‌شمار از ائمه اطهار - علیهم صلوات الله الملك الغفار - در مدح او وارد شده. پس از این جواب، در خواب خدمت شیخ صدوق رحمته الله رسیدم، آن جناب به من عتاب کرده فرمود: از کجا دانستی که زکریا بن آدم از من افضل است؟ و روی از من بگردانید.

این بزرگوار در السنه اهل علم، ملقب به رئیس المحدثین و صدوق مطلق است. و گفتیم که او با برادرش (حسین ابن بابویه) به دعای حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - متولد شده‌اند، و مدح ایشان قبل از ولادت به زبان آن لسان الله جاری شده.

بالجمله جلالیت او پیدا و آشکار و عدالت او کالشمس فی رابعة النهار است. و کتب و مصنفات وی به تفصیل در کتاب رجال شیخ نجاشی رحمته الله مذکور است، و حضرتش را در مجلس رکن الدوله دیلمی با علمای مخالفین، در اثبات خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین، و حقانیت مذهب شیعه مناظره‌ای است که قاضی نورالله شوشتری - نورالله مرقده - در مجالس المؤمنین، آن را نقل کرده، از خوف اطناب از درجش اجتناب شد.

مؤلف گوید: قبر شریفش در نزدیکی بلده شاهزاده عبدالعظیم، در وسط باغ بانصارتی است با بقعه و قبه عالی و زیارتگاه عامه خلق است. من جمله کرامات آن بزرگوار که جماعتی از اعلام در کتب خود ثبت نموده‌اند، این است که در زمان فتحعلی شاه خواستند قبر شریفش را تعمیر نمایند، ناگزیر به نبش شدند،

دیدند، جسد مطهرش به حال خود باقی است، و نپوسیده و بر نوک ناخن و محاسن او، رنگ حنا باقی است.

مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی در رجال خود می‌گوید: و از چیزهایی که گواهی به جلالت او می‌دهد اضافه بر آنچه گذشت که برای من نقل کرده‌اند به سند صحیح، متجاوز از چهل سال قبل، از عدل ثقة امین، سید ابراهیم لواسانی تهرانی رحمته الله که در اواخر سده سوم بعد از هزار (یعنی ۱۳۰۰)، سیل قبر او را خراب نمود، و جسد شریفش نمودار شد. سید لواسانی از اشخاصی بوده که داخل قبر شده و دیده که جسد شریف او صحیح و سالم است، و اصلاً تغییر نکرده، گویا روح او الآن از جسد مفارقت نموده، و رنگ حنا بر محاسن و زردی حنا در پای او موجود است، و کفن او پوسیده و عنکبوت به عورت او تنیده بود!

محمد بن علی بن عیسی الاشعری: از اهل قم، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است. وحید بهبهانی در تعلیقه گوید: ظاهراً او با محمد بن علی بن عیسی القمی یکی است. و چنانکه نجاشی و علامه گفته‌اند، از وجوه قم بوده و بر اهل قم از جانب سلطان امارت داشته، و پدر او نیز چنین بوده و هر دو به موافقت شیخ گفته‌اند، وی را مسائلی است که از حضرت عسکری علیه السلام سؤال کرده.

محمد بن علی ماجیلویه القمی: استاد شیخ صدوق است، و علامه حکم کرده به صحت طریق صدوق به اسماعیل بن ریاح و به غیر او نیز، چنانکه در تعلیقه است، و محمد بن علی ماجیلویه در طریق است. و نیز وحید بهبهانی در تعلیقه گوید که در وسیط تصریح به وثاقت او شده، و بودن وی از مشایخ صدوق، از کثرت روایت صدوق از او با کلمه «رضی الله عنه» و «رحمه الله» بعد از نام او بعید نیست. و صاحب منتهی المقال گفته که شیخ عبدالنبی جزائری در کتاب حاوی الاقوال فی معرفة الرجال، در قسم ثقات آن، خاتمه‌ای آورده برای کسانی که تصریحی به تعدیل ایشان نشده، و از قرائن دیگر وثاقت ایشان معلوم شده، و از جمله محمد بن علی ماجیلویه را نام برده است.

محمد بن علی بن محبوب الاشعری القمی: نجاشی و علامه گفته‌اند کنیه وی ابو جعفر است، و او در عصر خود شیخ قمیین بوده، و از ثقات و اعیان است، فقیهی است نیکو روش و درست طریقه. نجاشی گوید او را کتاب‌هایی چند است، از جمله کتاب النوادر، کتاب الصلوة، کتاب الزکوة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب النکاح، کتاب الرضاع، کتاب الطلاق، کتاب الحدود، کتاب الديات، کتاب الثواب، کتاب الضیاء والنور فی الحکومات، کتاب الزمرده، کتاب الزبرجدة، کتاب التولد کبیر، و صاحب کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت ستوده.

محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری: نجاشی و علامه گفته‌اند: کنیه وی ابوعلی است، و او شیخ قمیین و وجه اشعریین است، و در نزد سلطان مقدم بر دیگران بوده. خدمت حضرت رضاع‌الله رسیده و به سماع حدیث از آن امام همام مفتخر گشت. و از حضرت جواد‌الله نیز روایت می‌کند. شهید ثانی و وحید بهبهانی گفته‌اند: علامه روایاتی را که وی در طریق آنهاست حکم به صحت کرده. و شهید ثانی خود نیز در شرح شرایع به وثاقت او قطع نموده، و روایات وی را در سلک صحاح منتظم ساخته، و از شیخ سلیمان ماحوزی، صاحب بلغه، نقل است که جزم به وثاقت وی را نسبت به بعضی از مشایخ خود و معاصر خود، صاحب و جیزه داده، و خود نیز بعید نشمرده. و شیخ عبدالنبی جزائری نیز از روی مدح علما نسبت به رجال او استفاده کرده که او شیخ قمیین و وجه اشاعر بوده، و از قرائن دیگر توثیق وی را بعید ندانسته.

محمد ابن قولویه: والد ماجد جعفر بن محمد که از این پیش ذکر او گذشت. از خیار اصحاب سعد بن عبدالله، و از راویان او و غیر او است. قبر شریفش در قبرستان قم، نزدیک غسالخانه سابق در محوطه‌ای است که تعبیر از او به شیخان صغیر می‌کنند (و فعلاً در باغ ملی واقع است).

محقق اعظم خواجه نصیرالدین، محمد بن محمد بن الحسن الطوسی: چنان‌که در کتاب امل الآمل می‌نویسد: مردی است فاضل و ماهر و عالم و متکلم، محقق در عقلیات. او را کتبی است که از جمله: تجرید الاعتقاد، و تذکره در هیئت، و تحریر کتاب اقلیدس، و تحریر

مجسطی، و شرح اشارات، و فصول نصیریه، و فرائض نصیریه، و آداب المتعلمین، و رساله اسطلاب، و رساله جواهر و نقد المحصل، و رساله معینیه در هیئت به فارسی، و شرح آن نیز به فارسی، و رساله خلق اعمال، و شرح رساله العلم میثم بحرانی و غیر اینها. روایت می‌کند از او علامه حلی. وی در اجازه بنی زهره نوشته است: این شیخ افضل اهل زمان خود در علوم عقلیه و نقلیه، و از برای اوست مصنفات بسیاری در علوم حکمیه و احکام شرعیه بر مذهب امامیه. وی بزرگ‌ترین کسی است که ما دیده‌ایم که نورانی کند خدا خوابگاه او را، من الهیات شفای ابی‌علی سینا و بعض کتاب تذکره را در هیئت که از تصانیف خود نزد وی خواندم، سپس درک نمود او را اجل محتوم، قدس الله روحه.

مؤلف گوید: وی اصلاً از جهرود قم است.

عمادالدین، محمد بن محمد بن الحسین بن مرزبان القمی: چنانچه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، فاضل و ثقه بوده.

السید مجدالدین محمد بن محمد ابن مانکدیم الحسینی القمی النسابه: چنانکه در فهرست شیخ منتجب‌الدین است، مردی فاضل و ثقه، او راست کتاب انساب.

قاضی سعید، محمد بن محمد مفید القمی: از بزرگان حکما و عرفا و فقهاست که دارای یدی طولی در مراتب حکمت و عرفان بوده، و در فنون مزبوره گوی سبقت از همگان ربوده، و در زمان خود منصب قضاوت قم به او مفوض، و نزد شاه عباس ثانی صفوی محترم و معظم بوده. جنابش از اعظام تلامذۀ مرحوم ملامحسن فیض کاشانی، و مولی عبدالرزاق لاهیجی، و مولی رجبعلی تبریزی است.

از مصنفات اوست شرح توحید صدوق در چند جلد، چنانکه صاحب روضات الجنات گوید: او راست از مصنفات شایعه کتاب شرح کبیرش بر توحید صدوق در چند مجلد، و بعض اجزای آن کتاب به خط مؤلفش به دست من افتاد که در نهایت حسن خط بوده، از کتابخانه حکیم متأخر میرزا محمدباقر نواب، و خدا می‌داند که لذت مطالعه آن کتاب هنوز در خاطر من است. و از تصنیفات نفیسه اوست ایضاً کتابی به

نام اربعینات؛ در آن کتاب چهل رساله را جمع کرده که از آنها چهل باب از ابواب معارف و تحقیقات گشوده می‌شود و غیر این از کتب و رسائل.

او راست فرزندی فاضل و متکلم مدعو به مولی صدرالدین بن قاضی سعید. و در بعض نسخ معتبره است که پسر مشارالیه در قم تدریس اصول کافی می‌نموده، سپس متولی منصب قضاوت آذربایجان گردیده.

مؤلف گوید: در کیاسر مازندران نزد یکی از فضلاء آنجا که فعلاً مرحوم شده، اوراق و رسائل چندی از حکما به خط مرحوم قاضی سعید قمی -رحمة الله علیه- یافتیم که غالب آنها را در اصفهان و آباده و آن حدود نوشته بود، و آخر آنها نام خود را با سال کتابت و محل آن قید نموده بود، و چنان‌که صاحب روضات الجنات مرقوم فرموده‌اند، بسیار خوش خط و منقح بود، و فاضل مرحوم نقل می‌نمود که اوراق مزبور را در خاکروبه مسجد آنجا پیدا نموده! قبر شریف قاضی نزدیک بقعه علی ابن بابویه، در محوطه‌ای که معروف به شیخان کوچک است، واقع است.

محمد بن یحیی العطار القمی: شیخ و نجاشی و علامه گفته‌اند کنیه وی ابو جعفر، و در زمان خود، شیخ اصحاب ما بوده، و از ثقات و اعیان است، و به کثرت حدیث موصوف. نجاشی گوید: وی را کتاب هاست، از جمله کتاب النوادر. و شیخ او را به کثرت روایت مدح کرده. محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله از وی روایت می‌کند. و صاحب کتاب مشترکات نیز او را به وثاقت محققه وصف کرده.

مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی: نجاشی گوید که او از حضرت رضاء علیه السلام روایت می‌کند و صاحب کتاب است. و علامه در خلاصه از شیخ کشی رحمته الله روایت می‌کند، و او از ابراهیم بن محمد بن عباس ختلی، و او از احمد ابن ادریس، و او از حسین بن احمد بن یحیی بن عمران، و او از حسین بن علی، و او از مرزبان بن عمران اشعری قمی که گفت: خدمت ابی الحسن الرضا علیه السلام عرضه داشتم از چیزی که اهم امور است نزد من، سؤال می‌کنم، آیا من از شیعیان شمایم؟ فرمود: بلی. عرض کردم: نام من نزد شما مضبوط و مکتوب است؟ فرمود: بلی. صاحب منتهی المقال می‌گوید: روایت کردند صفوان بن یحیی از او، دلالت می‌کند بر اعتماد او.

السید الجلیل، المصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی: چنان‌که در کتاب امل الآمل است، عالم و محقق و ثقة و فاضل است. او راست کتاب رجال. روایت می‌کند از مولی عبدالله شوشتری، و از شیخ عبدالعال بن علی بن عبدالعال عاملی، از پدر خود. شیخ عبدالعال را در رجال خود نام برده است. ولی اشخاصی را که متأخر از شیخ طوسی بوده‌اند، جز عده‌ای کسی را نام نبرده. صاحب روضات الجنات می‌گوید: من تحقیق نکردم تا به حال روایت احدی از علما را از او، و گمان من این است که صاحب عنوان از بنی اعمام سید فیض الله ابن سید عبدالقاهر حسینی تفرشی، فقیه متکلم رجالی است؛ بلکه دور نیست که او نیز از جمله مشایخ صاحب عنوان در این فن و غیر آن باشد. تقدیم وی در این صنعت (علم رجال) از امور شایعه‌ای است که احدی انکار نکرده. و همچنین کمال و ثاقت و عدالت و نهایت ضبط و جلالت او، و بس است در اثبات این مراتب اینکه تلمیذ و تربیت شده مولی عبدالله شوشتری، مقدس ورع جلیل نبیل معروف است.

مصقلة بن اسحاق القمی الاشعری: از اصحاب حضرت امام علی النقی ع است. موسی بن الحسن بن عامر بن عمران بن عبدالله بن سعد القمی: شیخ نجاشی و علامه گفته‌اند کنیه وی ابوالحسن است، و او از ثقات و اعیان جلیل القدر است. نجاشی گفته او سی کتاب تصنیف کرده، از آن جمله است کتاب الطلاق، کتاب الوصایا، کتاب الفرائض، کتاب الفضائل، کتاب الحجج، کتاب الرحمة و هی کتاب الوضوء، کتاب الصلوة، کتاب الزکوة، کتاب الحج، کتاب الصیام، کتاب یوم وليلة، کتاب الطب. و در مشترکات نیز او را به وثاقت مسلمه ستایش کرده.

موسی بن طلحة القمی: نجاشی و علامه گفته‌اند که او قریب الامر است. و نجاشی برای او نوادری اثبات کرده، و شیخ نیز در فهرست، او را صاحب کتاب شمرده.

موسی بن محمد الاشعری القمی المؤدب: نجاشی و علامه گفته‌اند که او در شیراز سکنا داشته، و دخترزاده سعد بن عبدالله است، و از ثقات اصحاب ما بوده. نجاشی گوید: او را کتابی است مسمی به الکمال فی ابواب الشریعة.

باب نون

نصر بن خادم قمی: از اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام است.

باب واو

وهب بن محمد البزاز: نجاشی و علامه گفته‌اند کنیه وی ابونصر است، به صاد مهمله، و او از ثقات و اعیان است. نجاشی گوید که او صاحب کتاب نوادر است. و شیخ نیز در فهرست، او را صاحب کتاب شمرده.

باب هاء

الشیخ ابوالمفاخر، هبة الله بن الحسن بن الحسين ابن بابویه: در فهرست شیخ منتجب‌الدین است که وی فقیه و صالح بوده.

باب یاء

السید بهاء‌الدین، یحیی بن محمد الحسینی القمی: در فهرست، شیخ منتجب‌الدین می‌گوید: وی واعظ و فاضل است.

فصل دوم

در ذکر علما پس از عصر محقق قمی، صاحب قوانین، تا عصر حاضر و علمای معاصر. پوشیده نمی‌ماند که علمای معاصر بیش از عده‌ای است که مرقوم شده؛ ولی چون ما اطلاع درستی به حال آنان نداشتیم، از بردن نام آنان خودداری نمودیم. چنان‌که در آینده اطلاعات موثقی از حالشان به توسط خودشان یا منابع دیگر پیدا نمودیم، در طبع ثانی ضمیمه خواهیم نمود، بحوله و قوته.

باب الف

ملا ابراهیم قمی: در مآثر و آثار گوید: ملا ابراهیم قمی، داماد شیخ مشکور در تهران، مجتهدی بزرگ بود، و فرزندش علی بن ابراهیم القمی، فعلاً در سن شباب است و اعجوبه اتراب.

مؤلف گوید: علی بن ابراهیم مزبور، آقای حاج شیخ علی مجتهد قمی، معروف به زاهد، ساکن نجف اشرف - علی ساکنه آلف التحیه و التحف - هستند که امروزه از اجله علمای و اتقیاء و معمرین می‌باشند، و زیاده بر هشتاد سال دارند. و تصدی و شماره موقوفه‌ای از بلوک خلیجستان قم به موجب تولیت شرعی با ایشان است.

ملا محمد ابراهیم: در مآثر و آثار گوید: ملا محمد ابراهیم کزازی قمی، خلف مرحوم حاج زین العابدین مازندرانی است که عالمی فاضل و دانشمندی بزرگوار بود، و از موطن اصلی خویش - مازندران - به عراق آمده، در آستانه توقف اختیار کرده بود، و هم عاقبت در آستانه شریفه به خاک سپرده شد، و پسرش ملا محمد ابراهیم که فقیهی فاضل، و عالمی عامل بود، از آستانه به قم رخت گشود، و هم در آنجا رحلت نمود.

مؤلف گوید: ملا محمد ابراهیم مزبور، داماد فردوس و سادۀ حاج ملا محمد مجتهد کزازی قمی است که شرح احوالش خواهد آمد.

آقا شیخ ابوالقاسم بن محمد تقی (بزرگ): از اجله علمای و مجتهدین و فقهای و مدققین عصر خود بود. در علوم ادبیه و حسن خط نیز مقامی عالی داشت. در قم نزد مرحومین شیخ محمد حسن نادی، و ملا محمد جواد تحصیل نموده، و در نجف اشرف نزد کاظمین یزدی و خراسانی تلمذ کرده، حقیق چندی در حوزه درس مکاسب آن مرحوم حاضر و استفاده می‌نمودم. در سال ۱۳۵۳ در قم مرحوم، و در مسجد بالاسر، محل تدریس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید، و در حدود هفتاد سال داشتند.

آقا شیخ ابوالقاسم بن محمد کریم (کوچک): از علمای و مدرسین و ائمه جماعت قم بود که در نجف اشرف هم تحصیل نموده بود، و در محله سلطان محمد شریف سکنا داشت، و عمری به پریشانی و فقر و فاقه گذرانید، تا چند سال قبل در قم مرحوم، و از پریشانی رست و به ملا اعلی پیوست!

حاج میرزا ابوالقاسم طباطبائی: یکی از پنج پسر مرحوم حاج سید محمود قمی است که اسامی آنان به ترتیب تولد از این قرار است: حاج میرزا فخرالدین، حاج آقا

احمد، صاحب عنوان، و حاج سید ابراهیم که از جمله اتقیا و صلحا بود و چند سفر به حج و اسفار عدیده به کربلا و مشهد مشرف، و چند سال قبل فوت نمود، و حجت الاسلام حاج آقا حسین مجتهد قمی، نزیل کربلا. صاحب عنوان نیز از جمله علما و مجتهدین باتقوا، و از شاگردان مرحوم آیت الله آقای آقا سید محمدکاظم طباطبائی بود، ولی در این دار فانی چندان نیابید و در سال ۱۳۳۳ هجری، در قم به سن کهولت مرحوم، و در شیخان مدفون گردید.

مرحوم میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالحسن: از اجله علمای سادات این سرزمین، و از تلامذه مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی، صاحب قوانین است که به شرف مصاهرت (دامادی) آن بزرگوار هم مفتخر بوده، و مرحوم میرزا، نهایت وثوق را به او داشته، چنانکه بسیاری از حکومت شرعیه را بدیشان رجوع می فرموده، و ثروتی معتنا به داشته و بسیاری از ارامل و ایتم این بلد را کافل مرام و ناظم مهام بوده، و آب انباری نیز در قم، جنب میدان کهنه، بنیاد نهاده و بعد از حیات خود نیز ثلث املاک خود را وقف بر مصارف خیر کرده، و در ماه جمادی الاولی سال ۱۲۴۹ به دار بقا خرامید، و در بقعه زکریا بن آدم مدفون گردید.

مرحوم میرزا علی اکبر فیض، در تاریخ خود گوید: میرزا ابوطالب، قمی الاصل است، فضلی باهر و قدسی متکاتر داشته، داماد مرحوم میرزا ابوالقاسم بوده، و ایشان پدر مادر جناب مستطاب نظاماً للمجد، آقای حاج میرزا سید حسین متولی باشی می باشند، از همان صبیئه مرحوم میرزا. کتابی دارد موسوم به جواب و سؤال. میرزا سید احمد: مرحوم میرزای فیض گوید: از فضلالی متبحر و علمای متدین این بلد بوده، در سرکار فیض آثار به منصب سرکشیکی مفتخر بوده، تولیت شرعیه سرکار فیض آثار هم با ایشان بوده، در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک هجری به سرای جاوید خرامید.

حاج آقا احمد طباطبائی: یکی از پنج پسر مرحوم حاج سید محمود است، معزی الیه نیز از علمای متقی قم و در صحن نو اقامه جماعت می نمود. در سال ۱۳۳۴ به طوری که در خاطر است، در قم مرحوم و در شیخان مدفون گردید.

حاج سید اسحاق رضوی: از علمای باتقوا و در مسجد امام حسن به جماعت نماز می‌گزارد. فوتش سنه ۱۳۳۲ هجری، و در شیخان بزرگ مدفون گردید.

حاج سید اسماعیل: از تلامذه مرحوم صاحب قوانین، و از علمای بزرگ این سرزمین است. علاوه بر فضل ظاهر، قدس باطن نیز داشته، و تولیت شرعی سرکار فیض آثار فاطمیه با او بوده، در سنه ۱۲۶۳ هجری، روی به دار جنان نهاده، و در ایوان طلای حضرت فاطمه علیها السلام مدفون گردید. مرحوم میرزای فیض گوید: حاج سید اسماعیل قمی الاصل، و داماد مرحوم میرزا سید احمد، از تلامذه مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی است. گویند کتاب قوانین را پس از فوت مرحوم میرزا ابوالقاسم، هیچ یک از تلامذه او به تنقیح و درستی ایشان درس نگفته. علاوه بر فضل ظاهر، قدس باطن هم داشته، «فدوی» نام از عرفای هندوستان که راجلاً به اعتاب علیه رهسپار بود، ایشان را به تصفیه و تهذیب باطن واداشته، به فکر مدام و ذکر دوام مشغول فرمود.

باب ثناء

آقا سید محمدتقی رضوی: از علمای متقی، پسر مرحوم حاج سید اسحاق، و در مسجد امام اقامه نماز جماعت می‌نمود. شرحی بر خطبه حضرت صدیقه - سلام الله علیها - به عربی نگاشته که در تهران به طبع رسیده، و در سال ۱۳۴۴ فوت، و در شیخان مدفون شد.

آقا سید محمدتقی موسوی خوانساری: هو العالم العامل و الفاضل الكامل و البارع العادل. از اجله علما و مجتهدین حوزه علمیه قم است که به مزید تحقیق و تدقیق و جودت فهم اشتها دارد. مسقط الرأسش خوانسار، و علوم ابتدائیه را در آن سرزمین تحصیل نمود، سپس رخت به نجف اشرف کشید، و در آن تربت پاک بر علمای اعلام و فقهای عظام، من جمله آقا ضیاءالدین مجتهد عراقی رحمته الله مشغول تحصیل و تلمذ گردید تا در نهضت اولیه عراق و جنگ بین الملل اول جنابش را با عده‌ای به هند تبعید و زندانی نمودند.

پس از استخلاص، خود را به سلطان‌آباد عراق کشید و سال‌ها در اراک و قم در مدرس و محضر حجت‌الاسلام مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری، از جمله طراز اول شاگردان آن مرحوم بود که خود هم به تدریس خارج می‌پرداخت. پس از فوت آن مرحوم، یکی از مدرسین بزرگ و زعمای حوزه علمی قم گردید که طلاب علوم دینی از وجودش استفاده می‌نمایند. در مدرسه فیضیه به تدریس و امامت و در مسجد امام علیه السلام روزهای جمعه به نماز جمعه و جماعت می‌پردازد. سن شریفش متجاوز از شصت سال به نظر می‌رسد. چندی در ازمنه سابق و اوان جوانی در تهران و قم از محضر آن استاد راد کتاب‌ریاض المسائل فی احکام الفقه بالدلائل و کتاب مکاسب را استفاده می‌نمودم، زادالله فی توفیقاته.

باب جیم

حاج سید جواد قمی: در مآثر و آثار می‌گوید: حاج سید جواد قمی، مجتهدی مسلم، و مروجی مبسوط الید بود، و در نهی از منکر و منع اهل فجور قلبی قوی داشت، و در حفظ حدود شرعیه هیچ نکته‌ای فرو نمی‌گذاشت. مکرر به تهران آمد، و صحبت شریفش ادراک شد. در فقه و اصول و رجال تصنیفات دارد. در ماه صفر سال یک‌هزار و سیصد و سه از هجرت به شهر قم رحلت یافت، رفع الله درجته.

مؤلف گوید: فرزند ایشان عالم جلیل و فاضل کامل نبیل، مرحوم حاج میرزا زین‌العابدین که از اجله علما و از طراز اول تلامذه مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی رحمته الله علیه بود. در حاشیه رجال ابوعلی به خط خود حالات ایشان را از این قرار نگاشته: الحاج سید جواد قمی - اعلی الله مقامه - ملقب به جواد، نام شریفش سید محمدتقی است. تلمذ نمود در عنفوان شباب بر جماعتی از اعلام، و کوچ کرد از قم به اصفهان به جهت تلمذ بر سید جلیل و عالم نبیل سید محمدباقر اصفهانی، و تلمذ نمود در آن شهر نیز بر جماعتی از اعلام، پس کوچ کرد به مشهد مقدس غری، و تلمذ نمود مدت کمی نزد شیخ اجل مرتضی انصاری، و رجوع نمود به قم، و تصنیف کرد در قم کتاب مقالید الاحکام را در شش جلد، و آن کتاب بزرگ پر فایده و پر

فرعی است؛ و کتاب الدرۃ الباهرة فی احکام العترۃ الطاهرة و آن دو مجلد است؛ و کتاب ینابیع، در توحید و نبوت و اثبات کفر بعض اهل الحاد و بدعت، و از برای اوست قریب بیست رساله، با اینکه مشغول بود به ترویج دین و قمع ظالمین، و او را -رحمة الله تعالی علیه- حالات و محاسباتی بود با نفس خود در ایام حیاتش و مردی ورع و زاهد و کثیر التهجید و البکاء بود، بسیار از اوقات مناجات ابی حمزه ثمالی را در قنوت نماز وترش قرائت می نمود! و او را کرامات باهراتی است. در موقع وفات شصت و سه سال داشت؛ در روز شنبه سیم شهر صفر سنه ۱۳۰۳ رحلت، و در دارالایمان قم، در بقعه زکریا بن آدم نزد قبر پدر و جدش مدفون گردید.

آخوند ملا محمدجواد قمی: میرزای فیض در تاریخ خود گوید: ملا محمدجواد عالمی است قدس نهاد، و فاضلی است زهد بنیاد که از زمان ولادتش تا کنون دامن قدس و عصمتش به هیچ مکروهی آلوده نشده است تا به محرم چه رسد. در مدرس تحقیق و حوزه تدقیق، ذهنش چنان تندروست که هنگام اقنحام به معضلات مسائل برق و شهاب با او کردند. نیاکان و اجدادش از سلسله و دوده مردمان قمی الاصل، و تجارت پیشه‌اند که هم اکنون بنی اعمام و اقارب او به تدین در تجارت معروف و مشهورند.

حضرتش تکمیل علوم مقدمات و ادبیه را در قم فرموده، به اعتبار عالی که اکنون مدار رحای هر علم است، گسیل شدند. و چندین سال زیب محفل تحقیق جناب حجت الاسلام شیخ مرتضای شوشتری انصاری -اعلی الله مقامه- بودند، تا استنباط فروع از اصول نموده به قم معاودت فرمودند. اکنون یکی از رؤسای علمای این بلد است که احکام شرعی و فیصل مهمات، منوط به رأی رزین و قلم مشکین ایشان است.

مؤلف گوید: عالم مرقوم در مسجد امام حسن به امامت قیام می نمود. در سنه ۱۳۱۲ هجری مرحوم، و در شیخان بزرگ مدفون گردید.

حاج میرزا جواد آقا تبریزی: از بزرگان علمای اخبار و اخلاق است، و در نجف از شاگردان حاج آقا رضای همدانی، و آخوند ملا حسین قلی بوده، در انقلابات

مشروطیت از تبریز به قم هجرت، و با عائله و فامیل در قم اقامت نمود، و ضمناً مشغول تدریس اخلاق و معارف بود، تا پس از فوت جوانش میرزا علی آقا که محصلی فاضل و دانا بود، شکسته و از کار افتاده و بالاخره به طوری که در خاطر دارم، در سنه ۱۳۴۳ به ریاض جنان خرامید و در شیخان بزرگ مدفون شد. از تألیفاتش رساله‌ای در اسرار صلوة به عربی به طبع رسیده است.

باب حاء

میرزا محمدحسن میرزا آقاسی: مرحوم میرزای فیض می‌گوید: میرزا حسن عالمی است عامل، و فاضلی است کامل. شخصش به همه صنوف کمال آراسته است، و خلقش از جمیع رذایل پیراسته؛ از بدو عمرش تاکنون به هیچ مکروهی آلوده نشده است. والدش را وطن در صفحه خلیجستان قم بود، و عمل انشای محمدحسین خان، سرهنگ فوج خلیج، به عهده او موكول بود.

چون پادشاه ماضی محمد شاه، فوج خلیج را از او بگرفت، و او به ناچار در بست حضرت فاطمه - علیها سلام الله - پناهنده شد. والد جناب میرزا حسن هم در قم وطن گزید و خانه بساخت، و اسباب معاش فراهم آورد. جناب سامی در بدو سن مقدمات و علوم ادبیه را در قم تحصیل فرموده، روی به نجف اشرف آورد. و در خدمت حجت‌الاسلام شیخ محمدحسن، صاحب جواهر الکلام، و حاج شیخ مرتضی شوشتری انصاری، قریب بیست سال تحصیل فرمود، و سپس روی به وطن آورده، اشتغال به فیصل امورات شرعیه داشت. طلاب علوم دینیه از مدرس تحقیقش بهره‌ها می‌بردند، تا در سنه یک‌هزار و سیصد و چهار هجری مرحوم، و در شیخان مدفون شد.

شیخ محمدحسن قمی وزوائی: در مآثر و آثار گوید: شیخ محمدحسن قمی وزوائی مقیم دارالخلافة، عالمی عادل است و فقیهی فاضل، او را با خاندان مرحوم حاج ملا محمد کرمانشاهی که عالمی ربانی بود، و با خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار معاصرت داشت، ارتباطی من‌القدیم است و اختصاصی عن‌الصمیم. فوتش در

سنه ۱۳۱۰ و در شیخان بزرگ قم مدفون شد. وزوا از بلوک قم است که تا شهر ده فرسخ مسافت دارد.

شیخ محمدحسن: میرزای فیض گوید: عالمی است عامل، و فاضلی است کامل که در فنون علوم و رسوم دانش صاحب بینش است، و بدین جهت طلاب این ولایت را روی استفادات بدان حضرت است؛ و همه روزه در مدرس تدقیق و حوزه تحقیقش حل مشکلات و توضیح معضلات می نمایند، و در تعمق فکر و تشحید ذهن و اصابت رأی و استقامت خاطر، در این ولایت کسی او را همال نیست. در ایام عاشورا و زمان اندوه بر شهدای نینوا در خانه مخصوص خود خیمه عزا برپا می نمایند و به نفس شریف به ذروه منبر مرتقی شده، در بدو سخن شرحی مفصل و فصلی مشبع، در تحویف و انداز، و تشویق و اعتذار بیان فرموده که مایه جمعیت خاطر و حضور نفس سامعین شود.

سپس شرح حالات شهدای طف - سلام الله علیهم - را به طرزی گریه خیز و اندوه انگیز بیان فرموده، تا دو ساعت در عرشه منبر شورش محشر برانگیزد. واقعاً چنین مجلس در هیچ مکانی دیده نشده است. در بدو سن در تهران و سایر بلدان ایران علوم عربیت و ادبیت را از نحو و صرف و معانی بیان و غیره که مقدمات اجتهاد است، تحصیل فرموده، روی به اعتبار عالیات آورد، و در مدرس تحقیق حجت الاسلام حاج شیخ مرتضای شوشتری - اعلی الله مقامه - و سایر علمای آن بلد به تحصیل علم فقه و اصول پرداخت.

سالی برنگذشت که هوای نجف اشرف با مزاج ایشان سازگاری نکرده، مزاجش علیل شد، به ناچار به حکم اطبا روی به وطن کرد، علت مزاجش به صحت منبدل شد. در ثانی شدّ رحال کرد، و در نجف اشرف مشغول تحصیل شد، در ثانی مزاجش علیل شد، و مشهود او گردید که هوای نجف با او سازگاری ندارد، مراجعت نموده اکنون در این بلد شریف، مشغول تدریس می باشند.

و در مآثر و آثار گوید: شیخ محمدحسن قمی، مشهور به نادى، در فقه و ادبیات نیکوست، مدتی به دارالخلافة تهران توقف داشت.

مؤلف گوید: در سنه ۱۳۱۷ در قم مرحوم، و در شیخان مدفون گردید. و اینکه نوشته‌اند مشهور به نادی است، علت این است که پسر مرحوم استاد نادی بوده، و چون در محله چهارمردان سکنا داشت، از این جهت مشهور به چهارمردانی هم می‌باشد. شیخ حسن ندیم (شیخ استاد): در تدریس علوم ادبیه، مخصوصاً مطول، یدی طولی داشته. چون ندیم و استاد مرحوم حاج میر سید حسین متولی باشی بزرگ بوده، معروف به استاد و ندیم شده، در علوم ریاضیه نیز دست داشته است.

حاج میر سید حسن بن میرزا سید عزیز: از خدام والامقام بضعة احمدی و از علما و مجتهدین و فقها و اصولین بود. از شاگردان مرحوم علامه ثانی ملا محمدکاظم خراسانی است. شرحی به کفایه استاد خود نگاشته که یک جلد آن به طبع رسیده. در اواخر عمر به تهران منزل گزید. در آنجا مشغول تدریس فقه و اصول بود، و هم آنجا مرحوم، و در قم مدفون شد.

حاج شیخ حسن، معروف به فاضل: هو العالم العامل و الفاضل العادل، از علما و مجتهدینی است که تمام تحصیلاتش در قم بوده، ولی به واسطه کثرت ممارست و شدت مداومت و مطالعت، از فحول رجال علم گردیده. در فقه و اصول و ادبیات مقامی عالی دارد. با عالم فقر و فاقه ریاضات شاقه کشیده، و برای یک لقمه نان، منت دو نان نکشیده، چندی است به مرض فلج و رخوه مبتلا و خانه‌نشین شده، و قد ناهز الثمانین. این حقیر در اوایل جوانی، چندی در خدمت مشرباض المسائل سید المحققین آقا سید علی، مشهور به شرح کبیرا قرائت می‌نمودم. غالب تلمذش در قم نزد سمی خود شیخ محمدحسن نادی، و مرحوم حاج سید صادق بوده است.

شیخ حسین بن بهاءالدین: از شاگردان مرحوم میرزا ابوالقاسم، صاحب قوانین، است. و حاشیه به کتاب استاد خود به نام توضیح القوانين نگاشته که به طبع رسیده.

حاج ملا آقا حسین: در مآثر و آثار گوید: آقا حسین مجتهد قمی به علم و عمل اشتهار دارد. و مرحوم میرزای فیض گوید: ملا آقا حسین عالمی است قدسی نهاد که زهد در نهاد او عجین است، و قدس در ذات او دفین. والدش از اعزه و اتقیای این بلد، و از خدام آستان مبارک بضعة احمدی - صلوات الله علیها - است.

تحصیل مقدمات و سطوح را در خدمت حاج سید اسماعیل که از تلامذۀ مرحوم میرزای قمی بود تکمیل نموده، به جانب اعتاب عالیہ رخت کشیدند، و در حوزۀ درس مرحوم شیخ محمدحسن، صاحب جواهر الکلام، و پس از فوت ایشان، در خدمت حجت الاسلام حاج شیخ مرتضی انصاری شوشتری حاضر شده، چهارده سال زمان توقفشان طول کشید تا از حضیض تقلید به اوج اجتهاد ارتقا جست، و به وطن روی آورد. اکنون فیصل حکومت شرعیہ این بلد منوط به رأی رزین ایشان است.

مؤلف گوید: اینکه مرحوم میرزای فیض شیخ مرتضی را شوشتری نوشته‌اند، اشتباه مشهور است، معزی‌الیه دزفولی هستند. وفات مرحوم حاج ملا آقا حسین در سنہ ۱۳۲۷ هجری به شهر قم اتفاق افتاد، و در صحن جدید مدفون گردید، سنگی بلند بر روی قبرش منصوب است.

حاج شیخ محمدحسین پائین شهری: از مجتهدین بزرگ و باتقوای قم بوده، و در بقعۀ علی بن جعفر علیه السلام مدفون است.

میرزا سید حسین: مرحوم میرزای فیض در تاریخ خود گوید: میرزا سید حسین صدرالحفاظ حکیمی است دانا، و فاضلی است به جمیع علوم توانا. والدش حاج سید اسماعیل، از وجوه و بزرگان خدام آستان مبارک فاطمہ معصومه - صلوات الله علیها - بوده که به منصب صدرالحفاظی مفتخر و مباحی بوده.

تحصیل علوم ادبیت و عربیت را در حیات مرحوم والدش، در این بلد شریف نموده. چون والدش رخت به دار جنان کشید، بر حسب وراثت، منصب جلیل والدش مرجوع به او شد. در صبح و شام بر حسب یاسا و قرارداد این شغل، در دارالحفاظ سرکار فیض آثار حاضر شده با سایر قاریان و حافظان مشغول تلاوت قرآن می‌شدند. از بلندی نظر و علو فطرت، این شغل را دون مراتب و قابلیت خود ملاحظه نموده، تحصیل علم و تکمیل معنی انسانیت را وجهه همت و پیشنهاد خاطر نموده، رخت به دارالخلافتہ تهران کشید، و در مدرسۀ مروی که مجمع علما و محل انجمن فضلاست حجره گرفت.

علم فقه و اصول را در مدرس تحقیق فریدالعصر و حیدالایام میرزا عبدالرحیم نهاوندی حاضر می‌شدند، و مراتب علم حکمت از الهی و طبیعی را در محضر حکیم بی‌مانند، میرزا ابوالحسن جلوه‌اسفار می‌نگریست، و یک چند، زیب مجلس تحقیق حکیم عارف ربانی آقا محمدرضای قمش‌ای اصفهانی بوده، شرح فصوص محیی‌الدین، و سایر کتب حکمیه ملاحظه می‌نمودند. چون آن دو عالم کامل (آقا میرزا عبدالرحیم و آقا محمدرضا) در دارالخلافة الباهرة از کسوت حیات عریان شده، سندس و استبرق جنب در پوشیدند، توقف تهران را از جهت خود بی‌فایده دیده، روی به اعتاب عالیه آورد، و در شهر سرمن رأی، در محضر درس حجت‌الاسلام و المسلمین حاج میرزا محمدحسن شیرازی - ادام‌الله ظلّه الشریف علی مفارق الاسلام - تشریف جسته اکنون قریب ده سال است که در آن سرزمین، در روز روی راحت ندیده، و در شب در بستر استراحت نغنوده، مشغول تدریس و تدریس است.

مؤلف گوید: عالم مزبور پس از فراغت از تحصیل در حوزه درس حجت‌الاسلام میرزای شیرازی رخت به تهران کشیده، و در آن جایگاه رحل اقامت انداخت، و مشغول تدریس و ترویج و امامت و افادت شد، مورد وثوق صغیر و کبیر و برنا و پیر گردید. تا در سال ۱۳۳۲ قمری در آنجا به جوار رحمت الهی واصل شد، و در قم مدفون گردید.

حاج آقا حسین طباطبائی قمی: ساکن کربلا، پسر کوچک مرحوم حاج سید محمود، از اجله علمای مجتهدین، و فقهای متقین است. به سال ۱۲۸۲ قمری در قم متولد شد، تحصیلات ابتدایی و سطوح را در قم و تهران تکمیل کرد، سپس رخت به نجف اشرف - علی مشرفه آلاف التحية و التحف - کشید. در آن ارض شریف بر علامه خراسانی، صاحب کفایة الاصول رحمته مشغول تحصیل و تکمیل علوم خود گردید، تا اوایل مشروطیت به واسطه انقلابات نجف، و پیشرفت نکردن تحصیل به سامره هجرت، و در آن جایگاه نزد علامه متقی میرزا محمدتقی شیرازی رحمته مشغول تحصیل شد. تا اینکه اهالی مشهد از جنابش درخواست عالمی باتقوا و مجتهدی

دانا و توانا نمودند. حضرتش صاحب عنوان را به آن ارض مقدس گسیل فرمودند، فزون از بیست سال در آن ارض اقدس مشغول ترویج و امامت و تدریس و افادت بود، و از مراجع تقلید و مفتیان شیعه گردید، تا قبل از انقلاب خراسان و فاجعه مسجد گوهرشاد به قلیلی، از مشهد حرکت، و به حضرت عبدالعظیم آمدند، و از آنجا از طرف دولت وقت تحت الحفظ به کربلا اعزام و تبعید شدند. و اکنون فزون از ده سال است که در آنجا مجاور و مشغول ترویج شریعت غرا و ملت بیضا هستند - زادالله توفیقه و مد ظله - و این عالم جلیل را از ذکور و اناث اولاد زیادی است، کثرالله اعدادهم و زاد فی اعمارهم.

حاج آقا حسین بروجردی: نزیل قم، از اجله علما و مجتهدین و فقها و اصولیین است. این بزرگوار از سادات صحیح النسب طباطبائی بروجرد، و از فامیل علامه ذوفنون سید مهدی بحرالعلوم، صاحب منظومه فقه، است. والد ماجدش برادرزاده مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمود بروجردی، صاحب مواهب السینه، شرح بر منظومه است. پس از تحصیل ابتدایی در بروجرد، رخت به اصفهان کشیده، و در آن جایگاه خدمت مرحوم آقا سید محمدباقر درجه ای و سایرین، تحصیل سطوح را به پایان رسانیده، و فاضلی بی مانند و عالمی ارجمند گردید.

سپس با عزمی وافر و شوقی متکاتر رخت به نجف اشرف کشید، و در آن ارض پاک و تربت تابناک بر علامه ثانی، ملا محمدکاظم خراسانی، مشغول قرائت و استفاده و تلمذ شد، به طوری که محل توجه استاد محقق خود، و مشار با لبنان و مطلوب امثال و اقران گردید. پس از تکمیل تحصیل به مسقط الرأس خویش بروجرد رهسپار، و در آن دارالسرور با جدی موفور مشغول ترویج شریعت غرا و ملت بیضا و تکمیل طالبین و ارشاد مسترشدین شده، مدرسه ای در آنجا بنیاد، و از خلص اموال خود جماعتی از طالبین علوم دینیه را کافل مهام و معاش گردید.

در سال ۱۳۲۳ برای معالجه مرض فتق، در حضرت عبدالعظیم، در بیمارستان فیروزآبادی بستری، و پس از اتمام معالجه، طلاب علوم دینیه و بعضی از علمای قم از حضرتش درخواست اقامت قم را نمودند. بر حسب استدعای آنان رحل اقامت در قم

افکنند، و مشغول سرپرستی حوزه علمیه، و تدریس فقه و اصول و جواب استفتائات هستند، و رسائل عملیه عربی و فارسی معظم‌له در ایران منتشر شده، و به طوری که شنیده‌ام، به تألیفی در علم رجال مشغولند که رجال را طبقه‌بندی و تقسیم نموده‌اند، و در تألیف رجال مزبور گوی از رجال ربوده، و قد جاوز السبعین، زادالله فی عمره. حاج سید حسین کوچه حرمی: از علما و مجتهدین بود، و نماز پنج‌گانه را در حرم و صحن ادا می‌نمود. سال ۱۳۵۷ در قم مرحوم، و در مقبره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید.

آقا شیخ محمدحسین: مشهور به نجار، چون پدرش پیشه نجاری داشته، از علما و مجتهدین قم بود که در نجف اشرف سال‌ها در خدمت فقیه اعظم آقا سید محمدکاظم طباطبائی تحصیل و تلمذ نموده بود، ولی چون طبعی تند داشت، ترقی نمود. و در اوایل مشروطیت صدماتی کشید، و اعتضادالدوله حکمران قم، او را به نجف تبعید نمود. پس از استقرار مشروطیت، مجدداً به قم مراجعت، ولی به علت مرقوم (تندی مزاج) باز کارش پیشرفت نکرد، گاهی به تهران مسافرت، و گاهی به قم مقیم، تا چند سال قبل در قم مرحوم شد.

باب زاء

آقا سید زکریای قزوینی: وی در سامره خدمت حجت‌الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی رحمته‌الله تحصیل و تلمذ نموده بود. و به طوری که شنیده‌ام، از معظم‌له اجازه اجتهاد داشته. پس از آن به قم اقامت، و مشغول ترویج شرع و امامت جماعت و منبر شد، تا در قم مرحوم و مدفون گردید. زوجه اولیه حجت‌الاسلام آقای حاج آقا حسین طباطبائی قمی، دختر آن مرحوم بود.

باب سین

ملا سلمان یکه باغی: در مآثر و آثار گوید: ملا سلمان یکه باغی، از مشاهیر اتقیا و علمای این دولت، معدود می‌گردد.

مؤلف گوید: آخوند ملا سلمان از بزرگان علما و دارای مقامات بوده، در سنه ۱۲۹۱ در یکه باغ که هشت فرسخی قم است، مرحوم و در شیخان بزرگ مدفون شد.

باب شین

سید شهاب‌الدین حسینی تبریزی، معروف به آقا نجفی: از اجله فضلا و علمای ساکنین قم است. اصلاً تبریزی و متولد در نجف اشرف است. تحصیلات خود را در آنجا شروع نموده، چندی در تهران خدمت مرحوم حاج میر سید حسن قمی و دیگران به استفاده پرداخته، سال‌ها در قم در مدرسه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مستفید و ضمناً مشغول تدریس فقه و اصول بودند. در علم انساب و مشجرات در میان حوزه علمیه قم کسش همال نیست. تألیفات چندی هم دارند که به طبع نرسیده، در صحن جدید و مسجد بالاسر اقامه جماعت می‌نمایند، زادالله فی توفیقاته.

باب صاد

حاج ملا محمدصادق قمی، رحمه الله علیه: جامع علوم، و بارع فنون بوده، چنان‌که در هر یک از فنون کمال و رسوم فضل و افضال او را قدح معلی بود. در اوایل جوانی رخت به اصفهان کشید، و ده سال در آن جایگاه به تحصیل علوم ادبیات و مقدمات و فقه و اصول و ریاضی و غیرها اشتغال داشت، و مخصوصاً غالب تلمذشان در آن شهر نزد مرحوم حاج شیخ محمدتقی اصفهانی، صاحب حاشیه بر معالم، معروف به آقا نجفی بود، سپس روانه نجف اشرف - علی مشرفها آلاف التحية والتحف - گردید، و در حوزه درس حجت‌الاسلام مرحوم شیخ محمدحسن، صاحب جواهر الکلام، با شوقی وافر و سعی متکاتر، قریب هفت سال مشغول تکمیل فقه و اصول شد، تا مجازاً به ارض اقدس و زمین مقدس قم معاودت نمود. و قریب چهل سال در این سرزمین، فیصل امورات شرعیه منوط به رأی رزین و قلم متین ایشان بود، تا در ماه شوال سال ۱۲۹۸ روی به فرادیس جنان نهاد، و در قبرستان شیخان مدفون گردید.

جنابش در تبحر علوم، خاصه ادبیات، در عصر خود ممتاز بوده، و همچنین در کثرت حفظ و حافظه، چنانچه اغلب مقامات حریری را محفوظ بوده، و در سجلات خود به مناسبت می‌نگاشته. و نماز استسقای ایشان هم خود در قم مشهور و بر السنه و افواه مذکور است که هنوز اهالی از مصلی به منازل خود نرسیده، غریق رحمت الهی گردیدند.

در مآثر و الآثار گوید: حاج ملا صادق قمی، مجتهدی فحل بود، و از مشایخ بزرگ شیعه به شمار می‌آمد. در اخبار و آثار تبعی کامل و استقرایی شامل داشت. از متفردات او آنکه چیدن موی ریش را از بیخ به حدی که شبیه تراشیدن هم باشد، منع نمی‌فرمود! عطرالله تربته.

مؤلف گوید: اینکه ایشان چیدن موی ریش را به حدی که شبیه تراشیدن باشد، منع نمی‌کرده، معلوم نیست فتوای بر جواز باشد، چه شاید عدم منع به علت جهات دیگر بوده.

حاج سید صادق قمی: مرحوم میرزای فیض گوید: حاج سید صادق یکی از اساتید و مدرسین این بلد شریف است که طلاب علوم دین و محصلین رسوم کشف و یقین همه روزه در مدرس تحقیقش حاضر شده، از خمیله فضلش اجتنای ثمرات فواید می‌کنند، و از خرمن علمش التقاط حبات مطالب می‌نمایند. اجداد و نیاکان و اقارب و عشایرش از تجار متمولین با دیانت این بلد طیب‌اند، ولی این فرید یگانه و عالم فرزانه، از شغل موروثی اجدادی روی بتافت، و با شوقی تمام و جدی مستدام به تحصیل علوم که میراث انبیاست پرداخت، تکمیل مقدمات اجتهاد را در اصفهان و تهران و سایر بلدان ایران نموده، سپس با عزمی راسخ و شوقی غالب روی به اعتاب علیای نجف و کربلا آورد، و اندر آن تربت پاک در محضر علما، به خصوص حجت‌الاسلام میرزا محمدحسن شیرازی، و میرزا حبیب‌الله رشتی - ادام‌الله ظلمها - چندان کوشش کرد که از حضيض تقلید به اوج اجتهاد مرتقی شد، از آن سپس روی به وطن کرد.

اکنون یکی از مفتیان و مدرسین این بلد شریف است که عقده کارهای متنازع فیه به ناخن رأی ایشان گشوده می شود، و فیصل حکومت شرعیه به کلک مشکین ایشان حوالت می رود.

مؤلف گوید: عالم مزبور، مدت چهل سال، در بلده طیبه قم مشغول تدریس و ترویج و امامت و قضاوت و فصل خصومت بین بندگان خدا بودند، تا در سنه ۱۳۳۸ هجری، در دارالایمان قم مرحوم، و در شیخان جنب بقعه محقق قمی مدفون شدند. و بانیان خیر مسجدی عالی و مدرسه ای جنب آن در محله سلطان محمد شریف، محاذی خانه ایشان به جهت معظم له بنیاد نهادند، چنانچه سابق ذکر یافت.

حاج سید صدرالدین ابن حاج سید اسماعیل ابن السید صدرالدین العاملی الاصفهانی: جنابش پسر مرحوم حاج سید اسماعیل صدر است که یکی از مراجع تقلید و یکی از شاگردان برجسته مشهور مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی است. و آن مرحوم پسر کوچک مرحوم سید صدرالدین جبل عاملی، ساکن اصفهان است که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی، مشهور به کبیر، صاحب کشف الغطاء است، ولی مرحوم حاج سید اسماعیل از دختر مرحوم شیخ نبوده، و شرح حال مرحوم سید صدرالدین عاملی، در کتاب روضات الجنات مرقوم است.

والد معزی الیه پس از رحلت حجت الاسلام شیرازی، از سامره منتقل به کربلا و در آنجا اقامت نموده و تا آخر عمر در آن ارض مقدس و کاظمین علیهم السلام ساکن بود. فرزند مزبور مشارالیه هم در کربلا اقامت داشت، و داماد حجت الاسلام آقای حاج آقا حسین مجتهد قمی است. پس از ورود مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به قم و تشکیل حوزه علمیه، معزی الیه در سال ۱۳۴۶ به قم آمده، و بر حسب درخواست مرحوم حاج شیخ در قم مقیم شدند. سپس زمان توقف حجت الاسلام قمی در مشهد، چند سال در مشهد اقامت نموده، و مجدداً به قم مراجعت، و فعلاً یکی از زعمای حوزه علمیه قم و از مدرسین خارج فقه و اصول هستند، و دارای اخلاق

حمیده و صفات پسندیده می‌باشند. تألیفی از ایشان به نام المهدی، به طبع رسیده، و فعلاً متجاوز از شصت سال دارند، زادالله فی عمره.

باب طاء

آخوند ملا محمد طاهر بن عبدالله [اشعری]: از علما و فقها و مقدسین و اشخاصی بود که تمام تحصیلاتش در این ارض شریف بود. و از زهاد و اوتاد عصر خود به شمار می‌رفت. علوم ادبیه و سطوح و خلاصة الحساب و فارسی هیئت را تدریس می‌نمود. و اواخر عمر در زرنده ساکن، و در آنجا مرحوم شد، و قد جاوز التسعین.

باب عین

حاج شیخ عباس قمی: پسر مرحوم کربلایی محمدرضاست که یکی از صلحا و اتقیا بود. در سال ۱۲۹۴ هجری، در شهر قم متولد، و تحصیلات ابتدائیه را در قم نموده، در سن هیجده سالگی به نجف اشرف رهسپار، در خدمت محدث جلیل مرحوم حاج میرزا حسین نوری به تحصیل علم حدیث و اخبار پرداخت، و در سفر و حضر ملازم آن جناب بود. پس از فوت آن مرحوم به قم مراجعت، و چند سال هم در قم مقیم، و به تألیف و موعظه اشتغال داشت. در سال ۱۳۳۲ به علت فقر و تنگدستی و عدم مساعدت اهل روزگار از قم به مشهد مقدس حرکت، و در آنجا از برکت ثامن الحجج امورش رو به بهبودی، و به تألیف کتب نافع پرداخت. و در سال ۱۳۵۲ از مشهد مقدس عازم نجف اشرف، و در آنجا مقیم و مشغول تألیف و ترویج بودند تا شب ۲۳ ذی‌الحجه سال ۱۳۵۹ مرحوم، و پهلوی استاد خود، حاجی نوری، مدفون گردید. تألیفات مفیده و نافع زیادی دارند که اغلب آنها طبع و منتشر گردیده، و ما را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌سازد، رحمة الله علیه.

حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری قمی بن محمدجعفر: مسقط الرأس معظم له در مهرجرد، از بلوک میبد که فعلاً از توابع اردکان یزد است. به سال ۱۲۷۶ قمری در قریه مزبوره متولد شده، تحصیلات ابتدائیه را در اردکان یزد نزد مجدالعلمای

اردکانی و دیگران نموده، بعد از آن به یزد آمده، و در مدرسه خان حجره گرفت، و خدمت مرحوم حاج میرزا سید حسین وامق و آقا سید یحیی مجتهد یزدی مشغول تحصیل سطوح گردید.

سپس در اوایل جوانی و بهار زندگانی، با عزمی راسخ و شوقی غالب به طرف عتاب مقدسه رهسپار و در سامره که در آن وقت به واسطه وجود مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی، مرکز علم و دیانت بود، رحل اقامت افکنده، و در آنجا نزد جماعتی من جمله سید سند و رکن معتمد آقا سید محمد فشارکی اصفهانی مشغول تلمذ و تحصیل می شوند، و چندی هم در نجف اشرف، خدمت سید معظم له، و علامه ثانی مولی محمدکاظم خراسانی مشغول، سپس به کربلا آمده، توطن می نمایند. و در سنه ۱۳۲۸ و ۲۹ قمری که فقیر در کربلا مشرف بود، مشارالیه در مدرسه حسن خان تدریس می نمودند.

چند سال بعد، به دعوت و درخواست حاج سید اسماعیل عراقی و دیگران، به سلطان آباد عراق (اراک) تشریف فرما، و در آنجا مشغول تدریس گردیدند. و در سنه ۱۳۳۹ بود که حقیر در آنجا، در مدرسه سپهدار به خدمتشان مشرف، ولی متأسفانه مکتبی ننموده، و به قم مراجعت نمودم.

در سال ۱۳۴۰ قمری عید نوروز، مشارالیه به همراهی چند تن از مخصوصین به جهت زیارت به قم آمدند، و زوار و مجاورین از حضرتش تقاضای توقف و اقامت در قم را نمودند. و جنابش که باطناً و قلباً مایل به اقامت قم بودند، در قم مقیم و مختصر اثاثیه خود را نیز فرستادند از سلطان آباد آوردند، و در قم مشغول تدریس و امامت شدند.

چون قم مرکز عراق عجم، و چهار سوی ایران است، متدرجاً از اطراف و اکناف و قرای بعیده و مدن متوسطه و کبیره، اهل علم و طالبین تحصیل، چون هاله برگرد قم، در اطراف جنابش مجتمع گردیده، و حوزه علمیه قم را تشکیل دادند، و صبح ها در دارالسیاده (مسجد بالاسر) همین جایی که فعلاً مقبره معزی الیه است، مشغول تدریس خارج فقه و شب ها در مدرسه فیضیه یا یکی از بیوتات و

مرافق حرم، مشغول تدریس خارج اصول شدند. و در قم ایشان را ترقیات و اشتهاات عظیمه دست داد، به طوری که از نام‌دارترین علمای شیعه امامیه و مراجع تقلید عصر خود گردید، و رسائل علمیه مشارالیه، به فارسی و عربی و حاشیه مستقلاً کراراً به طبع رسید.

پس از چند سال توقف مبتلا به مرض قلبی گردیده، و مدت‌ها مشغول معالجه بودند تا بهبودی حاصل گردید، و مجدداً به تدریس در مسجد عشقلی ادامه دادند، تا اینکه در سال ۱۳۵۵ مرحوم، و در محل تدریس خود مدفون گردیدند. در حدود هشتاد سال داشتند، دو تألیف دارند که به طبع رسیده؛ یکی در الفوائد در اصول، و دیگری کتاب صلوة است و ظاهراً غیر از این دو، تألیفی ندارند. و آثارش تعمیر مدرسه فیضیه و ساختن فوقانی‌های آن، و تشکیل کتابخانه مدرسه مزبور، و تأسیس بیمارستان سهامیه، از ثلث مرحوم سهام‌الدوله است.

العالم الاواه آقا سید عبدالله: از بزرگان علما و سادات سلسله جلیله رضویه قم است که سلسله نسب و اجازه‌اش را در سنگ قبرش نوشته‌اند. در ابتدای جوانی رخت به نجف کشید، و در آن شهر بر علمای اعلام، خصوصاً شیخ راضی عرب، و مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی - قدس سرهما - تلمذ نمود تا از حضیض تقلید به اوج اجتهاد مرتقی شده، و در سنه ۱۲۸۸ مجازاً به قم مراجعت نمود، و در مسجد امام حسن علیه السلام اقامه جماعت می‌فرمودند. در شهر قم ریاستی بزرگ داشت، و قریب چهل سال مشغول ترویج شریعت و رفع مرافعه و قضاوت بود، تا در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۳ در سن هشتاد و چهار سالگی به دار بقا خرامید. قبر شریفش در شیخان بزرگ قم، متصل به قبر ابو جریر است.

میرزا علی‌رضا بن محمد بن کمال‌الدین الحسینی القمی: والد ماجد مرحوم حاج سید جواد از تلامذه مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی، صاحب قوانین، و از قراری که ولد ارجمندش مرحوم مزبور نوشته است، محل اعتماد و ارجاع فتاوی و محاکمات از طرف مرحوم صاحب قوانین بود، و مثل فرزند سعادت‌مندش در اجرای احکام شرع

مبین، از ملامت لائمین اندیشه نداشته، در ماه شوال سنه ۱۲۴۸ در شهر قم رحلت نموده، و در بقعه زکریا بن آدم، مدفون گردید.

میرزا علی اکبر اردکانی یزدی: پدرش از بازرگانان اردکان، و ساکن یزد بوده، و معظم له در یزد متولد و مبادی علوم را در یزد تحصیل، و سپس رخت به اصفهان کشیده، و افزون از بیست سال نزد آقا محمدرضای قمشه ای و دیگران مشغول، تا از اجله علما و حکما گردید. و سالها در تهران در مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین، مشغول تدریس علوم حکمیه و ریاضی بود. در اواخر عمر به سال ۱۳۲۷ رخت به قم کشید، و در این ارض شریف اقامت گزید و متأهل شده، مشغول تدریس علوم حکمت و ریاضی گردید. در همین اوقات بود که حقیر به خدمتش مشرف، و بعضی از علوم حکمیه و کلام (گوهر مراد و اسرار الحکم و شرح هدایه میبیدی) را در خدمتش استفاده نمودم. در حسن خط و سرودن اشعار حکیمانه و عارفانه نیز مقامی عالی داشت، و تجلی تخلص می نمود. حواشی بر اسفار صدر المتألهین دارند که به خط خود، در همان حواشی اسفار چاپی نوشته و چاپ شده. به سال ۱۳۵۴ در قم مرحوم، و در شیخان مدفون گردید، و قد جاوز الثمانین.

حاج سید علی اکبر برقی: از علما و فضلاء معروف این بلد است که در اخبار و آثار تبعی کامل دارد. در اوایل جوانی به اتفاق از محضر استاد راد حاج شیخ حسن، معروف به فاضل، کتاب ریاض المسائل فی احکام الفقه بالدلائل را استفاده می نمودیم. تألیفات چندی دارد که بعضی از آنها از قبیل جلوه حق، و مهر تابان، و کاخ دلایز به طبع رسیده. فعلاً در قم مشغول ترویج و افادت و تدریس و افاضت، و در مسجد امام به جماعت نماز می گزارند، زادالله فی تأییداته.

باب غین

آخوند ملا غلامحسین: معروف به شاه زیدی، از علما و مقدسین و فقها و متدینین این شهر بود که در نوشتن مکاتبات و قباله های شرعیه ربطی عظیم داشت، در باب امامزاده ها ذکر شد. آن مرحوم در مسجد واقع در صحن شاهزاده زید به

جماعت نماز می‌گذاشت، و نیز در آنجا برای تحریرات خود حجره داشت. سؤالاتی از مرحوم سید سند آقا سید کاظم یزدی، در مسائل شرعیه نموده، و به طبع رسانیده است، رحمة الله علیه.

حاج ملا غلامرضا: مشهور به حاجی آخوند، از علمای بزرگ و فقهای سترگ این سرزمین است که در عصر خود در اولین صف علمای این بلد بود. علاوه بر فضل ظاهر، قدس باطن نیز داشت. در ابتدای جوانی به معیت مرحوم حاج سید صادق رخت به نجف اشرف کشید، و در آن جایگاه، در محضر حجت الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی و حاج میرزا حبیب الله رشتی - قدس سرهما - صباح از رواح، و بکور از مسا، فرق نگذاشت، و با عزمی وافر و شوقی متکافر مشغول تلمذ گردید، تا از حضیض تقلید به اوج اجتهاد رسید. سپس به معیت و همراهی مرحوم مزبور در سنه ۱۲۹۸ روی به وطن آورد، و در این بلد شریف مشغول تدریس و افاضت و ترویج و امامت بود، تا در سنه ۱۳۳۲ روح شریفش به شاخسار جنان پرواز کرد، و در ایوان آینه صحن جدید فاطمه معصومه علیها السلام مدفون گردید. از آثار آن مرحوم حاشیه‌ای است که بر فرائد استاد الكل شیخ مرتضای انصاری نگاشته، و به طبع رسیده است.

باب فاء

آقا میرزا فخرالدین: پسر آقا سید ابوالقاسم شیخ الاسلام، از علما و موثقین این سرزمین، و از نواده‌های مرحوم میرزا ابوطالب، داماد میرزای قمی، صاحب قوانین است.

باب میم

حاج ملا محمد کزازی: عالمی عامل و فقیهی کامل بود. نیاکانش از خوانین و متمولین صفحه کزاز بودند، و خود نیز تا آغاز شباب در کزاز به همان طریقه آباء و اجداد، مشغول امور دنیوی بود، تا اینکه محقق قمی، صاحب قوانین، را سفری به آن حدود پیش می‌آید، در کزاز خواهر او را به حباله نکاح درمی‌آورد، معزی‌الیه از برکات

انفاس قدسیه مرحوم میرزا مشغول تحصیل علوم دینی و معارف یقینیه شد و به اندک زمانی قابل استفاده از محضر آن بزرگوار گردید. پس از فوت مرحوم میرزا رخت به کاشان و نراق کشید، و در آن جایگاه در حوزه درس مرحوم حاج ملا احمد نراقی - اعلی الله درجه - مستفید و مستفیض بود، تا به اندک زمانی به درجات عالیه، و مقامات متعالیه علم و عمل واصل گردید، و سپس به شرف مصاهرت مرحوم حاج ملا محمد بن حاج ملا احمد نراقی رحمته نیز نائل شد. بعد از فوت آن مرحوم به قم مراجعت فرمود، و در این ارض شریف و بلد منیف مشغول ترویج دین مبین و تشیید شریعت و آیین و امامت جماعت و قضاوت و سایر مراسم افادت و افاضت بود، تا روحش به شاخسار جنان پرواز کرد. بر حسب وصیت، از ثلث آن مرحوم آب انباری رصین در محله عشقعلی بنیاد کردند، و همچنین ثلث قریه تجربه و دستجرد را در کزاز برای اعمال خیریه و وجوه بریه معین نمود، قبر شریفش در قم، در شیخان بزرگ واقع است.

حاج میرزا محمد: فرزند محمدتقی بیگ، مشهور به ارباب، از اجله علما و محدثین و حکما و متکلمین بود. در ابتدای جوانی رخت به تهران کشید و در آن جایگاه نزد اساتید هر فن از هر علمی توشه‌ای، و از هر خرمن خوشه‌ای چید تا مشار با لبنان و مغبوط امثال و اقران گردید. سپس رخت به نجف اشرف - علی ساکنه آلف التحیه و التحف - کشید، و در آن تربت پاک بر اساتید عظام تلمذ نمود و مجازاً به وطن مألوف (دارالایمان قم) مراجعت کرد و مشغول تدریس و افاضت و موعظه و اقامت گردید. و در این اواخر در شهر قم ریاستی بزرگ و مرجعیتی تمام پیدا نمود، ولی افسوس که بعضی شیاطین و مغرضین درب خانه او جمع شده و اسباب و هن احکام و سلب نیکنامی آن دانشمند را فراهم می نمودند. در سنه ۱۳۴۱ در قم مرحوم، و در شیخان بزرگ مدفون گردید. از تألیفات او اربعین الحسینیه به طبع رسیده.

آقا میر سید محمد: پسر اکبر و ارشد مرحوم آقا سید عبدالله بود. پس از تحصیلات قم، رخت به نجف اشرف کشید، و در آن سرزمین به مدرس مرحوم علامه

خراسانی حاضر گردید، و پس از چند سال در اواخر حیات والد ماجدش به قم مراجعت نمود، و بالارث و الاستحقاق مسند و محراب پدر را متصدی گردید. تدریس شرح لمعه و مکاسب و کفایة الاصول نیز می‌نمود. بیانی خوب و تقریری مطلوب داشت. به طوری که در نظر است، به سال ۱۳۴۹ در قم مرحوم، و در مدرس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید.

آقا سید محمد حجت: برادرزاده حجت‌الاسلام مرحوم آقا سید حسین کوه‌کمری تبریزی که از مجتهدین بزرگ و پیشوایان شیعه به شمار می‌آمد، و پس از فوت علامه انصاری، در نجف، مجمع و مجلس درس بزرگ داشت. معزی‌الیه نیز تحصیلات خود را در نجف نزد علامتین میرزا محمدحسین نائینی، و آقا ضیاءالدین عراقی تکمیل، و در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری از تبریز به قم آمد، و چندی هم زیب مجلس و مدرس آن مرحوم بود، و پس از فوت ایشان به جای او به تدریس و اقامت می‌پردازد. و امروز یکی از زعمای حوزه علمیه قم است که به کثرت اطلاع و احاطه به فروع مسائل فقهیه اشتهار و امتیاز دارد، و سن شریفشان قریب شصت سال است.

آقا محمد کبیر: از علما و مجتهدین، و از طایفه بیگدلی این سرزمین است. پس از تحصیلات ابتدائیه و سطوح در قم و تهران به نجف اشرف مسافرت، و در خدمت مدرس اعظم، علامه ثانی مولی محمدکاظم خراسانی و دیگران مشغول و پس از فوت آن مرحوم به قم مراجعت، و مشغول تدریس و تألیف است. و در مسجد امام به جماعت نماز می‌گزارد. فتاوی خود را بر کتاب ذخیره العباد نگاشته و به طبع رسانیده است.

آقا میرزا محمد فیض: فرزند برومند ادیب کامل مرحوم میرزا علی‌اکبر، متخلص به فیض است. در سال ۱۲۹۳ در قم متولد شده در اوایل جوانی با شوقی غالب و عزمی راسخ به تحصیل علوم دینیه در قم و تهران مشغول، سپس رخت به نجف اشرف کشید. و در آن مقام مبارک نزد مرحوم علامه خراسانی مشغول به تحصیل گردید.

در اوایل مشروطیت به واسطه دو دستگی علمای آنجا، و ممکن نشدن تحصیل کامل در نجف، مهاجرت به سامره، و در خدمت علامه متقی میرزا محمدتقی به فقه و اصول مشغول، تا در سال ۱۳۳۲ هجری مجازاً به قسم مراجعت، و تاکنون مشغول تدریس و امامت و ترویج و افادت است. و در مسجد امام به جماعت نماز می‌گزارند و نیز همانجا شب‌ها بعد از فریضه مغرب و عشا به تدریس خارج فقه می‌پردازند و بر کتاب ذخیره العباد حواشی مرقوم، و به طبع رسانیده‌اند، و قد ناهز السبعین، زادالله فی عمره.

آقا شیخ محمدعلی: از بزرگان علما و مجتهدین این سرزمین. پس از اتمام تحصیلات در قم، سال‌ها در نجف اشرف و سامره نزد علامه خراسانی، و میرزا محمدتقی شیرازی مشغول تحصیل بود، و مدتی هم در حائر شریف اقامت، و در صحن مقدس نماز به جماعت می‌گزارد. اواخر عمر به قم مراجعت و مشغول تدریس خارج فقه و اصول گردید. جماعتی زیاد به درس و نماز او حاضر می‌شدند، چند سال به آخر عمرش مانده، به مرض نسیان مبتلا و خانه‌نشین بود، تا اینکه سال قبل مرحوم، و در بقعه حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید. حواشی بر کفایة الاصول استاد خود نوشته که به طبع رسیده، و نیز شرحی استدلالی بر تبصره علامه نگاشته است.

میرزا محمود: متخلص به رضوان، بدو نامش ملا عباس بوده که به محمود تغییر داده، اسلافش از اهالی قریه کهک، چهار فرسخی قم بوده. و این حکیم دانشمند پس از تکمیل مقدمات علوم ادبیه در قم رخت به تهران کشیده، و نزد دو حکیم اعظم میرزا ابوالحسن جلوه، و آقا محمدرضای قمشه‌ای مشغول تحصیل علم حکمت گردیده تا از اجله حکما محسوب گشت. سال‌ها در تهران، در مدرسه صدر و غیره تحصیل و تدریس علم حکمت می‌نمود، فقیر به خدمتش رسیده بودم. قصاید و اشعار غرا نیز در مدح ائمه معصومین علیهم‌السلام سروده، تقریباً بیست سال قبل در تهران مرحوم، و در قم در صحن نو مدفون شد.

حاج ملا محمود: از علما و وعاظ درجه اول قم بود که در ترتیب مطالب منبری و حسن ابتکار آن ربطی عظیم داشت، و منبرش برای عموم، خصوصاً عوام، زیاد نافع بود. طبع شعر نیز داشت و اشعاری در مرثیه و غیرها و نیز اشعاری راجع به سفر حج خود سروده، در سال ۱۲۶۶ در قم متولد شده، در اوایل جوانی تحصیل فقه و اصول و امامت جماعت هم می‌نمود، ولی آن را ترک و در دوره اول مشروطیت ایران، از طرف اهالی قم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید و اظهار می‌نمود: من در کتابخانه خود بدون اطلاع نشسته بودم که خبر دادند: اهالی شما را به وکالت مجلس انتخاب نموده‌اند (مثل وکلای حالیه!). به هر حال در دوره اول مجلس، مشارالیه و فتح‌الله خان بیگدلی، نماینده قم بودند. چهار جلد کتاب در مواعظ و مجالس منبری ترتیب و تألیف نموده که خیلی باسلیقه و مفید و خوب است؛ در پایان زندگی کتابی هم در فضیلت صلوات نوشته. و به سال ۱۳۵۱ در قم مرحوم، و در صحن کهنه جلو بقعه محمد شاه مدفون گردید.

آقا شیخ مهدی حکمی پسر مرحوم آخوند ملا علی اکبر حکمی است، مجتهدی دانا و عالمی بینا بود. پس از تحصیلات قم به سرمن رأی و نجف اشرف عزیمت، و در نزد مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی، و مولی محمدکاظم خراسانی تحصیلات خود را تکمیل نموده، مجازاً به قم مراجعت، و در قم محل توجه و وثوق قاطبه اهالی بود، و جماعتی عظیم داشت. چند سال قبل در قم مرحوم، و در مقبره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید.

انجم فروزان

عباس فیض قمی

هدیه نگارنده به روح مطهر

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه کتاب
(موجبات نگارش)

موقعیت و عظمت قم و قمیین

بر ارباب خرد و بصیرت پوشیده نباشد که شهر قم از بلاد مُسْتَحَدَثَةٌ اسلامی و در سراسر کشور ایران تنها شهر مقدسی است که در طی سیزده قرن هجری همواره مهد روحانیت و مهبط فضل و دانش، و مربی محدثین بزرگ و جایگاه صحابه سترگ و مرکز فقهای عظام و علمای گرام بوده است و به واسطه در برگرفتن اجساد مطهره ذراری پاک پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امامزادگان جلیل و سادات اصیل، مخصوصاً جسد مقدس یگانه مظهر عفاف و تقوا، جناب فاطمه معصومه بنت موسی - علیهما سلام الله - همیشه ملجأ زوار و مطاف مردم هر دیار و زیارتگاه صلحا و ابرار گردیده. به مناسبت بسیاری سادات، در لسان اخبار این شهر را به آشیانه علویین و معدن طالبیین و حرم اهل بیت معصومین تعبیر و توصیف فرموده‌اند.

علاوه، از صدر اسلام تاکنون پیوسته مرکز مؤمنین بوده، جز شیعه دوازده امامی در این شهر وجود نداشته، قم را دارالایمان خوانده، لفظ قم را با کلمه «شیعه» مترادف و دارای یک مفهوم دانسته، هر که را قمی می خواندند، شیعه اثناعشری می شمردند و در صحت عقیده و ایمان مردمانی که بدین شهر نسبت داده می شدند، تردیدی راه نمی یافت.^۱

۱. مجالس المؤمنین.

مضافاً نوع اخبار و احادیث آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پرتو مساعی جمیله زوات ثقه و بزرگوار قم [و] زحمات طاقت فرسا و استقصای محدثین بلند مرتبه اش، جمع‌آوری و تدوین و به جامعه تشیع به نام ارمغان همیشگی تقدیم [شده و] فلسفه احکام و علوم دیانت در اثر کوشش‌های فراوان همان راد مردان سترگ به سایر بلاد انتشار و نور تشیع و روشنایی ایمان از همین شهر به تمامت کشور ایران تراوش [یافته] و اشعه نامتناهی آن جاوید مانده است. و از این رو از اعصار خیلی دور، ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام ما قم را معدن علوم اهل بیت و کوفه صغیره خوانده، روایات چندی در فضل زمین، و توصیف از مردمش بیان فرموده‌اند که در کتب معتبره شیعه نقل گردیده است.

و حقاً مایه تأسف است که با این عظمت و موقعیتی که قم و پیشوایانش دارا می‌باشند، هزارها ادیب و نویسنده و مورخی که در هر قرن از سیزده قرن اسلامی در این شهر بوده و یا می‌زیسته‌اند، هیچ‌گونه تاریخ جامع و مفیدی برای حفظ مفاخر و ضبط آثار و احوال مردان نامی و سادات گرامی شهر خود که هر کدام به نوبه خود مانند ستاره فروزان بر گوشه‌ای از تاریخ جهان نورافشانی می‌کنند، تألیف ننموده، مفاخر ملی و مذهبی خود را در طاق نسیان و فراموشی قرار داده بودند.

از این جهت، پیشوایان و مؤسسين حوزه جلیله علمیه قم، همان راد مردان و دانشمندانی که در راه اتقان مبانی علوم و فرهنگ و احیای اساس دین و برافراشتن لوای توحید در اقطار عالم از هیچ‌گونه اقدام و کوششی مضایقت نوزیدند، قرعه فال به نام من بیچاره زده، انجام این مهم را از نگارنده خواستار شدند و از آنجایی که خود را در خور مخالفت از اوامرشان ندیده، با وجود آلودگی‌های بسیار و گرفتاری‌های بی‌شمار و با فقدان وسایل مادی و معنوی و قلت سرمایه علمی و ادبی مفتخرأ در بهار سال ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۳۶۰ قمری هجری) تاریخ زندگانی و انساب امامزادگان عظامی که چون انجم فروزان

آسمان روحانیت قم را منور ساخته‌اند و همچنین تراجم حالات زوات و مُحدِّثین علما و حکما و عرفا و وزرا و شعرا و سایر اعظامی [را] که مانند مشعل‌های درخشان سراسر کشورهای اسلامی را به نور علم و هدایت نورانی گردانیده یا عالم ادبی را رونقی بسزا بخشیده‌اند، از منابع معتبره و مآخذ فراوان عربی و فارسی گرد آورده، با سماجی‌تای تمام و پشت‌کاری تمام مدت یک سال بدین خطیر مشغول بوده، با این‌که شایسته این کار نبودم، ولی برای اطفای حرارت درونی شوق و ذوقی که به تحریر چنین تاریخی داشتم و به منظور امتثال امریه والد ماجد خود حضرت آیت‌الله آقای آقا میرزا محمد فیض و با توجه به این‌که «مَالاً يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُ كُلَّهُ»^۱ - چنانچه در خور قدرت و تواناییم بود - این کار را به انجام رسانیدم.

و از آنجایی که محبت و مودت خانواده عصمت و طهارت بر عموم افراد امت مرحومه فرض و اطلاع بر احوال و شئون و تاریخ زندگانی این سلسله جلیله و شجره طیبیه هم از فروع همان فریضه بزرگ شمرده شده، شناختن و شناساندن آن منابع فیض و الهام هم بر همه مؤمنین واجب و لازم بود، لذا با تأسف از این‌که علمای سلف و مورخین پیشین اسلامی با این‌که هر یک دارای آثار مهمه و تألیفات جامع و مفصلی در علوم گوناگون بوده، برای علم تاریخ اهمیت و اعتبار بسیاری قائل شده‌اند، بدبختانه نسبت به سرگذشت و تاریخ زندگانی سلاله طاهره می‌توان گفت کمتر اثری هم به یادگار باقی نگذارده، با این‌که کتب بسیاری در تاریخ آل سامان و آل سلجوق و آل بویه و آل عثمان و غیره تألیف نموده‌اند، در تاریخ آل محمد ﷺ و تراجم حالات آنها کتابی ننوشته و یا بسیار کم نوشته‌اند.

از این‌رو، نگارنده مقدم بر همه به تألیف تاریخ زندگانی امامزادگان عظام و سادات گرامی که در قم مدفونند، پرداخته، بر سایر قسمت‌های کتاب پیش انداختیم و چون طبع و نشر کلیه آن تواریخ مستلزم وقت و فرصت کافی و سرمایه

[۱]. آنچه به طور کامل قابل حصول نیست، نباید کلاً رها شود؛ یعنی باید به میزان مقدور بدان همت گماشت.

وافی بود، این جزو را از سایر قسمت‌ها مجزا ساخته، مستقلاً کتابی قرار داده، در معرض انتشار گذاردم و آن را به انجم فروزان نام نهادم و امیدوارم که در نظر صاحب‌نظران محبوب و مقبول افتاده، مرا به تکمیل سایر قسمت‌ها - چنانچه آرزومندم - تشویق و ترغیب فرمایند؛ چه که رنج و کوشش مؤلفین را هیچ‌گونه پاداشی به از تلقی به قبول نخواهد بود.

و پوشیده نماند با این‌که نگارنده منحصراً خود را در برابر نقل مسئول شمرده، نسبت به منقول مسئولیتی را بر عهده نمی‌گیرم. مع ذلک از خوانندگان محترم آنهایی که به چشم لطف و عنایت بر این ابواب می‌نگرند، استدعا و انتظار دارد که اگر بر خطایی وقوف یابند، در اصلاح آن کوشیده، نگارنده را از عیب‌جویی حاسدان و لئیمان برکنار سازند.

تواریخی که برای قم تألیف شده

چنانچه قبلاً اشاره شد، علما و دانشمندان اسلام برای هیچ‌یک از علوم مانند تاریخ اهمیت و اعتبار قائل نگردیده، در این باب تألیفات گران‌بهای بسیاری از خود به یادگار گذاشته‌اند که تاریخ ابن خلدون و ابن اثیر و ابن خلکان و مسعودی و طبری و همچنین تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر در پنجاه جلد و تاریخ خطیب بغدادی در هشتاد جلد برای نمونه کافی است و با این حال، جای بسی تعجب است که در مدت سیزده قرنی که از بنای این شهر می‌گذرد، هیچ‌گونه تاریخ جامع و مفید مستقلی برای حفظ مفاخر و ضبط احوال مردان نامی این شهر تألیف نشده. برای روشن شدن موضوع به چند تاریخی که برای قم قدیماً و جدیداً تألیف گشته، اشاره نموده، مزایا و نواقص هر یک را به طور اجمال به استحضار می‌رساند.

تاریخ باستانی قم

از آن جمله یکی تاریخی است که عالم کامل مولانا حسن بن محمد بن الحسن الشیبانی القمی که شخصاً از اکابر قدمای علمای اصحاب و از رؤات ثقه و عدل شمرده شده است،^۱ در سده چهارم هجری - یعنی به سال ۳۷۸ قمری - به

۱. در ریاض العلماء مسطور است که: الشَّيْخُ الْجَلِيلُ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَمِيِّ مِنْ أَكْبَارِ قَدَمَاءِ عُلَمَاءِ الْأَصْحَابِ وَمُعَاصِرِ الشَّيْخِ الصَّدُوقِ وَيُرْوَى عَنِ الشَّيْخِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ نابويه أَخِ الصَّدُوقِ بَلْ وَعَنْهُ أَيْضاً وَقَدْ عَوَّلَ عَلَيْهِ الْأُسْتَاذُ الْإِسْتِثْنَاءُ فِي الْبِحَارِ وَقَالَ إِنَّهُ كِتَابٌ مُعْتَبَرٌ وَيُنْقَلُ عَنْ كِتَابِهِ الْمَذْكُورِ فِي مُجَلَّدِ الْمَزَارِ مِنَ الْبِحَارِ وَغَيْرِهِ وَيُظْهِرُ مِنْ رِسَالَةِ الْأَمِيرِ مُنْشِي فِي أَحْوَالِ بَلَدَةِ قَمٍّ وَمَفَاخِرِهَا وَمَنَاقِبِهَا أَنَّ اسْمَ ضَاحِبِ هَذَا التَّارِيخِ هُوَ الْأُسْتَاذُ أَبُو عَلِيِّ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ الْقَمِيِّ.

زبان عربی برای وزیر شهیر. کافی الکتفات اسماعیل صاحب بن عباد در عصر سلطنت فخرالدوله دیلمی در بیست باب تألیف نموده و از فهرست مندرجات ابواب بیست‌گانه‌اش که در مقدمه آن تاریخ خوانده می‌شود، برمی‌آید که تاریخ مزبور بسیار مفید و جامع و از لحاظ قدمت هم ذی‌قیمت می‌باشد، ولی بدبختانه اولاً، اصل تاریخ مزبور که به عربی است، به کلی نایاب گردیده است؛ چه که این تاریخ نفیس هم مانند سایر کتب مهمه در کتابخانه‌های اعیان و اشراف محبوس و از دست رس مردم خارج بوده است؛ زیرا احتکار کتب نفیسه در مخازن اشراف و جلوگیری از استنساخ و انتشار آنها که ملازم با کمیابی نسخ و منتهی به نایابی آنها می‌شود، در موقع نبودن چاپ خیلی معمول بوده و از ترجمه آن هم منحصرأ قسمتی به طور ناقص یعنی فقط پنج باب از بیست باب در دست است که پانزده باب بقیه یا اصولاً ترجمه نشده و یا اگر هم شده است، مانند نسخه اصل اکنون وجود خارجی ندارد و ضمن پانزده باب نایاب چند بابی از قبیل باب شانزدهم که در حالات ۲۶۰ نفر از علمای خاصه و چهارده نفر از علمای عامه در قم و مصنّفات و روایات و اخبار ایشان است و باب هفدهم که در حالات ادبا و کتاب و فلاسفه و مهندسین و نُسّاخ و وُزّاق با اخبار و رسائل و مصنّفات هر یک از آنهاست و باب هیجدهم که در حالات شعرای قم و آبه (آوه) که یک‌صد و سی نفر بوده‌اند و شعرایی که اهل قم را مدح گفته‌اند که چهل نفرند (مجموعاً سه باب)، در نظر نگارنده از لحاظ تألیف این کتاب حائز اهمیت و در نگارش این تاریخ زیاد مؤثر بوده است که چون فعلاً نایاب است، می‌توان گفت که در حالات علما و ادبا و شعرای قم اصولاً تاریخی تألیف نشده است.

در ثانی، تاریخ مزبور حاوی وقایع باستانی و نسبت به ده قرن بعد تا امروز ساکت و از این جهت هم در این عصر غیر وافی است و مخصوصاً با نایاب بودن نسخه اصل و عدم وجود پانزده باب از ترجمه آن.

بیان علامه مجلسی

تا جایی که علامه مجلسی رحمته الله علیه با تمام قدرت و عظمت و ریاستی که در عصر خود دارا بوده و با تمام وسایل مادی و معنوی که در اختیار داشته و با تمام کوشش و استقصایی که در راه جمع‌آوری کتب مورد استفاده و استناد خود از داخل و خارج شخصاً و به وسیله تلامذه و اتباع خود مبذول و معمول می‌داشته، نسخه‌ی اصل آن را نیافته؛ چنانچه در فصل دوم از جلد اول کتاب بحار الانوار در بیان وثوق به کتب مورد استناد خود می‌نگارد: «وَتَارِيخُ بِلَدَةِ قُمْ كِتَابٌ مُّعْتَبَرٌ لِّكَيْنَ لَمْ يَتَيَسَّرْ لَنَا أَصْلُ الْكِتَابِ وَإِنَّمَا وَصَلْنَا إِلَيْهَا تَرْجَمَتُهُ وَقَدْ أَخْرَجْنَا بَعْضَ أَخْبَارِهِ فِي كِتَابِ السَّمَاءِ وَالْعَالَمِ. إِنَّتَهَى.» و البته موقعی که شخصی مانند علامه مجلسی بر اصل نسخه دست نیابد، می‌توان ادعا کرد که نسخه‌ی اصل قطعاً وجود ندارد، ولی فاضل‌المعی میر محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات که در عصر علامه نام‌برده نیز در اصفهان بوده است، در کتابی که از برای پادشاه وقت (شاه سلطان حسین صفوی) تألیف نموده است و به سال ۱۰۶۱ به پایان رسیده، اخباری از نسخه‌ی عربی تاریخ مزبور نقل کرده است.

از طرفی، از بیان صاحب کتاب‌ریاض العلماء (فاضل‌خبیر میرزا عبدالله افندی تلمیذ علامه مجلسی) و همچنین از گفته‌ی محدث جلیل، حاج میرزا حسین نوری راجع به اتقان و استحکام تاریخ قم استفاده می‌شود که اصل نسخه را دارا بوده‌اند و مؤید وجود اصل نسخه بیانی است که ادیب فقید ثقه، میرزا علی‌اکبر فیض، جد نگارنده، در مقدمه‌ی تاریخ قم تألیف خود به سال ۱۳۰۳ قمری نقل کرده است.

بیان فیض نسبت به وجود نسخه‌ی اصل

مفاداً آنکه در سال ۱۳۰۰ قمری هجری که به تهران رفته بودم، از شاهزاده علی‌قلی میرزای وزیر علوم که از فضیلتی عصر است، ملاقات نموده، در طی مذاکرات جاریه سخن از کتاب تاریخ قم به میان آمده، معظم‌له اظهار داشت که کتابخانه‌ی وزارتی ما تاریخ مزبور را فاقد است. آیا در جایی سراغ دارید تا در صدد استنساخ آن برآیم یا خیر؟ عرض کردم که از نسخه‌ی اصل که به عربی است، اطلاعی ندارم، ولی از ترجمه‌ی

آن چند نسخه‌ای در قم موجود است که عموماً ناقص است؛ یعنی فقط پنج باب اولیه را دارا و پانزده باب بقیه را فاقد است. وزیر فرمودند از نسخه عربی آن اطلاعی هم ندارید؟ عرض کردم چرا از جناب حجت‌الاسلام آقای حاج ملا محمدصادق مجتهد قمی شنیدم که می‌فرمودند موقعی که در اصفهان تحصیل می‌کردم، ضمن تفحص در کتابخانه یکی از علمای آن شهر به اصل نسخه تاریخ قم برخورد شدم و نام صاحب کتابخانه را هم می‌گفتند، ولی بنده فعلاً فراموش کرده‌ام و همین قدر معلوم می‌شود که در اصفهان وجود دارد و حضرت والا می‌توانند دستور فرمایند که مأمورین در کتابخانه‌های اصفهان جست‌وجو و تفحص کنند تا شاید آن را بیابند. وزیر فرمود شما همان پنج باب اولیه ترجمه تاریخ مزبور را برای ما بنویسید و بفرستید تا برای پیدایش نسخه اصل اقدام مؤثری بشود.

بنده هم موقعی که به قم بازگشتم، پنج باب مزبور را استنساخ نموده، به جهت ایشان فرستادم و پس از چندی که به تهران مسافرت کردم، مجدداً به ملاقات ایشان رفتم و در جریان گفت‌وگو فرمودند راستی نسخه اصل را در اصفهان به دست آورده‌اند و اکنون به دستور من کاتب مشغول استنساخ است. ولی چون به قم بازگشتم، طولی نکشید که خبر فوت آن وزیر را شنیدم و بالاخره نفهمیدم که آن نسخه کجا بوده و استنساخ آن به پایان رسیده یا نه و به تهران فرستاده‌اند یا خیر. و از بیان فیض مستفاد می‌شود که نسخه اصل در اصفهان وجود داشته است و به هر حال، همین ترجمه تاریخ قم هم با این که فقط دارای پنج باب از بیست باب است، از نفایس کتب تاریخی باستانی شمرده می‌شود و با تمام استقصایی که شخصاً به عمل آوردم، بیش از شش نسخه از آن را در قم نیافتم که به طور کلی، دارای اغلاط بی‌شماری بوده و با یکدیگر هم اختلافات زیادی دارند که در اغلب موارد این اشتباهات در فهم موضوعات هم مؤثر می‌باشد؛ چنانچه در حالات موسی مبرقع ذکر خواهد شد.

و مترجم تاریخ مزبور شیخنا حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی است که در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ قمری آن را از عربی به فارسی ترجمه نموده است و در سال ۱۳۵۳ قمری (۱۳۱۳ شمسی) هم با تصحیح استاد ستاره‌شناس سید جلال‌الدین

منجم تهرانی به طبع رسیده است و با تمام کوششی که استاد مزبور در تصحیح و تحشیه آن به کار برده، باز هم دارای اغلاط فراوانی می باشد.

تاریخ قم در ده قرن بعدی

باری شهر قم را پس از تألیف تاریخ نام برده از سال ۳۷۸ تا اوایل قرن چهارده هجری، تاریخی نبوده است؛ یعنی در ظرف مدت ۹۲۵ سال - از سال ۳۷۹ الی ۱۳۰۳ - این شهر فاقد تاریخ است، با این که در هر عصری هزارها دانشمند ادیب و نویسنده در این شهر متمرکز بوده اند و بالتیجه، از وضع نهصد ساله این شهر اطلاع مبسوطی در دست نیست، جز یک رشته اخبار و احوالی که در ضمن نگارش تواریخ عمومی و یا در کتب رجال نوشته شده است و این دوره نهصد ساله را به واسطه لاقیدی نویسندگان و یا بی حسی اعیان و اشراف شهر مع الاسف باید دوره قحط تاریخی در قم نام نهاد.

تواریخ قم در سده چهاردهم

و پس از دوره تاریک در مدت شصت سالی که از عمر سده چهاردهم هجری می گذرد، بر خلاف گذشته برای قم چند تاریخی پی در پی تألیف گردیده که با تمام اختصار و نواقص مایه امیدواری بوده. از این جهت، قرن چهاردهم را باید قرن روشن تاریخی بنامند؛ زیرا در اول سده نام برده تاریخ فیض به سال ۱۳۰۳ قمری تألیف گردیده است که این تاریخ مفید و نسبتاً جامع و بسیار معتبر است. منتها فاقد زندگانی و حالات امامزادگان و مُحدّثین و حکما و وزرا بوده، مشتملاتش اکثرأراجع به امکانه [می باشد] و از بزرگان شهر کمتر نام برده است.

و دیگری کتاب *انوار المشعّشعین* تألیف ادیب متبحر، شیخ محمدعلی ارجستانی قمری به سال ۱۳۳۳ قمری است در سه مجلد که جلد اول آن به طبع رسیده و جلد دوم به چاپ نرسیده، در کتابخانه مؤلف موجود [است] و جلد سوم آن به کلی وجود ندارد که این تاریخ با تمام تفصیلی که داراست، ناسلیس و حالات شعرا و حکما و علما را فاقد [است] و جلد سوم آن هم که در حالات مُحدّثین است، نایاب و شاید به تألیف

آن موفق نشده است. مضافاً فاقد وضع کنونی شهر بوده، بناهای مهمه و تاریخی آستانه مقدسه و سایر ابنیه باستانی و کهن شهر را ذکر نکرده، بدین لحاظ هم ناقص است. و سومی تاریخ تحفة الفاطمیین تألیف شیخ محمدحسین مفلس به سال ۱۳۵۳ قمری است که می‌توان با اندک تفاوتی آن را عین و یا نسخه بدل تاریخ فیض دانست. و چهارمی تاریخ راهنمای قم از انتشارات دفتر آستانه مقدسه قم به قلم فاضل خیبر معاصر جناب آقای حاج سید علی‌اکبر برقعی قمی به سال ۱۳۵۷ قمری است که در عین اختصار مفید و جامع است، ولی باید آن را منحصراً تاریخ ابنیه آستانه مقدسه دانست، نه تاریخ قم. و آنچه مایه بسی تأسف است، این است که تاریخ آل محمد و تراجم حالات امامزادگانی که بدین شهر درآمده، در همین شهر هم زندگانی را بدرود گفته‌اند، در هیچ‌کدام مورد تدقیق و توجه قرار نگرفته؛ پاره‌ای حقایق مهمه و مطالب لازمه را یا قابل ذکر ندانسته و یا بدانها اهمیت نداده‌اند و مخصوصاً از حقوق ثابتة سلاله طاهره چیزی نوشته‌اند و با این‌که به طور مستقیم با عالم اسلامیت مرتبط است، موضوع بحث قرار نداده، یک سلسله حقایق را در پرده استتار باقی گذارده، موضوعاتی که با عالم اسلام ارتباط ندارد را محل گفت‌وگو قرار داده‌اند و بنابراین، به منظور تکمیل نواقص و ابوابی که در تاریخ‌های نام‌برده ذکر نکرده‌اند - چنانچه گفته شد - این کتاب را به تاریخ زندگانی مردان بزرگ، و مقدم بر همه، تراجم حالات سلاله طاهره از صدر اسلام به بعد اختصاص داده، ضمناً برای اثبات موقعیت قم گفته‌های مورخین را هم با رعایت اختصار و حذف تکرار، ذیلاً می‌نگارم.

گفته‌های مورخین درباره قم

عالم ربانی و حکیم صمدانی قاضی نورالله شوشتری که از دانشمندان بلندپایه دوره صفویه [بوده] و در هندوستان به جرم تشیع به قتل رسیده است، در کتاب مجالس المؤمنین خود می‌نویسد که قم شهری عظیم و بلده‌ای کریم و از شهرهایی است که همواره دارالمؤمنین بوده. بسیاری از اکابر مجتهدین و افاضل شیعه امامیه از آنجا برخاسته‌اند. هر که را بدان نسبت داده، قمی می‌خواندند، در صحت عقاید دینی او تردیدی راه نمی‌یافت و انتساب به قم اقوی دلیل بر صحت عقاید منتسب شناخته می‌شد.

و در کتاب معجم البلدان تألیف یاقوت حموی رومی مسطور است که قم از شهرهای مُسْتَحْسَنَه و مُسْتَحَدَثَه اسلامی و مردمانش همیشه شیعه امامیه بوده. ابتدای بنای آن به سال ۸۳ قمری و در دوره خلافت عبدالملک مروان اتفاق افتاده است. و در کتاب تَرْهَةُ الْقُلُوبِ حمدالله مستوفی آورده است که شهر قم از اقلیم چهارم و طولش از جزایر خالادات «نه نه»^۱ و عرض آن از خط استوا «لد - ل» و آن را طهمورث دیوبند بنا نهاده. طالع عمارتش برج جوزا و دور بارویش زیاده بر ده هزار گام، و چهل گام از باروی شهر قزوین زیادتر است. هوایش معتدل و آبش از رودخانه‌ای است که از جلگه گلپایگان سرچشمه می‌گیرد و آب آشامیدنشان از چاه‌هایی است که مانند آوه در فصل زمستان از یخ آب پر می‌سازند تا هنگام گرما همان آب را باز پس دهد و چاه‌هایش در پانزده^۲ ذرعی به آب می‌رسد و آبش اندکی به شوری مایل است و در آنجا پنبه و غلات بسیار است و از میوه‌هایش انار و فندق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست و در آنجا درختان سرو نیکو به عمل می‌آید و مردمانش شیعه اثناعشری و به غایت متعصب هستند و اکثر آن شهر اکنون خراب است،^۳ ولی بارویش همچنان پابرجاست.

۱. نه نه: کلمه «نه» مرکب از دو حرف، یکی «ن» که به حساب ابجد عدد پنجاه را می‌رساند و دیگری «ها» که به حساب ابجد عدد پنج را می‌نماید و بنابراین، کلمه «نه» به جای عدد «۵۵» استعمال، و تکرار آن که دو پنجاه و پنج است، برای تعیین درجه و دقیقه است؛ به معنای ۵۵ درجه و ۵۵ دقیقه؛ چنانچه کلمه «لد» به حساب ابجد ۳۴ و کلمه لام به حساب نام‌برده «۳۰» و کنایه از ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه می‌باشد.

۲. منظور از ذرع همان ذرعی است که غیاث‌الدین جمشید کاشی در کتاب سَلْمُ السَّمَاءِ در مقام تحدید فرسخ شرح داده است و آنجا ذرع را عبارت از شش قبضه، و هر قبضه را به چهار انگشت، و هر انگشتی را به شش عرض جو، و هر جوی را به شش موی اسب تحدید نموده، اضافه کرده است که این ذرع راگز می‌نامند و در قدیم نزد اهل حساب متعارف بوده است. انتهى.

و به عقیده نگارنده، این ذرع همان ذراعی است که نزد اهل شرع مصطلح است و چون چاه‌های قم در هفت ذرعی الی هشت ذرعی به آب می‌رسد، ناچار باید گفته حمدالله را که در پانزده ذرعی تعیین نموده، به ذراع تعبیر کرد تا با واقع هم وفق دهد.

۳. در آن عهد، خرابی و انهدام شهر به واسطه تاخت و تاز مغول بوده است و حمدالله مستوفی در نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیسته. مؤلف.

و در کتاب بُسْتَانُ السِّيَاحَةِ مسطور است که شهر قم از بلاد عراق و مشهور آفاق، آبش از کاریز و خاکش حاصل خیز است و می‌گویند که آن را طهمورث بنا نهاده بود و به مرور ایام روی به خرابی رفته تا آنکه حجاج بن یوسف الثقفی بر تعمیر آن همت گمارد و هم گفته‌اند که ابتدای بنای آن به سال ۸۳ هجری و در زمان خلافت عبدالملک مروان روی داده و چنان است که چون عبدالرحمان بن اشعث بن قیس که از قبیل حجاج در سیستان امیر بود، بر حجاج بن یوسف خروج کرد و در سپاه وی هفده نفر از علمای تابعه عراق بودند و چون از حجاج منهزم گشت، آن جماعت به ناحیت قم افتادند و در آن میانه چند برادر بودند موسوم به عبدالله و احوص و نعیم و عبدالرحمان، پسران سعد بن مالک بن عامر اشعری، و در آن موضع چند قریه وجود داشت که یکی از آنها را کمندان می‌نامیدند. برادران مذکور در آنها به قهر و غلبه درآمدند و بنی اعمام ایشان هم از عراق هجرت گزیده، برگرد ایشان مجتمع گشتند و از کثرت عمارت آن چند موضع را به یکدیگر متصل ساخته، به نام کمندان که نام یکی از آن مواضع بود، نام نهادند و سپس به مقتضای مثل مشهور «عَجَمِيٌّ فَالْعَبُّ بِهِ مَا شِئْتَ»^۱، بعضی از حروفش را اسقاط نموده، از روی تعریب قم نامیدند.

و در معجم البلدان اضافه کرده است که آثار دژهای باستانی ایرانیان هنوز در شهر قم دیده می‌شود و بر روی رودخانه پلی از سنگ بسته شده که شهر قدیم را از شهر جدید اسلامی جدا می‌سازد و در سرّ نامیدن قم توجیهاتی دارد، و نیز نقل می‌کند که مقدم برادران مذکور، عبدالله را پسری بود که در بین شیعیان کوفه نشو و نما یافته، به احکام و آداب شریعت واقف گشته بود و مقارن این حال از کوفه هجرت گزیده، به قم در آمد و مردم را به متابعت از مذهب اهل بیت رسالت دعوت کرده، آنها را شیعه اثناعشری گردانید و از این جهت، در میانه مردم قم اهل سنت وجود نداشت.

[۱] غیر عربی است، هرگونه می‌خواهی با آن بازی کن. این ضرب‌المثل در مقام عدم توجه عرب‌ها به اعراب کلمات بیگانه که آن را عَجَمِيٌّ می‌خوانند، به کار می‌رود و منظور از آن این است که در کلمات غیر عربی می‌توان تصرف نمود و آنها را به میل خود تلفظ کرد.]

و نیز آورده است که شهر قم از بلاد بزرگ ایران شمرده می‌شد که در فتنهٔ افغانه ویران گردید و اکنون قُربِ چهار هزار خانه دارد و قم نواحی بسیار خوبی را داراست. کهستان آباد و قهستان فرخ بنیادی دارد و غلاتش ارزان و میوه‌جاتش فراوان و نان بازاریش ممتاز و مقابر علمای دین و اولیای صاحب یقین در آن دیار بسیار و مزار فیض آثار سیده فاطمهٔ معصومه بنت الامام موسی الکاظم علیه السلام در آنجا مَطاف مردم روزگار و مزار شیعیان ابرار بوده، اصحاب فضل و کمال و ارباب جاه و جلال از آنجا بسیار برخاسته‌اند و ابوالحسن علی بن الحسین^۱ و محمد بن علی - این دو بزرگوار، پدر و پسر، از بزرگان علمای امامیه بوده‌اند - و ابوالمکارم حسین از حکما و مؤیدالدین محمد بن محمد وزیر المستنصر و محمد بن علی وزیر المعتصم و ابوالفضل محمد وزیر رکن الدوله^۲ و شاه طاهر دکنی مُروّج مذهب تشیع در هندوستان همه از مردم قم بوده‌اند.

و در کتاب تذکرهٔ هفت اقلیم تألیف مورخ، امین احمد رازی، معاصر صفویه مسطور است که قم از شهرهای مُعظّم ایران و یکی از چهار شهری است که طول و عرض خاک آن را صد فرسنگ در صد فرسنگ ضبط کرده‌اند، ولی اکنون چندان آبادی ندارد.

و شاعر شهیر، انوری، در دیوان خود همین وسعت خاک را تأیید نموده، می‌سراید:

چهار شهر است عراق آنکه به تخمین گویند طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
 اصفهان گاهل جهان جمله مقرند همی کاندرا آفاق چنان شهر معظّم نبود
 همدان جای شهان از قِبَل آب و هوا کاندرا آفاق چنان بقعهٔ حرّم نبود
 قم به نسبت کم از اینهاست ولیکن آن هم نیک نیک ارچه نباشد بد هم نبود
 معدن مردمی و کان کرم فخر بلاد ری بود ری که چوری در همه عالم نبود
 و در کتاب عجائب البلدان آورده است که شهر قم را خاک فرج می‌نامند و او راست
 تربتی بس مبارک؛ زیرا مشهور است که ۴۴۴ ولی و امامزاده در خاک پاکش
 بیاسوده‌اند و در آن شهر عود بو ندهد.

۱. مراد ابن بابویه است.

۲. در حالات وزرا حالاتشان مذکور افتد.

و در کتاب عجائب المخلوقات مسطور است که در شهر قم آبی است که حضرت عیسی با آن آب خاک را عجین فرمود تا شیپره‌ای از آن به حصول پیوست و هم در آن خاک مرده را زنده گردانید و مردان نیک از آن دیار بسیار برخاسته‌اند.

و در کتاب سیر الملوک عجم^۱ آورده است که بهرام‌گور در موقعی که رو به بلاد ارومیه می‌رفت، در سر راه خود به دیه طخروود^۲ که از تخوم ساوه است، رسیده، در آنجا آتشکده‌هایی بنا نهاده، آتش در آنها بیفکند و آنها را بیغروخت و در قم بازاری بنا کرده، قم و رستاق آن را بساخت و آن را مزدیجان نام نهاده، برگرد آن بارویی بکشید.

و در فصل هفتم باب اول از تاریخ باستانی قم در ضمن طلسماتی که از برقی روایت کرده است، نقل فرموده که چون بلیناس به بلاد جبل رسید، طلسمی برابر نمکستان به فاصله سی گز در برابر درخت مملحه پنهان کرد تا آب آن چشمه همه اوقات جاری و روان باشد، مادامی که از تصرف به آن منع نکنند و بر آن خراج نهند، و هرگاه که سلطان وقت از آن کوه بردن نمک را منع کند و نگذارد که از آنجا نمک ببرند و یا خراج بر آن وضع کنند، در حال، آن چشمه خشک شود، و این معنی معروف است و مشهور و بارها به تجربه و امتحان رسیده است.

و طلسم دیگر از یسار نمکستان بسی گز دور تعبیه کرده است تا نفاطت آن آب به ملاحظت آن آمیخته نشود، و طلسمی دیگر از راست آن نیز بسی گز دور تعبیه کرد از برای معدن ارزیر تا کسی آن را نداند و نشناسد، و طلسمی نیز بسی گز زمین از پس آن پنهان کرد از برای معدن آهن تا کسی آن معدن را هم در آن موضع نشناسد، و دو طلسم بر کوهی که مشرف است بر کوه نمک پنهان کرده است تا معدن زر و نقره را در آن کوه کسی نداند و پنهان و پوشیده بماند، و این طلسمات در روزگار پادشاهی قباد بوده است.

و چنین گویند که عمر بلیناس هزار و پنجاه سال بوده است و او بعد از دانیال پیغمبر بوده، و نیز چنین گویند که بلیناس حکمت از بطلمیوس آموخته است، و بعضی دیگر گویند که این عملیات بر کوه خوشتر که مشرف و مطلع است بر وادی

[۱. سیر الملوک العجم صحیح است.]

[۲. تفرود منظور است.]

اسحاق واقع شده و آن معادن آنجايند؛ به تخصيص معدن طلا، و بر آن کوه عقاير بسيار است که از اطراف اهل فارس بدان کوه گرد آيند و عقاير بچينند و جمع کنند. و همدانی در کتاب خود آورده است که قباد بليناس را امر داد تا در اقليم او آفات را ببندد و طلسمات آنها را تعبيه کند و بليناس چنان کرده، چون به قم رسيد، اين طلسماتی که برقی روايت کرد، تعبيه نمود و مارها را در سجاران^۱ در کوهی جمع کرد که تا امروز در آنجايند.

برقی گوید که از عجایب قم نمکستانی است که به فراهان است در نزديکی فارجان و آن مانند درياچه‌ای است که چهار فرسخ طول و دو فرسخ عرض آن است که چون وقت خزان در آيد، مردم آن ناحيت از آب مستغنی شوند. مجموع آب‌های آن مواضع بدان درياچه روان گردانند و همه اوقات خريف و زمستان آب‌ها در آن جمع می‌شود. چون ايام بهار در آيد و مردم ديگر باره به آب نیازمند شوند، آن آب‌ها از آن موضع باز بندند و مجموع آب آن درياچه نمک گردد.

و چنين گوید همدانی در کتاب خود که در یکی از دهات قم موسوم به مزدجان آتشکده کهنه و ديرينه‌ای وجود داشته که در آن آتشکده آتش آذرشنسف بوده است و اين آتش از جمله آتش‌هایی است که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند؛ مثل آتش آذرخره که آن را آتش جمشيد می‌دانند و اولين آتش‌ها می‌خوانند، و ديگری آتش ماجشنسف که آن را آتش کی خسرو می‌شمرند و مجوس درباره این هر سه آتش غلو کرده‌اند تا جایی که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصرند؛^۲ مانند آن‌که روايت می‌کند بر این‌که مجوس معتقدند که با زردشت ملکی بود که زردشت در محضر گشتاسب شهادت می‌آورد و گواهی می‌داد بر این‌که آن ملک رسول است و پس از مدتی آن ملک آتش گشت.

۱. سیاران کنونی.

۲. نقل این‌گونه عقاید خرافی با این‌که هيچ‌گونه ارزش تاريخی ندارد، برای آن است که خوانندگان به دست آورند که توده زردشتيان و آنهایی که در عصر تمدن مردم را به رسوم و عادات و مذهب خود می‌خوانند، با چگونه معتقداتی دمسازند تا شاید اندکی از حس تقلیدی که دامن‌گیر آنها شده است، خودداری نموده، از گبرها متابعت ننمایند.

و هم دربارهٔ آتش جم نقل کرده‌اند که آن آتش به جانب آزر م بود و انوشیروان آن را به حدود فارس به گاریان^۱ انتقال داد و همچنان نبود تا گاهی که اعراب در آن ناحیت متمکن شدند. در این موقع زردشتیان ترسیدند که آن آتش در آنجا خاموش گردد. بنابراین، آن را دو بهره ساخته؛ بهره‌ای را در گاریان باقی گذارده، بهرهٔ دیگر را به فسا نقل کردند تا چون یکی از این دو فرو میرد، آن دیگری بماند.

و نسبت به آتش ماجشنسف کی خسرو که نزد مجوس بسیار عظیم و محترم بوده است، گفته‌اند که آن آتش در موضع برزّه آذربایجان بود و انوشیروان برای انتقال آن به نقطهٔ مناسب‌تری تفکر فرموده، آن را به شیز که نخستین موضع آن ناحیت است، انتقال داد. و در کتاب مجوس چنین یافتیم که بر آتش آذرچشنسف فرشته‌ای موکل است و بر آتش‌های برکه همچنین کوه سبلان که در آن ناحیت است، دو فرسنگ می‌باشد و این فرشتگان برای تقویت و تمشیت فرماندهان سپاه و صاحبان جیوش مأمورند و انوشیروان مایل بود که این سه آتش را در یک نقطه متمرکز سازد تا فرشتگان یکدیگر را تقویت کنند، و چنین نقل کرده‌اند که انوشیروان گفت اگر موفق نمی‌شوم که آتش آذرچشنسف را و آتش برکه را به کوه سبلان منتقل سازم تا هر سه در یک جا مجتمع شوند، اما آتش آذرچشنسف را به برکه نقل کردم تا این دو ملک یکدیگر را معاونت کنند. و اما آتش زردشت آتشی است که در ناحیت نیشابور بوده است و به جایی نقل نگردیده است و آن را از اصول آتش‌ها می‌شمردند، و آتشی که مجوس دربارهٔ آن غلو کرده‌اند، همان آتش آذرچشنسف است که به مزدجان قم بوده.

و متوکلی چنین گوید که یکی از گبرها که آتش مزبور را دیده بود، مرا حدیث کرد و اظهار داشت که چون مزدک بر قباد غلبه یافت، بر او گفت که وظیفهٔ تو آن است که جز سه آتش همهٔ آتش‌ها را خاموش و باطل گردانی، و هم اظهار داشت که آتش آذرچشنسف از آتشکده بیرون آمده، با آتش ماجشنسف در آذربایجان متصل گردیده، با آن آمیخته گشت و چون او را بر می‌افروختند، آتش آذرچشنسف به رنگ سرخ پیدا [می‌شد] و خودنمایی می‌کرد و آن دیگر سفید می‌نمود و این گاهی می‌بود که پیه را اندر آن می‌انداختند.

و راوی می‌گوید که چون مزدک را بکشتند، دیگر باره مردم آتش‌ها را به جای خود نقل کردند و آتش آذرچشنسف را در آذربایجان نیافتند و همه اوقات در جست‌وجوی آن بودند تا معلوم کردند که آن آتش به مزدجان مراجعت کرده است. پس همیشه اوقات بدین قریه این آتشکده برپا بود تا آن‌گاه که بیرون‌تُزکی، امیر قم، بدین دیه برسید و بر باروهای آن منجنیق‌ها و عرّاده‌ها نصب کرد و در سال ۲۸۸ آن را بگشوده، فتح کرد و باروی آن را ویران گردانید و آتشکده را زیر و زبر ساخت و آتش آن را بنشانید و از آن روز باز آن آتشکده و آتش باطل گشت و دیگر آنجا آتشکده‌ای وجود نداشت و حکایت همدانی بدین جا خاتمه جست.

و نیز گویند که مسلمانان در دوره خلافت عبدالملک مروان در زمان حکومت و ولایت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق عرب و عجم لشکر عرب بر اهل این دیه (مزدجان) خروج کرده، با ایشان محاربه کردند تا آنجا را گشوده و تسخیر نمودند و درهای آتشکده مزدجان را که دارای دو لنگه و از طلا ساخته شده بود، بکنند و به نزد حجاج بردند و حجاج آن را به مکه معظمه فرستاد تا بر در کعبه در آویختند. والله اعلم. و اما آتش مهرین که در ناحیت قم بوده است، بهرام‌گور به سورین قمی فرمان داد تا آن را به جوزان نقل کردند و آتشکده‌ای آنجا بنا نهادند.

و اما آتش گشتاسب، چنین گویند که آن آتش آتشی است که به نیمور در ناحیت انار بوده است و پادشاه گشتاسب آن را به پا داشته است و در این زمینه در فصل ششم از باب اول ترجمه تاریخ قم حکایات بسیاری است که ذکرش از منظور اصلی نگارش ما خارج است.

بیان فردوسی در شاهنامه راجع به قم

و در کتاب شاهنامه فردوسی در سه مورد از قم نام برده شده است؛ یکی در قضایای اتفاقیه به سال ۲۳ هجری هنگام حمله عرب بر ایران و فتح قم به دست ابوموسی اشعری؛ دیگر در تاریخ خلافت مأمون عباسی که از شورش کردن مردم قم به ریاست یحیی بن عمران و خودداری نمودن آنها از پرداخت خراج حکایت کرده است تا آن‌گاه که مأمون، علی بن هشام را برای سرکوبی شورشیان مأمور [کرده] و

وی با سپاه فراوانی به قم آمده، گرد شهر را محاصره نموده، حصار استوار آن را ویران و منهدم گردانید و هفت میلیون درهم به نام خراج مُعَوَّق از ایشان بازستانید؛ و آخری در تاریخ خلافت المَعْتَز بالله در وقایع سال ۲۵۲ تا ۲۵۵ که باز هم مردم قم گردن از فرمان وی بیرون کشیده، خراج خود را نپرداختند و خلیفه هم به موسی بن بغا والی عراق فرمان داد تا چون برای دفع داعی کبیر به طبرستان کوچ می‌دهد، در سر راه خود مردم قم را هم گوش مالی داده، خراج آنها باز ستاند، و موسی، مُفْلِح ترکی را بر مقدمه سپاه خود امیر گردانیده، او را حرکت داد و خود پس از او می‌آمد تا چون به قم وارد شد، مردم شهر را قتل عام نموده، گروهی از وجوه اعیان و اشراف آنها را به اسارت همراه ببرد - چنانچه داستان موسی با داعی کبیر در حالات حمزه قمی مذکور افتد.

و ابن حوقل جغرافیادان قرن چهارم هجری ضمن توصیف از باروی قم می‌نویسد که برگرد حصار شهر باغات شادابی وجود دارد و مخصوصاً از پسته و فندق آنها تعریف می‌کند.

و استخری علاوه بر توصیف از باروی قم می‌نویسد که آب آشامیدنی مردم آن شهر از چاه‌ها و آب انبارهایی است که با وضعی بدیع ساخته‌اند و در یک منزلی شهر دیهی است که آن را قلعه گبری می‌نامند و مردمش عموماً کیش زردشتی داشته‌اند و کثرت آثار زردشتیان مانند معبد و دخمه و آتشکده‌هایی که در اطراف شهر دیده می‌شود، این معنی را تأیید می‌کند.

و در سفرنامه تاورنیه سیاح شهیر فرانسوی که در دوره صفویه دو نوبت در سیاحت ایران به قم آمده، مفاداً مسطور است که قم یکی از شهرهای بزرگ ایران و در جلگه صافی قرار دارد. میوه جاتش خوب و بارویش از گل و خاک بالا رفته، دارای برج‌های متعددی است که در فواصل کمی از یکدیگر ساخته شده‌اند و خانه‌هایش هم عموماً با گل و خشت بنا گردیده، ولی داخله آنها تمیز است.

در ابتدای ورود به شهر به وسیله یک پل سنگی از رودخانه عبور کرده، از روی سد قشنگی به طرف راست پیچیده، به کاروان‌سرای عالی رسیده، در آنجا منزل گزیدیم.

در این شهر چیزی که شایان ملاحظه و توجه می‌باشد، مسجدی است خیلی بزرگ^۱ که در نظر ایرانیان احترامش کمتر از مسجد اردبیل نیست و در همان مسجد مقبره سیدتی فاطمه که یکی از فرزندان امام حسین پسر علی و فاطمه زهرا دختر محمد ﷺ است و همچنین مدفن شاه صفی و شاه عباس ثانی دیده می‌شود. درب بزرگ این مسجد در یک میدان طولانی باز می‌شود که در آن میدان کاروان‌سرا و دکا کین بسیاری واقع و در ظاهر جلوه خاصی دارد. یکی از اضلاع این مسجد با یک دیوار کوتاهی بسته شده که از فراز آن رودخانه و سواحل آن هویداست و همان میدان بزرگ هم بدین رودخانه منتهی می‌شود و بالای در مسجد با خط طلا عباراتی مشتمل بر مدح شاه عباس ثانی نوشته شده.

برای ورود به مسجد باید بدواً به یک حیاط مربع مستطیلی داخل شد که می‌توان آن را باغ نامید؛ زیرا در دو طرف خیابان وسط آن که از سنگ مفروش است، باغچه‌های گل‌کاری شده مربعی دیده می‌شوند و از جمله گل‌های متعدد و قشنگی که در وسط انواع گل و ریاحینی که از آنجا به عمل آورده بودند، در آنجا مشاهده کردم، یاس زرد بود و به وسیله یک نرده چوبی که در دو طرف و در طول خیابان کشیده شده بود، مردم را از چیدن گل‌ها باز می‌داشتند و خیلی مواظبت می‌کردند که آنجا را به حال خوش و مصفایی نگاه بدارند و اگرچه عیسویان با سهولت نمی‌توانستند در آن مکان وارد شوند، ولی با وضعی که من به ایران مسافرت کردم، هیچ دری بر روی من بسته نمی‌شد.

و در همین حیاط طرف چپ اتاق‌های کوچکی وجود داشت و اشخاصی که می‌خواستند همه روزه از موقوفات مسجد، محض خیرات غذا بخورند، در آن اتاق‌ها مجتمع گشته، پس از صرف غذا متفرق می‌شدند. و اشخاصی که در اثر عدم بضاعت از فشار طلب‌کار به ستوه آمده، می‌خواستند راحت شوند، مانند مسجد اردبیل، در همین اتاق‌ها بست نشسته و متحصن می‌شدند و این عمارت بستگاه و پناهگاه مردم بود.

۱. منظور وی بنای صحن و حرم مطهر است.

بستگاه‌های ایران مانند بستگاه‌های ما نیست که شخص متحصن مجبور باشد شخصاً مخارج خود را تکفل نماید؛ زیرا در ایران هر شخصی داخل بست می‌شود، تمام مخارجش از محل درآمد موقوفات تأمین می‌گردد و او به هیچ وجه در اندیشه خوراک و لوازم زندگانی خود نیست و در کمال فراغت بال، بدون دلواپسی در بست می‌ماند تا دوستانش از فرصت استفاده کرده، در کار وی اصلاحی به عمل آورند و او را راحت و آزاد گردانند.

از حیاط اول به حیاط بزرگ‌تری داخل شدم که صحن آن سنگ فرش بود و از آنجا با عبور از چند پله به حیاط بلند ماهتابی دار مربعی وارد شدم که اطراف آن را حجرات ملاهای مسجد احاطه کرده بود.

از این حیاط که حیاط سوم است، گذشته، یازده دوازده پله بالا رفتم، به حیاط چهارمی درآمدم که آن هم مانند ماهتابی مرتفع و یک حوض قشنگی در وسط آن ساخته شده، از آب جاری دائماً لبریز بود و آبش به وسیله نهرهای کوچکی برای مشروب ساختن نقاط دیگر آن مسجد جریان داشت. در اطراف این حیاط هم حجراتی ساخته بودند که نمای مسجد یک ضلع آن را اشغال کرده، جلوه و قشنگی مخصوصی به آن داده بود. سه درب بزرگ به سبک مملکت [کذا فی المتن]، دیده می‌شد که در جلو آنها یک درب مشبک آجری به ارتفاع قد انسان واقع و آستانه درب وسطی از یک صفحه نقره پوشیده شده بود و در میانه این سه درب با درب گنبد ملاهای متعددی نشسته، کتاب‌هایی در دست گرفته، مشغول قرائت بودند. این مسجد هشت گوشه‌ای است و در هر ضلعی از آن یک در کوچکی از چوب گردو قرار دارد که روی آنها را با رنگ زرد و بخور براق کرده‌اند و مقبره سیدتی فاطمه نواده محمد صلی الله علیه و آله در همین مسجد واقع است؛ به طوری که میان قبر و دیوار یک نفر به سهولت می‌تواند عبور کند.

در اطراف قبر ضریح بزرگی کشیده شده که شانزده پای مربع مساحت دارد و میله‌های آنها گرد و مفاصل تقاطع آنها مانند سیب کروی [است] و در روشنایی چراغ‌های بسیاری که از چراغدان‌های طلا و نقره بی‌شماری نورافشانی می‌کردند، جلوه و تلالؤ بیشتری به آن مسجد بخشیده بود. داخل مسجد تازیر زوایای مثنی که پایه طاق‌های گنبد روی آنها قرار دارد، تمام از کاشی‌های الوان بسیار عالی و طاق

مسجد مانند سقف درب مدخل آن از طلا و لاجورد و به سبک اعراب نقش و نگار شده بود. در یک طرف همین مسجد نزدیک قبر یک تالار بزرگی است که فقرا و کلیه اشخاصی که از مطبخ خیرات سلطنتی باید غذا بخورند، در آن مجتمع گشته، پلو و انواع گوشت‌هایی که در کمال نظافت تدارک می‌گردد، بین آنها توزیع و تقسیم می‌شود.

از مقبره که به طرف چپ برمی‌گردند، در فاصله بیست و پنج تا سی قدم راه پله‌ای واقع است و دری دارد که بالای آن با خط طلائی مدح شاه عباس ثانی نوشته شده. موقعی که این درگشوده شد، مدفن آن پادشاه نمودارگشت و از این جایگاه به فاصله یک درب مُشَبَّک کوچکی گنبد دیگری به نظر رسید که مقبره شاه صفی پدر شاه عباس در آنجا واقع بود و به وسیله یک روپوش روی قبر را پوشانیده بودند، و در مقبره شاه عباس متصل کار می‌کنند و می‌خواهند آن را بنای عالی و بزرگی بسازند و ملاحای مسجد به من گفتند که گنبد آن را از طرف داخل نقره‌پوش خواهند کرد.

وقتی که به قم رسیدیم، در کاروان‌سرای رفته، منزل کردیم. دو ساعت نبود که وارد شده بودیم، دیدیم ناگاه از جلو درب کاروان‌سرا مردم دسته به دسته می‌دویدند. اشخاصی هم که داخل کاروان‌سرا بودند، بیرون دویدند و به آن جمعیت ملحق شدند و این حکایت مربوط به سفر اول من است. علت تهاجم را از مردم سؤال کردم، جواب گفتند که امروز روزی است که از چندی قبل برای یک تماشایی معین شده است. چون منحصراً فکر و خیال من در فهمیدن و شناختن رسومات و عادات مردم کار می‌کرد، خیلی مایل شدم که آن تماشا را ببینم. من هم حرکت کرده، چون به میدان رسیدیم، دیدم ازدحام و جمعیت بسیار است. از فرط علاقه به تماشا به زحمت جمعیت را شکافته، خود را به وسط میدان رسانیده، دیدم می‌خواهند دو گاو نر را با هم جنگ بیندازند.

به اختصار می‌گویم که جماعتی از حریف‌ها دو دسته شده، در وسط میدان ایستاده و یک محوطه وسط را خلوت و آزاد گذارده بودند تا آن دو حیوان در آنجا جنگ کنند. هر یک از آن دو دسته سرگاو نری را گرفته، نگاه داشته، اسم یکی را حیدری و نام دیگری را نعمتی گذارده بودند. آن دو حیوان را به جنگ واداشته،

جنگ سختی میان آنها به وقوع پیوسته، منتها درجه شدت و زور را با یکدیگر بروز دادند. بالاخره گاو نعمتی مغلوب گردیده، میدان را به حیدری وا گذاشته، رو به فرار نهاد و مردم یکمرتبه بنای داد و فریاد، خنده و شادی را گذارده، نی دارها سُرنادارها مشغول به نواختن شده، مردم می‌گفتند اینها گاوهای خداست. سپس گاو غالب را در میان درگاهی نگاه داشته، به طوری که صورت او به طرف مردم بود و چند نفر ایستاده، او را مشت و مال کردند تا رفع خستگی از او بنمایند و آن‌گاه مردم هر یک به قدر وسعش هدیه و تعارفی برای همان گاو فرستاده، صاحب گاو هدایا را برمی‌داشت. حاکم قم هم که با یک صد نفر سوار مزین در معرکه حاضر بود، مبلغ پنجاه تومان به گاو غالب تقدیم فرمود و همراهان او که اعظم شهر بودند، هر یک به اندازه بضاعت خود مبلغی نیاز نموده؛ حتی مردمان فقیر و بی‌بضاعت هم چیزی از قبیل میوه و شیرینی نثار وی کردند.

حاکم قم مرد نجیب و مؤدبی است و هیچ مسافر خارجی نیست که وضع رفتار او را تمجید نکرده باشد. وقتی که وارد میدان شد، مرا با یک مرد آلمانی که از اسلامبول با من همراه آمده بود، بدیده، فوراً ما را احضار کرد و پس از این‌که در اطراف مسافرت ما مقداری گفت‌وگو شد، امر داد نیم تختی (نیمکت) را آوردند و ما را بر روی آن جای داده، بنشانید و از ما پرسید برای چه به اصفهان می‌روید. گفتم برای ملاقات شاه. حاکم این تصمیم ما را تحسین کرد و پس از این‌که جنگ تمام شد، شب که به کاروان سرا برگشتم، دیدم چهار نفر از ملازمین حکومت تعارفاتی از خوردنی‌ها برای ما آورده‌اند.

پس از رفتن من از قم همین حکومت برای تعمیرات قلعه قم که همه از خاک و گل است و مرمت پل رودخانه بدون اجازه و تصویب شاه مالیات خیلی کمی به سبدهای میوه‌ای که وارد شهر می‌شد، بسته و از آن وجه همه را مرمت و تعمیر نموده بود. در تمام شهرهای ایران اشخاصی از طرف شاه موظف و مأمور هستند که مراقب نرخ ارزاق بوده، مواظبت نمایند که زیادتر از آنچه میان خود قیمت کرده‌اند، به فروش نرسانند و برای اطلاع عامه مردم در هر هفته‌ای یک مرتبه نرخ اجناس را در شهر جار می‌کشیدند و آن وقت در سلطنت شاه صفی بود، و این حکایت را که

نقل می‌کنم در اواخر سنه ۱۶۳۲ میلادی واقع شده و به توسط همین اشخاص خبر به شاه رسید که حاکم قم بدون اجازه شما مالیاتی برای میوه‌ها وضع کرده است. شاه از این معنی بی‌حد متغیر گشته، حکم کرد آن حاکم را با دست بسته و غل و زنجیر به اصفهان ببرند و چون او را بدین وضع به اصفهان رساندند، نسبت به او تشددات فوق‌العاده نمود. پسر آن حاکم که جوان بسیار متشخصی بوده، جزء مقرّبین دربار سلطنتی و پیوسته در حضور بوده، مأمور بود که توتون و چپق شاه را اداره کرده، به دست خود به شاه بدهد. و این امر یکی از مشاغل مهمه دربار در آن ادوار بوده است.

پس از این که حاکم را به دربار وارد کردند، به پسرش امر کرد که ریش پدرش را بکند و سپس بینی او را ببرد و بعد گوش‌هایش را کنده، سپس چشم‌هایش را بترکاند و بالاخره سرش را از تن جدا کند. پسر ناچار چنان کرده، پس از اجرای تمام احکام، پسر را به جای پدر به حکومت قم فرستاد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او برگماشته، او را با حکمی به مضمون ذیل به قم اعزام داشت: «اگر تو از آن سگی که به درک رفت، بهتر حکومت نکنی، تو را به سخت‌ترین قسمی از اقسام به قتل خواهم رسانید.»

و ناگفته نماند که مورخین بزرگ و سیاحان سترگ دیگری را هم درباره موقعیت و عظمت این شهر گفته‌هایی است که ذکر آنها در این مختصر نگنجد و بدین سبب از درج آنها خودداری می‌شود.

اما روایاتی که در فضیلت زمین قم و مردمش ازائمه معصومین در کتب معتبره نقل گردیده، با اسقاط سلسله زوات به طور خلاصه ترجمه آنها درج می‌شود.

احادیث در فضیلت زمین قم

۱. حدیثی است که علامه مجلسی روایت می‌کند از ابوموسی اشعری که او سؤال کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سالم‌ترین شهرها و بهترین مواضع در موقع پیدایش فتنه و آشوب که حضرت امیر فرمودند: سالم‌ترین شهرها در مواقع فتنه زمین جبل است و هنگامی که اغتشاش در خراسان پیدا شود و بین اهالی طبرستان و جرجان جنگ به وقوع پیوندد و سیستان خراب شود، در آن وقت

سالم‌ترین مواضع قصبه قم است که از آنجا بیرون می‌آید انصار کسی که از جهت پدر و مادر و جد و جده و عم و عمه بهترین کس است و آن شهر شهری است که به زهراء نامیده شده و این شهر قم و موضع قدم جبرئیل و آن‌چنان موضعی است که می‌جوشد از او آبی که هر کس از آن بنوشد، از دردها و امراض ایمن می‌گردد و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن آب آشامیده و در آنجا غسل کرده‌اند و از آنجا بیرون آمده گوسفند حضرت ابراهیم و عصای حضرت موسی و انگشتر سلیمان و از آنجا است گلی که حضرت عیسی از آن گل شب پره‌ای بساخت و بروی بدمید که به قدرت خدای تعالی زنده شد و پدید که فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ الخ...

۲. نیز علامه مجلسی در کتاب بحار نقل و روایت می‌کند از حضرت امام علی النقی علیه السلام که فرموده: چون کشتی حضرت نوح در طوفان به قم رسید، نوح به کشتی خطاب کرده، گفت «قم» و کشتی بایستاد و قم قطعه‌ای است از بیت المقدس.

۳. نیز علامه مجلسی در *السماء و العالم خود* روایت می‌کند از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که فرمودند: قم را از برای آن قم نامیدند که اهالی قم قیام می‌کنند در مقام یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و اجتماع می‌کنند با او و انصار قائم می‌باشند تا وقتی که قائم ظهور کند.

۴. نیز در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از برای خدا حرمی است که مکه می‌باشد و از برای رسول خدا حرمی است که مدینه می‌باشد و از برای امیرالمؤمنین حرمی است که کوفه می‌باشد و از برای اهل بیت حرمی است که آن شهر قم است و قم شهر ما و شهر شیعیان ما و شهری است مقدس و مطهر و شهری است که ولایت اهل بیت را قبول نموده.

[۱. سورة آل عمران، آیه ۴۹: و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده که به آنها می‌گوید): من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام. من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم. سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد...]

۵. و نیز روایت شده است از حضرت صادق که فرمودند: خداوند تعالی شهر قم را بر سایر شهرها حجت قرار داده و اهل قم را هم بر تمام اهالی مشرق و مغرب از جن و انس حجت قرار داده و قم و اهل قم را هیچ‌گاه مستضعف نگذارده، ایشان را همواره توفیق می‌دهد و تأیید می‌کند.

۶. در کتاب تاریخ قم مسطور است و در بحار (السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ) که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند کجاست بلاد جبل؟ حضرت فرمود: بلاد جبل موضعی است که او را بحر گویند و قم نامند و آن شهر معدن شیعیان و دوستان ما اهل بیت می‌باشد.

۷. نیز در السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ بحار مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: موقعی که فرا رسد بر شما بلیّه و رنجی، بر شما باد به رفتن قم؛ زیرا قم مأوای فاطمین و محل استراحت مؤمنین است و احدی نسبت به قم و اهالی آن سوء قصد نخواهد کرد، مگر آنکه خدای تعالی او را ذلیل گرداند و دور سازد از رحمت خود.

۸. در السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: شهر قم جای زندگانی آل محمد صلی الله علیه و آله و آشیانه ما و مأوای شیعیان ماست، ولی به‌زودی هلاک شوند جماعتی از جوانان ایشان در اثر معصیت پدران خود و با وجود این خدای تعالی شر دشمنان را از ایشان رفع می‌نماید.

۹. در بحار از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زود است که کوفه از مؤمنین تهی گردد و علم از آنجا رخت بریندد و برچیده شود و شهر قم مرکز اهل علم و فضل گردد و علم در آنجا پیدا شود تا وقتی که باقی نخواهد ماند در روی زمین کسی که در دیانت خود ضعیف و مستضعف باشد ولو زن‌هایی که پوشیده هستند در حجله‌ها، و این معنی نزدیک ظهور قائم ماست. پس قرار می‌دهد خدا قم و اهل قم را جانشین و قائم مقام حجت ما، و اگر نبود اهل قم و جانشینی آنها، فرو می‌برد زمین اهل خود را و باقی نمی‌ماند در روی زمین حجتی، و علم از قم شیوع یابد به سایر بلاد در مشرق و مغرب و حجت خدای تعالی بر مخلوق تمام شود تا موقعی که یافت نشود احدی در زمین که نرسیده باشد به سوی او دین و علم، و در این موقع ظاهر می‌گردد قائم ما.

۱۰. نیز در بحار است که حضرت صادق علیه السلام در حق اهل قم دعا فرموده که: **اللَّهُمَّ اغْصِمُهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَنَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ**^۱.

۱۱. نیز در *السَّمَاءِ وَالْعَالَمِ* بحار از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: بر بالای شهر قم ملائکه ای است که بال‌های خود را گشوده و پهن کرده است بر روی قم که هر که اراده ظلم و آزار کند، او را گداخته می‌گرداند و مانند نمکی که در آب انداخته شود، تمام می‌شود. پس فرمودند: سلام و درود من بر اهل قم، و سیراب گرداند خدای تعالی بلاد ایشان را از باران و نازل گرداند بر ایشان برکات را و مبدل فرماید گناهان ایشان را به حسنات، و ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود می‌باشند و علما و فقهای شیعه امامیه و اهل روایت و درایت بوده، عبادات را نیکو به جای می‌آورند.

۱۲. نیز در بحار از آن حضرت روایت شده است که فرمود: موقعی که شیوع یابد بلاها و فتنه‌ها، کوفه و قم و اطراف آنها ایمن از بلا می‌باشند و نیکو موضعی است قم برای کسانی که خائف و ترسانند.

۱۳. راوی گوید: نزد آن حضرت بودم موقعی که فتنه‌های بنی عباس را یادآور شده، ظلم‌های آنها نسبت به مردم ذکر می‌شد، عرض کردم فدایت شوم در آن زمان به کجا باید پناه برد؟ فرمودند: کوفه و اطراف کوفه، قم و جوانب قم، و در قم دوستان و شیعیان ما می‌باشند.

۱۴. حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: موقعی که امنیت از بلاد رخت بریندد و سوار شوند مردها بر اسبان و عزلت گیرند از زن‌ها، پس باید فرار کرد از جوار آنها. راوی عرض می‌کند: در این موقع به کجا باید رفت؟ فرمودند: به کوفه و اطراف آن، قم و جوانب آن؛ زیرا که از این شهر مقدس بلا دفع شده است.

۱۵. روایت شده است که برای بهشت هشت در است و سه در به اهل قم اختصاص دارد و در قم باز می‌شود، و در کتاب *مجالس المؤمنین* مسطور است که: **أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا إِلَى قُمٍ**^۲.

[۱. پروردگارا! آنان را از هر فتنه‌ای مصون دار و از هر هلاکتی نجات بخش.]

[۲. بدانید که بهشت هشت در دارد که سه در آن به سوی قم گشوده است.]

۱۶. از حضرت صادق روایت شده است که فرمودند: خداوند تعالی اختیار نمود از تمام شهرها کوفه و قم و تغلیس را.

۱۷. علامه مجلسی در *الکُتُبُ الْعَالَمِیَّةُ بِحَارِ رِوَايَتِ مِی‌کُنْدُ* که جماعتی از مردم ری خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب شده، خود را معرفی و عرض کردند: ما از اهالی ری هستیم و آن حضرت فرمودند: مرحبا به برادران ما از اهل قم. آنها مجدداً عرض کردند که از اهالی ری هستیم و آن حضرت نیز فرمودند: مرحبا به برادران ما از اهل قم، و آن جماعت تا سه نوبت سخن خود را تکرار و امام هم در هر نوبت همان فرموده را تکرار می‌کنند و سپس می‌فرمایند که خدای تعالی را حرمی است که مکه معظمه می‌باشد و رسول خدای را حرمی است که مدینه طیبه می‌باشد و امیرالمؤمنین را حرمی است که کوفه می‌باشد و ما اهل بیت را هم حرمی است که شهر قم است، و زود باشد که دفن شود در شهر قم زنی از فرزندان من، فاطمه نام که هر کس او را زیارت کند، بهشت بر او واجب گردد، و این سخن را در موقعی می‌فرمایند که هنوز امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ از مادر متولد نشده بود.

۱۸. در کتاب تاریخ قم مذکور است که چون قتیبه بن مسلم بر فیروز بن کسرا پسر یزدجرد غلبه جست، در آن موقع که خراسان را فتح کرده، مسخر گردانید، شاه فرزند دختر فیروزشاه را بگرفت و با آن دختر صندوقی بود و قتیبه آن دختر را با همان صندوق به نزد حجاج بن یوسف ثقفی بفرستاد و حجاج هم آنها را به پیشگاه ولید پسر عبدالملک مروان اعزام داشته، ولید را از او پسری ناقص، یزید نام، به دنیا آمد و حجاج سر آن صندوق راگشوده، کتابی یافت تألیف قباد پدر انوشیروان که در آنجا از خواص شهرها اسم برده، آب و هوای آن را شرح داده، خوبی آب و زمین و لطافت هوا را در چند نقطه معین کرده بود تا هر موضع که نیکوتر و بهتر بوده باشد، شهری بنا نهند و خود در آنجا اقامت کند.

و صاحب تاریخ قم گوید: من آن کتاب را به دست آورده، خواص قم را برگرفته، بدان اکتفا نمودم و در آنجا نوشته بود بهترین نقاط در اقلیم حکومت قباد در نزهت و صفا، آب و هوا سیزده نقطه می‌باشد که در مرتبه اولی *تَلُّ مَاسْتَرِ وَاقَعِ* به قم است و گویند که

آن تلّ پشت‌های است که بر تفرش (طبرش) مشرف است و نیز مسطور بود که بزرگ‌تر و نیکوترین اهل بقعه‌های اقلیم او مردمان ده موضعند که مردم قم یکی از آن ده‌گانه می‌باشند و کمترین مردم مملکت او در نظر کردن به عواقب کارها و خاتمه امورات، مردم هشت نقطه هستند که طخروود (تقروود) یکی از قُرّای قم یکی از آن هشت نقطه می‌باشد.

۱۹. نیز در تاریخ قم مسطور است که قباد از مداین تا شهر بلخ هیچ نقطه‌ای را در خوبی آب و هوا پاکیزه‌تر و خوش آب‌تر و نسیم او روح‌افزاتر از قرمیسین تا عقبه همدان نیافت و بدین موضع از برای خاصه خود عمارتی پاکیزه بنا کرد که گرد برگرد آن هزار منزل و باغ بودند.

۲۰. و نیز در آن کتاب مذکور است که روایت کرده است حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی به اسانید صحیحی از حضرت صادق ع که مردی به خدمت آن حضرت آمده، عرض کرد: یا ابنِ بنتِ رسولِ الله! می‌خواهم از شما سؤالی کنم که پیش از من کسی آن را از شما نپرسیده باشد. حضرت فرمودند: چنین دانم که تو از معاد و حشر و نشر سؤال خواهی کرد. عرض کرد: بلی یا ابنِ رسولِ الله! به حق آن خدایی که محمد ص را به راستی و درستی به خلق فرستاد، سؤالی نداشتم جز همین. حضرت فرمودند: جمیع مردم را حشر و نشر در بیت‌المقدس خواهد شد، مگر بقعه‌ای به زمین جبل که آن را قم می‌نامند که اهل آنجا را در قبر محاسبه می‌کنند و از قبور به بهشت حشر کنند و اهل قم آمرزیده شده هستند.

راوی گوید: چون آن مرد آن فضیلت را درباره قم و اهل آن بشنود، از جای برخاسته، عرض کرد: یا ابن رسول الله! این کرامت و فضیلت خاصه اهل قم است؟ حضرت فرمودند: بلی مخصوص اهل قم است و کسانی که به گفته و اعتقاد آنها قائل و معتقد باشند. می‌خواهی از برای تو زیاده بر این برای اهل قم فضیلتی یاد کنم؟ عرض کرد: بلی یا ابن رسول الله! حضرت فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر و او از امام زین‌العابدین که او از جدش که فرمود: در آن شب که مرا به معراج بردند، نظر من بر بقعه‌ای افتاد از زمین جبل، در کمال سبزی و خرمی و رنگش از زعفران نیکوتر و بویش از مشک خوش‌تر و در آن موضع پیرمردی را دیدم

که به زانو درآمده و بُرُئُسی (کلاه بارانی) بر سر دارد. از جبرئیل پرسیدم: دوست من! این چه بقعه‌ای است و منزل و مأوای کدام قوم است؟ عرض کرد: یا رسول‌الله! این نقطه را قم گویند و در این بقعه منازل شیعیان وصی و پسر عم تو علی بن ابی طالب است. گفتم: جبرئیل! این پیرمرد کیست که به زانو درآمده است؟ گفت: ابلیس ملعون است. گفتم: از ایشان چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهد این مردم را از وصی تو امیرالمؤمنین بگرداند و به فسق و فجور دعوت کند. گفتم: ای جبرئیل! مرا به نزدیک او بر. جبرئیل چنان کرد. بدو گفتم قُمْ یا مَلْعُون! برخیز و با طایفه ملحده مشارکت کن و دست از اهل این شهر بردار که اهل قم از شیعیان من و وصی من علی بن ابی طالب می‌باشند.

۲۱. در کتاب *السماء والعالم بحار* و تاریخ قم مسطور است که حضرت صادق علیه السلام

فرمودند که خاک قم پاکیزه و مقدس است و مردم قم از ما هستند و ما هم از ایشان هستیم و هریک از ایشان که عاجز یا مضطر گردد و یا به بلایی مبتلا یابد، هر گاه حق تعالی را بخواند، البته دعای ایشان به شرف استجابت مقرون افتد و هیچ قوم و اهل شهری را پیش از ایشان این کرامت و فضیلت نبوده است و هیچ گردن‌کش و ستمگری قصد نکند بدی ایشان را، مگر آنکه حق تعالی او را به آتش جهنم بسوزاند و هیچ کس با ایشان بدی نکند، مگر این که مغضوب حضرت باری گردیده، به زودی او را عقوبت فرماید، مادامی که با برادران دینی خود خیانت نکنند و کینه نوزند، و چون ایشان در حق یکدیگر خیانت کنند، گردن‌کشان و جباران برایشان مسلط کردند، و سپس فرمود: اهل قم انصار و یاوران قائم ما می‌باشند و از حقوق ما رعایت می‌کنند و در این موقع سر مبارک [را] به سوی آسمان بلند کرده، گفت: *اللَّهُمَّ اغْصِمْهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَنَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ*؛ یعنی، بارخدا یا! اهل قم را از هر فتنه و بلایی محفوظ نگاه دار و از هر هلاکتی رستگاری بخش.

۲۲. در کتاب تاریخ قم مسطور است که از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام سؤال کردند که چون قائم آل محمد ظهور کند، اهل جبال کجا باشند؟ چه که در بعضی از روایات خوانده و نیز شنیده‌ایم که بعضی از شهرهای جبل را خَسَف و سرنگون فرماید. آن حضرت فرمودند: وای بر شما! در بلاد جبل موضعی است که آن را بحر

گویند. شما از جبال می‌پرسید یا بحر؟ عرض کردند: یا ابا عبدالله! بحر کدام موضع است؟ فرمودند: شهری است که آن را قم نامند. عرض کردند: برای چه بحر را قم گویند؟ فرمود: برای این‌که قم معدن ما اهل بیت رسول است، ولی وای بر حال اهالی ری از هر دو جناح آن؛ چه که امن و سلامتی آن به واسطه قم و اهل قم است. عرض کردند دو جناح ری کدامین موضعند؟ فرمودند: یکی بغداد و دیگری خراسان؛ زیرا شمشیرهای خراسانیان و بغدادیان در شهر ری به یکدیگر برسند و حق تعالی به عقوبت ایشان تعجیل فرماید و ایشان را هلاک سازد. پس اهل ری در موقع فتنه به اهل قم پناه آورده، قمیان ایشان را جای و منزل همی دهند و آنها در میان ایشان به امن و استراحت بنشینند و از قم به موضعی که آن را (اردستان) گویند، نقل مکان نمایند.

۲۳. در *الکسمة والعالم* و تاریخ قم از انس بن مالک روایت شده است که روزی در خدمت حضرت رسول ﷺ نشسته بودم که حضرت امیر عليه السلام از در آمده، سلام گفت. پیغمبر اکرم او را علیک فرموده، در برگرفته، میان هر دو چشم او را بوسیده، فرمود: یا علی! حق عزّاسمه محبت و ولایت تو را بر تمام آسمان‌ها و زمین‌ها عرضه فرموده، آسمان هفتم در قبول آن سبقت جست و حق تعالی آن را به عرش زینت بخشوده، محل عرش قرار داد و سپس آسمان چهارم پیشی گرفته، او را هم به بیت المعمور مکرم گردانید و در مرتبه سوم آسمان دنیا قبول کرده، آن را هم بدین قنادیل درخشانده مُزین و مکرم گردانید و زمین مدینه طیبه به قبول ولایت بر همه جا پیشی بسته، آن را به وجود من مکرم گردانید و سپس کوفه و آن را به وجود تو مُزین فرموده. در درجه سوم زمین قم ولایت تو را قبول نموده، آن را به اعراب مُزین گردانیده، دری از درهای بهشت بر آن گشاده گردانید.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود که به کوفه و مؤمنین آن بر همه شهرها و اهالی آنها حجت گرفت و بر شهر قم و اهالی آن بر همه اهل مشرق و مغرب از جن و انس حجت گرفت و حق تعالی قم و اهلس را بر روی زمین از جن و انس هرگز مستضعف نگذارد و همه اوقات ایشان را به توفیقات ربانی و تأییدات سبحانی مشرف گردانید. و پس از آن نیز فرمود که دین و اهل دین در قم خوار باشند و اگر نه چنین بودی، نوع مردم بدان محل با شتاب می‌رفتند و در این موقع قم خراب می‌گشت و اهل آن

باطل می‌شدند و خدای تعالی را به قم و قمیان بر سایر شهرها حجت نماندی (در اینجا به واسطه طول حدیث چند جمله ساقط گشته) و در هر وقت و ساعتی بلا از قم دفع گردیده است و در زمان غیبت حجت اهل قم قائم مقام حجت شوند تا گاه ظهور فرج، و اگر حضرت حق اهل قم را قائم مقام حجت نگردانده بود، از مدت غیبت تا موقع ظهور حجت، زمین هر چه در او بود، فرو می‌برد، و فرشتگان پیوسته بلا و فتن را از قم دفع می‌کنند و هیچ جباری به قم و قمیان سوء قصد نکند، مگر آنکه خدای تعالی که شکننده جباران است، او را بشکند و قلع و قمع فرموده، از قم و اهل قم منصرف گرداند و به چیز دیگری مشغولش ساخته، به درد و مصیبت و دشمنی مبتلایش بگرداند تا بدین واسطه از قم و قمیان خاطرش فارغ گردد و بدانها نپردازد و حق سبحانه و تعالی یاد قم و قمیان را از خاطر جبارۀ روی زمین در موقع دولت آنها ببرد تا ایشان ذکر قم و اهل قم را فراموش کنند؛ همان طوری که حضرت حق را فراموش ساخته‌اند.

۲۴. نیز در آن دو کتاب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام از کوفه یاد می‌فرمود و می‌فرمود: عَمَّا قَرِيبَ رُوْزِگَارِي رَسَدَ كِه شَهْرِ كُوفِه از مؤمنین تهی گردد و علم و دانش از آن دیار رخت بریندد و ناپدید شود و به شهری که آن را قم نامند، پدید آید و آن شهر روشن گردد و کان اهل فضل و علم شود تا جایی که بر روی زمین هیچ مستضعف و سست دینی یافت نشود تا جایی که زنان پرده‌نشین در پرده‌ها به علم امامت و ولایت عالم گردند و این امر در موقع غیبت حجت بوده باشد. پس حق سبحانه و تعالی قم و اهلس را قائم مقام حجت گرداند بر تمام خلق و اگر نه چنین بودی، زمین هر چه بر روی خود داشت، فرو می‌برد.

و نیز فرمود که علم و دانش از شهر قم به سایر شهرها فیض و منتشر گردد تا به مشرق و مغرب برسد و همه را فیض گرداند تا جایی که هیچ کس باقی نماند که آن علوم از قم بدو نرسیده باشد. پس حجت خدای تعالی بر خلق مؤکد گردد و به نزدیک آن قائم آل محمد ظاهر شود و بر تمام مخلوق واجب و لازم گردد که کمر اطاعت و انقیاد او دریندند و در مقام یاری او مسارعت نمایند.

۲۵. در همان کتاب مسطور است که حضرت امام علی علیه السلام فرمود که شهر قم را از آن رو قم نامیدند که از طوفان نوح به حمایت بوده، محفوظ و مصون مانده

است و قم قطعه‌ای است از بیت‌المقدس که در ایام طوفان، نوح چون بدین جا رسید که اکنون قم است، مقام کرد و بایستاد و این زمین را به قم نام نهادند.

۲۶. در همان کتاب و از همان جناب روایت می‌شود که در شبی که رسول خدا را به معراج بردند، در آسمان چهارم نظر انداخت به قبه‌ای از نور، فرمود: ای جبرئیل! این چه قبه‌ای است که دیده می‌شود؟ عرض کرد: این صورت شهری است که آن را قم گویند و بندگان مؤمن خدا در آنجا مجتمع می‌شوند و در انتظار شفاعت محمد ﷺ می‌باشند تا به روز قیامت.

۲۷. در کتاب تاریخ قم مسطور است که موسی بن خزرج اشعری می‌گوید که روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمودند که آن موضعی را که اردهار (اردهال) گویند، می‌دانی کجاست؟ عرض کردم: بلی در آنجا دو مزرعه دارم. فرمودند: نِعْمَ الْمَوْضِعُ! نِعْمَ الْمَوْضِعُ! نِعْمَ الْمَوْضِعُ! بدان متمسک شو و ملازم باش.

۲۸. و نیز در آن کتاب است که چون بلا در جهان پراکنده گردد، از بلاد جبل شهر قم به سلامت و امن و راحت بوده باشد و نیک موضعی است آن موضع، و نیز فرمودند: چون امنیت در شهرها مفقود گردد و مردمان بر پشت اسبان بنشینند و از زنان و بوی خوش اعتزال جویند، پس بگریزید و سخت بگریزید از همسایگی ایشان. راوی گفت: یا رسول الله! به کجا بگریزیم و به کدام موضع پناه بریم؟ فرمود: یا به کوفه و اطراف آن و یا به قم و حوالی آن که این دو شهر از بلا مدفوع است.

۲۹. و حضرت رضا فرمود که قم آشیانه‌ی آل محمد است و زود باشد که جمعی از جوانان آنها در اثر معصیت پدران خود و سُخْرِیه کردن آنها از پیران و بزرگ‌تران خود هلاک گردند. مع‌هذا خدای تعالی بلا یا را از ایشان دفع فرموده است.

۳۰. از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه بلا و فتنه‌ای به شما رسد، لازم است که به قم وطن اختیار نمایید که قم مأوای فاطمیین و جای مؤمنین است و روزی فرا رسد که دوستان و موالی ما از ما مسافرت کرده، دوری اختیار نمایند، برای آنکه خون و مال آنها در امان باشد، و هیچ‌کس به قم و اهل قم بدی

[۱. چه نیکو جایگاهی است! چه نیکو جایگاهی است! چه نیکو جایگاهی است!]

نخواهد، مگر آنکه خدای تعالی او را خوار و ذلیل گردانیده، از رحمت خود دور دارد، و حق تعالی در قم فرشته‌ای آفریده و او را مأمور گردانیده است تا بال‌های خود را بر سر ایشان بیفشاند و آنها را از شر جباران محفوظ بدارد و کسی قصد سوء درباره آنها نکند، مگر آنکه حق تعالی او را مانند نمک در آب گداخته گرداند و ناچیز سازد.

۳۱. و حضرت رضاء علیه السلام فرمودند که برای بهشت هشت درب است و یک درب آن مخصوص اهل قم می‌باشد؛ منظور باب ولایت اهل بیت است. فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ.^۱

۳۲. در کتاب تاریخ قم از سلیمان بن صالح روایت است که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم و آن حضرت از فتنه‌های بنی عباس، آنچه از ایشان به مردم می‌رسد، خبر دادند. اصحاب عرض کردند: یا ابن رسول الله! چون چنین باشد، ملجأ و پناه، مَقَرٌّ و گریزگاه ما کجا خواهد بود؟ فرمودند: از عراق به کوفه و حوالی آن و به قم و به حوالی آن. سپس فرمودند: شیعیان و دوستان ما در قم بسیارند و بنا و عمارت در آن بسیار شود و مردم بدانجا متوجه گشته، در آنجا متوطن گردند تا جایی که دیه جمر در میان عمارات بنای آن واقع شود.

۳۳. و نیز در تاریخ قم و در کتاب بحار می‌نویسند که چون حضرت امیر علیه السلام پس از وقوع جنگ جمل از بصره بیرون آمده، در اطراف جنگ‌ها خطبه‌ای انشا فرموده، در آن خطبه یاد کرده‌اند که حسنی صاحب طبرستان خروج کند با جمع کثیری از سواران و پیادگان و تانیشابور بیاید و همه جا را فتح کند و اموال آن را تقسیم نماید و سپس به جانب اصفهان توجه نماید و تا قم بیاید و او را با اهل قم واقعه بس عظیمی رخ دهد که در آن واقعه جمع بسیاری کشته شوند و اهل قم شکست خورده، هلاک شوند. چون هزیمت اختیار کنند، فرزندان و زنان ایشان را به برده ببرند و منزل‌های ایشان را غارت کنند و خانه‌های ایشان را خراب گردانند و مردم قم به کوهی پناه ببرند که در اردهار باشد و سید حسنی چهل روز در شهر ایشان بماند و از ایشان بیست مرد را بکشد و دو مرد از ایشان در کرج بر دار کشد.

[۱. پس خوشا به حال آنان، سپس خوشا به حال آنان.]

۳۴. در تاریخ قم مسطور است که روزی در خدمت حضرت امیر علیه السلام جمعی حضور داشته، از قم و قمیان یاد می‌کردند و آن حضرت برایشان رحمت می‌فرستاد و می‌فرمود: رضی الله عنهم^۱ و فرمود: بهشت را هشت در می‌باشد که یکی از آنها مخصوص اهل قم است. ایشان برگزیدگان شیعیان مایند و حق تعالی محبت و ولایت ما را در طینت ایشان سرشته است.

۳۵. و در همان کتاب است که از بعضی اصحاب روایت می‌کند که گفتند روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشستیم بودیم و آن حضرت تلاوت می‌فرمود آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾^۲ [را] عرض کردیم: یا ابن رسول الله! جان‌های ما فدای تو باد، این بندگان کیانند؟ سه مرتبه فرمود که «هم والله اهل قم.»

۳۶. هم در آن تاریخ مسطور است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به ابی عفان بصری فرمود: هیچ می‌دانی که چرا قم را قم نامیدند؟ عرض کرد: خدا و رسول آن عالم‌ترند. فرمود: از برای آن قم گفته‌اند که اهل قم با قائم آل محمد علیه السلام جمع شوند و با او قائم و مستقیم باشند و او را نصرت دهند و مدد نمایند.

۳۷. از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که فرمود: سَلَامُ اللَّهِ عَلَىٰ أَهْلِ قُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَسَقَى اللَّهُ بِلَادَهُمُ الْغَيْثَ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتِ فَيَبْدُلُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَقِيَامٍ وَصِيَامٍ هُمْ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ هُمْ أَهْلُ الدِّينِ وَالْوَلَايَةِ وَحُسْنِ الْعِبَادَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.^۳

[۱]. خداوند از آنان راضی باد.]

[۲]. سوره اسراء، آیه ۵، اشتهاها در متن کتاب به جای ف، حتی آمده: هنگامی که نخستین آیه فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند، حتی برای به‌دست آوردن مجرمان) خانه‌ها را جست‌وجو می‌کنند و این وعده‌ای است قطعی.]

[۳]. درود خدا بر اهل قم و رحمت خدا بر آنان و خدا سرزمین‌هایشان را از باران سیراب گرداند، و برکات را بر آنان فرود آورد. پس بدی‌هایشان را به نیکی‌ها بدل کند. آنان اهل رکوع و سجود و شب‌زنده‌داری و روزه‌داری هستند. آنان فقیهان و عالمان و فهیمان هستند. آنان اهل دین و ولایت و عبادت نیکو هستند. صلوات خدا و رحمت و برکاتش بر آنان باد.]

در پایان مناسب چنان است که از فتح ناحیت قم به دست اعراب و داستان هجرت اشعریین از کوفه و موجبات قیام حجاج بر علیه آنها سخن برانیم

در تاریخ قم نقل کرده است از راویان فتوحات اسلامی که اغلب نواحی اصفهان را که ابو موسی اشعری و امیر ان لشکر وی بگشودند، با قهر و غلبه و تیغ و شمشیر بود، نه به طور صلح و سازش. و از اباعبید شافعی و مالک روایت کرده اند که تمام بلاد جَبَل را با جنگ و قهر و استیلا فتح کرده اند و هیچ نقطه ای را از آن مجزاً نساخته اند.

و برخی گفته اند که فتح ناحیت قم بر طریق صلح بوده، ولی قول اول مشهورتر است. و در وجه تسمیه قم گفته اند که احنف بن قیس از طرف ابوسی مأمور فتح این نواحی گردید و خود او در تیمره مقیم گشت و مُقَدِّمَةُ الْجَیْش سپاه وی به قم رسیده، آن را فتح کرده، به نام شَقُّ تیمره نام نهادند و این نام همچنان بر نواحی قم اطلاق می شد تا زمانی که اشعریین از کوفه هجرت کرده، به قم مقیم گشتند، و در علت هجرت آنها از کوفه گفته هایی است که به طور خلاصه ذیلاً درج می گردد:

احوص پسر سعد بن مالک اشعری نخستین کسی است از اشعریین که در قم متمکن گردیده، آنجا را به صورت شهر مستقلی درآورد و احوص مردی بوده است که به وفور شجاعت و تهور مشهور و نسبت به حُکام و والیان وقت بی اعتنا و جسور [بوده] و در محاورات خود با آنها از در جسارت در آمده، از هیچ گونه درستی و تشدد خودداری نداشته، همواره مُتَنَهِّز فرصت بوده است تا با حُکام کوفه در مقام مصادمت و محاربت برآید، ولی برادر او عبدالله مردی بود که به محاسن صفات و زهد و تقوا آراسته و از رذایل اخلاقی پیراسته، عمری به عبادت و بندگی می گذرانید، و چون زید پسر حضرت سجاد در کوفه خروج کرد، احوص با وی هم داستان گردیده، به واسطه کثرت شجاعت و تهور و تدبیر زید او را امیر لشکر خود گردانید.

احوال زید بن علی علیه السلام

زید یکی از زوات عدل و ثقه و جلیل القدری است که از پدر و برادر و برادرزاده خود روایت کرده است و حضرت صادق علیه السلام به وفای او گواهی داده و بروی رحمت فرستاده است. زید مدعی خلافت نبود و به یقین می دانست که حضرت صادق علیه السلام مستحق آن

مقام می‌باشد و فقط منظور و مقصود وی از خروج برای انتقام کشیدن از ثارات اهل بیت بود و می‌خواست که مردم را برگرد خود مجتمع سازد و به دفع دشمنان بپردازد. زید موقعی که خروج کرد، جمع کثیری از مردم طوق تبعیت وی را به گردن نهاده، در اثنای کار وی را ترک کردند؛ چون دانستند که امام جعفر صادق علیه السلام او را از خروج منع فرموده است، و در این موقع زید بر زبان راند که «رَفْضُونِي»؛ مرا ترک کردند، و از آن روز جماعت زیدیه آنها را رافضه گفتند.

به هر حال، زید که تا آن زمان چهل هزار نفر با وی بیعت کرده بودند، در شب اول ماه صفر به سال ۱۲۲ خروج کرد و بعضی از تابعین به موکب وی پیوستند، ولی عده حاضرین از پانصد نفر تجاوز نکرد و بدین جهت، غبار ملال بر خاطر وی بنشست و از بی‌وفایی کوفیان در شگفت آمده و برای جنگ آماده گردید.

در آن وقت یوسف بن عمر و الثقفی از جانب هشام بن عبدالملک والی کوفه بود و در بامداد روز دوم صفر بر سر تلی بایستاد و افواج سپاه را از پی یکدیگر به جنگ زید روانه داشت و زید با همان جمع قلیل دادِ مردی و مردانگی همی زد و سپاه یوسف را منهزم می‌ساخت، ولی چون سپاه یوسف بی‌شمار و تابعین وی در نهایت قلت بودند، در نتیجه، جنگ به سود یوسف منتهی گردیده، به مغلوبیت زید خاتمه پذیرفت، ولی باز هم زید پافشاری نموده، با انبوهی از مخالفین جنگ می‌کرد و در اثنای زد و خورد تیری بر پیشانی وی اصابت نموده، او را از اسب بر زمین افکند و یکی از خُدام وی او را بر دوش گرفته، به همان حال به خانه یکی از شیعیان برده، طبیب بر بالین وی حاضر ساخت، اما چون زخم تیرکاری بود، از معالجات سودی حاصل نگردید و ایام حیاتش را به پایان رسانید.

تابعین شبانه در وسط نهر آبی او را دفع نموده، آب بر آن نهر بینداختند تا از قبر او اثری مشهود نباشد و یوسف همچنان برای پیدایش وی در جست‌وجو بود و از او اثری نمی‌جست تا یکی از غلامان زید را به چنگ آورده، از زید جو یا گشت و او از ابراز این راز خودداری می‌داشت تا موقعی که او را به قتل تهدید کردند و آن غلام از ترس جان خود مدفن زید را نشان داد. یوسف امر کرد تا جسد او را از گور بیرون آورند و سرش از تن

جدا ساخته، به نزد هشام بن عبدالملک فرستاد و تن مقدس وی را برهنه و عریان بر دار کرد و چون آن بدن را ساتری نبود، عنکبوت به امر حق تعالی بر عورت وی تارهایی بتنید. و چون زید را شهید کردند، احوص را به چنگ آورده، در زندان کوفه محبوس ساختند و او همچنان در قید بود تا یوسف زندگانی را بدرود گفت و خالد بن عبدالله قسری به حکومت کوفه نصب شد و پس از چندی حجاج بن یوسف والی کوفه گردیده، در شبی از شب‌ها به حضار مجلس خود روی آورده، گفت که اشراف عراق را برای من شماره کنید و حاضرین اکابر و اعظم کوفه را یک به یک شمرند. حجاج گفت اینان که نام بردید، از اشراف نیستند، بلکه از اشراف عراق یکی عبدالله بن سعد اشعری است که چند سال است برادر او احوص در زندان است و او همواره در مجلس من ایاب و ذهاب نموده، حوائج مردم را بر من عرضه می‌دارد و من همه را به سمع قبول تلقی نموده‌ام و با این‌که می‌داند حاجت وی را رد نخواهم کرد، نسبت به آزادی احوص از من چیزی درخواست نکرده و از وی نامی به میان نیاورده است.

نجات یافتن احوص از زندان کوفه

خلاصه چون بامداد فرا رسید، پس از چهار سال حبس حجاج فرمان داد تا احوص را از زندان آزاد سازند و به روایتی عبدالله از وی درخواست کرد که برادر او را مُسْتَحْلَصْ گرداند و او بنا به خواهش عبدالله او را آزاد ساخت.

و نیز روایت کرده‌اند که احوص بر دهاقین و مردم کوفه با درشتی معاملت می‌کرد و آنها به خالد بن عبدالله قسری که امیر کوفه بود، از ظلم وی شکایت کردند و خالد به گفته آنها ترتیب اثر نداده، نسبت به احوص احسان همی کرد تا آن‌گاه که حجاج بن یوسف والی عراقین شد، مردم دیگر باره از احوص به نزد حجاج شکایت بردند و حجاج احوص را گرفته، در زندان انداخت.

به هر حال، چون احوص از زندان نجات یافت، خواست که با برادر خود ملاقات نماید. عبدالله از این معنی امتناع ورزیده، بدو پیغام فرستاد که باید نظر من بر روی تو نیفتد و صلاح چنان می‌بینم که تو هم خود را از انظار مردم پوشیده بداری

و در همین ساعت خود را به محلی برسانی که من هم از آن بی‌خبر بوده باشم؛ زیرا من از تردید رأی حجاج ایمن نیستم و بیم آن دارم که از خلاص کردن تو نادم‌گردد و آن‌گاه مرا احضار سازد و تو را از من بخواهد و در این صورت، بتوانم سوگند یاد کنم که تو را ندیده، و از تو خبری هم ندارم.

و چون پیغام عبدالله به احوص رسید، بلافاصله در خفا به یکی از مزارع ملکی خود در حوالی کوفه روانه گشته، در آنجا بماند، و از اتفاقات پس از آزاد شدن احوص، عده‌ای از خواص اصحاب، حجاج را در استخلاص احوص تخطئه نموده، بدو گفتند تو سبعی از سبایع عرب را بدون اذن و اجازه خلیفه از بند رهایی دادی. باشد که روزی او را از تو طلب نمایند و چون از آزادی وی خبر یابد، بر تو غضبناک گردد. حجاج را این معنی خوش آمده، از عبدالله او را خواستار شد تا از خلیفه درباره وی موهبت و عطایی حاصل نماید، و عبدالله سوگند خورد که پس از آزاد شدن احوص نظرش بر روی او نیامده و نمی‌داند که او در کجا می‌باشد، و حجاج هم او را تصدیق نموده، مرخص گردانید.

علت دیگر در هجرت اشاعره از کوفه به طرف قم

و در علت هجرت اشاعره از کوفه نوشته شده است که سائب بن مالک اشعری، عموی عبدالله و احوص، از بزرگان اشراف کوفه بوده است که ابوموسی اشعری داوطلبانه دختر خود را به حبالة نکاح وی درآورد. سائب در کوفه شیخ الشیعه و فارس ایشان شمرده می‌شد و شیعه را تقویت می‌بخشید، و هنگامی که مختار برای طلب خون حضرت حسین بن علی علیه السلام خواست خروج کند، بدو سائب را با خود موافق و مساعد گردانید و سائب او را بسیار قوت و قدرت بخشیده، تا آخرین قدم با وی کمک نموده، در راه وفای به عهد از جان خود صرف‌نظر کرد.

مختار به معیت سائب اشعری و ابراهیم بن مالک اشتر در کوفه بر ابن مطیع حاکم کوفه خروج کرد و در آن وقت سائب امیر پیادگان بود و ابن مطیع را مغلوب و منهزم گردانیده، چون مختار در کوفه متمکن شد، به شهرهای ایران تابعه کوفه حکام

و وُلّاتی اعزاز داشت و عمرو بن سائب را به حکومت ری و همدان منصوب گردانید. عمرو چون به در دروازه ری رسید، در را بر روی وی فرو بستند و او را راه ندادند و بنابراین، عنان به جانب همدان بگردانید و در آنجا فرود آمده، به حکومت پرداخت. به هر حال، مختار اسامی قتل حضرت امام حسین علیه السلام را از عبدالله، شحنة کوفه خواست و همه را به قتل رسانید، و به روایت قاضی میبدی ۸۰۳۰۳ نفر به دست وی به قتل رسیدند و پس از شش سال حکومت در کوفه و بلاد ایران و بحرین و ارمنیه و مداین، مصعب بن زبیر از مکه به طرف کوفه متوجه گردید و پس از زد و خورد های بسیاری به کوفه درآمد و مختار و یاران او را در قصر دارالاماره محاصره کرد. سائب بن مالک با مختار بود و مصعب به تمام اصحاب مختار امان داده، بدیشان گفت بیرون آید و بروید و همه بیرون آمده، برفتند و سائب امان را قبول ننموده، با وی بماند. مختار با سائب گفت ما فردا کشته خواهیم شد و تو مردی بزرگ و از اشراف عرب هستی. امان را بپذیر و نفس خود را از این مهلکه برهان که تو را با من مناسبتی نیست؛ زیرا من کشنده ترین مردم در قصاص خون حسین بن علی علیه السلام می باشم و امروز کار به جایی رسیده است که از من قصاص خواهند کرد. سائب گفت من کشته شدن را نیکوتر می شمرم و با تو بدان بیعت کرده ام و دست امان بدیشان نخواهم داد و با ایشان کارزار می کنم تا کشته شوم. فَإِنَّ الْأَخِرَةَ خَيْرٌ لَكَ وَأَبْقَى.^۱ پس مختار و سائب و هفده کس از تابعین ایشان از دارالاماره بیرون آمده، جمعی را بکشتند تا کشته شدند، مقارن ظهر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان به سال ۶۷ هجری. و چه خوش گفته است شاعر در مقام مکافات:

نادره پیری ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
یک دو سه روزی که در این دیر آز	تکیه گهت هست بدین عز و ناز
زیر همین قُبه و این بارگاه	روی همین مسند و این جایگاه
بودم و دیدم که ز این زیاد	دیده چها دید که چشم مباد

[۱. پس همانا آخرت برای تو بهتر و ماندگارتر است.]

[بر سپری چون سپر آسمان غیرت خورشید سری خون فشان]
 سر چو سری لایق افسر بدی لایق دستار پیمبر بدی
 باز به وقتی سر آن خیره سر بُد بر مختار به روی سپر
 بعد که مصعب سر و سردار شد دسترس او سر مختار شد
 شد سر مصعب به مکافات کار تا چه کند با سر تو روزگار
 به هر حال، چون سائب را در کوفه شهید کردند، پسر او محمد بن سائب کوچک
 بود و مصعب او را محبوس گردانیده، پس از چندی آزاد ساخت و چون محمد
 بالیده و بزرگ شد، یکی از شجاعان عرب گردیده، مرد روزگار خود گشت؛ چنانچه
 در آن عصر کسی را در شجاعت و سواری و مردانگی و به خُلق و کرم با وی همسر و
 برابر نمی‌نمودند و او را با هزار سوار برابر نهاده بودند و محمد را نیزه‌ای بود که جز
 او احدی قدرت نداشت تا از جای بردارد.

و از قضا بطریق یا باذانی از قسمت آذربایجان و به روایتی از حدود قزوین به
 پیش حجاج بن یوسف ثقفی آمده، از ناحیت خود شکایت آغاز نموده، گفت که
 بعضی از خویشاوندان من در آن نواحی تعدی می‌کنند و به من و مردم من آزار
 می‌رسانند و من از ایشان در زحمتم و از شما می‌خواهم که یک‌هزار مرد کار دیده
 جنگ جو به من بسپارید تا همراه ببرم و به وسیله ایشان شر دشمنان خود را کفایت
 نمایم و چون ناحیت من از دشمن تهی گردد، خراجی را که بر آن مقرر است،
 بپردازم. علاوه، علوفه و مخارج آن هزار سوار را هم از مال خاصه خویش به مصرف
 می‌رسانم. حجاج گفت: بامداد به نزد من آی تا دعوت تو را اجابت نمایم.

چون بامداد فرا رسید، بطریق به نزد حجاج رفته، حجاج شخصی را به طلب
 محمد بن سائب فرستاده، او را مأمور ساخت که با بطریق به آذربایجان یا قزوین
 رهسپار گردد و شر دشمنان وی را از او دفع نماید و بدون اجازه از بطریق
 مفارقت نجوید. بطریق عرض کرد: ایها الامیر! من از تو هزار سوار مرد کار
 خواستم و تو مرا یک نفر می‌دهی؟ چگونه این مرد با دشمنان من مقاومت تواند
 کرد، با این‌که آنها بسیارند؟ حجاج اظهار داشت: با همین یکه مرد برو که

در موقع کار او را به جای هزار سوار خواهی یافت و تحمل مؤونت و مخارج او هم بر تو آسان آید.

به هر حال، محمد بن سائب با بطریق حرکت کرده، در محافظت وی کوشش نمود و دشمنان وی را کفایت نموده، همه را دفع کرد و هر عده‌ای که قصد آن ناحیت می‌کردند، به شب یا روز با جمعیت فراوان یا اندک، محمد به تنهایی آنها را دور می‌راند و چون چندی بدین منوال بگذشت، آوازه اشتهار محمد سرتاسر آن نواحی پیچیده، بطریق از شر دشمنان ایمن گردید.

در این موقع، محمد از بطریق اجازت خواست که برای دیدن عیال و اطفال خویش به کوفه بازگردد. بطریق گفت: اگر تو از این ناحیت بیرون روی و خبر حرکت انتشار یابد، دشمنان دیگر باره قوی دل شوند و وضع آینده من بدتر از گذشته خواهد شد و صلاح چنان است که تو چند روزی متواری گردیده، سپس خود را بازنمایی و چند نوبت غایب گردیده، و پس از چندی دیگر باره ظاهر شوی و چون این عمل را چند دفعه تکرار کنی، رفتن تو مانعی نخواهد داشت. محمد به دستور عمل نموده، غایب و ظاهر گردیده، پس از چند نوبت که این عمل را انجام داد، به جانب کوفه حرکت کرد و چون به نزدیک کوفه رسید، به جمع کثیری از دزدان راهزن تصادف کرد، دید که قافله‌های چندی را زده‌اند و مال وافری غارت نموده، زنان بسیاری را به بردگی گرفته‌اند.

محمد بر حال آنها رقت برده، به دزدان روی آورده، گفت هر چه همراه دارید، بگذارید و بروید. دزدان با حال تمسخرآمیزی به وی نگریستند، بر وی حمله بردند و محمد با ایشان کارزار نموده، بر ایشان ظفر جست و کلیه غنایم و اموال ایشان را بستند و زنانی که همراه داشتند را از ایشان بگرفت و به خداوندانشان تسلیم کرد و از احدی مزدی قبول ننموده، به طرف کوفه متوجه گشت. محمد چون به کوفه رسید، پنهان می‌زیست و هیچ‌گاه ظاهر نمی‌شد تا مبادا حجاج از آمدن وی اطلاع یابد، ولی موضوع راه‌زنان و هزیمت آنها به دست یک سوار و اخذ غنایم و اسیران و استرداد آنها به خداوندانشان در کوفه منتشر گردیده، به گوش حجاج رسیده، اظهار داشت محمد بن سائب را جست‌وجو کنید تا بیابید که این کار نیست مگر از او.

عده‌ای در صدد برآمده، هر چه تجسس نمودند، از وی اثری نیافتند، و حجاج جاسوسانی مخفی بدین کار برگماشت و آنها همچنان در تفحص بودند تا اسب وی را دیدار کردند و به حجاج خبر دادند که شبانه اسبی را از خانه‌ای بیرون می‌آورند و آن را در کنار شط سیراب کرده، باز می‌گردانند و این اسب نیست مگر از محمد. حجاج جماعتی را بدان خانه فرستاده، فرمان داد تا هر که را که در آنجا بیابند، دست‌گیر سازند و چون محمد سائب آن جماعت را دیدار نمود، از جای برخاسته، سلاح دربر کرد و بر اسب برنشسته، خواست که با آنها محاربه نماید که مادر وی پیش دویده، او را سوگند داد که خود را بدیشان تسلیم نماید. محمد گفت: مادر جان! حجاج اگر بر من دست یابد، مرا خواهد کشت و مانند من مردی نباید بدین سادگی خود را به دست دشمن بدهد. پس مادر محمد مقنعه از سر کشیده، موی و پستان خویش را در دست گرفته، شفاعت کرد و محمد به ناچار شمشیر را بینداخت و بدیشان تسلیم شد، در حالی که مادرش می‌گفت امیر چون تو مردی را نخواهد کشت.

به هر حال، محمد را به نزد حجاج بردند و حجاج او را مخاطب ساخته، گفت: مگر تو را نگفتم که بطریق را ملازم باش و بدون اجازه من از او مفارقت نجوی؟ تو فرمان مرا خلاف کردی، و بلافاصله فرمان داد تا او را به قتل رسانیدند و در کوفه ندا کردند که پس از سه روز از آل سائب بن مالک هر که را در کوفه بیابند، خونش هدر باشد.

و فرزندان سائب از کوفه هجرت کردند و از شهری به شهری کوچ می‌کردند تا پسر عمو [های آنها]، فرزندان سعد بن مالک، هم بدیشان پیوستند، و به روایتی، پس از قتل محمد ندا در دادند که از فرزندان مالک بن عامر اشعری هر که را بیابند، خونش هدر باشد و بدین جهت، تمام اشعریین از کوفه هجرت کردند و فرزندان سائب بن مالک را در ماهین (ماه البصره و ماه الکوفه)؛ یعنی در نهاوند و دینور مقام گزیده، و پسران سعد بن مالک به جانب قم کوچ داده، در آنجا متمکن شدند و چون در قم صاحب حشمت و شوکت شدند، بنی اعمام خود را هم از ماهین بخواستند و بنی سائب هم به قم فرود آمده، متوطن گشتند.

و نیز در سبب هجرت آنها گفته شده

و نیز در سبب هجرت آنها از کوفه گفته شده است که چون عبدالرحمان بن محمد بن اشعث کندی امیر سیستان بر علیه حجاج خروج کرد و از سیستان به طرف عراق متوجه گردیده، در عرض راه تمام ولایات را بگشوده، وارد بصره شد و فرزندان مالک اشعری در آنجا بدو پیوستند و عبدالرحمان از دیدن آنها مسرور گشته، احوص را به امارت لشکر خود برگزید و چون جمع کثیری از سپاه کوفه به بصریان ملحق شده، تمام ابطال و شجاعان بر علیه عبدالرحمان در معرکه حاضر شدند و حجاج عبدالله بن سعد را به جای خود امیر کوفه گردانیده، خود به طرف بصره حرکت کرد و با عبدالرحمان محاربات عظیمی نموده، در روز دیراًلجم سپاه عراق بر عبدالرحمان غلبه کردند و مردم وی منهزم گشتند و اصحاب او در شهرها پراکنده شدند و جمعی از آنها روی به اصفهان آوردند و ایشان مرکب از چهار قبیله بودند (تیم، قیس، عنزه یاعدی، اشاعره)، قبیله تیم به قریه طیره یا تهران از رستاق‌های تابعه جی اصفهان فرود آمده، در آنجا متوقف شدند و قبیله قیس به رستاق انار و کمره (کنار رودخانه قم) نزول کردند و در آنجا متمکن گشتند و قبیله عنزه یاعدی به رستاق چاپلق و برقرود (بربرود) نزول کرده، سکونت گزیدند و طایفه اشاعره به رستاق کمیدان قم که از آخرین رستاق‌های اصفهان شمرده می‌شد، وارد شدند - چنانچه در کتاب اصفهان مسطور است.

و نیز در سبب هجرت آنها گفته شده

و نیز در سبب هجرت آنها از کوفه گفته‌اند که چون اشعریون پس از کشته شدن محمد بن سائب به دست آوردند که حجاج درباره آنها ارفاقی نخواهد کرد و بر نصیحت و مشورت آنها اعتماد نخواهد نمود و آنها را به کاری نخواهد گماشت و بلکه ممکن است در صد ایدای ایشان برآید، در خفا از کوفه خارج شده، به طرف ایران حرکت کردند.

و نیز گفته‌اند که چون حجاج، عبدالرحمان را منهزم ساخت، نسبت به کسانی که با وی همراه بودند، از روی عصیبت بی‌التفاتی آغاز نموده، آنها را به کارهای پست و

مکروهی می‌گماشت و بدین جهت، اشعریون از کوفه هجرت کردند و آنها چهار برادر و با عشیره و خدمت‌کاران خود هفتاد سوار بودند.

و نیز گفته‌اند که در سپاه عبدالرحمان هفده تن از علمای تابعین عراق بودند و چون از حجاج منهزم گشت، آنها هم متواری شده، از آن میانه چهار برادر، عبدالله و احوص و نعیم و عبدالرحمان، به ناحیت قم آمدند و به هر حال، در هجرت آنها از کوفه جمع بین اقوال هم ممکن است و می‌توان گفت که هرکدام به نوبه خود واقع شده باشد.

سرّ توقف اعراب در قم و حمله دیلمان بر این ناحیت و محاربه اعراب با آنها و معاهده آنها با زردشتیان و نقض عهد و کشته شدن خدایان حصارها

ورود اشعریین به قم

به طوری که گفته شد، عبدالله و احوص با عشیره و خُدام خود که بالغ بر هفتاد تن می‌شدند، از کوفه بیرون آمدند و چون قبایل تیم و عنزه و قیس هر یک در نقطه‌ای سکونت کردند، آنها هم ناحیت قم را برای سکونت خویش انتخاب نموده، می‌خواستند برای توقف در قم وسیله‌ای به دست آورند، و در روز و ساعت ورود آنها به قم نوشته شده است که در ایام خلافت عبدالملک روز شنبه اول فروردین ماه سال ۸۲ از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد و سال ۶۲ پارسیه از هلاک و زوال دولت یزدجرد و سال ۹۴ هجریه و ساعت پنجاه دقیقه (پنج دانگ ساعت ضبط شده) از روز گذشته اتفاق افتاده است.

و نیز در موقع ورود آنها ضبط کرده‌اند که طلوع کرده بود اسد شش درجه و وسط آسمان و حَمَل بیست و دو درجه و آفتاب پنج درجه و هفده دقیقه در جوزا و ماه در اسد هفده درجه و زُحَل در اسد چهارده درجه و مشتری در میزان پانزده درجه و دوازده دقیقه و عطارد در ثور نه درجه و زهره در ثور بیست و هشت درجه و مریخ در حَمَل سه درجه و پنج دقیقه.

و آورده‌اند که رئیس دیه ابرشتجان، یزدان‌فاذار^۱ در سال ۳۲ یزدجردیه و ۶۲ فارسیه روز نوزده در ساعت دوم از حصار ابرشتجان بیرون آمده، به باغ اسپید که

۱. یزدان‌فاذار مُعَرَّب یزدان پایدار است.

نزهتگاه مصفایی و در نزدیکی آن قریه واقع بود، نشسته، مجلس جشنی بیاراست و کنیزکان و غلامان وی به ملازمت وی حاضرگشته، مردم آن نواحی گرد آمده، هدایا و تُحفی که همراه آورده بودند، به پیشگاه رئیس خود تقدیم می‌کردند و چون در اغلب سال‌ها در چنین موقعی طایفه دیلم بر اراضی قم حمله می‌آوردند و آنها را قتل و غارت می‌کردند، دیده‌بانانی بر نقاط مرتفع باغ برگماشته بود و در این جریان از موضع دید به شاهنده^۱ سوارانی چند به نظر آوردند که آهسته آهسته می‌رانند و به طرف آن دیه پیش می‌آمدند.

دیده‌بانان مراتب [را] به یزدان‌فاذار اعلام داشته و او یکی از غلامان خاصه خود را بر اسب شخصی خود نشانده، به جانب سواران فرستاد تا از نام و نشان و مقصد آنها خبر آورد و آن سوار به فرموده عمل کرده، در بازگشت اظهار داشت که آنها طایفه‌ای از اشعریین هستند که سرور و امیر آنها دو برادر به نام عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک اشعری می‌باشند و از کوفه هجرت کرده، به طرف اصفهان می‌روند.

در این موقع، یزدان‌فاذار امر کرد تا منجمین ساعات را تقدیر نموده، نجوم سعد و نحس آن را به دست آورده، ساعت را سعد تشخیص دادند. بنابراین، فرمان داد تا مخسرهان فرزند وی به استقبال ایشان بشتابند و مخسرهان بنا به فرموده پدر با جمعی از اهل کتابت و قلم و عده‌ای از بزرگان ابرشتجان بر اسب‌ها برنشسته، به جانب ایشان برانندند و چون [در] موضع وش اهر بدیشان نزدیک شدند، مخسرهان به آیین مسلمین بر عبدالله و احوص سلام کرده، با آنها بسیار جوشیده، ایشان را به حضور پدر آورد، و چون اعراب به مجلس یزدان‌فاذار درآمدند، ایشان را فراوان گرامی داشته، در تعظیم و تکریم آنها فروگذار ننمود.

و چون مجلس جشن به پایان رسید، از باغ اسپید بیرون آمدند و آنها را به سرایی که قبلاً تزیین و آرایش داده، فرش‌های گران‌بهای در آن گسترده، هر چیزی که از مأكول و مشروب، آوانی و ظروف مورد احتیاج آنها بود، در آنجا آماده گردانیده بودند، راهنمایی نموده، اعراب در آن خانه فرود آمدند.

۱. نام محلی بوده است.

و در ازای این حسن استقبال که از طرف یزدان‌فاذار نسبت به آنها بروز یافته بود، احوص دو قبضه شمشیر و یک زره و یک کمان و چند توپ جامه از پارچه‌های یمن و عراق به رسم هدیه نزد یزدان‌فاذار تقدیم داشت، و یزدان‌فاذار آن هدایا را پذیرفته، روز بعد جامه‌های فاخرگران‌بهایی را با چند اسب مُسَرَّج و دونه در عوض بدیشان تحفه فرستاد و مراتب مودت فیما بین آنها حکم‌فرما [بود] و بدین منوال ادامه داشت تا در سال ۹۹ هجری مطابق ۸۷ یزدجردی و ۶۷ فارسی یزدان‌فاذار از برای مسکن ایشان دیه ممجان را که از سایر دیه‌ها بزرگ‌تر و در مرکز جلگه و وسط قُرا واقع بود، برگزیده، عبدالله را به خانه آزادخره و احوص را در خانه خربنداد که هر دو از رؤسای ممجان بودند، فرود آوردند و مایحتاج آنان را از هر جهت فراهم ساخته، در دسترس آنها قرار دادند.

و این دو برادر روز ۲۵ مرداد ماه سال نام‌برده بدانجای درآمد، متمکن گردیدند و یزدان‌فاذار به ملاحظه آنکه حَشَم آنها فراوان و مرتع زیادی لازم داشتند، در مهر ماه همان سال دیه جمر را بتمامه بدیشان تفویض نمود تا در آنجا به زراعت و فلاحت پردازند و لوازم کشت و کار را هم از هر جهت برای ایشان مهیا گردانید. گاوها و درازگوش‌ها و تخم و تمام اسباب و ادوات شخم و غیره را بدیشان تسلیم کرد و اعراب از آن سال به زراعت پرداخته، برای هر یک من بذر زیاده بر صد من غله برداشتند.

و در سال ۱۰۲ هجری و ۹۰ یزدجردی و ۷۰ فارسی این دو برادر در میدان حاضر گردیده، با حریفان گوی‌بازی کردند و یزدان‌فاذار از ایشان ضیافت کرده، درباره ایشان بسیار اعزاز و اکرام نموده، در همان مجلس آنها از اندک بودن چراگاه خود بدو شکوه آغاز نمودند و یزدان‌فاذار برای استرضای خاطر آنها دیه فراه را هم بدیشان تفویض کرده، همواره از آنها طرف‌داری و رعایت می‌نمود تا در سال ۱۱۴ هجری و ۱۰۲ یزدجردی و ۸۲ فارسی روز انیران از ماه مهر که یزدان‌فاذار زندگانی را بدرود گفت.

تحقیق در مقام

به طوری که با اندک تأملی معلوم می‌شود، به عقیده نگارنده در سال ورود اشعریین به قم آنچه نقل شده، بر خلاف واقع است؛ زیرا در سبب هجرت آنها از کوفه نوشته شده است که احوص امیر لشکر زید بن علی بن الحسین علیه السلام بوده است و چون زید کشته شد، یوسف

ثقفی او را در زندان کوفه مقید ساخت و چهار سال هم در زندان باقی بود تا آن‌گاه که حجاج وی را آزاد ساخت و او هجرت کرد، با این‌که زید در سال ۱۲۱ خروج کرده بوده است. و بنابراین، باید گفت که هجرت احوص از کوفه به سال ۱۲۵ یا ۱۲۴ اتفاق افتاده، نه در سال ۹۴ هجریه. علاوه، هجرت آنها نیز در خلافت عبدالملک - چنانچه در اول مطلب گذشت - نبوده است؛ زیرا در تاریخ سنین خلفا مسطور است که عبدالملک از ماه رمضان سال ۷۴ هجریه موافق ۶۵ یزدگردیه و ۵۴ فارسیه به خلافت رسیده است و تردید نیست در این‌که مدت بیست و یک سال هم خلافت کرده است، با این‌که زید در خلافت هشام پسر عبدالملک خروج کرده بود، و تمام این اشتباهات مولود از یک خطایی است که ذیلاً نگارش می‌یابد.

و نگارنده را چنین عقیدت است که در نسخه عربی تاریخ قم سال هجرت آنها را اثنین و تسعین فارسیه (۹۲) نوشته بوده است و کاتب و مترجم چون تسعین با ستین و ثلاثین تقریباً در کتابت با خط شکسته با یکدیگر متشابهند، آن را اشتباه نوشته است و ۳۲ یا ۶۲ خوانده است؛ یعنی تسعین را ستین یا ثلاثین ترجمه کرده است و بنابراین که اثنین و تسعین فارسی (۹۲) صحیح باشد، مطابق می‌شود با سال ۱۱۲ یزدگردی و ۱۲۴ هجری، و بنابراین، با روایت خروج زید بن علی هم منطبق می‌شود و به طور قطع، هجرت آنها هم در همین سال اتفاق افتاده است؛ چنانچه وفات یزدان‌فاذر را در سال ۲۱۴ هجری نوشته که در غلط بودن آن نیز هیچ‌گونه تردیدی نیست و به طور کلی به دست می‌آید که به هیچ یک از تواریخ نام‌برده اعتمادی نمی‌توان کرد.

روایت دیگر در هجرت آنها

و نیز در تاریخ قدیم مسطور است که عبدالله در خفا احوص را با دو برادر خود نعیم و عبدالرحمان با عشیره آنها حرکت داد و خود در کوفه برای فروش املاک و ضیاع و علاقه خود و آنها بماند و آنها کوچ کرده، تا ماهین (ماه البصره و ماه الکوفه که نهایند و دینور است) بیامدند و در آنجا متوقف شدند و در آنجا به مرض وبا مبتلا گردیده، بسیاری از آنها در گذشتند.

و گویند که عبدالرحمان را چهل پسر بود که جز بُکَیْر و قُتیبَه همگی هلاک شدند و بنابراین، با کمال ملال و افسردگی از آنجا کوچ کرده، تا [به] کوه‌های ابرشتجان از ناحیت قم برسیدند و در موضعی که آب و گیاه بسیاری داشت، در اطراف چشمه‌ای که آن را بشک چشمه می‌نامیدند، و به روایتی به چشمه آتش مرزه، فرود آمده، خیمه‌ها برافراشته، چند روزی در آنجا بماندند و می‌اندیشیدند که به کجا کوچ دهند و در چه نقطه‌ای مقام گیرند.

چشمه‌ای که اعراب برگرد آن خیمه زده بودند، در نظر مردم عجم و اهالی قم بسیار مبارک بود و یکی از اشراف ناحیت ابرشتجان موسوم به خربنداد را که مردی بسیار عاقل و زیرک بود، به تولیت آن چشمه گماشته بودند و متولی چشمه در روزی که اعراب در آنجا فرود آمده بودند، برای سرکشی به چشمه می‌آید و در اطراف چشمه چیزهای تازه‌ای می‌بیند که تاکنون در آنجا ندیده، از آن منظره در شگفت می‌آید.

خربنداد نزدیک ایشان رفته، خیمه‌هایی برافراشته، عده‌ای در آمد و شد و بسیاری از چهارپایان از احشام و اغنام و اسبان و شتران را در اطراف آنها پراکنده دیده. چون با زبان آنها آشنایی نداشت، در جست‌وجوی مرد عربی دانی برآمد تا از وی درباره آنها سؤالاتی بنماید. از قضا با احوص مردی بود که تازیان آن را حباب [می‌نامیدند] و در میان پارسیان به خوش‌نما اشتها داشت و او زبان تازی و پارسی را نیکو می‌دانست. حباب خود را بدو نزدیک ساخته، گفت‌وگو آغاز نموده، خربنداد از حال آن جمع پرسید. حباب اظهار داشت که اینها قومی از اشراف عرب و از فرزندان مالک بن عامر اشعری می‌باشند که در روز جنگ مداین اسب خود را در دجله براند و خانه بهرام‌گور را در مداین به وی بخشیدند.

به شنیدن این بیان خربنداد از اسب به زیر آمده، بر احوص سلام کرده، او را به دعای خیر یاد نمود و مدح و ستایش همی‌گفت، و احوص نیز با وی معامله به مثل کرده، از در شَفَقَت و محبت درآمد، جهت پذیرایی وی فرمان داد تا نان در شیر سرشته و ریسمان‌هایی که به آنها گوشت‌های پخته قدید کرده بودند، با ادویه‌جات حارّه‌ای چون زعفران و زیره و دارچین آن را پرورش داده بودند، با شراب عراقی به نزد وی حاضر ساختند، و خربنداد را چون بر شراب نظر افتاد، گفت که این موضع جای بسیار مقدس و منزهی بوده، آشامیدن شراب و زدن آلات لهو مانند بَرَبِط و نای [و] دف و چنگ در آن نشاید.

و چون خربنداد برخاست که برود، احوص مقداری از همان ریسمان‌های ملفوف به گوشت را با چند هدایا و تُحَف دیگری با وی فرستاد و خربنداد هم در پس آن هدایا تحفتی مانند شراب میم^۱ و شیرینیجات به جهت احوص روانه داشته، احوص از خوردن و آشامیدن آنها خودداری کرده، تناول نمی‌نمود تا آن‌گاه که حباب در تناول آنها پیشی گرفته، دانست که سوسه و آلاشی را دارا نیست.

اخبار خربنداد به یزدان فاذا

خربنداد چون به ابرشتجان بازگشت، مجلس ضیافتی ترتیب داده، یزدان فاذا رئیس آن ناحیت را دعوت کرده، او را از ورود اشعریین و جریان ملاقات خود با آنها آگهی داده، هدایای احوص را بر او عرضه داشته، در نظر یزدان فاذا طرفه و نیکو آمده، چون از شرافت آنها آگهی یافت، به خربنداد که در علم نجوم مهارتی بسزا داشت، گفت که رسیدگی کن و مرا از طالع وقت فرود آمدن آنها بدین ناحیت و سعد و نحس ساعات و مرجع و مآل کار آنها بازگویی. خربنداد گفت: روز روز اردی و ماه ماه اسفندارمذ و برج طالع حَمَل و فصل فصل ربیع [است] و من می‌بینم که امر دولت ایشان قوتی یابد و روزی فرا رسد که اعقاب ایشان را شأنی عظیم و دولتی قویم و کاری جسیم روی نماید و مصلحت چنان است که با آنها از در احسان و حسن معاشرت و سلوک درآمده، همسایگی آنان را برای دفع دشمنان خود مغتنم شماریم، و در جریان این مذاکرات در مجلس ضیافت به کار لهُو و لعب پرداختند.

ورود دیلم و زد و خورد آنها با اعراب

و اتفاقاً در همان وقت دیلم به بلاد جَبَل ریخته، به قتل و غارت پرداخته، طایفه‌ای از آنها بدین ناحیت وارد شدند و منظره آن سیاه چادرها بر بالای بلندی نظر آنها را جلب کرده، چهارپایان و احشام و اغنامی که در اطراف آن چادرها به چرا مشغول

۱. میم چون عَنَب، نام قریه معتبری است از بلوک قهستان قم که دارای تاکستان‌های بسیار و شراب ممتنازی بوده و بدین جهت آن را می‌یم نامیده‌اند؛ یعنی دریای می.

بودند، بیش از پیش آنها را تطمیع نموده، لقمه لذیذ و بسیاری غنایم آنها را دیده و بلامزاحم تصور کرده، روی بدان سوی آوردند. از آن طرف، احوص هم چون آن جمعیت را مشاهده کرد که به سوی چادرها می‌رانند، دانست که دیلم هستند. آوازی برآورده، قوم و غلامان وی حاضر گردیده، فرمان داد تا به یک لحظه بر اسبان برنشینند و روی به دیلم حمله بردند و ایشان را تیرباران کرده، جمعی را بکشته، و عده‌ای را به اسارت گرفته، اموال ایشان را تصرف گرفته، و سرهای کشتگان و اسرا را جمع‌آوری نموده، باکت‌های بسته روی به ابرشتجان به حرکت آمده، آهسته آهسته می‌رانند.

بردن احوص اسرای دیلم را به قریه ابرشتجان

از طرفی، مردم ابرشتجان چون احوص و همراهان وی را از دور رؤیت کردند، به تصور این‌که طایفه دیلمانند، فریادکنان به طرف حصار گریخته، درهای حصار را بر روی خود فرو بستند و همچنان در حال اضطراب بودند تا آن‌گاه که احوص و عشیره وی به حصار ابرشتجان نزدیک گردیده، اهالی آنجا آنها را بشناختند و در این موقع باخوشی و خرسندی درب حصار را بگشودند و به استقبال ایشان بیرون شتافتند و بر احوص زعفران و درهم‌های چندی نثار کرده، از ظفر جستن آنها بر دیلم شادی نمودند. از آن میانه خربنداد بدیشان نزدیک گردیده، آنها را تهنیت فراوانی گفته، مدح و ستایش بسیاری نموده، آنها را به درون حصار درآورده، به حضور یزدان‌فادار بُرد و یزدان‌فادار از دیدن آنها شادمانه گردیده، ایشان را مرتبه‌ای رفیع بنهاد و از احوص درخواست کرد که در این ناحیت مقیم شوند و احوص او را اجابت نموده، توافق کردند که اعراب در دیه ممجان که از سایر دیه‌ها بزرگ‌تر و مهم‌تر و در مرکز این جلگه در وسط تمام حصارها واقع است، فرود آیند تا چون دیلم از هر طرف درآیند، ایشان را دفع کنند و بنابراین، احوص با عشیره خود به دیه مزبور فرود آمده، در سرایی که نزدیک دولکاب^۱ واقع بود، نزول نموده، سکونت گزید.

۱. دولکاب نام خانه‌ای بوده است که بعداً به نام سرای حنین مشهور گشت؛ زیرا احوص در آنجا صدای ناله‌ای

چون شب فرا رسید، احوص از یکی از حجرات آن سرای صدای ناله زنی را شنیده، گمان کرد که یکی از غلامان وی بدو زحمت و آزاری رسانده‌اند و بدین جهت، بدو نزدیک گردیده، گفت: ای زن! چه کس تو را رنجانیده است؟ بگوی تا او را تأدیب نمایم. زن نام‌برده که صاحب خانه احوص بود، اظهار داشت: کسی مرا نرنجانیده، ولی شوهرم وفات کرده و مرا از وی دو فرزند صغیر به جای مانده است و او را از زن دیگری فرزندان بزرگی است که نسبت به من و فرزندان من در مائِرَک شوهرم ظلم و تعدی روا داشته، آن را حیف و میل می‌کنند.

احوص او را دل‌داری و وعده داد که مهمش را تمشیت نماید، ولی آن زن بدین اظهارات قانع نگشته، گفت: اگر راست می‌گویی و آنچه فرمایی، بدان عمل خواهی کرد، تو سهم من و فرزندانم را از ترکه متوفی خریداری کن و آن وقت خود دانی با آنها و من دَرَک آن را عهده‌دار خواهم شد. احوص را مردانگی مانع از ردّ این معنی شده، حصّه آنان را خریداری کرده، فرزندان مُوَرَّث را احضار نموده، محکمه بساخت و سهمیه خود را از ید آنها انتزاع نمود و هر مقداری هم از املاک و ضیاع خود می‌فروختند نیز خریداری می‌کرد و صاحب املاک بسیاری گردید و از طرفی، پای دیلم از این ناحیت بریده شد و مردم این ناحیت به وجود وی مُسْتَظْهَر گردیده، در حمایت در آمدند.

ورود عبدالله پس از احوص به قم

و چون عبدالله برادر بزرگ احوص در کوفه از فروش املاک برادر و عشیره خود فراغت جست، مبلغ پنجاه هزار مثقال طلا که از بهای آنها حاصل شده بود، برداشته، در طلب برادر خود از کوفه بیرون آمده، پسران پسران به ناحیت قم رسیده، برادر خود را دیدار نموده، دید احوص در این ناحیت متمکن گردیده، خانه‌های متعدد و ضیاع چندی خریداری کرده است و عبدالله را این امر برخلاف اراده و طبع آمده، اظهار داشت: برادر! برای چه در اینجا متمکن گشته، خود را پای‌بند و علاقه‌مند نموده و به اصفهان یا قزوین که تُغری از تُغور اسلام است، نرفتی؟

احوص گفت: این ناحیت ما را مبارک و میمون آمده، به درجاتی بهتر از اصفهان و قزوین است؛ چه که در اصفهان اعراب نصریه و غیر ایشان بسیارند و البته قدر ما را نخواهند دانست و قهراً عزت و آبرویی در میانۀ ایشان نخواهیم یافت و قزوین هم اگر ثغری از ثغور اسلامی است که کفار بر آن حمله می‌کنند و تو می‌خواهی در آنجا باشی تا حَسْبَةَ اللَّهِ وَابْتِغَاءَ لِمَرْضَاتِهِ^۱ از مسلمانان دفع شر نمایی، این ناحیت هم از ثغوری است که طایفهٔ دیلم بر آن حمله می‌آورند و ممکن است در اینجا هم برای رضای خدا از مردم دفع شر کرد.

خلاصه، از عبدالله اصرار و رفتن و از احوص انکار و امتناع از حرکت جریان داشت تا بالاخره، عبدالله کسان خویش را برنشانید تا به راه او فتد و در موقع وداع، صدای ناله و فریاد و داد شیون از طرفین برخاسته، عبدالله به احوص گفت: ای سخت دل! بر حال زار این یک مشت زن و بچه ترخُم کن و راضی مشو که از یکدیگر جدا بشوند. احوص گفت: ای برادر! من بر آنها ترحم و شفقت آورده بودم و بدین جهت، موضعی بدین خرمی و محلی بدین خوبی و فراخی و مکانی بدین نعمت از برای آسایش ایشان اختیار کرده بودم که «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»؛ جلودار با اهل و عیال خود خیانت نرزد، و نقطه‌ای که از هر جهت به صلاح آنهاست، جهت نزول و مقام ایشان بگزید و سپس فرمان داد تا آن زن و اطفال را از شتران به زیر آورده، بارها و محمل‌ها فرود آوردند.

عبدالله چون خود را ملزم به توقف و متابعت دید، از احوص پرسید: اینک در چه نقطه‌ای نماز گزارم که خانهٔ مجوس نباشد؟ احوص گفت: در خیمهٔ خود نماز گزار تا از برای سکونت و نماز تو خانه و مسجدی بنا نهم، و در پس مسجد عتیق خانه‌ای برای او بنا کرده، مسجدی در در (دروازه) پل جهت وی ساختمان کرد. و در تاریخ قم مسطور است که در جای آن مسجد سابقاً آتشکده‌ای وجود داشت که احوص آن را از بین برداشته، مسجدی در همان محل احداث کرد و این نخستین مسجدی بوده است که در این ناحیت بنا شده است.

[۱. به حساب خدا و برای تحصیل رضایت او.]

ضيافت قميين از اعراب جهت عهد پيمان

و چون اين برادران در قم مقيم شدند، اعيان و اشراف اين ناحيت بر آنها سلام کرده، آنان را معزز و محترم می داشتند و روزی خربنداد آنها را به ضيافت خود خوانده، در آن مجلس پيش از هر طعامی شير و شکر و عسل برای آنها حاضر ساخت و ميهمانان از وی پرسيدند: سبب چيست که اين سه چيز را بر ساير غذاها مقدم داشتی؟ خربنداد گفت: اما شير را مقدم آوردم تا موجب تأکيد هم دايگی و محبت و مودت و حق رضاع و هم شيری گردد و قهراً از طرفين باعث رعايت عزت و حرمت بشود، و پس از آن شکر و عسل بنهادم، از آن جهت که در آنها حُسنِ فال و يُمنِ تمامی است و علاوه، موجب حلاوت اقوال و افعال خواهد گشت و شير اصل غذاها و عسل بردارنده مکر و حيلت و شکر باعث امان بودن از فريب خوردن و دروغ گفتن و موجب شکرگزاری و حفظ نعمت است. عبدالله و احوص چون سخنان وی بشنيدند، اظهار داشتند که ما هم تو را به برادری رضاعي و هم پشتی و معاونت و نصيحت قبول کردیم و با تو عهدي مؤکد و پيمانی مؤبد خواهيم بست.

عهدنامه

خربنداد گفت: شما در میانه ما به منزله برادران و پدران و پسران فرود آمده اید و هيچ یک از ما و شما نباید که از نصايح ديگری سرپیچی نموده، از نصيحت يکديگر دریغ بداریم و هر یک هرچه از مالیه دنیا در دست داریم، باید با برادران خود بذل و بخشش نموده، از يکديگر بخل ننماییم و شما راست از جانب ما مُواسات و مؤاخات و مُناصحت، و شما در اموال و اسباب و نعمت های ما شریکيد و در آنها بهره و نصيب خواهيد داشت و ما سخن نمانان و غمّازان [را] درباره شما قبول نخواهيم کرد و باید باکمک يکديگر بر روی دشمنان خود تيغ و شمشير بوده باشيم و به تمام جهت متحد و موافق شويم و باید هر یک از طرفين بدین عهود و موثيق و اين شروط و قيود عمل نموده، أخلاف خود را اهم به رعايت از آن وصيت نمایيم و

به حضرت یزدان امیدواریم که کارها بر وفق مرام و نظام گردد و صنع جمیلش درباره ما به اتمام رسد و این پیمان [را] که بر زبان رانیدیم، عملی و مُحَقَّق گرداند و از قوه به فعل آورد. وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.^۱

و چون این عهد و موثیق از طرفین مُؤکَّد گردید، خربنداد برایشان بسیار دعا و ثنا گفته، تحسین و آفرین بنمود و بقیه ساعات روز را به لهو و لعب و خرمی و شادی بگذرانیدند و چون روز به پایان رسید، میهمانان به سرای خویش باز گشتند.

رؤیای یک کنیزک زردشتی درباره اعراب

و خربنداد را کنیزکی بود صادق القول و او شبی در عالم رؤیا دید که در باغ بزرگی ایستاده است که دیوارهای آن افتاده، جمعی به ساختن آنها اشتغال دارند و در میانه باغ دو درخت سرو بزرگ و تنومندی وجود دارد که بر زمین افتاده‌اند و از بُن آنها شاخه‌های بسیاری رویده است. کنیزک خود را به آن جمعیت نزدیک ساخته، می‌پرسد: چگونه است که این سروها افتاده‌اند و از ریشه و بُن آنها شاخه‌های سبز و تازه‌ای رویده، با این که درخت سرو در ناحیت ما چون خشک بشود، دیگر باره سبز نگردد؟ یکی از آنها در جواب وی گفت: تو راست می‌گویی، ولی این باغ و آن سروها که تو می‌بینی، از زمین‌های عرب است.

کنیزک چون بیدار گشت، خربنداد را از رؤیای خود آگهی بخشیده، وی دانست که زود باشد اعراب را دولتی عظیم و شأنی جسیم پدید آید و بدین جهت، به نزدیک عبدالله و احوص آمده، مجلس را خلوت کرد و آن رؤیا را برایشان تقریر نموده، تعبیر کرد براین که آن باغ آشیانه و منزل شماها و آن دو سرو شما دو برادر و آن شاخه‌هایی که از بُن آنها رویده شده، اَعقاب و اَخلاف شمایند. اعراب از شنیدن آن رؤیا و این تعبیر شادمانه گشته، حمد و ستایش باری به جا آوردند.

[۱. او (خدا) ما را کافی است و او بهترین حامی است.]

پیمان کتبی بین اعراب و زردشتیان

و اشراف قم چون از آینده تابناک اعراب اندیشناک بودند، از آن دو برادر درخواست کردند که آن پیمان شفاهی کتبی گردد و عهدنامه‌ای در میانه ایشان نوشته شود و بنابراین، عبدالله حباب را خواسته، فرمان داد تا آن عهدنامه را بنویسد و چون نوشته شد، از طرفین نسبت به اجرای مفاد آن تأکید و تشدید گردیده، بر حسب معمول آن زمان به جای امضا حُضار خطوط خود را در آن ثبت کردند و با انگشتری سعد بن مالک اشعری که نزد اعراب بود، مهر نمودند و چون کتابت پیمان‌نامه به پایان [رسید] و مراسم امضا خاتمه پذیرفت، حباب از خربنداد درخواست کرد که تعبیر رؤیای سابقه را مجدداً بر زبان براند و او چنان نموده، اضافه کرد که زود باشد اعقاب عبدالله و احوص به مرتبه رفیعی نایل شوند، به واسطه اتحاد و یک‌زبانی [و] حس معاونت و مساعدت با یکدیگر و پیشه گرفتن را سخاوت و جوان‌مردی و سایر اخلاق نیکو که در میانه ایشان حکم فرماست و تا روزگار ایشان بدین منوال می‌گذرد، احدی بر جان و مالشان طمع نکند و بر آنها ظفر نیابد که اتحاد مایه رستگاری است و آنچه من از طالع ساعت ورود اینان به دست آورده، استنباط کردم، دلالت داشت بر این‌که آنها بالغ بر سیصد و شصت سال در این ناحیت خوش‌بخت و سعادت‌مند خواهند زیست.

به هر صورت، اعراب در این ناحیت مُتَمَكِّن گردیده، به امور زراعت و حَشَم‌داری پرداخته، به شروط و موثیق عمل می‌کردند و اعقاب و اولاد ایشان بسیار شدند و شوکت و عظمت و ثروتشان به حد اعلا رسیده، بر خریداری ضیاع و مزارع حریص گردیدند و عمارات رفیعه و کاخ‌های عظیمه بنا نهادند و همچنان بودند تا عبدالله بن سعد در همدان و اصفهان والی گردید و پس از چندی مجدداً به قم بازگشته، از سِمَتِ حکومت مُسْتَعْفی گردید.

نقض عهد زردشتیان با عبدالله و احوص

و بدین منوال در قم سکونت داشته، با یکدیگر موافقت و از یکدیگر متابعت می‌کردند و بر عهد و موثیقی که میانه ایشان بسته شده بود، مواظبت می‌نمودند تا موقعی که یزدان‌فازار و خربنداد و وجوه اشراف عجم که در عقد قرارداد حضور

داشتند، وفات یافتند و فرزندان آنها بزرگ و بالیده شدند و قدرت و شوکت روز افزون اعراب را مشاهده کرده، با یکدیگر گفتند که اگر تازیان بدین عظمت و اقتدار باقی بمانند، طولی نخواهد کشید که بر تمام این نواحی غلبه یابند و سراسر آن را فرا گیرند و زمام اختیار از کف ما بیرون کنند و باید هرچه زودتر مافات را تدارک نموده، فرصت کنونی را از دست ندهیم و آنها را به هجرت از این اراضی مجبور سازیم که در غیر این صورت، دودمان ما منقرض [شود] و آنها ما را وادار به رفتن خواهند کرد.

شورای سِریِ زردشتیان بر علیه سَطَوْتِ عرب

و در دنبالهٔ این اندیشه و افکار، شورایی سِری بر علیه سَطَوْتِ عرب تشکیل دادند تا برای اخراج آنها چاره‌ای اندیشیده، زمام اختیار جان و مال خود را از کف آنها بیرون ساخته، خود در عهده گیرند.

تشکیل شورا از [سوی] خدایان حصارها و به منظور تحریک مردم قم بر ضد اعراب و نهضت عملی بر علیه اشعریین [بود] و در نتیجه، برای اجرای این نظریه تصمیماتی اتخاذ نموده، عنوان کردند که اگر حال بدین منوال بگذرد، باید هر چه زودتر بساط قومیت و ملیت خود را برچیده، همه را به تازیان تفویض نموده، خود از خدمتشان مُرَخَّص شویم. باید قدری به خود تکان داده، رویهٔ تن‌پروری و شهوت‌رانی، علاقه به ساز و آواز و رقص و طرب را از خود دور ساخته، از حقوق حَقَّةٔ خود دفاع کنیم و در این موقع، آتش حَمِیَّت و غیرت چنان در کانون قلب آنها شعله‌ور شده بود که در اطراف قدرت و عظمت شجاعت و جمعیت آنها نیندیشیده، فکر نکردند که در مقابل حملات آنها تاب مقاومت و پایداری ندارند. به هر حال، در موقعی که احوص برای تضمین خَراج حوزةٔ قم به اصفهان مسافرت کرده بود، از غیبت او استفاده نموده، به عبدالله پیغام فرستادند که ما از مجاورت شما بیزار [یم] و نمی‌خواهیم که شما را در نواحی خود مشاهده کنیم. باید هرچه زودتر از این ناحیت هجرت نمایید، و عبدالله جواب داد: مگر نه میانهٔ ما و شما پیمان و عهدی بسته شده که در هر مورد نَصْبُ الْعین و مَرَعی بوده است و اگر

چنین است، چه خلاف شرط و میثاقی از ناحیت ما ظهور و صدور یافته است که این پیغام را موجب گردیده و یا چه عملی برخلاف اراده شما کرده ایم؟ ما را بیاهنگامی تا آن را ترمیم نموده، در آینده رعایت نماییم تا نظیری پیدا نکند.

مردم قم پس از شنیدن این جواب مجدداً پیغام دادند که ما به طور کلی از همسایگی شما متنفریم و آن را مکروه می‌داریم. باید که از این ناحیت بیرون روید و در نقطه دیگری نزول نمایید. به هر حال، باز هم از طرف عبدالله جوابی بدین پیغام داده شد، ولی به هیچ وجه در تصمیم آنها تأثیری نبخشیده، در عقیدت آن مردم تغییری نداد، بلکه در مقام اذیت و آزار اعراب هم برآمده، کودکان و بی‌خردان خود را تعلیم نمودند تا به عملیات سفیهانه‌ای بپردازند و کار را به جایی رسانند که سنگ و نجاست در سرای عبدالله فرو می‌ریختند و پیغام فرستادند که اگر محترمانه از اینجا کوچ ندهید، قطعاً با قوای جبریه به قهر و غلبه شما را بیرون خواهیم کرد و در نتیجه، عرصه را بر عبدالله تنگ کردند و ناچار شد که دیه ممجان را ترک [کند] و به قریه فرابه منتقل گردد و تا بازگشت احوص از اصفهان مهلت طلبیده، فوراً نامه‌ای به احوص بنوشت و او را از نقض عهد و عملیات سفیهانه و پیغام‌های مردم قم آگهی داده، بازگشت فوری او را برای تعیین تکلیف خواستار شد و این مکتوب را به یکی از غلامان خاصه خویش داده، او را به اصفهان گسیل داشت. چون نامه به احوص رسیده، از مضمون آن اطلاع حاصل کرد، با تعجیل بسیاری به طرف قم براند و چون به دیه فرابه رسید، برادر خود را مشاهده نمود، در حالتی که دیده‌بانانی بر اطراف خود گمارده، از مردم قم خائف است. به هر حال، عبدالله، احوص را از جریان مبادله پیغام مستحضر ساخته، اضافه کرد که این عملیات را ندیدم، مگر در اثر خیانت تو درباره خود که مرا از حرکت به قزوین یا اصفهان منع کردی و تمام این استخفاف و خواری و بی‌حرمتی را مشاهده نکردم، جز به واسطه جلوگیری تو از رفتن من. احوص گفت: ای برادر! من از توقف در قم جز خیر و صلاح خود و شما را نمی‌خواستم و هیچ‌گاه تصور چنین نقض عهدی را نمی‌کردم و اکنون من هم به جانب ایشان رسولی می‌فرستم و با آنها اتمام حجت می‌نمایم و به آنچه جواب آنها اقتضا کند، تدبیر کار خود می‌کنم و به نحوی که سزاوار هستند، با ایشان عمل خواهم کرد.

خلاصه، چون خبر قدوم احوص به مردم قم رسید، دیگر باره رسولی بدو فرستاده، پیغام‌های پیشین را تجدید کرده، اضافه نمودند که اکنون مدت مهلت برادر تو انقضا یافته، شما را عذری باقی نمانده است. باید هر چه زودتر بروید، و احوص نظیر جواب‌های عبدالله بدانها پاسخ داده، از عواقب وخیم نقض عهد آنها را بترسانید و از بَغی و ستم ایشان را بپرهیزانید، ولی آنها بدین سخنان قانع نگردیده، گفتند: این‌گونه بیانات را از عبدالله هم شنیده بودیم و از شما هم عمل مکروهی ندیده‌ایم، جز این‌که مجاورت شما را نمی‌خواهیم و صلاح خود را در همسایگی عرب نمی‌بینیم. احوص چون از زردشتیان مأیوس گشت، بدانها پیغام فرستاد: اکنون که ما را مجبور به رفتن می‌سازید، با این همه علاقهٔ ملکی و خانه و مزارعی که در اراضی شما داریم، چه کنیم؟ زردشتیان جواب دادند که آنها را از شما خریداری می‌کنیم، و چون بر این معنی توافق کردند، احوص برای فروش آنها یک هفته مهلت خواسته، و مردم قم موافقت کرده، اعراب به دیه همچنان بازگشته، صورتاً در مقام فروش املاک برآمده، چون پنج روز از مدت مهلت وی بگذشت، اتفاقاً روزی فرا رسید که پارسیان آن را تعظیم می‌داشتند و اجتماع برگرد یکدیگر و آشامیدن شراب را مبارک می‌شمردند و در شب آن روز جشنی بزرگ به پا کرده، بساط لهو و لعب می‌چیدند.

شورای سِریِ اَحْوَص بر علیه زردشتیان

احوص از موقعیت استفاده کرده، هفتاد غلام زر خرید شجاع و مُتَهَوَّر خود را پیش از وقت طلبیده، به هر یک حصار و سرای معینی را ببخشوده، بر آنها شرط کرد که خدایان حصارها را در همان شب به قتل رسانند و قبل از طلوع فجر سرهای بریدهٔ آنان را به نزد وی حاضر آورند و چون هر یک را به حصاری مأمور کرد، بعضی گفتند که ما چگونه در شب تار رئیس حصار را از سایر مردم تشخیص و تمیز دهیم؟ احوص گفت: شما در میانهٔ ایشان بروید و با آنها امتزاج و اختلاط نمایید و چون در اثر مستی از پای درآیند و حس مُمیَّزَه آنها از کار بیفتد و موقعی که نتوانند شما را از یاران خود تمیز بدهند، شما خود را به رؤسای آنها نزدیک سازید و مُنتَهَزِ فرصت شوید تا هر زمانی

را که مناسب دیدید، کار آنها را بسازید و اگر رؤسای آنها بر شما مُشْتَبِه شوند، از هر کدام که بوی خوش آید، آن را رها نسازید و در اجرای این امر دقیق و سریع باشید.

پس احوص هر حصاری را به غلامی بسپرد و برادر خود نعیم بن سعد را به دیه سرفت فرستاد، و احوص را غلامی بود که نسبت به آن غضبناک و خشمگین گشته، تصمیم گرفته بود که اگر غلام را ببیند، او را بکشد و بدین جهت، آن غلام گریزان بود. در شب موعود آن غلام هم به دیه جمکران درآمده، در آنجا چهار برادر بودند که در بغض با اعراب از تمام مردم قم سخت تر بودند. آنها را به قتل رسانیده، سرهای ایشان را ببرید. خلاصه، در آن شب همه غلامها وظیفه خود را انجام دادند و نعیم، صاحب دیه سرفت را بگرفت و مال بسیاری از او دریافت نموده، او را رها ساخت، و چون هنگام سحر فرا رسید، تمام غلامها با سرهای بریده روی به مجلس احوص آورده، متناوباً بر وی درآمدند و پس از رسیدگی به دست آمد که هیچ کدام در کشتن رئیس خطا نکرده اند و یک نفر از خدایان حصارها جان به سلامت به در نبرده اند و آن غلام مبعوض و گریخته ای که به جمکران رفته بود، به مجلس احوص درآمده، سلام کرد و احوص گفت: وای بر تو که اَلْسَاعَة تو را به قتل خواهم رسانید. در این موقع، غلام توبره ای که بر پشت داشت، بر زمین گذارده، سرهای آن چهار برادر را از آن بیرون آورده، به نزد احوص بنهاد و نام آنها [را] بر زبان براند و احوص از تقصیر او گذشت و از شدت فرح سر او را بوسه بداد و گفت: تو فرزند من هستی.

به هر حال، چون سرهای بریده را صف در صف جلو احوص پهلوی یکدیگر نشانند، فرمان داد تا آنها را شماره کرده، به هفتاد و چهار سر بالغ گشته، فرمود آنها را در دهلیز خانه عبدالله بریزند. عبدالله که به هیچ وجه از احوص و تدبیر و اندیشه او اطلاعی نداشت، بر حسب معمول سحر از جای برخاسته، سر و صورت خود را شسته، خادم خود را خوانده، تا چراغ را بردارد و روی به مسجد بروند. غلام چراغ را در جلو عبدالله می کشید و چون به دهلیز خانه درآمدند، سرهای بریده در وسط دهلیز نظر آنها را جلب کرده، چون بدانها نگریست، بی اختیار صیحه ای زده، کلمه اِسْتِرْجَاع^۱ بر زبان براند و گفت: این کار برادر جاهل من احوص است که همواره چنین

۱. انا لله وانا اليه راجعون.

کارهای خطرناکی را عهده‌دار می‌شود، و با همان حالت خود را به سرای احوص رسانیده، اظهار داشت: این دیگر چه ظلمی بود که روا داشتی و با کسان آنها چه خواهی کرد، اگر بر تو حمله آورند؟ احوص گفت: این عمل [را] که در نتیجه ظلم و نقض عهد آنها با ما بود، روا داشتم و از آینده آن هم اطمینان کامل دارم. اکنون تو به مسجد برای ادای فریضه رهسپار شو و مرا با ایشان بگذار که چون بامداد فرا رسد، یک تن از آنها را نخواهی یافت.

چون بامداد رسید و مردم حصارها از کشته شدن خدایان خود آگه شدند، برخی به آیین تشیع در آمده، بعضی بدیشان پناه آوردند و عده‌ای در شهرها پراکنده شدند و تمام نواحی بر عرب مسلّم گشت و در این ناحیت استقلال یافتند. و در این موقع، به بنی اعمام خود پسران سائب بن مالک اشعری که در ماهین مقام داشتند، نامه‌ای نوشته، آنها را هم به جانب خود دعوت کردند و آنها هم با عشیره خود کوچ کرده، در قم بدیشان پیوستند.

علت توجه اعراب به قم

و در علت توجه اعراب به قم در تاریخ قم مسطور است که چون حجاج بن یوسف ثقفی محمد بن سائب را به قتل رسانید و در کوفه ندا کردند که خون فرزندان مالک هَدَر باشد، فرزندان مالک از کوفه هجرت کردند.

و در اخبار قم می‌نگارد که جد این اعراب، مالک بن عامر، با پسر عم خود ابوموسی اشعری از کوفه بیرون آمد و به نواحی بصره و اهواز و اصفهان حمله برده، در فتح آن سامان با ابوموسی کمک‌های فراوانی کرده، ابوموسی او را به نواحی جَبَل مأمور ساخت و مالک قسمتی از شهرهای جبل را تا جلو ساوه بگشود و اکراد (دیلم) طبرستان را از آن نواحی براند.

و اتفاقاً همین طایفه دیلم دیه طخرو را غارت کرده و مردم آنجا را به بردگی برده بودند و مالک بن عامر چون از این امر آگهی یافت، در دنبال ایشان بتاخت تا خود را به آنها رسانیده، اکثر آنها را بکشت و عده‌ای را به اسارت گرفته، اهل طخرو را با اموالی که از آنها غارت کرده بودند، از آنها باز گرفته، به صاحبانش مسترد گردانید.

پس مردم طخروود به مالک پناهنده شده، او را ملجأ خود بشناختند و پیوسته در ملازمت وی به سر می بردند تا از شر دیلم در امان باشند تا آنگاه که مالک به کوفه بازگشته، قصه دیلم را با مردم طخروود و نجات دادن آنها را از شر دیلمان به فرزندان خود بازگفت و آنها هم این داستان را در نظر داشتند تا زمانی که در اثر کشته شدن محمد بن سائب و فشار حجاج بن یوسف به شرحی که سابقاً نگارش یافت، مجبور شدند که از کوفه هجرت کنند. و بدین مناسبت، خود را بدین نواحی رسانیدند تا آزاد شدگان و خدمتگزاران جد خود مالک بن عامر را در بین اهالی طخروود (تقروود) بیابند و همچنین در دنبال آنها پرسیان پرسیان می رفتند تا به دیه انارک در آمده، به مردی عالم که در میانه دهقان های آنجا وجود داشت، برخورد شدند و آن مرد در بعضی از کتب خود خوانده بود که قومی از عرب به دیه های ایشان فرود آیند و سراسر آن را مالک گردند و برایشان غلبه کنند و آن مرد این حکایت را با اعراب در میان نهاده، برایشان اعتماد و اتکا کرد و از آنها قول گرفت که چون بر این نواحی غلبه کنند، فرزندان وی را محافظت و رعایت نمایند و نیز ایشان را از قدرت و ظلم دیلم بیگانه کنید و بترسانید و گفت اکنون موقعی است که آنها بدین ناحیت در آیند.

اعراب چون از ورود دیلم آگاه شدند، به جانبی که دیلم از آنجا ظاهر می شدند، قصد کردند و همچنان بدان سوی برانندند تا در چشمه آتش مرز فرود آمدند و اتفاقاً دیلم هم در همان وقت برسیدند و اعراب چون آنها را دیدار کردند، بر اسبان و شتران برنشستند و بدیشان روی آوردند و اکثر آنها را به قتل رسانیده، برخی را اسیر گرفتند و عده ای را هم متواری و متفرق ساختند.

و مردم این ناحیت چون مردی و مردانگی عرب و غلبه آنها را بر دیلم دیدند، خرم و شادان گشته، از ایشان درخواست کردند که در این ناحیت مقیم شوند. و در این ناحیت امیری بود یمنی که کار این نواحی را به عبدالله تفویض گردانید و او در این نواحی مقیم گشته، ملازم مسجد گردید و شب و روز به طاعت و عبادت پرداخته، هرگاه که بانگ نماز می گفت، دهقانان این نواحی وی را دشنام می دادند و عبدالله این گونه ناملایمات را تحمل می کرد و ایشان را عفو می نمود و بدانها التفات

نمی‌فرمود، ولی دهقانان دشنام خود را از حد بیرون کردند تا کار به جایی رسید که عبدالله را با تمام عشیره و تبع، مجبور به خروج از این ناحیت کردند. و نیز روایت کرده‌اند که چون مردم قم عبدالله و احوص را بر خروج از ناحیت خود مجبور ساختند، احوص وجوه اشراف و رؤسای ایشان را در خانه خود به میهمانی خوانده، در آن مجلس مجموع را به قتل رسانید و از میانه ایشان هیچ‌کس نجات و رستگاری نیافت، جز سیاه مردان، صاحب دیه جمکران که روی به فرار گذارد.

سخن در اطراف دیلمان و دیلم

شجاعت و اخلاق [و] عادات و رسوم طایفه دیلم

و برای شناسایی، شمه‌ای از اخلاق و عادات و شجاعت دیلم را می‌نگارد. طوایف دیلم مردمانی جنگی و دلیر و در فنون رزم‌آزمایی به مهارت معروف و از نخست در پناه جنگل گیلان و کوهستان دیلمان [بودند] که در اثر امتداد یک رشته کوه‌های انبوه از اشجار کهن سال جنگلی از نقاط بسیار صعب‌العبور ایران به شمار می‌رفته، خودسر و آزادانه زیست کرده، زیر فرامین و احکام پادشاهان قدیم کمتر می‌رفتند. و چنانچه مورخین صدر اسلام تصریح کرده‌اند، در زمان ساسانیان و بلکه در دوره اشکانیان و عهد هخامنشیان هم مردم این سرزمین نه تنها فرمان‌بردار و مطیع و باج‌گزار پادشاهان ایران نبوده، خودسر و یاغی زندگی می‌کردند، بلکه در بسیاری از اوقات هم از کوهستان‌های دیلمان بیرون تاخته، در نوع شهرها و ولایات ایران به‌ویژه بلاد جبَل و شهرهای مرکزی آن تا هر کجا که در برابر خود مانعی نمی‌دیدند، به چپاول و یغما می‌پرداختند.

و حکمرانان ایران هم نسبت به سرزمین آنها سلطه و نفوذی را دارا نبوده، راهی برای لشکرکشی و بردن قوای خود به داخل جنگل پیدا نمی‌کردند و بدین جهت، به حکم اجبار در نزدیکی آن سرزمین در برابر آنها دژهای محکم و قلعه‌های مستحکمی بنا کرده، سپاه فراوانی در داخل آنها نگاه داشته، همیشه مراقب بودند تا از حملات بی‌باکانه آنها به خاک ایران جلوگیری و از ورود ایشان به سرزمین خود مانع گردند.

چنانچه شهر قزوین هم پیش از طلوع کوكب درخشان اسلام یکی از همان دژها بوده، در طبرستان هم پادشاهان ایران قلعه‌های بسیار محکمی بنا نموده بودند و لشکر فراوانی در برابر دیلم در آنها تمرکز داده که بعضی از آنها تا زمان داعی، ناصر کبیر، همچنان برپا بود. به هر صورت، پس از پیدایش ستاره تابناک اسلام و آن همه فتوحات و کشورگشایی‌های عرب و توسعه دولت اسلامی و غلبه آنها بر ایران باز هم دیلم در رشته کوهستان خود تازیان را راه نداده، طوق اطاعت آنها را به گردن نهادند و با همه زور و توانایی عرب و توسعه خاک آنها از رود فرات تا جیحون و از خلیج فارس تا قفقاز، مع ذلک مردم این قطعه از کوهستان صعب‌العبور جنگلی را نتوانستند رام و مطیع خود گردانند و آنها همچنان آزادانه و مستقل زیسته، حتی لطمه‌ای هم به آزادی آنها وارد نگردید، ولی پتوران (طبرستان) با این‌که خاکش به درجات وسیع‌تر و مردمانش هم نیرومندتر از دیلم بودند، با تازیان پیمان آشتی بستند و جنگ و کشمکش را ترک گفتند و پس از چندی اعراب با هر تلاش و زحمتی که شد، به سرزمین آنها رخنه کرده، به خاک آنها درآمده، در حیطة تصرف در آوردند و فقط بعضی از نقاط کوهستانی آن از تعرض تازیان مصون مانده، پادشاهی از بومیان در آنجا به حکمرانی و استقلال می‌زیست.

اما دیلم بر خلاف آنها در دشمنی و کینه‌ورزی با تازیان سخت پای فشاری کرده، در هنگام فرصت هم بر آنها می‌تاختند و از کشتار و تاراج دریغ نمی‌کردند و بدین جهت، اعراب هم دژ قزوین را لشکرگاه مهمی ساخته، سپاهی از جنگ‌جویان و ابطال در برابر آنها بنشانند که تا اواخر قرن سوم هجری بدین منوال می‌گذشت و بیش از دویست و پنجاه سال جنگ و زد و خوردهای خونینی یکی پس از دیگری بین دیلم و اعراب برپا و تازیان دیلم را از بزرگ‌ترین و سهمناک‌ترین دشمنان اسلام شمرده، نام دیلم را در همه جا معروف و حملات بی‌باکانه و نابهنگام آنها را ضرب‌المثل خود ساخته بودند و خلفای اموی و عباسی هم هر کسی را که به حکمرانی عراق و ایران می‌گماشتند، مهم‌ترین وظیفه او را جنگ با دیلم و جلوگیری از حملات این دشمن سهمناک خود قرار می‌دادند.

فضیلت توطن در قزوین و علل آن

و بر خلاف نظریه خلفا که مردم را به اقامت در دژ قزوین ترغیب و تحریص می‌کردند، مردم از ترس جان خود سکونت و توقف در آنجا را نمی‌پسندیدند و آن را مکروه شمرده، از آن‌گریزان بودند و از این جهت، در فضیلت قزوین و ثواب توطن و توقف در آنجا احادیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده، به شهر قزوین که تغری از تغور اسلام شمرده می‌شد، مرکزیت تامی بخشیده، سد محکمی در برابر دیلم بستند تا جایی که روایت کردند که دری از درهای بهشت در قزوین گشاده می‌گردد و هر کسی که به نیت جهاد یک شبانه روز در آن سرزمین زیست نماید، بهشت او را واجب خواهد شد، و از این قبیل روایات دیگر که ذکرش از موضوع کتاب بیرون است.

خلاصه، آن دولت پُرسطوت و قدرت اسلامی با تمام شکوه و عظمت خود [و] فتوحات و کشورگشایی‌هایی که در تواریخ ذکر کرده‌اند، از استیلای بر دیلم و مطیع ساختن آنها عاجز گردیده، بدین جهت، دیلم هم بیش از پیش بر جلادت و شرارت خود می‌افزودند و لاقفل در سالی یک مرتبه در اوایل بهار از جنگل خود مانند مور و ملخ بیرون ریخته، برای تأمین زندگانی سالیانه خود از هیچ‌گونه قتل و غارتی فروگذار نمی‌کردند.

و در جلگه وسیع قم حصارهای متعددی با فواصل کم و زیاد وجود داشت که آنها را چهل حصاران می‌گفتند و جمعی از زردشتیان ثروتمند و حشم‌دار در آنها سکونت داشتند، و به طوری که از تاریخ باستانی قم به دست می‌آید، حصارهای مزبور تا سال ۸۱ هجری بارو و سوری نداشته است و بدین جهت، به‌زودی و بدون زحمت در معرض تاخت و تاز دیلم قرار گرفته، ضایعات سنگین و خسارات بسیاری بدانها تحمیل می‌شد؛ از جمله در ماه ربیع‌الاول همان سال جمع کثیری از دیلم برای چپاول بدین ناحیت وارد شده، به قریه ابرشتجان که مرکز اشراف و ثروتمندان و حکومت‌نشین حصارها بوده است، نزول نمودند و بر مردم آن دیه تعدی و جور بسیاری نمود، مردم از ترس خود شب و روز در خدمت‌گزاری آنها قیام نموده، روزی چندین گاو و گوسفند برای آنها کشته، شراب فراوانی برای آنان آماده می‌ساختند.

و در ابرشتجان دختری بود صاحب جمال در نهایت صباحت و ملاححت، و از قضا نظر رئیس دیلم بر او افتاده، از حسن جمال وی در شگفت آمده، متعزّض وی گردید. تحمل این ننگ بر یزدان فاذاذار رئیس این ناحیت دشوار آمده، از روی عصبیت در میان مردم خود رفته، ایشان را از این رفتار بی‌آگاهانیده، بسیار توبیخ و سرزنش گفت و آنها از در غیرت و حمیت پیش آمده، اظهار داشتند ما مطیع اراده و فرمان‌بردار شمایم و به هر چه مصلحت بینی و امر کنی، اقدام خواهیم کرد.

و یزدان فاذاذار آنها را مهیا نموده، بگذاشت تا فرصتی به دست آرد، و چون شب فرا رسید و مردم دیلم از باده ناب مست و سرخوش گشته، از خود بی خود شدند، یزدان فاذاذار مردم ابرشتجان را به تناسب جمعیت دیلم در خانه‌ها تقسیم نموده، در ساعت معین همه با تیغ‌های برهنه به خانه‌ها درآمده، در تاریکی شب هر که را یافتند، به قتل رسانیدند.

خلاصه، در آن شب جز رئیس آن طایفه که با چند نفری از خواص خود راه فرار در پیش گرفته، جان به سلامت به در برد، احدی زنده نماند و چون بامداد رسید، یزدان فاذاذار مردم ابرشتجان را خواسته، بدانها گفت ما بر کاری اقدام نمودیم که از ترس عواقب و خیمش خواب راحت نتوانیم کرد و از بازگشت آنها برای قصاص خون کسان خویش غافل نمی‌توانیم نشست و مرا در این باب اندیشه و فکری است که اگر عملی شود، ممکن است ما را از شر ایشان ایمن بدارد وگرنه باید در انتظار زوال و تیره روزی خود بنشینیم.

حاضرین خود را مطیع و فرمان‌بردار دانسته، اظهار داشتند به هر چه صلاح بدانی و فرمان دهی، قیام و اقدام خواهیم نمود. بفرمای تا چه اندیشه کرده‌ای. یزدان فاذاذار فرمان داد تا برگرد آن دیه باروی مرتفع و مستحکمی بالا برده، مزقل‌هایی بر دیوارهای آن قرار داده، دیده‌بانانی بر آنها گماشت و این نخستین بارویی بود که در این ناحیت ساخته شد که خود داستان مفصلی دارد و در جای خود به ذکر آن خواهیم پرداخت.

فصل اول

سرّ نامیدن و اشتقاق قم

در وجه تسمیه قم و اشتقاق و ریشه اصلی آن دانشمندان و مورخان را گفته‌های چندی است.

توجیه برقی در تسمیه قم

در کتاب تاریخ قم از کتاب بنیان تألیف احمد بن ابی عبدالله برقی نقل کرده است که قم را از برای آن قم نام کرده‌اند که در ابتدای حال جای جمع شدن آب‌ها بوده؛ آب‌های تیمره^۱ و انار بدین زمین که اکنون قصبه قم است، جمع می‌شده، آن را هیچ منفذ و ره‌گذری نبوده است و به حوالی و جوانب آن انواع گیاه‌ها رویده، علفزاری خرم می‌گردیده است؛ چنان‌که چراگاه دَوَابّ بوده، از کثرت نباتات و گیاه‌ها که بدین موضع سبز شده بود، این محل را کبود دشت می‌نامیدند، و در لسان عرب جمع شدن آب را قم گویند^۲ و از این جهت، است که آفتابه را قمقمه و جمع آن را قَمَاقِم گویند، و چون قم مجمع آب‌های مزبور بود، آن را قم نام نهادند.

و به عقیده نگارنده این توجیه خالی از اشکال نیست؛ زیرا پیش از سلطه اعراب هم قم به همین اسم نامیده می‌شده است^۳ و می‌توان به دست آورد که در عهد

۱. تیمره و تیمره مراد کمره کنونی است و در معجم البلدان مسطور است که کمره دارای شانزده رستاق و هر رستاقی مشتمل بر سیصد و شصت قریه قدیمی است؛ سوای آنچه جدیداً احداث گردیده است.

۲. الْقَمْمُ أَيْبَةٌ مَعْرُوفَةٌ مِنْ نُحَاسٍ وَغَيْرِهِ يُسَجَّنُ فِيهَا الْمَاءُ وَيَكُونُ صَيِّقُ الرَّأْسِ وَقَالَ الْأَضْمَعِيُّ هُوَ رُومِيٌّ مُعَرَّبٌ كُمُكُمْ وَمِنْهُ اسْتُعِيرَ لِإِنَاءٍ صَغِيرَةٍ مِنْ نُحَاسٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ صِينِيٍّ يُجْعَلُ فِيهَا مَاءٌ الْوَرْدُ إِلَى آخِرِهِ. تاج العروس. ص ۳۲.

۳. چنانچه در مقدمه کتاب راهنمای قم به قلم رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران می‌نویسد، شکی نیست که در زمان ساسانیان قم معروف بوده است و در کتابی که از آن عهد به خط پهلوی باقی مانده و عنوانش (خسرو گوازان و ریذگی) است؛ یعنی خسرو پسر قباد و غلامی، نام قم ذکر شده است و خلاصه این کتاب را ثعالبی در عَزْرُ أَخْبَارِ الْمُلُوكِ الْفُرس آورده است و در آنجا می‌نویسد: خسرو از غلام خود موسوم به ریذک خوش‌آرزو پرسید که بوی بهشت چگونه است. جواب داد: اگر بوی شراب خسروانی و سیب شامی و گل فارسی و شاهپریم سمرقندی و ترنج طبری و نرگس مسکی و بنفشه اصفهانی و زعفران قمی و بونی (بوانی) و نیلوفر سیروانی و ند را فراهم آوری، از بوی بهشت بویی توانی برد (ند مخلوطی است از سه چیز معطر؛ عود هندی، مشک تبتی و عنبر شجری).

ساسانیان هم اشتهااری بسزا داشته است و بنابراین، نمی توان گفت که این نام را تازیان گذارده، از آن زمان بدین اسم شهرت یافته باشد.^۱

توجیه ثانی در تسمیه قم، گفته حمزه

و نیز در همان تاریخ از قول حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب اصفهان نقل کرده است که چون عرب اشعری به قم آمدند، در جوانب قم در خیمه‌هایی از موی نزول کردند و چون در این ناحیت متمکن شدند، در صحراهای هفت دیه مأوا و منزل بساختند و سراها و بناها و قصرها و عمارت‌ها بنا نهادند و در آنها فرود آمدند و آن هفت دیه ممجان و قزدان و مالون و جمر و سکن و جلنبدان و کمیدان بود که اَلیوم نام قصبه و محلت‌های قم است و قلعه‌ها و حصارهای این دیه‌ها در این محال هنوز هم قائم و راسخند و چون سراهای ایشان بدین دیه‌های هفت‌گانه بسیار شد، آن هفت دیه به یکدیگر نزدیک و متصل گشتند و از نام‌های این هفت دیه نام قریه کمیدان را اختیار کردند و مجموع آنها را به کمیدان نام نهادند و پس از مدتی در این نام اقتصار کرده، چهار حرف از جمله شش حرف کمیدان را بینداختند و بر دو حرف اقتصار کرده، کُم گفتند و بعداً آن را مُعَرَّب ساخته، قم خواندند.

و این توجیه، هم به جهات بالا و هم به جهت این‌که کلمه کمیدان را در تواریخ و کتب عرب به همین صورت می‌بینیم، بدون این‌که تعریب یا تصرفی هم در او شده باشد که تاکنون هم به همین نام خوانده می‌شود، خالی از اشکال نیست، مگر این‌که بگویند که کلمه کمیدان در عین این‌که نام یکی از دهات بوده، نام شهر جدید یعنی مجموع هفت دیه هم بوده و گاهی آن را اطلاق کرده، نام دیه را اراده کرده، گاهی هم مجموع آنها را نظر داشته‌اند؛ چنانچه کلمه اردستان هم نام بلوکی است که بر قصبه مهم همان بلوک هم اطلاق می‌گردد، و چون کمیدان که نام شهر است کثیرالاستعمال بود و با کمیدانی هم که جزء آن شهر بود، مُشْتَبَه می‌شد و می‌خواستند تخفیفی در آن

۱. در کتاب راهنمای قم آورده است که قم هیچ‌گاه جای جمع شدن آب‌ها نبوده و این جلگه سراشیب که از سه طرف کوه‌ها به آن احاطه دارد، گنجایش آن را ندارد.

قائل شوند تا ضمناً از دیه کمیدان هم ممتاز بوده باشد، بنابراین، به شرح گذشته او را مخفف کرده، مُعَرَّب ساخته‌اند، ولی نام کمیدان اولیه بدون تغییر باز هم باقی است و قضاوت در این موضوع را به خوانندگان واگذار می‌نماید.

توجیه سوم در وجه تسمیه قم

و در تاریخ قم آورده است که چون قصبه قم به شرح گذشته جای جمع شدن آب‌ها بوده، در اطرافش علفزارها و مرغزارهایی وجود داشته، شبانان و رُعات از جوانب و اطراف در آنجا مجتمع گردیده، برگرد آن خیمه‌هایی راست کرده، تدریجاً خانه‌هایی بنا نهادند و در آنها مأوا گزیدند و آن خانه‌ها را به فارسی کومه^۱ نام نهادند و به مرور ایام وازمنه در آن اسم تخفیف داده، گم خواندند. سپس آن را مُعَرَّب گردانیده، قم گفتند، و این آب در اینجا باقی بود تا زمانی که برای قریه قارص که در راه ری واقع است، نهری از این موضع روان ساختند و این نهر به تدریج توسعه می‌یافت و به واسطه شیب زیاد از دو طرف آن خاک‌ها ریزش می‌کرد تا آن‌گاه که رودخانه‌ای گردید و تمام آب‌ها در آن روان گشت و دیگر آبی در قصبه قم باقی نماند. و این توجیه هم در صورتی درست است که پیش از اعراب این نقطه را گم نامیده باشند، در صورتی که می‌بینیم همه جا قم نامیده شده.

توجیه چهارم در این باب

و نیز مسطور است که ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی الفقیه در کتاب بُدَدان خود چنین روایت کند که قم را قمساره بن لهراسف^۲ بنا کرده است. و در وجه تسمیه آن توجیهات دیگری هم هست که ارزش تاریخی نداشته، ذکر آنها با تاریخ‌نگاری مناسب نیست.

۱. کومه خانه‌ای را گویند که از نی و علف می‌سازند و گاهی پالیزبانان در آن نشسته، محافظت پالیز و زراعت می‌کنند و گاهی صبادان در کمین صید می‌کنند (برهان قاطع).

۲. منظور لهراسب است.

فصل دوم

در سبب پراکندگی سادات از حجاز و کثرت نسل و لزوم محبت به آنها

باید دانست که در صدر اسلام موقعی که مسئله خلافت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از حال طبیعی و مجرای اصلی منحرف گشت، نخستین وهله‌ای بود که حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله را دست‌خوش محو و اضمحلال قرار داد. خوش‌بختانه، دوره خلفا چندان طولی نکشید که مقام مقدس خلافت به سلطنت منفور و ظالمانه اموی و حکومت منحوسه و غاصبانه دودمان بنی امیه مُبدّل [شد] و موقعی که این سلطنت تشکیل یافت، اوضاع بیشتر رو به وخامت گذاشت و اشخاصی که فاقد قوه دیانت و بصیرت بودند، برگرد معاویه ظالم و مکار جمع شده، با حيله و تهديد، ظلم و شکنجه حقایق را مستور و سفیدان را سیاه و سیاهان را به جای سفید برقرار کردند و بازار تلبیس و تدلیس روز به روز رواج بیشتری پیدا کرده، حقیقت در پس پرده استتار باقی ماند. حتی اغلب صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و کسانی که شخصاً شاهد و ناظر حقایق بوده، عقیده داشتند که «الصلوة خلف علیّ اتمّ و بساط معاویة اذسم»، نماز در پشت سر امیر کامل‌تر است، ولی چون سفره معاویه رنگین‌تر بود، لذا ید شام معاویه آنها را فریب داده، از اکمال صلوات و یاری علی رضی الله عنه صرف نظر [کردند] و روی پستی ذاتی و لثامت و شکم‌پرستی با قبول ذلت به ترویج ظلم و جور پرداختند؛ چنانچه بُسر بن اُرطات از طرف معاویه برای قتل و غارت مدینه اعزام [شد] و این مرد شقاوت پیشه فاجعه منحوسی به نام لیلۃ الحَریر در صفحات تاریخ اسلام از خود به یادگار گذاشت و از جمله ۷۰۰ نفر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را مقتول و قرب ۳۰۰ نفر از نِسوان مسلمین را بی سیرت و هتک احترام نموده.

ابوهریره که یکی از صحابه رسول و راویان حدیث شمرده شده است، در اثر نداشتن مسلک و شرافت به معاونت به وی قیام نموده، قائم مقام وی گشت و یا مغیره بن شعبه با این‌که از معاریف اصحاب بود، به پاره‌ای حرکات ننگین زشت جسورانه اقدام [کرد] و برای خدمت به هواوهوس معاویه با آل رسول زبان سبّ و

[۱]. نماز پشت سر امیرالمؤمنین کامل‌تر است و سفره معاویه چرب‌تر.]

شَنَم گشاده، روی منبر حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندان او را (نعوذ بالله) لعن می‌گفت که از این وقایع دل‌خراش به‌خوبی روشن می‌شود که در دوره معاویه ذکر فضائل آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بحث در احوال ایشان تا چه حد مشکل بوده است و بدین جهت، در سلطه و اقتدار بنی امیه از حق و حقیقت اثری به جای نمانده، احوال آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پس پردهٔ دسایس مستور ماند.

و چون دورهٔ خلافت بنی امیه در سایهٔ فداکاری و جدیت مردان بزرگ چون ابومسلم خراسانی منقرض گردید، نوبت ریاست بنی عباس فرا رسید و در دورهٔ سلطنت عباسیان هم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حقوق مغضوبهٔ خویش نرسیده، همواره در زجر و حبس به سر برده و با دسایس و حیل از اوطان خود مهجور و تبعید گردیده، مسموم یا مقتول می‌گشتند و در این دوره به طوری کار بر آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنگ شد که احدی جرأت نداشت که نام آنها را هم بر زبان براند، چه رسد به آنکه از آنها تفقد یا دل‌جویی نماید؛ چنانچه حضرت باقر و کاظم و رضا عَلَيْهِمُ السَّلَام را به نام این‌که مدعی خلافت هستند، یکی پس از دیگری از میان برداشتند.

و از این مقدمه معلوم شد که آوارگی و مهاجرت دودمان نبوی از حجاز و کوفه و پراکندگی آنان در ایران هم منحصراً در اثر خصومت‌های ممتد خلفای اموی و عباسی به‌ویژه متوکل که یکی از خلفای باشقاوت و خون‌خوار بنی‌العباس است، می‌باشد؛ چه که متوکل عباسی و پیش از او حجاج بن یوسف ثقفی والی کوفه در خلافت ولید بن عبدالملک مروان کار خصومت با آل علی را به سر حد کمال کشانده، دشمنی را به جایی رسانیدند که حتی تاب دیدار قبور بنی‌هاشم را هم نداشتند؛ چنانچه متوکل مزار منور حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام را ویران گردانید.

و با اندک مراجعه به تواریخ خلفا به‌خوبی روشن می‌شود که دودمان جلیل‌علوی از شدت جور و ستم عباسیان و امویان مجبور شده‌اند که برای حفظ جان از اوطان خود هجرت کنند و با محوگیسوان که آثار سیادت و علویت شمرده می‌شد و اختفای نسبنامهٔ خود مُتَنَكَّراً به شهرهای دوردست پراکنده شوند تا کسی آنها را نشناسد و به نسب و حالات آنها پی نبرد.

خروج زید بن علی علیه السلام بر یوسف بن عمرو ثقفی که از طرف هشام بن عبدالملک امیر کوفه بود، کینه هشام را تحریک کرده، فرمان داد تا جثه زید را که در وسط نهر آبی دفن کرده بودند، بیرون آورد و برهنه و عور بر دار کشد و پس از مدتی باز به یوسف بنوشت تا جثه شریف او را به آتش بسوزانند و خاکسترش را بر باد بدهند و یوسف به اجرای دستور قیام نموده، اغلب روایت نقل کرده‌اند که جثه زید پنجاه ماه برهنه بر دار آویخته بود.

این بود نمونه‌ای از عملیات ظالمانه و وحشیانه بعضی خلفای پر شقاوت اموی با پسر امام زین العابدین علیه السلام که منتهی شد به خروج یحیی پسر زید شهید در خراسان به خون‌خواهی پدر خود در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک و کشته شدن او در قریه ارغوی بین مرو و بلخ؛ بدین قساوت که سر او را هم از تن جدا کرده، تن شریفش را در دروازه شهر جوزجان به دار بیاویختند و پیوسته بر دار آویخته بود تا ارکان سلطنت امویه متزلزل گردید و ابومسلم خراسانی جسد او را به زیر آورده، به خاک سپرد و قاتل او را هم به قتل رسانید که این خروج هم بیش از پیش کینه امویان را تحریک کرده، تا زمانی که خلافت داشتند، در پی آزار بنی هاشم برآمده، درباره آنها فروگذار نمی‌کردند و بعداً خروج زید بن یحیی بر متوکل نیز او را واداشت که بر علیه علویان کمر خصومت ببست و کار دشمنی را به جایی رسانید که آنها را دسته دسته زنده درگور و یا در وسط پایه‌های دیوار می‌گذاشت و گچ و قیر می‌گرفت و بدین طرز جزاکش می‌گردانید.

از این جهت، دودمان شریف نبوی، آنهایی که توانستند جان به سلامت به در برند، پنهانی و در تاریکی شب‌ها خود را از مقر خلافت دور انداخته، مُتَنَكِّرًا به اطراف بلاد پراکنده گردیده، با کمال رنج و زحمت به سر برده، به سختی زندگانی می‌کردند و برای تأمین نیازمندی‌های حیاتی خود از قبول هیچ‌گونه کاری هم مضایقت نورزیده، به کدّ یمین و عرق جبین مؤونتی تحصیل و با آن امرار معاش می‌نمودند. از طرفی، داستان هجرت عرب اشعری از کوفه و توطُن آنها در ناحیت قم و وضع زندگانی و استقلال، جاه و جلال، شوکت و عظمتشان در این شهر، شهره آفاق گشته، ازدیاد ثروت و علاقه‌جات ملکی و نیازمندی آنان به کمک اشخاص برای

بسط دائرة فلاح و زراعت اشتهاى بسزا یافته بود. به اضافه، تعصب آنها در تشیع و مخصوصاً توجه زیادى که مولانا صاحب الجليل کافى الکفات، اسماعيل بن عبّاد وزير بزرگوار معروف که نسبت به مردم این شهر مبذول مى‌داشت و از طرفى، حوائج و مهمات آنها را بر حسب دلخواه و اراده آنها مرتفع و ساخته مى‌گردانید و احسانى که درباره ايشان مبذول مى‌فرمود؛ از جمله قنوات چندی که در این شهر احداث گردانید و وجوه بسيارى که در این راه به مصرف رسانیده، نهرهاى زيادى که در خارج و داخل شهر روان ساخته بود و کتب بسيار و دفاین بى شماری که بر طلبه و اهل علم وقف فرموده بود تا از آنها بهره‌مند گردند و در نتیجه، اصناف مردم را راضى و شاکر نگاه داشته بود، اينها همه عواملی بودند که اکثر سادات را بدین شهر مى‌کشانید تا از قید تقيّه و اختفا و تنگ‌تر در امان بوده، به آسایش زندگى کنند.

و البته مردم قم هم که عموماً شیعه اثناعشرى و نوعاً از موالى و صحابه ائمه اطهار بودند، با سادات مهاجرین از در ارادت پیش آمده، در تعظیم و تکریم آنها فروگذار ننموده، با اهدا و اعطا، زندگانی آنها را اداره گردانیده، وسایل رفاه و آسایش ايشان را فراهم مى‌داشتند.

از این رو، تدریجاً شهر قم آشیانه علویین و ماوای فاطمیین گشته، معدن اهل بیت گردید؛ چنانچه در روایات چندی قم را حرم اهل بیت و معدن طالبیین و عُشّ هاشمیین و فاطمیین خوانده‌اند.

در کثرت نسل پیغمبر ﷺ

موضوع کثرت نسل پیغمبر اکرم از چیزهایی است که به شهادت حس و تاریخ به هیچ وجه قابل انکار نیست؛ چنانچه خداوند تبارک و تعالی هم در قرآن مجید در آنجایی که مى‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۱ بدین معنی تصریح فرموده؛ زیرا به اتفاق مفسرین، منظور از کوثر کثرت نسل است و

[۱. سوره کوثر، آیات ۱ - ۳: ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن و (بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بى عقب است.]

شان نزول این سوره آن است که چون ابراهیم فرزند حضرت ختمی مرتبت در سن هفده ماهگی در مدینه طیبه رحلت کرد و در بقیع مدفون گشت، توده معاندین از مرگ وی شادمان گشته، می‌گفتند که محمد مُنْقَطِعُ النَّسْلِ گردیده، باید رحلت خودش را انتظار بریم تا از این محنت نجات یابیم.

و پیغمبر اکرم ﷺ چون از این جریان مستحضر گشت، بر ملامت خاطر مبارکش افزوده گردید و خداوند تعالی برای استمالت خاطر وی این سوره را نازل گردانید (و او را به کثرت نسل و معاندین وی را به قطع نسل بشارت فرمود) که با کمتر تأملی در این عصر، اعجاز قرآن ثابت می‌گردد؛ زیرا ذُرِّيَّةٔ پیغمبر در کثرت چنانند که کوچک‌ترین دیه و قریه‌ای را هم از آنها خالی نمی‌توان یافت، با این‌که از طرف بنی امیه و بنی عباس و خلفای آنها برای اضمحلال این شجره طیبه و قطع نسل این دودمان شریف منتهای کوشش و جدیت اعمال و به منظور انقراض سلسله فاطمیین انواع دسایس برانگیخته گشت که قاده^۱ کربلا و قتل هفتاد و دو نفر یاران حسینی حتی اطفال شیرخوار و عملیات منصور دوانقی و متوکل برای نمونه کفایت می‌کند.

قتل ذُرِّيَّةٔ پیغمبر در طَفِّ یا زنده زنده در گور کردن و در وسط پایه‌ها گذاردن و هزارها کشت^۲ و کارهای دیگر که همواره پی در پی جریان داشت، یک سلسله عوامل ممتدی بودند که قطع نسل پیغمبر را ایجاب می‌کرد و در عین حال، این سلسله جلیله امروزه چنان توسعه پیدا کرده‌اند که شرق تا غرب را فرا گرفته‌اند و در طرف مقابل، ذُرِّيَّةٔ امویان و دودمان عباسیان با تمام قدرت و عظمت سلطنت و خلافتی که دارا بودند و در قرون متمادی در ناز و نعمت زندگانی می‌کردند، امروزه کوچک‌ترین اثری هم از آنها دیده نمی‌شود و شاید در سراسر این کشور هم یک نفر اموی یا عباسی وجود نداشته باشد. و در کتاب سیاده الاشراف^۳ مسطور است موقعی که حسین بن علی علیه السلام شهید گشت، در طایفه بنی امیه دوازده هزار گهواره طلا و نقره وجود داشت که اطفال

[۱. ظاهراً غائله صحیح است.]

[۲. ظاهراً کشتار بوده.]

[۳. نقل از کتاب قَواضِ الْمَشْتَعِنِ، جلد دوم.]

شیرخوار خود را در آنها می‌جنبنیدند و از برای سیدالشهدا علیه السلام فرزندی نبود، جز سید سجاده علیه السلام. مع ذلک از بنی امیه نسلی باقی نیست و از سادات حسینی و رضوی در هر نقطه جماعتی وجود دارند. این است نمونه‌ای از آثار حقیقت و آن بود عواقب ظلم و ستم!

در لزوم محبت به سادات در قبال اجر نبوت

در اینجا لازم است چند سطری در اطراف لزوم محبت به سادات نگاشته، خوانندگان را به وجوب آن آشنا گردانیم، بنا به مضمون آیه شریفه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**^۱ و آیه مبارکه **﴿وَمَنْ يَتَّزِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾**^۲ خلاصه ترجمه دو آیه شریفه آنکه: ای پیغمبر! بگو به امت خود که در قبال اجر نبوت و تبلیغ رسالت خویش و در ازای آنکه شما را از حضيض ذلت به اوج عزت و سرحد رشد کمالی رساندم، مزدی از شما نخواهم خواست، جز دوستی با خویشاوندان و اقربای خود را. و در اصول کافی، شیخ کلینی روایت می‌کند که حضرت ابی جعفر علیه السلام با زید بن علی بن الحسین علیه السلام سخن می‌فرمود که **«الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا وَالْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ»**. یعنی اطاعت از یک نفر از ماها که امام عصر است، واجب است، ولی محبت و دوستی نسبت به عموم سادات فرض و لازم شمرده شده.

و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه، روایتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است و در طی آن آورده است که خدای تعالی محبت نسبت به اقربا و خویشاوندان پیغمبر خود را بر تمام امت واجب شمرده، برای آنکه دوستی امت درباره خود آن حضرت تغییر نجوید و هرگاه کسی محبت اهل بیت را ترک کند، قطعاً واجبی را ترک کرده و معاقب خواهد بود، و نیز در آن تفسیر که قال رسول الله بعد ذلك: **«مَنْ حَبَسَ أَجِيرًا أَجْرَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَهُوَ مَحَبَّةُ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ قَالَ وَمَنْ يَتَّزِفْ حَسَنَةً وَهِيَ الْإِمَامَةُ لَهُمْ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ وَبِرُّهُمْ وَصَلَّتْ لَهُمْ نَزِدْ لَهُمْ فِيهَا حُسْنًا أَيْ تُكَافِي عَلَى ذَلِكَ بِالْإِحْسَانِ»**.

[۱. سوره شوری، آیه ۲۳. آیه شماره ۳ دنباله آیه شماره ۲ است.]

[۲. سوره شوری، آیه ۲۳. آیه شماره ۳ دنباله آیه شماره ۲ است.]

خلاصه ترجمه آنکه: هر کس مزد مزدوری را نگاه بدارد و ندهد، پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، و خدای تعالی هم قبول نخواهد کرد روز قیامت از چنین شخصی هیچ‌گونه توبه و فدیة و نافلة و فریضه‌ای را و اجر و مزد رسالت من همانا محبت با اقربا و آل من می‌باشد و پس از آن فرمود: کسی که درباره آنها نیکویی کند، ما هم او را با احسان بیشتری تلافی خواهیم کرد.

و ابن بابویه در اعتقادات خود تصریح کرده است بر این که منظور از (قُرْبَى) در آیه شریفه ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ تمام ذُرَّیة و دودمان پیغمبر ﷺ است و در این زمینه به حدی روایت وارد شده است که از حد تواتر هم گذشته. علاوه، تمام مفسرین قرآن از شیعه و سنی هم بدان تصریح کرده‌اند، چون صاحب تفسیر کشاف و ثعلبی که هر دو محبت با اهل بیت رسالت را از اصول مسلمة دیانت و ارکان اسلامیت شمرده، خلافتش را کفر محض می‌دانند و در این زمینه روایات وارد شده به قدری زیاد است که مقام را گنجایش ذکر آنها نیست.

و از همه آیات و روایات یک نتیجه به دست می‌آید و آن این است که محبت با ذُرَّیة پیغمبر ﷺ و به روایت شیخ کلینی با تمام سادات واجب و ترکش حرام است، و نگارنده برای تیمن، به ذکر یکی دو آیه و روایت پرداخته. کسانی که طالبند می‌توانند به تفسیر این دو آیه شریفه در کتب تفسیر شیعه و سنی مراجعه کنند تا به خوبی بر روایات وارده احاطه یابند.

کثرت مزار امامزادگان

ناگفته نماند که سلسله جلیله سادات و امامزادگان جلیل القدری که در این شهر اقامت داشته‌اند و در همین شهر هم زندگانی را بدرود گفته، به خاک سپرده شده‌اند، به حدی زیادند که قابل شمارش و ذکر نیست و بنابراین، گفته امین احمد رازی دایر بر این که در داخل و خارج حصار قم ۴۴۴ مقبره و مزار از بزرگان شیعه و امامزادگان عظام موجود است، حمل می‌شود بر بزرگان و امامزادگانی که دارای قُبَّه و بارگاه و صحن و مزار هستند و بنابراین، در این کتاب هم به ذکر حالات و انساب مشاهیر از

همان امامزادگان صاحبان قُبّه و مزار پرداخته و در کتاب دیگری به تناسب مقام در اطراف بعضی دیگر سخن رانده، چون احاطه به حال جمیع، بسیار دشوار و از منظور اصلی هم خارج است، از ذکر بقیه خودداری می‌نماید.

فصل سوم

در ذکر موقعیت و عظمت و مدفن فاطمه معصومه و ثواب زیارت آن جناب و تاریخ وفات و داستان هجرت آن معظّمه از مدینه و موجبات هجرتش و همراهان آن بی‌بی و مدت عمر آن سیده جلیله

اما موقعیت و عظمت فاطمه معصومه علیها السلام و ثواب زیارت آن جناب

سیده جلیله، فاطمه معصومه بنت‌الامام موسی الکاظم علیها السلام به ستودگی صفات و روحانیت، عبادت و بندگی، بزرگی منزلت و عظمت، تقوا و پرهیزگاری متصف بوده، در جلالت شأنش همین قدر کافی است که پیش از آنکه از مادر متولد گردد، به فاصله چندین سال حضرت امام جعفر الصادق علیها السلام در آنجایی که قم را به فضیلت یادآور می‌شود، از مقام و منزلت وی خبر داده و فرموده است: خدای را حرمی است که آن مکه می‌باشد و رسول او را حرمی است که آن مدینه می‌باشد و امیرالمؤمنین را حرمی است که آن کوفه می‌باشد و ما اهل بیت را حرمی است که آن شهر قم است و زود باشد که دختری از فرزندان من، فاطمه نام، در آنجا به خاک سپرده شود که هر کس او را زیارت کند، در حالتی که به حش عارف باشد، بهشت او را واجب می‌گردد.^۱

راوی گوید: در موقعی که آن حضرت این فرمایشات را می‌فرمود، هنوز حضرت موسی بن جعفر علیها السلام پدر آن بی‌بی هم در جنین مادر پیدا نگردیده و یا تولد نشده بود، و همچنین روایتی که علامه مجلسی - علیه الرحمه - در کتاب بحارالانوار از سعد بن سعد نقل کرده است که گفت: سؤال کردم از حضرت رضا علیها السلام درباره فاطمه بنت موسی بن جعفر علیها السلام پس فرمود: هر کس او را زیارت کند، بهشت از برای او واجب می‌شود.

۱. مدرک: تمام کتب معتبره اخبار و تاریخ قم و بحارالانوار.

و نیز روایت دیگر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: هر کس عمه مرا در قم زیارت کند، پس از برای اوست بهشت، و یا روایت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «زِیَارَتُهَا تُعَادِلُ الْجَنَّةَ»^۱، و از این گونه روایات معتبره که در باب ثواب زیارت و یا منزلت آن بی بی وارد است، تمام بر عظمت شأن این سیده مجلله دلالت دارند - چنانچه در مقدمه نگارش یافت.

و در کتاب راهنمای قم مسطور است که فاطمه معصومه علیها السلام اختری بود تابنده، به زیور تقوا و عفاف آراسته و پس از بدرود حیات روز به روز تابنده تر و جهان افروز تر گردیده، صحنه قم را از عفاف و روحانیت خود عبیر افشان تر گردانید و بر عظمت و فضیلت آن صد چندان بیفزود، و در مثنوی الآمال محدث معاصر، قمی، است که دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر حسب آنچه به ما رسیده، افضل آنها سیده جلیله معظمه، فاطمه بنت موسی علیه السلام معروف به حضرت معصومه علیها السلام است که مزار شریفش در بلده طیبه قم است و دارای قبه عالیه و ضریح و صحن های متعدده و خدومه بسیار و موقوفات است و روشنی چشم اهل قم و ملاذ و معاذ عامه خلق است.

داستان هجرت فاطمه از مدینه و موجبات آن و وفات آن جناب

اما داستان هجرت فاطمه معصومه علیها السلام

چنانچه علامه مجلسی از تاریخ قم نقل کرده است و او هم از مشایخ اهل قم روایت نموده است، آن است که چون مأمون عباسی حضرت رضا علیه السلام را در سال دویست از هجرت برای تفویض ولایت عهدی از مدینه طیبه به مرو طلبید، یک سال بعد از آن خواهرش حضرت فاطمه علیها السلام به جهت اشتیاق ملاقات برادرش از مدینه به جانب مرو حرکت کرده، همین که به ساوه رسید، مریضه شد و پرسید که از اینجا تا قم چه مقدار مسافت است؟ عرض کردند ده فرسخ. پس به خادم خود امر فرمود که مرا به جانب قم ببر. پس خادم آن حضرت را به قم آورده، در خانه موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آورد.

[۱. زیارت او معادل بهشت است.]

و قول اصح آن است که چون از ساوه خبر ورود آن مُخَدَّره در قم به آل سعد رسید، همگی متفق شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت خواهش کنند که به قم تشریف فرماگردد و در آن میانه از آل سعد، موسی بن خزرج بر این امر تقدم جست و همین که به خدمت آن مُکَرَّمه رسید، مَهَارِ نَاقَه آن حضرت را بگرفت و همچنان بکشید تا وارد قم گردانید و آن سیده جلیله را در منزل خود فرود آورد و آن حضرت مدت هفده روز در دنیا مکث نموده، سپس به رحمت ایزدی و رضوان الهی پیوست. پس او را غسل داده، کفن نمودند و در زمین باغ بابلان؛ آنجایی که اکنون روضه مقدسه او واقع است، به خاک سپردند.

و صاحب تاریخ قم می‌گوید که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن بابویه از محمد بن ولید که چون فاطمه وفات کرد و او را غسل داده، کفن کردند و به بابلان حرکت دادند، در نزدیکی سردابه‌ای که از برای او کنده بودند، بگذاشتند. پس آل سعد اشعری با هم گفت‌وگو کردند که چه کسی داخل سرداب می‌شود و جنازه بی‌بی را دفن می‌نماید. پس از گفت و شنودها بالاخره رأی ایشان بر آن قرار گرفت که شیخ صالحی (قادر نام) را برای تصدی این امر بخواهند و آن شیخ خادمی بود نزد آل سعد به غایت پیر و صالح و عفیف و نیکوکار و بنابراین، کسی را به دنبال او فرستادند. در این جریان دیدند که دو نفر سواری که دهان خود را به لثام بسته بودند، به تعجیل تمامی از جانب رمله (ریگزار) پیدا شدند و چون نزدیک جنازه رسیدند، پیاده گشتند و بر آن مُخَدَّره نماز خواندند و در سردابه داخل شدند و او را دفن کردند و سپس بیرون آمدند و سوار شدند و رفتند و کسی نفهمید که ایشان چه کسانی بودند.

تاریخ وفات فاطمه معصومه علیها السلام

و در رساله‌ای که آقا شیخ مهدی سلطان‌العلما در اعمال مسجد جمکران نوشته است و در سال ۱۳۳۹ به چاپ رسیده، مسطور است که تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه - سلام الله علیها - تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود، ولی جناب حجت‌الاسلام آقای آقا شیخ جواد مجتهد در مسافرت خود به مکه

معظمه - زاده‌الله شرفاً و تعظيماً - در مدینه طیبه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیادی به دست آورده‌اند؛ چه که در کتاب *نزهة الأبرار في نسب أولاد الأئمة الأطهار* و در کتاب *لواقح الأنوار في طبقات الأختار* که کتاب مفصلی است، نقل می‌فرماید: «وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ غُرَّةَ ذِي الْقَعْدَةِ الْحَرَامِ سَنَةَ ۱۸۳ ثَلَاثٍ وَتَمَانِينَ وَمِئَةً بَعْدَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ صلى الله عليه وآله وَتُوفِّيَتْ فِي الْعَاشِرِ مِنْ رَبِيعِ الثَّانِي فِي سَنَةِ ۲۰۱ أَحَدِي وَمِائَتَيْنِ»؛ یعنی آن بی‌بی در روز جمعه، غُرَّة ذی‌القعده الحرام سنه ۱۸۳ در مدینه طیبه متولد و در دهم شهر ربیع‌الثانی در سنه ۲۰۱ قمری هجری در بلده قم وفات یافت. و به این حساب، سن مبارک آن حضرت هیجده سال می‌شود و شایسته است که تمام شیعیان و دوستان، خاصه اهالی قم از علمای کرام و سادات عظام و حضرت تولیت و خدام و الامقام، این دو روز را محض تعظیم شعائر اسلام بزرگ شمارند و آنچه شایسته است، در سرور و حزن در روز ولادت و وفات آن سیده جلیله معصومه نبیله نهایت خدمت و عصبیت را به جای آرند که ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱ اِلَى آخِرِهِ.

و معلوم باشد که بنا بر آنچه نقل شد، روز تولد حضرت رضاعا با تولد فاطمه معصومه عليها السلام و همچنین روز وفات این برادر و خواهر هم در یک روز اتفاق افتاده است. و نیز در آن رساله مذکور است که لازم است زائرین و مجاورین عموماً در اغلب اوقات مخصوصاً در ایام ولایتی متبرکات به زیارت هر یک از امامزادگان قم مشرف شوند که در اخبار از ائمه اطهار وارد است که هر کس زیارت کند امامزاده‌ای را چنان است که حضرت رسول مکرم صلى الله عليه وآله را زیارت کرده است؛ خاصه امامزادگانی که در شهر قم هستند؛ چون حضرت شاهزاده حمزه و برادرش در میدان میر و حضرت موسی مبرقع و پسرش حضرت احمد و امامزاده زید و امامزاده محمد بن موسی در چهل دختران که از اولاد و احفاد حضرت امام موسی کاظم عليه السلام می‌باشند و تمام اینها در یک صحن و بارگاه مدفونند و حضرت امامزاده ناصرالدین در بازار و امامزاده محمد که ضریحش با محل محراب حضرت معصومه - سلام الله علیها - که

[۱. سورة حج، آیه ۳۲: ... و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.]

فعالاً مشهور به تنور است، نزدیک می‌باشد و امامزاده قاسم جنب دروازه قلعه و امامزادگان خارج شهر مخصوصاً حضرت علی بن جعفر علیه السلام و امامزاده ابراهیم مقابل آن و امامزاده هادی و مهدی و ناصرالدین نزدیک مسجد جسمکران و امامزاده طیب و طاهر و امامزاده شاه جمال و شاهزاده محمد و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده احمد، هر سه در خاک فرج، و در تعمیر و تجلیل ایشان بکوشند و کسی که تعمیر کند مزار ایشان را، به موجب حدیث نبوی چنان است که شرکت کرده باشد با حضرت سلیمان در بنای بیت المقدس؛ چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به حضرت امیر می‌فرماید:

«یا عَلِيُّ مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي زُرْتُهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا؛»
یعنی هر کسی که زیارت کند مرا یا یکی از ذرّیه من را، زیارت می‌کنم من او را در روز قیامت و از هول‌های قیامت او را نگاه می‌دارم، و نیز می‌فرماید:

«یا عَلِيُّ مَنْ عَمَرَ قُبُورَ كُمْ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ؛»
هر کسی که تعمیر کند قبرهای شما را، چنان است که کمک کرده است سلیمان را در بنای بیت المقدس.

مؤلف گوید: موقعی که روز وفات حضرت معصومه را در تاریخ قم تعیین نکند و این معنی بر علمای قم مستور باشد، بدین‌گونه رسائل و کتب هم نمی‌توان اعتماد کرد؛ چنانچه بر ارباب خرد و بصیرت پوشیده نیست.

نقل قول در سبب هجرت بی‌بی

و در سبب هجرت بی‌بی چنانچه در انوارالمشعین هم نقل و طرد نموده، گفته شده است که چون مأمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو طلبیده، ولایت عهد بدو تفویض [کرد] و به نام وی از مردم بیعت گرفت که اصولاً انجام این امر برای خوابانیدن فتنه و شورش و جلوگیری از خروج بنی هاشم بر علیه خلفای عباسی بوده، می‌خواست که با تفویض ولایت عهد به حضرت رضا علیه السلام دودمان بنی هاشم را از خود خشنود گرداند و به همین مناسبت، به منظور تحکیم روابط دوستی میانه

سلسله بنی هاشم و طایفه بنی عباس، فاطمه معصومه علیها السلام را هم برای همسری خود از حضرت رضا علیه السلام خواستگار گشت و این درخواست را چنان مؤکد ساخت که حضرت رضا علیه السلام ناچار خواهر خود را از مدینه به مرو طلب کرد.

زیرا مأمون می دانست که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وصیت خود تصریح فرموده است بر این که هیچ یک از برادران یا اعمام حق ندارند دختران مرا به شوهر دهند و همچنین برادر ابوینی هم نسبت به خواهر خویش، مگر با اجازه و مشورت فرزندانم علی الرضا؛ زیرا علی به مناکیح قوم خود بصیرتر و بیناتر می باشد و اگر بخواهد، آنها را به زناشویی می دهد و گرنه نمی دهد و به همین طریق به دختران خویش هم که تا بیست و یک نفر شمرده شده اند، وصیت فرمود. حتی برای دختران خود؛ آنهایی که شوی اختیار نکنند، موقوفاتی هم تعیین گردانید و هیچ یک از دختران آن حضرت هم شوهر اختیار نکردند.

مؤلف گوید: چون برای خواستگاری مأمون نسبت به بی بی کوچک تر دلیلی هم دیده نشده، در هیچ یک از کتب معتبره شیعه هم چنین موضوعی وارد نیست. بنابراین، بدین گونه منقولات که اساس متینی ندارد، اعتماد نمی توان کرد.

همراهان فاطمه معصومه علیها السلام

در کتاب *أنوار المشعشعین* در این باب می نویسد که در بعضی از نسخ تاریخ قم نامی از همراهان فاطمه معصومه علیها السلام برده نشده است، ولی یکی از ثقات نقل کردند که در نسخه ای از تاریخ قم دیده اند که آن بی بی به اتفاق برادر خود حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام به قم وارد شد و بنابراین، می توان گفت که این جمله از نسخه های اولیه اسقاط شده باشد؛ زیرا مسلم است که آن ناموس کبریا و محجوبه کبری (فاطمه عظمی) به تنهایی و بدون همراهی یک نفر از محارم خویش آن هم در چنین راه دور و درازی مسافرت نخواهد کرد و مخصوصاً با مقام بلند و مرتبه ارجمند برادر خود و با این نظر که می خواسته است برای ملاقات حضرت رضا علیه السلام برود.

و مسطور است که حمزه هم پس از وفات خواهر خود همچنان در قم بماند تا زندگانی را بدرود گفت - چنانچه حالاتش ذکر شود - و نیز می‌توان گفت که خواهر آن بی‌بی، میمونه، هم با وی همراه بوده است که در قم هم وفات کرده، در مجاورت او به خاک سپرده شده است.

و به عقیده نگارنده، موضوعات تاریخی از چیزهایی نیست که با استحضانات و حدسیات و یا به صرف نقل یک نفر آن هم بر خلاف حس و مشاهدات بتوان حکم کرد و یا درباره آنها عقیدتی ابراز داشت، و چون از همراهان فاطمه در هیچ یک از تواریخ اسمی برده نشده، ناچار باید ساکت بمانیم.

مدت عمر فاطمه معصومه علیها السلام

مدت عمر آن بی‌بی هم از چیزهایی است که در هیچ یک از تواریخ معتبره سابقه نداشته، در این باب گفت‌وگویی دیده نشده، ولی چون در کتاب انوار المشعشعین در این موضوع بحث کرده است، ما هم به طور مختصر در این زمینه می‌نگاریم که مدت عمر آن جناب را به طور تحقیق نمی‌توان تشخیص داد، ولی چون وفات آن سیده جلیله در قم به سال ۲۰۱ هجری اتفاق افتاده و تاریخ شهادت پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هم به روایت کلینی و صاحب تاریخ قم به سال ۱۸۳ هجری تعیین گردیده است، با تصریح به این که آن حضرت لا اقل مدت چهار سال هم در زندان به سر برده‌اند، می‌توان ادعا کرد که آن بی‌بی حداقل در سن بیست و دو سالگی بوده‌اند و درباره حد اکثر آن نمی‌توان اظهار عقیده کرد؛ زیرا معلوم نیست که در زمان حبس پدر بزرگوار خود چند ساله بوده‌اند، ولی بنا بر آنچه سابقاً در تاریخ وفات آن سیده جلیله منقول و مذکور افتاد، مدت عمر آن بی‌بی هیچ‌جا سال بوده است. وَالْعُهُدَّةُ عَلَى الرَّاَوِي.^۱

[۱]. مسئولیت درستی و نادرستی مطلب با راوی است. این عبارت معمولاً پس از مطالبی می‌آید که در درستی آن تردید است و نویسنده یا گوینده مسئولیت درستی و نادرستی مطلب را از خود سلب می‌کند و به راوی نسبت می‌دهد.]

فصل چهارم

در ذکر سایر مجللاتی که در بقعه بابلان و در جوار آن بی بی به خاک سپرده شده‌اند به طوری که از ترجمه تاریخ قم و کتاب بحارالانوار و کتاب بدرمشع حاجی نوری - علیه الرحمه - به دست می‌آید، جماعتی از بنات مجللات فاطمیه هم در مشهد فاطمه معصومه علیها السلام در مقبره بابلان به خاک سپرده شده‌اند که ذیلاً نام برده می‌شوند.

چنانچه بعداً در ابنیه قدیمه آستانه ذکر خواهد شد و در کتاب ترجمه تاریخ قم هم تصریح دارد، پس از وفات فاطمه علیها السلام ام محمد دختر موسی رضائیه وفات یافت و او را در جنب قبر فاطمه دفن کردند و سپس خواهر او میمونه بنه الرضائیه و او را نیز همان جا دفن کردند و قبه‌ای هم بر سر تربت ایشان بنا نهادند، متصل به قبه فاطمه علیها السلام و در این دو قبه شش قبر می‌باشد:

در قبه اول قبر سستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام و قبر ام محمد بنت موسی مُبْرَقَع خواهر محمد بن موسی و قبر ام اسحاق جاریه محمد بن موسی مبرقع و در قبه ثانیه قبر ام حبیب جاریه ابی علی محمد بن احمد بن الرضائیه و این کنیزک مادر ام کلثوم دختر محمد مزبور بوده است و قبر ام القاسم دختر علی کوی و قبر میمونه دختر موسی مبرقع، و مستفاد می‌شود از تاریخ مزبور که قبه اولی در طرف رودخانه و قبه ثانیه در طرف قبرستان بابلان واقع بوده است.

و نیز در جای دیگر از تاریخ قم در حالات موسی مبرقع مسطور است که پس از موسی خواهرانش زینب و ام محمد و میمونه دختران محمد بن علی علیهما السلام در طلب او از کوفه به قم آمدند و به عقب ایشان بُرئیه دختر موسی بیامد و ایشان به مقبره بابلان؛ آنجایی که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام است، مدفونند.

و تا اینجا آنچه مستفاد شد، این است که در مجاورت فاطمه معصومه ۱- ۲- ۳- زینب و ام محمد و میمونه، سه نفر دختران امام محمد تقی که نیز از امامزادگان بلافصل و در عفاف و شرافت، اصالت و نجابت، تعبد و تهجد یگانه بوده‌اند، یکی پس از دیگری زندگانی را بدرود گفته، در جوار فاطمه علیها السلام به خاک سپرده شده‌اند، و این زینب همان کسی است که قبل از وفات خود بر روی تربت فاطمه معصومه علیها السلام قبه‌ای

بنا نهاد - چنانچه بعداً ذکر خواهد شد - و در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که مقدم بر همه میمونه وفات یافته است؛ ۴ - ۵ - ۶ - میمونه و بُرُیْهه و أم محمد دختران موسی مبرقع نیز در جوار آن بی بی مدفونند؛ ۷ - ۸ - أم اسحاق جاریه محمد بن موسی مبرقع و أم حبیب جاریه محمد بن احمد بن موسی؛ ۹ - أم قاسم دختر علی کوبی که عموماً از نسوان صالحه می‌باشند و این ۹ تن در جوار فاطمه معصومه به خاک سپرده شده‌اند.

و در *أنوار المشعشعین* از صاحب بدایع الانوار نقل می‌کند که از کتاب مجدی که یکی از کتاب‌های معتبره انساب است، نقل کرده است که میمونه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و خواهر جناب فاطمه نیز در جوار آن بی بی دفن شده است، و در جای دیگر می‌نویسد که می‌توان گفت میمونه با خواهر خود فاطمه معصومه همراه و هم سفر بوده‌اند و یکجا به قم آمده‌اند، و در کتاب *مُنْتَهَى الْأَمَالِ مُحَدَّثِ قَمِي* مسطور است که در نسخه‌ای از انساب مجدی دیدم که میمونه دختر امام موسی علیه السلام هم با فاطمه معصومه است. و محتمل است که ام حبیب بنت احمد بن موسی مبرقع هم در جوار فاطمه معصومه مدفون باشد - چنانچه در *انوار المشعشعین* هم مدفن او را یا در مقبره بابلان و یا در مشهد محمد بن موسی مبرقع مردّد دانسته - چنانچه در حالات موسی مبرقع مذکور افتد.

فصل پنجم

در احوالات امامزادگان دیگری که در جوار فاطمه علیه السلام مدفونند

احوالات سید ابوالحسن الحسینی

و از جمله اختران برج امامت که در مقبره بابلان مدفونند، سید جلیل ابوالحسن حسین الحسینی است و در تاریخ قم مسطور است از سادات حسینیه اول کسی که به قم آمد، ابوالحسن الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام بود و چون به شهر قم آمد، حق سبحانه و تعالی او را پسری داد ابوالحسن علی نام و از علی بن ابی‌الحسن ابو عبدالله الحسین در وجود آمد و شایسته چنین است که پیش از آنکه به ذکر حالات ابوالحسن پردازیم، به طور اختصار از حالات اجداد وی شمه‌ای بنگاریم، و مقدمتاً برای تبرک به ذکر حالات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌پردازیم.

در تاریخ قم مسطور است که تولد آن حضرت به سال ۸۳ هجری و مادرش ام‌فروه دختر قاسم بن ابی‌بکر و وفاتش به سال ۱۴۸ و مدت حیاتش ۶۵ سال و امامتش سی و سه سال و دو ماه بوده و مدفنش در قبر پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بقیع مدینه است و فرزندان آن حضرت عبارتند از اسماعیل و عبدالله و موسی و اسحاق و محمد و فاطمه و علی، و بنا بر روایتی، عباس و ام‌کلثوم و بُرَیْهه و کریمه و اسماء و فاطمه صغری می‌باشند و از این جمله، فقط امام موسی و اسماعیل و اسحاق و علی و محمد دیباج را عقب (فرزند) بوده است.

اما اسماعیل بن جعفر در کتاب ارشاد مفید نقل است که او بزرگ‌ترین فرزندان آن حضرت بوده. او را بسیار دوست می‌داشته است تا جایی که جمعی از شیعه گمان می‌کردند که اوست امام بعد از آن حضرت، ولی اسماعیل در حیات پدر خود وفات نمود و در قریه عَرِیض و در بقیع مدفون گشت.

و روایت شده است که آن حضرت در وفات اسماعیل جزع سختی می‌نمود و بی‌نهایت محزون گشت و در تشییع او بی‌ردا راه می‌رفت و کِیراراً امر فرمود که جنازه او را بر زمین بگذارند و صورت او را باز نموده، بر آن نظر می‌کرد و این کار از آن جهت بود که معتقدین به امامت او وفات او را یقین کنند، ولی باز هم عده‌ای معتقد شدند به حیات اسماعیل و پس از وفات حضرت صادق علیه السلام جمعی حضرت امام موسی علیه السلام را امام دانسته، طایفه‌ای اسماعیل را امام خواندند و در این طایفه هم عده‌ای به حیات اسماعیل معتقد [بودند] و بعضی به وفات وی عقیده داشتند، لکن مدعی بودند که امامتش به فرزندش محمد منتقل گردیده است و فرزند را برای امامت از برادر اولی می‌دانستند و این دو فرقه را اسماعیلیه گویند - چنانچه در جای خود شرح داده می‌شود - و عقب اسماعیل از دو نفر است؛ یکی محمد و دیگری علی، و محمد را عقب از دو نفر است؛ یکی اسماعیل ثانی و دیگری جعفر شاعر، اما علی بن اسماعیل، اعقاب او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و اما جعفر شاعر را فرزندی است به نام محمد و او را عقب از چهار نفر است؛ احمد و جعفر و اسماعیل و علی، اما علی عقبش از دو فرزندش حسین و جعفر می‌باشد.

و از مشایخ قم روایت شده است که ابوالحسن الحسینی شُربِ آشکارا کردی و روزی به سبب حاجتی که او را بود، قصد سرای احمد بن اسحاق اشعری کرد و احمد به قم وکیل اوقاف بود. چون ابوالحسن به نزدیک سرای احمد رسید، احمد او را بار نداده، از صحبت خود منع کرد و ابوالحسن ملول و غمگین به منزل خود مراجعت نمود و بعد از آن احمد بن اسحاق قصد خانه کعبه کرد و چون به سُرِّ مَنْ رَأَى رسید، خواست که به خدمت حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام برود و آن حضرت را زیارت کند، ولی چون به در خانه رسید، دستوری خواست، امام او را اجازت دخول نداده، از زیارت و صحبت خود منع فرمود. پس احمد متحیر گردیده و در کار خویش درماند و نمی‌دانست که امام به چه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع می‌کند.

بنابراین، بسیاری سر بر آستانه آن حضرت نهاد و زیاد بگریست و گفت: ای نور دیده هر دو عالم و ای برگزیده اولاد آدم! چه بی‌ادبی از من صادر شده است که مرا به حضرت خود بار نمی‌دهی؟ پس امام او را دستوری داد و به خدمتش درآمده، حضرت فرمود: ای احمد! یادداری که فرزندزاده ما ابوالحسن در شهر قم به در خانه تو آمد و تو او را بار ندادی؟ احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم، مگر از برای آنکه شُربِ خمر را ترک کند و از آن توبه نماید. امام فرمود: راست گفتی، ولی باید که حق سادات علویه را بشناسی و ایشان را حرمت بداری، در هر حال که بوده باشند و به نظر حقارت بدیشان نظر نکنی که بزه کار شوی و گرفتار آیی.

و چون احمد بن اسحاق به قم مراجعت کرد، سید ابوالحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم آن دیار به دیدن احمد رفت و تا نظر احمد بر او افتاد، از جای برجست و به پیش او باز دویده، وی را اعزاز و اکرام بسیار نمود و او را در صدر مجلس بنشانید و سید مشاهده این حال را از احمد بدیع و غریب دانسته، از وی پرسش کرد که در این مدت هرگز چندین لطف و ترحیب درباره من نکردی و این نوبت را موجب چیست؟ احمد قصه رفتن خود را در صحبت امام حسن عسکری علیه السلام به سُرِّ مَنْ رَأَى و منع امام وی را از صحبت خویش به واسطه بی‌اعتنایی به سید ابوالحسن و بار ندادن به وی باز گفت و چون ابوالحسن این قصه را بشنید،

بسیاری بگریست و گفت: چون امام تا بدین غایت مرا حرمت می نهد، روا نباشد که من به غیر رضای خدای عمر و زندگانی گذارم. پس گفت: توبه کردم و به درگاه حق رجوع نمودم و پشیمان شدم از افعالی که از سر جهل و نادانی مباشرت کردم، و برخاست و به سرای خود باز گردید و آلات شراب بشکست و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت تا آن‌گاه که او را وفات رسید و به مقبره بابلان مدفون گشت و قبر و قُبه او به قُبه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام متصل و باز است. انتهى.

مدفونین در بابلان از اولاد حضرت سید سجاده علیه السلام

و علاوه بر یازده نفر سادات جلیل القدر سابق الذکر از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام هم نه نفر در جوار فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شده‌اند که از آن جمله چهار نفر از اولاد عبدالله الباهر و پنج نفر هم از فرزندان عمر اشرف برادر عبدالله مزبور می باشند؛ بدین قرار:

اما چهار نفری که از اولاد عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام هستند

حمزه قمی

یکی حمزه قمی فرزند احمد الدُّخ بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر که جد امامزاده جلیل القدر السُّلطان محمد شریف می باشد و ما برای تیمُّن به طور اختصار از حالات حمزه و نیاکان وی خبر می دهیم.

عبدالله باهر متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و مردی فاضل و فقیه بوده است که اخبار بسیاری روایت کرده است از پدران بزرگواران خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مردم هم آثار و اخبار زیادی از وی نقل کرده‌اند و از جمله روایاتی که نقل می کند، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بخیل و تمام بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود، و صلوات بر من نفرستد، و نیز روایت کرده است از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت دست راست دزد را می برید و اگر دوباره دزدی می کرد، دست چپش را هم می برید و اگر در مرتبه سوم هم دزدی می کرد، او را برای همیشه زندانی می گردانید.^۱

۱. در منتهی الآمال از شیخ مفید در ارشاد نقل می کند.

و او را به واسطه حُسن و جمال و درخشندگی دیدار، باهر می‌خواندند، و نقل شده است که در هیچ مجلسی ننشستی، مگر آنکه حُضار را از فروغ روی و روشنی جمال نور بخشیدی و جماعتی مادر او را هم امّ عبدالله، والدۀ ماجده حضرت امام محمد باقر علیه السلام دانسته‌اند و اولاد او را از پسرش محمد اَرْقَط می‌دانند؛ زیرا که او را دو پسر بوده است؛ یکی حمزة بن عبدالله که اسماء بنت امام جعفر الصادق را^۱ به حباله نکاح درآورد، ولی بلاعقب وفات یافت و دیگری محمد اَرْقَط مُکَنّی به ابی عبدالله که از مُحدّثین مدینه و سن او به ۵۸ سالگی رسیده بود و او را از آن جهت اَرْقَط می‌گفتند که صورتی زشت داشت.

و ابوالحسن المَعمری^۲ از ابونصر بخاری نقل کرده است که کسانی که بر محمد اَرْقَط طعن زده‌اند، این طعن نه از نقطه نظر نسبت او بوده، بلکه از آن جهت است که نسبت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بی ادبی و جسارت کرده، آن حضرت درباره وی نفرین فرمودند که از این جهت هم صورت وی زشت و منکرگشت و گرنه در صحت نسب وی تردیدی نشده است و عقب او از فرزندش اسماعیل است؛ زیرا فرزند دیگری هم به نام عباس بن محمد اَرْقَط داشته است که هارون الرشید او را به قتل رسانید؛ برای آنکه عباس وقتی بر هارون الرشید وارد شد و بین او و هارون کلمات تندی رد و بدل گردید^۳ و در پایان هارون بر وی خشمگین گشته، او را به جمله «یا ابْنَ الْفَاعِلِ» مخاطب گردانیده، عباس در جواب گفت: فاعله (زانیه) مادر تو است که در اصل کنیزکی بوده است و برده‌فروشان در فرّاش وی رفت و آمد می‌کرده‌اند. هارون از سخن وی سخت غضبناک شده، وی را به نزدیک خویش طلبید و گرز آهنینی که در دست داشت، بر روی عباس بکوفت و او را به قتل رسانید و از این رو بلاعقب درگذشت.

و اسماعیل بن محمد اَرْقَط همان کسی است که^۴ رجاء بن ابی الضّحاک او را با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به سال ۲۰۰ هجری از مدینه به مرو به نزد مأمون

۱. کتاب قِوَاژِ الْمُشَعَّعِينَ.

۲. عُمَدَةُ الطَّلَبِ.

۳. شرح شافیه ابی فراس؛ مَتَّهِی الْأَمَالِ؛ مَشْکُوهُ الْأَدَابِ.

۴. تاریخ قم؛ انوار المشعشعین.

برد و اعقاب اسماعیل از دو پسرش^۱ حسین بَنَفَسِج و محمد می‌باشد و محمد بن اسماعیل هم اعقابش از دو نفر پسران او یکی اسماعیل رخ و دیگری احمد است و اسماعیل رخ هم عقبش از یک فرزندش محمد غریق است که در رود نیل غرق شد. و احمد بن محمد بن اسماعیل را پنج پسر بوده: ۱. حمزه قمی که اکنون در اطراف آن گفت‌وگو داریم. ۲. ابوجعفر محمد. ۳. عبدالله مصری. ۴. حسین کوبی. ۵. جعفر، و چون مقام را گنجایش ذکر حالات هر یک از آنها و احفادشان نیست، لذا به طور مختصر فقط در اطراف حمزه قمی و حسین کوبی که به دست داعی کبیر کشته شد، سخن می‌رانیم.

علت هجرت حمزه از طبرستان

حمزه و حسین کوبی از یک مادر بوده‌اند که رقیه بنت جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام می‌باشد و برادرشان عبدالله بن احمد الرُّخ همان کسی است که در زمان خلافت مستعین^۲ به سال ۲۵۲ هجری خروج کرد و دینار بن عبدالله با او بجنگید و بر او غالب گشت و بالاخره عبدالله فرار کرده، پنهان گردید و در آن وقت در سن ۵۵ سالگی بود و در حال اختفا و فات کرد و قبرش معلوم نیست و بنا بر نقل مُتَّهَى الْأَمَالِ او را گرفتند و به سُرَّ مَنْ رَأَى بردند و در همان جا بمرد و عیالش به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پیوست.

خروج حسین کوبی در قزوین

و حسین کوبی هم در زمان مستعین در قزوین خروج کرد و در عمده الطالب مسطور است^۳ که او بر قزوین و ابهر و زنجان غلبه نمود و این مطلب در سال ۲۵۵ هجری روی داد و با او بود ابراهیم بن محمد بن عبدالله. پس به امر خلیفه بیرون رفت به سوی او طاهر بن عبدالله بن طاهر و در نتیجه، ابراهیم در اطراف قزوین به قتل رسید و حسین

۱. عمده الطالب.

۲. عمده الطالب.

۳. انوار المشعشعین.

کوکبی به طرف طبرستان گریخته، به داعی کبیر، امیر حسن بن زید، پادشاه آن سامان پناه برد و در میانه او با داعی کبیر گفت‌وگویی پدید آمد که بالنتیجه، داعی در غضب شد و حسین کوکبی را در برکهٔ آبی بینداخت و غرق گردانید و عقبی از برای او نبود. انتهى.

و در کتاب منتهی الآمال آورده است که در ایام سلطنت داعی کبیر بسیار کس از وجوه ناس و اشراف سادات عرضهٔ هلاک و دمار گشت؛ از جمله دو تن از سادات حسینی را مقتول ساخت؛ یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادر او فاطمه دختر جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود؛ دوم عبیدالله بن علی بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

و ایشان از جانب داعی، حکومت قزوین و زنجان را داشتند و گاهی که موسی بن بغا به عزم استخلاص زنجان و قزوین مأمور شد و بالشکری لایق بدان سامان تاختن آورد، ایشان را نیروی درنگ نمانده، لاجرم به طبرستان گریختند و داعی به جنایت هزیمت هر دو تن را حاضر ساخته، در برکهٔ آبی غرق گردانید تا جان بدادند و آن‌گاه جسد ایشان را در سردابی درانداخت و این واقعه در سال ۲۵۸ هجری بود و بالجمله گاهی که یعقوب بن لیث به طبرستان آمد و داعی به طرف دیلم فرار کرد، یعقوب جسد ایشان را از سرداب درآورد و به خاک سپرد. انتهى.

داعی کبیر و سلطنت او

داعی کبیر^۱ امیر حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او را داعی اول نیز می‌گفتند و مادرش دختر عبدالله بن عبیدالله الأعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و داعی در سال ۲۵۰ هجری در طبرستان خروج کرد و در سال ۲۷۰ وفات نمود و مدت سلطنتش بیست سال بود.

۱. منتهی الآمال و سایر تواریخ.

و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که داعی کبیر در سال ۲۵۲ هجری بر سلیمان بن طاهر تاختن برد و او را از طبرستان اخراج کرد و بر آن ممالک استیلا جست و در قتل عباد و هدم بلاد ملالتی نداشت و در ایام سلطنت وی بسیار کس از وجوه ناس و اشراف سادات عرضه هلاک و دمارگشت؛ از جمله دو تن از سادات حسینی بودند که سابقاً نگارش یافت و دیگر از مقتولین داعی کبیر، عقیقی، پسر خاله خود اوست که نامش حسن بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین الاصرع بن علی [بن حسین بن علی] بن ابی طالب علیه السلام است و او از طرف داعی حکومت شهر ساری را دارا بود و در غیبت داعی جامه سیاه که شعار عباسیان بود، بپوشید و خطبه‌ای به نام سلاطین خراسان بخواند و چون داعی قوت یافت و بازگشت نمود، سید عقیقی را دست به گردن بسته، حاضر ساخت و گردن بزد.

و دیگر جماعتی از مردم طبرستان را با خود از درکین و کید دانسته، خواست تا همگان را با تیغ بگذرانند. پس خویش را به تمارض افکند و پس از چند روزی آوازه مرگ خود را در انداخت و او را در جنازه‌ای جای دادند و به مسجد بردند تا بر وی نماز گذارند و چون مردم برای تشییع در مسجد انجمن شدند، ناگاه آن جماعتی که با ایشان مواضعه نهاده بود، از جای بجستند و ابواب مسجد را فرو بستند و تیغ‌ها را بکشیدند و داعی نیز شاکبی السّلاح از جنازه بیرون جست و شمشیر خود را بکشید و جماعتی کثیر را دست‌خوش شمشیر گردانید.

بِالْجُمْلَه، داعی با این‌که مردی خون‌ریز و مغمور در ستیز و آویز بود، در مراتب فضائل هم محلی بلیغ داشت و به اتفاق علمای نَسابه او را فرزندی نبود، جز دختری که از کنیزی داشت و نامش کریمه [بود] که او هم پیش از آنکه شوی اختیار کند، وفات یافت.

حکومت داعی دوم محمد بن زید در طبرستان

و محمد بن زید پس از وفات برادر به سال ۲۷۰ به داعی مُلقَّب گردید، ولی شوهر خواهرش ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمان شجری حسنی پس از وفات داعی کبیر (برادر زن خود) لَوای سلطنت برافراشت و بر

طبرستان استیلا یافت و محمد بن زید از جرجان لشکری رزم‌جو برآورد و با وی رزم داد تا او را بکشت و تمام طبرستان را در تحت فرمان خود در آورد و از سال ۲۷۱ هجری تا هفده سال و هفت ماه حکومت طبرستان بر وی استقرار یافت و سلطنتش چنان محکم گردید که رافع بن هرثمه در نیشابور روزگاری چند به نام وی خطبه می‌خواند و ابومسلم محمد اصفهانی کاتب معتزلی وزیر و دبیر او بود و در پایان کار محمد بن هارون سرخسی صاحب اسماعیل بن احمد سامانی او را در جرجان به قتل رسانیده، سرش را برگرفت و با پسرش که اسیر شده بود، به سوی مرو فرستاد و از آنجا به بخارا نقل کردند و جسدش را در گرگان در کنار قبر محمد دیباج بن الامام جعفر الصادق علیه السلام به خاک سپردند.

بِالْجَمَلِ، داعی دوم هم در علم و فضل فَحْلِي سِتْرُگ و در سَمَاحَت و شَجَاعَت مردی بزرگ بوده، علما و شعرا جنابش را مَلَجاً و مَنَاص می‌دانستند و در پایان هر سال به حساب بیت‌المال می‌رسید و آنچه افزون از مخارج به جای مانده بود، بر قریش و انصار و فقها و قاریان قرآن و دیگر مردم پخش می‌کرد و حَبَّه‌ای به جای نمی‌گذاشت.

اما مدفن حمزه قمی

باری چون حسین کویکی به دست داعی کبیر در برکه آب غرقه گشت، حمزه برادر ابوینی وی صلاح خود را در هجرت از طبرستان دیده، به طرف قم حرکت کرد، و در تاریخ قم مذکور است که دیگر از ساداتی که در قم بودند، سادات حمزیه می‌باشند که از اولاد حمزه بن احمد هستند.

و حمزه پس از کشته شدن برادر خود از طبرستان به قم آمد و با او بودند دو پسرش ابوجعفر محمد و ابوالحسن علی که به زبان طبری^۱ با هم سخن می‌گفتند، و چون به قم درآمد، مَتُوطن گردید و وجه معاش اکتساب می‌کرد و همچنان نبود تا وفات یافت و در مقبره بابلان در آنجایی که حضرت معصومه علیها السلام مدفون است، دفن گردید.

۱. تاریخ قم و منتهی الآمال.

ابوجعفر محمد بن حمزه

و ابوجعفر محمد پس از وفات پدر رئیس و پیشوا گردید و چند صنیعت در قم پدید کرد و پل وادی و اشجان^۱ را بیست و رباطی باگیچ و آجر در آنجا بساخت و دو پسر یکی ابوالقاسم علی و دیگری ابومحمد حسن از وی به وجود آمدند و پس از چندی زندگانی را بدرود گفت و او را هم در مقبره بابلان دفن کردند.^۲

و ابوالقاسم علی بن محمد

و ابوالقاسم علی هنگام وفات پدر جوانی کامل و فاضل و عاقل موصوف به قوت و بطش بود و املاکی چند به غیر از آنچه از پدر به میراث برده بود، به دست آورده، پیشوا و مقدم سادات گردید و یقابت علویه در قم پس از وفات عمش علی بن حمزه نقیب قم بدو مؤوض گشت و از جاریه ترکیه ای در سال ۳۴۳ هجری ابوالفضل محمد را آورد و در شوال سنه ۳۴۵ به حج بیت الله رفت و معزالدوله و سادات عراق و حجاز او را بسیار گرامی داشتند و در ربیع الآخر سال ۳۴۶ به قم باز گردید و همیشه مقدم و پیشوا بود تا در روز جمعه سلخ شعبان سنه ۳۴۷ وفات یافت و او را در قبه متصل به مشهد پدرش در مقبره بابلان دفن کردند.^۳

و ابوالقاسم علی از طرف پادشاه وقت، معزالدوله، مورد اعطا و انعام بوده، قریه فاردان از طرف سلطان بدو تقدیم گردیده بود؛ چنانچه در تاریخ قم ضمن ذکر رستاق انار می نگارد: «و قریه فاردان من السلطانی باسم علی بن محمد بن حمزه العلوی.» و علی بن محمد پیش از وفاتش به برادر خود ابی محمد حسن بن محمد نسبت به فرزند خردسالش ابوالفضل محمد شریف وصیت کرد که از وی و علاقه ملکی او نگاهداری نماید تا موقعی که به حد بلوغ و رشد برسد و ابومحمد حسن همچنان

۱. تاریخ قم.

۲. منتهی الآمال؛ تاریخ قم.

۳. تاریخ قم.

کرد تا ابوالفضل به سن رشد و کمال رسید و جوانی عاقل و نیکو خواه و باحیا گردیده، صاحب شرف و ثروت گردید - چنانچه بیاید.^۱

و علی بن حمزة القمی الشَّهیر به نقیب

اما علی بن حمزة برادر محمد و عموی علی سابق‌الذکر از سادات جلیل‌القدر و وسیع‌الصدر شمرده شده، نقابت سادات علویه قم چندی بدو مَفْوَض بوده است که پس از وفات او به علی بن محمد پسر برادرش مَفْوَض گردید - چنانچه گذشت. و در تاریخ قم مسطور است که علی در قم مزارع و املاک چندی به دست آورده، مُقَدَّم و پیشوا بود و نقابت علویه بعد از ابی‌علی احمد بن علی الشَّجری بدو مَفْوَض بوده است و به روایت دیگر شغل نقابت از برادرش محمد بن حمزه بدو رسیده؛ زیرا پسر برادرش ابوالقاسم علی بن محمد در وقت وفات پدر خردسال بوده است و از علی بن حمزه پسرانی به نام ابوعلی احمد و ابوجعفر محمد و ابوعبدالله الحسین و ابومحمد الحسن العزیزی و چند دختر در وجود آمدند و در شهر قم وفات یافت و آنجا که مشهد برادرش است، او را هم دفن کردند و فرزندان وی املاک و اسباب او را کما فرض الله^۲ تقسیم کردند. انتهى، و احوالات محمد شریف بعداً نگاشته خواهد شد.

مدفونین در مقبره بابلان از اَحماد عمر اشرف بن امام زین‌العابدین علیه‌السلام

سخن در اطراف عمر اشرف

عمر اشرف از فرزندان حضرت سجاد علیه‌السلام و مردی عاقل و فاضل و جلیل و مُتَوَلّی صدقات حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دارای سخاوت و کرم بسیار با ورع و پرهیزگار شمرده شده. کلیه علمای رجال او را مدنی و از تابعین دانسته‌اند و از محدثین عالی مقام ثقه و عدل بوده است و از ابوامامه، سهل بن حنیف، روایت کرده است و أم سلمه بنت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام را تزویج

۱. تاریخ قم.

۲. چنانکه خداوند مقرر داشته است؛ منظور طبق مقررات باب ارث است.

کرده. اعقابش از یک فرزندش علی اصغر مُحَدَّث می‌باشد و علی اصغر هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و اعقابش از سه فرزندش ابوعلی قاسم و عمر الشَّجری و ابو محمد حسن بوده‌اند.^۱

به هر حال، عمر اشرف جلیل القدر، رفیع المنزله، افخم السَّیاده شناخته شده. ابوالجارود بن المُنذر روایت می‌کند که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم که کدام یک از برادرانت افضل و نزد حضرتت محبوب‌ترند و آن حضرت در جواب فرمودند: اما عبدالله الباهر، پس دست من است که به وسیله آن حمله می‌کنم و اما عمر اشرف، پس چشم من است که با آن می‌بینم و اما زید، پس زبان من است که بدان تکلم می‌نمایم و اما حسین اصغر، پس حلیم و بردبار است ﴿يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خُاطِبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.^۲

و عمر اشرف را اعقاب بسیاری است که عموماً از نُقباً و بزرگان شمرده شده‌اند که از آن جمله است ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر اشرف که او را اطروش می‌نامند و همچنین ناصر کبیر مالک بلاد دیلم هم می‌خوانند و در سال ۳۰۱ به طبرستان درآمد و سه سال و سه ماه مالک طبرستان بوده، در همانجا به النَّاصِرِ لِلْحَقِّ مُلقَّب گردید و جمع کثیری بر دست او مسلمانی گزیدند و کارش سخت بالا گرفت و عظمتش روز به روز فزونی یافت تا در سال ۳۰۴ در سن نود و نه یا نود و پنج سالگی (به اختلاف روایات) در شهر آمل وفات یافت، در حالی که دو پسر از او به یادگار باقی ماندند؛ یکی احمد و دیگری ابوالحسن علی.^۳

مسعودی می‌گوید^۴ که در سنه ۳۰۱ حسن بن علی اطروش در بلاد طبرستان و دیلم ظهور کرد و مُسَوِّدَه را از آنجا بیرون نمود و اطروش مردی عالم و بافهم و عارف

۱. منتهی الآمال؛ انوار المشعشعین.

[۲]. سورة فرقان، آیه ۶۳ که در مورد عباد الرحمن است، ولی در متن به جای یمشون مذکور در آیه شریفه، یمشی آمده است: ... با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).]

۳. منتهی الآمال؛ انوار المشعشعین.

۴. مَزُوجُ الذَّهَبِ.

به آرا و نَحْل بود و در دیلم مدتی اقامت داشت و مردم دیلم را که کافر و مَجوس بودند، به خدای تعالی بخواند و آن جماعت به دست وی مسلمان شدند و در دیلم مسجدها بنیان کرد. انتهى.

و در منتهی الآمال او را به ناصر کبیر مالک بلاد دیلم و طَوْدُ الْعِلْم، و العالم و العیلم نام برده، اضافه می‌کند که صاحب مؤلفات کثیره و از جمله صد مسئله است که سید مرتضی او را تصحیح فرموده، به ناصریات نام نهاده است.

ناگفته نماند که عمر اشرف را از آن جهت اشرف گفتند که فضیلت و شرافت را از دو طرف دارا بود؛ چه که پدرش سید سجاد علیه السلام نوّه امیرالمؤمنین و هم فاطمه زهرا علیها السلام است، بر خلاف عمر اطرف که منحصرأً از طرف حضرت امیر شرافت را دارا بوده است.

اکنون بر سر سخن بازگشته، مدفونین در مقبره بابلان از احفاد عمر اشرف را بنگاریم.

۱. ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن عمر الشجری بن علی بن عمر اشرف

جدّ وی عمر شجری^۱ در دیهی از دهات مدینه به نام شجره که میقاتگاه حاجیان است، اقامت داشته. از این جهت، او را شجری و احفاد او را سادات شجریه می‌نامند. و در تاریخ قم مسطور است که گویند ابوعلی شجری با نُعمان دیلمی (لیلی) که صاحب لشکر حسن بن زید علوی است، بود و با او به نیشابور در آمده، چون لیلی را در نیشابور بکشتند، ابوعلی از نیشابور خارج شده، در سال ۳۱۰ به قم آمد و در قم وطن ساخت و دختر عبدالله بن حمّاد بن نصر بن عامر اشعری را بخواست و از او ابو جعفر محمد و ابو محمد الحسن الشجری و ابو القاسم علی و ابو عبدالله جعفر و ابو الحسن عبدالله و پنج دختر بیاورد و نقابت علویه در روزگار ابوعلی بدو مُفَوَّض بوده است تا به وقت وفات او، و او را در مقبره بابلان به مشهدی که بدو معروف است، دفن کرده‌اند که اکنون از مشهد او اثری دیده نمی‌شود.

۱. شجره در یک فرسنگی مدینه است که حاجیان از آنجا مُحَرَّم می‌شوند.

۲ و ۳. ابو محمد الحسن بن احمد الشَّجری و ابو جعفر محمد

و پسرش ابو محمد^۱ حسن بن احمد شجری جوانی عاقل در رسید و بر وجه معاشی که او را بود، قناعت می نمود و پیوسته به نیابت از حُکام و وُلّات، اهل قم را از اهل عَمّ و فساد با مردمانی چند حمایت می کرد و محافظت می نمود و همیشه تا به آخر عمر مُقَدَّم و پیشوا و سرور بوده است تا در روز شنبه نه روز از ماه صفر مانده سنه ۳۴۹ وفات یافت و او را در قبر برادرش ابی جعفر محمد^۲ به مقبره بابلان دفن کردند و از او سه پسر، ابوعلی احمد و ابو جعفر محمد و ابوالقاسم علی العزیزی و یک دختر باز ماندند. و از حالات ابی جعفر محمد در تاریخ قم چیزی دیده نمی شود، جز آنکه در حالات ابی محمد حسن می نویسد که او را در قبر برادرش دفن کردند.

۴. ابوعلی احمد بن الحسن الشَّجری

و ابوعلی احمد پسر ابی محمد حسن جوانی عاقل^۳ و ذوفنون بَحَاث در رسید و بر وجه معاشی که او را بود، اختصار می نمود و مدت عمر خَراج از او نگرفتند و روز پنجشنبه دهم ماه ربیع الآخر سنه ۳۷۱ به قم وفات یافت و در قبر پدرش به مقبره بابلان مدفون گردید و از او پسر بچه ای به نام حسن باقی ماند که مادر او رستاقیه بود. و اما ابو جعفر محمد بن الحسن در حالت کودکی به بغداد رفت و کارش به نظام شد و به نزد معزالدوله معزّز و مکرّم بود و به بغداد مالی بسیار کسب کرد و در همان جا متأهل گشت و پنج پسر آورد.

و اما ابوالقاسم علی بن حسن العزیزی به قم بزرگ شد و بسیار متکلم و از اهل جدل و مباحثه و نیک بخت و سعادت مند بود.

و اما ابوالقاسم علی بن احمد الشَّجری یکی از پنج پسر ابوعلی احمد در روزگار یَحْکُم قصد بغداد کرد و از جانب یَحْکُم و توذون و معزالدوله ریاست و حکومت

۱. تاریخ قم.

۲. و از این عبارت به دست می آید که ابو جعفر محمد هم در مقبره بابلان مدفون است.

۳. تاریخ قم.

یافت و مُتَمَوِّل و توانگر گردید، و در تاریخ ابوبکر الصَّوْلِي آمده است که او والی کوفه شد و در روزگار خلافت مُتَّقِي، رَفِيعُ الْقَدْر و عالی مرتبه گشت تا جایی که خواست او را به خلیفه نام نهند، و هم در تاریخ مزبور است که مُتَّقِي خلیفه در زمان امارت توذون ابوالقاسم را مُتَّهَم گردانید بر این که با عبدالله بن الرّاضی بر خلافت مواضعه و قرارداد کرده است و از این جهت، در سال ۳۱۹ او را بگرفتند و به اهواز فرستادند و در آنجا او را زهر دادند و با همان زهر وفات یافت و مدتی بر سر قبر او خیمه زده بودند، و در تاریخ قم است که ابوالقاسم در یک شب به قیمت سی هزار مثقال طلا و جواهر ببخشید، به غیر از خلعت‌ها و مرکب‌ها از اسب و آستر و آستر. وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

۵. محمد بن احمد بن علی بن محمد بن عمر اشرف

محمد بن احمد برادر ابی محمد حسن است - که سابقاً نگارش یافت - که در سال ۳۴۹ ابومحمد وفات یافت و در قبر برادرش ابی جعفر محمد به مقبره بابلان دفن گردید، و از این جمله که در تاریخ قم بدان تصریح شده، برمی آید که ابوجعفر محمد بن احمد هم در مقبره بابلان مدفون بوده که برادرش را در مقبره او دفن کرده‌اند.

و در کتاب انوارالمشعین مسطور است: مخفی نماند که چهار نفر از اعقاب عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام که اسم‌های آنها از این قرار است: ۱. حمزة القمی ۲. محمد بن حمزه ۳. علی بن محمد بن حمزه که پدر سلطان محمد شریف بود ۴. علی بن حمزه برادر محمد بن حمزه و چهار نفر هم از اعقاب عمر اشرف بن امام زین العابدین علیه السلام که اسامی آنها از این قرار است: ۱. احمد ۲. محمد بن احمد ۳. حسن بن احمد ۴. احمد بن حسن که ذکر آنها هر یک در مقام خود گذشت. صاحب تاریخ قم تصریح نموده است بر این که آنها در قبرستان بابلان مدفونند و صاحب بقعه می‌باشند، اما اکنون اثری از قبر آنها معلوم نیست. انتهی.

ناگفته نماند که منظور نگارنده شرح حال کسانی است که تصریح شده است بر این که در بابلان مدفونند و از این جهت، از ذکر حال بقیه خودداری گردید و تا اینجا بیست نفر از کسانی که در جوار فاطمه معصومه علیها السلام مدفونند، نام برده شد.

فصل ششم

در تاریخچه آستانه مقدسه و وضع آن قدیماً و جدیداً

گرچه ذکر تاریخچه آستانه و وضع آن قدیماً و جدیداً و همچنین توصیف از ابنیه آن از منظور اصلی این کتاب خارج [است] و باید در کتاب اماکن مذکور افتد، ولی از لحاظ این که زودتر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد، استثنائاً در اینجا درج گردید. جناب فاطمه معصومه علیها السلام چون در سال ۲۰۱ هجری وفات یافت و در باغ بابلان مدفون گردید، آل سعّد اشعری عموماً و یا موسی بن خزرج بالخصوص بر سر تربت مقدس او سایبانی از بوریا^۱ ترتیب دادند و همین سایبان باقی بود تا آن‌گاه که زینب دختر امام محمد تقی علیه السلام به قم بیامد و گنبدی بر سر قبر آن جناب بنا نهاد و دو بانوی دیگر در جنب قبر فاطمه در زیر همان قُبّه مدفون گردیدند؛ یکی ام‌محمد بنت موسی مُبرقع؛ و دیگری ام‌اسحاق، جاریه محمد بن موسی مُبرقع. علاوه، سه بانوی دیگر هم در مجاورت ایشان به خاک سپرده شدند که گنبدی جداگانه بر سر تربستان بنا نهاده شد؛ یکی میمونه بنت موسی مبرقع؛ دوم ام‌حبیب، جاریه ابی‌علی محمد بن احمد بن موسی؛ سوم ام‌القاسم، دختر علی کوبکی، و نیز در جنب ایشان هم چند بانو و چندین امامزاده مدفون گشتند که در جای خود گذشت و به طور مسلم تا چهار گنبد متصل به یکدیگر برای آنها بنیان شد،^۲ و با این حال، بنای قدیمی آستانه معلوم گردید که بیش از چند قُبّه ساده و متصل به هم نبوده است.

و قُبّه جناب فاطمه را دری بوده است که به طرف رودخانه باز می‌شده که هم کوتاه و هم کوچک بوده است و ابوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی که در قم عامل بود، به سال ۳۵۰ هجری آن در را برداشت و در جای آن دری بزرگ‌تر نصب کرد و به طوری که از تاریخ قم که در سال ۳۷۸ تألیف گردیده، به دست می‌آید، تا سال ۳۵۰ بنای آستانه به همان وضع نخستین بدون تغییر باقی بوده. تنها تغییری که در آن راه یافته است، همان در کوچکی بوده است که برداشته‌اند و بزرگ‌تر کرده‌اند و

۱. تاریخ قم.

۲. انوار المشعشعین.

بدین طرز باقی بوده است تا در سال ۵۲۹ هجری شاه بیگم دختر عماد بیک که از زنان بلند همت و نیکوسیرت و ثروتمند بوده است، گنبدی باشکوه بنیان نهاد و^۱ دو قُبّه کوچک را برداشت و به یک گنبد بلندتر و بزرگ‌تری تبدیل گردانید.

و اطلاعاتی که از وضع گنبد مزبور در دست است، همین است که اولاً سطح بیرونی آن کاشی‌کاری بوده است،^۲ لکن از چگونگی کاشی‌های آن اطلاع صحیحی در دست نیست و ثانیاً سطح درونی آن از طلا و لاجورد به سبک اعراب نقش و نگار بوده است. قاعدتاً گنبد هم کثیرالاضلاع منظم [بوده] و هشت گوشواره تشکیل می‌داده است؛ به طوری که در چهار ضلع موازی آن چهار در از چوب گردو وجود داشته است که با رنگ زرد و بخور آنها را براق ساخته بودند.^۳

و آنچه مسلم است، این است که تا پیش از طلوع خاندان صفویه و ظهور سلطنت این سلسله جلیله، آستانه مقدسه با همان وضعی که اشعار رفت، باقی بوده است؛ یعنی نه ضریحی داشته و نه ایوان‌های باشکوهی دارا بوده و نه صحن‌های متعددی که اکنون مشاهده می‌گردد و اگر هم زاید بر آنچه گفته شد، بنایی داشته، خیلی مختصر بوده است و در جایی هم ذکر نشده است، ولی در زمان سلطنت پادشاهان صفوی و از سال ۹۰۶ به بعد تدریجاً تغییرات و تعمیرات مهمی در آستانه مقدسه پیدا شده است که ذیلاً ذکر می‌کنیم.

فصل هفتم

تعمیرات و تغییرات مهمه بعدی

در وضع بنای آستانه مقدسه و تاریخ هر یک

تا سال ۳۷۸ هجری بنای آستانه را همان چند گنبد ساده تشکیل می‌داده است و تنها تغییری که پیدا کرده است، همان دری است که ابوالحسن بزرگ‌تر گردانید و در تاریخ قم که در سال نام‌برده تألیف شده، تغییر دیگری ذکر نمی‌کند و در سال ۵۲۹ شاه

۱. راهنمای قم، نقل از روح و ریحان، صفحه ۴۵۹.

۲. راهنمای قم و نقاشی‌های سابق.

۳. راهنمای قم؛ سیاحتنامه تاورنیه.

بیگم بناها را برداشته، به یک گنبد آبرومند مبدل می‌دارد و در سال ۶۰۵ تا ۶۱۳ احمد بن اسماعیل مرقد مطهر آن حضرت را با خشت‌های مختلف الشکلی از کاشی‌های مربع و کوبی می‌آراید. به شرحی که در نفایس آستانه ذکر خواهد شد. و دیگر هیچ‌گونه تغییری در آن راه نیافته، از بناهای باشکوه کنونی هیچ یک را دارا نبوده و می‌توان گفت کلیه ابنیه آستانه از زمان صفویه به بعد پدید آمده است؛ به شرحی که اکنون ذکر می‌شود.

اول کسی که تغییری در وضع آستانه بداد، شاه اسماعیل صفوی بود که در سال ۹۲۵ هجری ایوان شمالی را بساخت و با کاشی‌های مُعَرَّق و فیروزه فامی بیاراست و صحن عتیق را شالوده بریخت و از آن روز این ایوان یگانه مدخل و راهرو آستانه گردید.

پس از او شاه طهماسب برای مرقد مطهر ضریحی از کاشی بساخت و این کار به دست اعتمادالدوله که از رجال بزرگ مملکت شمرده می‌شد، به سال ۹۵۰ انجام پذیرفت و همین پادشاه پیش از آن بنای تاریخی دیگری هم به یادگار بگذاشته بود و آن بنای ایوان جنوبی مدرسه فیضیه است که در سال ۹۳۹ هجری ساخته شده و مدخل صحن عتیق از مدرسه مزبور می‌باشد، و در کتاب راهنمای قم می‌نویسد که با احداث این ایوان می‌خواست زائرین فاطمه علیها السلام از دو ایوان باشکوه عبور کنند تا وارد حرم بشوند، نه آنکه آن را برای مدرسه فیضیه ساخته باشند؛ چنانچه بعضی گمان برند، و در جای خود گوئیم که این مدرسه کوچک بوده، بعداً آن را بزرگ کرده‌اند و در آن ایام گنجایش چنان ایوان رفیع و باشکوهی را نداشته است و بنای این ایوان با کاشی‌های لاجوردی رنگ آن به سال ۹۳۹ به پایان رسیده است.

و در تاریخ فیض مسطور است که متصل به ضریحی که از کاشی ساخته شده، ضریحی دیگر از نقره خام ساخته و نصب گردیده که مرقد مطهر را به طوری که ضریح کاشی را نیز فرا می‌گرفته است، بدان آرایش بخشیده‌اند و این ضریح از بناهای شاه طهماسب اول است که به مرور ایام و استلام زوَّار شکسته و گسیخته شده بود و جناب آقای حاج میرزا سید حسین متولی باشی حضور حضرت شاهنشاه ناصرالدین شاه به عرض رسانید که ضریح نقره از حلیه آبادی عاطل گشته،

در صورتی که اجازه فرمایند آن را بر هم زده، ضریحی از نو ترتیب دهیم و در این صورت، هر مقدار نقره موجود دارد، به کار برده می‌شود و آنچه کسر بیاید، از خزانه مبارکه آستانه تأمین می‌گردد؛ چه که بعضی از آلات نقره در خزانه مبارکه حاضر است که مَهْمَل و بی‌فایده می‌باشد، ولی انجام این منظور بر آن موکول است که مزد زرگر و اجرت کارگران و استادان ضریح‌ساز را حضرت شاهنشاهی عهده‌دار گردند. و این درخواست در پیشگاه پادشاه مقبول افتاده، از طرف ذات قرین الشرف ملوکانه به ذوالفقار خان فرزند میرزا آقا خان اعتمادالدوله (صدر اعظم) که در آن زمان حکمران قم بود، دستور داده شد که اجرت کارگران و استادان و اشخاصی را که در کار ساختن ضریح دخالت دارند، از محل درآمد و جوه دیوانی پرداخت نماید و چون حسب الامر، ضریح سابق را بر هم زده، نقره‌اش را ذوب و خالص گردانیدند، نتیجتاً مقدار پنجاه هزار مثقال نقره خالص به دست آمد که برای ساختن ضریح کنونی کسر بود و بنابراین، موازی چهل و سه هزار مثقال نقره دیگر از داخل خزانه بیرون آورده، غال گذاشتند و از مجموع آنها این ضریح که فعلاً دیده می‌شود [را] بساختند که جمعاً بالغ بر نود و سه هزار مثقال نقره خالص در ساختمان این ضریح به کار رفته؛ یک‌هزار تومان زر خالص هم بابت اجرت ساخت آن به زرگرها تأدیه گردیده است، و معلوم باد که یک مثقال به وزن بیست و چهار نخود است و هر نخودی به وزن چهار گندم، و تومان عبارت از هیجده نخود طلای خالص است. انتهى.

و بنا بر آنچه گذشت، ضریح کاشی و نقره هر دو از آثار بزرگ و گران‌بهای شاه طهماسب اول بوده که از سال ۹۵۰ الی ۹۵۲ از خود به یادگار گذاشته است و پس از آن شاه عباس ثانی برای مدفن پدر خود شاه صفی که در سال ۱۰۵۲ وفات یافت، در جهت قبله روضه مطهره بنایی احداث کرد که به حرم مطهر متصل و به وسیله شبکه آهنینی راه آن به حرم مسدود شده بود و برای مقبره مزبور صحن جداگانه‌ای هم بنا نهاد و در سال ۱۰۵۳ این دو بنا به پایان رسید.

در کتاب راهنمای قم مسطور است که «شاه صفی اول صحن زنانه‌ای که در قسمت جنوبی آستانه است [را] در سال ۱۰۷۷ بنا نهاد و این صحن زنانه‌ای که در قسمت

جنوبی آستانه است [را] در سال ۱۰۷۷ بنا نهاد. این صحن برای مقبره شاه عباس و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین راه مخصوصی شد؛ چنان‌که می‌بینیم مدخل آنها در این صحن واقع است، و شاه عباس ضریحی از فولاد سفید ترتیب داده و مرقد مطهر را به طوری که ضریح کاشی را نیز فرا می‌گرفته، بدان آرایش داد و ضریح نقره‌ای که اکنون دیده می‌شود، همان فولادین است. فقط صفحه‌هایی از نقره بر آن افزوده‌اند و این ضریح به قدری سفید و بزاق بوده است که تاورنیه را در اشتباه انداخته و بدون تردید آن را نقره انگاشته است.»

و در صفحه ۳۶ همان کتاب مسطور است که «در قسمت جنوب غربی آستانه، شاه صفی ثانی بنایی بیفزود. این بنا که به سال ۱۰۷۷ بسی ماهرانه ساخته شده و از بناهای تاریخی است، مقبره شاه عباس ثانی می‌باشد، الی آخره.»

ملاحظه نمایید که اولاً، بنای صحن زنانه را در سال ۱۰۷۷ و بانی آن را شاه صفی اول دانسته با این‌که بنای آن به سال ۱۰۵۳ و بانیش شاه عباس ثانی بوده و الی‌الآن هم به نام صحن شاه عباسی مشهور و در تاریخ فیض و تحفة‌الفاطمین هم بدان تصریح گردیده است و علاوه، با مراجعه به سییر و تواریخ روشن می‌شود که شاه صفی در سال ۱۰۵۲ زندگانی را بدرود گفته.

در ثانی، ضریح نقره قدیمی را که در تمام تواریخ و سیاحتنامه‌ها به نقره بودن آن تصریح شده؛ مخصوصاً تاریخ فیض که مؤلفش ادیب فقید میرزا علی‌اکبر فیض شخصاً ناظر اوضاع بوده؛ حتی کتیبه اطراف ضریح هر چه خط ثلث دارد، به خط خود او می‌باشد و با تولیت وقت آقای حاج میرزا سید حسین متولی باشی هم کاملاً معاصر و مصاحب و از جزئیات کار آستانه بااطلاع و در امورات آنجا هم ذی دخل [بوده] و تولیت مضع خاقان فتحعلی شاه را هم که در آن عصر منصب خطیری بوده است، بر عهده داشته، علاوه، در کلیه کارهای مربوطه مُشار و مُستشار شمرده می‌شده است و با این حال، نمی‌توان گفت که در موضوعات آستانه قلمش به خطا رفته باشد، ضریح سابق را از نقره دانسته و حتی نسبت به وضع گسیختگی و شکستگی ضریح پیشین و گزارش تولیت وقت به دربار پادشاه و کسب اجازه برای

تعمیر و تجدید آن و تعیین وزن نقره ضریح سابق و میزانی که از خزانه مبارکه بر آن افزوده شده و مزد کارگران و استادان، طوری جریان امر را حکایت کرده است که می‌رساند شخصاً حاضر و ناظر امور بوده، مشهودات خود را نگاشته است.

و با مراتب بالا و تصریح سیاحتنامه‌ها و تاریخ فیض و تحفة الفاطمیه و انوار المشعشعین بر این‌که ضریح سابق نیز از نقره بوده است، معلوم نیست روی چه اصل و بنیان و با چه مدرک و مأخذی نویسندگان کتاب راهنمای قم ضریح سابق را از فولاد قید کرده و بنای آن را به شاه عباس نسبت می‌دهند؟ و از همه گذشته، بنای مقبره شاه عباس را که به اتفاق مورخین شاه سلیمان فرزند وی بنیان نهاده، کتیبه دور مقبره هم مثبت همین معنی است، روی چه اصل و منطقی به شاه صفی نسبت داده‌اند، با این‌که تاریخ بنای آن را به سال ۱۰۷۷ تعیین کرده، با این‌که به طور مسلم شاه صفی در ۱۰۵۲ وفات کرده است؟

و ناگفته نماند که اولاً، مقبره شاه صفی اینک داخل مُحَوَّطَه حرم افتاده است و مُشَبَّک آن را برداشته‌اند - چنانچه در توصیف ابنیه آستانه مذکور افتد - و ثانیاً، صحن شاه عباسی هم که در جنوب روضه مطهره و مقبره شاه صفی واقع و به صحن زنانه مشهور و فعلاً صحن جلو موزه را تشکیل داده است، برای مقبره شاه صفی و شاه عباس و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین راه مخصوصی بوده و می‌باشد؛ زیرا مقابر نام‌برده در جهت شمال و مغرب همین صحن واقع می‌باشند و درب آنها بدین صحن هم باز می‌شود.

بقعه شاه عباس ثانی که در قسمت جنوب غربی روضه مطهره واقع و از بناهای تاریخی و ممتاز شمرده شده است، از بناهای شاه سلیمان صفوی پسر شاه عباس است که در سال ۱۰۷۷ بسی ماهرانه ساخته است و در جای خود ذکر خواهد شد. و در سمت غربی آستانه مقدسه متصل به مقبره شاه عباس بنایی دیگر دیده می‌شود که آن را شاه سلطان حسین به سال ۱۱۰۷ بنا نهاده و مقبره پدرش شاه سلیمان در آن بقعه واقع است و نیز در همان سال مأذنه شمالی صحن عتیق را که در برابر ایوان طلا و بر روی راهرو مدرسه فیضیه بر فراز ایوان باشکوه شاه طهماسبی واقع است، بنا نهاد که بسیار زیبا [است] و بر روی هشت ستون چوبی قرار دارد و این مأذنه که به شکل هرم مربع‌القاعده و با خشت‌های طلا تزیین گردیده است،

اصل بنایش از شاه سلطان حسین [است] و اسم او در آنجا خوانده می‌شود، ولی به دست فتحعلی شاه زرین گردیده است - چنانچه بعداً شرح داده خواهد شد. و در جهت جنوبی و متصل به مقبره شاه عباس و شاه سلیمان بنای دیگری افزوده شده است. دستور ساختمان این بنا را شاه طهماسب صفوی آخرین پادشاه دودمان صفویه در موقعی که بر افغانه چیره گشته و از راه قم به طرف اصفهان؛ یعنی پایتخت قدیم ایران، کوچ می‌داد، به سال ۱۱۴۲ هجری برای آرامگاه پدر خود (شاه سلطان حسین) و سایر خاندان صفویه؛ آنهایی که به تیغ ستم محمود و اشرف افغان به قتل رسیده بودند، به حکمران قم داد و طولی نکشید که ساختمان آن را به پایان رسانیدند و همین بنا اکنون جزء سالن متصرفی موزه آستانه در آمده، یکی از اتاق‌های موزه می‌باشد که توصیف هر یک از بناهای مزبور در فصل آینده نگاشته خواهد شد.

اینها که نوشته شد، قسمت‌هایی بود که سلاطین صفویه بر آستانه مقدسه قم در ظرف مدت دو قرن بیفزودند و در این مدت به غیر از پادشاهان نام‌برده فقط مرتضی قلی خان پسر علی خان مُلقَّب به صفی‌قلی خان که از رجال دولت خاندان صفوی بوده است، به طوری که در کتاب *آثار الشیعه^۱* مسطور است، در مقام تعمیر ایوان شمالی آستانه برآمده، ایوانی را که شاه اسماعیل بنا کرده بود، مرمت نمود، و اما قسمت‌هایی که در دو قرن اخیر از طرف پادشاهان قاجاریه و یارجال دولت ایشان و یا از ناحیه کسان دیگر بر بنای آستانه افزوده شده است، بدین ترتیب می‌باشد:

آنچه مسلم است، این است که پس از انقراض صفویه تا زمان فتحعلی شاه در ابنیه آستانه تغییری رخ نداده، چیزی بر آن افزوده نشده، ولی فتحعلی شاه قاجار به وضع آستانه رونقی بسزا بخشیده، قسمت‌هایی هم بر آن بیفزود.

از جمله، به سال ۱۲۱۸ - چنانچه تفصیلش بیاید - کاشی‌های گنبد مطهر را برچیده، به جای آن خشت‌های زرانودی به کار برد، و در تاریخ فیض مسطور است که مأذنه طلای صحن عتیق هم از بناهای فتحعلی شاه است که با بنای گنبد یکمرتبه ساخته شده، ولی خشت‌های طلای این گل‌دسته از بقایای خشت‌هایی است که

نادرشاه افشار در گنبد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده بود و مقداری که زیاد آمده بود، امر کرد تا به قم حمل نمودند و به خزانه مبارکه حضرت معصومه بسپردند. این خشت‌ها در خزانه حاضر بود. فتحعلی شاه امر کرد تا در بام این مأذنه به کار بردند و قدری از آن خشت‌ها هم که زیاد آمد، در خزانه مبارکه سرکار فیض آثار هم‌اکنون حاضر می‌باشد. انتهى.

و در سال ۱۲۲۲ دو لنگه در بسیار عالی و زیبایی ساخته، زیر آن را با صفحاتی از نقره پیوست ببوشید و روی نقره را پارچه‌هایی از طلا با نقش اثر در هم کوبیده، علاوه، صفحاتی از طلا هم به اشکال گوناگون کوبی و غیر کوبی در متن و حاشیه آن جای داده، اسامی جلاله و اشعار چندی بر روی آنها کنده بودند و این در [را] که به سال ۱۲۲۱ وقف کرده بود، به سال ۱۲۲۲ بین ایوان شاه اسماعیل و حرم مطهر بیاویختند.

و در کتاب راهنمای قم آورده است که هم در سال ۱۲۲۱ درب طلای ضریح را هم به پای داشتند و نیز در سال ۱۲۲۱ کف حرم مطهر و همچنین زیر پای ضریح را هم سنگ مرمر کردند. انتهى، و ناگفته نماند که بانی همه نیز فتحعلی شاه قاجار بوده است. و نیز در سال ۱۲۲۳ مدرسه کوچکی که در شمال صحن عتیق بود [را] خراب گردانیده، بر جای آن مدرسه کنونی را بنا نهاد و بلافاصله خانه‌های شاهی را در زاویه جنوب غربی مدرسه بنیان ساخت و به فاصله دو سال بعد مدرسه دارالشفاء و سپس مسجد بالای سر را به سال ۱۲۳۶ بنا گردانید و صحن عتیق شاه اسماعیلی را هم توسعه داده، در دو جهت شرقی و غربی آن بقعه‌هایی چند احداث نموده و در قسمت شمال غربی آن بقعه‌ای [را] تعمیر [کرد] و برای مدفن خویش آرایش و اختصاص داد و آب انباری در داخل آن بنا نهاد و در سال ۱۲۴۹ در مقام برآمد که ایوان شاه اسماعیلی را هم با خشت‌های زرینی بیاراید و حتی مقداری از خشت‌های زر اندود آن را هم مهیا گردانید، ولی عمرش برای انجام این مهم کفایت ننموده، در سال ۱۲۵۰ زندگانی را بدرود گفت - چنانچه بیاید.

و در تاریخ فیض مسطور است که در زمان حیات خود مقداری از آن خشت‌های طلا را در مَقَرَس سقف ایوان به کار برده بود که وفات یافت و این کار در سلطنت

محمد شاه همچنان نیمه تمام باقی مانده بود تا در سال ۱۲۶۷ ناصرالدین شاه قاجار آن را به پایان رسانید.^۱

و در تاریخ مزبور مخارج آن را هم به دوازده هزار تومان تعیین کرده که از آن جمله مبلغ هشت هزار تومان فتحعلی شاه و بقیه را ناصرالدین شاه به مصرف این کار رسانیده است. و کیکاوس میرزا در زمان سلطنت پدرش (فتحعلی شاه) که عهده دار حکومت قم و کاشان بود و در شهر قم توقف داشت، به دستور آن پادشاه در سال ۱۲۴۵^۲ سقف گنبد مطهر را از داخل مقررئس گردانید و سپس آن را با آئینه بیاراست و کتیبه‌ای گرداگرد گنبد بنگاشت.

و در سال ۱۲۷۵ ضریح نقره سابق را که کهنه و مُندرس شده بود، بر حسب پیشنهاد تولیت وقت و تصویب ناصرالدین شاه بر هم زده، از نو بساختند و دور تا دور آن را با کتیبه‌ای مزین نمودند - چنانچه شمه‌ای از تفصیلش سابقاً نگارش یافت و توصیفش در فصل آینده هم مذکور افتد.

دو گل دسته ایوان طلا را شهاب‌الملک (محمدحسین خان شاهسون) به سال ۱۲۸۵ بنا نهاد، با خشت‌هایی از کاشی تزیین بخشید و شاهزاده نایب‌السلطنه (کامران میرزا) فرزند ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۱ قسمت بالای این دو گل دسته؛ یعنی دو میله سر آنها را، با خشت‌های زرینی زینت داد و بنا به حکایت تاریخ فیض یک‌هزار و دویست و بیست و پنج تومان در این کار به مصرف رسانید.

و میرزا شفیع در زمانی که در شهر یزد حکمران بود، برای آستانه مقدسه از آنجا سنگ‌های مرمری بفرستاد که رواق را با آنها فرش کردند و سنگ‌های سابق آن را برچیده، در کف ایوان طلا به کار بردند.^۳

۱. در کتاب راهنمای قم در بالای صفحه ۳۷ طلاکاری همین ایوان را به سال ۱۲۶۶ و در همان صفحه قدری پایین‌تر به سال ۱۲۷۶ دانسته که باید هر دو را محدود دانست؛ زیرا تاریخ آن مطابق گفته ناسخ‌التواریخ و تاریخ‌هایی که در خود ایوان دیده می‌شود و تاریخ فیض و تحفه الفاطمیه و غیره در سال ۱۲۶۷ می‌باشد.

۲. مطابق گفته تاریخ فیض، ولی در راهنمای قم سال آن را ۱۲۱۵ تعیین کرده است.

۳. راهنمای قم، نقل از سفرنامه خطی.

دو امین السلطان صحن جدید و بزرگ را بنا نهادند. آقا ابراهیم امین السلطان، آبدارباشی ناصرالدین شاه، شالوده آن را بریخت و با عزمی متین به ساختمان آن همت گمارده، در ماه ذی‌الحجه ۱۲۹۸ نقشه آن را استاد حسن معمار قمی طرح کرد و در روز ۱۱ محرم ۱۲۹۹ اراضی قبرستان را تا حدودی که زیر بنای صحن در آمده، از هر طرف پی برداری نموده، دست به بنای آن زد، لکن روزگار فرصتش نداده، در سفری که در ملازمت ناصرالدین شاه به طرف مشهد مقدس می‌رفتند، در قریه سودخیر مرگش فرا رسیده، جسد او را به طوس حمل کردند و در رواق حضرت رضاعالی^{علیه السلام} به خاک سپردند، و پس از او فرزند ارجمند و نیکو سیرتش میرزا علی اصغر خان به لقب امین السلطانی مفتخر گشته، اتابک و وزیر اعظم گردید و در ساختمان صحن، جدی بلیغ مبذول داشته، این مهم را به پایان رسانید.

نقشه بنای صحن از استاد حسن معمار قمی است که در فن معماری در عصر خود بی‌نظیر بوده، طاق مسجد سپه‌سالار جدید را در تهران و تیمچه بزرگ را در بازار قم بنا نموده است که در اماکن مذکور افتد.

امین السلطان در قسمت غربی صحن جدید ایوان باشکوه و مجللی هم بنیان کرده، سقفش را مقرنس ساخته، با قطعه‌هایی از آئینه‌هایی بزرگ و کوچک بیاراست و دو گل‌دسته مرتفعی هم در دو طرف ایوان بنا نهاده، آن را با خشت‌هایی از کاشی مزین گردانید و در مقابل این ایوان یک ایوان دیگری هم با مقرنسی از کاشی بساخت و در چهار جهت صحن هم حجراتی بنا نهاد که بعداً مقابر بزرگان و اشراف گردید و حوضی بیضی شکل در وسط صحن احداث نموده، بر شکوه و عظمت آستانه دوچندان بیفزود و میرزا صادق خان پروانه نواده دختری سیدالوزرا قائم مقام فراهانی در اشعار خود ماده تاریخ بنای صحن را آیه شریفه ﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾^۱ آورده است و بنای صحن به سال ۱۳۰۳ قمری به پایان رسید.

و امین السلطان علاوه بر بناهای نام‌برده از حرم مطهر هم تعمیراتی نموده؛ کتیبه‌ای گرداگرد دیوار داخلی گنبد نصب نمود که احادیثی چند بر آن نگاشته شده

[۱. سورة صف، آیه ۱۳: ... یاری خداوند و پیروزی نزدیک است...]

است و تاریخ آن را به سال ۱۳۱۸ در آخر کتیبه قید کرده است، و در سال ۱۳۳۸ قمری آقایان حاج مهدی سلامت تاجر تهرانی و حاج میرزا علی اکبر سلامت که هر دو از تجار صالح و بافتوت می‌باشند، اعیانی خانه مخروبه‌ای را که به خانه جبرئیل معروف بوده، خریداری نموده، به بنای دارالسیاده تحت نظر حضرت آیت الله آقای آقا میرزا محمد فیض همت گمارده، آن بنا را به مسجد بالای سر بیفزودند و در جهت جنوب آن بنای جداگانه‌ای بساختند که اکنون به مدرّس مشهور و مدفن آیت الله حائری و چند تن دیگر از علمای بزرگ می‌باشد.

و در سال ۱۳۴۶ جناب آقای حاج سید محمدباقر متولّی باشی ایوان صحن زنانه [را] که در جنوب حرم واقع است، تعمیر و به سال ۱۳۴۹ خزانه آستانه را مرمت گردانید.

و در سال ۱۳۵۴ موزه آستانه در قسمت غربی صحن زنانه بنا گردید که در جای خود مذکور افتد.

فصل هشتم

در توصیف ابنیه آستانه مقدسه

بخش نخست: اسلوب ساختمان

اسلوب ساختمان کلیه ابنیه آستانه از دو صحن جدید و قدیم و صحن زنانه (موزه) و رواق و حرم مطهر و مقابر سلاطین صفوی و مسجد بالای سر شبیه به مقطع عمودی گنبد شلجیمی شکل است؛ یعنی اگر گنبد شلجیمی شکلی را همچون گنبد مطهر حضرت معصومه - سلام الله علیها - از نوک آن تا مقطع استوانه‌ها به دو نیمه کنند، عیناً شکل ابنیه آستانه شبیه یک نیمه آن خواهد بود و البته نظری مخصوص در انتخاب این شکل داشته‌اند که ابنیه آستانه شباهتی کامل با گنبد مطهر داشته باشد و این قسمت یکی از شاه کارهای مهندسی و مختصات معماری و شایسته توجه مخصوص و شایان تقدیر می‌باشد.^۱

۱. نقل از کتاب راهنمای قم.

اکنون باید دانست که چگونه ابنیه آستانه به شکل مقطع عمودی گنبد است. درب ورودی صحن جدید از برابر ایوان آئینه نوک گنبد را تشکیل می‌دهد و ضلع غربی آن محل اتصال گنبد با بدنه خود می‌باشد و قسمت‌های صحن قدیم و زنانه و ابنیه حرم هم بدنه آن را تشکیل می‌دهد و مساحت آن از نوک ابنیه تا ساقه؛ یعنی از درب ورودی خیابان ارم که در قسمت شرقی واقع است تا ایوان آئینه، بیست برابر قطر و دهانه گنبد است و به عبارت دیگر، هر یک از مساحت و قطر دهانه گنبد مطهر یک بیستم مساحت نوک تا ساقه و قطر دهانه ابنیه است.^۱

مساحت زمین آستانه

مساحت کلیه زمینی که ابنیه آستانه از حرم مطهر و رواق‌ها و ایوان‌ها و مسجد بالای سر و مقبره‌های پادشاهان صفویه و صحن‌های قدیم و جدید و زنانه و موزه در آن قرار گرفته است، سیزده هزار و پانصد و بیست و هفت (۱۳۵۲۷) متر مربع می‌باشد و از این مقدار یک هزار و نهصد و چهارده متر مربع مساحت زمینی است که زیر بنای گنبد و ایوان‌های شمالی و جنوبی و شرقی و مسجد بالای سر و مقابر شاهان صفوی است، به استثنای آنچه زیر بنای سه صحن واقع است.

بخش دوم: گنبد مطهر

گنبد مطهر شلجمی شکل است و قاعده آن مُتَمَن (هشت تَرک) و فاصله هر ضلعی از ضلع دیگر ۲/۷۰ متر و طول هر ضلع ۳/۸۰ متر می‌باشد و در تمام اضلاع آن دری از طلا و نقره و یا خاتم و یا ساده به کار رفته است - به شرحی که بعداً بیاید - مگر در ضلع جنوب شرقی (قسمت حرم زنانه) که در آنجا دری نصب نیست و بیش از این شُبّاکِی از آهن داشته است که جلو مقبره شاه صفی قرار داشته، ولی اکنون برداشته شده است و پیش روی ایوان صحن زنانه نصب نموده‌اند.

ارتفاع گنبد

ارتفاع گنبد مطهر از سطح بام شانزده متر است و محیط استوانه آن از داخل حرم ۲۸/۶۶ متر و از خارج ۳۵/۶۰ متر می‌باشد و یک قسمت آن؛ یعنی از سطح بام به ارتفاع ۹۰ سانتی‌متر از آجرتراش و بالای آن به ارتفاع ۱ متر از کاشی فیروزه‌ای رنگ و بالاتر آن به ارتفاع ۴ متر که ساق گنبد به آن تمام می‌شود، طلا و پس از آن به ارتفاع ۶۰ سانتی‌متر مُقَرَّنَس کاری از طلاست و بالای مُقَرَّنَس کتیبه‌ای به عرض ۶۰ سانتی‌متر و به خط نستعلیق بر روی خشت‌های زرین در ساقه آن نمودار است که اشعار زیر بر روی آن نوشته شده است و در میان اشعار، اسامی جلاله «یا دِیَّانُ» و «یا مَنَّانُ» و غیره خوانده می‌شود.

بالای گنبد هم با خشت‌های طلا آراسته گردیده است. بانی ساختن گنبد از سطح بام چون طلاکاری آن فتحعلی شاه قاجار، و سراینده اشعار گنبد فتحعلی خان صبا، و معمارش استاد محمود معمار قمی جد استاد حسن معمار معروف، و نویسنده کتیبه آقا مهدی مَلِکُ الْکُتَّابِ تهرانی، و نویسنده اسامی جلاله محمد الحسینی، و سال بنا یک‌هزار و دویست و هیجده (۱۲۱۸) قمری هجری، و اشعار کتیبه این است:

آتش موسی عیان از سینه سیناستی یا که زرین بارگاه بَضْعُهُ موساستی
بَضْعُهُ موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر خاک درگاهش عبیر طُرَّهُ حوراستی
نوگلی رنگین ز طَرْفِ گلشن یاسین بود آیتی روشن به صدر نامه طاهاستی
پرتوی از آفتابِ اِصْطَفَایِ مصطفی زهره‌ای از آسمان عصمت زهراستی
صحن او را هست اَقْصَى پایه عزت چنان کز شرف مسجود سقفِ مسجد اقصاستی
پستی از صحن حریمش را بپا طاق حرم کاین مکان عزت و آن مسکن غبراستی
ناگفته نماند که گنبد پیشین آستانه معصومه علیها السلام همان گنبدی بوده است که در سال ۵۲۹ به امر شاه بیگم ساخته شده بود که سطح بیرونی آن از آجر بوده است^۱ و در سال ۹۲۵ هجری به امر شاه اسماعیل صفوی روی آن را با کاشی‌های مُعَرَّق آراسته بودند^۲ و

۱. کتاب حُدَّة النعمیم.

۲. تاریخ قم، تألیف فیض.

بعداً در سال ۱۲۱۸ به امر فتحعلی شاه این گنبد کنونی را احداث و روی آن را با خشت‌های زرّینی مزین کردند، و در کتاب تاریخ قم تألیف فیض از یکی از فرزندان استاد محمود معمار که بنای گنبد را شخصاً از طرف پدرش عهده‌دار بوده است، حکایت می‌کند که گفت از پدرم شنیدم دوازده هزار خشت زرّین در این گنبد مطهر به کار رفته است.

ماده تاریخ بنای گنبد مطهر

به هر حال، چون تذهیب گنبد مطهر در سال ۱۲۱۸ به پایان رسید، حاجی میرزا محمد صادق ناطق کاشی که در فن ماده تاریخ‌سرایی سرآمد شعرای عصر خود، بلکه شعرای هر عصری بوده، شصت و دو بیت آب‌دار در مدح و ستایش حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و توصیف از فتحعلی شاه و از گنبد مطهر به رشته نظم کشیده است که هر مصرع از اشعار نام‌برده ماده تاریخ اتمام تذهیب گنبد می‌باشد و مجموعاً ۱۲۴ ماده تاریخ است، و همچنین اشعار دیگری هم در ماده تاریخ بنای مدرسه فیضیه سروده که آنها هم نهایت قدرت و توانایی وی را می‌رساند و چون این اشعار در جایی دیده نشده و کمتر کسی هم قصیده تمام آن را دارا می‌باشد، بنابراین، در اینجا نقل می‌گردد.

و ناگفته نماند که مقدمات قصیده مزبوره هم جمله به جمله نیز ماده تاریخ تذهیب است؛ چنانچه ذیلاً درج می‌گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم، بِاسْمِ موجودِ کریم (۱۲۱۸). این قصیده مُسَمَّأً به قصیده معجزیه است (۱۲۱۸) شصت و دو بیت (۱۲۱۸) یک‌صد و بیست و چهار مصرع (۱۲۱۸):

قصیده معجزیه

این قُبّه گلبنی است به زیور بر آمده	یا پاک گوهری است پر از زیور آمده
این دوحه‌ای است کامده از جَنَّةُ العُلّی	یا کوکبی است سعد و منور بر آمده
این زیب عرش یا که بود کوی آفتاب	یا نور حق که در همه اشیا بر آمده
این قُبّه را چه اوج که با ارتفاع آن	صدر فلک به چشم مَلک احقر آمده

از اوج مهر و ماه و زحل برتر آمده
 کز قدر با سپهر برین هم سر آمده
 عرشی به دهر یا فلکی دیگر آمده
 آبش به از بقا و به از کوثر آمده
 کاین صحن از چه رو ز جنان برتر آمده
 عقل طویل، قاصر و هم اقصا آمده
 مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده
 بر وی شرف ز فاطمه و حیدر آمده
 از قدر و صدق، حور و پری چاکر آمده
 با طالبان مذهب حق یاور آمده
 کز مهر و ماه، رأی نکوش انور آمده
 در درج علم و مجد و شرف گوهر آمده
 با یمن عصمت از پدر و مادر آمده
 کز جود حق ز جمله زُسل مهتر آمده
 در روز جنگ، صفدر و نام آور آمده
 مولای عاصیان و شه محشر آمده
 دین داور رحیم و رهی پرور آمده
 عکسی ز نور اوست به دنیا بر آمده
 احسان و علم و جود و سخا بی مر آمده
 نه مثل جد عالی آن صفدر آمده
 بر زائران ز جود و کرم رهبر آمده
 پشت فلک به سجده او چنبر آمده
 حاجت هر آنچه بود از این در، بر آمده
 در عرش بر زمین پی یکدیگر آمده
 یکجا ز بهر خادمی این در آمده
 قدر از که یافت از که به زیب وفر آمده

این قُبّه راست جای به جایی که پایه اش
 وین قُبّه رفیع به جایی رسانده قدر
 وین قُبّه و زمین ز همین رفعت و جلال
 وین صحن به ز صحن جنان است بهر آنک
 از دل سؤال کردم و گفتم مرا بگو
 دل در جواب گفت که اینک درین سؤال
 بهتر بود به حسن علو از جنان در آن
 زهرا عفاف فاطمه و بنت موسی آنک
 معصومه ای که در ره ایوان اقدسش
 شهزاده ای که هر دو سرا جدش این عطا
 مخدومه مکرمه آن نجم اوج دین
 از اوج علم و فضل و ادب کوکب جمیل
 جد آمده رسول حق و جد هاشم بتول
 یک جد او نبی شرف کُل کاینات
 یک جد او علی است که از عون کردگار
 یک جد او حسینعلی کز در سخا
 جد دگر علی حسین است کز کرام
 باشد علی برادر وی آن که نور ماه
 موسی کاظم آمده باب وی و در آن
 نه به ز جد هاشم به جهان فطرتی نکو
 بر مسلمین ز مجد و همم کرده رهبری
 روی جهان ز درگه او یافت آبرو
 روی امید جمله عالم بدین در است
 فوج ملک ز شوق، دمادم گشوده پر
 یکجا ز بهر چاکری زائران اوست
 کز دل به دل خطاب که این قُبّه چنین

گفتا به عون ایزد و سلطان عصر، آن سلطان عهد فتحعلی شاه آن کزو آن پادشاه کز اثر عدل و داد او آن خسرو زمین که به اوج قدوم او کشورگشای عالم و زین ملوک، آن فرماندهی که نزد کمین بنده سرانش عبد و مطیع و بنده و فرمانبرش ز جان خاقان برای بندگی او ز مُلکِ چین از بهر سود بر در دربار عدل وی وی را هزار بنده بُود کز شکوه و شأن هم آن به داوران ز سخا آمده کفیل تا امن شاه آمده دادار مُلک و دین تیهو جلیس و مونس باز جری شده از عالمش برون صف میدان حرّگاه رُمح و حُسام آن شه دوران به گاه حرب انجم سپاه و ماه رکاب و فلک خِیام شمشیر و بزم و مجلس و میدان طبل وی از مهر او به بزم ولی آمده ضیا هر روز بهر چاکر آن داور زمین در بحر جود و برج عطا حِلْم و بیدقش دوران، مجال و مجلس و وی را چو دیدگفت نه به ز وی به زیر فلک بوده است شاه این قُبّه زیب، زین شه والا تبار دید چون قبه یُمَن و زیب به زر داد مهرگفت گفتم ز جود شاه به عالم قصیده‌ای کردم رقم ز یُمَن اِلَه این قصیده را

کوراز لطف فتح علی یاور آمده
 بستان مُلک و گلبن جان را بر آمده
 شهباز و کبک هم پرو هم شهپر آمده
 اورنگ مُلک را به فلک سر بر آمده
 کز او کمال و قدر به هر کشور آمده
 هر شاه بوده بنده فرمانبر آمده
 کسرا و رای سنجرو اسکندر آمده
 از طَرَف روم زائر او قیصر آمده
 نوشیروان زوَجِد، روان از سر آمده
 هر بنده صد مِلک شَه و صد سنجر آمده
 هم آن به سروران ز عطا سرور آمده
 تا عدل شاه صاحب بوم و بر آمده
 آهو انیس و حارس شیر نر آمده
 از انجمش فزون سپه و لشکر آمده
 بیضا به جنگ گاهی و گه اژدر آمده
 مهر از برای شاه همی افسر آمده
 ز اوصاف هر یک از دگری اشهر آمده
 از کین او به حلق عَدُو خنجر آمده
 خنکِ فلک به طَوَع به زین زر آمده
 آن آمده است لنگرو آن محور آمده
 دُرّی ز اوج جود سوی خاور آمده
 نه مثل او به روی زمین داور آمده
 کز بِرَو قدر داور بحر و بر آمده
 این قبه قدر و زینت و اوج زر آمده
 کز آن دهان فکر پر از شکر آمده
 کز یمن آن به دفتر من جوهر آمده

ابیات آن قصیده هر آن یک به دلبری
 حاصل چو قبه اوج به زر داد مهرگفت
 گفتم قصیده‌ای که چنان لعل پر بها
 هر مصرعی از این چویکی حورِ لاله‌رو
 ناطق بگو دعا که به مرآتِ طبع و عقل
 تا اسم نرگس آمده و لاله در زبان
 چهر موالیِ شه و روی عدوی شاه
 ز طبع من چو شد نظم این قصیده
 بود شصت و دو بیت ابیاتش آمد
 از آن تاریخ ابیاتش هویدا است
 مانند حسن روی بتان دلبر آمده
 این قبه قدر و رتبت اوج زر آمده
 مقبول طبع قابل هر اشعر آمده
 هر بیت آن دو ماه پری پیکر آمده
 پیدا دعای شاه عطا گستر آمده
 تا نام اصفر آمده و احمر آمده
 از شوق احمر و ز عنا اصفر آمده
 که هر بیتش دو دُر شاهوار است
 مصراع یک صد و بیست چهار است ۱۲۱۸
 از این تاریخ مصراع آشکار است

بخش سوم: حرم مطهر

سابقاً گفته شد که قاعده گنبد، مَثْمَن (هشت ضلعی) است و در هر ضلعی از آن دری باز می‌شود، مگر ضلع جنوب شرقی، و اکنون به شرح درها می‌پردازیم.

در طلا

این در که در قسمت شمال شرقی و متصل به رواق ایوان طلا نصب گردیده، به ارتفاع ۳/۲۰ متر و عرض ۲/۸ متر، صفحه زیرینش از نقره مُزین و روی آن با پارچه‌های طلایی که دارای اشکال مختلف اژدر درهم و کوبی و مُضَلَع منظم و غیرمنظم بوده، آراسته. اسامی جلاله نیز بر روی آن کنده و نگاشته شده. اشعار چندی هم در کتیبه در بر روی صفحه طلای میناکاری نوشته شده. عدد اشعار بیست و دو، و سراینده دانش شاعر، و نویسنده آقا مهدی مَلِکُ الْکُتَّاب، و سال بنای آن ۱۲۲۲ قمری هجری، و بانی آن فتحعلی شاه قاجار، و سال وقف آن ۱۲۲۱، و اشعار این است:

خدایو کشور دوران، پناه خلق جهان

که شد به عدل و سخا از جهانیان ممتاز

طِرَازِ مَسْنَدِ وِ دِيهِيمِ شَاهِ فَتْحِ عَلِي
که هست فتح و ظفر با لَوای او اَنباز
قَدَرِ غِلامِ وِ قِضا چاکر آن‌که طاعت او
شده است بر همه کس فرض و عین همچونماز
به عهد او که بود گرگ و میش هم خوابه
ز عدل او که شده باز و صعوه هم پرواز
غزال، طعمه نخواهد مگر ز بُرُثُنِ شير
حِقارِ چينه نجويد مگر ز چنگل باز
ز خَلقِ وِ خُلُقِ بود بی نظير و بی مانند
به عدل و، جود بود بی عدیل و بی انباز
نهاده پا چو در اورنگ معدلت فتنه
ز بیم او به ضعیفان نکرد دست دراز
چو بود خادم پاک اعتقاد این درگاه
که سوده‌اند بر او کاینات روی نیاز
دری نهاده بر این آستانِ عرشِ نظير
کز آن بود در رحمت به روی خَلقِ فراز
تسبارک‌الله از این در که زائرانش را
ز هر سریر شود کشف هر نهانی راز
چه در، درِ حرمِ سَبَطِ سَيِّدِ ثَقَلَيْنِ
که از شرافت او یافت بزمِ قُرْبِ طِرَاز
چه در، درِ حرمِ بِنْتِ مَوْسِي جَعْفَرِ
یگانه اختر برج سپهرِ عزت و ناز
گل ریاض امامت که طائرانِ حرم
حریم گلشن او را شدند زمزمه‌ساز

سپهر عصمت و بحر حیا و معدن شرم
 امین وحی و محلّ سروش و محرم راز
 خور از رواق فلک سر نهد به پای درش
 به هر سحر که کند این رواق را در باز
 به شوق این که در این در دهند جایگهش
 چه رنج‌ها که طلا را رسید از دم گاز
 هر آن که روی بر این در ز روی صدق آورد
 دری ز روضه فردوس شد به رویش باز
 کسی که راه بر این آستان تواند برد
 چه حاجتش که شود ره نورد راه حجاز
 دل از زیارت این در به حق شود نزدیک
 که عارفان به حقیقت برند پی ز مجاز
 نخست روی بر این آستان نهد هر کس
 که رستگاری انجام خواهد از آغاز
 غرض چو کرد بر این آستان بنا این در
 که بیشتر ز در کعبه باشدش اعزاز
 نگاشت خامه دانش برای تاریخش
 که سوی جَنَّتِ اعلیٰ در جنان شد باز
 و دو رباعی هم از مرحوم فتحعلی خان ملک‌الشعراست که بر هر لنگه‌ای از در
 مزبور یکی از آن دو رباعی بر روی صفحه طلای مینا کرده نیز به خط آقا مهدی ملک
 الکتاب تهرانی نوشته شده است.

ماده تاریخ ساخت در طلا

رباعی اول

این در که ز سببِ خواجه هر دو سراسر است این جای سروش و مهبط نور خداست
 ساید رخ خود هر که بر این در امروز آسوده ز بیم رستخیز فرداست

رباعی دوم

خواهی که خجل ز اهل محشر نشوی و ز کرده خویشان مُکَدَّر نشوی
 تاجان به تن و تن به جهانت باقی است یک لحظه جدا ز خاک این در نشوی
 و در اطراف همین در از چهار طرف سنگ‌های مرمری به کار رفته است و
 اشعاری چند بر روی آن کنده شده. سال بنا ۱۲۲۱ قمری، و ناظم اشعار، فتحعلی
 خان صبا ملک‌الشعرا، و عددش دوازده، و نویسنده‌اش آقا مهدی مَلِکِ الْکُتَّاب
 تهرانی، و بیت آخر مشتمل بر ماده تاریخ، و اشعار این است:

این آستان بضعه موسی بن جعفر است کز خاک پاک، غیرت گوگردِ احمر است
 این آستان و آن حرم آمد که جبرئیل در بام عرش، پایه آن چون کبوتر است
 کوثر نتیجه‌ای است ز آب زلال او کز ابر چشم زائر این در مُقَطَّر است
 در آب آن لطافت تسنیم مُدْغَم است در خاک این طراوت فردوس مُصَمَّر است
 لَبَّيْکِ زائران و خروش معلمان صدره ز صوت شهپر جبریل خوش‌تر است
 این زیب و فرکه زیب و فراز این حرم گرفت هم از ارادت مَلِکِ دادگستر است
 رشک بهشت و غیرت ایوان آسمان از همت خدیو جهان، بُوَالْمُظَفَّر است
 دارای عهد، فتحعلی شه که تیغ او در راه فتنه، ثانی سِدُّ سِکندر است
 چون داده زیب افسر از این خاک آستان گردنش آستانه و خورشیدش افسر است
 زان رو که روئی سوده بر این در ز روی صدق رخسار خسروانش زمین سائ بر در است
 در این حریم کامده هم پایه حرم ایوان و قُبَّه و در از او زیور زر است
 میخی فُتاده کو به تک از لعل پاره‌اش زان دیده ستاره بدین در مُسَمَّر است
 کِلکِ صباش از پی تاریخ زد رقم کز دل مدام چهر سلاطین بر این در است
 و در کتاب راهنمای قم آورده است که ماده تاریخ فوق با سال بنا مطابق نیست و
 شاید تغییری در آن راه یافته باشد. ولی نگارنده را در این باب توجیهی است که با
 سال بنا وفق می‌دهد؛ بدین قرار که «کاف» کز دل، جزء حساب نمی‌آید؛ چه که آن
 گفته ناقل است، نه مقولِ قائل. چنانچه در محاورات عادی هم هرگاه بنخواهند قول
 کسی را نقل کنند، می‌گویند فلان شخص گفت که فلان کس آمد و این کلمه «که»

برای ربط بین گفته‌ی ناقل با مقول قائل استعمال می‌شود و بنابراین، حرف «کاف» در حساب ساقط است، ولی باید به جای آن همزه «از» که به واسطه‌ی وزن شعر از درج کلام افتاده و جمله «که از» «کز» خوانده شده، ثابت گردد؛ یعنی گفته شود «از دل مدام»؛ زیرا همین همزه گرچه در شعر می‌افتد، ولی جزء کلام قائل بوده است که ناقل آن را می‌اندازد و ماده تاریخ ما هم عین کلام قائل است، و نیز کلمه «بر» هم در عبارت «بر این در است» باید ساقط گردد؛ زیرا مراد قائل این است که از دل مدام چهار سلاطین روی این در است، و بعبارة آخری، کلمه «بر» هم برای رابطه استعمال شده و جمله «این در است» را با جمله پیش که «از دل مدام چهار سلاطین» بوده باشد، به یکدیگر مرتبط می‌سازد؛ یعنی لاحق را به سابق می‌افزاید و بنابراین، باید جمله «این در است» را به حاصل حساب جمله اولیه اضافه کرد و یا حاصل اولیه را روی آن گذاشت تا از حاصل جمع این دو جمله تاریخ بنا به دست آید، و بالجمله، با اسقاط دو حرف ربط، یکی «که» و دیگری «بر» و ابراز الف در جمله «از دل مدام» حاصل آن ۱۲۲۱ و منطبق با سال بنا می‌شود. انتهی.

و بر سنگ مرمر پایین در (متصل به زمین) رباعی زیر که از مُنشآت مَلِک الشُّعْرای نام برده است، به همان خط، حَجّاری و مَنقُور گردیده است:

این در که بر این درگه بی شبهه و نظیر آید ز گشودن ز وی آهنگ صریر
گویی مَلکی بُود که از بهر طواف چون بال گشاید زند از شوق، صفر

درِ نقره

دوم در نقره‌ای است که در ضلع شرقی حرم متصل به رواق آئینه واقع است، به ارتفاع ۲/۷۵ متر و عرض ۱/۷۰ متر که سر تا پا از صفحات نقره پیوست پوشیده شده است و بر روی صفحات مزبور کنده کاری‌های زیبایی دیده می‌شود و در جوانب و اطراف آن کتیبه‌ای است به خط بسیار ممتاز نستعلیق از نقره برجسته و اشعاری چند که در فواصل آنها هم اسامی جلاله خوانده می‌شود، بر آن نگاشته شده است.

بانی آن آقای حسین قلی خان مافی (نظام السلطنه قزوینی) و برادرش سَعْد المُلک، و ناظم اشعار هم شوریده شیرازی است که از شعرای زبردست آن عصر

بوده است، و نویسنده آن اشعار آقای محمد ابراهیم، شهیر به میرزا محمود، و عمل
کنده کاری آن از آقا محمد تقی زرگر، و سال وقف ۱۳۰۶ قمری،^۱ و سال نصب
۱۳۱۰، و عدد اشعار هیجده، و قصیده این است:

تسبارک الله از این بقعه بهشت طراز

که برگزیده نشیمن سپهر را ز فراز

بر آستانش که محراب راستان حق است

سپهر پشت به خم کرده از برای نماز

فضای او چو فضای ارم نشاط افزای

هوای او چو هوای بهشت غم پرواز

به خاک اوست نهان طرّفه گوهری کز قدر

ز هفت گوهر این نه صدف بود ممتاز

به نام فاطمه معصومه آفتاب حیا

که آخت خسرو طوس است و دُخت شاه حجاز

گل حدیقه عصمت چو از نهب عفاف

نسیم را به سرا پرده اش نبوده جواز

به دوزباهش حیا آفتاب گردون را

ز پیش رانده همی تا به چرخ چارم باز

اگر مطیع نیاکان او نشد داوود

نَبُد بساط خلافت چنین بلند آواز

چو گشت ماه تموز از هزار و سیصد و ده

به عهد ناصر دین، پادشاه بنده نواز

۱. در کتاب راهنمای قم، سال وقف در را به سال ۱۳۱۰ دانسته، در زیر ماده تاریخ یعنی مصرع «در این رواق
همایون در جنان شد باز» هم عدد ۱۳۱۰ را قید کرده است. در صورتی که ماده تاریخ مزبور هم با عدد ۱۳۰۶
منطبق می‌شود و بنابراین، باید گفت که تاریخ وقف و یا اتمام ساخت در به سال ۱۳۰۶ بوده و سال نصب آن
۱۳۱۰ است.

شهی که از اثر امن و تیزی عدلش
سپاس میش کند گرگ و پاس تیهو باز
نظام سلطنت آن میر سرفراز، دری
ز نقره کرد در این کاخ دلفروز فراز
یگان برادر رادش خجسته سعدالمُلک
که در سعادت بر مشتری فروشد ناز
دو گوهر از یک دُرج و دو اختر از یک بُرج
به کار سازی دولت به هم شده دمساز
به کار خیر چو علم و خرد به هم همدست
به بذل نور چو شمس و قمر به هم آنباز
سه خواهران که بر این هفت باب گردوندند
ز جود این دو برادر کنند کسبِ جهاز
از این دری که به قم باز شد از این دو امیر
گذشت فَرّوه قم از دیار روم و طراز
پی سرودن تاریخ این در سیمین
صلا زدند به شوریده شاعر شیراز
سرود منطق شوریده بهر تاریخش (۱۳۰۶)
در این رواق همایون در جنان شد باز

در نقره دیگر

و نظام السلطنه قزوینی علاوه بر در نقره نام برده در نقره دیگری هم به ارتفاع ۳/۱۵ متر و عرض چهار متر بر آستانه وقف نموده است که بین ایوان آیینه و رواق نصب گردیده. این در بزرگ‌تر و زیباتر از در سابق‌الذکر است و روی آن را هم از صفحات نقره پوشانیده‌اند و بر روی آن صفحه‌های سیمینی نصب و بر روی صفحات سیمینش نیز اسامی جلاله و اشعاری چند به خط نستعلیق ممتازی نوشته شده. علاوه،

کنده کاری‌ها و گل و بوته‌های زیبایی را هم داراست. ناظم اشعار همان شوریده، شاعر شیرازی، و نویسنده نیز آقا محمدابراهیم تهرانی، شهیر به میرزا محمود، و عمل از استاد محمدتقی زرگر، و عدد اشعار چهارده، و سال وقف ۱۳۱۴ قمری، و اشعاری که بر کتیبه اطراف در به طور برجسته با نقره نوشته شده، این است:

دری ز سیم به قم برگشاد از نو میر

که در شرف ز زمین بر شد از سپهر اثیر

به عهد دولت سلطان مظفرالدین شاه

که گاه جوید کفش خنده زد به ابرِ مطیر

خجسته حضرت معصومه آنکه بر مه و خور

دریده پرده و خود در هزار پرده ستیر

نعالِ خادم او گوشوارِ گوشِ سپهر

غبارِ درگه او توتیای چشم بصیر

بلی شرف همه زین در بُود که مُشرفِ اوست

رواقِ فاطمه دخت امامِ عرشِ سریر

کریمه‌ای که فروغش گرفت عالم را

چنانچه عالم را آفتاب عالم گیر

اگر به دیده معنی نظر کنی بینی

که سطح در به فراز است و سطح چرخ به زیر

نظام سلطنه اعظم حسین‌قلی خان آنک

که نوکِ خامه وی ریخت آبِ خامه تیر

وزیر ناصح هم‌نام نام‌جو آورد

ادیب پاک و دل پاک و رای پاک ضمیر

فشاند نقره و از نقره ساخت این در را

چنان‌که روی در از رشک شد به رنگ زیر

ز جود او در خیرات در جهان شد باز
 زهی ستوده امیر و خهی خجسته وزیر
 ز شرم این در سیمین شگفت می نبود
 که سر به بوتۀ خجالت فرو برد اکسیر
 همی به بام رواقِ فلک بدین درگاه
 رسد ز سیم، سلام ملک به گوش، صفیر
 سرود منطق شوریده سال تاریخش (۱۳۱۴)
 دری ز سیم به قم برگشاد از نو میر
 و بر سنگ مرمر پایین همین در هم دو شعر زیر به خط نستعلیق آقا محمد ابراهیم
 مزبور منقور و حجاری شده است:
 ای سجده گاه خلق جهان آستان تو باریده فیض حق به جهان ز آسمان تو
 در حادثاتِ هر دو جهان انس و جان همه بنهاده سر به درگه دارالامان تو

در خاتم

چهارم در خاتم به ارتفاع ۲/۵۰ متر و عرض ۱/۵۰ متر که در ضلع شمال غربی و متصل به مسجد زنانه نصب و به مسجد مزبور گشوده می‌گردد.
 این در خاتم از دو در خاتم کاری دیگری که یکی در ضلع غربی و دیگری در ضلع جنوب غربی واقع است و بعداً ذکر می‌شود، نفیس‌تر و زیباتر و خاتم‌کاریش هم مهم‌تر [است] و شاید در عالم خود بی‌نظیر بوده باشد و در اطراف آن کتیبه‌ای است نیز از خاتم دارای خطوط نستعلیق بسیار خوبی که نظر عابری را به خود جلب می‌کند.
 واقف آن خانم عزت‌الدوله، دختر محمد شاه قاجار، و سال وقف ۱۲۹۳ قمری، و ناظم اشعار کتیبه میرزا احمد خان وقار،^۱ فرزند وصال، شاعر شهیر شیراز است، و عمل خاتم از استاد حیدر شیرازی، و عدد اشعارش هشت، و اشعار این است:

۱. در کتاب راهنمای قم و فاء ضبط نموده که البته ناشی از اشتباه قلم است.

حَبْدًا زَيْنَ بَقْعَةٍ عَالِيَةٍ كَهْ مِنْ مَجْدٍ وَ شَرَافَتٍ
 قَبْلَهُ أَبْدَالَ گِشْتِ وَ كَعْبَهُ آمَالَ آمَدِ
 خَوَابِگَاهِ بَضْعِهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ كَزِ فِرَوغِشِ
 جَلْوَهُ مُوسَى عِيَانِ از چَشْمِ اَهْلِ حَالِ آمَدِ
 بَهْرِ طَوْفِ مَرْقَدِشِ سَوَى قَمِ آمَدِ دَخْتِ خَسْرُو
 وَزِ مَلَكِ فَوْجِي بَهْ تَكْرِيمِشِ بَهْ اسْتِقْبَالِ آمَدِ
 دَخْتِ شَاهِ وَ اخْتِ خَسْرُو عِزْتِ الدَوْلَةِ كَزِ احْسَانِ
 پِيَشِ دَسْتِشِ حَاصِلِ دَرِيَا وَ كَانِ پَامَالِ آمَدِ
 دَخْتِ مِيرِ هَفْتَمِينِ اخْتِ اِمَامِ هَشْتَمِينِ اسْتِ
 كَافْتَابِشِ دَرِ شَرَفِ چُونِ سَايَهِ دَرِ دَنْبَالِ آمَدِ
 عَصْمَتِ كَبِيرِي وَ نَامُوسِ نَبِيِ هَمِ نَامِ زَهْرَا
 كَاسْمَانِي از حِيَا وَ عِزْتِ وَ اِقْبَالِ آمَدِ
 بَرِ رَوَاقِ او دَرِي بَفَزُودِ سَرِ تَا پَا زِ خَاتَمِ
 فَتْحِ بَابِي سَخْتِ، از اَيْنِ كَارِشِ اَنْدَرِ حَالِ آمَدِ
 گَفْتِ مِصْرَاعِي وَ قَارِ از طَبْعِ وَ شَدِ تَارِيخِ اَيْنِ دَرِ (۱۲۹۳)
 كَايِنِ دَرِ وَ دَرِگِهْ مَطَافِ عِزْتِ وَ اِقْبَالِ آمَدِ

دو در خاتم‌کاری دیگر

پنجم و ششم نیز دو در خاتم‌کاری دیگری است که یکی به مسجد بالای سر (در ضلع غربی حرم) و دیگری به مقبره شاه عباس ثانی در پشت مُشَبَّک آهنینی که به «در بهشت» معروف است، گشوده می‌شود. ارتفاع و عرض این دو در هم مانند عرض و ارتفاع در چهارم و در اطراف هر دو کتیبه‌ای است که در بالای آن با خاتم نوشته شده است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكُمْ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ اَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ اَلْسَلَامُ عَلٰى الْحُسَيْنِ وَعَلٰى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلٰى اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

و پس از آن بر کتیبه اطراف در بیست و دو بیت از اشعار محتشم کاشانی به خط نستعلیق ممتازی با خاتم سفید نوشته شده است که مطلعش این است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

و آخرین بیت کتیبه این است:

نوبت به اولیا چو رسید آسمان تپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

واقف هر دو میرزا نصرالله خان مستوفی فراهانی، برادر دبیر الملک، و تاریخ

وقف ماه ربیع الاول ۱۲۷۶ قمری، و استاد خاتم‌کارش نامعلوم می‌باشد.

در هفتم و هشتم

در هفتم و هشتم دو در ساده و بدون کتیبه‌ای است که در طرفین در نقره به پا داشته شده‌اند و می‌توان گفت از درهای ساخت عهد صفویه است که از چوب گردو بوده و با بخور و لاجورد براق کرده بوده‌اند. چنانچه در سیاحتنامه تاورنیه شرحش گذشت.

در نهم در شیشه

در نهم در شیشه‌ای است که بین ایوان طلا با در طلا نصب گردیده. این در هم مانند دومین در نقره‌ای که مذکور افتاد، از داخل حرم و هشت ضلع گنبد بیرون است. بانی آن جناب حاج سید محمدباقر تولیت، متولّی باشی آستانه مقدسه بوده که در سال ۱۳۳۷ قمری آن را به پای داشته است و در بالای آن دو بیت زیر مُنَبَّت‌کاری شده است:

که ملائک سوده بر این در جبین

﴿أَدْخُلُوا هَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴾^۱

درگه اُخت امام هفتمین

این ندا آید به گوش زائرین

[۱. سورة حجّ، آیه ۴۶. (فرشتگان به آنها می‌گویند:) داخل این باغ‌ها شوید با سلامت و امنیت.]

توصیف حرم مطهر

قاعده گنبد، مَثَمَّن و داخل حرم مطهر هم هشت ضلعی است و ازاره قاعده گنبد از داخل حرم سنگ مرمر به ارتفاع ۱/۷۵ متر و در بالای همین ازاره کتیبه‌ای است از کاشی‌های مُعَرَّق زمینه لاجوردی به خط ثلث به عرض ۵۳ سانتی‌متر با مرکب سفید و زرد که احادیث زیر بر آن نوشته شده است:

کتیبه حرم مطهر

«بِسْمِهِ تَبِمُنَّا بِذِكْرِهِ رُوِيَ عَنِ الْأَمَامِ الَّذِي هُوَ بِالْحَقِّ نَاطِقٌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - مُسْنَدًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيُّهَا الْخَلَائِقُ أَنْصِتُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُكَلِّمُكُمْ فَيُنصِتُ الْخَلَائِقُ فَيَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَوْ مِئَةٌ أَوْ مَعْرُوفٌ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ فَيَقُولُونَ يَا بَابِنَا وَأُمَّهَاتِنَا أَيُّ يَدٍ أَوْ مِئَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ لَنَا إِلَيْكَ وَالْمِئَةُ وَالْمَعْرُوفُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَيَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ فَيَقُولُ بَلَى مَنْ أَوْى أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَرَوَاهُمْ وَكَسَاهُمْ مِنْ عُرِيٍّ وَأَشْبَعَ جَائِعَهُمْ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ فَيَقُولُ أَنَسٌ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ يَا حَبِيبِي قَدْ جَعَلْتُ مَكَافَاتِهِمْ إِلَيْكَ الْجَنَّةَ فَاسْكُنْهُمْ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ فَيُسْكِنُهُمُ الْجَنَّةَ^۱ * قَالَ النَّبِيُّ ﷺ شِيعَةُ عَلِيِّ هُمُ الْفَائِزُونَ^۲ * قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ،^۳ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ * قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنْبِيَّ

[۱. از امام صادق عليه السلام با سند متصل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در روز قیامت، منادی‌ای ندا دهد ای مردم! ساکت باشید، محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن می‌گوید. مردم ساکت می‌شوند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: ای جماعت! هر که نعمت یا منت یا احسانی بر من دارد، برخیزد تا جبران آن کنم. مردم می‌گویند پدران و مادرانمان به فدایت، کدام نعمت و منت و احسان از ما بر تو است؟! منت و احسان بر جمیع مردم از آن خدا و رسول اوست. پس حضرت می‌فرماید: آری، کسی که یکی از اهل بیت مرا جا داده و سیراب کرده و پوشانده و گرسنه آنها را سیر کرده، برخیزد تا او را جزا دهم. عده‌ای برمی‌خیزند که چنان کارهایی کرده‌اند. سپس از جانب خدا ندا می‌آید که ای محمد! حبیب من! جزای آنان را از تو بهشت قرار دادم. پس آنان را در بهشت هر جا که خواهی، جای ده. آن‌گاه حضرت آنها را در بهشت جای می‌دهد.]

[۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیعۀ علی رستگارانند.]

[۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود، نجات یابد و هر که از آن امتناع ورزد، غرق شود.]

أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تُخَلَّفُوا مِنِّي فِيهِمَا،^۱ صَدَقَ * قَالَ النَّبِيُّ ﷺ الْجَنَّةُ حُرْمَتٌ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي وَأَذَانِي وَعِثْرَتِي وَمَنْ إِصْطَنَعَ صَنِيعَهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَمْ يُجَازِهِ عَلَيْهَا فَأَنَا أُجَازِيهِ عَلَيْهَا إِذَا لَقَيْتَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، صَدَقَ *^۲ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوِلَايَةِ بَيْتِي^۳ * وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَعْضَائُهَا فِي الدُّنْيَا فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رِبَّهُ سَبِيلًا،^۴ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ * قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أَتَوْنِي بِدُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ، الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَالسَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ.^۵

کتیبه فوق در ضلع شمالی دیوار خزینه حضرتی تمام می شود و پس از آن عبارات زیر نوشته می باشد: حسب الامر حضرت میرزا علی اصغر خان صدراعظم (اتمام یافت ۱۳۱۸). و بالای کتیبه نام برده تا زیر سقف به ارتفاع سه متر آئینه کاری بسیار زیبایی است که بانی آن کیکاوس میرزا حکمران قم، پسر فتحعلی شاه، و سال بنا ۱۲۵۱ قمری است.

۱. پیامبر ﷺ فرمود: من نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت کنم. من در بین شما دو ثقل را به جا می گذارم؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان به زمین، و عترت خود - اهل بیتم - را. پس بنگرید که پس از من چگونه در مورد آن دو عمل می کنید.]

۲. پیامبر ﷺ فرمود: بهشت حرام شده بر کسی که به اهل بیت من ستم کند و من و عترتم را آزار دهد، و کسی که به یکی از فرزندان عبدالمطلب احسانی کند که او را بر آن پاداش ندهد، من در روز قیامت، هنگامی که مرا ببیند، او را پاداش دهم.]

۳. پیامبر ﷺ فرمود: قسم به آن که جان محمد به دست اوست، اگر بنده ای روز قیامت با عمل هفتاد پیامبر بیاید، خدا آن را از او نپذیرد تا او را بر ولایت من و ولایت اهل بیتم ملاقات کند.]

۴. پیامبر ﷺ فرمود: من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم و شاخه های آن در دنیا است. پس هر که خواهد، به سوی پروردگارش راهی بگیرد.]

۵. پیامبر ﷺ فرمود: چهار دسته اند که من روز قیامت شفیع آنان هستم، اگر چه با گناهان اهل زمین نزد من آیند؛ کسی که فرزندان مرا گرامی بدارد، کسی که حوائج آنان را برآورد؛ کسی که به هنگام اضطراب آنها در امورشان تلاش کند؛ و کسی که آنان را به دل و زبان دوست بدارد.]

و بعد از آن کتیبه‌ای گرداگرد گنبد بنگاشته است به خط ثلث و به عرض ۰/۶۰ که سوره مبارکه ﴿هَلْ آتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ بر روی آن خوانده می‌شود و در پایان آن پنج آیه از آیات آخر سوره مبارکه ﴿حشر﴾ ابتدا از ﴿لَا يَسْتَوِي الْأَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾ تا آخر سوره نام‌برده نوشته شده و پس از آن آخرین آیه از سوره مبارکه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾ یعنی از ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ تا آخر سوره، و بعد از آن جملات «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ وَنَحْنُ عَلَىٰ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ» و در دنباله آن عبارات «بانی مَقْرَنَسِ آیین، کیکاوس میرزا، سال بنا ۱۲۵۱» دیده می‌شود. و متصل به استوانه درب طلا در طرف راست و چپ ضلع شمال غربی حرم کتیبه دیگری مشتمل بر نام بانی و تاریخ بنا، و بالای این کتیبه نیز مقرنس آیین می‌باشد.

ضریح مطهر

مرقد مطهر

مرقد مطهر با خشت‌های مختلف الشکل و گوناگونی از کاشی‌های مربع مستطیل و مُصَلَّع کوکبی و نیم کوکبی به ارتفاع ۱/۲۰ متر و طول ۲/۹۵ متر و عرض ۱/۲۰ با زمینه لاجوردی و نقره‌ای و قهوه‌ای و فیروزه‌ای آراسته شده است و کاشی‌های اطراف مرقد عموماً لب برگردان و کاشی‌های بدنه آن کوکبی و نیم کوکبی و بانی این کاشی‌کاری مظفر بن احمد بن اسماعیل، و کاشی‌ساز و نویسنده خطوط آتی‌الذکر، محمد بن طاهر بن ابی‌الحسین، و نویسنده برخی خطوط هم ابوزید بوده است و خطوطی که روی کاشی‌ها نوشته شده، کوفی و نسخ ساده و برجسته، و تاریخ آنها از سال ۶۰۵ الی ۶۱۳ قمری می‌باشد. کاشی‌های روی مرقد مطهر پانزده پارچه و طول هر یک ۰/۴۹ و عرض آنها ۰/۴ و بر روی این پانزده پارچه پنج کتیبه متصل به یکدیگر خوانده می‌شود.

کتیبه مرقد

کتیبه اول به خط نسخ برجسته شَنْجَرَفی و آیه‌الکرسی بر روی آن نوشته شده است و کتیبه دوم به خط نسخ طلائی مشتمل است بر آیات متعددی از قرآن و کتیبه سوم به خط کوفی و برجسته شَنْجَرَفی نیز مشتمل [است] بر آیات چندی از قرآن و کتیبه

چهارم به خط نسخ طلائی، سوره مبارکه ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۱ بر آن نوشته شده است و کتیبه پنجم به خط نسخ برجسته شنجرفی، جملات زیر بر روی آن خوانده می‌شود: «كُتِبَهُ وَعَمِلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي طَاهِرٍ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ» و در وسط یک مربع الشکلی آیه ﴿الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۲ نوشته شده و بر روی کاشی‌های اطراف مرقد مطهر از بالا تا پایین سوره‌های مبارکه ﴿یس﴾ و ﴿الرَّحْمَنُ﴾ و ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ و سوره ﴿قدر﴾ با خطوط نسخ برجسته شنجرفی و ساده خوانده می‌شود و در کاشی‌های کوکبی و نیم‌کوکبی اطراف مرقد، احادیث چندی به خط نسخ طلائی و شنجرفی و سفید نوشته شده که برای تیمن و تبرک برخی از آنها ذیلاً درج می‌گردد:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ كَفَّ لِسَانَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ * مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ وَالِدَةٍ وَوَلَدِهَا فَفَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ * حَسُنَ السُّؤَالُ نَصُفَ الْعِلْمِ * الزُّنَا يُورِثُ الْفَقْرَ * اللَّهُ تَعَالَى عَوْنُ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ آخِيهِ،^۳ و غیرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ.^۴

ناگفته نماند که مرقد مطهر با ضریح نقره روی آن مُحَازَاتِ واقعی ندارد و به طور تحقیق می‌توان گفت که مرقد نام‌برده بین دو زاویه شمالی و جنوبی ضریح قرار گرفته است و این انحراف محسوس از آن جهت است که ضریح نقره کاملاً مُسَامِتِ قبله نصب نگردیده است، به عکس مرقد مطهر که با قبله کاملاً مُسَامِتِ می‌باشد.

و در پس ضریح نقره ضریح دیگری از کاشی بنا شده که زمینه آن لاجوردی [است] و کتیبه‌ای دارد به خط ثلث زیبایی که صلوات زیر بر روی آن نوشته شده. بانی کاشی‌های مزبور شاه طهماسب صفوی، و سال بنا ۹۵۰ قمری، و نویسنده کتیبه علی‌الحسینی، و متن کتیبه این است:

[۱]. سوره مُلک، آیه ۱: پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست...]

[۲]. سوره غافر، آیه ۱۶: امروز پادشاهی از آن خداوند یکتای قهار است.]

[۳]. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که زبانش را (از تعرض) به آبروی مردم نگه دارد، خداوند در روز قیامت از لغزشش درگذرد * کسی که بین مادر و فرزندش جدایی اندازد، خداوند بین او و بین بهشت جدایی اندازد * نیکو سؤال کردن، نصف دانش است * زنا موجب فقر می‌شود * خداوند متعال یاور بنده است تا زمانی که بنده در یاری برادرش باشد.]

[۴]. و احادیث دیگری جز اینها.]

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى وَصَلِّ عَلَى (...) كه جمله بین‌الهللین در پشت درب طلا قرار گرفته، خواننده نمی‌شود، وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الْبَاقِرِ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ مُوسَى وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ الرِّضَا وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ مُحَمَّدِ التَّقِيِّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ النَّقِيِّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الْهَمَامِ الْمَهْدِيِّ الْهَادِي مُحَمَّدِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ الدَّاعِي إِلَى الصِّدْقِ الْمُطْلَقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ * اِتَّفَقَ عِمَارَةُ هَذِهِ الرِّوَايَةِ الْمُتَوَرِّةِ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِي شَرَّفَهَا سَمِيُّ بِنْتِ النَّبِيِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَخُوهُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَمَّةُ مُحَمَّدِ النَّقِيِّ وَعَلِيِّ النَّقِيِّ وَالْحَسَنِ الرَّكِّيِّ وَمُحَمَّدِ الْمَهْدِيِّ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ^۱ بِاسِطِ الْأَمْنِ وَالْأَمَانِ مَاجِي الْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ نَاشِرِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ هَادِي الْخَلَائِقِ إِلَى أَشْرَفِ الْأَذْيَانِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ أَبُو الْمُظْفَرِ طَهْمَاسِبِ بَهَادِرْخَانِ خَلَّدَ اللَّهُ تَعَالَى مُلْكَهُ وَسُلْطَانَهُ وَأَفَاضَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِدَوَامِ إِحْسَانِهِ وَأَبَدَ ظِلَالَهُ مَعْدَلَتِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ كَتَبَهُ عَلِيُّ الْحَسِينِيِّ فِي سَنَةِ (۹۵۰)».

توصیف ضریح نقره

و پس از ضریح کاشی خشتی فیروزه‌ای ضریح دیگری از نقره نصب گردیده. ارتفاع این ضریح ۲/۱۰ متر و طول آن ۵/۲۵ متر و عرضش ۴/۸۳ متر است و ضریح نام‌برده سابقاً فولادین^۲ بوده است که روی آن را با صفحاتی از نقره بیاراسته‌اند و دارای جدارهای مُشَبَّک و غیرمُشَبَّک می‌باشد. جدارهای مُشَبَّک آن در میانه جدارهای ساده‌ای واقع شده است و مفاصل مُشَبَّک آن مانند سیب‌گردی است،

۱. عبارتی مانند (فی‌زمن) از اینجا ساقط شده است.

۲. آبی با توجه به عدم نیاز به تقدیر، اولی است.

۳. راهنمای قم.

اما در جدارهای ساده و بر روی صفحات نقره‌اش صفحه‌های سیمین مُضَلَّعی به کار برده شده که اسامی مقدسه جلاله چون «یَادِیَّائُ» و «یَاسُُبْحَانُ» و «یَا مَنَّانُ» بر روی آنها به خط ثلث و برجسته نوشته شده است و در زوایای آن به جای نام‌های خدا، جمله «حَزْرَةُ عَلِیْ اکبر فیض» خوانده می‌شود و در بالای آن ضریح کتیبه‌ای است به خط نستعلیق که نیز از نقره بیرون آورده شده و بر آن کتیبه اشعاری نوشته شده است.

اشعار مزبور دو قسمت است. ناظم اشعار کتیبه بالای سر شاعری است مُتَخَلَّص به خادم، موسوم به آقا شیخ محمدرضا که از صاحب‌منصبان آستانه مقدسه بوده، و نویسنده آن میرزا علیرضای مستوفی، و ناظم اشعار قسمت پایین پا شاعری است مُتَخَلَّص به محرم، و عدد اشعار کتیبه چهل، و سال بنا ۱۲۷۵ قمری می‌باشد.

و در تاریخ فیض مسطور است که این ضریح از نقره خام، و نقره کاری آن از شاه طهماسب صفوی بوده، منتها به مرور زمانه شکسته و گسیخته گشته شده. مرحوم حاج میرزا سید حسین مُتَوَلَّی باشی به سال ۱۲۷۴ قمری مراتب را به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانیده، اجازه خواست تا آن را از جای برداشته، ضریح محکم‌تر و بهتری از نو بریزد و در صورتی که نقره آن کسر آید، نقیصه را از اشیای نقره‌ای که در خزانه آستانه مقدسه موجود و بدون فایده است، بردارد. پادشاه را این پیشنهاد مقبول افتاده، برای شروع به کار اشارت فرموده. علاوه، اجرت کارگران را هم تقبل کرده، به ذوالفقار خان فرزند میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدر اعظم که در آن زمان حکمران قم بود، دستور پرداخت وجه مزبور را از محل وجوه دیوانی صادر فرمود. مرحوم تولیت چون به کار اقدام کرده، فرمود تا ضریح قدیمی را برهم زده، نقره‌اش را گداخته، ذوب کردند و پنجاه هزار مثقال نقره خالص به وزن درآمده، مشغول ساختن ضریح کنونی شدند و چون ضمن عمل پس از اتمام نصف ضریح نقره، موجودی به پایان رسید، مقدار چهل و سه هزار مثقال نقره^۱ دیگر هم از خزانه آستانه برداشته، ذوب کردند و ضریح کنونی را به اتمام رسانیدند و بنابراین، در این

۱. هر مثقالی ۲۴ نخود و هر نخود چهارگندم می‌باشد و هر ۱۶ مثقالی یک سیر و هر چهل سیری یک من به وزن تبریز محسوب است.

ضریح ۹۳۰۰۰ مثقال نقره خالص به کار رفته است و مطابق نقل تاریخ مزبور مبلغ یک‌هزار تومان هم به مصرف اجرت کارگران رسیده است.

و اشعار کتیبه قسمت اول (بالای سر) این است:

یارب این خُلدِ برین یا جَنَّةُ المَأوِستی

یا مگر آرامگاه^۱ بِضِعِّهٔ موساستی

فاطمه اُختُ الرُّضا سلطانِ دینِ کز روی قدر^۲

خاک درگاهش عبیر طُرَّة حَوَراستی^۳

این مهین بانو که در دُرُج^۴ شرافت اختری است

نسل پاک زادهٔ اِنسِیَّة الحَوَراستی

مرقد نورانش گویی ریاضِ جَنَّت است

تربت پاکش ز مشک و عنبر ساراستی

هر که بگذارد قدم در آستانِ صحنِ او

گو مَنِّهٔ پا بی‌ادب کین سینهٔ سیناستی

خواندمش عرشِ مُعْظَم بانگ زد بر من خِرَد

که خطا کردی^۵ بر آن افزودی و زین کاستی

حَقِّ اُمِّ و اَبِّ اگر مانع^۶ نبودی گفتمی

آدمش خادم ز جان و خادمه حَوَاستی^۷

مَلْجاً اهلِ زمان و شافعِ یومِ المَعاد

خواهر سلطان دین و ثانیِ زهراستی

۱. یا همایون بارگاه.

۲. روحی فدا.

۳. خاک درگاه تو از عرشِ عَلا اعلاستی (راهنمای قم).

۴. برج.

۵. گفتمی.

۶. مرجع.

۷. بر سرایت خادم آدم، خادمه حَوَاستی.

حَبَّذَا اَیْنِ اَسْتَانَ اَسْمَانَ رَفَعْتَ كَزْ اَوْ
 هَمْ یَدِ مَوْسَى عِیَانَ هَمْ اَیْتِ عِیَسَا سْتِی
 هَرْچِه جِزْ نَوْرِ خَدَا خَوَانِمِ وِرَا بَاشَدِ خَطَا
 غَیْرِ مَدْحَشِ هَرْ چِه گَوِیْمِ سِرْ بِه سِرْ بِی جَاسْتِی
 حَضْرَتِ نَاطِقِ، بِه حَقِّ صَادِقِ چِنِیْنِ فَرْمُودِه اَسْت
 كِه جِزَایْ زَائِرِ اَوْ جِنَّةُ الْمَأْوَا سْتِی
 مَرْحَبَا اِی مَرْزِ وِ بَوْمِ قَمِ كِتْ اَزْنُهْ اَسْمَانَ
 قَدْسِیَانَ اَز شَشِ جِهْتِ هَمْوَا رِه جَبْهَتِ سَاسْتِی
 بَخْبَخْ اِی صُفَّهْ هَمْاِیُونَ بِه بَه اِی قَصْرِ بَدِیْعِ
 اِی كِتْ اَنْ یَكِ پِلِه اِیْنِ نُهْ گَنْبِدِ مِیْنَا سْتِی
 لَوْحَشِ اللّهِ مَرْحَبَا اِیْنِ بَارْگَا هِ بَاشَكُوه
 كَزِ شَرْفِ بَرْتَرِ اَز اِیْنِ نُهْ گَنْبِدِ مِیْنَا سْتِی
 مَدْرَسَشِ بَا حَوْضِ هَا وِ سِرْوَهَا ی بَا صَفَا
 اَنْ بَهَشْتِ اِیْنِ اَبِ كَوْثَرِ اَنْ دَگَرِ طُوبَا سْتِی
 كَرْسِی اَسْتِ اِیْنِ بَرِ فَرَا زِ عَرْشِ یَا گِلِ دَسْتِه اَسْتِ
 كَزِ بَهَا خُودِ رَشَكِ خُورَشِیْدِ جِهَانَ اَرَا سْتِی
 یَا رِبِ اِیْنِ گِلِ دَسْتِه یَا عَرْشِ اَسْتِ بَرِ كَرْسِی سِوَا رِ
 یَا كِه زَرِیْنِ گُوهَرَا بَرِ كُوهِ سِیْمِیْنِ جَاسْتِی
 اِی مِیْهِنِ بَانُوی كَاخِ عِصْمَتِ اِی مَایَهْ وِ جُودِ
 اِی كِه خَاكِ دَرِگَهْتِ رَشَكِ دَمِ عِیَسَا سْتِی
 نِی عَجَبِ دَرِیُوزِه رَا گَرِ مَنِ شَدَمِ بَرِ اَسْتَانَ
 كِتْ گَدَا ی اَسْتَانَ اسْكَنْدَرِ وِ دَارَا سْتِی
 رُوشِنَا ی چِرْخِ، پِیْشِ رُوشِنَا ی رُوضَهَاتِ
 هَمْچُوه پِیْشِ مِیْهَرِ رُوشِنِ تِیْرِه جَانِ حِرْبَا سْتِی

مستِ بوی خاک کوی تو چنان باشد سپهر
 کِش به نیلی خَم تو گویی یک جهان صهباستی
 گو بیاید تا ببیند این همایون بارگاه
 آن‌که منکر بر وجود جَنَّتِ دنیاستی
 چون بدیدی این بنا را عقل گفتی کاسمان
 صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
 در پی تاریخ این، استاد خادم زد رقم

جَنَّتِ عَدْنِ این بنا «الایقَرء» او آدناستی

و اما از اشعار کتیبه دوم که در پایین پا واقع شده، بیتی چند گزیده و درج می‌گردد:

این مرقِدِ مُنَوَّره و این ضریح پاک^۱
 بر خاک بانویی است که از فرش درگهش در عرش، افتخار نماید بسیط خاک
 هر کو به دل نکارد تخم ولای تو بی شُبّه تخم او ز حرام است شبهه ناک
 چون شد محیط گوهر خاتون تاج بخش از جود شاه تاج بخش این دُرّج تابناک
 محرم کمینه داعی مدّاح بر سرود بادا همی ز جود مَلِک این ضریح پاک
 این ضریح نقره را بر روی پایه‌هایی از سنگ مرمر به قطر ۰/۳۰ نصب
 گردانیده‌اند و روی سنگ‌ها هم اشعاری کنده شده. ناظم اشعار فتحعلی خان صبا، و
 تعداد آنها بیست، و سال بنا ۱۲۴۰، و چند بیتی از آن گزیده می‌گردد:

تبارک‌الله از این بارگاه عرش آهنگ نه بلکه عرش برافراشت آبگینه و سنگ
 ز شرم قُبّه زوینت عرش را گویند که شد به پرده این نه رواق سیمین رنگ
 بلی چو در دل تو گوهر گران‌سنگی است سِزِد بدارد اگر باوی آفرینش سنگ
 همان خجسته گهر بنت مُوسِی جعفر که آمد از گهر آرا چنین به فرّ و به هنگ
 ز نه رواق فلک هفت بانوی عَدْرَا به دامن شرفش افتخار را زده چنگ
 بر آستانش همواره خسروان زمین به سجده خاصه شهنشاه آسمان اورنگ

[۱. مصراع دوم ریخته است.]

فشانده زرّ و گهر خوارتر ز خار و ز خاک به خاک کردش رشک نگار خانه تنگ
 به سنگ مرمر آراست آن حرم پایان که ماند آینه چین ز شرم او در رنگ
 نوشت کِلکِ صبا از برای تاریخش به بوم این حرم از شاه آسمان فر، سنگ

بخش چهارم: ایوان طلا

این ایوان در شمالی روضه مطهره و در صحن عتیق واقع و از بناهای شاه اسماعیل صفوی است که از کاشی‌های مُعَرَّق لاجوردی رنگ ممتازی در نهایت خوبی و نفاست آرایش شده است. ارتفاع آن ۱۴/۸۰ متر و عرض آن تا در شیشه دائرُ الحِفاظ ۸/۷۰ متر و سقف آن مُقَرَّنَس و روی آنرا با خشت‌های طلا آراسته‌اند. بانی ایوان شاه اسماعیل صفوی، و سال بنا ۹۲۵ قمری، ولی طلاکاری ایوان به سال ۱۲۶۷ پایان یافته که بانی طلاکاری قسمتی فتحعلی شاه و قسمتی ناصرالدین شاه قاجار بوده است.

این ایوان با کاشی گره‌سازی فیروزه‌ای فام مُعَرَّق و بسیار ممتازی زینت داده شده و طاق‌بند جلو ایوان به عرض ۱/۲۰ متر از کاشی مُعَرَّق زمینه لاجوردی و مابین آن با سقف طلاکتیبه‌ای است به خط ثلث و مرکب سفید و زمینه لاجوردی که بر روی آن سطور ذیل نوشته شده است. سال بنا و کتابت رجب ۹۲۵ و نویسنده ولی الحسینی، و کتیبه این است:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۱ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ اتَّفَقَ
 بِنَاءُ هَذِهِ الْعِمَارَةِ الرَّفِيعَةِ وَالرَّوْضَةِ الْمَنِيعَةِ الْمُقَدَّسَةِ فِي زَمَنِ خِلَافَةِ السُّلْطَانِ الْأَعْدَلِ
 خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ مَالِكِ الرَّقَابِ مَوْلَى الْمُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ حَامِي الْأَيْمَانِ مَاجِي
 آثَارِ الْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ نَاشِرِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ بِاسِطِ الْأَمْنِ وَالْأَمَانِ هَادِي الْخَلَائِقِ إِلَى
 أَشْرَفِ الْأَدْيَانِ الْمَخْصُوصِ بِعِنَايَةِ الْمَلِكِ الدَّيَّانِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ
 أَبُو الْمُظَفَّرِ شَاهِ اسْمَاعِيلِ بَهَادِرْخَانِ اَللّٰهُمَّ خَلِّدْ مِيَامِنَ مَعْدَلَتِهِ وَأَثَارَ رَحْمَتِهِ عَلَيَّ

[۱. سورة اعراف، آية ۴۳: ... ستایش مخصوص خداوند است که ما را به این (همه نعمت‌ها) رهنمون شد، و اگر

خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به این راه) راه نمی‌یافتیم...]

[۲. آبی با توجه به عدم نیاز به تقدیر، اولی است.]

مَفَارِقِ الْمُسْلِمِينَ وَأَبَدَ وَشَيْدَ قَوَاعِدَ أَرْكَانِ خِلَافَتِهِ وَسَلْطَنَتِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ بِإِعْلَاءِ
كَلِمَةِ الْحَقِّ وَتَرْوِيجِ مَذْهَبِ الْمَعْصُومِينَ بِالنَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمِ
النَّبِيِّينَ وَشَيْدِ الْمُرْسَلِينَ وَشَيْدِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى عِتْرَتِهِ
الطَّاهِرِينَ - وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا أَبَدًا سَرْمَدًا الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا فِي تَارِيخِ
شَهْرِ رَجَبِ الْمُرَجَّبِ سَنَةِ خَمْسِ وَعِشْرِينَ وَتِسْعِمِئَةَ هِجْرِيَّةٍ نَبَوِيَّةٍ كَتَبَهُ وَلِيُّ الْحُسَيْنِيِّ.
وزیر ابروی همین ایوان کتیبه‌ای است نیز به خط ثلث، نویسنده نور اصفهانی، و

عمل حسن قمی، و کتیبه این است:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا
مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ
مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتِ آذِنَ اللَّهُ أَنْ
تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^۱ تا آخر آیه و پس از آن صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَصَدَقَ
رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ، عَمِلَ حَسَنُ الْقُمِّيُّ،
كَتَبَهُ نُورُ الْأَصْفَهَانِيِّ.»

و در وسط آیات در محل تلاقی دو طاق نوشته شده است عمل استاد محمد
معمار قمی ۱۲۲۵ کاتبه رضا الرضوی، عمل استاد حسن قمی، و از این نوشته
به دست می‌آید که در سال ۱۲۲۵ هم از این ایوان مرمت و تعمیر می‌شود به عمل آمده
است که معمارش استاد محمد و استاد محمود، و نویسنده یک قسمت نور
اصفهانی و قسمت دیگر رضای رضوی بوده است.

[۱]. سوره نور، آیه ۳۵ و ۳۶: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور خداوند همانند چراغی است که در
آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبیبی قرارگیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره
فروزان. این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه
غربی (روغن آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود. نوری است
بر فراز نوری، و خدا هر کس را بخواهد، به نور خود هدایت می‌کند و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند و خداوند
به هر چیزی داناست * (این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا
برند (تا از دست برد شیاطین و هوس‌بازان در امان باشد): خانه‌هایی که نام خدا در آن برده می‌شود.]

و در پیش روی ایوان طلا به خط نستعلیق از طلا نوشته شده است: «السُّلْطَانُ
نَاصِرُ الدِّينِ شَاهِ قَاجَارِ ۱۲۶۷».

کتیبه ایوان طلا

بدنه ایوان، کاشی مُعَرَّقِ زمینة فیروزه‌ای به ارتفاع ۱/۸۰ متر و دارای کتیبه‌ای است نیز از
کاشی مُعَرَّقِ زمینة لاجوردی به خط ثلث که حدیث ذیل بر روی آن نوشته شده است:
«رَوَى الزَّمَخْشَرِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ الْمَوْسُومِ بِالْكَشَافِ وَالثَّلْبِيِّ فِي تَفْسِيرِهِ الْمَوْسُومِ
بِكَشْفِ الْبَيَانِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَالَ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا
أَلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا أَلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ
عَلَيَّ حُبًّا أَلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُتَّكِمًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
بَشْرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَنَكِيرٌ وَمُنْكَرٌ بِالْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
زَفَّ إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَتَحَّ اللَّهُ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَيْنِ
إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبًّا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةٍ
الرَّحْمَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضًا أَلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضًا أَلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضًا
أَلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ زَائِحَةَ الْجَنَّةِ، ۱ صَدَقَ. اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
عَلَيَّ وَابْتَوْلِ فَاطِمَةَ وَالسَّبْطَيْنِ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ وَزَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلِيًّا وَابْتَوْلِ مُحَمَّدًا

[۱]. زمخشری در تفسیر خود به نام کشاف و ثعلبی در تفسیر خود به نام کشف البیان از پیامبر ﷺ روایت
کرده‌اند که فرمود: بدانید که هر که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است، بدانید که هر که با دوستی آل
محمد بمیرد، آمرزیده مرده است، بدانید هر که با دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن کامل مرده است، بدانید که
هر که با دوستی آل محمد بمیرد، مَلَكُ الْمَوْتِ و نکیر و منکر او را به بهشت بشارت دهند، بدانید که هر که با
دوستی آل محمد بمیرد، با شتاب به سوی بهشت می‌رود، بدانید که هر که با دوستی آل محمد بمیرد، خداوند
در قبر او دو در به بهشت می‌گشاید، بدانید که هر که با دوستی آل محمد بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه
ملائکه رحمت قرار می‌دهد، بدانید که هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت، می‌آید؛ بین دو چشم او
نوشته نامید از رحمت خدا، بدانید که هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، کافر مرده است، بدانید که هر که با
دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نرسد.]

وَالصَّادِقِ جَعْفَرِ وَالْكَاطِمِ مُوسَى وَالرُّضَا عَلِيٍّ وَالتَّقِيِّ مُحَمَّدٍ وَالتَّقِيِّ عَلِيِّ وَالزُّكِيِّ الْحَسَنِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ ضَاحِبِ الزَّمَانِ الْأَيَّمَةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى بِهَمِّ أَتَوَلَّى وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرُّءُ.»

جزر‌ها و دو ایوان جنّین این ایوان نیز عموماً از کاشی‌های مُعَرَّقِ زمینه لاجوردی و از بناهای شاه اسماعیل صفوی است.

دَارُ الْحُفَاطِ

و در انتها الیه ایوان طلا (بین ایوان و حرم مطهر) قسمتی است که آن را دارالْحُفَاطِ می‌نامند که مرکز قُرَاءِ آستانه مقدسه است و مدفن متولیان آستانه و دارای کتیبه‌ای است به خط ثلث که حدیث زیر بر آن نوشته شده است:

«قَالَ مُصَنِّفُ عُيُونِ أَخْبَارِ الرُّضَا فِيمَا جَاءَ عَنِ الرُّضَا عليه السلام فِي زِيَارَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مَتَوَكَّلٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ (این قسمت از کتیبه در موقع نصب در طلا به سال ۱۲۲۲ از میان رفته است) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَنِ الرُّضَا عليه السلام سُئِلَ مِنْ زِيَارَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ^۱ صَدَقَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ وَعِترته الطَّاهِرِينَ.»

اطراف در طلا سنگ‌های مرمر و اشعاری بر آن کنده شده است که در ضمن ذکر درها (در طلا) مذکور افتاد.

گل‌دسته‌های ایوان طلا

و گل‌دسته‌های طلا که در جنّین ایوان طلا واقع است، ارتفاعشان از سطح زمین صحن ۳۳/۲۰ متر و قطرشان ۱/۵ متر و به شکل استوانه [است] و از کاشی‌های گره‌سازی به شکل مارپیچ بنا شده است و در وسط پیچ‌ها اسامی الله و محمد و علی

[۱]. از امام رضا عليه السلام در مورد زیارت قبر حضرت معصومه عليها السلام سؤال شد، در جواب فرمود: هر که او را زیارت کند، بهشت برای اوست.]

به خط کوفی ممتازی بر روی کاشی خوانده می‌شود. زمینه کاشی‌ها فیروزه‌ای فام و در بالای آن زیر مُقَرَّنَس کتیبه‌ای است که بر روی آن نوشته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...﴾^۱ و بالای کتیبه در زیر طارمی چوبی (مأذنه) مُقَرَّنَسی از کاشی ساخته شده است، بسیار جالب، و سر مأذنه‌ها طلاکاری است. بانی گل دسته‌ها شهاب الملک محمدحسین خان شاهسونند است که در سال ۱۲۸۵ بنا نموده و خانه‌های شهاب الملکی که در خارج درب شمالی صحن بزرگ واقع است، از جدار صحن تا راهرو مدرسه فیضیه از موقوفات همین شخص است که باید عواید آن مطابق وقفنامه به مصرف روشنایی و مخارج مؤذُن این دو گل دسته در هر سال برسد. سال بنا ۱۲۸۵، و بانی طلاکاری شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه فرزند ناصرالدین شاه است که در سال ۱۳۰۱ قمری به انجام رسانید.

بخش پنجم: ایوان آئینه

این ایوان از شاه کارهای صنعتی ابنیه آستانه و از ایوان‌های باشکوه شمرده شده که علاوه بر زیبایی بنا استادان فن و معماران هنرمند مزایایی با کمال مهارت در آن به کار برده‌اند و می‌توان گفت که این ساختمان از زیر تا به فراز تمام از مختصات معماری است.

توصیف ایوان آئینه

ارتفاع این ایوان از سطح صحن ۱۴/۸۰ متر و عرض آن ۷/۸۷ متر و طولش ۹ متر می‌باشد و دارای چهار ستون از سنگ سیاه به ارتفاع ۱۱ متر است که در جلوی ایوان نصب گردیده که بی نظیر است و خود آنها نیز از شاه کارهای حجاری به شمار می‌رود و دو ستون دیگر که در عمارت تالارچه دو طبقه جَنَبین ایوان است. ازاره این ایوان به ارتفاع ۱/۸ متر سنگ مرمر و بدنه ایوان با آئینه تزیین یافته و سقفش مُقَرَّنَس آئینه و دو قطعه شَلَجَمی شکل است. و در زیر مُقَرَّنَس کتیبه‌ای است از سنگ مرمر از مُنشآت جناب حجت الاسلام آقای

[۱. سورة احزاب، آیه ۵۵: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند....]

حاج شیخ حسن مجتهد قمی که به خط ثلث ممتازی عبارات زیر بر روی آن نوشته شده: کاتب کتیبه رجبعلی خادم مشهدی، و تاریخ بنا ۱۳۰۳، و بانی میرزا علی اصغر خان اتابک، و معمارش استاد حسن معمار قمی، و بنا استاد ابراهیم قمی می‌باشد.

و متن کتیبه این است

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ تا آخر آیه که در کتیبه ایوان طلا نوشته شده و پس از آن: «وَبَعْدُ لَقَدْ حَازَ أَصْلَ الْمَجْدِ وَالشَّرْفِ وَجَازَ كُلَّ سَلَفٍ وَخَلَفٍ بِنَاءِ هَذَا الصَّخْنِ وَالْأَيَّانِ الْمُبَاهِي فِي دَهْوٍ^۲ جَمَالِهِ أَبْهَى قُصُورِ الْجِنَانِ فِي دَوْلَةِ الْأَمَنِ وَالْأَمَانِ وَدَوْرَةِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ عَهْدِ السُّلْطَانِ عَلِيِّ الْإِطْلَاقِ وَالْخَاقَانِ بِالْإِتْفَاقِ الشَّهِيرِ بِصِفَاتِهِ بَلَّ تَشْهَرُ بِذَاتِهِ الْجَدِيرِ لَهَا بِحَقِيقَتِهِ كَمَا أَنَّهَا لَا تَجْدُرُ إِلَّا بِحَضْرَتِهِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ أَبُو الْمَظْفَرِ وَالْإِنْتِصَارِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ قَاجَارٍ لَا زَالَتْ بِقَاعِ الْأَرْضِ بِنْدَى عَدْلِهِ مُطَوَّلَةً وَسُيُوفِ الشَّرِيعَةِ الْمُطَهَّرَةِ فِي أَيَّامِهِ مَسْئُولَةً جَنَابِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ وَحَضْرَةِ الْأَعْظَمِ الْأَفْخِمِ دُو الْمَعَالِي الَّذِي دَلَّتْ عَلَى طَيْبِ الْأَعْرَاقِ وَالْمَحَامِدِ الَّتِي ائْتَقَدَ عَلَيْهَا الْإِتْفَاقُ وَخَفَقَتْ عَلَى شَرِيفِ رَأْسِهِ مِنَ الْمَكَارِمِ وَالْبُنُودِ وَخَضَعَ لِهَيْبَتِهِ سُلْطَانُ الْعَسْكَرِ وَالْجُنُودِ وَخَرَّ بِجَلَالِهِ السَّيِّدُ وَالْمُسَوَّدُ وَذَلَّتْ لِصُعُوبَتِهِ الصُّوَارِي مِنَ الْأَسْوَدِ وَزِيرُ الْخَاقَانِ أَمِينُ السُّلْطَانِ مِيرْزَا عَلِيَّ اصْغَرِ خَانَ نَجَلِ سَخِيَّ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ فَنَخَرُ عَصْرِهِ وَفَحْلُ دَهْرِهِ فَلَا غَرَوْ أَنْ يَجْرِيَ الْجُودُ عَلَى مِثْلِهِ وَتَلُوحَ مَخَابِلِ اللَّيْلِ فِي شِبْلِهِ قَدْ ازْتَقَى إِلَى مَعَارِجِ عَالِيَةِ وَمَدَارِجِ سَامِيَةِ وَهَيْئًا لَهُ وَسَادَةٌ لِصَدَارَةِ وَخَلْفٌ مِنْهُ أَمَارَةُ الْوِزَارَةِ وَمِنْهُ أُصُولُ هَذِهِ الْعِمَارَةِ فَالْجِنَابُ الْأَجَلُّ الْبَنِيهِ^۳ خَلْفٌ صِدْقٍ مِنْ أَبِيهِ، نَظْمٌ: بِأَبِهِ ائْتَدَى أَمِينٌ فِي الشَّرْفِ - وَلَكِنْ الْفَضْلُ يَكُونُ لِلْخَلْفِ، وَأُرْخَ عَامٌ لِلْبِنَاءِ أَنْ تَرْمَ^۴ - فَحَاسِبَنَّ هَذِهِ جَنَّةً قُمْ^۵.

[۱. سوره نور، آیه ۳۵: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است...]

[۲. ظاهراً دَحو صحیح است.]

[۳. ظاهراً النَّبِيَّة، صحیح است.]

[۴. با توجه به متعدی بودن فعل رَمَّ يَرْمُ، يَرْمُ صحیح است و تشدید آن بنا به ضرورت شعری، حذف می‌شود.]

[۵. امین (منظور میرزا علی اصغر اتابک، امین السلطان است) در شرف به پدرش اقتدا کرد، ولیکن برتری از آن

فرزند است. سالی برای مرمت بنا تعیین شد. پس محاسبه کن این بهشت قم است.]

و کف ایوان با سنگ‌های مرمر زیبایی فرش شده است که در سال ۱۳۰۹ به اتمام رسیده. و به طوری که اشاره رفت، در دو طرف این ایوان شمالی و جنوبی، دو کفش‌کن در زیر و دو تالارچه بر بالای آنها ساخته شده است که عرض هر یک ۳/۶۵ متر و دارای چهار ستون از سنگ سیاه می‌باشد که دو ستون آنها در زیر و دو ستون در بالای آنها قرار دارند به ارتفاع ۴/۵۰ متر. تمام جزرها و پشت بغل و طاق‌بند و بدنه کفش‌کن‌ها تا زیر طاق، کاشی مُعَرَّقِ زمینه لاجوردی و پشت بغل تالارچه و کتیبه آن سنگ تراش و سقف تالارچه و کفش‌کن‌ها گره‌سازی از چوب و آئینه است. بانی آنها نیز اتابک، و معمار استاد حسن، و نجار ملاً حسین نجارباشی.

رواق آئینه

و ما بین ایوان نام‌برده با حرم مطهر رواقی است به طول ۱۴/۶۰ و عرض ۳/۷۰ متر که این رواق هم مانند ایوان آئینه با سنگ مرمر و آئینه تزیین یافته و دو درب نقره، موقوفه نظام السُلطنه - که سابقاً نگاشته شد - در مدخل و مخرج همین رواق نصب گردیده. ازاره رواق به ارتفاع ۱/۱۵ متر سنگ مرمر و بالای ازاره تا زیر سقف آئینه‌کاری و سقفش مُقَرَّنَس آئینه و در قسمت فوقانی آن بالاخانه باشکوهی است که هشت ستون آئینه در آن به کار رفته است و جایگاه پادشاهان می‌باشد.

گل‌دسته‌های ایوان آئینه

گل‌دسته‌های ایوان آئینه که بلندترین گل‌دسته‌های ابنیه آستانه و هر یک دارای دو راه پله می‌باشد، از دو جنبه یکی اسلوب ساختمان و دیگری ارتفاع، دارای اهمیت شایانی است؛ زیرا ارتفاع آنها از سطح بام ۲۸ متر و از کف زمین صحن ۴۲/۸۰ متر و محیط آن ۳/۳۰ متر و اسلوب ساختمانشان با اشکال مختلفی است. قسمت اول از سطح بام تا سه متر مُصَلَّع هشت تَرکی (مُثَمَّن) و بالای آن به ارتفاع ۵۰ سانت مقرنس و بعد از آن به ارتفاع یک متر مُدَوَّر و روی آن به ارتفاع ۲/۵۰ متر نیز مُثَمَّن و بالای آن تا زیر طارمی چوبی به شکل استوانه و زیر طارمی کتیبه‌ای است به خط

کوفی به ارتفاع ۸۰ سانت و بعد از آن به ارتفاع یک متر مقرنس و بدنه تمام قسمت‌ها از سطح بام تا سر میله تمام کاشی‌کاری از جنس کاشی گره‌سازی و زمینه آن فیروزه‌ای است. بانی امین‌السلطان، و معمارش استاد حسن معمار قمی است.

بخش ششم: دارالسیاده و مسجد بالای سر

بنای مسجد بالای سر مرکب از سه قسمت می‌باشد.

مسجد بالای سر

قسمت اول که متصل به حرم و دارای دو در خاتم است، به طول ۸/۷۰ متر و عرض ۶/۷۰ متر سقفش مُقَرَّنَس گچی و زیر طاق‌بند کتیبه‌ای است به رنگ لاجورد و به خط نستعلیق که از گچ بریده شده، مشتمل بر ۳۴ بیت، ناظم اشعار میرزا اشراق، و سال بنا ۱۲۳۴، و دارای دو بنا یکی جنوبی و مردانه و دیگری شمالی و زنانه است و هر دو سابقاً از مرافق و بیوتات روضه مطهره و از بناهای شاه اسماعیل صفوی بوده است که در سال ۹۰۵ بنا نهاده بود.

و نَوَاب والا شاهزاده محمدتقی میرزا (حسام السلطنه) فرزند فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۳۴ به امر پدر آن دو مکان را به یک مکان تبدیل نمود و به صورت کنونی در آورد و رباعی زیر مشتمل بر نام بانی و ماده تاریخ بنای ثانوی آن در بالای محراب گچ‌بری شده است:

از حکم تقی شاه سلیمان اقبال بر پا چو شد این مسجد فردوس مثال
گفتم پی تاریخ که باد این مسجد تا روز جزا قبله ارباب کمال

و اشعار کتیبه این است

تا کند در بزم گردون، گردش این زرینه جام
دور گردون باد یا رب شاه عالم را به کام
خسرو گیتی ستان فتحعلی شاه آن‌که داد
خنگ گردون را قضا در قبضه حکمش زمام

آن‌که آمد در حریم احترامش مهر و ماه
این یکی رومی کنیز و آن یکی چینی غلام
گر نباشد از خیام احتشامِ جاهِ شاه
این مُرَصَّعِ بارگاهِ اطلسِ فیروزه‌فام
مشعلِ سیمینِ ماه و مجمعِ زرینِ مهر
محفّش را از چه باشد جلوه‌گر هر شام و بام
طبع او بحری است اما نیست لؤلؤ پاشِ یم
دست او ابری است اما نیست لعل افشانِ غمام
بهر استحضار شرق و غرب گر تعیین نکرد
دو درخشان رای اینک تیزهوش و تیزگام
شامگاهان مهر را از چیست در مغرب محل
بامدادان ماه را از چیست در مشرق مُقام
چرخ می‌نازد به عهد او که بادا متصل
دهر می‌بالد به عهد او که بادا مُستدام
دوش گفتم با خرد کی زنده پیل سالخورد
سالخوردی همچو من تا چند پوید جام‌جام
قاف دانش را تویی عنقا و ما را پایمرد
گرچه پا خاریم صیاد اجل را پای دام
حیرتی دارم که گردون عرضه می‌دارد چرا
این همه رخشان‌گهر پیوسته در شام ظلام
گفت سِرِّش این‌که افشاند به رسم پیشکش
هر سحر در پیشگاه شاه انجمِ احتشام
رفعتی اندوخت از فیض سجود درگهش
کاسمان را تا قیامت هست آهنگ قیام

از قمر کردم سراغ قصر جاه او شبی
گفت من آگه نیم زین بارگه برتر خرام
از قمر بگذشته طی کردم صراطی مستقیم
گنبدی دیدم درو برده دیاری تیز نام
گفت وَیَحَاکُ کیستی گفتم غریبی ره‌نورد
گفت قصدت گفتمش مقصد کجا راهم کدام
گفت برتر بر شدم دیدم نشسته دف به کف
شاهدی در منظری شکر لب و شیرین کلام
دید سویم گفت عزم گفتمش مقصود چیست
گفت کاخ چارمین بسپر به پای اهتمام
پی سپر گردیده دیدم عالمی یکسر فروغ
از شعاع طلعت شاهنشهی والا مقام
باز پرسیدم ره مقصد از آن روشن ضمیر
گفت بالاتر رها کن رخس عزم را ستام
رفته رفته کشوری دیدم که ترکی سهمگین
خوش نشسته با عمود و میلک و قوس و حُسام
راز گفتم باز گفت آن بر تَرَک رفتم چو دید
دیده‌ام پیری خطیب و خطبه‌خوان شه را مُدام
گفتم آگاهی ز جاه شاه آگاهیم ده
گفت آن ایوان که کیوان باشدش هندوی نام
سوی خرگاه زُحل پَران تر از سیمرغ وَهَم
بال همت برگشادم بر سر شوق تمام
دید و پرسیدم حدیث عزم خود کردم بیان
بس تعجب کرد پس گفتا زهی سودای خام

بار اگر یابی در آن باز^۱

می نپندارم که برگردی زره مَقْضَى الْمَرَامِ

مرحبا ای تاج دار تاج داران مهین

حَبَّبْنَا ای شهریار شهریاران عِظَامِ

از فروغ طلعتش خوش وقت جان شیخ و شاب

وز شکوه قامتش خرم روان خاص و عام

.....^۲

خدمتش انجام داد از دختر هفتم امام

حضرت معصومه بنت موسی جعفر که هست

أَفْتَابِ آسَمَانِ حضرت خیرُ الْأَنَامِ

در جوار مرقد پاکش همایون مسجدی است

كَأَهْلِ طَاعَتِ راست روز و شب مقام ازدحام

الْغَرَضِ، چون شد مقیم این کعبه اهل صفا

در جوار این همایون مرقد عرش احترام

كَلْبِكِ گوهر زای اشراق از پی تاریخ او

زد رقم کامد مقیم این حرم بیت الحرام

و در تاریخ قم تألیف دانشمند فقید آقا میرزا علی اکبر فیض مسطور است که مسجد

بالای سر ابتدای دو مکان از بیوتات روضه مطهره از بناهای شاه اسماعیل صفوی

بوده است که شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه، خلف خاقان، فتحعلی

شاه قاجار، در سال ۱۲۳۴ آن دو مکان را به یک مکان تبدیل کرده، به وضع کنونی

درآورده است؛ چنانچه این رباعی مشتمل بر ماده تاریخ همین بناست که در

محراب آن مسجد نوشته و گچ بری شده است:

[۱. این مصراع از نظر وزن مختل است و کلماتی از آن افتاده است.]

[۲. این مصراع از نظر وزن مختل است و کلماتی از آن افتاده است.]

از حکم تقی شاه سلیمان اقبال برپا چو شد این مسجد فردوش مثال
گفتم پی تاریخ که باد این مسجد تا روز جزا قبله ارباب کمال
و در کتاب راهنمای قم پس از نقل رباعی بالا در ذیل صفحه ۶۳ می‌نگارد که گویا
این مصرع درست نگارش نیافته است و بر جای (از حکم تقی شاه سلیمان اقبال) چیز
دیگری بوده است. اُنْتَهی. ولی این بیان ناشی از عدم وقوف بر نام بانی است و به شرحی که
سابقاً نگاشته شد، روشن می‌شود که این مصرع کاملاً درست نگارش یافته است.

و قسمت دوم که دَارُالسِّيَادَةِ قدیمی و [در] محاذات با مقبره شاه سلیمان و شاه
سلطان حسین است، به طول ۱۸/۸۰ متر و عرض ۷/۳۰ متر با بدنه گچی رنگ و
روغن شده و اِزاره سنگ مرمر و سنگ سفید و کاشی خشتی، سابقاً سفره‌انداز
آستانه و از بناهای شاه اسماعیل صفوی بوده است که بین آن با قسمت اول دری
فاصله داشته و اکنون فاصلی ندارد و به صورت یک بنا در آمده است و بین این
قسمت با قسمت اخیر سه ستون آجری فاصله می‌باشد.

و قسمت سوم که نیز دَارُالسِّيَادَةِ ولی تازه ساز است، در محاذاتِ عمارت مدرس به
طول ۱۸/۸۰ متر و عرض ۷/۳۰ متر با بدنه گچی رنگ و روغن شده و اِزاره سنگ سفید
از سرمایه تجارتخانه آقایان حاج مهدی سلامت و حاج میرزا علی اکبر سلامت و حاج
میرزا حبیب‌الله سلامت احداث گردیده و در جای این بنا سابقاً قطعه زمین مخروبه و در
قسمت جنوبی آن هم بالاخانه‌ای بوده که آن را خانه جبرئیل می‌خواندند و در سال
۱۳۴۸ آقایان مشترکاً به بنای آن پرداخته و در جهت جنوبی آن بنای دیگری به طول
۱۱/۴۱ متر و عرض ۶/۱۰ متر در مجاورت و محاذات مقبره شاه سلیمان برای مدفن
خویش بنا نهادند که به وسیله یک درب و دو مُشَبَّک از دَارُالسِّيَادَةِ مُجْزَاً [شد] و این
بنا بعداً به عمارت مدرس مشهور و مدفن چندین تن از علمای بزرگ و از جمله
آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی^۱ و آقا شیخ ابوالقاسم مجتهد قمی و آقا

۱. آیت‌الله حائری یزدی از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۵ قمری در قم زمام‌دار روحانیت و پیشوای مسلمین و مفتی
شیعه و یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و بزرگ‌ترین فقهای شیعه امامیه بوده، از عناصر بلند همت و مؤسس
حوزه جلیله علمیه در قم شمرده می‌شد. تولدش به سال ۱۲۷۶ در قریه مهرجرد یزد، تحصیلاتش در عتبات

میرزا سید محمد مجتهد و حاج سید حسین و حاج شیخ محمد ابن الشیخ مازندرانی که در اکثر علوم مهارت داشته و آقای آقا شیخ محمد علی مجتهد و آقای آقا شیخ مهدی مجتهد و همچنین حاج میرزا حبیب الله (یکی از بانیان) گردید.

بخش هفتم: مقابر پادشاهان صفویه در آستانه مقدسه

ناگفته نماند که حالات پادشاهان صفویه در طی حالات شاهزاده حمزه در فصل جداگانه ای بعداً ذکر خواهد شد و اکنون جزء ابنیه آستانه به ذکر مقابر آنها می پردازیم، و نیز معلوم باشد که مطابق نقل تاریخ روضه الصفا از دودمان صفویه نخستین کسی که در قم به خاک سپرده شده است، خواهر شاه طهماسب صفوی فرزند شاه اسماعیل است که زنی با فتوت بوده، خیرات و مبرات بسیاری از او به ظهور پیوسته، شاه را با او کمال مؤانست و علاقه بوده و به سال ۹۶۹ در قزوین رحلت کرده، جنازه اش را به قم حمل [کرده] و در جوار حضرت معصومه عظمی و محجوبه کبری علیها السلام و سید حمزه موسوی که از آبا و اجداد سادات امجاد صفویه است، به خاک پاک سپرده اند، ولی مدفن او نامعلوم است.

رواق زنانه یا مقبره شاه صفی صفوی

مَضْجَع شاه صفی ششمین پادشاه دودمان صفوی و نخستین پادشاه مدفون در قم در جهت قبله حرم [است] و اکنون فضای آن جزء مَحْوِطَه حرم افتاده و از صحن زنانه (موزه) بدان داخل می شوند.

→ [بوده] و از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ در اراک متوقف [شده] و بعداً بنا به دعوت آیت الله آقا میرزا محمد فیض به قم عزیمت [کرده] و در این شهر متوقف [شده] و در سال ۱۳۵۵ زندگانی را بدرود گفته، در عمارت مَدْرَس (محل تدریس خود) مدفون گردید و از کارهای ایشان است تعمیر مدارس و ساختمان فوقانی مدرسه فیضیه و تأسیس کتابخانه به سال ۱۳۴۹ و ساختمان بناهای مبارک آباد از محل وجوه اعانه برای آسیب دیدگان و سیل زدگان به سال ۱۳۵۳ و بنای بیمارستان سهامیه نیز به سال ۱۳۵۳ از محل ثلث مرحوم حاج سهام الدوله و احداث گورستان و غَسَّالخانه از محل ثلث مرحوم حاج محمد ابراهیم سکویی با کمک و اعانت فرزندش آقای حاج میرزا نصرالله تهرانی که از تجار بلند همت صالح و خیرخواه است و تأسیس دارالائتنام و دارالمساکین که پس از فوت آیت الله از بین رفت.

مقبره شاه صفی سابقاً بنای مستقلی [داشته] و از حرم هم با مُشَبَّک آهنینی مجزاً بوده است و چون محوطه حرم تاریک بود، علاوه، در موقع زیارتی و تهاجم زائرین به واسطه ضیق مکان‌ها در زحمت می‌افتادند، فتحعلی شاه امر کرد تا مُشَبَّک آهن را از بین حرم و مقبره برداشتند.

در هر حال، مقبره شاه صفی سقف و دیوارهایش با کاشی‌های مُعَرَّق بسیار ممتازی مزین و اطراف آن کتیبه‌ای است به خط ثلث بسیار ممتاز که نویسنده آقا محمد رضای امامی اصفهانی است.

بنای این مقبره به سال ۱۰۵۲ از شاه عباس ثانی است و صحن زنانه که در جنوب همین مقبره واقع است، برای مقبره شاه صفی ساخته شده و دری از مقبره هم به صحن مزبور گشوده می‌شود که سابقاً راه ورودی مقبره بوده.

مقابر پادشاهان صفوی

این مقبره به طول ۸/۷۰ متر و عرض ۵/۷۰ متر، ازاره‌اش به ارتفاع ۱/۸۰ متر سنگ مرمر و در بالای آن کتیبه‌ای است به خط ثلث آقا محمد رضای امامی در نهایت خوبی بر روی کاشی مُعَرَّقِ زمینه لاجوردی که دنباله کتیبه به حرم مطهر منتهی و جزء کتیبه حرم می‌گردد و بالای کتیبه هم تا سقف نیز از کاشی‌های مُعَرَّق، اسلوب ساختمانش بند رومی و اسلیمی و رسمی‌سازی [است] و از این مقبره و رواق دری هم به مقبره شاه عباس ثانی که در جهت غربی آن واقع است، باز می‌شود و در قسمت شرقی همین مقبره برابر در مقبره شاه عباس در دیگری است که به خزانه سابق آستانه مقدسه گشوده می‌گردد و بر سر در خزانه اشعاری به خط نستعلیق بر روی کاشی نوشته شده. عدد اشعار چهار و اشعار این است^۱:

به سال شمسی بعد از هزار و سیصد و نه شد این خزانه به دستور تولیت تعمیر
مطاف اهل یقین منظر خدای اینجاست خزانه حرم و خانه خدا اینجاست
ز فیض حضرت معصومه بضیعۀ موسی همان زمین که کند فخر بر سما اینجاست
و بر روی قبر شاه صفی صندوقی بوده است که پس از اتصال مقبره به حرم آن را

[۱]. یک بیت از اشعار حذف شد.]

برداشته‌اند و اکنون در موزه آستانه مقدسه موجود است. این صندوق از خاتم و دور آن با خط ثلث برجسته سوره «یس» خاتم‌کاری شده است و در ساختن آن هنرها به کار رفته که فعلاً جزء نفایس به شمار می‌رود. و قبر شاه صفی با سطح زمین برابر و روی آن سنگ مرمر سفید و شفاف نصب است که آن را می‌نمایاند.

بنای تاریخی مقبره شاه عباس ثانی

شاه عباس ثانی پسر شاه صفی دومین پادشاهی است که در قم به خاک سپرده شد. مقبره‌اش در ضلع جنوب غربی حرم مطهر و در قسمت غربی و متصل به مقبره شاه صفی واقع [است] و دری از آن به حرم باز می‌شود که جلوی آن مُشَبَّک آهن است و آن را در بهشت می‌نامند.

بنای مقبره از بناهای تاریخی و بسیار مجلل و اسلوب ساختمان به شکل کثیرالاضلاع منظم و دوازده ضلعی است. ارتفاع آن ۱۲ متر و طول و عرضش ۸/۱۰ متر، سطح زمین آن از کاشی‌های خشتی فیروزه‌ای رنگ و ازاره‌اش به ارتفاع ۳/۷۰ متر تخته سنگ‌های مرمر بزرگ و زیبایی است که بر روی آنها گل و بوته‌های جالب توجهی در نهایت نفاست و قشنگی نقش و نگار کرده‌اند و زیر طاق‌بند کتیبه‌ای است نیز از سنگ مرمر که به خط نسخ بر روی آن سوره مبارکه «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ تا آخر سوره «جمعه» حجاری شده و در آخر کتیبه خوانده می‌شود: کتبه محمد رضا الامامی سنه ۱۰۷۷. بنای این بقعه از شاه سلیمان پسر شاه عباس و سال بنای آن ۱۰۷۷ می‌باشد.

صندوق مزار شاه عباس ثانی

و بر روی قبر او صندوقی است از مس که پارچه‌های فولاد کثیرالاضلاع منظم و غیر منظمی با میخ‌های طلا بر روی آنها کوبیده، نقش و نگارهای زیبایی بر روی آن

[۱. سوره جمعه، آیه ۱: آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است، همواره تسبیح خدا می‌گویند...]

کنده‌اند و این صندوقه به سال ۱۰۷۸ به دست جمشید خان، متولی مقبره بر روی قبر گذارده شده است.

دستبرد افغانه به جواهرات آستانه

و در تاریخ فیض مسطور است که بر روی قبر آن پادشاه صندوقی است از مس و بر اطراف آن کتیبه‌ای است از ثلث به خط آقا محمدرضای امامی اصفهانی که بر روی صفحه فولادین نوشته شده است و آن خط را مُشَبَّک ساخته، از فولاد بیرون آورده‌اند، در کمال خوبی و امتیاز، و در اطراف همین صفحه‌های فولادی صفحاتی هم از طلا بوده است که گرداگرد صندوق را احاطه داشته. علاوه، روی صندوق هم سراسر صفحه‌ای از طلا بوده که محمود افغان در موقعی که بر ایران استیلا یافت، کلیه صفحات طلا را از روی آن صندوق برداشته، با خود برده بود و صفحات فولادین را بر جای گذاشته بود که نقداً بر روی صندوق مسین نصب کرده، با میخ‌هایی محکم کرده‌اند و نیز می‌نویسد که آنچه جواهرآلات از سلاطین صفویه و پیش از آن در خزانه مبارکه موجود بود، محمود و اشرف افغان در سلطنت خود (در موقع شکست او از شاه طهماسب، فرزند شاه سلطان حسین و فرار از قم به اطراف اصفهان) همه را بردند و آنچه در سلطنت زندیه و افشاریه و قاجاریه جواهرآلات بر آستانه وقف کرده بودند، همه را جناب حاج میرزا سید حسین متولی باشی از جهت آنکه مصون و محفوظ از دستبرد سارقین باشد، چه آنهایی که به ضریح نصب شده و یا نشده بود، جمع‌آوری کرده، در میان قابی از چوب نهاده، اطراف او را به صفحه‌ای از طلا تزیین نموده، بر روی آنها شیشه بزرگی بنهاد تا ظاهر و هویدا بوده باشند و آن قاب را بر بالای ضریح مطهر برابر ایوان طلا نصب کرد.

باری، صندوق مزبور بر روی پایه‌هایی از سنگ مرمر نصب گردیده است که اشعاری به خط نستعلیق بر روی آنها حَجَّاری و کنده شده. اشعار مزبور سست و برای نمونه به ذکر دو سه بیت آن اکتفا می‌کند:

جمشید به اخلاص ز شاه اسلام چون منصب تولیت گرفت از انعام
 بر مرقد پاک پدر آن زُبده ناس یعنی صفی ثانی افلاک اساس
 صندوق چو ساخت عقل تاریخش گفت صندوق مزار شاه عالم عباس (۱۰۷۸)
 بنای تاریخی مقبره شاه عباس به سال ۱۰۷۷ از شاه سلیمان صفوی پسر شاه
 عباس است و سیاح معروف، تاورنیه، را در اطراف ساختمان همین مقبره بیاناتی
 است که در مقدمه کتاب درج شد.

مدفن سه پادشاه در یک مقبره

و سومین پادشاهی که در قم مدفون گشت، شاه سلیمان صفوی فرزند شاه عباس
 بود. مقبره شاه سلیمان در قسمت جنوبی دارالسَّیَّاده و شمالی موزه آستانه واقع و
 طول آن ۸/۱۰ متر و عرضش ۵/۲۰ متر و روی قبر او صندوقه‌ای است از چوب که
 روی آن را کنده و خاتم‌کاری کرده‌اند و اِزاره بقعه به ارتفاع ۱/۳۰ متر سنگ مرمر
 [است] و روی آنها را باگل و بوته آرایش داده‌اند و در چهار زاویه بقعه چهار ستون
 از سنگ مرمر است که روی آنها کنده‌کاری شده و در بالای سنگ‌های مرمر اِزاره دیگری
 است گچ‌بری شده. عرض این اِزاره ۷۲ سانتی‌متر و روی آن رنگ‌آمیزی می‌باشد.
 و در زیر طاق‌بند کتیبه‌ای است نیز گچ‌بری شده، به عرض ۴۷ سانتی‌متر که به
 خط ریحان بر روی آن کنده شده: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ تا آخر سوره مبارکه ﴿حَشْر﴾ و در آخر کتیبه
 خوانده می‌شود: کتبه أَبُو طَالِبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْخَطِيبُ الْقُمِّيُّ فِي سَنَةِ ۱۱۰۷.
 بنای این بقعه به سال ۱۱۰۷ از شاه سلطان حسین پسر شاه سلیمان صفوی
 است که خود او هم در سال ۱۱۰۶ جلوس کرد و به دست محمود افغان مقید گشت
 و بالاخره، در سال ۱۱۴۰ به اشاره اشرف افغان سر او را بریده، جسد بی سرش را به
 قم حمل [کردند] و در همین بقعه، پهلوی شاه سلیمان به خاک سپردند.
 و پس از او شاه طهماسب در قزوین جلوس کرد و - چنانچه شرحش بعداً ذکر
 خواهد شد - در سال ۱۱۴۴ به دست طهماسب‌قلی خان افشار که بعداً به نادر شاه

موسوم گشت، مقید گردید و او را به خراسان نزد رضاقلی میرزا فرزند خود فرستاد و همچنان مقید بود تا در سفری که نادر شاه به هندوستان عزیمت نمود، رضاقلی میرزا نایب‌السلطنه و فرزند نادرشاه او را به سبزواری فرستاده، به محمدحسین خان قاجار بیگلر بیگی استرآباد نوشت تا او را با اغلب خانواده‌اش در سال ۱۱۵۳ به قتل رسانید و جسد او را به قم حمل نموده و در جوار پدرش در همین بقعه مدفون ساختند.

و در تاریخ فیض در شمار سلاطینی که در قم مدفونند، می‌نویسد که دیگر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین است که این سه نفر در یک بقعه مدفون می‌باشند.

مقبره فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار

در پایان ناگفته نماند که از سلاطین قاجاریه هم دو تن در آستانه مقدسه مدفونند؛ یکی فتحعلی شاه و دیگری محمد شاه که در ضمن ابنیه صحن عتیق در فصل بعد نگاشته خواهد شد.

سی و یک تن در یک سردابه

و نیز معلوم باشد که محمود افغان در اواخر سال ۱۱۳۵ پس از کشتن ۱۱۴ نفر از امرای قزلباشیه حکم کرد تا اولاد امجاد صفویه و سادات مرتضویه را هم جمع‌آوری نمود. مطابق نقل روضة الصفا صغیراً و کبیراً سی و یک تن شماره شدند و حجاج وار فرمان داد تا آن سادات حسینی و موسوی را به قتل درآوردند و جسد آنها را به قم حمل نموده، مقبره جدیدی بر مقابر صفویه مزید کردند و مدفن این سی و یک تن در یک بقعه و در یک سردابه‌ای است که اکنون سالن موزه آستانه می‌باشد که در موقع ساختمان موزه سردابه مزبور ولحد آنها در دو ردیف نمودار [شد] و علامه نسابه آقای سید شهاب‌الدین و جمعی از مومنین سادات خدام آستانه اجساد آنها را دیدار نمودند.

بخش هشتم: صحن عتیق آستانه

صحن عتیق که سابقاً یگانه بنای آستانه مقدسه بوده است و ایوان شاه اسماعیلی هم در جنوب آن واقع است، طول آن از شمال به جنوب ۳۵/۷۰ متر و عرض آن از شرق به غرب ۳۴/۷۰ متر می باشد.

و در چهار طرف این صحن مجموعاً ۱۹ حجره و بقعه ساخته شده که شش بقعه آن از بناهای شاه اسماعیل [است] و چهار بقعه را صاحبان مقبره احداث [کرده اند] و نه بقعه را فتحعلی شاه قاجار ساختمان کرده است. ازاره پایه های حجرات این صحن به ارتفاع ۵۵ سانتی متر از سنگ سیاه و بالای آن با کاشی های گره سازی مُزین است.

شش بقعه از بناهای شاه اسماعیل

اما آنچه را که شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۲۵ قمری احداث نموده، عبارت است از ساختمان های واقعه در دو ضلع جنوبی و شمالی صحن که ضلع جنوبی مشتمل بر ایوان طلا و دو بقعه جَنَبِینِ آن و ضلع شمالی مشتمل بر کریاس راه رو مدرسه فیضیه و دو بقعه داخل کریاس و بُقَعَتَینِ جَنَبِینِ کریاس که یکی مدفن فتحعلی شاه و دیگری مدفن مستوفی الممالک می باشد. وضع بنای ایوان طلا سابقاً نگارش یافت، ولی از دو بقعه جَنَبِینِ آن سخنی به میان نیامد. بنابراین، به طور اختصار می نگاریم که در قسمت شرقی ایوان طلا بقعه زیبایی است که از بناهای شاه اسماعیل [است] و در وسط آن محمدابراهیم خان نظام الدوله نوری که در سال ۱۳۱۴ زندگانی را بدرود گفته، مدفون است و نیز مدفن زینت الحاجیه، زوجه او، و مقبره درخشنده خانم، صَبِیَّه صدر اعظم نوری هم در میان بقعه می باشد و داخل بقعه دارای ازاره ای است از سنگ مرمر و بالای آن تا سقف با گچ بری های زیبا و جذابی زینت یافته و از ضلع جنوبی آن به رواق آینه دری باز می شود که جلوی آن را مُشَبَّک آهنی نصب کرده اند.

و ایوان این بقعه قسمت پایینش از سنگ و بالای آن از کاشی های مُعَرَّق لاجوردی است که در نهایت خوبی و نفاست می باشد و در قسمت غربی ایوان طلا

بقعه و ایوان دیگری است همانند بقعه و ایوان شرقی، با این تفاوت که در این بقعه علی خان قاجار که به سال ۱۲۹۱ وفات کرده، مدفون است.

اما قسمت شمالی صحن (کریاس راهرو مدرسه فیضیه و دو بقعه‌های جَنَبِینِ آن) و در مقابل ایوان طلا و جلوی کریاس راهرو مدرسه، ایوانی است به طول ۸/۷۵ متر و عرض ۲/۵ متر و ارتفاع ۱۳ متر که اِزارهٔ آن تا ۱/۵۰ متر از کاشی خشتی و بدنهٔ آن گچی و سقفش مُقَرَّنَسِ آویزی نیز از گچ می‌باشد.

و در زیر سقف‌بندِ مُقَرَّنَسِ کتیبه‌ای از کاشی زمینهٔ لاجوردی به طول ۱۲ متر و عرض ۳۰ سانتی‌متر می‌باشد که به خط نستعلیق اشعاری بر آن نوشته شده است.

بنای این ایوان از شاه اسماعیل [است]، ولی در سال ۱۳۰۱ قمری مرحوم حاج میرزا سید حسین متولی باشی آن را مرمت و تعمیر کرده است. عدد اشعار کتیبه هفت، و شاعر آن سید عبدالمجید، مُتَخَلَّصُ به «سید»، و نویسنده میرزا عموی قمی، و اشعار این است:

به عهد خسرو جم جاه، ناصرالدین شاه
جناب تولیت آرا سَمِیِّ سِبْطِ دوم
خود این مُقَرَّنَسِ شایان و این بلند ایوان
که سوده رفعت وی پی به تاج کیکاوس
که قدر اوست بر از دانش عقول و نفوس
که رشک انجم کیوان و چرخ آبینوس
جناب فاطمه اُخْتِ خَدِیوِ خِطَّةِ طوس
شعاع شمسِ شبستانِ عصمتِ کبری
شَفِیعَةُ دو سرا کردگار را ناموس
خلیل وار برافراخت آن چنان که نواخت
مسیح، روز و شب اندر فراق او ناقوس
چو شد ز هجر نبی یک‌هزار و سیصد و یک
و جبهه و ابروی ایوان، کاشی خشتی لاجوردی است و در جبههٔ ایوان سر درب
کریاس، تخته سنگی از مرمر به طول ۱/۲ متر و عرض ۰/۵۳ سانتی‌متر نصب
گردیده است که بر روی آن وقفنامهٔ قنات ناصری به خط نستعلیق و خوانا کنده شده.
عدد سطور حَجَّاری شده ۱۶ سطر، و سال وقف ۱۲۷۸، و نویسندهٔ خط ابوالفضل
بن فضل‌الله، و متن وقفنامه این است:

ابوالمظفر والنصر ناصرالدین شاه غازی

وقفنامه قنات ناصری

چون منظور نظر و مکنون خاطر سلطان السلاطین، شاه دریا دل، باذل دین پرور عدل گستر، السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانُ بْنُ الْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ نَاصِرُ الدِّينِ شاه قاجار آید الله دَوْلَتَهُ، آن است که در هر زمان انهار جاری مرحمت فرمایند که قاطبین و عابریں از فلوات فقر و زحمت به سر چشمه فرات و رحمت برسند، بناً علی هذا، وقف مؤبّد شرعی فرمودند در ابتدای هذه السّنة تخاقوی ٹیل، یک رشته قنات ناصری را که از مرحمت شامل در دارالایمان قم دایر و احداث فرمودند و به عهده کفایت و اهتمام مُقَرَّبُ الْخَاقَانِ، میرزا حسن خان مستوفی، حاکم قم و ساوه به اتمام رسیده است، بر عامّه اهل این بلد شریف و عابریں سبیل گردانیدند؛ مشروط بر این که در خارج بلد به ضیاع و عقار، زراعات و باغات نرود و در داخل بلد از قرار تفصیل ذیل به محلات قسمت شود و تولیت را به نفس نفیس خود و سلاطین آتیّه ایران مُفَوَّض فرمودند.

محله آستانه و دو خیابان پنج طاق	محله مسجد جامع سه طاق
محله باغ قلعه دو طاق	محله سنگ بند پنج طاق
محله عشقعلی هفت طاق	محله کوچه تنگ و دولت خانه و رضاباد چهار طاق
محله الوندیه شش طاق	محله موسویان و میان شهر هفت طاق
محله چهارمردان هفت طاق	محله باغ پنبه و عربستان پنج طاق
محله سیدان هفت طاق	از جهت امور اتفاقیه و کسر شهور دو طاق

جمع ۶۰ طاق

خلافکننده این شرایط ملعون خواهد بود. فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۸، راقمه ابو الفضل بن فضل الله.

مأذنه طلا به شکل هرم مربع القاعده

و بر بام ایوان مذکور مأذنه ای است به شکل هرم مربع القاعده که آن را با خشت های طلا تزیین کرده اند و در بعض تواریخ بنای آن را به شاه سلطان حسین صفوی نسبت داده اند، ولی در تاریخ فیض مسطور است که بانی این مأذنه هم فتحعلی شاه قاجار

است که بنا و تذهیب آن را با تذهیب گنبد یکجا کرده است، اما خشت‌های زرّینی که در بام این مأذنه به کار رفته، از بقایای خشت‌هایی است که نادرشاه افشار برای تذهیب گنبد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف اشرف به کار برده بود که چون تذهیب آن گنبد را به پایان رسانید، فرمود تا مقداری که زیاد آمده است، به قم حمل [کنند] و به خزانه مبارکه حضرت معصومه علیها السلام بسپارند و متصدیان امور به فرموده وی عمل کردند و این خشت‌ها همچنان در خزانه مبارکه باقی بود تا آن‌گاه که به فرمان فتحعلی شاه در بام این مأذنه به کار رفت - چنانچه در فصل سابق ضمن تاریخچه ابنیه آستانه مذکور افتاد.

ساعت بزرگ آستانه

و بر روی پایه شرقی همین ایوان ساعتی بزرگ نصب کرده‌اند که بانی و واقف آن میرزا علی مشکوه الملک و سال بنا ۱۲۸۰ قمری [است] و بر پیشانی دریچه ساعت به طرف صحن با خط نستعلیق درشت و مرغوبی نام ناصرالدین شاه و در زیر آن واقف بر روی کاشی خوانده می‌شود.

ایوان مذکور مدخل صحن عتیق از کریاس مدرسه فیضیه است و این کریاس به طول ۵/۶۰ متر و عرض ۳/۵۰ متر فاصله بین این ایوان با ایوان باشکوه شاه طهماسبی است که در ضلع جنوبی مدرسه فیضیه واقع است و در جنبین داخلی کریاس دو بقعه ساخته شده که هر دو از بناهای شاه اسماعیل صفوی [می‌باشد] و در بقعه غربی که پشت بقعه فتحعلی شاهی واقع است، قهرمان میرزا فرزند عباس میرزای نایب‌السلطنه فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه که به سال ۱۲۵۷ وفات نموده، مدفون و تمثال وی بر قطعه سنگ مرمری که روی قبر نصب گردیده، با وضعی بدیع حجاری گردیده است.

و در بقعه شرقی داخل کریاس و پشت بقعه مستوفی الممالک، نایب‌الصدر قزوینی و چند تن از رجال مردم گیلان به خاک سپرده شده‌اند.

مقبره و مدفن فتحعلی شاه

مَضَجَع فتحعلی شاه قاجار از بناهای شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۲۵ است، ولی فتحعلی شاه در زمان حیات خود آن بقعه را برای مدفن خویش تعیین نمود و به تعمیر آن همت گمارده، مقرر داشت تا آن را با گچ‌بری‌های جذابی آرایش داده، با طلا و لاجورد مُنقَّش و مُزین ساخته، دو حجره از فوقانی‌های مدرسه فیضیه را هم جزء آن گردانیده، آن را وسعتی بسزا بخشید و در سال ۱۲۵۰ قمری؛ یعنی همان سالی که فتحعلی شاه رحلت کرد، تعمیر آن انجام پذیرفت.

طول این بقعه ۶/۲۰ متر و عرض آن ۵/۵۰ متر و شکل آن کثیرالاضلاع هشت ضلعی [است] که چهار ضلع اصلی آن (شمالی و جنوبی و شرقی و غربی) به طول ۳ متر و چهار ضلع جهات فرعی آن به طول ۲ متر می‌باشد که این مساحت داخلی بقعه به استثنای دو حجره فوقانی مدرسه فیضیه است که بعداً بر آن افزوده شده و اِزاره آن سنگ مرمر و بدنه و سقف آن گچ‌بری است.

و از تصادفات آنکه عباس میرزای نایب السلطنه در زمانی که به حکومت آذربایجان مشغول [بود] و در آنجا اقامت داشت، به امر پدر خود فتحعلی شاه سنگ مرمر گران‌بها و بی‌نظیر و یا جواهر باشکوهی را در آن سامان تهیه کرده، به دستور پادشاه به تهران حمل کرده بود و چون در شمار سایر سنگ‌های جمع‌آوری شده از نظر پادشاه گذشت، نظر پادشاه را جلب نموده، دانست که سنگی بدین صفا و طراوت، خوبی و مرغوبیت از معادن ایران استخراج نشده و بی‌مانند است. بنابراین، فرمان داد تا عبدالله خان نقاش‌باشی اصفهانی را حاضر ساختند و به او دستور داد تا تمثال شاهانه را بر روی آن سنگ نقش نماید و نقاش‌باشی مزبور در نهایت مهارت این مهم را تمثیل داد، تمثال پادشاه را بر روی آن صفحه گران‌بهای جواهر رسم نموده، به نظر پادشاه رسانید و چون مطبوع طبع پادشاه قرار گرفت، فرمان داد تا آقا محمدعلی حَجَّارباشی هم به کنده‌کاری آن همت گمارد و از اتفاقات عجیبه آنکه حَجَّاری و کنده‌کاری این سنگ هم در همان سال ۱۲۵۰ به پایان رسیده.

شاه دستور داد تا سنگ را به طرف قم حمل کرده، در داخل حُفْره‌ای که در وسط آن بقعه کنده بودند، قرار دادند و در همان سال فتحعلی شاه سفر اصفهان را تصمیم عزم داده، چون به قم وارد شد، برای زیارت آستانه مقدسه و مشاهده ابنیه اِحْدائی خود مُشْرِف [شد] و به منظور بازدید آرامگاه ابدی خود بدین بقعه درآمده، پس از بازدید تزیینات و مشاهده حُفْره ویژه خوابگاه خود و رؤیت آن سنگ به حَضْرار توجه کرده، فرمود: امید است که این مکان برای مدفن من مبارک بوده باشد.

و گاه خروج از بقعه به ارکان دولت و به ملازمین رکاب که در برابر وی صف کشیده بودند، روی کرده، با اشاره دست جناب میرزا علی محمد غرقی خوانساری را که از نُدَمای خلوت و بسیار مورد توجه پادشاه بود، نشان داده، فرمود:

تولیت و ندامت و نظافت مدفن خویش را به غرقی که ندیم و جلیس من در زندگانی بود، مُفَوِّض داشتم.

و چون در شب جمعه ۱۹ ماه جمادی الثانی به سال ۱۲۵۰ در عمارت سعادت‌آباد اصفهان زندگانی را بدرود گفت، به دستور شاهزادگان عِظام نَعش آن پادشاه را با احتشام تمامی به قم حمل نموده، در روز سوم ماه رجب با تجلیل شایانی در همین بقعه به خاک سپرده، نظر به دستور خود آن پادشاه تولیت بقعه را به جناب غرقی مُحوَّل گردانیدند و چون محمد شاه بر اریکه سلطنت قرار گرفت، منصب تولیت وی را با صدور فرامین شاهانه تحکیم [نمود] و دو قریه کِهک و بیدهند را هم که از قُرّای معتبر این شهرستان شمرده می‌شد و در آن زمان یک‌هزار تومان نقد و نود و سه خروار غَلّه، مَنالِ دیوانی داشت، به عنوان تیول بدو مرحمت فرمود تا به مصرف بقعه و معیشت خود برساند و هم به دستور محمد شاه نسبتاً پادشاه مدفون را که حسب‌الامر آن پادشاه قبلاً میرزا تقی علی‌آبادی انشا کرده بود و فاضل خان گُروسی که یکی از نُدَمای بزم شاهی و ادبای معروف ایران شمرده می‌شد، تلخیص کرده بود و میرزا محمدحسین ساعت‌ساز که یکی از مشاهیر نویسندگان آن عصر بود، به خط خود بر روی سنگ مرمری نگاشته، حَجّاران ماهر حَجّاری کرده بودند نیز به قم حمل داده، در یکی از زوایای بقعه در داخل صُفّه‌ای

به دیوار نصب کردند و بر پیشانی ایوان خارجی بقعه هم قطعه سنگی دیگر نصب گردید که اشعار زیر که از مُنشآت غرقی نام برده است، بر روی آن حَجّاری شده بود:

مظهر رحمت حق ناصر دین	دادگر فتحعلی شاه که بود
بُد به اسلام نگهبان و مُعین	تا چهل سال به عزّ و اقبال
به گه تیرمه آن شاه مهین	راند مَوکب به صفاهان از ری
شب آدینه به هنگام پسین	در جمادی دُوم، نوزدهم
أَبْشِرُوا الْجَنَّةَ از روی یقین	تا که از هاتف غیبی بشنود
کرد پرواز سوی عَلَّین	مرغ روحش ز سعادت آباد
سُوم شهر رجب گشت دفین	چون همایون تن پاکش در قم
سال أَلْف و مِائِین و خَمْسین	کَلْکِ غرقی پی تاریخ نگاشت

و در داخل همین بقعه شاهزادگان بسیاری به خاک سپرده شده‌اند که ذکر نام و نشان آنها موجب تطویل خواهد بود.

و ناگفته نماند که در اطراف تمثال فتحعلی شاه بر روی سنگ مرمر کتیبه‌ای است به خط میرزا زین‌العابدین کاشی که اشعار زیر از مُنشآت میرزا تقی علی‌آبادی بر روی آن کنده شده:

سپاس تو ای پاک پروردگار	به جان اندرم تا به روز شمار
به یکتائیت هر که را رای نیست	خرد را به مغز اندرش جای نیست
پدیدار کردی پی نیک و زشت	به محشر دو در از جَحیم و بهشت
ز تو خاک، پیغمبر پاک شد	در این خاکدان بر به افلاک شد
به جای نبی بر نشاندی علی	ز نسل علی یازده تن ولی
به دل مهر ایشان چو جان پرورم	بر این هستم و هم بر این بگذرم
مرا برنشاندی به تخت شهی	به رویم گشودی درِ فَرّهی
مرا مُلْکِ ایران و توران زمین	سراسر سپردی به تیغ و نگین
به آرامشم این سرای سپنج	که جای سلیح است و تیمار و رنج
چه خرم بهشتی برآراستی	بدان زیب و زینت که خود خواستی

عجب نَبود از لطفَت ای کردگار که در هر دو گیتی بُوم شهریار
از این گفت من بِخَرَدان بر خورند که از دانه‌ای ره به خرمن برند

بقعه مستوفی الممالک

بقعه مستوفی الممالک هم که در قرینه بقعه فتحعلی شاهی در طرف شمال شرقی صحن عتیق و در جهت شرقی کریاس سابق‌الذکر واقع و کثیرالاضلاع هشت ضلعی و جهات اصلی آن به طول ۳ متر و جهات فرعی به طول دو متر و طول بقعه ۶ متر و عرض آن ۵/۵۰ متر و ازاره آن سنگ مرمر و بدنه و سقفش گچ‌بری است و بر سر در مقبره، جلوی ایوان کتیبه‌ای به خط نستعلیق دیده می‌شود که اشعاری روی آن نوشته و گچ‌بری شده و مطلع آنها این است:

تَبَارَكَ اللهُ از این روضه بهشت سرشت

که سر زند ز شرف، خاکش از سیرشیت بهشت
این بقعه هم از بناهای شاه اسماعیلی بوده. منتها در سال ۱۲۶۱ میرزا حسن خان مستوفی الممالک آشتیانی را در آنجا دفن و داخل بقعه را به دستور فرزند وی میرزا یوسف خان مستوفی تعمیر و گچ‌بری‌های بسیار ممتازی نموده، نیز دو حجره از حجرات فوقانی مدرسه فیضیه را جزو آن گردانیده، قریه شاه‌آباد با قنات و مزرعه گزستان را برای مصارف آن بقعه وقف نمودند.

تا اینجا شش بقعه‌ای که شاه اسماعیل صفوی بنا نهاده بود، خاتمه پذیرفت.

بقاعی که فتحعلی شاه در صحن عتیق بنا نهاده

و اما بقعه‌هایی که فتحعلی شاه در صحن عتیق بنا نهاده، عبارت است از بقعه‌های عین‌الملک و امین‌الدوله و مظفرالملک و شجاع‌الدوله و زنبورک‌چی‌باشی و بلورچی‌باشی و صاحب جمع و بقعه‌ای که اکنون جزء راهرو و کریاس بین صحن جدید و صحن عتیق گردیده و زیر دفتر آستانه واقع است (جمعاً هشت بقعه‌ای که در ضلع شرقی و غربی صحن عتیق می‌باشد)، ولی فوقانی کریاس بین دو صحن از

بناهای وکیل المُلک است که در مدت حکمرانی خود در کرمان آن را بنا نهاده است و اینک محل دفتر آستانه مقدسه می باشد.

و اما بقعه‌هایی که خود صاحبان قبور ساخته‌اند

و بقعه‌هایی که اشخاص متفرقه ساخته و پرداخته‌اند، عبارت است از:

بقعه محمد شاه قاجار

۱. بقعه محمد شاهی که در قسمت غربی صحن عتیق و جنب راه رو و کریاس مسجد بالای سر واقع شده که از بناهای ناصرالدین شاه قاجار است و شکل این بقعه هشت ضلعی و چهار ضلع جهات اصلی آن ۳/۵۰ متر و چهار ضلع فرعی ۱/۹۰ متر می باشد و طول بقعه ۶ متر و عرض آن ۶ متر و در عقب آن راه روی است که به مقبره مه‌د علیا متصل است و سقف بقعه مُقرَنَس آیینه و بدنه آن گچ‌بری بسیار ممتازی است و در جای این بقعه سابقاً دو بقعه از بناهای فتحعلی شاه بوده است که در سال ۱۲۶۴ آن دو بقعه را به امر ناصرالدین شاه خراب کرده، بقعه کنونی را به جای آنها بنا نهادند و محمد شاه قاجار [را] که در تاریخ ششم شوال سال مزبور زندگانی را بدرود گفته بود، در آنجا به خاک سپردند.

دیوارهای داخلی این بقعه تمام شیشه‌کاری [است] و تالاری از آینه نمودار ساخته. گچ‌بری‌های بسیار ممتاز و بر روی مضجع شاه سنگ بسیار مُصَفَّأ و باطراوتی از مرمر نصب شده که در وسط آن تمثال محمد شاه در نهایت زیبایی حجاری گردیده و اطراف تمثال، کتیبه‌ای به خط نستعلیق ممتازی دیده می شود که سید حسین خوش‌نویس باشی اشعار محمدعلی خان سروش اصفهانی مُلقَّب به شمس‌الشعرا را در آن کتیبه نوشته، بعداً حجاری کرده‌اند.

و جمعی از شاهزادگان عظام نیز در جوار آن پادشاه مدفونند که از ذکر نام و نشان آنها برای احتراز از تطویل خودداری می شود.

بقعه مهدي عليا

۲. بقعه مهدي عليا زوجه محمد شاه و مادر ناصرالدين شاه مُسمّاة به خديجه است که اين بقعه را هم ناصرالدين شاه به سال ۱۲۹۰ قمری برای مدفن مادر خود بنا نهاده. شکل اين بقعه بيضی مانند و سقف آن گچ‌بری و آيينه‌کاری و بدنه آن گچ‌بری بوده، قریه و شنوه را هم تيول آن قرار داده بودند، و معلوم باشد که بنای بقعه و تزیینات داخلی و سنگ روی قبر مهدي عليا هم کمی از بنای بقعه و تزیینات و سنگ محمد شاهی نیست.

۳. بقعه فخرالملوک زوجه اعتضادالدوله حکمران قم و دختر ناصرالدين شاه است که در سال ۱۳۱۱ به دست اعتضادالدوله ساخته شده است.

شرح حال معتمدالدوله و بقعه او

۴. بقعه معتمدالدوله که در زاویه شمال غربی اين صحن واقع و از بناهای مستحکم و مُتمن و مرتفع [می‌باشد] و در کمال متانت ساخته شده است، ازاره آن از سنگ‌های مرمر درخشانده و مُنقش به نقشه‌های گل و بوته و مُزین به طلا در نهایت زیبایی و دارای دو کتیبه نستعلیق و بسیار خوب به خط آقا مهدي مَلِکُ الْکُتّابِ تهرانی است که یکی از آنها با طلا نوشته شده و دیگری که در زیر طاق‌بند است، مشتمل بر اشعار کوکب شاعر، و آخرین شعرش اين است. کَلِکِ کُوکبِ ز در قم تاریخ سالش را چنین (۱۲۶۲)

جایگاه معتمد دائم به فردوس برین

و در کتیبه پایین هم اشعاری از بهار است که دو بیت از آنها گزیده و درج گردید:

کدامین معتمد خان منوچهر آن که از رفعت

که در آن داد یزدان همچو عیسی معتمد را جا

پی تاریخ اتمامش بهار آورد این مصرع

ز داوود فلک چاکر به قم این بقعه شد بریا

و ناگفته نماند که منوچهر خان معتمدالدوله اجدادش از آرامنه جلفای اصفهان

بوده‌اند که پدر منوچهر خان به شرف قبول دین حنیف اسلام مفتخر گردید و

جماعت بابیه را درباره وی معتقداتی است که مقام راگنجایش ذکر آن نیست و از این رو،

همه ساله در روز ۲۸ ماه شعبان به زیارت وی در داخل بقعه مجتمع می‌شوند و او را تعظیم و تکریم همی‌کنند و این معاملات از آنجا روا می‌دارند که او در زمان حکومت خود در اصفهان سید علی محمد باب را پناه داده، از او نگاهداری نموده، حرمت وی را در خفا مرعی می‌داشته - چنانچه داستان آن را در روضة الصفا نگاشته است. در هر حال، معتمدالدوله از رجال بزرگ و نامی ایران بوده، جنگ‌های عربستان و شوشتر و دزفول که در تاریخ ایران دارای اهمیت است، به سرداری او شروع و به فاتحیت وی خاتمه پذیرفته است.

معتمد در اوایل جوانی چندی در اصفهان و لرستان و عربستان توأمأ حکومت کرده و در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و همچنین در اوایل سلطنت محمد شاه مدتی هم به وزارت گذرانیده. خدماتش در تاریخ ایران نمایان [بوده] و وفاتش به سال ۱۲۶۲ و در سن ۸۴ سالگی روی داده است و مدفن وی را داوود خان برادر زاده‌اش بنا بر وصیت معتمد در سال ۱۲۶۴ بنا نهاده است.

۵. بقعه قوام‌الدوله که پهلوی بقعه معتمد است.

۶. بقعه اعتضادالدوله که در کرباس مسجد بالای سر واقع [است] و هر دو بقعه را این دو نفر در حیات خود برای مدفن خویش ساخته‌اند.

۷. بقعه صدر اعظم که سابقاً چراغ‌خانه آستانه مقدسه و از بناهای فتحعلی شاه بوده است که اکنون مدفن میرزا علی اصغر خان اتابک گردیده و جزء بناهای صحن بزرگ در آمده است که این بقعه‌ها عموماً به دست صاحبان قبور ساخته شده‌اند.

مدرسه محمد شاه

و در زاویه جنوب غربی این صحن هشتی‌ای واقع است که طول آن ۱۴/۴۰ متر و عرض آن ۷/۲۰ متر و این هشتی راهرو مدرسه محمد شاهی است که در قسمت غربی صحن عتیق و عقب مقبره مهد علیا افتاده است و از این هشتی دو در به دایره السیاده (مسجد بالای سر) گشوده می‌شود و مدرسه محمد شاهی دارای هشت حجره و هشت دالان راهرو حجرات می‌باشد.

فضای مدرسه طولاً ۱۶/۶۰ متر و عرضاً ۱۲/۸۰ متر و در ضلع شمال شرقی آن فضایی است بدون بنا که زیر آن آب انباری ساخته شده و راهرو آن در وسط ضلع غربی صحن عتیق و مُحاذی راهرو کریاس بین دو صحن می‌باشد.

بخش نهم: صحن جدید

صحن جدید هم از ابنیه باشکوه آستانه و با اسلوب دل‌پذیری ساختمان شده است؛ زیرا از درب ورودی خیابان موزه به طور هشت ضلعی منظم و مستطیل است که جهات اصلی؛ یعنی اضلاع شرقی و غربی آن هر یک ۸۶/۶۰ متر و اضلاع شمالی و جنوبی آن هر کدام ۴۶/۸ متر می‌باشد، و چهار ضلع دیگر آن که در جهات فرعی واقعند، هر یک به طول ۳/۷۰ متر می‌باشد و از درب ورودی خیابان ارم برابر ایوان آینه یک شکم دریدگی پنج ضلعی وجود دارد که اضلاع شمالی و جنوبی آن هر یک ده متر و دو ضلع فرعی آن هر کدام ۵/۸۰ متر می‌باشد و این صحن مشتمل بر چهار ایوان در جهات اصلی شرقی و غربی و شمالی و جنوبی است که شرح هر کدام جداگانه مذکور افتد، جز ایوان آینه که در قسمت غربی همین صحن است و شرح آن سابقاً نگارش یافت.

و اطراف این صحن را سی و یک حجره و ایوان زینت بخشیده که طول هر ایوانی سه متر و عرض هر یک دو متر است، جز هشت ایوان که در جلوی حجرات پنج دری واقع است و دارای دو ستون و دو نیم ستون از سنگ سیاه به ارتفاع سه متر می‌باشد که طول این هشت ایوان ۶/۶۰ متر و عرضشان ۲/۲۰ متر است.

إزاره کلیه ایوان‌ها از سنگ سیاه به ارتفاع ۵۵ سانتی متر است و إزاره پایه‌های بین دو ایوان هم عموماً به ارتفاع ۱/۵۰ متر از سنگ‌های سیاه می‌باشد و تمام بدنه‌ها و سقف ایوان‌ها و کلیه جزو‌ها به اشکال مختلف کاشی‌کاری گره‌سازی است و سردرب ایوان‌های چهارگانه بزرگ را که در چهار جهت اصلی صحن می‌باشند، میله‌ها و گل دسته‌های بزرگ یا کوچکی قشنگ و زیبا نموده، زینت بسیاری بخشیده است و در وسط صحن هم حوضی بیضی شکل بنا گردیده که طول آن ۱۹/۵ متر و عرضش ۱۲/۶۰ متر می‌باشد.

اما ایوان‌های بزرگ

ایوان شرقی صحن جدید

ایوانی که در قسمت شرقی این صحن برابر ایوان آیینه واقع است، بسیار مهم [است] و از صنایع بزرگ معماری به شمار می‌رود؛ به‌ویژه مَقْرَنَس کاشی و آویزی آن که بسیار با اهمیت و جالب توجه است.

طول این ایوان ۷/۸۰ متر و عرضش ۷/۳۰ متر و ارتفاعش ۱۳/۶۰ متر و سقفش مَقْرَنَس کاشی‌کاری و طاق‌بند و جرزها کاشی‌گره‌سازی زمینه فیروزه‌ای و زرد و دارای حواشی کاشی‌کاری بسیار دل‌پذیر و دارای کتیبه‌ای است نیز از کاشی زمینه لاجوردی. بانی امین‌السلطان، معمار استاد محمدباقر قمی، و نویسنده رجبعلی خراسانی، و سال بنا ۱۳۰۳، و متن کتیبه این است:

رَوَى فِي السَّمَاءِ وَالْعَالَمِ مِنَ الْبِحَارِ أَنَّهُ لَمَّا أَخْرَجَ الْمَأْمُونُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْمَرُوسَةِ مَاتَيْنِ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ أُخْتُهُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَمِائَتَيْنِ بِطَلْبِهِ فَلَمَّا وَصَلَتْ إِلَى سَاوَه مَرَضَتْ فَسُئِلَتْ كَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ قَالُوا عَشْرَةَ فَرَسًا فَامْرَأَتُ خَادِمِهَا فَذَهَبَ بِهَا إِلَى قَوْمٍ وَأَنْزَلَهَا فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ خَزْرَجِ بْنِ سَعْدٍ وَالْأَصْحَحُّ أَنَّهُ لَمَّا وَصَلَ الْخَبْرُ إِلَى آلِ سَعْدٍ اتَّفَقُوا وَخَرَجُوا إِلَى أَنْ يَطْلُبُوا مِنْهَا النَّزُولَ فِي أَرْضِ قَوْمٍ فَسَبَقَ بَيْنَهُمْ مُوسَى بْنُ خَزْرَجٍ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَيْهَا أَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهَا وَجَرَّهَا إِلَى قَوْمٍ وَأَنْزَلَهَا فِي دَارِهِ فَكَانَتْ فِيهَا سِتَّةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ قُبِضَتْ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ فَدَفَنَهَا مُوسَى بْنُ خَزْرَجٍ بَعْدَ التَّغْسِيلِ وَالتَّكْفِينِ فِي أَرْضِ لَهُ وَهِيَ الَّتِي الْآنَ مَدْفُونُهَا وَبَنَى عَلَيَّ قَبْرَهَا مِنَ الْبُورِي سَقْفًا إِلَى أَنْ بَنَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ الْجَوَادِ عليها السلام قُبَّةً عَلَيْهَا وَرَوَى فِي الْبِحَارِ أَنَّ زِيَارَتَهَا تُعَادِلُ الْجَنَّةَ قَدْتُمْ فِي سَنَةِ ۱۳۰۳، كَتَبَهُ خَادِمُ الرُّوضَةِ الرَّضْوِيَّةِ رَجَبِ عَلِيٍّ.

و در دو طرف این ایوان دو دالان باریک واقع است که راه ورودی صحن از خیابان ارم است و در فراز دالان‌ها دو غرفه ساخته شده است و بر بالای ایوان ساعتی نصب کرده‌اند که دو چندان بر قشنگی و زیبایی و صفای آن افزوده است که بانی ساعت نیز امین‌السلطان است و بر سر درب ورودی از خارج صحن کتیبه‌ای است از کاشی که اشعار زیر از مُنَشَّآت میرزا صادق خان پروانه با خط نستعلیق میرزا آقا تبریزی به رنگ سفید بر روی آن نوشته شده است:

به عهد خسرو گیتی خدیو ناصر دین که نازد از سر انگشت وی کلاه و نگین
برای دختر موسی بن جعفر از سر صدق سپهر سوده به خاک درش هماره جبین
امین شاه، علی اصغر بن ابراهیم عیان نمود ز سطح زمین بهشت برین
چو شد تمام به تاریخ گفت پروانه بنای صحن به کلی بهشت روی زمین
و پایین‌تر از آن کتیبه دیگری است که اشعار زیر از مُنشآت سید غمخوار نیز به
خط میرزا آقا تبریزی بر روی کاشی نوشته شده است:

به عهد ناصر دین خسرو سپهر وقار به حول و قوه پروردگار لیل و نهار
ز بهر حضرت معصومه ساخت اندر قم امین سلطان این صحن آسمان مقدار
سرود سید غمخوار بهر تاریخش ز بعد هجرت احمد هزار و سیصد و چهار
و در ذیل آن اشعار به خط نستعلیق نوشته شده است: نَمَقَهُ میرزا آقا.^۱
و در دو طرف شمالی و جنوبی شکم دریدگی سابق‌الذکر متصل به قسمت
هشت ضلعی منظم مستطیل صحن، دو گل دسته هشت تَرکی به ارتفاع ۱۳/۵۰ متر
و محیط ۹/۹۰ متر و قطر ۳ متر ساخته شده است که بدنه آن تازیر طارمی چوبی آن
از کاشی گره‌سازی است.

ایوان شمالی صحن

و ایوان شمالی که مدخل صحن از خیابان آستانه می‌باشد، به ارتفاع ۱۲/۸۰ متر و
طول ۷ متر و عرض ۴/۴۰ متر، بدنه و چَرزهای آن کاشی گره‌سازی و سقفش
رسمی‌سازی با کاشی‌های هفت رنگ و درزیر طاق‌بندش کتیبه‌ای است از کاشی که
به خط ثلث رجبعلی خراسانی حدیث ذیل بر آن نوشته شده است. بانی امین
السلطان، و سال بنا ۱۳۰۳، و حدیث این است:

رُوی عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ أَنَّهُمْ دَخَلُوا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ
الرَّيِّ فَقَالَ مَرَحَبًا بِأَخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قُمْ فَقَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ فَأَعَادَ الْكَلَامَ قَالُوا ذَلِكَ
مِرَارًا فَأَجَابَهُمْ بِمِثْلِ مَا أَجَابَ بِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةٌ وَأَنَّ لِلرَّسُولِ حَرَمًا وَهُوَ

[۱]. میرزا آقا آن را خوش‌نویسی کرد.]

الْمَدِينَةَ وَأَنَّ لَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ كُوفَةٌ^۱ وَأَنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ وَسْتَدْفَنُ فِيهَا أَمْرَتَهُ مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ^۲ * وَرَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لَمَّا أُسْرِيَ رَأَى إِبْلِيسَ بَارِكًا بِهِذِهِ الْبُقْعَةِ فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا مَلْعُونُ فَسَمَّيْتُ بِذَلِكَ^۳ * وَرَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَعَنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقُمْ فَإِنَّهُ مَأْوَى الْفَاطِمِيِّينَ وَمُسْتَرَاخُ الْمُؤْمِنِينَ^۴ * وَرَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ وَلِأَهْلِ قُمْ وَاحِدٌ مِنْهَا^۵ قَدْ فَرَّغَ مِنَ التَّسْوِيدِ الْخَادِمِ الْمَشْهُدِيِّ رَجَبِ عَلِيِّ فِي سَنَةِ ۱۳۰۳.

و در داخل و بالا و روی خطوط همین کتیبه، کتیبه دیگری است به خط کوفی و با مرکب آبی که آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۶ و پس از آن صلوات بر معصومین نوشته شده است.

و در جبهه ایوان کتیبه‌ای است که اشعار ذیل به خط نستعلیق بر روی آن نوشته شده است. ناظم اشعار میرزا صادق خان پروانه، و نویسنده میرزا آقای تبریزی است:

عهد ملک ناصر دین آن‌که یافت	کرسی دیهیم از او زین و زیب
گشت امین شه و صدر مهین	بانی این صحن خوش و دل‌فریب
صادق پروانه به تاریخ گفت (۱۳۰۳)	نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ^۷

[۱. الكوفة صحيح است.]

[۲. ترجمه این حدیث در شماره ۱۷ کاملاً آمده است.]

[۳. روایت شده که پیامبر ﷺ در شب اسراء دید شیطان در این سرزمین (قم) سکن‌گزیده، به او فرمود: برخیز

- قم - ای ملعون! آن‌گاه قم نامیده شد.]

[۴. ترجمه این حدیث در شماره ۳۰ و شماره ۷ کاملاً آمده است.]

[۵. ترجمه این حدیث در شماره ۳۱ کاملاً آمده است.]

[۶. سوره احزاب، آیه ۵۶: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او

درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.]

[۷. برگرفته از سوره صف آیه ۱۳: ... یاری خداوند و پیروزی نزدیک است...، ولی نصر آیه به ضرورت شعری

نصر خوانده می‌شود.]

و در نیم ستون‌های طرفین ایوان نوشته شده: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱ تاریخ (۱۳۰۲).

و در کتیبه همین ایوان بالای درب ورودی از خارج به خط نستعلیق اشعار ذیل نوشته شده است. ناظم اشعار پروانه سابق‌الذکر، و نویسنده هم میرزا آقا تبریزی، و اشعار این است:

به عهد ناصر دین شهریار با تعظیم
ابوالمظفر غازی خدایگان کریم
بنا نهاد به توفیق کردگار این صحن
وزیر اعظم علی‌اکبر ابن ابراهیم
چو بهر دختر موسی بن جعفر از سر صدق
امین سلطان آراست این ستوده حریم
برای مصدر تاریخ گفت پروانه
سیاق کعبه ثانی ز پور ابراهیم
و بر سر درب و کمر بند همین ایوان هم از خارج کتیبه‌ای است که اشعار زیر بر آن
نوشته شده است:

یارب به حق پرده‌نشین دیار قم
پاکیزه گوهر صدف اعتبار قم
قم گشته از شرافت معصومه باصفا
چون روضه بهشت برین گشته پرضیا
شاهان به درگهش همه آورده التجا
بی شک که می‌رود به بهشت از ره عطا

ایوان جنوبی صحن

ایوان جنوبی که مدخل صحن جدید از خیابان موزه می‌باشد، از لحاظ ارتفاع و عرض و طول و هم از جهت کاشی‌کاری مانند ایوان شمالی است؛ با این تفاوت که در کمر بند این ایوان کتیبه‌ای است به خط ثلث با مرکب سفید که احادیث ذیل به خط مشهدی رجبعلی مشهدی در سال ۱۳۰۳ بر روی آن نوشته شده است:

رُوی عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِلَيَّ إِلَيَّ ثُمَّ اعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ أَسْمُهُ عَرَضَ وَلَا يَتَكَ عَلَى السَّمَوَاتِ فَسَبَقَتْ إِلَيْهَا السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْعَرْشِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا السَّمَاءُ الدُّنْيَا

[۱. سورة فتح آیه ۱: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر * ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.]

فَزَيَّنَهَا بِالْكَوَاكِبِ ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرْضِيِّينَ فَسَبَقَتْ إِلَيْهَا مَكَّةُ فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَزَيَّنَهَا بِبَيْتِ اللَّهِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ فَزَيَّنَهَا بِكَ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا قُمْ فَزَيَّنَهَا بِالْعَرَبِ وَفَتَحَ اللَّهُ لَهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ^۱ * وَرَوَى صَفْوَانٌ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرُ قُمْ وَأَهْلِهَا وَمَيْلِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ وَاحِدٌ مِنْهَا لِأَهْلِ قُمْ وَهُمْ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِنَا مِنْ بَيْنِ سَائِرِ الْبِلَادِ خَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا يَتَنَا فِي طَبَقَتِهِمْ^۲ * وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لَعَلَى قُمْ مَلَكاً رَفَرَفَ عَلَيْهَا بِجَنَاحَيْهَا لَا يُرِيدُهَا جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا أَذَابَهُ اللَّهُ كَذَوْبِ الْمِلْحِ فِي الْمَاءِ^۳ قَدْ فَرَّغَ مِنَ التَّحْرِيرِ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الثَّانِي الْخَادِمُ رَجَبُ عَلِي.

و در داخل و بالا و روی خطوط همین کتیبه هم کتیبه دیگری است با مرکب آبی و به خط کوفی که آیه الکرسی تا آیه ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ بر روی آن نوشته شده است.
و در سر درب ایوان از خارج دو بیت زیر از میرزا صادق خان پروانه با مرکب سفید و در وسط دو بیت جمله «السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ نَاصِرُ الدِّينِ شَاهٍ» با مرکب زرد به خط نستعلیق نوشته شده است:

به عهد ناصر دین شهریار مُلْکِ آرای امین سلطان آراست این ستوده سرای
سرود صادق پروانه بهر تاریخش (۱۳۰۳) بین به مُلْکِ قَمِ اینک در بهشت به پای
و بر پیشانی ایوان از داخل صحن قطعه دیگری نیز از مُنْشآت پروانه با مرکب سفید و نام آن پادشاه نیز با مرکب زرد نوشته شده که قطعه این است:

در زمان دولت دارای عصر ناصرالدین شه، خداوند کریم
ساخت این بنیان امین سلطانِ راد بر نیاز بِضْعَةِ مَوْسَى الْكَظِيمِ
پور ابراهیم علی اصغر نمود این بنا را برتر از عرش عظیم
و بین صحن جدید با صحن عتیق کِریاسی است که در بالای آن دفتر آستانه واقع
است و در زیر طاق بند بالای سردر از طرف صحن جدید کتیبه ای است از کاشی زمینه

[۱. ترجمه این حدیث با اندکی تفاوت در آغاز آن، در شماره ۲۳ آمده است.]

[۲. ظاهر آکلماتی از آخر حدیث افتاده است. ترجمه آن با اندکی تفاوت در شماره ۳۴ آمده است.]

[۳. ترجمه این حدیث در شماره ۱۱ کاملاً آمده است.]

لاجوردی که حدیث ذیل به خط ثلث بر روی آن نوشته شده است. بانی این سردر مرحوم مغفور حاج میرزا سید حسین مُتَوَلّی‌باشی، و سال بنا ۱۲۹۶، و نویسنده کتیبه فقید سعید میرزا علی اکبر فیض، و مباشر آقا میرزا علی محمد اعرابی، و متن کتیبه این است:

رَوَى صَاحِبُ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ الْفَاخِرَةِ فِي الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ بِسَنَدِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ إِلَى الْبَابِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ الْبَابُ كَذَبَ الَّذِي زَعَمَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَا مِنْ الْبَابِ^۱. بَنَى هَذِهِ نِظَامُ الْمَجْدِ تَاجِ الْحَاجِّ مِيرِزَا سَيْدِ حَسِينِ مُتَوَلّی‌باشی، حَرَّرَهُ مِيرِزَا عَلِيّ اكْبَرِ الْفَيْضِ فِي سَنَةِ ۱۲۹۶. به سعی و اهتمام میرزا علی محمد به اتمام رسید.

و بین صحن جدید با صحن زنانه (موزه) هم کِریاس و جلوی آن نیز ایوانی است که در زیر طاق‌بند آن کتیبه‌ای است از کاشی، و حدیث ذیل نیز به خط ثلث بر روی آن نوشته شده است. بانی میرزا علی اصغر خان اتابک، نویسنده رجبعلی مشهدی، و سال بنا ۱۳۰۳ و متن حدیث این است:

رَوَى فِي الْبِحَارِ عَنْ وَاسِطِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ وَلَا أَهْلَ قَوْمٍ وَاحِدٍ مِنْهَا فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ * وَرَوَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا سُمِّيَ قَوْمٌ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتِ السَّفِينَةُ إِلَيْهِ فِي طُوفَانِ نُوحٍ قَامَتْ وَهُوَ قَطْعَةً مِنْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ * وَرَوَى عَنِ الْأَيْمَةِ لَوْ لَا الْقَمِيُونَ لَضَاعَ الدِّينُ. كَتَبَهُ الْخَادِمُ الْمَشْهُدِيُّ رَجَبَعَلِي ۱۳۰۳.^۲

[۱] صاحب کتاب مناقب الفاخره عن عتره الطاهره، به سند خود از ابن عباس روایت کرد که گفت پیامبر ﷺ فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است، پس هر که علم را بخواهد، باید به سوی دروازه آن بیاید. سپس فرمود: ای علی! من شهر علمم و تو دروازه آن هستی. دروغ گفت هر که پنداشت از غیر دروازه به شهر رسد. [۲] علامه مجلسی در بحار از واسط بن سلیمان از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: بهشت هشت در دارد و یکی از آن درها برای اهل قم است. خوشا به حال آنان، سپس خوشا به حال آنان * و مردی از اهالی ری روایت کرده، می‌گوید: ابوالحسن، علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام (امام علی النقی) فرمود: از آن رو (این شهر) قم نامیده شد که چون وقتی در طوفان نوح، کشتی به آن رسید، بر جای خود قرار گرفت، و این شهر قطعه‌ای از بیت المقدس است * و از ائمه علیهم السلام روایت شده که اگر قمی‌ها نبودند، دین نابود می‌شد. نویسنده خط کتیبه، خدمت‌گزار، مشهدی رجبعلی، سال ۱۳۰۳.

کتیبه‌های دور صحن جدید

و گرداگرد صحن جدید کتیبه‌ای است از کاشی به طول ۲۵۸/۸۰ متر که با خط نستعلیق بسیار ممتازی به عرض ۰/۶۰ متر اشعاری بر روی آن نوشته شده است. مصراع اول با مرکب سفید و دیگری با زرد، و نویسنده میرزا آقای خوش‌نویس تبریزی، و ناظم اشعار میرزا فتح‌الله کاشانی، مُتَخَلَّص به شیبانی شاعر بزرگ و شهیر ایران [است] و کتیبه نام‌برده از دو قصیده یکی قصیده نونیه که دارای ۵۳ بیت و دیگری قصیده راییه مشتمل بر ۳۶ بیت مرکب [می‌باشد] و هر دو قسمت ذیلاً درج می‌گردد.

اما قصیده نونیه

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین
 یکی بنای خلیل و یکی بنای امین
 خلیل رحمان گشت آن بدان بنای قدیم
 امین سلطان گشت این بدین بنای متین
 یکی به مکه و آن کعبه خدای بزرگ
 یکی دگر به قم و جای بضعه یاسین
 بدان نماز برد هر که راست دین درست
 بدین نیاز برد هر که راست دین رزین
 به روزگار، بناها بسی نهادستند
 ولی نه چونین محکم نهاد و خوب آیین
 رواق طاقش بر آسمان نهاده اساس
 زمین و خاکش بر فرق فرق و پروین
 خزینه‌های فراوان هزینه گشته بر آن
 اگرچه کرده در آن گنج، نام نیک دفین
 کسی که باز بماند از او به دهر آثار
 کجا بماند از ایشان اثر یکی چونین

جهان رسانده بسی مردمان به عزت و جاه
چو زان که باد جهانش همه به زیر نگین
خدای عرش چو با بنده‌ای نظر دارد
چنین اثرها ماند از او به روی زمین
چنین اثر نه به خُلج درست و نه به طراز
چنین اثر نه به چین ایدر و نه در ماچین
گر این اثر نگرَد سخت شرمسار شود
کسی که کرد ایاصوفیه به قَسْطُنْطَین
بدین بنا که ز آب و گل این وزیر نهاد
به باد رفت همه نام آذر برزین
در آن بنا سخن از آفتاب و آذر بود
در این بنا همه شب ذکر مالِکِ الْأَرْضِین
کجا به بانی او این بنا که مآند به جای
فلک درود فرستد مَلِکِ کند تحسین
نه بر به بیّهده بر مُلک و دین امینش کرد
خدایگانِ ملوکِ زمانه ناصرِ دین
کجا به فرّه شاهنشهی فراست او
میان بیضه کند فرق حاد از شاهین
شهی که گر ز خرد شاه خسروان پرسی
خرد چه گوید، گوید بیا و شاه ببین
در او حَصافَتِ بوذرجمهر و آصف دید
که می پیاده شود از حَصافتش فرزین
ز مکرمت، نظری کرد سوی او که شد او
از آن نظر به سعادت ز خواجگانِ مهین

کنون به فَرُّ شهنشاه عصر و فضلِ إله
وزیر صدر نشان است و بَدْرِ صدر نشین
پدزُش بود به سلطان امین و سلطان خواست
پس از پدزُش به حکمت فزاید و تمکین
فرود نک همه خواجهگان به خدمت او
به فخر بسته میانند از کیهین و مهین
کسی که شاه سوی او نظر کند نه شگفت
اگر زمانه ببخشد بر اسب بختش زین
که اثر نهد اینگونه می نهد به جهان
کجا اساسش محکم تر از دژ رویین
مُؤیّد است به روحِ الْقُدُس ز ایزد پاک
وز آب و خاکِ مقدس، سِرِشت اوست عجین
چه آیتی به از این کو چنین نهد آثار
که باز مآند از او تا به روز باز پسین
کجا خرد نتواند قیاس چرخش کرد
اگر کنی به مَثَل کوه و بحر را تخمین
علیّ اصغر اگر نام دارد او ز پدر
علیّ اکبر یارش بود به عَلِیِّین
بدین علی همه ارواح می دعا گویند
به خاصه روح علی بن جعفر و یَقُطین
کجا طوافگه روحشان همین خاک است
که چشم دختر احمد در او شده است مکین
دری به خُلد مکانِ برین فراز و تونیز
ببینی آن درت ار هست چشم باطن بین

مکان فاطمیان در سپهر عرش خداست
دگر به خاک نشان نی چو این مکان‌گزین
همان که شیعه خاص علی و آل علی است
اگر بخفت در این خاک روح اوست امین
به طوس و قم ز پیمبر دو گوهرند به خاک
که خاک از این دو شرف جسته بر سپهر برین
پدرش^۱ خفته به طوس است و مام او در قم
ندیم رضوان آن، وین رفیق حورالعین
پدر اساس نهاد و پسر به آخر برد
که باد رحمت ایزد بسی بر آن و بر این
چنان‌که مسجد اقصای را همی داوود
بنا نهاد و سلیمانش بر فزود آذین
اگر چه بقعه آنجا ز پیش بود به جای
ضریح سیمین بود آن و قبّه‌اش زرین
بنا مگو که عروس است کاسمان بلند
بهشت طرفه نگاری است می‌کند کابین
گناه‌کار اگر سوی او پناه برد
حرام گردد بر او مهالک سجین
دو صف فرشته شب و روز اندر او پیدا است
صفی به سوی یسار و صفی به سوی یمین
به شهریار جهان و بر این بزرگ وزیر
صفی دعا کند و صف دیگر آمین

۱. پدرش منظور ابراهیم امین السلطان است که در مشهد مدفون است و مام او قمر سلطان خانم دختر عباس میرزای نایب السلطنه است که در ۱۲۹۵ وفات کرده، در بقعه اعتضاد الدوله در کرباس مسجد بالای سر به خاک سپرده شده است.

بنای او چو به آخر رسید و گشت تمام
 خدای، حافظ آن کرد جبرئیل امین
 بدین دلیل همی تا جهان به جای بُود
 به پای خواهد بود این بنای نغز چنین
 اگر بخواهد روزی قضا به خواب رود
 نباشدش به جز این خاک، بستر و بالین
 به دین پاک و دل پاک و رای و خاطر پاک
 خدای پاکش باشد همیشه یار و مُعین
 در این کتیبه هم از بهر طبع، شیانی
 کشد به رشته سر کُلکش این لئالی تَمین
 که نه بنایی از این به کسی تواند کرد
 نه هم ثنایی از این گونه محکم و شیرین
 همیشه تا نبُود آب را کرانه خاک
 همیشه تا که بماند به لاله و نسرین
 به باغ مُلک، رخ او چو لاله تازه و تر
 به کام دولت، کارش همیشه ماءِ مَعین

اما قصیده راثیه

چو مرد پر هنر افتاد و بخت بودش یار
 همین بمآند از او در جهان چنین آثار
 کجا به درگه او برنهد فرشته جبین
 کجا به سایه او آسمان برَد زنهار
 به روزگار نگرده عزیز هر که نکرد
 به دست خویش همی خوار درهم و دینار
 کسی که درهم و دینار، خوار مایه گرفت
 از او به جای بماند چنین اثر بسیار
 ز زرّ سرخ، خردمند نام جوید و بس
 که نام عز نَبَرَد هر که زر نسازد خوار
 ولی اگر نَبُود عزّ ایزدی با مرد
 همی زند به در گنج خویش مَرّ مِسْمار
 نه در دلی نهد از مکرمت به جا اثری
 نه در گلی نهد آثاری او به نقش و نگار

اثر به دهر بسی مانده‌اند ولیک نمآند
 کدام اثر که همه روز جبرئیل امین
 کدام اثر که به هر سر که سجده بُرد بر او
 کدام اثر که به هر تشنه‌ای که خفت در آن
 کدام اثر که غباری کز او بلند شود
 چنین اثر که نهد جز کسی که حشمت او
 بدین بنا و بدین کارهای فرخ اوست
 مظفّری مَلکی خسروی خداوندی
 به روزگار همایون و عهد فرخ او
 ستوده‌ای که به دربار هیچ شاه نبود
 چنین بنا که توانست بر نهاد جز او
 به ویژه آن که بدین خاک از این بزرگ وزیر
 بنا مگوی که یک لخت، از بهشت برین
 رواق‌هایش چو افلاک بی‌فساد و خَلَل
 نه جَنّت است چو جَنّت مقام رحمت حق
 به پاک تربیتِ دختِ رسول کرده است این
 به بخت و سال، جوان و به رای و دانش پیر
 به سوی او نظرِ مردمانِ پاک نظر
 عزیز کرد خدا نام او به هر دو جهان
 یگانه در همه فضل است و فضل ایزد بین
 اگر به مملکت ایدون امین سلطان است
 هزار سِرّ الهی نهفته در دل او
 به سِرّ شاه و به سِرّ اله اوست امین
 ار این شه از پدرش عزّ و جاه او افزود
 پدر درخت بُد و این وزیر بار درخت

چنین اثر که در او عقل گم کند هنجار
 به پُر خویش بَرَد گردش از در و دیوار
 همی درود فرستد محمدِ مختار
 به دست خویش دهد آب، حیدر کزّار
 به دیده برکشد از فخر گنبد دَوّار
 به دین و دولت از این‌گونه کرده است هزار
 که برگزیده شه او را از این همه آخیار
 که شد زمانه به عزّش همه بهشت و بهار
 زمین ز چرخ برافزود زینت و مقدار
 چنین وزیر نکو سیرت و نکو کردار
 که خیره گردد از او دیده اُولوالبصار
 چنین بنایی برپا شد آسمان کردار
 فرو کشیده و اندر زمیْنش داده قرار
 عمادهاش چو البرز محکم و سُتوار
 نه کعبه است چو کعبه است قبله ابرار
 علیّ اِنّ بَراهیم، فخر آل و تبار
 ز اسب جهل پیاده به رخس عقل سوار
 پناه سالک و درویش و مَلجأ زوّار
 که خوار کرد بدین کار خیر، زَرّ عیار
 که فضل او بفزاید به مهر هشت و چهار
 امین یزدان است او به حکمت و اسرار
 کز این یکی نه فزون گفته‌اند بر سردار
 به جان اوست ز بو نصر این سخن بسیار
 چو دید فخر پدر گشت او به علم و وقار
 پدر صدف بُد و این خواجه لؤلؤ شهوار

هر آینه ز صدف خوب تر بُود لؤلؤ چنان که خوب ترند از درخت‌ها اثمار
 امیدم آنکه ز یزدان ز مکرمت نظری است بر آن که گفت و بر آن کو نویسد این اشعار
 ایا کسی که بر این کاخ بگذری روزی یکی به رحمت از این رفتگان به یاد بیار
 هزار و سیصد و سه چون گذشت از هجرت به آخر آمد، این قصر و این بلند حصار
 و در پایان اشعار نوشته شده است: به سعی و اهتمام مُعَرَّبُ الحَضْرَةِ العِلیَّیَةِ آقا
 میرزا عبدالمولی به اتمام رسید. راقمه میرزا آقا.

و ناگفته نماند که بانی کلیه بناهای صحن جدید جناب میرزا علی اصغر خان اتابک
 (امین السلطان) و مباشر ساختمان‌های نام‌برده میرزا عبدالمولی، و معمار ابنیه استاد
 حسن معمار قمی، و کارگران مهم کاشی‌کاری و ساختمان، استاد محمدباقر قمی و حاج
 غلامعلی و استاد محمدابراهیم و استاد محمد شیرازی، و نویسنده خطوط نستعلیق
 میرزا آقای تبریزی، و نویسنده خط‌های ثلث رجبعلی خراسانی است، جز سر در فاصل
 بین صحن جدید و عتیق که نویسنده آن آقای میرزا علی اکبر فیض است، و ناظم اشعار
 کتیبه‌ها یکی میرزا صادق خان پروانه فرزند حاج میرزا حسین نواده دختری
 سیدالوزرا قائم مقام فراهانی و دیگری میرزا فتح‌الله خان شیبانی کاشانی می‌باشد.

بخش دهم: صحن زنانه

صحن زنانه که در جنوب حرم مطهر واقع و فضای آن طولاً ۲۴ متر و عرضاً
 ۱۹/۶۰ متر می‌باشد، بنایی است ساده و جز قسمت شمالی آن که ایوان و رواق
 حرم است و طرف غربی آن که مدفن شاه سلطان حسین و خاندان صفویه (سالن
 موزه) است، حجراتی ندارد.

این صحن دارای جزئی‌هایی از آجر و بدنه‌ای گچی می‌باشد و در ضلع شمالی آن
 ایوانی است به طول ۸/۶۰ متر و عرض ۷/۷۰ متر که جزئی‌های آن از آجر تراش و در
 کمر ایوان کتیبه‌ای است به خط نستعلیق که اشعار زیر بر آن نوشته شده است و در
 میانه اشعار جمله «یا دافع البلیات و یا غافر الخطیئات»^۱ خوانده می‌شود. بنای اولیه

[۱. ای دفع‌کننده حوادث ناگوار و ای بخشنده خطاها!]

این ایوان را شاه صفی اول به سال ۱۰۷۷ در موقع ساختمان صحن زنانه ساخته. چون بعداً روی به خرابی رفته بود، جناب آقای حاج سید محمدباقر مُتَوَلّی‌باشی آن را به سال ۱۳۴۶ تعمیر نموده. حاج شیخ عبدالرزاق مسئله‌گو متخلص به خائف را برای تعمیر این ایوان اشعاری است مشتمل بر ماده تاریخ که در کتیبه ایوان نوشته شده، ذیلاً درج می‌گردد: ^۱ [....]

سَمِي پَنجَمِين امام هُدا	تولیت آن سَمِي پاک سرشت
دید درگاه بنت موسی را	از مرور زمانه ریخته خشت
کرد تعمیر جمله طاق و رواق	نام نیکی برای خویش بهشت
سال تاریخ آن ز خائف جست	به جنابش چنین جواب نوشت
قبر را بوس و سر به سای و بگو (۱۳۴۶)	زائر قبر او رود به بهشت

این ایوان به رواق جنوبی حرم متصل است و رواق مزبور به طول ۸/۷۰ متر و عرض ۵/۷۰ متر از بناهای شاه عباس ثانی است که برای مدفن پدر خویش شاه صفی ساخته است و ازاره آن به ارتفاع ۱/۸۰ متر سنگ مرمر و بالای ازاره کتیبه‌ای است به خط ثلث آقا محمدرضا امامی از کاشی مُعَرَّق زمینه لاجوردی که دنباله کتیبه حرم مطهر است و ذکرش سابقاً گذشت.

و بالای کتیبه تا سقف کاشی مُعَرَّق و اسلوب ساختمانش بند رومی و اسلیمی و رسمی سازی است و از رواق مزبور دری به مقبره شاه عباس ثانی باز می‌شود و برابر در مقبره شاه عباس (در طرف شرقی رواق) در دیگری است که به خزانه سابق آستانه یا مسجد پایین پاگشوده می‌شود و بر سر در خزانه اشعار زیر به خط نستعلیق بر روی کاشی نوشته شده است:

أَيُّهَا الرَّكْبُ كَمْ عَلاكَ اَكْتِيَابُ أَيْنَ مَنْ كَانَ الدَّهْرُ يُفْزَعُ مِنْهُ ^۲

[۱. بیت اول این اشعار حذف شد.]

[۲. ای سواره! باده‌خواری چقدر تو را بلند مرتبه کرد؟ کجا رفت آن کسی که روزگار از او بیمناک بود؟ در ضمن

اكتيابُ به ضرورت شعری بدون تنوین آمده و ضمه اشباع می‌شود و اکتیابو خوانده می‌شود.]

حالات ابوالفتح بن العمید وزیر

و اما فرزند او به نام ابوالفتح علی بن محمد، المعروف به استاد ابن العمید، جوانی جلیل و دانشمندی نبیل بوده، پس از رحلت پدر به مرتبه رفیع وزارت رکن الدوله نایل آمده، بدین سیمت مستقلاً برقرار بود و به واسطه ابراز لیاقت و کفایت از ناحیت پادشاه به لقب ذوالکفایتین ملقب گردیده، مرتبه اش به حدی رفیع و مقامش به قدری بزرگ شد که صاحب بن عبّاد با مقام شامخی که در فضل و کمال دارا بود، برای او مدایحی می سرود و در محضر وی به پا خاسته، آن را ایستاده می خواند. و ثعلبیبی در شأن او می گوید که زبانش سرچشمه بزرگی و شرافت بوده، قلمش شمشیر کشورداری و پادشاهی است: «عَيْنُ الشَّرْفِ لِسَانُهُ وَ سَيْفُ الْمُلْكِ سِنَانُهُ»، و نام برده را طبع سرشاری بوده، اشعار نیکویی هم می سروده. رسائل او در نثر نیز برجسته و دل پذیر می باشد.

بالجمله، ابوالفتح پس از وفات رکن الدوله مدتی هم در سلطنت مؤید الدوله وزارت داشته تا بالاخره، میانه او با صاحب بن عبّاد کدورتی تولید و نزاعی پدیدار گشته، صاحب در خدمت مؤید الدوله درباره او سعایت کرده، پادشاه را بر وی متغیر ساخته، در سال ۳۶۶ قمری او را مصادره و مؤاخذه فرموده، به زندان در افکند و همچنان در تحت شکنجه و عذاب می زیست تا به قتل رسید و چند روزی قبل از قتل خود اشعار زیر را سروده، مکرراً بر زبان رانده، برای حضار می خواند:

دَخَلَ الدُّنْيَا أَنْسَاءً قَبْلَنَا رَحَلُوا عَنْهَا وَخَلُّوا لَنَا^۱

قسمتی از آن اشعار مربوط به دوره صفویه است و قسمتی مربوط به دوره بعد از آنهاست و شاید قسمت دوم در جای دیگر بوده و در اینجا به کار برده اند. عدد اشعار قسمت اول ۱۲ بیت، و عدد ابیات قسمت دوم هفت بیت، و قسمتی از ابیات ذیلاً نقل می شود:

[۱. قبل از ما مردمانی وارد دنیا شدند (و) از دنیا کوچ کردند و آن را برای ما گذاشتند.]

هَذِهِ جَنَّاتٌ عَدْنٍ فَاذْخُلُوهَا آمِنِينَ^۱

زائران را از صریر در رسد بر گوش جان
خشت ایوان بلندش غیرت خورشید و ماه
صحن ایوان رفیعش مهبط کروبیان
زالتفات پادشاه صورت و معنی صفی
شد سرافراز مهمّ تولیت جمشید خان
شد تمام از معجز اقبالِ شاهی این بنا
تا مگر همچون حرم گردد مطاف انس و جان
کرد بنیان اساسی بارگاهی کز شکوه
باد یارب تا ابد از عمر و شاهی کامران
این رقم زد از پی تاریخ، معمار قضا (۱۰۴۷)
مهبطِ صَفْحِ الهی مَرَقِدِ ضَاحِبِ قِران
در همایون روزگار پادشاه دین پژوه
خسرو غازی محمد شه، شه اِکلیلِ هور
الغرض شد مضجع آن مهد عصمت چون تمام
عصمت آباد سنین شد رحمت آباد شهور
زد رقم کوکب پی تاریخ سالش بی درنگ (۱۲۵۱)
باد این کاخ همایون مسکن آن پاک حور

بخش یازدهم: موزه آستانه

موزه آستانه مرکب از دو بناست؛ یک سالن به طول ۱۷/۶۰ متر و عرض ۴/۹۰ متر و سالن دیگری به طول ۱۶/۲۰ متر و عرض ۵/۵۰ متر و اِزاره هر دو سالن کاشی خشتی، سقف و بدنه آنها گچی [می باشد] و از صحن زنانه دری که جلوی بقعه شاه

[۱. این مکان) بهشت‌های جاوید است، پس به سلامت بدان وارد شوید.]

عباسی است، به موزه اختصاص داده شده است که همین در مدخل موزه و درب آن در بقعه شاه سلطان حسین می باشد.

و یک درب مستقل دیگری هم از خیابان موزه دارد که اِزاره آن از سنگ و بدنه و سقف آن را با خشت های کاشی تزیین نموده، در کمر بند ایوان و سردرب ورودی موزه کتیبه ای به خط نستعلیق بر روی سنگ مرمر نوشته و حجاری شده است و متن کتیبه این است^۱ [....]

علاوه، اشعار ذیل از مُنشآت آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران هم بر روی کاشی نوشته شده، در سردر مرقوم نصب گردیده است:

در زمان شهنشه ایران	پهلوی وارث کی و جمشید
موزه ای شد به شهر قم بر پا	که در ایران کسش نظیر ندید
کوشش حکمت آن مهین دستور	گشت درهای بسته را چو کلید
ز اَفْتتاحش به نیمه شعبان	مردمان را دو جشن بود و دو عید
سال شمسی این گشایش را	چون رشید از فرشتگان پرسید
یکی از آن میان برون شد و گفت	موزه آستانه گشت پدید

کاشی ساز خاک نگار مقدم در تهران ۱۳۱۴.

و ناگفته نماند که در بین اشیای موجوده در موزه آستانه چیزهایی است که کاملاً جنبه نفاست را دارا و بی نظیر می باشد؛ از جمله قالی های بزرگ ابریشمین مقبره شاه عباسی، دو تخته که بافنده آنها استاد نعمت الله جوشقانی، و واقف آن شاه سلیمان، و سال وقف ۱۰۸۲ می باشد، و قالیچه ابریشمین روی صندوقه قبر او که استاد و واقف و سال وقف آن، مانند قالی هاست و این قالیچه را به امر رضاشاه پهلوی به نمایشگاه لندن ارسال [کردند] و در دنیا حائز درجه یک گردید، و یازده تخته قالی و قالیچه دیگر که ذکرش موجب تطویل است و یکی از آنها هم گراور شده است.

و از جمله کاشی های مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام مربوط به سال ۶۰۵ تا ۶۱۳ که پانزده پارچه و جمعاً به طول ۲/۹۵ متر و عرض ۱/۲۰ متر، مخصوص روی

[۱. سه سطر از اصل کتاب حذف شد.]

مرقد (هر یک ۵۹ سانتی‌متر در ۴۰ سانتی‌متر) [می‌باشد] و کاشی‌های خشتی لب برگردان و تمام کوبی و نیمه کوبی مشتمل بر کتیبه‌های مختلفه به خط برجسته شَنْجَرَفی نسخ و کوفی با قلم طلائی و نقره‌ای و قهوه‌ای و نقوش گوناگون ساده و برجسته که سوره‌های مبارکه ﴿الرحمن﴾ و ﴿یس﴾ و ﴿تبارک﴾ و ﴿هل اتی﴾ و آیات مختلفه دیگر و احادیث چندی بر روی آنها نوشته شده است. بانی همه مظفر بن احمد بن اسماعیل و نویسنده و سازنده آن، یکی محمد بن ابی طاهر بن ابی‌الحسین و دیگری ابوزید [است].

همچنین کاشی‌های علی بن جعفر از جمله کاشی‌های محراب، مرکب از چهل و پنج پارچه کاشی‌های کتیبه و چهارده پارچه و نیم خشت مثلث و دو پارچه خشت نازک و هشت دانه و نیم کاشی با خط کوفی و یک دانه خشت بزرگ که دور آن سوره ﴿اذا جاء نصرالله﴾ نوشته شده است و یک دانه دیگر که دورش «اللهم صل علی محمد المصطفی» نوشته و یک دانه گل برجسته و یک دانه محراب شکسته و ۱۶ قطعه که خطوط آنها برجسته و ثلث و زمینه آنها لاجوردی و طلائی است، مربوط به سال ۷۱۰ تا ۷۴۰ هجری کار استاد جمال نقاش در کاشان می‌باشد و کاشی‌های ازاره علی بن جعفر هشت ترکی دارای نقش حیوانات و طیور و گل و بوته طلائی کار همان استاد و کاشی‌های کتیبه علی بن جعفر که در کارخانه سیدرکن‌الدین در کاشان توسط همان استاد جمال نقاش ساخته شده، با زمینه لاجوردی دارای گل و بوته‌های طلائی که خشت‌های آنها مربع و ۳۲ در ۳۲ سانتی‌متر است، با هشت سانتی‌متر حاشیه که به گل و بوته‌های طلائی مزین است.

و کاشی‌های روی قبر علی بن جعفر و امامزاده محمد با اندازه ۷۵ در ۷۰ سانتی‌متر زمینه لاجوردی دارای اشکال ترنج و شاخه‌های افشان که وسط آنها لوح مزار این دو امامزاده و در حاشیه آنها آیه الکرسی برجسته نوشته شده و گراور برخی از کاشی‌ها در این کتاب ملاحظه می‌شود و کاشی‌های شاهزاده اسماعیل مربوط به سال ۶۶۱ به شکل کوبی سه سوار مغول ۳۰ در ۳۰ سانتی‌متر و سه کاشی مختلف دیگر و پرده‌های زری شش پارچه و قرآن‌های نفیس نسخ و ثلث و کوفی خطی با

جلدهای سوخته‌ای اعلا و کاغذهای ترمه مذهب به طلای لاجوردی و شنجرف هفت عدد و صندوق خاتم مقبره شاه صفی و قندیل طلای شش تَرکی مُرَّصَع به جواهرات مُکَلَّل به دانه‌های یاقوت و زمرد درشت و ریز و الماس به وزن یک من و یک چهار یک که در سال ۱۲۴۲ از طرف فتحعلی شاه تقدیم آستانه شده و قندیل طلای دیگر میناکاری برجسته اعلا و شمشیر و غلاف و سپر مُرَّصَع و بازوبند و تبرزین و بخورسوز نقره و شمعدان و چراغ و رَحَل روغنی و درهای طلا و نقره که هر کدام حائز اهمیت و از حیث نفاست و یا قدمت در درجه اول می‌باشند.

ساختمان موزه و کیفیت افتتاح آن

پیش از آنکه موزه کنونی آستانه تأسیس گردد، اشیای نفیسه و گران‌بهای آستانه در خزانه آستانه که به نام مسجد پایین یا جزء ابنیه صحن زنانه مذکور افتاد، محفوظ نگاه‌داشته می‌شد و یکی از وظایف حتمیه خُدام آستانه در هر کشیک حفظ و حراست همین اشیای گران‌بها بود، ولی این نغایس به هیچ وجه مورد استفاده عموم قرار نمی‌گرفت و کسی به دیدار آنها موفق نمی‌شد؛ جز در سال یکی دو نوبت که درب خزانه برای گردگیری و نظیف و بازرسی اشیای خزانه باز می‌شد، اشخاص معدودی اشیای نام‌برده را دیدار می‌کردند.

و عامل اصلی این طرز نگاه‌داری هم همانا وجود انقلابات و عدم امنیت کامل در کشور و هم فقدان وسایل علمی برای نگاه‌داری و حفظ آنها از تباهی بود؛ چنانچه برای تأیید این نظریه در تاریخ فیض مسطور است که آنچه آلات و اشیای نفیسه و گران‌بها از زمان سلاطین صفویه و ازمنه پیش از آنها در خزانه مبارکه آستانه موجود بود، محمود و اشرف افغان در سلطنت خود تدریجاً همه را بردند و آنچه در سلطنت زندیه و افشاریه و قاجاریه سلاطین و شاهزادگان و وزرا و امرا وقف کرده بودند، تولیت وقت جناب آقای حاج میرزا سید حسین مُتَوَلّی‌باشی برای محافظت آنها از دست‌برد سارقین در قابی از شیشه قرار داده، قاب مزبور را بر بالای ضریح مطهر نصب کرده بود تا هویدا بوده باشد.

و البته در موقع ناامنی هم قاب مزبور را به داخل خزانه انتقال می‌دادند و بدین طرز جریان داشت تا در عصر پادشاهی رضا شاه پهلوی که هم امنیت برقرار و هم وسایل علمی برای حفاظت آنها فراهم بود، بر حسب دستور وزارت معارف و اوقاف و با نظر تولیت آستانه محلی برای تشکیل موزه منظور و در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ خورشیدی در قسمت غربی صحن زنانه بر طبق نقشه مهندس وزارتت سالنی برای این منظور ساخته و پرداخته گردید و اشیای نفیسه از محل خزانه بدانجا انتقال داده شد و در روز بیستم آبان ماه ۱۳۱۴ هیئت دولت، مرکب از آقایان رئیس الوزرا و آقای وزیر معارف و آقای وزیر داخله و جمعی از محترمین و رؤسا برای افتتاح موزه در صحن زنانه حضور یافته، دو ساعت و نیم بعد از ظهر به طور رسمی موزه گشایش یافت و در همان روز، نخستین سنگ بنای دبیرستان حکیم نظامی هم نصب گردید که ذکر آن از منظور اصلی ما در این کتاب خارج است.

بخش دوازدهم: مدرسه فیضیه و دارالشفای

گرچه ذکر مدارس در این کتاب موردی ندارد، ولی چون از آستانه و بناهای تابعه آن سخن به میان است، بالتبع، به ذکر آن دو هم می‌پردازیم.

مدرسه فیضیه در زمان صفویه مدرسه کوچکی بوده است و با همه کوچکی، بزرگانی از آن برخاسته‌اند، و شاه طهماسب صفوی به سال ۹۳۹ آن را بنا نموده بود و محلی که اکنون حوض واقع است، منتها الیه مدرسه سابقه و به جای حوض کنونی بالاخانه مَرَّوْحی بوده است که آن را مشرق الشمسین می‌نامیده‌اند و وجه تسمیه آن به مشرق الشمسین آن بوده است که در هر بامدادی که خورشید از مشرق بالاخانه طلوع می‌کرده، گنبد مطهر هم در جنوب بالاخانه مانند خورشیدی می‌درخشیده و آنجا مشرق دو خورشید بوده است.

و این بالاخانه محل ریاضت مرتاضین بزرگ و جایگاهی بس شریف بوده است، و از جمله، میرداماد را در آنجا مکاشفاتی دست داده، شیخ بهایی در آنجا به ریاضت اشتغال داشته، میرفندرسکی در همانجا به تحصیل و ریاضت می‌پرداخته،

صدرالمتألهین، ملا صدرای شیرازی، در همان نقطه به تألیف و تدریس کتاب اسفار اربعه بر دو حکیم ربانی، مولانا محسن فیض کاشانی و مولانا عبدالرزاق لاهیجی، مشغول بوده و این دو حکیم هم روزگاری در آن مدرسه مدرس بوده‌اند. خلاصه، این بالاخانه همواره مرکز اوتاد و جایگاه صلحا و ابرار بوده است.

و بدین لحاظ، موقعی که به ساختمان مدرسه کنونی دست می‌زنند، در جایگاه مشرق‌الشمسین حوض موسعی بنا می‌نهند تا راهرو نشود. به هر حال، فتحعلی شاه سال ۱۲۱۳ مدرسه سابق را با دو بنای دیگر که در شمالی آن واقع بودند، از جای برداشته، در جای آنها مدرسه فیضیه و دارالشفا را بنیان نموده، به صورت کنونی در آورد؛ چنانچه فتحعلی خان صبا، ملک‌الشعرا، رباعی زیر را در تاریخ بنای آن انشا نموده که در سنگ مرمر بالای درب ورودی مدرسه فیضیه از دارالشفا نصب شده است:

در روضه معصومه شهنشاہ فلک گاہ

بـنہاد بـنا مدرسہ دلکش و دل خواہ

تاریخ بنایش چو ز ارباب سخن خواست (۱۲۱۳)

بـنوشت صبا مدرسہ فتحعلی شاہ

کتیبه ایوان شاه طهماسبی

طول مدرسه فیضیه از شمال به جنوب ۷۰/۶۰ متر و عرضش ۵۰ متر است و در قسمت جنوبی آن ایوان با عظمت و شکوهی است به طول ۱۱/۲۰ متر و عرض ۴ متر و ارتفاع ۱۲/۵۰ متر که این ایوان از بنای مدرسه سابقه شاه طهماسب صفوی باقی مانده است و سقفش یکی از مفرس کاری‌های گچی ممتاز و بی نظیر و در میان مهندسین و معماران به ظرافت و حسن قطار و لطافت مشهور است.

إزاره آن با بدنه به ارتفاع ۱/۵۰ متر کاشی خشتی و جرزه‌های دو طرف و جلوی آن به کاشی‌های مَعْرَق بسیار ممتازی مُزین و کتیبه آن کاشی مَعْرَق لاجوردی به خط ثلث که عبارات ذیل بر روی آن نوشته شده است: بانی شاه طهماسب، معمار استاد سلطان قمی، سال بنا ۹۳۹، و صورت کتیبه این است:

بِسْمِهِ تَيْمُنًا بِذِكْرِهِ

قَدْ اتَّفَقَ بِنَاءُ هَذِهِ الْعِمَارَةِ الشَّرِيفَةِ وَالْعَتَبَةِ [كذا] السَّيِّدَةِ الْعَلِيَّةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي زَمَانِ
 دَوْلَةِ سُلْطَانِ أَعْظَمِ السَّلَاطِينِ بُرْهَانَ أَكْرَمِ خَلْفِ الْخَوَاقِينِ خَلِيفَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
 وَالْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ مُشِيدِ مَبَانِي الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ مَوْسَسِ أَسَاسِ الْمِلَّةِ
 الرِّضْوِيَّةِ زَافِعِ الْوَيْةِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ السُّلْطَانَ بْنَ السُّلْطَانَ أَبُو الْمُظَفَّرِ شَاهِ
 طَهْمَاسَبِ بِهَادِرِ خَانَ أَيْدَالَهُ تَعَالَى بِالنُّصْرَةِ وَالتَّأْيِيدِ سَلْطَنَتَهُ وَشَوْكَتَهُ وَبِالْخُلُودِ
 وَالتَّأْيِيدِ لَا زَالَ مُسْتَنًا لَهُ فِي هَزْمِهِ عَمَّا أَفَادَ الدِّينَ الْمُبِينُ فَقَامُوا لِمَا بَرَزَ إِمَارَتُهُ مَنْ
 التَّشْرِيفِ فِي إِعْلَاءِ مَعَالِمِ الشَّرْعِ الْمُبِينِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ تَسْعًا نَقَاوَةَ أَكَابِرِ
 السَّادَاتِ بِالنُّقْبَاءِ وَالْأَشْرَافِ امِيرَالدِينِ بِالشَّرَفِ الْمَوْسَوِي [كذا] فِي سَنَةِ ٩٣٩ هـ.
 و در بالای طاق نوشته شده: عَمِلَ تَقَى سُلْطَانِي قَمِي و در ذیل آن هم اشعاری
 است که خواننده نمی‌شود.

و در اضلاع شمالی و شرقی و غربی آن در هر ضلعی ایوانی است به ارتفاع
 ۱۲/۵۰ و طول ۹ متر و عرض ۶ متر که بدنه آنها تازیر سقف کاشی خشتی زمینه زرد
 و سقف آنها مَقْرَس گچی است، جز آنکه مقرنس ایوان غربی فرو ریخته، آن را به
 صورت ساده‌ای در آوردند.

و در قسمت عقب ایوان غربی مسجدی است و بالای مسجد مزبور عمارتی
 است در کمال صفا که از مغرب آن منظره رودخانه نمایان و از مشرق آن فضای
 مدرسه با اشجار و آب دیده می‌شود و این بالاخانه سابقاً محل تدریس و اکنون
 کتابخانه مدرسه فیضیه است و دور این بالاخانه کتیبه‌ای است گچ‌بری [شده] که بر
 روی آن قصیده زیر از مَنَشآت فتحعلی خان صبا، مَلِک الشعراء، حاکی از اتمام بنای
 مدرسه به خط نستعلیق مرغوبی نوشته شده است:

یارب این چرخ است یا عرش برین یا همایون قصرِ دارای زمین
 گشته از نقش در و دیوار آن نقش بر دیوار نقاشان چین
 دانی این فخر و سعادت از چه یافت این همایون بارگاه دل‌نشین

۱. جمله‌های آخر کتیبه علی‌الظاهر مغلوط است.

از نـزول داور کون و مکان
 دادگر فتجعلی شه آن که باد
 آن جهان داری که از تیغ نزار
 آن شهنشاهی که از شیرین سخن
 خسروی کافکنده صیت همتش
 همتش را لا مکان زیر قدم
 بخت او را مام گردون نازده
 آسمان دارای خرمن گشت از آن
 گفتم او را هست بر آدم شرف
 عقل از این اندرز خندان گشت و گفت
 آن که آورد این گهر از نور پاک
 اعتراضی گر تو را باشد بر اوست
 چون به گاه کینه برخیزد ز جای
 با سر خطی ستاند بوم روم
 نه بماند خاندان فیلقوس
 نه به صلب بابک اندرشان سلیل
 در خم خام آورد یال نیال
 رُمح او نقاب دلها تا کنند
 تیر او با جان بدخواهان او
 شهر قم فخرالبلاد ام القُری
 شد چنان ویران که نه بامی خراب
 جود شاهنشاه پی آبادیش
 یک دو فرسنگ آن شه اندر راه سیل
 روضه معصومه کامد مُنهدِم
 گنبدی افراختش از زر نـاب

از قدوم خسرو دنیا و دین
 آفرین بر جانش از جان آفرین
 پهلوی فُلکِ جهان دارد ثمین
 از نـهاد حـنظل آرد انگبین
 جاودان بر طاس نه گردون طنین
 حشمتش را آسمان زیر نگین
 همچو مامک بر سلیل نازنین
 کامدش بر کِشِت احسان خوشه چین
 وَهَم گفتا زین سخن هُشدار هین
 کِیائِ به اندرز تو جان ما را رهین
 طینت آدم سرشت از ماء و طین
 کاینچنین آراست نقش آن و این
 چون به عزم رزم بنشیند به زین
 در پی خیلی سپارد مُلکِ چین
 نه گذارد دودمان آبـتین
 نه به ناف مامک اندرشان جنین
 در پی خـنگ افکند تاج نـگین
 در درونشان گوهر خنجر دفین
 چون شهاب ثاقب و دیو لعین
 کاسمانش کرد یکسان با زمین
 تا در او بومی شود منزل گزین
 دست بر همت کشید از آستین
 چون سکندر بست سدای بس متین
 کردش اینک عزت خُلد برین
 کاسمان از غیرتش باشد حزین

از غم زرینه خشتش آفتاب هر سحرگه گشت خاکستر نشین
 هم در آن بنیاد کرد این مدرسه کز غمش فردوس باشد در آنین
 صحنش از دلکش حدایق چون بهشت حجره‌ها چون حجله‌های حور عین
 هم به زُکنی زان فلک فرسا مکان ز امر آن اسکندر دارا مکین
 این همایون قصر دلکش شد بنا کاسمان بر آستان، سودش جبین
 الْغَرَضُ چون زامر آن صاحب‌قران با زمین این آسمان آمد قرین
 زد صبا از بهر تاریخش رقم (۱۲۱۷) کاسمان دیگر است این بر زمین
 و ناگفته نماند که حرف «ک» در سر کلمه کاسمان جزء حساب نمی‌آید؛ زیرا برای
 ربط استعمال شده.

و حاجی محمدصادق اصفهانی مُتَخَلَّصٌ به ناطق که از شعرای معاصر فتحعلی
 شاه و در فن ماده تاریخ سرایی و حید عصر خود به‌شمار است، در تاریخ بنای این
 مدرسه قطعه‌ای سروده است که هر مصرعش ماده تاریخ بنای مدرسه می‌باشد و
 حقاً در این قطعه سحر کرده است، نه آن‌که شعر گفته باشد:

سلطان عهد، فتحعلی شاه، آن کزو

بفزود زب و زینب هر دو سرای علم

دارای مهر رای جم اجلال کی نشان

کزرای او گرفته بلندی هوای علم

جمشید روزگار که از حکم وی شده

تا بر فلک بلند به هر جا لَوای علم

سلطانِ جم نَگینِ انوشیروانِ سَریر

کز حسن عدل اوست سُکوه و بهای علم

شاه زمان خدیو زمانه کزو بُود

قدر و کمال و زینت و اوج و صفای علم

شاهی کز امر او شده برپا لَوای دین

شاهی کز اسم او شده برپا سَمای علم

از حکم او بجاست به کیهان ستون دین
از امر وی بیاست به گردون ندای علم
با سهم او فُتاده تزلزل به جسم جهل
از عون او فزود تَرْفَعُ سَمای علم
عقل و مقال او شده بَهْجَتِ نمای جود
عدل و کمال او شده نُزْهَتِ فزای علم
زیبا به ماه جود وی آمد عِذارِ عدل
روشن به بدر رای وی آمد لِقای علم
بنیاد شد ز عاطفت او مقام امن
آباد شد ز مَکْرَمَتِ او بنای علم
شد از عطای شاه بنا مَدْرَسِی به قم
کز وی رسید بر همه گیتی نوای علم
با زِبِّ مَدْرَسِی و به هر حجره صبح و شام
آید درون به حَجْرَةُ جَنَّتِ سرای علم
در او مکین بود به عبادت فقیه عقل
در او قرین بود به اِجَابَتِ دعای علم
روزی در او به کسب علوم آنکه جُست جای
شد عقل و نقل او حَکَم و رهنمای علم
چون زیب جست از پی تعلیم اهل دین
کردند جا در آن چوبه آنجاست جای علم
ناطق صفا و حسن به این قطعه داد و گفت
بر پای شد ز لَطْفِ شه دین بنای علم
هر مصرعی ازین پی اتمام او گواه
هر بیت آن چو علم، دوان در فضای علم
بادا بقای دولت و اقبال شه به دهر
تا باد اوج ملت و دین در بقای علم

سه ایوان مدرسه فیضیه و کتیبه‌های آن

و اما کتیبه‌هایی که در سه ایوان فتحعلی شاهی موجود است؛ یکی کتیبه‌ای است از کاشی که در کمر بند ایوان شرقی است و اشعار زیر بر روی آن به خط نستعلیق نوشته شده است. ناظم ملک‌الشعرا، نویسنده آقا مهدی مَلِکُ الْکُتَّاب، و بانی فتحعلی شاه، و سال بنا ۱۲۱۳، و اشعار این است:

دست قدرت تا به دهر این هفت منظر بر کشید

دهر را کی این چنین در حیل و زیور کشید

هر زمان مَشَاطَةُ قدرت عروس دهر را

بر مراد خلق در پیرایه دیگر کشید

هر سفالین کاسه آمد یادگار جام جم

بلکه جام جم ز رشک از خون دل بر سر کشید

این همه پیمانۀ عشرت به بزم روزگار

هر کس از دوران شاه معدلت گستر کشید

فخر شاهان زمین فتحعلی شه کاسمان

حلقه بر فرمان او در گوش هفت اختر کشید

آن شهنشاه ملک‌شه چاکر و سنجر غلام

کش ملک‌شه خاکِ در، در دیده چون سنجر کشید

آسمان در عهد او رسم ستمکاری گذاشت

کز حُسام شحنة عدلش بسی کیفر کشید

و در کتیبه غربی بقیه قصیده سابقه نوشته شده است:

آن همایون خِطَه از سیل حوادث شد چنان

کز خرابی بوم هم رختش ز بوم و برکشید

مَضَجِعِ پاکان دین خیر البلاد أم القُرا

خاک قم کز قِمه عرش برین سر برکشید

جسم پاک فاطمه آسوده در آن خاک پاک

کاسمانش خاکِ در، در چشم انجم برکشید

دایه گردون چو او در مهد عصمت دُر نیافت
 تامه و خورشید را در مهد سیم و زر کشید
 گرد خذلانی از آن بر صُفَّة مانی فشانند
 خط بطلان، چرخ زین برنامه بابر کشید
 هر طرف کاخی منقش تا به کیهان در فزود
 هر طرف قصری مصوّر سر به کیوان برکشید
 و در کتیبه ایوان شمالی نیز دنباله همین قصیده است:
 (کاشی‌های مصرع اول و دوم آن ریخته شده است)
 شاه اژدریند شیر اوژن به دشت کارزار
 چون زمرد رنگ تیغ اژدها پیکر کشید
 آن حُسام شعله‌بار آبگون در دست غیر
 راست چون بیدی است کاندر بوستان خنجر کشید
 این اثر از بازوی زورآزمای شاه یافت
 ذوالفقار آن‌گه اثر بخشید کیش حیدر کشید
 دادِ مُلک‌آرای او موکب به هفت اقلیم راند
 عدل عالی رای او رایت به نه کشور کشید
 قافله در قافله هر خواجه زو مرجان فشانند
 کاروان در کاروان هر برده زان گوهر کشید
 شد جهان آباد چندان کیش قصور بی‌قصور
 سر به چرخ اخضر از آن توده اغیر کشید
 این مدرسه پس از ساختمان در سال ۱۲۵۵ به سرمایه جناب آقا میرزا
 علی محمد قرغی متولی مَضَجع خاقان فتحعلی شاه حجرات و صحنش تعمیر
 گردیده، اطراف حوضش با سنگ‌های سیاه مفروش و باغچه‌هایش مشجرگشت و
 درگردش هفت شبانه روز یک شبانه روز آب رودخانه از طرف محمد شاه بر حسب
 درخواست قرغی به مدرسه مزبور اختصاص داده شد.

و پس از آن تعمیری در مدرسه به عمل نیامده. به مرور ایام، خشت‌های کاشی سه ایوان فتحعلی شاهی فرو ریخته بود. در صورتی که کاشی‌های ایوان جنوبی (شاه طهماسبی) ذره‌ای هم فرو نریخته، از تالو و صفایش اندکی هم کاسته نشده بود تا در سال ۱۳۴۲ قمری از طرف آیت‌الله فقید حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مرمت گردید و حجرات مرتبه فوقانی هم قسمتی را مُعظَّم‌له از محل و جوهی که فقید سعید مرحوم حاج میرزا مرتضی خان (خواجوی) ^۱ و غیر ایشان برای همین منظور تقدیم کرده بودند، احداث و قسمتی را هم آیت‌الله آقا میرزا محمد فیض قمی ^۲ ساختمان کردند و اخیراً هم در سال ۱۳۶۰ قمری آقای حاج میرزا نصرالله تاجر تهرانی که از تجار خیر و با فتوت ایران است، مجدداً کلیه حجرات تحتانی آن را کف‌برداری [کرده] و سقف زده، درها و پنجره‌های آن را تجدید و تمام حجرات را هم با زیلو مفروش گردانید.

مدرسه دارالشفای

مدرسه دارالشفای سابقاً مریض‌خانه آستانه و کوچک‌تر از بنای کنونی بوده است و فتحعلی شاه در موقع ساختمان مدرسه فیضیه به سال ۱۲۱۳ آن را هم احداث [کرد] و توسعه بخشید و فضای حالیه آن طولاً ۷۰/۵ و عرضاً ۳۲ متر و دارای ۳۲

۱. مرحوم خواجوی فرزند میرزا علی‌اکبر خان و شخصاً از رجال خیرخواه نوع‌دوست و از راد مردان بافتوت و تقوا بوده، در حیات و ممات خود آثاری به یادگار گذارده، در تیر ماه ۱۳۱۴ در تهران وفات [کرد] و مُحَاضِرِ ایوان آیینیه صحن جدید قم مدفون گردید.

۲. آیت‌الله فیض قمی از احفاد علامه ثانی عارف ربانی و حکیم صمدانی مولانا محسن فیض کاشانی [است] و شخصاً از اعظم پیشوایان و اجلای فقها و مشاهیر علما و دانشمندان و مفاخر اسلام و مفتیان شیعه شمرده شده، مظهر ملکات فاضله و کمالات صوری و معنوی بوده، به فضل و کیاست و ابتکار ممتاز و به سلامت نفس و شهامت اخلاق و عُلو همت موصوف و به دقت و نبوغ فکر معروف است. تولدش به سال ۱۲۹۳ قمری در قم و تحصیلاتش در عتبات و از سال ۱۳۳۱ تا این زمان در قم همواره رئیس و پیشوا بوده و از جمله کارهای ایشان است؛ تعمیر اغلب مدارس قدیمه و ساختمان چند مسجد و تشکیل دارالتبلیغ و محافل مذهبی و تأسیس حوزه علمیه در قم به سال ۱۳۳۶ که بعداً در اثر دعوت ایشان از آیت‌الله فقید حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و انتقال معظم‌له از اراک به قم در سال ۱۳۴۰ آن حوزه تکمیل و توسعه یافت و از تألیفات ایشان است؛ کتابی در حج و رسائلی دیگر. مُدَّ ظَلُّهُ الْعَالِی.

حجرهٔ تحتانی و بیست حجرهٔ فوقانی است. بانی طبقهٔ تحتانی فتحعلی شاه و بانی مرتبهٔ فوقانی آن که دارای حجرات خیلی شکیل و جالب توجه می‌باشد، آقای حاج میرزا محمدعلی توتون فروش تهرانی است که در سال ۱۳۵۹ به پایان رسانید.

و در قسمت جنوبی آن ایوانی است که از آنجا به مدرسهٔ فیضیه وارد می‌شوند. ارتفاع آن ۱۲ و طولش ۱۳ و عرضش ۴ متر می‌باشد و بدنهٔ آن کاشی خشتی زمینهٔ زرد و چرزهای آن آجری و سقفش مُقَرَّنَس گچی و دارای کتیبه‌ای می‌باشد از کاشی به خط نستعلیق که اشعار ذیل بر آن نوشته شده. ناظم فتحعلی خان صبا، ملک‌الشعرا، نویسنده آقا مهدی مَلِکُ الْکُتَّاب، و اشعار این است:

این همایون درگه فرخ پی گردون هَمال

درگه علم است و باب فضل و کِزِیاس کمال

این مُقَرَّنَس طاق چه بود این منور شمسه چیست

آسَمانی باشکوه و آفتابی بی‌زوال

این حریم حرمت و این عرش فرشی بارگاه

گشت بِنیاد از مثال پادشاه بی‌مثال

باد یارب بخت بیدارش چو حَیِّ لاینام

باد یارب مُلک و اقبالش چو مُلک لایزال

و در قسمت علیای آن سنگ مرمر کبود رنگی، مشتمل بر تاریخ بنا نصب شده است. و در محلی که اکنون مدرسهٔ دارالشفا ساخته شده، قبلاً صحن کوچکی بوده که در هر ضلعی از اضلاع چهارگانهٔ آن چهار حجره وجود داشته و در پس آن هم بنای دیگری بوده است معروف به صحن شادقلی که از آنجا به مدرسهٔ فیضیه؛ یعنی بنای سوم، می‌رفته‌اند. عمارت اولیه را مرحوم میرزا تقی خان اعتمادالدوله مشهور به ساروتقی که از وزرای شاه عباس ثانی بوده است، در سال ۱۰۵۵ بنا نهاد؛ چنانچه آب انباری هم که در قسمت شرقی دارالشفا باقی است، از بقایای همان بنای سابق و بانی آن همان وزیر بزرگ است. منتها فتحعلی شاه قاجار چون این سه بنای پی در پی را کوچک و غیر مُرَوِّح دید، به خرابی آنها دستور فرموده. چون کار خرابی پایان پذیرفت، به

جای آن بناها مدرسه فیضیه و دارالشفارا به صورت کنونی ساختمان کرد و شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۳۰۴ قمری که به قم مشرف گردید، به تأسیس یک بیمارستان در دارالشفاهمت گمارد و برای آن تشکیلاتی قائل گردید و این مدرسه را دارالشفای آستانه و مریض‌خانه قرار داد و یک نفر طبیب حاذق و مجرب با حقوق کافی برای مدیریت آن بگماشت و به تعداد لازم مُعینِ طبیب و کارگر مرد و زن برای انجام خدمات لازمه استخدام نموده، در فراخور حال و لیاقت هر یک موجب و انعاماتی مقرر گردانید و مبلغی به حد کافی برای تأمین دوا و غذای مرضی و مستمری و انعامات در نظر گرفته، مرتباً به قم می‌رسانید و تا مدتی که آن شاهزاده حیات داشت، از مَرْضای غُربا و بینوایان شهرنشین در آن مریض‌خانه معالجه می‌شد و پس از وفات وی این تشکیلات که قائم به نفس و غیر مُتکی به اساس بود، برچیده شد و از دارالشفاهمت جز اسم بی‌مُسَمایی باقی نماند و اغلب حجراتش انبار کسبه و عمارت مَدْرَسَش قهوه‌خانه و پاتوق اعیان شهر شده بود تا در سال ۱۳۳۷ آیت‌الله فیض به تخلیه حجراتش پرداخته، تدریجاً از ید کسبه و متفرقه انتزاع نمود و آنها را تعمیر و محل سکونت محصلین علوم دینیه قرار داد؛ چنانچه حجرات مدرسه فیضیه را هم که اغلب در تصرف خدام آستانه و یا انبار کسبه و سوختدان حمامی شده بود، از تصرف آنها در همان سال خارج و پس از تعمیر و نظیف، مسکن طلاب گردانید.

و در سال ۱۳۴۰ آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی ضمن تعمیر سایر مدارس از این مدرسه هم مَرَمَتی بنمود و در سال ۱۳۵۹ هم حاج میرزا محمدعلی توتون فروش حجرات فوقانی آن را ساختمان گردانید.

توصیف آب انبار دارالشفاهمت

و اما آب انباری که در قسمت شرقی آن موجود است، از بناهای بسیار مستحکم پانصد ساله‌ای است که تاکنون پابرجاست و در جلو آب انبار سردربی است به ارتفاع ۸ و طول ۶ و عرض ۲/۷۰ متر که سقف آن مُقَرَّنَس و دارای کتیبه‌ای است از

کاشی خشتی به خط ثلث، نویسنده محمدرضا امامی اصفهانی، و سال بنا ۱۰۵۵، و بانی میرزا تقی خان اعتماد الدوله، وزیر شاه عباس، و کتیبه این است:

فِي أَيَّامِ الدَّوْلَةِ السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ وَالْخَاقَانِ الْأَكْرَمِ وَمُرُوجِ مَذْهَبِ أئِمَّةِ
الْمَعْصُومِينَ عليه السلام السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ
أَبُو الْمُظَفَّرِ شَاهِ عَبَّاسِ الثَّانِي الصَّفْوِيِّ الْمُسَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ بِهَادِرِ خَانَ خَلَّدَ اللَّهُ مُلْكَهُ
وَسُلْطَانَهُ تَوْفِيقَ اتِّمَامِ يَافَتْ عِمَارَتِ ابْنِ بَرَكَةَ خَادِمِ الْأَمْرَاءِ مَخْدُومِ الْفُقَرَاءِ، تَوْفِيقِ
آثَارِي، إِيْرَانِ مَدِيرِي، اعْتِمَادِ الدَّوْلَةِ الْعَلِيَّةِ الْعَاقِبِيَّةِ مِيرْزَا مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْمَشْهُورِ
بِالسَّارِوتِيِّ خَالِصاً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ خَمْسَةِ وَخَمْسِينَ بَعْدَ
الْأَلْفِ كَتَبَهُ مُحَمَّدُ رِضَا الْأَمَامِيُّ الْإِصْفَهَانِيُّ.

و نیز اشعار ذیل به خط نستعلیق بر روی کاشی نوشته، سردرب آب انبار نصب شده است.

زین برکه دستور که بادا جاوید

بر یاد حسین هر آن که یک قطره چشید

فی الحال ز بهر سال تاریخش گفت (۱۰۵۵)

لعنت به یزید باد و برگور یزید

میرزا تقی از بهر صفی شاه جهان

این برکه نمود خیر بر عالمیان

جستم ز خرد حساب تاریخش گفت (۱۰۵۵)

این برکه بنا کرده وزیر ایران

و ناگفته نماند که در سال ۱۲۴۰ این برکه را تقی خان بروجردی مرمت نموده و

بر سنگی که در قسمت فوقانی سردرب برکه نصب گردیده، هفت بیت بر روی آن
کنده شده است که از آن جمله است:

مظهر لطف حق تقی خانا در بروجرد و در زمانه وحید

بنانی کارهای خیر و صواب ایزدش داده است بخت سعید

جرعه‌ای آب خورد و آن گه گفت (۱۲۴۰) سب و لعنت به شمر باد و یزید

و در قسمت شمالی دارالشفای ایوانی است به عرض یک متر و طول ۱۱/۵ متر و ارتفاع ۸ متر که جزوهایش آجری و اطراف جزوهای کاشی‌گره‌سازی و سقفش با آجر و کاشی و دارای کتیبه‌ای از کاشی است به خط ثلث و حدیث نبوی که زَمَخْشَری در کُتَّاف و تَعَلُّبِی در کشف‌البیان نقل نموده‌اند، بر آن نوشته شده است که حدیث مزبور ضمن کتیبه‌های ایوان طلا مذکور افتاده. ممکن است بدانجا رجوع گردد.

بخش سیزدهم: موقوفات آستانه مقدسه

- در اینجا برای اطلاع خوانندگان صورت رَقَباتی که بر آستانه مقدسه وقف و اکنون در تصرف آستانه می‌باشد، آنچه به دست آمده، ذیلاً نقل می‌نماید، شاید در آینده منشأ اثر قرار گیرد:
۱. باغ معصوم‌آباد که اکنون به واسطه احداث خیابان ارم دو سهم گردیده؛ سهمی در قسمت غربی خیابان افتاده و سهمی دیگر در جهت شرقی آن خیابان واقع است که دبیرستان حکیم نظامی هم به سال ۱۳۱۴ شمسی در این سهم ساخته شده و اراضی آن جزء باغ معصوم‌آباد و موقوفه آستانه است.
 ۲. اراضی مرادآباد در خارج دروازه معصومه.
 ۳. اراضی مبارک‌آباد که قسمتی برای ساختمان خانه‌های سیل‌زدگان اجاره شده است، واقعه بین شهر قدیم و شهر نو.
 ۴. مزرعه قهیان و اراضی باغچه قهیان.
 ۵. مزرعه زیدان و اراضی باغچه.
 ۶. اراضی باجک، ۲۷ جریب که به واسطه امتداد خیابان آستانه قسمتی در مسیر خیابان و بیشتر آن در قسمت غربی و اندکی در قسمت شرقی خیابان افتاده.
 ۷. اراضی تپشقران.
 ۸. اراضی زاویه و قلدور در خارج دروازه کاشان، ۸۴ جریب.
 ۹. شش دانگ قریه شریف‌آباد، از بلوک قمرود قم.
 ۱۰. شش دانگ قریه والیجراد از بلوک قنات قم.
 ۱۱. شش دانگ قریه علی‌آباد سراج، بلوک قنات قم.

۱۲. مزرعه چهار دانگه متصل به دو دانگه و به قریه سیرویه، بلوک کوهستان قم.
۱۳. چهار دانگ مزرعه زالون آباد قنوات قم.
۱۴. مقداری از قریه فردو کوهستان قم.
۱۵. شش دانگ از هشت دانگ قریه گازران، در نزدیکی تفرود.
۱۶. ۱۵ طاق از ۱۶ طاق قریه تبرته از بلوک اراک.
۱۷. شش دانگ چرخستانک. چهار دانگ و نیم دره شیراز، در بروجرد.
۱۸. یک دانگ از شش دانگ قریه لکان، در بروجرد.
۱۹. سه دانگ از شش دانگ دو قریه و شیر و پرجون، در زنجان.
۲۰. شش دانگ قریه یرهان آباد، در کرمان.
۲۱. شش دانگ قریه خمسه، در بروجرد.
۲۲. خانه‌های شهاب الملکی و دکاکین تابعه آن، درب آستانه مقدسه، در قم.
۲۳. شش دانگ دکاکین و حمام در خیابان آستانه، در قم.
۲۴. شش دانگ گاراژ با دکاکین متصل به آن در خیابان آستانه و چراغ برق، در قم.
۲۵. گاراژ میرزا ابوالقاسمی بین سه خیابان حضرتی و برق و آستانه با تمام دکاکین قسمت شمالی خیابان چراغ برق و چند دکان، در خیابان حضرتی.
۲۶. شش دانگ حمام غیاثیه، در میدان کهنه قم.
۲۷. شش دانگ باغچه نو.
۲۸. اراضی بابلان که اکنون به باغ ملی و عمارت فرمانداری تبدیل یافته است. و درآمد آستانه اکنون در هر سال به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ ریال بالغ است.

بخش چهاردهم: تولیت آستانه مقدسه قم

گرچه هنگام شروع به نگارش این کتاب، فقید سعید آقای حاج سید محمدباقر متولی‌باشی که مجموعه‌ای از کمالات صوری و معنوی [است] و در فنون علوم و ابواب حکم به ادبیت و عربیت و فصاحت کلام و بلاغت بیان ممتاز شمرده می‌شد، مانند نیاکان خود تولیت عظیمای آستانه مقدسه را عهده‌دار و از جمله کسانی بودند

که در کار تألیف انجم فروزان (همین کتاب) هم عامل مؤثری به شمار رفته، نگارنده را بدین امر تشویق و ترغیب می‌نمودند، ولی مُعَظَّمٌ لَهُ روز سیزدهم آذر ماه ۱۳۲۰ خورشیدی زندگانی را بدرود گفته و اکنون که مشغول نگارش این فصل می‌باشم، مَهَامٌ تولیت این آستان مقدس در کفِ کفایت جناب آقای حاج سید ابوالفضل تولیت (مصباح التولیه) فرزند ارجمند ایشان سپرده شده است.

تولیت کنونی آستانه

آقای تولیت هم مانند اسلاف و اجداد خود، دارای شخصیت برجسته و بسیار ممتازی بوده، از جوانان مُهَدَّب دین‌دار شمرده شده، از عناصر صالح و درست‌کار و از رجال باجلال و کمال و جمال این کشور محسوب [و] مظهر ملکات فاضله و خصائل پسندیده است. و از مزایای ایشان، حس رأفت و رحمتی است که در کمتر شخصی بدین پایه یافت می‌شود؛ چنانچه خدمات ایشان درباره نوع و کمک ایشان به بینوایان و مستمندان مرهون همین غریزه فطری و برفتوت و مروت ایشان دلیلی کافی و برای مردم این شهر مایه مباهات و سرافرازی است.

تولیت، نماینده محبوب این شهر در مجلس شورای ملی و تنها نماینده‌ای است که بنا به تمایلات عمومی در این کشور انتخاب شده است.

جدّ اعلای این دو دُمان جلیل، حجت‌الاسلام^۱ میر سید حسین خاتم‌المجتهدین از آماجد و اعظام علمای جَبَلِ عَامِل و نوّه دختری شیخ عبدالعال بوده که در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به منظور زیارت حضرت ثامن الحجج به طرف ایران مسافرت نموده، پادشاه در اعزاز و اکرام وی کوشیده، او را به توقف در ایران الزام و متصدّی امور شرعیّه اردوی شاهانه گردانید.

و در زمان شاه طهماسب صبیّه علامه ربانی، محقق ثانی (شیخ علی کرکی) را که در آن عصر پیشوای مسلمین و مفتی اعظم شیعه و فرمان‌روای ایران بوده است، به حباله خویش درآورده، از او پنج پسر و یک دختر به وجود می‌آیند.

۱. تاریخ قم تألیف فیض؛ انوار المشعشعین.

ارشد اولاد او میرزا حبیب‌الله و او نخستین شخصی است که از طرف شاه طهماسب صفوی به تولیت این آستانه منصوب و از آن روز، عمران آستانه و تشکیلات داخلی آن شروع [شد] و این منصب خطیر، همچنان در احفاد ایشان، خَلْفًا عَنْ سَلَفِ باقی [است] و از طرف پادشاهان هر عصر هم تأیید و تحکیم می‌یابد.

و فرزند دوم خاتم‌المجتهدین، میر سید محمد [است] و او پس از درگذشت پدر به قضاوت عسکر و تصدّی امور شرعیّه اردوی شاهانه منصوب و در اصفهان متوطن می‌شود و او را سه پسر بوده؛ یکی میر سید مرتضی که به تولیت مزار شاه نعمت‌الله در ماهان کرمان منصوب [شده]، این تولیت در سلسله او تا به امروز باقی می‌باشد و دیگری میرزا آقایی که او را پسری نبوده، ولی دخترزادگانش در شیراز متولّی مزار شاه چراغ بوده و احفادشان تا به امروز هم تولیت آن مزار را بر عهده دارند و آخری میرزا نظام‌الدین علی است که او را چهار پسر بوده که از جمله آنهاست؛ میرزا ابراهیم شیخ‌الاسلام شهر ری و مُتولّی بقعه منوره حضرت عبدالعظیم علیه السلام که تاکنون هم در سلسله آنها تولیت باقی است.

و فرزند سوم خاتم‌المجتهدین، میرزا شیخ عبدالعال است که از طرف شاه طهماسب به سمت شیخ‌الاسلامی شهر قزوین منصوب [شد] و احفاد وی تاکنون هم در آن شهر صاحب ثروت و عزت بوده [اند]. عضدالملک صدر قزوینی که مدتی هم صدر دیوان‌خانه عدلیه و چندی هم نایب‌التولیه آستانه قدس رضوی و هفت سال هم در پطرزبورق پای تخت دولت روسیه وزیر مختار ایران بوده، از احفاد وی می‌باشد.

و فرزند چهارم خاتم‌المجتهدین میرزا سید احمد است که به تولیت مزار شیخ صفی‌الدین در اردبیل منصوب بوده، و اعقاب ایشان هم تا به امروز مُتولّی آن مزار می‌باشند.

و پنجمین فرزندش میرزا تقی‌الدین محمد است که از حالاتش چیزی در دست نیست و دختر خاتم‌المجتهدین هم در حباله شاه قاسم که مقبره‌اش در طرشت حوالی تهران می‌باشد، بوده.

فصل نهم

در حالات امامزادگانی است که از احفاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در قم مدفونند و آنها چندتن می‌باشند؛ شاهزاده سید علی و شاهزاده محمد و مدفونین در بقعه صفوراء در خاک فرج که دو نفر زن هستند و این فصل مشتمل بر سه بخش است.

بخش نخست: در ذکر حالات شاهزاده سید علی

شاهزاده سید علی که مزار شریفش در اراضی خارج دروازه ری و در قسمت شمال شرقی شهر قم واقع و دارای بقعه زیبا و گنبدی شلجمی شکل از کاشی و صحنی کوچک و تازه‌ساز می‌باشد، به هفت واسطه از احفاد جناب محمد حنفیه [است] و نسب وی ذیلاً درج می‌شود.

و در کتاب تاریخ قم مسطور است اول کسی که از فرزندان محمد حنفیه ابن امیرالمؤمنین علیه السلام از نصیبین به ری آمد، احمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که فرزندش علی بن احمد هم (منظور همین شاهزاده سید علی است) با وی همراه و در آن وقت طفل بود و احمد او را در ری پروراند.

و نیز مسطور است که از احمد درری ابو عبدالله حسین و ابوزید محمد در وجود آمدند. پس از آن احمد بن محمد با فرزند خود علی ازری به قم هجرت کرده و فرزند او علی در قم توقف نمود، ولی پدرش احمد دیگر باره به ری بازگشت و در همان جا وفات یافت و ابو عبدالله حسین ازری به قزوین هجرت کرده، در آنجا متوقف گشت و اعقابش در همان جا می‌باشند که در میان ایشان رؤسا و اربابان علم و فضلی معروف و مشهور بوده‌اند، و اما ابوزید محمد در همان ری اقامت داشت و در آنجا وی را سه پسر به نام ابوالقاسم عزیززی و ابراهیم و احمد در وجود آمدند. و اما علی بن احمد که با پدر خود به قم آمده، اقامت و توطن نموده بود، در این شهر، از زنان متعددی او را هفت پسر که محمد و حسین و احمد و حسن و طاهر و حمزه مکنّی به ابوالقاسم و اسماعیل می‌باشند و پنج دختر، به وجود آمدند.

اما محمد بن علی را در قم فرزندى به نام ابو حمزه به وجود آمد و پس از آن به رى رفت و در آنجا از زن جعفریه‌ای دختری آورد و ابو حمزه بلا عقب درگذشت، و اما ابوالقاسم حمزه بن علی هم بدون فرزند وفات یافت.

اما حسین بن علی را دو پسر به نام ابوطالب، محسن عزیزى، و ابوالفضل، عباس، و یک دختر در وجود آمدند که ابوطالب از قم به رى هجرت کرد و در آنجا از دختر عم خود (محمد بن علی) دو پسر به نام محمد و علی و یک دختر آورد و ابوالفضل العباس در قم وفات نمود (وازی برای او فرزندى ذکر نشده) و همچنین سایر فرزندان شاهزاده سید علی را هم فرزندانى است بسیار که از ذکر نام و نشان آنها خودداری شد. و در کتاب عمدة الطالب از ابونصر بخارى نقل می‌نماید که سادات محمدیه در شهر قزوین رؤسا و در قم علما و در رى بزرگ و سرور می‌باشند (و سادات محمدیه همان احفاد شاهزاده سید علی می‌باشند).

در پایان معلوم باشد که بقعه و گنبد شاهزاده سید علی از بناهای جناب آقای حاجی آقا محمد (آقازاده) می‌باشد که از تاجر بلند همت و رادمردان بافتوت این شهر بوده که فرش‌های گران‌بهای دارالسیاده را هم وقف و تقدیم آستانه نموده، تأمین نان مستمندان این شهر هم مرهون مساعی جمیله و کمک‌های مادی اوست. و ناگفته نماند که در آلسنه و آفواه عامه مردم به غلط شهرت گرفته است که شاهزاده سید علی از فرزندان حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام است و این اشتباه خالی از حقیقت و غیر مقرون به صحت می‌باشد؛ چه که در هیچ یک از کتب انساب و تواریخ عمومی و خصوصی دیده نشده است که از اعتقاد آن حضرت کسی به این شهر آمده باشد و این شهرت غیر متکی به دلیل و مأخذ و ناشی از اشتباه ساده‌ای بوده و آن اشتباه این است که در بین احفاد شاهزاده سید علی - چنانچه نام برده شد - امامزاده‌ای وجود دارد به نام ابوالفضل العباس که پدر او حسین بن علی می‌باشد و همین عباس بن حسین بن علی هم در جوار پدر خود در قبرستان سادات محمدیه مدفون است و به جای این‌که گفته شود ابوالفضل العباس از فرزندان شاهزاده سید علی است، برعکس گفته شده شاهزاده سید علی

از احفاد ابوالفضل العباس است و حتی در لوح مزار این امامزاده هم که نسب او را بدین طریق تعیین کرده‌اند؛ شاهزاده سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس بن امیرالمؤمنین، کاملاً اشتباه و بی‌مأخذ می‌باشد.

بخش دوم: حالات شاهزاده محمد بن محمد حنفیه

و در کتاب تاریخ باستانی قم مسطور است که دیگر از اعقاب محمد بن حنفیه که به قم آمدند، ابواحمد محمد بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه بوده است، و از ابوالقاسم محمدی روایت می‌کنند که محمد مزبور از کوفه به قم آمد و در این شهر ساکن شد و همچنان بی‌ود تا وفات یافت و او را به مقبره مالک‌آباد در قبه آجریه‌ای که نزدیک آن بر مردگان نماز می‌گزارند به خاک سپردند و از او عقبی باقی نماند.

و منظور از ابوالقاسم محمدی، همان حمزه، فرزند شاهزاده سید علی می‌باشد - که احوالاتش سابقاً نگارش یافت - و او از شیوخ و مَعْمَرین سادات محمدیه بوده، از جمله کسانی که به حال طایفه خود بصیر و بینا بوده است، شمرده می‌شود و بقعه این امامزاده در اراضی خارج دروازه ری و بین بقعه شاهزاده سید علی و چهار امامزاده واقع است. و در لوح مزار نام او احمد بن محمد بن حنفیه ضبط شده که البته تعیین این نام بدون مأخذ و شاید ناشی از اشتباه کُنیه با اسم بوده؛ یعنی به جای ابواحمد، احمد ضبط شده است.

به هر حال، او را بقعه و گنبدی از کاشی و صحن کوچکی می‌باشد که زیارتگاه مردم این شهر است.

بخش سوم: مدفونین در بقعه صفوراء

بدو معلوم باشد که بقعه صفوراء در اراضی کمیدان خارج شهر قم و در زاویه شمال غربی ابنیه شاهزاده حارث بن احمد معروف به خاک‌فرج واقع و از بناهای مقصوره مانند هشت ضلعی و قدیمی است و در آسنه و افواه عوام، به غلط شهرت دارد که مدفون در آن بقعه، صفوراء دختر شعیب پیغمبر است، ولی با توجه به قراین و

نصوص، تردیدی نیست در این که مدفونین در آن بقعه، چند تن از سادات عمریه و از احفاد عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشند.

و در کتاب عُمَدَةُ الطَّالِبِ مسطور است که عمر بن علی علیه السلام را پسری بوده است به نام محمد و اعقاب محمد از چهار فرزندش عبدالله و عبیدالله و عمر که مادر آنها خدیجه بنت امام زین العابدین علیه السلام بوده و چهارمی جعفر که مادر او ام ولد است، می باشد. اما عبیدالله بن محمد را در حالی که زنده بود، در بغداد مدفون ساختند و قبرش مشهور به قبر عبیدالله است که صاحب نذورات هم می باشد.

و اما عبیدالله بن محمد، اعقابش از چهار پسرش (ابو محمد الصالح الصوفی و عیسی اکبر المبارک الْمُوَحَّدُ النَّسَابَةُ الشَّاعِرُ و احمد و محمد ابو عمر الاکبر) می باشند که مادرشان ام الحسین فاطمه بنت عبدالله بن امام محمد باقر علیه السلام است. و اما جعفر بن محمد اعقابش از یک فرزند او محمد می باشد که او را هم دو پسر به نام عبدالله بن محمد و احمد بن محمد است و اعقاب عبدالله در کوفه و ری و مصر می باشند و اعقاب احمد، از دو پسرش یکی جعفر ابی الطَّيِّب است که اعقابش در قم می باشند و دیگری حسین که در عقب داشتن و نداشتن او اختلاف است.

و در کتاب تاریخ قم مسطور است که دیگر از ساداتی که به قم آمدند از سادات عمریه و از فرزندان عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام یک نفر بوده است که ابو عبدالله عُمَرُی نسب او را ذکر نکرده است و آن سید مردی فاضل بوده است و در قریه کمیدان قم نزول نمود و در همانجا هم وفات یافت، و دیگر از فرزندان عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام در قم دو زن و در آبه (آوه) هم دو زن دیگر و در کاشان هم دو نفر می باشند.

و در کتاب انوار المشعشعین مفاداً مسطور است که مدفون در بقعه صفوراء که در مزرعه کمیدان و نزدیکی مشهد شاهزاده احمد در خاک فرج واقع است، همان امامزاده جلیل القدری است که صاحب تاریخ قم نقل کرده است؛ یعنی از احفاد عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

و هم ممکن است که گفته شود مدفون در بقعه از احفاد جعفر بن احمد بن عبدالله بن

محمد بن جعفر بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد؛ زیرا در بعضی از کتب انساب نقل کرده‌اند که اعقاب جعفر، أبی الطیب، هم در قم می‌باشند. و آنچه بین عوام شهرت دارد که مدفون در آن بقعه دختر شعیب پیغمبر است، اصل و مأخذی نداشته و غلط است.

فصل دهم

در حالات امامزادگان جلیلی که از احفاد حضرت امام زین‌العابدین (علی بن الحسین علیهما السلام) در قم مدفونند و آنها چندین تن می‌باشند و این فصل مشتمل بر ده بخش می‌باشد.

بخش نخست: مدفونین در بقعه بابلان

سابقاً در شمار مدفونین در بقعه بابلان و در جوار فاطمه معصومه علیها السلام مذکور افتاده که از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام هم نه نفر در جوار فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شده‌اند که از آن جمله چهار نفر از فرزندان عبدالله الباهر و پنج نفر از اعقاب عمر اشرف می‌باشند.

فرزندان عبدالله الباهر

اما چهار نفری که از احفاد عبدالله الباهر بن امام زین‌العابدین علیهما السلام در آنجا مدفون می‌باشند، عبارتند از:

۱. حمزه قمی فرزند احمد الرُّخ بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر که جد سلطان محمد شریف می‌باشد و سابقاً حالات و علت هجرت وی مذکور افتاد و مدفن وی در مقبره بابلان است.
۲. ابوجعفر محمد بن حمزه مذکور که بعد از پدر در قم رئیس و پیشواگشته، پس از چندی درگذشت و در جوار پدر خود، به بابلان مدفون گشت.
۳. ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه قمی که هنگام وفات پدر جوانی فاضل و کامل و عاقل موصوف به قوت و بطش بود و در سال ۳۴۷ درگذشت و در بابلان به

خاک سپرده شد و پیش از وفات خود نسبت به فرزندش سلطان محمد شریف به برادر خود وصیت کرد - چنانچه گذشت.

۴. علی بن حمزه قمی الشَّهیر به نقیب که نقابت سادات علویه را در قم دارا بود و او هم در بابلان به خاک سپرده شد.

فرزندان عمر اشرف

و اما پنج نفری که از احفاد عمر اشرف بن امام زین العابدین علیه السلام در مقبره بابلان مدفونند، عبارتند از:

۱. ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن عمر الشجری بن علی بن عمر اشرف بن امام السجاد علیه السلام که نقابت سادات را دارا بوده و در بابلان مدفون است.

۲ و ۳. ابو محمد حسن بن احمد و ابو جعفر محمد که اولی در قم پیشوا و سرور بود و روز شنبه ۲۱ ماه صفر ۳۴۹ وفات یافت و او را در قبر برادرش ابو جعفر محمد در بابلان به خاک سپردند.

۴. ابوعلی احمد بن الحسن الشجری فرزند ابو محمد حسن مزبور که جوانی عاقل و یحاث و ذوفنون بود و در روز پنجشنبه دهم ماه ربیع الآخر ۳۷۱ قمری به قم وفات یافت و به مقبره بابلان مدفون گشت.

۵. محمد بن احمد بن علی بن محمد بن عمر اشرف برادر ابو محمد حسن که او هم در مقبره بابلان مدفون است، اما اکنون از بقعه آنها در اثر توسعه بنای آستانه اثری مشهود نیست - چنانچه سابقاً نگارش یافت.

بخش دوم: در حالات سلطان محمد شریف بن ابوالقاسم

علی بن محمد بن حمزه قمی

امامزاده سلطان محمد شریف از جمله اَجَلای مُحَدَّثین شیعه و از نُقبایی است که به فضل و کیاست، ثروت و سخاوت، و علو همت موصوف [بوده] و در زمان وفات پدر خود علی بن محمد بن حمزه قمی که او و پدرانش عموماً صاحب جلال و

شوکت بوده‌اند، طفلی خردسال بوده. بنا به وصیت پدر تحت قیمومت عموی خود، ابو محمد حسن، به حدّ رشد رسید و پدرش علی بن محمد جوانی عاقل و فاضل و کامل، رشید و شجاع بوده، پیشوا و مقدم سادات گشته، پس از عموی خود علی بن حمزه، نقابت سادات علویه بدو مُفَوَّض گردید و در سال ۳۴۳ از جاریه ترکیه او را ابو الفضل، محمد شریف به وجود آمد. چنانچه حالات وی مذکور افتاد. بِالْجُمْلَةِ، ابو الفضل، محمد شریف، چون به حد بلوغ رسید، ابو محمد، حسن، املاک و مزارع او را به تصرف وی بداد و ابو الفضل شخصاً به اداره آنها پرداخته، روز به روز بر ثروت و عظمتش افزوده می‌شد. ابو الفضل جوانی عاقل و بسیار باحیا و نیک‌خواه و شریف بوده، دختر ابو الحسن علی بن احمد موسوی رازی را به حباله خود درآورده، از او دو پسر آورد. و در کتاب عُمَدَةُ الطَّلَب نام یکی از دو پسر را ذکر کرده، می‌نویسد: و ابو الحسن علی الزَّكِي نَقِيب رِي، فرزند ابو الفضل محمد شریف الفاضل بن ابو القاسم علی نقیب قم ابن محمد بن حمزه قمی و از برای او اعقابی است که بعضی از آنها نَقَبَا و ملوک ری می‌باشند، و از طرز بیان صاحب کتاب عمده الطلاب مراتب فضل و کیاست سلطان محمد شریف و نقابت و پادشاهی فرزندان او در ری معلوم می‌گردد.

و در کتاب انوار المشعشعین در طی حالات سلطان محمد شریف، نسبت به جلالت قدر و عظمت منزلت و کرامات وی بیانات مفصّلی دارد و از جمله می‌نگارد: «وَكَانَ دَيْنًا فَاضِلًا كَرِيمًا وَاسِعَ النَّفْسِ شَرِيفَ الْأَيْمَةِ وَلِيَّ النَّقَابَةِ بِالرِّيِّ»؛ یعنی، سلطان محمد شریف، مرد متدین و بافضل و کرامت و وسعت صدر و دارای نقابت در ری بوده است، و اضافه می‌کند بر این‌که او در زمان کاکویه علاءالدوله وفات نموده، جنازه‌اش را از ری به قم حمل [کردند] و در بقعه مخصوصی که اکنون مزار اوست، به خاک سپردند و دارای بقعه عالی و گنبد و رواقی مجلّل و مورد تعظیم و تکریم مردم و محل نذورات می‌باشد و نسب شریفش بدین قرار است:

السلطان محمد الشریف بن علی بن محمد بن حمزه قمی بن احمد الرّخ بن اسماعیل (که با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تا خراسان هم سفر بوده است) ابن محمد اَرْقَط بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام.

در حالات علی الزکّی بن سلطان محمد شریف

و اما ابوالحسن علی الزکّی بن محمد الشریف، از بیان کتاب عمده الطالب مستفاد می شود که او هم نقیب ری بوده است و شیخ اجل منتجب الدین قمی در وصف او فرموده است که: «السَّيِّدُ الْأَجَلُّ الزَّكِيُّ ذِي الْحَسَبَيْنِ أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ مُحَمَّدٍ» و منظور شیخ اجل از «ذِي الْحَسَبَيْنِ» آن است که علی الزکّی هم از طرف پدر و هم از ناحیه مادر دارای شرف است؛ زیرا مادرش بنت ابی الحسن علی بن احمد موسوی است که از دو طرف سلسله نسب او به امام منتهی می شود.

و علی زکّی را هم دو پسر است؛ یکی سید مطهر و دیگری حسین، و در انوار المشعشعین از بعض کتب انساب نقل کرده است که ابوالمعالی کمال الشرف حسین بن علی الزکّی، مردی کریم و جواد، بامروت و سخاوت، دارای حشمت و جلال بوده است. و از برای مطهر و حسین هم اعقابی است.

و صاحب کتاب عمده الطالب در وصف سید مطهر می نویسد: «السَّيِّدُ الْمُطَهَّرُ ذِي الْفَخْرَيْنِ^۳ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ الزَّكِيِّ»، و شیخ اجل، منتجب الدین قمی در وصفش چنین می نگارد: «الْصِّدْرُ السَّعِيدُ شَرَفُ الدَّوْلَةِ وَ الدِّينِ عِزُّ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ السَّيِّدُ الْأَجَلُّ الْإِمَامُ الْمُرتَضَى الْكَبِيرُ الْأَعْلَمُ الْأَزْهَدُ ذِي الْفَخْرَيْنِ^۴ نَقِيبُ النُّقَبَاءِ سَيِّدُ السَّادَاتِ الْمُطَهَّرُ بْنُ السَّيِّدِ الْأَجَلِّ الزَّكِيِّ ذِي الْحَسَبَيْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَلِيِّ».

و در انوار المشعشعین، از بعض کتب انساب در وصف او نقل کرده است: «السَّيِّدُ الْأَجَلُّ الْمُرتَضَى ذُو الْفَخْرَيْنِ نَقِيبُ النُّقَبَاءِ أَبُو الْحَسَنِ الْمُطَهَّرُ وَ كَانَ أَوْحَدَ الدُّنْيَا فِي الْفَضْلِ وَ النَّبْلِ وَ كَرَامَةِ النَّفْسِ جَمَّ الْمَحَاسِنِ حَسَنَ الْأَخْلَاقِ لَهُ مَائِدَةٌ مَنْصُوبَةٌ مَبْدُوءَةٌ وَ كَانَ مُتَكَلِّمًا وَ نَاطِرًا مُتَرَسِّلًا شَاعِرًا، وَلِيَّ النَّقَابَةِ الطُّلُبِيَّةِ بِالرِّيِّ»؛ یعنی، آن سید جلیل در فضل و بزرگواری و کرامت نفس یگانه دنیا و تمام محاسن در او مجتمع، دارای

[۱. ذو صحیح است.]

[۲. ابی صحیح است.]

[۳. السَّيِّدُ الْمُطَهَّرُ ذُو الْفَخْرَيْنِ، صحیح است.]

[۴. ذُو الْفَخْرَيْنِ، صحیح است.]

اخلاق نیکو و سفره‌گسترده بوده؛ از جمله علما و متکلمین و نویسندگان و شعرا [بوده] و نقابت سادات را در شهر ری عهده‌دار بوده است. و مادر سید مطهر سکینه بنت حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن امام موسی الکاظم علیه السلام می‌باشد که خواهر مجددالدوله المطهر ذوالطرفین، ابوالفتح محمد بن حسین، است. و سید مطهر از بزرگان سادات عراق و صدور اشراف بوده، نقابت سادات و ریاست بدو مفوض گشته، در تمام فنون و علوم متبحر، دارای خُطَب و رسائلی لطیف بوده و در سفر حج در خدمت شیخ الموفق ابوجعفر الطوسی تلمذ کرده است و جمعی از محدثین از وی احادیث چندی روایت کرده‌اند و او را دو پسر بوده؛ محمد و علی، و محمد بن مطهر را پسری بوده است به نام علی ملقب به فخرالدین که در قم نقابت سادات بدو مفوض بوده است - چنانچه در عمده الطالب مذکور است.

و علی بن مطهر کسی است که شیخ منتجب الدین در وصف او فرموده: «الصدرُ السَّعِيدُ الْمُرْتَضَى الْكَبِيرُ عِزُّ الدَّوْلَةِ وَالِدَيْنِ شَرَفُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ مَطَهْرٍ»، و او را فرزندی است به نام محمد ملقب به شرف الدین و مکتبی به ابوالفضل که از اهل فضل و کمال و علم شمرده شده و استاد شیخ منتجب الدین قمی و از مشایخ او بوده است؛ چنانچه در ریاض العلماء مذکور است که خود شیخ مزبور در وصف او فرموده است: «الصدرُ السَّعِيدُ الْمُرْتَضَى الْكَبِيرُ شَرَفُ الدَّوْلَةِ وَالِدَيْنِ عِزُّ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَلِيٍّ».

و محمد بن علی را فرزندی است به نام یحیی ملقب به عزالدین و مکتبی به ابوالقاسم که خوارزم‌شاه او را مقتول گردانید و در تهران مدفون است و مقبره امامزاده یحیی در تهران مطاف مردم و محل نذورات [بود] و در اواخر سلطنت رضا شاه پهلوی و در زمان وزارت مرآت الدوله اسفندیاری گرگانی ازلی مسلک، مقبره و بقعه مطهر آن امامزاده جلیل القدر را منهدم گردانیده، با خاک یکسان ساختند و بحمدالله اکنون در اثر مساعی جمیله آقایان علمای اعلام قم، به همت تجار تهران تحت ساختمان می‌باشد. و امامزاده یحیی از احفاد سلطان محمد شریف و از اهل قم و نقیب طالبین در قم و ری و آمل و بسیار جلیل القدر بوده و نسب شریفش بدین قرار است: یحیی بن محمد بن

علی بن مطهر بن علی بن السلطان محمد شریف بن علی بن محمد بن حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام.
و شیخ جلیل، مُتَنَجَّب الدِّینِ قمی که با وی معاصر بوده است، در فهرست خود او را مدح بلیغ نموده است تا جایی که صاحب *أَمَلُ الْأَمَلِ* فرموده است که شیخ مُتَنَجَّب الدِّینِ در اول کتاب فهرست خود او را به ثنای بلیغی ثنا نموده، به مدح عجیب و طولی مدح کرده و قید کرده است که فهرست را به جهت خاطر او تألیف نموده و نیز پدر و جد او را هم ثنا گفته است.

حالات امامزاده یحیی و احفاد او

و در این کتاب از نقل بیانات شیخ درباره امامزاده یحیی مبنی بر کمال عظمت و جلال و حشمت و مراتب علمیت وی به واسطه ترس از تطویل، صرف نظر می‌نمایم.
و در کتاب *عمدة الطالب* مذکور است که عزالدین یحیی، یکی از پادشاهان و نقیب قم و ری و آمل بوده است و خوارزم‌شاه او را شهید ساخت. پس از شهادت وی فرزندش محمد بن یحیی با سید ناصر بن مهدی الحسینی نقیب به بغداد مسافرت کردند و ناصر بن مهدی به وزارت گماشته شد و پس از نیل به مرتبه وزارت، نقابت^۱ خود را به محمد بن یحیی تفویض گردانید. *انتهی*.

و در *انوار المشعشعین* از بعض کتب آنساب نقل کرده است که مادر عزالدین یحیی دختر نظام الملک حسن بن اسحاق، وزیر معروف بوده است و خوارزم‌شاه تکیش او را شهید گردانید و زوجه یحیی دختر عمه سلطان سنجر بن ملک‌شاه بوده و شنیده‌ام آن‌که چون سلطان سنجر بر عمه خود وارد شد، از او خواهش کرد تا از سلطان حاجتی مسئلت نماید و نام برده عرض کرد: حاجتم آن است که فرزندان دختر من را که از عزالدین یحیی علوی هستند، احترام نمایی و آنها را دوست بداری و تعظیم و تکریمشان گردانی، و بدین جهت، سلطان سنجر فرزندان یحیی را بر بزرگ‌ترین اولاد سلجوقیان مقدم می‌داشت.

۱. سمت وی *نَقِيبُ النَّقَابِیِّ* بوده است که به محمد تفویض کرده.

و شرف‌الدین، پدر عزالدین یحیی، را دختران چندی بوده است، ولی پسر نداشته و چون زوجه وی حَمَل برداشت، شبی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیده، به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! عیال من حامله می‌باشد، نام مولود او را چه بگذارم؟ و آن حضرت در جواب وی فرمودند که نام وی یحیی می‌باشد، و شرف‌الدین از رؤیا خوش وقت گردیده، دانست که حمل وی^۱ پسر است و با آنکه در سلسله نسب او اسم یحیی وجود نداشت، مولود خود را به نام یحیی نام‌گذارد و موقعی که خوارزم شاه، یحیی را شهید گردانید، فهمیدند که سر تسمیه او به نام یحیی از طرف پیغمبر محترم چه بوده است؛ یعنی آن حضرت در عالم رؤیا اشاره فرموده‌اند به اینکه این مولود هم مانند یحیای پیغمبر شهید می‌گردد.

و به هر حال، امامزاده یحیی را دو پسر و یک دختر بوده است؛ یکی اَلْسَيْدُ الْأَجَلُّ نَقِيبُ النُّقَبَاءِ الْعِرَاقِ شَرَفُ الدِّينِ أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى که در بغداد و ری نَقِيبُ النُّقَبَاءِ بوده، در بعضی از کتب انساب مذکور است که از وی عقبی باقی نمانده است، و دیگری اَلْسَيْدُ الْأَجَلُّ علاء‌الدین است که پس از برادر خود در ری نَقِيبُ النُّقَبَاءِ بوده است و عالم جلیل و نَسَابَهُ خَبِير، اَلْسَيْدُ شَهَابُ الدِّينِ النَّجْفِيُّ نَزِيلِ قَمِ از استاد خود علامه محقق سید رضای بَحْرَانِي، نَسَابَهُ نَجْفِي، جهت نگارنده نقل کردند که فرزندان امامزاده یحیی هم در جنب قبر پدرشان مدفونند، و بر صحت این موضوع شواهد تاریخی هم می‌باشد.

بخش سوم: مدفونین در بقعه خاک‌فرج در قم

توصیف خاک‌فرج و کعبه آن

خاک‌فرج، مدفن شاهزاده احمد و فرزندش حارث بن احمد، از احفاد حضرت سید سجاده عَلَيْهِ السَّلَام در اراضی کمیدان، خارج شهر قم واقع و دارای بقعه مُجَلَّل و ایوان‌های باشکوه و غُرفه‌های مُصَفَّأ و گنبدی مخروطی شکل، از کاشی و سه صحن که دو

۱. انوار المشعشعین.

صحن شمالی و جنوبی آن، بزرگ و صحن غربی آن مُسَدَّس و کوچک است که آن را کعبه می خوانند و یک باغ مصفا و چند خانه که محل سکونت خُدام آن می باشد. در کتاب راهنمای قم در شمار بناهای کهن این شهر می نویسد: چهارم گنبد حارث بن احمد بن امام زین العابدین علیه السلام که به خاک فرج معروف است و این گنبد نیز مخروطی ۱۲ تزکی از کاشی است و کاشی های آن فیروزه ای، و چندان نفاست ندارد و البته می دانیم که کاشی کاری آن چندان قدمت ندارد، و لکن بنای اصل گنبد در اوایل قرن هشتم هجری و تقریباً با بنای گنبد علی بن جعفر و احمد بن قاسم مطابق است.

و ناگفته نماند که روی قبر حارث بن احمد سابقاً سه تکه کاشی خشتی مربوط به اوایل قرن هشتم و از جنس کاشی های علی بن جعفر بوده که بر روی آن عبارات زیر را با خط برجسته ای کنده بودند: «هَذَا مَضَجَّ شَرِيفٍ لِاِمَامِ حَارِثِ بْنِ اِمَامِ اَحْمَدِ بْنِ اِمَامِ الْمَعْصُومِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ اِمَامِ الْمَعْصُومِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ بْنِ اِمَامِ الْاَكْبَرِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ» و در حاشیه سه خشت، سوره مبارکه ﴿یس﴾ تا آیه ﴿اَنَا جَعَلْنَا فِي اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا﴾^۱ نیز با خط برجسته ای نوشته شده است که این سه خشت، از لحاظ قدمت و نفاست حائز اهمیت و اکنون به موزه باستان شناسی مرکز انتقال داده شده است.

و داخل گنبد گچ بری رنگ آمیزی شده و پیداست که این گچ بری چندان کهن نیست و ایوان شمالی آن بنای منوچهر خان است و در وسط آن کتیبه ای است به خط نستعلیق، مشتمل بر هیجده بیت، ناظم اشعار فتحعلی خان صبا، ملک الشعرا، و ماده تاریخ بنا این است: «این بقعه دلکش ز منوچهر آباد.»

و در ضلع غربی بقعه بنایی است مُسَدَّس، بدون سقف، معروف به کعبه و در وسط صحن بنای مزبور گنبدی است از آجر به ارتفاع ۳ متر که نیز به طور مُسَدَّس ساخته اند و زیر گنبد چاهی کنده شده و بین عوام معروف است که حجرالاسود از این محل به مکه معظمه حمل شده است، و معمولاً در روز عید قربان هر سال جمع

[۱. سوره یس، آیه ۷: ما در گردن های آنان غل هایی قرار دادیم...]

کثیری از مردم شهر از زن و مرد برای زیارت به محل مزبور رفته، از گودال وسط گنبد برای تَیْمُن و تبرک خاک برمی‌دارند و می‌برند.

حالات شاهزادگان طَیِّب و طاهر

اما حالات امامزاده احمد و حارث و از عقاید خرافاتی، آنکه مرسوم است سنگ‌ریزه‌هایی از پایین بر بالای آن گنبد می‌اندازند و معتقدند که اگر سنگی بالای آن گنبد بماند و پایین نیفتد، مراد صاحب سنگ حاصل و حج او قبول می‌شود.

در کتاب تاریخ قم مسطور است که دیگر از امامزادگانی که از فرزند عمر بن حسن اَفْطَس به قم آمدند، محمد بن علی بن عمر بن حسن اَفْطَس بن علی بن امام زین‌العابدین علیه السلام بود که به قم آمد و از او در قم دو پسر به نام ابوالحسین، احمد، و ابو عبدالله، حسین در وجود آمدند و مادر آنها دختر حسن بن علی بن عمر بن امام زین‌العابدین علیه السلام بود.

و ابوالحسین، احمد بن محمد در قم بماند و به وجه معاشی که داشت، اکتفا می‌نمود و در قم از وی ابوالقاسم، علی، مُلَقَّب به حارث به وجود آمد و از علی بن احمد دو پسر به نام ابوالفضل و ابوسهل در وجود آمدند.

اما ابو عبدالله حسین بن محمد از قم به بغداد هجرت کرد و در آنجا سکونت گزید تا در سال ۳۷۵ وفات نمود.

و در کتاب انوار المشعشعین اظهار عقیده و تأیید می‌کند که ابوالفضل و ابوسهل هم در جوار پدر و جد خود در همین بقعه مدفون بوده باشند و آثار قبر هم مؤید این معنی می‌باشد.

بخش چهارم: حالات شاهزادگان طَیِّب و طاهر (طاهر و مُطَهَّر)

مشهد طَیِّب و طاهر

مشهد این دو امامزاده در اراضی نجم‌آباد در یک فرسخی شرقی خارج شهر قم و دارای بقعه عالی و گنبدی مخروطی شکل و مُثَمَّن از کاشی فیروزه‌ای، و صحنی متوسط در طرف شرقی بقعه و آب انباری مهم و حجراتی برای سکونت زُوار می‌باشد.

تربتشان مزار مردم شهر و دهات و محل نذورات و مردم را بدانها اعتقادی تام و تمام می‌باشد. مدفن این دو امامزاده در یک بقعه [است] و روی قبرشان ضریحی از چوب نصب [شده] و به طور مسلم آنها از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام و دارای جلالت قدر می‌باشند. و در دو طرف شرقی و غربی بقعه دو ایوان و در کمر بند ایوان شرقی کتیبه‌ای است از کاشی که اشعار زیر به خط نستعلیق بر روی آن نوشته شده است:

این همایون بقعه مانا جنت دیگر بود	کز غبار آستانش عرش را زیور بود
کعبه کوش بود مسجود این هفت آسمان	پشت گردون از پی تعظیم او چنبر بود
هیچ دانی کیست در این جایگه منزل‌گزین	زاده خیر النسا نوباوه حیدر بود
طیب و طاهر دو سرو از بوستان مصطفاست	شیعیان را مقتدا و خلق را رهبر بود
نسلی پاک سید سجاده، زین العابدین	آن امام راستین کو خلق را سرور بود
این منم خادم به زیر معصیت وامانده‌ام	مجرم و عاصی همی دست غم بر سر بود

حالات طیب و طاهر

و در کتاب تاریخ قم مسطور است که دیگر از امامزادگانی که از فرزندان عمر بن حسن اَفطَس از طرف اصفهان به قم آمدند، به روایت علی بن موسی اوسط، حسین بن علی بن عمر حسن اَفطَس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام می‌باشد و در قم از او ابوطالب محسن و ابو محمد حسن و ابوالحسین علی مُلَقَّب به برطله و دو دختر به وجود آمدند.

و اعقاب ابوطالب محسن بن حسین به قم بوده‌اند و او را چند دختر بوده است که در قم وفات کرده‌اند، اما حسن بن حسین از قم به قریه خورزن (نزدیکی قریه هندس) منتقل گشته، در آنجا مُتَوَطَّن شد و اعقابش در آنجا می‌باشند.

اما علی بن حسین برطله اعقابش در قم و آبه (آوه) هستند و او را در آبه وفات رسیده است و صاحب کتاب بدایع الانوار هم به مدفون بودن حسین بن علی در قم تصریح نموده است و در کتاب عمدة الطالب هم او را حسین قمی نام برده است.

و در کتاب انوار المشعشعین به استناد این که چون قبر حسین و محسن در قم معلوم نیست و از طرفی، چون در بین احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام هیچ دو برادری به نام طیب و طاهر که بدین حدود آمده باشند، وجود ندارد، احتمال داده است که طیب لقب

حسین قمی و طاهر لقب محسن فرزند او بوده باشد، ولی در جای دیگر در بین احفاد حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام می‌نگارد که این دو برادر (طاهر و مُطَهَّر) از فرزندان حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام می‌باشند که به مرور ایام به طیب و طاهر مشهور شده‌اند که بنا بر قول اول نسب آنها بدین قرار است: ابوطالب محسن الطاهر بن حسین الطیب بن علی بن عمر بن حسن اَفْطَس بن علی بن امام زین‌العابدین علیه السلام و بنا بر قول ثانی نسب آنها چنین است: الطاهر والمُطَهَّر ابنا احمد بن محمد بن طاهر بن احمد بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمان الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبیٰ علیه السلام. و بنابراین قول، مدفون در این بقعه، امامزاده مُطَهَّر، مُکَنّی به ابوزید و امامزاده طاهر مُکَنّی به اَبُو‌الغَیْث می‌باشند.

بخش پنجم: چهار مُجَلَّلَه در یک بقعه

خدیجه خاتون و سکینه خاتون و فاطمه و رُقَیَّه خاتون

مزار این چهار تن در یک بقعه و در قسمت شرقی و نزدیک شاهزاده طیب و طاهر در همان اراضی نجم‌آباد واقع و مطابق لوح مزار، نام آنها خدیجه خاتون و سکینه خاتون و فاطمه و رقیه خاتون دختران حضرت سید سجاده علیه السلام می‌باشند. و بنا بر آنچه از تاریخ قم در حالات طیب و طاهر نقل شد، دایر بر این‌که «اعقاب ابوطالب محسن بن حسین به قم بوده‌اند و او را چند دختر بوده است و به قم وفات کرده‌اند»، می‌توان گفت که این مُجَلَّلَات هم دختران ابوطالب محسن بن حسین بن علی بن عمر بن حسن اَفْطَس می‌باشند که در نزدیکی مزار پدرشان به خاک سپرده شده‌اند. چنانچه در انوار المشعشعین هم همین عقیده را تأیید نموده است - و عوام را عقیدت چنان است که هیچ مردی نمی‌تواند داخل بقعه آنها شود، وگرنه آسیب خواهد دید.

بخش ششم: شاهزاده ناصرالدین یا احمد بن اسحاق

مُحاذی مسجد امام در قسمت شمالی خیابان آذر (خیابانی که از سر پل تا میدان کهنه امتداد دارد)، در نزدیکی پل بقعه‌ای است بدون گنبد، دارای ضریح چوبی که امامزاده ناصرالدین در آنجا مدفون است.

این بقعه در اَلْسِینَه و افواه مردم به بقعهٔ احمد بن اسحاق معروف است، و معلوم باشد که در قم دو احمد بن اسحاق بوده؛ یکی احمد بن اسحاق اشعری که از ناحیهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در قم وکیل بود و در مراجعت از سُرْمَنْ رَأی در سر پل ذهاب وفات یافت و در همان جا هم به خاک سپرده شد که مدفنش مزار مردم است و این احمد بن اسحاق همان شخصی است که سید ابوالحسن الحسینی را به خانهٔ خود راه نداد - چنانچه در جزء مدفونین در بقعهٔ بابلان شرحش گذشت.

و دیگری احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی الکاظم است که مُحَدَّث جلیل قمی، حاج شیخ عباس، در کتاب *مُتَهَبی الْأَمَالِ* خود می‌نگارد که محتمل است این احمد بن اسحاق در بقعهٔ شاهزاده ناصر مدفون باشد و آن چیزی که بین مردم شهرت گرفته، دایر بر این که این بقعه از احمد بن اسحاق است، منظور همین احمد بن اسحاق می‌باشد، نه احمد بن اسحاق اشعری.

و می‌توان گفت که در بقعهٔ مزبور دو تن مدفونند؛ یکی شاهزاده ناصر و دیگری احمد بن اسحاق، و چون احمد بن اسحاق قبلاً دفن شده است، بقعه به نام او مشهور گردیده است، ولی احتمالی که مُحَدَّث قمی نقل فرموده، غیر واقع است؛ زیرا در جای خود مذکور افتد که احمد بن اسحاق مزبور در جوار شاهزاده حمزه مدفون و دارای بقعهٔ علی‌جده‌ای هم می‌باشد که در لوح مزارش هم نام او نوشته شده است.

و در کتاب *عمدة الطالب مسطور* است: از جمله کسانی که به بطحانی منسوب یافتیم، ناصرالدین علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمان بن محمد بطحانی است که مدفون است به شق قم در مدرسهٔ واقعه در محلهٔ سورانیک.^۱

۱. این کلمه اکنون غیر مصطلح است و ممکن است که عربی و «سورابیک یا سودابیک» خوانده شود و هم ممکن است «سوراینگ» گفته شود که سورا نام پادشاه و سوریه منسوب به اوست و کلمهٔ «ینگ» بر وزن سنگ فارسی و به معنای مانند و شکل بوده باشد و یا «سودانیک» استعمال شود که «سودا» به معنای تجارت یا جشن و شادی و «نیک» فارسی و به معنای خوب بوده باشد و در هر حال، نام محله‌ای بوده است در قم.

و از بیانات صاحب عمدة الطالب مستفاد می‌گردد که در مجاورت مدفن شاهزاده ناصرالدین مدرسه‌ای وجود داشته است و نیز استنباط می‌شود که شاهزاده ناصر در یکی از حجرات آن مدرسه مدفون گردیده.

و هم استنباط می‌شود که این نقطه، گوشه شهر و جای سور و باروی شهر بوده است، ولی اکنون از مدرسه مزبور اثری نیست، اما مَعْمَرین مردم قم نقل می‌کنند که در قسمت شرقی این امامزاده سابقاً قطعه زمین مخروبه‌ای وجود داشت که پشت بازار دروازه (جای خیابان کنونی) افتاده بود و تدریجاً آب انبار و حمامی در جنوب آن احداث کردند و طولی نکشید که در اراضی مزبور هم کاروان‌سرای ساخته شد و پس از اتمام ساختمان دری از آن سرای به بازار گشوده گردید و چون این کاروان‌سرا یکمرتبه مشهود گردید، به کاروان‌سرای غیبی معروف شد که هنوز هم بدین نام نامیده می‌شود - چنانچه در کتاب *انوار المشعشعین و ثخفة الفاطمیین* هم بدین معنی تصریح شده است.

در هر حال، ناصرالدین را فرزندان است؛ از جمله محمد و او را هم در قم اعقابی است؛ از جمله عبدالله، و عبدالله را هم فرزندان است؛ از جمله محمد، و محمد را هم پسرانی است، از جمله عبدالله که در پایین پای فاطمه معصومه علیها السلام مدفون می‌باشد - چنانچه در *انوار المشعشعین* هم مسطور است.

بخش هفتم: حالات مدفونین در قریه گُرگاب

امامزادگان هادی و مهدی و ناصرالدین محمد و جعفر و سکینه خاتون

قریه گُرگاب

مشهد این پنج تن در قریه گُرگاب از قُرای حومه شهر و متصل به قریه جمکران و دارای دو بقعه دو گنبد و هر یک دارای دو ایوان و یک صحن مُشَجَّر و مُصَفَّأ و یک صحن غیرمُشَجَّر [است] و اکنون نام اصلی آن قریه به کلی غیر مصطلح و به نام هادی و مهدی معروف می‌باشد.

نسب امامزاده ناصرالدین محمد و هادی و مهدی

امامزاده ناصرالدین محمد از احفاد عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و امامزادگان هادی و مهدی دو فرزندان او [هستند] و نسب آنها بدین قرار است: ناصرالدین محمد بن احمد بن ابی القاسم حمزة بن زُهَیْر بن احمد بن محسن بن علی بن ابی القاسم حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و برای تأیید مراتب، شواهدی است که ذیلاً نقل می‌گردد: مدفونین در قریه نام برده به طوری که نسبنامه آنها، حکایت می‌کند، عموماً از احفاد حسین بنفَسِیح بن اسماعیل می‌باشند.

و در تاریخ قم مسطور است که دیگر از ساداتی که از ری به قم آمدند، از فرزندان حسین بن اسماعیل مزبور، حمزة الْأَصَمَّ بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بود و در قم از او دو فرزند به نام ابوالحسن علی و عبدالله به وجود آمدند و سپس حمزه در قم وفات نمود. و از فرزندش علی بن حمزه پنج پسر به اسامی ابو عبدالله حسین و ابو محمد حسن و ابو جعفر محمد و ابو الفضل محمد و ابوطالب محسن در وجود آمدند.

اما برادرش عبدالله بن حمزه از قم به ری هجرت کرده، مُتَوَطَّن گشت و در آنجا از وی دو پسر به نام محمد و حسین به وجود آمدند و اعقاب ایشان در همان ری می‌باشند. و جد آنها اسماعیل بن محمد همان کسی است که رجاء بن ضحاک در سال ۲۰۰ هجری او را با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نزد مأمون عباسی به مرو فرستاد.^۱ و در کتاب جنة النعیم از کتاب مُتَقَلَّةُ الطَّالِبِینَ، نقل کرده است که از جمله امامزادگانی که به شهر ری وارد شدند، ابوالقاسم حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام بود که اعقاب او از سه فرزندش علی و عبدالله و حسین می‌باشند.

و در کتاب عمدة الطالب مذکور است که حَمَزَةُ الْأَصَمَّ بن عبدالله در ری بود و از آنجا به قم آمد و بعضی از فرزندان حسین بن اسماعیل مذکور، عبدالله اکبر است و

۱. در کتاب زینة المجالس مسطور است که رجاء بن ضحاک، خال مأمون عباسی بود و از طرف او مأمور شد که حضرت ثامن الائمه علیه السلام را از مدینه به مرو ببرد.

او را فرزندانانی بوده است که برخی در قم بوده‌اند و آن‌که در قم بوده، به نام محمد مُلقَّب به ناصرالدین و نسب او از این قرار است:

ناصرالدین محمد بن احمد بن ابی‌القاسم حمزة بن زُهَیر بن احمد بن محسن بن علی بن ابی‌القاسم حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین‌العابدین علیه السلام است.

و در *مشکوٰة الأدب* آورده است که از فرزندان حسین بن قیس احمد بن قیس است و او را فرزندانانی می‌باشد که از آن جمله است؛ ناصرالدین محمد که در شهر قم است و نسب او از این قرار است:

ناصرالدین محمد بن احمد بن ابی‌القاسم حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین‌العابدین علیه السلام.^۱

و از تاریخ قم سابقاً نقل شد که عبدالله بن حمزه از قم به ری رفت، لکن علی بن حمزه در قم بماند و یکی از فرزندان علی بن حمزه مذکور، ابوطالب محسن می‌باشد و چون سلسله نسب ناصرالدین به محسن بن علی منتهی می‌گردد، با توجه به مفاد منقولات به دست می‌آید که اجداد ناصرالدین محمد هم تا حمزه در قم متوقف بوده‌اند و هم مسلم است که *حَمَزَةُ الْأَصَمِّ* هم از ری به قم آمده، در این شهر وفات کرده است، ولی مدفن حمزه نامعلوم است و به بودن اجداد ناصرالدین محمد هم در قم احدی تصریح نکرده، از مدفنشان هم اثری دیده نمی‌شود.

و در کتاب *انوار المشعشعین* مذکور است که مشهد ناصرالدین محمد در قریه گرگاب و از شهر قم تا آن مزرعه، قریب نیم فرسنگ مسافت است و آن موضع به هادی مهدی مشهور می‌باشد و در آنجا دو بقعه وجود دارد که در یکی از آنها صورت سه قبر مشهود و در لوح مزارشان نام سه تن برده شده است؛ بدین قرار:

۱. و بین گفته عمدة الطالب و مشکوٰة الادب در سلسله نسب ناصرالدین محمد اختلاف واضح و آشکاری است و این اختلاف به واسطه اسقاط چند تن از اجداد ناصرالدین در سلسله نسبی است که صاحب *مشکوٰة الادب* نقل کرده است.

یکی ناصرالدین محمد و دیگری هادی و آخری مهدی، اَبْنَاءُ السَّيِّدِ السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ و گفته می‌شود که هادی و مهدی دو فرزند ناصرالدین محمد می‌باشند. و تأیید می‌نماید گفته انوار المشعشعین را اشعاری که در کتیبه داخلی گرداگرد بقعه بر روی کاشی به خط نستعلیق نوشته شده است که از آن جمله دو بیت زیر می‌باشد: عجب مدار ز مدحش از آن که می‌باشد محلّ و مَدْفِنِ اولادهای فخر اُمَمْ سه گوهرند ز نسل چهارمین حجت به نام هادی و مهدی و ناصرالدین هم و به واسطه احتراز از تطویل، از ذکر سایر ابیات کتیبه خودداری گردید.

امامزاده جعفر و سکینه خاتون مدفونین در گرگاب

و در بقعه دیگری که در جهت جنوب غربی بقعه اولی واقع شده است، دو تن دیگر به نام شاهزاده جعفر و سکینه خاتون مدفونند.

داخل بقعه، مرقدی است که صورت دو قبر را می‌نمایاند و در لوح مزارشان هم نوشته شده: «السَّلَامُ عَلَیْکُمَا یَا سَیِّدِی وَ سَیِّدَتِی وَ اَبْنَاءَ سَیِّدِی یَا شاهزاده جعفر و یا سکینه خاتون ابن و بنت ناصرالدین بن امام زین العابدین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ».

و اگرچه این زیارتنامه را هم مبنا و مأخذی نباشد، ولی با توجه به قدمتش نمی‌توان به کلی آن را هم واهی و عاری از حقیقت دانست.

و بنابراین، دو تن مدفون در آن بقعه برادر و خواهر هادی و مهدی بوده و فرزندان ناصرالدین محمد می‌باشند.

و در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که در نزدیکی بقعه ناصرالدین، بقعه دیگری است که دو صورت قبر در آنجا می‌باشد. گویند یکی از آنان حسین و دیگری سکینه است و احتمال کلی می‌رود که مدفون در آن بقعه ابوطالب محسن، جد ناصرالدین و هادی و مهدی بوده باشد که ذکرش گذشت و می‌گویند که سکینه دختر اوست که بنابراین، نسب او بدین قرار است:

محسن بن علی بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ. انتهى.

ولی این احتمال حاکی از آن است که مؤلف کتاب مذکور یا به قریه نام‌برده نرفته و یا به لوح زیارتنامه آنها توجهی ننموده است که با قید احتمالات نام جعفر را به حسین تبدیل و حسین را به محسن تصحیح کرده است.

و آنچه مسلم است، این است که این دو بقعه مرتبط با یکدیگر و مدفونین در آنها هم نزدیک با دیگری [هستند]. حال، از اسلاف یا اخلاف یکدیگرند، نمی‌توان تعیین نمود. و در هر صورت، مشهدشان مزار مردم این شهر و بقعه ناصرالدین آباد و مفروش از کاشی و زیلو و محل نذورات و چراغ، و برعکس، بقعه دیگری مخروبه و بدون کاشی و فرش می‌باشد، و امید است که به همت مردمان بلند همت، آباد و از صورت کنونی به در آید.

بخش هشتم: در حالات امامزاده ابوالعباس احمد معروف به شاهزاده ابراهیم

مدفن امامزاده احمد

مشهد امامزاده احمد در خارج دروازه کاشان در قم و در قسمت شمال غربی نزدیک و [در] محاذات با مشهد علی بن جعفر علیه السلام واقع و دارای بقعه قدیمی و گنبدی مخروطی شکل از کاشی و صحنی کوچک بوده، تربتش مزار مردم این شهر است. و با توجه به دلایلی که ذیلاً نگارش می‌یابد، قویاً می‌توان ادعا کرد که نام این امامزاده ابوالعباس احمد بوده باشد، ولی در لوح مزار او و همچنین کاشی‌هایی که در اطراف درب ورودی بقعه و در کتیبه داخلی آن نصب است، نام آن امامزاده را ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام ضبط کرده است و در السینه و أفواه عامه هم بدین نام مشهور [است]، ولی بین خواص، ابوالعباس احمد نامیده می‌شود، و بعداً ذکر می‌شود که ممکن است امامزاده ابراهیم، عموی ابوالعباس احمد هم پهلوی برادرزاده خود در همین بقعه مدفون باشد، اما در این صورت، ابراهیم هم از أحفاد حضرت سید سجاده علیه السلام است، نه از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام تا با لوح مزار و کاشی‌های بقعه وفق بدهد. اما آنچه در کتاب راهنمای قم در مقام ذکر بناهای کهن مسطور است، مضموناً آنکه: «یازدهم بنای گنبد امامزاده ابراهیم بیرون دروازه کاشان نزدیک گنبدهای باغ سبز و

سمت شمالی گنبد علی بن جعفر که از بناهای اوایل قرن هشتم هجری و گنبد آن مخروطی شکل، از کاشی فیروزه‌ای و ساده می‌باشد»، از نظر بناست و به مدفون در بقعه توجهی ندارد. منتها چون در داخل بقعه هم کتیبه‌ای است گچ‌بری که در آنجا هم نام آن امامزاده را ابراهیم با قید به اینکه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ضبط نموده و در آخر کتیبه هم جمله «تَمَّ عَلِيَّ يَدِ حَسَنِ الطُّوسِيِّ فِي سَنَةِ ۸۰۵» خوانده می‌شود. بدین مناسبت، گنبد را به امامزاده ابراهیم نسبت داده.

به هر حال، در کتاب تاریخ قم که در اثنان و اعتبارش بین علما و دانشمندان تردیدی نیست، مسطور است که دیگر از فرزندان علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که به قم آمدند، از فرزندان پسر او، حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده است. راوی گوید که ابوالفضل الحسین برادر أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْعَالِمِ الرَّئِيسِ الشُّجَاعِ الْفَصِيحِ الدِّينَوْرِيِّ که جد سادات اشراف دینور و نواحی دینور می‌باشد، از حجاز به قم آمد.

و ابوالحسین عیسی بن علی العریضی العلوی گوید که ابوالفضل به قم آمد با جماعتی از دیلم که ایشان با او اتفاق کرده بودند تا با هم به بلاد دیلم بروند و با ابوالفضل خرید و فروش کنند و چون ابوالفضل خواست که با ایشان از قم بیرون برود، اسبی که سوار بود، قدم از جای برنداشت و نافرمانی کرد و ابوالفضل چون چنین دید، از اسب فرود آمده، فرمود: این حرکت، مرا به فال نیکو نیست؛ چه که هرگز این اسب را چنین عملی عادت نبوده است. پس رفتن من به دیلم مصلحت نباشد، و از آن عزم منصرف گشته، به قم توقف نمود و مردم دیلم بدون او بازگشتند. و ابوالفضل حسین بن حسن را در قم پسری به وجود آمد، محمد نام، و سپس زندگانی را بدرود گفت و او از روات و فقهای است که از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است.

و فرزندش محمد بن الحسین چون عاقل و بالغ گردید، در ضیاع و املاک پدری مدتی متصرف بود، ولی طولی نکشید که از ضبط درآمد و از حفظ آنها عاجز آمد و آنها را به بعضی از اعراب منتقل نمود و از محمد بن الحسین در قم ابوالعباس احمد در وجود آمد

و او در مقبره‌ای که در درب علی بن الحسن العریضی است، به نزدیک نهر سعد مدفون است و این درب (دروازه) معروف است به بُرُیْهه دختر اَبی‌علی بن الرضا علیه السلام^۱. و نیز مؤلف تاریخ قم در کتاب خود می‌نگارد که به من چنین رسید که این ابوالفضل با جماعتی که با وی بودند، به شهر ری غلبه کرد، ولی بعداً هزیمت یافت و به قم بازگردید و متوطن گشت.

و در کتاب عمدة الطالب درباره ابوالعباس احمد ضمن احفاد حسین بن حسن افطس می‌نویسد: «وَمِنْهُمْ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ الْمُخَلَّعُ بْنُ الْحُسَيْنِ تُرْنَجَ لَهُ عَقِبٌ» و پیش از آن در جای دیگر می‌نگارد: «وَمِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْأَفْطَسِ عَلِيُّ الدِّينَوْرِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمَذْكَورِ وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ الْجَوَادُ علیه السلام قَدْ أَمَرَهُ أَنْ يَجْلِسَ بِالْدِّينَوْرِ فَفَعَلَ وَكَانَ ذَا عِلْمٍ وَفَضْلٍ وَوُجِدَ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ مَا بَلَغَتْ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَعُمُرُهُ خَمْسَةٌ وَتَمَانِينَ سَنَةً»؛ یعنی، بعضی از فرزندان حسن بن حسین بن حسن الافطس علی دینوری است که به امر حضرت امام محمد جواد علیه السلام به دینور رفت و در آنجا متوطن گشت و او و صاحب علم و فضل بوده، پس از وفاتش از خود پنجاه هزار دینار به جای گذاشت و حین الفوت هشتاد و پنج سال عمر داشت، و سپس از اعقاب او نام می‌برد و در پایان مرقوم می‌دارد: «وَلِعَلِّي الدِّينَوْرِيِّ إِخْوَةٌ مِنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ وَمُحَمَّدٌ إِنَّمَا الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْأَفْطَسِ»؛ یعنی، و از برای علی دینوری برادرهایی است که از آنها می‌باشند ابراهیم و محمد، پسران حسن بن حسین بن حسن افطس. اِنْتَهَى.

و در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که ممکن است مدفون در بقعه نام‌برده همین ابراهیم بن حسن بن حسین بن حسن افطس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام بوده باشد. و این معنی گرچه از جهت نام مدفون بالوح مزار و کاشی‌ها و کتیبه وفق می‌دهد، ولی از جهت نام پدر موافقت ندارد؛ زیرا بنا به گفته انوار المشعشعین مدفون در بقعه،

۱. از این عبارات به خوبی به دست می‌آید که مدفون در مشهد معروف به علی بن جعفر همانا علی بن الحسن العلوی العریضی است - چنانچه بعداً ذکر خواهد شد - و از ابی‌علی منظور محمد اعرج است که حالاتش در طی احوال امامزاده موسی مبرقع مذکور افتد.

ابراهیم و از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام است، با این که در لوح مزار و کاشی ها نام او ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام ضبط شده است.

و بالتَّیجِه، چون نمی توان بین لوح مزار و کاشی ها و کتیبه با بیانات تاریخ قم و عمده الطالب و تواریخ دیگر توافق داد، ناچار باید یکی از دو طرف قضیه را طرد کرد. از این رو، صاحب کتاب انوار المشعشعین خلاصتاً اظهار عقیده می کند بر این که آنچه در لوح مزار و کاشی ها و کتیبه بقعه نوشته شده، غلط است و مدفون در آن بقعه ابراهیم و از احفاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیست، بلکه ابوالعباس احمد و از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام می باشد و نَسَب او بدین قرار است:

امامزاده ابوالعباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسن
افطس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام.

در پایان اظهار تأسف می کند از این که مدفن پدرش محمد و قبر جدش، ابوالفضل حسین، معلوم نیست که در چه نقطه و محلی واقع است و احتمال می دهد که آن دو نفر در بقعه چهار امامزاده که اکنون به امامزاده مُلّا آقابابا (به نام خادم آن بقعه) شهرت یافته است، مدفون بوده باشند - چنان چه مذکور افتد - ولی این گونه تقریبات و حدسیات و احتمالات مخصوصاً در چنین مواردی، آن هم بدون دلیل، نزد اهل فن ناپسند و غیر مقبول خواهد بود.

بخش نهم: حالات چهار امامزاده معروف به امامزاده مُلّا آقابابا

مقدمتاً معلوم باشد که مدفن چهار امامزاده در اراضی جمر و سعدآباد و در خارج دروازه ری در قسمت شمالی شهر و با فاصله رودخانه در مُحاذاتِ بقعه خاک فرج واقع و دارای بقعه مجلل و گنبدی مخروطی شکل از کاشی فیروزه ای و الوان و صحنی بزرگ و مشجر و مُصفاً بوده، مشهدشان مزار مردم و محل نذورات می باشد. و مدفونین در این بقعه را به طور تحقیق نمی توان تعیین کرد، ولی چنان چه شیوه نگارنده در این کتاب بوده، در هر مقام به ذکر گفته های نویسندگان پرداخته، قضاوت را به خوانندگان واگذار می کند.

به طوری که در بخش گذشته نقل شد، صاحب انوارالمشعشعین مدفون در این بقعه را از احفاد حضرت سید سجاده علیه السلام دانسته، اسامی آنان را مطابق مشهور بین مردم و موافق لوح مزارشان امامزاده حسین و امامزاده محمد و امامزاده احمد و امامزاده حسن تعیین کرده است.

و تا اینجا بیانات انوارالمشعشعین به زیارتنامه‌ای که در بقعه نام‌برده موجود است، متکی است، ولی پس از آن هرچه نوشته است، با قید احتمال و غیر متکی به دلیل می‌باشد؛ زیرا می‌نگارد که محتمل است حسین مدفون در آن بقعه همان ابوالفضل حسین بن حسن باشد - که حالاتش در بخش سابق مذکور افتاد - و محمد هم فرزند او بوده باشد که این دو تن جد و پدر ابوالعباس احمد می‌باشند.

و در جای دیگر می‌نویسد که ممکن است حسن مدفون در آن بقعه هم حسن بن عباس بن عبدالله الشهید بن حسن اَفْطَس، برادر عبدالله ابیض مدفون در ری، و محمد هم فرزند او بوده باشد و سومی آنها هم احمد فرزند عباس بن عبدالله اَبیض، و نسبت به چهارمی آنان که حسین است، بالاخره می‌نویسد که محتمل است همان ابوالفضل حسین، جد ابوالعباس احمد بوده باشد.

و چون سخن از عبدالله شهید و دیگران به میان آمد، به مناسبت مقام، مختصری از حالات آنان را ذیلاً می‌نگاریم.

حالات عبدالله الشهید

جد این سادات، عبدالله شهید بن حسن اَفْطَس بن علی بن امام زین‌العابدین علیه السلام می‌باشد و این عبدالله همان کسی است که به دست برامکه به قتل رسید. تفصیل مجمل آنکه: در کتاب عمدة الطالب مذکور است که عبدالله مزبور، با حسین بن علی، عابد شهید، در فَخّ حاضر شد و دو شمشیر حمایل داشت و حسین بن علی در موقع شهادت خود او را وصی خود ساخته، بدو وصیت نمود که پس از من امر فرمان‌دهی با تو باشد، ولی طولی نکشید که هارون الرشید او را گرفت و نزد جعفر بن یحیی برمکی حبس نمود و عبدالله در حبس بسیار دلتنگ شد و به هارون الرشید

نامه‌ای بنوشت و در آن نامه وی را به دشنام یاد نموده، سب کرده بود و هارون از آن نامه و مضمونش تنگ دل نگشته، بلکه امر کرد تا درباره او ارفاق نمایند و در کار او توسعه‌ای بدهند. تا روزی از روزها جعفر برمکی در مجلس خلیفه حاضر بود که هارون گفت: «اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِ عَلِيَّ يَدِيَّ وَوَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَائِي وَأَوْلِيَائِكَ^۱» و جعفر پس از شنیدن این جمله از خلیفه امر کرد تا در شب عید نوروز سر آن بزرگوار را از بدن جدا ساختند و روز عید سر مطهر او را با تحفه‌های دیگری از برای خلیفه به هدیه فرستاد و سپس به تصور این که خلیفه این عمل و حشियانه‌اش را تحسین و تقدیر خواهد کرد، شخصاً به نزد هارون حاضر گشت و سرپوش را از روی طبق برچیده، هدایا را به خلیفه بنمود و در آن میانه فقط سر بریده عبدالله توجه خلیفه را جلب کرده و با این که قضیه را بزرگ شمرد، ولی خودداری کرده، چیزی بر زبان نراند.

جعفر برمکی برای خودنمایی اظهار داشت: برای این که در چنین روزی خلیفه را مسرور و خوش حال سازم، چیزی بهتر از این ندانستم که سر دشمن تو و دشمن پدران تو را به هدیه آورده، تقدیم بدارم. هارون از دیدن آن سر و بیانات او در غضب رفته و پس از رفتن جعفر به مسرور، خادم خود، امر کرد که برود و سر جعفر را از بدن جدا سازد و مسرور برای کشتن جعفر آمده، جعفر بدو گفت که هارون از برای چه مرا می‌کشد؟ مسرور گفت: به جهت آنکه تو پسر عمّ او عبدالله بن حسن بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام را بدون اذن او به قتل رساندی، و سپس جعفر را بکشت و هارون امر کرد تا بدن عبدالله شهید را به خاک سپردند.

و عمری که یکی از علمای نسابه است، می‌گوید که عبدالله به سوق الطعام بغداد مدفون و در آنجا دارای مشهد و مزاری است و اعقاب او در مداین بسیارند و اعقاب عبدالله از دو نفر پسران او عباس و محمد، الأمیر الجلیل، می‌باشند. و محمد بن عبدالله همان کسی است که معتصم عباسی او را زهر چشاند و شهید ساخت، و اما عباس بن عبدالله عقب او از یک فرزند او، عبدالله أبیض، است،

[۱. خداوندا! مرا به دست دوستی از دوستان خودم و خودت کفایت کن.]

و در انوار المشعشعین مسطور است که عبدالله اَبیض بن عباس بن عبدالله را سه پسر بوده است؛ محمد و ابو عبدالله حسین و ابوالفضل عباس.

و صاحب عمدة الطالب می‌فرماید که حسین بن عبدالله را هم فرزندی بود به نام عبدالله که شاعر بود و از ابونصر بخاری نقل می‌نماید که حسین به سال ۳۱۹ در ری وفات نمود و قبرش در ری ظاهر است و مردم او را زیارت می‌کنند و نسل وی منقرض گشت، ولی نسل برادرش محمد بن عبدالله باقی ماند.

و صاحب تاریخ قم می‌فرماید که عبدالله اَبیض به قم آمد و در قم از وی دو پسر به نام عباس و حسین به وجود آمد، اما حسین از قم به ری رفت. انتهی، و از محمد بن عبدالله نامی نمی‌برد.

و در تاریخ قم مسطور است که دیگر از امامزاده‌هایی که به قم آمدند، عبدالله بن عباس بن عبدالله الشهید بن حسن اَفطس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام بود که از بصره به قم آمد و او با علی بن محمد علوی صاحب زنج در بصره بود و چون صاحب زنج را در بصره به قتل رسانیدند، عبدالله با برادرش حسن بن عباس از بصره بگریختند و به قم آمدند و مُتَوَطَّن شدند و از عبدالله بن عباس در قم دو پسر به نام ابوالفضل عباس و ابو عبدالله حسین مُلَقَّب به اَبیض و سه دختر به وجود آمدند.

و عبدالله به مذهب زیدیه معتقد بود و روزی از روزها عباس بن عمرو غنوی امیر قم به صحبت وی درآمد و عبدالله برای او برنخاست. علاوه، هر دو پای خود را دراز کرده، گفت: ای امیر! مرا معذور بدارید که به نُقُرس دچار هستم، و چون عباس از صحبت وی بیرون آمد، گفت: هیچ سلطانی مرا این چنین نترسانید که عبدالله مرا ترسانید، و سببش آن بود که عباس بن عمرو غنوی، عبدالله را در بصره دیده بود.

و از عباس بن عبدالله، ابوعلی احمد در وجود آمد، و اما ابو عبدالله حسین اَبیض بن عبدالله از قم به ری رفت و اعقاب او در ری هستند.

حالات عبدالله ایض مدفون به ری

عبدالله ایض مدفون به ری

اما حسن بن عباس بن عبدالله الشهید برادر عبدالله مزبور که با هم از بصره به قم آمدند، از او در قم ابوالفضل محمد در وجود آمد و او جوانی عامل و پارسا و قانع بود. *إِنْتَهَى*. و از بیانات تاریخ قم چنین مستفاد شد که عبدالله ایض را برادری است به نام حسن. و مؤلف انوار المشعشعین گوید که شهرت داشتن این که عبدالله ایض در ری مدفون است، اصلی ندارد و احتمال دارد که در قم مدفون باشد؛ چه که صاحب تاریخ قم نفرموده است که عبدالله از قم بیرون رفته باشد، اما قبر او معلوم نیست که در کجا واقع است و آن کسی که از قم به ری رفته است، ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض بوده است. و صاحب عمدة الطالب هم از ابونصر بخاری نقل کرده است که مدفون در ری ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض است.

و صاحب *جَنَّةُ النَّعِيمِ* از کتاب *مُنْتَقَلَةُ الطَّالِبِينَ* نقل می نماید که از امامزاده هایی که از کوفه وارد ری شدند، از اولاد حسن افطس بن امام زین العابدین، ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض می باشد. *إِنْتَهَى*.

و ابونصر بخاری هم گفته است که ایض، همان ابو عبدالله حسین است که به سال ۳۱۹ در ری وفات نمود و قبر او ظاهر است، و در انوار المشعشعین در مقام تضعیف قول کسانی که مدفون در ری را عبدالله ایض دانسته اند، از قبیل صاحب عمدة الطالب و صاحب مجالس المؤمنین و غیره، در قبال اشخاصی که مدفون در ری را ابو عبدالله حسین ایض بن عبدالله می دانند، گفته است که احتمال می رود که ابو عبدالله حسین ایض *كُنِيَّةً* او تدریجاً بر اسم او غلبه یافته باشد و به مرور ایام در لفظ ابو عبدالله هم تخفیفی راه یافته باشد و به جای ابو عبدالله حسین ایض، عبدالله ایض گفته شده باشد، و نیز محتمل است که عبدالله بن حسین بن عبدالله ایض که شاعر بوده است نیز با پدر خود حسین در آن بقعه مدفون باشد و بقعه به نام عبدالله شهرت یافته باشد. *إِنْتَهَى*. و اما عباس بن عبدالله ایض در تاریخ قم از احمد بن اسماعیل *سَمَكَةُ* نحوی روایت کرده است که چون ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد،

در هر روز جمعه سوار می‌شد و به زیارت رؤسای قم می‌رفت و حقوق ایشان به جای می‌گزارد و ایشان را حرمت می‌داشت و اتفاقاً روز جمعه سوار شد و من هم با او بودم که به زیارت عباس بن عبدالله علوی رفت و چون به درِ سرای او رسید، دید که عباس در سرای خود نشسته است و گرداگرد خود قفس‌های قمریان و مرغان را نهاده است. ابومسلم چون این بدید، بر او سلام کرد و باز گردید و در بین راه به من گفت: تشبیه نمی‌کنم عباس علوی را مگر به مردمانی که به درب طاق بغداد می‌باشند. اِنَّتَّهَى.

اکنون که شرح حال و نسب این سلسله جلیله نگارش یافت، خلاصه آنچه در کتاب انوار المشعشعین نسبت به مدفونین در بقعه چهار امامزاده نگاشته شده است و موافق قول مشهور و مطابق لوح مزار است [را] ذیلاً نقل می‌نماید.

چنانچه سابقاً اشعار رفت، در آن بقعه چهار تن مدفونند که امامزادگان محمد و احمد و حسن و حسین می‌باشند و برای شناسایی آنان می‌نگارد که محتمل است، از جمله مدفونین، یکی حسن بن عباس بن عبدالله الشهید بن حسن افطس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام یعنی برادر عبدالله ابیض بوده باشد و دیگری فرزند او محمد بن حسن بن عباس بن عبدالله الشهید و سومی احمد بن عباس بن عبدالله ابیض، و نسبت به چهارمی که حسین است، بنابر قول کسانی که خود عبدالله ابیض را مدفون در ری می‌دانند، باید گفت که خود عبدالله ابیض مُکَنَّبِی به ابو حسین در این بقعه مدفون است که از کثرت استعمال لفظ ابو حسین به حسین مُبَدَّل گردیده است.

و در پایان ناگفته نماند که نسبت به مدفونین در بقعه چهار امامزاده زاید بر این دو احتمال، احتمالی که مقرون به دلیل و مطابق با اسامی مندرجه در لوح مزار بوده باشد، نمی‌توان داد و بدیهی است که این احتمال اخیر هم نسبت به احتمال اولیه مُرَجَّح و از آن نیکوتر است. وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ.^۱

[۱]. خداوند به حقایق کارها داناست.]

بخش دهم: شاهزاده علیرضا مشهور به امامزاده حاجی صفر

مشهد امامزاده علیرضا در جنوب شرقی شهر قم و زیر مسجد جمکران واقع و دارای بقعه ساده خشتی و صحن کوچکی می‌باشد و از چگونگی حالات وی چیزی در دست نیست، جز آنکه در کتاب انوار المشعشعین می‌نویسد که امامزاده علیرضایی که در سلسله نسب سادات ساوه نام‌برده می‌شود، محتمل است همین شاهزاده علیرضا و از احفاد سید سجاده علیه السلام و نسب شریفش بدین ترتیب بوده باشد: شاهزاده علیرضا بن محمد بن رضی الدین محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن حسن بن علی بن شرف بن علی بن محمد بن علی بن علی الحوری بن حسن افطس بن امام زین العابدین علیه السلام.

و در کتاب سراج الانساب در جایی که نسب سادات ساوه و آوه [را] ذکر می‌کند نیز به نام و نسب این امامزاده در ضمن ذکر سلسله نسب آن سادات تصریح نموده است. و بر ارباب خرد پوشیده نیست که انتساب و اشتهاار بقعه این امامزاده به حاجی صفر از آن جهت بوده است که حاجی صفر قمی سالیان متمادی به خدمت آن بقعه اشتغال داشته است.

گرچه ذکر حالات آیت الله طباطبایی قمی در این فصل چندان تناسبی نداشت، ولی به پاس خدماتی که آن بزرگوار به عالم شریعت نموده‌اند، چون فصل جداگانه‌ای در ذکر حالات سادات حسینی در این کتاب نبود، در پایان این فصل به ذکر حالات و خدمات ایشان می‌پردازد.

حالات آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی

مفتی اعظم و پیشوای مُعَظَّم آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی

این بزرگوار از سادات جلیل حسینی قم، مقدّم و پیشوای سلسله جلیله طباطباییه در عالم و از برجسته‌ترین دانشمندان اسلامی و اَجَلّای فقها و مفتیان شیعه امامیه و از بزرگ‌ترین پیشوایان مسلمین و از رؤوس اساتین و محققین، در قدس و ورَع، عَفَاف و کَفَاف سرآمد معاصرین و از عناصر مُهَدَّب، بلند همت و باشهامت بوده. نمونه

کاملی از شرافت و اصالت و مجموعه‌ی تمامی از مَحامِد اخلاقی و فضائل نفسانی شمرده شده. در شدت تعصب و تعبد و تهجد، وحید و در اعلام حق و نشر حقایق، یکتا و در وثاقت و دیانت، حسن خُلق و مَلَکاتِ فاضله ممتاز می‌باشد و از این رو، عرب و عجم طوق ارادتش را به گردن کشیده، شیعه و سنی وی را ستایش می‌کنند. تولد این سید جلیل به سال ۱۲۸۲ قمری در قم [بوده] و تحصیلات مقدماتی و ادبیات را نیز در قم و سطوح را در تهران به پایان رسانیده. علوم نظری را در نجف اشرف و سُرِّ مَنْ رَأَى تکمیل [کرد] و در سال ۱۳۳۱ به ایران بازگشت و بنا بر تقاضای اهالی خراسان در مشهد مقدس رحل اقامت افکنده، قرب بیست و پنج سال در آن شهر دارای مرجعیت عامه و ریاست مطلقه، شاخصیت و شهرت تامّه بوده، مفتی و مرجع تقلید شیعه در ممالک اسلامی، رئیس و پیشوای بزرگ گردید و از آن روز حوزه علمیّه خراسان را توسعه و مدارس آن سامان را رونق بخشیده، فضلا و دانشمندان بسیاری را برگزید خود مجتمع نموده و در سال ۱۳۴۹ برای دومین مرتبه به حج بیت الله مُشَرَّف [شده] و در مدینه طیبه، مَشاهد ائمه بقیع عليهم السلام را تعمیر و برق کشیده، از هر جهت، موجبات عزّت و عظمت شیعه را در آنظار فراهم گردانید و در سال ۱۳۵۴ که زمزمه رفع حجاب در ایران آغاز [شد] و مقدمات تغییر کلاه در کار اقدام بود، مُعَظَّمْ لَه بدون توجه به موقعیت دولت و عواقب خطرناک عملیات خود و بدون التفات به قدرت و سَطَوَتِ رضاشاه پهلوی، به منظور جلوگیری از این پیشامد، از مشهد مقدس به مرکز عزیمت و مقصد خود را به هیئت دولت اعلام [کرد] و بلافاصله در باغ سراج المُلکی در حضرت عبدالعظیم بیش از یک ماه تحت نظر [بود] و بالاخره او را به هجرت از ایران مجبور ساخته، با تمام همراهان به عتبات عالیات منتقل و در کربلای مُعَلّا متوقف گردیده، به تأسیس حوزه علمیّه پرداخت و جمعی از فضلا و دانشمندان چون هاله برگزید وی مجتمع گشته، تاکنون هم در آنجا می‌باشند.^۱

۱. ناگفته نماند که این رادمرد رشید رحمانی و فائد بزرگ روحانی اخیراً در سال ۱۳۶۲ (ماه رجب) به عزم

→ زیارت تربت حضرت ثامن الحجج علیّه السلام به ایران وارد [شد] و روز به روز خبر ورود و خروج ایشان را در هر شهر به وسیله رادیو و جراید مرکز پخش [کردند] و در عرض راه از طرف دولت و ملت مخصوصاً طبقه روحانیین مورد توقیر و تعظیم [قرار گرفت] و با تجلیلی که در عالم اسلامیت بی نظیر و چشم زمانه مانند آن را ندیده بود، مقدم آن بزرگوار را استقبال [کردند] و در وطن مألوف خود (قم) چند روزی را متوقف [شد] و بنا به درخواست حضرات حجج اسلام و آیات الله العظام به منظور احیای شعائر اسلام همه شب در صحن جدید برای امامت جماعت حاضر و جماعت باعظمتی با حضور تمام علما و روحانیین و تمام طبقات مردم شهری که در روزگار نظیر نداشته، منعقد [می شد] و در مراجعت از مشهد مقدس هم برای ملاقات هیئت دولت (در دوره زمامداری جناب آقای سهیلی نخست وزیر) به منظور انجام درخواست های خود تا نیمه ماه رمضان مدت ۲۵ روز در تهران متوقف [بود] و از قم هم چند نفری از حجج اسلام از قبیل آیت الله صدر و آیت الله فیض قمی و آیت الله خوانساری بدیشان ملحق و بالاخره با پافشاری زیاد به مقصود نایل [شدند] و پس از اخذ نتیجه، دیگر باره به قم بازگشت و در اوایل ماه شوال به عتبات عالیات مراجعت نمودند.

و اینک عین تصویب نامه هیئت وزیران [را] که در پاسخ تلگراف حضرت آیت الله قمی از طرف هیئت دولت فرستاده شد و در شماره فوق العاده روزنامه اطلاعات ایران از طرف فاضل ارجمند جناب آقای سید اسماعیل خلیلی در تاریخ ۱۸ شهریور ماه ۱۳۲۲ در تهران منتشر گردید، ذیلاً برای استحضار خوانندگان درج می نماید:

شماره ۱۱۲۲۶ حضرت آیت الله طباطبایی قمی

در جواب تلگرافی که از مشهد مقدس، مخابره فرموده بودید، محترماً زحمت می دهد.

تلگراف در هیئت وزیران مطرح و تصویب دولت به شرح زیر اعلام می شود:

۱. آنچه راجع به حجاب زنان تذکر فرموده اند، دولت عملاً این نظریه را تأمین نموده است و دستور داده شد که مَتَعَرَض نشوند.

۲. در موضوع ارجاع موقوفات، خاصه اوقاف مدارس دینی به مصارف مقرر آن، از چند ماه قبل دولت تصمیم گرفته است که بر طبق قانون اوقاف و مفاد وقفنامه ها عمل نماید و ترتیب این کار هم داده شد و این تصمیم دولت نیز تعقیب خواهد شد.

۳. در باب تدریس شرعیات و عمل به آداب دینی، برنامه های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع الشرایط چنانکه در قانون شورای عالی فرهنگ قید شده، منظور خواهد شد و راجع به مدارس که عنوان مختلط دارند، در اول از منته امکان، پسران از دختران تفکیک خواهند شد.

۴. در باب تعمیر بقاع مَطَهَّرَه بقیع به وزارت امور خارجه دستور مؤکد داده شده که اقدامات سابق خودشان را تعقیب [نمایند] و نتیجه بعداً به اطلاع خاطر شریف خواهد رسید.

۵. در باب اصلاح آرزاق عمومی در کشور، دولت مشغول اقدام است که از هر حیث آسایش عامه تأمین شود.

نخست وزیر - سهیلی

فصل یازدهم

حالات فرزندان حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در ذکر حالات امامزادگان جلیلی که از احفاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام در قم مدفونند و آنها دو تن می‌باشند؛ یکی امامزاده سلطان علی مدفون در مشهد اردهار و دیگری شاهزاده ابراهیم مدفون در چهار فرسنگی کوهستان قم و این فصل مشتمل بر دو بخش است.

بخش نخست: در ذکر حالات امامزاده سلطان علی مدفون در مشهد اردهار

مشهد امامزاده سلطان علی در مشهد اردهار

مشهد سلطان علی در قریه‌ای از قُرای اردهار (ورآردهار) از بلوک قم واقع و دارای بقعه مُجَلَّل، گنبدی مرتفع، صحنی موسَّع، مَرافِق و بیوتاتی متعدد و موقوفات چندی می‌باشد.

حالات سلطان علی

و تردید نیست در این‌که امامزاده سلطان علی از امامزادگان جلیل‌القدر و عظیم‌الشان بوده، کرامات بسیار و فضائل زیادی از او نقل کرده‌اند و او فرزندِ بلا واسطه حضرت امام محمد باقر علیه السلام و شخصاً از اعظام شیعه امامیه شمرده شده، مشهدش مَطاف مردم نزدیک و دور و محل نذورات بسیاری است. اما نسبت به مدفن وی گفته‌های گوناگونی است که ذیلاً نقل می‌نماید.

شبهه‌ای که در مدفن سلطان علی شده است

مُحَدَّث قمی در کتاب مِثْبَهِ الْأَمَالِ خود می‌نویسد: آنچه در زمان ما مشهور است، این است که قبر علی بن محمد الباقر علیه السلام در ناحیت کاشان در مشهد اردهار واقع و معروف به شاهزاده سلطان علی است.

و تأیید می‌کند مدفون بودن علی بن محمد الباقر علیه السلام را در مشهد اردهار، آنچه در کتاب بَحْرُ الْأَنْسَابِ نقل کرده است؛ حاکی از این‌که علی بن محمد الباقر علیه السلام را فرزندی

نبود، جز یک دختر و به خاک سپرده شد (علی) در ناحیه کاشان به قریه‌ای از قُرّای مشهد که آن را بارکوسب نامند.

و در کتاب‌ریاض الانساب از فاضل خبیر میرزا عبدالله افندی مؤلف کتاب‌ریاض العلماء نقل کرده است که قبر علی بن محمد الباقری علیه السلام در حوالی بلده کاشان است و بر روی آن قبه رفیع‌ای بنا گردیده است که معروف است به امامزاده مشهد بارکرس و دارای کرامات ظاهره و فضائل بسیاری است.

و قبر فرزند او امامزاده احمد بن علی بن امام محمد الباقری علیه السلام در محله باغات اصفهان بر جاده محله و پل خواجه واقع است.

و در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب نقض، تألیف شیخ اجل عبدالجلیل رازی قزوینی، نقل کرده است که شهر کاشان به زینت اسلام و نور شریعت منور و مشهور و دارای مساجد و مدارس مُعظّمی می‌باشد که از آن جمله است؛ مدرسه صفویه و مجدیه و شرفیه و عزیزیه که با زینت آلات و اوقاف معمور است، و مُدرّسینی مانند سید ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله بن علی الحسنی که در علم و فضل و زهد و تقوا بی‌نظیر است و غیر او از ائمه و قضات و فقها در آنجا به مباحثه و مناظره، ذکر و فکر می‌گذرانند، و عمارت مشهد امامزاده علی بن محمد الباقری علیه السلام به بارکرس که آن را مجدّ الملک^۱ بنا نهاده است، به زینت و نور و رونق و برکات آراسته، قبله مرادات سلاطین و وزرا و سایر اهالی آن حوالی است و آثار دیگری نیز در آنجاست که همگی بر صفای باطن و ایمان و نزاهت طاعت مؤمنین کاشان دلالت می‌کنند.

و در کتاب‌ریاض العلماء خواندم که سید اجل مولانا علی بن مولانا امام محمد باقری علیه السلام از اعظام و بزرگان فرزندان آن جناب بوده، از شدت اجتهاد و بسیاری شأن بی‌نیاز از توصیف و تطویل بیان است و قبر او در حوالی بلده کاشان و مشهور است

۱. مجدالملک، ابوالفضل اسعد بن موسی براوستانی قمی، وزیر برکیارق، از وزرای بزرگ و مردی دانشمند و شیعه اثنا عشری و با عقیده و بصیرت و عالم و عادل بوده است و ابنیه خیریه بسیاری در حرمین مکه و مدینه و سایر مشاهد مشرفه ائمه طاهرین از خود به یادگار گذارده و ساختمان‌های بسیاری چون بقاع ائمه بقیع و بقعه کاظمین و مشهد امامزاده عبدالعظیم در ری و بقعه اغلب امامزادگانی که در قم مدفونند، از او می‌باشد.

به مشهد^۱ بارکرس و او را قبه‌ای است رفیع و عظیم و بعضی از علمای شیعه در شأن او فضائل و کرامات بسیاری نقل کرده‌اند که از مشهد او به ظهور و بروز رسیده است و از جمله دانشمندانی که در مقام توصیف و ذکر فضائل آن امامزاده عالی شأن برآمده‌اند، شیخ نبیل، عبدالجلیل قزوینی است که شخصاً فاضلی مشهور و از علمای شیعه شمرده شده است و او در کتاب *مناقضات عامه* و ذکر فضایح آنها که به فارسی نوشته است، علاوه بر آنچه سابقاً نقل شد، می‌نویسد که سید جلیل امامزاده احمد که مدفون است در محله باغات اصفهان، فرزند این سید جلیل علی بن امام محمد الباقر علیه السلام می‌باشد که از اصحاب حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام بوده است. و در کتاب *غایة الاختصار فی اخبار یوتات العلویة* تألیف سید جلیل تاج‌الدین بن زهره حسینی آورده است که علی بن محمد الباقر علیه السلام را دختری بود که امام موسی کاظم علیه السلام او را تزویج فرمودند، و قبر علی در محله جعفریه در ظاهر سور شهر بغداد واقع است. و *مُحِبُّ الدِّینِ بْنِ نَجَّارٍ*، مورخ شهیر، در تاریخ خود آورده است که در جعفریه بغداد قبری قدیمی نمودار گشت و بر روی آن تخته سنگی نصب بود که روی آن عبارات زیر نوشته و حجاری شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا ضَرْبُ الطَّاهِرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام و عبارات دیگری هم بوده است که در قسمت پایین آن سنگ حجاری شده و آن قسمت از سنگ جدا شده بوده است و از این مقدمه نتیجه گرفته است که قبر علی الطاهر بن امام محمد باقر علیه السلام در جعفریه و جعفریه هم قریه‌ای است در نزدیکی بغداد که پس از پیدایش آن قبر و خواندن آن سنگ بر روی مدفن او قبه‌ای از خشت بنا کردند و همچنان بود تا آن‌گاه که علی بن نعیم شیخی که یکی از مستوفیان و نویسندگان دیوان خالص بود، آن قبه را تعمیر نموده، بیاراست و آن را زینت بخشیده، قندیل‌هایی از مس در آن قبه بیاویخت و برای آن صحنی گشاده بنا گردانید و از آن پس یکی از مشاهد و مزارات گردید.

۱. مشهد بارکرس از قرای آزدهار یا (ورادهار) و از توابع قم و سابقاً دارای هفده قریه بوده است و در توصیف آن روایات چندی از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است.

ولی سید تاج‌الدین نام‌برده در کتاب سابق الذکر خود می‌نگارد که آن مشهد در زمان ما مجهول و مخروبه و مسکن جماعتی از فقرا گردیده، نزدیک است که آثار آن هم محو و نابود گردد.

و در نزدیکی مسجد شاه اصفهان هم بقعه و مزاری است از احمد فرزند علی بن امام محمد الباقر علیه السلام و بر روی قبر او هم تخته سنگی نصب است و روی آن با خط کوفی عبارات زیر نوشته و حجاری شده است:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿ هَذَا قَبْرُ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ علیه السلام وَتَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَالْحَقُّهُ بِالصَّالِحِينَ﴾ و در خارج بقعه هم تخته سنگ دیگری است مربع و مستطیل که به دیوار نصب و بر روی آن نوشته و کنده شده است: «أَمِيْن رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، بِه تَارِيْخُ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَسِتِّيْنَ وَخَمْسَمِئَةِ (۵۶۳)».

حالات شاهزاده سلطان علی

اکنون باید دانست که مستند کسانی که قبر سلطان علی را در بغداد دانسته‌اند، منحصرأً تخته سنگی است که از زیر خاک بیرون آمده، روی آن نام علی بن محمد الباقر خوانده شده است و بر ارباب خرد و بصیرت پوشیده نیست که غالباً در لوح مزارها به واسطه اختصار و یا جهات دیگر نام مُتَوَفَّى و جَدِّ اَعْلَايِ او را که دارای معروفیت و یا شخصیت بارزی است، ثبت و وسایط را اسقاط می‌نمایند؛ چنانچه شیخ صدوق عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ را ابن بابویه گویند و پدر بزرگوار او (علی) را هم ابن بابویه نامند. در صورتی که بین آنها با بابویه چندین واسطه موجود است، و یا علی بن حسن عَرِيضِي را علی بن جعفر گفته و امامزاده محمد مدفون در جوار او را هم محمد بن موسی الْكَاطِم گویند و در لوح مزارشان هم وسایط را اسقاط کرده - چنانچه در جای خود نگاشته خواهد شد - نام یکی را علی بن جعفر و دیگری را محمد بن موسی ثبت کرده‌اند و این معنی معمول و سابقاً هم خیلی مرسوم بوده است و بنابراین، به لوح مزارها نمی‌توان استناد جست، مگر آنکه در کتب انساب و یا تواریخ عمومی و خصوصی صحت آن تأیید شده باشد و در مانحن

فیه برعکس، لوح مزارها با تواریخ و کتب انساب هم مخالف و مباین می‌باشد و علی‌هذا، به هیچ وجه قابل ترتیب اثر نخواهد بود. و بنا بر مقدمات، به طور قطع می‌توان ادعا کرد که قول کسانی که به مدفون بودن سلطان علی در مشهد اردهار معتقدند، صحیح و معتبر و قابل اِتکا هم می‌باشد. و در پایان موضوع، قابل توجه این است که از علی بن محمد الباقر علیه السلام عقبی باقی نمانده است؛ چه که فرزند او احمد بلاعقب وفات کرده است و مؤید این موضوع بیانی است که صاحب عمده الطالب در طئی حالات حضرت امام محمد باقر علیه السلام نموده، دایر بر این که آعقاب آن حضرت فقط از یک فرزند او امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشند.

رسوم مردم فین

در اینجا بی‌تناسب نیست که از جنبه تاریخی در اطراف رسوم که برای شستن قالی در مشهد اردهار بین اهالی فین معمول گردیده و این عملی که با یک رشته عقاید خرافی آمیخته گشته، معلوم نیست که از چه زمان و روی چه اصل و به چه مناسبت مرسوم گردیده است، به طور اختصار سخن برانیم.

اما موضوع شستن قالی

چنان است که همه ساله در روز سیزدهم پاییز مردم قریه فین که در نزدیکی مشهد آن امامزاده واقع است، با جار و جمعیت بسیار به مشهد اردهار درآمده، از آن میانه هم عده نسبتاً زیادی بنابر حق موروثی خود برای مباشرت در انجام تشریفات قالی شستن در وسط صحن دور یکدیگر گرد آمده، انجمنی تشکیل می‌دهند و از وسط آنها یک نفر به عنوان خطیب بر عرشه منبری که حسب معمول قبلاً در وسط صحن امامزاده آماده ساخته‌اند، بالا رفته، پس از ذکر مقدمه‌ای راجع به جلالت شأن سلطان علی و پس از نقل داستان کشته شدن آن امامزاده به دست اهالی قُرای مجاور که آن هم هیچ‌گونه مبنا و مستندی ندارد، عده کثیری از مردم دهات قم و کاشان را که معتقدند بر اینکه آنها به عداوت این امامزاده کمر بسته، درکشتن او و صحابه‌اش شرکت جسته‌اند،

یکی پس از دیگری اسم برده، بر آنها لعن می‌فرستند و مستمعین هم به خطیب تأسیی نموده، از او متابعت می‌کنند و با صدای رسا بیش باد و کم مباد می‌گویند.

و چون مراسم لعن در ظرف یکی دو ساعت خاتمه می‌یابد، وجه نقد معتنا بهی که قبلاً در بین خود جمع‌آوری کرده‌اند، به مُتَوَلّی مشهد سلطان علی اهدا نموده، سپس نفرات منتخبه مُتَفَقّاً به داخل رواق امامزاده رفته، قالیچه بزرگی [را] که از طرف مُتَوَلّی پیش از وقت در وسط رواق گسترده شده، از جای برداشته، در وسط آن ازدحام و جمعیت، بر سر دست گرفته، با صدای سلام و صلوات از صحن خارج [می‌کنند] و با همان وضعیت در بین هیاهو و جنجال تماشاچیان تالب نه‌ری که ملامال آب و تقریباً در سیصد قدمی قسمت پایین صحن واقع است برده، مواجه قبله می‌گسترانند.

قالیچه مزبور به مجردی که بر زمین گذارده می‌شود، جمعی مانند فرّاش با چوب و شمشیر اطراف قالی را گرفته، تماشاچیان را به عقب رانده، حریم نسبتاً زیادی برای قالی و قالی‌شویان باز می‌گذارند و با حالت احترام دورا دور فرش می‌ایستند و در این موقع، حاملین فرش به آب نزدیک گردیده، با چوب‌های مخصوصی که برای همین منظور قبلاً تهیه [شده] و در دست دارند، با شدت هر چه تمام‌تر بر روی آب نهر و به طرف قالی می‌کوبند؛ به طوری که ترشح آب روی قالی می‌ریزد، و با تکرار این عمل، مراسم شستن قالی پایان می‌پذیرد.

در این موقع، حاملین فرش مجدداً قالی را از جای حرکت داده، با تشریفات خاصی بر سر دست گرفته، تا وسط رواق می‌آورند و در جای سابق آن می‌گسترانند و سپس برای زیارت به حرم امامزاده داخل شده، پس از فراغ از زیارت از صحن خارج می‌شوند. و در موقع اجرای مراسم شست‌وشو جمع کثیری از اهالی قم و کاشان و دهات دور و نزدیک چه به منظور تماشا و چه به عنوان کسب در مشهد مزبور مجتمع گردیده، فشار جمعیت در دِیّه مشهد که گنجایش چنان ازدحامی را ندارد، ایاب و ذهاب را مشکل گردانیده، جای زندگی و وضع معاش مردم را دشوار می‌سازد و بهای خواربار در این ایام به حدی ترقی می‌کند که کسبه محلی با درآمد این چند روزه در سالی امرار معاش می‌کنند.

و ناگفته نماند که مراسم شستن قالی منحصراً از وظایف مردم فین بوده، حاضر نیستند که احدی با آنها شرکت نماید و کسانی که دانسته یا ندانسته در اجرای مراسم مزبوره خود را داخل گردانند و یا در مقام کمک با آنها برآیند، چوب‌ها و شمشیرهای زیادی بر علیه آنان بالا رفته، هر کس هر چه در دست دارد، بر سر شریک اجنبی خود می‌کوبد و نیز در انجام رسوم حمل و نقل قالی هم احدی حق مداخله و معاونت را نخواهد داشت؛ چنانچه در سنوات سابقه به همین جرم یک نفر را هم به قتل رسانیدند، و از این جهت، همه ساله در ایام نام‌برده به منظور حفظ انتظامات محلی و جلوگیری از هرگونه فساد و پیشامد سوء، حُکام قم و کاشان مأمورین متعددی به مشهد اعزام می‌داشتند تا از بروز این‌گونه حوادث و کشمکش جلوگیری نمایند و این رسم همچنان برقرار بود تا در اواخر دولت رضاشاه پهلوی؛ یعنی چند سال قبل، انجام مراسم مزبور از طرف دولت قدغن و به کلی موقوف گردید، ولی باز هم اخیراً به طوری که شنیده شده است، مردم فین در مقام تجدید آن برآمده، عمماً قریب، رسوم مزبور از نو آغاز خواهد گشت.

رسم قالی شستن در مشهد اردهار

و در کتاب تاریخ قم تألیف جدّ نگارنده و همچنین کتاب انوارالمشعین مسطور است که در ایوان بقعه امامزاده مزبور در زیرزمین دخمه‌ای است که اعتضادالدوله^۱ در زمان حکمرانی خود در قم و کاشان و ساوج در سفری که به مشهد مزبور رفته بود، به همراهی سه هزار نفر از مردمان محلی و متفرقه در آن دخمه وارد گشت و به طوری که واردین به اتفاق آرا نقل کرده‌اند، در داخل دخمه مزبور جسد‌های متعددی بدون سر مشاهده نموده‌اند که هنوز هم تازه بوده است و می‌گویند که اجساد نام‌برده از کسان و همراهان سلطان علی بوده‌اند که در رکاب وی به قتل رسیده، شهید شده‌اند. وَالْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْوِي.

۱. تقریباً شصت سال قبل می‌شود.

بخش دوم: حالات شاهزاده ابراهیم

مدفن شاهزاده ابراهیم

مشهد شاهزاده ابراهیم بن امام محمد باقر علیه السلام مزار آخیار و مطاف ابرار و در چهار فرسنگی شهر در بلوک قهستان قم واقع و دارای بقعه قدیمی و ساده و گنبدی مخروطی از کاشی فیروزه‌ای و صحنی کوچک و صحن دیگری وسیع و مخروطی و باغی مُشَجَّر و قناتی دایر و مخصوص و آب انباری محکم می‌باشد.

اما نسب شاهزاده ابراهیم

و نسبت به نسب او در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که این شاهزاده ابراهیم فرزند بلافصل حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌باشد. و در کتاب بحار الانوار نقلاً از کتاب مناقب مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام را هفت فرزند بوده است:

۱. امام جعفر الصادق علیه السلام ۲. عبدالله اَفْطَح که مادرشان اُم فَرَوَه بنت قاسم است.
 ۳. عبیدالله ۴. ابراهیم که مادرشان اُم حکیم بنت اسد بن مُغیره تَقَفِیَه است. ۵. علی
 ۶. اُم سَلَمَه ۷. زینب که از اُم وُلَد بوده‌اند و به جز امام جعفر الصادق علیه السلام عموماً بِلَاعَقِب وفات کرده‌اند - چنانچه در بخش نخست هم تصریح شد - ولی در انوار المشعشعین از کتاب جَنَّة النِّعَم نقل کرده است که آن حضرت را هفت فرزند به اسامی سابقه الذِّکر بوده است و هر کدام را هم اعقابی است که در زمان منصور دوانیقی از حجاز به طرف ری توجه کردند و غالباً هم به عزّ شهادت نایل آمدند.
- و هم در آن کتاب مسطور است که در چهار فرسنگی قم امامزاده‌ای است و مشهور است به شاهزاده ابراهیم فرزند امام محمد باقر علیه السلام و در بقعه وی و متصل به قبر او قبر دیگری است که می‌گویند قبر شاهزاده عباس فرزند آن جناب می‌باشد و در آن بقعه تخته سنگی نصب و حالات آنها به طور تفصیل بر روی آن نوشته و حجاری شده است و عین عبارات را نقل کرده است و نگارنده هم خلاصه آن را ذیلاً نقل می‌نماید.

حالات شاهزاده ابراهیم مُستفاد از سنگ مزار

در کتاب زینة الواعظین مسطور است روزی که شاهزاده ابراهیم بن امام محمد باقر علیه السلام از مدینه طیبه به سمت عراق حرکت فرمود، شش صد و بیست نفر از سادات علوی نسب بنی حسینی و بنی عقیلی و بنی هاشمی و طباطبایی که هر کدام از آنها را ده نفر خادم و کارگزار بود، در رکاب وی عازم عراق گردیدند و دو هزار و یک صد و سیزده نفر دیگر هم به رسم جان نثاری در رکاب آن جناب روانه عراق شدند و در هر منزلی که وارد شدند، فرزندش شاهزاده عباس مردم را موعظت و نصیحت همی فرمود تا آن‌گاه که به چهار فرسنگی شهر قم رسیدند و حسب‌المعمول سراپرده راست کردند و چادرها برافراختند و چند روزی بیاسودند و چون خبر نزول آن جناب به یعقوب بن محمد بن حسن بن ابابکر والی قم رسید، جمعی کثیر برای مبارزه با او همراه برداشته، به عزم رزم از شهر خارج شد و در قریه سلیم‌آباد به آن جناب رسیده، آتش جنگ بین الفریقین شعله‌ور گردیده، ادامه داشت تا در حدود چهار هزار نفر و کسری از سپاه شاهزاده ابراهیم و سادات تابعه وی به قتل رسیدند. و در زُبده المتأقب مسطور است که بر بدن شریف آن امامزاده هفده زخم کاری وارد آمده بود که مخالفین او را به سراپرده خویش برده، بدنش را ریزرز کردند، و در کتاب *بهجة المستمعین* مسطور است که چون آن جناب را شهید کردند، شیخ خَلَف نامی از آخیر مردم قم با جمعی از دوستان و شیعیان در نیمه شب از شهر قم خارج [شده] و بدان قتلگاه درآمده، نعش مطهر آن جناب را با جسد فرزندش شاهزاده عباس در یک جا به خاک سپردند و اجساد سایر مقتولین را در وسط همان صحرا در میان سردابه‌هایی که حفر کرده بودند، دفن کردند؛ به طوری که در هر سردابه‌ای بیش از چهارصد تن مدفون نگردد. پس از آن شیخ خلف مراسم تعزیت به جای آورده، در نزدیک مشهد آن امامزاده قناتی حفر و آبی ظاهر گردانیده، آن را به جهادآباد نام نهاد و او را فرزندان و بندگان بسیاری بود که همه را به جهادآباد آورده، در اندک زمانی بقعه‌ای برای آن امامزاده احداث کرد و آن مزرعه را بر آن بقعه وقف نمود و فرزند ارشد خود شیخ صالح را به خدمت آن بقعه بگماشت. علاوه، مزرعه دیگری هم در بالای بقعه و پشت کوه

احداث نموده، آن را خَلْف آباد نامیده و آن مزرعه را هم شیخ صالح در حیات خود برای تعمیر بقعه و روشنایی آن وقف گردانید. بِالْجَمَلَه، شیخ صالح پدر خود شیخ خلف را هم حَسْبُ الْوَصِيَّةِ او در پایین پای آن امامزاده به خاک سپرد.

و این بقعه همچنان بیود تا آن‌گاه که مأمون عباسی حضرت رضاء علیها السلام را شهید ساخت و حکم کرد تا کلیه بقاعی که در کشور او برای مزار سادات ساخته‌اند، منهدم سازند، و از جمله، این بقعه را هم ویران ساختند، و این بقعه و گنبدی که اکنون موجود است، پادشاهان صفویه بنا نهاده‌اند.

مؤلف گوید: مستند کسانی که سنگ مزبور را نوشته‌اند، کتاب‌های زینة الواعظین و زبده المتأقب و بهجة المستمعین است که هیچ‌کدام را ندیده‌ام و مؤلف آنها را هم نشناخته‌ام، و چون در تاریخ قم که کتابی است معتبر و متقن، از شاهزاده ابراهیم نامی نبرده، از ورود او به قم چیزی ننوشته است، بدین‌گونه الواح هم نمی‌توان اعتماد نمود و خیلی مُسْتَبَعَد است که چنین واقعه مهمی در قرن دوم هجری در قم واقع شده باشد و مؤلف تاریخ قم از آن بی‌خبر بماند و یا ذکر نکند، و نگارنده هم چون خود را در برابر نقل مسئول شمرده، در قبال صحت منقولات مسئولیتی را بر عهده ندارم، این‌گونه مطالب را نقل و قضاوت امر را به خوانندگان ارجمند واگذار می‌نمایم. وَالْعُهُدَةُ عَلَى الرَّاوي.

فصل دوازدهم

در حالات امامزادگان و سادات جلیلی که از اَحْفَاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در قم مدفون و یا از این شهر برخاسته‌اند

چون علی بن جعفر و اعقاب او (شاهزاده حسین، امامزاده مهدی، شاهزاده اسماعیل و شاهزاده احمد بن قاسم و فاطمه خواهر او) و امامزاده محمد عزیزی (سید سربخش) و شاهزاده جعفر و شاهزاده جمال و سید ابوالحسن الحسینی و آقاخان محلاتی و شاه طاهر دکنی قمی و غیره.

و این فصل مشتمل است بر شش بخش.

بخش نخست: در حالات علی بن جعفر عربی و اعقاب و مدفن آن جناب

تردیدی نیست در این‌که امامزاده علی بن جعفر الصادق علیه السلام سیدی است بزرگوار، عظیم الشأن، جلیل القدر، شدید الورع، کثیر الفضل و هم مسلم است که آن امامزاده از روات عالم و کامل و ثقه بوده، جلالت شأن و منزلتش زیاده بر آن است که در این مقام ذکر شود. و بدون تردید هم او از رواتی است که از زمان پدر بزرگوار خود حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام تا زمان حضرت امام محمد تقی علیه السلام بلکه ^۱ تا زمان حضرت هادی، امام علی النقی علیه السلام یعنی خدمت پنج امام را درک نموده، احادیث بسیاری از هر کدام استماع و هم روایت کرده است و پس از آن وفات نموده است.^۲

و در حالات وی نوشته شده است که پس از رحلت حضرت صادق علیه السلام همواره ملازمت برادر بزرگوار خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را اختیار نموده، بسیاری از معالم دین و احادیث سید المرسلین را از آن حضرت اخذ و روایت نموده است و از برکات ملازمت او با آن حضرت است کتابی که امامزاده علی بن جعفر تألیف نموده و مشهور است به کتاب مسائل علی بن جعفر.

حالات علی بن جعفر عربی

و علامه مجلسی - علیه الرحمه - در مجلد چهارم از کتاب بحار الانوار آورده است که علی بن جعفر از کسانی است که تمامی علمای رجال به اتفاق آرا او را ستایش بلیغ نموده‌اند و جلالت شأن او زیاده بر این است که در اینجا گنجانیده شود.

و شیخ کشی در کتاب رجال خود در ترجمه حالات علی بن جعفر می‌نگارد که چون طیب خواست تا حضرت امام محمد تقی علیه السلام را فصد نماید (رگ زند)، علی بن جعفر نزدیک آن امام آمده، عرض کرد: آقای من بگذارید که ابتدا مرا فصد کند تا حدت نیشتر در من اثر بخشد و خاطر شما را نیازارد و متالم نسازد، و چون آن حضرت برخاست که

۱. در عمدة الطالب در این این مقام می‌نویسد: «وَعَاشَ إِلَى أَنْ أَدْرَكَ الْهَادِيَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْكَأْظِمِ

وَمَاتَ فِي زَمَانِهِ.»

۲. در حاشیه عمدة الطالب مسطور است: «وَكَانَتْ وَفَاةَ عَلِيِّ الْعَرَبِيِّ سَنَةَ عَشْرٍ وَمِائَتَيْنِ (۲۱۰).»

برود، علی کفش‌های او را در برابر پاهای مبارکش جفت کرده، بگذاشت؛ با این‌که امام محمد تقی در آن وقت جوانی نارس و علی بن جعفر بر عکس پیرمردی سال‌خورده بود. و شیخ کلینی به سند خود از محمد بن حسن بن عمّار روایت کرده است که گفت مدت ده سال در مدینه طیبه خدمت علی بن جعفر تَلَمَّذ کرده، احادیثی را که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برادر خود اخذ کرده بود، می‌شنیدم و می‌نوشتم و هم در خدمتش بودم، آن روزی که حضرت امام محمد تقی علیه السلام به مسجد رسول خدای در آمد و علی بن جعفر تا آن جناب را دیدار کرد، از جای برخاست و بدون کفش وردا به خدمتش بشتافت و دست مبارکش را ببوسید و او را تعظیم و تکریم همی نمود و همچنان ایستاده بود که آن حضرت فرمودند: عمو بنشین. خدای تعالی تو را رحمت کند، و او در جواب عرض کرد: آقای من! چگونه بنشینم، با این‌که جناب شما ایستاده‌اید! و چون آن حضرت وی را مُرَخَّص فرمودند، علی بازگشت و در مجلس خود بنشست و اصحاب مجلس او را سرزنش کرده، اظهار داشتند چرا با ابوجعفر چنین معاملات روا داشتی، با این‌که تو عموی پدر او هستی؟

و علی بن جعفر دست خود را بالا برده، محاسن خویش را بگرفت و اظهار داشت: لب از گفته‌های خود فرو بندید. اگر حق تعالی مرا با این ریش برای امامت امت اهلیت نداد، ولی این جوان را اهلیت بخشیده، امامت بدو تفویض فرمود، با این حال، چگونه فضلش را انکار کنم و یا چه سان احترام او را ندارم، با این‌که من بنده او هستم؟ و به خدا پناه می‌برم از آنچه شما می‌گویید.^۱

و شیخ کسّی پس از ذکر این دو روایت می‌نگارد که از مجموع این دو روایت به دست می‌آید که علی بن جعفر تا چه پایه به حال و حق امام زمان خود عارف بوده، وَ كَفَاهُ ذَلِكَ فَضْلاً وَ شَرَفًا؛ و همین موضوع بر فضل و شرف او کافی است.

۱. ولی در کتاب عمدة الطالب این روایت را طور دیگری نقل نموده؛ زیرا می‌نویسد: «فَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ الْأَخِيرَ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ دَخَلَ عَلَى الْعَرِيضِيِّ فَقَامَ لَهُ فَأَيْمًا وَاجْلَسَهُ فِي مَوْضِعِهِ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى قَامَ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُ مَجْلِسِهِ أَنْتُمْ هَذَا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى اللَّحْيَةِ وَقَالَ إِذَا لَمْ يَرِ اللَّهُ هَذِهِ الشَّيْبَةَ أَهْلًا لِلْإِمَامَةِ أَرَاهَا أَنَا أَهْلًا لِلنَّارِ.»

و در عمده الطالب مسطور است که علی بن جعفر مُکَنِّی به ابی‌الحسن و از سایر برادران خود کوچک‌تر و در موقع وفات پدر بزرگوار خود (حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام) طفلی خردسال بوده است و او عالم و بزرگ شمرده شده، از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام و هم از پسر عمّ خود حسین ذوالدمعه ابن زید بن امام زین‌العابدین علیه السلام و هم از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است و زنده بود تا درک کرد زمان حضرت هادی علیه السلام را و در زمان آن حضرت رحلت کرد.

و هم می‌نگارد که او با برادر خود محمد بن جعفر در مکه خروج کرد و پس از آن رجوع کرد و رأی امامیه را پیروی نمود و مادر او أم‌وَلَد و مسکنش در قریه عریض^۱ در چهار میلی مدینه طَیِّبه بوده. بدین جهت، او را عریضی و اعقابش را عریضیون می‌خوانند و اعقاب او از چهار فرزندش محمد و احمد شعرانی و حسن و جعفر اصغر می‌باشند.

شبهه در مدفن علی بن جعفر

اکنون که جلالت شأن و عظمت منزلت علی بن جعفر معلوم گشت، باید دانست که مدفن آن امامزاده جلیل در چه محلی واقع است.

و چون در مدفن آن بزرگوار شبهاتی تولید و علمای اَنساب را در تعیین آن بین سه محل اختلاف است، ناچار به ذکر اقوال سه‌گانه پرداخته، قول صحیح را می‌پذیریم.

مدفن علی بن جعفر

با تفحص فراوان در کتب انساب نسبت به مدفن علی بن جعفر بیش از سه قول و عقیدت دیده و شنیده نشده. برای هر عقیده و قولی هم دلایلی ذکر گردیده است، ولی با این تفاوت که بسیاری از علمای نَسابه مدفن او را در عریض و عده‌ای در قم و

۱. در تاریخ قم مسطور است که عریض، ملک حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود که به حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام رسید و آن حضرت در ضمن وصایای خود آن را به فرزند خود علی بن جعفر اختصاص بخشید و علی بن جعفر در حین وفات پدر دو ساله بود و چون به سن کِبَر رسید، بدان قریه منتقل گشت و در همان‌جا مَنَوَطُن گردید.

قلیلی در سمنان دانسته‌اند و ما بدو از سمنان سخن رانده، بعداً از قم و در پایان از عریض گفت‌وگو نموده، عقیده خود را هم می‌نگاریم.

مدفون بودن علی بن جعفر در سمنان

اما کسانی که علی بن جعفر را در سمنان مدفون دانسته‌اند، مجهول الحال [هستند] و این عقیده از آنجا ناشی شده است که در شهر سمنان و سط باغ مصفایی بقعه و قبه و عمارت زیبایی وجود دارد که به علی بن جعفر نسبت داده می‌شود، در صورتی که بودن چنین بقعه و انتساب آن به علی بن جعفر در سمنان مُحَرَز، ولی مدفون در آن بقعه کدام علی بن جعفر است، معلوم نیست، و علامه مجلسی - علیه الرحمه - هم در کتاب *ثُحْفَةُ الرَّائِرِ* خود این عقیده را نقل و بلافاصله هم آن را طرد می‌نماید و در آنجا می‌نویسد که خلاف آن مظنون است و بنابراین، بدین عقیدت اعتماد نشاید؛ زیرا اولاً، این قول بدون دلیل است و هیچ‌یک از علمای نَسَابه هم آن را تأیید نکرده‌اند و ثانیاً، در هیچ کتاب و تاریخی هم از هجرت و مسافرت آن جناب به سمنان خبری دیده نمی‌شود و به گفته عوام هم مخصوصاً در این‌گونه موضوعات ترتیب اثر نمی‌توان داد.

مدفون بودن علی بن جعفر عریضی در قم

اما نسبت به مدفون بودن آن جناب در قم اولاً، در کتاب *تعلیقه بهبهانی* در ترجمه علی بن جعفر عریضی از جد مادری خود مولانا *الأجل محمدتقی مجلسی* اول نقل کرده است که فرمود: *جلالت قدر علی بن جعفر زیاده بر آن است که ذکر شود و قبر او در شهر قم و معروف و مشهور است و شنیدم آن‌که اهل کوفه از علی بن جعفر در مدینه التماس و درخواست کردند که به کوفه نزول فرمایند و علی بن جعفر این درخواست را به سمع قبول تلقی نموده، از مدینه طَیِّبه به کوفه هجرت کرد و چندی هم در آنجا بماند و مُحَدِّثین و اهل اخبار، احادیث بسیاری از آن جناب اخذ نمودند و پس از آن مردم قم از او استدعا کردند که چندی هم برای تعلیم معالم دین و احادیث سید المرسلین به قم نزول فرماید و علی بن جعفر به منظور اشاعه احکام*

الهی نیز این استدعا را هم به قدم قبول تلقی کرده، از کوفه به قم هجرت فرمود و در قم همچنان متوقف بود تا به رحمت ایزدی پیوست و فرزندان او در عالم منتشر شدند و قبر بعضی از احفاد او در اصفهان می‌باشد که از آن جمله است؛ سید کمال‌الدین که قبرش در نزدیکی سین برخوار واقع و مزار مردم است. و ثانیاً، در کتاب انوار المشعشعین از عالم جلیل مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین نقل کرده است که آن جناب هم مدفن علی بن جعفر را در قم می‌دانسته‌اند. و ثالثاً، در همان کتاب از ریاض الأنساب نقل نموده که مدفن علی بن جعفر در قم واقع است.

و رابعاً، در همان کتاب از یتایع الموده و او هم از کتاب فضل الخطاب تألیف سید کامل و محدث عالم و عامل، خواجه محمد پارسای بخاری نقل کرده است که در مقام ذکر فرزندان حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام ذکر کرده است که علی بن جعفر تربتش در خارج شهر قم و نزدیک دروازه جنوبی آن شهر واقع است. و خامساً، کاشی‌های روی قبر علی بن جعفر در قم که اکنون به واسطه نفاست و قدمت به موزه آستانه مقدسه انتقال داده شده است، مؤید این عقیدت است؛ زیرا بر روی آنها به خط ثلث برجسته شنجرفی نوشته شده است: «هَذَا الْمَرْقَدُ وَالْمَزَارُ الْمُنِيرُ مِنَ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ الْمَظْلُومِ الرَّاوي عَلِيِّ الْعَرِيضِيِّ بْنِ الْمَوْلَانَا وَالسَّيِّدِنَا^۱ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ السَّجَّادِ عَلِيِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ ابا^۲ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ الشَّهِيدِ الْأَمِيرِ^۳ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» و این کاشی‌ها همان کاشی‌هایی است که علامه مجلسی در تحفة الزائر نام‌برده، می‌نویسد: از بنای آن تا این زمان (سال ۱۱۰۰) نزدیک به چهارصد سال می‌گذرد؛ یعنی از بنای آن تا این تاریخ (۱۳۶۰) قرب ۶۶۰ سال گذشته است.

۱. در کاشی مزبور عبارت «ابن المولانا والسیدنا» نوشته شده است در صورتی که «ابن مولانا و سیدنا» صحیح است.

۲. ابی صحیح است.

۳. امیر صحیح است.

تحقیق در مقام و تعیین مدفن علی بن جعفر

مدفن علی بن جعفر علیه السلام در عریض است

و به عقیده نگارنده موافق تشخیص اغلب علمای نَسَبیه و بنا به دلایلی که بعداً ذکر خواهد شد، مدفن علی بن جعفر الصادق علیه السلام در قریه عریض در چهار میلی مدینه طَبَّیه واقع است که تاریخ وفاتش هم با خط کوفی بسیار قدیمی بر سنگ مزارش نوشته و کنده شده که فعلاً هم آن سنگ موجود است و اعقاب بسیاری هم دارد که در اطراف مدفن وی در همان عریض مدفونند؛ زیرا اولاً، در هیچ یک از کتب معتبره انساب قید نشده است که آن بزرگوار از مدینه خارج شده باشد؛ چه رسد به آن که به قم آمده باشد. و اگر در این موضوع به گفته خواجه محمد پارسا استدلال شود، جواباً خواهیم گفت که بیان مُشَارَآئِیه نزد اهل فن حجّیت ندارد؛ چه که خواجه محمد مردی است عارف و ساکن هندوستان و به طور مسلم از این گونه اطلاعات بی بهره و از این محیط هم دور بوده، و مؤلف در کتاب فصل الخطاب هم آنچه شنیده است، نگاشته و ما هم منکر وجود چنین مزاری نبوده و تردید هم نداریم که در قم چنین بقعه و مزاری است که معروف و مُتَنَسَّب است به علی بن جعفر عریضی، اما مدفون در آن بقعه کیست، شایسته تأمل بیشتری است.

و اما مستند بهبهانی در آمدن علی بن جعفر عریضی به قم همان بیان علامه مجلسی (مولانا محمدتقی) است که آن عالم جلیل هم بیان خود را متکی به مسموعات قرار داده، می فرماید: «شنیدم آن که اهل کوفه و قم از آن جناب استدعا کردند که به کوفه و قم نزول فرماید» و چون برای این قول مسموع کوچک ترین دلیل و مدرکی هم ذکر نکرده است، نمی توان آن را مُعْتَمَد قرار داد؛ مخصوصاً در برابر مدارک و اسناد معتبری که از مدفون بودن آن بزرگوار در عریض به طور صریح خبر داده است.

و ثانیاً، سفرنامه های قدیمی چندی که برخی مدفن علی بن جعفر عریضی را در عریض تصریح کرده اند و بعضی مدفون در بقعه علی بن جعفر را در قم تعیین کرده اند که شخصی از احفاد اوست و از آن جمله است؛ سفرنامه مرحوم نجم الدوله (میرزا عبدالغفار خان منجم) که در سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مسافرتی به اهواز نموده است که

در آنجا از کتاب *حَطُّ الرِّخَالِ وَشَدُّ الأَزَارِ* که از کتب معتبره می‌باشد، نقل نموده است که در قم بقعه‌ای است و در آن بقعه قبری است که به علی بن جعفر عریضی منسوب می‌باشد و مدفون در آن بقعه همانا علی بن جعفر بن احمد بن علی بن جعفر عریضی است.

و دیگری سفرنامه *فُرُطْبِي* که از مشاهیر سیاحان سده سوم هجری است؛ چه در آنجا تصریح کرده است بر اینکه در قریه عریض در چهار میلی مدینه طیبه بر سر تربت علی بن جعفر الصادق علیه السلام رفتم و او را زیارت کردم و مردم عریض عموماً علوی نسب و دارای اصالت نجابت بسیاری بوده و از احفاد همان صاحب قبر می‌باشند. و ثالثاً، کتاب *انوار المشعشعین* که در آنجا تصریح کرده است بر این که مدفون در بقعه‌ای که مشهور است به علی بن جعفر در قم، یکی از احفاد علی العریضی است که علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام می‌باشد، نه آنکه خود علی بن جعفر الصادق علیه السلام بوده باشد.

و رابعاً، به طوری که سابقاً نقل شد، علی بن جعفر در سال ۲۱۰ هجری وفات نموده است و بلاشبهه او یکی از بزرگ‌ترین رُوات ثقه و عدلی است که در جلالت شأن و عظمت منزلت او تردیدی راه ندارد و با مقام ارجمندی که وی حائز بوده است، چگونه تصور می‌رود که او به قم آمده باشد و در این شهر هم وفات کرده باشد، ولی تاریخ قم از آن ساکت بوده، حکایت نکند؟

و حقاً بسیار مُسْتَبَعَد است که مؤلف تاریخ قم (مولانا حسن بن محمد بن الحسن الشیبانی) در کتاب خود که به سال ۳۷۸ هجری تألیف نموده، از تمام سادات و امامزادگانی که بدین شهر وارد شده؛ چه توقف نموده و چه هجرت کرده‌اند صغیراً و کبیراً نام برده باشد و حالات هر کدام را هم با نسب کامل آنها ذکر کرده باشد و با این حال، از علی بن جعفر با تمام موقعیت و عظمتی که دارا بوده است، حکایت نکند و ورود و توقف و وفات او را در قم ذکر ننماید؛ با این که از فرزندان او در چند مورد نام برده است که همین معنی اقوی دلیل بر عدم ورود علی بن جعفر عریضی به قم می‌باشد. و خامساً، کتاب تاریخ قم در جایی که از طالبیین و ساداتی که بدین شهر درآمده‌اند، نام می‌برد و می‌نگارد که دیگر از فرزندان علی بن جعفر الصادق علیه السلام و از

أحفاد فرزند او محمد بن علی بن جعفر علیه السلام سادات عریضیه هستند و روایت شده است که حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام از مدینه به قم آمد و فرزندش علی بن حسن با وی همراه بود و از علی مذکور در قم ابوالفضل حسین و ابوالحسن عیسی و ابوجعفر محمد و ابوالقاسم حمزه و ابوعلی احمد در وجود آمدند. و ابوالفضل حسین بن علی جوانی عاقل و پارسا بود و نقابت سادات آبه (آوه) بدو مَفَوَّض گشت و از او ابوالحسن علی و ابوالعباس احمد و دو دختر در وجود آمدند و نیز می نویسد که عریض دِیْهِی از دهات مدینه به یک فرسنگی آن شهر واقع است که ملک حضرت باقر علیه السلام بوده است و به حضرت صادق علیه السلام رسیده. آن امام هم در وصیت خود آن را به فرزند صغیرش علی بن جعفر واگذار فرمود و علی در موقع وفات پدر دو سال داشت و چون بزرگ شد، بدان دِیْه آمده، در آنجا ساکن گشت و فرزندان او را بدین سبب عریضیه خوانند. اِنْتَهی.

و این بیان مُثَبِّت مُدْعاست؛ زیرا در این مقام از فرزندان علی بن جعفر و ورود آنها به قم و حتی از سکونت علی بن جعفر در قریه عریض کاملاً حکایت کرده است. در صورتی که اگر حقیقتاً علی بن جعفر به قم آمده بود، بلا تردید در همین مورد قید می کرد و او را نخستین وارد شونده به قم می شمرد، نه آنکه بنویسد از سادات عریضیه نخستین کسی که به قم درآمد، حسن بن عیسی بن محمد مزبور بود که اجداد او عموماً در مدینه طیبه و یا عریض سکونت داشتند.

و سادساً، نیز در همان تاریخ در طی حالات ابوالعباس احمد - چنانچه سابقاً اِشعار رفته است - می نگارد که او را در مقبره ای که در درب^۱ علی بن الحسن العلوی العریضی است، به نزدیک نهر سعد^۲ مدفون ساختند و این درب معروف است به بُرْیَهه دختر ابی علی بن الرضائیه.^۳ اِنْتَهی.

۱. منظور دروازه است.

۲. نهر سعد نهری بوده است که سعد بن اَحْوَص برای اراضی جمر و سعدآباد احداث [کرد] و از نزدیک همین بقعه گذرانید و از وسط شهر عبور داد که فعلاً مجرای آن را تغییر داده اند.

۳. ابوعلی همان محمد اَعْرَج است که در طی حالات موسی مُبَرِّق نام برده خواهد شد.

و بقعه ابوالعباس احمد در مُحَاذَاتِ بَقْعَةِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ و در خارج دروازه کاشان شهر قم واقع می‌باشد - که سابقاً شرح داده شد. و از این بیانات به‌خوبی استنباط می‌شود که مدفون در آن بقعه علی بن الحسن است، نه علی بن جعفر.

و بنا بر مقدمات، اطلاق نام علی بن جعفر بر علی بن الحسن العلوی بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر با إسقاط وسایط از روی مُسامحه بوده، چنانچه ائمه طاهرین بعد از حضرت رضا علیه السلام را ابن الرضا می‌نامند، و یا علی بن حسین بن موسی بابویه را علی بن بابویه می‌خوانند، و از این قبیل مسامحات در عرف بسیار و در کتب انساب هم متداول می‌باشد.

و سابقاً، مؤلف کتاب رَوْضَةُ الشُّهَدَاءِ هم در کتاب خود پس از آنکه مدفون در آن بقعه را به طور مسلم یک نفر از احفاد علی بن جعفر دانسته است، می‌نگارد که محتمل است مدفون در آن بقعه علی بن جعفر بن علی بن جعفر الصَّادِق علیه السلام بوده باشد؛ زیرا علی بن جعفر را چهار پسر بوده است که یکی از آنها هم مُسَمَّی به جعفر اصغر است و این جعفر را هم فرزندی بوده است به نام علی.

و نیز در همان کتاب در مقام تعیین مدفن شاهزاده احمد بن قاسم می‌نگارد که مدفن او در نزدیکی مزار علی بن جعفر است.

و ثامناً، علامه مجلسی در کتاب تحفة الزائر خود می‌نگارد که مدفون بودن علی بن جعفر العریضی در قم ثابت نیست و در قم قبور بسیاری است که آنها را از فرزندان و اعقاب ائمه معصومین علیهم السلام می‌شمرند که برخی از آنها انتسابشان به امام نامعلوم و بعضی هم مانند موسی مبرقع^۱ حالاتشان مجهول است.

و اگرچه در قم بقعه و مزاری است که قبر بزرگی هم در میان آن ساخته شده و بر روی آن قبر دو لوح از کاشی می‌باشد که بر یکی از آنها نوشته شده: «مضجع شریف علی بن جعفر»، و بر دیگری نوشته شده: «مزار مُنیف محمد بن موسی الکاظم»، و از

۱. چون بعضی از علمای انساب درباره موسی مُبَرِّق قَدَح کرده‌اند - چنانچه در طی حالات وی مذکور افتد.

تاریخ بنای آن قبر و کاشی هم تا این زمان^۱ نزدیک به چهارصد سال می‌گذرد، ولی این قبر مرقد علی بن جعفر بوده باشد، ثابت نیست؛ زیرا در کتب متداوله و غیر آنها نوشته نشده است که علی بن جعفر بدین حدود آمده باشد و مشهور آن است که علی بن جعفر در قریهٔ عریض مدینه مدفون است، اما چون از آن قبر و لوح قدیمی چنین مستفاد می‌گردد که علی بن جعفر در آنجا به خاک سپرده شده است، بهتر آن است که او را در همان مزار هم در قم زیارت کنند. اِنْتَهَى.

و ناگفته نماند که علامه مجلسی هم در این مقام بر خلاف شیوه و رویهٔ خود به طور عادی و هم بدون تحقیق و تدقیق سخن رانده است؛ چنانچه بر ارباب خرد و بصیرت هم پوشیده نیست.

بخش دوم: اعقاب علی بن جعفر علیه السلام

چنانچه در ضمن حالات علی بن جعفر اشاره رفت، او را چهار پسر به نام‌های محمد و احمد و حسن و جعفر بوده است که عموماً هم دارای اعقابی بوده‌اند و نگارنده به طریق اختصار در اطراف اعقاب هر یک بحث می‌نماید.

اما محمد فرزند علی بن جعفر

اما محمد فرزند ارشد علی بن جعفر کُنیتش ابو عبدالله و چنانچه در کتاب انوار المشعشعین از بعض کتب انساب نقل نموده است، او را هفت پسر بوده است، بدین قرار: ۱. عیسی ۲. حسن ۳. یحیی ۴. محمد ۵. موسی ۶. جعفر اصغر ۷. حسین که از این هفت پسر فقط عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام را صاحب اعقاب زیاد و دارای یازده پسر دانسته است، بر خلاف دیگران که یا بلا عَقَب و یا قلیل الأولاد شمرده شده‌اند - چنانچه بیابید - بدین قرار: ۱. حسن ۲. حسین ۳. محمد ۴. جعفر ۵. اسحاق (که در شهر ری سکونت داشته) ۶. عبدالله (که در شام بوده) ۷. علی

۱. تقریباً سال ۱۱۰۰ هجری است که زمان تألیف آن کتاب است.

۸. یحیی ۹. احمد ۱۰. عیسی ۱۱. موسی، و برای هر کدام هم اعقابی ذکر کرده‌اند که از ذکرش خودداری می‌شود.

نام مدفون در بقعه علی بن جعفر

اما حسن فرزند عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام را هم فرزندی است موسوم به علی که از امامزادگان جلیل شمرده شده، به فضل و تقوا موصوف و به علی العلوی العریضی معروف بوده است.

و مدفن همین علی بن حسن بن عیسی العلوی بن محمد بن علی بن جعفر العریضی بنا بر اصح اقوال در قم و در همان بقعه‌ای است که به مزار علی بن جعفر معروف است؛ - چنانچه سابقاً مذکور و صحت آن تأیید گردید - و در فصل پیش، از تاریخ قم نقل گردید که دیگر از فرزندان علی بن جعفر از احفاد پسر او محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام مشهور به سادات عربییه که از مدینه طیبیه به قم آمدند، حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام است که فرزند خود علی بن حسن را هم همراه آورده، در قم متوقف گردید و از علی بن حسن به قم پنج پسر به نام ابوالفضل، حسین و ابوالحسین عیسی و ابوجعفر محمد و ابوالقاسم حمزه و ابوعلی احمد و دو دختر به وجود آمدند. اما فرزند اول او ابوالفضل حسین بن علی جوانی عاقل و پارسا بوده. نقابت سادات آوه بدو مُفَوَّض گردید و از وی دو پسر به نام ابوالحسن علی و ابوالعباس احمد و دو دختر به وجود آمدند.

و فرزند دوم او ابوالحسین عیسی بن علی هم مردی پارسا بوده است و پیش از آنکه زناشویی کند، زندگانی را بدرود گفته است.

و فرزندان دیگرش ابوجعفر محمد و ابوالقاسم حمزه و ابوعلی احمد پس از وفات پدر خود (علی بن حسین) از قم به طرف فارس و بغداد هجرت کردند و در آن سامان مَتَوَطَّن گشتند و اعقابشان هم در همان حدود بوده‌اند.

و در تاریخ مزبور از ابوالفضل حسین بن علی روایت کرده است که او گفت: جد من حسن بن عیسی در صحبت ابوعلی محمد أَعْرَج بن احمد بن موسی مبرقع معروف به ابن الرضا بر

شتران حسین بن ایوب ساریان سوار بود که به قم وارد شد. ولی از ابوالحسین عیسی بن علی نقل شده است که جد او حسن بن عیسی قبل از ابوعلی مزبور به قم درآمده است.

حالات امامزاده مهدی مدفون در تفرش قم

سابقاً نگاشته شد که محمد بن علی بن جعفر را هفت پسر و از میانه پسرانش فقط عیسی بن محمد را یازده فرزند بوده است که از آن میانه اعقاب حسن بن عیسی هم مذکور افتاد. اما حسین فرزند دیگر عیسی را هم اعقابی است، و در تاریخ قم مسطور است که دیگر از فرزندان محمد بن علی بن جعفر که به قم در آمدند، علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام است که پدر او حسین بن عیسی در شهری متوقف بود و علی بن حسین هم در همان جا از وی به وجود آمد و چون بالیده و بزرگ شد، از وی به قم هجرت کرد و در این شهر رحل اقامت افکند و از علی بن حسین در قم یک پسر به نام ابو عبدالله حسین عریضی مُلَقَّب به امیرچه در وجود آمد و دختر ابوالحسین احمد بن علی علوی را به حباله خویش در آورده، از وی سه پسر به نام محمد و حسن (معروف به حسنویه) و ابوالحسن علی به وجود آمدند. و در کتاب عمدة الطالب مسطور است^۱ که بعضی از فرزندان حسین بن عیسی ابویعلی مهدی بن حسین امیرکا ابن علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام است که در تفرش فراهان می باشند.

و از کتاب عمدة الطالب مستفاد می گردد که ابویعلی مهدی بن محمد بن حسین (امیرکا) ابن علی بن حسین را دو برادر بوده است؛ یکی به نام محسن، و محسن را هم فرزندی بوده است به نام محمد بن محسن، و برادر دیگرش عیسی کور پسر محمد بن حسین. در پایان معلوم باشد که امامزاده مهدی جد سادات تفرش و در آن قریه دارای بقعه ای زیبا و گنبدی کاشی و صحنی متوسط و مزار مردم آن دیار بوده، اهالی تفرش را درباره او اعتقاداتی است.

۱. در عمدة الطالب در این مقام چنین می نگارد: «مِنْهُمْ بَتَفْرِشٍ مِنْ فَرَاهَانَ أَبُو عَلِيٍّ مَهْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ أَمِيرِكَابْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.»

حالات شاهزاده حسین مدفون به قریه برسین

اما اعقاب احمد فرزند دیگر عیسی

و اما ابو جعفر احمد بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام را هم اعقابی است و در کتاب انوار المشعشعین از بعض کتب اَنساب نقل نموده است که او را فرزندی بوده است به نام ابوالقاسم حسین بن احمد که در قم مقیم و مدت یکصد سال هم عمر کرده بود و از قم به بعضی از قُرا (بدون ذکر نام) منتقل گردید.

و در کتاب جنة النعیم مذکور است که از جمله فرزندان امام جعفر الصادق علیه السلام و از اعقاب علی بن جعفر العریضی، ابوالقاسم حسین بن علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام است که از قم به قریه برسین^۱ هجرت کرد و فرزندش ابوالفضل علی بن حسین معروف به امیرکا می باشد.

و هم در آن کتاب از مُتَقَلَّةُ الطَّالِبِین نقل کرده است که آن کسی که به قریه برسین وارد شد، از فرزندان امام جعفر الصادق علیه السلام از اعقاب فرزند او علی بن جعفر عریضی همان ابوالقاسم حسین بن علی مذکور است که از قم بدان مکان منتقل گشت و اضافه می کند بر این که بر سنین یکی از قُرای ری می باشد. و در هر حال، شاهزاده حسین را در قریه نام برده بقعه و گنبدی است و تربتش مزار مردم آن حدود می باشد.

حالات شاهزاده اسماعیل مدفون در قریه بیرقان قم

اما اعقاب احمد بن علی بن جعفر

و احمد بن علی بن جعفر علیه السلام را هم اعقابی است و در کتاب عمدة الطالب نام چهار پسر او را محمد و علی و حسین و عبیدالله ذکر کرده است، ولی در تاریخ قم یکی از فرزندان او را هم قاسم نام برده است.

اما حسین بن احمد بن علی بن جعفر، در کتاب تاریخ قم مسطور است که دیگر از فرزندان احمد بن علی بن جعفر عریضی که به قم بوده اند، ابو عبدالله حسین بن

۱. برسین از قُرای اطراف ساوه است، ولی در بعضی از کتب آن را از توابع ری شمرده است.

احمد بوده است که در قم هم وفات کرده است و او را در قم پسری است به نام ابوعلی شعرانی که چون به سن رشد رسید، از قم به بغداد هجرت کرد و در آنجا سکونت گزید و اعقابش هم در آنجا می‌باشند.

و خود احمد بن علی بن جعفر در دهی از دهات مدینه طیبه به نام جدوع سکونت داشتند و از این جهت اعقاب او را سادات جدوعیه می‌نامند.

و در کتاب انوارالمشعشعین از بعض کتب انساب نقل کرده است که حسین بن احمد مزبور را حسین رقی می‌خوانند؛ چنان‌که می‌نویسند، و اما حسین رقی بن احمد بن علی بن جعفر را دو پسر است به نام احمد و محمد و احمد بن حسین را نیز دو پسر است به نام جعفر و ابو عبدالله حسین جدوعی شعرانی.

و از کتاب عمدة الطالب^۱ مُستَفاد می‌گردد که حسین جدوعی را چهار پسر بوده است؛ یکی زید و دیگری محمد و سومی علیّ الأصمّ و چهارمی احمد که در قم بوده است و احمد بن الحسین را پسری است به نام اسماعیل و او را هم پسری است به نام حسین فقیه در قم و از جمله فرزندان اوست سیّد جلیل، تاج‌الدین نصره بن کمال‌الدین صادق بن نظام‌الدین مجتبی بن شرف‌الدین محمد بن فخرالدین مرتضی بن القاسم^۲ بن علی بن محمد بن حسین الفقیه بن اسماعیل مذکور که با پسر خود قوام‌الدین مجتبی و پسرش فخرالدین یعقوب بن مجتبی کشته شدند این پسر و پدر در روز کشته شدن شاه منصور بن مظفر یزدی به سال ۷۴۳ قمری، و منقرض گشت نسل پسری سید تاج‌الدین، ولی اعقاب دختری او باقی هستند و در کتاب نام‌برده نیز مسطور است:

۱. وَلَا حَمْدَ عَقَبَ مِنْهُمْ الْحُسَيْنُ الْجَدُوعِيُّ بِنُ أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ وَمِنْ وُلْدِهِ زَيْدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَحَمْرَةُ الدَّاعِي بِنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَدُوعِيِّ وَعَلِيُّ الْأَصَمِّ بِنُ الْحُسَيْنِ لَهُ ذَيْلٌ وَأَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْجَدُوعِيِّ كَانَ يَقُمُ، قَالَ ابْنُ طَبَّاطَبَا لَهُ وَلَدٌ يَمْرُؤُ وَمِنْ وُلْدِهِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَدُوعِيِّ وَلَمْ يَذْكُرْهُ شَيْخُ الْعَمَرِيِّ وَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِنُ طَبَّاطَبَا وَلَا شَيْخُ الشَّرَفِ الْعَبِيدِيِّ وَأَصْرَائِهِمْ وَلَهُ عَقَبٌ بِأَبْرُقُوهِ فِيهِمْ رِيَّاسَةٌ وَتَقَدَّمَ مِنْهُمْ السَّيِّدُ الْجَلِيلُ عَمِيدُهُمْ وَسَعِيدُهُمْ تَاجُ الدِّينِ نُصْرَةُ بْنُ كَمَالِ الدِّينِ صَادِقُ بْنُ نِظَامِ الدِّينِ مُجْتَبَى بْنُ شَرْفِ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ فَخْرِ الدِّينِ مُرْتَضَى بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْفَقِيهِ بِعَمِّ ابْنِ إِسْمَاعِيلِ الْمَذْكُورِ.

[۲. ابی القاسم صحیح است.]

«وَقُتِلَ تاجُ الدِّينِ بِأَبْرُقُوهِ قَتْلَهُ غُلَامٌ لَهُ بِأَسْوَدٍ اسْمُهُ ظَفَرٌ وَقُتِلَ كَمَالُ الدِّينِ فِي واقِعَةِ الْمَلِكِ الْأَشْرَفِ لَمَّا دَخَلَ إِلَى أَبْرُقُوهِ وَكَانَ لِتاجِ الدِّينِ أَخٌ اسْمُهُ مُبَارَكٌ شَاهٍ يُسَلِّقُ جَلالَ الدِّينِ كَانَ رَجُلًا جَيِّدًا وَكَانَ لَهُ إِبْنانِ أَحَدُهُمَا الْحَسِينُ دَرَجَ وَالْآخَرُ الْحَسَنُ كَمَالُ الدِّينِ إِلَى آخِرِهِ.»

و در حاشیه عمده الطالب مسطور است: «وَكَانَ دُخُولُ الْمَلِكِ الْأَشْرَفِ أَبْرُقُوهِ وَغَارَتُهُ هُنَاكَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَسَبْعِمِائَةٍ.»

و در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که در برق‌رود قم که مشهور است به رودخانه بیرقان، امامزاده‌ای مدفون است به نام شاهزاده اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام و چنین معلوم می‌شود که آن امامزاده جلیل‌القدر همین اسماعیل بن احمد است که در قم بوده است و نسب او بدین قرار است:

اسماعیل بن احمد بن حسین بن احمد بن حسین بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام و پسرش حسین بن اسماعیل از جمله فقها بوده است و از مشهد او تا قم قُرب شش فرسخ راه می‌باشد و در اطراف کثرت زائرین و نذورات و جلالت قدر او هم بیاناتی نموده. سپس می‌نگارد که وادی برقه‌رود را در ازمنه سابقه سکنه بسیاری بوده است و احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقی هم در همان جا سکونت داشته؛ چنانچه در کتب رجال مسطور است که چون یوسف بن عمرو تَقَفَى والی عراق شد و زید بن علی بن الحسین علیه السلام را شهید ساخت، جد احمد بن محمد بن خالد؛ یعنی محمد بن علی، را هم محبوس گردانیده، به قتل رسانید و خالد در آن زمان طفل بود و با پدرش عبدالرحمان از کوفه گریخته، به برقه‌رود قم درآمده، متوطن گشت و جد شاهزاده اسماعیل هم که حسین رقی خوانده می‌شود، محتمل است که حسین برقی بوده و رقی از اغلاط ناسخ بوده باشد و صاحب قاموس می‌نگارد که برقه نام دهی است از دهات قم، و در معجم البلدان هم مسطور است که «بَرَقَهُرُودٌ مِنْ قُرَاءِ قُمْ مِنْ نَوَاحِي الْجَبَلِ.»

سخن در اطراف برق‌رود قم

ولی بیان صاحب کتاب انوار المشعشعین و همچنین محدث جلیل حاج شیخ عباس قمی در تطبیق برقه‌رود بایبرقان خالی از اشکال و غرابت نبوده، به طور قطع اجتهادی است در برابر نص، و نگارنده را در این باب عقیدتی است که ذیلاً می‌نگارد و علمای نَسابه را از این‌گونه تأویلات فارغ می‌سازد.

و آن عقیدت این است که برق‌رود از محال جاپلق است و اکنون بربرود خوانده می‌شود و سابقاً؛ یعنی در دوره عرب اشعری، تمامت قُرای آن ناحیت جزء محال قم بوده‌اند و برای اثبات این معنی استناد می‌جوید به گفته تاریخ باستانی قم که در چند مورد نام جاپلق و برق‌رود را با یکدیگر ردیف قرار داده، معاً ذکر کرده است؛ و از جمله، در جایی که از خروج عبدالرحمان بن محمد بن اشعث کندی و انهزام او در ذَیْرُ الْجَمَاجِمِ بصره و پراکنده شدن اصحاب وی در شهرها سخن می‌راند و از جمله تابعین او چهار قبیله‌ای را که به طرف اصفهان پراکنده شده، در آن حدود فرود آمدند و هر قبیله‌ای در گوشه‌ای مقام و منزل گرفتند، ذکر می‌کند، می‌نگارد: «و جمعی از اصحاب عبدالرحمان روی به اصفهان آوردند و آنها چهار قبیله بودند (تَیْم و قَیْس و عَنزَه یا عَدِی و اشاعره) که قبیله تیم به قریه طیره یا تهران از توابع رُستاق‌های جی اصفهان و قبیله قیس به رستاق انار و کمره و قبیله عنزه یا عَدِی به رستاق جاپلق و برقرود و قبیله اشاعره به رستاق کمیدان قم نزول نموده، هر کدام در نقطه‌ای مَتَمَكُن گشتند، الی آخره.»

و همچنین در چند مورد دیگر هم جاپلق و برق‌رود را با یکدیگر توأم نام می‌برد که با توجه به این سند تاریخی مربوط به یک‌هزار سال قبل، تمام توجیحات سابق‌الذکر بی‌اعتبار و حدسیات بلاثر می‌شود.

و بنابراین، باید گفت که بربرود کنونی همان برق‌رود زمان اعراب است که احمد برقی هم در آنجا سکونت داشته، بدانجا نسبت داده شده است.

بقعه شاهزاده اسماعیل

شاهزاده اسماعیل از امامزادگان جلیل‌القدر و تربتش مطاف مردم شهر و محل نذورات بسیاری بوده، دارای بقعه نیکو و گنبدی کاشی و مخروطی هشت تَرَکی و صحنی آجری مشتمل بر چند حجره که در نقطه مرتفعی از کوه واقع است، می‌باشد. و در اوایل پاییز هر سال معمول است که اهالی شهر و قُرای اطراف دسته به دسته جهت زیارت تربت آن امامزاده در رودخانه بیرقان گرد آمده، چه بسیار اتفاق می‌افتد که در تمام باغات مزرعه بیرقان که مجاور آن امامزاده واقع است، نقطه خالی یافت نمی‌شود.

بانی بقعه شاهزاده اسماعیل

و بقعه شاهزاده اسماعیل از بناهای سده هفتم هجری و بانی اولیه آن نامعلوم [است] و همین قدر با توجه به کاشی‌هایی که در آن بقعه به کار رفته است و مخصوصاً کاشی‌هایی که دارای صورت سه سوار مغول است، می‌توان ادعا کرد که بانی بقعه مزبور از امرای دولت هلاکوخان و یا خواجه نصیرالدین طوسی قمی وزیر وی بوده است.

کاشی‌های شاهزاده اسماعیل

و ناگفته نماند که از جمله کاشی‌های گران‌بهایی که به موزه آستانه مقدسه قم انتقال داده شده است، چند عدد کاشی هم از بقعه شاهزاده اسماعیل بوده است که یکی از آنها از لحاظ قدمت و نفاست حائز اهمیت بیشتری است و آن کاشی هشت تَرَک (کوکبی) است و وسط آن با زمینه قهوه‌ای طلایی دارای گل و بوته و صورت سه سوار مغول و حاشیه آن به عرض دو سانتی‌متر با زمینه سفید که به خط نسخ برجسته اشعار زیر بر آن نوشته شده است:

چو پیکار کیخسرو آمد پدید	زمن جادویی‌ها بسباید شنید
بر این داستان برشمارم همی	به سنگ اندرون لاله کارم همی

و دنباله آن اشعار مجموعاً هشت بیت [است] که به هر ترکی یک بیت نوشته شده است. اندازه خشت مزبور ۳۰ در ۳۰ سانتی متر و در سال ۶۶۱ هجری و در دوره سلطنت هلاکو خان مغول ساخته شده است.

توسعه بقعه در زمان فتحعلی شاه قاجار

و این بقعه همچنان باقی بود تا در سال ۱۲۱۶ قمری و چون حسین قلی خان قاجار برادر فتحعلی شاه در مدت حکومت خود در کاشان اقتدار و استقلال تام و تمامی یافته، تدریجاً به هوای سلطنت افتاده و به تدارک مقدمات این مهم پرداخته بود و از طرفی، برادر او فتحعلی شاه هم بر مقصد باطنی وی آگهی جسته، سپاهی به منظور دفع وی از مرکز اعزام و در مقابل او حسین قلی خان هم لشکری برای دفاع از خویش آماده ساخته، با عجله از کاشان بیرون آمده، به استقبال آنها بشتافت و در بین راه قم لشکر او با سپاه پادشاه برخورد شده، بین طرفین جنگ سختی درگرفته، تا چند روز آتش آن شعله ور بود و بالاخره لشکر حسین قلی خان منهزم و متواری گشته، خود او هم از بی راهه به طرف قم فرار کرد و در کوه‌ها شبانه راه می‌پیمود تا در بلوک کوهستان در پنج فرسنگی شهر قم به قریه بیرقان رسیده، به زیارت شاهزاده اسماعیل مُشرف [شد] و در زیر گنبد آن امامزاده نذر شرعی کرد که اگر از این مهلکه جان به سلامت به در برد، بقعه شاهزاده اسماعیل را تعمیر و مرمت نماید.

سپس از بیرقان بیرون آمده، خود را به حرم مطهر فاطمه معصومه - سلام الله علیها - که بست بود، رسانید و در آنجا مُتَحَصِّن بماند و مادر خود مهد علیا را در دربار شاهانه به شفاعت فرستاده، بالاخره خاقان از سر تقصیر وی درگذشت و دیگر باره او را به حکومت کاشان برگماشت و حسین قلی خان با کمال جلال و عظمت به مقر حکومت خویش رهسپار و بلافاصله به ساختمان آن بقعه اقدام [کرد] و به احداث صحن و تعمیر بقعه و گنبد آن امامزاده پرداخت.

و در سال ۱۲۶۰ هم سید جعفر نوش آبادی چاه آبی در وسط صحن مزبور در قلعه کوه حفر [کرد]، ولی نتوانست آن را به آب برساند تا در سالی که جناب آقاخان

محلاتی، پیشوای فرقه اسماعیلیه، برای تفرُّج به وشنوه آمده بود، دستور حفر چاه مزبور را داده، آن قدر کاوش کردند تا از قعر چاه چشمه آب خوشگوارى نمودار [شد] و آب آن تا چهار متر بالا آمد و زوَار از جهت آب هم مُرْفَه الحال گشتند و در سال ۱۲۹۱ هم مجدداً گنبد آن امامزاده به دست قنبرعلی خان نوش‌آبادی تعمیر شد و در سال ۱۳۰۵ هم ایوان شمالی بقعه از طرف فقید سعید جناب حاج میرزا سید حسین متولی باشی احداث گردید.

مدفن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام

و ناگفته نماند که در جوار مدفن شاهزاده اسماعیل، امامزاده حمزه هم که از احفاد حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام است نیز به خاک سپرده شده است.

حالات شاهزاده احمد بن قاسم بن علی بن جعفر

و اما حالات قاسم بن احمد بن علی بن جعفر علیه السلام و حالات اعقاب او؛ از کتاب تعلیقه بهبهانی چنین مستفاد می‌گردد که قاسم بن احمد از زوَات حدیث و ثقه بوده است؛ چنانچه از کتاب عیون نقل کرده است که روایت می‌کند عیاشی از یوسف بن نویخت و او از قاسم بن علی بن جعفر و او از پدرش الی آخره، و اگرچه در عیون قاسم بن علی بن جعفر العریضی ضبط شده است، ولی باید گفت که نام احمد ساقط شده؛ چون در بین فرزندان علی بن جعفر هیچ‌یک به نام قاسم نبوده‌اند، و در کتاب انوار المشعشعین هم مسطور است که در هیچ‌یک از کتب انساب نیافتم که علی بن جعفر را فرزندی به نام قاسم بوده باشد. علی هذا، باید گفت که قاسم فرزند احمد بن علی بن جعفر منظور است و یک واسطه که نام احمد بوده باشد، اسقاط شده است. و ناگفته نماند که قاسم بن احمد را دو پسر و یک دختر است؛ یکی به نام علی و دیگری به نام ابوالحسین احمد و آخری به نام فاطمه که این فاطمه مادر محمد عزیزی فرزند عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام است که به سید سربخش معروف می‌باشد. چنانچه حالاتش در همین فصل مذکور افتد.

و اما علی بن قاسم نیز مانند پدر از روایت حدیث بوده است؛ چنانچه در تعلیقه بهبهانی نیز از کتاب عیون نقل کرده است که روایت می‌کند یوسف بن نوبخت از علی بن قاسم العریضی الحسینی الی آخره.

حالات شاهزاده احمد بن قاسم

و اما حالات فرزند دیگر قاسم به نام ابوالحسین احمد؛ در کتاب تاریخ قم مسطور است که از فرزندان احمد بن علی بن جعفر العریضی که به قم درآمدند، یکی ابوالحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العریضی است و نمی‌دانم که او به همراهی پدر خود قاسم به قم آمد و یا منفرداً، و به من چنین رسیده است که احمد بن قاسم مُقَعَد و عَیْن بود و به واسطه بروز آبله هر دو چشمانش نابینا و تباه شده بود و چون او را وفات رسید، به مقبره قدیمی مالون مدفون گشت و تربتش را مردم قم زیارت می‌کردند. و بر سر تربت او سایبانی ساخته بودند و چون اصحاب خاقان مفلحی ترکی که در مقدمه سپاه موسی بن بغا، والی عراق در زمان خلافت المعتز بالله عباسی، برای انتزاع قزوین و زنجان از حیطه تصرف ناصر، داعی کبیر، پادشاه طبرستان مأمور بودند، در سال ۲۵۴ قمری به قم درآمدند، آن سایبان را هم از سر تربت او بکشیدند و مدتی هم بدین منوال بود تا در سال ۳۷۱ که برخی از مردمان نیکوکار قم در عالم رؤیا چنین دیدند که مدفون در آن تربت مردی فاضل بوده، در زیارت قبرش هم ثواب و اجر بسیاری است، از این رو، دیگر باره بنایی از چوب بر سر قبر او بساختند و مردم مجدداً به زیارت وی می‌رفتند. و جمعی از ثقات نقل کردند که اشخاصی که دارای دردهای کهنه و مُزْمِنی بودند و یا در عضوی از اعضایشان درد و یا زخمی وجود داشت، بر سر تربت وی رفته، شفا می‌طلبیدند و به برکت روح شریفش از آن درد و علت شفا می‌یافتند. اِنْتَهی.

بقعه شاهزاده احمد بن قاسم تاریخی است

و ناگفته نماند که مدفن شاهزاده احمد بن قاسم در نزدیکی دروازه جنوبی (دروازه قلعه) قم و در داخل شهر و دارای بقعه قدیمی و مستحکم و گنبدی شلجمی شکل

از کاشی و دو صحن کوچک و متوسط بوده است و نسب شریف او بدین قرار است:
 احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام.
 و در کتاب انوار المشعشعین مسطور است که محتمل است قبر فاطمه خواهر او
 (مادر محمد عزیزی) هم در همان بقعه بوده باشد؛ زیرا در داخل آن بقعه آثار دو قبر
 نمودار است و مؤید این احتمال چیزی است که در تاریخ قم نگاشته، دایر بر این که
 فاطمه بنت قاسم بن احمد بن علی بن جعفر و مادر محمد عزیزی هم به مقبره
 مالون مدفون است و او را در همان جا زیارت می‌کنند. اُنْتَهَى.
 و مقبره مالون همین قبرستان شاهزاده احمد بن قاسم می‌باشد - چنانچه بعداً
 ذکر خواهد شد.

بانی گنبد شاهزاد احمد بن قاسم و تاریخ بنای آن

و چنانچه مرقوم افتاد، بر سر تربت شاهزاده احمد بن قاسم بقعه و گنبدی است
 قدیمی و مستحکم و در عین حال، زیبا و قشنگ. به طوری که از کتیبه‌های داخلی
 بقعه به دست می‌آید، بانی بقعه و گنبد مزبور، خواجه علی بن اسحاق است که از
 رجال و وزرای عصر خود بوده، در یکی از سه بنای باغ گنبد سبز مدفون است و
 تاریخ بنای آن بیستم ماه محرم به سال ۷۰۸ قمری ثبت گردیده و البته صورت گنبد
 قدیمی بعداً تغییر یافته است و گنبد کنونی را جدیداً ساخته و پرداخته‌اند، لکن
 سقف درونی گنبد مانند اصل بنای بقعه؛ چنان‌که وزیر مزبور بیان کرده بوده است،
 باقی و بدون تغییر و تعمیری برقرار و دارای گچ‌بری‌هایی دل‌پذیر و کتیبه‌هایی
 جالب توجه می‌باشد که هر بیننده‌ای را مسرور می‌گرداند.

توصیف کتیبه‌های داخلی بقعه احمد بن قاسم

و چنانچه اشاره رفت، در قسمت داخلی گنبد، سه کتیبه گچ‌بری قدیمی و بسیار جذابی
 وجود دارد که اولی در قسمت علیای گنبد و به خط کوفی و دومی قدری پایین‌تر و به
 خط ثلث و آخری زیر آنها و به خط نسخ می‌باشد که در کتیبه پایین، سوره مبارکه ﴿یس﴾

را با خط نسخ بسیار ممتازی نوشته و گچ‌بری کرده‌اند و در کتیبه و سُطپی عبارات زیر را با خط ثلث خوانا و جالبی نیز نوشته و گچ‌بری نموده‌اند و متن کتیبه این است:

«قَدْ أَمَرَ بِنَاءِ هَذِهِ الْعِمَارَةِ الرَّفِيعَةِ وَالرَّوْضَةِ الشَّرِيفَةِ مَرْقَدِ الْإِمَامِ الْمَظْلُومِ أَحْمَدَ بْنِ قَاسِمِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام الْأَصْحَابِ الْأَعْظَمِ الْأَعْدَلِ الْأَعْلَمِ مَلَاذُ طَوَائِفِ الْأُمَمِ مُسْتَعِيدِ أَرْبَابِ السَّيْفِ وَأَصْحَابِ الْقَلَمِ ضَاحِبِ دِيْوَانِ الْمَمَالِكِ وَالْأَمَمِ مَلْجَأِ الْعُظَمَاءِ الْعَالَمِ^۱ مَوْثِلِ صِنَادِيْدِ بَنِي آدَمَ وَلِيِّ الْمَوَاهِبِ وَالنَّعَمِ عَضُدِ الْحَقِّ الْمَنْصُورِ بِنُصْرَةِ النَّاصِرِينَ قَوَامِ الْحَقِّ وَالْدُّنْيَا وَالْآدَمِ مَغِيْثِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ عَلِيُّ بْنُ الصَّاحِبِ الْأَعْظَمِ السَّعِيدِ عَزُّ الْحَقِّ وَالْدُّنْيَا وَالْآدَمِ إِسْحَاقُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّفِيِّ الْمَاضِي عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَالَهٗ قَدْرَهٗ، بِعَمَلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي شُجَاعٍ فِي عِشْرِينَ مِنْ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ ثَمَانِيَّةٍ وَسَبْعِمِئَةٍ (۷۰۸)».

و کتیبه بالا که به خط کوفی گچ‌بری شده است، از چشم دور و از این رو عباراتش خوانده نمی‌شود.

سه مقبره در باغ گنبد سبز

بناهای تاریخی در گنبد سبز

چون بنای شاهزاده احمد بن قاسم از علی بن اسحاق بن علی الصّفی که از وزرای نامی و رجال سامی عصر خود شمرده شده و شخصاً از اهل آوه و از بستگان وزیر شهیر، مؤیدالدین قمی، و در اطرف قم و کاشان آثار خیریه بسیاری داشته است، می‌باشد و مدفن این وزیر هم در باغ سبز نزدیکی مشهد علی بن جعفر العریضی واقع و در آن باغ هم سه بقعه ساخته شده که به گنبد‌های باغ گنبد سبز مشهور و هر سه گنبد هم از بناهای کهن و تاریخی این شهر و شایان توجه به شمار می‌آیند. علی‌هذا، به طور اختصار در مقام توصیف از بناهای نام‌برده برآمده، می‌نگارد که در وسط باغ مصفایی که به باغ گنبد سبز نامیده می‌شود، سه مقبره قدیمی مشهود و هر

[۱. عَظَمَاءِ الْعَالَمِ صَحِيحٌ اسْت.]

سه دارای گنبد‌های مخروطی و مُثَمَّن (هشت تَرُکی) از کاشی و در کمال استحکام و عموماً دارای گچ‌بری‌های زیبا و جالب توجهی می‌باشند که اخیراً به دستور دولت از طرف اداره فرهنگ قم تعمیر و مرمت گردیده است.

سطح داخلی این سه گنبد از سقف تا بن همه دارای گچ‌بری و در کمر بند آنها به خط ثلث بسیار مرغوبی کتیبه‌ای است مشتمل بر اسامی مدفونین و بر جزوهای هشت‌گانه هر یک از بناها نیز با خط ثلث ممتازی سوره‌های مبارکه قرآنی گچ‌بری گردیده، در قسمت بالای بنا (گرداگرد سطح درونی گنبد) هم اسامی معصومین نیز گچ‌بری شده است.

توصیف گنبد جنوبی

اما بنای جنوبی که اکنون گنبد آن از میان رفته و بدون سقف فقط پایه‌های آن تا کمر بند بنا برجاست، در بالای آن کتیبه‌ای است به خط ثلث که از گچ بریده‌اند و سوره مبارکه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱ را تا آیه ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۲ بر آن بیرون آورده‌اند و تعجب در این است که این کتیبه در زیر باران و برف چگونه سالم باقی مانده است.

و زیر آن کتیبه دیگری است نیز به خط ثلث و گچ‌بری که اغلب جملات آن در زیر باران شسته شده و برخی از قسمت‌های آن هم به کلی ریخته است و آنچه خوانده می‌شود، به شرح زیر است:

از ابتدا به مقدار یک متر ریخته. پس از آن خوانده می‌شود: «بِنَاءُ هَذِهِ الْقُبَّةِ الرَّفِيعَةِ وَالسُّدَّةِ الْمَنِيَعَةِ الْمَوْلَى^۳ الْأَجَلِّ الْأَعْظَمِ أَعَدَلَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ» و بعد از آن به مقدار دو متر ریخته است و مقداری هم که باقی است، خوانده نمی‌شود و سپس خوانده می‌شود: «صَفِيُّ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ عَلِيٌّ أَعَزَّ اللَّهُ أَنْصَارَهُ وَضَاعَفَ اقْتِدَارَهُ

[۱. سوره فتح، آیه ۱: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.]

[۲. سوره فتح آیه ۴: ... و خداوند دانا و حکیم است.]

[۳. لِمَوْلَى، صحیح است.]

رَسَمَ مَرْقَدَ عَمِّهِ الصَّاحِبِ الْأَعْظَمِ الْأَعْدَلِ الْأَعْلَمِ اصْبِيلِ الدَّوْلَةِ وَالَّذِينَ جَمَالِ الْإِسْلَامِ
وَالْمُسْلِمِينَ وَوَلَدِهِ وَفَلْدَةَ كَبْدِهِ الصَّاحِبِ الشَّهِيدِ الْمَغْفُورِ جَمَالِ الدَّوْلَةِ وَالَّذِينَ عَلَيَّ
بْنِ أَبِي الْمَعَالِيِّ بْنِ عَلِيِّ الصَّفِيِّ بَرَّ دَالَهُ مَضَجَعَهُمَا وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَرْجِعَهُمَا فِي شَهْوَرِ
سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَسَبْعِمِئَةٍ (۷۶۱) بِعَمَلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي شُجَاعٍ.»

که از این کتیبه به دست می آید که در این گنبد دو تن مدفونند؛ یکی عموی علی
الصَّفِيِّ مُكْنَى به أَبُو الْمَعَالِيِّ است که نامش در کتیبه ریخته شده و نامعلوم است و
دیگری فرزند او علی بن ابی المعالی.

و هم معلوم می شود که بانی این بنا علی الصَّفِيِّ است و به طوری که در سفرنامه
نجم الدوله مسطور است، هر دو تن از اهل فضل و کمال بوده اند و جمال الدین علی
علاوه، ادیب و شاعر هم بوده است و دیوانی هم داراست. ولی نام ابوالمعالی
اسحاق است و این علی بن اسحاق بن علی الصَّفِيِّ همان کسی است که گنبد
شاهزاده احمد بن قاسم را بنا نموده است؛ چنانچه گچ بری این گنبد هم از محمد بن
علی بن ابی شجاع و نام برده هم همان شخصی است که گچ بری گنبد شاهزاده
احمد بن قاسم را انجام داده است.

گنبد وُسْطَى و نام مدفون در آن گنبد

و اما گنبد وُسْطَى در بالای آن کتیبه ای است دورادور گنبد به خط کوفی و گچ بری
مشتمل بر آیات قرآنی.

و در زیر آن کتیبه دیگری است به خط ثلث که ابتدای آن سوره مبارکه ﴿قَدْ أَفْلَحَ
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ﴾^۱ تا آیه ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۲ و پس از آن خوانده می شود: «رَبِّ اغْفِرْ لِسَاكِنِي الْمَرْقَدِ اللَّطِيفِ

[۱. سوره مؤمنون، آیات ۱ تا ۵: مؤمنان رستگار شدند. آنها که در نمازشان خشوع دارند و آنها که از لغو و بیهودگی
رویگردانند و آنها که زکات را انجام می دهند و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند.]

[۲. سوره مؤمنون، آیه ۸: و آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.]

الصَّاحِبِ الْأَعْظَمِ الدَّسْتُورِ الْأَعْلَمِ الْمَعْرُوفِ بِقَاطِبَةِ الْأَلْقَابِ خَواجِه جَمالِ الْحَقِّ
وَالدِّينِ عَلِيِّ وَأَبِيهِ الْأَمِيرِ جَلالِ الدِّينِ وَأَخاه^۱ خَواجِه عِمادِ الدِّينِ مَحْمُودٍ وَأَخاه^۲
خَواجِه صَفِيِّ الدِّينِ أَدْخَلَهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ أَجْمَعِينَ فِي سَنَةِ ۷۹۲هـ.»

و از کتیبه فوق معلوم می‌شود که در این گنبد یک پدر به نام امیر جلال‌الدین و سه
پسر او یکی به نام خواجه جمال‌الدین علی و دیگری خواجه عمادالدین محمد و
آخری خواجه صفی‌الدین مدفونند.

و گرداگرد هر ستون از هشت ستون بقعه از بالا به زیر کتیبه‌ای است نیز ثلث و
گچ‌بری [شده] که سوره مبارکه ﴿یس﴾ را از بالا شروع کرده، چون به پایین هر ستون
می‌رسد، باز رو به بالا بر می‌گردد؛ یعنی در هر ستونی دو کتیبه واقع است.
و پیرامون سطح داخلی گنبد هم سرتاسر گچ‌بری و دارای نقش گل و بوته‌ای
است که با کمال مهارت و زیبایی اسامی شریفه ائمه معصومین علیهم‌السلام را در وسط آنها
از گچ بریده‌اند و نام مبارک پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام متقیان علی‌هم‌السلام را هم با
شیوه و طرز بدیع در آن گنجانیده‌اند.

گنبد شمالی آنها و نام مدفون در آن

اما گنبدی که در قسمت شمالی باغ مزبور و زیر دو گنبد سابق واقع است، چنین
می‌نمایند که آن گنبد از دو گنبد سابق الذکر قدیمی‌تر و بنای آن مربوط به قبل از قرن
هشتم هجری بوده باشد، لکن تاریخ بنا و مدفونین در آن نامعلوم و در آلسنه و افواه
عامه هم به قبر سعد و سعید، دو نفر از بزرگان اعراب اشعریین قم، مشهور است،
ولی قویاً حدس زده می‌شود که این بقعه مدفن عطاءالملک میر محمد حسنی بوده
باشد که بنای بقعه علی بن جعفر به سال ۷۰۴هـ از جمله آثار خیریه اوست -
چنانچه بعداً ذکر می‌شود.

[۱. آخیه صحیح است.]

[۲. آخیه صحیح است.]

مقبره مالون

باری ناگفته نماند که اولاً، مقبره مالون از گورستان‌های خیلی قدیمی این شهر و از زمانی دایر بوده است که نامی از شهر قم هم در میان نبوده؛ به جای شهر کنونی هفت قریه و دیه به نام کمیدان و سگن^۱ و جانبادان و قزدان (قهبان کنونی) و مالون و جمر (گمر) و ممجان وجود داشته که این قبرستان مربوط به قریه مالون بوده است و به طوری که از کتاب انوار المشعشعین مستفاد می‌شود، دامنه آن تا مزار علی بن جعفر توسعه و ادامه داشته است؛ به طوری که تربت آن امامزاده هم در مقبره مالون واقع بوده است.

کاشی‌های گران‌بهای این امامزاده

و ثانیاً، بنا به حکایت کتاب مزبور، مشهد شاهزاده احمد بن قاسم هم مانند بقعه علی بن جعفر دارای کاشی‌های نفیسه و گران‌بهای بوده و مخصوصاً کاشی‌های اطراف مرقد و روی قبر آن امامزاده خیلی ذی‌قیمت و از لحاظ قدمت و نفاست ممتاز بوده است که به واسطه نداشتن خُدام و مراقبِ مسئول تدریجاً آنها را کنده و برده‌اند و اکنون اطراف مرقد و روی آن را با کاشی‌های معمولی خشتی فیروزه‌ای پوشانیده‌اند.

و اما اعقاب حسن بن علی العریضی

در تاریخ قم مسطور است که دیگر از فرزندان حسن بن علی بن جعفر علیه السلام که به قم آمدند، عبدالله بن حسن بن علی بن جعفر است که از فقها و راویان حدیث بوده است و از اعقاب او نام و نشانی نیافتیم، ولی در عمدة الطالب مسطور است که عبدالله بن حسن را دو پسر به نام علی و موسی بوده است که هر دو هم دارای اعقابی می‌باشند. و در کتاب *قُرْبُ الْأَسْنَادِ حَمِیرِی* احادیث چندی از عبدالله بن حسن روایت کرده است و بِالْجَمَلِ، در وثاقت و جلالت وی تردیدی نیست و مدفنش در قم نامعلوم است.

۱. سگن مخفف سنگلاخ، و زمین سنگزار را می‌نامند.

بخش سوم: توصیف مشهد علی بن جعفر و کاشی‌های آن

بارگاه مُنْتَسَب به امامزاده جلیل علی بن جعفر دارای بقعه مُجَلَّل و قدیمی و گنبدی دوازده تَرُکی و مخروطی شکل از کاشی، و صحنی وسیع مشتمل بر حجرات زیبا و متعددی [است] که صاحبان قبور جدیداً احداث کرده‌اند و باغی مُصَفَّأ و مُشَجَّر نیز مشتمل بر حجرات چند و آب‌انباری تازه‌ساز و ایوانی در طرف شمالی بقعه در کمال شکوه که ازاره آن تا کمر بند از کاشی‌های نفیس، و زیر طاق بند کتیبه‌ای به خط ثلث نیز از کاشی،^۱ و سقفی از مُقَرَّنَس گچی که در نهایت ظرافت و مهارت نقاشی و با لاجورد و طلا رنگ‌آمیزی شده است، می‌باشد.

و در جَنِبِ بقعه سابقُ الذَّکر بقعه دیگری است نیز قدیمی و مستحکم که مدفن چندین تن از سادات کرام و حجج اسلام و غیر آنها می‌باشد.

مدفن محمد بن موسی الکاظم علیه السلام در بقعه علی بن جعفر

و در بقعه علی بن جعفر، امامزاده محمد بن امام موسی الکاظم علیه السلام هم مدفون و قبر او با قبر علی بن جعفر متصل [است] و معاً دارای یک ضریح از کاشی و ضریح دیگری از چوب [می‌باشند] و روی قبر هم مشتمل بر دو لوح نفیس از کاشی بوده است که اکنون به موزه آستانه مقدسه انتقال داده شده است و در فصل آینده به ذکر حالات شاهزاده محمد بن موسی الکاظم علیه السلام خواهد پرداخت.

۱. ناگفته نماند که روی کتیبه کاشی قدیمی کتیبه دیگری هم به طول ده متر و به عرض پنجاه سانتی متر مشتمل بر حالات علی بن جعفر نقلاً از این کتاب به خط نستعلیق که در چهار سطر بر روی سنگ نوشته و حجاری گردیده و در کمر بند ایوان مزبور در سال جاری نصب شده است، می‌باشد. بانی این کتیبه آقای عباس کریم‌خانی نقاش‌باشی تهرانی، و نویسنده آن آقای عباس بحرینی خوش‌نویس معروف به عشقی قمی، و حَجَّارَش استاد حسن فرهادی، و سال نصب ۱۳۶۲ قمری می‌باشد، و ناگفته نماند که کریم‌خانی از مردان خَیَّر و نظربلند تهرانی است و در سال ۱۳۶۰ هم از گنبد علی بن جعفر و کاشی‌های آن و همچنین خود بقعه تعمیر نموده؛ سقف ایوان جلوی بقعه را که مُقَرَّنَس گچی است، با طرز جالبی به رنگ طلا و لاجورد نقاشی کرده، در ضلع شرقی صحن هم بنایی برای مدفن خویش بنا نهاده است.

بقعه علی بن جعفر عریضی و کتیبه‌های آن

بنای مشهد علی بن جعفر العریضی از عطاءالملک میر محمد حسینی است که از سال ۷۴۰ به پایان رسیده است و در کمر بند بقعه مزبوره کتیبه‌ای است که بر روی آن عبارات زیر خوانده می‌شود:

«تَجْدِيدُ عِمَارَةِ الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ مَضْجَعِ الْأِمَامَيْنِ السَّيِّدَيْنِ الْمَعْصُومَيْنِ الْمَظْلُومَيْنِ الطَّاهِرَيْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ وَأَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا لِلْمَوْلَى الْمُؤْتَصِّي الْأَعْظَمِ صَاحِبِ الْأَعْدَلِ الْأَخْسَبِ الْأَنْسَبِ عَلَاءِ الْحَقِّ وَالْدُنْيَا وَالْدِينِ جَلَالِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ عَطَاءِ الْمَلِكِ مِيرِ مُحَمَّدِ الْحُسَيْنِيِّ أَعَزَّهُ اللَّهُ فِي الدَّارَيْنِ، فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَسَبْعِمِئَةٍ (۷۴۰).»

و بر دیوار شرقی بقعه نیز در داخل بقعه کتیبه‌ای است و بر روی آن نوشته شده است:

«أَيُّمُهُ هَذَا الْخَلْقِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ مَوَدَّتُهُمْ فَرَضٌ وَأَقْوَالُهُمْ حَجَّةٌ^۱

فِي سَلْخِ رَبِيعِ الْآخِرِ سَنَةِ سَبْعِمِئَةٍ، دِعاگوی مردان، بهرام قزینی.»

و بر دیوار جنوبی بقعه هم اشعار معروف شافعی نوشته شده است که مطلع آن این است:

«إِلَيْكُمْ كُلُّ مَكْرَمَةٍ تَوُولُ،^۲ إِلَى آخِرِهِ.»

و در آخر اشعار این عبارات خوانده می‌شود: «بنده علی مسعود دوازده من

روغن چراغ نذر کرد هر ساله برساند»، و در داخل گنبد مطهر چنین نوشته شده:

«أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

بنای صُفَّة متصل به مشهد علی بن جعفر

و در قسمت شرقی و متصل به بقعه علی بن جعفر بنای دیگری است صُفَّة مانند و مستحکم و قدیمی که مدفن جمعی از علما و سادات و مردم متفرقه در آنجا می‌باشد. این بنا در سال ۱۳۴۵ قمری از طرف شاهزاده فرمان‌فرما تعمیر گردیده است و در موقع کندن و تسطیح زمین قبری کشف شد و سنگی بزرگ و قطور قدیمی

[۱. امامان این مردم، پس از محمد ﷺ دوست داشتنشان واجب و سخنانشان حجت است.]

[۲. هر بزرگواری ای به شما برمی‌گردد.]

(لوح قبر) روی آن افتاده بود که از زیر خاک نمودار شد و بر روی آن با خط ثلث برجسته و زیبایی عبارات زیر کنده شده بود، ولی تاریخ آن ریخته، و خوانده نمی‌شد و این سنگ در گوشه همان بنا تاکنون هم موجود است:

«هَذَا مَدْفَنُ الْعَلَامَةِ الْمُرتَضَى الْمُجْتَبَى الْأَعْظَمِ الْأَكْرَمِ السَّيِّدِ النَّقِيبِ نِظَامِ الدِّينِ
سلطان^۱ احمد بن الْمُرتَضَى بنِ النَّقِيبِ الْمُغْفُورِ السَّيِّدِ فَخْرِ الدِّينِ نَقِيبِ الرِّضَوِيِّ.»

و این سلطان احمد از اسلاف و اجداد سادات امجاد رضوی است که معاصر پادشاهان صفویه بوده. بنابر آنچه علامه نسابه السید شهاب‌الدین النجفی در مُشْتَجَرَاتِ خود ضبط کرده‌اند، تولیت امامزاده خاک‌فرج و مسجد امام را هم دارا بوده.

مدفن محمد بن قاسم الرضوی

و تخته سنگ قطور و بزرگ دیگری هم نیز هویدا گشت که اغلب جملاتش ریخته است و آنچه خوانده می‌شود، این است: «هَذَا الْمَدْفَنُ (مقداری ریخته) مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَاسِمِ بْنِ مِيرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ الرِّضَوِيِّ (و بقیه خوانده نمی‌شود).» و در قسمت شرقی صحن علی بن جعفر هم باغ مصفایی است که اطراف آن را هم صاحبان قبور، حجرات متعددی ساخته‌اند و برابر بقعه هم حجرات گوناگونی ساخته شده است که برای بقعه علی بن جعفر صحن وسیع و زیبایی تشکیل داده است و مخصوصاً یکی از آن حجرات را که آقای عباس کریم‌خانی، نقاش تهرانی، برای مدفن خود ساخته، بسیار جالب توجه و شکیل است.

کاشی‌های گران‌بهای علی بن جعفر

و ناگفته نماند که مشهد علی بن جعفر از ایوان و رواق به خصوص روی قبر و بِالْأَخْصِ محراب (درب بهشت) سابقاً از کاشی‌های بسیار مُصَفَّأ و گران‌بهای خشتی و کوبی هشت تَرُکِی که مربوط به قرن هشتم هجری است، باشکوه هرچه تمام‌تر

[۱. السُّلْطَانِ، صَحِیح است.]

آراسته بود، ولی اکنون کاشی‌های نام‌برده را که جزء نفایس شناخته شده، به موزه آستانه مقدسه قم انتقال داده‌اند.

و از جمله آنهاست؛ کاشی‌های محراب، مرکب از ۴۵ پارچه و کاشی‌های کتیبه‌ای ۱۴ پارچه و کاشی نیم‌خشت مثلث ۲ پارچه و خشت نازک ۸ دانه و نیم کاشی با خط کوفی یک‌دانه و خشت بزرگ که اطراف آن سوره مبارکه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نوشته شده، یک‌دانه و خشت بزرگ دیگر که دور آن «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى» نوشته نیز یک‌دانه و خشت کاشی گل برجسته یک‌دانه و محراب شکسته ۱۶ قطعه که خطوط همه ثلث و برجسته و زمینه آنها لاجوردی و طلایی [می‌باشد] و از تاریخ ۷۱۰ که تاریخ بنای گنبد علی بن جعفر است تا تاریخ ۷۴۰ که بنای بقعه از طرف عطاءالملک به پایان رسیده است، در کارخانه استاد جمال‌الدین نقاش در کاشان ساخته شده است. و کاشی‌های ازاره علی بن جعفر عموماً هشت ترکی دارای نقش حیوانات و طیور و گل و بوته‌های متنوع، زمینه طلایی، ساخت استاد جمال نقاش در کاشان [است] و کاشی‌های کتیبه علی بن جعفر که در کارخانه سید رکن‌الدین توسط همان استاد جمال ساخته شده، با زمینه لاجوردی و گل و بوته‌های طلایی عموماً مربع ۳۲ در ۳۲ سانتی‌متر دارای حاشیه به عرض هشت سانتی‌متر که نیز به گل و بوته‌های طلایی مزین است و کاشی‌های روی قبر علی بن جعفر الصادق و محمد بن موسی الکاظم به اندازه ۷۵ در ۷۰ سانتی‌متر زمینه لاجوردی دارای اشکال تریج و شاخه‌های افشان و حاشیه به عرض ۱۰ سانتی‌متر مشتمل بر آیه الكرسي که طرف راست آن لوحه محمد بن موسی و طرف چپ لوحه علی بن جعفر است و عبارات، و همچنین انتقال آنها به موزه آستانه مقدسه قبلاً نقل گردید.

بخش چهارم

در ذکر حالات اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام و اعقاب آن جناب؛ کسانی که از قم برخاسته‌اند و یا در این شهر مدفونند، و این بخش مشتمل بر هفت قسمت است.

قسمت اول: در ذکر حالات امام جعفر الصادق علیه السلام

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام به سال ۸۳ هجری متولد [شد] و مادر او ام‌فروه بنت قاسم بن ابی‌بکر بوده است و وفاتش در ماه شوال به سال ۱۴۸ در مدینه طیبه روی داده، در قبر پدر بزرگوارش حضرت علی بن الحسین علیه السلام در قبرستان بقیع مدفون گردید و فرزندان آن حضرت عبارتند از: ۱. اسماعیل ۲. عبدالله ۳. ام‌فروه که مادرشان فاطمه بنت حسین بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. ۴. موسی ۵. اسحاق ۶. محمد ۷. فاطمه که مادرشان ام‌وَلَد به نام حمیده بربریه است. ۸. علی که مادر او را ذکر نکرده‌اند. ۹. عباس ۱۰. ام‌کلثوم ۱۱. بُرَیْهَه ۱۲. کریمه ۱۳. هماء ۱۴. فاطمه صغری که از عباس تا فاطمه را در بعضی از مُشَجَّرَاتِ دُونِ بعضی نام برده‌اند، ولی تا علی مورد اتفاق تمام علماست.

و از این میانه، فقط حضرت امام موسی علیه السلام و اسماعیل و اسحاق و علی العریضی و محمد دیباج را اعتقابی بوده است.

و عمر شریف او از ۶۸ تا ۷۱ سال تعیین گردیده است و مدت امامتش ۳۴ سال بوده و زمان خلافت هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید و مروان حمار را از بنی امیه و خلافت عبدالله سفاح و منصور دوانیقی را از بنی عباس درک فرموده است و آن حضرت را منصور با انگور مسموم شهید ساخت.

قسمت دوم: در ذکر حالات فرزند آن جناب اسماعیل و اعقاب وی

اما اسماعیل به طوری که در کتاب ارشاد مفید مسطور است، او بزرگ‌ترین برادران خود بوده، حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام هم او را بسیار دوست می‌داشته است و او در حیات پدر بزرگوار خود در قریه عریض در چهار میلی مدینه طیبه وفات نمود و جنازه‌اش را به دوش حمل کردند تا در بقیع به خاک سپردند و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام در وفات او بسیار محزون گشت و در پای جنازه او بدون ردا می‌رفت و در مرگ وی زیاد جَزَع می‌فرمود و مکرراً بفرمود تا جنازه اسماعیل را بر زمین گذاشتند و آن حضرت صورت وی را باز کرده، نظر می‌نمود و علاوه، به جمعی از خواص اصحاب

خویش هم از قبیل داوود بن کثیر و حُمران بن اَعین و ابابصیر و مُفضَّل بن عَمرو، و غیر آنها که تا سی نفر گفته شده، نیز صورت او را می نمود و او را می بویید و می بوسید.

سه فرقه اسماعیلیه

و اعقاب اسماعیل از دو فرزندش محمد و علی می باشند که اعقاب محمد بن اسماعیل هم از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر است. اما علی بن اسماعیل، اعقابش در دمشق و عراق عرب بسیار می باشند، و از کتاب عمدة الطالب مستفاد می گردد که محمد بن اسماعیل را دو پسر بوده است؛ یکی اسماعیل ثانی و دیگری جعفر شاعر، و اعقاب جعفر از یک فرزند او محمد است و اعقاب محمد بن جعفر هم از چهار فرزند او احمد و جعفر و اسماعیل و علی می باشند و قبر محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق ع در بغداد واقع است.

قسمت سوم: ذکر فرقه های اسماعیلیه و معتقدات هر یک

طایفه اسماعیلیه بر سه فرقه می باشند

فرقه اولی

کسانی بودند که به امامت اسماعیل پس از حضرت صادق ع قائل شدند؛ چه که او بزرگترین و محبوبترین فرزندان آن حضرت بود و معتقد گردیدند بر این که اسماعیل زنده است و غایب شده است و اوست همان امام موعود که حضرت ختمی مرتبت ص خبر داده است که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد. و نسبت به فوت اسماعیل و حمل جنازه او از عریض به بقیع و خوابانیدن او در تابوت چنین ادعا می کنند که حضرت صادق ع این عملیات را درباره اسماعیل اجرا کرد و شهرت داد بر این که او وفات کرده است، به واسطه ترس از منصور دوانیقی خلیفه بنی العباس؛ زیرا منصور در مقام برآمده بود که اسماعیل را مسموم سازد و آن حضرت هم می خواستند که امر را بر او مُشْتَبَه گردانند و حتی مدتی پس از وفات اسماعیل هم شهرت پیدا کرد که جمعی اسماعیل را در بصره دیده اند و

چون این خبر در بغداد به منصور رسید، نامه‌ای به حضرت صادق علیه السلام در مدینه بنوشت که ما خبر وفات اسماعیل را شنیده بودیم و اکنون خبر می‌رسد که او را در بصره دیدار کرده‌اند. اکنون بگوی تا کدام یک از این دو خبر را بپذیریم، و حضرت صادق علیه السلام در جواب او استشهادی را که عده‌ای از ثقات مردم مدینه و حتی وکلای منصور دوانیقی هم در آن ورقه به وفات اسماعیل شهادت داده بودند، جهت منصور بفرستاد.

و در هر حال، این فرقه از اسماعیلیه که قائل به حیات اسماعیل بودند، در اندک مدتی منقرض گشتند.

فرقه دوم

این فرقه معتقدند بر این که پس از حضرت صادق علیه السلام امامت به محمد بن اسماعیل نوه آن جناب مَفْوُض گشت و محمد را از آن جهت امام می‌دانند که حضرت صادق علیه السلام در حیات خود اسماعیل فرزند ارشد خود را وصی خود فرموده بود و چون اسماعیل در حیات آن حضرت وفات یافت و بلاشبهه، وصیت هم برنمی‌گردد، لذا امر خلافت و امامت پس از حضرت صادق علیه السلام حسب الارث به محمد فرزند اسماعیل منتقل می‌گردد و عقیده دارند بر این که اوست امام غایب که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، و این فرقه هم طولی نکشید که منقرض گردید.

فرقه سوم

و این فرقه را عقیدت چون عقیدت فرقه اولی است؛ با این تفاوت که ایشان را اعتقاد بر این است که امر خلافت و امامت پس از اسماعیل به فرزند او محمد منتقل و پس از محمد بن اسماعیل هم به اولاد او نسلأ بعد نسل و خَلْفًا عَنْ سَلَف به قانون ارث تا به امروز منتقل گردیده و خواهد گشت و این فرقه از اسماعیلیه تاکنون هم باقی و آقاخان از ائمه این فرقه می‌باشد.

قسمت سوم: در ذکر خلفای اسماعیلیه از مهدویة مصر و الموتیة ایران

اما خلفای مهدویة مصر

از فرقه سوم اسماعیلیه نخستین طایفه‌ای که به خلافت نایل آمدند، خلفای مهدویة مصر بودند که از ائمه آن فرقه هستند و آنها را در برابر خلفای عباسی، خلفای علویه نیز می‌خوانند و از این خلفا اول کسی که دعوی خلافت کرد، عبیدالله (و یا عبدالله) مُلَقَّب به مهدی بود که نسب او چنانچه صاحب^۱ عمدة الطالب ضبط کرده است، عبدالله بن محمد الحیب بن جعفر الشاعر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام می‌باشد و در روایت دیگر عبیدالله بن جعفر بن الحسن بن جعفر الشاعر بن محمد بن اسماعیل ضبط شده است.

۱. و در عمدة الطالب مسطور است: «وَقَالَ ابْنُ طَبَّاطَبَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ الصَّادِقِ عَقِبُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ يُقَالُ لَهُ الْحَبِيبُ وَعَقِبُهُ مِنَ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفِ بِالْبَغِيضِ وَعَبْدُ اللَّهِ بِالْمَغْرِبِ وَجَعْفَرُ بِالْمَغْرِبِ وَإِسْمَاعِيلُ بِالْمَغْرِبِ وَهُمْ مِنْ أَنْسَابِ الْقَطْعِ فِي صَحِّحِ وَأَوَّلِ الْخُلَفَاءِ السُّعَيْدِيِّينَ عَبِيدُ اللَّهِ أَبُو مُحَمَّدٍ وَأَحَدُ الرُّوَايَاتِ أَنَّهُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْحَبِيبِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ ظَهَرَ بِسِجْلْمَاسَةَ فِي أَرْضِ الْمَغْرِبِ يَوْمَ الْأَحَدِ سَابِعِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّ وَتِسْعِينَ وَمِائَتَيْنِ وَبَنُوا الْمَهْدِيَّةَ وَانْتَقَلَ إِلَيْهَا فِي شَوَّالِ سَنَةِ سَبْعِ وَثَلَاثِينَ وَمَلَّكَ إِفْرِيقِيَّةَ مِنْ أَعْمَالِ الْمَغْرِبِ وَسَيَّرَ وَكَدَّهُ فَمَلَّكَ الْأَشْكَندَرِيَّةَ وَالْفَيْوَمَ وَبَعْضَ أَعْمَالِ الصَّعِيدِ وَفِي بَعْضِ الرُّوَايَاتِ أَنَّهُ ابْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاعِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ قَالَ وَهُوَ جَعْفَرُ الْبَغِيضِ ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْفَائِزُ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٌ ثُمَّ ابْنُهُ الْمَنْصُورُ أَبُو طَاهِرٍ إِسْمَاعِيلٌ ثُمَّ ابْنُهُ أَبُو تَوَيْمٍ مُعَدُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ مَلَكَ مِصْرَ وَانْتَقَلَ إِلَيْهَا فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَسِتِّينَ وَثَلَاثِينَ ثُمَّ ابْنُهُ الْعَزِيزُ أَبُو مَنْصُورٍ نِزَارُ بْنُ مُعَدِّ ثُمَّ ابْنُهُ الْخَاجِمُ أَبُو عَلِيِّ الْمَنْصُورُ بْنُ نِزَارٍ ثُمَّ ابْنُهُ الطَّاهِرُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْمَنْصُورِ ثُمَّ ابْنُهُ الْمُسْتَنْصِرُ أَبُو تَوَيْمٍ مُعَدُّ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْمُسْتَعْلِي أَبُو طَاهِرٍ إِسْمَاعِيلُ كَذَا قَالَ الشَّيْخُ النَّعِيُّ تَاجُ الدِّينِ وَقِيلَ أَبُو الْقَاسِمِ أَحْمَدُ بْنُ مُعَدِّ ثُمَّ ابْنُهُ الْأَمِيرُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْأَمِيرِ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُسْتَنْصِرِ فِي قَوْلِ الشَّيْخِ تَاجِ الدِّينِ وَقِيلَ أَبُو عَلِيٍّ مَنْصُورُ أَحْمَدُ بْنُ مُعَدِّ ثُمَّ الْخَافِظُ أَبُو الْمَيْمُونِ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُسْتَنْصِرِ ثُمَّ ابْنُهُ الظَّافِرُ أَبُو مَنْصُورٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ ثُمَّ ابْنُهُ الْفَائِزُ أَبُو الْقَاسِمِ عَيْسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ثُمَّ الْعَاضِدُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْحَجَّاجِ يُونُسُ بْنُ الْخَافِظِ وَهُوَ آخِرُهُمْ قُبِضَ عَلَيْهِ الصَّالِحُ بْنُ أَيُّوبَ سَنَةِ سَبْعِ وَسِتِّينَ وَخَمْسِينَ وَأَخْرَجَ الْمَلِكُ بَعْدَ أَنْ مَلَكَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ وَكَانَتْ مُدَّةَ مُلْكِهِمْ مُنْذُ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ إِلَى أَنْ قُبِضَ عَلَيَّ الْعَاضِدُ مِائَتَيْنِ وَإِحْدَى وَسَبْعِينَ سَنَةً مِنْهَا بِوَضْرٍ مِائَتَيْنِ وَسِتِّ سِنِينَ وَمِنْهُمْ الْمُصْطَفَى لِدِينِ اللَّهِ نِزَارُ بْنُ الْمُسْتَنْصِرِ بِاللَّهِ مُعَدُّ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْخَاجِمِ كَانَ ضَاحِبَ دَعْوَةِ الْأِسْمَاعِيلِيَّةِ وَمِنْ وُلْدِهِ عَلَاءُ الدِّينِ ضَاحِبُ قَلْعَةِ الْمُوتِ، إِلَى آخِرِهِ.»

و سید شریف رضی هم با تمام عظمت و جلالت قدرش نسب آنها را تصحیح کرده و تأیید نموده است و بنابراین، به گفته ابن خلکان نقلاً از صاحب تاریخ قیروان در نسب خلفای مهدویه مصر دایر بر این که به حضرت علی بن موسی بن جعفر علیه السلام منتهی می‌شوند و همچنین به گفته سایر کسانی که در نسب آنها تردید کرده‌اند، نمی‌توان اعتماد نمود؛ زیرا این‌گونه اظهارات بر علیه خلفای علویه مصر از ناحیه خلفای بنی‌العباس که با آنها عداوت و رقابت داشته‌اند، تدریجاً مشهور شده، تولید گشته است.

و در هر حال، عبیدالله مزبور روز یک‌شنبه هفتم ماه ذی‌الحجه به سال ۲۹۶ در سِجِلْمَاسَه که یکی از شهرهای مغرب است، طلوع نموده، قلعه محکمی که آن را قاهره نام نهاد، بنیان کرد و در ماه شوال به سال ۳۰۷ به قلعه نام‌برده منتقل گشت و تدریجاً بر اسکندریه و افریقیه استیلا جست و در سال ۳۲۲ از دنیا رحلت کرد و مدت بیست و شش سال خلافت داشت.

و پس از او محمد بن عبدالله (عبیدالله) به جای پدر قرار گرفت و مدت دوازده سال و ۷ ماه خلافت کرد و سپس وفات نمود.

و پس از او اسماعیل فرزندش جانشین پدر گردید و ۷ سال خلافت کرد که وفات نمود. و پس از آن مُعَدُّ بْنُ اِسْمَاعِیلِ جای پدر قرار گرفت و مدت ۲۵ سال خلافت داشت که درگذشت.

و پس از او فرزندش نِزَارُ بْنُ اَرِیْکَةَ سلطنت قرار گرفت و خلافتش بیست و یک سال ادامه داشت و در سال ۳۸۶ دار فانی را وداع گفت.

و پس از او منصور بن نِزَارُ بْنُ اَرِیْکَةَ به جای پدر نشست و مدت بیست و پنج سال خلافت کرد که کشته شد.

و پس از او علی بن منصور بر سریر سلطنت قرار گرفت و او هم در نیمه شعبان سال ۴۲۷ وفات یافت.

و پس از او مُعَدُّ بْنُ اِسْمَاعِیلِ که مُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ خوانده شد، به جای پدر نشست و در هیجدهم ذی‌الحجه از دنیا رحلت کرد و از این وقت در دولت اسماعیلیه فتوری تولید گردید و تدریجاً دامنه آن وسعت یافت تا این که آنها را منقرض گردانید.

باری، پس از مُعَدّ فرزندش احمد مُلَقَّب به اَلْمُسْتَعْلِي بالله بر تخت سلطنت جلوس کرد و در تواریخ چنین مسطور است که مُعَدّ (اَلْمُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ) قبل از رحلت خود بَدَواً فرزند ارشد و بزرگ‌تر خود (نِزار) را که مُلَقَّب به اَلْمُصْطَفِي لِدِينِ اللَّهِ بود، ولیّ عهد خود گردانیده بود، ولی طولی نکشید که از وی رنجیده خاطر گشته، فرزند دیگر خود احمد را ولیّ عهد و قائم مقام خود قرار داده، وصیت کرد که نزار پیرامون این کار نگردهد.

از این جهت، پس از رحلت مُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ اسماعیلیه دو فرقه شدند؛ گروهی احمد ملقب به اَلْمُسْتَعْلِي بِاللَّهِ را خلیفه دانسته، به مُسْتَعْلِيّه و بَهْرَه معروف شدند و گروه دیگر پیرو نزار ملقب به اَلْمُصْطَفِي لِدِينِ اللَّهِ گشته، بدو گرویدند و او را خلیفه شناختند که فعلاً به آقاخان معروفند.

و حسن صَبَاح چون جزء نزاریه شد، امیرُ الْجِيوش او را از مصر اخراج کرد - چنانچه بعداً ذکر شود - و امیرُ الْجِيوش موسوم به بَدْرُ الْجَمَالِي اصلاً ارمینه بود و جمال الدّوله مصری او را خریداری کرده، تربیت نمود و روز به روز کارش بالا گرفت تا این‌که مُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ او را نایب خود قرار داده، به شهر صور و یا بلده عَكّا اعزام داشت و چون مردی با کفایت و تدبیر بود، در موقعی که ضعف و اختلاف در کشور مُسْتَنْصِرُ ظاهر گردید، خلیفه تدبیر امور مملکت را در کف کفایت او وا گذاشت و او را از عَكّا طلبیده، در مصر امیرُ الْجِيوش گردانید و چون در اندک زمانی مهامّ امور را فیصل داده، نظم کشور او را تأمین نمود، او را وزیر تامّ الاختیار خود قرار داده بر همه قضاات و دُعوات مقدّم گردانید و از این‌رو، با این‌که حسن صَبَاح از بزرگ‌ترین دُعوات اسماعیلیه شمرده می‌شد، او را از مصر اخراج نمود.

و امیر الجیوش در ماه ذی‌الحجه سال ۴۸۸ وفات نمود و مُسْتَنْصِرُ پس از وفات او فرزند او مَلِکُ الْاَفْضَل را به جای پدر به وزارت خویش برگماشت و ملک افضل در کفایتِ مُلک داری کم از پدر نبوده، پس از رحلت اَلْمُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ، اَلْمُسْتَعْلِي بِاللَّهِ را به جای پدر بر مسند خلافت نشانید و چون استقرار یافت، در مقام برآمد که برادر بزرگ‌تر خود نزار را که از جانب پدر هم ولیّ عهد گردیده بود، از میان بردارد، ولی

نزار از جریان اطلاع یافته، از ترس جان به طرف اسکندریه بگریخت و به استکین غلام امیر الجیوش که در آنجا حاکم بود، بیوست و استکین هم با نزار موافق نگشته، لَوای طغیان برافراشت و مُسْتَعْلَى لشکری گران گرد آورده، به طرف اسکندریه فرستاد و پس از زد و خوردهای مُمتد بالاخره نزار و استکین را با فرزندانشان اسیر گردانیده، نزد مُسْتَعْلَى بردند و آنها را در قاهره محبوس گردانید و در حبس تلف نمود و نزار هواخواهان و فداییان بسیاری داشت که در سال هفتم خلافت، مُسْتَعْلَى را به زخم کارد به هلاکت رسانیدند.

و پس از او فرزندش منصور بن احمد به جای پدر استقرار جست و او را هم نزاریه به قتل رساندند و پس از او عبدالحمید بن منصور بر تخت خلافت قرار گرفت و چون مدت خلافتش منقضی گشت، فرزندش اسماعیل بن عبدالحمید جانشین پدر گردید و پس از پنج سال و شش ماه او را هم به تسبیب نزاریه به قتل رساندند. و پس از او عیسی بن اسماعیل بر سریر سلطنت مُتَمَكِّن گشت و به اَلْفَائِزُ بِاللَّهِ ملقب گردید و در زمان خلافت او عبدالؤمن بر بلاد مغرب استیلا جست و در دولت او ضعف و فتوری تولید گردید و چون مدت خلافتش منقضی گشت، فرزندش عبدالله، اَلْعَاضِدُ لِدِينِ اللَّهِ، جانشین پدر گردید و در دوره خلافت او این ضعف تشدید یافته، عبدالؤمن از طرفی و نصارا از طرفی دیگر بر مصر حمله‌ور شده، عاضد چاره خود را منحصر دیده، از خلفای بِنِي الْعَبَّاسِ استمداد طلبید و از طرف اَلْمُسْتَضِيئُ بِنُورِ اللَّهِ، خلیفه عباسی، به نورالدین محمود والی شام دستور داده شد که با او در دفع دشمنان تشریک مساعی نماید.

لَا جَرَمَ نورالدین محمود هم اسدالدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار به جانب مصر فرستاده، شر نصارا را دفع نموده، وارد مصر شده، توقف نمود و عاضد وزیر خود شاهپور را به قتل رسانیده، اسدالدین شیرکوه را به وزارت خویش برگماشت و شیرکوه پس از شصت و پنج روز وزارت وفات نموده، عاضد امر وزارت را به برادرزاده او صلاح الدین یوسف تفویض نموده، همچنان در وزارت برقرار بود تا روز جمعه دوم محرم به سال ۵۵۷ که صلاح الدین به خطیب امر کرد تا نام عاضد را از

خطبه اسقاط [کند] و خطبه را به نام المستضئ بنورالله عباسی که در بغداد خلیفه بود، بخواند و خطیب هم چنان کرده، در این موقع، عاضد مریض بود و طولی نکشید که از دنیا رحلت کرد و دوره خلافت مهدویه اسماعیلیه با وفات او پایان پذیرفت و مجموعاً چهارده نفر و ۲۷۲ سال خلافت کردند و پس از آن سلاطین الموتیه در ایران روی کار آمدند.

خلفا و سلاطین الموتیه

نخستین کسی که قلعه الموت را مقرر سلطنت خود قرار داد، حسن صباح بود، و حسن صباح با خواجه نظام الملک و عمر خیام هر سه تن در نیشابور نزد امام موقت که از کبار علمای عامه در خراسان بود، قرآن و حدیث تلمذ می کردند و با یکدیگر قول داده، قرارداد کرده بودند که هر کدام به منصب و مقامی نایل آیند، دیگران را بی بهره نسازند، و از قضا خواجه نظام الملک در سلطنت آلب ارسلان به منصب وزارت رسید و بر حسب قرارداد، پس از چندی؛ یعنی در سلطنت ملک شاه، حسن صباح و خیام را هم نزد سلطان ملک شاه معرفی و معزز گردانید، ولی حسن صباح بدان حد هم قانع نبوده، اراده داشت که جایگیر نظام الملک گردد و از این روی، با خواجه در مقام مخالفت برآمده، خواجه هم وی را تعقیب نمود و حسن از آنجا گریخته، به طرف ری و از آنجا هم به اصفهان آمده، در خانه رئیس ابوالفضل پنهان گشت و پس از چندی به طرف مصر روانه گردیده، مدتی در آنجا توقف نمود و در زمان خلافت المستنصر بالله از محترمین دعوات اسماعیلیه گشت و همچنان معزز و محترم بود تا موقعی که بین دو فرقه نزاریه و مستعلیه اختلاف شدیدی به وقوع پیوست.

و چون کسانی که با المستعلی بالله همراه بودند، قوی تر شدند، امیرالجیوش وزیر مستعلی حسن صباح را که با نزاریه^۱ بود، از مصر اخراج [کرد] و او را با جمعی از

۱. و در کتاب عمدة الطالب مسطور است: «وَمِنْهُمْ الْمُصْطَفَى لِذِي اللَّهِ نِزَارُ بْنُ الْمُسْتَنْصِرِ بِاللَّهِ مُعَدُّ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَاكِمِ كَانَ صَاحِبَ دَعْوَةِ الْأَسْمَاعِيلِيَّةِ وَمِنْ وَلَدِهِ عَلَاءُ الدِّينِ صَاحِبُ قَلْعَةِ الْمَوْتِ وَهُوَ ابْنُ جَلَالِ الدِّينِ حَسَنُ بْنُ

اهل فرنگ در کشتی نشانیده، آنها را به طرف مغرب روانه ساخت، ولی از قضا باد مخالفی در دریا وزیده، کشتی آنان را به طرف شرق آورده، به حدود شام افکند و حسن از کشتی پیاده شده، به طرف حلب روانه [گشته] و در آنجا چند گاهی اقامت نموده، بعداً عازم بغداد گردید و سپس به خوزستان شتافته، از آنجا به اصفهان آمده، چهار ماه توقف کرد و دیگر باره به خوزستان بازگشته، سه ماه رحل اقامت بیفکند و از آنجا به دامغان مسافرت کرده، در آن حدود هم سه سال به سر برده، مردم را به مستعلی دعوت می نمود.

و جمع کثیری از اهل سنت و جماعت هم دعوتش را بپذیرفتند و سپس دُعوات زبردستی به قلعه الموت^۱ و سایر قلعه‌ها و قَصَبات آن سامان اعزام داشته، خود به جرجان آمد و از آنجا به طرف ساری و پس از آن به دماوند و سپس از راه قزوین متوجه دیلمان گشت و در قریه‌ای که نزدیک قلعه الموت بود، رحل اقامت افکنده، مدتی به ریاضت و عبادت اشتغال داشت تا بر حسب دعوت دعوات خود به قلعه الموت درآمد، با کسان و تابعین خود تدریجاً تمام قلعه‌های محکم آن نواحی را مُسَخَّر گردانید و از اینجا سلطنت خلفای الموتیه شروع گشت.

بِالْجَمَلِه، روز به روز بر سَطْوَت و قدرت و تعداد فداییان حسن صَبَاح افزوده می‌گشت تا آن‌گاه که یکی از فداییان خود، ابوطاهر ایوبی، را مأمور قتل خواجه نظام الملک گردانید. نام برده در موقعی که خواجه در دنبال ملک‌شاه از اصفهان به طرف بغداد می‌رفت، در یکی از منازل بین راه موسوم به «لر کوچک» خود را به خواجه رسانیده، گاهی که خواجه رو به حرم می‌رفت ابوطاهر در زِی و طریقه مُتَصَوِّفِه بر او ظاهر گشته، رُقعِه‌ای که در دست داشت، به خواجه بداد و خواجه به مجردی که سر

→ عِلَاءِ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ حَسْبَيْنُ بْنُ الْمُصْطَفَى لِذَيْنِ اللَّهِ نِزَارِ الْمَذْكَورِ وَابْنُهُ رُكْنُ الدِّينِ خُوْشَاهُ قَتَلَتْهُ الْمُغُولُ وَلَهُمْ أَعْقَابٌ كَثِيرَةٌ بِمِصْرَ وَشَامٍ.»

۱. قلعه الموت در شمال قزوین و بر سرکوه مرتفعی واقع شده است که آن را آشیانه عتقا می‌نامیده‌اند و آن کوه به شکل شتری ماند که خوابیده، سر و پوزه خود را بر زمین نهاده باشد و تنها راهی که می‌توان از آن به بالای کوه صعود کرد، از نقطه‌ای است که به سر پوز شتر شبیه است و سایر جهات کوه مرتفع و غیر قابل صعود می‌باشد.

آن را بگشود و به مطالعه آن پرداخت، ابوطاهر با کاردی که برای این کار قبلاً تهیه کرده و صیقل داده، در دست داشت، بر خواجه ضربتی وارد ساخته، او را بر زمین افکنده، سپس روی به فرار نهاد و خواجه روز دیگر به رحمت حق پیوست و وفاتش در سال ۴۸۵ اتفاق افتاد.

و پس از قتل خواجه عملیات فداییان حسن صباح دامنه پیدا کرده، بالاگرفت و کارش به جایی رسید که هیچ یک از اشراف و اعیان کشور و وزرا و امرای دُول خارجه و حتی شخص پادشاهان هم از ترس عملیات وحشتناک او قرار و آرام نداشتند که ذکر جزئیات آن عملیات از منظور اصلی این کتاب خارج است، و در هر حال، حسن صباح در ربیع الثانی سال ۵۱۸ قمری در قلعه الموت درگذشت.

و پس از او کیابزرگ امید بر مسند سلطنت مستقر گشت و مدت بیست و چهار سال سلطنت کرد و مردم را به خلفای مصر دعوت می نمود و سه روز قبل از وفاتش پسر خود کیا محمد^۱ را ولیعهد خود گردانید و کیا محمد هم پس از وفات پدر مدت بیست و پنج سال سلطنت کرد و درگذشت و پس از رحلت او فرزندش حسن بن محمد معروف به عَلِيّ ذِكْرِهِ السَّلَام^۲ بر آریکه بنشست و او همچنان سلطنت کرد تا در سال ۵۶۱ در قلعه لامستر به زخم کارد برادر زن خود که از آل بویه بود، از پای درآمد و پس از او محمد بن حسن به جای پدر نشست و در نوزده سالگی به رتق و

۱. در کتاب تَبِيهَاثُ الْجَلِيَّةِ از اسماعیلیه نقل کرده است که آنها معتقدند بر این که در زمان حسن صباح مردی مصری از مُعْتَمِدِينَ دربار مُسْتَنْصِرِ که ملقب به ابوالحسن صعیدی بود، پس از فوت مُسْتَنْصِرِ به فاصله یک سال از مصر به الموت آمد و کودکی از اولاد نزار را که عهده دار امر امامت و خلافت بود، با خود همراه آورده بود و این راز را با احدی جز حسن صباح آشکار نداشت و حسن در اعزاز و اکرام ابوالحسن صعیدی کوشید و پس از شش ماه او را رخصت انصراف داد و آن طفل را در قلعه ای که پایین قلعه الموت بوده، مُتَمَكِّنِ گردانید تا در زمان سلطنت محمد بن بزرگ امید موقعی که پسری از برای محمد متولد شد، زنی آن طفل را که حسن عَلِيّ ذِكْرِهِ السَّلَام باشد، در چادری پیچیده، به درون قلعه برد و در موقعی که کسی نبود، آن طفل را به جای فرزند محمد در آن خانه بنهاد و فرزند محمد را با خود بیرون آورد و مردم در اشتباهند که می گویند عَلِيّ ذِكْرِهِ السَّلَام فرزند کیا محمد است، بلکه فرزند نزار است.

۲. طایفه اسماعیلیه حسن را پسر کیا محمد و او را فرزند حسن صباح بن علی بن احمد بن نزار می دانند.

فَتَقَّ امور مملکت مشغول گشت و مدت چهل و شش سال در کامرانی و عزت به سر برد و او را چند پسر بود که ارشد آنها جلال‌الدین حسن بن محمد به جای پدر براریکه سلطنت قرار گرفت و پس از او فرزندش علاء‌الدین بن جلال‌الدین بر سریر ایالت نشست و او را هم فرزندان چندی بود که بزرگ‌تر از همه رکن‌الدین خورشاه بود و چون علاء‌الدین در نیمه شب با زخم تبر مردی به نام حسن مازندرانی در ماه شوال به سال ۶۵۳ از دنیا رحلت کرد، فرزندش خورشاه به جای پدر قرار گرفت و بیش از یک سال سلطنت نکرده بود که به دست هلاکوخان مغول به قتل رسید.^۱

قسمت چهارم: اعتقادات پیشوایان اسماعیلیه

مؤلف کتاب تَبِيهَاتُ الْجَلِيَّةِ را دربارهٔ حُسنِ اعتقاد پیشوایان اسماعیلیه بیاناتی است؛ مفاداً آنکه از هیچ‌یک از این سه فرقهٔ اسماعیلیه عملی بر خلاف روئیهٔ شرع مُطَهَّر ناشی و معلوم نگردیده است و تمام خلفای مهدویة مصر مادامی که امر خلافت را برعهده داشته‌اند، کمال مواظبت در اجرای احکام شرعیه را داشته‌اند؛ خصوصاً در زمان خلافت اَلْحَاكِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ که امر کرد احدی از کُفَّار در معابر مصر سواره حرکت نکند و آنها را بر عمل به شرایطِ ذِمَّه الزام گردانیده، بر ترک مُسکِرَات تشدید نموده، چون ترک شراب‌خواری را موقوف به نبودن اشجار تاک تشخیص داده بود، امر کرد تا کلیهٔ درختان انگور را قطع نمودند و همچنین در خلافت عاضد نماز جمعه و جماعت را برقرار گردانید.

و در خلافت مهدی اول چون ابوطاهر قِرْمَطِي مکهٔ معظّمه را خراب کرد و حجرالاسود را از جای برکنده، همراه برد، مهدی، نخستین خلیفهٔ مهدویة مصر او را لعن و ملامت شدید نموده، این عمل را از او حمل بر کفر و الحاد می‌شمرد و بالجمله، تمام اهتمام آنها به انجام دستورات شرعیه بوده. حتی موضوع پناه بردن

۱. و خواجه نصیر طوسی می‌نگارد: «إِنَّهُ فِي سَنَةِ ۶۵۴ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ غُرَّةَ ذِي الْقَعْدَةِ صَبَاحاً رَأَيْتُ بِعَيْنِي خُورْشَاهَ سُلْطَانَ الْاِسْمَاعِيلِيَّةِ نَزَلَ عَنِ النَّحْتِ وَوَقَّفَ أَمَامَ هَلَاكُوخَانَ كَعْبِدٍ مَنْ عَبِيدِهِ.»

عاضد در موقع حمله نصاری بر مصر به المُسْتَضِیُّ بِاللَّهِ، خلیفه بنی العباس، با اختلافاتی که بین آنها وجود داشته، خود اقوی دلیل بر این است که در مقام ترویج احکام شرعیه و حفظ نوامیس الهیه به استیلای کفر بر بلاد اسلام راضی نمی شده است و برای تأمین این منظور به دشمن خود (المُسْتَضِیُّ بِاللَّهِ) چون که مسلمان بوده، پناه آورده است و همچنین در خلافت حسن صَبَّاح در الموت نقل کرده اند که یکی از پسران خود را که شُرْبِ خَمَرِ می کرده، در مقام نهی از منکر به قتل رسانید و پسر دیگرش را به جرم آنکه کسی را کشته بود نیز در مقام قصاص بکشت و این موضوعات عموماً بر صحت عقاید آنها دلیل قانع کننده ای می باشد.

قسمت پنجم: در ذکر نسب ائمه اسماعیلیه در مصر و ایران

نخستین امام فرقه اسماعیلیه حضرت امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ بوده. پس از او حضرت حسن و بنا بر نقلی حضرت حسین و پس از او حضرت علی بن الحسین و پس از او حضرت امام محمد باقر و پس از او حضرت امام جعفر صادق و پس از او اسماعیل بن جعفر و پس از او محمد بن اسماعیل ۸. جعفر شاعر بن محمد ۹. محمد الحبیب بن جعفر الشَّاعِر ۱۰. علی بن محمد ۱۱. مهدی که اول خلیفه مصر است ۱۲. پسرش قائم ۱۳. فرزند او منصور ۱۴. پسر او مُعِزٌّ ۱۵. فرزند او عزیز ۱۶. حاکم بن عزیز ۱۷. قاهر بن حاکم ۱۸. مُسْتَنْصِرِ بن قاهر ۱۹. نِزَارِ بن مُسْتَنْصِرِ ۲۰. احمد بن نِزَار ۲۱. علی بن احمد ۲۲. حسن صَبَّاحِ بن علی ۲۳. کیا محمد بن حسن ۲۴. سید حسن عَلِيٌّ ذِكْرِهِ السَّلَام ۲۵. سید محمد بن حسن ۲۶. سید حسن بن محمد ۲۷. سید جلال الدین بن حسن ۲۸. رکن الدین خورشاه ۲۹. سید احمد ۳۰. شاه خوارزم ۳۱. شمس تبریزی محمد زردوز ۳۲. مؤمن شاه ۳۳. شاه رضی ۳۴. شاه طاهر ۳۵. ابوالحسن خان کرمانی ۳۶. شاه خلیل الله ۳۷. آقا خان محلاتی ۳۸. سید علی شاه بن آقا خان ۳۹. سید محمد شاه بن علی شاه که اکنون پیشوای اسماعیلیه [است] و در هندوستان اقامت دارد.

قسمت ششم

ذکر حالات میر محمدحسن الحسینی الشَّهیر به آقاخان محلاتی و اجداد کِبار وی مقدمتاً به منظور وقوف بر موقعیت و شخصیت اجداد کِبار این مرد بزرگ شمه‌ای از حالات آنها را ذکر [می‌کند] و سپس به ذکر حالات و محامد صفات آن سید جعفری نسب می‌پردازد.^۱

در بیان خاندان آقا خان

پدر آقا خان، شاه خلیل‌الله محلاتی است که حالاتش قریباً مذکور افتد و جد مادری آقا خان میر محمدصادق ملقب به صدق‌علی شاه است که از سادات جلیل شمرده شده، از مظفر علی شاه معروف تلقین اجازت یافته است، و مادر مجلله آقا خان مسماء به سرکار صبیئه مرضیه میر محمدصادق مزبور و جد پدری آقا خان هم سید ابوالحسن خان کهکی محلاتی می‌باشد.

حالات سید ابوالحسن خان کهکی محلاتی

اما سید ابوالحسن خان مزبور از رجال بزرگ دولت زندیه و مورد وثوق و اعتماد عامه و طرف توجه خاصه کریم خان زند سرسلسله پادشاهان زندیه بوده. از ابتدای سلطنت کریم خان زند تا اواخر دولت زندیه از طرف آن پادشاهان به ایالت و حکمرانی کرمان منصوب و در تمام دوره سلاطین زندیه بدین سمت برقرار و همواره دارای حشمت و ثروت، جاه و جلال، شوکت و عزت بوده است تا زمان استیلای آقا محمدخان قاجار بر ایران که پس از غلبه او بر کرمان و هزیمت لطفعلی خان زند، سید ابوالحسن خان را هم از ایالت خلع و به هجرت از کرمان و سکونت در محلات

۱. مدرک نگارنده در ذکر فِرَق اسماعیلیه و اعتقادات آنها و ائمه اسماعیلیه و حالات آقا خان و اجداد او بالجمله، هر چه در این بخش است، اولاً، کتاب عبرت تألیف خود آقاخان مُنطَبِعَه بمبئی ۱۲۷۸ قمری و در ثانی، کتاب ناسخ التواریخ و ثالثاً، کتاب روضة الضفا و رابعاً، کتاب طرائق الحقایق و خامساً، کتاب تنبیهات الجلیته می‌باشد.

قم الزام و کلیه علاقه ملکی او را در کرمان انتزاع [کرده] و در عوض چند قریه و مزرعه‌ای در اطراف محلات به وی واگذار نموده [اند]. سید به حکم اجبار در محلات رحل اقامت افکنده، در گوشه عزلت به عبادت و اطاعت می‌گذرانید تا در سال ۱۲۰۵ قمری به سرای جاودانی شتافت.

کشته شدن شاه خلیل الله در یزد

حالات شاه خلیل الله محلاتی

ولی فرزند صالح و نیکوکاری به نام شاه خلیل الله از خود به یادگار گذاشته، در حیات خود دختر صدقعلی شاه مُلقب به سرکار را به حبالة فرزند خویش درآورده بود و شاه خلیل الله پس از رحلت پدر هم چند سالی در محلات می‌زیست و به ارشاد مردم می‌پرداخت، ولی سلسله عطاءاللهی (یکی از فرق اسماعیلیه ایران) مقیم یزد که طوق ارادت و تبعیت وی را به گردن می‌کشیدند، با اصراری تام و سماجتی تمام او را به یزد دعوت کردند و شاه خلیل الله این دعوت را اجابت نموده، فرزند برومند خود میر محمدحسن حسینی شهیر به آقاخان که در آن وقت طفلی هفت ساله بود، با مادر وی سرکار را در محلات گذاشت و ایمانی خان فراهانی را برای سرپرستی و مباشرت دهات موروثی خود بگماشت و حکومت آن سامان را هم بدو تفویض گردانید و خود با جمعی از چاکران به طرف یزد عزیمت کرد.

شهادت شاه خلیل الله در یزد

و در آنجا بر مسند خلافت نشسته، جماعتی از اسماعیلیه هم برگرد وی مجتمع گشته، زکات و سایر وجوه بریه خود را بدو می‌رسانید و در خدمتش ایاب و ذهاب می‌کردند و قُرب شش سال بدین منوال در یزد می‌گذرانید و روز به روز بر شوکت و عظمتش افزوده می‌گشت تا آن‌گاه که میانه بعضی از خدام و چاکران وی با تنی چند از کسبه بازار یزد منازعتی روی داده، بازاریان به نواب؛ صدرالممالک یزدی، تظلم کردند و نواب، مُشتکی عَنْهُمْ را برای تنبیه و سیاست احضار نمود و آنها هم به خانه

مخدوم و پیشوای خود پناهنده شده، از حضور در محضر نواب امتناع ورزیدند و از طرفی، برخی از جهلاً هم در آن میانه به جای خاموش ساختن آن فتنه دامن زن آتش فساد گشتند و در مقام اجرای سیاست اصرار و لجاج ورزیدند و ملا حسین نام، یکی از ملازمین نواب، قدم جرأت و جسارت پیش‌تر نهاده، جمعی از عوام الناس را با خود دمساز ساخته، برای دست‌گیری چاکران شاه خلیل‌الله حرکت کردند.

و چاکران شاه خلیل‌الله هم به درون خانهٔ مخدوم خود تَحْصُن جسته، درها بر روی مهاجمین فرو بستند و بام خانه را هم سنگرگاه قرار داده، در مقام دفاع برآمدند، ولی مهاجمین پس از قدری زد و خورد درب خانه را شکسته، به داخل ریختند و آن سید بی‌گناه را به چنگ آورده، قطعه قطعه کردند و سپس چاکران را یک به یک به قتل رسانیدند و بدین میهمان‌کشی مفاخرت ورزیدند و این نخستین ضربتی بود که بدین دودمان شریف وارد آمد.

شرح حال آقا خان با سرکار در قم

سابقاً مرقوم افتاد که شاه خلیل‌الله طفل خود آقاخان را با سرکار خانم والدۀ او در محلات بگذارد و نیابت حکومت آن حدود و مباشرت املاک خود را هم به ایمانی خان واگذار نمود و خود به یزد عزیمت فرمود، ولی پس از حرکت او طولی نکشید که بین محمدعلی بیک کدخدای قصبۀ ریوکان محلات با ایمانی خان مزبور اختلافاتی ایجاد گشته، کدخدا از او خائف و هراسناک گردیده، در حریم حرم سرکار متحصن گشت و ایمانی خان نامۀ مؤکد به سوگند و پیمان‌های غیلاظ و شیدادی مبنی بر عدم تعرُّض به جان و مال و ناموس کدخدا به سرکار عرضه داشته، بازگشت او را خواستار شد و سرکار هم کدخدا را مطمئن گردانیده، به نزد وی فرستاد، ولی ایمانی خان نسبت به کدخدا برخلاف عهد و موثیق عمل نموده، او را محبوس گردانید و خانه و اثاث البیت و حتی ملبوسات زنانهٔ او را هم به یغما برد.

وضع رقت بار سرکار در قم

و سرکار از این خلاف‌کاری رنجیده خاطر گشته، از طرفی مورد حمله و طعن اقارب و کسان کدخدا قرار گرفته، هر چند هم که برای آزادی وی کوشش کرده، مؤثر نیفتاد. ناچار خانه و کاشانه خویش را ترک گفته، به اتفاق فرزند هشت ساله خود آقا خان به طرف قم حرکت [کرد] و این شهر را مأمن خود گردانید و در همین جریان ظلُّ السلطان هم قریهٔ تیمور را تملک نموده، با کمک ایمانی خان تمام املاک و دهات شاه خلیل‌الله را به زور و عُنْف حیازت و تصاحب گردانید و سرکار با طفل نرسیده خود در قم که بایستی از درآمد آن املاک اعاشه نماید، دچار زحمت گشته، تدریجاً وضع زندگانی آنها رقت‌بارتر گردید.

از طرفی، فقدان اصحاب وفاق و وجود ارباب نفاق هم در این شهر مزید بر علت شده، از وسعت مُکَنَّت به ضیق معاش گرفتار و به تنگ‌دستی و اضطراب دچار [شدند] و برای قوتِ لایموتی هم که سدُّ رمق کنند، در فشار آمده، از اقارب و خویشاوندان هم جز زخم زبان تَفَقُّدی ندیده، از مردم قم هم نه مساعدتی ابراز می‌شد و نه انتظار هم داشت، و با هر زحمت و مشقتی که بود، بدین وضع می‌گذرانید، اما وصول خبر شهادت شاه خلیل‌الله در یزد شرارهٔ قلب او را مشتعل [کرد] و بر جراحات درونی او نمک پاشیده، آن طفل معصوم سیزده ساله و مادر مجلَّلهٔ او را برای همیشه ماتم زده و محزون گردانید.

سیاست قاتلین شاه خلیل‌الله

اکنون به موضوع کشته شدن شاه خلیل‌الله و وقایعی که بعداً رخ داد، بازگردیم. چون خبر شهادت آن سید مظلوم به حاجی محمدزمان خان حاکم یزد پسر محمدحسین خان نظام الدوله رسید، خود برای رسیدگی آمده، جسد او و چاکرائش را در خاک و خون آغشته دیده، جداً در مقام تعقیب مهاجمین برآمده، ملاحسین مزبور را که سرمنشأ غائله شمرده می‌شد، با سایر مفسدین به زندان درافکند و این فاجعهٔ

دل‌خراش و حادثهٔ رقت‌بار را به دربار فتحعلی شاه قاجار گزارش داد و بالاخره فرمان همایونی به اعزام مفسدین به تهران شرفِ صدور یافته، میرزا جعفر صدر و ملا حسین و دیگر محبوسین را به مرکز فرستاده، به حضور برده، پادشاه امر کرد تا از میرزا جعفر صدر که از اهل علم و فضل بود، تا حدی رعایت نموده، او را در منزلی جداگانه بازداشت نمایند، ولی حسب الامر، ملا حسین و سایرین را با غُل و زنجیر دربند و زندان انداختند و بعداً بنا به شفاعت محمدحسین خان نظام الدوله، پدر حاکم یزد، در سیاست او هم تخفیفی قائل گشته، به فرّاشان امر شد تا در حضور شاه پاهایش را در فلک گذاردند و آن قدر بزدند که ناخن‌هایش بریخت و چون چنان کردند، امر شد تا ریش او را هم بکنند و پس از فزاحت بسیار او را رها ساختند و میرزا جعفر صدر هم نقدی شایان تقدیم درباریان نموده، آزاد گشت و چون بین آن جمعیت قاتل شاه خلیل‌الله تشخیص داده نشد و خون لوث ماند، به حکم شرع کسی را به قصاص خون او نکشتند.

تَظْلُمُ آقا خان به دربار قاجار و مآل کار سرکار

اما آقا خان که در عنفوان جوانی بسیار حساس و بافراست و کمال بود، از شهادت پدر مظلوم و بی‌گناه خود بی‌نهایت متأثر و غمگین گشته، بالاتر از همه، خویش و بیگانه پس از آن حادثهٔ بزرگ به مخالفتش موافقت نموده، تقویت اُمّنائی دولت هم از مخالفین، مزید بر دردهای درونی او گشته، سرکار را ناچار گردانید که به دارالخلافت تهران ره سپار [شود] و در حرم خاقانی تحصن اختیار نماید و در آنجا به دادخواهی بنشیند و از ستم‌های یزدیان و تعدیات ظُلّ السلطان شیْکوه آغاز کند. بِالْجمله، سرکار با فرزند خود آقا خان خود را به خاقان رسانیده، توجه سلطان را جلب نموده، سوز دادخواهی وی به عروق پادشاه تافته، فی المجلس به احضار ظُلّ السلطان فرمان داد و او را بدین ظلم که رواداشته بود، بسیار سرزنش و توییح نموده، فرمود تا همهٔ دهات آقا خان را مرجوع گرداند.

وصلت آقاخان با خاقان و حکمرانی او در قم و محلات

علاوه، به طیب خاطر، محرک سلسله وصلت و وداد گشته، یکی از شاهزادگان حرم شاهی را به حباله آقاخان درآورده، مبلغ خطیری برای هزینه این جشن از خزانه عامره پرداخت و او را به مُصاهرت خویش بر سایر شاهزادگان مزیت بخشیده، ممتاز گردانید و مادام‌العمر مُعزّز و محترم شمرده، از دامادی او با خود اظهار مفاخرت می‌نمود و در سفری که به عنوان زیارت و بازدید طلاکاری ایوان طلا به قم مشرف شد، آقاخان را هم همراه آورد، به حکومت قم و محلات برقرار نمود و آقاخان همچنان در قم به حکمرانی و رتق و فتق امور می‌پرداخت و نسبت به علما و دانشمندان خصوصاً محقق قمی میرزای صاحب قوانین متواضع [بود] و از فقرا و مستمندان دست‌گیری [می‌کرد] و درباره سادات از مساعدت دریغ نمی‌داشت و روز به روز بر عزت و شوکتش افزوده می‌گشت تا آن‌گاه که فتحعلی شاه رحلت کرد و جسد او را در قم به خاک سپردند.

و پس از چندی موکب محمد شاه از تبریز به تهران وارد و براریکه سلطنت قرار گرفت و امرا و حکام و شاهزادگان از هر گوشه و کنار ایران متوجه تهران گردیده و مورد مؤاخذه گشته، در سراسر کشور ناامنی حکم فرما [شده]، وحشت افراد روز به روز بیشتر می‌شد و در این موقع آقاخان هم بنا به تصویب حاجی علی محمد غرقی ندیم بزم خاقان و متولی مَضَجِعی وی در قم که با آقاخان کمال دوستی و صمیمیت داشت، از قم به مرکز عزیمت و در ملازمت غلامحسین خان سپهدار معروف برای عرض تهنیت جلوس [نموده]، به دربار سلطانی رفته، چون خدمات او در قم رضایت بخش [بود] و در دوره فترت از بروز هرگونه اغتشاش و ناامنی هم جلوگیری کرده بود، مورد لطف و مشمول مرحام ملوکانه قرار گرفته، به صواب دید قائم مقام فراهانی که از وزرای مجرب و تیزبین آن عصر شمرده می‌شد و از احوال این خاندان و اعمال و اقوال آقاخان کماً و کیفاً آگاه و مطلع بود، او را به سمت حکمرانی کرمان، شهری که به واسطه ازدیاد جمعیت مخالفین سرچشمه انقلابات ایران شمرده می‌شد و بیش از همه جا دچار اغتشاش و ناامنی بود و استقرار امنیت در آن حدود

مشکل می‌نمود، منصوب و مقرر داشت که به منظور تدارک لشکری به حد لزوم، نقدینه از خزانه دریافت و هرچه زودتر برای تأمین آسایش اهالی آن سامان به طرف کرمان که مقرر حکمرانی اجدادش بود، حرکت نماید.

و آقاخان این مأموریت خطیر را با توجه به خطرات مُتَرَقِّبه بر آن و التفات به مشقت‌هایی که در پیش داشت، بدون اخذ دیناری وجه از خزانه برای تهیه لشکر، تقبل نموده، اظهار داشت اکنون وجهی لازم ندارم، ولی پس از آن‌که آن ایالت را از تصرف بیگانگان و مخصوصاً اولاد شجاع‌السلطنه انتزاع نمودم و امنیت آن سامان را تأمین کردم، به هر نوع موهبتی که سزاوارم دانستید، سرافرازم فرمایید.

بالجمله، آقاخان با تحصیل رخصت از محمد شاه به محلات عزیمت و پس از تدارکات لازمه و تهیه قوای کافی به طرف کرمان حرکت کرد و پیش از ورود به کرمان اولاد شجاع‌السلطنه شهر را تخلیه و به جانب بم و نرماشیر فرار کرده، قلعه‌های آنها در تصرف آقاخانین درآمده، بدون زحمت شهر را هم تسخیر کرد و برادر خود سردار ابوالحسن خان را با سرداران ایل عطاءاللهی و خراسانی به دنبال آنها بیرون فرستاده، اولاد شجاع‌السلطنه قبلاً قلعه بم را هم تخلیه و جای خود را به افاغنه بلوچ و سیستانی تفویض [کرده] و روی به فرار نهاده بودند.

ولی افاغنه که در دوره سلطنت فتحعلی شاه یازده سال متمادی علاوه بر مالیات ایالت کرمان، وجوه بسیاری هم به عُنْف از مردم استیفا نموده، به مصرف تقویت سپاه خویش رسانیده بودند و دولت هم از شکست آنها عاجز آمده بود و از این جهت، روز به روز جرأت و جسارتشان زیادت‌تر و اندوخته‌های آنها فزون‌تر می‌گشت و در قلاع متصرفی خویش خواربار و آذوقه‌های بسیار و ذخایر بی‌شمار و مردان آزموده کار فزون از شمار گرد آورده بودند، با سپاه آقاخانی مهیای کارزار شدند و در معرکه پای جَلادت و دلاوری فشرده، بالاخره ابوالحسن خان از دفع آنان بازماند و خود آقاخان هم با جمعی از چاکران به کمک وی شتافته، بدانها پیوست و با تمام موانع و با وجود قحط و غلا و استحکام قلاع مخالفین و ازدیاد جمعیت آنها آقاخان تا مجموع را متواری [نکرد] و به قتل نرسانید، از پای نشست.

بالجمله، آقاخان پس از استیلای بر قِلاع بم و تُرماشیر و سرکوبی اشرا و بسط دایره امنیت در سراسر آن ایالت در مقام وصول مالیات مُعَوَّقه کرمان هم برآمده، چون همه را به حیطة وصول درآورده، به سال ۱۲۵۵ به همراهی میرزا علیرضای مستوفی به مرکز فرستاد و خود در انتظار مواهب و عطایای شاهانه به سر می‌برد. و طولی نکشید که چاپاری از راه رسیده، به آقاخان وارد شد و نامه سر به مُهری به امضای یکی از دوستان صمیمی او که از محارم بزم شاهانه هم شمرده می‌شد، به وی تقدیم داشت و در آن نامه بعدالعنوان نوشته بود که حاجی میرزا آقاسی وزیر، محمد شاه را بر علیه شما تحریک [کرده] و تو را به خیال جهانگیری و سلطنت متهم ساخته. از این‌رو، شاه از هرات تو را از حکومت عزل و شاهزاده فریدون میرزا را به جای تو نصب نموده، عمّا قریب با لشکر بسیاری به سوی کرمان حرکت خواهد کرد.

عاقبت کار آقاخان در کرمان

وصول این نامه معلوم است که در روحیه آقاخان چه تأثیری بخشیده، ولی در عین حال، خود را به رُتق و فُتق امور مشغول [کرد] و چون در ولایت بم اغتشاشی رخ داده بود، خود او شخصاً برای رفع اغتشاش بدان سوی حرکت کرده، سردار ابوالحسن خان را هم قبلاً به مهفل و بلوچستان اعزام داشته بود و در چنین موقعی عباس‌قلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپ‌خانه با توپ‌های مخصوص در حدود کرمان رسیده، از دنبال آنها هم فریدون میرزا بالشکری بسیار حرکت نموده، به آنها ملحق گردید و بدو خدم و حشم آقاخان را به چنگ آورده، همه را بردند و سپس سردار محمدباقر خان برادر آقا خان را هم به قتل رسانیده، محمد جعفر خان برادرزاده او را هم که در غیبت عم خود نایب الحکومه کرمان بود، محبوس گردانیده، بعداً جملگی به طرف بم حرکت کرده، قلعه آنجا را محاصره نمودند.

اما مال کار آقاخان در قلعه بم

و آقاخان در قلعه بم وقت را تنگ و حریف را مهیای جنگ دیده، با این‌که سرداران نامی خود هر یک را به طرفی اعزام [کرده] و خود بی‌مدد گرفتار افتاده بود، باز هم برای حفظ حیثیت و جان خود و نوامیسیش مدت چهارده ماه برابر مهاجمین ایستادگی کرده، در حال محاصره بگذرانید و هر چند که رخصت خواست تا شخصاً به حضور پادشاه رود و یا از کشور ایران خارج گردد، مؤثر نیفتاد و پاسخش را با صدای گلوله توپ می‌دادند و روز به روز دایره محاصره تنگ‌تر و تعداد مخالفین فزون‌تر می‌گشت و آقاخان در این مدت چندگرت هم بر سپاه دولتی حمله برده، حتی توپ‌خانه آنها را هم به دست آورده بود، ولی باز هم برای حفظ نزاکت و گسیخته نشدن رشته محبت و وداد و هم به منظور آن‌که تهمت مدعیان درباره وی مصداق نیابد، از اقدام به حمله خودداری و توپ‌خانه آنها را مسترد [کرد] و بالاخره عریضه نیاز به همراهی برادر خود سردار ابوالحسن خان جهت فریدون میرزا حکمران کرمان نوشته، در آن عریضه امان طلبید و شاهزاده مزبور هم محمدصادق خان، برادر فتحعلی شاه، را مأمور گردانید تا آقاخان را به فارس ببرد و نام برده هم با عباس‌قلی خان سرتیپ به قلعه بم درآمده، با کلام الله مجید سوگند خوردند که به مال و ناموس و خدام و حشم و عزت آقاخان دست‌درازی نکنند و بنابراین، آقاخان هم به تابعین خود دستور داد تا قلعه بم را تخلیه کنند.

و در جریان تخلیه آن قلعه از طرف آقاخانیان و هنگام ورود سپاه دولتی در قلعه معلوم شد که عباس‌قلی خان فرمان داده است تا تابعین آقاخان را یک به یک گرفته، برهنه نموده و بسته‌اند و تدریجاً اسیران را به کرمان روانه داشته، خود او را هم تحت‌الحفظ به شهر آورده، مژده این فتح را هم در هرات به محمد شاه داده‌اند. بالجمله، آقاخان مدت هشت ماه در کرمان محبوس بود، ولی در همان حال هم از ممالک هندوستان و خراسان و ترکستان و بدخشان چندان زر و سیم جهت وی می‌آوردند [که] آنچه که از او و کسانش برده بودند، بالمُضاعف جبران شده بود.

و چون محمد شاه از هرات به تهران بازگشت، دستور داد تا آقاخان را هم به مرکز فرستادند و چندی در صحن حضرت عبدالعظیم حسنی مُتَحَصَّن بود تا آن‌که

بر صدر اعظم ایران (حاجی میرزا آقاسی) بی‌تقصیری و مظلومیت وی ثابت گشته، حاجی عبدالمحمد محلاتی را که از محارم حریم شاهی بود، به نزد او فرستاده، او را به خانه صدر اعظم آورده، به شفاعت حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) از هرگونه آسیب مصون مانده، نسبت به او از در احترام سلوک می‌کردند و در تمام مدت توقف آقاخان در تهران احدی از اولیای امور از وی جويا نشدند که تو چه کرده بودی و یا آن که ما چرا تو را عزل نمودیم و بالاخره، موجبات نقض عهد پادشاه نسبت به تو چه بود و یا پاداش خدمات تو چه شد.

و آقاخان از آن به بعد دانست که در این کشور حق و عدل، حساب و کتابی در کار نیست و از این جهت، بی‌نهایت افسرده خاطر گشته، رخصت طلبید تا به قم آید و پس از آن که موافقت کردند، به قم آمده، چون هوا بسیار گرم بود، از شهر برای تغییر آب و هوا به قریه و شنوه که بیلاق بسیار خوبی است، منتقل [شد] و در بقعه شاهزاده هادی در و شنوه و شاهزاده اسماعیل در بیرقان مرمت و تعمیراتی نموده، سپس به محلات منتقل گشت تا شاید مدتی از رنج زندگانی بیاساید.

موکب محمد شاه در آب گرم محلات قم

ولی حاجی عبدالمحمد محلاتی که تباری نداشت و از خواص ندمای بزم شاهی و از صدیقان و محارم پادشاه گشته، به مزید اعتبار، اختصاص یافته بود، در همین وقت از تهران به محلات آمده و با نخوت و غروری که مولود کعبه از این عزت موقتی بود، در مقام درخواست وصلت با آقاخان برآمد و آقاخان که انجام این درخواست را برخلاف شئون خویش تشخیص داده بود، داعیه او را نپذیرفت و حاجی مزبور پس از یأس از وثاق به تهران بازگشته، خاطر پادشاه و درباریان را برای دومین بار از آقاخان رنجانیده، او را به جمع‌آوری لشکر و تهیه مقدمات و تدارکات متهم گردانید و محمد شاه که به درد پا مبتلا بود، در این موقع، آب گرم محلات را بهانه ساخته، موکب به دلیجان رانده، از آنجا به آب گرم محلات آمده، چند روزی در آنجا توقف فرمود و مطمئن بود که در این چند روزه توقف او آقاخان شرفیاب

حضور خواهد شد و در این صورت، او را به چنگ آورده، دیگر رها نخواهند ساخت، ولی آقا خان به درجات مآل اندیش‌تر بود؛ زیرا قبل از ورود موکب شاهانه به دلیجان از محلات به شکارگاه رفته بود و تدبیر با تقدیر موافقت نکرد و محمد شاه مایوسانه به مرکز مراجعت فرمود، ولی این خیال روز به روز در خاطر وی تقویت می‌یافت و همواره مُنتَهز فرصت بود و از طرفی، آقا خان هم در محلات محرمانه مشغول تهیه تدارکات لازمه بود و برخی از امرای عراق و خراسان و امنای دولت و علمای ملت هم با مکتوبات پی در پی او را به قیام بر علیه دولت تحریک [می‌کردند] و وعده می‌دادند که در این صورت، از بذل جان و مال و هرچه در اختیار دارند، درباره او دریغ ندارند.

بالجمله، تدریجاً طرز سلوک و مماشات پادشاه با آقاخان عرصه را بر آقاخان تنگ کرده، نامه‌ای به حاجی عبدالمحمد نام‌برده نوشت که اگر منظور شاه نبودن من در ایران است، به وسیله شما رخصت می‌طلبم که با عیالات خود به عتبات روانه [شوم] و به مکه معظمه مسافرت نمایم، و شاه در پاسخ این نامه بدو پیغام فرستاد که من از ضمیر تو آگاهم و بر تدارکات و جمعیت تو نیز مطلعم و هم می‌دانم که چه خیال خامی را در سر داری و با این حال، رخصت می‌دهم تا به هر نقطه‌ای که اراده داری، حرکت نمایی، و آقاخان از راه اضطرار به مفارقت عیال و اولاد خود تن در داده و به مهاجرت از وطن خود راضی گشته، سرکار والده ماجده را با عیال خود شاهزاده خانم و فرزندان خویش روانه عتبات نموده و خود با برادران و برادرزادگان و وابستگان به تدارک سفر حج پرداخته، در چهارم ماه رجب به سال ۱۲۵۶ بدین منظور از محلات بیرون آمد و غافل بود از این‌که از طرف محمد شاه به حکام عرض راه در شهرها و حتی قصبات دستور اکید صادر گردیده است که از هر طریقی که ممکن باشد و در هر نقطه‌ای که میسر گردد، در دستگیری وی اقدام [کنند] و در اسارت و یا قتل او بکوشند و از دادن آذوقه و غلات هم به او دریغ نمایند.

حوادث غیر مُترقبه در عرض راه

از این روی، در نخستین بار در قریه میبد یزد بر سر او شبیخون زده، کوشش کردند که با شلیک تفنگ او را از پای درآورند، ولی زره بی‌گناهی که آقاخان در تن داشت، او را از این ورطه هولناک هم نجات داده، آقاخانینان بر مهاجمین غلبه کرده، آنها را متواری ساخته و به سلامت از آن ورطه مخوف بگذشتند، ولی چون به مهریز رسیدند، در موقعی که تابعین وی برای دفع کوفتگی و رفع خستگی بیاسوده بودند، مقارن ظهر نَوَاب، بهمن میرزا حکمران یزد، با دو فوج سرباز و دو هزار نفر سواران تیرانداز به خیال دست‌گیری او از راه زیر آبادی ناگهان به مهریز درآمدند و آقاخان در حمایت لطف باری از راه دیگر از مهریز خارج گشته و از این مهلکه هم جان به سلامت به در برد.

اما برای سومین مرتبه در کالمند با چهار هزار سوار و تفنگچی مواجه گردیده، در آنجا هم با شهامت و شجاعت بر آنها حمله برده، همه را متواری و پانصد نفر آنان را دستگیر ساخته، با بار و بُنه، اسب و شتر بر جای گذاشته، بدون آسیب حرکت کرد، ولی به خوبی دانست که این‌گونه عملیات دنباله دارد و پادشاه نخواهد گذاشت که از ایران جان به در برد و از این رو، فسخ عزیمت نموده، راه خود را تغییر داد و رو به جانب بابک آمد و قلعه آنجا را محاصره و پس از سه روز سرداران قندهار که در آن قلعه مُتَمَكِّن بودند (کهن دل خان و خداخان و مهردل خان) امان طلبیده، آقاخان با عهود و موثیقی از بابک بیرون شده، جمعی را برای تدارک خواربار به سیرجان فرستاد و بعد از چند روز چاپاری رسیده، خبر آورد که امیر فضلعلی خان با پنج فوج سرباز و پنج عرّاده توپ آنها را محاصره کرده است.

از این جهت، آقاخان فرمان داد تا بدان جهت کوچ کنند و اول طلوع فجر برابر قلعه سیرجان با سپاه فضلعلی خان مواجه گشته، با آنها به جنگ پرداخت، ولی طولی نکشید که آنها را هم مُنْهَدِم [کرد] و قلعه را متصرف [شد] و محصورین را رها گردانید و پس از چند روز به طرف بم و تُرماشیر حرکت کرد و بسابر درخواست سعید خان بلوچ مدت سه ماه در کهنویه توقف نموده، از رنج راه بیاسود.

ولی در محرم سال ۱۲۵۷ حبیب‌الله خان امیر توپ‌خانه با توپ‌های پاره‌کوب و بسیاری مردان جنگ‌جوی به همراهی فضلعلی خان، بیگلربیگی کرمان، بدو نزدیک شده، آقاخان به طرف دشتاب حرکت کرده، آنجا را بگشود و با جمعی از سپاه نام‌برده روبه‌رو [شد] و آنها را هم منهزم و اسفندیار خان سردار آنها را مقتول و جمعی از امرای ایشان را دستگیر کرد و خوانین آنها را با خود همراه به دشتاب آورده، از آنجا به طرف بزنجان کوچ داده، با تیپ و توپ سرتیپ عبدالله خان صمصام‌الدوله قراگوزلو که در آنجا استقرار داشت، زد و خورد شدیدی نموده، در نتیجه، آنها را فراری ساخته، قلعه بزنجان را تحت محاصره درآورد.

مآل کار آقاخان در هندوستان

بالجمله، پس از زد و خوردهای متعدد و جنگ‌های پی در پی که عموماً بر مردی و مردانگی وی دلیل و ذکرش موجب تطویل است، آقاخان در مآل کار خویش اندیشیده، چون برای ادامه این رویه جز تضييع عمر و به هدر رفتن خون کسان حاصلی ندیده، مصمم می‌شود که از کرمان به طرف هندوستان برود و بنابراین، به خراسان آمده، از آنجا به قاین و سپس به قندهار درآمده، با تجلیل بی‌نظیر و استقبال شایان تقدیری روز هفدهم ذی‌القعدة ۱۲۵۷ بر شاهزاده محمد تیمورخان حکمران آن شهر وارد [شده] و مدت پنج سال در آن شهر در منتهای عزت و شوکت توقف نموده، در ماه صفر سال ۱۲۶۲ به طرف بمبئی ره‌سپار و در آنجا متوطن و در عین حال، از این موقع هم با یک رشته کشمکش‌ها و حوادث خونینی - که ذکرش از منظور اصلی نگارنده در این کتاب خارج است - مواجه می‌گردد.

باری، آقاخان در بمبئی به مقامی زیبنده و شایسته خود رسید. روز به روز بر عظمت و شوکتش افزوده‌گشته، در جمادی‌الاولی به سال ۱۲۶۳ قمری بر حسب اراده و پیشنهاد محمد شاه قاجار و بنا به تکلیف نایب‌السلطنه هندوستان از آنجا به بندر کلکته در کشور بنگاله منتقل و در آنجا متوقف [می‌شود] و بلافاصله مراسم تعزیت و سوگواری بر حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) را آشکارا اجرا و روضه‌خوانی را

معمول می‌نماید و در سال ۱۲۶۵ یک ماه پیش از وفات محمد شاه مجدداً به بمبئی بازگشت و پس از وفات محمد شاه به ناصرالدین شاه تهنیت جلوس گفته، هدایا و تُحَفی بسیار و از جمله پیل و زرافه به جهت او فرستاده، باب دوستی و صمیمیت را با آن پادشاه باز [می‌کند] و در نتیجه، از دربار امر می‌شود تا کلیهٔ املاک موروثی و احدائی آقا خان را چه در حومهٔ محلات و چه در کرمان و یا سایر نقاط ایران به کسان وی واگذارند.

اخلاق و عادات و عملیات و لباس آقاخان در هند

و ناگفته نماند که آقاخان بسیار خوش‌رو و نیکو خُلق، دارای سخاوت و فُتوت، رشادت و شجاعت بوده، در تمام مدت توقف خود در هندوستان در رشتهٔ زهد و تقوا می‌زیسته، همواره خرقهٔ پشمینه و وصله‌داری بر تن [داشته] و کلاه پشمی بلند و یا نیم‌تاج درویشی بر سر می‌گذاشته و نظافت را به حد اعلا مَرعی می‌داشته است. آقاخان در هندوستان و کشور آزادی مذاهب دُعات و مبلغین بسیاری به اطراف اعزام [کرده] و جمع کثیری طوق ارادت وی را به گردن کشیده [اند]. از جمله با ابراز یک سلسله عملیات خارق‌العاده و حیرت‌انگیزی مانند این‌که آتش را در وسط پنبه گذارده، در کف دست خود قرار می‌داد، بدون این‌که پنبه و یا دست او آسیبی ببیند، ملکهٔ انگلستان و فرزندش فرمان‌فرمای هند نیز بدو گرویده، مرتبه‌اش به حدی رفیع گشت که قوای فکریه از درک آن عاجز است.

و پس از وفات آقاخان هم جَمّ غَفیری از مردم هند و سواحل آفریقا در طریقهٔ اسماعیلیه درآمده، در جبال دَرُوز بین مصر و شامات هم جمعی بدین مذهب مُنْسَلِک [شده] و در کرمان و یزد و قاین و سرجام و پایین جام و قوچان و نیشابور و بلخ هم بسیاری به فرزندان او گرویده، جزء اسماعیلیه درآمده‌اند.

قسمت هفتم: حالات سید ابوالحسن الحسینی

سابقاً مذکور افتاد که اعقاب اسماعیل از دو فرزندش محمد و علی و اعقاب محمد بن اسماعیل هم از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر و اعقاب جعفر شاعر هم از یک فرزند او محمد و اعقاب محمد هم از چهار پسر او احمد و جعفر و اسماعیل و علی می‌باشند.

ولی به طوری که از کتاب تاریخ قم مُستفاد می‌شود، جعفر شاعر را هم فرزندی به نام حسین و او را هم پسری به نام حسن بوده است که سید حسین مُکَنّی به ابوالحسن الحسینی هم فرزند حسن مزبور است؛ زیرا در تاریخ مزبور می‌نگارد که از سادات حسینی نخستین شخصی که به قم آمد، ابوالحسن بن حسن بن حسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام بود و او را در قم پسری به نام علی نیز مُکَنّی به ابوالحسن به وجود آمد و سید ابوالحسن الحسینی در جوار فاطمه معصومه علیها السلام در مقبره بابلان مدفون است و چون سابقاً جزء مدفونین در مقبره بابلان داستان مصاحبه او را با احمد بن اسحاق اشعری مُفصلاً شرح داده‌ایم، در اینجا از تکرار آن خودداری می‌نماید تا هر کس خواهد بدانجا مراجعه نماید.

و در پایان لازم است متذکر گردد که قبر سید ابوالحسن الحسینی در یکی از بیوتات حرم مطهر؛ یعنی در خزانه سابق آستانه مقدسه، واقع است که درب آن بین در طلا و در نقره در زاویه شمال شرقی حرم مطهر باز می‌شود.

سه تن مدفون در خزانه آستانه

و ناگفته نماند که در خزانه نام‌برده اثر سه قبر دیده می‌شود که قبر اول متعلق به سید ابوالحسن الحسینی مزبور است و قبر دوم از سید عبدالرشید معروف به رشید الاسلام جد اغلب سادات رضویه است که در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی و همچنین در اوایل دولت شاه طهماسب تولیت آستانه مقدسه قم را دارا و همچنین تولیت امامزاده حارث (خاک فرج) و تولیت مسجد امام و سایر امامزاده‌ها را عهده‌دار و شخصاً هم از علما و اشراف این شهر بوده است و قبر سوم از سیده فاطمه بنت شاهزاده ناصرالدین علی است که قبرش در قسمت شمالی مسجد امام واقع است.

بخش پنجم: حالات امامزاده محمد دیباج

در ذکر حالات امامزاده محمد دیباج فرزند حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام و اعقاب او از کسانی که در این شهر مدفون و یا از این شهر بر خاسته‌اند، از قبیل امامزادگان، علی بن محمد دیباج و حسین بن علی و محمد و علی بن الحسین و

محمد عزیزی (سید سربخش) و شاهزاده جعفر و شاهزاده جمال و غیرهم، و این بخش مشتمل بر چهار قسمت است.

قسمت اولی: در حالات محمد دیباج بن امام جعفر الصادق علیه السلام

علامه مجلسی - علیه الرحمه - در کتاب بحار الانوار خود می‌نگارد که محمد دیباج سیدی با سخاوت و شجاعت بوده، از کسانی است که به رأی زیدیه؛ یعنی خروج به شمشیر، عقیدت داشته است و از مزایای اوست اینکه در تمام ایام سال روزی را روزه‌دار و روز دیگری را مُفْطِر بوده است و در سخاوت وی از خدیجه بنت عبدالله بن حسن که زوجه اوست، روایت شده است که محمد با لباس از خانه خارج می‌شد و چون باز می‌گشت، لباسی در تن نداشت؛ یعنی تمام کسوه خود را به فقرا بخشیده بود و همواره روزی یک گوسفند برای اطعام ذبح می‌نمود.

و در حالات او نوشته شده است که محمد دیباج به سال ۱۹۹ قمری در مکه معظمه بر مأمون عباسی خروج کرد و جماعت زیدیه و جارودیه هم به وی متابعت نمود، تدریجاً قوت و شوکتی یافت و از طرف مأمون، عیسی جلودی مأمور دفع وی گردید و میانۀ تابعین او تفرقه انداخت و محمد را گرفته، به نزد مأمون فرستاد و مأمون او را بسیار احترام نموده، گرامی بداشت و بدو جایزه‌هایی نیکو بخشید و محمد همچنان در خراسان متوقف بود.

و در کتاب تاریخ قم مسطور است که محمد را از آن جهت دیباج می‌نامیدند که گشاده‌رو و خوش صورت بود و او در سال ۲۰۰ در مدینه طیبه خروج کرد و بر آن ناحیت غلبه جست و مأمون عباسی رَجاء بن ضحاک خالوی خود را با امان‌نامه‌ای به نزد وی فرستاد و محمد پس از دیدن امان‌نامه به نزد مأمون به مرو هجرت کرد و مأمون هم درباره وی به عهد و موثیق خود وفا نموده، او را اکرام و اعزاز همی داشت و محمد نزد مأمون بماند تا به سال ۲۰۳ موقعی که مأمون متوجه عراق شده بود، او هم با مأمون به طرف عراق بیامد و در جرجان وفات یافت و مأمون بر او نماز گزارده، او را در همان جا به خاک سپرد.

و مؤلف تاریخ مزبور می‌نگارد که به من چنین رسیده است که وزیر شهیر صاحبُ الجلیل، کافی الکُفَات، ابوالقاسم اسماعیل بن عَبَّاد در جرجان بر سر تربت او به سال ۳۷۴ عمارتی بنا نمود.
و در کتاب عمدة الطالب^۱ مسطور است که محمد دیباج را سه پسر به نام علی خارصی و قاسم و حسین بوده است.

خروج علی بن محمد دیباج در شهر بصره

اما علی بن محمد دیباج در ایام ابوالسرایا در بصره بود و چون زید النّار فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خروج کرد، علی مزبور هم با او یاری نمود.^۲
و شیخ ابونصر بخاری نقل کرده است که علی بن محمد بن دیباج در خروج به شمشیر با پدر خود هم عقیدت بود و او در اهواز خروج کرد و ابن افضس (حسین بن حسن بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام) هم با او همراهی نمود و چون سپاه مأمون بر او ظفر یافتند و علی دانست که دیگر کار او به انجام نخواهد رسید، لهذا از زید النّار بن امام موسی الکاظم علیه السلام تخلف نموده،^۳ به بصره هجرت کرد و از آنجا به بغداد آمد

۱. در عمدة الطالب مسطور است: «وَأَمَّا عَلِيُّ الْخَارِصِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّبَاجِ وَكَانَ بِالبصرة أَيَّامَ أَبِي السَّرَايَا فَلَمَّا جَاءَ زَيْدُ النَّارِ بْنُ مُوسَى الْكَاطِمِ إِلَى البصرة خَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيُّ الْخَارِصِيُّ وَأَعَانَهُ وَقَالَ الشَّيْخُ ابْنُ النَّوَّاصِ البخاري كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ قَدْ اتَّفَقَ رَأْيُهُ وَرَأْيُ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ عَلَيَّ الْخُرُوجِ فِي سَنَةِ مَاتَيْنِ وَاسْتَأْذَنَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنْ يَظْهَرَ بِالاهوازِ وَاسْتَصْحَبَ ابْنَ الْأَفْطَسِ وَهُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَابْنُ عَمِّهِ زَيْدُ بْنُ مُوسَى الْكَاطِمِ عليه السلام فَلَمَّا ظَفَرَ أَصْحَابُ المَأْمُونِ بِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلِمَ أَنَّهُ لِأَيَّتِمِّ لَهُ الْأَمْرُ فَخَرَجَ بِالبصرة فَخَلَّفَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى وَتُوْفِيَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بِبَغْدَادٍ وَقَبْرُهُ بِهَا وَأَعَقَبَ مِنْ رَجُلَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

۲. او را جورگویند، برای این که از ترس خلیفه پیوسته در بیابان‌ها و با وحوش و گورخرها انس گرفته بود و یا از آن جهت که به شکارگور مایل بوده است و هم گفته‌اند که چون موقع وفات محمد زوجه‌اش حامله بود و بعد از وی پرسیدند که این نوزاد از کیست و او به قبر محمد اشاره نموده، گفت این طفل فرزند صاحب این گور است، از این رو محمد ملقب شد به گور که مُعَرَّب آن جور است.

۳. با توجه به متن عربی ابونصر بخاری که در پاورقی (شماره ۱) آمده، زید بن موسی را به جانشینی خود

تعیین کرد، صحیح است.]

و در آنجا بماند تا وفات یافت و قبرش در بغداد است و اعقاب او از دو فرزندش حسن و حسین می‌باشند.

و در انوار المشعشعین از بعضی کتب انساب روایت کرده است که اعقاب حسن اندک و اعقاب حسین در قم بسیار بوده‌اند.

حالات حسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام

و در کتاب تاریخ قم مسطور است که از فرزندان علی بن محمد دیباج در قم حسین بن علی بوده است که اعقاب او را سادات عزیزیه و محسنیه می‌نامند و چنین گویند که حسین بن علی به قم مُتَوَطَّن گشت و در قم از وی فرزندانی چند به نام محمد جور (گور) و علی و عبدالله و محسن از بطن کبری دختر شاهین اشعری و حسن و جعفر و ابی طاهر احمد به وجود آمدند و در عمدة الطالب می‌نگارد که اعقاب حسین بن علی از ابی طاهر احمد مزبور است که آنها در شیراز می‌باشند.

و در انوار المشعشعین از بعض کتب انساب نقل کرده است که حسین بن علی در قم متوطن بوده است و اعقاب او از شش فرزند او: ۱. ابو جعفر محمد جور؛ ۲. ابوالحسن علی؛ ۳. ابو عبدالله جعفر؛ ۴. محسن که عموماً در قم اقامت داشته‌اند، بوده. اعقابشان هم در قم به سادات محسنیه شهرت دارند؛ ۵. ابوطالب احمد که در شیراز بوده و؛ ۶. ابوالقاسم حسن می‌باشند.

اما محمد جور بن حسین و اعقاب او به قم

اما محمد جور بن حسین بن علی بن محمد دیباج در شهر ری به دستور معتصم و یا معتضد عباسی به قتل رسید.

و ابونصر بخاری نقل می‌نماید که محمد مزبور در بعضی از حوادث به جرجان کشته شد و او را یازده پسر بوده است، عموماً به نام جعفر که امتیازشان از یکدیگر با ذکر کُنیه بوده است و در انوار المشعشعین هم همین معنی را ذکر نموده. علاوه، از بعض

کتب انساب هم قول دیگری نقل کرده است که محمد را ده فرزند به نام جعفر با اختلاف در کنیه بوده است.

حالات علی بن الحسین و اعقاب او در قم

و اما علی بن الحسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب تاریخ قم مسطور است که او به احمد بن عبدالعزیز بن دُلفِ العجلی که در کاشان امیر بود، پیوست و بر قسمتی از لشکروی امیرگشت و فرزندان و اعقاب او در قم می‌باشند. و در کتاب عمدة الطالب مذکور است که از جمله فرزندان علی بن الحسین المذكور، قاضی نَسَابَه مَروزی ابوطالب اسماعیل و برادر او حسن است که فرزندان محمد بن حسین بن احمد بن محمد عزیزی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن حسین مذکور می‌باشند.

و در کتاب انوار المشعشعین نیز از بعضی کتب انساب نقل کرده است که اعقاب علی بن الحسین بنا بر قول اصح از یک نفر فرزند او محمد مُکَنّی به ابوجعفر اطروش است، و نیز گفته شده است که علی مزبور را دو پسر دیگر هم به نام موسی و محسن مُکَنّی به ابوطالب می‌باشد، ولی صحیح آن است که این دو برادر فرزندان ابوجعفر محمد اطروش هستند، نه برادر او، و نیز می‌نگارد که فرزندان محمد اطروش در قم و قزوین و خراسان می‌باشند که از آن جمله است در مرو خراسان ابوعلی احمد ازوارقانی فرزند محمد عزیزی بن حسین بن محمد اطروش که مادر او أم احمد، فاطمه دختر علی بن حسن بن جعفر الزّکی معروف به کذاب بوده است.

حالات محمد عزیزی مشهور به سید سربخش

و از مراتب فوق مُستفاد گشت که محمد اطروش در قم متوقف بوده است و او را فرزندی به نام حسین و حسین را هم پسری به نام محمد عزیزی می‌باشد. و در تاریخ قم مسطور است که به شهر قم از فرزندان محمد بن جعفر الصادق علیه السلام و از فرزندان علی بن محمد بن جعفر، سادات عزیزیه و سادات محسنیه‌اند، و چنین

گویند که حسین بن علی بن محمد بن جعفر به قم آمد و به قم وطن ساخت و مقام کرد و به قم از او فرزندانانی چند به نام محمد و علی و عبدالله و محسن از دختر شاهین اشعری و طاهر (که بدون فرزند بود) و جعفر (که بدون اعقاب درگذشت) در وجود آمدند، اما محمد بن الحسین از قم به آبه رفت و مدتی در آنجا بود و سپس به ری منتقل گشت و در آنجا او را وفات در رسید و فرزندان و اعقاب او در قزوین متوقف هستند.

و اما علی بن الحسین، به احمد بن عبدالعزیز بن دُلف در کاشان متصل شد و بر قسمتی از لشکر وی امیر گردید و فرزندان و اعقاب وی به قم می‌باشند.

شرح حال امامزاده محمد عزیزی معروف به سید سربخش

در تاریخ قم مسطور است که عبدالله بن الحسین در قم مقیم گشت و از او محمد عزیزی در وجود آمد که مادر محمد مزبور همان فاطمه بنت قاسم بن احمد بن علی بن جعفر عَرِیضی و خواهر ابوالحسین شاهزاده احمد بن قاسم است - که سابقاً مذکور افتاد - که به مقبره قدیمی مالون مدفون است.

پس محمد عزیزی از قم به طرف بغداد هجرت کرد و در نهروان او را به قتل رسانیدند و همراهانش تابوت او را به قم آوردند و او را نزدیک مسجد رضاییه دفن کردند.

و از محمد بن عبدالله مزبور ابوالحسن علی در وجود آمد و از علی بن محمد هم ابو عبدالله محمد و ابو محمد عبدالله در وجود آمدند و از محمد بن علی دو پسر به نام عبدالله و علی در وجود آمدند و از علی هم پسری به نام عبدالله به وجود آمد. و در کتاب انوار المشعشعین پس از ذکر مراتب می‌نگارد که مسجد رضاییه در شهر قم و در محله مشهوره به رضاباد واقع و آن محله در مجاورت محله موسویان در نزدیکی بقعه چهل اختران می‌باشد و وجه تسمیه محله نام برده به رضاباد آن است که در قدیم جایگاه سادات رضاییه بوده؛ ابوعلی محمد اعرج بن احمد بن موسی مُبَرِّع جَد سادات رضویه و همچنین اعقاب او در آنجا منزل و سکنا داشته‌اند و

بدین جهت، سابقاً آنجا را محله رضاییه می‌نامیده‌اند که به مرور ایام به محله رضاباد مشهور گشته و الیوم هم مسجد رضاییه در آن محله موجود و مخروبه است.

بقعه و مدفن سید سربخش

و در حوالی آن مسجد دو بقعه وجود دارد که یکی بسیار نزدیک با مسجد رضاییه و دیگری قدری دورتر است. اما بقعه‌ای که خیلی نزدیک با مسجد است، چنین نقل می‌کنند که در جای آن سابقاً بقعه دیگری وجود داشته است که خراب گشته است و بعداً به جای آن بنا بنای کنونی را احداث [کرده] و صورت قبری هم مساوی با سطح زمین در آنجا ساخته‌اند، و می‌گویند سید سربخش در این بقعه مدفون است. ولی بقعه‌ای که نسبت به مسجد مزبور اندکی دورتر است، اصولاً به نام سید سربخش هم مشهور و مانند سایر مشاهد امامزادگان دارای بقعه قدیمی و گنبدی مخروطی از کاشی و لوح مزار بوده، در داخل بقعه هم بنای دو قبر برجسته‌ای نمودار است که یکی از آنها در وسط و بزرگ است که محل دفن تن مقدس آن امامزاده بدون سر است و دیگری در گوشه بقعه و کوچک است که جای دفن سر مقدس آن امامزاده بدون تن است.

و باید گفت که امامزاده محمد عزیزی مقتول، در همین بقعه به خاک سپرده شده، بعداً به سید سربخش مشهور و معروف شده است؛ زیرا سر خود را در راه خدا بخشیده است و از طرفی، در هیچ یک از کتب معتبره انساب هم ندیده‌ایم که جز محمد عزیزی امامزاده دیگری که شهید شده باشد، در این شهر مدفون بوده باشد، و بنابراین، می‌توان ادعا کرد که در لوحه زیارت نامه‌ای که نام او را اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام ضبط کرده‌اند، بدون مدرک و مأخذی بوده؛ چنانچه در انوار المشعشعین هم متعرض است و از تاریخ قم هم مستفاد می‌گردد که نام او محمد و اشتباهاً اسماعیل ضبط کرده‌اند و به هر حال، نسب او بدین قرار است: امامزاده محمد عزیزی بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر الصادق علیه السلام و در کتاب منتهی الآمال محدث جلیل قمی هم بدین معنی تصریح

می‌نماید که سید سربخش همان امامزاده محمد عزیزی است که در نهروان به قتل رسیده است و در قم به خاک سپرده شده است.

و علامه مجلسی هم در کتاب بحارالانوار به طور کلی می‌نگارد که قبور بسیاری از احفاد محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام در قم می‌باشد.

و مؤید مراتب دو چیز است: یکی آن‌که جز محمد عزیزی امامزاده‌ای که به قتل رسیده باشد، در قم نداریم و دیگری آن‌که هیچ امامزاده‌ای را هم بدین نام در قم نمی‌یابیم، و خیلی مستبعد است که مدفن چنین امامزاده مقتول و مظلومی هم در قم نامعلوم بوده باشد.

در پایان، با توجه به مراتب سابق الذكر چنین به نظر می‌رسد که چون امامزاده محمد عزیزی در نهروان کشته شده، همراهان وی بدو تن بی سر او را به قم حمل می‌کنند و در این بقعه به خاک می‌سپارند و بعداً موقعی که سر او را به دست می‌آورند، آن را هم در دنبال تن به قم نقل نموده، چون دفن سر پهلوی بدن ملازم با نیش قبر بوده است، جهت آن، حفره جدیدی در نزدیکی قبر سابق تهیه [می‌کنند] و آن را جداگانه به خاک می‌سپارند؛ چنانچه همین معنی هم مشهور و در بعضی از تواریخ هم مُصرَّح است. *وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ*.

اما اعقاب جعفر بن الحسین

سابقاً نقل شد که حسین بن علی در قم مُتوطَّن گشت و از او فرزندان به نام محمد جور و علی و عبدالله و محسن از کبری بنت شاهین اشعری و حسن و جعفر و ابوطاهر احمد به وجود آمدند که محمد جور در ری شهید گشت و عبدالله هم اعقابش در ری و قم و قزوین اند و علی هم به احمد بن عبدالعزیز در کاشان پیوست و اعقابش هم نام‌برده شدند و اکنون در اطراف جعفر اعمی مُکَنّی به ابی عبدالله و اعقاب وی سخن رانده، به طور خلاصه می‌نگارد که در کتاب انوارالمشعشعین از بعض کتب انساب نقل کرده است که جعفر بن الحسین بن علی بن محمد دیباج بن امام

جعفر صادق علیه السلام برادر علی بن الحسین مذکور اعقابش از سه فرزندان او محمد جمال و علی اعمی و حسین طواف می‌باشند.

شاهزاده جعفر بن الحسین مدفون به مزرعه مزدیجان قم

و شاهزاده جعفر بن الحسین را کُنیت ابو عبدالله و مشهور به جعفر شعرانی است. و در انوار المشعشعین مسطور است که احتمال می‌رود آن شاهزاده جعفری که در قم معروف و مشهور و مدفن او در خارج شهر نو قم در اراضی مندیجان (هندیان و مزدیجان دو مزرعه متصل به یکدیگرند) است و از شهر تا بقعه او قریب ربع فرسنگ راه است، همین امامزاده جلیل یعنی جعفر شعرانی ابن الحسین بوده باشد که پدر شاهزاده محمد جمال است و بنابراین، سلسله او با سه واسطه به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی [می‌شود] و نسب شریفش بدین قرار است: جعفر بن الحسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر الصادق علیه السلام. هر چند که بر لوح مزار او نوشته شده که او از احفاد حضرت موسی بن جعفر است، ولی چنانچه مکرراً گفته شده، ممکن است مانند بسیاری از امامزاده‌ها آنچه در لوح مزارش ضبط شده، برخلاف حقیقت بوده باشد و بنابراین که او از احفاد امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده باشد، احتمال دیگری است که در فصل آینده ذکر می‌شود، ولی این احتمال که او از احفاد امام جعفر الصادق علیه السلام باشد، قوی‌تر است. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ. اِنْتَهَى.

و به عقیده نگارنده، مدفون در بقعه نام‌برده به طور مظنون همان جعفر بن الحسین مکنی به ابی عبدالله و معروف به جعفر شعرانی است و در لوح مزار او هم امامزاده جعفر بن جعفر بن الصادق علیه السلام ضبط گردیده و مؤید صحت این عقیده کتیبه‌ای است از کاشی فیروزه‌ای رنگ که سابقاً در سر درب بقعه مزبور نصب بوده است و اکنون از جنبه قدمت و نفاست به موزه آستانه مقدسه قم انتقال داده شده و در آنجا موجود است؛ چه که با خط ثلث برجسته درشت و زیبایی بر روی آن عبارات زیر نوشته شده:

هَذَا مَشْهُدٌ طَاهِرٍ الْمَطْهَرِ الشَّهِيدِ جَعْفَرِ بْنِ إِمَامِ جَعْفَرٍ صَادِقِ بْنِ الْبَاقِرِ بْنِ إِمَامِ عَلِيِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ إِمَامِ حُسَيْنِ بْنِ إِمَامِ الْمَظْلُومِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - فِي تَارِيخِ مُحَرَّمِ سَبْعٍ وَسِتِّينَ وَسِتِّ مِئَةَ ١٠٦٧.

و عبارات این کتیبه قدیمی اگرچه از جنبه ادبی هم مورد ایراد و عامیانه بوده باشد، ولی از لحاظ قدمت تاریخی حائز اهمیت و تا حدی سندیت آن ثابت و کاملاً مُشعِر بر مطلوب می باشد و گفته مؤلف کتاب انوار المشعشعین دایر بر این که در لوح مزار آن امامزاده نام او را جعفر بن امام موسی علیه السلام نوشته است، عاری از حقیقت بوده و یا باید حمل بر اشتباه گردد، و تنها موضوع قابل توجه در کتیبه نام برده کلمه «الشهید» است که نمی توان آن را با جعفر شعرانی منطبق ساخت؛ چنانچه با غیر او هم نمی توان تطبیق کرد؛ زیرا بین امامزادگان قم شخصی که شهید شده باشد، جز محمد عزیزی (سید سربخش) نداریم و بنابراین، باید گفت که نویسنده سطور را در تلفیق کلمات خطایی رخ داده، کلمه «شهید» که بایستی جلو نام مبارک امام حسین علیه السلام نوشته شود، اشتبهاً جلو اسم جعفر بن جعفر علیه السلام نوشته شده است. و یا آن که گفته شود که برخی خدام بقاع متبرکه امامزادگان در قم به منظور گرم کردن بازار خود برای هر امامزاده ای داستانی جعل و یا از نیاکان خود خَلْفاً عَن سَلَف نقل کرده، این گونه داستان ها توجه زائرین را جلب می نماید؛ چنانچه در حالات شاهزاده ابراهیم عین داستانی که بر روی سنگ حجاری و در بقعه نصب کرده بودند، در این کتاب نقل گردید که ممکن است امامزاده جعفر را نیز با همین گونه داستان ها قرین دانسته، او را هم شهید قلمداد کرده باشند.

بقعه شاهزاده جعفر

و در کتاب راهنمای قم در شمار بناهای کهن این شهر می نگارد که پنجم بنای امامزاده جعفر در اراضی مزدیجان. هر چند که بنای آن چندان کهن به نظر نمی رسد، ولی از چند خشت کاشی فیروزه ای که در ایوان جلو رواق نصب^۲ می باشد، معلوم می شود

[۱. در کلیه مواردی که امام در عبارت آمده، الامام صحیح است و پس از کلمه جعفر، الصادق صحیح است.]

۲. منظور همان کاشی های کتیبه شاهزاده جعفر است که عبارتش سابقاً درج گردید.

که بنای آن کهن بوده، بلکه از بنای گنبد امامزاده حارث و احمد بن قاسم هم قدیمی‌تر است؛ زیرا در آن کاشی تاریخ آن را سال ۶۷۷ نوشته است و از این کاشی‌های گران‌بها چند کاشی بیش برجا نمانده بود و جای شادمانی است که تاریخ آن مضبوط است و اکنون این چند خشت هم در موزه آستانه موجود است.

حالات امامزاده محمدجمال معروف به شاهزاده جمال

مزار شاهزاده جمال در قسمت جنوبی و پنج کیلومتری شهر قم و زیر قصر دختر واقع و دارای بقعه خشتی و گنبدی شلجیمی شکل از کاشی و صحنی وسیع و باغی مُرَوَّح و آب انباری مستحکم بوده، محل نذورات مردم این شهر می‌باشد. و سابقاً مذکور افتاد که اعقاب جعفر بن حسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام را از سه فرزند (محمد جمال و علی اعمی و حسین طواف) می‌باشد.

و در کتاب عمدة الطالب هم مسطور است که ابو عبدالله جعفر اعمی ابن حسین را فرزندان است به نام محمدجمال و علی و حسین، اما علی بن جعفر را فرزندی است به نام محمد مُکَنِّی به ابی الحسین معروف به ابن طباطبا؛ چه که مادرش از سادات طباطباییه بوده است.

و اما محمدجمال را هم فرزندی است به نام جعفر و جعفر بن محمدجمال را هم دو پسر است به نام حسن و احمد و از برای حسن بن جعفر هم دو پسر است به نام ابوطالب حمزه و محمد، و حمزه را هم فرزندی است به نام محمد مکَنِّی به ابی البهجة.

و اما احمد بن جعفر بن محمدجمال را هم فرزندی است حسین نام و حسین را هم پسری است احمد نام و احمد را هم فرزندی است علی نام مکَنِّی به ابی الحسن. و در کتاب انوار المشعشعین پس از نقل مراتب، مسطور است که در قم بقعه و مزاری است مشهور به شاهزاده جمال و از شهر تا مزار او قدری زیادتیر از نیم فرسخ است و ظاهراً در همان بقعه همین امامزاده محمدجمال مدفون باشد و

بنابراین، نسب او بدین قرار است: محمد جمال بن جعفر بن الحسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام. **إِنْتَهَى**.

در پایان ناگفته نماند که در قسمت شرقی و یک فرسنگی خارج شهر قم هم بقعه و مزاری است که به شاهزاده جعفر غریب معروف و دارای بقعه و گنبد و صحنی قدیمی و در نزدیکی آن بقعه هم امامزاده دیگری است به نام شاهزاده جمال که اخیراً هم بقعه و گنبد او را آقای سید جواد تکیه ساختمان کرده است^۱ که اگر گفته شود آن دو مزار یکی از جعفر شعرانی و دیگری از فرزند او محمد جمال است، اقرب به صواب و آنسب خواهد بود و در فصل آینده هم از آن دو امامزاده نام برده خواهد شد. **وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ**.

و هم معلوم باشد که از احفاد حسن بن حسین بن علی بن محمد دیباج و هم از اعقاب محسن بن حسین مذکور نیز بسیاری در قم بوده‌اند و در همین شهر هم رحلت کرده و مدفونند، ولی چون از مدفنشان اطلاعی در دست نیست، از ذکر اسامی آنها خودداری می‌شود.

بخش ششم: حالات شاه طاهر دکنی

چنانچه در آتشکده آذر می‌نویسد، شاه طاهر حسینی دکنی از سادات بلند مرتبه قم و دانشمندی جلیل‌القدر و فاضلی عالی‌قدر بوده، در اوایل شباب در شهر کاشان متوقف [بوده] و در آنجا هم تحصیل می‌نموده. جمعی از فضلا و فقرا ظاهراً و باطناً ریزه‌خوار خوان احسان وی بوده‌اند و از آنجا با عیال و اطفال روانه هندوستان گشته، در همانجا هم وفات نموده، جسدش را به کربلای معلّی نقل و دفن کرده‌اند. و در کتاب *مجالس المؤمنین* می‌نگارد که وی در اوایل حال، در کاشان متوطن بوده، اکثر کتب متداوله حکمت و کلام را نزد علامه نحریر مولانا شمس‌الدین محمد خضری تلمذ نموده است و از آنجا متوجه هندوستان و در دکن متوطن گردیده و به

۱. آقای تکیه از مردان خیرخواه نوع دوست این شهر بوده، آثار خیریه دیگری هم از خود به یادگار گذاشته است.

واسطه کثرت فضل و کمال ترقی بسیاری کرده، کارش به جایی رسید که نظام، شاه حیدرآباد و سایر سلاطین هند ملازمت وی را بر خود فرض دانسته بودند و با نفوذ بیان خود تمام سلاطین و همچنین جمهور مردم هند را در آیین تشیع در آورد و چون امیر عبدالقادر فرزند نظام شاه که نزد پدر خود بی‌نهایت محبوب و مورد توجه بود، مریض گشته و بیماری او تدریجاً سخت [شد] و امتداد یافت و از طرفی، اهتمام پادشاه هم در بهبودی او تا حدی بود که به قاسم بیک طبیب التماس نموده، می‌گفت اگر تشخیص دادی که پاره‌ای از جگر من در علاج عبدالقادر مؤثر است، بگوی تا سینه خود را بشکافم و پاره‌ای از جگرم را بیرون آورم؛ علاوه، برای عافیت او نذورات فراوان نموده، صدقات بسیاری هم به فقرای مسلمین و کفار داده بود، شاه طاهر از این موقعیت استفاده کرد، به شاه اظهار داشت شما اگر مالی هم نذر دوازده امام کنید، ان شاء الله مریض شما شفا پذیرد. نظام شاه پرسید دوازده امام کیانند؟ شاه طاهر جواب داد اول آنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که اهل سنت او را خلیفه چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شمارند و همین‌طور یک به یک از ائمه معصومین را نام برد و نظام شاه به طوری که شاه طاهر دستور داد، برای آنها هم مالی نذر نمود و چون شب فرا رسید، شاه طاهر به خانه خود بازگشته، از اظهار آن معانی پشیمان گردید و اندیشناک بود که مبادا عبدالقادر بمیرد و او خجل و شرمسار گردد.

و هنگام طلوع صبح قراولان خاصه پادشاه یکی پس از دیگری در طلب شاه طاهر آمده، او را به نزد پادشاه بردند و چون نظر نظام شاه از دور بر شاه طاهر افتاد، او را استقبال نموده، با کمال شغف اظهار داشت که در اواسط شب که مرض عبدالقادر شدید شده بود و از شدت حزن و اندوه به خواب رفتم، در اثنای خواب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدم که به من فرمودند: نظام! مادامی که عبدالقادر عافیت نیابد، به ما ایمان نخواهی آورد و اینک عرق عافیت بر جبین او هویدا گردیده، به زودی صحت کامل می‌یابد، اما باید تو هم از نیتی که در دل داری، رجوع نمایی.

و چون از خواب بیدار شدم، دیدم که پرستاران لحاف را بر سر فرزندم کشیده‌اند و او فراوان عرق کرده است و پس از لحظه‌ای عرق او خشک گردید و از خواب بیدار شد و به‌خوبی بنشست و آثار بهبودی کامل بر جبین او ظاهر بود و از روی اشتهای طبیعی طعام طلب کرد و اکنون به کلی خوب شده است و اینک به عهد خود وفا خواهم کرد و شاه طاهر از شنیدن بیانات از شاه بی‌نهایت خرسند گردید. اتفاقاً در همان اوقات عیدی فرا رسید و در موقعی که بر حسب معمول نظام‌شاه برای سلام نشسته بود، فرمان داد تا به معرفی شاه طاهر، طلبه‌ای از اهل عراق را حاضر ساختند و به او امر کرد تا بر عرشه منبر صعود نماید و خطبه غزایی به نام دوازده امام علیهم‌السلام انشا کند و از آن وقت نام خلفای ثلاثه را از خطبه حذف کرد و از اینجا مذهب تشیع در هند آشکار [شد] و شیوع یافت و مُتَعاقِب این موضوع، عادل‌شاه و قطب‌شاه نیز دست‌توسل به دامان ائمه اثناعشر علیهم‌السلام دراز کرده، همگی مذهب امامیه را پذیرفتند و به عنایت الهی و مساعی شاه طاهر قمی، مذهب تشیع در تمام ولایت دکن رواج کامل یافت و شاه طاهر هم مادام‌العمر به عزت و اقبال روزگار خود را می‌گذرانید.

بالجمله، او مجموعه‌ای از کمالات و کرایم اخلاق و مجسمه‌ای از عدالت و سخاوت، شجاعت و تقوا، عفت و مروت شمرده می‌شد و در سال ۹۵۲ رحلت کرد و او را در فنون مختلفه تألیفاتی است که از آن جمله است حاشیه‌ای بر الهیات شفا، شرحی بر تهذیب الاصول و شرحی بر باب حادی عشر در کلام و شرحی بر رساله جعفریه در فقه و حاشیه‌ای بر تفسیر قاضی بیضاوی به فارسی و رساله‌ای در معاد و رساله انموزج العلوم و رساله‌ای در انشا. علاوه، اشعارش در لطافت و رزانت ممتاز و قصایدش از توصیف بی‌نیاز و در میان مردم مشهور است.

و در روضة الصفا مسطور است که سیدشاه طاهر فرزند سید رضی‌الدین الحسینی و در نسب از اولاد خلفای علویه و اسماعیلیه مصر می‌باشد که در زمان حسن صباح از مصر به عراق عجم آمدند و به خواندیه مُشْتَهَر گشتند و او در عهد شاه اسماعیل صفوی به دکن هندوستان هجرت کرد و در نزد نظام شاه دکنی منصب وکالت یافت

و باعث ترویج مذهب حقه امامیه در آن ولایت گردید و در انشای ابیات نیز مقامی عالی داشت و اشعارش در تذکره‌های شعرا مذکور است.

و در حاشیه کتاب عمده الطالب می‌نویسد که السَّيِّدُ الْبَحْرُ الرَّاحِرُ شاه طاهر دکنی از اولاد عبيدالله المهدي، اولین خلفای علویة مصر، می‌باشد؛ چه که او فرزند سید شاه رضی‌الدین و او پسر سید مولی مؤمن شاه و او فرزند محمد زردوز الشَّهیر به شمس تبریزی و او پسر شاه خوارزم و او پسر سید احمد عالم بن المولی محمد بن المولی جلال‌الدین بن حسن جلال‌الدین بن کیا محمد بن مولانا حسن العالم بن المولی علی بن احمد المنتظر بن المولی نزار بن المولی المُسْتَنصِر احمد بن المولی محمد بن علی الطاهر بن حاکم بن نزار بن معز بن اسماعیل بن محمد القائم بن عبيدالله المهدي است؛ چنانچه در تاریخ فرشته هم نسب او به همین نَهج مسطور است.

گنجینه دانشوران

احمد رحیمی

[تقریظ‌ها]

از دانشمند معظم جناب آقای سید محمد مشکاة استاد دانشگاه تهران

بسمه تعالی والحمد له

کتاب حاضر شرح حال یک‌صد و چند نفر است در چهار بخش که همه به شماره مرتب است؛ مگر پانزدهمین که در ذیل رقم چهارده قرار گرفته است. در بخش نخستین مؤلف به سبب عشق و علاقه مفرضی که به حوزه علمیه قم داشته، در وصف حوزه علمیه و در یاد کردن شماره «دانشمندان گران‌مایه و فقهای بلندپایه آن» اندکی از حقیقت منحرف شده؛ همچنان‌که در بیان طریقه اجتهادی ممتاز مرحوم آیت‌الله بزرگ آقای حاج سید حسین طباطبایی بروجردی که رویه‌ای است همانند روش مستشرقین در مسائل تاریخی؛ یعنی تحقیق و تفتیش از اسناد و متون احادیث و مراجعه به منابع و فتاوی قداما، و در مورد محدثین و ذکر آثار آن فقیه عالی‌قدر کوتاه آمده است در بخش دوم که در حالات دانشمندان قم گفت‌وگو خواهد کرد. مع الوصف، این بخش که اهم قسمت‌های کتاب است و از رقم ۱ آغاز می‌شود و به شماره ۶۴ پایان می‌پذیرد، شرح حال ۶۴ نفر است که قریب ۳۷ نفر آنها قمی هستند و ۲۷ نفر باقی‌مانده قمی نیستند. البته بخش چهارم به کسانی اختصاص دارد که اصلاً قمی و یا لااقل در قم متوطن هستند.

به هر حال، تألیف و تصنیف کاری دشوار است و آگهی از زندگانی دانشمندان به هر اندازه بود، سودمند و خوانندگان را تشویق می‌کند که از آن پیروی کنند و بدیشان تاسی جویند.

جناب آقای احمد رحیمی مدیر روزنامه «پیکار مردان» از جوانان دلیر و از یاوران حق و حقیقت و از نویسندگان نامی شهرستان قم و اهل فضل هستند که چندین سال روزنامه سابق‌الذکر را به حمایت از عدالت اجتماعی و احقاق حق منتشر کرده‌اند و در اوراق حاضر هم که زندگانی تنی چند از مفاخر جامعه اسلامی را گرد آورده‌اند، منظورشان این است که خوانندگان گرامی آنان را پیروی کنند و خویشتن را همانندشان از خوی‌ها و عقده‌های ناپسند پاک و منزه سازند و به زیور دانش و اخلاق پسندیده بیارایند. گرچه درباره برخی دانشمندان که از زندگی آنان مختصری در این کتاب نگارش یافته، کتاب‌ها و تراجم مفصل نگاشته شده و باز هم جا دارد که کتاب‌های دیگری تألیف شود، ولی ما لا يُدْرِكُ كُلَّهُ لا يُتْرَكُ كُلَّهُ. این مجموعه هم در حدود خود سودمند و قابل استفاده است. موفقیت مؤلف آن را در راه خدمات فرهنگی و اجتماعی آرزو مندیم.

قم، ۱۴ شوال ۱۳۸۰، سید محمد مشکاة

از استاد علامه بزرگوار حجت الاسلام جناب آقای عباس فیض

بسمه تعالی

پوشیده نباشد که شهر روحانی قم نه تنها جزء شهرهای مستحذّته اسلامیة و در شمار کوفه و بصره، بغداد و قاهره است، بلکه از بلاد احدائی شیعه امامیه و در ردیف نجف و کربلا و کاظمین و مشهد رضا شمرده شده، از امصار ممدوحه و شهرهایی است که در فضل و شرافت مردم و تربتش احادیث چندی از ائمه هداات - علیهم‌الصلوات - روایت شده و این شهر به آشیانه علویین و معدن طالبیین و فاطمیین و حرم اهل بیت طاهرین تعبیر گردیده است.

دار الایمان قم در طی دوازده قرن و نیمه که از تاریخ پیدایش آن می‌گذرد، غالباً مهد روحانیت و منبع فضیلت بوده، نخستین چشمه صاف و شفاف ولایت خاندان عصمت و طهارت از این شهر جاری و به سایر بلاد و امصار کشور ساری گردیده، همواره جایگاه احرار و مأمّن صلحا و ابرار بوده، نوع اخبار و آثار ائمه اطهار در پرتو

مساعی جمیله روات و محدثین قم جمع‌آوری و به دست آنان تدوین و به جامعه تشیع به عنوان ارمغان همیشگی اهدا گردیده است و بیش از هزار کوب درخشنده از شیوخ مشایخ حدیث از این شهر برخاسته‌اند.

و به شهادت کتب مبسوطه رجال، آسمان روحانیت قم در قرون اولیه مملو از اقمار منیره و کواکب تابناکی بوده است که نام نامی یا لقب گرامی اکثریت آنان زینت بخش صفحات کتاب‌های تراجم می‌باشد.

و در این عصر نورانی هم به طوری که در مرئی و منظر همگان قرار دارد، حوزه جلیله علمیه‌اش مرکب از هزاران تن دانشمندان بی‌مانند است که برای ضبط تراجم آنان کتاب‌های مفصلی لازم است و جای تأسف است که با کمال عظمت و مرجعیتی که پیشوایان روحانی و مؤسسين حوزه علمیه قم دارا بوده‌اند، هنوز کتابی در تراجم حالات آنان تألیف نگردیده بود که این دین مسلم بر عهده نویسندگان و مؤلفین عصری قم ثابت بود.

تا این مجموعه به نام گنجینه دانشوران به قلم شیوا و بیان رسای نویسنده دانا و فرهنگی آقای احمد رحیمی، مؤسس روزنامه پیکار مردان، تألیف گشت و به طبع آن اقدام نمود.

و هر چند اشتغال ذمه یقینی را برائت یقینی لازم است، ولی باید انصاف داد که این مجموعه در عین محدودیت و اختصار گنجینه‌ای پر از لئالی و گهر بوده، دین یقینی خود را تا اندازه‌ای به مولد و موطن خویش ادا ساخته است؛ چه که در این کتاب حالات اعظم اسلاف را که مانند ستارگان فروزان و پراکنده‌ای دور از هم در گوشه‌هایی از کتب مبسوطه رجال تابش می‌کردند و احاطه و اطلاع بر تراجم آنان دشوار می‌نمود، با احوال مشایخ عصری و دانشمندان اخلاف که هنوز در کتابی ثبت و ضبط نگردیده است و ممکن بود در طول زمان در طاق فراموشی و نسیان قرار گیرد، به پیوست حالات وزرا و وکلای قم تلفیق نموده، از ترکیب این طبقات کتاب جدیدی در تراجم رجال نامی این شهر تألیف کرده،

ضمن تعظیم از شعائر مذهبی مفاخر شهری بلکه کشوری خود را هم حفظ نموده، برای نسل‌های آینده به رسم یادگاری جاویدان باقی گذارده، به طالبین دانش و بینش اهدا کرده است.

مؤلف گنجینه دانشوران یکی از فرزندان رشید قم است که سال‌ها از راه نگارش روزنامه برای بالابردن سطح اندیشه و خرد جوانان کوشا بود. منتها در این راه حدت و حرارتی از خود نشان می‌داد؛ در حالی که اعتدال و میانه‌روی در هر کار و به هر حال مناسب‌تر و مؤثرتر می‌باشد.

و اخیراً هم به تأسیس دبستان ملی مسعود همت گمارده، به خدمات فرهنگی پرداخته، ضمن تعلیم و تربیت به کار تألیف نیز اشتغال داشته و وظایف ملی و اجتماعی خویش را انجام می‌دهد؛ چه که ثبت تراجم و ضبط آثار رجال هر عصر در هر شهری به عهده نویسندگان معاصر آن شهر محول و جزء وظایف ملی و اجتماعی آنان محسوب می‌گردد.

و نمی‌توان نادیده انگاشت که این گنجینه حاوی یک رشته مطالب و یک سلسله دقایق و رقایق فنی است که در کمترین کتاب و رساله‌ای بدین سهولت توان یافت و می‌توان گفت که جمع‌آوری این اطلاعات، بزرگ‌ترین سند تتبع نویسنده‌اش می‌باشد.

بالجمله، زحمات مؤلف در نگارش و طبع این کتاب مفید در خور ملاحظه و در جای خود شایان تقدیر و تشویق بوده، رجای واثق دارد که در این راه بلند برای آینده گام‌های بلندتری برداشته، خدمات بارزتری انجام دهد؛ یعنی بر تراجم این صد و چند نفر ترجمه حالات هزار شمع فروزان دیگر را بیفزاید تا دین خود را به تمام معنی به موطن خویش ادا کرده، وظیفه خود را به احسن وجه انجام داده باشند.

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی

عید فطر ۱۳۸۰، عباس فیض

از جناب آقای دکتر محمود حیدریان استاد دانشگاه نظامی بنا بر الفت دیرین از من خواستند که چند سطری به عنوان مقدمه بنویسم. من هم آن را پذیرفتم.

به شهادت تاریخ مدت مدیدی است که قم مرکز علم و دانش بوده و بزرگانی از این سرزمین برخاسته و به عالم دین خدماتی کرده‌اند. صرف نظر از جهت فرهنگی و سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی فعلی، این شهرستان دارای سوابق تاریخی چند صد ساله است که مجمع ارباب قلم و فضل و دانش و یکی از مجامع و حوزه‌های علوم دینی به شمار می‌رود و دانشمندان و رجالی را به خود دیده که هر کدام از محققین اسلامی، حکمای معروف، مشایخ، عرفا، و اجله فقها، اعظام، متکلمین، ادبای زبردست، مفسرین و رجال علم و معرفت به شمار می‌رفته‌اند. اغلب شاید عموم آنها دارای کرایم اخلاق و سجایای حمیده بوده و نه تنها در عصر خویش، بلکه در هر زمان وحید دهر به شمار می‌رفته، در فضل و تقوا و ورع بی‌نظیر بوده‌اند. مصنفات و مؤلفات گران‌بهای در فلسفه و فقه و ادبیات و تفسیر از خود به یادگار گذارده‌اند.

مؤلف کتاب چندین سال است که برای تنویر افکار مردم این شهر، مخصوصاً طبقه جوان، کوشش‌های پی‌گیر و دامنه‌داری داشته و در راه مبارزه با زور و قلدری، بت‌شکنی، مبارزه با خرافات، با وجود تهدیدات و تضییقات، کارشکنی‌های دستگاه حاکمه این شهر و تحریکات صاحبان جاه و مکنت صوری، قدم‌های مؤثری برداشته و در راه مبارزه با نادرستی با اقدامات لاینقطع و مداوم موفقیت‌هایی نیز به دست آورده است؛ در راه اصلاح و پیش‌رفت وضع اجتماعی و فرهنگی این شهر مذهبی با وجود موانع و صحنه‌سازی‌ها، کوشش نموده، با تأسیس و طبع و انتشار روزنامه و مدرسه به تعلیم و تربیت نوباوگان و نسل جوان پرداخته، و علیه جهل که بزرگ‌ترین دشمن بشریت و مانع تحقق یافتن افکار دموکراتیک و پیش‌رفت‌های علمی و فنی است، قدم‌هایی برداشته است.

کتاب موجود نمونه ارزنده دیگری از خدمات و تحقیقات مؤلف در خصوص عده‌ای از مفاخر علمی و دینی و گنجینه‌های ادبی این شهرستان که از نظرها پنهان مانده بود، می‌باشد که با همت و مجاهدت ایشان احیا و در دست‌رس طالبان حقیقت و ارباب بصیرت و اصحاب معرفت قرار می‌گیرد. گرچه در این خصوص مؤلفین دیگر هم تحقیقات کرده، تألیفاتی دارند، ولی مزیت کتاب موجود روانی و شیوایی آن است.

بنابراین، به عقیده من مطالعه کتاب برای عموم، خاصه ارباب فضل و دانش سودمند خواهد افتاد. از طرفی، وسیله تشویقی است که مؤلف خدمات علمی و اجتماعی خود را ادامه داده و برای رفع نقایص و تکمیل مطالب کتاب جلد دومی بدان بیفزاید. چه خوب است که جوانان این شهر با ایده‌ای صحیح و توحید مساعی، برای نیل به ترقی و تعالی اجتماعی و تولید تفاهم در راه ایجاد افکار نو، مجاهدت نمایند تا هم غالب ساکنین این شهر را که در محیط رقت‌بار، در کمال فقر [و] جهل به سر می‌برند، رهایی بخشند و هم در راه سربلندی شهر و همشهریان خود بالنتیجه در راه اعتلا و خدمت به وطن خویش گام‌های مؤثری برداشته باشند و رکود اخلاقی و اجتماعی آن را جبران نمایند، در راه تحوّل و نهضت فکری و پیش‌رفت‌های علمی و اجتماعی و اصلاحات اقتصادی این شهر نقش مؤثر خود را ایفا کنند.

تهران، فروردین ۴۰، محمود حیدریان

از فاضل ارجمند جناب آقای جواد تارا رئیس اسبق فرهنگ قم

بسمه تعالی

مطلبی که نسبت به موضوع کتاب ضمیمه به نظر رسید، گرچه معهود اذهان از مطالعه تاریخ بشر و تحقیق در صحت حوادث و ربط آنها به یکدیگر شاید به دست آوردن علل مادی و بواعث خارجی آن امور باشد، ولیکن آنچه باید بیشتر مورد توجه و تأمل قرار گیرد، این است که به عوامل درونی و عواطف و احساسات

نفسانی و اندیشه‌های باطنی رجال تاریخ توجه خاصی مبذول داشته‌اند و انسانیت انسان را که در اعماق و پرده‌های مختلف تعقل و تفکر آنان در جولان بوده است و آثاری را از خود نشان داده است، به طور شایسته بررسی نموده، سرمشق زندگانی طبقه مردم نسل حاضر و آینده قرار داده و از ذخایر حیات بخش آنان برای مستقبل و راهی را که در پیش داریم، توشه‌ای برگزیریم.

و راهی را که بزرگان جهان و دانشمندان و دلیران شهیر در پیش‌رفت ترقیات بشر و پیمودن مقامات دانش و دیانت، منتهای مجاهدت را معمول داشته‌اند، ما نیز همان راه را بپیماییم که رهبران ما پیموده‌اند. شاید بلکه حتماً سعادت و خوش‌بختی نسل‌های آینده را تأمین نموده و وظیفه‌ای را که طبق وجدان و خواسته خداوند متعال بر عهده ما می‌باشد، به احسن وجه ادا نموده باشیم.

اینک اول قدمی که در این راه باید برداشته شود، اطلاعات تاریخی علمای دینی اعلام و پیشوایان کاروان تمدن است که کلمه جامعه آن دو مقام انسانیت و مدینه فاضله است.

خوش‌بختانه، طلوع این آفتاب حیات‌بخش عالم بشریت که در این سرزمین (شهرستان قم) به دست یک فرد غیور و همیم، یعنی آقای احمد رحیمی مؤسس و مدیر با تدبیر و رشید روزنامه پیکار مردان، پرتوافکن گردیده و با تدوین کتابی که جامع احوال اعظم علما و فضلا و وزرای بسیاری از ادوار گذشته این تربت طیبه است، طالع سعید عالم تشیع را عموماً و حوزه علمیه مدارس دینی شهرستان قم را خصوصاً خرسند گردانیده است.

مؤلف کتاب شخصی است اخلاقی که روح اجتماعی او زاید بر استعداد قالب جسمانی اوست و شبانه روز نسبت به سهم خود در فکر اصلاح جامعه و کلیه ادارات رسمی و ملی بوده و از بذل هستی خود از جان و مال به هیچ وجه کوتاهی نداشته است، تا بوده است. سنوات طولانی مدیر روزنامه پیکار مردان بوده و در اثر کارشکنی‌های بعضی افراد مغرض و حسود روزنامه‌ای را که در حد خود و طبق اقتضای مزاج محیط و احوال وقت یگانه و بی‌نظیر بوده، تعطیل کردند.

ولیکن نام‌برده از وظیفهٔ مقدس خود که خدمت به جامعه است، دست نکشیده و مدرسه‌ای به نام دبستان مسعود تأسیس نموده و تدریجاً با منتهای کوشش خود در مدت بسیار ناچیز آن را در ردیف بهترین مدارس محل معرفی کرده، اکثر اهالی شهرستان قم - نظر به سابقهٔ درخشان وی و محبوبیتی را که قبلاً و در وقت حاضر در قلوب مردم داشته، از اعمال فرهنگی وی قدردانی نموده‌اند و نسبت به آیندهٔ آن - نسبت به پیش‌رفت تحصیلات نوباوگان معصوم خود و حسن اجرای اصول پرورش و آموزش آنان خوش‌بین هستند.

از این نکته نباید غفلت کرد که پیش‌رفت امور به طور کلی تدریجی بوده و هر چیزی مدت لازم دارد تا به حد کمال خود برسد. آنچه فعلاً شایستهٔ قدردانی است، قدم اول برداشتن در راه صحیح به منظور اعلای کلمهٔ توحید و هر امر خیری است که نجات و سربلندی ملت اسلام را در میان سایر ملل از نظر بسط علوم مفیده و اخلاق کریمه ضمانت نماید. لذا چنانچه نقصی از حیث کمیت و کیفیت در تألیف کتاب مزبور فرضاً به نظر برسد، باید از روی انصاف از محاسن آن صرف‌نظر نگردد که گفته‌اند: ما لا یدرک کلمه لا یترک کلمه، و شاعر عرب گوید:

وَعَيْنُ الرَّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

مرد باید به هر چه در نگیرد عیب بگذارد و هنر نگیرد

ما از خدای متعال خواهان توفیق مؤلف بوده و امیدواریم دیگر دانشمندان فاضل نیز که از علم و معرفت خود در اثر ریاضات و تتبعات متوالی اندوخته‌های گران‌بهایی دارند، موضوعات سودمند به حال ملت اسلام و مکتب تشیع را تأیید و تکمیل فرمایند.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

جواد تارا

از جناب آقای دکتر ابوالفضل مصفی ریاست محترم دبیرستان صدوق قم از آن‌گاه که احوص و عبدالله و عبدالرحمان و نعیم، پسران مالک اشعری، پس از کشته شدن زید در صد و بیست و سه هجری بر اثر تعقیب حجاج بن یوسف ثقفی از

کوفه گریختند و مردان پاک‌دلی چون یزدان فاذاز و خربنداد از نجبای آن روز قم در ناحیه ابرشتجان (ابرشت) بدیشان پناه دادند، شهر قم رفته رفته سکوت و بی‌طرفی و تقریباً گمنامی خود را از دست داد و پناهگاه فراریان و ناراضیان از حکومت اموی و عباسی و طرفداران آل علی علیه السلام گردید و مرکزی برای رشد عقاید شیعه و انتشار آن شد و در کشمکش بزرگی که ما بین اهل سنت و جماعت و شیعیان درگیر بود، نقش مهمی را بر عهده گرفت.

در بین صدها تن رجال فقه و حدیث و نیز سیاست و ادب قم حتی یک نفر که سنی یا متمایل به یکی از فرق آن باشد، دیده نمی‌شد و این موضوع تنها اختصاص به قم داشت و همان‌طور که عبدالجلیل رازی در کتاب النقض آورده، قمی و رافضی به یک معنی و مترادف بوده است. عده بی‌شماری سادات علوی از اواخر نیمه اول قرن دوم هجری به بعد به قم نزول کردند و همه آنها در این شهر متوطن و همان‌جا مدفون شدند. صدها محدث و فقیه و شاعر و نویسنده شیعی در حالی که حکومت و اکثریت شهرها در دست اهل سنت بود، از قم برخاستند و در سراسر ایران شهری را نمی‌توان یافت که به کثرت رجال برجسته علم و ادب شیعی به پایه قم برسد.

مؤلف تاریخ قم حسن بن محمد بن حسن قمی در سال ۳۷۸ می‌نویسد:
 «به کرات از ابوالفضل محمد بن الحسین العمید (ابن عمید) شنیدم که می‌گفت سخت عجب است که اهل قم اخبار قم را با سرها ترک کرده‌اند و ایشان را در آن کتابی نیست و همچنین شعری از اشعار جعفر بن محمد بن علی العطار پیش ایشان نیست.»

این تعجب و اظهار علاقه ابن عمید که خود از رجال برجسته قم و از مفاخر ادب و سیاست ایران است، نسبت به تاریخ قم و جمع آثار گویندگان آن، علاوه بر تشویق صاحب بن عبّاد، علت دیگری است که حسن بن محمد بن حسن مذکور را به تألیف تاریخ پر ارزش قم که امروز قسمت کمی از ترجمه آن در دست است واداشت و نیز بنا بر تصریح خود او در مقدمه تاریخ مذکور اشعار ابو جعفر جعفر بن محمد بن علی العطار قمی را که پیش ابن عمید «از بهترین شعرها بود و در آن

معانی لطیفه اختراع کرده و برنظرای خود چون رودکی و رازی فائق شده و ابوالفضل بن عمید در حق او فرموده که ابوجعفر در روزگار خود همچون امرؤ القیس است در روزگار خود» گردآورد، ولی متأسفانه امروز کمترین اثری از آثار این شاعر در دست نیست.

تاریخ مذکور در سال ۸۰۵ یا ۸۰۶ قمری هجری به وسیله حسن بن عبدالملک قمی بانثری بسیار شیوا و بانهایت دقت و امانت ترجمه شده و از آن به بعد اثری که مستقلاً مربوط به تاریخ قم باشد، دیده نمی‌شود؛ مگر در این اواخر کوشش‌هایی به وسیله چند تن از فضلاء قم برای روشن شدن تاریخ و شرح حال رجال قم به عمل آمده که مأخذ عمده آنان همان ترجمه تاریخ قم است. این کوشش به هر شکل و از ناحیه هر کس باشد، البته در خور ستایش است، و اقدام جناب آقای احمد رحیمی نیز در باب گرد آوردن شرح حال رجال برجسته قم و روشن ساختن گذشته و امروز این شهر گام مهم دیگری است که برای خدمت به تاریخ و فرهنگ عمومی کشور برداشته شده و کتاب جذاب و خواندنی ایشان تحت عنوان گنجینه دانشوران قم توانسته است در ردیف بهترین تألیفات اخیر پیرامون تاریخ و رجال این شهر قرار گیرد. توفیق بیشتر ایشان را در این قبیل خدمات صادقانه فرهنگی از خداوند مسئلت می‌نمایم.

ابوالفضل مصفی، ۳۹/۱۲/۲۱

از جناب آقای محمدحسین خان وفایی مدیر روزنامه قیام قم

یک دسته گل دماغ‌پرور از خرمن صد گیاه بهتر

خواننده عزیز خواننده ارجمند و دانشمندی که این مجموعه گران بها از خاطر عاطرت می‌گذرد و چون من ناچیز در این بوستان ادب و گلستان فلسفه و حکمت مسحور و مخمور از خود بی‌خبر می‌شوی و گاهی در مقابل عظمت فقها و روات و محدثین و دانشمندان و زمانی در آستان منیع و رفیع مراجع بزرگ تقلید و مشاهیر وزرای نام‌داری از حامیان علم و ادب سر تعظیم خم می‌کنی و به خود می‌بالی که

این ستارگان تابناک و این اختران فروزنده که هرچه روزگار بگذرد و هر اندازه تصاریف ایام سپری شود، فروزندگی و تابندگی آنها افزون تر می‌گردد؛ خاصه آنکه مربوط به شهری باشد که امروز کانون ترویج مذهب تشیع و چشم و چراغ عالم اسلامی و عاصمه روحانیت و مقر و مرکز تعلیم و تربیت سربازان فداکار امام صادق علیه السلام و مقر فرزند بزرگ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلم علمای اعلام قطب‌الدین و الدنیا حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - متّع الله المسلمین بطول بقائه - باشد.

برای معرفی قم در خدمت فرهنگ اسلامی و تقویت ارکان تشیع کتاب‌ها به رشته تحریر درآمده است که ذکر آنها در این مقال باعث اطناب کلام خواهد بود و چه بسیارند دانشمندانی که درباره قم از زبان و قلم علامه بصیر و نسابه خبیر استاد عباس فیض که خدایش این تاریخ گویا را برای قم نگاه دارد، کتاب‌ها شنیده و خوانده‌اند، ولی باید اذعان و اعتراف کرد که کتاب برای معرفی قم در خدمت فرهنگ اسلامی نظیر چنین کتابی کمتر می‌توان یافت؛ زیرا این مجموعه گران‌بها و عالی‌مقدار سیمای شجاعان نام‌دار دنیای علم و ادب، دنیای دانش و معرفت را آن‌چنان‌که هست، در مقابل نسل حاضر ترسیم و آثار گران‌بها و زحمت پر ارج آن مردان خدای را در پیشگاه علاقه‌مندان به علم و کمال معرفی می‌نماید؛ چه اگر نقاب خاک بر رخ تابناک آن هادیان بشر حجابی افکنده است، ولی به مصداق

إِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَأَنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

از آثار گران‌بهای آنان به عظمت مقام علمی ایشان می‌توان پی برد و حقا باید انصاف داد که دوست فاضل ما آقای احمد رحیمی با صرف عمر و تحمل رنج فراوان استادانه و خردمندانه این مهم را به انجام رسانیده است.

مؤلف کتاب فرزند وطن پرست ایران در تاریک‌ترین ادوار مملکت در پناه سنگر روزنامه وزین و مبارز پیکار مردان به حکم مقالات منتشره سهمگین‌ترین مبارزات خود را با بیگانه پرستان و دشمنان دین و ملت ایران انجام داده است.

پهلوانانی که امروز خود را قهرمان یا نابغه وطن پرستی می‌دانند، فراموش کرده‌اند که در آسمان ایران، محیط قدرت دین جعفری، روزی به نام طرفداری صلح

با کبوتربازان کبوترپرانی می‌کردند و در آن روزگاران تاریک در آن زمان خطرناک در این شهر مذهبی همین رحیمی دلیر و مبارز بود که جان خود را در راه دین و حمله به دشمنان مملکت... در معرض مخاطره انداخته، تا جایی که از ضربات کارد جنایت‌کاران از پای درآمد، ولی این عملیات کار مبارزات او را به وقفه‌ای دچار نساخت تا اینکه قلم او را شکستند؛ یعنی دشمنان مملکت و آنهایی که از راه چاقو زدن به او نتوانستند بر ارکان وطن پرستیش لطمه‌ای بزنند، با تهیه گزارش خلاف واقع و مغرضانه از ناحیه فرماندار خائن قم موجبات تعطیل پیکار مردان را به خیال خویش فراهم ساختند.

رحیمی دانشمند وقتی با چنین مأمور گزارش‌دهنده طماع و اقدام خائنانه‌ای روبه‌رو گردید، قلم خود را، همان قلمی که خداوند در وصفش ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ فرموده است، از نشریات سیاسی به تاریخ احوال رجال تغییر داده، آثار بدیع و دل‌کشی چون گنجینه دانشوران را به محضر ارباب ادب تقدیم داشت.

مسلم است پاداشی که خداوند متعال درباره ترویج شعائر مذهبی به این نویسنده ارزنده دین‌دار و در عین حال فروتن که خود در مقدمه زیبای کتابش چنین می‌نویسد: «... هیچ نویسنده نمی‌تواند ادعا کند که از لغزش یا اشتباهی مصونیت دارد. تنها کسانی که هرگز به کار نگارش نپرداخته‌اند، ممکن است چنین تصور کنند که هر نویسنده‌ای باید از خطا و اشتباه مصون باشد...»، اجری جزیل، همان‌طور که به خادمین دیانت عنایت فرموده، عطا فرماید.

قم، یکم فروردین هزار و سیصد و چهل خورشیدی، محمدحسین وفایی

به نام خدا

هزار نقش برآرد زمانه و نَسُود یکی چنان‌که در آیینۀ تصور ماست

سَرآغاز

حمد و سپاس خداوند قادر متعالی را سزد که نگارنده را موفق ساخت تا نتیجه مطالعات خود را پیرامون دانشمندان و وزرا و وکلای قم و ثمره مختصر آشنایی که با رجال و بزرگان علم و اعظام علمای دین مبین اسلام یافته بود و شاید بیشتر آنها مولود چندین سال ارتباط مستقیم و تماس نزدیک با مطبوعات و جراید در اثر تصدی مدیریت نامه پیکار مردان در حساس‌ترین ادوار زمانی و خطیرترین مواقع مکانی بود، تدوین کرده، به صورت کتابی درآورم و به سهم خود مآثر و فضائل اسلاف را که شاید به واسطه بُعد زمان صورت اندراس و کهنگی به خود گرفته بود، تجدید نموده، با احوال معاصرین و اخلاف که قطعاً تاکنون در دفتری جمع‌آوری نشده بود، قرین یکدیگر ساخته، از انضمام این دو یادداشت کتاب جدیدی پیرامون مشاهیر رجال تألیف کرده، به فرهنگ عمومی کشور به نوبه خود کمکی کرده باشد؛ زیرا یکی از دانشمندان می‌گوید:

کسی که ذخایر علمی و ادبی خود را که از راه چشم و گوش تهیه می‌شود، ضبط و یادداشت نکند، به تاجری ماند که انواع بضاعت و اقسام کالاهای خود را نداند و در دفتر داراایش ثبت نکرده باشد.

از این‌روی، چندی قبل که فهرست یادداشت‌های خود را قابل تألیف و نگارش یافتم، تصمیم گرفتم تا محصول مطالعات چندین ساله خود را که خلاصه‌ای از ده‌ها

کتب و تلخیصی از صدها صفحه روزنامه یا رساله بود، به صورتی که ملحوظ می‌افتد، به نام گنجینه دانشوران در دسترس علاقه‌مندان قرار دهم و با وجود تحقیق و مطالعاتی که در تاریخ پیدایش جراید یا حیات مطبوعات کرده، آن را به صورت کتابی در شرف پایان درآورده بودم، مع‌هذا طبق رویه و عقیده خود، موضوع راجح بودن این یا آن را با ارباب فضل و دانش در میان گذاشته، پس از مشاوره با آنان چون رجحان تدوین این مجموعه را تصدیق نمودند، به پاکنویس یادداشت‌ها در تراجم رجال پرداختم.

اینک اقتضا دارد تا نکات چندی را برای خوانندگان عزیز تشریح نماید:

نخست از نواقصی که از حیطة توانایی و حدود تشخیص نگارنده در این مجموعه بیرون است، پوزش می‌طلبد. به اضافه چون رعایت امانت در نقل اقوال از کتب رجال و ادای احترام درباره اساتیدی که شفهاً از راهنمایی و ارشاد نگارنده دریغ نفرموده‌اند، توأم با سپاس‌گزاری از ناقلین و نویسندگان عالی‌قدری که از مقالات آنان استفاده شده است، مؤلف را ملزم می‌داشت تا مآخذ کلیه مندرجات کتاب را به پاس حق‌شناسی درج کند، ولی چون قسمتی از مطالب این کتاب، مخصوصاً در شرح حال دانشمندان معاصر، از جراید عصری و رسائل گوناگون اقتباس و استخراج شده است، بدین جهت ذکر اسامی کلیه مآخذ تفصیلاً دشوار می‌نمود.

علی‌هذا بدوآ درود فراوان به ارواح پاک فضلا و نویسندگان سلف ایثار داشته، از اساتید خلف هم بدین وسیله تشکر می‌کند و در خاتمه از محضر دانشمندان حاضر تقاضا دارد که نسبت به نواقص و نقایص مشهوده با نظر عفو و اغماض نگریسته، به حکم *ما لا یدرک کله لا یمترک کله* بر نگارنده ببخشایند؛ زیرا هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند ادعا کند که از لغزش یا اشتباه مصونیت دارد. تنها کسانی که هرگز به کار نگارش نپرداخته‌اند، ممکن است چنین تصور کنند که هر نویسنده‌ای باید از خطا و اشتباه مصون باشد. بنابراین، از اساتید فن استدعا دارد از قصور اضطراری

نگارنده در قبال خدمت ناچیزی که در گردآوری این مجموعه انجام داده و ممکن است بعدها کمترین سودی از آن عاید جامعه گردد، بر مؤلف با دیدهٔ رضا و انصاف بنگرند و بر او ببخشایند.

و چون در ترجمه و تلخیص بیوگرافی‌ها محتمل است که گاهی از جهت تفصیل و زمانی از نظر اختصار به لغزشی دچار گشته و شاید سقطاتی هم رخ داده باشد، امید است مؤلف را متذکر فرمایند تا عند الاقتضاء در آینده به ترمیم آن پرداخته، راهنمایی و ارشاد ارباب فضل را مورد استفاده قرار دهد.

و در هر حال، از خداوند قادر متعال برای انجام این کار توفیق خواسته، لایزال بدو اعتماد و اتکا دارد که ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾.

قم، آبان‌ماه یک‌هزار و سیصد و سی و نه شمسی، احمد رحیمی

مقدمه

در فهرست مندرجات کتاب

بعد الحمد والصلوة، این کتاب به نام گنجینه دانشوران در حالات اعظم مشاهیر ایران که از دارالایمان قم برخاسته و یا به جهتی از جهات با رجال این شهر ارتباط و تماس داشته‌اند، دارای پنج بخش و یک خاتمه می‌باشد؛ بدین شرح:

بخش نخست: در حالات حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - مدّ ظلّه العالی - با توضیحی پیرامون حوزه جلیله علمیه قم و بیانی در اطراف آثار علمی و عمرانی معظم‌له در مشاهد متبرکه عراق و این شهر و سایر بلاد ایران و حالات فضلا و مدرسین قم.

بخش دوم: در حالات فقها و روایت و محدثین و دانشمندان بزرگی که شهرت جهانی داشته، دارای آثار علمی می‌باشند، به ترتیب قرون، از قرن دوم هجری تا این عصر.

بخش سوم: در حالات فقها و مجتهدینی که مرجعیت عامه داشته، شهرت جهانی یافته‌اند و دارای آثار علمی نیز می‌باشند، از قرن یازدهم تا این تاریخ.

بخش چهارم: در بیان احوال مشاهیر وزرای قم با اشاره به آثار آنان از صدر اسلام تا حال.

بخش پنجم: در ذکر حالات رجال سیاسی قم از وکلای مجلسین (سنا و شورای ملی) از آغاز مشروطیت ایران تا کنون.

خاتمه: مقاله‌ای پیرامون موقعیت شهر قم قدیماً و جدیداً و ترقیات روزافزون آن در عصر حاضر.

بخش نخست
در حالات حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مد ظله العالی -
و فضلا و مدرسین قم

۱. آیت الله العظمی آقای بروجردی

حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی - دامت برکاته العالی - به واسطه واجد بودن شرایط زمام داری و دارا بودن مراتب دانش و بینش و جامعیت مدارج زهد و تقوا، فتوت و بلندی همت با شخصیت بارز و موقعیت برجسته خود که در عالم اسلامی تا حال سابقه نداشته است، امروزه یگانه حامل لوای مجد و عظمت شیعه ائنا عشریه و تنها پیشوای با فر و جاه امامیه و یکتا قائد بلندمرتبه و بزرگوار شریعت احمدیه در اقطار ممالک اسلامیه گردیده است. این بزرگوار مظهر آیات الهیه و مجسمه ملکات فاضله ملکوتیه بوده، نمونه کاملی از انسان کامل شمرده شده، مجموعه ای از رحمت و شفقت، عفاف و کفاف، شرافت و سیادت می باشد.

تولد معظم له به سال یک هزار و دو یست و نود و دو قمری در بروجرد اتفاق افتاد و والد محترمش حجت الاسلام مرحوم حاج آقا علی طباطبایی از علمای بنام آن شهر بوده، جد ماجدش مرحوم حاج سید محمود طباطبایی نیز از علمای آن شهر و عم چهارم ایشان آیت الله بحرالعلوم است که شرح حالش مسطور خواهد افتاد و نسب معظم له با سی واسطه به امام همام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود.

این رهبر جلیل‌القدر از بزرگ‌ترین ذخایر دین مبین است که طی پانزده سال دوره مرجعیت تامه با مقبولیت عامه خود در قم دوست و دشمن را تحت تأثیر جاذبه روحانی خود درآورده، بر اعماق قلوب میلیون‌ها شیعه در سراسر جهان حکومت می‌کند. تحصیلات آن بزرگوار اندکی در بروجرد بوده، سطوح عالی‌ه را در اصفهان و علوم نظری را در نجف اشرف فراگرفته است که اساتید بزرگ ایشان در نجف آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آیت‌الله شریعت اصفهانی می‌باشند.

آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۳۴ به ایران مراجعت و مدت سی و سه سال در بروجرد اقامت داشته، در رأس علمای آن شهر قرار گرفته، در صفحات غرب مقلدین زیادی یافت تا در سال ۱۳۶۴ که برای معالجه فتق به تهران عزیمت و در بیمارستان فیروزآبادی در شهر ری بستری بود، بر حسب دعوت آیات‌الله و حجج اسلام قم در روز چهاردهم محرم ۱۳۶۵ به قم وارد شده، متوطن گشتند و علمای اعلام قم از قبیل آیات‌الله مرحومین فیض و صدر و خوانساری معظم له را تجلیل فراوان نموده، در رأس حوزه جلیله علمیه قرار دادند.

و حوزه جلیله قم در پرتو مساعی جمیله این بزرگوار روزبه‌روز بر وسعت و جمعیت و اهمیتش افزوده گشت تا جایی که بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان تشیع (نجف اشرف) را در خود تحلیل برد و امروزه جامع علمی قم بدون تردید بزرگ‌ترین مجامع علمی عالم اسلامی است که تحت سرپرستی این قائد عظیم‌الشان مرکب از هزارها فقیه و اصولی و ادیب و خطیب و نویسنده و مبلغ و حکیم می‌باشد که در آن بزرگ حوزه علمی نیز چندین مجتهد توانا به تدریس و تحقیق مشغولند.

این مجتهدان که اکثر دارای مرجعیت و واجد رساله‌های عملیه و مقلد هم می‌باشند و تألیفات ارزنده و بسیار گران‌بهایی دارند، عبارتند از: آیت‌الله آقای شیخ عبدالنسبی اراکی و آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری تبریزی و آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی و آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی و آیت‌الله آقای شیخ محمدعلی عراقی و آیت‌الله آقای شیخ

عباسعلی شاهرودی و آیت الله حاج سید احمد زنجانی و آیت الله سید محمدحسین قاضی طباطبایی و آیت الله حاج میرزا مصطفی صادقی.

این دانشمندان نامی که هر یک به جای خود ستاره تابناکی هستند که از پرتو اشعه انوار علم و دانش آن پیشوای بزرگ بهره مند گردیده، به حوزه تابعه خود افاضه و تابش می کنند، برای خالی نبودن صفحات کتاب به تراجم حالات برخی از آنان در پایان همین بخش اشاره می نماید.

باری حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی که چشم زمانه نظیر او را در عظمت و محبوبیت ندیده است، نه تنها هزینه سنگین حوزه جلیله علمیه قم را عهده دار می باشند، بلکه راتبه و شهریه حوزه کهن علمیه نجف اشرف را هم از نقد و گندم برعهده داشته، معیشت طلاب کاظمین و سامرا و مشهد مقدس و غیر آنها را هم اداره می فرمایند. و آثار برجسته و کارهای کم نظیر معظم له بسیار است که برای نمونه به چند موضوع آن اقتصار می ورزد:

۱. اعزام مبلغین واقف به امور دینی و آشنا به السنه خارجی به ممالک بزرگ جهان از آمریکا و انگلستان و آلمان و پاکستان و هندوستان و افغانستان و سودان و مصر و زنگبار و سوریه و کویت و مدینه و غیر آنها با پرداخت هزینه و مخارج آنان به طور شایسته.

۲. ساختمان مسجدهای مجلل و باشکوهی در هامبورگ و لندن و نیویورک و غیر آنها.

۳. ساختمان مدرسه زیبا و مدرنی در نجف اشرف با تمام لوازم و احتیاجات از جمله سرداب و مخازن آب و محل شست و شو و غیره.

۴. احداث مدرسه ای در کرمانشاه.

۵. ساختمان حسینیه و تعمیر مدرسه و احداث حمامی وقف بر مدرسه مزبوره در سامرا.

۶. تعمیر مدارس و تکایای کاظمین.

۷. ساختمان بیمارستان مجلل و مجهز نکویی در قم که از طرف سازمان خدمات اجتماعی [...] اداره می شود، از محل ثلث مرحوم نکویی، تاجر تهرانی.

۸. ایجاد گورستان وادی السلام با مسجد مجلل و غسل‌خانه آن که اکنون در آن صد مقبره بنا شده است، با آمبولانس مخصوص برای نقل اموات.
۹. تجدید بنای مدرسه مهدی‌قلی خان در سه طبقه در خیابان ارم قم با چند مغازه و فوقانی‌های آنها در کوچه اعتضادالدوله، وقف بر مدرسه مزبوره در قم.
۱۰. احداث مساجد بسیاری در تهران و سایر شهرستان‌های ایران به نام ایشان که تا یک صد و سی مسجد احصا شده است.
۱۱. احداث مدرسه مجللی در شام.
۱۲. ساختمان مسجد بسیار مجلل و مُعْظَمی در قم به نام جامع اعظم با آن مقصوره بزرگ و گنبد مُعْظَم و بی‌نظیر و چهل ستون‌های دو طرف آن با گلدسته‌های سه غرفه‌ای با دو مغازه بزرگ در جَنَبین درب ورودی مسجد با فوقانی‌های آنها و چندین مغازه در غربی و حاشیه رودخانه با فوقانی‌های آنها، وقف بر مسجد مزبور و کتابخانه بسیار مدرنی مشحون از کتب خطی و چاپی و قرآن‌های نفیس اهدایی ملک مسعود پادشاه حجاز و ملک حسین پادشاه اردن هاشمی که البته روزبه‌روز بر تعداد کتب آن افزوده خواهد شد.
- و تألیفات ایشان بسیار است که از جمله کتاب طبقات الرجال و دیگری تصحیح الوسائل و ده‌ها کتب فقهی و رسائل عملیه می‌باشند. بالجمله، مقام و آثار ایشان زیاده بر این است که در این مختصر بگنجد.

۲. آیت‌الله اراکی

آیت‌الله آقای شیخ عبدالنبی اراکی یکی از مدرسین و مجتهدین و مراجع قم است که پس از رحلت آیت‌الله اصفهانی در سال ۱۳۶۶ قمری رساله عملیه ایشان در نجف اشرف طبع و نشر یافته، دارای یک صد و پنج مجلد کتب در فقه استدلالی و اصول و انسان‌شناسی و اخلاق می‌باشد که سی جلد آنها به طبع رسیده است و از آن میانه کتاب مَعَالِمُ الزُّلْفَى در شرح کتاب عروة الوثقی در ۲۵ جلد است که جلد اول آن چاپ شده، دوم آن تحت طبع است و دیگری کتاب افاضة القدير

در طهارت عصیر و کتابی در فروع علم اجمالی به نام غوالی اللثالی و کتاب روح الایمان و غیر آنها می باشد.

تولد معظم له به سال ۱۳۰۵ قمری در اراک و در سال ۱۳۲۸ برای فراگرفتن علوم نظری به نجف اشرف ره‌سپار و از محضر درس آیت الله سید محمدکاظم یزدی و آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و آیت الله آقا میرزا محمدتقی شیرازی و آیت الله آقا میرزا حسین نائینی و آیت الله آقا ضیاءالدین عراقی بهره کافی برده، در سال ۱۳۴۰ به ایران مراجعت و برای زیارت به مشهد مقدس راه‌سپار و گاه مراجعت در قم با مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که تازه به قم آمده بودند، ملاقات نموده، معظم له از ایشان برای توقف در قم دعوت نمودند، ولی به عللی از قبول آن خودداری نموده، شش سال در اراک در مدرسه سپهدار بر حسب درخواست آقای حاج سید احمد، متولی آن مدرسه، به تدریس اشتغال ورزیده، در رأس علمای آن شهر قرار داشتند. و در سال ۱۳۴۶ بر حسب دعوت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی به نجف مراجعت و در مسجد هندی به تدریس خارج مشغول شدند که بسیاری از علمای ولایات از تلامذه ایشان می باشند.

و در سال ۱۳۶۶ که فرزند ایشان مریض می شود، بر حسب الزام طبای عراق عرب به ایران بازگشته، در قم متوطن می گردند و در مسجد عشقعلی (جای جماعت اولیه حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی) به اقامه جماعت و تدریس مشغول می شوند، ولی مدتی است که در مسجد نو، خیابان اعتضادالدوله، امامت و تدریس می نمایند.

۳. آیت الله شریعتمداری

آیت الله آقای سید کاظم شریعتمداری تبریزی از علمای بنام و حجج اسلام و مدرسین حوزه جلیله علمیه قم است که دارای رسائل عملیه و مقلدینی نیز می باشند.

تولد معظم له به سال ۱۳۲۲ قمری در تبریز و والد ماجدش مرحوم حجت الاسلام آقای سید حسن شریعتمدار از علمای تبریز بوده است. آیت الله شریعتمداری نحو و

صرف و مقدمات را در تبریز فراگرفته، علوم نظری را در قم از محضر درس آیت‌الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی دریافته، پس از رحلت استاد چند سالی در تبریز دارای ریاست تامه با مقبولیت عامه بوده، در سال ۱۳۷۰ به قم بازگشتند و به تدریس پرداختند و در مسجد مدرسه حجتیه امامت جماعت و تدریس می‌نمایند.

۴. آیت‌الله مرعشی

آیت‌الله آقای سید شهاب‌الدین مرعشی مشهور به نجفی عالمی است ربانی و فاضلی است بلاثانی از آیات الهیه و حجج اسلامیه، متخلق به اخلاق حمیده و متأدب به آداب مرضیه، جامع معقول و منقول، همواره به ترویج شریعت مشغول و در فقه و اصول خبیر و در انساب و رجال ماهر می‌باشد و در مسجد بالای سر حضرت معصومه علیها السلام امامت جماعت می‌نماید.

تولد معظم له در پنج‌شنبه بیستم ماه صفر به سال ۱۳۱۵ قمری در نجف اشرف و تحصیلات مقدماتی تا سطوح عالی را در همان جا به پایان رسانیده، ادبیات رانزد آقای شیخ مرتضی طالقانی و سطوح را در سامرانزد آیت‌الله آقای میرزا محمد تهرانی و در نجف نزد آیت‌الله آقای آقا شیخ محمدکاظم شیرازی و علوم نظری را در محضر درس آیت‌الله آقا ضیاءالدین عراقی در نجف و آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم فراگرفته، درایه و حدیث رانزد مرحوم حجت الاسلام آقا سید حسن صدر و آقای شریعت تلمذ نموده، علم انساب را در خدمت والد خود حجت الاسلام مرحوم آقا سید محمود و آقا سید رضا بحرانی (صائغ) و مرحوم سید حسون براقی صاحب تاریخ کوفه و علم کلام رانزد آقای آقا شیخ اسماعیل محلاتی و آقا شیخ جواد بلاغی و معقول رانزد مرحوم حکیم بزرگ آقا میرزا علی اکبر حکمی قمی و حجت الاسلام آقای آقا سید علی اکبر رفیعی قزوینی فراگرفته است و سال‌هاست که در حوزه علمیه قم مشغول تدریس می‌باشند.

آیت‌الله مرعشی را تألیفات متعددی است در نحو و منطق و معانی و بیان و حاشیه بر شرح لمعه و کتاب مزارات در تعیین قبور امامزادگان و بزرگان و کتاب

مشجرات آل الرسول در چهار جلد و کتاب کشکول در سه جلد و کتاب حاشیه بر درر الاصول آیت الله حائری یزدی و کتاب طبقات النسائین و کتاب رجال و تعلیقه نفیسی بر کتاب احقاق الحق در هشت مجلد و رسائلی چند در عدم حرمت عکس و در لباس مشکوک و نماز جمعه و مناسک حج و غیر آن نیز دارند که هیچ یک به طبع نرسیده است و معظم له را مقلدین بسیار می باشد.

۵. آیت الله خمینی

آیت الله آقای حاج سید روح الله خمینی از فضلاء حوزة جلیله علمیه قم و از حکمای بنام اسلام و از مدرسین بزرگ قم، دارای ذکاوت و فراستی بی نظیر و عالمی واجد زهد و تقوا می باشد.

تولدش به سال ۱۳۲۰ قمری در خمین و تحصیلات خود را از مقدمات و سطوح و خارج در قم به پایان رسانیده، از محضر درس آیت الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بهره کافی برده. پس از رحلت آن استاد به تدریس خارج پرداخت که صدها تن فضلا از آن بهره مند می شوند.

معظم له حکمت را نزد حکیم شهیر مرحوم آقا میرزا علی اکبر قمی و سطوح عالیه را نزد مرحوم آیت الله حاج میرزا سید علی یشربی کاشانی تحصیل کرده است و تألیفات ایشان متعدد که کتاب تهذیب الاصول ایشان در دو جلد به طبع رسیده است، ولی کتاب طهارت و کتاب مکاسب و چندین مجلد کتب دیگر دارند که هنوز به طبع نرسیده است.

۶. آیت الله شاهرودی

آیت الله آقای حاجی شیخ عباسعلی شاهرودی از فضلاء بنام و حجج اسلام و مدرسین حوزة جلیله علمیه قم است که دارای رساله عملیه و مقلدینی در شاهرود می باشد. تولدش به سال ۱۳۲۰ قمری در شاهرود و تحصیلات مقدماتی را در مشهد فراگرفته، برای کسب علوم نظری به قم هجرت کرده، از محضر درس آیت الله

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بهره‌کافی برده است و پس از رحلت استاد به نجف اشرف ره‌سپار و در سال ۱۳۵۶ حاشیه خود را بر کفایة‌الاصول آیت‌الله خراسانی به طبع رسانید و در سال ۱۳۵۷ به قم مراجعت و به تدریس خارج پرداخت و اینک یکی از علمای بنام قم است که در مسجد بازار و مسجد باغ‌پنبه امامت جماعت داشته، در مدرسه فیضیه تدریس می‌نمایند.

۷. آیت‌الله صادقی قمی

آیت‌الله آقای حاج میرزا مصطفی صادقی قمی از علمای بنام و خوش‌نام قم و از فضلا و حجج اسلام و از خاندان علم و تقواست.

والد ماجدش مرحوم حجت الاسلام آقای حاج میرزا ابوالحسن صادقی فرزند مرحوم آیت‌الله آقای حاج ملا محمدصادق مجتهد معروف و بانی مدرسه‌ای است که به نام وی مشهور و فعلاً معمور است و نماز استسقای او در مصلاهی قم هنوز هم ضرب‌المثل است؛ زیرا بلافاصله رحمت الهی نازل گردید.

تولد معظم له به سال ۱۳۱۵ قمری در قم و تحصیلات مقدماتی و سطوح را در قم و علوم نظری را در نجف اشرف از محضر درس آیت‌الله مرحوم آقا میرزا حسین نائینی و مرحوم آیت‌الله آقا ضیاءالدین عراقی دریافته، در سال ۱۳۵۰ به قم بازگشتند و اکنون در مدرسه حاجی و مسجد بازار با محبوبیت تامه و مقبولیت عامه امامت جماعت دارند.

بخش دوم

در حالات فقها و روایت و محدثین و دانشمندان قم و آنان
که به جهاتی با رجال این شهر ارتباط داشته‌اند
به ترتیب قرون از قرن دوم هجری تا این عصر

۱. [عبدالله بن سعد اشعری] مؤسس مکتب تشیع در قم

شیخ جلیل عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی. این بزرگ‌مرد از اجله صحابه امام باقر و اعظم روایت حدیث و مؤسس مکتب تشیع با مساعی فرزند مهتر خویش موسی در سرزمین قم شناخته شده. هر چند از وی کتابی در دست نیست، ولی به پاس حق‌شناسی از زحمات شبانه‌روزی و خدمات طاقت‌فرسای او و فرزندش موسی در نشر معالم دین و احیای آیین متین جعفری برای اولین بار در این سرزمین (قم) و همچنین تربیت فرزندان بزرگ و بزرگوار که هر یک در شمار مشاهیر روایت شیعه در کتب رجال نام‌بردار و مایه افتخار عالم تشیع می‌باشند، جا دارد که نام شریفش را در سرلوحه کتاب زینت‌بخش صفحات این مجموعه قرار دهیم.

عبدالله همان کسی است که در اوایل قرن دوم به تفصیلی که در کتب مربوطه مسطور است، به واسطه عملیات برادر خود (احوص) که در زمانی با محمد بن عبدالرحمان بن اشعث کندی علیه خلفای اموی همکاری کرده، در جیش او امیر پیادگان شناخته شد و زمانی با زید بن علی بن الحسین علیه السلام بیعت نموده، علیه مظالم آن دستگاه خروج کرده بود و پس از هزیمت ابن اشعث و شهادت زید مدتی زندانی و بالاخره پس از چهار سال از ناحیه حجاج بن یوسف ثقفی دستور

استخلاص او داده شد، ولی حجاج پس از صدور این دستور از آزادی او پشیمان و بیمناک گردیده، مجدداً درصدد گرفتاری وی برآمد. از این‌روی، نام برده با سایر برادران خود (عبدالرحمان، خالد، بکر و نعیم) و هفتاد تن از رجال عشیره خویش از کوفه هجرت کرده، با سرعت هر چه بیشتر خود را به سرزمین قم رسانید.

عرب اشعری با خدایان چهل‌حصاری که در این جلگه (قم فعلی) وجود داشت و مرکز زردشتیان بود، بست و بند نموده، عهد و پیمانی منعقد داشته، در ناحیه قم رحل اقامت افکنده، در فواصل هفت دیه و قریه‌ای که در جای شهر کنونی قم قرار داشت و نسبتاً اراضی بلامزاحمی بود، برای خود به ساختن خانه و منزل پرداختند و چند سالی بیش نگذشت که در اثر فزونی بیوت عرب اشعری و سایر مهاجرین از اعراب کوفه و یمن، قرای هفت‌گانه به یکدیگر متصل گردیده، از اتصال آنها قصبه جدیدی به نام قم به وجود آمد که از بلاد مستحذثه اسلامی به شمار می‌رود.

احوص را هفتاد غلام زرخرید و فدایی بود که هر یک از آنان را در شب چهارشنبه آخر سال، یعنی شب جشن آتش افروزی و چهارشنبه سوری، به جهاتی که ذکرش مایه تطویل است، به همراه برادر خود نعیم به قلعه‌ای که جشن در آن برپا بود، گسیل داشته، مأمور ساخت که در پایان جشن و هنگامی که همگی حضار سرمست باده و از خود بی‌خود هستند، از تاریکی شب استفاده کرده، خود را به خداوند آن حصار و اشخاص معین شده رسانیده، با هر وضعی که ممکن است آنان را به قتل رسانند، و اگر بر فرض، رئیس‌حصاری را در بین دیگران تشخیص ندادند، هر کس که خود را معطر ساخته است سر بریده، قبل از طلوع صبح با وسایلی که در اختیار دارد، با همان سر بریده به دهلیز خانه من رساند.

بامداد فرا رسید و هفتاد و سه سر در دهلیز خانه احوص گرد آمده، صف به صف پهلوی یکدیگر چیده شده بود و پس از رسیدگی معلوم شد که سرهای اضافی از برادران کدخدای جمکران است که در شجاعت شاخص و خود را با برادر خود برابر، و در سروری شریک و سهیم می‌دانستند.

خلاصه، پس از آن که کار احوص در تسخیر قلاع و سرکوبی مخالفین خاتمه یافت، کار عبدالله و موسی فرزندش شروع شد.

عبدالله را چهارده برزننده فرزند بود که دوازده نفر آنان از صحابه امام باقر علیه السلام بلکه صادق علیه السلام شمرده شده، از محدثین و روات جلیل بودند و بیش از آنان برادرزادگان لایق و دانا و رشید داشت که هریک را برای تعلیم الفبای اسلامی و آموختن قرآن به قلاع مزبوره روانه می فرمود؛ همان قلعه‌هایی که غلامان احوص پس از قتل خداوندانشان به کدخدایی و سروری آنها منصوب شده بودند.

این آموزگاران (آدم، اسحاق، اسماعیل، ادریس، عمران، عیسی، الیسع، صلت، مصقله، احمد، محمد، سعد، عامر، خالد) پسران عبدالله بن سعد اشعری بودند که کلاس اول تشیع را در حصارهای تابعه گشودند و خود عبدالله در مرکز حصارها، یعنی قصبه قم، نشسته، موسی را بر آن داشت تا گردونه آدم سازی را به کار انداخته، به تبلیغ زردشتیان همت گمارد و در ظرف چندین سال کلیه سکنه این سرزمین، آنهایی که حاضر به هجرت از اوطان خود نشدند، به قبول آیین تشیع سرافراز گردانید.

نخست مکتب اشعری: بلی، همان مکتب اساسی عبداللهی در قم بود که چهل قلاع گبرنشین این سرزمین را به اوج عظمت رسانیده، در لسان اخبار و عرف به کوفه صغیر یا معدن علوم اهل بیت یا مهد تشیع و یا مرکز روحانیت و یا آشیانه علویین و طالبین حقیقت تبدیل ساخت و بالتیجه، در سال یکصد و پنجاه هجری در سراسر این جلگه شاید یک نفر زردشتی و نامسلمان وجود نداشت.

آری، زحمات طاقت فرسای عبدالله و موسی بود که قم را مطاف مردم هر دیار و ملجأ صلحای ابرار گردانید که مطابق نقل محدث قمی شهر قم را به جایی رسانید که در دوره علی بن بابویه در این شهر و حوالیش حدود سیصد هزار محدث وجود داشت. و علامه مجلسی روایت فرموده است از حضرت رضاء علیه السلام که فرمود: اکثر اهل قم از اشعریین هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنان دعا و طلب آمرزش فرموده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأشعریّین صغیرهم و کبیرهم.» و نیز در شأن آنان فرموده است که «الأشعریّون مِنّا وَأَنَا مِنْهُمْ.» و هم از مفاخر ایشان است که جد ایشان مالک بن عامر اشعری نخستین کسی

است که در جنگ مدائن اسب خود را در فرات نهیب زد و از آب بگذشت، در حالی که احدی جرأت به چنین اقدامی نمی‌ورزید و حتی قبل از اقدام او را ملامت می‌کردند. و هم از مفاخر ایشان است آنکه نخستین کسی که آیین تشیع را در قم ظاهر گردانید، آن هم در عصری که احدی جرأت ابراز این مذهب را نداشت، عبدالله بن سعد اشعری و فرزندگرامی او موسی بن عبدالله بود تا جایی که قم تنها مرکز ثقل تشیع گردید. تدریجاً شهر به شهر پیش رفته، تا سراسر این کشور بلکه کشورهای مجاور را نیز فراگرفت.

و هم از مفاخر ایشان است آنکه قرا و مزارع بسیاری در اطراف قم بر ائمه طاهرین وقف کردند و اول کسی بودند که خمس درآمد سالیانه خود را برای ائمه اطهار از حضرت رضا علیه السلام تا حضرت حجت (عج) مرتباً می‌فرستادند.

و هم از مفاخر ایشان است که از ناحیه مقدسه حضرت رضا و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام برای بسیاری از شیوخ اشعریین قم هدایا و تحف شایسته‌ای فرستاده می‌شد؛ حتی برای عده‌ای از آنان از جمله ابوجرییر زکریا بن ادیس و زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بلکه برادرش موسی بن عبدالله بن سعد و احمد بن اسحاق اشعری و غیر آنان هنگام رحلت کفن فرستاده شد و چه مفخرتری بالاتر از اینکه علوم اهل بیت علیهم السلام با مساعی این طبقه جمع‌آوری و تدوین و به جامعه تشیع اهدا گردیده است. مضافاً بر اینکه با تدابیر عاقلانه ایشان آیین مقدس تشیع از قم به سایر بلاد انتشار یافت.

و مناقب و مفاخر اسلاف ایشان در جاهلیت و صدر اسلام و خدمات اخلافتان در قم در قرون دوم و سوم و چهارم، زیاده بر آن است که بتوان در چند صفحه تدوین کرد. از این رو، به همین اندازه قناعت ورزیده، به سخن خاتمه می‌دهد.

۲. زکریا بن ادیس قمی

محدث جلیل، ابوجرییر زکریا بن ادیس بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، از روایت عظیم الشأن و جلیل القدری است که کلیه علمای رجال به جلال و وثاقتش تصریح نموده‌اند.

معظم له نیز از اجلای صحابه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است که خدمت چند امام را درک و از هر یک معالمی اخذ کرده است و از امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام احادیث زیادی روایت کرده است.

و در شأن او کافی است همان روایتی که زکریا بن آدم درباره او روایت کرده، می‌گوید: «خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم؛ موقعی که به تازگی زکریا بن ادريس وفات یافته بود، و آن حضرت از اول شب تا طلوع صبح در اطراف ابو جریر با من گفت و شنود فرموده، حالات او را از من سؤال می‌کردند و بر او رحمت می‌فرستادند و همین‌طور مکالمه ادامه یافت تا فجر صادق طالع گشت و آن امام برخاسته، فریضه صبح را ادا فرمودند.»
به هر صورت، سال رحلتش نامعلوم و به قرینه حدود سال ۲۰۰ در قم اتفاق افتاده است و مدفنش در گوشه شیخان بزرگ قم واقع و مزار همگانی است.

۳. محمد برقی

شیخ جلیل، محمد بن خالد برقی قمی، از ادبای پرمایه و دانشمندان بزرگ عصر خود شمرده شده است. وی از صحابه حضرت رضا علیه السلام بوده. او را تصنیفات چندی است؛ از جمله: کتاب التنزیل و التعبير و کتاب التفسیر.
معظم له از روای عدل و ثقه‌ای است که هیچ‌یک از علمای رجال در جلالت و وثاقتش خدشه‌ای نکرده‌اند و رحلتش در حدود ۲۰۲ در قم اتفاق افتاده است و این بزرگوار پدر احمد برقی آتی الذکر می‌باشد.

۴. زکریا بن آدم قمی

شیخ بزرگوار، زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری، از اجلا و خواص صحابه حضرت رضا علیه السلام و از روای ثقه جلیل القدری است که تمامی علمای رجال به وثاقت و جلالتش اتفاق دارند و تمامی فقهای متقدمین و متأخرین خود را خوشه‌چین خرمن معلومات او دانسته، در برابر عظمتش سر تعظیم فرود آورده، خود را فقیر و حقیر می‌شمارند.

و در شأن او کافی است که حضرت رضا علیه السلام به علی بن مسیّب همدانی موقعی که عرض کرد راه من بسیار دور است و نمی‌توانم خود را به حضرتت برسانم، مشکلات و معالم دین خویش را از چه کس اخذ نمایم، حضرت فرمود: «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْمُأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُنْيَا»؛ از زکریا بن آدم قمی که مأمون است بر دین و دنیا.

و از جمله سعادت‌های آن شیخ این است که از مدینه تا مکه در سفر حج با حضرت رضا علیه السلام هم‌کجاوله بود و معالم دین خود را مستقیماً و مشافهتاً از آن امام اخذ می‌نمود. و او را کتابی است در حدیث و کتابی در مسائل که به گوش خویش از زیان مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و غیر آن امام شنیده است.

زکریا بن آدم خدمت چند تن از ائمه اطهار را چون امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام درک کرده است و احادیث بسیاری از هر یک روایت کرده، اخبار چندی هم در فضیلت او نقل شده است. شیخ کشی از زکریا بن آدم روایت می‌کند که گفت:

خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرضه داشتم که می‌خواهم از میانه خویشاوندان و عشیره خویش بیرون روم؛ چه که سفاهت در میانه ایشان بسیار شده است. حضرت فرمود:

از قم خارج مشو که خدای تعالی به سبب وجود تو آن سفاهت را از خویشان تو دفع خواهد کرد؛ چنان‌که دفع فرمود از اهل بغداد به واسطه پدرم امام موسی الکاظم علیه السلام بلا را. رحلتش به سال ۲۱۳ در قم اتفاق افتاده. مدفنش در شیخان بزرگ قم دارای بقعه‌ای است که مزار عمومی می‌باشد.

۵. حسین اشکیب

نخستین خادم قبر معصومه بنت امام موسی بن جعفر علیه السلام شیخ استاد، حسین اشکیب قمی، از اکابر علمای متکلمین و اجلای فضلا و فقهای متقدمین شمرده شده است و در شمار اصحاب حضرت هادی و امام علی النقی علیه السلام می‌باشد.

وی سال‌ها در قم خدمت بقعه فاطمه معصومه علیها السلام را عهده‌دار بوده است و در اواخر عمر به جانب سمرقند هجرت کرده و در همان جا وفات یافته است. مطابق نقل علمای رجال او را تصنیفات متعددی است در کمال دقت، و مناظرات محکم و شیوایی است در نهایت لطافت، و می‌توان گفت که در فن خود دارای قدرت ابتکار بوده است.

۶. احمد بن اسحاق

شیخ القمیین احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی از اجلای اصحاب ائمه اطهار، حضرت هادی و عسکری علیهما السلام شمرده شده. در جلال و وثاقت او همین قدر کافی است که حضرت عسکری علیه السلام او را به وکالت خود در قم برگزیدند. احمد بن اسحاق از وکلای معروف ائمه معصومین و از سفرای ممدوحین شمرده شده، وکیل اوقاف خاصه امام عسکری علیه السلام بوده، خدمت چهار امام را درک کرده است که چهارمی امام زمان (عج) در حال صباوت بوده است.

شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب اکمال الدین، حدیث مبسوطی از احمد بن اسحاق و نایل شدن او به زیارت جمال امام زمان (عج) در سن چهار سالگی و تحویل دادن صُره‌های وجوهی که همراه برده بود در سامرا حسب الامر امام عسکری علیه السلام به همان طفل چهار ساله؛ یعنی امام زمان (عج) نقل و در پایان می‌نویسد که «احمد بن اسحاق از حضرت عسکری علیه السلام برای کفن خود پارچه‌ای درخواست نمود و آن امام وعده فرمودند که عندالحاجه به او برسانند و چون احمد بن اسحاق از سامرا به جانب قم مراجعت نمود، در عرض راه در قصبه حلوان مریض گشته، پس از یکی دو روز درگذشت و هنگامی که سعد بن عبدالله اشعری برای تهیه سدر و کافور و کفن به جست‌وجو می‌پردازد، غلام امام عسکری علیه السلام به نام کافور از راه رسیده، شخصاً به غسل او پرداخته، با جامه‌ای که از ناحیه امام برای کفن او همراه داشت، او را کفن نموده، بدون مکالمه با حاضرین به جانب سامرا بازگشت.»

و مقبره احمد بن اسحاق در حلوان، یعنی سر پل ذهاب، در حاشیه رودخانه دارای قبه و بقعه‌ای قدیمی است که مزار زوار می‌باشد.

جامع قم معروف به مسجد امام - چنان‌که در مرآة البلدان ناصری مسطور است - از بناهای او بوده است که حسب الامر امام حسن عسکری علیه السلام در این شهر بنا نهاده است. و بقعه موجوده در برابر در شمالی مسجد مزبور که به نام بقعه احمد بن اسحاق معروف است، بقعه‌ای است که احمد، گاه بنای مسجد امام برای مدفن خویش ساخته بود و چون در حلوان مدفون گشت، بقعه مزبور بلامزاحم گردیده، مدفن ناصرالدین بطحانی قرار داده شد که اکنون مزار مردم است.

و در مجاورت این بقعه مدرسه‌ای وجود داشته است که اکنون جای آن را آب انبار و کاروان‌سرای به نام کاروان‌سرای غیبی ساخته‌اند؛ زیرا در کتاب عمده الطالب در مورد دفن ناصرالدین مزبور می‌نویسد:

«مدفون بشق قم فی مدرسه سور ایبک معرب ایبک.»

و شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب دلائل خود مفاداً چنین می‌نویسد که احمد بن اسحاق اشعری شیخی صدوق و وکیل ابو محمد حسن العسکری علیه السلام بود که پس از رحلت آن امام هم از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) به سمت وکالت استقرار داشت و حتی از ناحیه امام هم درباره وی توفیقاتی شرف صدور بیافت و بدین جهت، اموالی از اطراف برای او فرستاده می‌شد تا به امام زمان (عج) برساند و در این موقع در سامرا متوقف بود و از آن امام رخصت طلبید به قم مراجعت نماید. امام زمان (عج) در غیاب او فرمودند:

احمد در بین راه مریض گشته، وفات خواهد یافت و به قم نخواهد رسید.

احمد پس از اخذ رخصت برای عزیمت از سامرا بیرون آمده، در حلوان مریض گشته، وفات یافت و پس از وفات احمد بن اسحاق هم امام زمان (عج) چندی در سامرا بودند و سپس غایب شدند.

بنابر روایت اول، وفات احمد به سال ۲۵۹ روی داده است و مطابق روایت ثانی، پس از ۲۶۰ بوده است.

۷. احمد برقی

عالم جلیل، احمد بن محمد بن خالد برقی قمی، از علمای سده سوم هجری و اجلای مشاهیر اصحاب امامین، جواد و هادی علیهما السلام بوده است که تمامی علمای رجال به توثیق وی تصریح نموده‌اند و او را تصانیف بسیاری است که مورد استفاده اعلام می‌باشد که از جمله کتاب محاسن برقی است.

وفاتش در سال ۲۷۴ قمری در قم اتفاق افتاد و احمد بن محمد بن عیسی که از بزرگ‌ترین علما و شیوخ قم بود، جنازه او را با سر و پای برهنه تشییع نموده است. پدر برقی محمد بن خالد هم از کبار روایت و محدثین شمرده شده است. جد سوم او محمد بن علی در کوفه می‌زیست و پس از شهادت زید بن علی بن الحسین، یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه او را زندانی ساخته، در همان زندان به قتل رسانید و خالد جد برقی، در حالی که صغیر بود، با پدر وی عبدالرحمان بن محمد از کوفه هجرت کرده، به ناحیه برق‌رود توطن نمود.

و برق‌رود مطابق تحقیق مؤلف متبّع، آقای عباس فیض، قرب جاپلق واقع و همه جا با جاپلق اسم برده می‌شود که امروزه به نام بربرود مشهور شده است و در آن عصر از توابع قم بوده است.

و در چند نقطه از تاریخ قدیم قم که از هجرت اعراب بحث می‌کند، می‌نویسد که فلان طایفه به ناحیه جاپلق و برق‌رود نزول کرده‌اند.

ضمناً احمد برقی به اتهام نقل روایات ضعیفه مورد بی‌مهری شیوخ قم قرار گرفته؛ از جمله:

شیخ القمیین، احمد بن محمد بن عیسی اشعری که رئیس اعلام قم و از صحابه بزرگ حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت عسکری علیه السلام شمرده می‌شد و از روایت بلند مرتبه‌ای بود که کلیه علمای رجال به وثاقت و جلالت قدرش تصریح کرده‌اند؛ علاوه فضیلتش به کمال و شخصیت و شاخصیتش به تمام بود، به جهت مذکوره در فوق دستور داد تا برقی را از قم اخراج کردند.

اما طولی نکشید که به اشتباه خود درباره برقی پی برده و از عمل خود نادم گشته، درصدد ترمیم اهانت برآمد و او را به قم با تجلیل بازگردانید و حتی همان طور که در بالا گفته شد، پس از فوت برقی جنازه او را با سر و پای برهنه تشییع نمود. ناگفته نماند که احمد بن محمد بن عیسی با تمام جلال و منزلت و عظمتی که دارا بود، در اغلب کتب متداوله رجال اسمی ندارد؛ زیرا از معظم له تصنیف و تألیفی به یادگار نمانده است.

۸. علی بن ابراهیم

شیخ جلیل مولانا علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، از اعظام محدثین و افاخم فقها و مفسرین شمرده شده، عالمی جلیل و موثق بوده است.

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، معروف و از بهترین تفاسیر قدیمی است. مدفنش در بقعه کوچکی در قبرستان قم نزدیک مقبره ابن قولویه واقع است که امروزه در حاشیه باغ ملی قرار دارد. سال وفاتش نامعلوم و به طور مسلم از علمای زمان غیبت صغری است. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، از جمله تلامذه او شمرده شده است، و او را تصنیفات چندی است که در رجال مسطور است.

و پدرش ابراهیم بن هاشم نیز از روایات جلیل القدر ثقه و عدل و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است که از مدینه به کوفه و از کوفه به قم هجرت فرمود و نخستین محدثی است که احادیث کوفیین را در قم نشر داده است؛ «هُوَ أَوَّلُ مَنْ نَشَرَ حَدِيثَ الْكُوفِيِّينَ بِقُمٍ».

۹. محمد بن عبدالله

(کاتب ناحیه مقدسه و برادران او حسین، جعفر و احمد)

شیخ جلیل، ابو جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک حمیری قمی، از روایات جلیل القدری است که کلیه علمای رجال به وثاقت و عدالتش تصریح کرده‌اند.

و شیخ نجاشی علاوه بر وثاقت، وجاهت او را هم تأیید نموده، می‌نویسد که با حضرت حجت بن الحسن (عج) مکاتبه داشته، مسائل چندی در ابواب شریعت سؤال کرده است که احمد بن الحسین سؤالات مزبور را به دست آورده، جواب‌های آن حضرت را که در بین سطور همان ورقه مرقوم فرموده بودند، دیده است، و او را برادرانی است به نام‌های جعفر و حسین و احمد که آنان هم با آن حضرت مکاتباتی داشته‌اند.

و در کتاب الذریعه در طی حالات وی می‌نویسد که نامبرده کاتب ناحیه مقدسه بوده است و شیخ صدوق - علیه الرحمه - از او روایت می‌کند و آن بزرگوار را تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب الحقوق و کتاب الاوائل و کتاب السماء و کتاب الارض و کتاب المساحة و البلدان و کتاب الایلیس و جنوده و کتاب الاحتجاج.

۱۰. سعد بن عبدالله

محدث ثقه، سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، از روایت و محدثین جلیل و مورد وثوق و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و دارای جلالت شأن و عظمت قدر بوده است.

نام برده همان کسی است که در مراجعت از سفر سامرا مصاحب احمد بن اسحاق اشعری و گاه وفات او هم در حلوان حاضر بوده، موضوع آمدن کافور خادم از ناحیه امام عسکری علیه السلام را برای غسل و کفن احمد روایت کرده است. و او را تصنیفاتی است؛ از جمله: کتاب الضیاء فی الامامه و کتاب المنتخبات. رحلتش به سال ۳۰۱ هجری در قم اتفاق افتاده است.

۱۱. علی بن موسی کمیدانی

شیخ الاجازه، علی بن موسی بن جعفر الکمیدانی القمی، از اجلای روایت و اعظم محدثین عصر خود بوده است و از مفاخر او آن است که شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی از او روایت کرده است و همچنین شیخ صدوق به واسطه پدر بزرگوارش علی بن بابویه از او روایت می‌کند.

بالجمله، شأن او اجل از آن است که به توثیق دیگران نیازمند باشد؛ چه که از مشایخ اجازه شمرده شده است.

ناگفته نماند، هر چند که در کتب رجال، کمندان ضبط شده است، ولی صحیح آن کمیدان است که سابقاً از مزارع متصل به شهر قم بوده است و اینک اراضی آن زیر ساختمان شهر جدید قم قرار دارد. بدین توضیح که شهر قدیم در جهت شرقی رودخانه و شهر جدید در غربی آن واقع است و بین دو شهر رودخانه و عبور از آن به واسطه پلی است که دارای یازده چشمه می‌باشد.

۱۲. موسی طبیب

شیخ استاد، ابوالحسن موسی بن حسن بن عامر بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، از روای تقه و محدثین عدل و جلیل القدر و اطبای بزرگ عصر خود (قرن سوم) شمرده شده است.

معظم له را تصنیفاتی است که تا سی کتاب احصا شده است؛ از جمله: کتابی در طب و کتابی به نام یوم و لیل و کتبی در کلیه ابواب فقه از طهارت تا دیات.

۱۳. علی بن حسین (ابن بابویه اول)

علی بن حسین بن موسی بن بابویه، والد بزرگوار شیخ صدوق قمی، از جلیل‌ترین فقیهان اصحاب و بزرگان مشایخ حدیث و اجلای علمای سلسله امامیه بوده، در طبقه رؤسای مذهب اثنا عشریه به شمار می‌رود و او را صاحب کرامات و مقامات دانسته‌اند. و کافی است در فضیلت او همان توقیعی که از ناحیه مقدسه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شأن او شرف صدور یافته و او را به عنوانین یا شیخی و معتمدی و فقیهی، مخاطب ساخته است و پس از ذکر نام وی می‌نویسد:

«وَفَقَّكَ اللهُ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِكَ اولاداً صالحین بِرَحْمَتِهِ.»

و این رساله بر کمال عظمت شأن علی بن بابویه دلیلی قاطع و برهانی ساطع است. صاحب ریاض العلماء پس از نقل این توقیع، در وصف ایشان مبالغه

می‌نماید، معظم له را از جمله علمای زمان غیبت صغری بلکه عصر امام حسن عسکری علیه السلام می‌شمارد.

و از شهید ثانی - علیه الرحمه - منقول است که علمای اصحاب، فتاوی علی بن بابویه را هرگاه نص ثقه و مورد اعتماد در فرعی نمی‌یافتند، از نظر وثاقت و امانت و موقعیت او در دین و دانش، مورد عمل قرار می‌دادند. و از حکایات جالب در زندگانی علی بن بابویه مصاحبه او با حسین بن منصور حلاج در قم است که ذیلاً درج می‌شود:

چون طی حالات علی بن بابویه سخن از حسین بن منصور حلاج به میان آمد، مناسب دید که اندکی در پیرامون موضوع برای روشن شدن اذهان خوانندگان به بحث پردازد. حسین حلاج کُنیتش ابومغیث یا ابومعتب، جدش مجوسی بود و اصلش از بیضا، توابع شیراز، و در اوایل جوانی به اهواز سفر کرده. مدت زمانی نزد شیخ ابومحمد سهل بن عبدالله تُستری به تحصیل علوم پرداخت. و در سن هجده سالگی به بغداد رفته با فرقه صوفیه عراق مصاحبت و مخالطت ورزیده. در نتیجه، به خدمت مرشد وقت، جنید بغدادی رسید و پس از آن به اهواز بازگشته، در شوشتر متأهل گشت.

دگر باره به بغداد و از آنجا برای طواف خانه خدا به حج رفت و گاه مراجعت به خدمت جنید رسیده، از او مسئله‌ای پرسید. جنید او را پاسخ نفرموده، اظهار داشت: «تو در سؤال خود مقاماتی را مدعی هستی.»

حلاج از این جواب تند رنجیده خاطر گشته، به شوشتر بازگشت و در این نوبت در آن شهر موقعیت عظیمی کسب کرده؛ به طوری که جان خویش را در معرض مخاطره یافته، تصمیم گرفت مدت پنج سال خود را مستور بدارد.

حلاج در این مدت پنج ساله به بلاد بسیاری مانند خراسان، سیستان، فارس و ماوراءالنهر، یکی پس از دیگری مسافرت نموده، مردم آن بلاد را به مرام خویش دعوت نموده، کتب چندی حاکی از ابراز عقیده و روش و رویه خود تصنیف نموده، در دست‌رس علاقه‌مندان قرار داده، در آن ممالک او را ابو عبدالله زاهد

می‌خواندند. چون پنج سال معهود سپری گشت، دگر باره به اهواز باز گشته، در آنجا به حلاج الاسرار مشهور شد؛ چه که از ضمایر مردم زیاده خبر می‌داد تا جایی که تدریجاً لقب او حلاج گردید.

حسین از اهواز به بصره رفته، بار دوم به حج مشرف گشت و پس از مراجعت به هند مسافرت کرد و سال بعد برای مرتبه سوم به مکه معظمه سفر نموده، از آنجا به چین رهسپار گشته، از بلاد ترک برای مرتبه چهارم به طواف خانه خدا مشرف گردید.

و در مراجعت از حج چون جنید بغدادی وفات یافته بود، در بغداد توطن نمود و چون فلسفه و دعاوی وی به گوش فقها، قضات و حکام وقت رسید، نسبت به وی بدبین گردیدند تا در نتیجه شد آنچه که شد.

اما باید معلوم باشد که مؤلفین و علمای رجال درباره وی به اختلاف اظهار عقیده کرده؛ برخی به کفر او صریحاً فتوا داده، عده‌ای هم از قبیل ابوحامد غزالی فصل طویلی در حالات او نگاشته، جملات کفرآمیز او را از قبیل «أَنَا لِحَقُّ» و «وَمَا فِي جُبَّتِي سِوَى اللَّهِ» را حمل بر فرط محبت و شدت وجد او دانسته، او را از دُهاات عصر خود شمرده‌اند.

حکیم قدوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، مراد حلاج را در جمله «أَنَا الْحَقُّ» و امثال آن رفع ائیت دانسته، نه اثبات اثنینیت؛ یعنی کاشف از توحید و فنای خود شمرده، نه شرک به مقام مقدس الوهیت، و شیخ بهایی گفته او را بر مجاز حمل کرده؛ به گفته شاعر که می‌گوید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی

و صاحب مجالس المؤمنین می‌نویسد که «چون حلاج مردی شیعی و امامی بود و مردم را به نصرت و یاری اهل بیت رسالت می‌خواند و آنان را به ظهور حجت و فرج بشارت می‌داد و این تبلیغات برخلاف ذائقه خلفای عباسی بوده، علمای عصر به دلخواه خلفا او را به زندقه و کفر متهم ساختند و بدین وسیله خون او را مباح دانستند.»

و برخی دیگر درباره وی نوشته‌اند که عیبی در حلاج نبود، جز تسریع در اشاعه اسرار و اظهار عجایب، و نظیر او در اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام جابر بن یزید جعفری بوده است.

و همین صراحت منشأ حسادت عوام و گروهی از خواص گردیده بود. بالجمله، اکثر علمای عصر به اباحه دم او فتوا دادند. تنها از آن میانه ابوالعباس بن شریح گفت: «این مردی است که حالش بر من مخفی و مستور است و درباره او چیزی نمی‌توانم بگویم.»

و در نتیجه، او را در بغداد به وضع فجیعی به قتل رسانیدند....
به هر حال، برگردیم به اصل موضوع مطروحه:

حلاج در طی سیر پنج ساله خود در دوره ریاست علی بن بابویه به قم آمده، ساز و برگ سفر برگرفته، چون از رنج راه بیاسود، نامه‌ای به علی بن بابویه نوشته، مطابق نقل علامه مجلسی خود را به سمت سفارت و نیابت خاصه امام زمان (عج) معرفی کرده، مکتوب را به پسر عم خود رافع سپرد تا به علی بن بابویه برساند. حسین پسر علی بن بابویه روایت می‌کند که من در خدمت پدر بودم که نامه حلاج را به دست او دادند. به مجردی که آن را گشود و قرائت کرد، پاره ساخته، به دور افکند و با آورنده نامه خشونت نموده، با جمعی از اصحاب و غلامان خویش به طرف بازار و حجره تجارتنی خود روان گشت.

ابن بابویه چون وارد تجارتخانه گشت، جمع زیادی که حاضر بودند، برای احترام او به پا خاستند. فقط یک تن ناشناس که در حجره نشسته بود، برنخاست. پدرم در جای خود قرار گرفته، دفتر تجارتخانه را پیش کشیده، با یکی از حضار که نزدیک او بود، آهسته به سخن پرداخته، از نام و نشان ناشناس مُستَفِیر گشت. حلاج مطلب را دریافته، جواب داد:

با اینکه خود در مجلس تو حضور دارم، برای چه حال مرا از غیر می‌پرسی؟
پدرم گفت: من برای رعایت ادب چنین کردم.
حلاج گفت: من همان کسم که کاغذم را پاره کردم.

علی بن بابویه او را شناخته، غلام خود را مأمور ساخت تا همراه وی برود و او را از قم بیرون کند و حلاج از شهر بیرون شده، به جانب ری ره‌سپار گردید....
و اکنون به دنبالهٔ حالات علی بن بابویه برمی‌گردیم:
علامه حلی در کتاب خلاصهٔ خود، چون شیخ نجاشی در رجال معروفش، پس از ذکر نام وی (علی بن بابویه) می‌نویسد:

«كَانَ شَيْخَ الْقَمِيِّينَ فِي عَصْرِهِ وَفَقِيهِمْ وَثِقَتَهُمْ وَمَدَقَّتَهُمْ وَكَانَ قَدِمَ الْعِرَاقَ وَاجْتَمَعَ مَعَ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ الَّذِي هُوَ ثَالِثُ السُّفْرَاءِ الْمَحْمُودِينَ وَالْوَكَلَاءِ الْمَعْمُودِينَ وَسَأَلَ مَسَائِلَ ثُمَّ كَاتَبَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلِيُّ يَدُ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْأَسْوَدِ يَسْأَلُهُ أَنْ يُصِلَ رُقْعَتَهُ إِلَى الصَّاحِبِ يَسْأَلُهُ فِيهَا الْوَلَدَ فَكَتَبَ قَدْ دَعَوْنَا اللَّهَ لَكَ وَسْتَرْزَقُ وَلَدَيْنِ ذَكَرَيْنِ حَرِّينِ فَوُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنْ أُمَّ وَوَلِدٍ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ أَنَا وُلِدْتُ بِدَعْوَةِ صَاحِبِ الْأَمْرِ (عج) وَيَفْتَخِرُ بِذَلِكَ.»

رحلتش به سال ۳۲۹ قمری در قم اتفاق افتاده. مقبرهٔ او در جهت شرقی مقبرهٔ شیخان دارای بقعه و قبه‌ای از کاشی، و مزار عمومی است.

و او را تصنیفات بسیاری است؛ از جمله: کتاب التوحید، کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الجنائز، کتاب الامامه، کتاب التبصره، کتاب الاملاء، کتاب المنطق، کتاب الاخوان، کتاب النساء و الولدان، کتاب الشرايع، کتاب التفسیر، کتاب النکاح، کتاب الانساب، کتاب قُرب الإسناد، کتاب التسليم، کتاب الطب، کتاب المواريث، و کتاب المعراج.

۱۴. ابن قولویه محمد بن قولویه (ابن قولویه)

شیخ جلیل، محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی، از اجلهٔ روایات و محدثین و افاضل ثقات فقهای معتمدین شمرده شده، به جلالت قدر و رفعت شأن در میانهٔ قدمای از علما موصوف و به کثرت علم و وفور فضل معروف است.

ابن قولویه از روایات و علمای زمان غیبت صغری بوده که در شهر قم به نشر اخبار و آثار اشتغال داشته است.

و برخی از مؤلفین در ضبط حالات ابن قولویه از نظر عدم تمیز میانه پدر و پسر در حالات آنان به اشتباهاتی دچار گشته، موضوعی که مربوط به پسر است، به پدر نسبت داده و امری که راجع به پدر است، به پسر منتسب ساخته‌اند؛ از جمله آنکه ابن قولویه اول را هم استاد شیخ مفید ذکر کرده‌اند، در حالی که شیخ مفید از تلامذه ابن قولویه ثانی است.

و دیگر آنکه سال وفات پسر را که ۳۶۹ است، برای پدر ضبط نموده‌اند، در صورتی که تاریخ رحلت او معلوم نیست.

۱۵. حسین بن محمد اشعری (از جمله مشایخ کلینی)

شیخ استاد، مولانا حسین بن محمد بن عمران بن بکر اشعری قمی، از محدثین و روات جلیل بارع و ثقه شناخته شده است و او را تصنیفاتی است؛ از جمله: کتاب النوادر.

و در شأن وی کافی است که معظم له از مشایخ اجازه شیخ جلیل، محمد بن یعقوب کلینی، بوده است و همین معنی برکمال عظمت و جلال و وثاقت و نباهت وی دلیل قاطع و برهانی ساطع خواهد بود.

۱۶. ابو عبدالله صفار

شیخ المشایخ، ابو عبدالله حسین صفار صحاف بن شاذویه قمی، از روات جلیل القدر ثقه و عدل شمرده شده. شیخ کشی او را شیخ الاصحاح خوانده، قلیل الحدیث ذکر کرده است. معظم له استاد شیخ جلیل، جعفر بن قولویه قمی، است و دارای تصنیفاتی می‌باشد؛ از جمله: کتاب الصلاة، کتاب الاعمال و کتاب اسماء امیر المؤمنین علیه السلام.

و برخی از علمای قم او را غالی دانسته، از کسانی که درباره ائمه به غلو سخن رانده است خوانده‌اند، و چون او را جزء غلات شمرده‌اند، قهراً به روایات او هم اعتمادی نکرده‌اند، ولی باید دانست که در آن عصر هر کس منقبتی برای امام روایت می‌کرد، او را

غالی می‌شمردند و بسیاری از چیزهایی که امروزه مورد اعتقاد شیعه امامیه است و حتی آنها را جزء ضروریات مذهب خود می‌دانند، قدما و علما آن را غلو می‌شمردند.^۱

۱۷. علی بن محمد اشعری (از جمله مشایخ شیخ کلینی)

استاد جلیل، مولانا علی بن محمد بن سعد اشعری قمی، از محدثین بارع و روات جلیل‌القدر ثقه و عدلی است که مولانا محمد بن حسن بن الولید قمی با تمام عظمت و جلالت و وثاقتی که دارا بوده است، از او روایت می‌کند.

این شیخ جلیل نیز از مشایخ اجازه شیخ کلینی - علیه الرحمه - بوده است و عدالت شیوخ اجازه نیازی به تنصیص و تصریح ندارد؛ مضافاً بر اینکه روایت ابن الولید - که شخصاً نقاد احادیث و اجتناب‌کننده از روایات ضعیف است - از معظم له، اقوی دلیل بر حسن حال و وثاقت وی می‌باشد.

و هر چند که تصنیفاتی از وی ضبط نگردیده، ولی چون جزء مشایخ حدیث شمرده می‌شود، در این مقام نام‌بردار شد.

۱۸. جعفر بن قولویه (ابن قولویه ثانی)

شیخ المشایخ، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه قمی، از مشایخ محدثین و اعظام فقهای عاملین شمرده شده، در مراتب دانش و بینش بر پدر معظم خود برتری یافته و قدر متیقن شیخ مفید از تلامذه او بوده است.

شیخ نجاشی در رجال خود می‌نویسد:

«كَانَ أَبُو الْقَاسِمِ مِنْ ثِقَاتِ أَصْحَابِنَا وَأَجْلَانِهِمْ فِي الْفِقْهِ وَالْحَدِيثِ.»

به هر حال، رحلت معظم له در سال ۳۶۹ در بغداد اتفاق افتاد و در رواق کاظمین مدفون گشت که شیخ مفید را هم در مجاورت او به خاک سپرده‌اند.

۱. نقل از کتاب اعظام علامه متتبع عباس فیض که از جمله می‌نویسد:

«لَأَنَّ جَمَلَةً مِمَّا يَعْتَقِدُهُ الشَّيْعَةُ الْيَوْمَ وَيَعْدُونَ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ مَذْهَبِهِمْ كَأَنَّ الْقَدَمَاءَ مِنْ عُلَمَاءِ قَوْمِ يَعْدُونَهُ غُلُوًّا وَارْتِفَاعًا.»

و او را تألیفات زیادی است که در کتب مبسوطه رجال ضبط گردیده است. برخی از مؤلفین از جمله مؤلف نامه دانشوران محل فوت و دفن ایشان را در قم تعیین کرده‌اند که مولود از اشتباه پسر به پدر است.

نوشته‌اند که ابوطاهر قرمطی (یکی از خوارج) با جمع کثیری از اتباع خود در اوایل ذی‌الحجه به سال ۳۰۹ بر مکه معظمه بتاخت و سی هزار نفر از حجاج و مردم مکه را هلاک ساخته، چاه زمزم را از اجساد کشتگان بینداشت و حجرالاسود را برکند و همراه خود به بصره برد و مدتی آن سنگ را نگاه داشت و بعد از قتل ابوطاهر یکی از خواص او به نام ابن شنیز قرمطی حجرالاسود را پس از سی سال به کوفه آورده، بر ستون مسجد بیاویخت. و این واقعه در اوایل خلافت ابوبکر الطائع بالله عباسی بود و به دستور خلیفه در ذی‌الحجه ۳۰۹ مقرر شد که آن سنگ را به مکه برده و به جای خود نصب نمایند.

و چون ابن قولویه از این خبر مستحضر گشت، به منظور زیارت امام زمان (عج) به قصد سفر حج تصمیم عزیمت گرفت و بدان صوب روانه گشت؛ چه مسلم می‌داشت که حجرالاسود را جز امام زمان (عج) نتواند نصب کرد.

و چون به بغداد رسید، او را مرضی سخت روی داد؛ چنانچه امید بهبودی نداشت و از حرمان آن فیض بزرگ زیاده اندوهگین بود. از این روی، یکی از علما و صلحای وقت به نام ابن هشام را که با وی زیاده محبت و صمیمیت داشت، احضار نموده، او را به نیابت خویش انتخاب کرده، مراتب مخفی‌ای را بر وی مکشوف داشت و عریضه‌ای نیز نوشته، ایام عمر خویش را استعمال کرده بود و آن نامه را هم به ابن هشام سپرد تا هر کس به نصب حجر موفق شد، عریضه را از لحاظ وی بگذراند و جواب آن را همراه بیاورد.

ابن هشام با شوق تمام رو به مکه نهاد و چنان‌که خود او نقل نموده است، هنگام انجام مناسک حج گروهی انبوه جمع شدند تا حجر را نصب نمایند. اجتماع مردم به جایی رسید که راه ایاب و ذهاب بر خلائق بسته شد و من به جمعی از خدام زر بخشیدم تا در نزدیکی موضع نصب حجر جایم دادند و بدان محل چشم دوخته

بودم و می‌دیدم هر کس حجر را نصب می‌نمود، از محل خود می‌افتاد و استقرار نمی‌یافت. ناگاه جوان خوش‌رویی پیدا شد. حجر را برداشته، به جای خود بنهاد و چون در جای خود مستقر گردید و صدای همهمه و هلهله از حاضرین بلند شد، آن جوان بازگشته، از مسجد بیرون رفت.

و من بر اثرش روانه شدم و می‌دویدم؛ چنان‌که مردم مرا دیوانه می‌پنداشتند، ولی هر چند تندتر می‌رفتم، به او نمی‌رسیدم و چون به جایی رسید که جز من و او کسی دیگر نبود، بایستاد و به جانب من توجه فرموده، نامه را از من خواستار شد و هنوز نگشوده بود که فرمود از این مرض صحت یابد و اجل محتومش پس از سی سال مقرر گردیده است.

من از مشاهده این منظره مبهوت مانده، بر سؤال دیگری قادر نشده و چون به خود آمدم، او را نیافتم. از این‌روی، به‌گریه افتادم و روی به منزل نهادم و ساز سفر کرده، به بغداد آمدم و بدون درنگ خود را به ابن قولویه رسانیده، آنچه دیده بودم، باز گفتم و مژده زندگی سی ساله او را نیز رساندم و پس از دو روز مرض وی مرتفع گردید.

۱۹. ابن شاذان قمی

شیخ فقیه و محدث وجیه، ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان قمی، از فقهای بزرگ عصر خود و پسر دختر خواهر شیخ جلیل جعفر بن قولویه و استاد شیخ ابوالفتح کراچکی بوده است.

معظم له از روایات ثقه و عدلی است که از خال خود جعفر بن قولویه و سهل بن احمد و همچنین از پدرش احمد بن علی و از محمد بن سعید الدهقان روایت کرده است.

و او را تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب المئمة المنقبة که صد منقبت درباره امیرالمؤمنین از کتب عامه روایت کرده است، و در این کتاب مراتب احاطه و تسلط و جامعیت وی مکشوف می‌گردد.

۲۰. داوود بن کوره قمی (از جمله مشایخ شیخ کلینی)

شیخ استاد، داوود بن کوره قمی، نیز از اعظام محدثین و روات شیعه امامیه بوده است که از مشایخ اجازه شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی شمرده شده است و او را تصنیفاتی است؛ از جمله: کتاب الرحمه، و از حالات وی جز آنچه نگاشته شد، به دست نیامد. و چون بسیاری از اساتذۀ روات و حدیث قم از شیوخ اجازه شیخ کلینی - علیه الرحمه - بوده‌اند، برای پی بردن به جلالت و عظمت دقت و فضیلت ایشان ذکر حالات شیخ جلیل کلینی که یکی از مؤلفین کتب اربعه (کتبی که مدار شیعه امامیه برای همیشه در استخراج معالم دین و امر افتاء در احکام شرعیه می‌باشد)، در این مجموعه که نه برای رجال غیر قمی است، به پاس حق شناسی از یک چنان بزرگواری که حقاً آثار ائمه هدا را زنده کرده است، ضرورت یافت.

۲۱. شیخ کلینی

شیخ جلیل، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، از بزرگ‌ترین محدثین و روات امامیه بوده، عظمت مقام او به حدی است که شیخ بهایی درباره وی می‌نویسد:

«اما کافی تألیف ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی - عَطَّرَ اللهُ مَرَقَدَه - می‌باشد که در مدت بیست سال تألیف نموده است و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ در بغداد وفات نموده و به واسطه جلالت شأن او جماعتی از علمای عامه، مانند ابن اثیر در کتاب جامع الاصول، شیخ کلینی را از مجددین مذهب امامیه در رأس سده سوم شمرده‌اند، در حالی که یادآور شده‌اند که امام ما ابوالحسن علی بن موسی الرضا نیز مجدد مذهب امامیه را در رأس سده دوم می‌باشد.»

و آنچه از تتبع در کتب رجال به دست می‌آید، این است که اعتماد روات و محدثین درباره شیخ کلینی بیش از کلیه محدثین امامیه می‌باشد. و بعد از او نسبت به شیخ صدوق و پس از او شیخ طوسی؛ با اینکه فضیلت شیخ بر احدی پوشیده نیست.

و ناگفته نماند که این سه بزرگوار (کلینی، صدوق و طوسی) سه محمدی هستند که کتب اصول اربعه، یعنی کتبی را که مستند علما و مفتیان شیعه امامیه در استخراج احکام شرعیه می‌باشد، تألیف فرموده‌اند.

و مولانا خلیل قزوینی در دیباچه شرح فارسی خود بر تمام کتاب کافی می‌نویسد: «حق آن است که کتاب کافی عمده کتب احادیث اهل البيت علیهم‌السلام است و مصنف آن محمد بن یعقوب کلینی که مخالفان نیز به کمال فضیلتش اعتراف نموده‌اند، از روی احتیاط تمامی در مدت بیست سال در زمان غیبت صغرای حضرت صاحب الزمان (عج) که ۶۹ سال بوده و سفرای اربعه بین آن حضرت با شیعه واسطه بوده، با توجه به اینکه آخرین سفر ابوالحسن علی بن محمد سیمری در سال ۳۲۹ هجری وفات نموده است و شیخ کلینی هم در همان سال زندگی را بدرود گفته و در بغداد با سفرای امام زمان نزدیک و هم‌نشین بوده است، تألیف کرده است که هر حدیثی در کتاب کافی به عنوان «قال العالم» ضبط کرده باشد، ممکن است نقل از امام زمان (عج) بوده باشد که به وسیله یکی از سفرای چهارگانه به شیخ کلینی رسیده باشد و البته در آن عصر با توجه به وضع روز به نام امام زمان (عج) تصریح نکرده است.

و شاید که این کتاب به نظر اصلاحی حضرت حجت (عج) رسیده باشد، و محدث نیشابوری در کتاب منیة المرتاد فی ذکر بقاء الاجتهاد می‌نویسد:

«و از جمله ایشان است ثقة الاسلام قُدوة الاعلام والبدر التمام جامع السنن والآثار فی حضورِ سفراء الامام علیه افضل السلام الشیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی انواری مُحیی طریقة اهل البيت علی رأس المئة الثالثة المؤلف لجامع الکافی فی مدة عشرين سنة المتوفی قبل وقوع الغيبة الكبرى.»

تا جایی که می‌نویسد:

«کتاب کافی او بر امام زمان علیه‌السلام عرضه شد و آن حضرت فرمودند: الکافی کافٍ

لشیعتنا.»

بالجمله، نقل اقوال بزرگان از علما و نویسندگان درباره شیخ کلینی مستلزم نوشتن یک کتاب مستقل می‌باشد و در این کتاب که مبنای آن بر اختصار است، از نقل گفته‌های دیگران خودداری می‌نماید.

به هر حال، وفات شیخ به سال ۳۲۹ و سال تناثر النجوم، یعنی همان سالی که علی بن محمد سیمری و بسیاری از بزرگان رحلت کرده‌اند، در بغداد اتفاق افتاد و مقبره او در صراط طایی بغداد، قرب دروازه کوفه دارای بقعه و قبه مجلل و عظیمی است که مزار عمومی و محل نذورات خواص از امامیه می‌باشد. و تلامذه او بسیارند که از جمله آنان شیخ جلیل جعفر ابن قولویه قمی می‌باشد.

۲۲. بجلی (مورخ)

شیخ جلیل، مولانا احمد بن اسماعیل بن عبدالله البجلی القمی، از اکابر فضلا و دانشمندان و اعظم روات و محدثین و بزرگان ادبا و مورخان شمرده شده، به جلالت قدر و عظمت شأن و وثاقت او همگی علمای رجال تصریح کرده‌اند. و استاد ابن العمید قمی، ابوالفضل محمد بن الحسین بن العمید وزیر شهیر آل بویه، در ری با تمام دانش و بینشی که دارا بوده است، از تلامذه این بزرگوار شمرده شده است.

و کتاب تاریخ خلفای عباسی را که قریب دو هزار ورق بوده، بر حسب پیشنهاد آن وزیر تألیف فرموده است و تصنیفات دیگری دارد که هر یک در جای خود بی‌نظیر است؛ از جمله: کتاب الامثال.

۲۳. شیخ صدوق (ابن بابویه ثانی)

شیخ المشایخ، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ملقب به صدوق، گنجینه ابو جعفر و مسکنش شهر ری و از شیوخ مشایخ شیعه و رکنی از ارکان دین شناخته شده، رئیس المحدثین خوانده می‌شد و چون در کلیه گفتار و نقل روایات از ائمه اطهار راستگو و صدوق بود، او را شیخ صدوق گفتند.

و باید معلوم باشد که امر صدوق در دانش و فضل در فهم و فراست در فقه و وثاقت در کثرت حفظ حدیث و روایت در فزونی تصنیف و جودت تألیف و غیر آنها از صفات بارعین و جامعین، اوضح از آن است که به بیان و تقریری نیازمند باشد. و در شأن و مقام، عظمت و وثاقت وی همین قدر کافی است که کلیه علمای رجال به صحت جمیع اخبار و آثار کتاب او، یعنی صحت آن آثاری که معظم له تصحیح فرموده است، بدون تأمل فتوا داده‌اند.

و از مزایای اوست اینکه به دعای امام زمان (عج) متولد گردید و بدین جهت، به مقام بلندی از فضل و دانش نایل گشت و افتخار می‌ورزید که به دعای امام متولد گردیده است و به برکت امام نفع او عام و از خرمن فضیلت او تمام طبقات بهره‌مند گردیده‌اند و آثار و مصنوعات او مدام مورد استفاده علمای اعلام بوده و از این به بعد نیز خواهد بود.

و شیخ نجاشی در عنوان او می‌نویسد: «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان و كان ورد بغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمئة وسمع منه شیوخ الطائفة وهو حدث السن وله كتب كثيرة» و سپس تا یک صد و نود مجلد از تصنیفات شیخ صدوق را نام می‌برد که از آن جمله است کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه می‌باشد و مدار شیعه در استخراج احکام الهی بوده و خواهد بود.

و شیخ نجاشی در فهرست پس از تجلیل و تکریم او تصنیفات معظم له را تا سیصد مجلد شمرده است، و در شأن شیخ صدوق چنین نوشته‌اند که در بین شیوخ و علمای قم در کثرت علم و فضل و حفظ روایات همانندی نداشته است.

و ناگفته نماند که علی بن بابویه را سه فرزند به ترتیب سن، به اسامی محمد (صدوق)، حسن و حسین بوده است و درباره محمد و حسین چنین نوشته‌اند:

«فقیهان مهران فی الحفظ یحفظان ما لایحفظ غیرهما من اهل قم.»

وفاتش به سال ۳۸۱ قمری در شهر ری اتفاق افتاده و مقبره‌اش دارای قبه و بارگاهی مجلل و صحنی مروّج در خارج شهر بین شهر ری و تهران و مشهور به ابن بابویه، مزار عمومی و محل نذورات و مورد توجه خواص و عوام است.

۲۴. ابن العطار (شاعر)

دانشمند نامی جعفر بن محمد بن علی العطار از بزرگ‌ترین شعرای عرب در قم بوده است که اشعار او را در فصاحت همانند امرؤ القیس، بزرگ‌ترین شاعر عرب در جاهلیت و در صدر اسلام، می‌دانستند.

چنان‌که ابوالفضل استاد ابن العمید اشعار او را در سلاست و فصاحت با اشعار امرؤ القیس، صاحب سبعة معلّقه، برابر دانسته است. منتها دیوان اشعار او به مرور زمان از بین رفته است.

نام‌برده از معاصرین استاد ابن العمید بوده است و تفوق او را در معانی لطیفه بر رودکی و رازی گواهی کرده است.

و مهارت او در فن انشا و ترسل به اندازه‌ای بود که مترسل آن عصر ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب برادر مولانا حسن شیبانی، مصنف تاریخ قم، از تلامذه وی بوده است؛ آن هم در عصری که مانند استاد ابن العمید، اول مترسل عالم، در رأس دار الانشای آل بویه قرار داشته است.

۲۵. حسن بن علی (منجم قمی)

مولانا حسن بن علی قمی از منجمین بزرگ اسلامی شناخته شده، در دربار ملک رکن الدوله دیلمی و پس از او نزد سلطان فخرالدوله مکاتبی تمام داشته، در شأن او همین بس که در شمار ملازمین کافی الکفّات، صاحب بن عبّاد بوده است.

و پیش‌گویی‌های او از روی قواعد تنجیم همیشه راهنمای آن پادشاه و وزیر کار آگاهش در اقدام بر کارهای خطیر بوده است؛ چنانچه در اختلافاتی که پس از رکن الدوله بین فرزندان او، عضدالدوله و فخرالدوله، به وجود آمد، منجم مزبور تمام جریانات را قبلاً پیش‌گویی کرده بود و آنچه گفته بود، از مرحله فکر و قول به منصّه فعل و ظهور رسید.

بالجمله، خدمات وی در فن هیئت و تألیفات او در ستاره‌شناسی راهنمای منجمین بعدی بوده است و او را در زیج و ستاره‌شناسی و هیئت تألیفاتی است که امروزه در دسترس نیست.

۲۶. صاحب بن عباد (کافی الکفیات)

مولانا اسماعیل بن شیخ الامین عباس بن عباد دیلمی قزوینی که از نظر مصاحبت با استاد ابن العمید او را صاحب خوانده‌اند و از جهت حسن کاردانی و کفایتی که دارا بوده است به کافی الکفیات از ناحیه المطیع بالله، خلیفه عباسی، ملقب گردیده بود.

صاحب علاوه بر مقام وزارت در مراتب دانش و بینش نیز در عصر خود یگانه بوده است. این بزرگ‌مرد مدت هجده سال در دربار فخرالدوله و مؤیدالدوله به استقلال تام و تمام وزارت کرد؛ به طوری که در کلیه مهم‌امور شخصاً دخالت کرده، آن را حل و فصل می‌نمود.

جوان‌مردی و فتوت از صفات ذاتی او بود که اگر در مقام نگارش کارهای برجسته او برآییم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود؛ از جمله:

کمک‌های فراوان او درباره علما و فقها و شعرای بسیار و بالخصوص درباره سادات طالبیه‌ای که از روی اضطرار از هر گوشه و کنار به جانب قم و شهر ری روی آورده بودند، نه چندان است که بتوان بیان داشت، و از کمک‌های او بود که این طبقه در شهر قم صاحب ثروت و حشمت گردیده، توطن اختیار کردند.

مساعی صاحب در عمران قزوین و شهر ری و اصفهان بسیار و نسبت به شهر قم به حدی است که نقل آن صفحات زیادی را اشغال خواهد کرد و برای نمونه می‌نگارد که حدود ده رشته قنات برای شهر و اطراف قم احداث فرموده، نهرهای بسیاری از رودخانه و قنوات مزبور به داخل و خارج شهر روان ساخته بود؛ آن هم در شهری که آب به اندازه‌ای که گنجشکی را سیراب سازد وجود نداشت، در آن ایام چنان فراوان شد که فاضل آن را به خارج روان ساختند.

مراتب علم‌خواهی و دانش‌پروری او به حدی بود که در عصر او علمای بزرگ از هر گوشه و کنار بلاد و امصار به جانب دارالملک ری توجه نموده، شهر ری مرکز ثقل علمای بزرگ در هر رشته و فن گردید؛ چنان‌که شیخ صدوق در عصر او به ری انتقال یافت و کتاب عیون اخبار الرضا را برای وی و به نام وی تصنیف فرمود.

و مورخ نامی مولانا اسماعیل بجلی هم تاریخ خلفای عباسی را در دو هزار ورق برای وی تألیف نمود و شیخ جلیل حسن شیبانی هم تاریخ قم را در سال ۳۷۸ به نام آن وزیر به رشته تحریر درآورد و فخرالدوله که سلطنت خود را مرهون مساعی صاحب می دانست و در جنگ‌هایی که با برادر خود مؤیدالدوله کرد و منهدماً به جانب گرگان و خراسان هجرت نموده بود، در اثر مساعی صاحب بن عباد به تختگاه اولیه بازگشته، بر اریکه سلطنت دگر بار جلوس فرمود.

فضائل و کمالات صاحب نه چندان است که در این مختصر توان توصیف کرد. او در فنون آداب و صنوف فضائل و کمالات در سخن دانی و سخن رانی، به نظم و نثر از تازی و فارسی بی نظیر، فرید عصر و وحید دهر شمرده شده؛ مخصوصاً در علوم دینی به حدی مهارت داشت که احدی را یارای بحث و جدل با او نبود. و محاضرات لطیفه و اخبار نادره و جواب‌های حاضره او را از احدی از علما سوای او کسی ندیده و نشنیده است. در تقوا و پرهیزگاری، راستی و راست‌گفتاری مانند زاهدان و عابدان عصر مبرز و ممتاز بود و در حسن سیرت و جمیل سیاست و تنسیق و تدبیر مملکت عدیم النظیر بوده است.

بالجمله، عظمتش به حدی بود که در پیشگاه جلال وی بزرگ‌ترین علمای عصر سر تکریم و تعظیم فرود آورده، خود را جیره‌خوار خوان احسان و مراتب فضل و کمال وی می دانستند. صاحب در اواخر عمر چون نام معلم ثانی (فارابی) و فضائل او را شنیده بود، جداً در صدد انتقال او از شامات به شهر ری برآمد. منتها عمرش برای انجام این کار وافی نگردید. تولدش در ۱۴ ذی القعدة ۳۲۶ قمری در استخر فارس و رحلتش در شب جمعه ۲۴ صفر به سال ۳۸۵ در شهر ری اتفاق افتاد و رجال و اشراف دیلم هنگامی که نعش او را از قصر وزارت برای حمل به اصفهان بیرون می‌آوردند، همگی به زانو درآمده، زمین را در پیشگاه جنازه او بوسه دادند و جسد او را از نظر تهیه وسایل نقل و تدارک تجملات مدتی در ری نگاه‌داری و در این مدت از جهت توقیر و احترام نعش او را به سقف بیاویختند و بر زمین نگذاشتند و در تشییع جنازه او ده‌ها هزار نفر از علمای اعلام، امرای

لشکر و قضات عالی‌قدر و اشراف شهر، در صف مقدم، و در دنباله جنازه سلطان فخرالدوله دیلمی با پای پیاده و سر برهنه و همگی با لباس‌های عزا با نوحه و زاری عمومی تا خارج شهر ری شرکت نمودند.

پس از اطلاع از حمل جنازه به طرف قم علما و سادات و حکما و اشراف قم تا چندین فرسخ به استقبال آن از شهر بیرون رفته، جنازه را بر دوش خویش تا حرم فاطمه معصومه علیها السلام حمل و پس از انجام مراسم تعزیت مجدداً آن را بر دوش گرفته، در چند فرسخی شهر آن را به مستقبلین کاشان تحویل دادند و جنازه را با جلال و عظمت به اصفهان حمل و در بقعه مخصوصی که برای خود ساخته بود، به خاک سپردند.

و با این وصف جای تعجب است که بشنوند که فخرالدوله پس از رحلت صاحب کلیه خزاین و اموال او را ضبط کرده، فرزندانش را از ارث پدر محروم داشت. ولی دست تقدیر پس از دو سال او (فخرالدوله) را در منتهای خواری تسلیم مرگ نمود و در اثر خوردن گوشت مسموم گاو در قلعه طبرک اصفهان وفات یافته، چون کلیه خزاین او در ری نزد پسرش مجدالدوله بود و برای تهیه کفن شایسته جسد او چند روزی در آنجا بر زمین ماند، در نتیجه، متعفن گردید.

خزاین کتب صاحب مشتمل بر چهارصد هزار کتاب بود که با چهارصد شتر قابل حمل نبود و این خزانه که دارای نفیس‌ترین کتب خطی در علوم گوناگون بود، برای مطالعه و استنساخ در دست علما و فضلا دست به دست می‌گردید و چون ملک نوح سامانی به طور نهانی صاحب را برای وزارت خود در ماوراءالنهر دعوت نموده بود، جواب داد که تنها برای نقل خزانه کتب من چهارصد شتر کافی نیست تا چه رسد به سایر مهمات زندگی.

نام برده در لغت از شاگردان احمد بن فارس لغوی و در نحو و صرف و معانی بیان تلمیذ ابوالفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به غرام و در حکمت و ترسل و نجوم شاگرد وزیر شهیر ابوالفضل استاد ابن العمید و در فقه و حدیث از تلامذه احمد برقی بوده است.

و او را آثاری است که از آن میانه قصرهای محله صاحب‌آباد قزوین و کوشک‌های ری و دارالوزاره اصفهان مورد تعریف و تمجید نویسندگان قرار گرفته و شعرا در اطراف عظمت آنها قصایدی سروده‌اند و تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله: کتاب الرسائل، کتاب التذکره، کتاب الانوار، کتاب التعلیل، کتاب الوقوف و الابتداء، کتاب العروض، کتاب جوهریه الجمهره، کتاب الوزراء، کتاب الشواهد، کتاب القضاء و القدر، و رساله‌ای در حالات حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون به ری. علاوه بر آنها او را اشعار و ابیات نغزی به فارسی و عربی نیز بوده است که این مقام را گنجایش نقل آنها نیست. این هم یک وزیر بود!

۲۷. مولانا حسن الشیبانی (مؤلف تاریخ قدیمی قم)

شیخ استاد، مولانا حسن بن محمد بن الحسن الشیبانی القمی، از اکابر قدمای علما و از معاصرین شیخ جلیل صدوق و از روایتی است که از صدوق و برادر او حسین بن بابویه روایت کرده است.

معظم له را کتابی است در تاریخ قم که در سال سیصد و هفتاد و هشت قمری به نام وزیر شهیر کافی الکُفّات صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی تصنیف نموده، بسیار مفید و جامع و تنها کتابی است که وضع قدیم قم را از هر لحاظ روشن می‌سازد.

و علامه مجلسی در مآخذ کتاب بحار از آن کتاب نام برده؛ از جمله می‌نویسد: اصل کتاب مزبور به دست نیامد و آنچه به دست ما رسید، ترجمه کتاب مزبور بود که بعضی از اخبار و مطالبش را در کتاب *السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ* بحار نقل کردیم و سید جلیل، میر محمد اشرف، در کتاب *فضائل السادات* خود که برای شاه سلطان حسین تألیف نموده، مطالبی از تاریخ مزبور به عربی نقل کرده است که می‌رساند نسخه اصل را دارا بوده است.

و آنچه مایه تأسف است، این است که نه تنها اصل نسخه آن نایاب می‌باشد، بلکه از ترجمه آن هم جز پنج باب از بیست باب وجود ندارد که یا پانزده باب بقیه

اصولاً ترجمه نشده است و یا آن هم نایاب گردیده است و ترجمه مزبور از مولانا حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی است که به درخواست مخدوم خود خواجه فخرالدین ابراهیم وزیر، فرزند خواجه عمادالدین محمود بن خواجه شمس‌الدین محمد بن علی الصفی از تازی به فارسی ترجمه کرده است.

۲۸. حسین بن علی (بن بابویه ثالث)

محدث بزرگ، ابو عبدالله حسین بن علی بن حسن بن موسی بن بابویه قمی، گرامی فرزند ابوالحسن علی بن بابویه و برادر شیخ صدوق از بزرگان علما و اکابر فقها و اجلای محدثین بوده، مانند برادرش صدوق به دعای حضرت حجت بن الحسن (عج) تولد یافته است، و کلیه علمای رجال او را تعدیل و توثیق نموده‌اند. این بزرگوار در کثرت نقل اخبار و آثار ممتاز و در حفظ روایات و احادیث جز برادر خود شیخ صدوق همانندی نداشته است.

و ابوعلی اصفهانی از کتاب غیبت شیخ طوسی درباره این دو برادر چنین نقل می‌فرماید که «فقیهان ماهران فی الحفظ یحفظان ما لا یحفظ غیرهما من اهل قم» ابو عبدالله بن سوره قمی درباره آنها چنین نویسد که هرگاه این دو برادر ابواب اخبار و احادیث را می‌گشودند، مردم از کثرت روایات در شگفت می‌شدند و معروف است که این مزایا را از میامن انفاس قدسیه امام دوازدهم (عج) دریافته‌اند. بالجمله، ابو عبدالله از پدر بزرگوار و برادر جلیل خود روایت کرده است و او را مصنفات بسیاری است؛ از جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه و کتاب الرد علی الواقفیه که اغلب کتب خود را برای کافی الکفات اسماعیل صاحب بن عباد تألیف فرموده است.

۲۹. شیخ مفید

شیخ المشایخ العظام، محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان قمی بغدادی عکبری، ملقب به شیخ مفید، از اجله مشایخ فرقه شیعه و رؤسای علمای امامیه و از اساتید بزرگی است که تمامی علما از متقدمین و متأخرین

خوشه‌چین خرمن دانش و فضیلت او بوده‌اند و از بیانات و تحقیقات او استفاده کافی برده و خواهند برد.

مراتب فضیلت و مدارج علمی او در فقه و کلام و درایت مشهورتر از آن است که نیازی به توصیف و توضیح داشته باشد.

شیخ مفید اعلم علمای امت و اوثق اهل زمان خود بوده است که ریاست فرقه امامیه در اقطار ممالک اسلامی در آن عصر بدو منتهی می‌گردید.

تصنیفات او قریب دویست مجلد احصا شده است که شیخ نجاشی در کتاب رجال خود تفصیلاً ضبط کرده است.

تولدش به سال ۳۳۶ در عکبر و رحلتش در شب جمعه ۲۷ رمضان به سال ۴۱۳ قمری در بغداد اتفاق افتاد و علم الهدی، سید مرتضی، در میدان اسنان بغداد با حضور هشتاد هزار نفر که اغلب گریان بودند، بر وی نماز گزارد و با این که میدان مزبور بسیار وسیع بود، نماز گزاران از تنگی جا در مضیقه افتادند.

و جسد او را در خانه مسکونیش در محله کرخ به امانت سپردند و پس از دو سال به مقابر قریش کاظمین طرف پای امام جواد علیه السلام در مجاورت قبر استادش شیخ جلیل جعفر بن قولویه قمی دفن کردند.

و به طوری که از ضبط ابن شهر آشوب مازندرانی و سایر علمای رجال مستفاد می‌گردد، شیخ مفید تحصیلات خود را در قم نزد محدث جلیل شیخ صدوق و شیخ ثقه جعفر بن قولویه به پایان رسانیده است و لذا او را قمی بغدادی خوانده‌اند.

و از مزایای شیخ مفید توقیعاتی است که از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) درباره او شرف صدور یافته است که در عنوان نامه «*للاخ السدید والولی الرشد الشیخ المفید*» مرقوم رفته است. در فضل و شرف او همین بس که امام زمان (عج) او را برادر محکم و سدید و توانا و رشید خود خوانده است، و این بزرگ‌ترین مدح و بالاترین ثنا برای او خواهد بود که از متن توقیعات صادره کمال عظمت و جلال او مشهود و وثوق امام به او مکشوف می‌گردد.

ضمناً موقعیت و شاخصیت او چندان بود که سلطان بهاءالدوله دیلمی به خدمتش ارادت می‌ورزید و او امرش را مطاع و متبع می‌دانست.

شیخ مفید استاد سیدین، رضی و مرتضی، بوده. ابن ابی‌الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه می‌نویسد که «شیخ در عالم رؤیا چنین دید که فاطمه زهرا علیها السلام دست حسنین را بر دست گرفته، به نزد او آمده، فرمودند: یا شیخُ عَلِّمْ وَلَدَیْ هَذَیْنِ الْفَقَهَ؛ ترجمه: بیاموز به این دو پسر من فقه را.

و چون بامداد فرا رسید، فاطمه مادر سیدین دو فرزند خود (محمد رضی و علی مرتضی) را نزد او آورده، همان جمله را بیان کرد که «یا شیخُ عَلِّمْ وَلَدَیْ هَذَیْنِ الْفَقَهَ.» و شیخ را علاوه بر تصنیفات مشهوره، رساله‌ای است در رد برگفته شیخ صدوق مبنی بر اینکه ماه رمضان از سی روز کسر نمی‌شود، و رساله دیگری در رد بر موضوع سهو النبی است که شیخ صدوق نوشته است.

بالجمله، مفاخر و مناقب شیخ بسیار و در این مقام به همین مختصر قناعت می‌ورزد.

۳۰. سید مرتضی (نقیب النقباء)

سید جلیل، علم الهدی ابوالقاسم علی بن احمد ملقب به مرتضی، دارای شرافت حسبی و نسبی، پس از وفات برادر کوچک خود سید رضی پای در عرصه ریاست و سیاست گذارده، عهده‌دار مقام رفیع نقابت نقباء و دارای منصب ارجمند امارت حاج و متصدی مرتبه عظیمه دیوان عالی مظالم (قاضی القضاة) گردید؛ به طوری سطوت و شوکت و عظمت یافت که در بین قداما و متأخرین نظیری نیافت.

سید مرتضی علاوه بر مدارج و مقامات فوق‌الذکر در مراتب دانش و بینش هم بی‌مانند بود؛ در فقه و کلام، در آیه و حدیث، لغت و ادبیت هم مقامی شامخ و بلند داشت.

بالجمله، شخصیت و شاخصیت دانش و بینش سید زیاده بر آن است که به

تحریر درآید.

و سید مرتضی را از آن جهت ثمانینی می‌گفتند که در خزانه کتبش هشتاد هزار مجلد کتاب بود و هشتاد و اندی عمر کرد و کتابی به نام ثمانین تألیف نمود و هشتاد قریه در حواشی دجله و فرات احداث گردانید که پس از خود وقف بر سادات موسوی قرار داد.

تولدش در سال ۳۵۵ و رحلتش به سال ۴۳۶ هجری اتفاق افتاده، مدفنش در شهر کاظمین در نزدیکی صحن شریف دارای قبه و بقعه و صحن و مزار و محل نذورات است.

۳۱. سید رضی (نقیب النقا)

استاد جلیل، ابوالحسن بن ابواحمد حسین بن موسی الابرش بن محمد بن طاهر، ملقب به شریف رضی موسوی، از اعظام علما و فقها و شعرا و ادبا در قرن چهارم هجرت محسوب می‌شود.

او صاحب فضائل نمایان و مکارم فراوان، دارای هیبت و جلالت و واجد ورع و عفت، قطب فلک ارشاد و مرکز رشاد بوده، صیت بزرگی و جلالتش را گوش فلک شنیده و آوازه فضل و بلاغتش به ایوان فلک رسیده، اشعار بلندش از مرتبه فصاحت به درجه سحر رسیده، پایه فضل و کمال و معالی و افضال او از آن گذشته است که زبان ثنا و مدحت از عهده بیان آن برآید.

وی پس از رحلت پدر مقام نقابت نقبای طالبین را عهده‌دار گردید و متولی دیوان عالی مظالم (دیوان تمیز کنونی) شده و بارها امارت حاج را در عصر خلفای عباسی عهده‌دار گردیده. با آنکه لباس سیاه شعار بنی العباس بود، او اول علوی‌نسبی بود که عمامه سیاه بر سر نهاده بود.

سید رضی متبحر در علوم قرآن و عرفان بود و خطب حضرت امیرالمؤمنین را جمع‌آوری و به نهج البلاغه موسوم ساخت. وی را تألیفات زیادی است.

سید رضی در زمان حیات پدر مقام نقابت را به نیابت از او عهده‌دار بود و پس از وفات پدر با اینکه سید مرتضی از او بزرگ‌تر بود، از نظر جاهت ملی و توجهی که عامه مردم به او داشتند، بر برادر ارشد خود تقدیم یافته، مستقلاً مقام رفیع نقابت نقبا را عهده‌دار گردید.

و از مزایای سید آن بود که از احدی صله و جایزه و عطایی نمی‌پذیرفت و چون قرآن را حفظ کرد، معلم او خانه‌ای برای سکونت وی بدو بخشید، سید از قبول

خانه ابا ورزیده، به معلم خود گفت که من از پدر خود عطیه‌ای نپذیرفتم. چگونه عطیه‌تو را بپذیرم؟ استاد جواب داد: حق من بر تو بزرگ‌تر از حق پدر تو است، و در نتیجه، خانه را از وی قبول کرد.

سید رضی در سال ۳۵۹ قمری در بغداد متولد گردید و در سال ۴۰۶ در همان جا وفات یافته و فخرالملک وزیر بهاءالدوله دیلمی بر وی نماز گزارده، جنازه او با حضور قضات و ارکان دولت و اعیان ملت با تجلیل فراوان در کاظمین به خاک سپرده شد. مقبره‌اش دارای قبه و بقعه مجلل و مزار عمومی است.

۳۲. مولانا اسماعیل نحوی

ادیب فاضل و کامل، مولانا شیخ اسماعیل بن محمد قمی مشهور به نحوی، از ادبای بزرگ قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. و او را تصنیفاتی در نحو و معانی بیان می‌باشد؛ از جمله: کتاب الهمه و کتاب العلل، و از حالات او جز آنچه نگاشته شد، چیزی در دست نیست.

۳۳. شیخ طوسی

شیخ الطایفه، محمد بن الحسن بن علی الطوسی، از بزرگ‌ترین محدثین امامیه و از مصنفین کتب اربعه است. عالمی بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله و در عین حال ثقه و صدوق، عارف به اخبار و فقه و رجال و اصول و کلام و بالجمله، جامع جمیع فضائل و کمالات نفسانی از علم و عمل و مکارم اخلاق بوده، در هر فنی کتابی تصنیف فرموده است و عظمت او به حدی است که در این مختصر نگنجد.

شیخ طوسی از تلامذه بزرگ شیخ مفید شمرده شده. شاید مقداری از تحصیلات خود را در قم خدمت شیخ انجام داده باشد.

تولد آن بزرگوار در ماه رمضان به سال ۳۸۵ در طوس اتفاق افتاد و در سال ۴۰۸ به بغداد منتقل گردید و در ۲۲ محرم سال ۴۶۰ در نجف اشرف رحلت نمود و در خانه شخصی خود مدفون گشت که مدفنش مزار عمومی، دارای بقعه و قبه‌ای از کاشی می‌باشد.

و برای استنباط علت هجرت شیخ از بغداد به نجف باید حوادث سنوآت ۴۴۴ الی ۴۴۹ بغداد را کاوش کرد.

در این حوادث دو عیار نامی به نام‌های زهیری و ابن البدن با جمع کثیری از مردمان پست و پلید به تحریک رئیس الرؤساء وزیر القائم بامرالله، خلیفه عباسی، بر مشهد امامین کاظمین حمله ورگشته، کلیه زینت‌آلات و قندیل‌های مرصع و پوشش‌های طلا و نقره و پرده‌های زریفت را به یغما برده و بعد بقعه امامین را سوزانیده، سپس به نیش قبور پرداخته، از هیچ‌گونه جسارت و اهانتی نسبت به ساحت قدس مدفونین در آن بقعه خودداری نکرده، به تاراج خانه‌های مجاور آن پرداخته، از زر و سیم، آنچه را که به چنگ آوردند، به یغما بردند، و در نتیجه، ضریح امامین و صندوق‌های خاتم و قبه‌های ساج روی بقعه و کلیه درب‌ها و پنجره‌ها و رحل‌ها و منبرها با مجموع قرآن‌ها همگی طعمه آتش شدند.

و دامنه آتش سوزی چنان توسعه یافت که کلیه حجرات اطراف صحن و مقابر آل بویه (معزالدوله و جلال الدوله دیلمی) و مقابر امرا و وزرا و علما و فقها و از جمله قبور شیخ مفید و ابن قولویه و مقابر محمدامین خلیفه عباسی و زبیده مادر او و جعفر بن منصور دوانقی نیز طعمه حریق گشتند و هر چه در آنها بود، به خاکستری تبدیل گشت و تدریجاً دامنه غوغا به جانب شرقی دجله (محله کرخ) که نشیمنگاه شیعه امامیه بود، سرایت کرده، در آنجا نیز به تاراج و آتش‌افروزی پرداخته، پس از آنکه کلیه دکاکین به تاراج رفت، بسیاری از خانه‌ها طعمه حریق گشت.

و چون رئیس رؤسای مؤذنین بقعه کاظمین را از گفتن **حی علی خیر العمل** که طبق سازش قبلی آزاد بود، جداً منع نمود و دستور داد که به جای آن **الصلوة خیر من النوم** در اذان‌ها گفته شود، جمع کثیری از شیعه برای کسب تکلیف به شیخ طوسی که در رأس اعلام عراق قرار داشت، مراجعه و آن بزرگوار هم در برابر قدرت وزیر خلیفه چاره‌ای جز سکوت نداشت و طولی نکشید که یکی از زعمای شیعه به نام ابن الجلاب در محله کرخ در نتیجه مقاومت در برابر غوغا طلبان به قتل رسید و پس از آن در مقام آزار شیخ طوسی برآمده، از هیچ‌گونه اهانتی درباره شیخ فروگذار نکردند

تا جایی که زهیری به شیخ خطاب کرده، اظهار داشت تو کافری. اگر توبه کردی و اسلام آوردی، از تعرض ما مصون و گرنه جانت نیز در معرض مخاطره قرار دارد. و چون شیخ از قبول توبه خودداری فرمود، خانه‌اش را آتش زدند و کتابخانه بی‌نظیر و گران‌بهای او را که مشحون از ده‌ها هزار کتب خطی در علوم گوناگون و از جمله متضمن کتبی چند از تصنیفات خود شیخ بود، بسوزانیدند و از جمله کرسی تدریس شیخ را که از ناحیه ملک رحیم بویه اهدا شده بود و منبری بود خاتم‌کاری و منبت از بهترین شاه‌کارهای هنرمندان خاتم‌کار ایران در این حریق طعمه آتش گشت.

اما شیخ از میانه آتش گریخته، سر بیابان نهاد و چند ماهی در میان بادیه‌نشینان پنهانی می‌زیست و در همین هنگام با امیر بساسیری که از دعوات خلفای اسماعیلیه مصر و مردی مقتدر و توانا بود، تماس گرفته، او را برای انتقام از رئیس رؤساء و خلیفه تشویق نموده شیوخ بادیه را به حمایت وی مأمور ساخته خلفای مصر را به مساعدت بساسیری به مال و نفر دعوت کرده. در نتیجه، امیر بساسیری در سال ۴۵۰ روز جمعه به بغداد وارد شده، بلافاصله به جامع شهر درآمده، خلیفه را گرفته، زندانی ساخت و با رئیس رؤساء به تلافی زشتکاری‌هایی که کرده بود، کرد آنچه را که کرد که تفصیل آن از حوصله این کتاب بیرون است.

بالجمله، شیخ طوسی در این موقع از بادیه به نجف اشرف هجرت و در آنجا به تأسیس حوزه علمیه امامیه همت گمارد؛ حوزه‌ای که پس از نه قرن هنوز هم ثابت و پا برجا بوده، علمای بزرگ و نوابغی را به جهان تشیع اهدا کرده است. باری، شیخ طوسی را علاوه بر کتاب تهذیب و استبصار که دو کتاب از کتب اربعه است، و تصنیفات بسیاری در فقه و کلام و اصول و فروع و تفسیر و عقاید می‌باشد که در کتب مبسوطه احصا شده است و فضلالی تلامذہ‌اش که از مجتهدین بزرگ بوده‌اند از خاصه تا سیصد نفر شمرده شده و از عامه، به حدی زیادند که احصا نشده است. و در شأن شیخ طوسی کافی است که از ناحیه خلیفه عباسی کرسی تدریس کلام بدو مفوض و مخصوص گردید.

و برای اطلاع بر تفصیل حالات و تألیفات آن بزرگوار مراجعه به کتب مبسوطه رجال برای علاقه‌مندان لازم است.

۳۴. حسن بن حسین (ابن بابویه چهارم)

حسن بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی از دانشمندان پرمایه و روات ثقه و عدل و از جمله کسانی است که در شهر ری توطن اختیار نموده، دارای جلالت تامه و جاهت عامه بوده است.

معظم له از تلامذه شیخ طوسی در نجف و شیخ موفق و شیخ جلیل سلار بن عبدالعزیز و ابن البراج شمرده شده. او را تصنیفاتی است در فقه از کتاب عبادات و کتاب اعمال الصالحه و همچنین کتاب جامعی است در سیره انبیای مرسلین و ائمه معصومین.

۳۵. ابوریحان بیرونی

استاد ابوریحان محمد بن احمد البیرونی دانشمندی بزرگ و از علمایی است که امامت و پیشوایی او نسبت به عالم دانش و بینش مورد تصدیق جهانیان واقع شده است.

استاد اهل بیرون یکی از آبادی‌های مهم گرگانج پایتخت خوارزم بود و شهر گرگانج که امروز اورگنج نامیده می‌شود، از جمله هفت شهر مهمی بود که مملکت خوارزم را تشکیل می‌داد و کشور خوارزم جزء مهم‌ترین استان‌های ایران به شمار می‌رفت و مردم آن ایرانی نژاد و برخلاف امروز که به لسان ترکی تکلم می‌کنند، در آن روزگاران به زبان ایرانی سخن می‌گفتند.

استاد ابوریحان مدت چهل سال برای تحصیل علوم در هندوستان اقامت داشت. بالجمله، ابوریحان به سبب دانشمندی و کمال در دربار علی خوارزم شاه مقرب و مورد احترام و طرف توجه و محبت بود و چون خوارزم شاه مردی دانش دوست و هنرپرور بود، یک عده از بزرگ‌ترین مردان دانش و فضل چون ابوعلی سینا

فیلسوف شهیر، ابوریحان استاد بی‌مانند ریاضیات و نجوم، عبدالمسیح عیسوی سرآمد در علوم پزشکی و ابونصر از دانشمندان بنام عصر خود... را در دربار خود جمع و از مصاحبت آنان لذت می‌برد.

سلطان محمود غزنوی بر این امر وقوف یافت و نامه‌ای به علی خوارزم شاه نوشت و از وی خواست تا مقدمات سفر دانشمندان مزبور را به غزنین فراهم سازد، اما از آنجایی که سلطان محمود پادشاهی پر نخوت بود و از طرفی به تعصب مذهبی و استبداد فکری شهرت یافته، برخی از نام بردگان معتقد به تشیع که مشرب فلسفی آنان با طبع خشک سلطان که مذهب حنفی داشت، وفق نمی‌داد، به هیچ وجه راضی به ترک خوارزم نبودند تا بار دیگر نامه تند و تهدیدآمیز فرستاده و از لشکر و سپاه، خوارزم شاه را بیم داد.

به هر حال، سلطان محمود سفیری با پول فراوان روانه خوارزم نمود تا وسایل سفر دانشمندان را تدارک کند و خوارزم شاه پنهانی شرح گرفتاری و محظورات خود را به نظر دانشمندان رسانید و پیشنهاد کرد هر یک مایل بدین سفر نیستند، می‌توانند شبانه از اورگنج بگریزند.

در آن شب ابوعلی سینا و برخی دیگر رو به گرگان گریختند، اما ابوریحان با یک نفر دیگر از دانشمندان ناچار عازم غزنین شدند و چون سلطان محمود از نفرت و انزجار علما واقف بود، لذا ابوریحان را به جرم آنکه چرا حکم نجومی درست درآمده، با عناد و لجاج کودکانه، شش ماه زندانی ساخت، ولی بعد از آن عمل ناپسند همواره استاد مورد احترام و مشاوره و غالباً در هجوم‌هایی که سلطان محمود به عنوان جهاد به جانب هندوستان یا بلاد مرکزی ایران از جمله ری می‌برد، استاد ابوریحان در التزام بوده و از دانش و بینش وی استفاده می‌شده است و حتی در نخستین سفری که سلطان مسعود فرزند آن پادشاه از راه قم به اصفهان می‌رفت، ابوریحان بیرونی به دستور پادشاه با وی همراه بود و پس از مدتی به غزنین بازگشت و در یکی از سفرهای هندوستان تنی چند از برهمنان که پیشوای دین برهما هستند، نزد سلطان محمود آمده و تقاضای مباحثه با علمای اسلامی را که در اردو بودند، نمودند.

در اثنای مباحثات یکی از برهمنان گفت برهما خدای بزرگ دوست دارد به صورت‌های مختلف خود را نشان دهد؛ چنان‌که گاهی به صورت بت در وسط زمین و هوا می‌ایستد و برای اثبات، حاضران را به درون معبدی که در قلعه کوهی بود، راهنمایی و در تالار وسیعی از سنگ، پیکر بتی را نشان داد که نه به سقف چسبیده و نه به دیوار تکیه داشت، بلکه در وسط هوا و زمین معلق بود.

سلطان و درباریان و علمای حاضر حیران مانده، بیم آن می‌رفت که جمعی از لشکریان تازه مسلمان از اهل هند با دیدن آن از مسلمانی برگشته، به دیانت هندو بازگردند، اما احضار استاد ابوریحان به وسیله سلطان و پرسش از علت آن معجزه و تجسس و دقت استاد در وضع ساختمان و دستور خراب کردن قسمتی از دیوار تالار و بیرون کشیدن سنگ‌های آن، موجب سرنگونی بت اعظم که همیشه راست ایستاده و دست‌هایش به آسمان بلند بود، گردیده و چون کارگران قدری بیشتر سنگ‌ها را کردند، بت نقش بر زمین شده، فریاد شادمانی از مسلمین بلند و برهمنان شرمنده و سرافکنده گردیدند.

سپس سلطان محمود توضیحاتی از استاد خواست. ابوریحان به سادگی پاسخ داد: بر اثر تعادلی که با سنگ‌های مغناطیسی در تالار فراهم شده و آن بت را نیز با وزن معینی از فلز ریخته بودند، همین قدر که بت به درون تالار می‌رسید، خودبه‌خود بالا رفته، در وسط هوا و زمین قرار می‌گرفت، اما با خراب کردن قسمتی از دیوار تعادل را بر هم زدیم. بالنتیجه، بت سرنگون گردید.

از جمله آثار ابوریحان کتاب التفهیم و کتاب آثار الباقیه است و استاد به زبان‌های عربی، سریانی، یونانی، و سانسکریت آشنایی کامل داشته است.

۳۶. ابوعلی سینا

شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از بزرگ‌ترین حکمای اسلامی است که نامش در سرلوحه مشاهیر حکما متألهین ثبت و وجودش سرمایه مباهات شرق بر غرب عالم می‌باشد.

تولد بوعلی به سال ۳۷۳ در یکی از دهات بخارا اتفاق افتاده است. پدر بوعلی از مردم بلخ بوده که در سلطنت نوح بن نصر سامانی از آنجا به بخارا انتقال یافت و یکی از عمال حکومت وقت بود که در قریه افشنه دختری را به نام ستاره تزویج نمود و او را پسری به وجود آمد به نام حسین که از همان اوان کودکی آثار رشد و کمال از ناصیه وی هویدا و مورد علاقه تام و تمام پدر بود.

عبدالله بن سینا فرزند خود را در آنجا به معلم قرآن سپرده، پس از فراگرفتن آن نزد ادبا برای تحصیل علوم ادبیه روانه ساخت و از مزایای این فرزند آن بود که هر چه می خواند، بلافاصله محفوظ می داشت.

بوعلی در طی مدت کوتاه یک سال و نیم نحو و صرف و منطق را فراگرفته، هر چه خوانده بود از بر داشت و چون سنش به ده سال رسید، مردم بخارا از فضیلت و محفوظات او تعجب می کردند و در سن یازده به فراگرفتن فقه پرداخت و در دوازده سالگی به مذهب حنفی فتوا می داد. در این موقع به تحصیل طب پرداخت و در سن شانزده سالگی کتاب قانون را تصنیف نمود و در همین موقع بود که امیر نوح سامانی پادشاه بخارا مریض گشته و معالجات اطبا درباره وی مفید نیفتاده بود.

بوعلی را که جوانی نارس بود، برای معالجه او دعوت کردند و در اندک مدتی مرض شاه بهبودی یافته و شیخ رئیس را ملازم درگاه گردانیده. در نتیجه، به خزانه کتب سلطنتی که مشحون از علوم گوناگون و کتب نفیسه بود، راه یافت.

و در آن کتابخانه کتب چندی از حکمت و فلسفه و از جمله تصنیفات ابونصر فارابی وجود داشت و بوعلی با مشاهده کتب مزبور به فراگرفتن حکمت متمایل و شبانه روز به تحصیل آن اشتغال ورزید. در ضمن به فراگرفتن ریاضیات و هندسه نیز مشغول بود تا در سنین ۲۴ سالگی در آن علوم استاد گشته تا جایی که نزد خود می اندیشید که هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را فراگرفته باشد.

و در اوانی که شیخ محرم کتابخانه بود، اتفاقاً کتابخانه آتش گرفت و حسودان شهرت دادند که بوعلی کتابخانه سلطنتی را عمداً سوزانده تا کتب منحصر به فرد حکما از بین برود و نتیجه مطالعات و استنباطات و تحقیقات آنان را به خود نسبت

دهد، و چون در ارکان دولت آل سامان تزلزلی پیدا شد، پدر بوعلی هم وفات یافت. بوعلی از بخارا به خوارزم منتقل گردیده و در آنجا ملازم خوارزم شاه، علی بن مأمون، گردیده و در شمار سایر حکما و علمایی که ملازمت پادشاه را اختیار کرده بودند؛ مانند ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار و غیر آنان قرار گرفت و کتاب شفا را در حکمت در همان ایام تصنیف فرمود.

و در دربار خوارزم شاه نهایت مورد توجه و احترام بوده آوازه فضیلت بوعلی به غزنین رسیده و سلطان محمود غزنوی «سبکتکین» که اشتیاق مصاحبت دانشمندان بزرگ را زیاده داشت، به خوارزم شاه پیام فرستاد که بوعلی و ابوریحان و بوسهل را به جانب سمرقند روانه سازند.

دیگران رفتند، ولی بوعلی از نظر تعصب مذهبی به احتمال اینکه سبکتکین به امامی بودن وی واقف و در صدد ایدای او برآید، از رفتن به غزنین امتناع ورزیده، از آنجا به جانب گرگان بگریخت و در آن شهر به طبابت پرداخت. شرح معالجه شیخ رئیس از فرزند شمس المعالی قابوس بن وشمگیر را که به مرض عشق دختری دچار بود و اطبا از کشف علت مرض عاجز شده بودند و بوعلی آن را کشف و با رساندن معشوق به عاشق، شاهزاده را معالجه نمود، و در نتیجه، از ملازمین قابوس گردیده و تا آخرین دوره حکومتش در دربار وی معظّم و مُنعم بود، شاید خوانندگان شنیده و یا خوانده باشند. به هر حال، اقوی دلیل هوش و ذکا و فراست و روان‌شناسی این حکیم بزرگوار است.

بالجمله، بوعلی تا آخر حکومت قابوس در استرآباد می‌زیست و چون خبر نهضت سبکتکین به جانب گرگان مسموع بوعلی افتاد، وی به جانب ری هجرت کرده، بر ملکه زمان زوجه فخرالدوله دیلمی که در بلاد جبال به استقلال سلطنت می‌کرد، وارد شد و از حسن اتفاق آنکه فرزندش مجدالدوله در آن ایام به مرض مالیخولیا دچار و طبای ری از معالجه او عاجز شده بودند. شیخ رئیس به معالجه مجدالدوله همت گمارده، در اندک زمانی به علاج او توفیق یافت و در نتیجه در دربار ملکه نیز عظمت و اهمیتی بسزا یافته، از خیر و برکات و آفری برخوردار گردید.

و چون آوازه نهضت سبکتکین به جانب ری به گوش شیخ رئیس رسید، به ناچار از ری به جانب قزوین سفر کرده، خود را از آن راه به همدان رسانید و در آنجا شمس الدوله دیلمی برادر مجدالدوله سابق الذکر حکومت داشت. نام برده شیخ رئیس را به وزارت خویش منصوب داشته، زمام امور حوزه حکومت خویش را به کف با کفایت او بسپرد.

و چون شمس الدوله وفات یافت و فرزندش تاج الدوله بر اریکه حکومت جلوس نمود، چون زمان پدر، بوعلی را به وزارت خویش دعوت نمود، ولی شیخ از قبول این دعوت استنکاف ورزیده، به واسطه وجود حسودانی که در دستگاه حکومت دارای مناصب مهم از جمله فرماندهی سپاه بودند و با بوعلی کینه درونی داشتند.

در خانه یکی از اشراف همدان پنهان گردیده در خفا با امیر علاءالدوله ابن کاکویه حکمران اصفهان که پسرخاله ملکه سابق الذکر بود، مکاتبه کرده، از تصمیم حرکت خود به جانب اصفهان او را آگهی بخشید، ولی تاج الدوله بر این جریان وقوف یافته، جاسوسانی به طلب وی برگماشت و در نتیجه، بوعلی گرفتار و زندانی گردید.

و پس از چهار ماه علاءالدوله به جانب همدان آمده، بوعلی را آزاد گردانید و چون علاءالدوله به اصفهان بازگشت، بوعلی به اتفاق برادرش شیخ محمود و جمعی از تلامذه خود به جانب اصفهان مسافرت فرمود. علاءالدوله دستور داد تا ارکان دولت به استقبال شتافته، آنان را در منازلی مجلل فرود آوردند.

و طولی نکشید که بوعلی به وزارت علاءالدوله ارتقا یافت و در زمان وزارت خود از هیچ‌گونه مرافقت و مساعدتی درباره ارباب فضل و کمال از اهالی قم دریغ نمی‌ورزید و آنان را با دادن راتبه و حقوق تقویت می‌فرمود و چون سبکتکین به جانب عراق نهضت فرمود، علاءالدوله به اتفاق بوعلی از ترس جان به جانب اهواز گریخته، یک چندی در شاپور مخفیانه می‌زیستند و هنگامی که سبکتکین فرزندش سلطان مسعود را به فرمان‌فرمایی عراق در اصفهان باقی گذاشته، خود به

جانب غزنین معاودت نمود، علاءالدوله هدایای فاخری به خدمت وی فرستاده، درخواست انعطاف نمود.

سلطان مسعود هدایای او را پذیرفته، او را امان داد و بلافاصله حکومت اصفهان را کماکان بدو مفوض گردانید. بعد خود به جانب غزنین حرکت کرد. علاءالدوله مجدداً بوعلی را به وزارت گماشت و از این به بعد هم فراز و نشیب‌هایی در زندگی سیاسی بوعلی به تبع علاءالدوله به ظهور پیوست تا در اواخر عمر مریض گشته، به جانب همدان حرکت کرده و در رمضان سال ۴۲۷ وفات یافته و در همدان مدفون گردید و بقعه او یکی از آثار تاریخی است که در سلطنت رضا شاه احداث گردیده است.

۳۷. افضل‌الدین قمی (امام‌اللغة)

شیخ ادیب افضل‌الدین حسن بن فاذاز (پایدار) قمی از ادبای بنام قم در قرن پنجم هجری بوده است وی از تلامذه شیخ امام افضل‌الدین حسن بن علی بن احمد مهابادی که در ادبیت بی‌نظیر بوده و کتاب نهج‌البلاغه را شرح نموده است و کتابی در رد تنجیم و غیر آن نوشته، می‌باشد.

و او را کتابی است در لغت عرب، و کتب دیگری در صرف و نحو و معانی بیان دارد.

۳۸. امام محمد غزالی

حجت الاسلام زین‌الدین ابو حامد محمد بن محمد بن طاووس احمد الغزالی الطوسی اول کسی است که به لقب حجت الاسلام نامیده‌اند و چون راجع به ارشاد او به آیین تشیع در اثر انفاس قدسیه سید مرتضی در راه حج گفته‌هایی است، حالات او ذیلاً درج گردید تا در پایان از سید مرتضی، مرشد امام غزالی نیز معرفی به عمل آید.

امام غزالی از بزرگ‌ترین علمای نقاد و فضیلائی مؤلفین به شمار می‌آید که عدد تألیفاتش خواه به عنوان کتاب و رساله مستقل و خواه به عنوان حاشیه و شرح و انتقاد، تا قریب صد جلد می‌رسیده است.

تولدش در سنه ۴۵۰ در طوس و تحصیلاتش را نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به پایان رسانیده، به مقامی رسید که خواجه نظام الملک برای استادی و اداره امور مدرسه نظامیه بغداد که خود مؤسس و بانی آن بود، با مشاوره و تبادل نظر علمای پایتخت خلافت، متفقاً ابراز اعتماد به غزالی نمودند.

خواجه نظام الملک ضمن نامه محبت آمیزی از امام تقاضا کرد تا آن مقام معظم را بپذیرد. امام غزالی در سال ۴۸۴ به بغداد منتقل گشته و مدت چهار سال عهده دار تدریس مدرسه نظامیه بغداد که در آن زمان یکی از بزرگترین دانشگاه‌های جهان محسوب بود، گردید.

در دوران وزارت خواجه نظام الملک و سلطنت آل اربلسان و ملک شاه سلجوقی، سیاست دولت وی نسبت به شیعه عموماً و به فرقه اسماعیلیه خصوصاً به سختی و عناد کشیده شده بود؛ زیرا خلفای فاطمی در مصر و شمال آفریقا با منتهای قوت و قدرت سلطنت می‌کردند و هر قدر آنها نیرومند بودند، خلفای عباسی هم در بغداد گرفتار ضعف و زبونی شده، و فاطمیه می‌کوشیدند از موقعیت گرفتاری و پریشانی بنی عباس استفاده کرده، دامنه سلطه و قدرت خود را به جانب مشرق کشورهای ایران و ماوراءالنهر بسط و توسعه دهند.

بنابراین، در آغاز کار، مبلغین و دُعوات خود را به کشورهای منسوب به خلافت بغداد فرستاده، چون بنا بر تأکیدات دائمی خلفای بغداد، اولیای دولت غزنوی و سلجوقی درباره مبلغین اسماعیلیه با منتهای شدت و قساوت رفتار می‌کردند، دولت مصر تدبیری اتخاذ و با دست حسن صباح و دیگر مردان زیرک اسماعیلی دژهای محکمی که پناهگاه باشد، در ایران احداث و شروع به ترویج ترور و نشان دادن نوک تیز کرد فداییان نموده. بالنتیجه، آن سخت‌گیری‌های خلفای بغداد را مقابله نمود.

بالجمله، در سلطنت ملک شاه و وزارت خواجه نظام الملک دو دربار خلافت بغداد و مصر با تمام نیروهای جاسوسی و سیاسی خود در مقابل هم قرار گرفته، نظام الملک هم از نفوذ روحانی خلفای بغداد برای استحکام مبانی سلطنت سلجوقیان استفاده می‌کرد.

عمده فعالیت رجال دولت سلجوقی این بود که قوم اسماعیلیه را با منطق دین و مذهب تخطئه کرده، مردود سازند. این وظیفه سنگین و دشوار را خواجه نظام الملک بر عهده امام محمد غزالی گذارده و او در مدت چهار سالی که استاد اعلاّی مدرسه نظامیه بغداد بود، پیوسته بر ضد اسماعیلیه استدلال کرده، دلایل او تأثیر عجیبی به زیان آن طایفه داشت.

اما در اثر تهدیدات شدیدی که از ناحیه فداییان حسن صباح شد، امام غزالی کرسی تدریس نظامیه را رها کرده و به سوریه رفت و مدت‌ها در فلسطین و حجاز و حتی در خاک مصر به سیاحت و مسافرت پرداخت. پس از مدتی به طوس عزیمت کرده، از خلق خلوت گزیده، کتب ذی‌قیمتی مانند احیاء العلوم را تصنیف فرموده، به نیشابور رفته، در دانشگاه نظامیه آنجا به تدریس مشغول گشته، دگر باره به طوس بازگشت. برخی از مورخین نوشته‌اند در آخرین سفری که امام به حج رفت، مذهب خود را تغییر داد، بدین معنی که کاروان حج از خراسان به ری رسیده، در آن سال جماعتی با پیشوایی امیر سید مرتضی معروف به ابن الداعی - و نام برده غیر از علم الهدی سید مرتضای معروف است که حالاتش مسطور افتاد؛ زیرا آن سید در سال ۴۳۶ رحلت یافت و امام غزالی در ۴۵۰ متولد گردید - عازم حج بودند، با کاروان خراسان تلاقی کرده، هر دو قافله حرکت کردند. در این کاروان یک دسته طرفدار ابن الداعی و گروه دیگر هواخواهان امام غزالی بودند. گاهی هم مباحثات علمی به میان می‌آمد و اتباع آن دو تن به حکم تعصب خود را پیروز می‌پنداشتند.

بالاخره، این مناقشات دنباله پیدا کرده، به جایی رسید که روزی سید مرتضی را به خرگاه غزالی آوردند. امام از سید تمنا کرد راجع به مذهب خود هر برهان و دلیلی دارد، بیان نماید. سید گفت:

من راجع به مذهب جعفری به شرطی مباحثه می‌کنم که حجت الاسلام عهد کند در اثنای مباحثه فقط انصاف خود را قاضی قرار دهد و اجازه نفرماید شاگردان حاضر کار بحث را از منطق و برهان به عناد و لجاج بکشانند. حجت الاسلام غزالی آن شرط را پذیرفت.

سید با فصاحت تمام و با نظم و ترتیب آنچه راجع به مذهب جعفری لازم بود، بیان داشته، بدون آنکه منتظر پاسخ امام باشد، از جای برخاسته، به خیمه خود رفت. همراهان و شاگردان غزالی پس از رفتن سید اعتراض کرده، گفتند: او هر چه را که به نفع مذهب خود می‌دانست، برشمرد، اما تأمل در شنیدن پاسخ نکرد تا حق از باطل تمیز داده شود. امام با قیافه اندیشناک و لهجه ملایم خطاب به حاضران گفت: چون از دریچه انصاف می‌نگرم، دلیل و برهان روشن سید را پاسخی نمی‌بینم که شایان استدلال باشد.

امام غزالی در آن روز شعری هم سرود که یکی از ابیات آن این بود: شیخ بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیرگیری را مسلمان کرد و رفت توضیح: لغت شیخ در این بیت به نظر عرفا عنوان راهنما و پیشوا می‌باشد. پس از مراجعت از سفر حج در تخطئه علمای عامه مخصوصاً ابوحنیفه می‌کوشید. از این‌روی، مفتیان حنفی که در زمان سلطان محمود بودند، فتوا به قتل امام غزالی دادند، اما آسیبی بدو نرسید و در امان بوده، به کار تدریس اشتغال داشت. از پیش آمد قابل ذکر، موضوع تغییر عقیده حجت الاسلام غزالی و مباحثه برادرش، احمد غزالی، با اوست که کار مباحثه به مجادله و توهین انجامید. احمد با ادای کلمات تند و زننده خاطر امام را رنجانیده، به خانه خویش بازگشت و همان شب تب شدیدی او را دچار گشته، سه روز بعد دنیا را وداع گفت و امام غزالی را از جدال و لجاج خود خلاص گردانید. حجت الاسلام امام محمد غزالی در چهاردهم جمادی الآخر سال ۵۰۴ به جوار رحمت حق پیوست.

۳۹. شیخ طبرسی (مفسر معروف)

شیخ شهید سعید و فقیه فرید امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی المشهدی، فقیهی جلیل و محدثی نبیل بوده. از روایات ثقه و عدل در اواسط قرن ششم شمرده شده است.

معظم له را تصنیفاتی است متعدد و از جمله کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن (ده جلد) و کتاب الوسیط نیز در تفسیر (چهار جلد) و کتاب الوجیز نیز در تفسیر (دو جلد) که مطول و متوسط و مختصر می باشد، و کتاب تاج الموالید و غیر آن.

و او را فرزند ارجمندی است به نام شیخ رضی الدین ابونصر حسن بن فضل که از علمای بنام سبزواری بوده، در اخلاقیات ید طولایی داشته. از تصنیفات اوست کتاب مکارم الاخلاق.

و فرزندزاده او به نام ابوالفضل علی بن حسن نیز از علمای عصر خود شمرده شده کتابی دارد به نام مشکاة الانوار.

شیخ طبرسی از تلامذه شیخ طوسی است و او را براننده شاگردانی است که همگی از اعلام عصر خود بوده اند؛ از جمله: یکی شیخ جلیل منتجب الدین بن بابویه قمی و عالم شهیر ابن شهر آشوب مازندرانی و علامه نحیر مولانا قطب الدین راوندی و سید جلیل شرف شاه افطسی و محدث بزرگ شاذان بن جبرئیل قمی و غیر آنان، از کبار علمای ایران.

رحلتش به سال ۵۴۸ قمری و مدفنش در مشهد مقدس در زمین قتلگاه [است]؛ زمینی که به امر عبدالله خان از یک مردم مشهد را در آنجا قتل عام کردند و معروف است که محل غسل حضرت رضاع رضی الله عنه هم در همین زمین بوده است.

و در سبب اهتمام شیخ طبرسی به تصنیف تفاسیر، چنین معروف است که شیخ را در سبزواری سکنه ای روی داده، کسانش او را مرده پنداشته، به خاک سپردند. پس از چند ساعت به هوش آمده، متوجه وضع و خیم خود گشته، در قلب نذر کرد که اگر از این تنگنای قبر برهد، بقیه عمر خویش را صرف تفسیر قرآن سازد. اتفاقاً نباشی که کارش دزدیدن کفن های اموات بود، به گورستان رفته، چون قبر او را تازه یافت، به نیش آن پرداخت و چون به جسد رسید از آن مرده آهنگی شنید که از خوف و دهشت دلش بتپید.

شیخ اظهار داشت نترس من زنده بودم. اکنون چون در من رمق حرکت نیست،

مرا به خانه برسان و پاداش خود بستان. نباش شیخ را برگردۀ خویش و با همان هیولای کفن پیچیده در نیمه‌های شب به خانه برد و دگر روز مجلس ترحیم به جشن شادمانی و سرور تبدیل یافت و پس از آن مدت سی سال زنده بود و تمام عمر خود را در تصنیف صرف کرد.

و عین این قضیه دربارهٔ مفسر معروف ملا فتح‌الله کاشی صاحب کتاب منهج الصادقین نیز نقل شده است تا کدام یک مقرون به صحت باشد.

ناگفته نماند که علمای رجال در مقدمه نام شیخ کلمۀ شهید را قید کرده‌اند، ولی از شهادت و تفصیل آن هیچ یک چیزی ننوشته‌اند.

تنها علامه فیض در خلاصه‌المقال شهادت او را در طوس در فتنۀ غزان دانسته است؛ زیرا این طایفه پس از آنکه بر سلطان سنجر فائق آمدند، به تفصیلی که در تواریخ متعرض است، او را با خود نگاه داشته، به قتل و غارت بلاد پرداختند. از جمله، مردم شهرهای سبزوار و نیشابور و طوس را قتل عام کرده و شهر اخیر را که دارای مدارس معمور و مملو از اهل فضل و کمال بود، آتش زده، مدارسش را منهدم و کتابخانه‌هایش را سوزانیده، علمای آنجا را به قتل رسانیدند که از جمله شهید شیخ طبرسی بود و این فتنه مدت چهار سال به طول انجامید. ابتدای آن از ۵۴۸ و انتهای آن که موقع فرار سلطان سنجر از بین غزان به عنوان شکار بود، به سال ۵۵۱ بوده است.

و نیز مطابق نقل مؤلف کتاب خلاصه‌المقال، طبرسی بر وزن تفرشی و معرب تفرشی است و شیخ از اهالی تفرش بوده است که در مشهد و سبزوار سکونت اختیار فرموده بود؛ زیرا منسوب به طبرستان را طبری یا طبرستانی باید گفت و با هیچ قاعده‌ای گرفتن سین از کلمۀ ستان و پیوستن با طبر در نسبت به طبرستان و طبرسی گفتن وفق نمی‌دهد.

و کسانی که شیخ را به استناد آنکه او را طبرسی خوانده‌اند، از اهالی طبرستان شمرده‌اند، در اجتهاد خود به اشتباه رفته‌اند.

۴۰. قطب راوندی (ابوالحسن)

الشیخ الامام سعید بن هبة الله بن حسن راوندی از اعظام فقها و اکابر مفسرین و اجلای محدثین قرن ششم هجری شمرده شده، دارای جاهت و عظمت و جلالت بوده است. قطب را تألیفات و تصنیفات بسیاری است، در نهایت امتیاز؛ از جمله: کتاب المغنی در شرح نهاییه (ده جلد) و خلاصة التفاسیر (ده جلد) و منهاج البراعه در شرح نهج البلاغه (دو جلد) کتاب الرابع فی الشرایع (دو جلد) المستقصی در شرح ذریعه سید مرتضی (سه جلد) و کتاب ضیاء الشهاب و حل المعقود و کتاب الانجاز در شرح الايجاز و کتاب التغریب و جواهر الکلام و زهر المباحثه و کتاب النیات و کتاب قصص الانبیاء و کتاب فقه الدین و غیر آنها که بر نقلش اثری مترتب نیست.

قطب راوندی را نخستین کسی دانسته اند که نهج البلاغه را شرح کرده است. معظم له را تلامذه بسیاری است؛ از جمله: محمد بن علی الشهر آشوب المازندرانی و شیخ منتجب الدین قمی و سید رضی الدین آوه ای، و او را سه برازنده فرزند است: یکی به نام شیخ نصیرالدین ابو عبدالله حسین که از علمای بزرگ بوده. دیگری به نام شیخ ظهیرالدین ابو الفضل محمد که از فقهای ثقه شمرده شده، و آخری شیخ ابو الفضائل محمد که نیز عالم و فاضل بوده است، و سبط او به نام محمد بن علی نیز از روایث ثقه و علمای بزرگ قرن هفتم بوده است، و برادری دارد به نام عمادالدین علی که از فقها و علمای فرقه امامیه بوده است.

قطب راوندی از امین الدین طبرسی و ابوالقاسم طبری و سید مرتضی رازی و سید ناصح الدین ابوالبرکات مشهدی و ابن شجری و شیخ آمدی و محمد طوسی پدر خواجه نصیرالدین و شیخ عبدالرحیم بغدادی روایت کرده است و به توسط شیخ بغدادی اخیر الذکر از فاضله جلیله سیده نقیبه دختر سید مرتضی از عمش سید رضی روایت می کند.

رحلتش به سال ۵۷۳ هجری در قم و قبرش در وسط صحن فاطمه معصومه ع واقع و به ارتفاع ۷۰ سانتی متر از سطح زمین با سنگ ساخته شده و آیه **﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾** ماده تاریخ وفات اوست.

۴۱. ابن ابی‌الحدید (شارح نهج البلاغه)

مورخ کامل عزالدین عبدالحمید مدائنی بغدادی معروف به ابن ابی‌الحدید (ابن‌الحدید جد سوم اوست) از اعیان علمای افاضل و اکابر صدور و امثال، حکیمی است فاضل و کاتبی است کامل و عارفی است واصل.

ابن ابی‌الحدید با اینکه در خدمت دیوانی وارد بود، از اکابر فضلاء متبیین و اعظام حکمای متبحرین شمرده می‌شد و هر چند که درزی اهل سنت و جماعت می‌زیست، از موالی خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت بود و بر علو منزلت او در دین داری و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام همان کتاب شرح نهج البلاغه او در بیست جلد که مشحون از نقایس حقایق و قصص فاخره و معارف حقه و عوارف ایمانیه است، کافی خواهد بود.

شرح ابن ابی‌الحدید بر شروح دیگری که بر نهج البلاغه نوشته شده، امتیازی دارد؛ زیرا شرح او به مذاق متکلمین، آمیخته با مشرب تصوف و حکمت است، و شرح ابن میثم به مذاق حکما و اهل عرفان، و شرح گلستانه (میرزا علاء‌الدین حسینی اصفهانی) به مذاق اخباریین می‌باشد.

تولد ابن ابی‌الحدید در غره ذی‌الحجه ۵۸۶ در شهر مدائن اتفاق افتاد و از تاریخ رحلت او اطلاعی در دست نیست. ابن ابی‌الحدید شرح نهج البلاغه خود را به نام وزیر شهیر مؤیدالدین بن محمد بن علقمی قمی وزیر المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی تصنیف نموده است و بدان جهت حق مطلب را در قضاوت عادلانه بین آل علی و دیگران ادا کرده است و مناقب علی و آل او را نگاشته. کتاب مزبور را به وسیله برادر خود موفق‌الدین ابوالمعالی خدمت وزیر مزبور اهدا داشت و ابن علقمی هم صد هزار دینار زر سرخ با عطایا و خلعتی گران مایه برای او ارسال داشت.

و او را تصنیفات دیگری است؛ از جمله: کتابی به نام العبقریُّ الحسان در زبده تواریخ و اشعار و نمونه‌هایی از انشا و ترسل و منظومات خود و کتاب الفلک الدائر و غیر آنها که بر ذکرشان فایده‌ی مترتب نیست.

۴۲. شیخ منتجب‌الدین قمی (برادرزاده شیخ صدوق)

شیخ الاصحاب منتجب‌الدین ابوالحسن علی بن شیخ ابوالقاسم عبدالله بن شیخ ابی‌محمد الحسن الملقب به حسنکا (یا حسکا) ابن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی معروف به ابن بابویه قمی، از محدثین بارع و کامل و فقهای جامع و فاضل شمرده شده. معظم له از روایات کثیر الروایه و واسع الطرق و حسن الضبط شمرده شده، از تلامذه ابن عم خود شیخ بابویه ابن سعد بن محمد بن حسن بن محمد (شیخ صدوق) می‌باشد که نامبرده هم از تلامذه شیخ طوسی بوده است. و شیخ منتجب‌الدین را در شهر ری از عامه و خاصه تلامذه بسیاری است که از آن میانه امام رافعی شافعی را می‌توان نام برد.

تولدش به سال ۵۰۴ و وفاتش بلاشبهه پس از سال ۵۸۵ اتفاق افتاده است. و او را تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب فهرست در ذکر مشایخ حدیث از زمان شیخ طوسی تا عصر خود و دیگر کتاب الاربعین عن الاربعین من فی فضائل امیر المؤمنین که کمال احاطه و تسلط او را می‌رساند.

ناگفته نماند که شیخ منتجب‌الدین را اهل سنت، بلکه معدودی از امامیه هم جزء علمای عامه شمرده‌اند؛ زیرا بدون توجه به مقتضیات وقت و محیط، مبالغه او را در فضائل صحابه و تعظیم از خلفای راشدین، مؤید عقیده خود می‌دانند؛ در حالی که قطع نظر از اینکه معظم له از دودمان علی بن بابویه و ناشر آثار و اخبار ائمه هدی و نیز قمی بوده، با دقت در کتاب اربعین، بر تشیع او، صد دلیل به دست می‌آید. از این روی، هیچ یک از علمای رجال در تشیع او تردیدی هم نکرده‌اند. و هر یک از طاعنین اگر به جای او بودند، جز از راهی که او رفته بود، نمی‌رفتند.

۴۳. امام فخر رازی

امام فخرالدین ابو عبدالله محمد بن ضیاء‌الدین عمر بن الحسین بن علی طبری رازی شافعی معروف به خطیب ری یا ابن الخطیب از دُهایت روزگار بوده، فرید عصر و وحید دهر شمرده می‌شد و در علوم عقلی بر تمامت علمای عصر خود برتری

یافته، در وعظ و خطابه ید بیضا داشت و مردم را به فارسی و عربی موعظه می‌فرمود و گاه وعظ به حال وجد درآمده، بی اختیار می‌گریست و در پای منبر او جمعی از ارباب مناصب و اهل علم اجتماع یافته، از هر دری پرسش می‌کردند و امام همگی را با بهترین وجه جواب می‌گفت.

امام فخر در ابتدای حال نزد پدر خود در هرات بود و همان جا تحصیلات خود را خاتمه داده، شیخ الاسلام خوانده شد و پس از وفات پدر از هرات به شهر ری هجرت کرده، نزد شیخ مجدالدین جیلانی که در رأس فضایی عراق قرار داشت، به تکمیل علوم و فنون مختلفه پرداخت و زیاده مورد علاقه شیخ گردید تا جایی که چون شیخ مجدالدین را برای تدریس به مراغه دعوت کردند، امام را همراه برد، ولی اقامت او در مراغه به طول نینجامید. از آنجا به خوارزم و ماوراءالنهر سفر کرد و پس از چندی به ری بازگشت.

در شهر ری طیبی بود ثروتمند، دارای دو دختر، و امام را دو پسر بود. طیب زادگان را به حباله نکاح پسران درآورد و طولی نکشید که طیب مزبور درگذشت و ثروت هنگفت او نصیب امام گردیده، زیاد ثروتمند گشت. از جمله املاک طیب چند قریه در حدود غزنین بود که سلطان شهاب‌الدین غوری قسمتی از آنها را تصرف گرفته بود. امام به منظور استرداد املاک از دست رفته به غزنین رفت و سلطان شهاب‌الدین بر فضائل امام پی برده، علاوه بر آن رقبات، وجوه و نقدینه بسیاری هم بدو بخشید و در نتیجه، در شمار ثروتمندان بزرگ قرار گرفت.

امام از غزنین به خراسان آمده، به سلطان محمد بن تکش خان (خوارزم شاه) بیوست و آن پادشاه نیز مقدم امام را زیاده گرامی داشته، بیش از پیش او را بی‌نیاز گردانید. محدث نیشابوری در شأن ثروت او می‌نویسد که امام گاه مسافرت از خوارزم به خراسان، هزار استر حامل لثالی و مسکوکات طلا و نقره همراه داشت که سایر اموال و علاقه او را از این استران می‌توان مقایسه کرد و همین قدر گفته شده است که مقدمه محمولات امام در خراسان و مؤخره آن در خوارزم بود و این امر از غریب امور درباره شخصیتی چون امام فخر رازی است.

و مطابق نقل یافعی امام رازی دارای کمال صباحت منظر بوده. بسیار وقور و محتشم می‌زیسته. چون از نقطه‌ای حرکت می‌کرد، سواره بود و در رکاب او سیصد تن از تلامذه‌اش پیاده می‌رفتند.

امام از علما و رجال دولت سلطان محمد خوارزم شاه شمرده شده، با شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ اثیرالدین مفضل معاصر بوده است.

و او را اشعار نیکو و روانی در عربی و فارسی می‌باشد و تألیفات و تصنیفات گران‌بهایی است که در کتب مبسوطه رجال احصا شده است؛ از جمله تفسیری است مفصل که ناسخ تفاسیر قبلی به شمار آمده است.

ولادتش در ماه رمضان سال ۵۴۴ در ری و رحلتش روز عید فطر به سال ۶۰۶ در شهر هرات روی داد و در کوهی مجاور قریه مرداخان مدفون گشت.

و او را کتابی است به نام ملخص در حکمت نظری و شرحی است بر کتاب اشارات شیخ الرئیس ابوعلی سینا و کتابی است به نام معالم در علم کلام.

و در سبب هجرت امام رازی از هرات گفته‌هایی است که در کتب مبسوطه رجال مسطور است؛ از قبیل مباحثه‌ای است با قاضی عبدالمجید بن قدوه رئیس علمای کرامیه هرات که به مجادله منتهی و به تکفیر امام خاتمه یافت و در نتیجه، امام از بامداد جمعه در مسجد جامع هرات به منبر رفته، عقاید خود را بر مردم عرضه داشته، از فلسفه فارابی و حکمت بوعلی اظهار بی‌اطلاعی کرده، به قرآن و سنت نبوی تمسک جسته، در بین خطابه چنان حالت حزن و اندوه بر وی مستولی گشت که زبانش از گفتار باز مانده، چندان بگریست که موافق و مخالف به‌گریه درآمدند و در پایان از مستمعین استعانت جست. از این‌روی، میانه هواداران شیخ با مریدان امام فتنه عظیمی به پا خاست که امیر غیاث‌الدین شخصاً به تسکین غوغا پرداخته، به حکم اضطرار از معظم له درخواست کرد تا از هرات بیرون رود.

و علمای عامه امام فخر رازی را جزء مجددین دین در رأس سده ششم شمرده‌اند؛ چنان‌که امام غزالی را از مجددین رأس سده پنجم می‌شناسند.

بالجمله، سرگذشت‌های امام و تهدید او از ناحیه فداییان الموتی و شرح ریاضت و چهله نشینی او در قم در آغاز ورود به ری یعنی موقعی که از هرات با ذلت اخراج گردیده، در نهایت عسرت و پریشانی می‌زیست که پس از این ریاضت، در کاروی گشایش راه یافته، دختران طیب را برای فرزندان خود بگرفت، مفصل است که این مقام را گنجایش ذکر آن نیست.

۴۴. رضی‌الدین علی محدث (سید بن طاووس اول)

عالم جلیل سید رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاووس العلوی الحسنی از علمای بزرگ بنی طاووس، مشهور به ابن طاووس است که از اجلای علمای امامیه و ثقات روات فرقه اثنا عشریه بوده، دارای عفاف و تقوا و ملکات فاضله انسانی شمرده شده، سیدی جلیل القدر، عظیم المنزله، کثیر الحفظ، نقی الکلام، صاحب کرامات و مقامات عالیه بوده است.

در عبادت و زهدات چنان شهرت داشت که ضرب المثل شده بود و او را اعبد و ازهد اهل عصر خود می‌شمردند.

بالجمله، حال سید بن طاووس در فضل و علم و زهد و ورع و عبادت و زهدات و فقاہت و درایت و جلالت و عظمت، اشهر از آن است که محتاج به توصیف باشد.

علاوه، شاعری ادیب و منشی‌ای بلیغ بوده، دارای وجاهت عامه و مقبولیت تامه شمرده شده است.

تولدش به سال ۵۸۹ و رحلتش در سال ۶۶۴ اتفاق افتاده، او را تصنیفات زیادی در ادعیه و احادیث است که مشهورترین آنها کتاب الاقبال و کتاب اللہوف و کتاب الطرائف و کتاب فلاح السائل می‌باشد. معظم له از شیخ جلیل محمد بن نما روایت کرده است. و از او روایت می‌کنند: علامه حلی و علی بن عیسی اربلی و برادرزاده اش سید عبدالکریم بن طاووس و غیر آنان.

۴۵. مولانا خواجه نصیرالدین طوسی (حکیم و فقیه قدوسی)

محمد بن محمد بن حسن جهرودی قمی طوسی اصل. او از قریه جهرود بلوک خلیجستان قم بود و از انتساب وی به طوس علمای رجال چنین نتیجه گرفته‌اند که تولد آن بزرگوار در شهر طوس (خراسان) اتفاق افتاده است. در حالی که می‌توان گفت که تولد او هم در قریه طوس نو از قرای جهرود مزبور بوده؛ چنان‌که علامه فیض در کتاب خلاصه المقال بدین معنی تصریح نموده، می‌نویسد که «قریه طوس نو همان طینوج کنونی است که بدو آن را معرب ساخته، طوسنوج گفته‌اند و در اثر تخفیف آن را طیسنوج خوانده، تدریجاً آن را - چنان‌که مشهور است - طینوج می‌نامند و مؤید این امر آن است که قریه و شاره که آن خواجه بزرگوار درآمد آن را به روشنایی مزار حضرت امیرعلیه السلام و هزینة طلاب نجف اشرف وقف نموده، از مزارع همین طینوج و اراضی آنها به یکدیگر متصل است.»

چنان‌که علامه رجالی، مامقانی، در جلد سوم تنقیح المقال، صفحه ۱۷۹، در

طی حالات وی می‌نگارد:

«كَانَ أَصْلُهُ مِنْ جَهْرُودَ تَوَابِعِ سَاوَةَ وَإِنْ كَانَ فِي زَمَانِنَا هَذَا مِنْ تَوَابِعِ قَمٍ. لَهُ مَصْنُفَاتٌ لَمْ تَرِ

عَيْنَ الزَّمَانِ مِثْلَهَا.»

و نیز علامه شهیر آیت‌الله سید هبه‌الدین شهرستانی شرح حال جامع و مفصل خواجه را با خط زیبا به زبان عربی نوشته، در قابی از آینه در ایوان مقبره خواجه نصب نموده است که عیناً از جهت استناد نقل می‌نماید:

«عَلِمَ الْعِلْمَ وَرَأَيْتَهُ نَصِيرُ دِينَ اللَّهِ وَأَيْتَهُ كوكبُ الْعَدْلِ وَشوكَةُ الْمَلِكِ وَرَجُلٌ الْإِرَادَةِ وَبَطْلُ الْأَصْلَاحِ الْوَزِيرُ الْمَعْظَمُ الصَّدْرُ الْأَعْظَمُ وَالْفَيْلِسُوفُ الْمُحَقِّقُ الْخَوَاجَا نَصِيرُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - وَقَبْرَهُ أَصْلُهُ الزَّكَاكِيُّ مِنْ بَيْتِ عِلْمٍ فِي وَشَارَةَ بِجَهْرُودَ مِنْ قُرَى قَمٍ نَشَأَ فِي طُوسٍ بِخِرَاسَانَ فَتَلَمَّذَ عَلِيَّ وَالِدَهُ فِي النُّجُومِ وَعَلِيَّ خَالِهِ فِي الْفَلَسَفَةِ وَعَلِيَّ فَرِيدَ الدِّينِ النِّيسَابُورِيَّ فِي الْكَلَامِ وَاسْتُخْرِجَ فِي فِقْهِ الدِّينِ وَعِلْمِهِ عَلِيٌّ سَالِمُ بْنُ بَدْرَانَ الْمَصْرِيَّ وَبِرْهَانَ الدِّينِ الْهَمْدَانِيَّ فَوَلَدَتْ لَهُ دَرَاوِسْتَهُ عَلِيٌّ هَوْلَاءَ ثِقَافِيَّةً مُعْتَدَلَةً جَذَبَتْ إِلَيْهِ الطَّوَائِفَ الْمُخْتَلِفَةَ وَتَلَمَّذَ عَلَيْهِ بِسَمَاحَتِهِ أَسَانِدَةُ الْفِرْقِ الْأِسْلَامِيَّةِ مِثْلُ جَمَالِ الدِّينِ الْعَلَامَةِ الْجَلِيِّ

وقطب الدين الشيرازي ونظام الدين النيسابوري وغيث الدين بن طاووس وشهاب الدين الكازروني وفخر الدين المراغي ومؤيد الدين العروضي ونجم الدين القزويني وشمس الدين الشيرازي وحسام الدين الشامي ومئات غير هؤلاء فصارك كل منهم سراج أمة وكوكباً نيراً بعلومه. صنّف التّجريد في المنطق والفلسفة والتوحيد فأبدع في إيجازه واحتوائه وباراه كثير من فلم يأتوا بمثله وشروحه المشتهرة تنوّف العشرة.

٢. شرح اشارات ابن سينا.

٣. التلخيص او نقد محصل الرازي.

٤. تحرير اقليدس في الهندسة بأشكالها وبراهينها طبعة الافرنج سنة ١٥٩٤ ميلادي بعد الترجمة لتعزيز نهضتهم العلمية فصارت كالنواة لتقدمهم في الرياضيات.

٥. شرح المجسطي في هيئة بطلميوس وبراهينها ورأيناه بخط مصنفه الجيد ورسومه البديعة وقد اهدى به الافرنج بعد المسلمين الى توسيع معلوماتهم الفلكية.

٦. الزيج المعروف بإيلخاني الفه في رصد بناء بمراغة سنة ٦٥٧ وهو اتم زيج عمل قبل الافرنج فبنى هؤلاء عليه ارسادهم وصارت عليه مراقبتهم.

٧. سى فصل، في احكام النجوم بالفارسية وتنظيم التقاويم السنوية ولم ير قبله هذا النظام.

٨. التذكرة لاصول علم الفلك بهياة مختصرة الى غير ذلك من مصنفاته في مختلف العلوم والمسائل من كتب وارايجيز ورسائل تفوق المئة واكثرها في الهندسة والحساب والهيئة والاسطرلاب والمتوسّطات والمرتفعات والاخلاق والفلسفة وعلوم النفس وابواب الامامة والمناظرات والمناظر والكراة والدوائر والجبر والمقابلة واحكام النجوم والمطلع والمواريث عظّمه الافرنج وتسابقوا الى ترجمة مؤلفاته القيمة ورسوموا باسمه جبلاً في كرة القمر تذكارة لآثاره الخالدة.

و بالجمله كان نصيرالدين نادرة في دهره لا في عصره فقط لان البشرية قد تجردت برجل يفوق اقرانه إما في العلم وحده أو في الملك وحده أو في الأعمال وحدها وهل تجود برجل كالخواجا يفوق الأقران في العلوم الدينية، في العلوم الفلسفية، في العلوم الفلكية والهندسية يجدد أصولها وفروعها ويبدل نظرياتها ويحل مشكلاتها ثم يمهد التصانيف من أجلها نشرًا

ونظماً بالعربية والفارسية وهو مع كل ذلك يبني المراصد والمعاهد ويراقب حركات كواكب السماء كما يراقب حركات ملوك الارض ويدبر دفتي السياسة في ملك وسيع الاكتاف مختلف الافواج ويتولى نظام العلماء وادارة الاوقاف فكان الخوaja يدبر سياسة الارض يسره ويقيد حركات كواكب السماء بيمناه، يراقب هذه بعين ويراقب اولئك بالثانية.

وحيثما وقع في سجن الملك الاسماعيلي بقلعة الموت لم ينفك عن عمله المؤلف فالف هناك شرح المجسطى حتى اذا توجه الى بلخاني (هلاكو) الى فتحها حرباً اشار الطوسي الى ولد الملك باظهار الطاعة لهلاكو والخضوع لقوته الفاتحة وصان بهذا الرأي حياة نفسه وحياة المجموع ولما استشعر هلاكو بان هذا الفتح السلمي انما كان باشارة الطوسي ورأيه الحكيم قرنه اليه وبالغ في اكرامه واحترامه ودعاه بالخوaja «اي مولانا» فجزت عليه لقباً وانقاد الى اشارته حتى انه لما امر بحبس علاء الدين الجويني وقتله اطلق سراح الخوaja واطلق لاجله سراح كل مسجون معه.

وبعد ان فتح الجيش التتري بغداد ادرك الخوaja كتب الخزانة المنهوبة من ايدي الجنود الفاتحة فأسس من مجموع ذلك مكتبة في مراغة تحتوي على اربعمئة الف كتاب او اكثر وبني قبة المرصد ودوائر المنجمين وجوامك المراقبين ومدارس العلماء وأجرى على رجال العلم والمتعلمين واشراف العلويين ارزاقاً واوقافاً فوق ما يخصص اذا كان الملك الايلخاني قد ولاه عامة الاوقاف والخزائن وكان على سلطته الواسعة وشأنه الرفيع متواضعاً لين الكلام ذا فكاهاة وزاهداً في المال سخياً فيه كثير الحلم والرافة وكان حسن الصورة والسيرة شريف النفس قوي العزم نفع في وزارته المسلمين عامة والعلماء والعلويين خاصة وكان شديد التمسك بالدين ويحب آل النبي الطاهرين عليهم السلام فاجتهد اثناء صحبته مع الجيش التتري ان يصون المشاهد الاثمة عليهم السلام واحياء الشيعة من غارات الجيش وعادياته ولد في طوس بطالع الحوت عند طلوع الشمس يوم السبت حادي عشر جمادى الاولى سنة خمس مئة وسبع وتسعين «بعدد حروف علم رصد الافلاك» وعمر خمسا وسبعين سنة (بعدد حروف طوس) وتوفي آخر نهار الاثنين يوم الغدير ثامن عشر ذي الحجة سنة ستمئة واثنين وسبعين وأرخته بقولي: لنصير دين الله يا أسفى.

وَأَنَا أَقْلُ هَبَةُ الدِّينِ بْنِ حَسَنِ بْنِ مُحَسِّنِ الْحُسَيْنِيِّ»

بالجمله، با این دلایل و امارات در قمی بودن خواجه تردیدی راه ندارد؛ چنان‌که انکاری هم نمی‌توان کرد که خواجه مدت زمانی تحصیلات خود را در شهر طوس کرده باشد. به هر صورت، خواجه از محققین متکلمین و حکمای متبحرین اسلامی می‌باشد و تألیفات او در حکمت و کلام و منطق و هیئت و غیر آن بسیار است که چشم زمانه نظیر آن را ندیده است و در کتب مفصله رجال مسطور است. خواجه از وزرای بنام دولت هلاکو خان تاتار فرزند طولی خان بن چنگیز بوده.

آن پادشاه مقتدر را به تفصیلی که در تواریخ مضبوط است، برای قلع و قمع خلفای عباسی تشویق و ترغیب نموده، به جانب بغداد جنبش داد و المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را در بغداد به قتل رسانید و در اعلائی لوای اسلام در دولت هلاکو مساعی جمیله آن بزرگوار غیرقابل انکار است.

و مصاحبت خواجه با امیر جبال (قائنات) به نام ناصرالدین محتشم و تصنیف کتاب اخلاق ناصری نیز به نام آن امیر از چیزهایی است که در تواریخ نقل شده است و همچنین زندانی بودن خواجه در قلعه الموت نزد خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلیه الموتیان و رسالت او از طرف خورشاه نزد هلاکو تاتار و تسلیم شدن خورشاه به آن پادشاه در اثر تلقینات و مساعی خواجه، از مطالبی است که در کتب تواریخ به تفصیل ضبط شده و این مقام را مجال ذکر تفصیل آنها نیست.

خواجه نصیرالدین به شهادت کلیه علمای رجال افضل اهل عصر خود در علوم عقلیه شمرده شده. زیج مراغه از جمله آثار اوست که منجمین اروپا با استفاده از آن در احداث رصدخانه اقدام نموده‌اند.

و علمای رجال خواجه را سلطان العلماء و المحققین و افضل الحكماء و المتکلمین خوانده، معظم له را مجمع مکارم اخلاق و ممدوح اکابر آفاق دانسته‌اند. علامه در شأن وی می‌نویسد:

«كَانَ هَذَا الشَّيْخُ أَفْضَلَ أَهْلِ عَصْرِهِ فِي الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ وَلَهُ مَصْنُفَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي الْعُلُومِ الْحِكْمِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى مَذْهَبِ الْأَمَامِيَّةِ.»

تولدش در پانزدهم جمادی الثانی ۵۹۱ و رحلتش در روز هجده ذی الحججه به سال ۶۷۲ در کاظمین اتفاق افتاده، مدفنش در رواق امامین کاظمین واقع و مزار عمومی است و قطعه زیر در تاریخ وفات او سروده شده است:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نژاد
 به سال شش صد و هفتاد و دو به ذی الحججه به روز هجدهم درگذشت در بغداد
 و از تصادفات نیکو آنکه هنگامی که مشغول حفر قبر برای او بودند، قبری
 ساخته و پرداخته از زیر خاک نمودار گردیده. معلوم شد که آن را الناصرالدین الله،
 خلیفه عباسی، برای خود ساخته و با کاشی پرداخته بوده است.

و چون در وصافه بغداد دفن گردید، آن قبر بلامزاحم مانده بود و نیز در آن حفره
 قطعه سنگی پیدا شد که تاریخ ساختن قبر را حکایت می‌کرد و معلوم شد که در
 پانزدهم جمادی الاولی ۵۹۱ یعنی روز ولادت خواجه نصیرالدین آن قبر ساخته و
 پرداخته شده بود که گفته‌اند:

دهقان به باغ بهر کفن پنبه کاشته مسکین پدر به زادن فرزند شادمان
 آورده‌اند که چون مادر هلاکو خان وفات یافت، بعضی از علمای عامه، چنان‌که
 رسم مغول بود، علیه خواجه سعایت کرده، به هلاکو عرضه داشتند که چون مادر
 شما عوام و سر رشته‌ای از سؤال و جواب با نکیرین را ندارد و ممکن است در مقام
 جواب آنها عاجز ماند و معاقب گردد، همان به که خواجه را به همراهی او در قبر
 فرستی تا جواب نکیرین را بگوید. این پیشنهاد به ذائقه هلاکو خوش آمده، تصمیم
 به اجرای آن داشت که خواجه بر جریان وقوف یافته، به عرض رسانید که چون
 سؤال نکیرین در قبر برای همه ثابت است و برای سلاطین هم می‌باشد، چه خوب
 است که مرا برای خود ذخیره نگاه دارید و فلان عالم را، یعنی همان کسی که درباره
 خواجه سعایت و او را پیشنهاد نموده بود، برای مادرت به قبر روانه دارید.

پس هلاکو فرمان داد تا آن عالم را با مادرش در گور گذاشتند و خاک مذلت بر
 سرش انباشتند.

و به احتمال قوی چون میانه نظام العلماء با خواجه خصومت و کدورت بوده، می‌توان گفت که نظام خواجه را برای دفن با مادر هلاکو معرفی کرده باشد و بعداً به راهنمایی خواجه خود او را در گور نهفته باشند؛ زیرا در یکی از اشعار خواجه عداوت او را با خود می‌رساند؛ آنجا که می‌گوید:

نظام بی‌نظام ار کافر خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود سزاوار دروغی جز دروغی

۴۶. جمال‌الدین احمد فقیه (سید بن طاووس ثانی)

سید جلیل جمال‌الدین احمد بن موسی بن جعفر مشهور به ابن طاووس برادر سید رضی‌الدین علی سابق‌الذکر، مشهور به ابن طاووس که جد آنان سید محمد طاووس نقیب‌النقبای عراق بوده است.

سید بن طاووس از اعظم علمای امامیه و اکابر مجتهدین این طایفه بوده. علاوه بر فقاہت در فن ترسل و انشا نیز ممتاز و دارای طبعی روان و اشعاری شیوا بوده است. ابن داوود در ترجمه وی می‌نگارد:

«الامام المعظم فقیه اهل البيت جمال‌الدین ابوالفضائل مصنف مجتهد وكان اوع فضاء زمانه شاعراً بليغاً منسياً مجيداً.»

بالجمله، خدمات معظم له و برادرش رضی‌الدین علی به عالم تشیع مانند خدمات سیدین رضی و مرتضی بوده، قابل انکار نیست. وفاتش در سال ۶۷۳ در حله اتفاق افتاد و مدفنش در آن شهر مزاری است معروف که از راه دور و نزدیک به زیارتش می‌روند و برای آن نذوراتی می‌کنند و عوام و خواص از سوگند دروغ به آن امتناع دارند.

سید بن طاووس در موقع حمله تاتار به بغداد مکتوبی به هلاکو خان ایلیخان نوشته، به همراه سید مجدالدین و سید بدرالدین یوسف از بنی اعمام خود که مردانی سخن‌دان و شیرین‌زبان بودند، به اردوی خان فرستاد و دستور داد که توسط خواجه نصیرالدین طوسی به عرض برسانند.

مضمون مکتوب آنکه از اجداد طاهرين خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ما رسیده است که لشکر تاتار بر عراق عرب استیلا یابند و حاکم این دیار مقبوض قبضه اقتدار شما گردد. از این روی، ما اوامر و نواهی شما را به طیب خاطر مطیع و منقادیم. به هر چه اشارت فرمایید، قیام نماییم.

نام بردگان مکتوب را به خواجه رسانیده، خواجه هم آنان را خدمت ایلخان برده، تا روایاتی که درباره حمله تاتار به عراق بود، به عرض رسانیدند. هلاکوخان از استماع این خبر مسرور و شادمان گشته، به احضار علمای بنی طاووس فرمان داد و پس از ملاقات آنان شخصی از ملازمان خویش را به شحنگی حله فرستاد و مردم آن شهر و مشاهد متبرکه عراق لباس امنیت و عافیت پوشیده، از قتل و غارت در امان ماندند.

و سید را تصنیفاتی است که تا هشتاد و دو جلد احصا شده است؛ از جمله: بشری المحققین در شش مجلد در فقه و کتاب الملاذ چهار مجلد و غیر آنها در رجال و درایه و تفسیر که همگی از بهترین تصانیف آن عصر به شمار می‌روند.

۴۷. عبدالکریم بن احمد نسابه (سید بن طاووس ثالث)

سید بزرگوار عبدالکریم بن جمال‌الدین احمد مشهور به ابن طاووس یکی دیگر از سه عالم بزرگواری است که در کتب رجال به ابن طاووس شهرت دارند و دو نفر دیگرشان سید رضی‌الدین علی عموی او و سید جمال‌الدین احمد پدرش می‌باشند.

سید عالمی جلیل و خلیق و متواضع بوده، در حسن معاشرت ممتاز و در ذکاوت و فراست و قوه حافظه یگانه عصر خود شمرده شده، در زهد و فضل او حد عصر خود بوده است. ریاست سادات علویه به معظم له منتهی گشت.

تولدش به سال ۶۴۸ در کربلا و تحصیلاتش در بغداد و رحلتش در شوال سال ۶۹۳ در کاظمین روی داد، در حالی که پنجاه و چهار ساله بود.

در سن یازده سالگی حافظ قرآن گشت و در سن هفت سالگی ظرف چهل روز خواندن و نوشتن را بیاموخت.

خلاصه، مناقب و مکارم آن بزرگوار بسیار و فضائلش بی‌شمار است و او را تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب الشمل المنظوم و کتاب فرحة الغری و غیر آنها. علاوه اشعاری نیکو سروده در ترسل و انشای عربی مهارتی به کمال داشته است. معظم له از تلامذه پدر و عم خود و محقق حلی و خواجه نصیرالدین، محقق طوسی بوده است، و ابن داوود در ترجمه حالات وی می‌نویسد:

«سَيِّدُنَا الْأَمَامُ الْمَعْظَمُ غِيَاثُ الدِّينِ الْفَقِيهِ النَّسَابَةُ النَّحْوِيُّ الْعَرُوضِيُّ الزَّاهِدُ الْعَابِدُ.»

۴۸. ابن شرف شاه رکن‌الدین حسن حکیم

سید معظم رکن‌الدین ابوالفضائل حسن بن محمد بن شرف شاه علوی حسینی استرآبادی از حکمای بنام و متکلمین بزرگ اسلام و از تلامذه محقق طوسی، خواجه نصیرالدین قمی است.

ابن شرف شاه از جمله کسانی است که در بنای رصدخانه مراغه و تدوین زیج معروف با خواجه نصیرالدین همکاری و معاونت داشته و در اغلب مسافرت‌ها با خواجه همراه بوده است.

در سال ۶۷۲ که خواجه در بغداد وفات یافت، ابن شرف شاه نیز ملازم او بود و پس از رحلت خواجه به موصل هجرت کرده، متوطن گشت و در مدرسه نوریه به تدریس پرداخت و تدریجاً اوقاف آن مدرسه هم تحت تصدی وی درآمد.

پس از بنای سلطانیه از ناحیه شاه خدابنده (اولجایتو سلطان) به سال ۷۰۲ بر حسب پیشنهاد سید تاج‌الدین آوه‌ای قمی ابن شرف شاه را از موصل به سلطانیه دعوت کردند و کرسی تدریس شافعی را بدو مفوض داشتند و در نتیجه، معظم له نزد پادشاه زیاده موقعیت و عظمت یافته بود و در عین حال، در کمال تواضع و فروتنی می‌زیست تا جایی که در جلوی پای یک سقا هم به پا می‌خاست.

ابن شرف شاه در ۱۴ صفر به سال ۷۱۵ در سلطانیه وفات یافت و به قولی رحلت او به سال ۷۴۶ اتفاق افتاده است، ولی بر این قول اعتمادی نشاید.

ابن شرف شاه را تصنیفات بسیاری است؛ از جمله: شروح سه گانه مفصل و متوسط و مختصر او بر مختصر ابن حاجب و همچنین شرح شافیه ابن حاجب است و از جمله کتب او شرحی است که بر قواعد العقائد به نام پسر خواجه نصیرالدین طوسی نوشته است و از ملازمت وی با محقق طوسی مراتب ایمان و تشیع و کمال فضل و خلوصش روشن می‌گردد.

۴۹. شاه نعمت‌الله ولی (مؤسس فرقه نعمت‌اللهی)

حکیم عارف سید نورالدین نعمت‌الله ولی، فرزند سید عبدالله حسینی، در روز پنج‌شنبه ۲۲ رجب ۷۳۰ در قصبه کوه‌بنان کرمان متولد شده است. شاه نعمت‌الله ولی علوم مقدماتی را نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی خوانده و تحصیل بلاغت و فصاحت را نزد شیخ شمس‌الدین مکی کرده و حکمت الهی و طبیعی را در خدمت سید جلال‌الدین خوارزمی و فقه را نزد قاضی عضدالدین آوجی فراگرفته است. وی از اجله بزرگان عرفا و مؤسس طریقه خاصی در معرفت و سیر و سلوک بوده که در ایران، عراق، هندوستان، افغانستان و ترکیه پیروان او به نام نعمت‌اللهی معروفند. و وزیر شهیر خواجه عمادالدین محمود (مدفون در باغ گنبد سبز قم در گنبد وسطی) وزیر شیخ ابواسحاق پادشاه فارس که اصلاً کرمانی بوده است، او را زیاده تجلیل و تعظیم می‌داشته، از مریدان وی بوده است.

شاه نعمت‌الله در علم کلام و حکمت الهی اطلاع کافی داشته، رسائل و اشعار و تألیفاتی چند در تفسیر و حکمت از او باقی مانده است. در سفر حج مدتی در مکه معظمه به ریاضت و تصفیة باطن اشتغال ورزید تا از دست شیخ عبدالله یافعی عارف مشهور آن زمان خرقه ارشاد بپوشید.

وفاتش به سال ۸۳۳ در قریه ماهان اتفاق افتاد و مقبره شاه نعمت‌الله در همان جا (قریه ماهان کرمان) بسیار مجلل و باشکوه است و سلطان احمد بهمنی پادشاه دکن که از مریدان سید بوده، اولین مرتبه بر سر مقبره‌اش بقعه و گنبد و اطراف آن صحن موسعی ساخته و شاه عباس کبیر و محمدشاه قاجار و اسماعیل خان

وکیل الملک کرمانی هر یک به نوبه خود مرافقی چند بر آن افزوده‌اند و رقباتی برای روشنایی و هزینه تعمیر و ماهیانه خدام قرار داده‌اند تا جایی که امروز یکی از اماکن باشکوه ایران به شمار می‌رود.

۵۰. نظام قمی نیشابوری

امام المفسرین حسن بن محمد بن حسین معروف به نظام اعرج نیشابوری در فضیلت و ادبیت ممتاز و در تبیح و تحقیق و جودت قریحه در بین علمای متأخرین مشهورتر از آن است که توصیف گردد.

نظام از کبرای حفاظ و مفسرین شمرده شده. تفسیر کبیر و مشهور او از بزرگ‌ترین و نیکوترین و جامع‌ترین شروحو است که بر قرآن مجید نوشته شده است؛ زیرا دارای فواید لفظیه و معنویه و عواید قشریه و لُبیه می‌باشد و می‌توان آن را با تفسیر مجمع البیان کمأ و کیفاً تشبیه نمود؛ با اضافات چندی که در تفسیر نیشابوری است. نام برده از علمای رأس سده نهم و معاصر با میر سید شریف جرجانی و مولا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی می‌باشد که تاریخ اتمام کتاب تفسیر او پس از ۸۵۰ هجری است.

و چون معظم له از شهر قم برخاسته، در صحت عقاید آن نمی‌توان تردید داشت؛ چنانچه علامه مجلسی هم به تشیع او تصریح فرموده است.

۵۱. شاه طاهر دکنی (مروج آیین تشیع در هندوستان)

سید جلیل، شاه طاهر بن سید رضی‌الدین حسینی از اولاد خلفای اسماعیلیه مصر بوده است که در زمان حسن صباح به عراق عجم هجرت کرده، به خواندیه مشهور شدند. شاه طاهر از سادات بلندمرتبه قم بوده که به جلالت قدر و فضیلت موصوف و در اوایل سن درکاشان به استفاده و استفاضه مشغول بود و در عصر شاه اسماعیل صفوی به هندوستان هجرت کرده، در دکن اقامت گزید و تدریجاً نزد نظام شاه دکنی معظم و مقرب گشته، به سمت وکالت او نایل آمد.

شاه طاهر در کاشان حکمت و کلام را از علامه شهیر مولانا شمس‌الدین محمد خضری فراگرفته. در اثر ارشاد و تبلیغات او نظام شاه حیدرآباد و همچنین عادل شاه و قطب شاه با جمیع اتباع خود به آیین تشیع درآمدند و مذهب امامیه در تمام ولایات دکن رواج یافت.

در سبب تشیع نظام شاه به طور خلاصه چنین نوشته‌اند که عبدالقادر شاه فرزند نظام شاه که مورد علاقه تام و تمام پدر بود، مریض گشت و چون از معالجه او مأیوس گشتند، شاه طاهر پادشاه را ارشاد کرد تا برای ائمه اثنا عشر نذری منعقد سازد و اگر فرزندش شفا یافت، به آیین آنان بگردد. در نتیجه، همان شب فرزند وی شفا یافت.

شاه طاهر مادام العمر به عزت و اقبال و شوکت و عظمت زندگی می‌کرد و چون واجد کرامت اخلاقی از عدالت و سخاوت و تقوا و عفت و شجاعت و مروت بود، تمام ارکان دولت طوق ارادت وی را به گردن می‌کشیدند تا در سال ۹۵۲ وفات یافت و جسد او را با تجلیل فراوان به کربلا نقل داده، در جوار سیدالشهدا به خاک سپردند.

شاه طاهر را در فنون مختلفه تألیفاتی است؛ از جمله: حاشیه‌ای بر الهیات شفا و کتابی در شرح باب حادی عشر و شرحی بر رسائل جعفریه در فقه و حاشیه‌ای بر تفسیر قاضی بیضاوی به فارسی و رساله‌ای در معاد و دیگری در انشا و دیگری در عروض و او را اشعاری است شیوا و قصایدش در دکن شهرت دارد که قسمتی از آن در تذکره شعرا ضبط شده است.

۵۲. خاتم‌المجتهدین

سید‌المحققین سید حسین الکرکی العاملی الموسوی معروف به امیر سید حسین مجتهد فرزند سید ضیاء‌الدین ابوتراب حسن بن سید ابی جعفر محمد موسوی که در قزوین سکونت داشته، از آنجا به امر شاه عباس به اردبیل هجرت کرده تا آخر عمر خویش شیخ الاسلام آن شهر بوده است. معظم له پسر دختر محقق ثانی، شیخ

علی کرکی معروف، است که پس از او هم نزد امرا و سلاطین صفویه همان موقعیت جد مادری خویش را داشته است.

سید در زمان محقق حتی بر خال خود شیخ عبدالعالی، پسر محقق، در جمیع مراتب و علوم تقدم و تفوق داشته، به امر محقق سِجَلَات احکام و ارقام را نوشته و آن سجالات را به نام خاتم المجتهدین امضا می‌کرده است.

و او را تصنیفاتی است؛ از جمله: کتاب نفحات القدسیه و سیادت الاشراف و کتابی در توحید و رساله طهماسبیه در امامت و کتاب تبصره و کتاب تذکره و اعتقادات و کتاب شرح الشرایع و غیر آنها که ذکرش موجب تطویل است.

و در حالات وی نوشته شده است که چون شاه اسماعیل ثانی بر اریکه جهانبانی جلوس و علما و وعاظ را از سب خلفای راشدین منع نمود، به خاتم المجتهدین نیز اظهار داشت که باید از تبری خلفا خودداری نماید و سید کماکان به عمل تبری ادامه می‌داد تا اینکه پادشاه او را به قتل تهدید نمود. معظم له اظهار داشت من از روش خویش باز نایستم، هر چند که پادشاه به قتل من فرمان دهد تا مردمی که پس از ما بیایند، بگویند یزید دوم حسین دوم را شهید ساخته است و همان‌طور که یزید را لعن می‌کنند، تو را نیز لعن کنند و نیز می‌گویند که چون آن پادشاه می‌خواست تا نقوش سکه‌های آبا و اجداد خود را که بر روی آنها اسامی ائمه دوازده‌گانه ضرب شده بود، تغییر دهد، تنها خاتم المجتهدین بود که قد علم کرده، به مخالفت برخاست و نگذاشت تا نقش مسکوکات تغییر پذیرد.

وفاتش به سال ۱۰۰۱ در مرض طاعون عمومی قزوین در آن شهر اتفاق افتاد. و در بعضی از کتب رجال نسب او را امیر سید حسین بن سید بدرالدین حسن بن سید جعفر اعرجی حسینی موسوی کرکی عاملی ضبط کرده‌اند که با مختصر دقتی معلوم می‌شود که هر دو یکی هستند. منتها در ضبط اسامی پدر و جد او مختصر اشتباهی رخ داده است.

و سید را فرزندانانی است؛ از جمله: میرزا حبیب‌الله که صدر شهر اصفهان و از ناحیه شاه عباس ثانی به تولیت بقعه پدرش شاه صفی در قم منصوب گردید و به

عللی که ذکرش جایز نمی‌باشد، احفاد او تولیت آستانه قم را نیز بر عهده گرفتند و دیگری میرزا علیرضا که در آن شهر شیخ الاسلام بوده. سومی میرزا مهدی ملقب به اعتماد الدوله که در تهران می‌زیسته و او را فرزندی است به نام میرزا معصوم که همگی از فضلالی این سلسله و اجله اعیان بوده‌اند.

و ناگفته نماند که سید عزالدین ابو عبدالله حسین بن سید حیدر حسینی کرکی معروف به مجتهد و مفتی اصفهان صاحب کتاب اجازات و رسائل متفرقه غیر از سید حسین خاتم‌المجتهدین می‌باشد.

۵۳. قاضی نورالله شوشتری (شهید ثالث)

سید جلیل قاضی سید نورالدین بن سید شریف‌الدین بن جمال‌الدین بن نورالله بن شمس‌الدین محمد شاه حسینی مرعشی شوشتری معروف به قاضی نورالله از بزرگان علمای شیعه امامیه قرن دهم و از اعظام مؤلفین اسلامی شمرده شده. وی دخترزاده میر سید شریف، علامه گرگانی، بوده، اجدادش همه شیعه امامیه و پدرش از پیشوایان بزرگ شیعه و از تلامذه شیخ ابراهیم قطیفی بوده است.

معظم له در اواسط عمر به هندوستان هجرت و پیشوای شیعیان آن سرزمین گردید و در سال ۹۹۶ سلطنت جلال‌الدین اکبر پادشاه با سطوت هندوستان او را قاضی شهر لاهور کرده بود.

قاضی چون در کتاب احقاق الحق نسبت به بعضی از نویسندگان اهل سنت بدگویی کرده بود، مردم بدو خشمگین شده و در ضمن سلطان جهانگیر فرزند سلطان جلال‌الدین اکبر شاه هم حکم قتل او را داد. به همین جهت، عده‌ای از ارادل و اوباش در یکی از معابر لاهور بر قاضی حمله ور گشته، بدن او را قطعه قطعه ساخته و قاضی نورالله به وضع فجیعی از جهان رفت. بدین سبب، در میان شیعیان به شهید سوم یا شهید ثالث معروف گشت.

این سانحه در سال ۱۰۱۹ اتفاق افتاده است. مقبره قاضی نورالله در شهر آگره هنوز زیارتگاه مسلمانان هندوستان است.

قاضی یکی از معروف‌ترین مؤلفین شیعه امامیه و کتب چندی تألیف و تصنیف فرموده که معروف‌ترین آنها کتاب مجالس المؤمنین است که در سال ۹۹۳ به تألیف آن شروع و در سال ۱۰۱۳ خاتمه یافت.

و در این کتاب تنی چند از معاریف علمای اهل سنت از قبیل میرسید شریف و جامی و غیره را امامی دانسته. بدین لحاظ، به شیعه تراش مشهور گردیده است. و دیگر از مؤلفاتش کتاب احقاق الحق است در اثبات حقانیت شیعه، و نخست علامه حلی کتابی در همین زمینه به نام نهج الحق نوشته و روزبهان خنجی اصفهانی مؤلف معروف قرن نهم که تعصب بسیار بر ضد شیعه داشته، بر آن ردی به نام ابطال الباطل نوشته و قاضی نورالله، احقاق الحق را در رد بر روزبهان نوشته است.

و دیگر از مؤلفات اوست: عشرة الکامله در ده مسئله مشکل، عقاید الامامیه، رساله در تحقیق آیه الغار که در سال ۱۰۰۰ تألیف کرده، رساله فی تحریم صلاة الجمعة، صوارم المحرقه، رد بر کتاب صواعق المحرقه ابن حجر مکی، مصائب النواصب که در رجب ۹۹۵ به پایان رسانده و محمدتقی حسینی در زمان شاه عباس اول به فارسی ترجمه کرده، رساله فی نجاسة ماء القلیل بالملاقات، حاشیه بر شرح مختصر العضدی، مجموعه‌ای مانند کشکول، حل العقال رد بر اشاعره، حاشیه بر تهذیب الاحکام به نام تهذیب الاکمال، حاشیه بر حاشیه بخاری بر تفسیر بیضاوی، کشف العوار.

۵۴. شیخ بهایی (شیخ الاسلام ایران)

شیخنا الامام بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد العاملی از بزرگ‌ترین علمای قرن یازده هجری و معاصر شاه عباس کبیر صفوی و تنها عالمی است که در اغلب علوم غریبه دست داشته، در فن فقهت استاد و در علم هندسه و ریاضیات بی‌نظیر و بالجمله افضل علمای عصر خود بوده است که به تصوف تمایل داشته. شاه عباس در کلیه سفرها از ملازمت شیخ بهره‌مند بوده؛ حتی در سفری که طبق نذر قبلی از اصفهان تا به خراسان برای زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام با پای پیاده حرکت کرد، شیخ بهایی نیز ملازم و مصاحب وی بود.

و شرح مصاحبات و مکالمات او با پادشاه عصر و دانشمندان زمان در کتب مبسوطه مضبوط است و او را تألیفات بسیاری است که مقام را گنجایش آنها نیست؛ از جمله: خلاصه الحساب و جامع عباسی در فقه و کشکول که به نام شاه عباس تألیف نموده است.

و از جمله تلامذه اوست: ماجد بحرینی و مولانا محسن کاشانی و میرزا رفیع‌الدین نائینی و مولا شریف‌الدین محمد روی دشتی و مولی خلیل قزوینی و مولی محمد صالح مازندرانی و شیخ زین‌الدین نبیره شهید ثانی و مولی حسنعلی شوشتری و غیر آنان از اساتیدی که ذکرشان مایه تطویل است. بالجمله، شیخ بهایی، شیخ الاسلام و رئیس‌العلمای اصفهان بلکه سراسر کشور ایران آن روز بود. وفاتش به سال ۱۰۳۰ و مدفنش در مشهد در بقعه مجللی است، در مجاورت حرم مطهر ثامن الحجج علیه السلام که اخیراً با طرز بدیعی ساختمان و آینه کاری شده است. و در تاریخ رحلت او سروده‌اند که:

در همه علم اوستاد	شیخ بهایی که بود
منبع علم و رشاد	حامی شرع مبین
هاتفی آواز داد	سال وفاتش ز غیب
افسر فضل او فتاد	بی سرو پا گشت فقه

و عظمت او به حدی است که علمای عامه از جمله شیخ عمر از علمای بصره معظم له را از اهل سنت و جماعت می‌شمارد و می‌گوید:

از نظر تقیه نزد شاه عباس خود را شیعه امامی می‌خواند و جمعی از ظاهرینان شیخ بهایی را از خوش‌بینی وی درباره منصور حلاج، در شمار صوفیه و عشاق می‌دانند و حق آن است که مقام شیخ اجل از آن است که کسی در پیرامون صحت عقاید او به بحث پردازد و در جلالت و عظمت و وثاقت او تردید نماید.

و عالم جلیل سید نعمت‌الله جزایری در شأن وی می‌نویسد که «چون شیخ بهایی با هر فرقه و ملتی مطابق مذاق و مقتضای دین و طریقه آنان معاشرت فرمود، هر فرقه و ملتی او را به خود نسبت می‌داد تا جایی که علمای عامه هم او را از خود

دانستند؛ در حالی که در صحت عقاید حقه او تردیدی راه ندارد و سپس اشعاری را که در مدح حضرت قائم سروده است، ذکر می‌کند.»

۵۵. میرداماد (صاحب قبسات)

حکیم ربانی و عالم صمدانی میر محمدباقر فرزند میر شمس‌الدین محمدحسین استرآبادی از اجلای سادات و علما و حکمای اصفهان بوده. از آن جهت به میرداماد معروف گشت که پدرش داماد شیخ عبدالعالی مجتهد کرکی معروف به محقق ثانی بوده است.

میرداماد از اجله فلاسفه و علما و بزرگان عصر صفوی بوده که مولانا صدرای شیرازی حکیم بلندمرتبه ایرانی و عده‌ای دیگر از دانشمندان از تلامذه وی بوده‌اند. معظم له را تألیفات عالیه چندی است که از آنها ایضاحات در حدوث و قدم عالم و حبل‌المتین و قبسات در حکمت الهی و کتاب آموزش در ریاضی می‌باشد. میرداماد در سفری که شاه صفی صفوی در سال ۱۰۴۰ برای ساختن قبه و بارگاه حیدری به نجف اشرف می‌رفت، به همراه او بود و در آن مسافرت وفات یافته و در نجف به خاک سپرده شده است.

۵۶. میرفندرسکی

عالم جلیل سید ابوالقاسم موسوی مشهور به میرفندرسکی استرآبادی یکی از اجله علما و حکما و عرفای ایران بوده است.

میرفندرسکی از جمله اشخاصی است که سال‌ها در عمارت مشرق‌الشمسین مدرسه فیضیه قدیم قم (محل فعلی حوض مدرسه فیضیه) ریاضت کشیده و او را در آن غرفه فوقانی مکاشفاتی روی داده است.

و تسمیه آن غرفه به مشرق‌الشمسین از آن جهت بوده است که در هر بامداد از درب شرقی منظره خورشید در حال طلوع و از باب جنوبی تابش اشعه آن برگنبد فاطمه معصومه علیها السلام تجلی داشت.

ضمناً حکیم بزرگ مولانا صدرای شیرازی در همین غرفه (مشرق الشمسین) به تألیف اسفار پرداخته، آن را بر دو عالم ربانی مولانا محسن فیض کاشانی و مولانا عبدالرزاق فیاض لاهیجی تدریس می فرموده است.

میر فنדרسکی معاصر شاه عباس کبیر و شاه صفی بوده و با میر محمدباقر داماد و شیخ بهایی و مولا صدرای شیرازی در یک زمان می زیسته اند و هر یک از آنان در شمار بزرگان فضیلت و حکمت و معرفت بوده اند.

میر فنדרسکی در سلطنت شاه صفی در سن هشتاد سالگی به سال ۱۰۵۰ وفات یافته و در قبرستان تخت فولاد اصفهان مدفون گردید.

منقول است که چون مردم عوام معتقد بودند که در تن میر اثر کیمیا هست و بر چیزی که دست بمالد، آن چیز خاصیت کیمیا پیدا می کند، بنابراین، پس از دفن، اطراف قبرش را بازرگانان و معتقدین فراوانش با سرب گداخته سدبندی کردند تا مبادا کسانی از باب نادانی و طمع زیرزمین نقب زده، جسد سید را برابند.

۵۷. خلیفه سلطان

وزیر شهیر و عالم نحریر سید حسین بن میرزا رفیع الدین محمد بن امیر شجاع الدین محمود حسینی اصفهانی ملقب به سلطان العلماء و مشهور به خلیفه سلطان از اعظم فضلاء اعیان و از بزرگ ترین محققین و مدققین شمرده شده است.

معظم له از خاندان سلاطین مازندران و نجل امیر قوام الدین معروف به میر بزرگ می باشد که شاه عباس صفوی اول او را به وزارت خویش برگماشت و چندان عظمت و اهمیت و تقرب یافت که دختر خویش را بدو تزویج نمود و او را از بطن آن شاهزاده پسرانی به وجود آمد که همگی از علمای اصفیا و فضلاء اذکیا شمرده شده اند.

خلیفه سلطان مدت پنج سال وزارت شاه عباس را عهده دار بود و مدت دو سال هم وزارت شاه صفی را بر عهده گرفت و سپس به واسطه جسارتی که از ناحیه او در یکی از جنگ ها درباره شاه صفی صدور یافت، از وزارت وی عزل گردیده، بسیاری از فرزندانش را میل کشیده، نابینا گردانید و خود او را هم به شهر قم تبعید ساخت.

سلطان العلما در شهر قم به مطالعه و تدریس و تصنیف و تألیف پرداخته، طولی نکشید که شاه صفی نسبت به سید بر سر مهر آمده، او را به اصفهان احضار نمود و از اصفهان به طواف خانه خدا رفته، پس از مراجعت طولی نکشید که شاه صفی وفات یافت و چون شاه عباس ثانی به اریکه جهانبانی جلوس نمود، به دستور زمان پدر و جد خود معظم له را به وزارت خویش برگماشت و مدت هشت سال و نیم هم وزارت او را عهده‌دار بود تا در سال ۱۰۶۴ در اشرف مازندران یا اصفهان (به اختلاف ضبط) وفات یافت و جسد او را با تجلیل شایان به نجف اشرف نقل داده، در ایوان الصفویه به خاک سپردند.

معظم له از تلامذه شیخ بهایی و غیره می‌باشد و او را مصنفاتی است؛ از جمله: حواشی مفصل او بر شرح لمعه و بر کتاب معالم الاصول و بر کتاب مختلف علامه و بر شرح مختصر عضدی و بر زبده شیخ بهایی و بر شرح تجرید و غیره و رساله‌ای است در اخلاق و دیگری در آداب حج. از میانه فرزندان او سید ابراهیم نیز مشهور به خلیفه سلطان و نایب مناب پدر و متولی اوقاف او بوده است.

۵۸. مولی خلیل قزوینی

فاضل مدقق و عالم محقق مولانا خلیل بن غازی قزوینی از اعظم علمای دوره صفویه و از معاصرین مولانا فیض کاشانی و مولانا طاهر قمی است. معظم له فقیه و حکیم و متکلم و محدث بوده است و تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله: شرح کافی به فارسی در دوازده جلد، مشتمل بر جمیع ابواب اصول و فروع که به امر شاه عباس صفوی در مدت بیست سال تألیف نموده است و شرح دیگری بر کافی به عربی که به استدعای وزیر شهیر، خلیفه سلطان تألیف فرمود و آن را شافی نام نهاد و شرح العدة شیخ در اصول در دو جلد و رساله‌ای است در نماز جمعه و حاشیه‌ای بر مجمع البیان و رساله نجفیه و رساله قمیه که در زمان تحصیل خود در قم تصنیف کرده است و کتاب الجمل در نحو و کتاب رموز التفاسیر.

مولی ۸۸ سال عمر کرد. عمری با کمال عزت و عظمت و در اواخر عمر هم نابینا گشت. تولدش به سال ۱۰۰۱ و رحلتش در سال ۱۰۸۹ در قزوین اتفاق افتاد. معظم له از تلامذه شیخ بهایی و سید داماد و هم مباحثه با وزیر شهیر خلیفه سلطان بوده است.

و مولانا از علمای اخباری مشرب و منکر طریقه اجتهاد می باشد؛ به طوری که به صحت جمیع اخبار کافی معتقد بوده است و عمل بر طبق آن روایات را واجب می شمرده است، از آن جهت که حضرت حجت (عج) در شأن کافی فرمود که: «أَنَّه كَافٍ لِشِيعَتِنَا».

و بین مولانا خلیل و مولا محمدطاهر قمی اختلافاتی در مذاق و مشرب بوده، میانه آنها نامه ها و رساله های بدی رد و بدل شده است؛ از جمله فاضل قمی که معتقد به وجوب نماز جمعه بوده است، رد شدیدی بر رساله جمعه فاضل قزوینی که معتقد به تحریم جمعه در زمان غیبت بوده، نوشته و در آن رساله طعن بسیاری بر رساله مزبور زده و در این موضوع بالخصوص چندین رساله رد یکدیگر از طرفین رد و بدل گردیده است.

و از جمله، معظم له رساله ای در حرمت شرب توتون نوشته، آن را در جلد ظریفی به خدمت علامه مجلسی به اصفهان فرستاد تا علامه از استعمال قلیان خودداری نماید. در حالی که علامه مجلسی چنان به قلیان معتاد بود که حتی روی منبر هم می کشید و علامه مجلسی پس از مطالعه آن رساله مقداری تنباکو در جلد آن قرار داده، برای فاضل قزوینی فرستاد تا برساند که در رساله مزبور چیز مؤثری نیافتم. بنابراین، جلد آن را برای جای تنباکو مناسب شمردم. از این جهت، آن را پر از تنباکو به خدمت شما فرستادم. برای اینکه زحمات و مشقات شما را در تنقیح این مسئله بی اجر و مزد نگذاشته باشم.

و از جمله چیزهایی که از آن بزرگوار حکایت شده است، این است که در مسئله ای میانه او با مولانا فیض صاحب وافی مناظره طولانی رخ داد و پس از مدتی معظم له به فساد عقیده خویش و صحت معتقدات صاحب وافی در آن مسئله پی

برده، با پای پیاده از قزوین برای اعتراف به تقصیر خویش و اعتذار و طلب عفو و مغفرت تا کاشان آمده و چون به در خانه محقق کاشی رسید، از پشت در فریاد زد: «یا محسنُ قَدْ آتَاكَ الْمُسِيءُ» و علامه فیض چون از آهنگ صدا او را بشناخت، جواب داد: «أَنْتَ الْمَحْسَنُ وَأَنَا الْمُسِيءُ» و سپس از خانه بیرون دوید، با وی به معانقه پرداخت و بیش از یک ساعت در کاشان نماند تا مبادا که در اخلاص وی شائبه‌ای پیدا شود. از این روی، پیاده به طرف قزوین بازگشت و این معنی کمال مکارم اخلاقی و محامد صفاتی او را می‌رساند.

و او را تلامذه بسیاری است؛ از جمله: مولانا علی اصغر بن محمدیوسف قزوینی صاحب المقالات الخمس و دیگری مولانا آقا رضی‌الدین محمد بن حسن قزوینی صاحب کتاب لسان الخواص و دیگری سید فاضل امیرمحمد مؤمن بن محمدزمان طالقانی که از اعظم علمای عصر خود بوده است و همچنین برادرش فاضل متکلم مولانا محمدباقر بن الغازی و سه فرزند فاضل و محققش به اسامی احمد و ابوذر و سلمان که مولانا سلمان بن خلیل رساله‌ای در مناسک حج به نام شاه سلیمان صفوی نوشته است.

۵۹. محدث فیض

حکیم ربانی و عارف صمدانی مولانا محمد محسن فیض کاشانی از سران حکما و سروران متکلمین و اساتین فقها و اکابر محدثین و بزرگان مفسرین قرآن مبین بوده و یکی از رجال بزرگ علم و معرفت شمرده شده. نامش در سرلوحه مشاهیر عالم ثبت و حضرتش را از نوادر روزگار و ایام شمرده‌اند.

چون والد ماجد وی، شاه مرتضی، به کاشان هجرت نمود، مولانا نیز به تبعیت پدر به کاشان رفته وصیت شهرتش در همه آفاق پیچیده. مقام منیعش در مراتب فضل و فهم و مدارج کمال از گنجایش توصیف بیرون و مرتبه رفیعش در علم و حدیث از حد تحریر خارج بود و نه تنها در فقه و حدیث و تفسیر و کلام و حکمت و عرفان یگانه دهر بود، بلکه از هر علمی بهره‌افری برده و از هر خرمنی خوشه‌ای چیده بود. ولادتش در اوایل سده یازدهم هجری و به سال ۱۰۰۷ اتفاق افتاد.

تحصیلاتش در فقه و حدیث نزد سید ماجد بحرینی و در فلسفه و عرفان نزد مولانا صدرای شیرازی و دیگر علمای ربانی بوده.

وفاتش در سال ۱۰۹۱ قمری اتفاق افتاد و مزارش در خارج از شهر کاشان دارای صحن و حجراتی مرّوح و مورد توجه قاطبه اهالی و مزار و محل نذورات عمومی است. والد ماجد او شاه مرتضی از علمای بنام قم شمرده شده و برادر کهنترش مولانا عبدالغفور و برادرزاده اش مولانا محمد مؤمن بن عبدالغفور به سال ۱۱۱۹ در اشرف مازندران عهده دار مقام تدریس بوده است.

و علامه فیض را سه فرزند به اسامی علم الهدی محمد و مولانا معین الدین محمد و غیاث الانام احمد که هر سه از علمای بنام عصر خود بوده اند، می باشد که خاندان فیض مهدوی در کرمانشاه و فامیل نحوی در قزوین و خانواده فیض در قم و فامیل فیض در کاشان همگی از احفاد آن بزرگوار می باشند.

ناگفته نماند که چون شاه صفی در باغ فین وفات یافت و شاه عباس ثانی در سال ۱۰۵۲ بر اریکه جهانبانی جلوس نمود، از آنجایی که از نزدیک محامد و اوصاف محدث فیض را شنیده بود، به مجردی که به اصفهان بازگشت و بر مقر جهانبانی جلوس نمود، عریضه ای خدمت فیض نوشته و آن بزرگوار را از کاشان به اصفهان برای امامت جمعه و جماعت دعوت نمود و آن عالم عارف چون به اصفهان وارد شد، به ملاقات پادشاه راهنمایی گردیده. شاه عباس مقدم وی را زیاده معظّم و مکرم داشته، از آن حضرت خواهش کرد که به لوازم امامت جماعت اقدام و به اقامه نماز جمعه قیام نماید.

محدث فیض بر حسب تکلیف پادشاه در مسجد جامع اصفهان به اقامه جماعت پرداخته؛ حتی خود شاه عباس هم در اغلب اوقات به مسجد رفته، در زمره مأمومین به وی اقتدا می نمود.

تألیفات محدث کاشانی را تا دویست مجلد احصا کرده اند و فعالیتش را در راه تألیف و تصنیف ستوده اند و از آثار آن بزرگوار، تکیه فیض است در اصفهان در زاینده رود و برای اداره امور آن موقوفات قابلی تخصیص داده بود.

۶۰. مولی محمد طاهر قمی

مولانا محمد طاهر بن محمد حسین قمی از فضلا و محققین و از شیوخ محدثین متأخرین شمرده شده و در قدس و ورع و عظمت و جلال مانند مقدس اردبیلی بوده است. معظم له را کتابی است به نام حجت الاسلام که رد بر مجتهدین و اجتهاد می‌باشد و کتاب دیگری به نام حکمة العارفین در رد بر فلاسفه و صوفیه می‌باشد و کتابی دارد در شرح بر تهذیب الاخبار که در مقدمه آن طریقه محدثین را ستوده و تثبیت نموده است.

مولی طاهر قمی بر جماعت متصوفه و فرقه‌های ملاحده و بر تارکین نماز جمعه بسیار بدبین و نسبت به آنان شدید التعصب بود و در شهر قم شیخ الاسلام بوده، به اقامه جمعه و جماعت می‌پرداخت.

و معظم له از معاصرین مولانا خلیل قزوینی و محقق فیض کاشی است و بین او و مولانا از نظر اختلاف در وجوب و یا حرمت نماز جمعه تشاجر لفظی و کشمکشی وجود داشته است؛ از جمله موقعی در محضر مولی خلیل قزوینی سخن از قم و وجه تسمیه آن به میان آمده، مولانا می‌فرماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج بر این بقعه نظر افکنده، قومی را مشاهده فرمود که موج می‌زدند و از میانه ایشان مردی پیر بر عرشه منبر قرار گرفته، قلنسوه و کلاه قرمزی بر سر، اراده داشت که آن جمعیت را از راه راست منحرف سازد. پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل حقیقت حال را استفسار فرمود. جبرئیل عرض کرد که در این نقطه منزل شیعه تو و جایگاه دوست داران ذریه تو است و آن کسی که بر منبر قرار گرفته، شیطان رجیم است که برای اغوای آنان می‌کوشد. پیغمبر صلی الله علیه و آله از شنیدن این بیان رنگش متغیر گشته، به شیطان روی فرموده، گفت: «قُمْ يَا مَلْعُونُ» و بدین جهت، این بقعه مبارکه به قم نامیده شد.

مولی خلیل پس از ذکر این جمله چنین نتیجه گرفت که همان شیطان امروزه هم بر روی منبر قرار گرفته، مردم قم را از راه راست اغوا می‌نماید و مقصودش مولی محمد طاهر قمی بود.

بعد به مولی خلیل عرض کردند اگر مولی طاهر تا این درجه دارای ضلال و در پی اضلال خلق می باشد، چرا او را از منصب رفیعی که دارد، پایین نمی آورید؟ جواب داد چگونه مولی طاهر از کلام من نادم می شود، در حالی که از کلام پیغمبر ﷺ نگردید و از منبر فرود نیامد؟ و بین مولانا طاهر قمی با مولی محمدتقی مجلسی اول نیز در امر تصوف منازعاتی بوده و مکاتباتی داشته اند که به کدورت زیادی منتهی شده بود تا جایی که در رساله خود بر رد صوفیه جمع کثیری از علما و عرفا را تکفیر نموده بود و بالاتر آنکه کسی را هم که در کفر آنان شک کند، کافر می دانست.

و پوشیدن خرقه پشمین و جلوس اربعین برای عزلت از مردم و شنیدن صوت نیکو و تفوه به الفاظ طریقت و حقیقت و قائل شدن به عشق حقیقی و مکاشفات عرفانی و تجرد ارواح و امثال این کلمات را از جمله بدعت‌هایی شمرده است که معتقدینش را کافر می سازد.

و نقل شده است که روزی در محضر مجلسی ثانی مولانا محمدباقر بود و به طریق شوخی و یا جدی از وی پرسید که کلمه باقر از چی اشتقاق می یابد؟ مجلسی با ذکاوتی که داشت، مقصد او را دریافته، بلافاصله جواب داد باقر مشتق است از بقر که فضله او طاهر است.

مولی طاهر در محضر جمعیت زیاده شرمگین گردیده، از این مزاح بی جا پشیمان گشت.

و مولانا را مصنفات بسیاری است؛ از جمله: کتاب اربعین در فضائل امیرالمؤمنین ع و سایر ائمه معصومین ع و کتاب حجت الاسلام در اصول فقه و کلام و کتاب بهجة الدارین در مسائل حکمی و غیر آن از رسائل متعدده، جمعه و تصوف می باشد.

و در حالات او نوشته شده است که موقعی در روی منبر شارب خمر را عروس شیطان خوانده، مراتب به شاه سلیمان صفوی رسیده، مأموری فرستاد تا او را به اصفهان بیاورد و قصد داشت به عللی او را به قتل رساند و چون به کاشان رسید،

علمای شهر از او استقبال بی‌نظیری کردند و در آن میانه علم الهدی فرزند محقق کاشی مولانا محسن فیض حضور داشت. مولی طاهر به حاضرین روی کرده، پرسید آن پیر مجوس نمرده است. مقصود او محقق کاشی بود که به فساد عقاید او در توحید معتقد بود.

این سخن به محقق فیض رسیده، به زیارت مولی بشتافت و مولی او را اذن ورود نبخشید. محقق فرمود مولانا اجازه دهید تا عقاید خویش را عرضه دارم. اگر صحیح تشخیص دادید، از سوء عقیده خود درباره من درگذرید. مولی اجازه داد و چون فیض عقاید خود را عرضه داشت و آن را صواب تشخیص داد، دانست که درباره او به خطا بدبین بوده است. از این روی، او را اجازه ورود داده، به اعتذار پرداخته، با او معانقه نمود.

بالجمله، مولانا چون به اصفهان رسید، بر سلطان درآمد. پادشاه از او پرسید آیا تو گفته‌ای، شارب الخمر عروس شیطان است. و مقصود پادشاه آن بود که چون اقرار کند، آن را وسیله ساخته، مولی را بیازارد. مولی بداهتاً جواب داد من نگفتم، بلکه جد تو امام صادق مصدق علیه السلام فرموده است. پس پادشاه سکوت کرده، با وی به ملاحظت و احسان رفتار کرده. وفات او به سال ۱۱۰۱ در قم اتفاق افتاد و مزار او در شیخان واقع است.

۶۱. قاضی سعید

عارف ربانی و حکیم صمدانی محمد بن محمد مفید قمی از سران عرفان و سروران حکمت به شمار رفته، در استنباط دقایق و نکات خفیه حکمیه و کشف اسرار مکنونه گویی به روح القدس مؤید بوده است.

قاضی سعید از تلامذه بزرگ مولانا محسن فیض کاشانی و مولانا عبدالرزاق لاهیجی در قم بوده است و او را تصنیفات چندی است؛ از جمله: شرح مفصلی بر کتاب توحید صدوق در چند مجلد و کتابی فارسی به نام کلید بهشت و کتاب اربعینات که چهل رساله است و هر رساله‌ای در چهل باب از ابواب معارف.

و برادر او به نام حکیم ملا محمدحسین هم از علما و مفسرین بنام است که تفسیر کبیری به فارسی تألیف نموده است.

و فرزندش ملا صدرالدین بن قاضی سعید نیز از فضلا و محدثین شهر قم بوده که کتاب اصول کافی را در این شهر تدریس می‌نموده است و در سال ۱۱۶۰ هجری وفات نموده است.

باری قاضی سعید در عصر شاه عباس ثانی صفوی می‌زیسته و از نظر تسلط بر شرعیات، منصب قضاوت قم بدو مفوض گردید. تولدش در سال ۱۰۴۹ هجری و رحلتش به سال ۱۱۰۳ در قم اتفاق افتاد.

۶۲. مولانا میرزا محمد مشهدی قمی (صاحب تفسیر کنز الدقایق)

مفسر بزرگ، مولی میرزا محمد بن مولی محمدرضا بن مولی اسماعیل بن جمال‌الدین قمی، دانشمندی فاضل و عالم و عامل و جامع و ادیب و محدث و فقیه و مفسر و موثق و وجیه شمرده شده است.

معظم له از تلامذه مولانا محسن فیض، محقق کاشی، بوده در نظم و نثر مهارتی کامل داشته است؛ از جمله منظومه‌ای در معانی و بیان سروده است، دارای یک صد بیت که آن را نجاح الطالب نامیده. او را کتاب بزرگی است در اعمال سال به فارسی و تفسیر دقیق و کبیری است به نام کنز الدقایق که هیچ یک از علمای قدیم و جدید چنین تفسیر دقیق و پر فایده‌ای تصنیف نکرده‌اند.

و از تاریخ تولد و رحلتش اطلاعی در دست نیست و همین قدر مسلم است که اواخر عمر در مشهد مقدس رضوی اقامت داشته، همان جا هم وفات یافته است.

۶۳. محدث قمی (صاحب کتاب منتهی الآمال)

شیخ جلیل، حاج شیخ عباس مشهور به محدث قمی، از محدثین ثقه و وجیه عصر اخیر به شمار آمده. در علم درایه و حدیث پس از استاد خود مرحوم حاجی میرزا حسین نوری، وحید و در تهجد و تعبد فرید و در وعظ و تأثیر بیان کم نظیر بود.

معظم له پس از تکمیل تحصیلات خود در قم به مشهد مقدس هجرت کرده، سال‌ها در آنجا متوطن و پس از عزیمت آیت‌الله مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی قمی به کربلا، معظم له نیز به کربلا هجرت کرده، چند سالی در آنجا اقامت گزید و همواره به تألیف و تصنیف اشتغال داشت و قرب پنجاه مجلد کتاب از خود به یادگار باقی گذاشت.

تولدش به سال ۱۲۹۳ در قم و رحلتش به سال ۱۳۵۹ در نجف اشرف اتفاق افتاد و در ایوان یکی از حجرات جنوبی صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مجاورت مقبره استاد معظم خود حاجی نوری به خاک سپرده شد.

از تألیفات ایشان است کتاب منتهی الآمال در دو جلد و کتاب نفس المهموم در مقتل حسین مظلوم (علیه السلام) و کتاب نفثة المصدور و کتاب انوار البهیة و کتاب سفینه البحار و کتاب هدیه الاحباب و کتاب غایة المنی و کتاب مفاتیح الجنان و کتاب تتمه المنتهی در حالات خلفا و کتاب بیت الاحزان و غیر آن که اغلب به طبع رسیده است.

۶۴. فیض (مورخ)

علامه و نسابة بنام و مورخ اسلام حجت الاسلام آقای میرزا عباس فیض فرزند مرحوم آیت‌الله فیض از احفاد محقق ثانی مولانا محسن فیض کاشانی است که از بزرگ‌ترین مصنفین و مؤلفین اسلامی در عصر حاضر شمرده شده. فعالیتش در راه تألیف و تصنیف بی‌نظیر و مخصوصاً در علم تاریخ و انساب واجد مهارتی بسزا بوده، در فن ترسل و انشا احاطه و تسلط تامی را دارا می‌باشد.

تولدش به سال ۱۳۲۸ قمری در قم اتفاق افتاد و تحصیلات خود را در قم به پایان رسانیده؛ ادبیت را از ادیب مرحوم شیخ محمدحسین علامه و فقه را از آیت‌الله آخوند ملا علی همدانی و اصول را از مرحوم حجت الاسلام آقا میرزا محمد همدانی و علوم نظری را از محضر مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فراگرفته است، و به واسطه مرحوم آیت‌الله فیض از محدث نوری روایت می‌کند.

معظم له را تألیفات و تصنیفات بسیاری در علوم و فنون مختلفه از تفسیر و رجال و انساب و تاریخ و نحو می باشد که تا شصت و پنج مجلد احصا گردیده؛ از آن جمله است:

۱. کتاب انجم فروزان در تاریخ قم و تاریخچه آستانه فاطمه معصومه علیها السلام که چاپ شده است.
۲. کتاب بدر فروزان در تاریخ آستان قدس رضوی که چاپ شده است.
۳. کتاب جدی فروزان در آیین تشیع که چاپ شده است.
۴. کتاب کاظمین در دو جلد که جلد اول آن به طبع رسیده است.
۵. تاریخ کربلا در دو جلد.
۶. تاریخ نجف.
۷. تاریخ سامرا.
۸. تاریخ ری.
۹. تاریخ پاکستان در ده جلد که جلد اول آن به طبع رسیده است.
۱۰. کتاب قم و روحانیت که چاپ شده است.
۱۱. کتاب خلاصة المقال در احوال ائمه و آل در دو جلد که جلد اول آن چاپ شده است.
۱۲. کتاب ندای حقیقت در حقایق دین مبین اسلام.
۱۳. کتاب راهنمایان توحید در حالات پیامبران.
۱۴. کتاب راهنمای ایران در تاریخ بلدان.
۱۵. کتاب سلسله الذهب در انساب.
۱۶. کتاب رهبانان اروپا با مبلغ اسلام.
۱۷. کتاب شقایق.
۱۸. کتاب ظلمتکده خرافات.
۱۹. کتاب ضجه بینوایان.
۲۰. کتاب مدینه فاضله.

۲۱. کتاب صراط مستقیم.
۲۲. کتاب دوزخ‌نامه.
۲۳. کتاب زیور زنان.
۲۴. کتاب فیض‌نامه.
۲۵. کتاب طلیعه سعادت.
۲۶. کتاب وجوه المله.
۲۷. کتاب حل المشکلات در تفسیر آیات مشکله قرآنی.
۲۸. کتاب لثالی پراکنده در مسائل متفرقه.
۲۹. کتاب عفریت جهل.
۳۰. کتاب حشرات محشر.
۳۱. کتاب قلعه فولادین.
۳۲. کتاب کشتی طوفانی.
۳۳. کتاب رجال فیض.
۳۴. کتاب ترک دنیا.
۳۵. کتاب ذخیره.
۳۶. کتاب یوسف کنعانی.
۳۷. کتاب ثمره هستی.
۳۸. کتاب خلد برین.
۳۹. کتاب غزاله، و غیر آنها.

بخش سوم

در حالات فقها و مجتهدینی که مرجعیت عامه داشته
و شهرت جهانی یافته، دارای آثار علمی هم می‌باشند
از قرن یازدهم تا این تاریخ

۶۵. سید بحرالعلوم (صاحب مصابیح)

علامه جلیل، مولانا السید مهدی بن السید مرتضی بن السید محمد الطباطبائی
البروجردی؛ این بزرگوار از بزرگ‌ترین مراجع شیعه در اوایل قرن سیزده هجری
شمرده شده، چشم زمانه در جامعیت و شاخصیت نظیر او را کمتر دیده است و
برای او کراماتی نقل گردیده است.

معظم له از اجله سادات طباطبایی و از اهل بروجرد بوده که با خاندان شرفای
مکه بستگی و نسبت دارد.

بحرالعلوم از بزرگ‌ترین تلامذه علامه زمان آقا محمدباقر بهبهانی است و او را
تلامذه بسیاری است که اکثر آنان از علمای بنام امامیه شمرده شده‌اند.

از جمله تلامذه ایشان شیخ عارف احمد احسایی و علامه جلیل میرزا محمد
اخباری و عالم جامع حاج ملا احمد نراقی و همچنین حاج محمدابراهیم کلباسی و
شیخ عبدالعلی بحرانی و سید محسن کاظمی و شیخ جعفر نجفی و سید جواد
عاملی و مفسر شهیر سید عبدالله شُبَّر و غیر آنان که همگی از اساتید و اساتین دین
مبین بوده‌اند، می‌باشند.

تولد آن بزرگوار به سال ۱۱۵۵ در کربلا و رحلتش در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف اتفاق افتاد.

و ماده تاریخ رحلتش در یک مصرع مرکب از چهار کلمه که هر یک جداگانه ماده تاریخ است، جمع گردیده است و آن مصرع این است: یغرب غریب بغری. بالجملة، سید چندین سال در نجف اشرف دارای ریاست تامه با وجاهت عامه بود و در جزیره العرب و ایران و هندوستان اشتهار عجیبی تحصیل نمود و او را تألیفات چندی است؛ از جمله: کتاب مصابیح، منظومه‌ای در فقه به عربی و کتاب رجال شرح وافیة در اصول، و غیر آن.

از عجیب‌ترین سرگذشت‌ها که برای بحرالعلوم اتفاق افتاده، داستان مکالمه ایشان با امام مکه در سفری است که آن مرحوم به زیارت کعبه مشرف گردید. در آن زمان علمای مکه حتی شب‌ها در صحن مسجدالحرام اجتماع کرده و در نور چراغ تا پاسی از شب به تدریس اشتغال داشتند. بحرالعلوم هم به تدریج برای خود در حوزه علمیه جای باز کرده، بر حسب خواهش علمای مکه به تدریس مشغول گردیده، در مدت کوتاهی سیل طلاب و علمای مکه به مجلس درس وی سرازیر گردیده، محضر درسش مجمع افاضل اهل سنت و جماعت گردید؛ زیرا فقه مذاهب اربعه را تدریس می‌فرمودند.

و پس از چندی یک روز امام جمعه مکه او را به منزل خود دعوت نموده، به کتابخانه شخصی خویش برد و بحرالعلوم از میزبان پرسید:

در این کتابخانه چه دارید؟

امام جمعه این آیه را از قرآن تلاوت نمود که ﴿فِيهِ مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ یعنی آنجاست آنچه که دل می‌خواهد و دیده از دیدنش لذت می‌برد.

بحرالعلوم از چندین کتاب سؤال کرد که در این کتابخانه وجود دارد یا خیر؟ و امام جمعه جواب داد که ندارم.

از جمله سؤال فرمود: آیا کتابی که ابوحنیفه در احوال رجال دارد، دارید یا خیر؟

امام جمعه گفت: آن را دیده‌ام، ولی ندارم. آن وقت بحرالعلوم به مناسبت کتاب شرحی دربارهٔ ابوحنیفه و دامنهٔ معلومات وسیع او توصیف و تمجید فرمود و سپس گفت:

ابوحنیفه آن عالم بزرگ که در عصر خود هم طرازی نداشت، در کتاب رجال خود از امام جعفر صادق علیه السلام توصیف‌ها نموده و می‌نویسد:
 هنگامی که من افتخار شاگردی او را داشتم، هر روزی ۷۰ مسئله در فروع فقه از وی دریافت می‌کردم.

این سخن با توجه به تعداد بیش از هزار نفر محدثین و علمای آن عصر که در محضر امام صادق علیه السلام بوده‌اند و هر کدام دست کم چون ابوحنیفه هفتاد مسئله علمی روزانه از وی می‌آموخته‌اند، می‌رساند که آن امام تا چه پایه جامع و کامل بوده است.

امام جمعه با توضیحات بحرالعلوم سخت ناراحت و متفکر گشته، تسلیم او گردید و پس از یک سال برای مرتبهٔ دوم او را به منزل خود دعوت نمود و چون سید به خانهٔ وی درآمد، او را در بستر احتضار یافت.

امام جمعه سید را به بالین خویش خوانده، چنین گفت:
 از روزی که دربارهٔ امام صادق علیه السلام حقایقی بیان داشتی، من به کاوش و تحقیق پرداختم تا در این سن (هشتاد سالگی) به مذهب شیعهٔ جعفری گرویده و در این وصیتنامه تو را وصی خود قرار داده‌ام تا مرا به اصول مذهب جعفری کفن و دفن کنی.
 امام جمعهٔ مکه این بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مرحوم بحرالعلوم همان روز وی را غسل داده، کفن کرد و با حضور ورثهٔ متوفای به خاک سپرد. اما همین که تاریکی شب بر شهر مکه مستولی گشت، سید با کمک ساریبانان شیعی که از جبل عامل آمده بودند، پنهانی به جانب شام و عراق حرکت فرمود؛ زیرا شهرت شیعه شدن امام جمعه در اثر تبلیغات ایشان به سمع مردم رسیده، در مکه منعکس و اهل عناد و تعصب را بر ضد وی برانگیخت و تودهٔ عوام با یکدیگر تباری کرده بودند که آن بزرگوار را در صحن مسجد الحرام سنگسار نمایند.

۶۶. محقق قمی (صاحب قوانین)

مولانا ابوالقاسم بن مولا محمدحسن الجیلانی معروف به میرزای قمی محقق مدقق و فاضلی کامل بوده که علمای رجال او را به عناوین رئیس العلماء الاعلام و مولی فضلاء الاسلام شیخ الفقهاء المتبحرین وملاذ العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین الَّذِي شَأْنُهُ اجْلٌ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْبَيَانِ وَالتَّقْرِيرِ وَكَانَ لِلَّهِ وَرِعًا جَلِيلًا وَبَارِعًا نَبِيلًا كَثِيرَ الْخُشُوعِ وَعَزِيْزُ الدُّمُوعِ دَائِمُ الْاٰتِنِ بَاكِي الْعَيْنِ، توصیف کرده‌اند.

محقق قمی که پس از هفت قرن دوره قحط علمی در اوایل قرن سیزدهم طلوع کرده، شهر قم را به زیور علم و دانش بیاراست، پدرش مولی محمدحسن اهل قریه شفت از توابع رشت بود.

و چون تا آن زمان هنوز اصفهان مرکز علم و دارای مدرسین بزرگ بود که طلاب از هر گوشه برای کسب کمال بدانجا روی می‌آوردند، نام برده بدین منظور به اصفهان منتقل گشته، خدمت علمای بزرگ تلمذ نموده. بعداً برای اجرای حکومت شرعیه به محال جاپلق ره‌سپار و در قریه دره باغ سکونت گزیده و در همان جا صبیئه مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله بروجردی استاد خود را به عقد ازدواج درآورده و از این دختر پسری به وجود آمد به نام ابوالقاسم (میرزای قمی).

این پسر چون به سن رشد رسید، ادبیات و مقدمات را از پدر خود فراگرفته، فقه و اصول را نزد عالم جلیل سید حسین خوانساری تلمذ کرده، به جانب عتبات عالیات هجرت نمود و در خدمت حجت الاسلام آقا محمدباقر بهبهانی علوم نظری را کسب کرده، پس از نیل به مقام اجتهاد به جانب جاپلق مراجعت فرمود.

میرزای قمی چند سالی را در جاپلق اقامت گزیده، چون محیط را قابل پرواز ندید و از طرفی، اهل علمی در آن سامان وجود نداشت، ناچار به اصفهان سفر کرده، در مدرسه کاسه‌گران به تدریس پرداخت.

و بعضی از فضلاء شهر بر کثرت تلامذه وی حسد برده، از در اهانت به عداوت وی کمر بستند. ناچار در سلطنت کریم خان زند از آنجا هم مأیوس گشته، به جانب شیراز ره‌سپار گشت.

میرزای قمی سه سال در شیراز اقامت گزید و مرحوم شیخ عبدالنبی شیرازی و فرزندش شیخ مفید چون فقر و تهی دستی او را مشاهده کردند، مبلغ دویست تومان برای او هدیه فرستادند و به علمای اصفهان درباره او توصیه نمودند.

میرزا مجدداً به اصفهان بازگشت و با خرید کتب مورد نیاز تا آخر دولت زندیه در آن شهر به مطالعه و مباحثه می‌گذرانید و چون لطفعلی خان زند از آغا محمد خان قاجار شکست خورد و دولت زندیه برای همیشه از بین رفت، میرزا از اصفهان به جانب قم که بر خلاف گذشته شهری بی‌سر و صدا و بدون معارض شده بود، ره‌سپار و چون وضع را موافق طبع دید، متوطن گردید.

و چون فتحعلی شاه بر اریکه سلطنت جلوس نمود، در نخستین سفری که به قم آمد، بر کرامت اخلاقی و مراتب فضل و کمال میرزا پی برده، برای زیارت او به مسجد جامع قم رفته، در شمار مأمومین قرار گرفته، نماز ظهر و عصر را به آن بزرگوار اقتدا نمود و در اولین ملاقات طوق ارادت وی را به گردن کشید.

تجلیل و تعظیم فتحعلی شاه، یک چنان پادشاه مقتدری از میرزای قمی تا جایی که طبق مسموع در رکاب او پیاده راه می‌رفت، چنان میرزای قمی را بزرگ ساخت که صیت جلال و عظمتش به اطراف و اکناف پیچیده، از هر گوشه و کنار جمعی از اهل فضل و کمال برای درک محضر و استفاده و استفاضه از محضر درس وی به جانب قم متوجه گردیده که از میان آنان علمای بنامی مانند حاج محمدباقر مجتهد اصفهانی، حاج ملا احمد نراقی، حاج ملا محمد کزازی، حاج ملا محمد کاشانی، حاج سید اسدالله بروجردی، حاج سید شفیع جاپلقی، حاج سید اسماعیل قمی، آمیرزا ابوطالب قمی، آمیرزا علیرضا قمی که هر یک در جای خود یکی از اعلام ایران شمرده شده‌اند، می‌توان نام برد و در نتیجه، شهر قم حوزه علمیه اصفهان را تحت الشعاع خود قرار داده، توجه قاطبه مسلمانان را به جانب خویش جلب کرد. از آثار محقق قمی تعمیر اساسی از مسجد جامع قم می‌باشد که در شرف انهدام بود و فتحعلی شاه بر حسب پیشنهاد معظم له به تعمیر اساسی آن همت گمارد و از تألیفات آن بزرگوار یکی کتاب قوانین در اصول است و دیگری کتاب غنائم

در فقه و کتاب سؤال و جواب در سه جلد از طهارت تا دیات، و سایر تصنیفاتی که در کتب مبسوطه ضبط است.

و چنانچه مسطور افتاد، فتحعلی شاه قاجار را با آن جناب الفت و محبتی به کمال بود. در نتیجه، در یکی از مصاحبات محقق قمی به شاهنشاه فرمود:

پادشاه! از ظلم بپرهیز و عدالت را پیشه خویش ساز؛ زیرا می‌ترسم از جهت انس و محبتی که مرا با تو هست، نظر به مفاد آیه شریفه ﴿وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ مستوجب آتش دوزخ گردم.

و فتحعلی شاه در پاسخ عرضه داشت: مرا اطمینان قلبی است که به حکم روایت: «هر که را با هر چه در این دنیا محبت باطنی باشد، در قیامت با آن محشور خواهد شد، اگرچه سنگی باشد»، من هم چون با آن جناب محبت و ارادت دارم، در بهشت با شما محشور خواهم شد.

معروف است که چون پادشاه را ریشی بلند بود، چنانچه از شال کمر او می‌گذشت، موقعی محقق قمی دست بر ریش پادشاه کشیده، فرمود: عدل کن عدل وگرنه می‌ترسم که این ریش با آتش جهنم بسوزد.

بالجمله، میرزای قمی قرب هشتاد سال عمر کرد و در سال ۱۲۳۱ قمری دار فانی را وداع گفته، در مقبره شیخان قم به خاک سپرده شد و مدفن او دارای بقعه و گنبدی از کاشی و مزار عمومی و مورد توجه و نذورات مردم می‌باشد. در تاریخ رحلت وی گفته‌های چندی است؛ از جمله: «از این جهان به جنان صاحب قوانین رفت» و یا «نقطه مشکین ربای از ناف مشکین غزال».

۶۷. آیت‌الله حائری یزدی

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی یکی از بزرگ‌ترین علما و فقها و یکی از مراجع بزرگ تقلید ایران و مؤسس حوزه جلیله علمیه قم، واجد ملکات فاضله ملکوتی و مکارم اخلاقی، در بین طبقات مختلفه مردم محبوبیتی بسزا و خارق العاده داشته‌اند. مرحوم آیت‌الله حائری در قریه مهرجرد یزد در سال ۱۲۷۶

هجری قمری متولد گردیده، علوم مقدماتی را در شهر یزد تحصیل کرده، سطوح عالی و علوم نظری را در سامرا و نجف اشرف فرا گرفته و از محضر درس اساتید بزرگی از جمله مرحوم آیت‌الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بهره کامل برده، ولی بیشتر در محضر درس آیت‌الله مرحوم سید محمد فشارکی حاضر بودند و از فضلا و مدرسین حوزه درسی سامرا و مورد علاقه تام آن فقیه سعید شمرده شده‌اند و نیز درک فیض محضر درس مرحوم آیت‌الله آقا میرزا محمدتقی شیرازی را کرده بودند.

در سال ۱۳۳۱ بر حسب دعوت آقای حاج آقا محمود عراقی و به همراهی معزّی الیه به ایران مراجعت و در اراک متوقف و به تشکیل حوزه علمیه جدیدی در همان جا اقدام نمودند تا در سال ۱۳۴۰ قمری مرحوم آیت‌الله آقای فیض معظم له را از اراک به قم کتباً دعوت و این دعوت را با اعزام مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا سید حسن برقی که خود از علمای بنام این شهر بودند، تأکید نمودند. در نتیجه، معظم له در فروردین ماه سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۳۴۰ قمری) به قم عزیمت و در این شهر رحل اقامت افکنده، حوزه نوین اراک هم به تبعیت از معظم له به قم منتقل و تدریجاً به همت والای آن بزرگوار روزبه‌روز وسیع‌تر و پر جمعیت‌تر و جهان‌افروزتر گردید.

ترمیم و تعمیر مدارس قدیمه و ساختمان‌های فوقانی شمال و غرب مدرسه فیضیه و تأسیس کتابخانه در آن مدرسه در سال ۱۳۴۹، ساختمان بیمارستان سهامیه، قبرستان نو از ثلث مرحوم حاج محمدابراهیم سکویی، ساختمان صدها خانه برای سیل زدگان قم (۱۳۱۴ شمسی) ایجاد سد رودخانه از مجاورت مدرسه فیضیه تا خیابان صفاییه همه و همه از آثار فراموش نشدنی آن بزرگوار است.

از تألیفات معظم له کتاب درر الاصول و کتابی در صلاة استدلالی که هر دو چاپ شده و چندین کتاب دیگر که به چاپ نرسیده است، می‌باشد.

رحلت آیت‌الله حائری یزدی به سال ۱۳۵۵ در قم اتفاق افتاده، با تشییع و تجلیل کم سابقه‌ای در عمارت مدرس مسجد بالاسر حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردیدند.

ماده تاریخ هجرت آن مرحوم - علیه الرحمه - از اراک به قم برابر با سال قمری «حاجی شیخ عبدالکریم یزدی» و جمله «حاج شیخ عبدالکریم» برابر با سال شمسی می‌باشد.

۶۸. آیت‌الله قمی

مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبایی قمی از مراجع تقلید شیعه و یکی از بزرگ‌ترین علما و دانشمندان زمان خود بودند. معظم له از سادات جلیل طباطبایی و در زهد و ورع ممتاز بودند. نسب شریف ایشان با ۲۷ واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام منتهی می‌گردد.

والد محترمشان مرحوم حاج سید محمود بود که شخصاً از طبقه اخیار و ملاکین بزرگ قم محسوب و بنای تیمچه بزرگ در قم از آثار ایشان می‌باشد.

تولد آیت‌الله طباطبایی در سال ۱۲۸۲ در قم و مقدمات و ادبیات را در همان جا فرا گرفته و برای فراگرفتن سطوح به تهران عزیمت و پس از تکمیل سطوح نزد اساتید فن در سال ۱۳۰۵ به عتبات عالیات هجرت و از محضر درس مرحوم آیت‌الله آقای آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و مرحوم آیت‌الله آقای آقا سید محمدکاظم یزدی طباطبایی بهره کافی برده، بعداً برای درک محضر درس مرحوم آیت‌الله آقای امیرزا محمدتقی شیرازی به سامرا عزیمت نموده، در ۱۳۳۱ با اخذ مدارک اجتهادی از تمام اساتید، به ایران بازگشت و در مشهد مقدس رحل اقامت افکنده و در رأس علمای خراسان قرار گرفتند.

حضرت آیت‌الله قمی در سال ۱۳۵۴ به عللی از مشهد به مرکز و پس از توقف قریب به دو ماه در تهران به عتبات عالیات هجرت کردند و در سال ۱۳۶۲ به عزم زیارت مشهد مقدس رضوی به ایران عزیمت و با تجلیل کم نظیری شهر به شهر تا مشهد مقدس عزیمت و در مراجعت از مشهد که مصادف با نخست‌وزیری مرحوم سهیلی بود، مدت بیست و پنج روز در تهران اقامت و درخواست‌هایی از دولت

نمودند که از قم آیت‌الله آقای فیض و آقای صدر و آقای خوانساری تأیید و برای مساعدت و همکاری با ایشان به مرکز رفتند و در نتیجه، با پاره‌ای از درخواست‌های ایشان به شرح زیر موافقت گردید:

۱. آنچه راجع به حجاب زنان تذکر فرموده‌اند، دولت عملاً این نظریه را تأمین نموده است و دستور داده شد که متعرض نشوند.

۲. در موضوع ارجاع موقوفات، خاصه اوقاف مدارس دینی به مصارف مقرر آن، از چند ماه قبل دولت تصمیم گرفته است که بر طبق قانون اوقاف و مفاد وقفنامه‌ها عمل نماید و ترتیب این کار هم داده شد و این تصمیم دولت نیز تعقیب خواهد شد.

۳. در باب تدریس شرعیات و عمل به آداب دینی، برنامه‌های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع الشرایط، چنان‌که در قانون شورای عالی فرهنگ قید شده، منظور خواهد شد و راجع به مدارسی که عنوان مختلط دارند، در اول ازمینه امکان مدرسه پسران از دختران تفکیک خواهد شد.

۴. در باب تعمیر بقاع مطهره ائمه، به وزارت امور خارجه دستور مؤکد داده شده که اقدامات سابق خودشان را تعقیب و نتیجه بعداً به اطلاع خاطر شریف خواهد رسید.

۵. در باب اصلاح ارزاق عمومی در کشور مشغول اقدام است که از هر حیث آسایش عامه تأمین شود.

معظم له در ربیع الاول ۱۳۶۶ در بیمارستان بغداد رحلت نموده و جنازه ایشان را با تجلیل شایانی به نجف اشرف نقل و در یکی از بقاع صحن مطهر حضرت امیرعلیه السلام به خاک سپرده‌اند و ایشان را فرزندان براننده‌ای است که در کربلا و مشهد و تهران دارای محراب می‌باشند و ارشد فرزندان معظم له مرحوم حاج آقا محمد طباطبایی بود که مردی خیرخواه و دین‌پناه و مورد وثوق اختیار بوده و گام‌های بلندی در راه عمران ابنیه خیریه برداشت و در سال جاری رحلت یافت. بنای

صحن وسیع و گنبد و گلدسته امامزاده جلیل سید محمد، بین شهر کاظمین و سامرا که مزار عمومی است با موتور برق و آب و همچنین سقف و تزیین صحن موزه با کاشی‌کاری‌های بدیع و آینه‌کاری‌های منیع در آستانه قم و مغازه‌های مجاور صحن مطهر (خیابان ارم) که موقوفه آستانه مقدسه شده است، از جمله آثار خیریه آن مرحوم می‌باشد.

۶۹. آیت‌الله صفایی حائری (صاحب حاشیه بر کفایه)

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی صفایی قمی که به واسطه مرجعیت و اقامت طولانی در کربلا به حائری معروف گشت، از علمای بنام قم و از دانشمندان پارسا و مدرسین بزرگ حوزه علمیه بود.

معظم له در اواخر عمر به قم مراجعت نمود و در سال ۱۳۵۸ وفات یافت. تولد ایشان به سال ۱۲۹۹ در قم اتفاق افتاده است. وی علوم مقدماتی را در قم و تهران فراگرفته، در سال ۱۳۱۷ برای فراگرفتن علوم نظری به نجف اشرف عزیمت و پس از استفاضه از محضر درس اساتید بزرگی چون آیت‌الله آقا سید محمدکاظم یزدی و آیت‌الله ملا محمدکاظم خراسانی در سال ۱۳۲۵ به سامرا هجرت و از محضر درس آیت‌الله آقا میرزا محمدتقی شیرازی بهره‌وفی برده، در سال ۱۳۳۷ به کربلا منتقل و در شمار علمای طراز اول آن شهر قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ به موطن خویش (قم) بازگشت نمود. در این شهر نیز دارای مرجعیت بود.

از تألیفات ایشان است حاشیه بر کفایه که به طبع رسیده است.

و از فرزندان معظم له است حجت الاسلام آقای حاج شیخ عباس صفایی که از فضیلتی حوزه علمیه شمرده شده، به جای پدر در مسجد نو قم امامت می‌کند و ایشان را تألیفاتی است؛ از جمله در حالات سیدالشهداء علیه السلام و دیگری در احوال رسول اکرم صلی الله علیه و آله که هر دو به چاپ رسیده است. و فرزند دیگر ایشان مرحوم عبدالصاحب صفایی است که در شمار وکلای قم نام برده خواهد شد.

۷۰. آیت‌الله فیض

مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا محمد فیض قمی از علمای برجسته و از پیشوایان و مقتدایان و اکابر مفتیان عصر خود شمرده شده، دارای شاخصیت تامه و مقبولیت عامه بوده‌اند. آیت‌الله فیض مؤسس اولیه حوزه علمیه قم به سال ۱۳۳۶ قمری و قریب چهل سال در این شهر دارای مرجعیت عامه بوده، پس از رحلت آیت‌الله حائری چند سالی هم در رأس حوزه علمیه قم قرار داشتند. معظم له از احفاد عارف ربانی مولانا محسن فیض کاشانی است که نامش در سرلوحه مشاهیر عالم روحانیت ثبت و مزار شریفش در کاشان است.

مرحوم آیت‌الله فیض در سال ۱۲۹۳ قمری در قم متولد شد و مقدمات و سطوح را همان جا تحصیل نموده، حکمت و عرفان را در تهران فراگرفته و در سال ۱۳۱۷ به نجف اشرف عزیمت و از محضر درس آیت‌الله آخوند خراسانی و غیر ایشان در علوم نظری استفاده کافی کرده و در سال ۱۳۲۳ برای سیر افکار حضرت آیت‌الله شیرازی به سامرا هجرت نموده و در آنجا به تدریس علوم نظری نیز پرداخته و فوق‌العاده طرف توجه و مورد ارجاع احتیاطات آن مرحوم قرار گرفته و در شمار فضیلتی اصحاب سامرا شمرده می‌شدند.

در سال ۱۳۳۳ بر حسب دعوت اهالی قم با اخذ مدارک اجتهادی از جمیع اساتید به قم مراجعت فرموده و در رأس علمای آن زمان قرار گرفتند و در سال ۱۳۳۶ برای ایجاد نهضت علمی مصمم و در نتیجه، مدارس چندی از جمله مدرسه فیضیه و دارالشفاء و مدرسه خان را که اغلب حجرات آنها انبار زغال بقال و علّاف و سوختدان حمام شده و به کلی از عنوان مدرسه خارج گشته بود، از ید غاصبین انتزاع نموده و به تعمیر اساسی آنها پرداخته و تمام حجرات را مسکن اهل علم ساخته و دوباره شهر قم را پس از یک قرن که آن یک‌صد سال را دوره قحط علمی می‌توان نام نهاد، از نو به زینت علم و زیور دانش آراسته گردانید (توضیح آنکه از سال ۱۲۳۱ که تاریخ فوت میرزای قمی - علیه الرحمه - صاحب قوانین است، تا آن تاریخ وضع مدارس به همان کیفیتی بود که عرض شد).

مرحوم آیت‌الله فیض برای توسعه و نگاه‌داری تشکیلات، خود را به استعانت دیگران نیازمند دیدند. بالاخره، پس از مشاوره با سایر علمای نامی قم از جمله مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد ارباب و مرحوم آیت‌الله آقا شیخ مهدی حکمی و مرحوم آیت‌الله آقا شیخ ابوالقاسم قمی، در سال ۱۲۴۰ از مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی که تا آن وقت در اراک متوقف بودند، به قم دعوت کرده و معظم له را با تجلیل بی‌نظیری استقبال کردند و به حوزه علمیه قم رونق بیشتری بخشیدند تا جایی که با حوزه نجف سرهمسری برداشت.

و از فرزندان ایشان است نویسنده گران‌مایه و دانشمند فرزانه و مورخ بصیر حضرت حجت الاسلام آقای آقا میرزا عباس فیض که تألیفات ذی‌قیمت و یادداشت‌های گران‌بهایی در تاریخ دارند و از مؤلفات معظم له تاکنون متجاوز از ده جلد به زیور طبع آراسته گردیده است.

مرحوم آیت‌الله فیض را تألیفاتی است که از بین آنها کتاب الفیض در عدم تنجس متنجس و طهارت آب قلیل و مناسک حج به چاپ رسیده است.

رحلت معظم له در اسفندماه ۱۳۲۹ شمسی (۱۳۷۰ قمری) اتفاق افتاد و با تشییع بی‌نظیری در جلو ایوان طلای صحن عتیق قم به خاک سپرده شده‌اند. وقوع ترور سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت در مجلس فاتحه آن مرحوم در مسجد شاه رخ داد.

۷۱. آیت‌الله خوانساری

مرحوم آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری از سادات جلیل موسوی و از برجسته‌ترین دانشمندان اسلامی و از جمله مفتیان شیعه امامیه در عصر خود بوده است.

آیت‌الله خوانساری سیدی کریم النفس و جلیل القدر و شدید الورع و کثیر الفضل شمرده شده، در جدت نظر و جودت فهم تحقیق و تدقیق، در حوزه علمیه قم کم‌نظیر، جامع معقول و منقول و از مدرسین بنام حوزه جلیله علمیه در قم شناخته می‌شد.

تولدش به سال ۱۳۰۶ قمری در خوانسار و تحصیلات مقدماتی را در همان جا انجام داده و برای فراگرفتن علوم نظری به نجف اشرف ره‌سپار و از محضر درس آیت‌الله آقا ضیاء‌الدین عراقی و آشیخ فتح‌الله اصفهانی بهره برده، در سال ۱۳۳۸ به ایران بازگشت. در اراک ملازم درس حضرت آیت‌الله حائری بوده، در سال ۱۳۴۰ به معیت معظم له به قم عزیمت و جزء فضیله‌ی حوزه علمیّه قم شمرده می‌شد و پس از رحلت آیت‌الله حائری دارای مرجعیت و شاخصیت گشته، به اقامه نماز جمعه که سال‌ها منسوخ بود، در مسجد امام و مدرسه فیضیه قم قیام کرد و از مفاخر ایشان صلاة استسقا و باریدن باران بود، در سال ۱۳۲۱.

وفات معظم له به سال ۱۳۳۱ شمسی در همدان روی داد و جنازه معظم له را به قم نقل داده و در عمارت مدرس مسجد بالاسر دفن نمودند.

۷۲. آیت‌الله صدر

مرحوم آیت‌الله حاج سید صدرالدین صدر از سادات جلیل موسوی و از اعظام علمای قم و مفتیان شیعه امامیه در عصر خود بوده است.

آیت‌الله صدر به صفت شرافت و اصالت و سمت جلال و نباهت و به کمال تواضع موصوف و به غایت تقوا و طهارت معروف، واجد علم و حلم با بسط ید و نفاذ حکم و استقامت عقیده و اصابت رأی بود.

تولد آیت‌الله صدر به سال ۱۲۹۹ قمری در شهر کاظمین اتفاق افتاده. تحصیلاتش در نجف اشرف در خدمت اساتید بزرگ بوده و در سال ۱۳۵۴ قمری از مشهد به قم عزیمت نمود و از محضر درس آیت‌الله حائری بهره کافی برده بود. پدر بزرگوارش آیت‌الله حاج سید اسماعیل صدر و جد ماجدش مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر و همچنین اسلاف او یکی پس از دیگری همه از اعظام علمای امامیه و مفتیان فرقه اثنا عشریه بوده‌اند.

رحلتش در ربیع الآخر سال ۱۳۷۳ و مدفنش در عمارت مدرس مسجد بالای سر حضرت معصومه علیها السلام و از آثار قلمی ایشان است: کتاب المهدی و خلاصة الفصول که هر دو به چاپ رسیده است.

۷۳. آیت‌الله شیخ محمدحسن شیخ

مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسن (شیخ الاسلام) عالمی عامل و فاضلی کامل و در فنون علوم و رسوم دانش صاحب بینش بوده، شخصیتی تام و شاخصیتی به کمال داشته، از تلامذه بزرگ آیت‌الله مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج شیخ حسن صاحب جواهر شمرده شده، اقوال و افکار آن دو علامه بزرگوار را بر تلامذه توضیح و مورد شرح و بسط قرار می‌داده. از این جهت، در عصر حیات آن دو استاد عالی قدر شهرت و اهمیتی بی‌نظیر کسب کرده.

و آن مرحوم را تألیفات متعددی است در علوم مختلفه و از جمله کتابی است در معاد که به خواهش سلطان وقت (ناصرالدین شاه) تصنیف نموده، کتابی هم در هیئت و نجوم و ریاضیات تألیف کرده، بسیاری از کتب حکمت و کلام را نیز شرح و حاشیه نوشته است و معظم له را لطف بیان و قلمی شیوا و روان بود؛ چنان‌که کتیبه موجوده در ایوان آئینه حرم فاطمه معصومه علیها السلام در قم که بر روی سنگ مرمر حجاری شده است، از آثار ایشان می‌باشد.

و از مزایای معظم له این بود که از راه زراعت امرار معاش نموده، در وجوه شرعیه مداخلت نمی‌فرمود و باغ جدیدی در مجاورت بقعه علی بن جعفر با عمارتی زیبا و مروج بنا نهاد که مرکز مطالعه و تدریس ایشان بود. وفاتش به سال ۱۳۱۷ قمری در قم و مدفنش در وسط شیخان بزرگ واقع است. و ایشان را فرزندانانی بود؛ از جمله حجت الاسلام مرحوم آقا شیخ علی فقیه و دیگر جناب آقای عمادالدین سزاوار (سناتور) که شرح حال معظم له در فصل آینده در شمار وکلای مجلسین (ملی و سنا) مسطور خواهد افتاد.

۷۴. آیت‌الله اشراقی قمی

مرحوم آیت‌الله میرزا محمد اشراقی معروف به ارباب از مشایخ علمای این شهر شمرده شده، جامع علوم منقول و معقول بود و به نفاذ حکم و قدرت در بین علما مشخص و از تلامذه آیت‌الله حاج میرزا حسن شیرازی و مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و آیت‌الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بوده است.

معظم له در وعظ و ارشاد ممتاز و به شیرین‌زبانی و متانت در بیان مشهور و در نهی از منکر قوی‌دل و دارای طبعی سرشار بوده است.

و در جریان اردوگشی روسیه تزاری همین که قوای روسیه به نزدیکی قم رسید، معظم له پس از مشاوره با علمای اعلام شخصاً به استقبال تا چند کیلومتری شهر قم رفته و به وسیله مترجم به فرماندهی نیروی اعزامی خیر مقدم گفته، تعارفات و احترامات معموله را مرعی داشت.

و چون موضوع مهم بود، بلافاصله به عرض پطر کبیر رسانیده شد. امپراتور روس در پاسخ دستوری مؤکد صادر کرد:

اولاً، ورود افراد به شهر قم برخلاف بلاد دیگر تحت قیودات انجام گردد.
ثانیاً، فرماندهی نیرو پس از خروج از قم ملزم است رضایتنامه عالم مورد بحث (آیت‌الله اشراقی) را به ستاد کل ارسال دارد.

در نتیجه این اقدام زیان وارده از طرف قوای تزاری به قم ناچیز [بود] و قابل قیاس با سایر شهرستان‌ها نبود.

مرحوم آیت‌الله را تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب اربعین الحسینیه. وفاتش به سال ۱۳۴۱ قمری در قم و مدفنش در شیخان بزرگ این شهر می‌باشد.

معظم له را برازنده فرزندان بود؛ از جمله: حجت الاسلام مرحوم آقا میرزا محمدتقی اشراقی که چشم‌زمانه نظیر او را در وعظ و خطابه ندیده است.

و او را نیز تألیفاتی است؛ از جمله: تفسیر یوسف و تفسیر ن والقلم، و در رمضان سال ۱۳۶۸ زندگانی را بدرود گفت.

۷۵. آیت‌الله حجت

مرحوم آیت‌الله سید محمدحجت کوه‌کمره‌ای تبریزی فرزند حجت الاسلام سید علی از اجلای علمای قم و از مراجع امامیه بوده است.

معظم له در سال ۱۳۱۰ در تبریز متولد و پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی به نجف اشرف ره‌سپار و از محضر درس اساتید بزرگی چون آیت‌الله آقای آمیرزا

حسین نائینی و آیت‌الله آقا ضیاء‌الدین عراقی استفادۀ کامل برده، در سال ۱۳۴۸ به تبریز مراجعت و برای درک محضر مرحوم آیت‌الله حائری یزدی در سال بعد به قم هجرت نموده، در این شهر متوطن گردید و در زمان حیات آن مرحوم معظم له در شمار مدرسین حوزه علمیه قرار داشت و پس از فوت آن بزرگوار مرجع تقلید مردم آذربایجان بوده، دارای شاخصیت و شخصیت تمام گشته، محضر درسش مجمع افاضل طلاب گردید.

و در سال ۱۳۷۲ در قم رحلت یافت و در بقعۀ اختصاصی که در ضلع شرقی مدرسه آتی الذکر که برای مدفن خویش ساخته بود، به خاک سپرده شد.

و از آثار خیریه ایشان بنیان مدرسه مجلل و موسسۀ مستحکمی است، دارای قرب دوپست حجره تحتانی و فوقانی و مسجد وسیع، در ضلع شرقی آن دارای آب انباری بزرگ و چاهی عمیق موتوری و سردابی زیاده وسیع که عمارت پارک نایب السلطنه را هم خریداری نموده، کتابخانه مدرسه مزبور قرار دادند.

بخش چهارم
در بیان احوال مشاهیر وزرای قمی
با اشاره به آثار آنان از صدر اسلام تا حال

۷۶. استاد ابن العمید القمی (مربی صاحب بن عبّاد)

ابوالفضل محمد بن الحسین القمی معروف به استاد ابن العمید وزیر دانشمند و بی‌ماند رکن الدوله آل بویه بوده است.

معظم له در فلسفه و نجوم و علوم ادبیه و فن ترسل مهارتی به کمال داشته است و صاحب بن عبّاد وزیر معروف از زمره اصحاب او شمرده شده، به واسطه شرف مصاحبت او به صاحب ملقب گردید.

و ابن عمید در حقایق علوم عربیه ماهر و در دقایق حکم و فنون عقلیه وارد و در علم فلسفه و نجوم تخصصی به تمام داشته؛ مخصوصاً در علوم ادبیه و فن ترسل در زمان خود بلکه در تمام اعصار بدون شبیه و نظیر بوده است.

وی دارای ریاستی تامه و شاخصیتی عامه بود، همت و کرمش عمیم، در میانه وزرا کمتر نظیر داشته است و چون در کتابت و انشای بیضا داشت در شأن او گفته شد: «بَدَأَتِ الْكِتَابَةُ بِعَبْدِ الْحَمِيدِ وَخَتَمَتْ بِابْنِ الْعَمِيدِ.»

مؤلف تاریخ مصر و قاهره آورده است که چون صاحب بن عبّاد از سفر بغداد بازگشت، استاد از او پرسید که بغداد را چون دیدی؟ جواب داد: البغدادُ فی البلادِ کالاستادِ فی العبادِ.

روزی صاحب بن عباد پس از وفات استاد از در سرای او می‌گذشت و کاخ با عظمتی را که در عصر وزارت استاد مشحون از عامه طبقات علما و رجال، شعرا و فضلا و ارباب حاجات بود، تهی از سکنه و خالی یافت. در بیرون در هیچ کس را ندید؛ جز تنی چند از خدمتگزاران زیون قدیمی. در نتیجه، صاحب از روی غیرت اشعار زیر را بر زبان راند که از جمله این مصرع است:

أَيْنَ مَنْ كَانَ الدَّهْرُ يَفْزَعُ مِنْهُ؛ یعنی کجا رفت آن کسی که روزگار از او به فزع می‌افتاد. از علی بن سلیمان روایت شده است که گفت در شهر ری خانه خرابی دیدم که جز درگاه آن خانه، چیزی به جای باقی نمانده بود. چون تأمل نمودم، دانستم که کاخ ابن العمید است ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

۷۷. ابوالفتح بن العمید القمی

ابوالفتح علی بن محمد معروف به ابن العمید قمی پس از وفات پدر به مرتبه رفیعه وزارت رکن الدوله دیلمی نایل گشت و تا آخر عمر بدین سمت مستقلاً برقرار بود و به واسطه درایت و حسن کفایتی که در امور کشوری و لشکری از خود نشان داد، از ناحیه آن پادشاه به لقب ذوالکفایتین ملقب گردید و مرتبه‌اش به حدی رفیع و مقامش به اندازه‌ای منیع گشت که صاحب بن عباد با تمام عظمت و مقامی که در فضل و کمال دارا بود، برای وی مدایحی سروده و در محضر آن وزیر و در مجالس عمومی به پا خواسته، آنها را قرائت می‌نمود.

و ثعالبی در حق این وزیر می‌نویسد: «عَيْنُ الشَّرَفِ لِسَانُهُ وَسَيْفُ الْمُلْكِ سِنَانُهُ»؛ زبانش چشمه بزرگی و شرافت و قلمش شمشیر پادشاهی و سلطنت است.

و ابن خلکان مورخ معروف در شأن وی می‌نویسد که: ابوالفتح بن العمید جوانی جلیل و نبیل صاحب فضائل و فنون بوده، اشعار خوب و مطلوب می‌سروده است و به وزارت رکن الدوله از روی استقلال اشتغال داشته، رسائل دل‌پذیر می‌نوشته است.

و چون رکن الدوله در سال ۳۶۰ در اصفهان وفات یافت و پسرش مؤید الدوله بر سریر سلطنت جلوس نمود، ابوالفتح مدتی نیز وزیر او بود تا آن گاه که میانه او با

صاحب بن عباد نقار و کدورت پدید آمده، صاحب بن عباد خاطر مؤیدالدوله را بر آن وزیر مقتدر متغیر گردانید تا در سال ۳۶۶ به مصادره و مؤاخذه او پرداخته، او را زندانی ساخت و در زندان برای ارائه املاک و نفایس، ابن عمید را تحت شکنجه قرار داد، تعذیب فراوان نموده، تا جایی که آن وزیر از حیات خود نومید گشت، دانست که او را خلاص و نجاتی نباشد، هرچند هم که جمیع اموال و علاقه خویش را به آن پادشاه تسلیم نماید.

از این رو، تذکره‌ای را که جمیع ذخایر و اموال خود و پدرش را در آن ثبت نموده بود، طلبیده، در آتش انداخته، بسوزانید و چون آن تذکره بسوخت، به شخصی که موکل او بود، گفت هرچه می‌خواهی بعد از این با من بکن؛ چه که به خدا قسم به صاحب تو یک دینار از مال من وصال نخواهد داد، و همچنان در شکنجه و عذاب گرفتار بود تا جان سپرد.

۷۸. عبدالله بن عزیز قمی (وزیر امیر نوح سامانی)

عبدالله بن عزیز از مشاهیر وزرای عجم، مرجع و ملاذ ارباب سیف و قلم شمرده شده، از وزرای بالاستقلال امیر نوح سامانی است. نام برده امیر نوح را وادار ساخت تا حسام الدوله را از حکومت خراسان عزل و به ابوالحسن سیمجور تفویض نماید و نام برده پس از عزل از حکومت به عزالدوله دیلمی پناهنده گشته، از او استمداد طلبید و بالشکری که کمک گرفت، در مقام مجادله با امیر نوح برآمد. منتهاکاری از پیش نبرد و برای همیشه از مشاغل دولتی محروم ماند.

عبدالله بن عزیز در سال ۳۷۷ قمری از منصب وزارت سقوط کرده، به جانب خوارزم بشتافت و پس از چندی امیر نوح او را احضار نموده، مجدداً به وزارت خویش برگماشت.

و چون امیر ناصرالدین سبکتکین بر سلاطین سامانی استیلا یافت، عبدالله بن عزیز را به زندان افکنده، همچنان بداشت تا زندگانی را بدرود گفت.

بالجمله، عبدالله وزیری در کمال سخاوت طبع، دارای کرم و مروت شمرده شده، با فقرا و ضعفا خوش سلوکی می‌نمود و از اعانت به آنان دریغ نمی‌ورزید و در تمام مدت وزارتش خوان احسانش برای عموم واردین گسترده بود و هیچ‌گاه برچیده نگردید. و از تاریخ وفاتش اطلاع صحیحی در دست نیست.

۷۹. کمال‌الدین ثابت

کمال‌الدین ثابت بن محمد خازن القمی از وزرای صاحب سخاوت و عقل و کیاست و فهم و فراست سلطان مسعود بوده است. معظم له به علو همت و تهور و تحبّر معروف و در فن کتابت از نثر و شعر مهارتی به کمال داشته است.

کمال‌الدین از اعظام اهالی قم بوده، در عنفوان جوانی در سال ۴۲۱ به خدمت سلطان مسعود، فرمان فرمای عراق عجم، فرزند سلطان محمود سبکتکین شتافته، پس از مدتی وزارت سلطان مسعود در اصفهان به وی مفوض و چندی در سلک وزرا برقرار بود تا زمانی که عمادالدین ابوالبرکات از طرف سلطان سنجر به نام وزارت سلطان مسعود معین و حتی از ناحیه سلطان سنجر هم درباره او به رعایت احترام توصیه‌ها شده بود، در این موقع، سلطان مسعود امر وزارت را تفویض و کمال‌الدین وزیر سابق او در سلک ملازمان مسعود درآمد.

در نتیجه، میانه کمال‌الدین ثابت و مؤیدالدین منشی او با ابوالبرکات نقار و کدورتی ایجاد گردیده، در مقام عداوت یکدیگر برآمدند و با دسایس و تحریکاتی سلطان مسعود را واداشتند تا رقم عزل بر صفحه احوال ابوالبرکات بکشید.

در این موقع، کمال‌الدین محمد به مقام وزارت سلطان مسعود نایل آمد و در سال ۴۲۹ در جنگ‌هایی که بین سلطان مسعود و آل سلجوق روی داد، مساعی این وزیر شایان تقدیر بود و تا اواخر دولت سلطان مسعود و گرفتاری او به دست برادرش محمد به سال ۴۳۱ کمال‌الدین در وزارت او همچنان برقرار بود.

و پس از آن به دست سلطان محمد گرفتار گشته، به قتل رسید.

۸۰. تاج الملک قمی (به جای خواجه نظام الملک)

ابوالغنائم تاج الملک وزیر سلطان ملک شاه سلجوقی است که مدت وزارت او شاید از دو سه ماه تجاوز نکند.

تاج الملک نخست صاحب دیوان و وزیر ملکه ترکان خاتون زوجه سلطان ملک شاه سلجوقی بود، و ترکان خاتون دختر پادشاه ماوراءالنهر به جمال و کمال آراسته، سلطان را تحت تأثیر خویش درآورده بود و در اواخر سلطنت ملک شاه در سال ۴۸۴ بین خواجه نظام الملک طوسی وزیر مقتدر و با تدبیر سلطان ملک شاه با ملکه ترکان خاتون نقرار و کدورتی ایجاد گشته، کار عناد و وحشت بالا گرفت.

سبب نقرار و کدورت آن بود که آن ملکه را از سلطان ملک شاه پسری بود به نام محمود و می خواست که ولایت عهدی به فرزند وی تعلق گیرد، در حالی که خواجه نظام الملک تصمیم داشت که سلطان برکیارق، ارشد فرزندان ملک شاه ولی عهد و جانشین وی گردد؛ زیرا نام برده از سایر پسران سلطان به مزید دانش و بینش و استعداد سروری و استحقاق حکومت و رعیت پروری امتیاز تمام داشت و ترکان خاتون از این معنی آگاه گشته، در خلوت نزد سلطان به تقبیح حال خواجه مشغول بود و از جمله می گفت که خواجه را دوازده پسر است که ایشان را در چشم مردم از ائمه اثنا عشر به درجات عزیزتر گردانیده است و ممالک را بر آن جماعت تقسیم کرده، هر یک را در مملکتی حکومت و سلطنت داده است و طرق منافع را بر دیگر خواص و مقربان مسدود ساخته است.

و این کلمات در خاطر سلطان تأثیر بسزایی بخشیده، به خواجه پیغام داد که اگر تو را با ما در امور مملکتی شرکت هست، مدارک خویش را زودتر بنمای و اگر نیست، از چه جهت حکومت ولایات را بی حکم و فرمان ما به فرزندان خویش داده، در امور مملکت بر سبیل استقلال و استبداد دخالت کرده ای؟ اگر از این طریقه دست باز نداری، فرمان دهم تا دوات از پیش دست و دستار از روی سر تو بردارند.

خواجه جواب داد که موکلان قضا و قدر دوات و دستار مرا با دیهیم و افسر شاهی درهم بسته‌اند و میانه این چهار جنس مختلف ملازمت ثابت گردید، استقامت آن به سلامت این منوط و قوام آن به نظام این مربوط است.

اما وسایط به جهت خاطر ترکان خاتون کلمات زنده چندی هم بر این جملات افزوده، به سلطان رسانیدند. در نتیجه، پادشاه از جواب خواجه در خشم فرو رفته، فرمان داد که تاج الملک قمی که در دیوان ترکان خاتون بود و با خواجه کمال عداوت می‌ورزید، به تحقیق مهمات خواجه پرداخته و در کار وزارت با وی شریک باشد. در خلال این احوال، ملک شاه عازم بغداد شد و خواجه نظام الملک نیز از عقب سر وی روان گشت و چون به نهاوند رسید، یکی از فداییان اسماعیلیه به نام ابوطاهر ایوبی که در لباس متصوفه وارد بود، به امر حسن صباغ و به قولی نیز به اغوای تاج الملک، در موقعی که خواجه از بارگاه به حرم می‌رفت، پیش دوید و رقعته‌ای بر دست خواجه داد و خواجه چون به مطالعه آن پرداخت، نام برده با کاردی که در آستین داشت، زخم هولناکی بر شکم خواجه وارد ساخت. خواجه بلافاصله بر زمین افتاده، روز دیگر به جوار رحمت حق پیوست.

و پس از قتل خواجه در ۲۴ رمضان ۴۸۵ ملک شاه زمام امور وزارت را مستقلاً به تاج الملک سپرده، روز سوم شوال همان سال از بغداد به شکار رفت و در شکارگاه مریض گشته، در پانزدهم همان ماه زندگانی را بدرود گفت.

رفت در یک مه به فردوس برین دستور پیر

شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر

۸۱. مجد الملک قمی

مجد الملک ابوالفضل السعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی (برواستان یکی از مزارع و در ۴ کیلومتری قم واقع است)، وزیر هنرمند و کارآگاه سلطان برکیارق پسر ملک شاه بوده است.

شیخ عبدالجلیل رازی آورده است که مجدالملک وزیری شیعی معتقد و مستبصر عالم و عادل شمرده شده، آثار خیرات او در حرمین شریفین، مکه و مدینه، ظاهر و در مشاهد ائمه طاهرین به سادات فاطمی احسان‌های او متواتر است.

و احسان او به مرتبه‌ای بود که در مقابل یک قصیده‌ای که امیر معزی برای او خواند، هزار دینار زر سرخش عطا فرمود.

از جمله آثار او قبه و بقعه ائمه بقیع علیهم‌السلام در مدینه طیبه است که بر روی مدفن شریف امام حسن و امام زین العابدین و امام محمدباقر و امام جعفرصادق و همچنین عباس بن عبدالمطلب عم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنا نموده است.

و از جمله بناهای او بقعه عثمان بن مظعون است که اهل سنت چنین پندارند که بقعه مزبور مدفن عثمان بن عفان می‌باشد و هم از آثار خیریه اوست بقعه مجلل امامین، موسی الکاظم و امام محمدتقی در کاظمین، و مشهد عبدالعظیم حسنی در شهر ری، و غیر آن از سایر مشاهد سادات علوی و اشراف سادات فاطمی است. مجدالملک پس از عزل فخرالملک و مؤیدالملک، فرزندان خواجه نظام الملک، به مرتبه وزارت نایل شد و از وزرای لایق و مقتدر عصر خود بود.

و در سبب قتل مجدالملک نوشته‌اند که نام برده بر ممالک استیلای تام و تمامی یافته، طرق منافع امرا و ارکان دولت را مسدود ساخته بود.

و هنگامی که خبر مخالفت و نهضت سلطان محمد بن ملک شاه با برادر خود برکیارق به خراسان رسید، نام برده به قصد محاربت با لشکری لایق متوجه عراق گردید. چون به قهستان رسیدند، امرا متفقاً به سلطان پیام فرستادند که مجدالملک را تسلیم ما نمای تا به قتل رسانیم و گرنه به ملازمت سلطان محمد خواهیم شتافت. و چون سلطان دست رد بر سینه ملتمس امرا بنهاد، در مقام عصیان برآمده، به یک بار متوجه خیمه او گشتند. مجدالملک سراسیمه فرار کرده، خود را به سراپرده پادشاه رسانید. امیران به داخل خرگاه پادشاهی ریخته، وزیر را قطعه قطعه کردند و جسد او را حسب الوصیه به کربلا برده، در جوار حضرت امام حسین علیه‌السلام به خاک سپردند، و این واقعه ناگوار در اوایل سال ۴۹۳ اتفاق افتاده است.

علامه متبّع حضرت حجت الاسلام آقای میرزا عباس فیض را عقیده آن است که مسجد جامع قم از آثار مجد الملک قمی است که از ناحیه فتحعلی شاه بر حسب پیشنهاد محقق قمی، صاحب قوانین، تعمیر و ترمیم گردیده است. و نیز گنبد شمالی از گنبدهای واقعه در باغ گنبد سبز قم مدفن او می باشد که به نام بقعه سعد و سعید مشهور شده است و صحیح آن بقعه اسعد سعید است.

۸۲ شرف‌الدین قمی

شرف‌الدین ابوطاهر بن سعدالدین بن علی القمی و به قولی شرف‌الدین ابوطاهر سعد بن علی القمی، وزیر متدین و نیکو سیرت سلطان سنجر سلجوقی است که از ارباب قلم و سیاق بوده، بی‌نهایت بزرگوار، با علو همت و سخاوت، دارای حلم و وقار شمرده شده است.

شرف‌الدین در اوایل شباب از شهر قم موطن خود طریق مسافرت اختیار کرده، روی به بغداد نهاد و در سلک ملازمان سلطان ملک شاه سلجوقی انتظام یافت و در سنه ۴۸۱ که رعایای مرو از عامل خود به دربار خواجه نظام الملک شکایت آوردند، خواجه حکومت مرو را به عهده کفایت شرف‌الدین که مورد اعتماد تام و تمام او بود، واگذاشته، منشور عاملیت آن خطه را به نام وی صادر فرمود، در حالی که در آن منشور حسب الامر، خواجه شرف‌الدین را وجیه الملک خوانده بودند.

بالجمله، وجیه الملک قرب چهل سال به حکومت مرو پرداخته، صیت شهرت و عظمت و عدالت و سیاستش تمام ممالک را پر کرده بود وجیه الملک در نتیجه حسن اداره، ارتقای مقام یافته، در سال ۵۲۱ صاحب دیوان ملکه مادر سلطان سنجر گشت.

و چون شهاب الاسلام وزیر وفات یافت، کوکب اقبال وجیه الملک به اوج شرف و دولت رسیده، به منصب وزارت سلطان سنجر نایل افتاد، اما پس از مدت سه ماه زندگانی را بدرود گفت و در جوار روضه مطهره حضرت رضاعلیا در مشهد مقدس به خاک سپرده شد و در اطراف مشهد قریه‌ای بر مقبره او وقف گردیده است.

و شرف‌الدین ابوطاهر قمی را آثار خیریه بسیار در مشهد متبرکه و بلاد گوناگون است که از جمله چون در فتنه غزان به سال ۵۴۷ قبه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منهدم گردید، شرف‌الدین ابوطاهر قمی که مردی بی‌نهایت متدین و متشرع و صاحب فضل و کمال بود، از مال شخصی خود به تجدید بنای قبه منوره آن حضرت اقدام نمود و عمارات باشکوهی در اطراف روضه مطهره بنا نهاد. مدفن خویش را هم در جوار بقعه آن امام بنا کرده است. و به طوری که از قراین برمی‌آید، ساختمان آن ابنیه تا سال ۵۵۲؛ یعنی اواخر حیات وزیر مزبور ادامه داشته است.

۸۳ سعدالملک قمی

سعدالملک آوه‌ای^۱ قمی وزیر سلطان محمد سلجوقی پسر ملک شاه بوده است. معظم له پیش از آنکه سلطان محمد بر تخت پادشاهی جلوس کند، نایب و کاتب و مدیر امور خارجی او بود و چون به سلطنت رسید، منصب وزارت بالاستقلال خویش را بدو مفوض گردانید. نام برده از وزرای متواضع و بسیار خلیق و در کمال آزر و تمکین به سرانجام مهمات وزارت می‌پرداخت و چون میان سلطان برکیارق با سلطان محمد نایره قتل اشتعال ورزید و مدت آن سالیانی به طول انجامید، زمانی این و گاهی آن غلبه می‌یافتند و شهر اصفهان بدون حاکم و قافله‌سالار بود، احمد بن عبدالملک عطاش، یکی از فداییان حسن صباح که در

۱. آوه و ساوه دو قصبه قدیمی بودند که یکی ساوه مرکز اهل تسنن و دیگری آوه مرکز ثقل شیعه امامیه بود و تا قرن هشتم هجری هم دارای مدارس معمور و مشحون از طلاب علوم دینیه و مدرسین بزرگ بوده است. و چنانکه منسوب به ساوه را ساوجی می‌گویند، منسوب به آوه را هم آوجی می‌خوانند و چون ممکن است با آوج قزوین اشتباه گردد، توضیح می‌دهد که سلطان محمد سلجوقی همواره در حدود عراق عجم مخصوصاً اصفهان و ساوه و قم می‌زیسته و سعدالملک آوجی هم که از رجال برجسته آوه و از ملاکین طراز اول آن منطقه بوده، دارای خدم و حشم و در جنگ‌هایی که بین سلطان محمد و سلطان برکیارق برادر او به وقوع پیوست، کمک‌های محلی این وزیر منشأ اثر بوده، غالباً به فاتحیت سلطان محمد خاتمه می‌یافت. لذا نام برده را به وزارت خویش برگزید. بنابراین، آوه‌ای بودن سعدالملک مستند به این دلایل است.

اصفهان در باطن به تبلیغ مذهب اسماعیلیه مشغول بود، از موقعیت استفاده کرده، جمع‌کنیری را پیرو خود ساخته، به نام معلمی اطفال به قلعه محکمی به نام دژ کوه که سلطان محمد در حوالی اصفهان برای احتیاط روزهای تاریک خود بنیان کرده بود، در آمده، اکثر اهل قلعه را هم با خود متفق ساخته، زیر پرده نقشه حکومت و سلطنت طرح می‌کرد تا زمانی که سلطان محمد به بغداد سفر کرد، کار احمد بالا گرفته، به اظهار خودسری و مخالفت پرداخت.

و چون سلطان از بغداد مراجعت نمود و بر جریان اوضاع وقوف یافته، قلعه را در محاصره گرفت و مدت محاصره تا چند سالی به طول انجامید تا آن‌گاه که ذخیره غذایی قلعه‌گیان تمام شده، کار احمد زیاده دشوار گردید. در نتیجه، قاصدی محرمانه به نزد سعدالملک که در باطن به وی علاقه‌مند و شاید معتقد بود، فرستاده، مراتب را بدو پیام داد.

ناگفته نماند که جمعی از رجال اصفهان از جمله صدرالدین خجندی، قاضی القضاات، و ابوسعید هندو و شمس‌الدین عثمان، پسر مقتدر خواجه نظام‌الملک که از سطوت سعدالملک هراسناک بودند، در این موقع برای اینکه او را از نظر پادشاه بیندازند، به نام اینکه نام برده دعوت ابن عطّاش را پذیرفته، در سلک اسماعیلیه درآمد است و با احمد برکشتن پادشاه هم داستان گردیده است، مزاج پادشاه را بر سعدالملک متغیر گردانیده، او را مغضوب درگاه ساخته بودند.

باری سعدالملک در پاسخ احمد پیغام فرستاد که یک هفته دیگر خودداری کن تا این سگ را از میان بردارم.

مقارن این قیل و قال از آنجایی که مزاج سلطان دموی و مجبور بود که در هر ماه یک مرتبه خون بگیرد، تصادفاً موقع فصد پادشاه نزدیک گشته، سعدالملک مبلغ سه هزار دینار زر سرخ به ضمیمه یک خلعت فاخر برای فصد فرستاده، از او درخواست کرد تا پادشاه را با نیش تیغ زهرآلود فصد نماید.

دربان سعدالملک که از پیام احمد عطّاش و همچنین نقشه وزیر وقوف داشت، این راز را با منکوحه خویش در میان نهاد و آن زن هم معشوق دیگری داشت. در

شب وصال برای معشوق خویش عیناً تقریر کرد. در نتیجه، چند ساعتی قبل از رسیدن فصاد این خبر به گوش پادشاه رسید.

و چون فصاد وارد شده و بازوی پادشاه را فرو بست، قبل از آنکه نیش زهرآگین را با رگ دست آشنا سازد، پادشاه از روی غضب بر روی فصاد نگریسته، از مهابت سلطانی بر اعضای فصاد لرزه افتاده و صورت ماجرا معروض گردانیده. در نتیجه، سلطان دستور داد تا با همان نیش تیغ زهرآگین، فصاد را فصد کردند و بلافاصله جان سپرد.

سپس فرمان داد تا سعدالملک و اتباعش را در بازار اصفهان به قتل رسانیدند و آن زن دربان را که موجب افشای این راز و نجات سلطان شده بود، از دربان گرفته، به معشوقش سپردند و احمد عطاش هم شبانه از قلعه بیرون آمده، راه فرار پیش گرفت.

۸۴. خواجه سعدالدین محمد قمی (وزیر غازان خان)

خواجه سعدالدین محمد آوجی قمی از وزرای بزرگ مدیر و مدبر شمرده شده، دبیری فاضل و دانشمند بود، در تعظیم و تکریم سادات و علما و ترویج مذهب امامیه مساعی جمیله به ظهور می‌رسانید و شیخ علامه جمال‌الدین بن مطهر حلی که از بزرگ‌ترین پیشوایان شهیر شیعه و مشهور به علامه حلی است، رساله سعیدیه خود را به نام نامی آن وزیر به رشته تحریر کشید و از آن مرد بزرگ در نهایت درجه تعظیم و تکریم دید، و مولانا نظام‌الدین قمی نیشابوری که شرح حالش در بخش دوم مسطور افتاد، کتاب شرح مجسطی را نیز به اسم آن وزیر تألیف فرمود. بالجمله، خواجه از وزرای هنرمند و فاضل نواز بوده، به خُبرت در علم استیفا و سیاحت و متانت در انشا و کتابت بی مثل و مانند شمرده شده است.

خواجه سعدالدین پس از آنکه خواجه صدرالدین احمد زنجانی به فرمان غازانی به قتل رسید، مرتبه صاحب دیوانی و رتبه نیابت در امور جهانبانی به شرکت خواجه رشیدالدین طبیب بروی مقرر گردید و از رشحات عدل و احسان و افاقت

و امتنان آن مرد بزرگ تمام افراد ملت مستفید و مستفیض می‌گشتند و پس از چند ماهی که وزارت و نیابت داشت، جمعی از قضات و رجال درباری چون قاضی صائن‌الدین سمنانی و شیخ المشایخ محمود و سید قطب‌الدین و معین‌الدین غایچی علیه وی تشریک مساعی کرده، جمعیتی تشکیل دادند و با وزرای نام برده در مقام ضدیت برآمدند و چون سلطان غازان خان بر این کیفیت آگاه گشت، بر آنان متغیر گردیده، اکثر مخالفین را به قتل رسانید.

چو شمشیر عدالت را علم کرد بسی دست قلم‌زن را قلم کرد
و چون پادشاه در روز یازدهم شوال سال ۷۰۷ وفات یافت و در ذی‌الحجه همان سال سلطان محمد خدابنده بر سریر سلطنت جلوس نمود، به دستور زمان برادر زمام امور کشوری و لشکری را در کف کفایت و قبضه درایت آن دو وزیر بزرگ (خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین) واگذاشت و تا زمانی که آن دو وزیر در مقام موافقت با یکدیگر می‌زیستند، آفتاب دولت و اقبال هر دو از منقصدت و زوال مصون و محفوظ ماند.

تا گل نشکست عهد گلزار نشکست زمانه در دلش خار
و چون آن موافقت و اتحاد به مخالفت و ضدیت مبدل گشت، خواجه سعدالدین، سید تاج‌الدین آوجی، نقیب‌النقبای جمیع ممالک را که سیدی بزرگوار و عالی‌همت صاحب اقتدار بود، با جمعی از خواص اصحاب و نواب خویش بر آن داشت که درباره خواجه رشیدالدین به مخالفت برخیزند و سلطان محمد خدابنده از جریان مستحضر گشته، آن جماعت را احضار نموده، بنیاد حیات خواجه سعدالدین و سید تاج‌الدین و سایر خواص او را با تیغ سیاست برانداخت.

۸۵ سید تاج‌الدین آوجی قمی (نقیب‌النقبای ممالک)

سید جلیل و شهید تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن مجدالدین حسین بن علی بن زید بن الداعی در آغاز امر واعظ بود، و چون شاه خدابنده ملکه و زوجه خویش را به فتوای اهل سنت در یک مجلس به سه طلاق مطلقه ساخت و بعداً از نظر عشق و علاقه تامی که به آن زن داشت، از کرده خود نادم گردیده، در مقام رجوع به آن زن

زیبا و صاحب جمال برآمد، علما زناشویی را قبل از آنکه به عقد مُحَلَّلی درآید، برخلاف شریعت اسلام دانسته، شاه را از این عمل بازداشتند. پادشاه را از گرفتن محلل و هم بستر شدن ملکه با مرد بیگانه عار آمد و راضی نشد که زن آراسته خویش را به عقد دیگری درآورد. ناچار پریشان‌خاطر از این و آن چاره‌جویی می‌کرد.

سید تاج‌الدین که تا آن زمان مذهب تشیع خویش را مستور می‌داشت و به تقیه می‌گذرانید، در این هنگام از موقعیت استفاده کرده، به پادشاه اظهار داشت که در بین مذاهب اسلامی مذهبی هم به نام جعفری وجود دارد که انشای سه طلاق را در یک مجلس باطل می‌شمارد و بنا بر آن مذهب شما می‌توانید بدون محلل به زوجه خویش رجوع فرمایید، بلکه اصولاً طلاق‌ها باطل و ملکه در زوجیت شما باقی است.

پادشاه از شنیدن این سخن زیاده خرسند گردیده، پرسید که علمای این مذهب در کجایند؟ سید تا فردا برای تحقیق پیرامون موضوع استمهال طلبیده، روز بعد اظهار داشت که علمای آن در حله می‌باشند.

خلاصه، پادشاه سید را واداشت تا نامه‌ای به حله نوشته، شخصی را برای مباحثه با علمای مذاهب چهارگانه به سلطانیه دعوت نماید.

علامه حلی که در آن وقت در عنفوان جوانی بود، از حله برای این مهم اعزام گردید. پادشاه مجلسی مرکب از علمای مذاهب اربعه تشکیل گردانید و مقرر داشت تا علامه حلی در آن مجلس حاضر گشته، با آنان به مباحثه و مناظره پردازد و در قلب خویش فاتحیت و غلبه علامه را خواستار بود. مجلس عمومی تشکیل یافت و تمامی علمای اهل سنت حاضر گشتند و علامه از ساعت مقرر اندکی دیرتر حضور یافت.

و چون به مجلس درآمد، کفش‌های خود را زیر بغل گرفته، در نقطه‌ای که برای او تعیین شده بود، بنشست. علمای سنت عمل علامه را ناشی از نابخردی او دانسته، وی را سرزنش کردند که برداشتن کفش در چنین مجلسی حاکی از حماقت است.

علامه اظهار داشت که چون استطاعت خریداری کفش دیگری را نداشتیم، آنها را با خود برداشتم؛ زیرا در عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طایفه حنفی ربودن کفش را جایز می‌شمردند. ترسیدم که کفش‌های مرا هم در این مجلس برابند.

شیخ الاسلام حنفی که در مجلس حضور داشت، متغیرانه چنین عنوان کرد که ابوحنیفه معاصر امام صادق علیه السلام به دنیا آمده، در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده است که چنین عقیده‌ای داشته باشد.

علامه اظهار داشت: ببخشید، مالکی‌ها جایز می‌دانستند. نظام العلماء برآشفته، همین‌گونه جواب داد.

خلاصه، پس از آن به امام احمد بن حنبل و شافعی این عمل را نسبت داد و چون همگی اظهار داشتند که مؤسس مذهبشان پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمده‌اند، علامه فرمود: پس این مذاهب چهارگانه عموماً پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله طرح‌ریزی شده است، اما آیین امامیه همان آیین پیغمبر صلی الله علیه و آله است و آن مذهب تنها مذهبی است که ناجی و بحق شناخته شده است.

و بالجمله، این مباحثه عامیانه در شاه خدابنده چنان حسن اثر بخشید که نیازی به مباحثات علمی نداشت. در نتیجه، پادشاه و تمام ارکان دولت به آیین تشیع گرویدند.

باری، به سعایت خواجه رشیدالدین طیب، سید تاج‌الدین را با دو پسرش شمس‌الدین حسین و شرف‌الدین علی که کلیددار مرقد حیدریه در نجف و مرقد سیدالشهدا علیه السلام در کربلا بودند، در کنار دجله بغداد حاضر ساخته، بدو دو فرزند او را در حضور پدر سر بریدند و سپس سید را شهید ساختند، و این سانحه در ماه ذی‌القعدة سال ۷۱۱ اتفاق افتاد.

و پس از قتل سید تاج‌الدین او باش بغداد و جماعتی از حنبلی‌های شقاوت‌نهاد بدن او را پاره پاره ساخته، گوشت او را بخوردند و موی او را دسته دسته کرده، به یک دینار فروختند.

و شاه خدابنده چون از این داستان آگاه‌گشت، زیاده‌خشمناک‌گشته، از قتل آنان متأسف‌گردید و فرمان داد تا قاضی حنابله را که بر قتل سید فرمان داده بود، بر دار

بیاویزند، ولی عده‌ای از خواص زبان به شفاعت گشودند و اظهار داشتند که کشتن قاضی در آیین سلطنت جایز نباشد.

بنابراین، فرمود تا او را واژگونه بر دراز گوش کور بنشانند و در بازارهای بغداد بگردانیدند و دستور داد که از این پس از طایفه حنابله کسی را به قضاوت نپذیرند.

۸۶. مؤیدالدین قمی (وزیر سه تن از خلفای عباسیان)

مؤیدالدین محمد بن عبدالکریم قمی از افضل وزرای عظام و اکمل بزرگان و رجال ذوی الاحترام محسوب و به فضائل نفسانی و فصاحت و بلاغت متصف، از اکابر ایران و اعظم دوره خلفا به شمار می‌آید و در حسن خط و لطف عبارت مشهور و معروف بود.

وی در عنفوان جوانی در سلک خدمت‌گزاران خلیفه درآمد، روزبه‌روز بر شأن و عظمتش افزوده گردید تا به مرتبه وزارت نایل شد و او وزارت سه تن از خلفای عباسیان را عهده‌دار بوده است.

مؤیدالدین نخست به جای ابو عبدالله بن محمد بن علی معروف به قصاب به وزارت الناصر لدین الله عباسی گماشته شد؛ زیرا ابو عبدالله قصاب پس از آنکه در سال ۵۹۰ قمری به وزارت ناصر گماشته شد، قطب‌الدین محمد بن تکش خان خوارزم شاه که برای قلع و قمع دودمان عباسیان با ۳۰۰۰۰۰ سوار به جانب بغداد لشکر کشیده بود و این خبر چون به بغداد رسید، خلیفه عارف نامی شیخ شهاب‌الدین سهرودی را به رسالت نزد خوارزم شاه فرستاد تا او را از سر این عزیمت بگذراند و چون گفته‌های سهرودی در خوارزم شاه مؤثر نیفتاد، خلیفه در مقام حصارداری و تدبیر کار برآمده، از جمله مؤیدالدین ابو عبدالله وزیر خویش را برای تجهیز به جانب خوزستان فرستاد. در نتیجه، خوزستان را در غیاب خوارزم شاه به تصرف درآورد و خود در عرض راه زندگانی را بدرود گفت. جسد او را به خاک سپردند، ولی خوارزم شاه چون به موضع دفن وی رسید، دستور داد تا جسد او را از خاک بیرون آورده، سر از تن او جدا ساخته، به رسم تحفه به خوارزم فرستاد.

اما این عمل برای خوارزم شاه میمنت نداشت؛ چون در جبال حلوان در اوایل زمستان چنان برفی در اردوی او افتاد که به ارتفاع خرگاه برآمده و اکثر دواب و چهارپایان وی تلف شده، دست و پای بسیاری از لشکریان در اثر سرمازدگی از کار بیفتاد. در نتیجه، مجبور به معاودت گردیده، تصمیم گرفت در بهار سال بعد مجدداً به جانب بغداد حمله برد. منتها خود دچار حمله لشکر تاتارگشته، موفق به بازگشت نگردید. باری، پس از درگذشت ابو عبدالله قصاب، مؤیدالدین قمی که تا آن ایام نایب وزیر بود، مستقلاً عهده‌دار مهام وزارت گردیده، به رتق و فتق امور پرداخت و چون در سال ۶۲۲ ناصر عباسی وفات یافت، الظاهر بالله محمد فرزند او به جای پدر به خلافت رسیده، به دستور زمان پدر مؤیدالدین قمی را به وزارت خویش برگماشت و چون در سال بعد (۶۲۳) الظاهر بالله زندگانی را بدرود گفت، فرزندش منصور ملقب به المستعصم بالله به خلافت به جای پدر نشست. به دستور مؤیدالدین بر تعداد ضیافت خانه‌ها افزود. در روز عید انعام‌های فراوان و صدقات کثیره به علما و مشایخ و ائمه مساجد و ارباب احتیاج بخشیده، مدرسه‌ای بنیان نهاده، در آنجا کتابخانه مهمی مشتمل بر کتب بسیار تأسیس و نیز به اشاره مؤیدالدین قمی مفتاح تولیت امور خیریه را در کف کفایت مؤیدالدین ابوطالب محمد علقمی قمی که بعداً وزیر المستعصم بالله گردید، قرار داد.

و در سال ۶۲۸ به سخط خلیفه گرفتارگشته و آن وزیر با تدبیر و برادرش حسن و فرزندش فخرالدین (احمد) و سایر اصحابش را گرفته و زندانی ساخت و ابوالزهر احمد بن محمد ناقد را به جای او به وزارت منصوب ساخت. و مؤیدالدین در یکی از سراهای سلطنتی محبوس بود تا در سال ۶۲۹ وفات یافت.

۸۷ ابن علقمی قمی (وزیر المستعصم بالله عباسی)

ابوطالب محمد بن احمد بن محمد علی العلقمی قمی وزیر المستعصم بالله به انواع فضائل و کمالات آراسته، دارای کرم و سخای ذاتی بوده، در علوم منقول و معقول، فن نظم و نثر مهارت تامی را دارا و از پیروان صدیق ائمه اطهار محسوب، در سال

۶۴۲ چون شمس‌الدین احمد که او را به نام نصرالدین محمد نیز می‌نامند، زندگی را بدوود گفت، منشور وزارت از طرف خلیفه المستعصم بالله به نام او شرف صدور یافته، از آن زمان تا آخر دوره خلفا مقام وزارت را حفظ نموده بود.

در مجالس المؤمنین مسطور است که علمای اسلام به نام او کتب نفیسه تألیف کرده و شعرا در مدح او قصاید لطیفه به نظم درآورده، عالم نامی ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه حضرت امیرالمؤمنین را در ده مجلد به نام نامی آن وزیر بزرگوار تصنیف نمود و آن وزیر دانشمند یک‌هزار دینار زر سرخ با خلعتی لایق و اسب و زینی فایق به رسم صلّه بدو عطا نمود.

شیخ ابوالحسن صفایی یکی از علمای اهل سنت و جماعت کتاب حباب‌ذخیر و لباب‌فاخر را به نام او نگاشته، در خطبه آن کتاب فصلی را که متضمن قسمتی از بزرگواری و فضیلت پروری آن وزیر معظم بود، گنج‌انیده و گفته است: «لَمَّا كَانَ مَوْلَانَا الْمَلِكُ الْوَزِيرُ الْأَعْظَمُ الصَّاحِبُ الْكَبِيرُ الْمُعْظَمُ الْعَالِمُ الْعَادِلُ الْمُؤَيَّدُ الْمُظَفَّرُ الْمَنْصُورُ الْمُجَاهِدُ سَيِّدُ صُدُورِ الْعَالَمِ مُؤَيَّدُ الدُّنْيَا وَالِدِينِ عِمَادُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ عَضُدُ الدَّوْلَةِ وَتَاجُ الْمَلَةِ رَكْنُ الْمُلْكِ ظَهِيرُ الْخِلَافَةِ الْمُعْظَمَةِ صَفِيُّ الْأَمَامَةِ الْمَكْرَمَةِ مَلِكُ وَزَرَاءِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ غِيَاثُ الْوَرَى أَبُو طَالِبِ مُحَمَّدُ بْنُ السَّعِيدِ الْمَرْحُومِ كَمَالِ الدِّينِ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْعَلْقَمِيِّ نَصِيرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ذَوِ الْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ وَالْفَوَاضِلِ الْمَشْكُورَةِ وَالْمَأَثَرِ الْمَأْثُورَةِ». الخ [= الی آخره].

بالجمله، در اواخر حال میانه ابن‌العلقمی با خلیفه مخالفت و معاندت پدید آمد که منجر به انهدام کاخ خلافت عباسیان گردید و این مخالفت را علل چندی است که ذکرش باعث تطویل و برای نمونه می‌نگارد که در سال ۶۵۰ میانه طوایف شیعی که در محله کرخ بغداد سکونت داشتند، با فرق اهل سنت که در شرق بغداد می‌زیستند، اختلافات و تشاجرانی روی داد که دامنه آن بالا گرفت و امیر ابوبکر ولی عهد و فرزند خلیفه در کمک با اهل سنت قیام کرده، با اتباع خود به محله کرخ هجوم برده، تمام خانه‌ها و دکانین آن محله را غارت نموده، هرچه داشتند به یغما برده، جمع کثیری از سادات عالی درجات را با ذلت و خواری هرچه بیشتر زندانی گردانید و این معنی بر ذائقه ابن‌العلقمی که باطناً شیعه دوازده امامی و وزیری

ایران دوست و قمی‌نژاد و در تشیع یکتا و حتی حاضر بود جان خود را در راه ایجاد استقلال و وطن قربانی گرداند، گران آمده، عنان صبر از کفش ربوده شده، از راه ارادت و صداقت نسبت به خاندان خلافت برتافته، برای ویران ساختن کاخ خلافت و بارگاه جهانبانی آنان در مقام مکر و غدر برآمده، به تهیه مقدمات کار پرداخته؛ از جمله مکتوبی مشعر بر این تصمیم به سید تاج‌الدین محمد بن نصرالله الحسینی که از اکابر سادات و اعیان بنی‌هاشم بود، نگاشته، مکنون ضمیر خود را بدو کتباً و شفاهاً پیغام فرستاد.

و چون صیت عظمت و اشتهار هلاکو خان و کشورگشایی او به سمع ابن العلقمی رسید، رسولانی زبردست به بارگاه هلاکو فرستاده، [در] شرح مبسوطی از روش خلیفه و ملازمینش مذمت کرده، ظلم و بیداد یکایک را به استحضار خان رسانید و عروس بغداد را به بهترین صورتی در نظر وی جلوه‌گر ساخته، خود را حامی و طرفدار نهضت وی به جانب دارالسلام معرفی و او را برای تسخیر بغداد ترغیب نمود؛ ولی هلاکو خان به مقتضای عقل و دوراندیشی بر این سخنان اعتمادی ننموده و به پیام وی التفاتی نکرده، از عظمت پایتخت خلافت اسلامی که بر تمام ممالک شرقی حکومت می‌کرد، مخصوصاً حصانت قلعه بغداد، هراسناک بود.

اما ابن العلقمی دنباله کار را گرفته، رسولان چرب زبان دیگری برای دوم بار به درگاه خان گسیل داشته، استدعای دیرینه را مؤکد و ضمناً نوشته بود که مواجب و مستمری سپاهیان و رسومات لشکریان دارالسلام را قطع کرده، سپاه خلافت را پراکنده ساخته، بغداد را از لشکری تهی و برای تسخیر آن پادشاه مهیا ساخته‌ام.

هلاکو چون بر این معنی وقوف یافت، با خواجه نصیرالدین طوسی به مشاوره پرداخته، خواجه هلاکو را به اجرای این نیات ترغیب و چون در علوم غریبه به‌ویژه اسطرلاب مهارتی بسزا داشت، در باب تسخیر بغداد از علوم نام برده استمداد جسته، از خانه‌های رمل موفقیت خان در تسخیر بغداد استخراج گردیده، نتیجه را به استحضار پادشاه رسانیده، خان را عازم تسخیر بغداد گردانید.

و ابن العلقمی چون دانست که تیر او به نشانه مطلوب رسیده است، نقشه تازه‌ای طرح کرد و در خلوت به عرض خلیفه رسانید که امروز همه پادشاهان روی زمین داغ اطاعت خلیفه را بر جبین زده، مطیع و فرمان‌بردار می‌باشند و با این حال، پرداخت این شهریه‌های سنگین و موجب فراوان به سپاهیان بغداد از تدبیر خلافت پناهی دور می‌نماید. علاوه، به واسطه کثرت سپاهیان شهر بغداد از جهت آذوقه و مسکن در مضیقه افتاده، کسبه مورد تعدی سپاهیان قرار گرفته، به علاوه، جای سکونت اهالی تنگ‌گشته است. در صورتی که امیرالمؤمنین رخصت فرمایند، سرداران سپاه و امرای لشکر هر یک را به طرفی به مأموریتی گسیل داشته، به شغلی مشغول گردانیم و مازاد سربازان را هم مرخص ساخته، تا عندالاحتیاج آنان را احضار نماییم و در نتیجه، مبلغ خطیری در خزانه جمع‌آوری خواهد شد.

خلیفه که آفتاب جلالش روی به افول می‌رفت و ارکان دولت و عظمتش در شرف لغزش بود، انجام این مهم را به رأی ابن العلقمی واگذاشت و نام برده بدون صرف وقت هر امیری را با افراد خود به مأموریتی اعزام داشته، در اندک مدتی تمام سپاهیان بغداد را متفرق و از مقر خلافت دور ساخته، مراتب را به استحضار هلاکو رسانید.

هلاکو خان پس از چند روزی با لشکر فراوان خود را به دارالسلام نزدیک ساخته، خبر ورود هلاکو خان به داخل شهر رسیده، امرای درگاه خلافت که شرح فتوحات و دلاوری قشون فزون از شمار تاتار را شنیده بودند، در کار خود مبهوت مانده، از غفلت خلیفه تعجب کردند.

خلیفه فتح‌الدین و مجاهدالدین و عده‌ای از دلاوران بغداد را با دو هزار سوار بیرون فرستاده، تا در ناحیه دوجیل با سپاه هلاکو برخورد شد. در نخستین وهله امیر فتح‌الدین مقتول و لشکر بغداد متواری گشت. در ذی‌الحجه ۶۵۶ هلاکو خان از راه یعقوبیه خود را به بغداد رسانید و شهر را در محاصره گرفت.

خلیفه که از مقابله با تاتار عاجز بود، به حصارداری پرداخته، پنجاه روز بغداد در محاصره و جمع کثیری از خارج و داخل طعمه شمشیر تاتار گشته، آثار عجز و درماندگی بر صورت خلیفه و بغدادیان هویدا گردید.

مستعصم از ابن العلقمی که دشمن پنهانی او بود، در این مشکل چاره‌جویی کرده، در نتیجه، پس از گفت‌وگوی بسیار قرار بر این شد که دروازه‌های دارالسلام را گشوده، هرچه زودتر به درگاه هلاکو شتافته، نفیسی از نقد و جنس همراه برداشته، به تشیید مبانی مودت پردازند.

در نتیجه، خلیفه منازعت ترک گفته، روز یک‌شنبه چهارم صفر به سال ۶۵۶ به اتفاق دو فرزند خود امیر ابوبکر و عبدالرحمان و بسیاری از سادات علویه و دانشمندان بغداد با هدایا و تحفی بی‌نظیر عازم ملاقات هلاکو گشته، از دروازه دارالسلام خارج شد.

خلیفه با هدایا و همراهان به خرگاه خان نزدیک شدند و چون بار خواستند، هلاکو به خلیفه و دو پسر و سه نفر از خواص خدام او بار داده، بقیه را اجازه ورود نبخشیده. در این موقع، سپاه تاتار به قصد قتل و غارت روی به بغداد تاخته، دست به قتل و تاراج و انهدام قصور برآورده، شهر را با زمین هموار ساختند.

هلاکو درباره ابقا یا افنای خلیفه با خواص درگاه خود مشورت کرده، در نتیجه، خواجه نصیرالدین طوسی دستور داد او را در نمدی پیچیدند و به قدری فشردند که از شدت فشار بندهایش جدا گشته، شمع دودمان عباسیان خاموش گشت.

اما ابن العلقمی که از هلاکو خان انتظار پاداش می‌برد و حکومت عربستان را کمترین دست‌مزد خود می‌دانست، به جرم خیانت به خلیفه و ولی‌نعمت خود از درگاه رانده شد و حکومت بغداد را به علی بهادر بن عمران تفویض و ابن العلقمی را به ملازمت وی برگماشت و رقم بطلان بر همه هواداری‌ها و جان سپاری‌هایی که به تقدیم رسانیده بود، کشید.

۸۸ مولانا قطب‌الدین قمی (از وزرای امیر تیمور گورکان)

مولانا قطب‌الدین از دانشمندان بنام قم بوده است که در سال ۷۹۰ به دربار امیر تیمور راه یافته، نزد آن پادشاه زیاده‌موجه و محترم‌گردیده، به واسطه نبوغ او در ترسل و انشا و مهارتش در علوم غریبه تدریجاً به مقام وزارت آن پادشاه نائل آمد.

و در سال ۸۰۴ از طرف امیر تیمور به حکومت و سلطنت فارس برگزیده گشت. تولدش به سال ۷۶۰ هجری و از وفاتش اطلاعی در دست نیست.

۸۹. عیسی فیض (وزیر کابینه سید ضیاءالدین)

مرحوم میرزا عیسی خان فیض یکی از وزرای خوش نام قم در کابینه سید ضیاءالدین که از سیم حوت ۱۲۹۹ تا چهارم جوزای ۱۳۳۰ زمام دار بود، می باشد. معظم له مدتی وزیر مالیه آن کابینه بوده است.

عیسی خان در تاریخ ۱۳۰۶ قمری در رشت به تحصیل مقدمات عربی و فارسی و حسن خط مشغول و پس از دو سال به اتفاق دکتر موسی خان فیض برادر کوچک خود برای ادامه تحصیل به اروپا رفته و مدت دوازده سال در لندن به تحصیل زبان های انگلیسی و فرانسه اشتغال داشته.

نام برده فرزند میرزا جواد خان فیض معروف به ناصرالملکی است که مدت ها از قم به گیلان هجرت کرده، در آنجا جزء احرار به شمار می آمده است.

میرزا کوچک خان جنگلی (گیلان شاه) به تقویت میرزا جواد خان خود را نیازمند دیده، یکی از صباپای او را برای برادر خود میرزا اسماعیل خان جنگلی تزویج نمود. در نتیجه، از پشتیبانی فیض در جنگل حداکثر بهره مند شد.

و میرزا عیسی خان فیض پس از سقوط کابینه سید در زمانی که دکتر ملیسپو مستشار کل دارایی بود، به ریاست کمیسر نفت در لندن به پیشنهاد ملیسپو انتخاب و تا آخر عمر به سال ۱۳۱۶ در آنجا بدان سمت برقرار بوده، در همان لندن زندگانی را بدرود گفت.

میرزا جواد خان پدر میرزا عیسی خان از خاندان بزرگ فیض قم بوده و عم آیت الله فیض می باشد.

بخش پنجم
در ذکر حالات رجال سیاسی قم از وکلای مجلسین
(سنا و شورای ملی) از آغاز مشروطیت ایران تاکنون

۹۰. سزاوار

آقای عمادالدین سزاوار از رجال بزرگ سیاسی و از شخصیت‌های ممتاز اجتماعی کشور می‌باشد.

تولدش به سال ۱۲۷۸ قمری در قم بوده. پس از تحصیل علوم مقدماتی و ادبیت به مرکز عزیمت و بعد از تکمیل تحصیلات در انحلال دادگستری از طرف مرحوم داور آقای سزاوار را در تشکیلات جدید قضایی به همکاری دعوت و چند سالی به شغل قضاوت اشتغال داشتند.

معظم له در دوره‌های دوازده و سیزدهم به نمایندگی شهر اراک در مجلس شورای ملی و در دوره پانزدهم از طرف مردم ساوه به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید و هم اکنون دومین دوره است که به سناتوری انتخابی حوزه همدان انتخاب شده‌اند.

سناتور سزاوار فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسن است که از علمای بزرگ قم بوده و شرح حال آن مرحوم در بخش سوم مسطور افتاده است.

ایشان علاقه شدیدی به اصلاحات و عمران دارند؛ از جمله یادگارهای برجسته معظم له در ساوه، جاده سرتاسری است که طرحش را در زمان وکالت مجلس

پیشنهاد و تعقیب نمودند و هم اکنون بر اثر پشتکار و فعالیت ایشان کارخانه قند ملی در همدان احداث شده و در شرف بهره‌برداری است.

۹۱. صفایی

مرحوم عبدالصاحب صفایی فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی حائری قمی در سال ۱۳۲۴ قمری در سامرا متولد و تحصیلات خود را در نجف اشرف و کربلا کرده، پس از نیل به مقام اجتهاد از دانشکده معقول و منقول نیز فارغ التحصیل شده، کلاس مخصوص وزارت دارایی را دیده، بعداً در آن وزارت خانه به خدمت پرداخت و در سال ۱۳۲۰ شمسی در ساری اقدام به تأسیس دفترخانه رسمی نمود و در سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ روزنامه صفا را در مازندران منتشر می‌نموده است.

معظم له در دوره‌های ۱۶ و ۱۸ قانون‌گذاری از ساری به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد و در سال ۱۳۳۴ شمسی در سن پنجاه سالگی درگذشت و در صحن مطهر حضرت معصومه مدفون گردید.

۹۲. مشاورالملک

منجم نامی میرزا محمودخان مشاورالملک قمی جدش میرزا محمدباقر از علمای بارفروش [= بابل] مازندران بوده. فرزند او میرزا محمدعلی از ناحیه فتحعلی شاه به حکومت نطنز گمارده شد و پس از فوت فتحعلی شاه به سال هزار و دویست و پنجاه میرزا محمدعلی از حکومت عزل گردید و چون علیل المزاج بود، در قم اقامت کرده، متوطن گشت و در همین سال (۱۲۵۰) او را پسری به وجود آمد به نام محمود.

میرزا محمودخان دوازده ساله بود که پدرش در قم وفات یافت و چون علاقه تامی به تحصیل قدیمه داشت، تا سن بیست سالگی به فراگرفتن ادبیات و حکمت اشتغال ورزید و سپس نزد مرحوم ملا عبدالرحمان شیخ الاسلام که از علمای

ریاضی و هیئت آن عصر در مشهد بود، به تحصیل ریاضی و هیئت پرداخت و پس از تکمیل تحصیلات از مشهد به قم بازگشته، بر حسب نوشته و توصیه اعتضاد الدوله حکمران قم که داماد ناصرالدین شاه بود، معزی الیه را به معلمی در مدرسه دارالفنون آن زمان به خدمت گماردند.

در سال هزار و دویست و هفتاد و پنج که مرحوم امیر نظام گروسی به سفارت پاریس انتخاب شد، بر حسب اوامر همایونی میرزا محمود خان را هم همراه برد تا در پاریس به تحصیل زبان فرانسه و تکمیل علوم ریاضی و هیئت و فراگرفتن فنون رصد در رصدخانه مشغول باشد. در نتیجه، مدت هشت سال در رصدخانه پاریس به تکمیل اطلاعات پرداخته. هنگامی که در رصدخانه مشغول رصد کواکب بود، سیاره‌ای پیدا نمود که تا آن زمان کشف نشده بود. بدین جهت، به سیاره محمودی موسوم گشت که تا به حال هم سیاره مزبور به همین نام شناخته می‌شود.

مرحوم مشاورالملک پس از این اکتشاف در جمیع رصدخانه‌های درجه اول اروپا مشهور و معروف گردید و در سال هزار و دویست و هشتاد و دو که مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم مقام صدارت عظمی را عهده‌دار گشت، به اتفاق اعتضادالسلطنه به حضور همایونی شرفیاب و به مراسم شاهانه سرافراز گردید و چون اسباب و لوازم احداث رصدخانه در ایران مهیا نبود، معظم له را ناظم تلگرافخانه ساخته و به درجه سرهنگی مفتخر ساختند.

در سال هزار و دویست و نود و دو که وزارت تلگراف از اعتضاد السلطنه انتزاع گردید، مرحوم میرزا محمودخان هم بر حسب امر شاهنشاه به وزارت امور خارجه منتقل گردید و در همان سال مأمور کارپردازی اول طرابزون شده در آنجا به عطای نشان سرتیپی نایل آمد و سپس به کارپردازی و جنرال قنسولگری بغداد انتخاب گشته، مدت ۱۲ سال هم بدین سمت برقرار بود.

و به واسطه خدمات مشعشعی که در این مأموریت انجام داد، به استدعای مرحوم میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه، در سال ۱۳۰۰ به لقب مشیر الوزاره ملقب گردید و در سال هزار و سیصد و نه به تهران احضار و در سلک رؤسای دیوان

خانه عظمی (عدلیه) منسلک گردید و مدت چهار سال به ریاست محاکم بدایت اشتغال داشت و در سال ۱۳۱۳ که وزارت خارجه به مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله تفویض گردید، بر حسب پیشنهاد او به سمت مدیریت کل در آن وزارت خانه برگزیده گشته و به لقب مشاورالملکی و نشان درجه اول شیر و خورشید سرخ وزارت خارجه و حمایل سبز با شمشیر مفتخر گردید و پس از دو سال بر حسب پیشنهاد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم مجدداً به سمت جنرال قنصلگری بغداد انتخاب و به یک قبضه شمشیر مرصع مفتخر گردید.

مشاورالملک پس از پنج سال اقامت در بغداد در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف صنف خوانین تهران به نمایندگی مجلس مزبور برگزیده شد. بعد از آن تا پایان دوره خدمت به ریاست محاکم از جنحه و جنایت برگزیده گشت و تا سال ۱۳۲۸ قمری بدین سمت باقی بود. در سال بعد به معاونت وزارت عدلیه منصوب و در سال ۱۳۳۰ به ریاست محکمه تمیز انتخاب گردید.

معظم له در سن ۸۸ سالگی به سال ۱۳۳۸ قمری در تهران وفات یافته، در مسجد بالای سر حضرت معصومه علیها السلام قم به خاک سپرده شد و او را نه پسر و یک دختر بود که همگی دارای مشاغلی حساس در وزارت خانه‌های مختلف بوده و می‌باشند.

۹۳. زاهد

مرحوم حجت الاسلام حاج ملا محمود زاهد از فضلا و وعاظ شهیر قم بوده که در اثر و جاهت ملی در دوره اول قانون‌گذاری به معیت مرحوم فتحعلی خان بیگدلی به نمایندگی مردم قم انتخاب و به مجلس شورای ملی رفتند.

مرحوم زاهد در سال ۱۲۶۶ در قم متولد و در سال ۱۳۵۱ در همین شهر وفات یافت، و آن مرحوم را تألیفاتی است در وعظ که هنوز به طبع نرسیده است.

معظم له را فرزندان است؛ از جمله: حضرت حجت الاسلام آقای حاج میرزا ابوالفضل زاهد که از فضلا و دانشمندان حوزه علمیه قم بوده، اکنون یکی از ائمه جماعت مسجد امام قم می‌باشند.

۹۴. مسعودی قمی

مرحوم ابراهیم مسعودی از فضلا و نویسندگان و ادبای شهر قم بوده است که در دوره دوم و چهارم قانون‌گذاری به وکالت مجلس شورای ملی از طرف اهالی قم انتخاب گردیده بود.

مرحوم مسعودی دارای خطی ممتاز مخصوصاً در ثلث بوده است و او را تألیفاتی است؛ از قبیل ترجمه پنج جلد تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان، تاریخ عباسه اخت الرشید تألیف جرجی زیدان، شرح بر قصیده لامیه العجم و قصیده ابوالفتح بستی که به فارسی ترجمه نموده و سپس به نظم درآورده است، و بسیاری از کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام را ترجمه و منظوم نموده است.

جد اعلای مرحوم مسعودی به نام حاج ملا صالح از علمای قم بوده. تنها کسی است که در عصر خود حافظ قرآن شمرده می‌شد، و پدر ایشان مرحوم حاج ملاباقر نیز از اهل علم بوده، از راه زراعت امرار معیشت می‌نموده است و در سن سی و پنج سالگی زندگی را بدرود گفته است.

مرحوم مسعودی موقع فوت پدر دو ساله بود که در تحت کفالت جد مادری خود مرحوم حاج سید حسین، از صاحب‌منصبان آستانه قم، زندگی کرده، تا سن ۱۸ سالگی در قم مشغول تحصیل بوده، عربیت و ادبیت را آموخته، سپس به مرکز عزیمت می‌نماید. چندین سال به تکمیل تحصیلات پرداخته؛ حکمت و فلسفه را در خدمت مرحوم آقا میرهاشم اشکوری شاگرد آقا رضا قمشه‌ای و نزد آمیرزا حسن جلوه و آشیخ علی نوری و آمیرزا محمود قمی و آمیرزا علی اکبر یزدی تلمذ و فقه و اصول را نزد مرحوم آسید عبدالکریم لاهیجی و سایر علمای تهران فراگرفته، نجوم و هیئت را نزد مرحوم حاج میرزا مهدی گلستانه که از اعظام حکما و عرفای عصر بوده است، تلمذ کرده است. از سال ۱۳۱۸ قمری چند سالی هم در مدرسه نظام و مدرسه علمیه تهران مشغول تعلیم و تدریس بوده است.

و در سال ۱۳۲۲ که آوازه مشروطیت بلند شد، در زمره مشروطه‌خواهان قرار گرفته و به فعالیت پرداخت تا جایی که در دوره اول هم؛ چنانچه شنیده شد، به

وکالت دارالشوری' انتخاب گردید. منتها در اثر عدم موافقت حاج مخبرالسلطنه رئیس مدرسه نظام اعتبارنامه ایشان تصویب نگردید.

و در جمادی الثانیه ۱۳۲۵ که از طرف محمدعلی شاه مجلس شورای ملی به توپ بسته شد و منحل گردید، مرحوم مسعودی که مؤسس انجمن اتحادیه طلاب بود، تحت تعقیب قرار گرفته، به طور فراری از ترس جان مهاجرت کرده، چندی در جنگل مازندران به سر برده، سپس به طرف بادکوبه سفر کرد و در آنجا هم مشغول کار بوده، از فعالیت دست برنمی داشت.

در موقعی که ستارخان در آذربایجان قیام کرد، مرحوم مسعودی با نوشتن لوایح و مقالات تند مردم را علیه استبداد بیدار می کرد.

در رمضان ۱۳۲۵ که مشروطه خواهان از قبیل آقا سیدحسن تقی زاده و صدیق الحرم و سید عبدالرزاق خان و دهخدا و پرویز مدیر کتابخانه تهران و حاج میرپنج و غیر آنان در سفارت انگلیس پناهنده شده، از طرف محمدعلی شاه به بادکوبه تبعید شدند و در آنجا چندی تحت نظر بودند، مرحوم مسعودی به اتفاق آقای تقی زاده رفقای خود را فرار داده، سپس متفقاً به تفلیس رفتند و در آنجا پس از مشاوره مصمم شدند که هر یک برای تبلیغ مشروطیت به کشوری سفر کنند و به ستارخان مساعدت نمایند.

در نتیجه، آقای تقی زاده به پاریس و مرحوم مسعودی به اسلامبول عزیمت نمودند، مرحوم مسعودی در تمام مساجد با نطق های هیجان انگیزی مردم را بیدار نموده، در نتیجه، ایرانیان را که بیش از دوازده هزار نفر می شدند، با هم متحد ساخته، لوایح تند و آتشین به اطراف مخصوصاً به نجف اشرف و عتبات عالیات پخش کردند تا جایی که از طرف علمای اعلام نجف اشرف (آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه و حاج میرزا حسین محدث نوری و غیره) فتوا بر تأیید مشروطیت صادر و در ایران منتشر گردید.

و پس از یک سال که خبر فتح رشت به دست سپهسالار تنکابنی و کشته شدن آقا بالاخان سردار منتشر گردید، چون زمینه خلع محمدعلی شاه را فراهم دید، به

رشت عزیمت نموده، مدت چهار ماه در آنجا اقامت گزیده، سپهسالار و مجاهدین را وادار کرد که به طرف تهران عزیمت و برای خلع شاه اقدام نمایند. در این وقت، پیرم خان ارمنی که جزء مجاهدین رشت بود، با جمعیت به قزوین آمده، آن شهر را فتح کرد. در این وقت، مسعودی مجدداً به اسلامبول بازگشت و انجمن سعادت را که قبلاً تشکیل داده بود، وادار ساخت تا به نجف رفته، تلگرافاتی از مراجع وقت (آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی) مبنی بر خلع محمدعلی شاه گرفته، به تهران مخابره کنند و کارتی چاپ کردند و با حاصل فروش آن به مردم کمک می‌نمودند، و در جراید مقالاتی نوشته و سوانح جنگ بادامک را منتشر می‌ساخت و پس از فتح تهران به ایران آمده، در دوره دوم به وکالت مجلس شورای ملی از طرف مردم قم انتخاب گردید.

چند سالی هم دفتر اسناد رسمی در تهران، میدان سپه تأسیس و دایر نموده بود و در اواخر عمر اغلب در انزوا و گوشه‌نشینی به سر می‌برد. وفاتش در سال ۱۳۶۵ قمری اتفاق افتاده است.

۹۵. پیشوایی

مرحوم حاج میرزا علیرضا پیشوایی فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید جواد مجتهد قمی است که در عصر خود در نفوذ روحانی بی‌نظیر و عالمی ثروتمند و بی‌نیاز شمرده شده است.

مرحوم پیشوایی سیدی جلیل و خلیق و متواضع بود. تولدش به سال ۱۲۸۲ قمری در قم اتفاق افتاد و در دوره سوم و پنجم قانون‌گذاری به وکالت مردم قم به دار الشورای ملی انتخاب گردید.

مرحوم پیشوایی از سال ۱۳۱۵ (۱۳۵۵ قمری) تا آخر عمر خود در این شهر دارای دفترخانه رسمی بود و در ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۶۷ قمری، ۱۳۲۷ خورشیدی، در سن ۵۸ سالگی زندگانی را بدرود گفت. فرزندان و فامیلش در قم از جهت نجابت و اصالت ضرب‌المثل هستند.

۹۶. حق نویس

مرحوم میرزا علی حق نویس قمی از رجال دانشمند قم و در دوره ششم به وکالت قم در مجلس شورای ملی برگزیده شد.

حق نویس در سال ۱۲۹۱ قمری در قم متولد و در سن بیست سالگی به تهران عزیمت نموده، به ادامه و تکمیل تحصیلات پرداخت و در اثر مراد با سید ضیاءالدین مدتی هم اداره امور داخلی روزنامه رعد را که سید منتشر می ساخت، عهده دار بود و در سال ۱۲۹۹ که سید رئیس الوزرای ایران گردید، مدتی در اواخر دوره، مرحوم حق نویس به کفالت وزارت عدلیه منصوب گردیده بود و پس از سقوط کابینه سید، حق نویس در وزارت خانه دارایی متصدی دیوان عالی محاسبات شد و مدتی هم سرپرست اداره راه کرمانشاهان بوده است.

معظم له در دوره های اول و دوم مجلس سنا به سمت سناتور انتصابی تهران منصوب شد و تا آخر عمر در مجلس سنا به خدمتگزاری مشغول بودند. حق نویس در اواخر اسفندماه ۱۳۳۶ پس از یک بیماری طولانی در تهران وفات یافته، در قم مدفون گردید.

۹۷. حاجب التولیه

مرحوم سید علی اصغر دربانی (حاجب التولیه) از رجال متین موقر و مهربان و طراز اول سادات جلیل و بزرگ قم بوده است.

معظم له از دوره هفتم تا دوره دهم قانون گذاری، چهار دوره پی در پی به نمایندگی مردم قم به مجلس شورای ملی اعزام گشت.

مرحوم دربانی در سال ۱۳۲۱ شمسی وفات یافت و در قم به خاک سپرده شده است.

و فرزندان و فامیل ایشان محبوب و محترم و در شمار ملاکین و محترمین این شهرستان به شمار می روند.

۹۸. تولیت

آقای حاج سید ابوالفضل تولیت متولی آستانه مقدسه قم فرزند مرحوم حاج سید محمدباقر متولی باشی است.

آقای تولیت که ما از تاریخ تولدشان بی اطلاع هستیم، از دوره یازدهم تا دوره هفدهم به وکالت قم برای مجلس شورای ملی برگزیده می شدند و در طول هفت دوره وکالت، آثاری در این شهر ندارند که قابل ذکر باشد.

۹۹. طباطبایی قمی

سید احمد طباطبایی قمی فرزند مرحوم حاج سیدعلی صدیق الذاکرین در سال ۱۲۸۲ قمری در قم متولد و در سال ۱۳۰۵ به تهران هجرت کرده، چند سالی امین دادگاه بخش الیگودرز و غیره بوده. بعداً به عللی از کار قضایی کناره گرفته، به وکالت دادگستری مشغول شدند.

و در دوره نوزدهم به سمت نمایندگی قم برگزیده شد و در همین دوره بود که مدت نمایندگی از دو سال به چهار سال و حقوق وکلای مجلس شورا نیز دو برابر گردید.

۱۰۰. دکتر مدرسی

آقای دکتر محمود مدرسی روحانی فرزند مرحوم آیت الله سید محمد مدرسی از رجال مهذب و وجیه المله این شهر شمرده می شود و هر چند موطن اولیه ایشان شهر یزد و در شهر نجف اشرف متولد و نشو نما یافته است، ولی چون بیش از مدت ۲۵ سال به عنوان ریاست بهداری قم و سرپرستی بیمارستان دولتی فاطمی و ریاست بیمارستان ملی سهامیه به مردم این شهرستان خدمت نموده است، اگر او را از رجال بزرگ این شهر بخوانیم بجا خواهد بود. تاریخ تولد معظم له ۱۳۲۴ قمری است.

دکتر مدرسی در دوره بیستم قانون‌گذاری به سمت نمایندگی مردم این شهرستان انتخاب شد. منتها حین تألیف این کتاب و قبل از آنکه دوره بیستم مجلس شورای ملی افتتاح گردد، به علل سیاسی، معظم له با کلیه برگزیدگان سایر شهرستان‌ها استعفای خود را به دفتر حزب‌های ملیون و مردم تسلیم داشتند و هنوز وضع آینده روشن نیست.

دکتر مدرسی به واسطه خدمات برجسته و صادقانه‌ای که به افراد حوزه علمیه قم نموده، در تمام محافل روحانی به احترام راه داشته، مورد وثوق و اعتماد کامل کلیه مراجع روحانی در هر عصر بوده و می‌باشد.

خاتمه

پیرامون موقعیت قم

شهر قم در اوایل بلکه اواسط قرن دوم هجری قصبه‌ای بیش نبود که در اثر اتصال و ارتباط هفت دیه و قریه به وجود آمده بود و نقشه کوچه‌های آن پیچ در پیچ و عماراتش از خشت و گل و جز ابنیه معابد و مساجد و مزار امامزادگان، ساختمان آجری دیگری نداشت و مردمش مرکب از تازی و پارسی، نیمی عرب اشعری و نیمی زردشتیان تازه مسلمان قمی بودند. و چون رودخانه خشک می‌شد، در سراسر قصبه آبی که گنجشکی را سیراب سازد، وجود نداشت؛ زیرا هنوز قنواتی برای قصبه حفر نشده بود.

و از لحاظ زراعت هم خیلی ضعیف و کشاورزانش در عسرت می‌گذرانیدند و چون سطح تولید پایین بود، قهراً فعالیت کسبی هم در این حوزه وجود نداشت و با ضعف بنیه اقتصادی، مردمش تهی دست و اندک‌بین بودند.

اما از نظر معنوی، از آغاز پیدایش مستغنی بوده، از لحاظ دانش و فضیلت قم در هر حال، اهمیت خاصی را دارا بوده است؛ زیرا در پرتو مساعی عرب اشعری از اوایل امر تنها پایگاه شیعه امامیه در سراسر کشور گردید و نوع اخبار و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله به وسیله روایت و محدثین قم ضبط و تدوین گشته، به جامعه تشیع اهدا گردید و نور ولایت از این شهر به سایر بلاد ایران تابش کرد تا تدریجاً اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور را شیعه اثنا عشری گردانید.

در اواخر قرن دوم، قصبه قم دارای وسعت و جمعیت گردیده، با موافقت هارون الرشید از اصفهان جدا و شهر مستقلی شناخته شد که دارای مسجد جامع و منبر گردید و نماز جمعه در این شهر خوانده شد.

و نخستین مسجد جامعی که در شهر قم بنیان گشت، از ناحیه ابوالصدیم اشعری بود که محل آن دقیقاً معلوم نیست، ولی با ظن قوی می توان گفت که در حدود میدان کهنه و در نقطه‌ای که دارای سه مناره قدیمی است، بوده است، اما این مناره‌ها در قرن هشتم ساخته شده است.

و پس از مسجد سابق‌الذکر مسجد دیگری هم از ناحیه احمد بن اسحاق اشعری به اجازه امام حسن عسکری علیه السلام در این شهر ساخته شد که به نام مسجد امام تا حال هم مشهور و معمور است.

جمعیت شهر قم

جمعیت شهر قم رو به افزایش رفته بود تا در حمله لشکر تاتار که اهالی به قتل عام دچار گشته، محدثین و روایات قم هم به حلب و حله انتقال یافته، شهر قم از نو به صورت قصبه کوچکی درآمد.

و پس از قرن هشتم دیگر بار شهر قم تدریجاً دارای جمعیت و وسعت گشت تا در فتنه افغان که باز چون قم در مرز کشور آنان قرار داشت، به مردمش تلفات سنگینی وارد آمد، چنان‌که در آغاز نهضت آقا محمدخان قاجار علیه زندیه جمع کثیری از مردمش به جرم هواخواهی از آنان و پافشاری در برابر قاجار به قتل رسیدند و در زمان فتحعلی شاه طلوع محقق قمی (صاحب قوانین) باعث گشت که شهر قم از نو مورد توجه دولت قرار گیرد و رو به عمران و آبادانی رود. در نتیجه، کم‌کم دارای وسعت و جمعیت گشت؛ به طوری که در سرشماری سال هزار و دویست و شصت و هفت که از ناحیه ناصرالدین شاه انجام شد، دارای بیست و پنج هزار تن سکنه بود.

و در عصر سلطنت [...] رضاشاه [...] به واسطه وجود آیت‌الله حائری یزدی و تأسیس حوزه جلیله علمیه قم در سال ۱۲۴۴ دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت بود و در سال ۱۳۵۶ قمری به ۵۵۰۰۰ تن رسید و در سال ۱۳۶۶ به هشتاد و یک هزار تن بالغ گشت.

و در آخرین سرشماری که در سال ۱۳۳۶ شمسی انجام شد، جمعیت شهر قم یک صد و پانزده هزار نفر بوده و در این تاریخ از یک صد و پنجاه هزار هم تجاوز کرده است و روزبه‌روز هم برق آسا بر وسعت شهر و تعداد مردمش افزوده خواهد گشت؛ زیرا قطع نظر از موقعیت روحانی و مرکزی که برای مقام شامخ مرجعیت شیعه امامیه یافته است، پیدایش منابع نفتی هم عامل مؤثری در عمران شهر شده است. شهر قم در اواخر قرن سیزدهم هجری که دارای بیست هزار سکنه بود، هفتاد و پنج شاعر توانا داشت و دارای بیست مسجد و هفت مدرسه قدیمه و چهل و پنج حمام و ده یخچال و هجده آسیاب آبی و بیست و پنج تیمچه و کاروان‌سرا و هشتاد و یک باغ بزرگ و سی و پنج آب انبار بود که امروزه بسیاری از باغات قدیمه جزء شهر افتاده، زیر ساختمان خانه قرار گرفته است و آسیاب‌های آبی آن به آسیاب‌های بخاری تبدیل و یخچال‌های قدیم به کارخانه‌های یخ‌سازی مبدل شده است.

حوزه علمیه

اما حوزه جلیله علمیه قم دارای قریب ده هزار تن دانشجوی روحانی است که در رأس آنان پیشوای عالی‌قدری چون حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - مد ظله العالی - قرار دارد و مدرسین عالی مقامی مانند آیت‌الله آقای نجفی (سید شهاب‌الدین مرعشی) و آیت‌الله شیخ عبدالنبی عراقی و آیت‌الله شریعتمداری (سید کاظم تبریزی) و آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی و آیت‌الله حاج میرزا مصطفی صادقی و آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی و آیت‌الله سید محمدحسین قاضی طباطبایی تبریزی که هر یک به نوبه خود در شمار مراجع و همگی از اقطار منیره این بزرگ‌حوزه جلیله علمیه می‌باشند.

مدارس قم

شهر قم دارای ده مدرسه معمور روحانی به اسامی ۱. فیضیه، ۲. حجتیه، ۳. علمیه (مهدی‌قلی‌خان سابق)، ۴. دارالشفاء، ۵. حاج ملا محمدصادق، ۶. رضویه، ۷. جانی‌خان، ۸. آسید صادق، ۹. ستیه، ۱۰. ایرانی (که عن قریب ساختمانش به پایان خواهد رسید)، می‌باشد.

و نیز دارای نوزده دبستان ملی پسرانه و سه دبستان ملی دخترانه و دو کودکستان ملی در شهر قم می‌باشد که مجموع نوآموزان آنها بالغ بر پنج هزار و شش صد و پنجاه و سه نفر و در بیست و چهار دبستان دولتی پسرانه و دخترانه شهر قم پنج هزار و هفت صد و بیست و شش نفر به تحصیل اشتغال دارند و در شهر قم سه دبیرستان ملی و پنج دبیرستان نیمه ملی و دولتی پسرانه و یک دبیرستان دخترانه هست که مجموع دانش‌آموزان آنها بالغ بر ۲۱۳۷ نفر می‌باشند.

منابع نفتی قم و ترقیات اخیر

نخستین زمانی که بر وجود منبع نفت در حوالی کوه نمک قم پی برده شد، توسط بلیناس حکیم در عصر سلطنت قباد پدر انوشیروان بود و در فصل هفتم از باب اول تاریخ باستانی قم که در سال سیصد و هفتاد و هشت قمری به نام صاحب بن عبّاد وزیر معروف تألیف شد، مندرج است که در شمار طلسماتی که در قم از ناحیه بلیناس تعبیه گردید و از احمد برقی نقل شده است، از جمله طلسمی است که از یسار نمکستان به فاصله سی گز تعبیه گردیده تا نفاطت آن آب با ملاحظت آمیخته نگردد؛ یعنی ماده نفتی با آبی که به نمک تبدیل می‌گردد، مخلوط و ممزوج نشود.

و برای مرتبه دوم آلمانی‌ها به وجود این منابع عظیم پی برده و در سنوات هزار و سیصد و پانزده تا شهریور هزار و سیصد و بیست شمسی به اکتشاف و حتی اواخر به حفر یک حلقه چاه نفتی پرداخته و ساختمان‌هایی در آنجا بنا کرده، جاده آن را شوسه و از شهر تا آنجا را تلفن کشیده و به منابعی از نفت هم رسیدند؛ منتها [در] وقایع شهریور و ورود متفقین به ایران، انگلیسی‌ها بلافاصله پس از ورود به قم به انهدام آن ابنیه و آثار پرداخته، از آن چاه هم اثری به جای نگذاشتند.

و در سال هزار و سیصد و سی، یک بار دیگر برای اکتشاف منابع نفت، مهندسینی به نواحی البرز و سراجه اعزام و به کاوش پرداختند و تا به حال نه حلقه چاه در منطقه البرز و پنج حلقه در سراجه حفر شده که اکثراً به منابع

عظیمی از نفت و گاز برخوردار شده و طبق نظریهٔ مهندسين مربوط، از بهترین منابع نفتی جهان به شمار می‌آید.

و با وجود این منابع عظیم و سرشار چنین پیش‌بینی می‌شود که پس از بهره‌برداری، یعنی حدود ده تا بیست سال دیگر، سکنهٔ شهر قم از پانصد هزار نفر تجاوز کند و وسعت شهر تا شعاع شش کیلومتری شمال غرب و در هجده کیلومتری شرقی امتداد یابد.

شهر قم فعلاً دارای سه رشته قنات دایره و با حقیابه از رودخانه است و چون این آب برای مشروب ساختن شهر کنونی وافی نبود، در سال هزار و سیصد و بیست و نه شمسی با عطیهٔ شاهانه چهار حلقه چاه عمیق حفر و با چهار حلقه‌ای که از طرف شهرداری حفر شده، هنوز هم نیمی از شهر در فصل تابستان دچار بی‌آبی هستند، و با وعده‌هایی که برای انجام لوله‌کشی قم داده می‌شود، امید است موضوع بی‌آبی که در دنیای امروز حتی در صحاری عربستان با قدرت علم حل شده است، ساکنین این شهر لااقل از بی‌آبی آسوده گردند.

رجال قم
و بحثی در تاریخ آن

سید محمد مقدس زاده

تقریظ

به قلم استاد مدرسی چهاردهی
معلم دانشگاه تهران و رئیس اداره مطبوعات وزارت کشور

نگاهی به تاریخ قم

تاریخ ایران وقتی تکمیل و روشن می شود که برای هر یک از شهرستان های کشور تاریخ جداگانه ای تألیف گردد تا بتوان وقایعی که در اعصار و قرون اتفاق افتاده، از دیده یک مورخ دقیق و بی نظر مورد بحث و انتقاد قرار داده شود.

قم یکی از قدیمی ترین شهرهای ایران است که شیعیان و محبان علی علیه السلام سالهاست از تمام نقاط برای کسب تحصیل بدان جا رو می آورند، و صدها عالم و دانشمند در آن تربیت پاک زیست کرده و در همان دیار مدفون گردیده اند؛ من جمله از دانشمندانی که معروف و نامور در قم حاکم بوده اند، یکی محمد بن مسلم بحر اصفهانی است که از بزرگان مفسران اسلامی، دیگری امام فخر رازی است که در تفسیر کبیر از او بسیار استفاده نموده است.^۱ دیگری صدرالدین شیرازی و عبدالرزاق لاهیجی^۲ و فیض کاشانی، از بزرگان حکمای اسلامی بودند که سالیان دراز در قم بساط بحث و تدقیق و فحص و تحقیق را گسترده بودند.

۱. طبقات مفسرین، تألیف نگارنده.

۲. نیای بزرگ نگارنده.

و دربارهٔ قم تألیفات چندی در دست است که مورد توجه مورخان و محققان تاریخ می‌باشد و فضلالی امروز قم هم تألیفاتی در این زمینه دارند که هر کدام به جای خویش نیکوست.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان که از آثار نفیس به شمار می‌رود، چنین نوشته است که در سنهٔ هشتاد و سه هجری که لشکر عبدالرحمان بن محمد بن الأشعث که امیر سیستان بود و بر حجاج بن یوسف خروج و سرکشی نمود، پس از شکست، در میانهٔ آنها هفده تن از علمای عراق عرب از طبقهٔ تابعین بودند؛ از جمله پنج نفر پسران سعد بن مالک بن عامر اشعری که نام ایشان عبدالله و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم و احوص بود، بعد از انهزام به ناحیهٔ قم آمدند و در آنجا قریه‌ای بود کمندان نام داشت، ساکن شدند و عموزادگان ایشان پس از استقرار به آنها ملحق شدند، بنای عمارت و آبادی گذارده. عبدالله مذکور را پسری بود امامی مذهب، پس از فرود آمدن به آن مکان، تلقین طریقهٔ تشیع به اهل و سکنهٔ آن ناحیه آموخت، و از اول امر، مردم این بلد غیر تشیع طریقه‌ای از اسلام نشناختند و رشتهٔ تبعیت احدی به گردن نینداختند تا حدی که گویا قمی و شیعی دو لفظ مترادف باشند و بر شخص متتبع خبیر بس واضح است که اکثر اصول احادیث شیعه از علمای قم تدوین شده و به بذل جهد ایشان محفوظ مانده؛ چنانچه در احادیث معتبره شرح این جمله مسطور است و بس است کلام امام صادق علیه السلام که این بلد را حرم خود و اولاد امجاد خود نامیده و فرموده که معدن شیعیان ماست، و خبر داده که این بلده معدن علم و فضل خواهد شد و علوم اهل بیت از این شهر فائض به سایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلایا و فتنه‌های دنییه از این شهر مدفوع است و یکی از درهای بهشت برای ایشان است که کنایه از باب ولایت اهل بیت باشد و نیز فرموده که این شهر جایگاه فاطمیین و جای آسایش مؤمنین است و آشیانه آل پیمبر است، و مصداق این کلام معجز نظام آنکه مقابر شریفهٔ علویین به قدری که در این بلده واقع شده، در هیچ ناحیه واقع نشده؛ چه آن بلد در زاویه از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل دنیا نبوده و خلفا متوجه ری و خراسان و اصفهان و امثال آنها بوده‌اند و به بلاد صغیره

عنایتی نداشته‌اند. به این سبب، قم و قرای آن از شر اعدای اهل بیت محفوظ بوده، علویین را مأمّن آسایش بوده، و شرح این جمله در کتاب تاریخ قم که از کتب معتبره و در عداد اصول حدیث محسوب است، مسطور است، و از مقابر معظّمه که در این بلده واقع است، قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام است که در غربی این بلده واقع است، در زمین موسوم به بابلان که ملک خاص موسی بن خزرج بوده و فضیلت و شرافت زیارت این مقبره مشرفه در اخبار معتبره امامیه مشهور است و از قدیم الایام این بقعه متبرکه معظّم و محترم بوده و در پهلوی این قبر قبوری دیگر از علویات محترّات است؛ دو دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد محمد بن علی الرضا - علیه و علی آبائه السلام - است و اول بقعه‌ای که بر این مقبره بضعه موسویه بنا شد، از زینب دختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این بقعه مبارکه است، ولایزال این بقعه محترّمه قبله‌گاه شیعه اثناعشریه بوده و کرامات باهرات از او مشاهده شده و در زمان سلاطین صفویه و پیش از آن، اوقاف و خدام و ترتیبات مقررّه داشته و هیچیک از سلاطین فروگذار از احترامات آستانه مقدسه نکرده‌اند.^۱

یکی از فرزندان برومند قم که مؤلف فاضل این کتاب است، بنا به تشویق نویسنده ناچیز این سطور، کتاب رجال قم را تألیف و در دسترس مردم گذاشته است، آقای سید محمد مقدس‌زاده، یکی از جوانان فعال و حساس و فرهنگ‌دوست آن سامان است که در این راه قدم‌های شایانی برداشته و تحمل زحمات فراوانی برای تحقیق و تتبع نموده است. امیدوارم در این راه موفق و مؤید بوده، بتوانند به این خدمت فرهنگی ادامه دهند و خدمات برجسته‌ای به فرهنگ کشور نمایند.

تهران - مرتضی مدرسی چهاردهی

۱. شرح اربعین، تألیف میرزا محمد قمی، چاپ تهران.

تقریظ

به قلم دانشمند محترم آقای پارسا تویسرکانی

عضو هیئت رئیسه انجمن ادبی فرهنگستان ایران

برای تهیه و تدوین تاریخ عمومی ایران که کشور ما سخت بدان نیازمند است، نخستین قدم نوشتن تاریخ و اوضاع جغرافیایی و ترجمه احوال رجال هر شهر به وسیله دانشمندان آن شهر می‌باشد. در گذشته بدون در نظر گرفتن این هدف، فضیلت غالب شهرستان‌ها تاریخ موطن خود را نوشته‌اند که نمونه‌هایی از آنها هم اکنون در دست است؛ مانند تاریخ بیهق و تاریخ سیستان و تاریخ قم و تاریخ طبرستان و امثالهم. کتاب حاضر که ترجمه حال رجال قم از ابتدای تاریخ این شهر تا زمان ماست، یکی از مؤلفاتی است که برای انجام منظور فوق بسیار مفید و زحمات مؤلف دانشمند و جوان آن آقای سید محمد مقدس‌زاده در خور همه‌گونه تقدیر می‌باشد. مؤلف محترم با جمع‌آوری این کتاب، گذشته از اینکه دین خود را به موطن خویش ادا نموده‌اند، اثر نفیسی از خود به یادگار گذاشته‌اند که طالبان دانش و خرد را راهنمایی خواهد بود و با بیان سهل و ساده و مختصر، معرف صدها رجال دینی و علمی و ادبی که این شهر مقدس در دامان خود تربیت کرده، شده‌اند و راه را برای تحقیق بیشتری درباره هر یک از آنها باز کرده‌اند.

این مجموعه که شامل شرح حال بیش از ۴۰۰ تن از رجال قم می‌باشد، نشانه‌ی تتبع فراوان و احاطه کامل آقای مقدس‌زاده به تاریخ کشور و مطالعه عمیق ایشان در زوایای کتب علمی و ادبی می‌باشد و با شوق و جهدی که در ایشان دیده می‌شود، امید می‌رود که در آینده موفقیت‌های بیشتری به دست آورند و بازار علم و ادب را رونق بهتری بخشند.

تهران - پارسا تویسرکانی

تقریظ

به قلم فاضل محترم آقای محمدتقی علویان قوانینی

دبیر دبیرستان‌های تهران

دوست گرامیم

یادداشت‌هایی را که پیرامون تاریخ قم و تراجم رجال آن شهر از ازمنه قدیم تا عصر حاضر فراهم کرده بودید، ملاحظه و با دقت و علاقه مطالعه کردم و فراوان لذت بردم. لذت و خوشکامی من از این جهت بوده که می‌دیدم جوان دانش دوست و فاضلی، مانند شما، به یک کار ارزنده و در عین حال مشکل دست زده و از عهده برآمده است. شیوه جنابعالی در ترتیب مطالب و کیفیت بحث در مسائل اجتماعی مربوط به تاریخ، بسیار جالب و قابل ملاحظه است.

این شیوه که امروز در اصطلاح اهل فن به تحلیل تاریخی موسوم است، علم تاریخ را از روش قدیمی‌اش که به «وقایع نگاری» صرف؛ آن هم وقایع و حوادث مربوط به سرنوشت سلاطین و امپراتوران و تاجگذاری و وفات آنان و شرح و بسط جنگ‌ها و ذکر فرماندهان غالب و سرداران مغلوب، محدود بوده، به بحث و تجسس در اعماق زوایای اجتماعات بشری و درک علل و اسباب واقعی و حقیقی ترقی‌ها و همچنین تحلیل و فهم موجبات سقوط و انحطاط ملت‌ها کشانده است و به همین جهت، مردمان ساده و گمنام در تاریخ‌نویسی امروز جای قهرمانان شمشیرزن و چابک‌سواران حادثه‌جو را به عنوان سازندگان

تاریخ و پایه‌گذاران تحولات و ترقیات بشری گرفته‌اند. از این نظر، مورخ امروز باید به مسائل اجتماعی ناشی از فعالیت‌های افراد ساده جامعه و تغییرات و حرکات که در عمق و گوشه‌های تاریک آن به وجود می‌آید، بیشتر از حادثات و واقعات در سطح اجتماع توجه کند.

جامعه بشری در حکم دریاست؛ دریایی ژرف و عمیق. آنچه در عمق آن جریان دارد و آنچه در تاریکی ژرفنای خود پنهان کرده است، از نظر کسی که به سطح آن نگاه می‌کند، پوشیده است. صدف محتوی گوهر در اعماق آن مخفی است، ولی گیاهان پوشیده همراه کف‌های توخالی در سطح آن در آغوش امواج شناور است. آیا حقیقت دریا را از سطح کف‌آلود آن می‌توان شناخت؛ اگر این کار ممکن باشد، حقیقت جامعه بشری را نیز از حوادثی که در سطح آن با جارو و جنجال‌های مسخره‌آمیز می‌گذرد، توان شناخت، ولی نه آن سطح ناآرام و خروشان دریا از عمق و حقیقت آن خبر می‌دهد و نه پیشامدهای زودگذر و غیر ثابت اجتماع واقعیت پنهان و پوشیده آن را می‌نمایاند. غوص در اعماق دریا و جستار و کاویدن گوشه‌های تاریک و پنهان جامعه برای به دست آوردن درّ و گوهر آن و یافتن حقیقت و عظمت این، محتاج اراده و همت غواصان پرتجربه و زیرک و هنرمندان نازک کار و دقیق است، و الا نه آن گوهر به چنگ آورد و نه این پای در طریق حقیقت نهد، و بالاخره، هیچکدام از کشش و کوشش خود ظرفی نخواهند بست و بهره و ثمره‌ای که برایشان به جا می‌ماند، جز خستگی و واماندگی چیز دیگری نخواهد بود.

همین نکته است که مرا از مطالعه یادداشت‌های شما خشنود کرده؛ زیرا می‌بینم شما همین روش و شیوه محققانه و ثمربخش را اقتفا کرده‌اید، و اگر به مقدار کم و محدودی هم از منظور و مقصود خود توفیق یافته‌اید، مغتنم و مایه امیدواری است؛ زیرا هیچوقت و در هیچ زمانی و برای هیچکس کمال مطلوب دست نمی‌دهد و به طور صد در صد نتیجه گرفته نمی‌شود. اینقدر هست که مقداری از راه وصول به

هدف را شما در این کتاب پیموده‌اید و در روشن کردن تاریخ و مسائل اجتماعی شهر قم و ترجمه و شرح احوال مردان مؤثر و دانشمندان آن کوشش خود را به کار برده‌اید؛ کوششی که پر ارج و مشکور است و قطعاً خود شما یا دیگری ان شاء الله دنباله کار را خواهد گرفت و آن را به پایان خواهد رسانید.

امیدوارم که دانش پژوهان و فضیلابی شهرستان‌های دیگر مانند شما در صدد تدوین و انتشار چنین تواریخی برآیند تا منابع مفید و لازمی جهت تدوین و نگارش یک تاریخ عمومی و دقیق از کشور ما به وجود آید. در خاتمه، موفقیت جنابعالی را آرزومندم.

تهران - ۳۵/۱۰/۱ - محمدتقی قوانینی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

شهر قم که امروز نقطه ارتباط شمال و جنوب و شرق و غرب کشور و از شهرهای نسبتاً بزرگ ناحیه مرکزی ایران است، شهری است که وضع و کیفیت آن، در دوره تاریخی بعد از اسلام و همچنین از لحاظ نفوذ و انتشار عقاید و افکار مذهبی شیعه امامیه، وضع استثنایی و قابل ملاحظه داشته و دارد. به دلیل همان وضع استثنایی، مورد توجه سلاطین و فرمانروایان و علما و دانشمندان قرون و اعصار قرار گرفته است و در حالی که از لحاظ اقتصاد، کشاورزی و یا صنعتی چندان حائز اهمیتی نبوده، مع ذلك، شهرت زیادی به دست آورده و بیشتر از اغلب شهرها مورد مطالعه و علاقه تاریخ‌نویسان واقع شده است و به همین دلیل، تاریخ این شهر و حوادث و وقایع آن و احوال ساکنان و مردمانش، روشن‌تر و مضبوط‌تر از بیشتر شهرهاست، یا لااقل در نظر ما که معلومات وسیع و کاملی نسبت به شهرهای دیگر نداریم، این طور می‌نماید.

بحث و تحقیق درباره تاریخ و مسائل و پدیده‌های اجتماعی خاص جامعه ساکن این شهر در قرون مختلفه و تدوین کتابی که بتواند تمام منظور و هدف مورخ و مطالعه‌کننده امور اجتماعی را تأمین سازد، امری مشکل و دور از توانایی فردی همچو من است. این کار؛ یعنی مطالعه و تدوین یک تاریخ کامل و شرح و ثبت احوال رجال که ارزنده و مناسب با ترقی و پیشرفت تاریخ‌نویسی باشد، کوشش

مداوم و طولانی چندین نفر را که هر کدام عهده‌دار تحقیق و یادداشت جهتی از جهات منظور و مقصود باشند، لازم دارد تا نتیجه کار آنان ارزش برابری و همسری با کتب تاریخی را یافته و بتواند به عنوان یک کتاب مستند و قابل اعتماد و به نام یک کار مفید و ارزنده در دسترس اهل دانش و اهل مطالعه قرار گیرد. البته بنده ضعیف که نه معلوماتم وافی این کار است و نه ادعایی در رشته‌ای از رشته‌های علوم، خصوصاً جامعه‌شناسی و تحلیل تاریخی دارم، از عهده این کار بس بزرگ آن‌طور که شایسته و لایق آن است، بر نخواهم آمد. فقط کار و مطالعه من کوشش ناقص و محدودی است که به قدر وسع و امکانات خود من است.

البته دوستان و آشنایان و مطالعه‌کنندگان از اینکه این کتاب انتظار و توقعشان را در مورد بحث در تاریخ و رجال یک شهر و مسائل آن اقتناع نمی‌کند، مرا خواهند بخشید و نقص و نارسایی کار مرا با لطف کامل و عفو شامل خود جبران خواهند کرد و چند تن از دوستان و استادان گرامی که قبل از چاپ، این دفتر ناقابل را به شرف مطالعه خود مزین کرده و آن را زیادتیر از آنچه ارزش آن است، ستوده بودند، بر حسن سیرت خویش گواهی فرموده بودند، نه بر کمال و لیاقت نوشته‌های من.

امیدوارم که روزی بتوانم لایق الطاف و بزرگواری‌های دوستان و دوستاران باشم و همچنین امیدوارم که کوشش ناچیز من درباره ثبت و انتشار جزئی از تاریخ شهر و سرزمین مولدم در نظر همشهریان گرامی، خصوصاً دانش‌پژوهان و دانشمندان آن دیار و دیگران مقبول افتد و به عین عنایت خود هدیه ناقابل و کم‌ارزش مرا بپذیرند تا توانسته باشم قسطی از دیونم را به شهر و همشهریان گرامیم ادا کرده باشم.

در اینجا باید متذکر شوم، شرح و ترجمه رجال و کسانی را که در بخش دوم کتاب به ترتیب حروف تهجی آورده‌ام، تمام افراد و مردان صاحب عنوان و شخصیت قم نیست. فقط آن مقدار که توانستم از راه‌های مختلف و مدارک و کتب گوناگون به دست بیاورم، ثبت کرده‌ام و قطعاً رجال و یا کسانی از مردگان و

زندگان از قدما و یا معاصرین هستند که از قلم افتاده و یا نقص اطلاعات و مدارک من سبب فراموش شدن آنها گشته است و به همین دلیل، نمی‌دانم چه کسانی را می‌بایست ذکر کرده باشم و نکرده‌ام. از این جهت، از مطلعین و علاقه‌مندان دانش دوست انتظار دارم که اگر مواردی یافتند و یا نقص کار را در موردی توجه فرمودند، از تذکار و یادآوری آن مضایقه نفرموده و مرا در رفع این‌گونه نقیصه‌های قابل جبران کمک کنند تا در این هدف بزرگ که مورد علاقه خود آنها نیز هست، مددی کرده باشند. ان شاء الله.

تهران - ۳۵/۱۰/۱۵ - سید محمد مقدس‌زاده

بخش یک

شهر قم از لحاظ وضع تاریخی قبل از اسلام

چنین به نظر می‌رسد که در دوران‌های قبل از اسلام؛ یعنی دوران حکومت سلسله ساسانیان و پیش از آنان، در این سرزمینی که امروز شهر قم در آن واقع است، اجتماع نسبتاً بزرگی که شایسته اطلاق نام «شهر» بر آن باشد، وجود نداشته و اگر چیزی وجود داشته، روستاها و قرایی بوده که به مناسبت وضع خاص جغرافیایی و به علت کمبود آب و زمین شیرین قابل کشت، دور از هم واقع و ساخته شده بوده است؛ زیرا آن علل و اسبابی که سازنده و به وجود آورنده شهرهاست، در این ناحیه و این سرزمین وجود نداشته؛ نه زمین‌های قابل کشت وسیع و فراوان و نه آب و چشمه‌سار و رودخانه دائمی داشته است که بتواند یک وضع کشاورزی و دهقانی ثابت و قابل ملاحظه‌ای به وجود بیاورد و نه راه‌های تاریخی آن زمان از این ناحیه می‌گذشته است و نه مسائل نظامی و سوق الجیشی می‌توانسته در این گوشه کویر برای خود دژی و یا معبری به وجود آورد تا در ساختن و پرداختن شهری که فاقد شرایط اساسی است، مؤثر افتد.

درست است که این سرزمین به علت وضع و محاذات خاص جغرافیایی، استعداد این را داشته است که قوافل و کاروان‌های تجارتی و یا مسافران شرق و غرب کشور، آن را راه عبور و مرور خود همچنان‌که امروز هست قرار دهند تا در نتیجه، یک شرط از شرایط اساسی ایجاد و بقای شهرها موجود شود، ولی می‌دانیم که این شانس را شهر ساوه به دست آورد و از قدیم‌الایام راه خراسان و عراق از این شهر می‌گذشته، و این راه قسمتی از راه معروف به «ابریشم» بوده و به همین دلیل، شهر ساوه به وجود آمده و موقعیت یافته است، و باز به علت از

بین رفتن همین علت اساسی در روزگار اخیر شهر ساوه متروک و کوچک و خراب شده است و به جای آن شهر قم در سر راه جنوب و غرب قرار گرفته و جان‌نشین موقعیت قدیم شهر ساوه گشته است.

در تاریخ قم در شرح ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می‌خوانیم که در سفرش به خراسان وقتی که به شهر ساوه رسید و بیمار شد، از شهر قم سؤال کرد و از خادم خود خواست که او را به این شهر برساند. تنها همین روایت کافی است نشان دهد که در آن زمان شهر قم از راه کاروان‌رو دور و برکنار بوده است و از این تاریخ به بعد است که به تدریج، شهر قم در سر راه عبور قرار گرفته و کم‌کم و پس از گذشتن چندین قرن جایگزین شهر ساوه شده و همان موقعیت را یافته است.

دلیل دیگری که نظر ما را تأیید می‌کند، شرح ورود و سکونت اعراب و اشعریین است که در ضمن آن فقط از وجود شش و یا هفت قلعه به نام‌های مختلف جدا از هم نام برده می‌شود و هیچکدام از آن قلعه‌ها در خور نام شهر نبوده و به هیچ وجه وضع و کیفیت اجتماع شهری را نداشته است و حداکثر می‌توانیم بگوییم که این هفت و یا شش قلعه مجموعاً شهر کوچکی بودند که به علت دوری و برکناری آن از جاده‌های کاروان‌رو و به علت بی‌اهمیت بودن آن جزء قرا و قصبات ساوه یا اصفهان^۱ شمرده می‌شده است.

فقط از تاریخ ورود اعراب اشعریین شهری در محل مرکزی هفت قریه که «فرا به» نام داشته به وجود آمده و به تدریج وسعت می‌یابد، ولی هنوز از لحاظ حکومت و کیفیت اداری بخشی از حکومت اصفهان و تابع حاکم منصوب آنجا بوده است، تا در اواسط قرن دوم هجری، زمان هارون الرشید، به اصطلاح امروز ما از «بخش» به «شهرستان» تبدیل گردید.

ضمناً نباید از نظر دور داشت که تمام روایات و افسانه‌ها که در تاریخ قم و یا کتب تاریخی دیگر در پیرامون وضع قدیم و حوادث آن یاد شده، با نظر ما منافاتی

۱. در زمان هارون الرشید به درخواست حاکم اصفهان (کوشید) از اصفهان جدا شده و به رسم یک شهر اداره شده است، و یا به روایت دیگر، به درخواست حمزة ابن البیع این کار انجام شده است.

ندارد؛ زیرا ما وضع بلافاصله قبل از اسلام این شهر را بحث کردیم و آنچه را که مدارک تاریخی موجود اثبات می‌کرد، بیان نمودیم، اما افسانه‌ها و روایاتی که درباره وجود شهری در این ناحیه در زمان هخامنشی و سپس خرابی آن به دست اسکندر و آباد شدن آن خرابی‌ها به امر قباد بحث می‌کنند، هیچکدام ارزش تاریخی نداشته و نمی‌تواند ملاک و مدرک باارزشی در روشن کردن وضع و سابقه این سرزمین باشد.

وجه تسمیه قم

درباره نام قم و وجه تسمیه آن در کتاب بنیان تألیف احمد بن ابی عبدالله البرقی و کتاب تاریخ اصفهان تألیف ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی و همچنین کتاب بلدان تألیف ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی و در کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد القمی و کتب دیگر تاریخی و جوهی ذکر شده. به نظر ما وجهی که ذکر خواهد شد، از جوه دیگر مناسب‌تر و شاید به حقیقت نزدیک‌تر باشد و آن چنین است که قم، معرّب کلمه «کم» یا «کوم» است، و اما این کلمه به چه مناسبت و چگونه بر این سرزمین اطلاق شده است، معلوم نیست، و هرگونه توجیهی نیز در این باره شود، استحسانی بیش نیست و مدارک تاریخی در تأکید آن وجود ندارد.

مع ذلك، وجه مشهور آن را بیان می‌کنیم؛ و آن این است که در آن زمان که مراتع سبز و پر گیاه در کناره‌ها و حواشی رودخانه به وجود آمده بود، شبانان و گله‌داران رمه‌ها و گله‌های گوسفند و حشم خود را به این سرزمین آورده و برای سکونت موقت خود چادرها و خیمه‌هایی برمی‌افراشتند و این چادرها و چپرها به لغت فارسی «کومه» نامیده می‌شده است و چون در این مراتع سرسبز و علفزارهای مناسب که نامش «کبوددشت» بوده، تنها چادرها و چپرهای دیده می‌شدند، کم کم اسم «کومه» به مناسبت وجود همان چادرها و خیمه‌ها و یا به مناسبت مجهول دیگری به این سرزمین اطلاق شده و به تدریج به مرور ایام

مخفف و به کلمه «کوم» تبدیل شده است و سپس این کلمه در لسان اعراب اشعریین به «قم» تغییر شکل یافته است. این بهترین و قابل قبول‌ترین توجیهی است که درباره کلمه «قم» ذکر شده است.

اما بیان احمد برقی صاحب کتاب بنیان که کلمه قم را از ریشه «قمقمه» دانسته و آن را به معنای تالاب و مخزن آب گرفته است، اساسی نمی‌تواند داشته باشد و همچنین گفته حمزه اصفهانی که آن را مخفف و مرخم «کمیدان» که نام یکی از قرای هفت‌گانه بوده است، ذکر کرده، بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا از یک کلمه شش حرفی، کمتر ممکن است که چهار حرف آن را برای آسانی تلفظ مرخم گردانند و ثانیاً این اسم تاکنون با تمام شش حرفش حفظ شده است و هنوز در محاورات مردم امروز شهر قم به همان ناحیه اطلاق می‌شود.

قم در قرن اول هجری و قبل از ورود اشعریین

در بخش اول بیان کردیم که تا اواخر قرن اول هجری، ناحیه قم همان قیافه و سازمان قبل از اسلام را حفظ کرده بود؛ به این معنی که فقط در این ناحیه هفت قلعه یا دهکده به نام‌های ممجان، قزدان^۱ مالون، جمر، سکن، جلنبدان، کمیدان وجود داشته است. این دهکده‌ها، حصارها و باروهای محکم و قابل دفاع داشته است. فاصله دهکده اول که امروز به نام «قلعه گبری» در غرب قم واقع است تا آخرین آنها که نزدیک جمکران است، در حدود دو فرسنگ بوده است.

در این زمان؛ یعنی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ساکنین این دهکده‌ها که عموماً زردستی و دهقان می‌بودند، تقریباً از لحاظ حکومت جوان و تازه‌کار اسلامی که خلفای اموی در این وقت عهده‌دار آن بودند، فراموش شده و دور افتاده بوده است. می‌توان گفت که ساکنان آنها از هر لحاظ به خود واگذاشته شده بودند. تنها حملات و ایلغارهای مردم دیلم گاهگاهی زندگی آرام و بی

۱. قزوین نیز ثبت شده است.

سروصدای آنها را بر هم می‌زد. رئیس آنان در این هنگام یزدان‌فاذار (یزدان‌پایدار) بوده که به نظر می‌رسد، ریاست مذهبی نیز داشته است و همین کس است که برای حراست و دفاع دهکده‌های مذکور در مقابل غارتگری‌ها و یورش‌های راهزنان معدود دیلمی باروها و حصارهایی ساخته است.

مرد مقتدر و صاحب‌عنوان دیگری که نامش در کنار یزدان‌فاذار مذکور دیده می‌شود، خربنداد است که او نیز در اداره و حکومت دهکده‌های مذکور با یزدان‌فاذار همکار و معاون بوده است. آنچه از تاریخ و روایات نقل شده برمی‌آید، این است که این هر دو نفر، اهل دانش و بصیرت و مردمی فرزانه و دوراندیش بوده‌اند؛ خصوصاً اینکه در تاریخ قم و از اخبار احمد البرقی مذکور برمی‌آید که یزدان‌فاذار و خربنداد از علم نجوم سررشته و اطلاع کافی داشته و به سعد و نحس و اقتران ستارگان آشنا بوده‌اند و هر دو با مشاورت و صوابدید یکدیگر به انجام امور و حل و فصل مسائل اقدام می‌کردند و به مظاهر و پشیمانی یکدیگر پایدار و وفادار بودند. شاید همین وضع در بین تمام رؤسای هفت دهکده وجود داشته و آنقدر در یاری و موافقت و هم‌پشتی یکدیگر مبالغه می‌کردند که امروز مطالعه‌کنندگانی مانند ما حکومت و اداره هفت دهکده را متحد و یکی فهمیده و یزدان‌فاذار را رئیس و بزرگ آنان می‌شناسند، در حالی که شاید واقع امر چنین نباشد، بلکه هر یک از قلعه‌ها دارای رئیس و مدیران مخصوصی بوده است، ولی در جنب عظمت و بزرگی و لیاقت یزدان‌فاذار و خربنداد قابل ملاحظه نبوده و به همین علت، ذکری از ایشان نشده و سپس تاریخ آنها را فراموش کرده است.

شاید بتوانیم در اینجا بیان دیگری داشته باشیم و آن این است که بقا و ثبت و ضبط نام و احوال یزدان‌فاذار و خربنداد از این جهت نیست که آنان مردانی فوق‌مردان دیگر آن زمان، و رئیسان و فرماندهانی لایق‌تر و فرزانه‌تر از رؤسای دیگر بودند تا دلیلی برای بقای نام آنها در تاریخ باشد، بلکه تنها مجاورت و روابط آنها با قبیله اشعریین مهاجر، علت ثبت و بقای تاریخی آنها شده است؛ زیرا مدارک و مآخذ مسائل تاریخی قم و حوادث آن عموماً از طریق راویان و محدثان اشعری

است، با توجه به این نکته که آنچه از نظر خود اشعریین مهم و قابل ملاحظه بوده، نقل و روایت شده است و از نقل دیگر حوادث و مسائلی که به حال آنها سودی نداشته، صرف نظر کرده‌اند. به همین دلیل است که تاریخ این شهر قبل از ورود اشعریین تاریک و مبهم است، در حالی که از زمان ورود اشعریین به بعد کمتر نکته تاریک و فراموش شده‌ای می‌توان یافت و همچنین احوال و وضع ایرانیانی که دارای ارتباط و سلوکی با اشعریین بودند، تا حدودی نقل شده و یاد آنان در تاریخ مانده است، و به عکس، هر چه از زمان ورود اشعریین و از محل سکونت آنها دور می‌شوند، در تاریکی و ابهام بیشتر قرار می‌گیرند. به این بیان می‌توان اضافه کرد که پس از شکست یزدگرد و سلطه مسلمین پرده‌ای از تاریکی و ظلمت بر همه جا گسترده شده است و مردم زردشتی و باقیمانده روزگاران پیش در این تاریکی و فراموشی زندگی می‌کنند، بدون اینکه خاطره آنان در حافظه تاریخ قرون باقی بماند؛ زیرا اینها از کاروان بشری خود را به کناری کشیده و چنین خواسته‌اند که از ماجرا و حادثه قرن خودشان دور و بی‌خبر بمانند. از دست دادن آنچه که می‌داشتند و پیروی کردن آنچه که برایشان تازگی داشت، برایشان وحشتناک و غیر قابل تحمل بود و به این جهت، می‌بینیم که با وجودی که رفتار سوئی از جانب اشعریین سرزده است، صلاح خود را در دوری و انزوا می‌بینند. به عنوان شاهد قسمتی از ترجمه تاریخ قم را که مؤید نظر ماست، نقل می‌کنیم:

«... اهل عجم به جواب گفتند که ما همین سخن از برادرت عبدالله شنیدیم و ما هیچ چیز از شما مکروه و نامحمود نیافتیم، الا آنکه ما همسایگی شما نمی‌خواهیم و ما را مصلحت نیست که شما در ناحیت ما ساکن باشید. از این ناحیت ما بیرون روید، پیش از آنکه ما شما را به زشتی بیرون کنیم. چون احوص از مجاورت ایشان و بازگشتن از این سخن و تصالح کردن از جهت ایشان نومید شد و هیچ حیلت نماند.» همین نکته سبب بوده است که آنان خود را هر چه بیشتر، از آنچه در خارج از محیط آنها می‌گذشته، دور نگه دارند و حتی الامکان از برخورد با هر چه که رنگ و بویی از این مسئله جدید با خود داشت، احتراز

می‌کردند و خود را به کناری می‌کشیدند، در تاریکی‌ها می‌خزیدند و پرده‌های فراموشی و ابهام را پناهگاه مناسبی برای فرار از متابعت حرکت زمان می‌یافتند و به همین علت، تاریخ یادی از آنان در صفحات خود ندارد.

بی‌مناسبت نیست که چنین تشبیه کنیم، مردم اصلی این ناحیه در تاریکی ابهام و سایه انزوا به سر می‌بردند و در شب تاری آرمیده بودند. ناگهان چراغی در میان ایشان روشن می‌شود و قیافه آنها را در پرتو خود نمایان و قابل دید می‌سازد. آنهایی که به این چراغ نزدیک‌ترند، روشن‌تر و خواناتر به چشم می‌خورند و آنهایی که دورترند، به نسبت دوری و بعدشان، مبهم‌تر و ناخواناترند. این چراغ اشعریین و علمای آنانند که در اینجا سکونت گرفتند و با ثبت وقایع تاریخی و نقل آنها و تدوین کتب، مقداری از این تاریکی و ابهام این سرزمین و مردم آن را کنار زدند. چهره‌هایی که در پرتو نور این چراغ روشن و شناخته شدند و یادشان در کتب تاریخی به جا ماند، همان یزدان‌فاذار و خربنداد و عده‌ای دیگر بودند که در کنار ساکنین جدید این سرزمین قرار گرفته و با آنها رفت و آمد و معامله و معاشرت کردند و با آنها نشستند و برخاستند، و الا مردم دیگر و شخصیت‌های قابل توجهی که قطعاً وجود داشته‌اند، هیچ‌گونه اسم و رسمی در تاریخ از آنها باقی نمانده و یادگار و اثری از ایشان نیست.

اشعریان کیستند؟

زندگی و سوابق آنها در قرن اول هجری و قبل از مهاجرت به قم

اشعریان از قبایل بزرگ عربند که قبل از اسلام در یمن در دو ناحیه «رمع» و «زبید» سکونت داشته و مانند همه اعراب عهد جاهلیت بت پرست بوده‌اند. قبیله اشعربین دارای تیره‌ها و دودمان‌های بسیار بوده و همه آنها در آن دو ناحیه مذکور زندگی می‌کردند. قُرا و قصبات این دو ناحیه، آن‌طور که از روایات کلبی برمی‌آید، چنین بوده است «شعب، مث، الفقاعه، شرعب، وزیره، نخلان، جبلان، النقد،

مرجان، مسلحه،^۱ مشجبه،^۲ غلافقه، هلك كه همه اين قرا مجموعاً «رمع» و «زبيد» خوانده مي شده است.»

يكي از تيره‌هاي اين قبيله «بنی ذخران» است كه اشعريان قم از آنها هستند. اين تيره همچنان كه گفتيم، بت پرست بوده و بت آنها «نسر» نام داشته است. در نخستين سال‌هاي تبليغ پيغمبر ﷺ كه خبر آن در اقطار عرب مي پيچد، جواني از دودمان بنی ذخران، مانند همه افراد عرب در مقابل حادثه عظيم قرنشان مبهوت و سپس به درك و فهم آن علاقه مند مي شود. مي بيند در همه جا از ديني به نام اسلام و رسولي به نام محمد ﷺ گفت و گو مي شود كه در مكه مردم را به مسلماني و شكستن بت‌ها مي خواند. مي شنود همه مردم از اين مسئله تازه در گوش هم زمزمه مي كنند؛ يكي شيفته آن مي شود و ديگري هنوز با تمام نيرويش از بت و مسلک بت پرستي دفاع مي كند. جوامع عربي براي درك و پذيرفتن دين نو در تلاطم است، گفت و گو و بحث و جدال آن در همه جا ديده مي شود. جوان اشعري ما نيز خود را علاقه مند و شيفته آن مي بيند، ولي چيزي از آن نمي داند. كسي را هم كه بتواند از اين معما پرده بردارد و مشكلش را حل كند، نمي يابد. بهتر آن مي بيند كه رخت سفر بربندد و از صاحب دعوت حقيقت را جويا شود. برمي خيزد و ابتدا «نسر» را؛ آن بتي كه سال‌ها به او دل بسته بود و خدا و يا هر چيز ديگرش مي ناميد، شكسته و به جست و جوي حقيقت و به سوي مكه روان مي شود.

اين جوان مالك پسر عامر اشعري است. در مكه به ديدار پيغمبر مفتخر و به شرف اسلام نايل مي شود. مدتي در مكه مي ماند و پس از اينكه حقيقتي را كه در جست و جويش بار سفر بسته بود، درمي يابد و با دنياي جديدي آشنا مي شود، به يمن وطن اوليه اش برمي گردد و در ضمن رسيدگي به زندگيش، عده‌اي را نيز با حقيقتي كه دريافته بود، آشنا مي كند و سپس براي مرتبه دوم با عده‌اي (چهل و دو

۱ و ۲. در حديث «جفنه» كه از دو طريق يكي به اسناد از عبدالعزيز بن ابي ثابت اعرج زهري و ديگر به اسناد از خارج بن زيد بن ثابت انصاري روايت شده، اين دو كلمه «مسلحه» و «مشجعه» آورده شده است.

مرد و دوازده زن) از یمن هجرت کرده و در مدینه به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می پیوندند. از این پس، مالک با مردمی که با او از یمن هجرت کردند، و ابوموسی، عبدالله بن قیس اشعری نیز از آنها بود، در خدمت پیغمبر در غزوات و جنگ‌ها شرکت می‌کند و همه جا با کمال شجاعت و با تمام نیروی ایمان برای انتشار و بسط دین و مذهب جدیدش می‌جنگد و جهاد می‌کند. در میان لشکریان اسلام به جنگاوری و شجاعت و بی‌باکی شهره می‌شود. ایمان او آنقدر قوی است که خود را بی‌محابا در مهالک و خطرات می‌افکند.

در روز مدائن روزی که لشکریان اسلام، پیشروان دین و عدل و مساوات و خداپرستی، برای تسخیر مدائن شهر بزرگ و پایتخت ساسانیان حمله می‌برند، او با بی‌باکی و شجاعت خیره‌کننده‌ای بر اسبش نهیب می‌زند و خود را به دجله می‌افکند و اعراب آشنا به بیابان و صحرای خشک را به دنبال خود به میان آب می‌کشانند. این تهور جانبازانه او دفاع شهر مدائن را مختل کرده و تسخیرش را آسان می‌سازد. دلیری و شجاعت او و همچنین علاقه و عشق او به تعلیمات و فضائل دینیش او را از جمله بزرگان صحابه پیغمبر و از رؤسا و مدیران دوره خلفا می‌گرداند، تا بالاخره در ایام پیری در کوفه درمی‌گذرد. از اخلاف او دو نفر سائب و سعد در کوفه به بزرگی و جلالت قدر و فضیلت و تقوا معروف و به مرتبه زعامت و ریاست می‌رسند.

شیعیان در امور خود پیرو آنها بوده و به رهبری و پیشواییشان اعتماد داشتند. سائب در مسئله قصاص خون حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام و انتقام از ستمگران با مختار ثقفی و ابراهیم اشتر همداستان بوده و همکاری‌ها کرده است، و بالاخره، پس از ادراک آرزوی خود به شهادت می‌رسد. در حالی که به هیچ وجه حاضر نیست که امان مصعب را بپذیرد، مرگ شرافتمندانه را بر قبول امان ترجیح می‌دهد و سرانجام در آخرین کشش و مبارزه‌اش در روز چهاردهم رمضان سال ۶۷ هجری کشته می‌شود. پسر او محمد بن سائب که از این ماجرا جان به در می‌برد، از شجاعان و دلیران روزگار است. حجاج بن یوسف ثقفی او را با هزار سوار برابر می‌دانسته و

بر او ارج و قدری بالاتر از همه می‌نهاده است و او را به مرزرداری آذربایجان و قزوین گسیل می‌دارد، ولی بالاخره، حجاج او را نیز مانند افراد زبده و شجاع و شرافتمند دیگر به قتل می‌رساند. سعد بن مالک برادر سائب نیز در شهر کوفه به درجات عالی و مناصب بزرگ رسیده و از جوه اشراف به شمار می‌رود. فرزندان او عبدالله و احوص در زمان خود ریاست و زعامت اشعریان را داشته و همان‌ها هستند که با برادران کوچک‌تر خود نعیم و عبدالرحمان و افراد دیگر خانواده به قم هجرت کرده و آنجا را برای سکونت خود برگزیدند. احوص و عبدالله هر دو مردانی شجاع و سوارانی دلیر بودند. عبدالله نرم و مهربان و عادل و زاهد، و احوص خشن و جنگاور و بی‌باک؛ به طوری که عبدالله که برادر بزرگ‌تر و شیخ قبیله بود، در موارد بسیاری نارضایی خود را از اعمال برادر خود احوص ابراز می‌کرده است.

خسونت [و] سخت‌دلی احوص تا آنجا بوده است که تصمیم به کشتن برادرش نعیم می‌گیرد؛ زیرا نعیم در کشتن سیامردان^۱ تعلل می‌ورزد و مانند دیگران که شبانه تمام رؤسای عجم را در قم کشتند، به این کار دست نمی‌زند، ولی عبدالله برادر بزرگ‌تر که از کشتار مردم عجم رنجیده خاطر می‌شود، نعیم را برای رهایی از قتل به ری می‌فرستد و برای مدتی او را از احوص دور نگه می‌دارد.

باری، در زمان حجاج، عبدالله و احوص و برادران دیگرشان عبدالرحمان و نعیم در کوفه زندگی می‌کردند. در این هنگام احوص به علتی درزندان حجاج به سر می‌برده و سپس به خاطر عبدالله برادرش آزاد شده است و بعد از مدت کمی همه برادران و تمام بستگان نزدیک و غلامان که هفتاد نفر می‌شدند، از کوفه بیرون آمده و برای توطئه در نقطه مناسب‌تری به طرف ایران حرکت می‌کنند. درباره علت مهاجرت اینان از کوفه سخن مختلف است. بعضی گفته‌اند که حجاج بن یوسف ثقفی پس از کشتن محمد بن سائب بن مالک فرمان

۱. صاحب ده جمکران در قم بوده است.

داد که خانواده مالک اشعری همگی تا مهلت سه روز از کوفه خارج شوند و در نتیجه، عبدالله و احوص و دیگر پسران خانواده سعد و همچنین برادران و پسران محمد بن سائب از کوفه به در آمدند و پسران سعد به قم آمدند و پسران سائب به «ماهین بصره» رفتند. دیگران می‌گویند پس از اینکه حجاج، عبدالرحمان بن محمد اشعث را شکست داد، طرفداران او از ترس آزار و شکنجه‌های حجاج و یا به فرمان و دستور او از کوفه مهاجرت کردند که دسته‌ای از مهاجرین، همان فرزندان مالک اشعری بوده‌اند.

از مجموع عللی که برای مهاجرت اشعریان ذکر شد، چنین دانسته می‌شود که آنان مردمی بودند که در کوفه به طرفداری و پیروی از علوین مشهور شده، و در جریان حوادث گذشته، حادثه مختار و سپس اشعث، به مخالفت و ضدیت اموی‌ها شناخته شده بودند. مردم کوفه و عاملین آن همگی این نکته را دریافته و خود اشعریان نیز می‌دانستند که مروان و پسرش عبدالملک محال است، آنها را به عنوان دوست و هم‌پیمان بشناسند. تفویض حکومت کوفه به عبدالله بن سعد و مأموریت آذربایجان محمد بن سائب دلیل مهر و پیوند نیست و اگر دلیل باشد، دلیل همیشگی و ابدی بودن آن نخواهد بود، بلکه این مهر و پیوند فقط مدت کوتاه محدودی است، تا موقع مناسب و فرصت مساعدی برای تصفیه حساب گذشته به دست آید. هر دو طرف منتظر این فرصت هستند. هر دو شمشیر در آستین پنهان دارند و در انتظار یاری زمان و کمک و مساعدت موقع در کمین یکدیگر نشسته‌اند.

حجاج برای انجام مقصود، محمد بن سائب، آن مرد شجاع را از کوفه دور می‌کند و به عنوان مرزداری و حفظ سرحد مسلمین بدون اینکه نیرویی در اختیارش بگذارد، تنها به نام اینکه به جای هزار مرد کفایت می‌کند، به آذربایجان می‌فرستد؛ زیرا وجود محمد را مانع و او را مردی خطرناک احساس می‌کند. بودن او در کوفه به نتیجه رسیدن نقشه‌اش را مشکل می‌سازد. محمد هم در مدت اقامتش در آذربایجان این نکته را دریافته و به طور قطع از نقشه حجاج مطلع شده است. به

همین سبب، محل مأموریتش را ترک کرده و بدون اینکه از حجاج استجازه کند و یا مطلعش سازد، به کوفه وارد شده و خود را از انظار مخفی و پنهان می‌نماید، ولی بالاخره حجاج نهال دشمنی را بارور و زمان را مساعد می‌یابد. نخست محمد را با حيله دستگیر و مقتول و بعد از فراغ از کار او به آزار و شکنجه اشعریان می‌پردازد و آنها نیز بالاخره، به اختیار یا به اجبار آخرین طریق خلاص و رهایی را انتخاب می‌کنند و پای در رکاب مهاجرت می‌گذارند.

این بیان، یک توجیه و تعلیل نزدیک به حقیقتی است که با مطالعه و تطبیق روایات تاریخی به نظر می‌رسد، تقریباً وجه مشترک همه اخبار مربوط به مهاجرت اشعریان از کوفه همین نکته است، ولی در متن تواریخ گذشته به طور تفصیل بحثی از آن نشده. فقط به مناسبت، اشاراتی شده که مؤید این نظر است. پس می‌توانیم بگوییم که شیعی بودن اشعریان در مرحله اول و سپس همکاری‌هاشان با مبارزان و مخالفان بنی‌امیه آنها را در مخاطره‌ای بزرگ قرار داده بود. این خطر دیر یا زود برای فروگرفتن آنها پیش می‌آمده است. در هنگام نزدیک شدن این خطر است که می‌بینیم محمد مأموریت خود را رها کرده و با شتاب به کوفه مراجعت می‌کند. وضع و کیفیت مراجعت و اختفای او نشان می‌دهد که روابط آنها به طور کلی با حجاج قطع شده و از آن قیافه باطنی پرده برافزوده است. واقع و حقیقت امر می‌بایست چنین باشد، و الا اگر امور دیگری می‌توانست علت این ماجرا باشد، احتیاجی به فرار از محل مأموریت و اختفای نبود. باید دید چه چیزها باعث شده که محمد بدون اینکه به حجاج اطلاع دهد و یا از او اجازه بخواهد، مخفیانه خود را به کوفه برساند. اگر از خدمت خسته و از ماندن در آذربایجان به تنگ آمده بود، می‌توانست از حجاج تقاضا کند که او را اجازه بازگشت دهد، و قطعاً با منزلت و احترامی که نزد حجاج داشت، درخواستش پذیرفته می‌شد. چرا این کار را نکرد؟ دلیلش چیست؟

فرض کنیم که نمی‌توانست منتظر بنشیند تا بیک او به کوفه رفته و بازگردد، می‌توانست لاقلاً با پیکی حرکت خود را اطلاع داده و تقاضای عفو کند و پس از

ورود به کوفه، با ترتیبی که قطعاً برای او ممکن بود، حجاج را بر سر مهر آورد. چرا این کار را نکرد و بدون اطلاع و مخفیانه به کوفه آمد و خود را پنهان نمود؟ در مقابل این سؤالات جواب صریح و قانع‌کننده‌ای نمی‌یابیم، اما از مجموعه روایات و مطالبی که در این باره نقل شده، استنباط می‌شود که حکومت اموی و عامل آنها حجاج ثقفی، با توجه به سوابق و طرز تفکر فرزندان مالک بن عامر اشعری همیشه از آنها اندیشناک و در هراس بوده‌اند؛ خصوصاً اینکه این خانواده نشان داده بودند که با شجاعت و دلیری مخصوصشان در فرصت مناسب علیه حکومت اموی و عاملان آنها وارد میدان خواهند شد. به این علت، حجاج در فکر این بوده است که در وقت مساعدی خود را از اندیشه آنها خلاص کند و یا با نقشه‌ها و مهره‌چینی‌های خود آن وقت مساعد را به وجود آورد. اشعریان و فرزندان مالک این نکته را دریافته‌اند و همین دلیل و علت مراجعت محمد با آن خصوصیات به کوفه است، و باز همین نکته است که باعث می‌شود مادر محمد فرزندش را هنگام دستگیری از هرگونه جدال و ستیز باز دارد؛ چنان‌که می‌خوانیم هنگامی که مأمورین و جاسوسان حجاج پناهگاه محمد را یافتند و خواستند او را دستگیر کنند و محمد؛ کسی که به قول حجاج با هزار سوار برابری می‌کند، در صدد دفاع و مقابله برمی‌آید، مادرش پستان‌ها بر سر دست می‌گیرد و با این طریق فرزندش را از مخاصمه و خونریزی باز می‌دارد. چرا؟

مادر محمد حجاج را خوب می‌شناسد. از خونریزی و سفاکی و شقاوت او باخبر است و محمد فرزندش را نیز می‌شناسد و قطعاً می‌توانسته پیش‌بینی کند که محمد اگر اسیر مأمورین حجاج شود و او را به نزد حجاج ببرند، ممکن نیست و کمتر احتمال داده می‌شود که زنده برگردد. با دانستن این خصوصیات چرا مادر محمد از مدافعه و مبارزه پسرش جلوگیری کرده و از او با التماس می‌خواهد که همراه مأمورین به حضور حجاج رود. او که فرزندش را کشته می‌بیند، چه در تنگنای جنگ و نبرد کوچه‌کشته شود و چه به دست دژخیم حجاج هلاک گردد، هر دو برایش مساوی است. فقط کشته شدن هنگام

دفاع از خود، جوانمردانه‌تر و شرافتمندانه‌تر است. چرا مادر این فضیلت را از فرزندش دریغ می‌کند؟

تنها علتش این است که او مانند همه افراد خانواده می‌داند و صلاح در این می‌بیند که با مسالمت و قیافه اطاعت با حجاج روبه‌رو شود، ولی حجاج تصمیم گرفته و راه روشنش را انتخاب کرده است و بالاخره، محمد را تسلیم جلاد می‌کند. این است که اشعریان ناچار به مهاجرت می‌شوند تا این ماجرا خاتمه یافته و از خونریزی و قتل بیشتر جلوگیری شده باشد.

ورود و سکونت اشعریان در ناحیه «کوم»

اشعریان پس از اینکه از کوفه بیرون آمدند، همچنان در طلب سرزمینی بودند که شایسته سکونت باشد. پس از اینکه فرزندان سائب و محمد بن سائب در «ماهین بصره» برای خود اقامتگاهی یافتند، احوص فرزند سعد بن مالک بنا به توصیه برادرش عبدالله به طرف بلاد ایران حرکت کرد، به این قصد که در شهر قزوین و یا شهرهایی دورتر که در مرز اسلام واقع بود، مسکن بگیرند؛ زیرا طبعاً در سکونت مرز از حکومت اسلامی دفاع می‌کردند و به اجر و ثوابی بزرگ نایل آمده و مشمول عنایت و رحمت خداوند بزرگ می‌گشتند، در عین حال، از اموال و ثروت و ضیاع و حشم کافران که مطابقه دستور اسلام برایشان مباح بود، متنعم و برخوردار می‌شدند. به همین قصد؛ یعنی برای وصول به قزوین یا مرز دیگری، از طریق اهواز پیش می‌آیند تا بالاخره، به سرزمین «کوم» می‌رسند، در حالی که برای سکونت در این ناحیه بخصوص هنوز تصمیم قطعی ندارند. مردم دهکده‌های این ناحیه و رؤسای آنان از اشعریان پذیرایی و نسبت به آنها مهربانی می‌کنند. تاریخ ورودشان به قم سال ۷۳ (هفتاد و سه) هجری بوده است.

این طوری که از روایات و تواریخ برمی‌آید، عده اشعریان در ابتدای ورودشان به قم هفتاد و کسری بوده است. در محاربه و جدالی که با راهزنان دیلمی کرده‌اند، شانزده سوار از ایشان شرکت داشته است (که شرحش در صفحه بعد می‌آید). اینک

شرح ورود آنها را به قم از ترجمه حسن بن محمد بن حسن بن عبدالملک قمی نقل می‌کنیم. نخست، آنچه از زبان ساکنین این سرزمین نقل شده است:

«... و راویان عجم روایت کرده‌اند از بنان^۱ بن آدم از فرزند یزدان‌فاذار صاحب ابرشتجان از ناحیت قم که او گفت در سنهٔ اثنین و ثلاثین^۲ یزدجردیه و سنهٔ اثنین و ستین (۶۲) فارسیه روزنیروز ساعت دوم یزدان‌فاذار از ابرشتجان بیرون آمد به نزهتگاهی که به حوالی ابرشتجان بود و آن نزهتگاه را باغ اسفید می‌گفتند و آنجا بنشست و مجلس ساخت و کنیزکان و غلامان او به ملازمت حاضر شدند و مردم آن نواحی مجتمع آمدند و هر یک هدیه‌ای آوردند. در این میانه، از دور نگاه کردند به موضع دید به شاهنده که میان راه قم و ساوه است، سوارانی چند دیدند که آهسته می‌رانند. یزدان‌فاذار یکی از غلامان خود را بر اسب خود نشاند و او را بفرستاد تا بدین سواران برسد تا خبر ایشان بداند و معلوم کند که ایشان چه کس‌اند و از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند.

آن غلام بر فرمودهٔ یزدان‌فاذار به جانب ایشان توجه نمود و به سرعت و شتاب بازگردید و گفت: این طایفه قومی‌اند از عرب و سرور و امیران ایشان دو برادرند؛ یکی عبدالله نام و آن دیگر احوص، پسران سعد بن مالک و به اصفهان می‌روند. یزدان‌فاذار بفرمود تا تقدیر ساعات کردند و بدانستند که چه وقت و چه ساعت است و چند ساعت از روز گذشته است و به حسب نجوم سعد و نحس آن چون است. احتیاط کردند و بدیدند سه ساعت از روز گذشته بود. پس یزدان‌فاذار پسر خود را مخسرهان نام بفرمود تا به استقبال ایشان برود. پس مخسرهان با جمعی از اهل کتاب و قلم و غیر ایشان برنشست و به جانب ایشان برانید و به مواضعی که آن را رش‌آهر خواند، بدیشان رسید. پس مخسرهان بر عبدالله و احوص سلام کرد و در صحبت ایشان به حضرت یزدان‌فاذار آمد.

۱. در بعضی نسخه‌ها ینان ثبت شده.

۲. سال ۳۲ ولی این تاریخ غلط است. باید «ثمانین» باشد و اشتباه از کاتب بوده.

یزدان‌فاذار ایشان را بسیار اکرام و تعظیم و ترحیب کرد و ایشان را فرود آورد به سرایی که آن را تزیین و آرایش داده بودند و فرش‌های قیمتی انداختند و هر چه بدان محتاج بودند، از ماکول و ملبوس و مفروش، از برای ایشان در آن سرای مُعَدَّ و ساخته گردانید و مرتب کرد.

پس عبدالله و احوص در آن سرای فرود آمدند و دو شمشیر و یک زره و یک کمان و چند جامه از جامه‌های یمن و عراق به هدیه به یزدان‌فاذار فرستادند. یزدان‌فاذار قبول کرد و با روز دیگر جامه‌های چند فاخر قیمتی و اسبانی چند مسرَّج دهنده تمام بهای قیمتی را در عوض به هدیه و تحفه بدیشان فرستاد. چون سنهٔ تسع و تسعون^۱ هجریه، موافقه با سنهٔ سبع و ثمانین^۲ یزدجردیه و سنهٔ سبع و ستین^۳ فارسیه در آمد، یزدان‌فاذار از بهر مسکن ایشان دیه ممجان نامزد و تعیین کرد و بفرمود عبدالله را در سرای مردی که او را آزادخره می‌خواندند، فرود آرند و احوص را در سرای مردی که او را خربنداد می‌گفتند. پس از آنکه برای ایشان مُعَدَّ و ساخته گردانیده بودند در این هر دو سرای آنچه ایشان را به کار آید و بدان محتاج باشند، از طرح و فرش و اوانی^۴ و آلات و امتعه. پس از آن یزدان‌فاذار دیه جمر را از ناحیت قم به اقطاع بدیشان داد در ماه مهر. هم در این سال ایشان را مدد و معاونت نمود به گاوها و درازگوش‌ها و تخم و سایر اسباب و آلات و زرع. گویند که به هر یک من تخم، زیاده بر صد من ریع و ارتفاع حاصل شد و چون سنهٔ اثنتین و مئه^۵ هجریه، موافقه با سنهٔ تسعین^۶ یزدجردیه و سنهٔ سبعین^۷ فارسیه در آمد، عبدالله و احوص با

.۹۹ .۱

.۸۷ .۲

.۶۷ .۳

.۴. ظروف و لوازم زندگی.

.۱۰۲ .۵

.۹۰ .۶

.۷۰ .۷

یزدان فاذاز به میدان حاضر آمدند و گوی بازی کردند. یزدان فاذاز در آن روز ایشان را ضیافت نمود و بسیاری اعزاز و اکرام کرد. پس در آن مجلس عبدالله و احوص با یزدان فاذاز شکایت کردند از کمی و اندکی چراگاه‌های اشتران و اسبان و گوسفندان، یزدان فاذاز دیه فرابه از ناحیت قم ایضاً به اقطاع بدیشان داد و همیشه جانب ایشان مرعی می داشت و اکرام و اعزاز می نمود تا آنگاه که وفات یافت در سنهٔ اربع عشر و مائین^۱ و سنهٔ اثنتین و مئه^۲ یزدجردیه و سنهٔ اثنتین و ثمانین^۳ فارسیه، روز انیران ماه مهر؛ چنانچه من در باب عجم شرح آن گفته‌ام، و بعضی دیگر گفته‌اند که عبدالله و احوص با سایر قوم و تبع به قوم (قم) رسیدند...»

کیفیت ورود اشعریان به گونهٔ دیگری نقل شده است که ما در ذیل به نقل آن مبادرت می‌کنیم. نکته‌ای که باید در اینجا متذکر شد، این است که اشعریان در ابتدای ورودشان با مهربانی و اظهار درستی، ایرانیان ساکن ناحیهٔ قم را به خود جلب کردند؛ خصوصاً وقتی که در مقابل حملهٔ دیلمیان، با شجاعت و دلاوری ایستادگی کرده و آنها را عقب نشانند و در نتیجه، قرای این سرزمین از دستبرد و خسارات آنها خلاصی یافت، این علاقه و احترام بیشتر شد تا آنجا که یزدان فاذاز و رؤسای دیگر ایرانی وجود اشعریان را مفید و مغتنم شمرده و از آنها خواستند برای همیشه در این ناحیه سکونت کنند و سپس برای اینکه حدود روابط مابین روشن باشد، به عقد پیمان و نوشتن عهدنامه‌ای مبادرت کردند. این پیمان را از طرف ایرانیان یزدان فاذاز و خربنداد و از طرف اشعریان احوص و عبدالله امضا و مهر کردند. پس از نقل قسمت ذیل مربوط به ورود اشعریان عهدنامه و مواد و سال انعقاد آن را ذکر خواهیم کرد. اینک نقل دیگری دربارهٔ ورود اشعریان:

۱. ۲۱۴، اینجا نیز غلط نوشته شده است؛ زیرا به قرینهٔ سنوات دیگر باید سال ۱۱۴ باشد، نه ۲۱۴، اشتباه از

کاتب شده است.

۲. ۱۰۲.

۳. ۸۲.

«... تا آنگاه که به کوه‌های قریه ابرشتجان از ناحیت قم رسیدند و به موضعی که بسیار آب و گیاه بود، فرود آمدند - به چشمه‌ای که آن را بشک چشمه می‌خواندند، و به روایتی آتشم‌رزه - و خیمه زدند و چند روز مقام کردند و قافله‌ها که می‌گذشتند، ایشان را حمایت می‌کردند و بدرقه می‌شدند و بعد از آن فکر و اندیشه می‌نمودند که به کدام طرف و جانب بروند و حال آنکه اهل عجم آن چشمه را مبارک می‌دانستند و متولی آن چشمه و پاک‌کننده آن مردی عاقل و زیرک بوده است، از اشراف ناحیت ابرشتجان، نام او خربنداد. اتفاقاً چون خربنداد بدان چشمه آمد، احوص با آن جماعت عرب آنجا فرود آمده بود. چون نظر خربنداد بر آن خیمه‌ها و گله اسبان و شتران آمد، چیزی منکر دید و از آن تعجب نمود و با احوص مردی بود، نام او در میان عرب حباب و در میان عجم خوشنما. لغت عرب و فارسی هر دو را نیکو می‌دانست و گویند که او از فرزندان حباب اُزدی بوده است. آل حمید بن احوص ازدیان را با او نسبت می‌کنند به شهر قم.

خربنداد به نزد ایشان رفت و از بعضی از ایشان احوال ایشان پرسید. حباب گفت: این گروه قومی‌اند از اشراف عرب از فرزندان مالک بن عامر اشعری که اسب خود را در دجله راند روز مداین در جنگ کردن با عجم، و ملک سرای بهرام جور که در مداین بود، به اقطاع بدو داد و او مالک و متصرف آن شد. چون خربنداد این سخن از حباب بشنید، از اسب فرود آمد و پیاده شد و بر احوص سلام کرد و بسیاری او را دعای خیر گفت و مدح و ستایش نمود. احوص خربنداد نان مله که به شیر سرشته بودند و ریسمان‌ها از گوشت پخته قدید کرده و به آلات گرم مثل زعفران و ابازیر و دارچینی و غیر آن استعمال نمودند و شراب عراق آوردند.

خربنداد گفت: این موضع بس مبارک است. نشاید در آن شرب کردن و مثل نای و بربط و دف و نی و چنگ و سایر آلات لهو زدن. بعد از آن حباب از خربنداد پرسید که نام تو چیست؟ گفت: خربنداد. حباب احوص را گفت: بشارت باد که معنی و تفسیر این مرد جدالسعید یعنی نیک‌بخت. چون خربنداد خواست که باز گردد، احوص بعضی از آن ریسمان‌های گوشت قدید مبرزه با

چند هدیه و تحفه دیگر با او روانه کرد و خربنداد در عقب آن ایضاً با احوص هدیه‌ها و حلوا و شراب قریه میم که از جبال قم است، فرستاد و شراب میم در آن زمان بس مرغوب الیه بوده است. پس احوص از آن شراب و حلوا که خربنداد فرستاده بود، خود را از آن کشیده می‌داشت و تناول نمی‌کرد تا آنگاه که حباب از آن تناول کرد، بعد از آن احوص نیز تصرف کرد.

پس خربنداد یزدان‌فاذار را ضیافت کرد و آنچه احوص به هدیه به خربنداد فرستاده بود، بر یزدان‌فاذار عرض کرد. یزدان‌فاذار آن چیزها را طرفه شمرد و آن را مستحسن داشت. پس خربنداد خبر احوص و شرف و بزرگی او با یزدان‌فاذار بگفت. یزدان‌فاذار از او از طالع وقت فرود آمدن آن گروه پرسید و از سعد و نحس و عاقبت مرجع و مال آن. خربنداد منجم بود، گفت: ماه ماه اسفندارمذ است و روز روز ارد و برج طالع و حمل و فصل فصل ربیع و من می‌بینم که امر و دولت ایشان قوتی دارد. باشد که اعقاب ایشان را شانی عظیم و دولتی قدیم و کاری جسیم روی نماید. رأی ماورای شما آن است که با ایشان حسن معاشرت کنیم و همسایگی ایشان را غنیمت دانیم. پس دیگر باره بر سر شرب رفتند و بقیه روز به لهو و لعب گذرانیدند و حال آنکه در آن وقت دیلم به بلاد جبل درمی‌آمدند و غارت می‌کردند و برده می‌بردند و کشتش (کشتار) می‌کردند.

اتفاقاً که قومی از دیلم روز نیروز بر عادت خویش بدین ناحیت در آمدند؛ زیرا که معلوم داشتند که در این روز مردم به کدو زدن و لهو و لعب و گوی بازی کردن مشغول باشند. چون به نزدیک آن موضع رسیدند که احوص و مردمان او فرود آمده بودند، بسیاری از شتر و اسب دیدند که در آن حوالی رها کرده بودند و خیمه‌های بسیار دیدند که آنجا زده بود. دیلم چون آن‌چنان دیدند، گفتند به غنیمتی تمام افتادیم. پس به جانب آن خمیه‌ها و اسبان و شتران بشتافتند و از احوال عرب و نزول ایشان خبر نداشتند و ندانستند و حرب و کارزار عرب و تیر و کمان ایشان ندیده بودند و از آن غافل بودند.

چون احوص آن قوم و آن طایفه را بدید، در حال آواز کرد تا قوم و خدام و غلامان و بندگان او حاضر شدند و بفرمود تا برنشینند. پس ایشان بدان اسبان و شتران، چنانچه عادت عرب باشد، [برنشستند] و روی به دیلم نهادند و جنگ و حرب در پیوستند و بر دیلم تیرباران کردند و بسی برنیامد که ایشان را بشکستند و به هزیمت بردند و بعضی را بکشتند و بعضی را بگرفتند و اسیر کردند. پس احوص با اسیران و سرها روی را به ابرشتجیان نهاد. ابرشتجیان چون از دور احوص و مردمان او را بدیدند، گمان بردند که گروه دیلم‌اند. فریاد برآوردند و گفتند که دیلم آمدند. پس مردم ابرشتجیان در حصار گریختند و در بیستند، بر عادت خویش تا آنگاه که احوص و اصحابش با اسیران دیلم و سرها به نزدیک رسیدند. چون مردم ابرشتجیان ایشان را بدیدند، در بگشادند و به استقبال بیرون دویدند و بر سر احوص دراهم و زعفران نثار کردند و شادی نمودند از ظفر یافتن احوص بر دیلم، و خربنداد پیش ایشان باز رفت و بسیاری ایشان را تهنیت کرد و مدح و ستایش نمود. پس خربنداد با احوص و اصحاب احوص به ابرشتجیان درآمدند و به صحبت یزدان‌فاذار حاضر آمدند.

یزدان‌فاذار به وجود و حضور ایشان به غایت شادمانه گشت و شادی نمود و ایشان را مرتبه‌ای رفیع نهاد و پایگاه بلند و از احوص درخواست کرد که بدین ناحیت مقیم شود و اجابت کرد و راضی شد. پس اتفاق کردند بر آنکه احوص به قریه ممجان که در میان ناحیت واقع شده است، فرود آید تا چون دیلم از هر طرف که خواهند که درآیند، احوص منع ایشان کند و به دفع ایشان مشغول شود. پس احوص به ممجان فرود آمد، در سرابی که به نزدیک دولکاب که الیوم معروف است به سرانجبین...»

پیمان‌نامه و میثاق اشعریان با ساکنین سرزمین «کوم» و روابط آنها در ابتدای امر
 رؤسا و مردم «کوم» نسبت به اشعریان با محبت و احترام رفتار می‌کردند و احتیاجات و نیازمندی آنها را در هر مورد برآورده و هر چه را که برای کشت و زرع و کارهای دیگرشان لازم بود، با رغبت و علاقه فراهم کرده و در اختیارشان می‌گذاشتند. در سال اول ورودشان آزادخره و خربنداد از طرف یزدان‌فاذار مأمور

پذیرایی و مهمان‌داری احوص و عبدالله بودند و سپس برای آنها خانه و مسکن ساخته و در اختیارشان گذاشتند.

در همان هنگام برای چرانیدن احشام و کشت و زرع، دهکده «جمر» به ایشان واگذار شد و در اول پاییز همان سال فصل شخم و بذرآفشانی، هر چه ابرازکار مورد لزوم آنها بود، از گاو و خیش و بذر و لوازم دیگر از طرف یزدان‌فاذار و افراد دهکده‌ها در اختیارشان گذاشته شد. از این زمان به بعد که زندگی اشعریان در این شهر شروع می‌شود، آنها و ایرانیان در همسایگی یکدیگر با کمال فراغت و آسایش و با حفظ احترامات و حقوق یکدیگر زندگی می‌کردند. کم‌کم اشعریان با ثروتی که از فروش اموال خود در کوفه به دست آورده بودند و با بهره‌ای که از کشت و زرع و حشم‌داری در قم به دست آورده بودند، مقتدر و قوی شده و دیگر ناحیه «جمر» که در اختیارشان بود، آنها را کفایت نمی‌کرده است. از این جهت، از خربنداد تقاضا کردند که مقدار دیگری از زمین‌های مزروعی این ناحیه به ایشان واگذار کند. ایرانیان و رؤسای آنان در این وقت از قدرت و شوکت حاصله اشعریان اندیشناک شده، می‌ترسند که بالاخره، همه چیزشان را از دست بدهند. لذا از این موقعیت استفاده کرده، در مقابل تقاضاهای احوص و عبدالله برای دریافت زمین‌های مزروعی جدید و مراتع و چراگاه‌های تازه، امضای پیمانی را که از این پس ملاک و مناط روابط و رفتارشان باشد، خواستار شدند. اعراب اشعری به این کار خشنود شده و پیمان و میثاقی با یزدان‌فاذار و خربنداد امضا کردند و سپس املاک و مزارع «فرابه» را در اختیار گرفتند. قسمتی از ترجمه تاریخ قم را برای روشن کردن مطلب و تأیید این نظر ذکر می‌کنیم:

«... و از خربنداد تتمه کفایت و معیشت درخواست کردند. پس خربنداد و یزدان‌فاذار و جوه و اشراف آن ناحیت از عبدالله و احوص درخواست کردند که میانه ایشان کتابی و عهدنامه‌ای باشد، مشتمل به وفای عهد و محافظت یکدیگر در نفس و مال و با یکدیگر مصادقت و راست‌گفتاری شعار کردن. پس عبدالله و احوص، حباب را گفتند تا این کتاب و عهدنامه بنویسد و حباب بنوشت و از طرفین

تأکید و تشدید در آن یاد کرد و همه خط‌های خود در آن ثبت کردند و به انگشتی سعد بن مالک مهر کردند...»

آنچه بیان شد، نظری است که از بعضی روایات مفهوم می‌شود، ولی در روایت دیگر کیفیت و مقدمات عهدنامه را غیر از این ذکر کرده‌اند و به هیچ وجه مسئله پیمان و عهدنامه را به عنوان یک پیشنهاد متقابل در برابر تقاضای واگذاری املاک و سرزمین‌های جدید ندانسته‌اند، بلکه این کار را از ذکاوت و هوشمندی رؤسای ایرانیان و موقع‌شناسی آنان ذکر می‌کنند؛ زیرا از بیان روایت، چنین مستفاد می‌شود که یزدان‌فازار و خربنداد با نرمی و مسالمت و زیرکی زمینه را برای عقد چنین قراردادی آماده کرده‌اند. کیفیت دیگر مذکور این است:

«... راوی گوید که چون عبدالله و احوص خربنداد را گفتند که چون است تو شیر و شکر و عسل بر دیگر طعام‌ها مقدم داشتی، خربنداد گفت که من اول شیر بنهادم که تا سبب تأکید همدایگی و حق همشیرگی و تأکید محبت و مودت گردد و موجب حرمت و عزت شود و بعد از آن شکر و عسل بنهادم؛ زیرا که در این هر دو حسن فال و یمن تمام است و موجب حلالت اقوال و افعال است و شیر اصل غذاهاست و عسل میوه حاصل منج (زنبور عسل) است و مزیل و بردارنده مکر و حیلت است و شکر سبب امان از فریب و دروغ گفتن است و سبب حفاظ و شکر و رعایت و حفظ الغیب.

پس عبدالله و احوص گفتند که ما تو را برادر دینی و رضاعی و هم‌پشتی و نصیحت و اشارت کردن قبول کردیم و با تو عهدی مؤکد و پیمانی مؤید بستیم و شما در میان ما به محل برادران و پدران و پسران فرود آمدید. هیچیک از ما و شما می‌باید که نصیحت دریغ ندارد و آنچه در دست وی بود از دنیاوی، با یاران و برادران سخاوت کند و بخشش نماید و بدان بخل نکند و شماراست از جانب ما موااسات و مؤاخات و مناصحت و شما در اموال و اسباب و نعمت‌های ما شریکید و شما را در آن حق و نصیب است. ما سخن غمازان و نمامان در حق شما قبول نکنیم و بر دشمنان تیغ و شمشیر باشیم و ما و شما بدین عهد و

موثیق و شروط و پیمان به پسران خود وصیت کنیم و ما به حق - سبحانه و تعالی - امیدواریم که کارها به نظام شود. و صنع جمیلش در حق ما به اتمام رسد و این شروط و عهود که بر زبان راندیم، محقق گرداند و از قول به فعل آید. وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

اگر آنچه را [که] در بیان اول ذکر شد، قبول داشته باشیم، باید تاریخ انعقاد این عهدنامه را به طور قطع سال ۱۰۲ هجری؛ یعنی پس از گذشتن بیست سال از ورود اشعریان به قم بدانیم؛ زیرا در همین سال است که اشعریان از کمی چراگاه و زمین مزروعی و قابل کشت، نزد یزدان فاذاز و خربنداد شکایت و تقاضای واگذاری زمین‌های جدید می‌نمایند، اما اگر بیان دوم را قبول داشته باشیم، هر چند منافاتی با تاریخ انعقاد در سال ۱۰۲ هجری ندارد، ولی نمی‌توان به طور قطع این سال را زمان انعقاد قرارداد دانست، بلکه می‌توان فرض کرد در فاصله سال ۸۲ که سال ورود اشعریان است، تا سال ۱۰۲ این قرارداد بسته شده باشد.

سرانجام روابط اشعریان و ایرانیان تیره می‌گردد و سران ایرانیان به فرمان احوص کشته می‌شوند

آن‌طور که از تواریخ و روایات برمی‌آید، رفتار و سلوک اعراب و روابط آنها بسیار مهرآمیز و محترمانه و موافق قرارداد و عهدنامه بوده است. سران عرب و رؤسای ایرانیان و دیگر افراد هم آمیزش و رفت و آمد می‌کردند؛ در اعیاد و جشن‌ها و مراسم شادمانی و عزای یکدیگر، و در غم و شادی شریک بوده‌اند. اغلب به مهمانی یکدیگر می‌رفته و تحفه‌ها و هدایای بسیاری میان آنها ردوبدل می‌شده است. از غذاها و دست‌پخت‌های یکدیگر تناول می‌کردند و بر سر سفره‌ها با هم می‌نشستند. در پیشامدهای سخت و زد و خوردها و نزاع‌ها پشتیبان هم بوده و در مقابل دشمنان از یکدیگر دفاع می‌کردند. اعراب برای محافظت ایرانیان شمشیر می‌کشیدند و ایرانیان احتیاجات و لوازم زندگی آنها را از هر جهت تأمین می‌نمودند. در مقابل حاکمان و فرماندارانی که از جانب خلیفه به اصفهان می‌آمدند، اعراب

خراج قم را ضمانت و جمع‌آوری کرده و خود به آنجا می‌فرستادند. این وضع در روابط حسنۀ فیما بین برقرار بود، تا وقتی که خربنداد و یزدان‌فاذار زندگی را بدرود گفتند. جانشینان آنها نتوانستند یا نخواستند شیوۀ آنها را دنبال کنند. به همین جهت، کار به خونریزی کشید و احوص برای حل مشکل، بالاخره، تمام رؤسای ایرانیان را کشت و همه ناحیه را به تصرف خود درآورد. چگونگی این امر و کیفیت کشته شدن رؤسای ایرانیان، مختلف ذکر شده است.

بعضی نقل می‌کنند که احوص پس از اینکه خود را ناچار به قبول نظر ایرانیان دید، قبل از انقضای مهلت مقرر در شبی که ایرانیان به جشن و سرور و بادهنوشی مشغول بودند، غلامان خود را فرستاد و هر یک را مخفیانه مأمور کشتن یکی از رؤسای ایرانیان کرد؛ با این شرط که اگر هر کدام موفق به انجام مأموریت شوند، املاک و ثروت آن کشته مال آنها باشد. برای توضیح بیشتر، عبارت تاریخ قم را که چگونگی امر را بیان می‌کند، در اینجا نقل می‌کنیم:

«... اهل عجم به جواب گفتند که ما همین سخن از برادرت عبدالله شنیدیم و ما هیچ چیز از شما مکروه و نامحمود نیافتیم، الا آنکه ما همسایگی شما نمی‌خواهیم و ما را مصلحت نیست که شما در ناحیت ما ساکن باشید. از این ناحیت بیرون روید، پیش از آنکه ما شما را به زشتی بیرون کنیم. چون احوص از محاورت ایشان و بازگشتن از این سخن و تصالح کردن از جهت ایشان نومید شد و هیچ حیلتم نماند، ایشان را گفت: چون میانۀ ما و شما بدین انجامید، از میانۀ شما بیرون رویم و بدین بغی ستم که شما بر ما کنید، تن در دادیم. بدین سراها و ضیعت‌ها که ما را در این ناحیت است، چه کنیم؟ اهل عجم گفتند که آن را به ما فروشید. احوص یک هفته از ایشان مهلت طلبید تا این املاک بفروشد. ایشان او را مهلت دادند.

عبدالله و احوص با قوم و مردم خود به منزل و مقام خویش باز آمدند و بدین شرط و عهد چون پنج روز از مدت مهلت بگذشت، اهل فرس را بدین ناحیت اتفاقاً روزی بود که آن را تعظیم می‌نمودند و بزرگ می‌داشتند و اجتماع در آن روز واکل و شرب مبارک می‌داشتند.

احوص را هفتاد بندهٔ درم خریده بود، همه را بخواند و به هر یک از ایشان دیه و سرایی بداد؛ به شرط آنکه صاحب آن سرای و دیه را بکشند و سرهای ایشان به نزدیک احوص آرند. ایشان احوص را گفتند که ما در شب چگونه رئیسان را از دیگران تمیز کنیم؟ احوص گفت: بروید در میانهٔ ایشان و با ایشان اختلاط کنید که ایشان به سبب مشغولی، به سبب شرب و اسراف در آن شما را از اصحاب خود تمیز نکنند و چون شما در این میان رئیس هر قومی بشناختید و فرصت یافتید، او را بکشید و سرش ببرید و به نزدیک من آرید، و اگر بر شما مشتبه شود و ندانید که سرور و مهتر و رئیس ایشان کدام است هر آن کس که از او بوی خوش آید، او را بکشید، و احوص برادرش را نعیم ایضاً به سرفت فرستاد.

نعیم صاحب سرفت را بگرفت و اسیر کرد. پس مالی چند از او بستند و او را رها کرد، و احوص را مملوکی بود دعوی می‌کرد که از عرب است و از احوص درخواست کرده بود که او را به اسم عرب نام نهد و بدین سبب، احوص بر او خشم گرفته بود که اگر نظر او بر او آید، البته او را بکشد. بدین سبب، آن مملوک از وی گریخته بود. پس شبی که آن را به شب بیات نام نهاده بودند، درآمد، آن مملوک قصد دیه جمع‌کردن کرد و به جمع‌کردن چهار برادر بودند که سخت‌ترین مردم آن ناحیت بودند بر عبدالله و احوص. آن غلام طلب فرصت می‌کرد تا فرصت یافت و آن هر چهار برادر را بکشت و سرهای ایشان ببرید و هر یک از ممالیک هفتادگانه قصد آن دیه کردند که از برای او نامزد کرده بود و صاحب آن دیه مراقبه می‌کردند و چشم می‌داشتند تا او را بکشند و سر او را ببریدند و چون به وقت سحر رسید، مجموع ممالیک هفتادگانهٔ احوص با سرها قصد مجلس او کردند تا غایت که هیچکس از ایشان در مراقبت و کشتن صاحب خود خطا نکرده بودند و هیچ یکی از رئیسان این دیه‌ها از ایشان فوت نشده بود و آن مملوک گریخته، ایضاً پیش احوص آمد با آن سرهای چهارگانه.

چون نظر احوص بر او آمد، گفت: ویحک! من همین ساعت البته تو را بکشم. آن غلام آن سرهای چهارگانه را از توبره‌ای که با خود داشت، بیرون آورد و پیش

احوص بنهاد و نام ایشان یاد کرد و بگفت که این سرها زان کیستند. احوص سر او را بوسه داد و خشنود شد و گفت: تو فرزند منی، وارث و موروثی. کدام نام از نام‌ها تو آن را دوست‌تر داری تا من تو را بدان نام نهم؟ گفت: مرا شیبیان نام نه. احوص آن را بدان نام تسمیه کرد و از جمله واصلان خود گردانید.

چون آن سرها را در پیش احوص صف‌صف بنهادند و در پهلوی یکدیگر نشانند، احوص بفرمود تا مجموع آن سرها را در دهلیز سرای برادرش عبدالله نهاد و عبدالله را از این فکر و تدبیر به هیچ خبر نبود و ندانست. چون به وقت سحر رسید، عبدالله خواست که بیرون آید و به مسجد رود تا نماز بگزارد، و فرایش او غلامی چراغی در دست گرفته بود و می‌رفت. چون عبدالله پای در دهلیز نهاد، سیاهی را دید که پیش از آن ندیده بود. غلام را گفت که این چه سیاهی است؟ غلام نظر کرد و گفت: ای مولانا! این سرهای مردمانند. عبدالله صیحه‌ای زد و کلمه‌ای چند استرجاع بر زبان راند و گفت: این از عمل و فعل برادرم احوص جاهل است که همیشه مرتکب کارهای بزرگ می‌شود تا اکنون ارواح ما را در معرض تلف خواهد انداخت و فریادکنان به سرای احوص درآمد و گفت: کجایی ای ظالم؟ این چیست که تو کردی.

احوص به پیش او درآمد و گفت: این صورت به سبب بغی کردن ایشان است بر ما. ایشان به ابتدا بر ما ستم کردند و عهدی که میان ما و ایشان بود، بشکستند. پس حق - سبحانه و تعالی - ما را برایشان فرصت داد و نصرت نمود. عبدالله گفت که زود باشد که اصحاب ایشان و اهل این دیه‌ها چون در بامداد آیند و این خبر بدیشان رسد، گرد ما درآیند و بر ما غلبه کنند. ما چه خواهیم کرد و چه خواهیم گفتن؟ احوص گفت: تو به مسجد رو و مرا با ایشان گذار. چون تو در بامداد آیی، هیچ یکی را از ایشان نبینی. پس بفرمود تا مجموع آن سرها را در چاهی انداختند. چون مردم آن ناحیت در بامداد درآمدند و به تسامع آنچه در شب رفته بود، معلوم کردند، بعضی بر دست عرب مسلمان شدند و بعضی پناه بدیشان آوردند و دیگران در شهرها متفرق و پراکنده شدند و ناحیت از دشمنان عبدالله و احوص خالی گشت...»

ماجرای کشته شدن سران و رؤسای ایرانیان را با کیفیت دیگری نیز ضبط کرده‌اند و آن به این‌گونه است که احوص حیلہ‌ای کرد و سران عجم را به مهمانی دعوت کرد و سپس در آن مهمانی آنها را غافل‌گیر کرد و همه را بکشت. فقط سیامردان رئیس ده جمکران از این واقعه جان به سلامت می‌برد و از این پس همچنان که گفتیم، اشعریان مطلقاً بر این ناحیه تسلط یافته و تمام اموال و املاک ایرانیان را ضبط و تصاحب می‌نمایند. عبارت مربوط به این جریان را نیز برای ایضاح بیشتری نقل می‌کنیم:

«... و نیز گفته‌اند که احوص چون معلوم کرد که اهل عجم خلاف عهد کردند و عزیمت نمودند که او را و برادرش را از این ناحیت بیرون کنند، وجوه و اشراف ایشان را به میهمانی خواند و در آن میانه ایشان را مجموع بکشت و از ایشان هیچکس خلاص و رستگاری نیافت، الا سیامردان صاحب جمکران. بعد از آن امیران عرب ضیعت‌ها را قسمت کردند و نامه‌ها، به فرزندان و بنی عمّان و دیگر خویشان خود [نوشته] و ایشان را به پیش خود دعوت کردند و ایشان ابوبکر و عمران و آدم و عمر و حماد بن ابی‌بکر و فرزندان و فرزندزادگان عبدالله و از فرزندان احوص و غیر ایشان بودند...»

آبادانی شهر قم و وضع اجتماعی اشعریان و مردم دیگر شهر در قرون اولیه اسلام و مسئله آب و عملیات عمرانی

پس از اینکه عبدالله و احوص اشعری به طور کامل بر سرزمین قم استیلا یافتند و تمام نواحی آن را متصرف شدند، به تدریج، به علت هماهنگی و اتحادی که بین آنها و سپس فرزندان و فرزندزادگان و اخلاف آنها بود، شوکت و اقتداری به هم زدند و در عالم اسلامی آن زمان موقعیت شایسته‌ای برای خود به وجود آوردند. عده‌ای از آنها با فعالیت و کوشش به آباد کردن و کشت و زرع و گله‌داری پرداختند، تمام خرابی‌ها و ویران‌هایی که به علل مختلف پیش آمده بود، به دست آنها مرمت و تعمیر گردید. از رودخانه نهرهایی بریده و مقدار دیگری از اراضی را تحت کشت

درآوردند. تمام کاریزها و قنات‌های موجود را به حال اولیه و آبادانی برگردانده و با کارگران و گومشانی که از اطراف و اکناف به مزدورگرفته بودند، قنات‌های جدیدی احداث کردند و اغلب با حفر و احداث این کاریزها و نه‌رهایی که از رودخانه جدا کرده بودند، زمین‌های این نواحی را برای کشت آماده کرده و در نتیجه، صاحب ثروت و تمول سرشاری شدند و به ساختن خانه‌ها و بناهای باشکوه و کاروانسراها و مساجد و پل‌های محکم پرداخته و شهری آباد به وجود آوردند.

در ضمن، عده‌ای دیگر از آنها در علوم و عقاید مذهبی اسلام و امامیه و تحصیل و انتشار آن زحمت می‌کشیدند و چون شیعه بودند، برای شنیدن و حفظ و نقل احادیث به شهرها و مراکز مذهبی رو می‌آوردند و اغلب به خدمت ائمه اطهار رسیده و از محضر آنان به درک فیض و استماع احکام و احادیث نایل می‌گشتند و سپس به شهر قم بازگشته، همچنان به تدریس و بیان آن روایات و احکام همت می‌گماشتند و بعضی از آنان به شهرهای دیگر مانند ری و خراسان و طبرستان و دیلمان مهاجرت کرده و عقاید و افکار اسلامی را در میان مردم دوردست و ناآشنا منتشر می‌کردند.

این دانشمندان اولین کسانی هستند که در عالم اسلامی آن روز به شیعی بودن تظاهر کرده، پرده تقیه را دریدند و در همه جا با کمال شجاعت از آرا و عقاید امامیه دفاع کرده و در بیان اندیشه‌ها و افکارشان کوشا بوده‌اند. می‌توان گفت که در سرزمین ایران و عراق عجم، مذهب شیعه و افکار و اعتقادات آنان به دست همین دانشمندان و محدثین منتشر گشته است. از زمان امام جعفر الصادق علیه السلام تا روزگار غیبت امام المهدی علیه السلام خصوصاً از دهه آخر قرن دوم، هم زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به بعد، عده کثیری از قمیین، از فرزندان و اخلاف اشعریان و اعراب دیگری که به قم آمده بودند، در سلک صحابه و یاران ایشان بوده و به تعلیم احادیث و درک فیوضات اشتغال داشته‌اند؛ به طوری که قریب یک سوم از مجموع احادیث و روایاتی که نقل شده و امروز در دست است، از طریق محدثان قمی نقل شده و یا حداقل در سلسله روایان آنها یک یا چند نفر از اهل قم واقع شده است.

اغلب این محدثان و دانشمندان مردمی پارسا و نیک سیرت، مورد اکرام و احترام خلق بوده و عده‌ای از آنها مورد مدح و تکریم امامان علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند؛ مانند زکریا بن آدم و سعد بن عبدالله بن ابی خلف و ابوالقاسم ابن قولویه و زکریا بن ادریس و محمد بن حسن الصفار و ابو عبدالله البرقی و محمد بن ابی القاسم، مشهور به ماجیلویه و عده دیگری که در ضمن رجال قم از آنها یاد کرده‌ایم.

عده دیگری نیز از دانشمندان و دبیران این سرزمین در دستگاه‌های فرمانروایان عصر، مانند دیلمیان و سلجوقیان، وارد شده و به درجات و مقامات عالی نایل آمده‌اند. ابن العمید و فرزندش هر دو از وزرای کاردان دیلمیان بوده‌اند و همچنین تاج الملک قمی وزیر سنجر، پسر ملکشاه سلجوقی، از آنهاست.

با این ترتیب، مهاجرین عرب به قم چه خانواده اشعری و یا خاندان‌های دیگر و یا سادات و علویان، همگی در راه ترقی و تعالی شهر و موفقیت و اعتبار ساکنینش کوشش [نموده] و رنج‌ها کشیده و بالاخره، شهر بزرگی را در این ناحیه بنیاد نهادند که از هر جهت بزرگ و معتبر و شایان احترام بود. در اثر کار و کوشش، این ناحیه را آبادان و سرسبز و خرم و ثروتمند گرداندند قبل از آنان آبشخور این شهر از رودخانه بسیار کم و غیر قابل اعتماد و غیر ثابت بوده است. در فصل زمستان و بهار، هنگامی که قرا و روستاهای کمره به آب احتیاجی نداشتند، رودخانه اناریار مملو از آب بود. در این وقت، مزارع قم نیز به آب چندان احتیاجی نمی‌داشتند؛ در حالی که ناچار خطرات و خسارات طغیان‌ها و سیلاب‌های فصل بارندگی را تحمل می‌کردند، در تابستان و در خشکسالی هیچ‌گونه بهره و نفعی از رودخانه نداشتند. از این لحاظ، رودخانه برای آنها منبع خیر و سرچشمه برکت و آبادانی نبود، بلکه جز خسارت و ویرانی ثمر دیگری نمی‌توانست داشته باشد.

از طرف دیگر، کاریزها و قنات‌های قدیم و احداثی آنقدر آب نداشتند که بتوانند تمام زمین‌های قابل کشت این ناحیه را سیراب کنند. این بود که به فکر افتادند مسئله آب رودخانه را برای همیشه حل کنند. تصمیم گرفتند و با مردم ساکن علیای رودخانه و نواحی کمره به جدال و نزاع پرداختند و بالاخره، پیروز

شده و سهم قابل ملاحظه‌ای از آب رودخانه برای خود دست و پا کردند. جریان این واقعه را ما عیناً از کتاب تاریخ قم که در حدود صد و پنجاه سال پس از این ماجرا نوشته شده است، نقل می‌کنیم:

«... گویند که در ایام عجم و روزگار ایشان پیش از آمدن عرب به قم به غیر از جوی وزیر و قرطم زراعتی نکرده‌اند و به قم سبزه و اورکار از مثل پیاز و سیرو گندنا (تره) و خیار و خربزه و انواع تره‌ها زراعت نکرده‌اند، به سبب واسطه کم آبی، و دیگر آنکه چون از نوروز یک ماه بگذشتی، اهل تیمره و انار آب رودخانه قم را باز بستندی و نگذاشتندی که بدین جانب آید. پس چون عرب به قم نزول کردند و متمکن شدند و دست یافتند، روی به ناحیت تیمره و انار نهادند و اهل تیمره و انار را گفتند که از دو کار با ما یکی بکنید؛ اول آنکه با ما عدالت و سوئت کنید بدین آب که در رودخانه‌های شما جاری است، بعضی شما برمی‌بندید و بعضی به شهر ما روانه می‌گردانید. دوم آنکه چون آب را در ایام (زراعت) نمی‌گذارید که به جانب ما آید، هرز آب زمستانی نیز به شهر و جانب ما روانه نکنید. شما در ایام زمستان چون از آب مستغنی‌اید و بدان احتیاج ندارید، در رودخانه می‌اندازید و قم و ضیعت‌های آن به سبب آن در وقتی از اوقات خراب می‌گردد. چنانکه ما در زیان و خرابی آن با شما شریکیم، در نفع و فایده آن در ایام تابستان و بهار و خریف ما را شریک گردانید. اهل تیمره و انار قبول نکردند و از آن امتناع نمودند و در حصار و کوشک‌ها گریختند و محاصره کردند. پس چون حال میان ایشان بدین رسید، عرب دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه‌ها نهاده بودند، مجموع خراب کردند و آب مجموع را به جانب قم روانه گردانیدند و به قم باغات ساختند و انواع سبزه و اورکار زراعت کردند و کشتزارهای تیمره و انار به کلی خشک گشتند و خراب شدند و همه اوقات، عرب با ایشان کوشش می‌کردند و کارزار می‌نمودند و مردم ایشان را به اسیری می‌گرفتند و بدیشان انواع مضرت و زیان می‌رسانیدند و سدها و رودخانه ایشان می‌شکافتند و خراب می‌کردند تا اهل تیمره و انار از قوت و بطش ایشان عاجز شدند و در دفع ایشان هیچ چاره و حیل نداشتند و مقاومت با ایشان نمی‌توانستند کرد.

پس به ناچار، بر حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می‌کنیم و متابعت سیرت شما می‌نماییم، اما زمین‌های ما ریگستان است و صبر از آب ندارد و زود خشک می‌شود و زمین‌های شما نه ریگستان و نه شورستان است و اگر کمتر آب بدان رسد، تفاوتی نکند و زیان ندهد. پس امتحان و آزمایش کردند؛ پاره‌ای از گل قم برگرفتند و پاره‌ای از گل زمین تیمره و انتظار می‌کشیدند تا به وقت خشک شدن آن. گل ناحیت قم به مدت ده روز خشک شد و گل ناحیت تیمره به پنج روز. بر آن اتفاق کردند که دو دانگ از آب اهل قم را باشد و چهار دانگ اهل تیمره و انار (را) و هر دو گروه قسط و نصیب خود از آب در هر ماهی به دو دفعه فرا می‌گرفتند. در پانزده روز اول از ماه، اهل قم اول ماه پنج روز تصرف کنند و بعد از ایشان اهل تیمره و انار ده روز تصرف کنند و بدین ترتیب، در پانزده روز نوبت آخر نوبت با (از) سر گیرند تا آنگاه که ماه تمام شود.

اما بعضی دیگر گویند که اهل قم در دفعه دوم پنج روزه آخرین آب تصرف می‌کردند و در دفعه اولی پنج روز اول؛ چنانچه در هر ماهی پنج روز اول ماه و پنج روز آخر ماه آن آب را فرا می‌گرفتند و باقی ایام بیست روزه اهل تیمره فرا می‌گرفتند و بعد از آن اتفاق کردند که اهل قم از طلوع آفتاب سواری بفرستند تا بر کنار رودخانه قم بر بالای رودخانه به جانب تیمره براند تا به وقت غروب آفتاب، و در این میانه، به هر سدی و بندی از جوی‌های تیمره و انار که برسد، بشکافد و بگشاید و آب‌های آن در وادی قم روانه کند، به شریطه مذکوره.

پس اهل قم سواری را بفرستادند تا از وقت طلوع آفتاب برانند، به شتاب و سرعت، به وقت غیوبت و فرو شدن آفتاب به پل قریه تیره از دیه‌های تیمره رسید؛ چنانچه از قم تا بدانجا مقدار بیست و نه فرسخ بوده و از آنجا تا به سد بالای آن هیچ سدی نبود و چند گام مانده بود، نه وقت مانده بود و نه اسب را قوت. پس از آن سوار تازیانه را از پیش بینداخت، بر موضع بند آب آمد و اسب او هم آنجا بیفتاد، و آن موضع را اسفان‌بند نام کردند، به نام آن اسب. پس این رسم بماند و هر ماهی اهل قم بیرون می‌آمدند با مردم بسیار و برزیگران و آب‌های تیمره و انار را می‌شکافتند و

در وادی قم روانه می‌کردند. از سی عدد جوی از جوی‌های تیمره صغری و انار بر سر آب می‌بودند و محافظت می‌کردند تا مدت پنج روز پس به قم انواع غلات و زراعت نمودند، انواع سبزه از جالیز و پنبه و انواع بقول (سبزی‌ها) بکشتند و زراعت نمودند و این آب که از جوی‌های تیمره و انار در وادی می‌انداختند و به اصطلاح او را غری گویند، مشتق از ایغار و ایغار در لغت جمع است و اضافه است؛ یعنی آب انار و تیمره و انار اضافه می‌کنند و جمع می‌گردانند با آب رودخانه‌ای به قم، مضمی هذا. پس به گاهی که آب به قم عزیزالوجود و اندک بودی، این آب از تیمره و انار با آب وادی قم از وقت حاجت و احتیاج بدان تا به وقت آن که از آن مستغنی شدند، جمع و اضافه می‌کردند در هر ماهی، بر شریطه مذکوره؛ یعنی در هر ماهی ده روز به دو دفعه، و گویند که آب این وادی در ایام قدیم در موضعی جاری بوده است که آن را وادی عتیق گویند، به نزدیک دروازه اصفهان بالای قبه علی بن عیسی طلحی، و به زبان فارسی آن را رود گلفشان خوانده‌اند و آلیوم مواضع روان شدن آن آب و آثار خرق و دریدن آن ظاهر است و مصب آن وادی به جانب رستاق سراجیه بوده است. پس آن موضع به سبب مرور آب مرتفع شد و آب از آن به زیر افتاد و از جانب چپ از طرف شهر تا آنگاه که آب به کلی با این دیگر جانب شهر که آلیوم رودخانه است افتاد، و این موضع به سبب رفتن آب منخرق و شکافته شد تا رودخانه گشت و آب آن به جانب قمرود روانه شد.

و برقی در این باب گوید که از این آب به قریه قارص یک جوی روانه گردید. پس به مرور ایام آب آن موضع را می‌شکافت و فراخ می‌گردانید تا رودخانه گشت و آب‌های تیمره بدان روانه شدند و آن وادی این است که آلیوم آب در آن می‌رود. تا بدین جا حکایت برقی است.

رودخانه عتیق بعد از آن که مدتی مدید خشک شده بود، به نزدیک قریه جهستان و غیره دیگر باره چشمه‌های آن زاینده شد تا مدت سی و یک سال و آب‌های آن شور و بسیار بود و به چندین ضیعت‌ها از رستاق سراجیه و لنجرود می‌رفت و از این رودخانه با هر ضیعه و مزرعه جویی برگرفتند؛ زیرا که کاریزهای

سراجہ آب بر آن غلبہ کرد و مواضع آن بہ نشیب افتاد و جوی‌های آن باطل گردیدند، الا بعضی از آن تا بہ گاهی کہ بہ کلی آب از آن منقطع شد و با حال اول گردید. واللہ اعلم...»

بہ این ترتیب، آب رودخانہ «اناریار» بہ نوبت مذکور در اختیار مردم قم قرار گرفت و در نتیجہ، اطمینان و ثباتی در وضع آبیاری بوجود آمد. از این پس با تقسیم‌بندی معینی آب رودخانہ را در بیست و دو نہر بہ مزارع اطراف شہر روان کردند. نام و مقدار سهام انہار مذکور بہ ترتیب و تفصیلی کہ محمد بن علی بن ابراہیم در سال ۳۴۷ ہجری ضبط کردہ است، ذکر می‌کنیم. ضمناً باید متذکر شد کہ جد محمد مذکور، نامش ابراہیم بن علی است در سال ۲۸۷ تاریخ فارسی کہ مساوی ۲۹۴ ہجری بودہ است، با ترتیب و تفصیل دیگری، جوی‌های منشعبہ از رودخانہ قم را با سهام ہر یک محاسبہ و تعیین کردہ است، ولی مجموعاً محاسبہ او با محاسبہ و تفصیل نوادہ‌اش، محمد بن علی، در حدود صد و دہ سهم اختلاف دارد. تفصیل محمد بن علی چنین است:

اسامی نہرها در آن زمان	سہم	دانگ
۱. نہر دورقان	۴۰	-
۲. نہر براوستان	۳۵	-
۳. نہر طبشقوران	۱۰۰	-
۴. نہر خمیہن	۹۰	-
۵. نہر الیسع و گرگان	۸	-
۶. نہر ابوبکر با سرفت	؟...	-
۷. نہر سروز و جوی ابی بکر	۲	۳
۸. نہر جمکران	۶۰	؟...
۹. نہر ابرشتجان	۷۰	-
۱۰. نہر دینار جوہر	۳۰	-
۱۱. نہر مونہ	۲۶	-

-	۳	۱۲. نهر مسگران
-	۴۰	۱۳. نهر شهرستان
-	۳۵	۱۴. نهر ممجان
۴	-	۱۵. نهر جمر
دانگ	سهم	اسامی نهرها در آن زمان
-	۱۴۰	۱۶. نهر مهرواه
-	۷۰	۱۷. نهر مزدجان
-	؟...	۱۸. نهر فراهه
-	۸۰	۱۹. نهر کمیدان
-	۷۰	۲۰. نهر سعدآباد
-	۱۶	۲۱. نهر میانرودان
-	؟...	۲۲. نهر عامر

مجموع^۱ ۹۲۴ ۲ و پنج حبه

انهاری که در فوق ذکر کردیم، انهار منشعبه از رودخانه بوده است و انهاری که از قنوات و کاریزها برای شرب اراضی حفر شده بود، غیر از اینهاست. بر مجموع نهرهای مذکور، پنججاه و یک آسیاب وجود داشته که در تاریخ ۳۷۰ هجری سی و نه عدد از آن آباد و دایر و دوازده عدد آن ویران و خراب بوده است.

مجموع قنوات و کاریزها در تاریخ مذکور بیست و دو رشته بوده است که بعضی از آنها از قدیم و قبل از اسلام حفر شده و تا این زمان دایر بوده است و بعضی دیگر را اشعریین و دیگران حفر کرده‌اند که اغلب به نام خود آنها مذکور است؛ به این قرار:

۱. کاریز عبدالرحمان بن عبدالله

۲. کاریز عمران والیسع

۳. کاریز ابی بکر

۱. این ترتیب عیناً از سیاههٔ محمد بن علی نقل شده است.

۴. کاریز سعد بن مالک «زیرک»
۵. کاریز مالک
۶. کاریز علی بن آدم و اسحاق بن سعد
۷. کاریز عطاء بن مزید
۸. کاریز مرزبان بن عمران
۹. کاریز موسی بن یعقوب
۱۰. کاریز محمد بن عیسی بن سعد
۱۱. کاریز موسی بن یعقوب
۱۲. کاریز ابی غالب
۱۳. کاریز نعیم
۱۴. کاریز آدم و محمد بن علی بن آدم الاول
۱۵. کاریز آدم و محمد بن علی بن آدم الثانی
۱۶. کاریز ولد سعد و محمد بن عامر
۱۷. کاریز موسی بن آدم
۱۸. کاریز اسماعیل بن عیسی و اسماعیل بن سعد
۱۹. کاریز عبدالله، خوشاب
۲۰. کاریز عبدالله، شوراب
۲۱. کاریز سعد

آنچه که درباره آب رودخانه و عده انهار و قنوات و غیره ذکر کردیم هم مربوط به وضع آبادانی این ناحیه قبل از سال ۳۷۸ هجری است. از این تاریخ به بعد تا امروز وضع آب و آبیاری و کشت و زرع در قم تحت تأثیر حوادث روزگاران مختلف و متغیر بوده است و متأسفانه، در تواریخ، وضع هزارساله اخیر آن به طور دقیق ذکر نشده است و هرچه درباره این شهر از آن پس نوشته شده، اغلب کلیات و ذکر حوادث تاریخی مهم بوده است، ولی می‌توان گفت آبادانی و خرمی آن شهر به تدریج و به علل حوادث و جنگ‌ها و خونریزی‌ها، خصوصاً حملات مغول و تیمور

و سپس افغان‌ها، از بین رفته و رو به خرابی نهاده. در نتیجه، ثروت و موقعیت گذشته را از دست داده است.

به طوری که بعضی مورخین نوشته‌اند، پس از حمله مغول از این شهر جز تل خاکی باقی نمانده است، خوشبختانه، باز هم مردم این شهر روی خرابه‌های گذشته دوباره به فعالیت پرداخته و ویرانی‌ها را مرمت و تعمیر کرده‌اند. هرچند که تاکنون شهر قم آبادانی و کشت و زرع قرون اول هجری را به دست نیاورده است، ولی روی هم رفته تا حدود زیادی آباد [شده] و وسعت یافته است؛ چنان‌که مادام «دیولافوا» در سفرنامه‌اش می‌نویسد که شهر قم را به علت وسعت آن سواره و با اسب گردش کرده است. اخیراً در بهار سال ۲۱ مردم کمره و نیم‌ور از جریان آب رودخانه جلوگیری کردند و پس از منازعاتی، بالاخره، همان وضع سابق با مختصر تغییری برقرار گردید و سپس در سال ۱۳۲۷ شمسی [...]، محمدرضا پهلوی فرمانی صادر نمود و در آن زمان دو ثلث آب رودخانه را برای مزارع و قرای کمره و نیم‌ور و محلات و ثلث دیگرش را برای مزارع قم و قرای اناریار تعیین کرد. سپس قرای اناریار و صاحبان مزارع در قم، این سهم «ثلث از رودخانه» را به اضافه آنچه در طول رودخانه از چشمه‌سارها و زاینده‌گی‌های بستر رودخانه جریان می‌یابد، به نسبت پنج و شش تقسیم کردند؛ به این معنی که قرا و روستای اناریار پنج روز و مزارع قم نیز پنج روز سهم می‌برند. یک روز نیز برای رسیدن آب به شهر فرصت می‌دهند. این است وضع فعلی آب رودخانه و آبادانی شهر قم.

ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و دیگر علویان به شهر قم

از نیمه دوم قرن اول هجری، معیشت و زندگی علویان در نواحی حجاز و عراق به سختی گرایید. خلفای اموی و سپس عباسیان نمی‌توانستند محبوبیت و عظمت، حتی موجودیت علویان را تحمل کنند. آنها را مدعی و معاند خلافت خود می‌دانستند و گاه و بی‌گاه برای در هم کوبیدن قیام آنها ناچار به جنگ و لشکرکشی می‌شدند و بالاخره، صلاح خود را در این دانستند که حکام و عاملان خود را به

زجر و آزار و قتل و تبعید علویان مأمور کنند، تا به این ترتیب، خود را از اندیشه این معضل و مشکل سیاسی قرون اولیه اسلام؛ یعنی مسئله قیام و خروج علویان و طرفدارانشان آسوده کرده باشند. حکام و عاملان آنها نیز با کمال شقاوت و بی‌رحمی در انجام این مأموریت ظالمانه کوشش کردند، تا آنجا که عرصه حجاز و عراق بر علویان، آن‌چنان تنگ و خفقان‌آور گردید که دل از یار و دیار برگرفته و هر کدام به نقطه‌ای از نقاط دوردست مسلمان‌نشین مهاجرت کردند.

این مهاجرت‌ها و سفرهای اجباری بیشتر به سرزمین ایران و عراق عجم بود؛ زیرا مردم حقیقت‌جوی این کشور، حقیقت اسلام و صفات و خصائل پسندیده و عالی آن را در خانواده علی علیه السلام یافته و دل درگرو محبت ایشان داده بودند. پس ایرانیان می‌توانستند میزبانان و مهمان‌داران شایسته‌ای برای اعضای ستم‌دیده و زجرکشیده خاندان علوی باشند.

علویان نیز سعادت و آسایش و تبلیغ احکام قوانین اسلامی و انجام وظایف مذهبی خود را در حمایت مسلمانان ایرانی آسان‌تر می‌دیدند و به همین نظر، اغلب بلاد ایران مقصد مهاجرت و منظور مسافرت‌های علویان قرار گرفت. شهر قم که پیش از این مسکن و منزل طایفه‌ای از عرب بود که به شیعی بودن و دوستی ائمه اطهار و علویان معروف و مشهور بودند، مناسب‌ترین و شایسته‌ترین شهرها برای پذیرفتن این مسافران و مهاجران رنج‌دیده بود. چگونگی ورود علویان به این شهر و اقامت و سلوک مردم با آنها و همچنین عده آنها و اعیان‌شان در تواریخ به طور مفصل ثبت شده است.

از نخستین علویانی که به این شهر وارد شده‌اند، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است که در طریق سفر خراسان برای دیدار برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به این سرزمین آمده است. شرح ورود و پذیرایی و مهمان‌داری مردم قم و سپس وفات آن حضرت را از کتاب تاریخ قم در اینجا نقل می‌کنیم:

«... دیگر از سادات حسینیّه از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام که به قم آمدند، فاطمه بود، دختر موسی بن جعفر علیه السلام چنین گویند بعضی از مشایخ قم که چون امام

علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه بیرون کردند تا به مرورود از برای عقد بیعت به ولایت عهد برای او فی سنة مأتین^۱، خواهر او فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام در سنه احدی و مأتین^۲ به طلب او بیرون آمد. چون به ساوه رسید، بیمار شد. پرسید که میان من و شهر قم چقدر مسافت است؟ او را گفتند که ده فرسخ است. خادم خود را بفرمود تا او را بردارد و به قم برد. خادم او را به قم آورد و در سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آمد و نزول کرد.

روایت صحیح و درست آن است که چون خبر به آل سعد رسید، همه اتفاق کردند که قصد سنی فاطمه کنند و از او درخواست نمایند که به قم آید. از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها هم در آن شب بیرون آمد و چون به شرف ملازمت سنی فاطمه رسید، زمام ناقه او را بگرفت و به جانب شهر بکشید و به سرای خود او را فرود آورد و هفده روز در حیات بود. چون او را وفات رسید، بعد از تغسیل و تکفین و نماز، موسی بن خزرج در زمینی که او را به بابلان بود؛ آنجا که امروز روضه مقدسه اوست، [او را] دفن کرد و بر سر تربت او از بوریها سایه ساخته بودند، تا آنگاه که زینب دختر محمد بن علی الرضا علیه السلام این قبه بر سر تربت او بنا نهاد.

روایت کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن الولید که او را روایت کردند که چون فاطمه را وفات رسید و بعد از غسل و تکفین او را به مقبره بابلان برکنار سردابی که از برای او ترتیب کرده بودند، حاضر آوردند. آل سعد با یکدیگر خلاف کردند، در باب آنکه سزاوار آن است که در سرداب رود و فاطمه را بر زمین بنهد و دفن کند. پس از آن اتفاق کردند بر آنکه خادمی به غایت پیر از آن یکی از ایشان، قادر نام را حاضر گردانند، تا فاطمه را در گور نهد و کسی را به طلب او بفرستادند. در میان این گفت‌وگوی از جانب رمله دو سوار برآمدند، دهن بریسته، و روی بدین مردم نهادند. چون به نزدیک جنازه فاطمه

[۱. در سال دویست.]

[۲. در سال دویست و یک.]

رسیدند، از اسب فرود آمدند و بر فاطمه نماز گزاردند و در سرداب رفتند و فاطمه را دفن کردند. پس از گور بیرون آمدند و برنشستند و برفتند و هیچکس را معلوم نشد که آن دو سوار که بودند.

محرابی که فاطمه علیها السلام نماز کرده است در خانه‌ای از سرای موسی بن خزرج تا به اکنون ظاهر است، و چون پس از وفات فاطمه امّ محمد، دختر موسی رضائیه، وفات یافت، او را در جنب قبر فاطمه دفن کردند، و پس از او خواهر او میمونه ابنة الرضائیه و او را نیز همانجا دفن کردند و قبه‌ای بر سر تربت ایشان بنهادند، متصل به قبه فاطمه علیها السلام و در این دو قبه شش قبرند...»

به شرح مذکور، حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - سرزمین قم را به وجود مبارک خود آراستند و از آن تاریخ تا امروز تمام مردم شیعی در هر کجا باشند، به این آستان معتقد و علاقه مند بوده‌اند. مقبره حضرت معصومه که امروز با عظمت خود چشم‌ها را خیره می‌کند، در قرون مختلف تغییرات بسیاری کرده است. ابتدا در این قسمت دو گنبد کوچک در کنار هم قرار گرفته بوده است که یکی از آنها بالای قبر حضرت فاطمه و قبه دیگر بالای قبر خواهران موسی مبرقع، قرار داشته است.

در سال ۳۵۰ هجری قمری زید بن احمد بن بحر اصفهانی عامل شهر قم، تعمیراتی در این دو قبه انجام داده و درهای آن را که آن روز به طرف رودخانه باز می‌شده است، فراخ‌تر و وسیع‌تر گردانید.

ساختمان مقبره‌ها و قبه‌ها شکل خود را تا سال ۵۲۹ هجری حفظ کرده است و سپس در این سال «شاه بیگم» دختر عمادبیک، آن دو قبه را برداشته و به جای آن یک گنبد بزرگ‌تر و بلندتر بنا نهاد. این گنبد کاشی‌کاری و کیفیت بنا و تزیینات آن مانند گنبدها و بناهای مشابه است که امروز در شهر قم بسیار است.

تا قبل از قرن هفتم، مرقد مطهر ضریح نداشته است، یا اگر بوده، کوچک و کم ارتفاع بوده است. در سال ۶۱۳ هجری مظفر بن احمد بن اسماعیل، ضریحی از کاشی‌های کوکبی ذوی الاضلاع و نیم کوکبی روی مرقد مطهر ساخته است و سپس

در سال ۹۲۵ شاه اسماعیل صفوی صحن کهنه و ایوان آن را با کاشی‌های فیروزه رنگ و معرق ساخته است و در سال ۹۵۰ شاه طهماسب صفوی ضریح کاشی بزرگ‌تری با ایوانی که در مدخل صحن کهنه از طرف مدرسه فیضیه واقع است، اضافه کرد. پس از آن در سال ۱۰۷۷ شاه صفی صحن زنانه را که فعلاً به مسجد تبدیل شده است و در جنوب بقعه مطهر قرار دارد، ساخته است.

شاه عباس نیز ضریح فولادین به ضریح‌های قبل اضافه کرد. شاه صفی در همان سال مذکور، ساختمان زیبا و مرمرینی برای خود در کنار رواق جنوبی ساخت که امروز مقبره شاه عباس ثانی است. این بنا در نوع خود بی‌نظیر است و ازاره‌های آن به ارتفاع زیادی از سنگ مرمر ساخته شده که به نقش‌های گل و بوته تزیین یافته است.

در سال ۱۲۱۸ فتحعلی شاه گنبد را با خشت‌های مسین زرانودود زینت داد و برای خود مقبره‌ای نیز در ضلع شمالی صحن کهنه بنا کرده و در سال ۱۲۳۶ مسجد بالاسر ساخته شد و سپس در سال ۱۲۴۹ مقدمات زرانودود کردن ایوان طلای فعلی فراهم گردید، ولی انجام این کار تا سال ۱۲۶۶ به تأخیر افتاد و مقارن همین سال بام نقاره خانه را نیز به شکلی که فعلاً موجود است، زرانودود کردند و سپس در سال ۱۲۳۱ دری از طلا برای ضریح ساخته و نصب کردند و در همین سال کف رواق را از سنگ مرمر فرش و در سال ۱۲۷۵ ضریح فولادین را سیم‌اندود کردند. در سال ۱۳۱۵ کیکاوس میرزا پوشش زرین گنبد را مقرنس کرده و با آئینه‌ها تزیین نمود. امین‌السلطان ساختمان صحن جدید و ایوان آئینه را شالوده‌گذاری کرد و سپس در سال ۱۳۰۳ به دست فرزندش به پایان رسید.

این شرح مختصری است که ما در پیرامون ساختمان و بنای رواق عرش آشیان حضرت فاطمه معصومه نگاشتیم.

دیگر از سادات و علویانی که به قم آمدند، موسی مبرقع (موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام) است که با خواهرانش، زینب و میمونه و ام‌محمد و دخترش بُریهه، به ترتیب به قم آمده و مسکن گزیدند و در همین شهر وفات یافتند.

قبر موسی مبرقع در خانه خود او و در پایین شهر قم به همین نام مشهور است و بعضی از خواهرانش در مقبره بابلان در جوار حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شده‌اند. ایشان به سادات رضائیه مشهورند و اعقاب آنها همچنان در قم ساکنند و به القاب رضوی و برقی خوانده می‌شوند.

دیگر از سادات و علویانی که به قم آمده‌اند، سادات عریضیه‌اند. از ایشان حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام و پسرش به قم آمدند و سکونت اختیار کردند و سپس اعقاب و اخلاف ایشان عده‌ای باقی مانده و عده‌ای به بغداد و شهرهای فارس رفته‌اند. از این خانواده شخص دیگری به نام علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن جعفر است که قبلاً در ری ساکن بود و سپس قم را برای سکونت انتخاب کرد و اعقاب او در این شهرستان باقی ماندند.

دیگر ابوالحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر و حمزه بن عبدالله بن الحسن الکوکی و محمد بن علی بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن علی و عده‌ای سادات دیگر به قم آمده و در این شهر توطن کردند و اولاد و فرزندان و اخلاف بسیاری از آنها به وجود آمده و در همین شهر مسکن ساختند و به سادات محسنیه و عزیزیه شهرت داشتند و امروز عده‌ای از سادات قم از فرزندان و اعقاب آنان هستند.

موقعیت شهر قم و اقتصاد کشاورزی و صنعتی آن

قم از نواحی مرکزی ایران است و به علت مجاورت با کویر لوت، دارای هوایی خشک و نسبتاً گرم و متغیر است. قسمتی از ناحیه شرقی این شهرستان، دشت و کویر و قسمت‌های غربی و جنوب غربی آن کوهستانی است. یک رشته از جبال که از شمال به جنوب شرقی کشور امتداد دارد، در این ناحیه واقع و بخش قهستان و کوهپایه قم را تشکیل می‌دهد. شهرستان قم که در حدود ده هزار کیلومتر مربع وسعت دارد، بین ۵۰ درجه و ۲ دقیقه الی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه در طول شرقی نصف النهار گرینویچ و بین ۳۴ درجه و ۱۰ دقیقه الی ۳۵ درجه عرض شمالی خط

استوا قرار گرفته است. خود شهر قم در طول شرقی ۵۰ درجه و ۵۳ دقیقه از نصف النهار گرینویچ و عرض شمالی ۳۴ درجه و ۳۷ دقیقه از خط استوا قرار دارد و به احتساب هیئت و فلکیات قدیم ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه در طول شرقی جزایر خالدات و همچین ۱۰۵ درجه و ۴۰ دقیقه در طول غربی آن و در ۳۴ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی خط استوا واقع است. انحراف آن از قبله ۳۹ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۴ ثانیه است.

بارندگی سالیانه این شهرستان به طور متوسط در حدود ۴۰۰ میلی‌متر می‌باشد و از لحاظ بارندگی در میان شهرستان‌های ایران غیر از سواحل بحر خزر و آذربایجان غربی در حد وسط قرار دارد. هوای نواحی این شهرستان مختلف است. در نقاط غربی و جنوب غربی آن هوا معتدل‌تر و در قسمت شرقی و جنوب شرقی گرم و خشک و بیابانی است و تمام اختصاصات کویر لوت، در این ناحیه وجود دارد و خود شهر قم حد فاصلی بین این دو هواست و به همین علت، بادهای تند و شنی در بعضی ایام سال شهر قم را تیره و تار می‌سازد. هوای شهر قم حداکثر در تابستان تا ۴۶ درجه سانتیگراد و حداقل در زمستان تا ۱۲ درجه زیر صفر در بعضی سال‌ها تغییر می‌کند. اختلاف درجات حرارت در بیست و چهار ساعت گاهی در پاییز تا ۲۵ درجه سانتیگراد نیز می‌رسد و در فصول دیگر سال نیز اختلاف درجه حرارت روزانه از شهرهای مجاور بیشتر است.

سرزمین ناحیه قم از سمت جنوب شرقی به طرف شمال شرقی و مشرق آن سراشیب است و به همین جهت، جریان رودخانه و سیل به طرف مشرق و شمال شرقی است. حداکثر ارتفاعات آن در ناحیه قهستان خلجستان است، مرتفع‌ترین کوه‌های قهستان ۳۱۹۳ متر کوه تخت سرحوض و در خلجستان کوه خرکشه ۲۷۶۹ متر است و حداقل ارتفاع آن در نواحی کویر، در حدود پانصد متر از سطح دریاست. مقدار متوسط آب سالیانه قابل اعتماد با احتساب آب رودخانه و قنوات و تعداد پانزده حلقه چاه عمیق، در حدود سیصد و پنجاه سنگ یا تقریباً سیصد لیتر مکعب در ثانیه است. زمین‌های زیر کشت حوزه شهر تقریباً ۸۲۰۰

هکتار است که از آن مقدار ۵۵۰۰ هکتار تحت کشت غلات و گندم و جو و مقدار ۴۵۰ هکتار پنبه و در حدود ۱۱۰۰ هکتار صیفی و ۴۲۰ هکتار دانه‌های روغنی است. به اضافه، ۶۵۰ هکتار باغات انار و انجیر است. محصول سالیانه، غلات مزارع حوزه شهر در حدود ۵۰۰۰ تن و پنبه در حدود ۴۰۰ و محصول انار و انجیر باغستان‌ها در حدود ۵۵۰۰ تن است.

مسئله دیگر این است که اقتصاد این شهر گذشته از درآمد ملی مردم تحت تأثیر مسافران و مردمی که منبع درآمد آنها در شهرهای دیگر است و در این شهر مجاورت و اقامت گزیده‌اند، دارای وضع مطلوبی است و به همین جهت، در چند سال اخیر که وسایل ارتباطی تغییر کرده است، شهر قم نیز به طور روشنی در تغییر و ترقی افتاده است و به صورت یکی از مراکز تجاری و مبادله کالا درآمده است و در حوزه شهرستان مجموعاً ۲۸۸۹۳ هکتار، تحت کشت غلات و پنبه و غیره است که از این مقدار، ۲۳۸۸۰ هکتار آن مزارع گندم و جو است که سالیانه در حدود ۱۱۲۲۲ تن گندم و ۱۳۳۸۲ تن جو محصول دارد و همچنین مقدار ۱۱۸۵ تن محصول پنبه این نواحی است که از ۲۵۵۰ هکتار به دست می‌آید.

دیگر مقدار ۲۱۶ هکتار سیب‌زمینی و ۵۷۰۰ هکتار دانه‌های روغنی کاشته می‌شود. باغستان‌های انار و انجیر و بیشه‌ها مجموعاً به ۱۶۷۷ هکتار بالغ می‌شود. در مراتع و چراگاه‌های حوزه این شهرستان تقریباً تعداد ۳۴۰۰۰۰ گوسفند و بز و در حدود ۹۵۰۰ گاو و گوساله وجود دارد. گله‌های گوسفند این ناحیه دارای نژادهای مختلف است که نژاد کلکو و زندی بهترین نژاد آن است. اصل این دو نژاد از بخارا و نواحی ترکستان است. پوست بره‌های این نژاد مانند نژاد قره گل که امروز در ناحیه خراسان شرقی و افغانستان تولید می‌شود، مرغوب و مشهور است و دیگر ۳۵۰۰ نفر شتر و ۱۴۹۰۰ رأس الاغ و ۱۶۰۰ رأس اسب و قاطر در حوزه شهرستان قم وجود دارد.

صنایع آن: مصنوعات یدی مانند قالی بافی و پارچه بافی از جنس ارمک و کرباس و غیره، و شیشه‌گری و کارخانه‌های سفالین و کاشی‌کاری و صابون‌پزی از هنرها

صنایع قدیم این شهر است. در سال ۱۳۱۴ کارخانه‌ای که دارای ۵۴۰۰ دوک نخ‌ریسی است، در این شهر با سرمایه پنج میلیون ریال تأسیس شد. در ابتدای امر این کارخانه در یک شیفت ۸ ساعته با تعداد ۳۰۰ کارگر و کارمند مقدار ۱۶۰ بقیچه نخ نمره بیست محصول داشت، ولی بعد به تدریج و به علت وضع اقتصادی ناشی از جنگ بین‌المللی دوم محصول آن را به دو برابر رسانیدند. در این وقت در دو شیفت تعداد ۶۰۰ نفر مجموعاً کار می‌کردند و اخیراً عده کارگران به ۵۰۰ نفر تقلیل یافته است و فعلاً محصول روزانه آن به ۳۰۰ بقیچه بالغ است.

این کارخانه از بدو تأسیس غیر از نخ‌ریسی و مقدار کمی پارچه‌بافی برق شهر را نیز تأمین می‌نمود، ولی اخیراً به علت وسعت شهر و نارسایی و کم‌قدرتی موتورهای توزیع برق از انحصار آن خارج و فقط مقداری از استفاده‌کنندگان برق از این کارخانه برق می‌گیرند و بقیه احتیاجات را کارخانه دیگری که در سال ۱۳۲۶ به سرمایه اولیه ده میلیون ریال با سهام مردم تأسیس شد، تأمین می‌نماید. این دو کارخانه مجموعاً هزار و دویست کیلووات ساعت برق دارند که از این مقدار به طور متوسط هزار کیلووات ساعت آن در ساعات اولیه شب مورد استفاده مردم است.

کارخانه‌های مختلف دیگر که بیشتر به تهیه مواد و مصالح ساختمانی خصوصاً گچ اشتغال دارند، در اطراف شهر قرار دارد و اغلب محصول آن در شهرهای مجاور مانند اراک و ملایر و بروجرد و حتی شهرهای دوردست‌تر خریدار دارد.

در حوزه شهرستان قم معادن متعددی وجود دارد که از آنها معدن نمک و سنگ و گچ و سنگ‌های تزئینی ساختمانی و غیره مانند مرمر و سنگ سماق و امثال آن اکنون مورد استفاده و دایر است و هر ساله از این مقدار زیادی استخراج می‌شود؛ خصوصاً نمک آن که از لحاظ خوبی جنس شهرت دارد. در سه کیلومتری جنوب غربی قم، کوهی است به نام مسگران که معدن مس است و طبق گفته‌های مردم و حکایت ظاهر آن کوه، از قدیم‌الایام مورد استخراج بوده، ولی اکنون هیچ‌گونه استفاده‌ای از آن نمی‌شود. در علی‌آباد، خاک چینی «کائولن» وجود دارد و به مقدار کم مورد استفاده است. معدن نفت یکی از معادن پرازش این ناحیه است.

در سال‌های پیش به علت وضع خاص سرزمین قم، زمین‌شناسان وجود نفت را در این نواحی احتمال می‌دادند و در سال‌های ۱۳۱۵ شمسی به بعد در ناحیه شمالی کوه نمک و دشت‌های مجاور دریاچه حوض سلطان کاوش‌هایی برای شناسایی دقیق زمین و طبقات آن انجام داده بودند، ولی اقدامات آنها به علت جنگ بین‌المللی دوم بدون نتیجه ماند، تا در سال‌های پس از جنگ و پس از تأسیس سازمان برنامه، شرکتی به نام شرکت سهامی نفت ایران که تمام سهام آن متعلق به دولت بود، در این ناحیه شروع به کار کرده، ابتدا در نقطه‌ای که از دهکده البرز ۲ کیلومتر فاصله دارد، اولین چاه آزمایشی خود را شروع کردند و پس از حفر این چاه و چاه‌های دیگر و آزمایش خاک‌های طبقات مختلف آن به وجود نفت اطمینان حاصل کردند و خوشبختانه در سال ۱۳۳۵ چاه شماره ۵ آن که هنوز وضع آزمایشی داشت، به مخزن بزرگی رسید و با قدرت بسیاری با فشاری متجاوز از چهار هزار اتمسفر از دهانه آن فوران کرد.

متأسفانه، وضع چاه قابل اطمینان و اعتماد نبود و به علت اینکه در عمق آن از لوله‌گذاری مقدار چهارصد متر خودداری شده بود، مهار کردن آن چاه ممکن و عملی نگردید و پس از اینکه مدت سه ماه در حال فوران بود و پس از خروج مقدار زیادی نفت خام از دهانه آن، به علت ریزش طبقات عمقی، خود به خود مسدود و بسته گردیده و پس از آن، شرکت به حفر چاه‌های اساسی و انتفاعی مبادرت ورزید، ولی هنوز حفر چاه‌های جدید که شماره شش و هفت نامیده شد، خاتمه نیافته است.

معادن نفت این ناحیه در آینده تأثیر عمیق و شدیدی بر روی وضع اقتصادی و اجتماعی قم و ناحیه مرکزی ایران خواهد داشت. خصوصاً اگر تصفیه‌خانه نیز در همین ناحیه نصب گردد، گذشته از ثروت عظیمی که این شهر جلب خواهد کرد، غیر مستقیم در صنایع دیگر و حتی تهیه آب کمک شایانی خواهد کرد. خوشوقتیم از اینکه در اینجا تذکر دهیم که به‌زودی طبق فرمانی این معدن سرشار به دست ایرانی و با سرمایه ایرانی به کار خواهد افتاد و در نتیجه، تمام ملت ایران از منافع آن

بهره‌مند و منتفع خواهند گردید و چرخ این صنعت عظیم که مادر صنایع امروز دنیاست، به نفع ملت به گردش درخواهد آمد. این مسئله کمال آرزوهای هر ایرانی است؛ زیرا ملت ما در مدت نیم قرن اخیر خارجیان و سرمایه‌داران و تراست‌های نفتی را آزموده و از روابط و معامله آنها در این مدت تجربه‌ها گرفته و دیگر معامله و مشارکت با آن چنان مردمی را به نفع خود نمی‌بیند؛ زیرا ملت ایران اگر در یک امر اقتصادی قدم می‌گذارد، واقعاً مقصودش تجارت و مبادله کالای مورد مصرف است، نه دزدی و باجگیری و امثال آن.

متأسفانه، در دنیای امروز هنوز هم چگونگی بعضی مشارکت‌ها و تجارت‌ها و مبادلات، کمتر از دزدی و چپاول نیست.

باری، در سرزمین قم مدیران و مهندسان و کارگرانی به امر تولید و تصفیه و فروش نفت خواهند پرداخت که یا ایرانی بوده و یا در خدمت مؤسسه ایرانی آن بر پایه منافع و حقوق ملت ایران انجام وظیفه خواهند کرد. این نکته در فرمانی که در دی‌ماه ۱۳۳۵ صادر شد، اعلام کرده‌اند، و ضمناً باید از کوشش نماینده شهر قم در مجلس شورای ملی که در مسئله نصب تصفیه‌خانه در قم و امور عمرانی دیگر این شهر کوشش می‌فرمایند، سپاسگزاری کرد. امید است با کوشش‌های مداوم ترقی خواهان این شهر موفقیت و عظمت شایسته خود را به دست آورد.

بخش دوم

رجال قم

«الف»

آدم بن اسحاق بن عبدالله بن سعد الاشعری. از روایت و محدثین موثق. نجاشی و شیخ منتجب‌الدین او را از عدول و مورد اعتماد شمرده‌اند و به نقل از احمد بن ابی‌عبدالله البرقی، او را کتابی در جمع احادیث است و در قبرستان شیخان قم مدفون است. آدم بن عبدالله القمی. شیخ منتجب‌الدین در فهرست، وی را از صحابه حضرت صادق شمرده است.

آذر بیگدلی «لطفعلی». از شعرای مشهور متأخر، در سال ۱۱۳۴ قمری در اصفهان متولد شده است. در دوران فتنه افغان به علت اضطراب و وحشتی که در اصفهان مستولی بود، خانواده او به قم آمدند و مدت چهارده سال در آنجا اقامت گزیدند. سپس همراه پدر رخت سفر به شیراز و لار و سواحل خلیج فارس کشید. در این دیار پدرش حکمرانی داشته است. از این پس مدتی به سیاحت و گردش در شهرها پرداخت و به مکه معظمه مشرف شد و پس از مدتی گردش در شهرهای عراق و زیارت اعتبار مقدسه به ایران بازگشت و در اصفهان رحل اقامت افکند. در این زمان مجذوب کمالات و وارستگی‌های صوفیه شد و به سلک طریقت وارد گشت. شاعری توانا و خوش قریحه بوده است و در مکتب مشتاق اصفهانی و یاران او وارد شد و او را به استادی پذیرفت. گذشته از دیوان اشعار او که حاوی غزلیات و قصاید و قطعات شیرین است، تذکره‌ای در تراجم و شرح حال شعرا به نام آتشکده نگاشته است. از اشعار او دو قطعه در ذیل نقل می‌شود:

مرا عجز و تو را بیداد دادند	به هر کس هر چه باید داد دادند
برهنم را وفا تعلیم کردند	صنم را بی‌وفایی یاد دادند
گران کردند گوش گل پس آنگاه	به بلبل رخصت فریاد دادند

دور از تو جان سپردن دشوار بود ما را گر بی تو زنده مانیم معذوردار ما را
من بی‌گناهم اول جرمی بگویی آنکه خونم بریز کاخِ عذری بود جفا را
اعقاب او اغلب اهل ادب و شعرند. فرزند او شرر و نوه‌اش اخگر شاعرانی استاد
و در لطافت طبع و بیان شیوا، مانند آذر بودند. خانواده بیگدلی در قم و تهران از
احفاد او هستند. وفات آذر سال ۱۱۹۵ بوده است.

ابراهیم بن محمد الاشعری. زندگی او در اواخر قرن دوم و از روات حدیث
می‌باشد. نجاشی و علامه و سید بن طاووس او را توثیق کرده‌اند. بیشتر روایات او از
حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده. فضل بن محمد
الاشعری برادر اوست و در فهرست شیخ منتجب‌الدین از کتابی که برادران مشترکاً
نوشته‌اند، ذکری شده است.

ابراهیم جیل عاملی (حاج شیخ ابراهیم). متولد به سال ۱۲۹۶ در جیل عامل
لبنان، از خانواده مروّت. در سنه ۱۳۲۳ به خدمت مرحوم کاشف‌الغطاء در نجف
اشرف تلمذ کرده است و از محضر سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی و شیخ
علی محمد یزدی مستفیض گشته. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری به قم مهاجرت و در
این شهر توطن کرده است. ایشان عالمی جلیل و زاهدی نبیل بودند و روزگار را به
تعلیم و تدریس گذرانده. محضر ایشان مرجع مرافعات و امور شرعیّه مردم پایین
شهر قم بوده است. وفات ۱۳۷۰ قمری.

ابراهیم بن هاشم (ابواسحاق قمی)، قرن سوم. از روایتی است که سخن اصحاب
درباره او مختلف است. علامه روایات او را مقبول دانسته و اغلب صحیح شمرده
است. شاگرد یونس بن عبدالرحمان است. وی اصلش از کوفه و به قم مهاجرت
کرده است. کلینی و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی و
عده‌ای دیگر به روایات او اعتماد کرده‌اند. به دیدار علی بن موسی الرضا علیه السلام نایل
شده و از مشایخ اجازه است. دو کتاب دارد به نام نوادر و قضایای امیرالمؤمنین.

ابراهیم مسعودی (میرزا ابراهیم قمی). از رجال معاصر، خطیب، خطاط و سیاس
بوده. در دوره چهارم وکیل مردم قم در مجلس شورای ملی بوده است. کتاب‌های

تاریخ تمدن اسلام و عباسیه اخت الرشید تألیف جرجی زیدان را به فارسی ترجمه کرده است. وفات ۱۳۲۵ شمسی.

ابن بابویه ۱. به ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی رجوع شود.
ابن بابویه ۲. به ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی رجوع شود.

ابن بابویه ۳. به ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی رجوع شود.

ابن شاذان (محمد بن علی القمی)، قرن سوم. فقیه و محدث مورد اعتماد و ثقه است. خواهرزاده ابن قولویه بوده و کتابی در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام دارد.
ابوابراهیم، الشیخ الثقه اسماعیل بن محمد بن بابویه القمی. اسحاق بن محمد بن حسن بن حسین بن موسی بن بابویه برادر اوست. شیخ منتجب الدین ترجمه هر دو را در فهرست آورده، هر دو را از عالمان جلیل و محدثان ثقه ذکر کرده است.

ابوالحسن، علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی، اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم. از مشایخ حدیث معتمد و موثق اصحاب و مفتخر به توقیعی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شده است. رئیس المحدثین، شیخ صدوق، فرزند اوست و دارای مصنفات عدیده‌ای است؛ از آن جمله: ۱. کتاب التبصره من الحیره؛ ۲. کتاب الامامه؛ ۳. کتاب التوحید؛ ۴. کتاب الایلاء؛ ۵. کتاب المنطق؛ ۶. کتاب الطب؛ ۷. کتاب الاخوان؛ ۸. کتاب التفسیر؛ ۹. کتاب المعراج.

وفاتش سنه ۳۲۹ قمری، مدفن او در قم ضلع شرقی قبرستان قدیم قم و در حاشیه شرقی خیابان ارم، معروف به مقبره ابن بابویه دارای گنبد و بارگاه کاشی‌کاری است.

ابوالحسن (حاج میرزا ابوالحسن روحانی). تولد ۱۳۰۹ قمری، فرزند مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی، خدمت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به نجف اشرف تلمذ کرده است. فعلاً ساکن قم و از محترمین و مروج احکام شریعت است.

ابوالحسن (حاج میرزا ابوالحسن روحانی). تحصیلاتش در قم و از شاگردان آیت‌الله حائری و آیت‌الله بروجردی است. از بدو ورود آیت‌الله بروجردی به قم در سلک ملازمین ایشان وارد شده و بعضی امور طلاب را عهده‌دار است.

ابوالحسن، علی بن عبیدالله (منتجب‌الدین). از روات و محدثین مورد اعتماد است. کتاب فهرست در تراجم رجال و فهرست کتب شیعه از اوست. این کتاب در حاشیه یکی از مجلدات بحارالانوار چاپ کمپانی چاپ شده است. شیخ رافعی شافعی که یکی از علمای عامه است، شاگرد اوست.

ابوالحسن موحد (حاج موحد قمی). از دانشمندان و فضلالی قمی است و اکنون در تهران به وکالت دادگستری اشتغال دارد و عضو هیئت مدیره کانون وکلای عدلیه می‌باشد. تحصیلاتش در حوزه علمیه قم و تولدش در سال ۱۳۰۲ هجری قمری بوده است. ابوالفتح علی بن محمد بن العمید القمی (ذوالکفایتین)، اواخر قرن چهارم. وزیر رکن‌الدوله و مؤیدالدوله دیلمی است. وزارت او پس از وفات پدرش (ابوالفضل محمد بن حسین بن العمید القمی) شروع می‌شود. شاعری زبردست و نویسنده‌ای توانا بوده. صاحب بن عبّاد با تمام جلالت و فضل او را مدح و بر او می‌خواند و بالاخره، به امر مؤیدالدوله به زندان افتاد و در همان زندان درگذشت.

ابوالفضل زاهدی قمی (حاج میرزا ابوالفضل). واعظ، مدرس تفسیر و کلام در حوزه علمیه قم، سال ۱۳۰۹ قمری متولد شده. فرزند حاج ملا محمود واعظ قمی نماینده دوره اول مجلس شورای ملی، شاگرد مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم قمی و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، فعلاً ساکن قم و از اساتید حوزه و از ائمه جماعت است.

ابوالفضل تولیت (مصباح). فرزند مرحوم محمدباقر متولی‌باشی و رئیس خدام حرم فاطمه معصومه علیها السلام هفت دوره دارای کرسی قم در پارلمان بوده است. خطاط و نقاش و در تیراندازی ماهر است.

ابوالفضل طهماسبی. نویسنده و روزنامه‌نگار، صاحب روزنامه استوار قم دارای مشی آزادی خواهانه و مدافع مردم است. ایشان به علت مشی مخصوص به خود

مورد تعرض، حتی جرح و ستم مخالفین واقع شده، ولی همچنان به اصول افکار خود وفادار است. از شروع روزنامه‌نگاری او اکنون ۲۲ سال می‌گذرد.

ابوالفضل، محمد بن العمید القمی (معروف به استاد)، قرن چهارم. وزیر دانشمند رکن‌الدوله دیلمی، متبحر در علوم فلسفه و نجوم و ادب و نویسنده تواناست. درباره او گفته شده است: «بَدَأَتْ الْكِتَابَةُ بِعَبْدِ الْحَمِيدِ وَخُتِمَتْ بِإِبْنِ الْعَمِيدِ». دانشمندان را دوست می‌داشت و حمایت می‌کرد و صاحب بن عبّاد لقب صاحب را به خاطر هم‌صحبتی او به دست آورد.

ابوالفضل (دکتر مصفا). صاحب درجه دکترا در ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات تهران، دبیر فرهنگ قم و نویسنده‌ای فاضل و دانشمند است.

ابوالقاسم بن محمدحسن (میرزای قمی). در سال ۱۱۵۲ قمری در دهکده درباغ از قرای جاپلق و الیگودرز متولد شده است. پدرش را گیلانی دانسته‌اند، ولی مبنای صحیحی ندارد. شاید شهرت او به گیلانی به این دلیل باشد که چند سالی از عمرش را در شفت گیلان گذرانده است. مقدمات علوم را نزد والد ماجدش تعلیم گرفته و سپس به خوانسار رفته و پس از چندی به اعتاب مقدسه تشریف یافته است و در آن سامان خدمت آقا محمدباقر بهبهانی، علامه عصر، تدرّس کرده و پس از مراجعت مدتی در اصفهان سکونت گزید و مدتی نیز به هنگام حکومت کریم خان وکیل‌الرعیایا به شیراز رفته است و بالاخره، در قم توطن اختیار کرد و تا پایان عمر به تعلیم و تدریس فقه و اصول و علوم اسلامی همت گماشتند.

در فضائل و معارف حضرتشان هر چه گفته شود، قطره‌ای از دریاست. وجود مبارک او در حیات و ممات منشأ سعادت و برکات است و مدفن شریف او ملجأ حاجتمندان. تصنیفات او به این شرح است: ۱. کتاب القوانین در اصول فقه؛ ۲. جامع الشتات در فقه؛ ۳. کتاب غنائم در عبادات؛ ۴. کتاب مناهج؛ ۵. رساله به فارسی در اصول دین؛ ۶. کتاب سؤال و جواب در مسائل فقه به فارسی؛ ۷. کتاب مرشد العوام در فقه به فارسی؛ ۸. منظومه‌ای به عربی در علم معانی و بیان؛ و همچنین دیوان شعر عربی و فارسی در حدود پنج هزار بیت. وفاتش در سنه ۱۲۳۱ قمری است. ایشان را فرزند

ذکور نمانده است و آنهایی که فعلاً منتسب به حضرت ایشانند، عموماً دخترزادگان و اسباط اویند. خاندان‌های معروف ایشان یکی در قم احفاد میرزا ابوطالب قمی است که به میرزایی ملقب و مشهورند و دیگری در شهر کاشان احفاد مرحوم ملا محمد فرزند ملا احمد نراقی هستند، و نیز دو عالم جلیل که از فحول مجتهدین عصر خود بودند، به شرف مصاهرت حجت‌الحق میرزای قمی نایل شده‌اند؛ یکی مرحوم آخوند ملا علی بروجردی که احفاد او فعلاً در بروجرد و تهران به لقب علویان قوانینی مشهورند. اغلب اهل علم و دانشند، و دیگر مرحوم حجت‌الاسلام حاج ملا اسدالله بروجردی است که بازماندگانش به لقب حجتی شهرت یافته‌اند. در کتاب المآثر و الآثار نقل شده است که فتحعلی‌خان صبا، ملک‌الشعرا، درباره این مصاهرت چنین گفته است:

عقل گفتا اسداللهی باز همدم دخت ابوالقاسم شد

مدفن شریف او در شیخان قم و زیارتگاه مردم دانش دوست و قدرشناس است. ابوالقاسم، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمی، قرن چهارم. فقیه و محدثی جلیل و استاد شیخ مفید بوده است. دارای مصنّفات عدیده؛ من جمله: ۱. کتاب قضا و آداب احکام؛ ۲. کتاب الشهادة؛ ۳. کتاب تاریخ شهر و حوادث؛ ۴. کتاب کامل الزیارة. در سال ۳۶۹ قمری وفات کرده است و قبرش در قسمت شرقی شیخان و کنار خیابان ارم قم است.

ابوالقاسم روحانی (حاج میرزا ابوالقاسم). از مدرسین حوزه علمیه قم و از ائمه جماعت است. فرزند مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی است. تحصیلات او در نجف اشرف و از محضر مرحوم نائینی و آیت‌الله اصفهانی استفاضه کرده است. ابوالقاسم صاحب‌جمعی قمی. از شخصیت‌های مورد توجه قم، در تأسیس مدرسه محمودیه و اداره آن با آقای سید محمود مدیر قمی همکاری داشته و سپس در سال ۱۳۳۷ قمری در تأسیس مدرسه دیگری به نام اتحادیه قدسیه کوشش‌هایی کرده است. این مدرسه در سال ۱۳۳۹ منحل شد. فعلاً ساکن قم و سرپرست امور ساختمانی مسجد آیت‌الله بروجردی و عهده‌دار امور عام‌المنفعه دیگر است.

ابوالقاسم طباطبائی (حاج میرزا ابوالقاسم). برادر ارشد مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی و فرزند مرحوم حاج سید محمود قمی است. مردی دانشمند و زاهد بوده است. ابوالقاسم عارفی. فرزند حاج سید حسن عارفی، نویسنده‌ای فاضل است. مدتی روزنامه سرچشمه را در قم منتشر کرده و اکنون مقالات مفیدی در روزنامه‌های قم می‌نویسد. ابوالقاسم (آقا شیخ ابوالقاسم قمی). فرزند محمدتقی، در سال ۱۲۸۱ قمری متولد شده و از محضر شیخ محمدجواد قمی و حاج میرزا خلیل تهرانی و حاج آقا رضا همدانی، صاحب مصباح الفقیه، و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و آیت الله سید کاظم یزدی استفاده کرده است. در سال ۱۳۵۳ ایشان را با مرحوم حاج سید محسن امین (جبل عاملی) اتفاق ملاقات افتاده است و مرحوم امین شرح این ملاقات را در اعیان الشیعه ذکر می‌کند. ایشان مردی مطلع و فقیهی پارسا بوده و اغلب مردم قم و شهرهای دیگر از او تقلید می‌کردند. بسیار مراقب و محتاط و بی‌اندازه کریم و مهربان بوده‌اند. در جمادی‌الآخر سنه ۱۳۵۳ قمری وفات کرده و در مسجد بالاسر مدفون است.

ابوالقاسم نحوی (شیخ ابوالقاسم). متولد ۱۳۰۰ قمری، از مدرسین نحو در حوزه علمیه قم، بیشتر تخصص او در تدریس کتاب معنی و مطول است و به همین مناسبت، به لقب نحوی مشهور است. در علوم نقلیه و عقلیه نیز وارد و از شاگردان آیت الله حائری و آیت الله بروجرودی و حجت و خوانساری بوده است.

ابوالمحارب، حسین بن سهل بن محارب القمی، اوایل قرن پنجم. در مجالس المؤمنین ترجمه او آمده است. از اصحاب ابن عمید و مورد عنایت خاص او بوده است و همچنین پادشاهان آل بویه خصوصاً رکن الدوله او را گرامی داشته.

ابوجریر، زکریا بن ادریس، قرن دوم. از روای حدیث و از فقهای امامیه صدر اول. از امامان حضرت جعفر الصادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی - علیهم صلوات الله - اخذ حدیث می‌کرده است. کتابی در احادیث فقه دارد. مدفنش در شیخان قم است.

ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، قرن چهارم. بزرگ محدثین و مقتدای فقها و مجتهدین اوایل است. در علوم مذهب

و حدیث و فقه کمتر مانندی داشته است. شیخ منتجب‌الدین او را در کتاب فهرست عذیم النظیر و یکتا یاد کرده. با رکن‌الدوله دیلمی معاصر و مورد تکریم و تجلیل او واقع شده است. به خواهش مردم ری به آن سامان مهاجرت و توطن اختیار کرده و از بحر دانش و فضیلت خود اهالی ری را مستفید گردانید. تصنیفات و تألیفات او بی‌شمار است. کتاب من لا یحضره الفقیه که یکی از اصول اربعه کتب شیعه می‌باشد، از اوست. در سال ۳۸۱ هجری در ری درگذشته و مدفن او اکنون در شمال ری کنونی زیارتگاه مردم است و به مقبره ابن بابویه مشهور می‌باشد.

ابوطالب، الشیخ الثقه ابن محمد بن الحسن بن حسین بن موسی بن بابویه، قرن چهارم. ترجمه برادرش ابوابراهیم گذشت. فقیه و محدث، مصنفات او در جمع احادیث و اصول اعتقادات به عربی و خلاصه‌ای از آن اصول اعتقادات به فارسی است.

ابوطالب (میرزا). ابن میرزا ابوالحسن، شاگرد و داماد حجة‌الحق میرزای قمی است. از علمای بزرگ و سادات جلیل دارالمؤمنین قم و مورد عنایت و اعتماد و وثوق مرحوم صاحب قوانین بوده است؛ به آن‌گونه که امور حسبیه و مرافعات مردم را به ایشان رجوع می‌فرموده. صاحب تمؤلی قابل ملاحظه می‌بوده و در دستگیری فقرا و سرپرستی ایتمام داشته است. خانواده میرزایی و عموم منسوبین به مرحوم میرزای قمی در قم از احفاد ایشانند. مقداری از کتب و خطوط مرحوم میرزای قمی در این خانواده باقی است. میرزا ابوطالب در جمادی الاولی ۱۲۴۹ قمری وفات [کرده] و در مقبره زکریا بن آدم در شیخان مدفون است.

ابومحمد، الیاس بن یوسف نظامی، مشهور به نظامی گنجوی. تولد او در اوایل قرن ششم در دهکده «تا» از قهستان قم است. شاعر داستان‌سرای قرن ششم، حکیمی است بلند مرتبه که در طی داستان‌های نغز خود افکار حکیمانه را با لطایف و ریزه‌کاری‌ها و توصیفات دقیق ادبی در هم آمیخته است. اشعار او چه در داستان‌ها و چه در غزلیات روان و شیواست.

مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و بهرامنامه و اسکندرنامه و مثنویات او در بحر تقارب است. تعداد اشعار خمسه او؛ مخزن الاسرار ۲۲۰۰ بیت، خسرو و شیرین ۸۳۰۰

بیت، لیلی و مجنون ۴۵۰۰ بیت، بهرامنامه یا هفت پیکر او ۴۶۰۰ بیت، و اسکندرنامه ۱۰۰۰۰ و کسری است. دیوان او غیر از خمسه بیست هزار بیت، شامل غزلیات و

قصاید و موشحات است. شعر توحیدی^۱ او در مقدمه اسکندرنامه چنین است:

خدایا جهان پادشاهی تو راست	ز ما خدمت آید خدایی تو راست
پناه بلندی و پستی تویی	همه نیستند آنچه هستی تویی
همه آفریده است بالا و پست	تویی آفریننده آنچه هست
تویی برترین دانش آموز پاک	ز دانش قلم رانده بر لوح پاک
خرد را تو روشن بصر کرده ای	چراغ هدایت تو بر کرده ای
تویی کاسمان را بر افراختی	زمین را گذرگاه او ساختی
تویی کافریدی ز یک قطره آب	گهرهای روشن تر از آفتاب
جهانی بدین خوبی آراستی	برون زانکه یاریگری خواستی
ز گرمی و سردی و از خشک و تر	سرشتی به اندازه یکدگر
به هرچ آفریدی و بستی طراز	نیازت نه ای از همه بی نیاز

در وفات او اختلاف کرده اند. سال ۵۹۸ صحیح تر به نظر آمده است.

ابومحمد، ابن الحسن بن داوود القمی. به سدیدالدین مراجعه شود.

ابومحمد، جعفر بن احمد بن علی القمی. از روای حدیث و از علمای مهم قم بوده است. احادیث مسلسل را جمع آوری کرده و مسلسلات نامیده است. غیر از آن مصنفات دیگری نیز دارد.

ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین بن بابویه القمی، اواخر قرن چهارم. از اعظام علما و محدثین امامیه و برادر شیخ صدوق است. دارای تألیفاتی است: ۱. کتاب التوحید و نفی التشبیه؛ ۲. کتاب الرد علی الواقفیه. مورد تکریم صاحب بن عبّاد [بوده] و بعضی کتب خود را به او ایتحاف کرده است.

ابوعبدالله، محمد بن خالد البرقی، اواخر قرن دوم. مفسری بزرگ و دانشمندی پرمایه و از صحابه امام علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} بوده است. کتاب التنزیل و التعمیر و کتاب التفسیر از جمله مصنفات اوست.

احمد (قاضی احمد)، قرن یازدهم. از جزئیات حال او چیزی روشن نیست. فاضل نراقی در کتاب خزائن او را مردی فاضل و ادیب و از بزرگان عصر خود یاد کرده است. احمد اوحدی. اصلاً اهل گیلان و در قم متوطن شده است. مدیر مدرسهٔ حیات و سنائی قم است. مردی است که زحمات و خدمات فرهنگی او قابل ستایش است. احمد بنی فاطمی. فرزند مرحوم حاج سید حسن، از مشاهیر و از وکلای مبرز دادگستری، خطیب و سخنوری دانشمند بود و در سال ۱۳۵۸ قمری وفات کرده است. احمد بن ابی زهر الاشعری، ابوجعفر. از روایات حدیث و فقهای قم و استاد محمد بن یحیی العطار است. تألیفاتی دارد و مورد اعتماد و موثق است.

احمد بن ادريس بن احمد الاشعری، ابوعلی. از روایات موثق و از فقهای امامیه است. احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، قرن سوم. محدثی بزرگ و فقیهی جلیل‌القدر است. به دیدار امام عصر - عَجَلُ اللهُ فَرَجَهُ - نایل و به مدح حضرتش مفتخر شده است و از ائمهٔ طاهرین؛ محمد بن علی التقی و علی بن محمد و امام ابی محمد حسن العسکری علیه السلام روایت می‌کند. بدون اختلاف نزد همگان موثق است.

احمد بن اسماعیل بن عبدالله البجلی، ابوعلی، و به قول نجاشی ملقب به سمکه. از اعراب قم، استاد ابوالفضل محمد بن حسین بن العمید است. قدحی از او نشده. روایاتش مقبول است.

احمد بن اصفهید (اسپهید) العباس قمی. از روایات حدیث و مفسر بوده است. ابن قولویه جعفر بن محمد از او روایت می‌کند. او را نابینا و ضریر دانسته‌اند.

احمد بن الحسین بن احمد بن محمد القاضی. از روایات موثق و اهل زهد و صلاح و حافظ احادیث است. عبدالرحمان مفید نیشابوری از او روایت می‌کند.

احمد بن حمزة بن عمران. از روایات حدیث و موثق است.

احمد بن حمزة بن الیسع بن عبدالله القمی، قرن سوم. علامه و نجاشی او را توثیق کرده‌اند. از طبقهٔ روایات حضرت هادی علیه السلام و پدرش از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می‌کرده است.

احمد بن داوود بن علی القمی، اوایل قرن پنجم. از روایات معتمد و مورد توثیق نجاشی و علامه است. کتابی به نام نوادر دارد.

احمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقلة بن سعد، قرن سوم. از اشعریین و از روایات حدیث است. نجاشی او را توثیق کرده است.

احمد بن عبدالقاهر بن احمد. از روایات حدیث، مردی فاضل و در روایت موثق است. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم. از روایات حدیث، ابوجعفر ابن بابویه بر او اعتماد داشته و از او روایت می‌کرده است.

احمد بن علی بن حسن بن شاذان. فقیه و محدث، درباره او سخن مختلف است. نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند. از تألیفات او کتاب زادالمسافر است.

احمد بن محمد بن الحسین بن الحسن القمی. از روایات حدیث و فقهای بزرگ است. نجاشی برای او در حدود صد تألیف شمرده است؛ از آن جمله: تمام ابواب مسائل فقهیه و کتاب خصائص النبی - علیه الصلوٰة والسلام - و کتاب شواهد امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب مناقب و کتاب منال.

احمد بن محمد بن احمد بن داوود، ابوالحسن. از روایات حدیث در سلسله روایات بعد از پدرش محمد بن احمد واقع شده و از او روایت می‌کند.

احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقی، قرن سوم. از روایات حدیث و دانشمندان امامیه است که از کوفه به قم مهاجرت کرده‌اند. شیوه روایت کردن او نزد قمیین مطعون شمرده شده و بعضی او را تضعیف کرده‌اند. تألیفات او متعدد است؛ از جمله: ۱. کتاب البلدان؛ ۲. کتاب جداول الحکمه؛ ۳. کتاب المحاسن؛ ۴. کتاب طبقات الرجال؛ ۵. کتاب الحقایق؛ ۶. کتاب العجایب. در سنه ۲۷۴ وفات یافته است.

احمد بن محمد بن عبیدالله الاشعری القمی. از روایات حدیث و پدرش با نجاشی دوست بوده. از مشایخ قم، شیوه او در نقل احادیث، مورد قدح واقع شده و او را تضعیف کرده‌اند. ادیب و شاعر، دارای خطی خوش بوده است.

احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری و کنیه اش ابوجعفر است، قرن سوم. از مشایخ فقها محدثین قم و زعیم مردم بوده

است. به افتخار دیدار علی بن موسی الرضا و ائمه هدا (علیهم‌السلام) دیگر نایل شده، مورد توثیق و اعتماد اصحاب است. تألیفات او کتاب التوحید و کتاب فضل النبی و کتاب متعه و کتاب دیگری در فقه است که احمد بن کوره آن را مرتب و برای آن فصول و ابواب تهیه کرده است، و دیگر کتاب ناسخ و منسوخ و کتاب اظله و کتابی در فضائل عرب و دیگر کتابی در مناسک حج.

احمد بن محمد بن یحیی العطار. از مشایخ روایت و محدثین بوده، مورد توثیق همگان است. شیخ طوسی در تهذیب هر روایتی که احمد بن محمد در طریقش واقع شده، صحیح دانسته، و دیگران مانند شیخ جزایری، صاحب کتاب حاوی، او را ستوده، و شهید ثانی در وجیزه او را از مشایخ اجازه شمرده است.

احمد بن الیسع بن عبدالله القمی. ظاهراً همان حمزه باشد که ذکرش گذشت و فی الجمله، ابن داوود در رجال خود همین نام را ذکر و توثیق کرده است. عقیده اینکه این احمد با احمد بن حمزه بن الیسع یکی است، از میرزا محمد استرآبادی و نیز صاحب کتاب منتهی المقال می‌باشد.

احمد خوانساری (حاج سید...). از علمای بزرگ معاصر و از زهاد بنام است. فرزند حاج میرزا یوسف امام جمعه و در سال ۱۳۰۹ قمری در خوانسار متولد شد. اساتید او علامه طباطبایی یزدی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آیت الله حائری بوده‌اند و پس از سی سال توطن در قم بنا به خواهش مردم تهران به این شهر مهاجرت و مردم را از خرمن دانش خویش مستفید می‌فرمایند.

احمد رحیمی. متولد ۱۳۰۴ شمسی. مدیر روزنامه و مجله ماهانه پیکار مردان در قم، جوانی فعال و نویسنده و روش روزنامه‌نگاری او قابل ملاحظه است. پیکار مردان شش سال است که مرتب منتشر می‌شود.

احمد روحانی (حاج آقا...). فرزند مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی است. وی پس از تحصیلات مقدماتی در قم به نجف اشرف رفته و از محضر آیت الله عراقی و آیت الله نائینی و آیت الله اصفهانی مستفید گردیده و سپس به تهران مهاجرت نموده و فعلاً یکی از مبلغین و ائمه جماعت تهران است.

احمد زنجانی (حاج سید...) در سال ۱۳۰۸ در زنجان متولد شده و پس از مدتی تحصیل در سال ۱۳۴۶ به قم مهاجرت و به تعلیم و تدریس اشتغال دارند. ایشان از دانشمندان حوزه علمیه قم و مورد علاقه عموم مردم و طلاب علوم دینی هستند. تألیفاتی دارند که بعضی از آنها چاپ نشده است. کتاب اخیر ایشان که مجموعه‌ای از علوم مختلف است، به شیوه کثکول شیخ بهاء‌الدین و زنبیل فرهاد میرزا تألیف و به نام الکلام بجزء الکلام نامیده شده است. ایشان را فرزند خلفی است به نام سید موسی شبیری که با سن کم دارای مقام والای علمی هستند.

احمد طباطبائی قمی. فرزند مرحوم حاج سید علی صدیق، متولد ۱۲۸۲ قمری، پس از تحصیلات مقدماتی در سال ۱۳۴۵ قمری به تهران مهاجرت و پس از مدتی اشتغال به تحصیلات عالی در عدلیه، عهده‌دار مشاغل قضایی شده است و شغل وکالت را انتخاب کرده. اکنون نیز به همین شغل اشتغال دارد. سخنوری توانا و نویسنده‌ای دانشمند و سیاستمداری وارد است. در دوره نوزدهم از طرف همشهریان خود به نمایندگی مردم به مجلس قدم نهاد و وکالت عدلیه را به وکالت مردم در وضع قوانین تعمیم داد.

احمد طباطبائی «حاج آقا». فرزند مرحوم سید محمود و برادر بزرگوار آیت‌الله قمی است. از علمای بزرگ و متقی قم محسوب می‌شدند، مورد توجه اهالی [بودند] و در صحن بزرگ اقامه جماعت می‌نمودند. وفات سنه ۱۳۳۲ قمری.

احمد نعمت‌اللهی. از ادبای معاصر شهر قم است. مردی فاضل و چندین تألیف دارد. شعر خوب می‌گوید و تخلصش «شهره» می‌باشد. اشعار ذیل از اوست:

در ره جانانه روزی ترک سر خواهیم کرد

یا ز چشم مست مهرویان حذر خواهیم کرد

در قمار عشق عقل و دین و دل خواهیم باخت

یا در این سودا بسی کسب هنر خواهیم کرد

آتش اندر خرمن بی‌حاصلان خواهیم زد

عالمی زین شعله پرشور و شرر خواهیم کرد

«شهره» سروآسا قد آزادی افرایم باز

شهرت سرسبزی خود بیشتر خواهیم کرد

احوص بن سعد بن مالک الاشعری. از مردان رشید و جنگاوران شجاع قرن اول هجری است. در کوفه متولد [شده] و جوانیش در همان شهر گذشته است. مدتی در زندان حجاج بن یوسف ثقفی محبوس بود و سپس در سال ۷۳ هجری با برادرانش عبدالله و نعیم و عبدالرحمان به قم مهاجرت کرد. در ابتدای سکونتش در شهر قم، حملات و ایلغارهای دیلمی را با شجاعت از این ناحیه دفع کرد و موقعیت اشعریان را مستحکم نمود. مردی خشن، متهور و بی‌باک بوده است.

آخوند ملا غلامحسین. از فضلاء قم، در امامزاده زید اقامه جماعت می‌کرده است. از آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی در مسائل شرعی سؤالاتی کرده و سپس با جواب‌های آن به طبع رسانیده است.

ادریس بن عبدالله القمی، ابوالقاسم. از علمای بزرگ قم و از اصحاب حضرت صادق است.

ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری. نجاشی او را از ثقات محدثین شمرده است. ابو جریر زکریا القمی فرزند اوست.

ادریس بن عیسی الاشعری القمی، اواخر قرن دوم. به شرف دیدار امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مفتخر شده است. مرحوم علامه در کتاب خلاصه او را توثیق فرموده.

اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری، اواخر قرن دوم. برادر زکریا بن آدم است و به دیدار امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نایل آمده و صاحب کتابی است که شیخ در فهرست خود از آن یاد می‌کند.

اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری. از ثقات و معتمد قمیین، و از حضرت صادق و امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند. فرزند او احمد از مشاهیر است. نجاشی ترجمه او را ذکر و توثیقش کرده است.

اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری. از وجوه رجال قم است. صاحب مشترکات و نجاشی او را توثیق کرده‌اند. شهید ثانی او را با اسماعیل بن سعد الاحوص الاشعری یکی می‌داند.

اسماعیل بن سعد الاحوص الاشعری. علامه و شیخ منتجب‌الدین او را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و از ثقات شمرده‌اند. این اسماعیل بنا به اعتقاد شهید ثانی و محقق همان اسماعیل بن آدم بن عبدالله است که ترجمه‌اش پیش از این بلافاصله ذکر شد. اسماعیل بن عبدالله البجلی القمی. از وجوه اعراب قم و پدر احمد بن اسماعیل مشهور به سمکه است.

اسماعیل بن محمد. به قول شیخ صاحب فهرست از دانشمندان قم بوده و کتابی به نام المعرفه نوشته است.

اسماعیل (حاج سید اسماعیل). از علمای بزرگ قم و شاگرد حجة‌الحق مرحوم میرزای قمی بوده است. پس از فوت مرحوم میرزا در تدریس کتاب مشهور او (قوانین) از همگنان گوی سبقت ربوده. دانشمندی زاهد و عارفی سالک بوده است. گویند یکی از مرشدین و عرفای هندوستان در سفری که از اعتاب مقدسه مراجعت می‌کرده است، در او تأثیر بخشیده و او را به لذات روحانی ریاضت آشنا ساخته است. در سال ۱۲۶۳ قمری وفات یافته.

اخگر قمی (بیگدلی). اسمش عبدالرشید خان فرزند حسنعلی بیک (شرر) و نواده لطفعلی خان (آذر بیگدلی)، از ادبا و قصیده‌سرایان بنام معاصر معتمدالدوله (منوچهر خان) بوده و قصاید بسیاری در مدح وی سروده است. اخگر در جوانی به فضل و ادب شهره گشت و علاوه بر مرتبت بلندی که در شعر و شاعری داشت، دارای خطی خوش و نستعلیق بسیار دلپسند بود. پاره‌ای از قطعاتش را [که] اگر منتشر شود، همچون کاغذ زر می‌برند و چون گنج گهر نهانش می‌دارند، نزد فامیل محترمش محفوظ است. دیوان شعری دارد که به نوشته صاحب مدائح المعتمدیه «كَاطْبَاقِ الدَّهَبِ مَشْحُونٌ بِالدُّرِّ» است.

«ب»

بابویه ابن سعد بن محمد بن الحسن ابن بابویه. فقیه و مفسر قرآن بوده است. کتابی در مسائل فقهیه نوشته و آن را صراط مستقیم نام نهاده است.

باقر خاکزاد. از قضات دادگستری و مردی فاضل است. اکنون با آخرین رتبه قضایی بازنشسته شده‌اند.

بیگدلی. خانواده بیگدلی از خاندان‌های قدیم قم می‌باشد. شخصیت‌های زیادی از این خانواده برخاسته که ذکر چند نفر از مشاهیر آنها خواهد آمد. در اینجا بی‌مناسبت نیست نام حسین ضیائی بیگدلی معاون بازرسی دارایی کل کشور را جزء مشاهیر این خانواده ذکر کنیم.

باقر طباطبائی قمی (حاج آقا...). از علمای بزرگ تهران و فرزند مرحوم آیت‌الله قمی است. ایشان صرف‌نظر از مقام علمی که دارند، دارای فضیلت و تقوا بوده و مورد توجه مردم تهران می‌باشند و از ائمه جماعت نیز بشمارند.

«پ»

پیشوائی. خاندان پیشوائی یکی دیگر از خاندان‌های قدیم قم است. نام چند نفر از بزرگان و مشاهیر آنها ذکر خواهد شد. یکی از شخصیت‌های معاصر این خاندان عباس پیشوائی است که از نویسندگان ارجمند و قضات فاضل مملکت و اکنون دادستان اصفهان می‌باشند.

«ت»

تاج‌الملک، ابوالغنائم. از دبیران و منشیان عصر سلجوقی است. پس از قتل خواجه نظام‌الملک طوسی در نهاوند، به وزارت ملک‌شاه رسید و چون بعد از چندی ملک‌شاه نیز به سرای باقی شتافت، وزارت سنجر را عهده‌دار گردید. شاید وزارت او به این دلیل باشد که حکومت سلجوقی با وزارت او خواسته است که پیروان اسماعیلیه را در منازعاتشان با سلجوقی تنها و بی‌پناه کرده باشند؛ زیرا مردمان شیعه عراق تا آن زمان پناهگاه مناسبی برای فداییان و مبارزان حسن صباح بودند. این وزیر مردی لایق و با حزم و مآل‌اندیش بوده و شیوه خواجه نظام‌الملک را در اداره امور به کار می‌بست.

تقی رزاقی. از شعرای معاصر قم است که چند سال قبل به تهران مهاجرت کرده و در بانک ملی تجریش مشغول می‌باشد. آثار ایشان زیاد است، ولی متأسفانه از اشعار ایشان چیزی در دسترس ما نبود.

«ج»

جعفر بن احمد بن علی القمی. در ابومحمد ذکر آن است.

جعفر بن الحسن بن علی شهریار، ابومحمد المؤمن القمی. از فقهای قمیین و مشایخ امامیه است. نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند. اسم پدر او را نجاشی، حسین ذکر کرده است. صاحب ترجمه از قم به کوفه هجرت و در آنجا توطن اختیار کرده است. کتابی در فضیلت مسجد کوفه و مزارات و مساجد آن نوشته است.

جعفر بن الحسین بن حسکه، ابوالحسن قمی. از ابوجعفر، ابن بابویه، روایت می‌کند و به نقل منتهی المقال از مشایخ طوسی است.

جعفر بن سلیمان قمی، ابومحمد. از روات موثق قمی و از وجوه امامیه است. نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند. دارای کتابی است به نام ثواب الاعمال.

جعفر بن عبدالله بن الحسین بن جامع القمی. از اعراب حمیر که به قم مهاجرت کرده‌اند و از صحابه امام علی بن محمد النقی علیه السلام بوده و با صاحب الامر - عجل الله فرجه - مکاتبه داشته است.

جعفر بن علی بن احمد القمی، ابن الرازی. از مشایخ اجازه است و شیخ صدوق از او روایت می‌کند. ابن داوود او را توثیق کرده و تألیفاتی به او نسبت می‌دهد.

جعفر بن محمد بن عیسی. از علی بن یقطین روایت می‌کند. احمد بن محمد الاشعری برادر اوست.

جلال‌الدین (امام جمعه). از علما و دانشمندان شهر قم بوده و منصب امام جمعه این شهر در خانواده ایشان موروثی بوده است و پس از ایشان آقا سید مرتضی فرزند او همین عنوان را داشته است.

سید جلال‌الدین امام جمعه، از اعظام شهر و مورد توجه و عنایت تمام مردم بوده و در سال ۱۳۲۹ هجری قمری وفات یافته است. جلال مدیر فاطمی. از رؤسای سابق دوایر ثبت کل و چندی شهردار قم بوده است. در مدت تصدی شهرداری مصدر خدماتی قابل ملاحظه بود. اکنون با رتبه ۱۰ قضایی بازنشسته شده است.

«چ»

چهل اخترانی. از سادات محترم و خاندان قدیمی قم هستند. تولیت [بقعه] موسی مبرقع با این خاندان است. فعلاً در رأس این فامیل سید علی چهل اخترانی قرار دارد که هم خود را صرف آسایش مردم پایین شهر می‌نماید.

«ح»

حاج سید جواد قمی. از علما و فقهای متأخر قم مردی صالح و متقی بوده است. در ترویج احکام شریعت و حفظ حدود شرعیه همتی وافر داشته. تحصیلات او در قم و اصفهان و نجف اشرف بوده است. در ترجمه‌ای که به خط فرزند او حاج میرزا زین‌العابدین نوشته شده است، کتاب‌های زیر تألیفات او شمرده شده: ۱. کتاب مقالید الاحکام در فروع فقه، در شش مجلد؛ ۲. کتاب ذرّة الباهره، در دو مجلد؛ ۳. کتاب ینایع در توحید و نبوت؛ و بیست رساله دیگر، بدون اینکه اسامی آنها را ذکر کند، به او نسبت می‌دهد. حاج سید جواد جد اعلای خانواده پیشوائی است که ذکری از آن در کلمه پیشوائی شده است. در سال ۱۳۰۳ قمری وفات یافته و در کنار مقبره زکریا بن آدم در شیخان قم مدفون است.

حاج سید صادق. از فقهای جلیل و علمای بزرگ روزگار اخیر قم است. خانواده او اهل علم نبودند، ولی شوق و علاقه به تحصیل علوم اسلامی و معارف بشری او را به خدمت استادان بزرگ زمان چون میرزا محمدحسن شیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی کشاند و پس از سعی و جهد وافی و صرف سهمی از عمر شریف به

درجات والای کمال و فضل نایل شدند. مرحوم حاج سید صادق قبل از اینکه به اعتاب مقدسه مشرف گردند، در تهران و اصفهان به تحصیل مقدمات علوم و کسب فضائل پرداخته‌اند و بعد از چندی مجاورت در نجف اشرف به قم بازگشته و به تدریس علوم و معارف مذهبی همت گماشته و مرجعیت یافتند، تا آنجا که حل و عقد امور جامعه و حکومت شرعیه به امضا و حکم ایشان منوط شده است. علاقه‌مندان و مردم دانش‌دوست و حقیقت‌جو وی را در بر گرفتند و به تکریم و تجلیل او کوشیدند. مقابل خانه نشیمن او مدرسه و مسجدی بزرگ به نام او ساختند. این مدرسه در جنوب شرقی قم نزدیک دروازه قلعه واقع است. اولاد ایشان عبارتند از حاج میرزا محمود و حاج میرزا ابوالحسن و حاج میرزا ابوالقاسم در قم و حاج آقا احمد قمی در تهران، و از احفاد او عده‌ای نیز اهل علم می‌باشند و اغلب فاضل و شایسته ترقی و کمالند. وفات مرحوم حاج سید صادق در سال ۱۳۳۸ قمری واقع و در قبرستان شیخان در کنار مقبره مرحوم میرزای قمی مدفون شده است.

حاج ملا آقا حسین. از مجتهدین متأخر قم، مردی دانشمند و زاهد و از خدّام حرم فاطمه معصومه علیها السلام می‌باشد. تحصیلات مقدماتی او در قم خدمت حاج سید اسماعیل که از شاگردان حجة‌الحق میرزای قمی بوده است و سپس مدت چهارده سال در اعتاب مبارکه از محضر مرحوم شیخ محمدحسن، صاحب جواهر، و پس از فوت او از محضر حجت‌الاسلام شیخ مرتضی انصاری مستفید و مستفیض گشته است. سپس به قم مراجعت و مرجع امورات شرعیه و حسبیه مردم قم بوده و عموم حکومت شرعیه این شهر در محضر ایشان فیصله می‌یافته. احفاد آن مرحوم فعلاً در قم به لقب «حرم پناهی» مشهور می‌باشند. در سال ۱۳۲۷ قمری در قم وفات یافته و مدفون او در زاویه شمال شرقی صحن اتابکی است که با سنگ چینی به ارتفاع نیم متر از سایر قبور متمایز است.

حاج ملا غلامرضا، معروف به حاج آخوند. از علمای بزرگ و فقهای جلیل قم، مردی متقی و زاهد بوده است. در معیت مرحوم حاج سید صادق به نجف اشرف کوچ کرده و در آن سرزمین مبارک از محضر اساتید زمان حاج میرزا محمدحسن

شیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی - رضوان‌الله علیهما - به تکمیل علوم شرعیه همت گماشت و پس از اتمام تحصیلات و نیل به درجه اجتهاد به قم مراجعت و مردم این شهر را از سرچشمه فیوضات خویش مستفیض گردانید. اثر او حاشیه‌ای است که در کتاب فوائد استاد بزرگ حجت‌الاسلام شیخ مرتضی انصاری نگاشته است. این حاشیه به طبع رسیده است. وفات او سنه ۱۳۳۲ قمری واقع شد.

حاج ملا محمدصادق. از دانشمندان بزرگ و فقهای جامع عصر اخیر قم است. مدرسۀ حاج ملا محمدصادق در قم نزدیک میدان میر منسوب به اوست. تحصیلات مقدماتی او در اصفهان بوده است. در این شهر گذشته از ادبیات و مقدمه و فقه و اصول، به علوم ریاضی و هیئت و فلسفه نیز می‌پردازد. استاد او در این شهر مرحوم حاجی شیخ محمدتقی اصفهانی صاحب حاشیه برمعالم بوده است. پس از ده سال اقامت در اصفهان به نجف اشرف ارتحال کرده و از محضر مرحوم شیخ محمدحسن، صاحب جواهر، مستفید گشته و پس از نیل به درجات عالی کمال و فضائل به قم بازگشته است. در مراجعت به قم، گذشته از اشتغال به نشر معارف مذهبی و تدریس علوم شرعی به حل معضلات مردم و رسیدگی به مسائل شرعی و حسبی و مرافعات می‌پرداخته، تا آنجا که فیصله هر امری به امضا و نظر والای او منوط شده است. به نقل مآثر و الآثار، ایشان در مورد پیراستن موی صورت فتوایی دارند که تقریباً منحصر به ایشان است یا لااقل در متأخرین بی سابقه است و آن حکم به جواز ستردن موی صورت است. یکی از قضایایی که در افواه از مرحوم حاج ملا محمدصادق یاد می‌شود، نماز استسقای است که خوانده و به فاصله کمی رحمت حق بر مردم باریده است. خانواده صادقی در قم احفاد ایشانند که در رأس آنان جناب حاج میرزا مصطفی قمی صادقی واقع است. وفاتش در سال ۱۲۹۸ قمری واقع شده است.

حسام‌الدین قمی (حاج آقا حسام). از علمای سادات و از ائمه جماعت است. از شاگردان آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده است.

حسکه بن بابویه. نام او در کتاب امل‌الآمل حسن بن حسین مروی فقیه و محدثی فاضل یاد شده است. جد شیخ منتجب‌الدین صاحب کتاب فهرست است. خود

شیخ او را شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه ذکر کرده است. در ری سکونت داشته و به لقب حسکا یا حسکه خوانده می شده است. از وجوه علما و ثقات قمیین به شمار می رود. کتبی که برای او ذکر شده، چنین است: ۱. کتاب عبادات؛ ۲. کتاب اعمال الصالحه؛ ۳. کتاب سید الانبیاء و الائمه.

حسن برقمی (حاج میر سید...) متولد ۱۳۰۶ قمری، فرزند مرحوم آقا سید عبدالله مجتهد بزرگ قم می باشد. از معروفین علمای فعلی قم هستند. تحصیلات او ابتدا در قم و از شاگردان مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم قمی و سپس در نجف از محضر مرحوم نائینی استفاده کرده است. پس از مراجعت از نجف به مجلس درس آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری حاضر می شده است. اکنون به ترویج معارف مذهب و اقامه جماعت اشتغال دارند در دهکده شادقلیخان به همت ایشان مسجد و آب انباری ساخته شده است. آقای حاج آقا مصطفی برقمی فرزند ارشد ایشان می باشند که از فضلا محسوب می شوند.

حسن بن ابان. چنین به نظر می رسد که از علما و دانشمندان قم باشد؛ زیرا حسین بن سعید اهوازی که از فقها و محدثین بزرگ امامیه صدر اول و از اصحاب ائمه طاهرین علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و امام الهادی علیه السلام بوده است، در سفر خود به قم بر وی وارد شده است، و این می رساند که قطعاً تجانس و مناسبتی می بایست بین آنان باشد. هر چند که در کتب رجال و طبقات محدثین و علما از او به طور روشن یاد نشده است، به دلیل ورود حسین بن سعید بر او، از علمایش دانسته اند. حسن بن احمد ابن ریذویه القمی. در کتاب خلاصه، اسم جدش (ریذویه) به فتح ذال، و در کتاب ایضاح به ضم ذال یاد شده است. صاحب ترجمه و از محدثین مورد اعتماد و موثق و از فقهای قمیین است. کتابی به نام مزار دارد.

الحسین بن خالد بن محمد بن علی البرقی. کنیه او ابوعلی و برادر محمد بن خالد البرقی است. از روایات موثق و فقهای امامیه قم است. تألیفاتی برای او ذکر کرده اند. حسن بن خورزاد. در قمی بودن او سخن مختلف است. نجاشی او را قمی دانسته و از روایات کثیر الحدیث شمرده است. شیوه او در نقل روایات قدح نشده، ولی

صحیح نیز نشمرده و عده‌ای او را از غلات دانسته‌اند. کتابی به نام اسماء رسول‌الله و کتاب دیگری به نام متعه به او نسبت داده شده است.

حسن بن زبرقان. کنیه او ابوالخزرج است. از فقها و دارای تألیفات است.

حسین بن السید عمادالدین احمد بن ابی‌علی‌الحسین القمی. کنیه‌اش ابوعلی است. مردی صالح و فقیهی دانشمند بوده است. شیخ منتجب‌الدین او را در کتاب خود به وصف فاضل و صالح یاد کرده است.

حسن بن سابوره، ابوعبدالله الصفار. از فقها و محدثین قم کتابی در صلوة دارد که به نقل ابن غضائری کتابی باارزش و مفید بوده است. عده‌ای از قمیین او را از غلات دانسته‌اند، ولیکن این معنی درباره او اثبات نشده است خصوصاً اگر اتهام «غلو» نسبت به او قابل توجه می‌بود، از قلم نقاد ابن غضائری رهایی نمی‌یافت.

حسین بن فاذاز القمی، افضل‌الدین. مردی ادیب و در علم لغت متبحر بوده است. شیخ منتجب‌الدین از او به عنوان امام علوم ادب و لغت یاد کرده است.

حسن بن عبدالرزاق لاهیجی. از علمای بزرگ است که در قم سکونت گزیده است. مردی فقیه و عالمی شایسته بود. علوم مختلف مذهبی را تدریس می‌کرده است. کتابی در مسئله امامت به نام شمع الیقین و کتاب دیگری به نام جمال الصالحین در ادعیه و اذکار تألیف کرده. قبرش در شیخان قم است.

حسن بن عبدالصمد بن محمد بن عبدالله الشعری القمی. در بعض نسخ نجاشی نام او حسین ذکر شده است. ابن داوود و نجاشی او را از ثقات و مشایخ حدیث شمرده‌اند. صاحب تألیفاتی است.

حسن بن علی بن بهلول القمی. لقب او نصیرالدین است. مردی دانشمند و فقیهی صالح بوده است. در بعض تراجم او را با عنوان الامام یاد کرده‌اند.

حسن بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی. برادر شیخ صدوق است. او را مردی دانشمند و زاهد و گوشه‌نشین یاد کرده‌اند.

حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک القمی، اوایل قرن نهم. از فضلا و دانشمندان بوده است. کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن القمی را به

فارسی ترجمه کرده است. این کتاب در شناساندن مردم و اماکن و مزارات و شرح مهاجرت طالبین و قبایل عرب به قم بسیار سودمند و پرارزش است. کتاب مذکور در بیست باب تدوین شده است. ابواب آن به ترتیب از این قرار است: ۱. در ذکر قم و تاریخ بنا و چگونگی اسم آن، در هشت فصل؛ ۲. دفعات ممیزی و مساحی قم برای ترتیب وصول خراج، در پنج فصل؛ ۳. شرح ورود و توطن طالبین و علویین به شهر قم، در دو فصل؛ ۴. شرح ورود و توطن اشعریین، در دو فصل؛ ۵. در ذکر بزرگان و رجال عرب قم و اخبار مربوط به آنها، در دو فصل؛ ۶. در شرح انساب اشعریین و دیگر مهاجرین قم عموماً و شرح نسب بزرگان آنها به تفصیل، در ۵ فصل؛ ۷. در ذکر مسئله ریاست قبایل عرب در قم و کیفیت احراز ریاست از طرف بعض آنها، در پنج فصل؛ ۸. حاوی واقعات و حادثاتی است که در بین قبایل مهاجر قم به وقوع پیوسته است، در یک فصل؛ ۹. اسامی تراجم حُکام و والیان و دبیران و مستوفیان قم، در یک فصل؛ ۱۰. در باب اسلام آوردن مردم قم و ذکر ساکنین فرس قم در قدیم‌الایام و شرح فضائل آنان، در سه فصل؛ ۱۱. در شرح تواریخ سنین والیان و فرمانداران قم و مساحت اراضی مزروع و خراج آنها و ذکر مسافتات شهر و روستای آن از سال ۸۱ هجری تا سال ۳۷۸، در یک فصل؛ ۱۲. در شرح اسامی قضات قم و بیان علت خودداری خلفای عباسی از فرستادن و مأمور کردن قضاتی به شهر قم تا زمان المکتفی بالله، و مطالب دیگر، در یک فصل؛ ۱۳. قسمتی از تاریخ اسلام و پیغمبر اکرم از روز مبعث و همچنین ذکر احوال خلفا و شرح وقایع و حوادث دیگر تا سال ۳۷۸ هجری، در یک فصل؛ ۱۴. در شرح ضیاع و حصص سلاطین در شهر قم و ساوه و آوه و انواع آن از خاصه قدیمی معروف به عباسیه و ضیاع عامه آن مانند فراتیه، سهلانیه و یعقوبیه و خاصه جدیدی که در دو سال ۳۶۶ و ۳۶۷ جزء حصه سلطانی درآمده است، و مطالب دیگر، در یک فصل؛ ۱۵. در شرح ضیاع و املاک موقوفه در قم و مقدار خراج و شماره سهام و ذکر آنچه از آن موقوفات خراب و بایر مانده است و نام متولیان آن موقوفات از مردم عرب و یا عجم قم، و مطالب دیگر، در یک فصل؛ ۱۶. تراجم علما و دانشمندان قم و خواص

آنها، و ذکر این که دویست و شصت و شش نفر بودند و بیان مؤلفات و تصانیف آنها، در یک فصل؛ ۱۷. در تراجم ادیبان و دبیران و فیلسوفان و مهندسان و منجمان و کاتبان و وزّاقان قم و ذکر بعض احوال و اخبار آنها، در یک فصل؛ ۱۸. در شرح شاعرانی که در مدح مردم قم شعر گفته‌اند و ذکر آن کسانی که شعر و حالشان مشهور و محفوظ مانده بوده است و تعداد آنان که چهل نفرند و همچنین ترجمه احوال شعرائی که از سرزمین قم و آوه برخاسته‌اند و به عربی و فارسی شعر می‌گفته‌اند و تعداد آنان که صد و سی نفرند، در سه فصل؛ ۱۹. در شرح احوال زردشتیان و یهودان قم و نواحی و مقدار جزیه آنها و کیفیت وصول و دریافت جزیه و همچنین بیان علت اینکه چرا ترسایان و مسیحیان در قم سکونت و توطن اختیار نکردند، در یک فصل؛ ۲۰. ذکر بعض امور خاصّه قم، شرح شگفتی‌های دنیای قدیم و عمر پیغمبران و تعداد آنان و بیان اخبار امم سالفه و مطالب دیگر، در ۵ فصل. متأسفانه کتاب اصلی که به زبان عربی نوشته شده است، از بین رفته و فارسی آن که به خامه و همت صاحب ترجمه، حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک ترجمه شده است، فقط حاوی پنج باب آن است. ترجمه این کتاب در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری به خواهش ابراهیم بن محمود بن محمد بن علی الصنفی که از سلاطین و والیان عراق بوده است، انجام و به تصحیح و همت آقای سید جلال‌الدین تهرانی در تاریخ ۱۳۵۳ قمری طبع گردیده است.

حسین بن علی، ابو محمد الحجاج. از دانشمندان بزرگ قم و از فحول فقهای عصر خود بوده است. کتابی مشروح و مفصل در فروع فقه به نام کتاب الجامع فی ابواب الشرایع دارد. علامه و نجاشی او را توثیق کرده‌اند.

حسن بن مالک القمی. عده‌ای او را حسین بن مالک یاد کرده‌اند. علامه در کتاب خلاصه او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام و از ثقات شمرده است. عبارات کتاب مشترکات نیز بر مؤثّق بودن او دلالت می‌کند.

حسن بن محمد بن بندار. از مشایخ معتمد و فقهای قم بوده است. نجاشی او را توثیق کرده است. در کتاب مجمع الرجال از او به صحت و ثقه بودن یاد می‌کند؛ به این دلیل که ابن غضائری از او قدحی نکرده.

حسن بن محمد بن حسن قمی، قرن چهارم. از دانشمندان و مورخین بزرگ و معاصر شیخ صدوق است. از نزدیکان و مقرّبان صاحب بن عبّاد، وزیر فخرالدوله دیلمی بوده و به خواهش و دستور او تاریخ قم را به عربی نوشته است. این کتاب در شیوه نگارش بی نظیر و بسیار پرارزش است. چنین تاریخ مستند و دقیق کمتر نوشته شده است. تنها ممکن است کتاب تاریخ مسعودی (بیهقی) را از لحاظ دقت و ثبت مدارک با آن مقایسه کرد. نه تنها این کتاب در بین کتب متقدمین بی نظیر است، بلکه امروزه نیز که تاریخ نویسی شیوه خاصی یافته و به تأثیر سبک مورخین عصر جدید اروپا وضع شایسته‌ای به خود گرفته، مانند و نظیری ندارد و هنوز تاریخی به این جامعیت نوشته نشده است. کسی که این کتاب را مطالعه می‌کند، کتب تاریخی دیگر را که به جای حقیقت و سادگی با عبارات تملق‌آمیز و جملات بی معنی و قالبی صفحات را پر کرده‌اند، آنقدر بی ارزش می‌یابد که از صرف وقت و مال برای مطالعه آنها شرمند می‌شود. این کتاب بر بیست باب که هر یک از ابواب آن مشتمل بر فصولی است، در سال ۳۷۸ هجری تدوین شده است. ما شرح فصول آن را در ذیل ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک القمی، مترجم کتاب مزبور به فارسی، بیان کردیم.

حسن بن محمد بن عمران، قرن سوم. از فقهای قم است. حسین بن محمد بن عمران، برادر او، و موسی بن الحسن بن محمد بن عمران، فرزند او، هر دو از ثقات محدّثین بوده‌اند. زکریا بن آدم که ترجمه‌اش خواهد آمد، او را وصی خود قرار داده است. این وصایت دلیل توثیق اوست؛ زیرا زکریا بن آدم با توجه به اینکه در بعض امور از امام وکالت داشته است، جز شخص موثّق و مورد اعتمادی را طبعاً به وصایت انتخاب نمی‌کرده است.

حسن بن متیل. از وجوه فقهای امامیه قم و از ثقات محدّثین است. شیوه او ممدوح و مورد توثیق واقع شده است. نجاشی او را از مشایخ محدّثین قم ذکر کرده است.

حسن بن میرزا سید عزیز (حاج میرزا سید حسن). از فقها و دانشمندان اخیر قم و از خدام حرم فاطمه معصومه - سلام الله علیها - بوده است. تحصیلات او در قم و نجف اشرف و از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است. کتاب کفایة الاصول

را شرح کرده و یک جلد آن را به چاپ رسانیده است. در اواخر عمر به تهران مهاجرت و در همانجا سکونت گزید.

حسن رشدیه (حاج میرزا حسن...) از پیشقدمان فرهنگ و اهل تبریز است. در سال ۱۳۱۳ شمسی به قم آمد و در این شهر مدرسه‌ای با وضع و شیوه نو به نام رشدیه تأسیس کرد. پس از یک سال این مدرسه به علت مسافرت مؤسس و مدیرش مرحوم رشدیه تعطیل و ضمیمه دبستان محمدیه گشت. سال بعد چون به قم بازگشت، دوباره مدرسه را دایر نموده و از سال ۱۳۱۵ شمسی با شهریه محصلین و مبلغ پانصد ریال کمک که از اداره فرهنگ دریافت می‌کرد، مدرسه مزبور را اداره می‌نمود. ایشان قبل از تأسیس این مدرسه در قم، مدرسه‌ای به همین نام در تبریز دایر نموده بود. وفات او در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهر قم اتفاق و در همانجا دفن شد.

حسن رضائی (سید حسن...) فرزند سید عزیزالله رضائی، هر دو از فرهنگیان قم و مؤسسين و مدیران مدارس جدید قم بوده‌اند. سید حسن در سال ۱۳۳۱ قمری مدرسه‌ای با شرکت عده‌ای از نیکوکاران با وجوه خیریه تأسیس کرد و پس از شش سال این مدرسه در سال ۱۳۴۰ قمری، مطابق ۱۳۰۰ شمسی، دولتی گردید. این مدرسه در ابتدا به نام احمدیه موسوم بود و پس از اینکه فرهنگ قم آن را تحت اداره خود درآورد، به نام حکمت نامگذاری شد. سید عزیزالله رضائی پدر او نیز در سال ۱۳۳۲ قمری، مطابق ۱۲۹۲ شمسی، با کمک عده‌ای از دوست‌داران فرهنگ، مدرسه‌ای برای تربیت و سرپرستی اطفال یتیم تشکیل دادند. در بدو تأسیس بیست طفل یتیم را برای تربیت پذیرفته و مخارج لباس و کتاب آنها را نیز تکفل کردند. دو سال بعد در سال ۱۲۹۸ شمسی مدرسه دو کلاسه‌ای نیز تأسیس کرد که پس از چند سال به مدرسه احمدیه که تحت نظر فرزندش اداره می‌شد، ضمیمه گردید.

حسن فاضل. از دانشمندان زاهد و مدرسین اخیر حوزه علمیه بودند. نزد حاج سید حسن نادى و مرحوم حجت‌الاسلام حاج سید صادق تحصیل کرده است. عده‌ای از فضلاء فعلی از شاگردان او هستند. در سال ۱۳۲۶ شمسی وفات یافت و در شیخان مدفون گردید.

حسن ندیم (شیخ حسن...) از اساتید ادب حوزه علمیه، در علوم صرف و نحو و معانی و بیان و علوم هیئت و ریاضی وارد بوده است. به مناسبت اینکه استاد و ندیم حاج میر سید حسین متولی باشی بزرگ بوده بوده است، به شیخ استاد و شیخ ندیم مشهور شده است.

حسن نویسی (حاج شیخ...) فرزند ملا نصیر، از مجتهدین بزرگ و مدرسین باارج حوزه علمیه قم بودند. در سال ۱۲۹۱ قمری در دهکده نویسی که از روستاهای قم است، متولد شده و سپس برای تحصیل به حوزه علمی قم آمده و در خدمت حاج میرزا محمد ارباب به کسب فضائل مشغول شده است. در سال ۱۳۲۲ هجری قمری به نجف اشرف تشریف یافته و در آن سامان از محضر آیت الله خراسانی و علامه طباطبایی یزدی مستفیض گشته است و پس از چهار سال اقامت در اعتبار مقدسه به قم مراجعت و در این شهر توطن کردند. ایشان را تألیفات و یادداشت‌هایی در فقه و اصول است که طبع نشده. وفات او در سال ۱۳۷۱ قمری واقع شد.

حسین (میرزا سید...) از دانشمندان بزرگ اخیر قم، فرزند میرزا سید حسین صدر الحفظ، پس از فوت پدرش شغل او را عهده دار شد، ولی علاقه او به تحصیل معارف و علوم باعث شد که شغل پدری را از دست گذاشت و به تهران رفت و خدمت میرزا ابوالحسن جلوه و آقا محمدرضا قمشه‌ای به تحصیل فلسفه و حکمت پرداخت. پس از وفات دو استاد خود به اعتبار مقدسه رهسپار و در آنجا به خدمت مرحوم میرزا حسن شیرازی مشرف شد و پس از ده سال کوشش و اجتهاد به تهران مراجعت و در همانجا متوطن گردید و در سال ۱۳۳۴ در همان شهر به رحمت ایزدی پیوست.

حسین بدلا. فرزند سید محمد قمی، در خانواده علم و ادب پرورش یافته و از احفاد شاه بدلا می باشد. ایشان از فضلا و ادبای قم محسوب می شوند و مدتی در دبیرستان سنائی به تعلیم علوم مذهبی و ادبی اشتغال داشتند.

حسین بن ابراهیم القمی. معروف به ابن خیاط، مردی فاضل و دانشمند است و از مشایخ شیخ طوسی می باشد.

حسین بن احمد بن ادريس القمى الاشعري، ابو عبدالله. از مشايخ اجازه و از محدثين موثق قم بوده است. شيخ صدوق او را در كتب خود تکریم و تجلیل کرده. تلعبیری که یکی از محدثين است، از او اجازه روایت دارد. حسین الاشعري القمى (ابو عبدالله). از روايات موثق و علامه در خلاصه او را توثيق کرده است.

حسین بن بهاء الدين. مردی دانشمند [بوده] و حاشیه‌ای به کتاب قوانین به نام توضیح القوانین نگاشته است. وی از شاگردان علامه بزرگ مرحوم میرزای قمی بوده است. حسین بن الحسن بن ابان. از محدثين و فقهای قم [بوده]، از حسین بن سعید روایت می‌کند. ابن داوود در ذیل ترجمه محمد بن ادرمه از او ذکرى به میان آورده و او را توثيق کرده است. ابن قولويه او را از خویشان صفار و سعد بن عبدالله متقدم بر آنها دانسته است.

حسین بن حسن بن بندار. از فقها و محدثين قم است. از سعد بن عبدالله روایت می‌کند. حسین بن حسن بن الفارسی. از فقها و محدثين قم، مطابق آنچه که از ابی المفضل نقل شده، کتابی در جمع روایات دارد.

حسین بن سعید بن حماد بن مهران الاهوازی. از اصحاب امام علی بن موسی الرضا و امام محمد بن علی و امام الهادی علیه السلام بوده، از دوستان علی بن حسین اهوازی، اصلاً اهل کوفه است. با برادرش حسن بن سعید به اهواز رفتند و سپس به قم آمده و بر حسن بن ابان که ترجمه‌اش گذشت، فرود آمد. با برادرش مشترکاً سی کتاب تألیف و تصنیف کرده‌اند. نجاشی به تفصیل تمام آن را در کتاب رجال خود یاد می‌کند. ابن داوود و صاحب کتاب مشترکات و نجاشی او را توثيق کرده‌اند. سعد بن عبدالله و محمد بن حسن الولیه از او روایت می‌کنند.

حسین بن سهل بن مهارت القمى. از حکما و دانشمندان اوایل قرن چهارم است. خلاصه افکار حکمای یونان را در مسائل اجتماعی و سیاست مدن، و همچنین سفارش‌های ارسطو را به اسکندر مقدونی در باب اداره و سیاست ممالک از حفظ داشته و می‌گفته است که این مسائل از همه چیز ارزنده‌تر است. ابن العمید قمی

وزیر دیلمیان درباره او گفته است که اگر از شهر ما همین یک نفر فقط می بود، برای ما کافی بود. جزئی از شرح حال او را ذیل ابوالمحراب نگاشته ایم.

حسین بن شاذویه، ابو عبدالله الصحاف. از ثقات محدثین قم است. روایت هایی که او در سلسله اسناد آن واقع است، اندک می باشد. ابن غضائری او را قمی دانسته و نوشته است که قمیین او را از غلات گمان کرده اند. کتابی در صلوة دارد و شیوة او مقبول و در کتاب حاوی از ثقات شمرده شده است. از شرح حال او در کتب رجال برمی آید که شغل او صحافی بوده است.

حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی. به ابو عبدالله الحسین مراجعه شود.

حسین بن الخزاز القمی، ابو عبدالله. نجاشی کنیه وی را چنین ذکر کرده است: از دانشمندان و محدثین قم و کتابی به نام الزیارات دارد.

حسین بن مالک القمی. به نظر می رسد که همان حسن بن مالک القمی که ذکرش گذشت، باشد.

حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی، ابو عبدالله. از مشایخ شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الكلینی است. درباره نام او سخن مختلف است. آنچه که نجاشی گفته است، همین ترتیبی است که ما در نام او و سلسله نسبش مراعات کردیم، ولیکن در کتاب من لا یحضره الفقیه در سلسله اسناد حسن بن محمد بن عامر یاد شده است. باری، از ثقات محدثین و فقهای قم است. جعفر بن محمد بن قولویه از او روایت می کند و در جمع روایات کتابی دارد.

حسین حاج آخوند (آقا حسین...). فرزند مرحوم حاج ملا غلامرضا، معروف به حاج آخوند، مجتهد بزرگ قم است. ایشان و اخوان گرامشان همگی اهل فضل و دانش و فضیلتند. تحصیلات او در قم و از شاگردان آیت الله حائری بوده و اکنون از محضر آیت الله بروجردی مستفید می شود.

حسین حسینی. شاعری است خوش قریحه و فاضل. اشعار او بسیار است و تاکنون دو مجموعه منتشر ساخته است. اشعار فکاهی او در روزنامه توفیق به امضای «خروس اخته» منتشر می شده است. ما به ذکر چند بیت از اشعارش اکتفا می کنیم.

ای دل ار خدمت بشر نکنی خویش را پاک و مفتخر نکنی
 در همان سینه خود بسوز ای آه به دل سنگ اگر اثر نکنی
 خشک شو ای نهال عمر عزیز خویش را گر که بارور نکنی

حسین طباطبائی (آیت‌الله العظمی بروجردی). از دانشمندان بزرگ و فقهای جامع عصر کنونی است. شرح فضائل ایشان در خور قلمی تواناتر و کتابی مشروح‌تر از کتاب ماست. ایشان در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در بروجرد متولد شده. مقدمات علوم را نزد اساتید آن شهر من جمله مرحوم آخوند ملا عبدالله بروجردی که از علمای بزرگ آن شهرستان بوده‌اند، فرا گرفته و در سن ۱۸ سالگی در سال ۱۳۱۰ قمری به اصفهان عزیمت کردند. اساتید ایشان در آن دیار مرحوم میرزا جهانگیر خان قشقائی و ملا محمد کاشانی در علوم معقول و فلسفه و هیئت و ریاضیات، و مرحوم کلباسی و مرحوم سید محمدباقر دُرچه‌ای در علوم منقول بوده‌اند. توقف معظم‌له در اصفهان هشت سال طول کشیده است و سپس به اعتبار مقدسه مسافرت کرده و از محضر استاد بزرگ، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، بهره‌مند گشته و در سال ۱۳۲۸ قمری به بروجرد مراجعت فرمودند و در همانجا رحل اقامت افکندند. در سال ۱۳۴۴ قمری به مکه معظمه مشرف شده و پس از بازگشت از طرف حکومت وقت مدت چند روزی محدود شدند. پس از آنکه مدت محدودیت ایشان به سر آمد و دولت وقت از آن پیشامد نامناسب اعتذار خواست، به مشهد مقدس مشرف و بعد از چندی به بروجرد مراجعت فرمودند. از این پس، مدت نوزده سال به هدایت و ارشاد خلق و تربیت و تعلیم طلاب و دانشجویان همت گماشتند. مردم بروجرد او را مقتدای خود دانسته و به خطاب امام از او یاد می‌کردند و به این طریق از فضائل و افاضات او قدرشناسی نمودند. در این مدت از برکات وجود ایشان حوزه علمیه بروجرد روح تازه گرفت و گذشته از طلاب آن شهر طالبان دانش از شهرهای دیگر به آنجا روی آورده و مجلس درس ایشان را مغتنم می‌شمردند تا اینکه در سال ۱۳۶۴ قمری عارضه کسالتی ایشان را به تهران و بیمارستان فیروزآبادی کشانید. [...] از آن زمان تاکنون مرجعیت عامه داشته‌اند. در

قم ساکن بوده و گذشته از حوزه علمیه قم، حوزه علمیه نجف اشرف و سامرا و کربلا و اصفهان و مشهد و بروجرد به عنایت و توجه ایشان اداره می‌شود. آثار ایشان گذشته از رسالات فقهیه که به فارسی و برای مقلدین نوشته می‌شود، یکی تعلیقاتی است که بر کفایة الاصول، کتاب استاد خود، مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی نگاشته‌اند و دیگر کتابی است در طبقات رجال حدیث که هنوز به چاپ نرسیده است و دیگر از آثار باقیه ایشان مدرسه و کتابخانه‌ای است در نجف اشرف و همچنین مسجد معظمی در شهر قم در جهت غربی حرم حضرت فاطمه معصومه، سلام‌الله علیها.

حسین طباطبائی (مرحوم حاجی آقا حسین قمی). از علمای جلیل و مراجع بزرگ اخیر بودند. مرتبه دانش و فضائل او نه به حدی است که ما لایق بیان و شرح آن باشیم. ایشان در سال ۱۲۸۲ قمری در قم تولد یافته است. مقدمات علوم را در تهران فراگرفته و سپس به نجف اشرف مسافرت [کرده]، در آن دیار از محضر مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و مرحوم آسید محمدکاظم یزدی مستفید گشته است. مرحوم سید مرتضی کشمیری ایشان را به کمالات روحانی و درجات عالی تهذیب نفس آشنا ساخت و مدتی نیز در شهر سامرا از محضر علامه، میرزا محمدتقی شیرازی درک فیوضات کردند و بعد از چندی درخواست مردم خراسان را اجابت فرموده و به ارض اقدس مسافرت و در همانجا مقیم شدند. در آن زمان دانشجویان و طلاب علوم مشهد مقدس از برکات جنابشان مستفیض و بهره‌مند شده و در همین زمان عده کثیری از مردم بلاد ایران و خارج از کشور از ایشان تقلید نموده و او را به زعامت مذهب برگزیده بودند تا در سال ۱۳۱۳ شمسی پس از فتنه خراسان برای مذاکره و جلوگیری از اقدامات خلاف مذهبی به تهران آمدند، ولی حکومت وقت گذشته از اینکه به مطالب و تذکرات ایشان توجه نمود، مردم را نیز از ملاقات و دیدار ایشان منع و پس از مدت کمی او را مجبور به ترک ایران کردند. جناب ایشان از آن پس در کربلا رحل اقامت افکنده و طلاب و دانش‌پژوهان پروانه‌وار به گردش مجتمع شدند، تا در سال ۱۳۲۳ شمسی مطابق ۱۳۶۳ قمری که وضع تغییر یافته بود، به دعوت مردم خراسان سفری به ایران کردند. در شهرهای

کرمانشاهان و همدان و ملایر و اراک و قم و تهران و مشهد و در بین راه‌ها استقبال بی‌نظیری از او به عمل آمد. پس از بازگشت از این سفر و فوت مرحوم آیت‌الله اصفهانی مرجعیت تامه یافته، ولی متأسفانه، دولت مستعجل بود؛ زیرا پس از گذشت چند ماهی در ربیع‌الاول سنه ۱۳۶۶ قمری وفات یافتند.

فرزندان ایشان اغلب اهل دانش و فضل و تقوا هستند؛ از جمله حاج آقای محمدی در کربلا و حاج آقا حسن در مشهد و حاج آقا باقر در تهران که همه آنها از بزرگان اهل علم می‌باشند.

حسین عمید قمی. فرزند آخوند ملا علی‌اکبر، متولد ۱۳۱۳ قمری، در سال ۱۳۴۰ قمری به تهران مهاجرت و پس از تکمیل تحصیلات خود شغل وکالت دادگستری را انتخاب کردند. ایشان مردی متواضع و سخنوری بی‌مانند می‌باشد و از مشاهیر قمیین تهران است.

حسین فاطمی (حاج آقا حسین). از دانشمندان و پارسایان اخیر قم است. در قم و در خدمت مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و مرحوم حائری یزدی، تحصیل کرده است. فعلاً در شهر قم به تدریس و تعلیم فقه و اصول و اخلاق اشتغال دارند. مردی زاهد و متقی می‌باشد.

حمدان بن مهلب القمی، از روایت و محدثین قم کتابی در حدیث دارد که ابن ابی عمیر از او روایت می‌کند.

حمزة بن الیسع القمی. از روایت و محدثین قم است. زندگانی او در قرن دوم بوده و از صحابه امامان جعفر الصادق و موسی کاظم علیهما السلام بوده است. محمد بن ابی نصر بزنتی از او روایت می‌کند. نجاشی او را توثیق کرده است.

حمزة بن یعلی الاشعری. کنیه او (ابویعلی) است. اواخر قرن دوم هجری می‌زیسته و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا و محمد بن علی علیهما السلام بوده است. از بزرگان و مشایخ قمیین و از فقهای جلیل است. نجاشی و علامه او را از ثقات دانسته‌اند، و به نقل مشترکات، سعد بن عبدالله و صفار از او روایت می‌کنند.

حسین کبیر (حسین آقا قمی). فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله کبیرند و از فضلا به شمار می‌روند و در مسجد امام به جای والدگراشان اقامه جماعت می‌نمایند.

حسین کوچه حرمی (حاج سید...) از علمای حوزه علمی قم و مردی زاهد و مورد توجه اهالی بودند. تحصیلات او در قم و نجف اشرف بوده و از محضر اساتید بزرگ زمان مستفیض شده است. در مسجد بالاسر در مواقع ظهر و شب اقامه جماعت می فرموده و اوقات دیگر را به تدریس می پرداختند. حضرت حجت الاسلام سید شهاب الدین مرعشی داماد برادر اوست. در سال ۱۳۵۷ هجری وفات کردند و در قرب مقبره مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مدفون شده است. حیرانی قمی. زادگاه این شاعر قم [بوده] و در همدان می زیسته است. شاعری شیرین گفتار و خوش قریحه بوده و از ندیمان سلطان یعقوب به شمار می رود. قصاید و غزلیات و مثنویات بسیاری سروده و در سال ۹۰۳ قمری درگذشته است. از اشعار اوست:

دوش آتشی که بر سر کویش بلند بود آتش نبود آه من مستمند بود

*

صبح عیدگر من دست آن نازک بدن بوسم
ز شادی تا به شب آن روز دست خویشتن بوسم

*

ز هجران تا به کی سوزد دل برگشته و من هم
چو شمع از آتش دل کاشکی می سوختم من هم

«خ»

خواجه نصیرالدین طوسی، ابوجعفر محمد بن فخرالدین محمد بن حسن. از بزرگترین نوابغ قرن هفتم هجری است که در فنون حکمت و ریاضی ردیف فارابی و پورسینا و ابوریحان بیرونی و از مفاخر خاور و ایران به شمار می رود. ولادت او در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سال ۵۹۷ هجری در مشهد مقدس بوده است و پس از هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز زندگانی در روز شنبه هفدهم ذی الحجه سال ۶۷۲ در بغداد وفات و در مشهد کاظمین در جوار حضرت امام

موسی الکاظم علیه السلام به خاک سپرده شد. در تذکره هفت اقلیم در ضمن تراجم علمای ساوه نوشته شده است که اصل خواجه از جهرود ساوه بوده و چون در طوس متولد شد، به طوسی مشهور گردید و همچنین در کتاب *ریاض العلماء* در ذیل شرح حال بدرالدین حسن بن علی نوشته شده است که دستجرد از بلوک جهرود است، از نواحی شهر قم، و اصل خواجه نصیرالدین از دستجرد بوده، از دهکده‌ای به نام ورشاه. معروف این است که خواجه در علوم نقلیه شاگرد پدرش محمد بن حسن و پدرش شاگرد فضل‌الله راوندی و وی شاگرد سید مرتضی بود و در علوم عقلیه نخست به نزد دایی خویش تحصیل کرد و سپس به نیشابور رفته، در خدمت فریدالدین داماد نیشابوری به تحصیل اشتغال جست و کتاب اشارات ابوعلی سینا را نزد وی استماع نمود، و فریدالدین شاگرد صدرالدین سرخسی و وی شاگرد افضل‌الدین غیلانی و وی شاگرد ابوالعباس لوکری و ابوالعباس شاگرد بهمینار بن مرزبان آذربایجانی بوده که از شاگردان معروف شیخ‌الرئیس ابوعلی سیناست و مقدمات علوم ریاضی را از کمال‌الدین محمد حاسب که از شاگردان افضل‌الدین کاشی بود، فراگرفت. شیخ برهان‌الدین همدانی شاگرد شیخ منتجب‌الدین قمی صاحب فهرست هم از مشایخ حدیث و روایت خواجه بود و معین‌الدین سالم بن بدران نیز بدو اجازه روایت داد. خواجه یک‌چند هم نزد قطب‌الدین مصری و کمال‌الدین یونس موصلی و یک‌چند هم در مدرس ابوالسعادات اصفهانی و به هم‌درسی سید علی بن طاووس حسنی و شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی تحصیل کرد و از شاگردان معروف خواجه یکی فقیه بزرگوار علامه حلی مؤلف کتاب تذکره و تبصره در فقه می‌باشد که از بزرگ‌ترین فقهای شیعه به شمار می‌رود، و دیگر دانشمند مشهور علامه قطب‌الدین شیرازی، و دیگر سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد بن طاووس صاحب *فرحة الغری*، متولد شعبان ۶۴۸ متوفای شوال ۶۹۳ است. خواجه نصیرالدین در انواع علوم نقلی و عقلی بویژه حکمت و کلام و ریاضی یگانه عصر خویش بود و در سراسر بلاد اسلامی به فضل و دانش و فهم و کیاست شهرتی بسزا داشت و به لقب استادالبشر ستوده می‌شد. خواجه پس

از فراغ از تحصیل و نیل به درجات عالی کمال به دربار ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور، محتشم قهستان که مردی فاضل و دانش‌پرور از سلاطین اسماعیلیه بود، پیوست و در دستگاه او مقامی ارجمند یافت. در اثنای اقامتش در دستگاه اسماعیلیان به طوری که قطب‌الدین محمد لاهیجی اشکوری در کتاب محبوب القلوب نوشته است، قصیده‌ای به عربی در مدح مستعصم خلیفه عباسی سرود و با نامه‌ای به بغداد فرستاد. ابن علقمی وزیر مستعصم چگونگی حال را به ناصرالدین محتشم قهستان نوشت. از این پس رفتار ناصرالدین با خواجه تغییر کرد و او را به گونه بازداشتگان نگه داشت و سپس هنگامی که به قلعه الموت قزوین نزد علاءالدین محمد هفتمین خلیفه حسن صباح می‌رفت، او را نیز همراه خود برد و خواجه به حکم علاءالدین در قلعه الموت متوقف شد و تا هنگام فتح قلاع اسماعیلیه به دست هلاکو در قلعه میمون دژ نزد رکن‌الدین خورشاه به سر برد یا محبوس ماند. خواجه از این تاریخ به خدمت ایلخان مغول پیوست و از مقربان دربار وی گشت و در ملازمت وی مقام و منصبی تالی وزارت یافت و تا سال ۶۶۳ که هلاکو خان وفات یافت، در دستگاه وی با نهایت قدر و منزلت می‌زیست و از آن پس تا سال ۶۷۲ قمری که پایان عمر خواجه است، همچنان گرامی و معزز بود. مدت اقامت خواجه در دستگاه اسماعیلیه به طور قطع از بیست و دو سال کمتر نبود و در تمام سنوات ما بین ۶۳۳ که سال تألیف کتاب اخلاق ناصری است، تا ۶۵۴ که سال فتح قلاع اسماعیلیه و استخلاص خواجه به دست هلاکوست، خواجه در خدمت و به تعبیر بعضی در حبس اسماعیلیان به سر می‌برد و در این مدت به تألیف و تصنیف کتب مهم همچون اخلاق ناصری و رساله معینیه و شرح اشارات و تحریر مجسطی و امثال آنها اشتغال داشت، و چون به خدمت هلاکو پیوست، از طرف وی مأمور بستن رصد و نوشتن زیج گشت. خواجه در سال ۶۵۷ بنای رصدخانه مراغه را آغاز کرد و به دستگیری چند تن از مهندسان و منجمان بزرگ آن عصر از قبیل مؤیدالدین عرضی دمشقی و فخرالدین خلایطی و فخرالدین مراغی و نجم‌الدین دبیران قزوینی دست به کار زد و در نتیجه، کتاب زیج ایلخانی را نوشت که از کتب مهم این فن به شمار

می‌رود. اینکه همکاران خواجه را در رصد مراغه منحصر به این اشخاص نوشتیم، مأخذش نوشته خود خواجه در مقدمه زیج ایلخانی است که می‌نویسد، هلاکوخان «در آن وقت که ولایت‌های ملحدان بگرفت، من بنده کمترین، نصیرالدین که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم، بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکما را که رصد می‌دانستند، چون مؤیدالدین عرضی که به دمشق بود و فخرالدین خلطی که به تغلیس بود و فخرالدین مراغی که به موصل بود و نجم‌الدین دبیران که به قزوین بود، از آن ولایت‌ها بطلبید و زمین مراغه را رصد اختیار کردند و به این بندگی مشغول شدند و آلت‌ها بساختند و بناهای لایق رصد برآوردند، و فرمود تا کتاب‌ها از بغداد و شام و موصل و خراسان بیاورند و در موضعی که رصد می‌کردند بنهادند تا آن کار نسق و ترتیب نیکو یافت.» اما به قرینه سیاق عبارت خود خواجه و نیز به دلایل تاریخی دیگر، مسلم است که همکاران خواجه بیش از این چهار نفر بوده‌اند و شاید بدین سبب که مقام علمی و همکاری آنها در رتبه این چهار استاد بزرگ نبوده، خواجه از آنها نام نبرده است؛ از آن جمله علامه قطب‌الدین محمود شیرازی است که از شاگردان و دست‌پروردگان خود خواجه بود و در مراغه حضور داشت و در اعمال رصدی کار می‌کرد. خواجه صدرالدین و خواجه اصیل‌الدین پسران خود خواجه که از حیث شاگردی در رتبه قطب‌الدین محمود شمرده می‌شدند نیز از کارکنان رصدخانه بودند. در فوات الوفيات محمد بن شاکر کتبی متوفای ۷۶۴ و نیز در تاریخ و صاف نوشته‌اند که هلاکوخان اوقاف تمام ممالک ایلخانی را به دست خواجه سپرد و خواجه در هر شهری نایب گماشت تا عشر اوقاف را می‌گرفتند و آن را در مخارج رصدخانه و حقوق و رواتب علما و اعضای رصدخانه خرج می‌کرد، و نیز در فوات الوفيات نقل شده است که هلاکوخان در کار رصدخانه و زیج ایلخانی بذل اموال بی‌حساب کرد. معروف است که خواجه نصیرالدین کتابخانه بزرگی مشتمل بر چهارصد هزار جلد کتاب بنیاد کرد و به وسیله قدرتی که داشت، از همه ممالک کتاب‌ها به کتابخانه خویش می‌آورد، و نیز مشهور است که رکن‌الدین خورشاه اسماعیلی در اثر تشویق و مصلحت‌بینی خواجه

نصیرالدین تسلیم هلاکوخان شد و هلاکوبه پاس این خدمت و به حکم لیاقتی که در خواجه دید، وی را به پایگاه ارجمند برکشید و به جایگاه بلند رسانید. از خواجه نصیرالدین سه پسر باقی ماند که داخل مناصب دیوانی بودند و در زمره اهل فضل شمرده می‌شدند؛ یکی صدرالدین علی که ظاهراً اکبر اولاد خواجه و درة القلادة خانواده او بوده و در علم نجوم دست داشته و به فارسی شعر می‌گفته و غالب مناصب بعد از وی بدو مفوض شده و مدتی بعد از وفات خواجه در رصدخانه مراغه ریاست داشته است، و دیگر اصیل‌الدین حسن که یک‌چند حکومت بغداد داشته و بعد از صدرالدین، غالب مناصب وی بدو رسیده و به نوشته بعضی در سال ۷۱۵ وفات یافته است. سومی فخرالدین احمد که وی نیز از اعیان و فضیلتی زمان خویش بوده است. خواجه نصیرالدین گاهی به تفنن شعر می‌ساخته و بعضی اشعار فارسی و عربی او در کتاب‌ها نقل شده است. از تألیفات مهم خواجه یکی زیج ایلخانی است که شرح آن را نوشتیم، و دیگر شرح اشارات در فلسفه و منطق است که متن آن به نام التنبیهات و الاشارات از ابوعلی سیناست و امام فخرالدین رازی متوفای ۶۰۶ پیش از خواجه این کتاب را شرح کرده و اعتراضاتی بر شیخ نموده بود، و خواجه می‌گوید که نوشته‌های امام فخرالدین به قول ظریفان جرح است نه شرح. خواجه مجدداً این کتاب را شرح و اعتراضات امام را دفع کرد. شرح اشارات را در مدت بیست سال تألیف کرد و در ماه صفر ۶۴۴ به پایان رسانید و در خاتمه کتاب قلم را بر حال خود می‌گریاند و می‌نویسد که من این کتاب را در بدترین و سخت‌ترین احوال خویش نوشتم و بدین بیت متمثل می‌شود:

به گرداگرد خود چندان که بینم بلا انگشتی و من نگینم

دیگر کتاب تجرید العقاید در فن کلام که شرح‌های متعدد بر آن نوشته شده و سه شرحش معروف است؛ نخست شرح علامه حلی و دوم شرح شمس‌الدین ابوالقاسم اصفهانی و سوم شرح ملا علی قوشچی که از کتب درسی قدیم است و دیگر تذکره در هیئت استدلالی که نیز چند شرح دارد؛ بهتر از همه شرح ملا عبدالعلی فاضل بیرجندی است متوفای ۹۲۴ و دیگر شمس‌الدین خضری به نام تکمله و دیگر شرح نظام‌الدین نیشابوری به نام توضیح التذکره، و این شروع به نام شارحان معروف است، و

دیگر تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در ریاضیات عالیة قدیم و دیگر اساس الاقتباس در منطق به فارسی و دیگر اوصاف الاشراف در اخلاق به فارسی که آن را به نام خواجه شمس‌الدین محمد جوینی تألیف کرده است و دیگر زبدة الھیة به فارسی و دیگر سی فصل در معرفت تقویم به فارسی و دیگر اخلاق ناصری است.

«د»

داوود بن کوره، ابوسلیمان القمی. فقیه و محدث است. کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی و کتاب حسن بن محبوب را مرتب و مبوب کرده و همچنین خود او کتابی در مسائل وضو و صلوة و زکوة و صوم و حج، تحریر کرده و آن را کتاب الرحمة نامیده است. احمد بن محمد بن یحیی از او روایت می‌کند و به نقل بعضی از مشایخ، شیخ کلینی است.

«ذ»

ذاتی قمی. متأسفانه هیچ چیز از شرح حال این شاعر در تذکره‌ها نیافتیم. این شعر به نام اوست:

به کنه ذات تو هرگز نمی‌رسد ذاتی یکی ز ذات تو می‌گوید از صفات یکی ذوالمجدین (زین‌العابدین). از فضلی قم و ساکن تهران است. تحصیلات او در قم بوده و سپس به تهران مهاجرت کرده است. در دانشکده معقول و منقول به تدریس فقه اشتغال دارد. تبصرة علامه را به فارسی ترجمه و شرح کرده است. این ترجمه در دو مجلد بزرگ از طرف دانشگاه تهران چاپ و جزء کتب درسی دانشکده معقول و منقول قرار داده شده است.

«ر»

رضا (آقا سید رضا آسید صفی). از فضلا و دانشمندان و مدرسین فعلی حوزه علمیه قم می‌باشند. تحصیلات او در قم بوده و از شاگردان آیت‌الله حائری بوده‌اند. اکنون نیز از فضلی شاگردان آیت‌الله بروجردی است و ضمناً بعضی از کتب فقه و اصول را در حوزه علمیه تدریس می‌نمایند.

رضا برقی. فرزند مرحوم آقا سید عیسی، از ذاکرین و مدت ۲۰ سال است که با اداره کردن مدرسه و آموزشگاه باقریه خدمات فرهنگی خود را ادامه می‌دهد. رضا صدر. فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله صدر، در سال ۱۳۹۹ شمسی در مشهد مقدس متولد شده، تحصیلاتش در قم و در مراحل عالی از محضر پدر بزرگوارش مستفید گشته و همچنین در خدمت اساتید دیگر حوزه علمیه تدریس کرده و اکنون از شاگردان فاضل آیت‌الله بروجردی است. فضل و دانش و خوی و روش را از مرحوم آیت‌الله صدر به ارث برده و اکنون از فضلاء مورد توجه حوزه علمیه است و در مسجد موزه آستانه اقامه جماعت می‌نماید.

رکن‌الدین، محمد بن سعد القاضی. از مردان فقیه و دانشمندان بزرگ این دیار، و زندگانی او اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده. شیخ منتجب‌الدین ترجمه او را در کتاب رجال خود آورده است. رکن‌الدین شاعری پارسی‌گوی و توانا بوده است. با کمال‌الدین اسماعیل و اثیرالدین اومانی معاصر بود. شعر زیر مطلع یکی از غزل‌های اوست:

صبح برآمد ز کوه خنجر زر در برش گشته روان بر افق خون ز سر خنجرش

*

شرم باد ای خون من در گردنت یا ز خود یا از خدا یا از منت
آهن اندر سیم نبود پس چرا معدن فولاد شد سیمین تنت
روح‌الله خمینی (حاج آقا روح‌الله). از اساتید درجه اول امروز حوزه علمیه قم و فرزند مرحوم سید مصطفی خمینی است. در سال ۱۳۲۰ قمری در خمین متولد شده. تحصیلات مقدماتیش را در اراک فراگرفته است و سپس به قم آمده‌اند. در علوم فلسفه و اخلاق استادان او مرحوم آقا میرزا محمدعلی شاه‌آبادی و آقا سید ابوالحسن حکیم قزوینی و مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بوده‌اند و علوم منقول و فقه و اصول را از محضر آیت‌الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری و آقا میر سید علی کاشانی فراگرفته‌اند. امروز هر چند به مجلس درس حضرت آیت‌الله بروجردی حضور می‌یابد، خود نیز از اساتید عالی فقه و اصول به شمار می‌رود. سابقاً در بعضی ایام هفته خصوصاً روزهایی که دروس معمولی

تعطیل می‌شد، مباحث اخلاقی را در ایوان مدرسه فیضیه مطرح می‌فرمودند و طلاب علوم دینی و دانش‌پژوهان از محضرشان مستفیض می‌شدند. تألیفات ایشان بسیار است؛ از آن جمله: ۱. مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه؛ ۲. حاشیه‌ای بر فصوص محیی‌الدین؛ و قریب چهارده جلد دیگر در مسائل مختلف علوم فقه و اصول و فلسفه که چاپ نشده‌اند، و یک کتاب به فارسی به نام کشف‌الاسرار پیرامون بعضی ایرادات و اشکالات نوشته‌اند.

ریان بن شیبب. از ثقات محدثین است. اصلاً اهل قم نیست، ولی در قم سکونت گزیده و به این سبب او را از سلسله قمیین شمرده‌اند.

ریان بن الصلت البغدادی الاشعری، ابوعلی، او آخر قرن دوم. نجاشی و علامه او را قمی دانسته‌اند. از روایت مؤتق و از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام است. از ملازمان مأمون الرشید و مورد عنایت او بوده است. مأمون او را مانند فضل بن سهل طرف مشورت و مخزن اسرار خود می‌دانست و انجام بعضی امور را به او واگذار می‌نمود، ولیکن ریان بن الصلت باطناً شیعه و از دوستان خانواده عصمت و امامت بوده است. شیخ در فهرست تألیف کتابی را به او نسبت می‌دهد.

«ز»

زکریا (آقا سید زکریا). از فضلا و دانشمندان اخیر قم و اصلاً اهل قزوین است. تحصیلاتش در کربلا و سامرا بوده و از محضر حاج میرزا حسن شیرازی بهره‌ها گرفته و از آن مرحوم تصدیق اجتهاد داشته است. پس از فراغ از تحصیل از عتاب مقدسه به شهر قم مسافرت کرده و در همانجا اقامت گزید. مرحوم حاج آقا حسین قمی داماد ایشان است.

زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، قرن دوم. از بزرگان صحابه علی بن موسی الرضا علیه السلام و از بزرگوارترین فقها و محدثین قم است. ما شایسته توصیف او نیستیم. در جلالت او همین قدر بس که امام علیه السلام او را با عباراتی ستوده است که خداوند تبارک و تعالی زکریا بن یحیی را ستوده است. توقیع مذکور وقتی که زکریا بن

آدم تازه درگذشته بوده است، صادر شده و چنین است: «ذَكَرَتْ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى - رَحِمَهُ اللَّهُ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ قُبِضَ وَيَوْمَ يُبَعَثُ حَيًّا - فَقَدْ عَاشَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ قَائِلًا بِهِ مُحْتَسِبًا لِلْحَقِّ قَائِمًا بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا مُبَدِّلٍ فَجَزَاهُ اللَّهُ اجْرَ نَبِيِّهِ وَأَعْطَاهُ خَيْرَ أَمْنِيَّتِهِ... الی آخره.» و در مورد دیگر، امام علیه السلام او را به جلالت قدر و برکت وجود یاد کرده است. سال وفاتش به تحقیق معلوم نیست، ولی می توان سال وفات او را بین سنوات ۱۹۰ و ۲۰۰ هجری دانست. قبر شریف او در شیخان قم در مقبره ای به نام خود او معروف است و زیارتگاه مردم سعادت مند است.

زکریا بن ادریس القمی، ابوجرییر. محدثی بارع و دانشمندی بزرگوار است. از امامان جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا - علیهم صلوات الله - روایت می کند. زندگی او در قرن دوم بوده. علامه او را از وجوه اصحاب امامیه شمرده. شیخ در فهرست برای او کتابی ذکر می کند. صفوان بن یحیی از او روایت می نماید. وفات او قبل از سال ۱۹۰ هجری واقع شده و در قبرستان شیخان قم مدفون است. زند و کیلی. خاندان زند و کیلی از فامیل های بزرگ و محترم قم اند. شخصیت های مهمی از این فامیل برخاسته که ذکر همه آنها از حوصله کتاب ما خارج است. ریاست این فامیل با آقای محمدرضا خان زند و کیلی است، و آقای دکتر اکبر زند و کیلی جراح و رئیس درمانگاه جراحی بیمارستان پهلوی و دکتر جعفر زند و کیلی دندان پزشک از مشاهیر این خانواده هستند.

زین الدین (آسید امیره بن شرفشاه الحسینی). از دانشمندان و محدثین است. در شهر قم سمت قضا داشته است.

زین العابدین قمی (حاج میرزا...). از علمای بزرگ و فرزند مرحوم آقای حاج سید جواد مجتهد بزرگ قم است. ایشان از شاگردان مرحوم آقا سید محمدکاظم یزدی بوده و در دوره دوم مجلس شورای ملی جزء ۵ نفر علمای طراز اول به مجلس شورای ملی رفت و پس از چند ماهی درگذشت.

«س»

سدیدالدین بن اسحاق بن داوود القمی. کنیه او ابو محمد است. شیخ منتجب‌الدین در فهرست او را مردی دانشمند و عالم یاد می‌کند و قاضی شهر قم بوده است. سرکشیک (حاج میرزا خلیل). از مشاهیر و محترمین معاصر قم بودند و از سرکشیک‌های آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه بوده است. ایشان مردی مقتدر و صاحب عنوان بود و مدت‌ها برای بهبود وضع خدام آستانه کوشید و در بیشتر مسائل اجتماعی قم از حقوق و منافع مردم طرفداری می‌کرد. در سال ۱۳۱۸ فوت کرده است. سعد بن ابراهیم القمی. از فقها و دانشمندان جلیل قم بوده است. محدثی بارع و موثق است. کتابی به نام تقدیرالدرجات تألیف کرده است.

سعد بن سعد بن الاحوص بن سعد بن مالک الاشعری. از محدثین و روایت‌بزرگ و جلیل است. از امامان علی بن موسی الرضا و محمد بن علی النقی روایت کرده، به روایت عباد بن سلیمان روایاتی را که از این دو امام نقل کرده، در کتابی مرتب و مبوب ساخته است، و به نقل از محمد بن خالد البرقی، کتاب دیگری که مرتب و مبوب نشده نیز داشته. شیخ منتجب‌الدین در فهرست او را «سعد الاحوص» یاد کرده است.

سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری. کنیه‌اش ابوالقاسم و زندگانی او در قرن سوم است. به دیدار امام العسکری مشرف شده است. علامه و نجاشی او را از مشایخ و وجوه امامیه دانسته و همگان او را توثیق کرده‌اند. نجاشی در رجال خود بعد از ذکر ملاقات او با امام متذکر شده است که بعضی اصحاب این حکایت را درست نمی‌دانند، و سپس کتب او را به این تفصیل یاد کرده است: ۱. کتاب الرحمه؛ ۲. کتاب الوضوء؛ ۳. کتاب الصلوة؛ ۴. کتاب الزکوة؛ ۵. کتاب الصیام؛ ۶. کتاب الحج؛ ۷. کتاب بصائر الدرجات؛ ۸. کتاب الضیاء فی الامامه؛ ۹. کتاب فرق الشیعه؛ ۱۰. کتاب الرد علی الغلاة؛ ۱۱. کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه؛ ۱۲. کتاب فضل الدعاء والذکر؛ ۱۳. کتاب جامع الجوامع؛ ۱۴. مناقب روات الحدیث؛ ۱۵. کتاب مثالب روات الحدیث؛ ۱۶. کتاب المتعه؛ ۱۷. کتاب الرد علی، علی بن ابراهیم بن هاشم فی مسئله هشام و یونس؛ ۱۸. کتاب قیام اللیل؛ ۱۹. کتاب الرد علی المجبّره؛ ۲۰. کتاب فضل القم و الکوفه؛ ۲۱. کتاب

فضل ابی طالب و عبدالمطلب و اب‌النبی علیه الصلوٰة والسلام؛ ۲۲. کتاب الدعاء؛ ۲۳. کتاب الاستطاعه؛ ۲۴. کتاب احتجاج الشیعه علی زید بن ثابت فی الفرائض؛ ۲۵. کتاب النوادر؛ ۲۶. کتاب المنتخبات؛ ۲۷. کتاب المزار؛ ۲۸. کتاب مثالب هشام و یونس؛ ۲۹. کتاب مناقب الشیعه. وفات او را نزدیک سال سیصد هجری ذکر کرده‌اند.

سعد بن الحق بن الحسین بن بابویه، ابوالمعالی. از روایات موثّق و فقهای قرن سوم و مردی صالح و پارسا بوده است.

سعد بن عمران القمی. از روایات و فقهای قرن دوم و از اصحاب امام موسی الکاظم علیه السلام است.

سعد بن سعید القمی. محدّث و فقیه، زندگانی او در قرن سوم و از اصحاب امام محمد بن علی التقی علیه السلام است.

سهل بن رازویه، ابومحمد. از ثقات محدّثین قم و از وجوه امامیه است. مورد اعتماد بوده. کتابی به نام فضل الموالی و کتاب دیگری به نام المرء علی مبعضی آل محمد صلی الله علیه و آله تألیف کرده است.

سهل بن هرمزان. از روایات موثّق مورد اعتماد بوده است. نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند و همچنین نجاشی در رجال خود کتابی که حسن بن علی زیتونی از او روایت کرده، از او به دست می‌دهد.

سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد الاشعری. از دانشمندان بزرگوار و جلیل‌القدر امامیه در قرن دوم هجری است. از صحابه امام موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا علیه السلام است و از ایشان روایت می‌کند. نجاشی و علامه به تأکید او را توثیق کرده‌اند.

سلامت. فامیل سلامت از خانواده‌های مشهور قم می‌باشد. دو برادر به نام حاج شیخ علی اصغر و حاج شیخ علی اکبر در رأس این خاندان قرار داشتند که در هر کار خیری پیش قدم بودند. زین‌العابدین سلامت که از اعضای فعال جامعه لیسانسیه‌ها و فرهنگیان تهران می‌باشد، از این خانواده است.

«ش»

شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابی طالب القمی. محدثی بارع و فقیهی بزرگ بوده است. کتابی در شناختن قبله به نام ازاحة العله دارد. تألیفات دیگر او یکی تحفة المؤلف الناظم و عمدة المكلف الصائم و کتاب فضائل است.

شمر قمی (بیگدلی). اسمش حسنعلی بیک، فرزند لطفعلی خان بیگدلی، صاحب آتشکده آذر است. از غزل‌سرایان و شعرای معاصر محمدشاه قاجار بوده است. دیوان اشعار او هنوز به چاپ نرسیده. تنها یک نسخه از آن در خاندان او موجود است که امیدواریم به طبع و نشر آن همت کنند. از اشعار او است:

سوختن خون شدن ای دل به فراقش خوش باش

جستم آخر ز پی درد تو درمانی چند

جز خیال تو که در هر دلی آمد وطنش

یوسفی کس نشنیدست به زندانی چند

*

باد باید به پریشانی آن زلف نکوشد یا به عطار بگویند که عنبر نفروشد شرف‌الدین، ابوطاهر بن سعد القمی. زندگی او اواخر قرن پنجم و وزیر سلطان سنجر سلجوقی بوده است. مردی دیندار و صالح و در کار اداره مملکت بردبار و مآل اندیش و نیک سیرت بوده است.

شهاب‌الدین المرعشی، ابوالمعالی، مشهور و معروف به آقا نجفی. از دانشمندان و مراجع بزرگوار و جلیل حوزه علمی قم و نسابه‌ای بصیرند. مردی بزرگوار و مورد نظر و توجه خاص مردم دانش دوست قم می‌باشند. تولدشان در سال ۱۳۱۵ قمری در نجف بوده است. فرزند مرحوم شمس‌الدین سید محمود مرعشی بن السید علی شرف‌الدین طبیب معروف به «سیدالاطباء». خاندان جلیل ایشان عموماً از دانشمندان و فضلا بوده‌اند. پادشاهان و سلاطین مرعشی طبرستان که در قرن هشتم و نهم و زمانی بعد از آن سلطنت را داشتند و تا اوایل حکومت صفویه در اقتدار باقی بودند، اجداد و اسلاف جناب ایشان بوده‌اند.

تحصیلاتشان را در نجف اشرف شروع می‌کنند و مدارج عالی کمال علمی را پیموده و سپس در سال ۱۳۴۲ قمری به ایران مسافرت می‌نمایند. در این سفر مدتی در تهران اقامت فرموده و از محضر دانشمند فقید میرزا طاهر تنکابنی و دانشمندان دیگر آن زمان در تهران بهره‌ها می‌یابند و سپس در سال ۱۳۴۶ به قم آمده و در همین شهر سکونت اختیار کردند. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به ایشان عنایت خاصی داشتند. از همان زمان حضرت ایشان در ردیف اساتید و مدرسین عالی حوزه علمیه بودند و هم اکنون نیز مجلس درس ایشان منبع فیض و منشأ فضل است. ایشان در علوم مختلف ادبی و علمی تألیفات و آثاری دارند که اغلب آنها تعلیقات و شروحاتی است که بر کتب و رسالات اساتید گذشته و دانشمندان متقدم نوشته‌اند. یکی از تألیفات سودمند و بی‌سابقه که حضرت ایشان با تحمل زحمات و صرف مدت مدیدی از زمان نگاشته‌اند، کتابی در انساب طالبین (علویین) به نام شجرات نسب الطالبین است و کتب دیگری که تعداد آنها از سی عدد تجاوز می‌کند.

شهیدی قمی (بابا شهیدی). شاعری درویش مشرب و بذله‌گو بوده است. این شاعر که نام و مشخصات کامل زندگی وی در دست نیست، چندی ملک‌الشعرای دربار سلطان یعقوب بوده. پس از وی به هرات نزد سلطان حسین میرزا بایسنقر رفته و مورد احترام وی بوده. سپس به هندوستان مهاجرت کرده و در گجرات اقامت گزیده و در ۹۳۵ قمری در صد سالگی وفات یافته است. از اشعار اوست:

بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را
به نور خویش روشن کن چراغ مرده ما را

*

خواب دیدم کز هوا شاهین او صیدی ربود
چون شدم بیدار مرغ دل به جای خود نبود

*

زمام از دست لیلی در ربای ای ناقه کاری کن
سر خود گیر و بر مجنون سرگردان گزاری کن

شیرزاد بن محمد بن محمد بن بابویه، از دانشمندان قرن چهارم، مردی فقیه و پارسا بوده است. ترجمه او در کتاب فهرست مذکور است.

«ص»

صادقی. خانواده صادقی از خاندان‌های بزرگ و مشهور قم می‌باشد. مرحوم ملا محمد صادق، صاحب مدرسه‌ای به همین نام که ترجمه‌اش گذشت، رئیس و قائد این خانواده بوده و اکنون احفاد و بستگان او به لقب صادقی مشهورند. فرد معمر و بزرگ آنها اکنون آقای احمد شریف صادقی است که از مردان شریف این دیار هستند و دیگر آقای جواد صادقی که اکنون رئیس دادگستری استان خوزستان از مشاهیر این خانواده است. افراد صاحب عنوان دیگری نیز در این خانواده هستند. صدرالدین الرضوی القمی. فرزند سید محمدباقر الرضوی، از علمای بزرگ و فقهای جلیل‌القدر قرن دوازدهم هجری است. تولد او باید در حدود سنه ۱۰۹۰ باشد. تحصیلاتش در اصفهان در خدمت آقا جمال خوانساری و مدقق شروانی و شیخ جعفر قاضی بوده است. پس از فراغ از تحصیل به قم مراجعت و مدتی عهده‌دار امور شرعی قم و تدریس علوم گشت تا فتنه افغان سبب شد که از وطن مألوف هجرت کند. از این پس، مدتی در همدان و سپس در نجف اشرف اقامت گزید و در آنجا به تکمیل مدارج کمال و مراتب علمی خود همت گماشت و از محضر اساتید، الشریف ابوالحسن عاملی و شیخ احمد جزائری مستفیض گردید. در ضمن خود نیز تدریس علوم فقه و اصول را عهده‌دار گشت. آقا محمدباقر وحید بهبهانی و سید عبدالله جزائری، نوه سید نعمت‌الله، از شاگردان ایشان هستند. تألیفات او یکی کتاب طهارات و دیگری شرح وافیة ملا عبدالله تونی است. وفات او در سنه ۱۱۶۰ اتفاق افتاده است.

صدرالدین صدر. از مراجع بزرگ و دانشمندان جلیل‌القدر دوره اخیر بودند. فرزند مرحوم آیت‌الله سید اسماعیل صدر، فرزند سید صدرالدین جبل عاملی است. خانواده ایشان از جلیل‌ترین و اصیل‌ترین بیوت علویین و سادات است. تولد آن

مرحوم در کاظمین به سال ۱۲۹۹ قمری و تحصیلاتش در کربلا و نجف اشرف بوده است. در سال ۱۳۴۶ قمری برای تشریف به آستان قدس رضوی به ایران آمدند و پس از توقف دو سال در شهر قم به مشهد مقدس مشرف شده و در آنجا مقیم شدند. جناب ایشان داماد مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی بودند و پس از مسافرت آن مرحوم به کربلا بر حسب خواهش مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم سکونت فرمود و به تدریس فقه و اصول اشتغال ورزیدند. پس از وفات مرحوم حائری یزدی مرجعیت یافته و مقتدای مسلمین و طلاب و دانشجویان علوم دینی و یکی از مدرسین سه گانه عالی بودند. مرحوم ایشان گذشته از مراتب علمی صاحب اخلاق حسنه و سجایای حمیده ای بودند که هر کس به دیدارشان توفیق می یافت، شیفته رفتار و اخلاقشان می شد. بسیار متواضع و مهربان بودند و خوشبختانه فرزندان برومندشان همان شیوه شایسته و مهربانی و فروتنی را از پدرشان به یادگار دارند؛ همچنان که فضل و دانش را از او به ارث برده اند. فرزندان ذکور ایشان سه نفرند؛ آقای سید رضا (که شرحش گذشت) و آقای سید علی و آقای سید موسی، فرزند کوچک ایشان. سید موسی یکی از فضلا و دانشمندان جوان هستند که مورد توجه اساتید و محبوب عموم است. وفات مرحوم صدر ربیع الثانی ۱۳۷۳ قمری اتفاق افتاد و تألیفات ایشان غیر از رسالات عملیه که در فروع فقه به فارسی برای استفادۀ مقلدین نوشته اند، کتاب المهدی است که به عربی تحریر و طبع گردیده است.

صدقة بن بندار القمی، ابوسهل. زندگی او در قرن سوم هجری بوده است. از راویان و از محدثان بزرگوار و صالح بوده است. علامه در کتاب خلاصه او را توثیق کرده و کتابی به نام التجمال و المروءة برای او به دست می دهد. وفاتش را در سال سیصد و یک هجری نوشته اند.

صهباي قمی. نامش تقی و فرزند ملا یدالله بوده است. این شاعر از معاصرین و دوستان نزدیک آذر بیگدلی و مصاحبت وی را در محضر سید علی مشتاق اصفهانی داشته است و تخلصش را از مشتاق گرفته است. صاحب آتشکده، صهبا را

بسیار ستوده و بیت زیر را از صباحی درباره تاریخ وفات وی نقل و تصریح کرده است که مصراع دوم ماده تاریخ است:

کلک صباحی‌اش زد نقل از برای تاریخ «دائم بود ز کوثر لبریز جام صهبا»
سال ۱۱۹۱

اجداد صهبا از دماوند بوده و خود او در آنجا درگذشته است. صهبا قطعه‌ای به مناسبت عروسی دوستش لطفعلی آذر بیگدلی متضمن ماده تاریخ آن سروده که مورد تحسین بسیار قرار گرفته و آذر درباره آن قطعه می‌گوید: قطع نظر از تعارفات رسمی، از برای عروسی به این مناسبت کم اتفاق افتاده و نهایت امتیاز دارد. این است آن قطعه:

شمع بزم اهل فکر آذر که هست	محفل افروز سخن چون انوری
آن که باشد نوعروس طبع او	غیرت افزای بتان آذری
از نکو سنجیدن دُرهای نظم	هست بازار سخن را جوهری
آمدش در بر ز دور اختران	دختری چون زهره در نیک‌اختری
کلک صهبا بهر تاریخش نوشت	«زهره آمد در کنار مشتری»

«ع»

عامر بن نعیم القمی، اوایل قرن چهارم. از محدثان و فقهای دوره خود بوده است. ابن ابی عمیر و حماد بن عثمان از او روایت می‌کنند. شیخ صدوق به قرینه روایت ابن ابی عمیر او را موثق دانسته، ولی علامه مجلسی در کتاب خلاصه روایت او را حسن شمرده است.

عباس بن معروف، ابوالفضل. از محدثان صالح و موثق قم بوده است. نجاشی و علامه و صاحب مشترکات او را به راستگویی و ثقه بودن وصف کرده‌اند. شیخ منتجب‌الدین در فهرست تألیفاتی از او به دست می‌دهد.

عباس صبوچی (شاطر عباس). فرزند محمدعلی، در تاریخ ۱۲۷۵ شمسی در قم متولد شده و در تهران به شغل خبازی اشتغال داشته است. صبوچی شاعری است

لطیفه پرداز و خوش قریحه که طبع روانش پرده بر روی بی سوادى او کشیده است. اینکه کلمه بی سواد را درباره اش استعمال می کنیم، از این جهت است که او شاعری را از کسی نیاموخته و به مکتب نرفته و استادی ندیده است و بنا بر اشتهار، خواندن و نوشتن نیز نمی دانسته. اگر این معنی صحیح باشد و باور کنیم که سواد نداشته و خواندن و نوشتن نیاموخته باشد، باید اعتراف کرد که قریحه او چنان عالی و سرشار بوده که این نقص را جبران کرده است، ولی از نظر دور نباید داشت که علاقه اش به شعر و شاعری او را به شنیدن و حفظ اشعار و غزلیات شعرای پیشین واداشته و همین امر یک مبدأ عالی و سرچشمه الهامی برای شاعری او قرار گرفته است. معروف است که وقت نان پختن نویسنده ای را کنار خود می نشاند و در ضمن کار شعر می سروده و نویسنده معهود یادداشت می کرده است. مردان معمر تهران او را به خاطر دارند و شیوه کار او را نقل می کنند. وفات او در سال ۱۳۱۵ شمسی بوده است. غزل زیر از اوست:

بر جان شرار عشقت خوش می کشد زبانه باور نداشت بختم این دولت از زمانه
دیشب دل پریشم با خویش شکوه می کرد گاهی ز دست زلفت گاهی ز دست شانه
خواهم که چون سکندر گرد جهان بگردم شهید لببت بنوشم آب بقا بهانه
عباس فیض (میرزا عباس...) فرزند مرحوم آیت الله میرزا محمد فیض، و از فضیلتی حوزة علمیه و از دانشمندان و نویسندگان قم است، تألیفات زیادی از ایشان انتشار یافته است؛ از جمله بدر فروزان در تاریخ آستانه قدس رضوی علیه السلام و انجم فروزان و جدی فروزان است. ایشان در علم تاریخ و انساب دارای اطلاعات زیاد و ذی قیمتی است.

عباس صفائی قمی (حاج شیخ عباس...) از فضلا و دانشمندان کنونی حوزة علمیه قم است. فرزند مرحوم حاج شیخ محمدعلی حائری قمی است. در سال ۱۳۲۲ قمری در شهر سامرا متولد شده است. تحصیلات او در قم بوده و از پدر خود و همچنین آیت الله حائری یزدی مستفید گشته است. اکنون عهده دار تدریس در حوزة علمیه قم هستند و در مسجد نو قم به جای پدرشان اقامه

جماعت می‌نمایند. تألیفاتی دارند؛ یکی از آنها که تاریخ پیغمبر اسلام باشد، به طبع رسیده. مرحوم عبدالصاحب صفائی وکیل سابق مازندران در مجلس شورای ملی برادر ایشان است.

عباس محدث قمی (حاج شیخ عباس محدث...) از محدثین بزرگ و مؤلفین پرمایه و توانا و از دانشمندان و واعظان جلیل و پارسای قرن اخیر بوده‌اند. فرزند محمدرضا قمی و در سال ۱۲۹۴ قمری متولد شده است. آنچه را که در شرح حال خود نگاشته است، چنین است: «در عَشْرٍ آخِرِ از مئةِ ثَلَاثَةِ بَعْدَ الْأَلْفِ متولد شده‌ام و در بلدة مذکور (قم) الی سنه ۱۳۱۶ به تحصیل علم اشتغال ورزیده، بعد به نجف اشرف مشرف شدم. پس خداوند متعال به من منت گذارده، به ملازمت شیخنا الاجل الاعظم... ذوالفیض القدسی ثقة الاسلام النوری الطبرسی - انارالله تعالی برهانه - ... و خاتمه مستدرک الوسائل را برای او استنساخ می‌کردم که بفرستد برای طبع به ایران، و در خدمت او بودم تا سنه ۱۳۱۸. پس خداوند متعال حج بیت‌الله الحرام و زیارت قبر حضرت سید الانام - علیه و علی آله التحیة والسلام - مرا عنایت فرموده و پس از ادای حج و فراغ از زیارت از طریق فارس به بلد خود قم برای زیارت سیدتنا فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام و تجدید عهد با والدین مراجعت کردم و ایام قلیله مانده، به مشهد مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام مسافرت نموده، ملزم خدمت شیخی العلامة النوری - نورالله مرقده - گشته و در مقابله مستدرک و کشف الاشعار و استنساخ لؤلؤ و المرجان و تصنیف تحفة الزائر و غیر ذلک مساعدت نمودم تا در این بین از جنابش استفاده می‌کردم... و در خلال استفاده من از آن بزرگوار استجازه نمودم که مرا به روایت مؤلفان اصحاب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - اجازه مرحمت فرمایید. پس به من منت گذارده و در اواخر ایام حیاتش مسئلت مرا قبول نموده، اجازه دادند که مؤلفات اصحاب را قدیماً و حدیثاً در تفسیر و حدیث و فقه... و غیرها از آنچه اجازه دارد و روایت آنها به طریق معموله و از مشایخ عظام که در خاتمه مستدرک مشروحاً مذکور است... از برای من نیز اجازه دادند که روایت بکنم و بعد از وفاتش دو سال در نجف اشرف مانده، به عجم، به دارالایمان قم مهاجرت کرده تا سنه ۱۳۲۹ آنجا بودم. پس

دوباره به حج مشرف شده، به قم برگشتم و تقریباً دو سال آنجا مانده، بعد به مشهد مولانا الامام المعصوم ابوالحسن الرضا علیه السلام مهاجرت کرده تا امسال ۱۳۴۶ در این مکان شریف هستم... الی آخره.»

مرحوم حاج شیخ عباس تألیفات و تصنیفات بسیاری دارند و اغلب آنها چاپ شده است. آنچه را که ما دریافته ایم، در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱. الفوائد الرجیبه؛ ۲. الدرّة الیتمه؛ ۳. مختصر الابواب فی السنن و الآداب؛ ۴. هدیه الزائرین؛
۵. نزهة النواظر فی ترجمة معدن الجواهر؛ ۶. سبیل الرشاد؛ ۷. الکنی و الالقاب؛ ۸. ذخیره الابرار در تلخیص انیس التجار؛ ۹. رساله فی الصغائر و الكبائر؛ ۱۰. الفصول العلیه فی مناقب الرضویه؛
۱۱. حکمة بالغه و منه کلمة جامعة؛ ۱۲. اللالی المتوره فی الاحراز و الاذکار الماثوره؛
۱۳. دستور العمل؛ ۱۴. نفس المهموم فی مقتل الحسین المظلوم؛ ۱۵. نفثة المصدور؛ ۱۶. انوار البهیه در تاریخ علما و دانشمندان؛ ۱۷. تحفة طوسیه؛ ۱۸. نفحة قدسیه؛ ۱۹. مقامات العلیه؛
۲۰. مفاتیح الجنان (در اذکار و ادعیه)؛ ۲۱. الباقیات الصالحات؛ ۲۲. منتهی الآمال؛ ۲۳. منازل الآخرة؛ ۲۴. ترجمه مصباح المتهجد؛ ۲۵. سفینه البحار (راهنمای مفیدی است برای کتاب بحار الانوار مجلسی)؛ ۲۶. ترجمه جمال الاسبوع؛ ۲۷. ذخیره العقیبی؛ ۲۸. تحفة الاحباب؛
۲۹. الفوائد الرضویه (در شرح حال علمای شیعه)؛ ۳۰. تنمة المنتهی در تاریخ روزگار خلفا؛ ۳۱. بیت الاحزان در مصائب فاطمة زهراء علیها السلام. آنچه را که برشمردیم، مجموع آثار آن مرحوم نیست، و غیر از اینها مؤلفات دیگری نیز دارند که بعضی از آنها هنوز چاپ نشده است. وفات ایشان در سال ۱۳۵۹ قمری ۲۳ ذی الحجه در نجف اشرف اتفاق افتاد و در جوار استادش مرحوم شیخ نوری به خاک سپرده شد. از ایشان دو تن اولاد ذکور باقی مانده که هر دو اهل فضل و دانشمند. جناب آقای حاج میرزا علی محدث که از فضلا و وعاظ تهرانند و دیگری آقا شیخ محسن محدث که از طلاب فاضل و در مسجد باب همایون اقامه جماعت می‌نمایند.

عباس مستقیم (حاج شیخ...) فرزند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله تاجر، و داماد مرحوم آیت‌الله فیض است و تحصیلاتش در قم، استادان او در سابق مرحوم آیت‌الله حائری و آیت‌الله شیخ محمدعلی قمی و آیت‌الله فیض بوده و اکنون نیز از محضر

آیت‌الله بروجردی بهره‌مند و از فضلا و دانشمندان حوزه علمیه و امام جماعت مسجد «امام» می‌باشند.

عبدالحسین ابن‌الدین. از فضلا و دانشمندان قمی مقیم تهرانند. فرزند مرحوم آقا شیخ علی‌اصغر قمی و تولدشان در سال ۱۳۲۳ قمری در شهر قم بوده. استادان ایشان آقا میر سید علی کاشانی و آسید ابوالحسن حکمی قزوینی بوده‌اند و همچنین از محضر آیت‌الله حائری یزدی بهره‌ها گرفته و اکنون از فضلاء مدرسین تهران و در مدرسه عالی سپهسالار تدریس می‌فرمایند و همچنین به عنوان خطیب در مدارس دولتی به ارشاد و راهنمایی دانشجویان خدمات گران‌بهایی دارند. دانشمندی خوش خلق و مهربانند و اغلب دانشجویان تهران، چه دانشجویان دانشگاه و مدارس جدید و چه طلاب علوم دینی، از وجودشان مستفیض می‌شوند، و دیگر جناب ایشان در مسئله توحید فکری و اتحاد مسلمین با دارالتقریب همکاری‌های گران‌بهایی دارند و مقالات ایشان به زبان عربی عصری در مجله رساله الاسلام در این باره نشر می‌شود. آثار ایشان یکی کتاب الآراء و النظرات در مبحث الفاظ علم اصول و دیگر کتابی در نحو است و همچنین مقالات زیادی سابقاً در دو مجله العرفان و المرشد که در سوریه و لبنان نشر می‌شد، نوشته‌اند.

عبدالحسین صاحب‌الداری بروجردی. از دانشمندان حوزه علمیه و از مدیران امور طلاب علوم دینی قم هستند. فرزند مرحوم آخوند ملا علی بروجردی در سال ۱۰۳۸ قمری در بروجرد متولد شده و در اوایل جوانی برای تحصیل به شهر اراک (سلطان‌آباد) سفر کرده است. در آن شهر در خدمت مرحوم آقا نورالدین عراقی و مرحوم آخوند ملا علی عراقی درس خوانده و سپس به شاگردان آیت‌الله حائری یزدی پیوسته است. در شهر اراک از طرف آیت‌الله حائری تصدی امور طلاب و مشاخره (شهریه) آنان را عهده‌دار گردید و در سال ۱۳۴۰ همراه ایشان به قم مسافرت و در این شهر نیز تکفل امور طلاب و اداره مدرسه فیضیه و کتابخانه آن، به ایشان محول شده است. اکنون نیز از ملازمان حضرت آیت‌الله بروجردی و مدیر کتابخانه مزبور هستند و حل و فصل امور نظام وظیفه دانشجویان را به عهده دارند.

عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی. از متکلمین بزرگ و حکمای جلیل قرن یازدهم هجری است. شاگرد صدرالمتألهین و داماد اوست. ملا صدرا او را به لقب «فیاض» خوانده است. در قم توطن اختیار کرده و به نقل صاحب روضات الجنات در مدرسۀ معصومیۀ قم تدریس می‌کرده است. تصنیفات او بسیار و اغلب در مسائل فلسفه و کلام است؛ از جمله: ۱. کتاب گوهر مراد؛ ۲. کتاب سرمایۀ ایمان؛ ۳. مشارق الالهام در شرح تجرید الاحکام؛ ۴. کتاب شوارق؛ ۵. کتاب شرح هیاکل؛ ۶. رساله در حدوث عالم. فرزندش حسن بن عبدالرزاق نیز از حکما و دانشمندان این سرزمین است که شرح حال او را در جای خود آوردیم.

عبدالصاحب صفائی. فرزند مرحوم آقا شیخ محمدعلی حائری قمی است. تحصیلات او در قم بوده و سپس شغل سردفتری ثبت اسناد را در شهر ساری برای خود اختیار کرد و در آنجا سکونت گزید. در سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ شمسی روزنامه صفا را در مازندران انتشار می‌داد و در دوره‌های ۱۶ و ۱۸ به نمایندگی مردم ساری به مجلس شورای ملی رفت و در سال ۱۳۳۴ در سن پنجاه سالگی زندگی را بدرود گفت.

عبدالصمد بن محمد. از روای حدیث و از اصحاب امام العسکری علیه السلام است. عبدالصمد بن عبیدالله الأشعری. از روای و محدثین قم است. از حنان روایت می‌کند. ممکن است این عبدالصمد با صاحب ترجمۀ قبلی یکی باشد.

عبدالعزیز بن المهتدی بن محمد بن عبدالعزیز الأشعری القمی. زندگی او در قرن دوم هجری بوده و از روای و محدثین بزرگ قم و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و در بعض امور از امام علیه السلام وکالت داشته است. نجاشی و علامه او را در بخش موثقیین ذکر کرده‌اند. شیخ منتجب‌الدین در فهرست و شیخ کشی در رجال خود او را از وکلای امام محمد بن علی التقی علیه السلام نیز دانسته‌اند و همچنین ابن داوود در کتاب خود می‌نویسد که عبدالعزیز بن مهتدی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و مردی صالح و موثق [بود] و از جانب امام علیه السلام وکالت داشت.

عبدالقاهر بن احمد بن علی القمی، از فضلا و دانشمندان و ادبای شهر قم بوده. شیخ منتجب‌الدین در فهرست خود به لقب الادیب فخرالدین از او یاد می‌کند. عبدالقاهر بن حمویة القمی، کنیه‌اش ابوطالب است. شاذان بن جبرئیل از او اجازه روایت دارد. دانشمندی جلیل و محدثی بزرگوار است.

عبدالکریم حائری (آیت‌الله المرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی). مرجع بزرگ و مفتی جلیل‌القدر دیار شیعه در دوره اخیر، فقیهی متبحر و قانندی پارسا بوده که از دهکده مهرجرد یزد طلوع کرده و عالم اسلامی را به نور خویش روشن ساخت. فرزند مرحوم آقا محمدجعفر از کشاورزان پارسای مهرجرد بوده و در اوان جوانی به تشویق و مراقبت میر ابو جعفر نامی برای کسب دانش به اردکان سفر کرده است و پس از چندی به شهر یزد وارد شده و در خدمت آقا میر سید علی مدرس بزرگ و آقا سید یحیی و آقا میر سید حسین میرزا و سید حسین وامق به کسب فضائل همت گماشته است. پس از مدتی به اعتاب مقدسه رهسپار و در آن دیار از محضر آقا شیخ علی یزدی بفروئی و آقا میر سید محمد فشارکی و آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی و آقا میرزا ابراهیم محلاتی شیرازی و شیخ نوری مستفید گشته است. مدت زمانی نیز به مجلس درس آخوند ملا محمدکاظم خراسانی پیوسته و در ضمن برای طلاب و فضیای دیگر درس آن مرحوم را تقریر می‌فرموده تا به خواهش و تقاضای مردم عراق (سلطان‌آباد) به ایران مهاجرت و در شهر مذکور مقیم شدند. این اقامت چندان به طول نینجامید و دوباره در سال ۱۳۲۴، ابتدای انقلاب مشروطیت، به اعتاب مقدسه مراجعت فرموده و در شهر کربلا به تدریس و افاضه مشغول شدند، تا در سال ۱۳۳۲ ثانیاً مردم اراک در مراجعت جناب ایشان الحاح و اصرار کردند و حاج سید اسماعیل عراقی را به نمایندگی نزد ایشان فرستادند. بالاخره، ایشان به اراک تشریف‌فرما شده و تا سال ۱۳۴۰ در آن شهرستان مقیم بودند. در این سال، در ایام نوروز برای زیارت به قم مشرف شده و در منزل مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم قمی فرود آمدند. در این موقع، مردم قم و علمای این شهر از حضرت ایشان تقاضا کردند که فسخ عزیمت کنند و در شهر قم مقیم شوند. بالاخره، تصمیم به

اقامت گرفتند و به توسعه حوزه علمیه همت گماشتند. از این زمان مرجعیت تامه یافته و از هر سو طلاب علوم و دانش پژوهان به خدمتش شتافتند. به علت کثرت طلاب و دانشجویان، مدرسه فیضیه و دارالشفای تعمیر و یک طبقه بر بنای مدرسه فیضیه اضافه کرده و همچنین خانه‌هایی برای سکونت طلاب اجاره کردند. از آثار دیگر ایشان مریضخانه سهامیه قم که از موقوفه مرحوم سهام‌الملک ساخته شده، و دیگر محله مبارک‌آباد را برای سیل‌زدگان، و دارالایتمی برای نگهداری و تربیت یتیمان بنا فرموده و همچنین کتابخانه متناسبی برای استفاده طلاب ترتیب دادند که اکنون قابل ملاحظه و دارای کتب زیادی است، تألیفات ایشان یکی در الاصول و دیگری کتاب صلوة است. وفات ایشان در سال ۱۳۵۵ واقع و در مدرس خودشان در مسجد بالاسر مدفون شد.

عبدالملک بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی. زندگی او در نیمه اول قرن دوم هجری است. از روایت مؤتق و محدثان بزرگوار شهر قم و از صحابه امام جعفر الصادق علیه السلام است.

عبدالوهاب القمی، قرن دوم. از اصحاب جعفر الصادق علیه السلام است. عبدالهادی القمی (حاج میرزا...). فرزند حجت الاسلام حاج آخوند قمی است و اکنون ایشان نیز به این لقب مشهورند. تحصیلات او در قم و در محضر آقای شیخ ابوالقاسم قمی و آیت الله حائری و همچنین اساتید دیگر تحصیل کرده. مردی فاضل، خوش‌خو و آرام و مهربان است.

عبدالله (آقا سید عبدالله قمی). از سادات رضوی قم و از دانشمندان و فقهای بزرگ شهر قم بوده‌اند. سلسله نسب و «اجازه‌اش» را بر لوح قبرش نقش کرده‌اند. تحصیلات او در نجف اشرف و استادان او حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و مرحوم شیخ راضی عرب بوده‌اند. پس از فراغ از تحصیل و نیل به درجات عالی علمی در سال ۱۲۸۸ به قم مراجعت نمودند و در مسجد امام اقامه جماعت می‌کرده و در جامعه قم ریاست و مرجعیت یافت. محضر او محل ترافع و سریر او مسند قضا گردید. در سال ۱۳۳۳ در سن هشتاد و چهار سالگی وفات یافت. قبر او در

شیخان بزرگ مجاور قبر ابو جریر است. حجت‌الاسلام مرحوم میر سید محمد و حجت‌الاسلام حاج میر سید علی برقی و حجت‌الاسلام حاج میر سید حسن برقی فرزندان او هستند.

عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الجَمیری، کنیه او ابوالعباس است. زندگانی او در قرن سوم بوده و از محدّثین بزرگ و از وجوه و بزرگان قمیین و اصحاب امام العسکری است. نجاشی و ابن داوود می‌نویسند که در سال دویست و هفتاد و کسری به کوفه وارد شد و مردم کوفه در شنیدن احادیث از او بهره‌مند شدند. همگان او را توثیق کرده و به درستی ستوده‌اند. تألیفات او بسیار است؛ از جمله: ۱. کتاب الامامه؛ ۲. کتاب الدلائل؛ ۳. کتاب العظمة والتوحید؛ ۴. کتاب الغیبه و الحیره؛ ۵. کتاب فضل العرب؛ ۶. کتاب التوحید و البداء و الاراده و الاستطاعة و المعرفه؛ ۷. کتاب قرب الإسناد الی الرضا علیه السلام؛ ۸. کتاب قرب الإسناد الی ابی جعفر بن الرضا علیه السلام؛ ۹. کتاب ما بین الهشام بن الحکم و هشام بن سالم و القیاس والارواح و الجنة و النار و الحدیثین المختلفین؛ ۱۰. کتاب قرب الإسناد الی صاحب الامر علیه السلام و چند کتاب دیگر.

عبدالله بن الحسن بن بابویه. از دانشمندان و محدّثین قم و شاگرد شیخ طوسی است.

عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری. همان کسی است که با برادرانش احوص و نعیم و عبدالرحمان در تاریخ ۷۳ هجری از شهر کوفه مهاجرت کرده و به قم آمدند. عبدالله مردی عالم و دانای به احادیث و احکام اسلامی بوده و مدتی در شهر کوفه امارت داشته است. بر خلاف برادرش احوص مردی نرم و مهربان بوده است. اولین مسجد را در شهر قم او ساخته است.

عبدالله بن الصلت القمی (ابوطالب). زندگی او در نیمه دوم قرن دوم بوده. از مشایخ فقها و از راویان و محدّثان و موثّق است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب اکمال‌الدین او را به درستی و نیکی ستوده است. وی از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام محمد تقی علیه السلام است. ابن داوود و نجاشی و صاحب مشترکات، ترجمه حال او را آورده و همگان او را توثیق کرده‌اند.

عبدالله بن عامر بن عمران بن ابی عمرو الأشعری القمی. کنیه اش ابو عبدالله و از فقها و محدثان بزرگ قم و از مشایخ امامیه است. علامه در خلاصه و نجاشی در رجال خود او را به عدالت ستوده‌اند و همچنین نجاشی کتابی برای او یاد کرده است. عبدالله بن محمد بن عیسی. برادر احمد بن محمد بن عیسی است. شیخ کشی در رجال خود احوال او را ذکر کرده و لقب او را «بنان» می‌داند.

عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی. لقبش موفق‌الدین و کنیه اش ابوالقاسم است. زندگی او در قرن پنجم بوده و در شهر ری مقیم بوده است. از روایات موثوق و محدثان است. شیخ منتجب‌الدین او را به نیکی ستوده و می‌نویسد: او تمام روایات و مسموعات خود را بر والد خود شیخ الاسلام، حسن حسکا قرائت کرده است.

عذری قمی. این شاعر برادر کهنتر آذر بیگدلی و نامش اسحاق بیک بوده است. در آتشکده از وی نام برده و بسیارش ستوده و نمونه‌هایی از اشعارش را نقل کرده است؛ از آن جمله:

از حسرت نگاهی مردم به کوی ماهی ماهی که کشته خلقی از حسرت نگاهی
فسانه از پی خوابش کنم بهانه خویش به این بهانه مگر گویمش فسانه خویش
صبحی درباره تاریخ وفاتش چنین گفته است

از صبحی خواستم تاریخ سال رحلتش گفت «بادا در بهشت جاودان اسحق بیک»
علی اصغر دربانی (حاجب التولیه). از بزرگان اخیر قم، مردی مهربان و خوش خو
بوده است. از دوره هفتم قانونگذاری تا دوره یازدهم، چهار دوره متوالیاً به نمایندگی
مجلس شورای ملی از شهر قم انتخاب شده است. فرزندان برومندی از خود باقی
گذارده و در سال ۱۳۲۱ شمسی بدرود حیات گفته است.

علی اصغر فقیهی. از دانشمندان معاصر قم و از نویسندگان نامی این شهر
می‌باشند. سال‌هاست که به تدریس دروس ادب فارسی اشتغال دارند و کتبی
مربوط به دروس خود را چاپ و منتشر کرده‌اند و مقالاتی در مسائل تاریخی و ادبی
به قلم ایشان در روزنامه‌ها درج می‌شود.

علی‌اکبر برقعی (حاج سید علی‌اکبر). از علما و دانشمندان معاصر و فرزند آقا سید رضی، از خانواده رضویین قم است. در سال ۱۳۱۷ قمری متولد شده و در همین شهر تحصیلات خود را شروع کرده است. اساتید او مرحوم حاج شیخ حسن معروف به «فاضل» و آقا شیخ ابوالقاسم قمی و آیت‌الله حائری یزدی بوده‌اند. مدتی در حوزه علمیه به تدریس کلام و فلسفه اشتغال داشته و اغلب اوقات را به نوشتن کتب و تحریر رسالات مفید گذرانده‌اند، و همچنین مدتی در مسجد امام اقامه جماعت می‌کردند. اجازه تأسیس دبستان و دبیرستان حیات و سپس سنائی به نام ایشان بوده است. در سال‌های اخیر، به دعوت انجمن هواداران صلح سفری به وین پایتخت اطریش کردند و در کنفرانسی که در آن شهر تشکیل شده بود، شرکت کرد و پس از مراجعت، به علل سیاسی به شهر یزد تبعید [شد] و تاکنون در آن شهر اقامت دارند. چندین تألیف و تصنیف دارند؛ از آن جمله: ۱. جلوه حق؛ ۲. مهتابان؛ ۳. کاخ دلاویز؛ ۴. چرا از مرگ بترسیم؟؛ ۵. ناهیه الفحشاء در اسرار صلوة؛ ۶. لباب الالباب در مسئله حجاب زنان؛ ۷. رساله‌ای در شرح خطبه فاطمه علیها السلام و همچنین به تفنن اشعاری سروده‌اند و تخلصشان «کاشف» است.

علی‌اکبر پیشوائی یزدی (حاج سید علی‌اکبر...). از دانشمندان بزرگ حوزه علمی قم بوده است. فرزند حاج سید رضای عزآبادی، و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در عزآباد یزد متولد شده است. در اوان شباب برای تحصیل علوم و کسب کمال به یزد رفته و در آن شهر از محضر درس آقا میر سید علی مدرس یزدی و شیخ مرتضی مدرس و آقا شیخ علی مسگر و دیگران بهره‌مند [شده] و سپس در سال ۱۳۱۷ قمری به مشهد رضوی مشرف و در خدمت مرحوم آقا سید علی حائری تدریس نموده است. مدتی بعد به شهر سبزوار رخت سفر بسته و به خدمت حاج میرزا حسین بزرگ و آقا میرزا اسماعیل تهرانی که از شاگردان حکیم حاج ملاهادی سبزواری بودند، پیوسته است و در سال ۱۳۲۴ قمری به اعتاب مبارکه مشرف و تا سال ۱۳۴۱ قمری در خدمت مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و آیت‌الله یزدی به تحصیل کمالات و اندوختن دانش همت گماشته است. در این سال به قم

مهاجرت و به ارشاد خلق و تربیت طلاب اشتغال یافته. فرزندان ایشان سید حسین و سید احمد پیشوائی از جوانان فاضل قم می‌باشند. ایشان فرزند دیگری به نام سید مهدی پیشوائی داشتند که در عنفوان جوانی در بازگشت از سفر عراق در رودخانه کارون غرق گردید و همه را در مرگ خود داغ‌دار کرد.

علی اکبر تربتی. فرزند مرحوم آخوند ملا غلامحسین، در سال ۱۳۲۵ قمری در قریه بابک از قرای تربت متولد شده، تحصیلات ادبی و مقدماتی او در خراسان و در نزد اساتید آن سامان، مرحوم ادیب نیشابوری و شیخ هاشم قزوینی بوده است و سپس در سال ۱۳۴۸ به قم مشرف شده و در حوزه علمی به تکمیل تحصیلات خود پرداخته است. اساتید ایشان در حوزه قم، آقا میرزا محمد همدانی و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی و مرحوم شاه‌آبادی بوده‌اند. اکنون از واعظان مشهور و دانشمند قم هستند. یادداشت‌هایی در تفسیر سوره یس و همچنین در احادیث اخلاقی دارند که طبع نشده است.

علی برقی قمی (حاج میر سید علی...). فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالله مجتهد بزرگ قم است. از علمای بزرگ و ائمه جماعت تهران می‌باشد. در فقه و ادب فارسی و عربی صاحب نظر است. دارای تألیفات و تصنیفات زیادی است و اشعار زیادی در توحید و مسائل اخلاقی دارد.

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی. از دانشمندان و محدثین بزرگوار قم است. در قرن چهارم هجری می‌زیسته. نجاشی در رجال و علامه در خلاصه، از او به درستی و صحت قول یاد می‌کنند. کنیه‌اش ابوالحسن است. تألیفات بسیاری به نام او است. به نقل از رجال نجاشی مصنفات او از این قرار است:

۱. کتاب التفسیر؛ ۲. کتاب الناسخ و المنسوخ؛ ۳. کتاب قرب الاسناد؛ ۴. کتاب الشرایع؛
۵. کتاب الحيض؛ ۶. کتاب التوحيد و الشرك؛ ۷. کتاب فضائل اميرالمؤمنين؛ ۸. کتاب المغازی؛
۹. کتاب الانبياء؛ ۱۰. رساله فی معنی هشام و یونس؛ ۱۱. جواب‌هایی که به سؤالات محمد بن بلال داده است. شیخ منتجب‌الدین نیز در فهرست خود او را به عدل ستوده و توثیق کرده است و همچنین او را از مشایخ محمد بن الحسن و حمزه بن

محمد العلوی و محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن ماجیلویه دانسته است. مدفن او در قم و در قبرستان شیخان در قسمت شمالی قبر ابن قولویه واقع است. **علی بن ابی‌القاسم بن عبدالله بن عمران البرقی**. کنیه‌اش ابوالحسن و لقبش ماجیلویه بوده است. مردی فاضل و ادیب و محدثی ثقه است. خدمت احمد بن محمد برقی رسیده. و از او مستفیض گشته است. نجاشی و علامه ترجمه او را آورده و هر دو توثیقش کرده‌اند.

علی بن اسحاق بن سعد الاشعری. از محدثان موثق و فقهای بزرگ قم بوده است. برقی از او روایت می‌کند. شیخ در فهرست خود برای او تألیفی یاد می‌کند و همچنین علامه در خلاصه او را توثیق کرده، کنیه‌اش را ابوالحسن ذکر می‌نماید. **علی بن جعفر الهرمزانی**. کنیه‌اش ابوالحسن است. علامه در کتاب خلاصه، روایات او را ضعیف شمرده است.

علی بن حسین السعدآبادی. از محدثین و فقهای قم، و به نقل شیخ در فهرست کنیه‌اش ابوالحسن است. ملا محمدتقی مجلسی در تعلیقه و میرزا محمد استرآبادی روایت او را «حسن» شمرده و این عقیده را به «جماعتی» از اصحاب نسبت داده‌اند. شیخ منتجب‌الدین و صاحب مشترکات، او را از مشایخ محمد بن یعقوب الکلینی و احمد بن سلیمان الزراری ذکر کرده‌اند.

علی بن حسین بن موسی بن بابویه. به ابوالحسن رجوع شود. **علی بن حسین الجاسبی**، الشیخ نجم‌الدین ابوالقاسم. دانشمند و فقیهی پارسا و واعظ بوده است.

علی بن الریان بن الصلت الاشعری. از صحابه امام ابوالحسن علی بن محمد النقی علیه السلام و از وکلای مورد عنایت آن حضرت بوده است. نجاشی و علامه او را توثیق کرده و بسیار ستوده‌اند. او و برادرش، محمد بن الریان، در نوشتن کتابی در ضبط و نقل احادیث همکاری کرده‌اند.

علی بن زیرک القمی (الشیخ الواعظ ابوالحسن). مردی محدث و فقیه بوده است. شیخ او را در کتاب فهرست به فضل و دانش ستوده است.

علی بن صالح بن صالح. از راویان و محدثان اوایل قرن سوم هجری [است]. از محمد بن حسن الصفار روایت می‌کند.

علی بن عبدالمطلب القمی (الشیخ رشیدالدین). مردی دانشمند و واعظ بوده است. علی بن عبدالله القمی (ابوالحسن، العطار). محدثی موثق بوده است. کتابی به نام کتاب الاستطاعة علی مذهب العدل دارد. نجاشی او را به بزرگی ستوده است.

علی بن عبیدالله. به ابوالحسن منتجب‌الدین رجوع شود. علی بن عیسی‌اشعری القمی. او و پدرش از امرا و حکام شهر قم بوده‌اند. علی بن محمد الجاسبی. از فقها و دانشمندان قم بوده و شیخ در فهرست او را یاد کرده است.

علی بن محمد بن حفص‌اشعری. از فقهای بزرگ قرن دوم هجری و از صحابه امامان جعفر الصادق و موسی‌الکاظم علیهما السلام بوده و از ایشان روایت می‌کند. فرزندش حسن بن ابی‌قتاده نیز از محدثین امامیه است. هر دو را در کتاب تعلیقه و کتاب مشترکات موثق شمرده‌اند.

علی بن محمد بن الحسن بن الحسین بن موسی بن بابویه (الشیخ نجم‌الدین، ابوالحسن). مردی فقیه و دانشمند بوده است.

علی بن محمد بن حیدر بن... بابویه القمی. مردی است محدث و فاضل. علی بن مؤیدالدین بن العلقمی (شرف‌الدین ابوالقاسم). او و پدرش از وزرا بوده‌اند و در دستگاه خلفای عباسی در قرن هفتم مقام و درجتی والا داشته‌اند. علی بن مؤیدالدین شاگرد محقق نجم‌الدین است.

علی بن محمد (الشیخ جمال‌الدین). مردی فاضل و ادیب بوده و در شهر قم به شغل پزشکی اشتغال داشته است.

علی بن هبة‌الله بن دعویدار (تاج‌الدین ابوالحسن). از فقها و دانشمندان شهر قم بوده و مدتی از عمرش را در این شهر به شغل قضا گذرانده است. شیخ منتجب‌الدین او را در کتاب فهرست به خوبی یاد کرده است.

علی بن محمد بن علی بن سعد الأشعری. ابوالحسن کنیه اوست و به ابن متویه معروف است. مردی فقیه و محدث بوده. شیخ منتجب‌الدین برای او تألیفی در جمع احادیث در کتاب فهرست خود به دست می‌دهد.

علی بن محمد بن فیروزان القمی. ابوالحسن کنیه اوست. مردی محدث و فقیه است. علی پایین شهری قمی (حاج شیخ علی). فرزند مرحوم آقا شیخ محمد، از علمای قم و مورد توجه اهالی پایین شهر بوده‌اند. پس از تحصیل مقدمات علوم در سال ۱۳۱۴ قمری به نجف اشرف مشرف شده و از محضر اساتید بزرگی همچون آیت‌الله طباطبائی یزدی و علامه خراسانی استفاده و استفاضه نموده است و سپس در سال ۱۳۲۵ قمری به قم مراجعت و در سال ۱۳۶۰ قمری وفات یافته است.

علی حقنویس (میرزا علی قمی). فرزند مرحوم ملا محمدجواد، در سال ۱۲۹۱ قمری در شهر قم متولد و پس از تحصیل علوم و نیل به درجه اجتهاد به تهران مهاجرت و در این شهر به امور اجتماعی و سیاسی اشتغال جست. روزنامه رعد را اداره کرده و سپس در کابینه کودتای ۱۲۹۹ شمسی به کفالت وزارت دادگستری رسید و در دوره ششم قانونگذاری از طرف همشهریان خود به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب و سپس مدت ۲۰ سال بعضی ادارات دولتی را اداره کرده و در دوره اول مجلس سنا با سمت سناتور انتصابی شهر تهران به مجلس سنا رفت و اکنون در دوره دوم مجلس سنا نیز عضویت دارد.

علیرضا (میرزا علیرضا) بن محمد بن کمال‌الدین الحسینی القمی. از دانشمندان بزرگ و ارجمند شهر قم، در یک قرن پیش است. در خدمت محقق قمی، میرزای صاحب قوانین، تحصیل و تدریس کرده و مورد عنایت و محبت مخصوص او بوده است. مرحوم میرزا مرافعات و محاکمات شهر قم را به ایشان رجوع می‌فرموده است و به همین سبب، محضر او و فرزندش حاج سید جواد محل حل و فصل خصومات و ترافع محاکمات بوده است.

در سال ۱۲۴۸ هجری قمری وفات یافته و در بقعه زکریا بن آدم مدفون

شده است.

علیرضا پیشوائی (حاج میرزا علیرضا). فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید جواد قمی مجتهد بزرگ این شهر می‌باشد. مردی بزرگوار [بوده] و دوره سوم و پنجم به وکالت مجلس شورای ملی از قم انتخاب شده، در سال ۱۳۲۷ شمسی بدرود حیات گفته است. علی طباطبائی قمی (حاج آقا علی صدیق). فرزند مرحوم حاج زین‌العابدین، در سال ۱۲۸۰ قمری متولد [شده] و از مشاهیر معاصر قم می‌باشند. در صدر مشروطیت از آزادیخواهان و مبارزان مشروطه بوده و به همین علت، مدتی نیز در تبعید به سر برده است. در سال ۱۳۳۵ قمری بدرود حیات گفته است. اغلب فرزندان او موقعیت و عنوانی یافته‌اند. ارشد آنها حاج سید محمد طباطبائی (صدیق‌زاده) است که اکنون مورد علاقه و عنایت همشهریان است و فرزند دیگر آن مرحوم آقای طباطبائی نماینده فعلی شهر قم است.

عمادالدین سزاوار. فرزند مرحوم حجت‌الاسلام آقا شیخ محمدحسن قمی، در سال ۱۲۷۸ قمری در قم متولد [شد] و پس از تحصیلات مقدماتی به تهران مهاجرت [کرد] و پس از تکمیل تحصیلات به شغل وکالت دادگستری اشتغال جست. در دوره ۱۲ و ۱۳ قانونگذاری به وکالت مجلس شورای ملی از اراک و در دوره ۱۵ از ساوه و در دوره دوم مجلس سنا به سناتوری از حوزه همدان انتخاب شده است، فعلاً از اعضای جوان و فعال مجلس سنا و از سخنوران و سیاستمداران بنام کشور و مورد توجه همشهریان خود می‌باشد.

عمران بن سلیمان القمی الکوفی. از محدثین اوایل قرن دوم هجری و از صحابه امام جعفر الصادق علیه السلام می‌باشد.

عمران بن عبدالله القمی. از روای و فقهای جلیل و صالح قم است که در نیمه اول قرن دوم هجری می‌زیسته و از صحابه امام جعفر الصادق علیه السلام است. حضرت نسبت به عمران عنایت و محبت خاص داشته است.

عمران بن محمد بن عمران بن عبدالله القمی. از محدثین اواخر قرن دوم هجری است و از صحابه امام علی بن موسی الرضا به شمار می‌رود. نجاشی و علامه او را ستوده و توثیق کرده‌اند.

عمران بن موسی الزیتونی. از ثقات محدثین و روای امامیه است.
عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری. از محدثین و روای قم در قرن دوم
هجری است و از خرمن دانش امام جعفر الصادق علیه السلام خوشه چینی کرده و به خدمت
امام الهمام موسی کاظم علیه السلام رسیده است.

«غ»

غلامحسین جواهری. فرزند مرحوم میرزا مهدی، در سال ۱۳۰۳ شمسی متولد در
فرهنگ قم مشغول خدمات علمی است. جوانی است خوش قریحه و شعر خوب
می‌گوید. تخلصش «وجدی» است. از اشعار اوست:

گرفتار هوای نفس، قرب حق کجا یابد	که از گلچین طریق باغبانی برنمی‌آید
مخواه از مردم ناهل آیین وفاداری	که از نامهربانان مهربانی برنمی‌آید
مکن در پیش هر نامحرمی افشای راز دل	که از دزدان رهن پاسبانی برنمی‌آید
به دست غیر اگر دادی عنان عفت خود را	مشو ایمن که از گرگان شبانی برنمی‌آید
تو را باید ره دلسوزی از پروانه آموزی	که قصد شمع با آتش زبانی برنمی‌آید
تمنای وصال دوست جانی آتشین خواهد	که از هر قله‌ای آتش فشانی برنمی‌آید
به گلزار ادب «وجدی» مرید طبع رنجی شو	که از هر بلبلای شیرین زبانی برنمی‌آید

«ف»

فتح‌الله خان بیگدلی. از بزرگان و مشاهیر معاصر قم بوده‌اند و در دوره اول مجلس
شورای ملی به نمایندگی مردم قم انتخاب شده است.

فخرآورد بن محمد بن فخرآورد القمی. از دانشمندان و حکمای قمی است. کتابی
در کیمیا (شیمی) و کتاب دیگری در علم منطق تحریر کرده است. از فقه و علوم
دینی نیز بهره‌افری داشته است.

فخرالدین (حاج سید فخرالدین قمی). از علما و فقهای اخیر حوزه علمی قم و
فرزند سید ابوالقاسم و نوه دختری مرحوم محقق قمی، صاحب قوانین، است.
تحصیلاتش در قم و نجف و از شاگردان مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی است.

در رونق و وسعت حوزه علمی قم با مرحوم آیت الله حائری همکاری و همقدمی داشته و بر جنازه مرحوم حائری نماز خوانده است. در سال ۱۳۶۳ هجری قمری وفات یافت. فرزندان او حاج سید حسن سیدی و حاج سید عبدالحسین سیدی هستند که از فضیلتی مورد توجه حوزه علمیه می باشند. فیض، آیت الله میرزا محمد فیض. به محمد رجوع شود.

«ق»

قاسم بن حسن بن علی بن یقطین بن موسی. کنیه اش ابو محمد بوده است. اصلاً اهل قم نیست، ولی در این شهر سکونت کرده و بیشتر عمرش را در آنجا گذرانده است. علامه و ابن غضائری او را به عدالت ستوده اند.

قاسم بن محمد القمی. لقبش کاسودا و کنیه اش ابو محمد است. در قبول احادیث او تردید شده است. گاهی مورد قدح واقع شده و زمانی مقبول افتاده است. نجاشی او را تضعیف کرده است.

قاضی سعید، محمد بن محمد مفید قمی. از حکما و عرفای بزرگ عالم اسلامی است که حقیقت را با شریعت تطبیق نموده است و مقام فلسفه او را بعضی ها در ریف عبدالرزاق لاهیجی و فیض کاشانی می دانند و برای تفصیل شرح حال او به مقدمه استاد محمد مشکوة بر کتاب بهشت باید مراجعه کرد. این عالم بزرگ شاگرد ملا صدرای شیرازی بوده و تألیفات زیادی دارد که به ذکر چند مجلد آن اشاره می شود:

۱. کلید بهشت در اصول عقاید، به فارسی، چاپ تهران؛ ۲. فلسفه و اسرار عبادات، به عربی، یک مجلد به خط مؤلف در کتابخانه مرحوم حاج سید نصرالله اخوی بوده است؛ ۳. شرح اربعین، به عربی، چاپ تهران؛ ۴. شرح توحید صدوق، در سه مجلد؛ ۵. شرح حدیث غمامه، به عربی؛ ۶. قضا و قدر.

سه کتاب اخیر که قضا و قدر آن به خط خود مؤلف است، در کتابخانه آقای مدرسی چهاردهی استاد دانشگاه تهران موجود می باشد.

قبر قاضی سعید در قم است.

قدرت قمی. نامش سید علی است و از اعقاب موسی مبرقع است و خانواده‌اش به لقب رضوی شناخته می‌شوند. قدرت از شعرای اخیر این شهر است و در سال ۱۳۱۶ شمسی در قم درگذشته است.

این رباعی از اشعار اوست:

اقبال شهان ز بخت برگشته ماست سرسبزی باغ خلد از کشته ماست
گردون که مدار عالم از گردش اوست سر بسته بگویمت که سرگشته ماست
قطب‌الدین، سعد بن هبة الله الراوندی (قطب راوندی). از علمای بزرگ و دانشمندان گرانپایه قرن ششم هجری است. خانواده او همه اهل علم و دانش بوده‌اند. تولدش در سال‌های اولیه قرن ششم بین سال‌های پانصد و پانصد و پنج بوده است. تألیفات و تصنیفات ارجمندی دارد؛ از جمله:

۱. کتاب تهافت الفلاسفه؛ ۲. کتاب المغنی، در ده جلد؛ ۳. کتاب الخرائج و الجرائح؛
۴. کتاب الایجاز؛ ۵. کتاب خلاصة التفاسیر؛ ۶. کتاب المستقصی؛ ۷. کتاب ضیاء الشهاب؛ ۸.
- کتاب حل العقود فی شرح الجمل و العقود؛ ۹. کتاب غریب الاحکام؛ ۱۰. کتاب منهاج البراعة فی
- شرح نهج البلاغه؛ ۱۱. کتاب نفثة المصدور؛ ۱۲. کتاب فیض الانبیاء؛ ۱۳. کتاب البحر؛
۱۴. کتاب فقه القرآن.

قطب راوندی در سال ۵۷۳ هجری وفات یافت و در قبرستان بابلان دفن گردید. اکنون قبر او در زاویه جنوب شرقی صحن جدید واقع شده و با ارتفاع قریب نیم ذرع از سایر قبور متمایز و زیارتگاه مردم دانش دوست قم است.

قمی. خواهرزاده شهیدی شاعر قمی است و معاصر سلطان حسین میرزا بایسنقر از سلاطین تیموری بوده است. این شعر از اوست:

آنم که به عالم ز من افتاده‌تری نیست آزار من سوخته چندان هنری نیست

«ل»

لطف‌الله ترقی. فرزند مرحوم حاج آقا مهدی، از خانواده‌های معروف و محترم قم می‌باشد. در کودکی به تهران مهاجرت و شغل وکالت دادگستری را انتخاب کرده

است و سال‌هاست که مجله ترقی و آسیای جوان و نشریات دیگری در تهران منتشر می‌کند و در مجلس مؤسسان اخیر عضویت داشته است.

«م»

مجدالدین محمد بن مانکدیم الحسینی القمی. دانشمندی بزرگ و نسابه‌ای مطلع بوده است. کتابی به نام الانساب تألیف کرده است.

مجدالملک، ابوالفضل اسعد بن محمد البراوستانی القمی. مردی دانشمند و هنرمند بوده است. برکیارق، پادشاه سلجوقی، او را منصب وزارت داد. مجدالملک دیوان و دفاتر سلطانی را ناقص می‌دانست و در صدد اصلاح آن برآمد، ولیکن سعایت مقربان سلطان و حسادت حسودان او را به کشتن داد، بدون اینکه در انجام مقصودش توفیقی یافته باشد. سال قتل او ۴۷۶ هجری است و جنازه‌اش را به کربلا حمل کرده و در آنجا دفن کردند.

محسن اشراقی. فرزند مرحوم حاج میرزا محمد ارباب و از فضلا و واعظان قم است و در فرهنگ قم دروس ادب عربی و فارسی را تدریس می‌کند.

محسن بن الرضی الدین محمد بن علی بن محمد بن پادشاه الرضی القمی. از دانشمندان و علمای قم است که سلسله نسبش به موسی مبرقع، نوه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منتهی می‌شود. در زمان سلطان حسین میرزا بایسنقر به مشهد مقدس مهاجرت و در همان شهر اقامت گزید و اکنون اعقاب او در آن شهرند.

محمد (ابن الشیخ). فرزند مرحوم حاج شیخ عباس، از فضلا و حوزه علمی قم است. تحصیلاتش در قم و اساتیدش میر سید علی کاشانی و مرحوم آیت الله حائری یزدی در علوم فقه و اصول، و آقا سید ابوالحسن قزوینی در علوم معقول بوده‌اند، و اکنون نیز از محضر آیت الله بروجردی استفاده می‌کند. در سال‌های اخیر اداره مدرسه فیضیه و دارالشفای ایشان بوده است.

محمد ارباب (مرحوم حاج میرزا محمد ارباب). از دانشمندان بزرگ حوزه علمی و از بزرگان قم و مردی صالح و پارسا و فقیهی صاحب نظر بوده. تحصیلاتش ابتدا

در قم و سپس در اعتاب مقدسه بوده است. اساتید او حاج میرزا محمدحسن شیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بوده‌اند. پس از تکمیل تحصیلات و نیل به اجتهاد و مقام عالی علمی به قم مراجعت و در این شهر موقعیت ممتازی کسب کردند. در اداره و تنظیم حوزه علمی قم با مرحوم آیت‌الله حائری همکاری می‌کرده است. کتابی به نام اربعین الحسینیه تألیف فرمود و گاهی نیز به تفنن اشعاری سروده‌اند. اشعار زیر از اوست:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری به امیدی رسند امیدواران
جهان شد تیره چون شب‌های تاریک خدایا در رسان خورشید تابان
تو ای جام جهان رخساره بنما که خستند از تعب آینه‌داران
تو ای عدل خدا، کن دادخواهی زجا خیز ای پناه بی‌پناهان
قدم در کربلا بگذار و بستان سر پر خون ز دست نیزه‌داران
مرحوم آقا میرزا محمدتقی اشراقی واعظ و خطیب توانا و مرحوم ربانی و آقایان
آقا محسن و آقا سعید و آقا محمد اشراقی فرزندان آن مرحومند که همگی اهل
فضل و دانشند. وفات مرحوم ارباب سال ۱۳۴۱ قمری بوده است.

محمدباقر قمی (شیخ محمدباقر...) فرزند مرحوم آیت‌الله آقا شیخ ابوالقاسم کبیر و از فضلا و دانشمندان فعلی قم است و در مسجد امام اقامه جماعت می‌نمایند. اساتید ایشان آیت‌الله حائری و مرحوم حجت و مرحوم خونساری بودند. محمدباقر قمی (میرزا محمدباقر جوادی). فرزند مرحوم آقا شیخ محمود فرزند مرحوم آقا شیخ محمدجواد قمی و از فضلائی قم و مردی پارساست. مرحوم حائری و حجت و خونساری اساتید او بوده و اکنون نیز از شاگردان آقای بروجردی است.

محمدباقر (حاج سید محمدباقر متولی‌باشی). فرزند مرحوم حاج سید حسین متولی، بعد از پدر متولی آستانه مبارکه فاطمه معصومه علیها السلام بوده و در زمان آن مرحوم آستانه وضع مرتبی داشته و در اثر حسن سلوک و سیاست ایشان آستانه با ترتیب خاص و آبرومندی اداره می‌شده، و با تدبیر مخصوص به خود در کارهای

شهر قم دخالت مستقیم داشته و در اغلب کارها با موفقیت روبه‌رو می‌شده است. مردی سخی و مردم‌دار بوده و درب منزلش به روی همه مراجعه‌کنندگان باز بوده است. تأسیس مدرسه باقریه یکی از آثار نیکوی ایشان می‌باشد. در سال ۱۳۲۲ شمسی فوت نموده و در رواق ایوان طلا مدفون گردیده است.

محمد برقی (آقا میر سید محمد...) از دانشمندان و فضلا و پارسایان اخیر قم و فرزند مرحوم آیت‌الله آقا سید عبدالله بوده است. در تربیت طلاب و تدریس فقه و اصول اهتمام داشته است. در سال ۱۳۵۰ قمری وفات یافت.

محمد بن ابی اسحاق القمی. از متکلمین و علمای قم است و تألیفاتی در جمع احادیث دارد. شیخ منتجب‌الدین و نجاشی او را یاد کرده‌اند.

محمد بن ابی‌القاسم، عبدالله بن عمران البرقی. کنیه اش ابو عبدالله و لقبش ماجیلویه است. دانشمندی بزرگ بوده و در حدیث و روایت مورد اعتماد و ثقۀ همگان است. علامه حلی در خلاصه او را با عنوان سیدنا خطاب می‌کند. در ادب و شعر صاحب نظر و مطلع بوده و در علوم طب و حکمت نیز به استادی شناخته شده است. داماد احمد بن ابی عبدالله برقی بوده و از این پیوند فرزندی به نام علی زاده شده که مانند پدر اهل دانش و فضیلت بوده و از او کسب علوم کرده است. ماجیلویه تألیفاتی دارد؛ از آن جمله است:

۱. کتاب المشارب؛ ۲. کتاب الطب؛ ۳. کتاب تفسیر حماسه ابی‌تمام.

محمد بن ابی‌المضر القمی (زین‌الدین). مردی فاضل و ادیب بوده و طب نیز می‌دانسته است.

محمد بن ابی‌یزید رازی. عده‌ای او را از مردم قم دانسته‌اند. محدث و فقیه و از صحابه امام الصادق علیه السلام بوده است.

محمد بن احمد بن ابی‌قتاده (ابوجعفر). محدث و راوی موثقی است. ابتدا در کوفه ساکن و با سائب بن مالک الأشعری دوست بوده است. با اشعریان به قم آمد. کتابی دارد به نام ما یجِبُّ عَلَی الْعَبْدِ عِنْدَ مُضَى الْأَمَامِ.

محمد بن احمد بن جعفر القمی (العطار). از روایت و محدثین ارجمند و پارسای قرن سوم هجری بوده است. ایام امام حسن العسکری علیه السلام را دریافته و از جانب او وکالت داشته است. تمام نویسندگان رجال، محمد بن احمد را به خصائل و فضائل عالی ستوده‌اند.

محمد بن احمد بن داوود القمی. از بزرگان محدثین و فقهای قرن چهارم هجری است. در علوم فقه و حدیث و تفسیر، جامع و متبحر بوده و تألیفاتی در هر یک دارد. قسمت اخیر عمرش را در بغداد گذرانده است. تألیفاتش از این قرار است

۱. رسالۀ فی عمل السلطان؛ ۲. کتاب الممدوحین و المذمومین؛ ۳. کتاب الرد علی المظهر الرخصة فی المسکر؛ ۴. کتاب البیان عن حقیقة الصیام؛ ۵. کتاب الذخائر؛ ۶. کتاب المزار؛ ۷. کتاب العلل؛ ۸. رسالۀ فی عمل شهر رمضان؛ ۹. کتاب صلوة الفرج و ادعیته؛ ۱۰. کتاب الحجّه؛ ۱۱. کتاب الحدیثین المختلفین؛ ۱۲. کتاب الرد علی ابن قولویه فی الصیام.

در سال شش صد و شصت و هشت (۶۶۸) در بغداد وفات یافت.

محمد بن احمد بن علی بن شاذان القمی. از فضلا و محدثین قم است. کتابی به نام مناقب امیرالمؤمنین تألیف کرده و در آن به احادیث و روایات منقولۀ از طریق عامه استناد جسته است.

محمد بن احمد بن یحیی... الاشعری. کنیه اش ابو جعفر است. از روایت و محدثین بزرگوار قمی است. شیوه او در نقل احادیث مورد سرزنش واقع شده و آن را نپسندیده‌اند، ولی خود او صالح و مورد اعتماد بوده است، محمد بن الحسن الولید روایات او را گلچین می‌کرده است؛ زیرا صاحب ترجمه در احوال ناقلان و محدثان پیشین به دقت نظر نمی‌کرده است. تألیفاتی دارد؛ از جمله:

۱. کتاب الملاحم؛ ۲. کتاب الطب؛ ۳. کتاب نوادر الحکمة؛ ۴. کتاب مقتل الحسین؛ ۵. کتاب الامامه؛ ۶. کتاب المزار.

محمد بن احمد بن علی القمی. در کلمۀ ابن شاذان ذکر شد. به آنجا رجوع شود.

محمد بن اسحاق القمی. از محدثین و روایت قم در اواخر قرن سوم هجری است.

محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر البرمکی. کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صاحب الصومعه بوده است. از محدثین موثق است. کتابی به نام التوحید تألیف کرده است. ابن غضائری او را تضعیف کرده و نجاشی و علامه او را ستوده‌اند.

محمد بن اورمه القمی. از محدثین ارجمند قم در قرن سوم هجری است. عده‌ای از قمیین او را از غلات دانسته و متهمش کردند و حتی در صدد قتل او برآمدند، ولی کذب این افترا آشکار شد. ابن غضائری او را موثق شمرده و تمام روایات او را صحیح دانسته است. نجاشی و دیگران نیز چنین گفته‌اند. تنها علامه او را تضعیف کرده است. کتابی به نام الرد علی الغلات تألیف کرده است.

محمد بن بکران بن حمدان. از روات قرن چهارم هجری است و به نقاش مشهور بوده است. از مشایخ شیخ صدوق است و به این علت مورد تکریم و تجلیل اوست. محمد بن بندار بن عاصم. کنیه اش ابو جعفر است. از محدثانی است که نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند. کتابی به نام المثالب تألیف کرده است.

محمد بن جعفر بن بطّة المودب القمی. کنیه اش ابو جعفر است. از محدثین و روات قم است. درباره او مختلف اظهار نظر کرده‌اند. بعضی او را از ضعیفان شمرده‌اند. کتب زیادی تألیف کرده است. عده‌ای از تألیفاتش بدون نام، و با عدد شماره‌گذاری شده و تا چهل می‌رسد، از جمله:

۱. کتاب قرب الإسناد؛ ۲. کتاب تفسیر اسماء الله.

محمد بن حسن بن ابی خالد القمی الاشعری. از محدثین قم است و به دیدار امام علی بن موسی الرضا توفیق یافته و از او حدیث آموخته است و همچنین وکیل سعد بن سعد بوده است. او را به عدالت و درستی ستوده‌اند.

محمد بن حسن بن احمد بن الولید. کنیه اش ابو جعفر است، به نقل نجاشی و علامه از رؤسا و علمای بزرگ قم و موثق و مورد اعتماد بوده است. تألیفاتی دارد؛ از این قرار:

۱. کتاب تفسیر القرآن؛ ۲. کتاب الجامع.

وفاتش در سال سیصد و چهل و سه بوده است (۳۴۳).

محمد بن حسن بن بندار القمی. از روایات حدیث است. شیخ کشی او را با محمد بن حسن بن جمهور یکی می‌داند.

محمد بن حسن بن جمهور القمی. از محدثان است، تألیفاتی دارد:

۱. کتاب ملاحم؛ ۲. کتاب صاحب الزمان؛ ۳. کتاب وقت خروج القائم.

محمد بن حسن بن حسوله بن صالحان قمی. خطیبی دانشمند بوده است و همچنین محدثی جلیل است. شاذان بن جبرئیل از او روایت می‌کند.

محمد بن حسن الطوسی. پدر علامه خواجه نصیر طوسی است. از فضلالی قم و از اهل جهرود بوده است.

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن احمد القمی. از محدثین و فقهای بزرگ قم است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب اکمال‌الدین او را بسیار ستوده است.

محمد بن حسن بن فروخ الصفار. از دانشمندان و محدثان جلیل و ارجمند قرن سوم هجری و از اصحاب الامام العسکری است. فقیهی جامع و محدثی موثق و مورد اعتماد است. در سال ۲۹۰ هجری قمری در شهر قم وفات کرده است. تألیفات بسیاری دارد. کتاب بصائر الدرجات از آن جمله است.

محمد بن حسن القمی. از محدثان موثق است و بعضی او را همان محمد بن حسن بن الولید دانسته‌اند.

محمد بن حسین بن المنتهی الحسینی. لقبش ناصرالدین بوده است. مردی فقیه و صالح بود و در قم شغل قضا داشته است.

محمد بن حمزه بن یسع القمی. برادر احمد بن حمزه است. از اصحاب امام ابی‌الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام است، مورد توثیق و تعدیل واقع شده و کتابی نیز تألیف کرده است.

محمد بن خالد الاشعری. از روایات قمیین بوده، کتابی نیز تألیف کرده است.

محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقی. به ابو عبدالله محمد رجوع شود.

محمد بن رضا القمی. از دانشمندان و علمای متأخر قم است. تألیفات او از این قرار است:

۱. نجاح المطالب در معانی و بیان، منظوم؛ ۲. کنز الدقائق و بحر الغرائب در تفسیر، منظوم؛ ۳. رساله‌ای در اعمال سال به فارسی؛ ۴. رساله‌ای در احکام صید و ذباجه، به عربی.

محمد بن الریان بن الصلت الاشعری. از محدثان و فقهای قرن سوم هجری است. در مسائل مختلف از امام الهادی علیه السلام سؤالاتی کرده است و همچنین از اصحاب آن حضرت شمرده شده است.

محمد بن زین العرب الحسنی القمی. لقبش ناصرالدین، و مردی فاضل و فقیهی پارسا بوده است.

محمد بن سالم القمی. از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

محمد بن سلیمان القمی. از اصحاب امام جعفر الصادق علیه السلام است.

محمد بن سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری. از صحابه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده و مسائلی از آن حضرت پرسیده است. کتابی در جمع احادیث دارد.

محمد بن عبدالجبار (ابن ابی الصهبان). محدثی موثق و از اصحاب امام الهادی علیه السلام است. شیخ منتجب‌الدین و علامه او را قمی دانسته‌اند.

محمد بن عبدالعزیز بن ابی طالب. فقیهی پارسا و صالح بوده است.

محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک الحمیری (ابو جعفر). از فقها و محدثان او آخر قرن سوم هجری است. با حضرت صاحب الامر مکاتبه داشته و در مسائل مختلف از آن حضرت سؤالاتی کرده است. همگان او را به عدل و درستی ستوده و تألیفاتی به او نسبت داده‌اند.

محمد بن عبدالله بن عیسی الاشعری. از اصحاب امام علی بن موسی الرضا است. محمد بن عبدالمؤمن (مؤدب). از محدثان موثق قم است. نجاشی و علامه برای او تألیفاتی به دست می‌دهند.

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه (شیخ صدوق). به کلمه ابو جعفر محمد مراجعه شود.

محمد بن علی بن احمد بن هشام القمی. کنیه‌اش ابو جعفر است. از محدثان است و از محمد بن علی ماجیلویه روایت می‌کند.

محمد بن علی بن جاک. در قمی بودن او اختلاف است. کنیه‌اش ابوطاهر و از محدثان موثق است.

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه. به ابو جعفر علی رجوع شود. محمد بن علی بن عیسی الاشعری. از محدثان قرن سوم است و از صحابه امام ابی‌الحسن علی بن محمد الهادی است. در شهر قم امارت داشته است. پرسش‌هایی از امام دارد.

محمد بن علی ماجیلویه. از روایت و محدثان او آخر قرن چهارم هجری است. شیخ صدوق از او روایت می‌کند و در مواردی که اسمش را ذکر می‌نماید، او را تجلیل و تکریم می‌فرماید. شیخ جزائری در کتاب حاوی او را از ثقات شمرده است. محمد بن علی بن محبوب الاشعری. ابو جعفر کنیه او ست و در عصر خود بزرگ و قائد قمیین بوده است. فقیهی پارسا و دانشمندی محبوب بوده است. تألیفاتی دارد؛ از آن جمله:

۱. کتاب الجامع در ابواب فقه؛ ۲. کتاب الزبرجد؛ ۳. کتاب الزمرد؛ ۴. کتاب ضیاء و النور فی الحکومات.

محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری. از محدثان ارجمند و پارسای قمی او آخر قرن دوم هجری است. به دیدار امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و امام محمد بن علی التقی مشرف شده و از ایشان حدیث و فقه آموخته است. نجاشی و علامه و شهید ثانی و وحید بهبهانی و شیخ جزائری او را بسیار ستوده و توثیقش کرده‌اند.

محمد بن قولویه. از روایت و محدثان بزرگوار قم و پدر جعفر بن محمد بن قولویه است که ترجمه او را در ذیل کلمه ابوالقاسم یاد کردیم.

محمد بن قولویه از سعد بن عبدالله و دیگران روایت می‌کند. قبر او اکنون در باغ ملی قم است.

محمد بن محمد بن الحسن الطوسی. به کلمه خواجه نصیرالدین رجوع شود.
محمد بن محمد بن الحسین بن مرزبان القمی. مردی دانشمند و موثق است.
محمد بن محمد، مفید القمی. به قاضی سعید رجوع شود.
محمد بن یحیی العطار. کنیه اش ابو جعفر است. از محدثین و فقهای بزرگ قم می باشد. کتاب هایی تألیف کرده، و روایات بسیاری از طریق او نقل شده است. در حدیث موثق و مورد اعتماد است. شیخ کلینی رحمته الله از او روایت می کند.
محمد تقی اشراقی. از دانشمندان اخیر شهر قم و از خطبا و سخنوران بی نظیر بود.
فرزند مرحوم میرزا محمد ارباب و در سال ۱۳۱۳ قمری متولد شد. اساتید او به غیر از مرحوم والدش آشیخ ابوالقاسم کبیر و مرحوم آیت الله حائری بوده اند.
مرحوم اشراقی دارای مقام والای علمی در فقه و اصول و کلام و فلسفه و ادب فارسی و عربی بوده و بر تمام فضائل خود نکته سنجی و دقت و ریزه کاری و لطف سخن را با بیان سحرآمیزی افزوده بود. خطبه ها و سخنرانی های ایشان در شهر قم و دیگر شهرها معروف است. از تألیفات ایشان تفسیر سوره یوسف و تفسیر سوره ن و القلم چاپ شده است. وفات آن مرحوم در سال ۱۳۶۸ قمری مطابق ۱۳۲۸ شمسی در تهران اتفاق افتاد.

از فرزندان آن مرحوم، آقای شهاب اشراقی از جوانان دانشمند حوزه علمی است و به حقیقت خَلَفِ صَدَقِ اوست.

محمد تقی خوانساری (مرحوم آیت الله آقا سید محمد تقی خوانساری). از مراجع و علمای بزرگ اخیر حوزه علمی قم بودند. فرزند سید اسدالله خوانساری و در سال ۱۳۰۶ قمری در خوانسار متولد شده است. پس از کسب علوم مقدماتی به نجف اشرف مشرف و در آن شهر به خدمت مرحوم علامه طباطبائی یزدی و آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پیوسته است و پس از آنان شاگردی مرحوم آقا ضیای عراقی و مرحوم نائینی را پذیرفته و همچنین علوم معقول را نزد ملا علی قوچانی فرا گرفته است. در سال ۱۳۳۳ قمری مصادف با جنگ بین المللی اول به پایمردی و همقدمی مردم و عشایر عرب و مجاورین ایرانی ساکن عراق با نیروهای

اشغالگر به جنگ پرداخته و به همین علت به دست آنها اسیر و به هند برده شد و تا خاتمه جنگ در آن دیار به رسم تبعید باقی بود. پس از آزادی به ایران مراجعت کرده، به خوانسار و سپس به اراک متوجه شد. در این شهر به خدمت آیت‌الله حائری پیوسته و خود نیز به تدریس و تعلیم علوم و معارف اسلامی پرداخت. در مهاجرت آیت‌الله حائری به شهر قم، ایشان نیز همراهی کرد و در این شهر سکونت اختیار کردند. پس از رحلت مرحوم حائری، مرجعیت یافته و گذشته از تدریس و تعلیم فقه و اصول، قسمتی از حوزه علمی را اداره می‌فرمودند. مرحوم خوانساری گذشته از مراتب علمی و مذهبی مردی رؤوف و مهربان و متواضع و آشنا به امور اجتماعی بودند. در سال ۱۳۳۰ به موافقت مردم و آزادیخواهان، نظریه ملی شدن صنعت نفت را تأیید و در سال بعد مردم را برای انتخاب نمایندگان لایق و آشنا به وظائف مذهبی و ملی ترغیب فرمودند. در همین سال، در ایام تابستان که به دعوت مردم همدان به آن شهر رفته بودند، در ماه رمضان چشم از جهان فرو بست. جنازه‌اش به شهر قم آورده شد و در کنار گور مرحوم حائری به خاک سپرده گردید. فرزندان آن مرحوم اغلب اهل فضل و دانشند. آقای سید محمدباقر موسوی، و آقا سید علی، ارشد اولاد ایشان و از فضیلتی کنونی حوزه علمی قم می‌باشند.

از وقایع شایسته ذکر دوره زندگانی ایشان نماز استسقای است که در سال ۱۳۲۴ مرحوم خوانساری با شرکت جماعت زیادی از مردم در مصلاهی خاک‌فرج قم خواندند. نگارنده خود با آن جماعت نماز خواندم. پس از بازگشت به شهر، باران شروع شد و تا صبح ادامه یافت و به این طریق، دعای آن جماعت نمازگزار مستجاب گردید.

محمدتقی رضوی. فرزند حاج سید اسحاق رضوی، از دانشمندان و علمای پارسا و صالح قم بوده و در مسجد امام اقامه جماعت می‌کرده است. بر خطبه حضرت صدیقه علیها السلام شرحی نگاشته و در تهران طبع شده است. در قم وفات و در شیخان مدفون شده است.

محمدجواد قمی (حاج شیخ...). فرزند مرحوم حاج غلامرضای قمی است. در سال ۱۲۹۵ هجری قمری در نجف متولد شد و در جوانی به قم و سپس تهران مسافرت و نزد اساتید آن زمان تحصیل کرده است. تألیفاتی دارند:

۱. صراط المستقیم، در چهار جلد، در احکام فقه و اصول عقاید؛ ۲. سعادت بشر، در مسئله نبوت؛ ۳. آینه حق‌نما، در مسئله امامت؛ ۴. کیمیا، در مسئله معاد؛ ۵. توحید، دو مجلد؛ ۶. یاقوت، در مباحث فلسفه و کلام.

محمد حاج آخوند. فرزند حاج ملا غلامرضای قمی، معروف به حاج آخوند، از فضیله‌های فعلی حوزه علمیه قم و مانند برادران خود مورد توجه عموم است.

محمد حجت (مرحوم آیت‌الله سید محمدحجت تبریزی کوهکمری). دانشمند بزرگ و مرجع عالیمقدار و فقیه پارسایی بود که با همت بزرگ و اداره متین در تربیت و تعلیم جویندگان فضل و دانش و حفظ معارف اسلامی کوشش‌ها کرده است. فرزند مرحوم حجت‌الاسلام سید علی آقای کوهکمری و در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در شهر تبریز متولد شده. علوم مقدماتی را نزد پدر خود و فضیله آن شهر فراگرفته و سپس در سال ۱۳۳۰ قمری به نجف اشرف مشرف گشته است. در آن دیار در خدمت اساتید بزرگ زمان، مرحوم سید محمدکاظم یزدی و مرحوم سید ابوتراب خونساری و مرحوم شریعت اصفهانی و مرحوم شیخ علی قوچانی و شیخ علی گنابادی و مرحوم نائینی و آقا ضیای عراقی و حاج سید محمد فیروزآبادی فقه و اصول و علوم دیگر را فراگرفته است و در همان زمان خود به تدریس پرداخته، ولی به علت کسالت مزاج و ناسازگاری آب و هوای آن شهر در سال ۱۳۴۹ هجری قمری به قم مهاجرت فرمودند. در شهر قم مورد استقبال و عنایت آیت‌الله حائری یزدی قرار گرفته و به تدریس علوم و تربیت طلاب و دانش‌پژوهان پرداختند. پس از فوت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، مرجعیت یافته و مانند مرحوم آیت‌الله صدر و مرحوم آیت‌الله خونساری، اداره قسمت‌هایی از حوزه علمیه قم را به عهده گرفتند و در این وقت مقدمات تأسیس مدرسه‌ای را برای سکونت و تحصیل طلاب علوم دینی، متناسب با خصوصیات زمان، تهیه و ساختمان آن را شروع کردند.

این مدرسه در نوع خود بی‌نظیر و وسیع است و اکنون عده بسیاری از دانشجویان در آن سکنا گرفته و به تحصیل اشتغال دارند.

در این مدرسه، مسجد باشکوهی نیز ساختمان شده که یکی از حجرات جنب آن مدفن مرحوم آیت‌الله حجت واقع شده است. وفات آن مرحوم در ۳ جمادی‌الاولی سال ۱۳۷۲ قمری مطابق ۱۳۳۲ شمسی اتفاق افتاد. فرزندان آن مرحوم آقایان حجت‌الاسلام آقای سید حسن و آقای سید محسن از افاضل حوزه علمی هستند.

محمدحسن قمی (شیخ محمدحسن وزوائی). از دانشمندان شهر قم [بوده] به تهران مهاجرت کرد و در همانجا سکونت گزید. وفاتش در ۱۳۱۰ قمری و در قبرستان شیخان مدفون شد.

محمدحسن (شیخ محمدحسن نادی). از فضلا و دانشمندان زمان خود بوده. علوم مقدماتی را در قم فراگرفته و سپس در نجف اشرف به تکمیل آن پرداخته است. پدرش به استاد «نادی» مشهور بوده و به همین مناسبت، به او نیز نادی گفته‌اند. در سال ۱۳۱۷ قمری وفات یافته.

محمدحسن (میرزا آقاسی). از دانشمندان قرن اخیر قم است. تحصیلات مقدماتی او در قم بوده و سپس در نجف اشرف از خدمت شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام و شیخ انصاری فقه و اصول را به طور کامل فراگرفته است و سپس به شهر قم مراجعت و در این شهر به حل مشکلات و حکومت در مراعات پرداخته است. در سال ۱۳۰۴ هجری قمری وفات و در شیخان مدفون گردید.

محمدحسین (شیخ محمدحسین پایین شهری). از دانشمندان پارسا و مجتهدین شهر قم بوده است و در بقعه علی بن جعفر مدفون است.

محمدحسین طباطبائی تبریزی. از اساتید دانشمند حوزه علمی قم است و در حقیقت، موجب افتخار جامعه علمی ایران و شیعیان است. در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در تبریز متولد و پس از اکتساب علوم مقدماتی به نجف اشرف مشرف شده است و در آن دیار نزد مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم نائینی و مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی علوم منقول را فراگرفته، و علوم معقول و فلسفه را در خدمت حاج سید حسین بادکوبه‌ای تدریس کرده است. در سال ۱۳۵۴

به تبریز مراجعت و پس از ده سال توقف در آن شهر به قم مهاجرت و توطن فرموده است. اکنون با تدریس علوم فقه و تفسیر و فلسفه، طلاب علوم را از خرمن فضائل خویش بهره‌مند می‌فرمایند. آثار ایشان که بعضی آنها چاپ گردیده، از این قرار است:

۱. تفسیر المیزان در شش مجلد که تاکنون ۲ مجلد از آن چاپ شده است، به عربی؛
۲. اصول فلسفه یا روش رئالیسم در مباحثی از فلسفه، به فارسی؛ ۳. حاشیه بر کفایه، به عربی؛
۴. رساله‌ای در مشتق، به عربی؛ ۵. رساله‌ای در مبدأ و معاد، به عربی؛ ۶. سنن النبی، به عربی.

محمد حسین علامه. فرزند حاج ملا حسن اردستانی است. از فضلا و دانشمندان زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده و در آن زمان به تدریس ادبیات عربی و فارسی اشتغال می‌ورزیده است. مردی پارسا و در سال ۱۳۱۷ شمسی وفات یافته است.

محمد حسین (شیخ محمد حسین نجار). از دانشمندان و مجتهدین قم بوده است. تحصیلات او در نجف در خدمت مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی بوده است.

محمد حسین وفائی (مهندس...). فرزند حاج علینقی خان وفائی و در تاریخ ۱۳۳۲ هجری قمری در شهر قم متولد شده است. فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی و اکنون از رؤسای فعال و باارزش وزارت کشاورزی است. چندین سال سازمان کشاورزی قم را اداره کرد. طرح و اقدامات اولیه عمران در زمین‌های سنگلج تهران (پارک شهر) از اوست. فعلاً ریاست اداره کشاورزی و خالصه‌جات قزوین و زنجان را به عهده دارد. فعالیت‌ها و اقدامات او در آن شهر شایان تمجید و در خور تحسین است. باغ سپهسالار تنکابنی را که در اثر حوادث ایام و عدم توجه اولیای آن شهر ویران شده بود، به صورت آبرومندی احیا کرده است. باید افزود که مهندس وفائی در مسائل اجتماعی نیز وارد و نویسنده‌ای تواناست. مقالات او در روزنامه‌های قم و تهران درج [می‌شد] و مدتی نیز مستقلاً روزنامه‌ای در قم انتشار می‌داد.

محمد داماد (سید محمد داماد). از فضیلت‌های اساتید فعلی حوزه علمی قم و موجب مباهات حوزه علمی است. داماد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی است و به همین جهت به لقب داماد شهرت یافته است. ولادتش در سال ۱۳۲۱ در

احمدآباد یزد بوده و تحصیلات مقدماتیش در همان شهر نزد آقا سید احمد مدرس و حاج سید یحیی واعظ و آقا سید حسین باغ‌گندمی و آسید علیرضا حائری بوده است و سپس در سال ۱۳۴۱ قمری به قم آمده و از محضر مرحوم حائری یزدی و استادان دیگر آن زمان فقه و اصول و معارف مذهبی آموخته و نزد آقا سید ابوالحسن حکمی قزوینی علوم فلسفه و معقول را فراگرفته است. اکنون به تدریس فقه و اصول و فلسفه و تربیت طلاب علوم دینی اشتغال دارند.

محمد رضا (حاج سید محمدرضا گلپایگانی). از دانشمندان و اساتید کنونی حوزه علمی قم به شمار می‌روند. در سال ۱۳۱۶ قمری در گلپایگان متولد شده و پس از تحصیل علوم مقدماتی در سال ۱۳۳۶ به شهر اراک مسافرت و در سال ۱۳۴۰ به قم آمده و در محضر آیت‌الله حائری به کسب دانش و فضائل همت گماشتند. اکنون به تدریس علوم و معارف اسلامی و فقه و اصول اشتغال دارند.

محمد صدرالعلما. از دانشمندان اخیر حوزه علمی قم بوده. در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در قم متولد، به نجف مشرف شده است و در خدمت آیت‌الله اصفهانی و مرحوم آیت‌الله یزدی به تکمیل معلومات و فضائل پرداخته است. در ۱۳ بهمن ۱۳۳۱ وفات کرد. آن مرحوم یادداشت‌هایی در مسائل فقهی تنظیم کرده بودند که متأسفانه توفیق انتشار آن را نیافتند. فرزندان آن مرحوم در شهر قم به لقب میرزائی مشهورند.

محمد طاهر بن محمد حسین القمی. از فقها و دانشمندان معاصر ملامحسن فیض بوده است. دانشمندی است که نسبت به صوفیه بسیار بدبین و متعصب بوده و همچنین با علمایی که نماز جمعه را واجب نمی‌دانسته‌اند، سخت درمی‌افتاده است.

تألیفات بسیاری دارد؛ از آن جمله:

۱. کتاب حجت‌الاسلام فی اصول الفقه و الکلام؛ ۲. کتاب فوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیه؛ ۳. کتاب شرح تهذیب الحدیث؛ ۴. کتاب حکمة العارفين؛ ۵. کتاب اربعین در فضائل امیرالمؤمنین؛ ۶. کتاب بهجة الدائرین.

در قم وفات یافته و در جنب مقبره زکریا بن آدم مدفون است.

محمدعلی عراقی (آقا شیخ محمدعلی...) از دانشمندان و پارسایان بسیار متواضع و فروتن قم است. در سال ۱۳۱۲ هجری قمری تولد یافته و فرزند حاج میرزا آقای فراهانی و از شاگردان مرحوم آیت الله حائری یزدی است و با آن مرحوم به قم مشرف شده، تقریرات فقه و اصول استاد خود را با همکاری حاج شیخ اسماعیل جاپلقی نوشته است. اکنون از اساتید حوزه علمی قم است.

محمدعلی قمی (حاج شیخ محمدعلی حائری...) از دانشمندان و فقهای جلیل و پارسای قم بودند. در سال ۱۲۹۹ هجری قمری متولد شده و تحصیلات مقدماتی را در قم زادگاه خود و همچنین شهر تهران فرا گرفته‌اند و سپس در سال ۱۳۱۷ قمری به نجف اشرف و در سال ۱۳۲۵ به سامرا رفته‌اند. اساتید ایشان مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی و قبل از آنان مرحوم آشتیانی بوده است. در سال ۱۳۴۹ به شهر قم مراجعت و توطن اختیار کردند و تا سال ۱۳۵۸ قمری که سال وفات ایشان است، به تدریس و تعلیم اشتغال ورزیده‌اند. در ضمن تدریس، کتبی در فقه و اصول و بعضی علوم مذهبی دیگر تألیف فرمودند که بعضی از آنان چاپ شده است. آنچه را که ما دانسته‌ایم؛ به این شرح است:

۱. مختارات در اصول؛ ۲. حاشیه بر کفایه؛ ۳. رد بر وهابیه؛ ۴. شرح استدلالی تبصره علامه. و باید افزود که مسجد نو، واقع در خیابان آستانه قم به همت و کوشش ایشان ساخته شده است و اکنون فرزند آن مرحوم آقای حاج شیخ عباس صفائی در آن مسجد اقامه جماعت می‌فرمایند. مرحوم عبدالصاحب صفائی وکیل سابق مجلس شورای ملی فرزند دیگر ایشان بودند.

محمد فارابی. از فرهنگ دوستان بنام قم است که سهمی در پایه‌گذاری فرهنگ قم دارد. ایشان در سال ۱۳۰۵ شمسی مدرسه‌ای به نام محمدیه تأسیس و در سال ۱۳۱۳ رسماً موفق به اخذ امتیاز دبستان گشته و در سال ۱۳۱۶ دوره اول متوسطه را نیز اضافه نموده و بعد از فوت او آقای محمد رشاد نیز همان سبک را دنبال نموده، و فعلاً دبیرستان محمدیه از مؤسسات فرهنگی خوب قم به شمار می‌رود.

محمد فاطمی (حاج میر سید محمد). از دانشمندان معاصر و از خانواده‌های محترم قم که در کودکی به تهران مهاجرت و در اوایل تشکیلات عدلیه به شغل قضاوت مشغول و با مقام علمی که داشت، پس از مدتی به عالی‌ترین مقام قضایی؛ یعنی ریاست شعبه ۴ دیوان عالی کشور رسید. مرحوم فاطمی اثر خیری از خود به یادگار گذاشت که تا ابد مردم قم او را به خوبی یاد خواهند کرد و آن بیمارستان فاطمی است که در موقعی تأسیس شده که قم فاقد بهداری و بیمارستان بوده است. ایشان در سال ۱۳۲۴ شمسی فوت نموده و در شیخان قم مدفون گردید.

محمد فیض (مرحوم آیت‌الله میرزا محمد فیض...). فرزند مرحوم میرزا علی‌اکبر فیض و از احفاد ملا محسن فیض است. ایشان یکی از علمای جلیل و مراجع بزرگ اخیر بودند. در سال ۱۲۹۳ هجری در قم تولد یافته. مقدمات علوم را در قم خوانده. سپس در تهران از محضر مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و آقای میرزا محمود قمی و آقا شیخ علی رشتی توشه گرفته و در سال ۱۳۱۷ قمری به نجف اشرف عزیمت کرده، در این شهر، مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و مرحوم سید کاظم یزدی، استادان او بوده‌اند و همچنین، محضر میرزا محمدتقی شیرازی را در سامرا دریافته است. در سال ۱۳۳۳ قمری به زادگاه خود مراجعت فرمودند. از این سال به بعد همت ایشان در تربیت و پرورش طلاب علوم و احیای حوزه علمی مصروف شده و در این راه چه در همکاری با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی و چه مستقلاً، بذل مساعی فرموده‌اند. مدرسه فیضیه را برای اولین مرتبه در روزگار اخیر ایشان تعمیر فرموده و برای سکونت طلاب آماده کرده‌اند. در مسجد امام اقامه جماعت می‌فرمود و پس از نماز مجلس درسی داشتند. عده‌ای از فضیله‌های فعلی شاگردان آن مرحومند. از فرزندان ایشان آقا میرزا عباس و آقا مهدی و آقا علی اهل فضل و دانشند. در اسفند ۱۳۲۹ شمسی وفات یافته و در ایوان طلا به خاک سپرده شد.

محمد قوانینی (حاج آقا محمد). فرزند مرحوم شیخ زین‌العابدین بروجردی و از احفاد مرحوم آخوند ملا علی بروجردی داماد محقق قمی صاحب قوانین بوده است و به همین مناسبت، لقب «قوانینی» را اختیار کرده. تولد ایشان در بروجرد بوده و

تحصیلاتش در نجف اشرف در خدمت مرحوم نائینی و آقا ضیای عراقی و سپس در قم و از شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی به شمار می‌رفته است. مردی فاضل و پارسا بوده. در سال ۱۳۶۰ قمری در سن چهل و دو سالگی در شهر قم وفات یافت.

محمد کبیر قمی (مرحوم آیت‌الله حاج آقا محمد کبیر، بیگدلی). فرزند آقا حسین قمی از دانشمندان و علمای بزرگوار اخیر بودند. در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در قم تولد یافته. تحصیلات ابتدایی را در قم و تهران فراگرفته است و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری به نجف اشرف عزیمت کرده و در آن سامان از محضر حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و علامه طباطبائی یزدی و مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی کسب دانش کرده است. در سال ۱۳۳۰ قمری به شهر قم مراجعت و با تدریس فقه و اصول و افادات دیگر مانند موعظه و خطابه، طلاب علوم دینی و مردم را مستفید و مستفیض می‌فرمود. در فقه و اصول تألیفاتی دارند که از آنها نام می‌بریم:

۱. حاشیه بر صلوة جواهر؛ ۲. مطالع الشموس در اصول؛ ۳. منتخب الاحکام؛ رساله‌ای در فقه، به فارسی؛ ۴. جامع الفروع، به فارسی؛ ۵. حاشیه بر عروة الوثقی.

فرزندان ایشان آقا حسین کبیر و آقا جواد و حاج آقا احمد اهل علم و دانشند. محمد مسعود. از نویسندگان بنام معاصر است. مسعود در کودکی به تهران مهاجرت و در روزنامه‌های تهران مشغول نویسندگی گردید تا اینکه پس از انتشار چند کتاب، از طرف مرحوم داور به اروپا فرستاده شد و در آنجا دیپلم روزنامه‌نگاری را کسب نمود و از شهریور ۱۳۲۰ روزنامهٔ مرد امروز را با سبک مخصوص به خود منتشر کرد تا اینکه در شب ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ در خیابان اکباتان هدف گلوله قرار گرفت و وفات یافت.

محمد مهدی (میر محمد مهدی بن السید محسن الرضوی...). ترجمهٔ سید محسن پدرش را در جای خود نگاشتیم. میر محمد مهدی از دانشمندان و فقهای قرن دهم هجری است. محقق شیخ علی کرکی در سال نهصد و سی و شش (۹۳۶ هجری) در سفری که به کاشان می‌رفته است، او را اجازه داد. قبر آن مرحوم در تکیهٔ کوچهٔ حرم که به محمدیه معروف است، واقع شده و اکنون در حاشیهٔ خیابان ارم است.

محمد وجدانی. از فضلا و دانشمندان معاصر است. پس از تحصیلات مقدماتی به تهران مهاجرت و وارد تشکیلات دادگستری شد. مرحوم وجدانی از قضات کم‌نظیر کشور به شمار می‌رفت و مدتی دادستان کل دیوان کشور بود. وفات او در سال ۱۳۲۵ شمسی اتفاق افتاده است.

محمود تندری (صمصام السلطان). شاعری لطیفه‌پرداز و فاضل، و هنر او در قصیده‌سرایی است. مدتی ریاست نظمیة قم و کاشان را عهده‌دار بود. تولدش در سال ۱۲۶۰ شمسی و وفاتش در سال ۱۳۲۱ اتفاق افتاده. تخلص او شیوا بوده و تألیفاتی نیز در مسائل مختلف دارد که همه آنها منتشر نشده. ما در زیر آثار چاپ شده او را ذکر می‌کنیم:

۱. خرد نامه تندری؛ ۲. جنگ تبریز؛ ۳. کتاب سیاه.

اخیراً کسانی از خانواده او در صدد چاپ و انتشار دیوان اشعارش هستند. شعر

زیر از اوست:

بِه با غزالِ چشمی سرمست آرمیدن زین گِرق خوی مردم چون آهوان رمیدن
از محفل امیران دست ار دهد بکش پای در کوی دلفریبان زبسد به سر دویدن
دانی چرا رواج است بازار خودفروشی چندان که ابلهان راست سرمایه خریدن
ای پنجه طبیعت با کلک سیرو روشن نقش دو رنگ تا چند می‌بایدت کشیدن
با این روش که داری ای کاش باز مانی هم شب ز پرده‌داری هم روز از دمیدن
گر چشم و گوش بستی «شیوا» بدان که رستی از ناصواب دیدن از ناسزا شنیدن

محمود روحانی (حجت‌الاسلام حاج میرزا محمود روحانی). فرزند مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی است که شرح حالش به جای خود نوشته شد. ایشان از علمای جلیل فعلی قم می‌باشند. در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در شهر قم متولد شده. نخست در این شهر علوم ادبی و فقه و اصول را نزد اساتید وقت مانند مرحوم آقا شیخ حسن فاضل و حاج ملا غلامرضا فراگرفته و سپس در سال ۱۳۳۰ قمری به نجف عزیمت کرده‌اند و پس از اینکه از خرمن دانش آیت‌الله اصفهانی و مرحوم نائینی و اساتید آن دیار بهره‌گرفته، به قم مراجعت فرموده‌اند. اکنون از بزرگان

دانشمندان این شهر هستند و در مسجدی که به نام والدشان معروف است، اقامه جماعت می‌نمایند. فرزندان ایشان حجت‌الاسلام آقای آقا محمد در نجف و آقا سید صادق و آقا سید مهدی در قم از فضلا و اهل دانشند.

محمود طباطبائی. فرزند مرحوم حاج آقا جعفر، از فضلا و دانشمندان اهل منبر و از سادات جلیل شهر قم و از شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری است. مدتی در کرمانشاه اقامت داشته و فعلاً به قم زادگاه خود مراجعت کرده و مردم را با بیان شیوای خود ارشاد می‌فرماید.

محمود مدیر (سید محمود مدیر قمی). فرزند مرحوم سید عبدالله مقدس، در سال ۱۳۰۵ قمری متولد شده است. پس از تحصیل در حوزه علمیّه قم در سال ۱۳۲۹ قمری به تأسیس مدرسه محمودیه همت گماشت و تا سال ۱۳۳۶ این مدرسه دایر بود و به همین جهت، در پایه‌گذاری فرهنگ قم سهم بسزایی دارد، و در سال ۱۳۳۸ به تهران مهاجرت و از سال ۱۳۳۰ قمری روزنامه ناهید را در تهران منتشر نمود و مورد توجه خوانندگان قرار گرفت. فعلاً مدتی است از جریانات سیاسی کناره‌گیری کرده در انزوا به ریاضت روحانی و تزکیه نفس پرداخته است.

محیط قمی. از شعرای اخیر این شهر است که در غزلسرایی پیرو حافظ و در شیوایی سخن و لطف مضامین، در شعرای اخیر بی‌مانند است. اغلب غزلیات او با تغزل و تشبیب شروع می‌شود و به مدح یا مرثیه یکی از امامان خاتمه می‌یابد. به این نکته که از مختصات اوست، می‌توان اضافه کرد که محیط به علت علاقه و آفری که به حافظ شیراز داشته، غزلیات او را نمونه و سرمشقی برای غزلسرایی خود قرار داده و شیوه او را تقلید و اقتفا کرده است؛ به آن‌گونه که هر غزلی را محیط سروده، همان وزن و همان قافیه را در حافظ می‌یابیم؛ حتی مضمون مطالب نیز گاهی بسیار شبیه به هم و نزدیک است. مطالعه‌کنندگان آشنا به ادبیات فارسی در غزل ذیل که از محیط قمی آورده می‌شود، تأثیر غزلیات حافظ را درمی‌یابند:

کجاست زنده دلی کاملی مسیح دمی که فیض صحبتش از دل برد غبار غمی
خلیل بت‌شکنی کو؟ که نفس دون شکند که نیست در حرم دل به غیر او صنمی

قسم به جان عزیزان به وصل دوست‌رسی
 خلاف گوشه‌نشینان دل شکسته مجو
 ز بینوایی و دولت غمین و شاد مباش
 ز اشتیاق بلند آستان شه هر شب
 به خلق آنچه رسد فیض ز آشکار و نهان
 محمد بن علی تاسع الاثمه تقی
 بدان خدای که باشد ز کلک قدرت او
 که با ولای شفیعان حشر، احمد و آل
 نمونه و سرمشق او در غزل بالا، از غزلیات حافظ این غزل است که در ذیل
 مطالعه می‌کنید:

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
 قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
 بیا که خرقه من گرچه رهن می‌کده‌هاست
 حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل
 طیب راه‌نشین درد عشق نشناسد
 دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم
 بیا که وقت شناسان، دو کون بفروشدند
 دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است
 نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست
 چرا به یک نی قندش نمی‌خرند آن کس
 سزای قدر تو شاها به دست حافظ نیست

مرتضی انصاری (حاج شیخ مرتضی انصاری واعظ). از فضلا و دانشمندان اهل
 منبر و از واعظان مشهور شهر قم و فرزند مرحوم شیخ محمدحسین قمی است. در
 سال ۱۳۲۳ هجری قمری تولد یافته. علوم ادبی و فقه و اصول را در حوزه علمیه قم
 نزد اساتید وقت مانند میرزا محمدعلی ادیب تهرانی، آقا میرزا محمد همدانی و

آیت‌الله خونساری و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فراگرفته است. چندین سال به توصیه مرحوم حائری در گرگان اقامت کرده و مردم آن سامان را با مواعظ و خطابه‌های خود ارشاد می‌فرمودند و سپس به قم بازگشته و اکنون از واعظان مشهور کشور به شمارند. برادران ایشان اغلب اهل فضل و دانشند. یکی از آنان که به نام حاج محمدعلی انصاری خوانده می‌شود و در بازار قم به تجارت اشتغال دارد، از شعرای خوش قریحه است. نهج البلاغه را در سلک نظم کشیده و در شش مجلد منتشر ساخته است.

مرتضی برقی «واعظ». از واعظان و ذاکران مشهور و خوش سخن شهر قم و فرزند مرحوم صدرالواعظین، آقای سید عیسی است. در سال ۱۲۳۲ قمری در قم متولد شده است. علوم ادبی و فقه و اصول را در حوزه علمی و نزد اساتید وقت فراگرفته و سپس به ارشاد و وعظ پرداخته است. از فضلا و دانشمندان اهل منبر به شمار می‌رود و در تمام کشور مشهور و معروف است.

مرتضی حائری. فرزند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و به حقیقت، خلف صدق اوست. در سال ۱۳۳۴ قمری در اراک متولد شده است. علوم ادبی را نزد مرحوم حاج میرزا محمدعلی ادیب تهرانی و آقای آقا شیخ ابوالقاسم نحوی، فقه و اصول را در خدمت مرحوم والد خود و همچنین آیت‌الله حجت و مرحوم خونساری فراگرفته است. اکنون از مدرسین عالی حوزه و در شمار دانشمندان و فضایی مورد توجه و علاقه حوزه علمی قم و شهرهای دیگر است. ایشان یادداشت‌هایی در بعض مسائل اصولی دارند که به موقع خود از کتب سودمند به شمار می‌رود. برادر کهنتر ایشان آقا مهدی حائری نیز از فضلا و دانشمندان خوش فکر محسوب است و اکنون مدتی است که در تهران اقامت گزیده و عضو شورای عالی فرهنگ می‌باشند. ایشان کتابی در پیرامون مسائل تاریخی اسلام در اندلس به نام غروب آفتاب در اندلس نگاشته‌اند.

مرتضی دادبان. در سال ۱۳۰۷ قمری متولد و پس از تحصیلات مقدماتی به تهران مهاجرت نموده و در تشکیلات عدلیه وارد و به قضاوت اشتغال یافت. آقای دادبان

مشاغل حساس قضایی را یکی پس از دیگری پیموده تا اینکه به ریاست دادگاه انتظامی منصوب و اکنون در همین پست مشغول خدمات قضایی خود می‌باشند. مرتضی فقیه (حاج سید مرتضی فقیه معروف به حاج داداش). فرزند آسید عباس فقیه قمی است. در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی متولد شده، نزد اساتید وقت علوم ادبی و فقه و اصول را فراگرفته است. استادان او مرحوم میرزا محمد همدانی و مرحوم حائری و مرحوم حجت و خونساری بوده‌اند و اکنون هم در محضر درس آیت‌الله بروجردی حضور می‌یابد. از حاج سید ابوالحسن حکمی قزوینی علوم معقول را فراگرفته است. تقریرات درس اصول و فقه مرحوم حجت را یادداشت و تحریر کرده است. فعلاً از فضلا و دانشمندان بنام حوزه علمیه می‌باشد.

مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعری. از محدثین اواخر قرن دوم و از صحابه ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام است. صفوان بن یحیی از او روایت می‌کند. نجاشی و علامه او را ستوده و توثیق کرده‌اند.

مصطفی بن الحسین الحسینی التفرفشی. مردی دانشمند و فاضل بوده است. کتابی در رجال دارد که ترجمه احوال علما و محدثین متقدم بر شیخ طوسی را جمع‌آوری کرده است.

مصطفی قمی (شاطر مصطفی). از شاعران قم است. متأسفانه شرح حال او به دست ما نیامد. اشعاری به طور پراکنده در مجموعه‌ها و جُنگ‌های ادبی از او دیده می‌شود و در همه آنها کلمه شاطر تخلص او است. یک غزل از او نقل می‌کنیم:

سرشک دیده‌ام از هجر یار لرزد و ریزد	بلی پیاله ز دست خمار لرزد و ریزد
ز چشم مردمک دیدگان به چهره سرشکم	به سان قطره ز ابر بهار لرزد و ریزد
دُری که با مژه سفتم ز اشتیاق وصال	به اختیار نه بی اختیار لرزد و ریزد
عرق ز تاب عرق همچو ژاله بر رخ لاله	به صفحه گلت ای گل عذار لرزد و ریزد
ز شانه زلف پریشان بده به باد که ترسم	به شانه از شکنش یک دو تار لرزد و ریزد
شمیم زلف تو را باد اگر به نافه رساند	ز ناف آهوی دشت تترار لرزد و ریزد
ز ابر دیده چو باران سرشک دیده «شاطر»	به دامن رخس از انتظار لرزد و ریزد

مصطفی صادقی قمی (حاج میرزا مصطفی صادقی). از علما و دانشمندان و مدرسین فعلی قم، فرزند مرحوم آقا میرزا ابوالحسن و نوه مرحوم حاج ملا صادق است. ترجمه جد ایشان در جای خود ذکر شد. در سال ۱۳۱۱ هجری قمری متولد شده. علوم ادبی و دروس مقدماتی را در قم فراگرفته و سپس به نجف اشرف عزیمت کرده‌اند. استادان او در نجف مرحوم شریعت اصفهانی و مرحوم میرزا حسین نائینی و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی بوده‌اند. در سال ۱۳۴۲ قمری به قم مراجعت و تدریس قسمتی از دروس فقه و اصول حوزه علمی را در مدرسه مرحوم حاج ملاصادق، جد خود، به عهده گرفتند و در عین حال، از محضر آیت الله حائری بهره مند می شدند فرزند ایشان آقای آقا علی اکبر صادقی از فضایی جوان و شایسته حوزه قم هستند.

مصطفی طباطبائی (حاج آقا مصطفی واعظ). از دانشمندان و فضایی حوزه و از سخنوران زبردست است. فرزند مرحوم آقا میرزا سید جواد طباطبائی و برادرزاده مرحوم آیت الله قمی است. در سال ۱۳۲۷ هجری قمری متولد شده. تحصیلات ادبی و مقدماتی او در مشهد مقدس و نزد مرحوم ادیب نیشابوری و حاجی محقق نوغانی بود و همچنین فقه و اصول را در خدمت آیت الله قمی و آقا زاده بزرگ خراسانی فرزند مرحوم آخوند ملا محمدکاظم فراگرفته و سپس در سال ۱۳۵۶ هجری به کربلا مشرف و پس از مدتی به قم مراجعت کرده‌اند. اکنون از واعظان مشهور تهرانند.

مصقله بن اسحاق القمی. از اشعریین و از اصحاب امام علی النقی ع است.
مظاهر مصفا. فرزند اسماعیل مصفا، از شعرا و ادبای اخیر قم و فارغ التحصیل دانشکده ادبیات، اکنون در دانشسرای تهران به تدریس علوم ادبی اشتغال دارد. تاکنون دو کتاب به نام‌های طوفان خشم و پاسداران سخن از او منتشر شده است. اشعار زیر از اوست:

به خود گفتم از عمر رفته چه ماند	دل خسته لرزید و گفتا دریغ
به دل گفتم از عشق چیزیت هست	بگفتا که هست آری اما دریغ
بلی از من و عمر ناپایدار	نماندست بر جای، الا دریغ

شب و روزها و مه و سال‌ها
 رسیدند روز و شبان بافسوس
 گذشتند و ماندند برجا دریغ
 گذشتند سال و مهان با دریغ
 گذشتند گفتم فسوسا فسوس
 گذشتند گفتم دریغا دریغ

*

تب آتش به جانم زد و سوختم
 بر افتادم از پای و در جان خویش
 شنیدم که آید به بالین من
 نیامد ولی من در این انتظار
 خدایا جفا از که آموخت او
 من این مهر را از که آموختم
 چو از سوخته شمعی افروختم
 همه درد و اندوه اندوختم
 نگاری که از دوریش سوختم
 شب و روز دیده به در دوختم
 ملا ابراهیم قمی. از دانشمندان متأخر قم و در تهران ساکن بوده است. حاج شیخ
 علی قمی معروف به زاهد، فرزند اوست.

ملا سلمان یکه باغی، از دانشمندان بزرگ و فقهای جلیل شهر قم بود و در سال
 ۱۲۹۱ در یکه باغ وفات و در شیخان قم مدفون شد. یکه باغ دهکده‌ای است در
 هشت فرسخی شهر قم.

ملا محمد ابراهیم. فرزند مرحوم حاج زین‌العابدین مازندرانی و از دانشمندان و
 فضیلات عصر خود بود که به قم مهاجرت و در این شهر سکونت اختیار کرد. داماد
 حاج ملا محمد مجتهد کزازی بوده است.

ملا محمد جواد. از دانشمندان متأخر شهر قم و از صلحا و پارسایان بوده. علوم
 ادبی و تحصیلات مقدماتی را در شهر قم فرا گرفته و سپس به نجف اشرف عزیمت
 کرد و در آنجا به خدمت مرحوم شیخ مرتضی انصاری پیوسته و از خرمن دانش او
 خوشه‌ها گرفته است و بعد از چندی به قم مراجعت و در این شهر مورد توجه عموم
 واقع شده و مسند قضا و حکومت شرعی به ایشان واگذار گردیده و در سال ۱۳۱۲
 هجری وفات کرده است.

ملا محمد طاهر بن عبدالله [اشعری]. از پارسایان و فقهای اخیر قم بوده و به
 مسائل هیئت و فلکیات آشنایی داشته و ریاضیات را خوب می‌دانسته است و

مدتی تدریس خلاصه الحساب شیخ بهائی و تحریر مجسطی و شرح چغمینی را در حوزه قم تکفل می کرده است. او آخر عمر به زرنده رخت سفر بست و همانجا اقامت گزید تا وفات یافت.

ملا محمد مجتهد کزازی. از دانشمندان بزرگ و فقهای جلیل است. اصلاً از کزاز و خانزاده و برادرزن مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین است و همین پیوند موجب شد که به سعادت تحصیل علوم و کمالات نایل شود. از شاگردان مرحوم میرزا بود و پس از فوت او به کاشان رفته و به خدمت حاج ملا احمد نراقی پیوسته است و سپس به قم مراجعت و در این شهر بود تا وفات یافت. در محله عشقعلی آب انباری بزرگ ساخته و همچنین قسمتی از املاک خود را وقف امور خیریه کرد.

ملا محمود (حاج ملا محمود). از دانشمندان و واعظان جلیل قم بوده است. در سال ۱۲۶۶ متولد شده. در زادگاه خود به تحصیل پرداخت. در دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم قم با فتح الله خان بیگدلی به مجلس رفت. چهار مجلد کتاب در مواعظ و مجالس مربوط به منبر تألیف کرده است. در سال ۱۳۵۱ در قم مرحوم شد. در اواخر عمر کتابی در فضیلت صلوات نوشته است. حجت الاسلام حاج میرزا ابوالفضل زاهدی فرزند اوست.

ملک قمی. در کتب تذکره نام این شاعر را همه جا با قید قمی یاد کرده و به این وسیله وی را از چند تن شاعران فارسی گو که تخلصشان «ملک» بوده، ممتاز ساخته اند. از تاریخچه زندگانی وی چیزی در دست نیست، جز اینکه مقام ارشاد داشته و در سال ۹۸۷ هجری قمری به دکن هندوستان رفته، مشمول مراسم برهان شاه و پس از آن ابراهیم عادل شاه گردید و در سال ۱۰۲۵ در آنجا درگذشته است. دیوانی دارد که مجموعه ای از غزلیات و قصاید و قطعات شیوا و دلپذیر است و چندین مثنوی نیز گفته. اشعار زیر از اوست:

رفتم که خار از پا کشم، محمل نهان شد از نظر

یک لحظه غافل گشتم و صد ساله را هم دور شد

آن صنم کیست که صد مرتبه حیرانم کرد کرد یک غمزه و صد رخنه در ایمانم کرد
به فسون نگهی راه دل و دینم زد به فریب سخنی بی سروسامانم کرد
یک نسخه خطی از دیوان غزلیاتش در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران موجود
است.

موسی بن الحسن بن عامر بن عمران بن عبدالله سعد القمی. کنیه اش ابوالحسن
است. نجاشی و علامه او را موثق و از بزرگان محدثین قم دانسته و به نام او سی
کتاب به دست می دهند؛ از آن جمله:

۱. کتاب الطلاق؛ ۲. کتاب الوصایا؛ ۳. کتاب الحج؛ ۴. کتاب الفرائض؛ ۵. کتاب الصلوة؛
۶. کتاب یوم و ليله؛ ۷. کتاب الطب.

و همچنین کتب دیگر در فروع مسائل و احکام فقه

موسی بن طلحه القمی. از فقها و محدثین قم است. نجاشی در ترجمه او را ذکر
کرده و کتابی از او به دست می دهد.

موسی بن محمد الاشعری. به لقب المودب ملقب بوده و به گفته نجاشی و علامه،
دخترزاده سعد بن عبدالله است و در شیراز سکونت کرده است. کتابی به نام کتاب
الکمال فی ابواب الشریعه دارد.

مؤیدالدین محمد بن عبدالکریم قمی. از وزرای دانشمند و مدبر و مدیر عباسیان
بود و در عصر سه نفر از خلفای عباسی، الناصر و الظاهر و المستنصر، منصب
وزارت داشته است. بالاخره، مورد خشم و غضب المستنصر قرار گرفت و در
نتیجه، به زندان افتاد و در سال ۶۲۹ در محبس از دنیا رفت.

مهدی بروجردی (حاج میرزا مهدی...). از علمای حوزه علمی قم هستند که مدت
مدیدی در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم اداره امور طلاب را عهده دار و در
امور جاری مشاور و کارگزار مرحوم حائری بوده است. اکنون تقریباً منزوی و از
پارسایان است. در سال ۱۳۰۰ قمری در بروجرد متولد شده و در سال ۱۳۴۰ همراه
مرحوم حاج شیخ به قم آمده است. فرزند ایشان آشیخ محمدحسین بروجردی از
فضلاهی حوزه علمی است.

مهدی حرمی قمی. از علما و فضلاى کنونی حوزه علمى است. در سال ۱۳۱۹ قمرى متولد شده و فرزند مرحوم آقا حسن قمى و نوه دخترى مرحوم حاج ملا آقا حسين است. اساتيد او آقا شيخ ابوالقاسم کبير و مرحوم حائرى و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی بوده‌اند. در فقه و اصول يادداشت‌هایی داشته‌اند که متأسفانه در واقعه سيل ۱۳۱۳ شمسى از بين رفته است.

مهدى رضوى (حاج سيد مهدى). از فضلا و دانشمندان قمى مقیم مرکز، فرزند مرحوم سيد عزيزالله در سال ۱۳۰۷ قمرى متولد شده و پس از تحصيلات مقدماتى در سال ۱۳۲۵ قمرى به تهران مهاجرت و شغل وکالت دادگستری را انتخاب نموده است. مردى متواضع و مردم‌دار است و مورد توجه همشهریان خود مى‌باشد.

مهدى حکمى (حاج شيخ مهدى حکمى معروف به پايين شهرى). از دانشمندان جليل و حکماى پارساى قم بوده‌اند. فرزند آخوند ملا على اکبر حکمى و در سال ۱۲۸۰ متولد شده است. اساتيد او مرحوم سيد محمد فشارکى و مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانى بوده‌اند. در سال ۱۳۲۲ قمرى به قم مراجعت و مورد توجه عموم گرديد. محضر ایشان محل ترافع و حکومت شرعیه بوده است. در سال ۱۳۶۰ هجرى در محلات وفات يافت.

مهدى منصورى (آقا شيخ مهدى...). از فضلا و سخنوران فعلى شهر قم و داماد مرحوم حاج ميرزا محمد ارباب است. پدرش مرحوم ثقة الاسلام حاج ميرزا حسين قلى جهرودى است. در سال ۱۳۲۳ متولد شده است و اکنون از شاگردان آيت الله بروجردى است.

مهدى نامدار (دکتر نامدار). فرزند ميرزا رضاى نامدار، استاد دانشگاه و رئيس دانشکده داروسازى و از مردان فعال تهران است. مدتى شهردارى تهران را به عهده داشت و مصدر خدمات شايسته‌ای بوده است.

مير نجات قمى. اسم او مير عبدالعال و اصلاً اصفهانی است. زندگى او در قرن دوازدهم هجرى و معاصر شاه سلطان حسين صفوى بوده. در آتشکده آذر به عنوان يک شاعر هجوگو نام برده شده است. مردى نسبتاً فاضل و داراى خطى خوش بوده.

در فنون کشتی و اصطلاحات ورزشخانه اشعاری لطیف گفته است. این اشعار که تقریباً دویست و پنجاه بیت است، در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در روزنامه ملتی تماماً درج شده و سپس در سال ۱۳۲۷ شمسی به صورت جزوه‌ای از طرف کوهی کرمانی چاپ و منتشر گشته است. اشعار ذیل نمونه‌ای از آن است:

در گپ عشق هر آن نامه که دلخواه بود زیستش نام خوش حضرت الله بود
 باز رفتیم به حرف فن کشتی‌گیری باز آریم جهان را ز غم دلگیری
 گرچه بوسید دگر شیر صفت آهویی باز هنگامه کشتی است حریفان، هویی
 نیست خورشید که از چرخ درافتاد «بچرخ» گل کشتی است که تیغ گهرش داده بچرخ
 گشت عریان پی کشتی بت شیرین حرکات به جمال چمن آرای محمد صلوات
 داد در کشتی خصمانه دگر دست به دست به نگاهی همه را کشت و در کشتی بست
 در کشتی به گل و سرو سمن بسته اوست «پیشقبض» همه در «پنجه» شایسته اوست
 «لنگ» بر دوش چو آمد به میان میدان چوب تعلیم به کف و ای به حال رندان
 دارد آن پیر جهان‌دیده به هر فن ماهر هر فنی را بدلی همچو فلک در خاطر

«ن»

ناصرالدین آرام. فرزند حاج سید نورالدین قمی است. در شهر قم تحصیل کرده و اکنون از فضلا و نویسندگان این شهر و متصدی کتابخانه آستانه مقدسه است.

نبوی (سید ابوالفضل...). از فضایی حوزه علمیه قم و از وعاظ جوان و مورد توجه اهالی می‌باشد.

نصر بن خادم. از محدثین و فقهای قمی است و از اصحاب امام محمد بن علی العسکری علیه السلام است.

نظام دریانی. فرزند مرحوم حاج سید علی اصغر حاجب التولیه نماینده سابق مجلس شورای ملی، در سال ۱۳۱۷ قمری متولد و از مشاهیر قم به شمار می‌رود. مردی مؤدب و مورد احترام مردم قم می‌باشد.

«و»

وهب بن محمد البزاز. کنیه اش ابونصر ضبط شده، از راویان و محدثان قمی است و مورد توثیق نجاشی و علامه واقع شده است و همچنین شیخ منتجب الدین در فهرست خود از او یاد کرده و او را مؤلف کتاب می داند.

وحیدی قمی. شاعری است که اصلاً اهل هرو و در تبریز ساکن بوده و سپس مدتی از عمرش را در شهر قم گذرانده است و در اواخر عمر سفری به گیلان کرده و در همانجا در تاریخ ۹۴۲ هجری قمری در گذشته است. اشعار او لطیف و شیوا و دارای طبعی روان بوده است. در وصف شهر تبریز مثنوی ساخته و به شهرانگیز موسومش کرده است. این چند بیت از آن مثنوی است:

شکرِ الله که بهر شهرانگیز	از هری آمدم سوی تبریز
تا به وصف بتان تبریزی	همچو طوطی کنم شکر ریزی
وه چه تبریز، رشک هشت بهشت	مردمش خوبروی و پاک سرشت
نازینان به ناز و محجوبی	در کمال لطافت و خوبی

این شعر نیز از اوست:

شادم من غمدیده به جور و ستم او خو کرده غم او به من و من به غم او

«ه»

هبة الله بن الحسن بن حسین بن موسی بن بابویه. مردی است فقیه و پارسا، کنیه اش ابوالمفاخر ضبط شده است.

«ی»

یحیی بن محمد الحسینی القمی. مردی دانشمند و فاضل بوده است و به گفته شیخ منتجب الدین، واعظ و سخنور بوده است.

تا اینجا خلاصه‌ای است از یادداشت‌ها و تحقیقاتی که در طول مدت زندگی و هنگامی که در کتابخانه‌های مشغول مطالعه بودم، تهیه کرده و با بضاعت مزاجه به پیشگاه خوانندگان ارجمند تقدیم می‌دارم.

انگیزه اینجانب در جمع‌آوری این یادداشت‌ها و چاپ آن تشویق دوستان ارجمند و موالیان گرام بود که اطاعت امر آنان بر من واجب است.

رجای واثق دارم، در آینده نزدیک بتوانم با تجدید نظر و مطالعه بیشتری کتابی جامع‌تر به عاشقان تاریخ این زاویه مقدسه (قم) تقدیم نمایم.

اگر چه این اوراق تاریخی که به صورت یادداشت تنظیم شده است، ناقص به نظر می‌رسد، ولی مفتاحی است برای پژوهندگان تاریخ قم، و هرگاه مقصود از تألیف این کتاب همین باشد، مرا کافی خواهد بود.

در خاتمه، تقاضا دارد چنانچه ضمن مطالعه، اشتباهات تاریخی به نظر رسید، اینجانب را مطلع سازند که بی‌نهایت مرهون الطاف آنان خواهم بود.

سید محمد مقدس‌زاده

۱۳۳۵/۱۰/۲۵

بشارة المؤمنین
فی تاریخ قم والقمّین

قوام اسلامی جاسبی

إِنَّ الْهَدَايَا مَقْدَارٌ مَهْدِيهَا
تقديم به بانوی دنیا و آخرت حضرت فاطمه معصومه - سلام الله عليها -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ.

و بعد چنین گوید احقر بی بضاعت، قوام اسلامی، فرزند مرحوم محمدحسین
جاسبی - غفرالله ذنوبهما - که این کتاب مجموعه ای است محتوی بر سه بخش:
بخش اول، چهل روایت از خاندان عصمت و طهارت راجع به زمین و اهالی
محترم قم - صَانَهَا اللَّهُ عَنِ التَّهَادِمِ - .

بخش دوم، پانزده کرامت از کرامات مخدّره مکرمه، حضرت فاطمه معصومه
- سلام الله علیها - گرچه کرامات این بانوی با عظمت و زاده شجره نبوت و ولایت در
جمیع آنات لیلاً و نهاراً، سرّاً و علانیةً، ظاهراً و باطناً، همانند باران بهاری به مردم
این شهر و سایر بلاد ریزش داشته و دارد.

بخش سوم، در اسم و احوالات شش صد نفر از رجال و محدثین و دانشمندان
زمان ماضی دارالمؤمنین قم، و این مجموعه موسوم گردید به بشارة المؤمنین فی
احوال قم و القمیین. و از کافه قارئین تقاضا دارم خطا و سهو را به قلم عفو و اغماض
اصلاح فرمایند و از دعا فراموش نفرمایند.

بخش اول

بنای شهر قم، قم شهری است عظیم و بلده‌ای کریم و از بلادی است که همیشه دار المؤمنین بوده و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدین شیعه امامیه از آنجا برخاسته‌اند و انتساب به این چنین بلدی از اقوی ادله صحّت عقیده منسوب الیه است و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که بلده طیبه قم از مداین مستحده اسلامیة است و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده‌اند و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین در زمان عبدالملک بن مروان - علیه اللعنة و النیران - شد.

و این چنین بود که عبدالرحمان بن محمد اشعث بن قیس که قبل از حجاج بن یوسف امیر سیستان بود، چون بر او خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق بودند و چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد، آن جماعت به ناحیه قم افتادند و از آن جمله چند برادر بودند، نام ایشان عبدالله و احوص و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری بودند، و در آن موضع چند قریه بوده که یکی از آنها کمندان نام داشت و برادران مذکور در آنجا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق عرب بر ایشان جمع شدند و آن چندان موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساخته، به نام کمندان که یکی از مواضع بود، تسمیه نمودند. بعد از آن به مقتضای مثل مشهور که عجمی فالعَبُّ به ما شئت، بعضی از حروف آن نام را اسقاط کردند از روی تعریب قم گفتند.

ایضاً در کتاب معجم مذکور است که مقدم برادران مذکور عبدالله بن سعد بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود. مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نمود. اهل آن دیار را قبل از آن که نقش غبار اغیار

در لوح خاطر قرار گیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخته و لهذا سنی در آنجا پیدا نمی شود.

و از ظرایف حکایات که صاحب معجم در باب تشیع اهل قم ذکر کرده، آن است که در زمان استیلای سلاطین اهل سنت و جماعت یکی از سنیان متعصب را در قم حاکم ساختند و چون او شنیده بود که اهل قم بنا بر عداوتی که با خلفای ثلاثه دارند، در میان ایشان کسی که موسوم به ابی بکر و عمر و عثمان باشد، پیدا نمی شود، حکم به احضار اهالی قم نموده، به اعیان ایشان خطاب کرد و گفت من شنیده ام که شما صحابه سه گانه را دشمن می دارید و بنابراین، اولاد خود را به نام ایشان نام گذاری نمی کنید. به خدا سوگند که اگر از مردم خود کسی پیش من نیاورید که ابوبکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد، شما را مؤاخذه و عقوبت خواهم کرد. آن گاه اهالی قم سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانه هر یک از اهل شهر رفتند، به غیر از مرد مفلوک منکوب سر و پا برهنه ای با روی ناشسته و احوال که اقیح خلق خدا بود، موسوم به نام ابوبکر ندیدند و این هم در اصل از قم نبود، بلکه پدر او مردی غریب بود که در کناره و گوشه ای از شهر قم رحل اقامت انداخته بود و پسر خود را به آن نام مکرم نام نهاده بود. القصة، ابوبکر موسوم را به هیئتی که تقریر شد، در حضور حاکم به جلوه در آوردند و چون نظر حاکم نیک محضر بر ابوبکر کریمه منظر افتاد، آن جماعت را دشنام داده و گفت بعد از چند روز که ابوبکر نام جهت من آورده اید، این چنین کسی که اقیح خلق خداست، آوردید؟

در اثنای خطاب و عتاب او یکی از ظرفای قم عرض کرد ایها الامیر! هر چه می خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد و چون حاکم خالی از لطافت طبعی نبود، بی اختیار بخندید و ایشان را بخشید.

و این حکایت بعینه در باب شیعیان سبزواری نیز مشهور است و حضرت مولوی در مثنوی معنوی به آن اشعار نموده و فرموده:

سبزواری است این جهان کج مدار ما چو بوبکریم در وی خوار زار

به هر حال، ماده هر دو شهر آن حکایت را قابل است.

و مولانا عبید زاکانی در بعضی از رسائل خود آورده که عمران نامی را در قم می‌زدند. کسی گفت چون عمر نیست، چرا او را می‌زنید؟ دیگر گفت که این عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده است.

و از جمله شجاعت و جرأت و شدت اهل قم آن که در اواخر کتاب کشف الغمّه است که در زمان بعضی از خلفای عباسی از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر که را به حکومت ایشان فرستادند، با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال تصرف ندادند. مکرراً لشکرها بر سر ایشان فرستادند، مفید نیفتاد. آخر امیر ناصر الدوله بن حمدان را که امیرالامرای خلیفه بود، بر سر ایشان فرستادند و چون ناصر الدوله نزدیک قم رسید، اعیان قم با تحف و هدایا استقبال او نمودند و گفتند ما به حکومت غیر مذهب خود راضی نبودیم و الحال که تو آمدی، بالطبع و الرغبة امتثال حکم تو را می‌کنیم و در آن سال اهل قم زیاد خراج و مال به ناصر الدوله رسانیدند تا به خلیفه فرستاد. بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم با ناصر الدوله اندیشه نمود و او را نزد خود طلب کرد.

و ایضاً چنین مسطور است که در روزگار دولت سلطان حسین میرزا که والی خراسان بود، یکی از سادات قم که در شهر هرات به سر می‌برد، اتفاقاً روزی در میان جمعی از سنیان هرات نشسته بود، سخنی در باب خلافت صحابه سه‌گانه به میان آمد. سید مذکور در مقام ابطال خلافت ایشان درآمد و به آن اکتفا نکرده، زبان طعن و لعن گشوده، آن جماعت او را گرفته، نزد شیخ الاسلام آنجا که از اولاد سعدالدین تفتازانی بود، بردند و شهادت بر رفس او دادند. آن‌گاه شیخ الاسلام مذکور او را به خدمت سلطان حسین میرزا برد و صورت حال را عرض نمود. میرزا بنا بر محبت سادات در مقام اصلاح شده، به آن سید خطاب کرد و گفت که ظاهراً در آن وقت تو را اسکاری یا جنون ادواری طاری شده باشد. سید در جواب فرمود هرگز در مدت عمرم مرتکب شرب مسکرات نگردیده‌ام و آفت جنون و خرافات پیرامون پیراهن من نرسیده، بلکه چون عداوت خلفای ثلاثه را با آبا و

اجداد اظهار خود یقین دارم، لذا طعن و لعن آنها را از روی قصد و صواب بر زبان می‌رانم و آن را از جمله عبادات می‌شمارم.

و چون میرزا این جواب شنید، سردر پیش انداخت، متأمل گردید؛ زیرا که با قطع نظر از محبت ذریه سید الانام - علیه الصلاة والسلام - از جهت سلطان شاه اسماعیل صفوی - انارالله برهانه - که در آن زمان قهرمان ایران و حامی سادات و شیعه و خاندان ایشان بود، ملاحظه تمام داشت و شیخ الاسلام را که فی الحقیقه رئیس الکفره بود، از مشاهده تأمل میرزا نائره عصیبت جاهلیت اشتعال یافته، به میرزا خطاب نمود که ای سلطان می‌خواهی که در امور دین مساهله و مداهنه نمایی؟ و چون میرزا در آن زمان مفلوج شده بود و اولاد و ارکان دولت متابعت کما ینبغی نمی‌نمودند، بالضروره آن معامله را و مجازات را به شیخ الاسلام واگذاشت و آن معاند متعصب از روح مطهر حضرت رسول - صلی الله علیه - شرم و حیا نکرده، حکم به قتل آن سید مظلوم نمود و بعد از شهادت آن سید خویشان او به خدمت سلطان شاه اسماعیل رفتند و عرض تظلم و شکایت نمودند و ایشان را تسلی داده، حکم فرمود تا فرمانی نوشته، به ایشان دادند که هرگاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای آن دولت درآید، شیخ الاسلام را ایشان به قصاص خون برادر خود به قتل برسانند و چون بعد از زمانی سلطان حسین میرزا وفات یافت و شییک خان والی خراسان شد، و پادشاه مذکور توجه به تسخیر آن ولایت نمود و شییک را به اسفل درک روانه ساخت و به دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود، خویشان آن سید مقتول که همراه اردوی معلاً بودند، شیخ الاسلام را گرفته به نظر پادشاه دین پناه آوردند. به موجب آن عهد و فرمان سابق او را تسلیم خویشان آن سید مظلوم نمودند و آنها هم او را سنگسار ساخته و در سر چهار سوی بازار به آتش سوزانیدند و خاکستر او را به باد دادند

﴿فَقَطَعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۱.

اما وجه تسمیه قم از روایات و احادیث

۱. عن عیسی بن عبدالله الأشعری عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام «قال حدثنی ابی عن جدی عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما أُسْرِیَ بی الی السماءِ حملَني جبرئیلُ علی كتفه الیمنِ فنظرتُ الی بقعةٍ بارضِ الجبلِ حمراءِ احسنَ لوناً من الزعفرانِ و اطیبَ ریحاً من المسكِ فاذا فیها شیخٌ علی رأسه برئسٌ فقلتُ لجبرئیلَ ما هذه البقعةُ الحمراءُ احسنُ لوناً من الزعفرانِ و اطیبُ ریحاً من المسكِ قال بقعةُ شیعتك و شیعةُ وصیک علی علیه السلام فقلتُ من الشیخِ صاحبُ البرئسِ قال ابلیسُ - لعنةُ الله - قلتُ فما یُریدُ منهم قال یُریدُ أن یریدَهُم عن ولایةِ امیرالمؤمنین علیه السلام و یدعُوهُم الی الفسقِ و الفجورِ فقلتُ یا جبرئیلُ اهو بنا الیهم فاهوی بنا الیهم اسرع من البرقِ الخاطفِ و البصرِ الافح فقلتُ قُم یا ملعونُ فشاركُ اعدائَهُم فی اموالِهِم و اولادِهِم و نساءِهِم فانَّ شیعتی و شیعةُ علی علیه السلام لیسَ لک علیهِم سلطانٌ فسمیَتْ قم.»^۱

فرمود علی بن عیسی بن عبدالله الأشعری از محقق حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود پدرم از پدرش از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: در زمانی که سیر به آسمان‌ها و مقام قرب حضرت حق نصیبم گردید، حمل داد مرا جبرئیل بر کتف راستش. پس نظر کردم به سوی بقعه‌ای از زمین که دارای کوه قرمزی بود که نیکوتر بود آن بقعه از حیث رنگ از زعفران و خوش‌بوتر بود از مشک. در این هنگام پیری را دیدم که بر سر کلاه درازی داشت. فرمود ای جبرئیل! این چه بقعه‌ای است که نیکوتر است از زعفران و خوش‌بوتر است از مشک جبرئیل عرض کرد این بقعه شیعه شما و شیعه وصی شما علی علیه السلام است. فرمود این پیر با این کلاه کیست؟ عرض کرد ابلیس لعین است. فرمود چه اراده دارد؟ عرض کرد اراده دارد که باز دارد ایشان را (اهل قم را) از ولایت علی علیه السلام و بخواند ایشان را به سوی فسق و فجور. پس فرمود ای جبرئیل! سیر ده من را به سوی ایشان. پس آورد مرا به سوی ایشان

زودتر از برق درخشنده و چشم بر هم زدن. پس حضرت رسول فرمود به شیطان (قم) برخیز ای ملعون. پس شریک شو در اعدای شیعیان ما در مال و اولاد و زنهای آنها. پس به درستی که نیست تو را بر شیعیان من و شیعه علی علیه السلام تسلطی از جهت تو. از این جهت نامیده شد قم. شعر:

به ابلیس گفتا شه دین که قم
از این بقعه ملعون می باش گم
به قم گفتن سید المرسلین
به قم گشت معروف این سرزمین
اهالی محترم! جبرئیل، شما را شیعه خوانده و پیغمبر صلی الله علیه و آله شیطان را از قم رانده،
مراقب باشید.

۲. فی روایات الشیعه: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا اسْرِيَ بِهِ رَأَى ابْلِيسَ - لعنة الله عليه -
بَارِكًا بِهِذِهِ الْبَقْعَةَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَهُ قُمْ يَا مَلْعُونُ فَسُمِّيَتْ بِذَلِكَ.^۱

ترجمه: در روایات شیعه آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمانی که سیر داده شدم به مقام قرب، دیدم ابلیس ملعون را در حالتی که به سینه خوابیده به جانب این بقعه (زمین قم)، فرمود (قم) برخیز ای ملعون. پس به این سبب نامیده شد قم.

۳. عفان بصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال لی أ تدری لِمَ سَمِّيَ قَمٍ قُلْتُ اللهُ وَرَسُولُهُ
وَ أَنْتَ اعْلَمُ. قَالَ علیه السلام إِنَّمَا سَمِّيَ قَمٍ لِأَنَّ أَهْلَهُ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ
يَقُومُونَ مَعَهُ وَ يَسْتَقِيمُونَ عَلَيْهِ وَ يَنْصُرُونَهُ.^۲

کاملاً مواظب و مراقب باشید تا از این سعادت و فیض محروم نشوید.
ترجمه: عفان بصری روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: ای
عفان! می دانی چرا قم را قم نامیدند؟ عرض کرد خدا و پیغمبر و شما می دانید.
فرمود قم نامیدند، از جهت آنکه اهل آن جمع می شوند با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و یاری
می کنند او را.

۱. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

۲. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۴. و من روایات الشيعة في فضل قم و اهلها ما رواه عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام «ان رجلاً دخل عليه فقال يا ابن رسول الله اني اريد ان اسئلك عن مسئلة لم يسئلك احد قبلي و لا يسئلك احد بعدي فقال عليه السلام عساك تسألني عن الحشر والنشر فقال الرجل اي والذي بعثت محمداً عليه السلام بالحق بشيراً و نذيراً ما اسألك الا منه فقال عليه السلام يحشر الناس كلهم الى بيت المقدس الا بقعة بارض الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون في حفرهم و يحشرون من حفرهم الى الجنة ثم قال عليه السلام اهل قم لمغفور لهم فوثب الرجل على رجليه و قال يا ابن رسول الله هذا خاصته لاهل قم قال نعم و من يقول بمثل مقالتيهم ثم قال ازيدك قال نعم قال عليه السلام حدّثني ابي عن ابيه عن جده قال قال رسول الله عليه السلام نظرت الى بقعة بارض الجبل خضراء احسن لونا من الزعفران و اطيب رائحة من المسك و اذا فيها شيخ بارك على رأسه برئت فقلت حبيبي جبرئيل ما هذه البقعة قال فيها شيعة وصيكت علي بن ابي طالب عليه السلام قلت من الشيخ بارك فيها قال ذلك ابليس اللعين قلت فما يريد منهم قال يريد ان يصدّهم عن ولاية شيعة وصيكت علي عليه السلام و يدعّوهم الى الفسق و الفجور فقلت يا جبرئيل اهو بنا اليه فاهوى بنا اليه اسرع من برق خاطف فقلت له قم يا ملعون فشارك المرجئة في نسايتهم و اموالهم لان اهل قم شيعتي و شيعة وصيبي علي بن ابي طالب عليه السلام.»^۱

قدر اين زمين را بدانيد و خود ا از زمين سوزان محشر برهانيد.

ترجمه: روایت شده که مردی وارد شد در محضر مبارک امام صادق عليه السلام و عرض کرد ای پسر پیغمبر عليه السلام من اراده کردم که سؤال کنم از مسئله ای که سؤال نکرده هیچ کس قبل از من و نه بعد از من. حضرت فرمود شاید می خواهی سؤال کنی از حشر و نشر؟ عرض کرد بلی قسم به آن کسی که فرستاد محمد عليه السلام را به حق در حالتی که بشارت دهنده و ترساننده بود که سؤال نمی کردم، مگر از این مسئله. پس فرمود حضرت که محشور می شوند مردم همه به سوی بیت المقدس، مگر مردم زمینی که واقع است در پیرامون کوه که گفته می شود به آن مکان قم. پس به درستی که مردم

قم حساب کشیده می شوند در قبورشان و محشور می شوند از قبور به سوی بهشت فرمود اهل قم هر آینه بخشیده شدند. پس از روی تعجب آن مرد زد دست خود را بر پای خود و عرض کرد ای پسر پیغمبر ﷺ این فضل و کرم مخصوص اهل قم است؟ فرمود اشخاصی که هم عقیده ایشان باشند. حضرت فرمود زیادتیر بگویم؟ عرض کرد بلی. فرمود حدیث کرد پدرم از پدرش و او از جدش که فرمود رسول خدا ﷺ نظر کردم به زمینی که نیکوتر بود از حیث رنگ از زعفران و خوش بوتر بود از مشک. در این حین دیدم پیری را که کلاه درازی بر سر دارد و به سینه خوابیده، خیال دارد داخل در این زمین شود. گفتم ای جبرئیل! این چه زمین است؟ عرض کرد که در این زمین است شیعیان وصی تو علی بن ابی طالب علیه السلام. فرمود کیست این پیرمرد؟ عرض کرد ابلیس لعین است. فرمود چه اراده دارد؟ عرض کرد اراده دارد بازدارد ایشان را از ولایت وصی تو و بخواند ایشان را به سوی فسق و فجور؟ فرمود ای جبرئیل! میل ده من را به سوی او. پس آورد مرا به سوی او سریع تر از برق جهنده. پس فرمود (قم) برخیز ای ملعون! و شریک شو در مضطربین و فرقه باطله در اموال و نساء آنها؛ زیرا که در قم است شیعه من و شیعه وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام.
(ترک اعمال قبیحه باعث نجات از هر خطر است).

۵. فی الملاحم لامیر المؤمنین علیه السلام التي خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال علیه السلام يخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم كثير من خيله و رجله حتی یأتی نيسابور فيفتحها و يقسم ابوابها ثم یأتي اصبهان ثم الى قم فيقع بينه و بين اهل قم وقعة عظيمة يقتل فيها خلق كثير فيهمز اهل قم فينهب الحسنی اموالهم و يسبي ذراريهم و نسائهم و يخرب دورهم فيفزع اهل قم الى جبل يقال له وراردهار فيقيم الحسنی ببلاذهم اربعين يوماً و يقتل منهم عشرين رجلاً و يصلب منهم رجلين ثم يرحل عنهم^۱.

ترجمه: از پیش‌گویی‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که پس از جنگ جمل در بصره بیان فرموده. فرمود خارج می‌شود حسنی از طبرستان با جمعیت بسیار از سواره و پیاده تا آنکه می‌رسد به نیشابور. پس فتح می‌کند آنجا را و تقسیم می‌کند خانه‌های آنها را، پس می‌آید به اصفهان و از آنجا می‌آید به قم و بین او و اهالی قم جنگ عظیمی رخ می‌دهد و می‌کشد جمعیت زیادی را، پس فرار می‌کنند اهل قم و پناهنده می‌شوند به کوه پایه‌ای که نامیده می‌شود و رازدهار و در این زد و خورد بسیاری از اموال و ذراری اهل قم از بین می‌رود و حسنی چهل روز در قم می‌ماند و باز بیست نفر را می‌کشد و دو نفر را به دار می‌کشد. پس از آن کوچ می‌کند و از قم می‌رود.

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد در میان خانه صاحب خانه را گم کرده‌ایم

۶. عن الصادق علیه السلام الا ان لله حرماً و هو مكة الا ان لرسول الله صلی الله علیه و آله حرماً و هو المدينة الا ان لامير المؤمنين علیه السلام حرماً و هو الكوفة الا ان حرماً ولدي من بعدي قم الا ان قم كوفة صغيرة الا ان للجنة ثمانية ابواب ثلاثة منها الى قم تُقبض فيها امرأة من ولدي اسمها فاطمة بنت موسى عليه السلام تدخل بشفاعتها شيعتي الجنة باجمعهم.^۱

(شماها که در حرم محترم ائمه هدی - سلام الله عليهم - می‌باشید، بی‌احترامی نکنید و از هر یک از این سه در که میل دارید داخل بهشت شوید).

ترجمه: روایت از حضرت صادق علیه السلام فرموده: آگاه باشید که جهت خداوند حرمی است و آن حرم محترم مکه معظمه است و آگاه باشید که از برای رسول خدا حرمی است و آن حرم مدینه طیبه است و آگاه باشید که از جهت امیرالمؤمنین حرمی است و آن حرم محترم کوفه است و باز آگاه باشید که از برای من و اولادهای من حرمی است و آن حرم قم است و بدانید که قم کوفه کوچک است و آگاه باشید که از جهات بهشت هشت در است و سه در از درهای بهشت به سوی قم گشوده

می شود و قبض روح می گردد در قم زنی که آن زن از فرزندان من است و آن بانوی مکرمه فاطمه است؛ دختر امام موسی علیه السلام و داخل می شوند به شفاعت آن مخدّره شیعیان من در بهشت؛ جمیع آن شیعیان.

۷. عن عبد الله بن سنان «سئل ابو عبد الله عليه السلام اين بلاد الجبل فإنا قد زوينا إذا رُدَّ اليكم الامر يُخسَفُ ببعضها فقال عليه السلام إن فيها موضعاً يقال لها بحرٌ و يُسمّى بقم و هو معدنٌ شيعتنا فاما الرّى فويلٌ له من جناحيه و الامنٌ فيه من جهة قم و اهله قيل ما جناحها قال احدهما بغداد و الآخر خراسان فإنه تلقى فيه سيوف الخراسانيين و سيوف البغداديين فيعجل الله عقوبتهم و يهلكهم فياوى اهل الرى الى قم فيويهم اهله ثم ينتقلون منه الى موضع يقال له اردستان»^۱

از مكافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو

ترجمه: روایت کرده عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام عرض کرد کجاست بلاد کوه؟ پس به درستی که برای ما روایت شده است که در وقتی که برگردد به سوی شما امر که فرو می رود بعضی از آن. پس فرمود حضرت علیه السلام به درستی که در آن بلده است مکانی که گفته می شود دریا و نامیده می شود قم، و قم مکان شیعیان ماست، و امارى، پس وای بر او از دو بال او. پس اگر اندک امنیتی باشد، از طرف قم و اهل قم است. عرض شد دو بال ری کدام است؟ فرمود یکی از طرف بغداد و دیگری از طرف خراسان. پس به درستی که ملاقات می کنند در ری شمشیرهای خراسانی ها و بغدادی ها، پس تعجیل می کند خداوند در عقوبتشان و هلاک ایشان. پس پناهنده می شوند مردم ری به سوی قم و پناه می دهند اهل قم آنها را. پس منتقل می شوند از آن به محلی که نامیده شده است اردستان (که ظاهراً مراد همین اردهار معروف است که محل بقعه شریف حضرت علی بن محمد باقر در او واقع است؛ چون در چند حدیث ذکر شده است، ما عین عبارت صاحب تاریخ قم را نقل می کنیم).

و اما نظریه صاحب تاریخ قم بعبارته...، ان وراردهار اسم بعض رساتیق قم و توابعه و قال سبع عشرة قرية و كان من رساتیق اصبهان فالحق بقم ثمة.

۸. عن ابی مقاتل الدیلمی نقیب ری قال سمعت اباالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام یقول انما سُمی قم به لِانَّه لَمَّا و صَلَّتِ السَّفینَةُ الیه فی طوفانِ نوح علیه السلام قَامَتْ و هو قطعَةٌ من بیتِ المقدَّسِ.^۱

ترجمه: ابی مقاتل نقیب ری گفت شنیدم از حضرت اباالحسن الهادی علیه السلام که فرمود: قم را قم می‌خوانند از جهت آنکه زمانی که رسید کشتی به قم در طوفان نوح علیه السلام کشتی ایستاد و قرار گرفت و قم یک قطعه، از بیت المقدس است.

۹. عن سلیمان بن صالح قال کُنَّا ذاتَ یومٍ عندَ ابی عبدالله علیه السلام فذکر فتنة بنی عباس و ما یُصیبُ الناسَ منهم فقلنا جُعِلنا فداک فاینَ المَفزَعُ و المَفزَعُ فی ذلك الزمان قال علیه السلام الی الکوفة و حوالیها و الی قم و نواحیها قال علیه السلام فی قم شیعتنا و موالینا و تكثرُ فیهِ العمارَةُ و یقصدُهُ الناسُ و یجتمعونَ فیهِ حتی یكونَ الجُمُرُ بینَ بلدتِهم. و قال المحدث القمی رحمته الله الجمر نهر معروف.^۲

ترجمه: سلیمان بن صالح می‌فرماید که روزی در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم، پس ذکر شد فتنه‌های بنی عباس و آنچه می‌رسد به مردم از شر ایشان. پس عرض کردیم فدای شما شویم، پس کجاست پناهگاه و مکان قرار و آسایش در چنین زمان؟ فرمود کوفه و حوالی آن و قم و جوانب قم. پس فرمود در قم شیعیان و دوستان ما می‌باشند و زیاد می‌شوند مردم در قم و کثرت عمارت به اندازه‌ای می‌شود که نهر جمر وسط شهر قم واقع می‌شود، و می‌فرمایند نهر گمر که مراد از جمر است، نهری است از زیر پل قدیم قم منشق و منشعب می‌شود.

۱. سفینه، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. سفینه، ج ۲، ص ۴۴۶. صدق کلمات این خانواده را ملاحظه فرماید.

۱۰. و در روایات الشيعة «إِنَّ قَمَ يَبْلُغُ مِنَ الْعِمَارَةِ إِلَى أَنْ يُشْتَرَى مَوْضِعُ فَرَسٍ بِأَلْفِ دَرَاهِمٍ»^۱ در روایات است که قم می‌رسد از کثرت عمارت به جایی که می‌خرند به قدر جای اسبی را به مبلغ یک‌هزار درهم.

۱۱. عن محمد بن خالدٍ عن بعضِ الاصحاب عن ابى عبد الله عليه السلام «قال كُنَّا عِنْدَهُ جَالِسِينَ إِذْ قَالَ مَبْتَدَأُ خُرَّاسَانَ خُرَّاسَانَ سَجِسْتَانَ سَجِسْتَانَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِهَا رَاكِبِينَ عَلَى الْجِمَالِ سُرْعِينَ إِلَى قَمٍ»^۲ (مهیا شوید میهمان می‌آید).

ترجمه: محمد بن خالد از بعض اصحاب روایت می‌کند که در محضر پر فیض حضرت صادق عليه السلام نشسته بودیم، حضرت فرمودند: خراسان خراسان سجستان سجستان و مثل آنکه نظر می‌کنم و می‌بینم که اهالی این دو محل سوار بر شترها می‌باشند و با سرعت تمام می‌روند به سوی قم.

۱۲. عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ اعْيَنَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام «قَالَ أَهْلُ خُرَّاسَانَ أَعْلَامُنَا وَ أَهْلُ قَمٍ انصَارُنَا وَ أَهْلُ الْكُوفَةِ أَوْتَادُنَا وَ أَهْلُ هَذَا السَّوَادِ مَنَا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ»^۳ (بهتر از این یاری امام را نمایید).

ترجمه: زراره روایت می‌کند از حضرت صادق عليه السلام که حضرت فرمود اهل خراسان نشانه‌های ما می‌باشند و اهل قم یاوران ما می‌باشند و اهل کوفه اوتاد ما می‌باشند و اهل مدینه از ما می‌باشند و ما هم از ایشان می‌باشیم.

۱۳. رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَظَرْتُ إِلَى قَبَةِ مَنْ لَوْلُو لَهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَ

۱. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۵: این قیمت ظاهری این زمین است.

۲. بحار (طبع تهران)، ج ۱۴، ص ۲۱۵.

۳. بحار (طبع تهران)، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

اربعه ابواب كأنها من استبرق اخضر قلت يا جبرئيل ما هذه القبة التي لم ار في السماء الرابعة احسن منها فقال حبيبي محمد هذه صورة مدينة يقال لها قم يجتمع فيها عبداً لله المؤمنون ينتظرون محمداً ﷺ و شفاعته للقيامة و الحساب يجري عليهم الغم و الهم و الاحزان و المكاره قال فسالت علي بن محمد العسكري عليه السلام متى ينتظرون الفرج قال اذا ظهر الماء على وجه الارض.^۱

(با حزن و غم و اندوه بسازيد ان شاء الله فرج نزديك است).

ترجمه: روايت شده است از امام علي النقي، حضرت هادي عليه السلام از آباي گرامش از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه فرمود رسول خدا ﷺ: زماني كه سير داده شدم به سوي آسمان‌ها، رسيدم به آسمان چهارم. نظر كردم، ديدم قبه‌اي از لؤلؤ كه داراي چهار ركن بود و چهار در مثل استبرق سبز. فرمود حبيبي جبرئيل! اين چه بقعه‌اي است كه نديدم در اين آسمان چهارم نيكوتر از آن را؟ عرض كرد حبيبي محمد ﷺ اين صورت شهري است كه ناميده شده است قم كه جمع مي‌شوند در اين شهر بندگان خدا از مؤمنين و انتظار دارند شفاعت محمد ﷺ و آتش را در روز قيامت. و جاري مي‌شود به ايشان غم و هم و حزن‌ها و ابواب مكاره. راوي سؤال كرد از حضرت علي بن محمد عسكري عليه السلام تا چه وقت منتظر فرج باشند؟ فرمود: تا وقتي كه ظاهر شود آب در روي زمين.

۱۴. و روى عن عدة من اهل الرِّي أَنَّهُمْ دَخَلُوا عَلَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الرِّيِّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرْحَبًا بِأَخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قَمٍ فَقَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الرِّيِّ فَأَعَادَ الْكَلَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا ذَلِكَ مِرَارًا وَأَجَابَهُمْ بِمِثْلِ مَا أَجَابَ بِهِ أَوَّلًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَكُمْ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ وَإِنَّ لِلرَّسُولِ ﷺ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ وَإِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ وَإِنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ بَلَدَةُ قَمٍ وَسُتَدْفَنُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ قَالَ الرَّاوي كَانَ هَذَا الْكَلَامُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَوْلَدَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

(زمين قم شريف بود، مزيد شرافت شد).

۱. سفينه، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. سفينه، ج ۲، ص ۴۴۶.

ترجمه: روایت شده است از عده‌ای از اهل ری که وارد شدند بر حضرت صادق علیه السلام و عرض کردند که ما از اهل ری می‌باشیم. امام فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم. باز عرض کردند ما از اهل ری می‌باشیم. حضرت همان کلام اول را اعاده فرمودند. چندین مرتبه تکرار کردند و حضرت هم فرمایش اول را مکرر فرمودند. سپس فرمود: از جهت خداوند متعال حرمی است و آن حرم محترم مکه معظمه است و از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و آن حرم مدینه مشرفه است و از جهت امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است که کوفه باشد و از جهت ما حرمی است و آن حرم قم است، و زود است که دفن می‌شود در قم بانویی از اولادهای من که نام آن مکرمه معظمه فاطمه می‌باشد. پس کسی که زیارت کند او را، واجب می‌شود از برای او بهشت، و فرمود راوی که این فرمایش از حضرت صادق علیه السلام پیش از تولد امام کاظم علیه السلام صادر گردید.

۱۵. عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام «قال لعلى قم ملكاً رفر ف عليها بجناحيه لا يريدها جباراً بسوءٍ إلا أذابه الله كذوب الملح في الماء ثم أشار الى عيسى بن عبد الله فقال سلام الله على اهل قم يسقى الله بلادهم الغيث وينزل الله عليهم البركات و يبدل الله سيئاتهم حسنات هم اهل ركوع و سجود و قيام و قعود هم الفقهاء العلماء الفهماء هم اهل الدراية و الرواية و حسن العبادة.»^۱

(اشخاص دانا عملی انجام می‌دهند که مشمول دعای حضرت بشوند).

ترجمه: روایت از حضرت صادق، جعفر بن محمد علیه السلام است. فرموده: به درستی که در بالای قم ملکی است در پرواز با دو بال خود. اراده نمی‌کند جباری نسبت به قم اراده بدی، مگر آن که خداوند او را آب می‌کند؛ مثل نمکی که در آب حل شود. پس اشاره فرمود به سوی عیسی بن عبدالله و فرموده درود و تحیت بر اهل قم و سیراب گرداند خداوند بلاد قمیین را از باران و نازل کند خدا بر مردم قم برکاتش

را و بدل کند خدا گناهانشان را بر حسنات. این مردمند اهل رکوع و سجود و قیام و قعود. ایشانند دانایان و چیز فهم و فقیه و علما و اهل دانش و بینش و اهل درایت و روایت و نیکویی عبادت.

حکایت: نقل است که حاکم ظالمی را به قم فرستادند، پس از چندی در محضر عده‌ای از اهالی قم اظهار داشت این که می‌گویند ظالم در قم مثل نمک آب می‌شود، اصلی ندارد و کذب می‌باشد. اگر صدق است، چرا من آب نشدم. یک نفر از ظرفای قم که حاضر بود، فرمود شما نمک سنگید، دیرتر آب می‌شوید. حضار خندیدند.

۱۶. عن ابی عبد الله علیه السلام «قال إنَّ اللهَ احتجَّ بالكوفةِ علی سائرِ البلادِ وِ بالمؤمنینِ من اهلِها علی غیرِهِم من اهلِ البلادِ و احتجَّ ببلدِ قم علی سائرِ البلادِ وِ باهلِها علی جمیعِ اهلِ المشرقِ و المغربِ مِنَ الجنِّ و الانسِ و لم یدعِ اللهُ قم و اهلَهُ مستضعفاً بل و فقهَهُم و ایدَهُم ثُمَّ قالَ إِنَّ الَّذینَ و اهلَهُ بقم ذلیلٌ و لو لا ذلكَ لَأَسْرَعَ النَّاسُ إِلَیهِ فخرَبَ قم و بطلَ اهلُهُ فلمَ یكُنْ حِجَّةً علی سائرِ البلادِ و إذا كانَ كذلكَ لم تستقرَّ السماءُ و الارضُ و لم ینظروا طرفَةَ عینِ و إنَّ بِلایا مدفوعةً عن قم و اهلِهِ و سیأتی زمانٌ تَكُونُ بلدةُ قم و اهلُها حِجَّةً علی الخلائقِ و ذلكَ فی زمانٍ غیبةٍ قائمنا علیه السلام الی ظهورِهِ و لو لا ذلكَ لساختِ الأرضُ بِاهلِها و إنَّ الملائكةَ لتدْفَعُ البِلایا عن قم و اهلِهِ ما قَصَدَهُ جبارٌ بسوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قاصمُ الجبارینِ و شغَلَهُ بدهیةٍ او مصیبةٍ او عدوٍّ و یُنسی اللهُ الجبارینَ فی دولتِهِم ذکرَ قم و اهلِهِ كما نَسُوا ذِکْرَ اللهِ تعالی.»^۱

(با ذلت موقت بسازید تا بر مردم حجت باشید).

ترجمه: روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود خداوند خداوند حجت گرفت به کوفه بر سایر بلاد و به مؤمنین کوفه بر سایر مردم از سایر بلاد و حجت قرار داد شهر قم را بر سایر بلاد و حجت قرار داد اهل قم را بر جمیع اهل مشرق و مغرب از

جن و انس، و خداوند وانگذازد اهل قم را ضعیف در دین و موفق و مؤید گرداند ایشان را، و فرمود دین و اهل دین در قم ذلیلند و اگر نه بود این ذلت موقت ظاهری، می آمدند مردم به سوی قم. پس خراب می شد قم و فاسد می شدند اهل قم. در این صورت نبودند حجت بر بلاد و بر مردم، و اگر این چنین می شد، آسمان و زمین قرار نمی گرفت و بلاها از قم و اهل قم دور نمی شد و دفع نمی گردید، و بیاید زمانی که قم و اهل قم حجت بر مردم باشند و این حجیت در زمان غیبت قائم ماعلی (علیه السلام) است تا زمان ظهور قائم (علیه السلام) و اگر نبود این چنین، زمین فرو می برد اهل خودش را و ملائکه جلوگیری می کنند از بلاها و قصد نمی کند قم را به بدی جباری مگر آنکه می کشند او را در هم شکننده جبارین و مشغول می گرداند آن جبار را به گرفتاری یا به مصیبت یا به دشمن و فراموش می گرداند خدا جبارین را در زمان اقتدارشان ذکر قم را و اهل قم را؛ همچنان که فراموش کردند ذکر خدا را.

(ولایت علی (علیه السلام) را نگه دارید و در بهشت را به روی خود نبندید).

۱۷. عن انس بن مالک «قال كنت ذات يوم جالسا عند النبي ﷺ اذ دخل عليه علي بن ابي طالب (عليه السلام) فقال ﷺ اإلى يا ابا الحسن ثم اعتنقه و قبل ما بين عينيه و قال ﷺ يا علي إن الله - عز اسمه - عرض ولايتك على السموات فسبقت اليها السماء السابعة فزيّنها بالعرش ثم سبقت اليها السماء الرابعة فزيّنها بالبيت المعمور ثم سبقت اليها اسماء الدنيا فزيّنها بالكواكب ثم عرضها على الارضين فسبقت اليها مكة فزيّنها بالكعبة ثم سبقت اليها المدينة فزيّنها بي ثم سبقت اليها الكوفة فزيّنها بك ثم سبق اليها قم فزيّنها بالعرب و فتح اليه باباً من ابواب الجنة.»^۱

ترجمه: روایت شده از انس بن مالک که گفت روزی نشسته بودم در خدمت با سعادت رسول اکرم ﷺ که در این هنگام وارد شد بر او علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس حضرت رسول ﷺ فرمود: بیا به نزد من ای ابوالحسن! پس حضرت رسول ﷺ

حضرت امیر را در آغوش کشید و بوسید مابین دو چشم او را و فرمود یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خداوند - عزّ اسمه - عرضه داشت ولایت تو را بر آسمان‌ها، پس پیشی گرفت در قبول ولایت آسمان هفتم، پس خداوند زینت داد او را به عرش. سپس پیشی گرفت آسمان چهارم، پس خداوند زینت داد او را به بیت المعمور. پس پیشی گرفت آسمان دنیا، پس زینت داد او را به کواکب. پس از اینها ولایت تو را عرضه کرد به زمین‌ها، اول قبول ولایت کرد مکه معظمه، پس خداوند زینت داد او را به کعبه، زاده‌ها الله شرفاً. پس از آن پیشی گرفت به قبول ولایت مدینه مشرفه و زینت داده شد به من (که رسول اکرم باشد). سپس پیشی گرفت کوفه و زینت داده شد به تو پس از آن پیشی گرفت قم و زینت کرده شد به عرب و گشوده شد به سوی قم یک در از درهای بهشت.

(بحمدالله در قم اشخاصی که نماز و روزه را سبک بشمارند، نداریم).

۱۸. عن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ «قال سلام الله على اهل قم سقى الله بلادهم الغيث وتنزل عليهم البركات و يبدل الله سيئاتهم حسنات هم اهل ركوع و خشوع و سجود و قیام و صیام هم الفقهاء العلماء الفهماء لهم الدين و الولاية و العبادة و حسن العبادة، صلوات الله عليهم و رحمة الله و برکاته.»^۱

(نعمت ولایت را هم داریم و ان شاء الله نگاه داری هم می‌کنیم).

ترجمه: روایت شده از مولی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود: سلام خداوند بر اهل قم. سیراب گرداند خداوند قم و اطراف او را از باران و خداوند نازل کند بر اهل قم برکاتش را و بدل کند گناهانشان را بر حسنات. ایشانند اهل رکوع و خشوع و سجود و قیام و روزه و ایشانند فقها و علما و فهما و ایشانند اهل دین و ولایت و عبادت، و درود خدا و رحمت و برکات خداوند بر ایشان باد.

دلاگناه مکن بر امید بخشش دوست که گرگناه ببخشند شرمساری هست گرفتم آنکه بهشتم دهند بی طاعت قبول کردن رفتن نه شرط انصاف است

۱۹. عن الصادق عليه السلام «قال قم بلادنا و بلد شيعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولايتنا اهل البيت لا يريدهم احد بسوء الا عجلت عقوبته ما لم يخوانوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم جبابرة سوء ما انهم الا انصار قائمنا و دعاء حقنا ثم رفع رأسه الى السماء و قال عليه السلام اللهم اعصمهم من كل فتنة و نجهم من كل هلكة»^۱
(خيانت نکنید تا دچار ظالم شوید و از یاوران امام زمان عليه السلام باشید).

ترجمه: روایت از حضرت صادق عليه السلام است که قم شهر ما و شهر شیعیان ماست. مطهره و مقدسه، پاک و منزّه است و قبول ولایت ما را نموده است. اراده نمی‌کند به بدی هیچ کس ایشان را مگر عجله می‌شود در عقوبت او تا زمانی که خیانت نکردند و اما در صورت خیانت نسبت به برادران خود، مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان جبار بدی را، و نیستند مردمان قم مگر انصار قائم ما و درخواست کننده حقوق ما خانواده. پس بلند کرد سر نازنین خود را به سوی آسمان و فرمود بار خدایا! نگاه دار اهل قم را از هر فتنه و نجات بده ایشان را از هرگونه هلاکت.

۲۰. عن واسط بن سليمان عن ابي الحسن الرضا عليه السلام «قال للجنة ثمانية ابواب و لاهل قم واحدة منها فطوبى لهم ثم طوبى لهم ثم طوبى لهم»^۲
(این بهشت فریادش بلند که بیاید).

ترجمه: روایت کرده واسط بن سلیمان از حضرت امام رضا عليه السلام که فرمود از جهت بهشت هشت در است و مخصوص اهل قم یک در است. پس فرمود سه مرتبه، خوشا به حال مردم قم.

۲۱. و روى مرفوعاً محمد بن يعقوب الكليني رضي الله عنه باسناده الى علي بن موسى الرضا عليه السلام «قال اذا عمّت البلدان الفتنة فعليكم بقم و حواليتها و نواحيها فإنّ البلاء مرفوع عنها»^۳

۱. سفینه، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. سفینه، ج ۲، ص ۴۴۶.

۳. بحار (طبع تهران)، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

(یا امام هشتم خودت حفظ فرما).

ترجمه: روایت فرموده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه باسناد خود تا علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود در وقتی که فرو گرفت همه عالم را فتنه و فساد بر شما باد که بروید در قم و اطراف و جوانب قم. پس به درستی که برداشته شده است بلا از قم و جوانب قم.

۲۲. عن ابی عبد الله علیه السلام «قال اذا عمّت البلادان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها فانّ البلاء مدفوع عنها»^۱

(دعای عدیله را بخوانید تا ان شاء الله ایمان محفوظ بماند).

ترجمه: روایت شده است از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: در وقتی که فرو گرفت شهرها را فتنه و فساد، بر شما باد به رفتن قم و جوانب و اطراف قم. به درستی که بلا برداشته شده از قم و اطراف قم.

۲۳. عن ابی عبد الله علیه السلام «قال اذا عمّت البلیا فالآمن فی الکوفه و نواحیها من السواد و قم من الجبل و نعم المواضع للخائف الطائف»^۲
(مقدمات بلا فراهم است).

ترجمه: حضرت صادق علیه السلام فرمود در وقتی که فرو گرفت بلا روی زمین را، امنیت در کوفه و اطراف او و در قم و قسمت کوهستان قم است، و این دو محل خوبی است از جهت ترسندۀ دور زنده.

۲۴. عن ابی عبد الله علیه السلام «قال اذا فقد الامن من البلاد و ركب الناس علی الخیول واعتزلوا النساء و الطیب فالهرب الهرب من جوارهم فقلت جعلت فداک الی آین قال علیه السلام الی الکوفه و نواحیها و الی قم و حوالیها فانّ البلاء مدفوع عنهما»^۳

۱. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۲. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۳. بحار (طبع تهران)، ج ۶۰.

(خواهش می‌کنیم این مکان شریف را آلوده نسازید).

ترجمه: حضرت صادق علیه السلام فرموده: در وقتی که نابود شود امنیت از شهرها و سوار شوند مردم بر مراکب، دوری کنید؛ یعنی فرار کنید از زن‌ها و خوشی‌ها و بوی خوش و فرار کنید از جوار آنها. راوی عرض کرد فدایت شویم، به کجا رویم؟ فرمود بروید به جانب کوفه و جوانب او و به سوی قم و اطراف قم. به درستی که بلا و فتنه برداشته شده است از این دو مکان، ان شاء الله تعالی.

۲۵. عن ابی الحسنِ الاول علیه السلام «قال قم عُنْ آلِ محمدٍ - صلوات الله علیهم - و ماویٰ شیعیتهم و لکن سیهلیک جماعه من شبایهم بمعصیه آبائهم و الاستخفافِ و السُخریة بکبرائهم و مشایخهم و مع ذلك یدفع الله عنهم شرَّ الأعادی و کلَّ سوءٍ»^۱ (در آشیانه آل محمد - صلی الله علیهم - از معاصی دوری کنید و مخالفت آبا و تمسخر به بزرگان و پیران عمر را کوتاه می‌کند. به خود رحم کنید).

ترجمه: روایت شده از ابی الحسن اول علیه السلام که فرمود: قم آشیانه آل محمد - صلوات الله علیهم - است و محل و مسکن شیعیان آل محمد علیهم السلام است و در عین حال، زود است که هلاک می‌شوند جماعتی از جوان‌های قم به سبب معصیت مخالفت با پدران و کوچک شمردن بزرگان و مسخره کردن پیران. با این حال هم جلوگیری می‌کند خداوند مهربان از شر دشمنان و هر بدی.

۲۶. قال الصادق علیه السلام اذا اصابتکم بلیة و عناء فعلیکم بقم فانه ماوی الفاطمیین و مستراح المؤمنین ستأتی ینفرون اولیاءنا و مُحِبِّونا عَنَّا و یبَعُدُونَ مِنَّا و ذلك مصلحة فهم لکي لا یعرفوا بولا یتنا و یحَفَّنوا بذلک دمائهم و اموالهم و ما اراد احدٌ بقم و اهله سوءً الا اذله الله و ابعده من رحمته.^۲

۱. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۲. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۵.

(از سادات احترام کنید و امتحان خوب بدهید).

ترجمه: فرمود حضرت صادق علیه السلام در وقتی که برسد بر شما سختی و بلاهایی، پناه ببرید به قم. به درستی که قم محل و مسکن ذریه فاطمه و استراحت مؤمنین است. زود است که بیاید زمانی که فرار کنند دوستان ما از ما و فاصله بگیرند از ما و این دواى مصلحت دارد برای آنها؛ از جهت آنکه معرفی نشوند به ولایت ما و از این دوری محفوظ می‌ماند خونشان و مالشان، و اراده نمی‌کند هیچ کس بدی را به قم و اهلش، مگر آنکه خداوند او را ذلیل و خوار می‌گرداند و دورش می‌سازد از رحمت و اسعه خودش.

۲۷. عن یحیی بن جندل عن ابی الحسن الاول علیه السلام «قال رجل من اهل قم یدعوا الناس الى الحق یتجمع معه قوم کزیر الحديد لا تزلهم الرياح العواصف و لا یملئون من العرب و لا یجنبون و علی الله یتوکلون و العاقبة للمتین.»^۱
(مردان خدا ثابت قدم و استوارند).

ترجمه: روایت کرده است یحیی بن جندل از حضرت ابی‌الحسن اول علیه السلام که حضرت فرمود: مردی از اهل قم می‌خواند مردم را به سوی حق و جمع می‌شوند با او عده‌ای قوی مثل پاره‌های آهن که جنبش نمی‌دهد ایشان را بادهای تند و پشت نمی‌کنند بر جنگ و پروای از جنگ ندارند و توکل بر خدا دارند و عاقبت از جهت پرهیزگاران است.

۲۸. عن خالد بن ابی یزید عن ابی عبد الله علیه السلام «قال إن الله اختار من جميع البلاد الکوفة و قم و تغلیس.»^۲

(این زمین دوم زمین است که خداوند اختیار فرموده است).

۱. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۲. بحار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

ترجمه: روایت کرده است خالد بن ابی یزید از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:
خداوند عالم اختیار فرمود از جمیع زمین ها کوفه و قم و تغلیس را.

۲۹. عن ابان بن عثمان «قال دخل عمران بن عبد الله على ابی عبد الله علیه السلام فقربته ابو عبد الله علیه السلام فقال له كيف انت وكيف ولدك وكيف اهلك وكيف بنو عمك وكيف اهل بيتك ثم حدثه ملياً فلما خرج قيل لابی عبد الله علیه السلام من هذا قال علیه السلام هذا نجيب قوم النجباء ما نصب لهم جباراً الا قصمه الله.»^۱
(باید عملی انجام داد که مورد توجه و عنایت امام شد).

ترجمه: روایت کرده است ابان بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام که وارد شد بر حضرت عمران بن عبد الله رضی الله عنه. حضرت او را طلبید به نزد خود و فرمود چگونه است حال تو و چگونه است حال فرزندان تو و چگونه است حال زوجه تو و چگونه است حال پسرعموهای تو و چگونه است حال اشخاصی که در خانه تو اند؟ پس سخنانی فرمودند به او با آرامی، پس زمانی که خارج شد از محضر مبارک، گفته شد به حضرت علیه السلام این چه کس بود که آن قدر مورد عنایت و توجه حضرتت قرار گرفت؟ فرمود مرد نجیبی از قوم نجباست و منصوب نمی گردد جهت ایشان جباری، مگر می شکند آن جبار را در هم شکننده جبارین، و فی الجملة، احوال این عمران در رجال قم ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

۳۰. عن الصادق علیه السلام «قال قم بلدنا و بلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولايتنا اهل البيت لا يريدون احد بسوء الا عجلت عقوبته نار جهنم.»
(فکر بفرمایید که در روی این تربت مقدس چه باید کرد).

ترجمه: روایت شده است از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: قم شهر ما و شهر شیعیان ماست. پاک و منزّه است و قبول کرده است ولایت ما را، و کسی اراده نمی کند اهل این شهر را به بدی، مگر تعجیل می شود در عقوبت او به آتش جهنم.

۳۱. عن صفوان بن يحيى بن بياح السابري «قال كنت يوماً عند أبي الحسن عليه السلام فجري ذكر قم واهله و ميلهم الى المهدي عليه السلام فترحم عليهم و قال - رضي الله عنهم - ثم قال إن للجنة ثمانية ابواب و واحد منها لأهل قم و هم خيار شيعتنا من بين سائر البلاد حمم الله تعالى ولايتنا في طيبتهم»^۱
(طينت به این پاکی را آلوده نسازید).

ترجمه: روایت کرده است صفوان بن يحيى جامه فروش، فرمود من بودم روزی در نزد حضرت ابی‌الحسن الرضا عليه السلام پس ذکر قم شد و اهل قم و میل مردم قم به سوی مهدی عليه السلام پس حضرت طلب رحمت کرد، از جهت اهل قم و فرمود: راضی شود خداوند متعال از ایشان، و فرمود از جهت بهشت هشت در است و یکی از آنها مخصوص اهل قم است و اهل قم از برگزیدگان شیعیان ما می‌باشند از بین سایر شهرها، و خمیر و عجین کرده است خداوند ولایت و دوستی ما را در گل آنها.

۳۲. عن ابی مسلم العبدی عن ابی عبد الله الصادق عليه السلام «قال تربة قم مقدسة و اهلها منا و نحن منهم لا يريدهم جبار بسوء إلا عجلت عقوبته نار جهنم و قال عليه السلام قم بلدنا و بلد شيعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولايتنا اهل البيت لا يريدهم جبار بسوء إلا عجلت عقوبته ما لم يخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم جبابرة سوء ما هم إلا انصار قائمنا و رعاة حقنا ثم رفع رأسه الى السماء و قال اللهم اعصمهم من كل فتنة و نجهم من كل هلكة»^۲

(سعی کنید باعث کدورت و رنجش امام عليه السلام را فراهم نسازید).

ترجمه: روایت کرده است ابو مسلم عبدی از حضرت امام صادق عليه السلام که فرمود خاک قم پاکیزه است. اهل قم از ما خاندانند و ما از آنها می‌باشیم. اراده نمی‌کند ایشان را هیچ کس به بدی، مگر آنکه تعجیل می‌شود در عقوبت او به آتش جهنم.

۱. بحار (طبع تهران)، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۲. سفینه، ج ۲، ص ۴۴۷.

و باز فرمودند قم شهر ماست و شهر شیعیان ماست. پاک و پاکیزه است و قبول ولایت ما خانواده را کرده است. لذا اراده نمی‌کند اهل قم را جباری به بدی، مگر آنکه تعجیل می‌شود در عقوبت او تا زمانی که خیانت نکنند به برادران خود. پس زمانی که خیانت بکنند به یکدیگر، مسلط می‌کند خداوند قادر بر آنها اهل جور را از جبارۀ بد را، و نیستند ایشان مگر از یاوران امام قائم عجل الله فرجه و مراعات کنندگان حق ما. پس آن حضرت سر مبارک را بلند کرد به جانب آسمان و فرمود بار خدایا نگه دار اهل قم را از هر فتنه و نجاتشان بده از هر هلاکت.

۳۳. فی البحار عن المناقب إنه كتب ابو محمد عجل الله فرجه الى قم و آبه «إن الله تعالى بجوده و رأفته قد من على عباده بنبيه محمد صلى الله عليه وآله بشيراً و نذيراً و فقمكم لقبول دينه و اكرمكم بهدايته و غرس في قلوب اسلافكم الماضين -رحمة الله عليهم- و اصلا بكم الباقين، تولي كفايتهم، و عمرهم طويلاً في طاعته و حب العترة الهادية فمضى من مضى على وتيرة الصواب و منهاج الصدق و سبيل الرشاد فوردوا موارد الغائزين و اجتنوا ثمرات ما قدموا و وجدوا غب ما اسلفوا»^۱
(ره چنین رو که رهروان رفتند).

نعمت ولایت و حب عترت طاهره که بزرگ‌ترین نعمت است، خداوند متعال به شماها عنایت فرموده است. فقط نگه داری لازم است.

ترجمه: در کتاب بحار نقل از کتاب مناقب نوشت حضرت امام حسن عسکری عجل الله فرجه به اهالی قم و آبه (قریه‌ای است معروف) اینکه خداوند به جود و کرم و رأفت خودش منت گذارد بر بندگانش به فرستادن پیغمبر گرامی خود محمد صلى الله عليه وآله بشارت دهنده و ترساننده و موفق کرد شما را به قبول دینش و گرامی داشت شما را به هدایت و نشانید در قلوب پیشینیان گذشته شما -رحمة الله عليهم- و در صلب‌های باقی ماندگان شما دوستی عترت طاهره که کافی است

۱. کنی و الالقاب، محدث قمی رحمته الله ج ۳، ص ۸۷.

مرایشان را و عمرهایشان طویل باد در طاعت و حب عترت هادیه. پس گذشتگان گذشتند به راه صواب و صدق و راه رشد و هدایت. پس وارد شدند در موارد فائزین....

۳۴. ایضاً من کتاب الغيبة للشيخ الطوسي عليه السلام عن سلامة بن محمد قال انفذ الشيخ الحسين بن روح - رضي الله تعالى عنه - كتاب التايد الى قم و كتب الى جماعة الفقهاء بها و قال لهم انظروا في هذا الكتاب وانظروا فيه شيء يخالفكم فكتبوا اليه انه كلُّه صحيح و ما فيه شيء يخالف الا قوله في الصاع في الفطرة نصف صاع في الطعام و الطعام عندنا مثل الشعير من كل واحد صاع^۱.

(نامه جناب حسين بن روح نايب حضرت حجت الله عليه السلام به فقهای قم).

ترجمه: سلامة بن محمد فرموده است که جناب شيخ حسين بن روح - عليه الرحمه - کتاب تأيد را فرستاد به قم و نوشت به جماعت فقهای قم که نظر کنید در اين کتاب و ببينيد در اين کتاب چيزی مخالف شما هست يا خير؟ پس نظر کردند و مطالعه فرمودند آن کتاب را و جواب دادند که اين کتاب تمامش صحيح است و نيست چيزی مخالف، مگر در صاع در فطره که نصف صاع از طعام است و طعام در نزد ما جو است و از هر فردی یک صاع است.

۳۵. عن ابو موسى اشعري روي انه «سئل امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام عن اسلم المدن و خير المواضع عند نزول الفتن و ظهور السيف فقال عليه السلام اسلم المواضع يومئذ ارض الجبل فاذا اضطرب خراسان و وقعت الحرب بين اهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان فاسلم المواضع يومئذ قصبه قم تلك البلدة يخرج منها الانصار خير الناس ابا و اما و جدًا و جدَّة و عمًا و عمَّة تلك التي تسمى الزهراء بها موضع قدم جبرئيل و هو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه امن من

۱. کنی و الالقاب، محدث قمی عليه السلام ج ۳، ص ۸۷.

الدَّارِ و من ذلك الماء عَجِنَ الطين الذي عمل كهيئة الطير و منه يَغْتَسِلُ الرضا عليه السلام و من ذلك الموضع يخرجُ كبشُ ابراهيمَ و عصاءُ موسى و خاتمُ سليمانَ عليه السلام.^۱
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ.

(بکوشید تا درک این مقام و سعادت را بنمایید).

ترجمه: روایت کرده است ابوموسی اشعری از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام که سؤال کرد از سالمترین شهرها و بهترین مکانها در وقت نزول فتنهها و ظاهر شدن شمشیرها. پس فرمود حضرت سالمترین مکانها در این هنگام زمین کوه است. پس در وقتی که مضطرب شود خراسان و واقع شود جنگ فیما بین اهل جرجان و طبرستان و خراب شود سجستان، سالمترین مواضع در چنین وقت شهر مقدس قم است که از این مکان که پایتخت علم است، خارج می شود یاوران بهترین مردم از حیث پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه. این مکان آنچنانی است که نامیده شده زهرا و در این مکان است جای پای جبرئیل و از این مکان جوشید آبی که هر کس نوشید، ایمن شد از درد و از این آب خمیر شد گل آنچنانی که درست شد شبیه مرغ، و غسل می کند در این آب حضرت امام رضا عليه السلام و از این مکان خارج شده است گوسفند فدا از ذبح اسماعیل، جهت ابراهیم عليه السلام و عصای موسی و انگشتر سلیمان عليه السلام.

۳۶. روی عن عبدالعظیم الحسنی عليه السلام قال «سمعت علی بن محمد العسکری عليه السلام يقول أهل قم و آبه مغفور لهم لیزارتهم لجدي علی بن موسی الرضا عليه السلام بطوس ألا و من زاره فأصابه فی طریقہ قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار.»^۲
أَتَيْتَكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ
(مراقب باش تا مورد عنایت واقع شوی).

۱. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

۲. سفینه، ج ۱، ص ۵۵.

ترجمه: روایت شده است از حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود شنیدم از حضرت علی بن محمد عسکری علیه السلام که فرمود اهل قم و آبه (آوه) آمرزیده شدند از جهت زیارت نمودن ایشان حضرت امام رضا علیه السلام را در طوس. آگاه باشید که هر کس زیارت کند آن حضرت را و ناراحتی ببیند، ولو آنکه از یک قطره بارش باشد، خداوند حرام می‌کند بدنش را به آتش جهنم.

۳۷. عن ابی الصّلت الهروی قال «كنت عند الرضا علیه السلام فدخّل علیه قومٌ من اهل قم فسَلّموا علیه فرَدَّ علیهم و قرَّبهم ثمّ قال لهم مرحباً بکم و اهلاً فانتم شیعتنا حقاً فسیأتی علیکم يوماً تزورون تربتی بطوسِ ألا فَمَنْ زارني وَ هو علی غسلٍ خرَجَ من ذنوبه کیوم و لَدَتُهُ امُّه.»^۱

غسل در اشک نما کاهل حقیقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز ترجمه: روایت شده است از اباصلت هروی که فرمود بودم در خدمت حضرت رضا علیه السلام که داخل شدند بر آن حضرت عده‌ای از اهل قم. پس سلام عرض کردند و جواب شنیدند و آورد آنها را نزدیک خود و فرمود وسعت زندگی بر شما باد و شما شیعیان منید به راستی. پس بیاید بر شما روزی که زیارت کنید قبر مرا در طوس، و آگاه باشید که هر کس زیارت کند مرا با غسل، خارج می‌شود از گناه؛ مثل روزی که از مادر متولد شده باشد.

۳۸. و رُوِيَ عن الائمة علیهم السلام لَوْ لَا الْقُمِيُّونَ لَضَاعَ الدِّينُ.^۲

اهالی محترم از سابقین خود بیاموزند.

۳۹. عن الصادق علیه السلام انه «ذَكَرَ الكوفةَ و قال علیه السلام ستَحَلُّو الكوفةَ من المؤمنین و یأزر عنها العلمُ كما تَأزَّر الحیة فی حجرها ثمّ یظهر العلمُ ببلدةٍ یقال لها قم و تصیر معدناً

۱. سفینه، ص ۴۴۷.

۲. بحار (طبع تهران)، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

للعلم و الفضل حتی لا یبقی مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال و ذلك عند قرب ظهور قائمینا فجعل الله قم و اهله حجة علی الخلائق و ذلك فی زمان غیبة قائمینا علیه السلام الی ظهوره و لولا ذلك لساخت الارض باهلها و ان الملائكة لتدفع عن قم و اهله و ما قصده جبار بسوء الا قصمه قاصم الجبارین و شغله عنهم بدهیة او مصیبة او عدو و ینسی الله الجبارین فی دولتهم ذکر قم و اهله كما نسوا ذکر الله.^۱ جهت تکمیل یقین و ایمان و تصدیق فرمایشات در دیار رئیس مذهب علیه السلام توجهی به اطراف صحن مقدس و مسجدین بالای سر و اعظم بفرمایید.

ترجمه: فرمود حضرت امام صادق علیه السلام زود است که خالی می شود کوفه از مؤمنین و مخفی می شود از کوفه علم، همچنان که مخفی می گردد مار در مکان خود. پس از آن ظاهر می گردد علم در شهری که گفته می شود به آن شهر قم و می گردد آن شهر معدن علم و فضل تا آنکه باقی نمی ماند در روی زمین ضعیفی در دین؛ حتی بانوان در حجال، و این داستان نزدیک ظهور قائم ماست. پس قرار می دهد خداوند متعال قم و اهل قم را حجت بر خلائق و این موضوع در زمان غیبت قائم ما می باشد، الی ظهور آن امام معصوم علیه السلام و اگر نباشد این چنین، فرو می رود زمین با اهلش، و به درستی که ملائکه دفع می کنند بلاها را از قم و اهلش، و قصد نمی کند قم را جباری به بدی، مگر آنکه می شکند او را در هم شکننده جبارین و مشغول می سازد آن را به داهیة ای یا مصیبتی یا گرفتار دشمنی می شود، و فراموش می کنند اهل جور در دولتشان ذکر قم و اهل قم را؛ همچنان که فراموش می کنند خدا را.

و كان اكثر اهل قم من الاشعريين.

۴۰. و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اغفر للاشعريين صغیرهم و کبیرهم و قال

الاشعريون مني و انا منهم.^۲

۱. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۳.

۲. بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۰.

جالب این است که در عدد هم، علم با قم مساوی است:

علم: ع(۷۰) ل(۳۰) م(۴۰) = ۱۴۰.

قم: ق(۱۰۰) م(۴۰) = ۱۴۰.

نقل از منتخب التواریخ^۱ بعبارت: از مرحوم حاجی کلباسی - رحمه الله علیه - نقل شده که وقتی که می‌آمد به قم، در مزار پای برهنه راه می‌رفت و می‌فرمود مملو است این مزار شریف از علما و از روایت و محدثین، و محدث قمی رحمته الله در فوائد الرضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه رحمته الله در قم دو بیست هزار محدث بوده [کذا] و ظاهراً وجهش این بوده که در آن زمان عوام و خواص همه عمل به حدیث می‌کردند و احادیث را حفظ می‌نمودند. انتهى.

بدان که چنان‌که از بعضی از مشایخ خود شنیدم، مرحوم ملاصدرا به واسطه بعضی ابتلائات از مقام خود مهاجرت کرد به دارالایمان قم که عس آل محمد و حرم اهل بیت علیهم السلام است و به حکم «إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ وَالْبَلَايَا فَعَلَيْكُمْ بِقَمٍ وَ حَوَالِيهَا وَ نَوَاحِيهَا فَإِنَّ الْبَلَايَا مَدْفُوعَةٌ عَنْهَا»، التجا برد به قریه‌ای از قرای قم که در چهار فرسخی قم واقع است موسوم به کهک (به کافین عربیین کفرس) و گاه گاهی که بعضی مطالب علمیه بر او مشکل می‌گشته، از کهک به زیارت حضرت سیده جلیله، فاطمه بنت موسی بن جعفر - سلام الله علیها - مشرف می‌شده و از آن حرم مطهر فیض آثار بر او افاضه می‌شده. فاضل اشکوری لاهیجی در کتاب محبوب القلوب در احوال خاتم الحکماء الیونانیین ارسطو طالیس فرموده که چون ارسطو در بلده اسطاغیرا از دنیا رحلت کرد، اهل آنجا جمع کردند استخوان‌های او را پس از آنکه پوسیده شده بود و در ظرفی از مس گذاردند و آن را دفن کردند در یک موضعی و آن مکان را مجمع خود قرار داده و در آنجا جمع می‌شدند از برای مشورت در کارهای بزرگ و امورات جلیله، و هر وقت که برایشان مشکل می‌شد مطلبی از فنون علم و حکمت، قصد آنجا را می‌نمودند. و در سر قبر او نشسته و مشغول به مناظره و مباحثه می‌شدند تا

آنکه واضح می‌شد بر ایشان مشکلات ایشان، و چنان اعتقاد داشتند که آمدن بر سر قبر ارسطو طالیس بر عقل و ذکای ایشان می‌افزاید و اذهان ایشان را پاکیزه و تلطیف می‌کند. پس هرگاه حکمای یونان این نحو اعتقاد داشته باشند، به استخوان‌های پوسیده ارسطو طالیس، پس عجیبی نیست که حکیم الهی و فیلسوف امامی هرگاه مسئله علمی بر او مشکل بشود، از چهار فرسخی قم حرکت کند به قصد تشریف به آستان ملک پاسبان حضرت سیدتنا فاطمه که مهبط فیوضات ربانیه و تجلیات سبحانیه است، برای آنکه افاضه شود بر او علوم و کشف شود بر او مطاب عویصه. و بالجمله، نقل شده که حکیم مذکور هفت مرتبه پیاده به مکه مشرف شد و دفعه هفتم که متوجه به حج شده بود، در بصره وفات نمود در سنه ۱۰۵۰ و در همان جا مدفون شد.^۱

خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا
در بیابان هواگم شدن آخر تا کی
ایضاً:

اگر چشمم از خاک قم پر کنند
به قم دختر موسی جعفر است
چه دختر که بانوی نه آسمان
چه دختر که نازد به او عرش حق
به خاک قم از من شوم بی سیر
ز بهر خدا جمله یادم کنید

به از آنکه تابوتم از در کنند
چه دختر که بر عرش حق زیور است
چه دختر که عرش برینش مکان
بنازد به او خالق ما خالق
کنم فخر بی شک به شمس و قمر
به حمدی به هر جمعه شادم کنید

[فضائل اهل قم]

۱. اول کسی که ظاهر کرد تشیع را به قم، موسی بن عبدالله بن سعد الاشعری بود.
۲. آنکه فرمود حضرت ثامن الحجج امام رضا علیه السلام به زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری قمی: «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ بِكَ عَنْ أَهْلِ قَمٍ كَمَا يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِقَبْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام».

۱. فوائد الرضویة مرحوم محدث قمی رحمته الله ص ۳۷۹.

۳. اهل قم وقف کردند مزارع و عقارات زیاد بر ائمه علیهم‌السلام.
۴. اهل قم اول کسی بودند که خمس فرستادند جهت ائمه علیهم‌السلام.
۵. ائمه هدی علیهم‌السلام گرامی داشتند جماعتی از اهل قم را به هدایا و تحف و اکفان؛ مثل ابو جریر زکریا بن ادريس و زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد، رضوان الله علیهم اجمعین.
۶. مرحمت فرمودند ائمه علیهم‌السلام به بعضی از اهالی قم انگشتر و خلعت‌ها.
۷. اهالی قم خریدند از دعبل خُزاعی جامهٔ مرحمتی حضرت رضا علیه‌السلام را به هزار دینار طلا.
۸. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود به عمران بن عبدالله قمی رضی الله عنه: «أَظْلَكَ اللهُ يَوْمَ لَا ضِلَّ إِلَّا ظُلَّةٌ.» (مأخوذ از روایات وارده).^۱
۹. اهل قم قائمین مقام حجّتند.
۱۰. «مَرْحَبًا بِأَخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قَم.»
۱۱. «أَهْلُ قَمِ أَوْلِيَاءُنَا وَ مُحِبُّونَا.»
۱۲. «أَهْلُ قَمِ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلَائِقِ.»
۱۳. «أَهْلُ قَمِ حُجَّةٌ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ.»
۱۴. «هُمُ أَهْلُ رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قَعُودٍ هُمُ الْفُقَهَاءُ هُمُ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَ الرُّوَايَةِ وَ حَسَنِ الْعِبَادَةِ.»
۱۵. أَهْلُ قَمِ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَ يُقِيمُونَ مَعَهُ وَ يَسْتَقِيمُونَ وَ يَنْصُرُونَهُ.»
۱۶. «أَهْلُ قَمِ يُحَاسِبُونَ فِي حُفْرِهِمْ وَ يُحَشَّرُونَ مِنْ حُفْرِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ أَهْلُ قَمِ مَغْفُورٌ لَهُمْ.»
۱۷. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ قَمِ شِيعَتِي وَ شِيعَةُ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام.»
۱۸. و نیز فرمودند: اهل قم از ما هستند و ما از ایشان.

۱. نقل به معنی شد از کتاب بحار الانوار (طبع جدید)، ج ۶۰، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

۱۹. در قم شیعیان و دوستان ما می باشند.
۲۰. خداوند قم را زینت داد به عرب.
۲۱. اشعریون از منند و من از ایشان.
۲۲. و نیز حضرت رسول ﷺ فرمود به اشعریین در زمانی که مشرف شدند خدمت آن بزرگوار: «أَنْتُمْ الْمُهَاجِرِينَ مِنْ وُلْدِ اسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».
۲۳. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود به اهل قم: مرحباً بکم، شما شیعیان ما هستید حقاً و شما زیارت قبر مرا خواهید کرد.
۲۴. «اهل قم و آبه: مغفور لهم لزيارتهم لعلی بن موسی الرضا علیه السلام».
۲۵. «أهل قم أنصارتنا».
۲۶. آنکه دری از بهشت مخصوص اهل قم است.
۲۷. سه در از بهشت اختصاص به اهل قم دارد «طوبی لهم ثم طوبی لهم».
۲۸. «و هم خيار شیعتنا من سائر البلاد خمراً لله تعالی ولا یتنا فی طینتهم».
۲۹. «هم اهل بیت النجباء یعنی اهل قم».
۳۰. «قوم النجباء اهل قم».
۳۱. «اللهم اعصمهم من كل فتنة و نجهم من كل هلكة اهل قم».
۳۲. «سلام الله علی اهل قم و یسقی الله بلادهم الغیت و ينزل الله علیهم البرکات و یدل الله سیئاتهم حسنات».
۳۳. جبرئیل عرض کرد این بقعه محل شیعه تو و شیعه وصی تو علی بن ابی طالب علیه السلام است.
۳۴. پیغمبر ﷺ در شب معراج به شیطان ملعون فرمود که برخیز از این زمین که این زمین بقعه شیعیان من و شیعه وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیست از برای تو بر ایشان تسلطی.
۳۵. مرحبا به سعادت چنین اشخاصی که مصداق این آیه شریفه قرار گرفتند ﴿لَیْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^۱ اهل قم.

۳۶. و این آیه شریفه: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُورِلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾^۱ الخ «فَقُلْنَا جُعِلْنَا فِدَاكَ مَنْ هُوَ لَاءِ فَقَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هُمْ وَاللَّهِ أَهْلُ قَم.»
۳۷. «لَوْلَا الْقَمِيئُونَ لَضَاعَ الدِّينُ.»
۳۸. «اهل قَم اصحاب خیر الناس.»
۳۹. «اهل قَم عباد الله المؤمنون.»
۴۰. «هم أنصار قائمنا و دعاة حقنا؛ اهل قَم.»
۴۱. اهل قَم را خداوند توفیق داده و تأیید کرده است (مأخوذ از روایات وارد شده).

بخش دوم

تبرک جستم به ذکر پنج روایت و ۱۵ کرامت

۱. عن الصادق عليه السلام «إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ أَلَا وَإِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ أَلَا وَإِنَّ لَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام حَرَمًا وَهُوَ الْكَوْفَةُ أَلَا وَإِنَّ قِمَ الْكَوْفَةِ الصَّغِيرَةَ أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا إِلَى قِمِ تُقْبَضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي اسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى عليه السلام وَتَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ.»
۲. وَ عَنْ سَعْدِ بْنِ الرَّضَاءِ عليه السلام «قَالَ يَا سَعْدُ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ.»
۳. «وَرُوِيَ زِيَارَتُهَا تَعَادِلُ الْجَنَّةَ.»
۴. عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدِثٍ «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ عليه السلام عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ.»
۵. عَنْ سَعْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام قَالَ «قَالَ يَا سَعْدُ عِنْدَكُمْ لَنَا قَبْرٌ قَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى عليه السلام قَالَ نَعَمْ مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ فَإِذَا أَتَيْتَ الْقَبْرَ فَتَقُمْ عِنْدَ رَأْسِهَا مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَكَبِّرْ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً وَسَبِّحْ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً وَاحْمَدِ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَحْمِيدَةً ثُمَّ قُلِ السَّلَامَ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ.» الزيارة الخ. ۱
قدم ز صدق و ارادت در این حرم بگذار که آرמידه خدا را در این حرم ناموس

۱. حضرت حجت الاسلام والمسلمين و زين العارفين جناب آقاي حاج مير سيد علي برقعي نجل محترم مرحوم مغفور آيت الله آقا حاج مير سيد عبدالله قمی - رضوان الله

علیه - فرمودند که دختر یک نفر از اکابر و بزرگان کاشان فالج می‌شود، مراجعه به اطبای زمان و روز می‌کنند، نتیجه‌ای حاصل نشد، مایوس می‌شوند. عیال آن مرد - مادر دختر - اصرار و ابرام زیاد می‌کند که دختر را بیاورند قم خدمت این طبیبه عالمه؛ یعنی بی‌بی حضرت معصومه - سلام‌الله علیها - تا شفا بگیریم و مرد از جهت سستی عقیده که تعلل می‌کرد (غالباً مردم این دوره مبتلا می‌باشند) بالاخره حاضر می‌شود و دختر فالج را می‌آورند در آستانه بی‌بی حضرت معصومه - سلام‌الله علیها - و متوسل می‌شود تا شفا می‌گیرد و بنا بر قاعده قدیم نقاره می‌کوبند. رسم چنین بود که در چنین قضایا در قم نقاره می‌کوبیدند. پدر دختر در حجره مرحوم اتابک اعظم^{علیه السلام} که جای رجال و زعمای قوم بوده و می‌باشد، نشسته با عده‌ای از رجال. در این هنگام صدای نقاره فضای صحن مقدس را فرو می‌گیرد. یک نفر از جالسین در محل مزبور سؤال می‌کند چه شده است؟ چرا نقاره می‌کوبند؟ پدر دختر که حاضر مجلس بوده، جریان دختر را همین نوع که تحریر رفت، شرح می‌دهد تا آنجا که دختر شفا گرفته و بهتر شده است.

اسناد این مخمس را به مرحوم فتحعلی شاه می‌دهند

خاقانم و یک جهان گناه آوردم در حضرت معصومه پناه آوردم
 مهر نبی و حبّ علی را یا رب بسر درگه کسبریا گواه آوردم
 یا فاطمه اشفعی لنا فی الجنّة

۲. در همان مجلس مردی اظهار می‌دارد عجیبی نیست؛ زیرا که من سفیر ایران بودم در نجف اشرف که عیالم مبتلا شد به جنون سختی که کند به پاهایش گذاردیم تا روزی از سفارت‌خانه به منزل آمدم، حال عیالم را خیلی منقلب و آشفته دیدم داخل در اتاق مخصوص خود شدم و از همان جا متوجه و متوسل شدم به مولای متقیان و آقا امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب^{علیه السلام} و عرض کردم یا علی! مدت چند سال است که در خدمت شما می‌باشم و من غریبم و کسی را ندارم. شفای عیالم را از شما می‌خواهم و متحیر و سرگردان چه بکنم که یک مرتبه خادمه‌ام دوید در اتاق و گفت آقا تشریف بیاورید. گفتم فوت شد؟ گفت خیر، بهتر شد.

من با عجله به نزد عیالم رفتم، دیدم با حال طبیعی نشسته. عیالم به من گفت این چه وضع است؛ چرا پاهای من را کند کرده‌اید؟ گفتم حال شما چنین مقتضی بود. گفتم چه شد که شما یک مرتبه بهتر شدید؟ گفتم در همین ساعت خانم مجلله‌ای داخل در اتاق شد. گفتم شما کیستید؟ فرمود من معصومه دختر موسی بن جعفرم. جدم علی علیه السلام امر فرمودند من شما را شفا بدهم و شما خوب و بهتر شدید و حرکت فرمود، از درب اتاق خارج شد و من دختری داشتم کثیف و کچل که در گوشه منزل نشسته بود. فرمود چرا این دختر را محافظت نمی‌کنید؟ اگر نمی‌خواهید، بدهیدش به من. عرض کردم ما هر چه داریم، متعلق به شماست و ما خودمان هم در اختیار شما می‌باشیم، و تشریف بردند.

و چون خبر مریضی عیالم به تهران رسیده بود و فامیل او متوحش بودند، من اجازه مرخصی گرفتم و با عائله حرکت کردیم. چون به طلاب رسیدیم، دختر موصوفه مرقومه فوت شد و جنازه او را آوردیم در خدمت بی‌بی دفن کردیم. ما به درگاه جلالت به پناه آمده ایم شرمساریم پی عذرگناه آمده‌ایم

۳. حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب مستطاب حاجی آقا مصطفی برقعی فرزند مرحوم مغفور حاج میر سید حسن مجتهد قمی - رحمه الله علیه - فرمودند که آقای آقا علی که خادم آستانه مقدسه می‌باشد، ابتلائات زیادی و چند مرض هم داشته است.

در شبی که نوبت کشیکش بوده، درب‌های حرم محترم را می‌بندند و آقای نام برده بیدار است و در رواق‌های بالای سر راه می‌رفته. در این هنگام ندایی را شنید که آقا علی بیا تو حرم. تعجب می‌کند که درب‌های حرم مطهر بسته، این چه صدایی است. باز مکرراً همان ندا به گوشش رسید. متوحشانه متوجه درب حرم محترم می‌شود. دید به مقدار آنکه یک نفر داخل شود، درب حرم باز است.

پس داخل حرم مطهر می‌شود. دید سه نفر بزرگوار مشاهده می‌شود که در قسمت شمال قبر مطهر رو به قبله ایستاده‌اند و ضریح مقدس هم نیست و کوزه آبی

با لیوان در کنار قبر مبارک می‌باشد و یک نفر از آن سه بزرگوار که در وسط قرار داشت، به اشاره فرمود پدرم موسی بن جعفر علیه السلام و فرزندم حضرت جواد علیه السلام فرمود ما عنایت که به پدرت داشتیم، به تو دادیم. عرض کرد آقا اجازه می‌فرمایید از این آب مقدرای بنوشم؟ فرمودند خیر. باز عرض می‌کند آقا اجازه بفرمایید مقداری آب بیاشامم تا سه مرتبه. پس فرمود بیاشام. مقداری آب نوشید و از حرم خارج می‌شود. رفقای هم کشیک‌ها می‌گفتند امشب زیاد عطر استعمال کردید و فرموده است که تا یک هفته معطر بودم و رفع جمیع ابتلائات و مرضم شد. خداوند جمیع مرضی را شفا عنایت فرماید. لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

۴. حضرت ثقة‌الاعلام حجت‌الاسلام و المسلمین جناب حاج آقا رضا علما - سلمه‌الله - که از فضیلتی حوزه علمیه قم می‌باشند، می‌فرمایند که یک نفر از سادات محترم قم که معروف به هجبر عارفی بود، در دو سال قبل از مرحوم شدن مرحوم مغفور آیت‌الله حائری یزدی - رضوان‌الله‌علیه - مؤسس حوزه علمیه قم، سید مرقوم مریض می‌شود به مرض ضعف اعصاب؛ به نوعی که اطبای قم از معاجله عاجز می‌شوند. پس سید هجبر را به حرم محترم بضعة احمدیه آوردند جهت استشفای صبح روز دیگر که درب حرم مطهر را گشودند، ایشان را در کمال صحت و سلامتی دیدند و سید نام برده حرکت کرد و رفت در منزل مرحوم حاج سید حسین آقای علوی بزّاز که از تجار معروف قم بوده و نامه‌ای را به ایشان داد و سرگذشت و بیتوته او را در حرم محترم از او خواستند، فرمود که من از ضعف و ناتوانی از خود بی‌خود بودم تا ثلث آخر شب که دیدم مخدره محجّبه‌ای در کمال عفت و عصمت تشریف آوردند به بالینم و از زیر چادر قطعه پنبه‌ای را خارج و به هر عضو از اعضا می‌کشید، درد ساکت می‌شد. بعد فرمودند که تو باذن‌الله خوب شدی و این نامه را به آقای حاج سید حسین آقای علوی برسان.

نزدیک صبح خود را سالم دیدم و نامه مرحمتی را هم دیدم در دست دارم. بسیار مسرور و خشنود شدم و طبق دستور و امر نامه را هم به صاحبش

رسانیدم. به فاصله کمی این خبر منتشر و سرتاسر شهر قم را فراگرفت. مرحوم آیت الله حائری -رحمة الله علیه- به منزل آقای حاج سید حسین آقا تشریف بردند و از چگونگی قضیه تحقیق فرمودند. از جمله فرمودند که در نامه چه چیز درج بود؟ عرض کردند نمی توانم اظهار کنم و مأمور به اظهار نیستم. ما به درگاه جلالت به پناه آمده ایم شرمساریم و پی عذرگناه آمده ایم

۵. حجت الاسلام و ثقة الاعلام فاضل محترم آقای حاجی میرزا تقی زرگر تبریزی - سلمه الله تعالی - می فرماید که فرزند برومند مرحوم حاج سید مهدی انگجی ساکن تهران که از مستخدمین اداره فرهنگ مرکز می باشد، فرمودند که من سالها بود که مبتلا به رعاف بودم؛ به نوعی که در موقع جریان خون از دماغم چند عدد چادر زنانه را ملوث می کردم و بسیار خطرناک بود و سالی یک مرتبه باید به وسیله برق بسوزانم که جلوگیری از جریان خون بشود تا آنکه سالی با پدرم از تهران عازم قم شدیم. در بین راه خون از بینی من جاری گردید. خود را به قم رسانیدیم، وارد شدیم به منزل آقای بادامچی و در قم وسیله برق نبود.

به فکر مراجعت به تهران بودیم که در این هنگام مرحوم مغفور آیت الله حجت -رضوان الله علیه- به دیدن پدرم تشریف آوردند. پس از ورود متوجه حقیر شدند که با آن حال دست به گریبان بودم. فرمودند چه شده؟ موضوع را به عرض رسانیدیم. فوراً امر فرمودند که حرکت کن و برو در خدمت بانوی معظمه مکرمه فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر -سلام الله علیها- و موضوع را به عرض برسان، طبق فرموده آن مرحوم حرکت نموده و خود را به دربار گهربار حضرت معصومه - سلام الله علیها - رسانیده و اظهار درد خود را به طیبه حقیقی نمودم. از آن ساعت تاکنون که متجاوز از سی سال است، دیگر آن مرض عود نکرد.

با چنین گنج که شد خازن او روح الامین به گدایی به در خانه شاه آمده ایم

۶. حجت الاسلام مرحوم آمیرزا رضا نجل مرحوم مغفور آیت‌الله آقای حاج میرزا صادق تبریزی رحمته‌الله که در چندی قبل مرحوم شد، فرمودند یک وقت در همین شهر قم کاملاً در ضیق معیشت و فشار غریبی واقع شدم، در این حال، چند مهمان محترم هم رسید و راه چاره به کلی بر من مسدود شد. به هر کیفیت بود، خود را بر آستانه محترمه بی بی حضرت معصومه - سلام الله علیها - رسانیدم. پس از زیارت متوسلاً عرضه داشتم ای دختر باب الحوائج! ما پناهنده به شما شده‌ایم و مهمان شما می‌باشیم. از خود گذشته، مهمان هم دارم و روی آنکه از کسی قرض کنم، ندارم و روی رفتن به منزل هم ندارم. لذا امشب را از خدمت مرخص نخواهم شد و به طرف مسجد بالای سر رفته متفکراً و متحیراً در گوشه‌ای نشستم. در آن حال دیدم خانمی موقره و مجلله به نزد من آمد و سلام کرد و تعبیر خوابی از من خواست، به او گفتم. دیدم مبلغی زیادت و وجه به من مرحمت کرد که علاوه بر آن شب مدتی هم کافی بود و من را اداره کرد.

(وَ قَوْلُكُمْ حَكْمٌ وَ حَتْمٌ).

۷. جناب مستطاب عمدة الاعزّه آقای حاج آقا مهدی صاحب مقبره اعلم السلطنه که بین صحن جدید و عتیق است، می‌فرماید که من در چندی قبل مبتلا شدم به ضعف چشم و مراجعه کردم به اطبا، فرمودند چشم شما آب آورده، باید برسد تا میل بزینیم. می‌گوید من در موقعی که مشرف می‌شوم، مختصری از گرد و غبار پای ضریح مطهر را به چشمانم می‌کشم. این عمل باعث شد که ضعف چشمم برطرف گردید و فعلاً بدون عینک قرآن و مفاتیح الجنان را می‌خوانم.

تشنگانیم و در این بادیه دشت فراق بر لب افتاده زبان بر سر چاه آمده‌ایم

۸. ایضاً جناب مستطاب آقای حاج آقا تقی کمالی - سلمه الله - می‌فرمایند که در همان اوان در زمانی که به عنوان تحصن شب و روز را در آستانه مقدسه به سر می‌بردم، یک نفر از اهالی بندر پهلوی به نام آقای محمد دختری دارد فالج، جهت

استشفای آورد به قم و در بیرون صحن خانه زواری بود متعلق به آقای مدیر دفتر آستانه که زوار محترم غالباً در آن خانه وارد می شدند. آقای محمد هم در همان خانه منزل می کند. روزی خدمت آقای کمالی می رسد و عرض می کند دیگر چاره ندارم؛ زیرا که به جمیع دکترها که در رشت بود، مراجعه کردم و نتیجه نگرفتم. اکنون به خدمت این دکتر حقیقی آمدم و امید مرحمتی دارم و از شما هم تقاضا دارم وسیله ای فراهم سازید که این دختر علیل یک شب در این حرم محترم بماند. شاید مورد توجه واقع شود، و وجهی هم تقدیم می کند که آقای کمالی در موقع مناجات دعایی بفرمایند.

اولاً، آقای حاج کمالی آن وجه را قبول نفرمود و ثانیاً، اجازه فرمودند دختر مفلوج را که قدرت بدنی نداشت وارد به حرم نمایند. دختر موصوف را داخل حرم محترم نمودند و در پای ضریح مکان دادند، و جناب آقای کمالی می فرمایند قبل از مناجات دختر با حال تضرع و زاری در کنار ضریح مشاهده می شد، ولیکن پس از خاتمه مناجات دختر فالج دیده نشد. آقای حاج کمالی به جانب خانه و منزل پدر دختر می رود نزدیک حجره که می رسد، دید دختر در کنار پدر آرمیده و اعضای مفلوج آن در تحت قدرت و اختیار او می باشد و دختر اظهار می کند که بی بی - سلام الله علیها - تشریف آورد و دست من را گرفت و فرمود برخیز. من حرکت کردم، دیدم هیچ گونه عیبی ندارم و اعضا و جوارحم در تحت فرمان و اختیارم می باشد. از ترس مردم که مبادا لباسم را پاره کنند و در حضور حضرت علیه السلام بی ادبی و بی احترامی می شود، با عجله از حرم محترم خارج شدم و خود را به منزل رسانیدم و قضیه را به مرحوم حاجی سید محمدباقر متولی - رحمه الله علیه - می رسانند.

آن مرحوم دختر و پدرش را می طلبد و جریان را از دختر استماع فرموده و حالت تأثر عجیبی به آن مرحوم و حضار رخ می دهد و احسانی هم قابل به دختر مرحمت می فرمایند و دختر صحیحاً و سالمأ به محل خود مراجعت می کند.

درگذر از جرم که خواهنده ایم چاره ما ساز که پناهنده ایم
شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش که بدین فضل و کرم نام کرامات بریم

۹. فاضل معاصر جناب مستطاب حجت الاسلام و ثقة الاعلام واعظ محترم آقای حاج آقا حسن امامی که افتخار خدمت آستانه مقدسه را هم دارند، با خط شیوای خود مرقوم فرمودند و مرحمت کردند؛ به این شرح که در یوم پنج‌شنبه دهم شهر رجب سنه ۱۳۸۵ دختری به نام ملیحه سیزده ساله از اهل آب روشن آستارای رشت به اتفاق پدر و مادرش به قم آمدند؛ در حالتی که دختر مرقومه در نتیجه مرض دچار عارضه لالی شده است و قوه ناطقه خود را به کلی از دست داده است و با مراجعه به اطبا و دکترها معالجه نشده و مایوس می‌شود. با همان حال یأس جهت استشفای و رفع مرض پناهنده به کنار قبر مطهر حضرت معصومه - سلام الله علیها - شدند.

در شب جمعه یازدهم ماه رجب و روز جمعه تا شب شنبه دوازدهم در کنار ضریح مطهر نشسته، گاهی در حال گریه و گاه با زبان بی‌زبانی مشغول راز و نیاز بود که یک مرتبه جمیع چراغ‌های حرم خاموش گردید. در همان حال، دختر لال مورد عنایت بی‌منت‌های حضرت معصومه - سلام الله علیها - قرار می‌گیرد و صیحه عجیبی کشید که خدام و زائرین شنیدند و متوجه گردیدند و جمعیت هجوم آوردند که لباس‌های دختر را جهت تبرک ببرند. خدام دختر را به کشیک‌خانه بردند با پدر و مادر، نگاه‌داری کردند تا ساعت یازده که جمعیت متفرق شدند، از کیفیت جویا شدند. دختر گفت در همان وقت خاموشی چراغ‌ها چنان روشنایی و نوری دیدم که در تمام عمر مثل آن را ندیده بودم و حضرت را دیدم که فرمود تو خوب شدی و دیگر می‌توانی سخن بگویی و حرف بزنی. من نعره و فریادی زدم و دیدم زبانم باز شده است. پس از تفرقه جمعیت دختر را به منزل خود رسانیدند، در مسافر‌خانه نزدیک صحن مقدس، و صبح آن شب دختر و پدر و مادر حرکت کردند به جانب مشهد مقدس.

وَ سَجَّيْتُمْ الْكَرَّمَ

گدای کوی شماییم و حاجتی داریم روا مدار که محروم از آستان برویم

۱۰. جناب آقای آشیخ محمد مسعودی - سَلَّمَهُ اللهُ - که از خدام محترم آستانه مقدسه حضرت معصومه - سلام الله علیها - می باشد، می فرماید مردی ترک که در محل خود حجره بزازی داشته و حجره او با اجناسش طعمه حریق واقع شده، در نتیجه این، بیچاره دچار عارضه لالی می شود و آنچه معالجه می کند، نتیجه ای گرفته نمی شود. در اواخر ماه رمضان یک هزار و سیصد و چهل قمری خود را به قم رسانیده و در کنار ضریح مطهر بنت موسی بن جعفر - علیها سلام الله - قرار گرفت و در همان شب ساعت ده مورد لطف و عنایت قرار گرفت و زبانش گشوده شد و صحیحاً و سالمأً به جهت وطن خود حرکت کرد. رخت خود را نتوان برد سلامت به کنار کاندر این بحر فنا غرق گناه آمده ایم

۱۱. نیز جناب آقای حاج آقا مهدی سابق الذکر می فرمایند که در چهار پنج سال قبل یک نفر از تجار محترم تبریز معروف به خیابانی از کمر به پایین فالج می شود. دکترهای تبریز از معالجه او عاجز می شوند. به تهران آمده، مشغول معالجه می شود تا وقتی که جواب یأس می شنود، اظهار می دارد که من را برسانید به قم تا زیارتی بکنم. به وسیله ماشین سواری وارد قم شدند درب صحن مقدس با دو نفر نوکر. گفت من را ببرید حمام. بردند در حمام آستانه. پس از آنکه از حمام خارج شد، دو نفر نوکرهای او زیر بغلش را گرفته، او را آوردند پای ضریح مطهر. عده زیادی هم از اعراب ناظر بودند که این مرد بیچاره چگونه تضرع و زاری می کرد. هنوز روز به آخر نرسیده بود که از جای خود حرکت نموده؛ بدون عیب، و اتفاقاً باز اعراب حاضر و ناظر بودند. آمد درب صحن، خدام محترم خواستند ایشان را ببرند به دارالتولیه. فرمود من بروم لباسم را عوض کنم و مقداری پول هم بردارم که بین شما تقسیم کنم و رفت و دیگر دیده نشد، می فرمایند این کرامت در روزنامه هم درج گردید.

۱۲. (إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدَنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ).

نیز آقای حاج آقا مهدی مذکور می فرماید یک نفر مرد از دهات خلیجستان قم دچار مرض سل می شود. به طبای قم مراجعه می کند، نتیجه ای نگرفته به تهران می رود و

مشغول معالجه می‌شود تا وقتی که آنچه داشته، خرج معالجه می‌کند فایده نکرده، مایوساً به وطن برگشت. اهل وطن به او اظهار می‌دارند تو دیگر در ده چیزی نداری و به علاوه مرض مسری هم داری. چرا نمی‌روی؟ ناچار از ده خارج تا وارد قم می‌شود. در صحن جدید در ایوان مقبره آقای آسید مرتضی رضوی که واقع در قسمت جنوب صحن نو می‌باشد، دل از همه کس بریده و به حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بسته، می‌خوابد. پس از بیداری ابداً الم و دردی ندارد.

۱۳. غیر تقصیر نداریم به درگاه تو هیچ / عفو فرمای که با ناله و آه آمده‌ایم.
جناب مستطاب اجل آقای حاجی آقا تقی کمالی - سلمة الله - که از خدام محترم آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - می‌باشد، می‌فرماید در تاریخ ۲۴ قوس یک‌هزار و سیصد و دو که در آستانه مقدسه متحصن بودم و پناهنده به این بانوی معظمه بودم، در یکی از حجرات فوقانی صحن نو منزل داشتم و روزگاری به تلخی و سختی می‌گذرانیدم. کاملاً تحت فشار ضیق معیشت قرار گرفتم و شب و روز را به وسیله قرض از کسبه‌های اطراف صحن می‌گذرانیدم تا یک روز صبح پس از ادای فریضه مشرف شدم خدمت بی‌بی علیها السلام و وضع خود را به عرض رسانیدم. در این حین دیدم کیسه پولی روی دامانم قرار گرفت. مدتی به حال وقفه باقی ماندم. با خود خیال می‌کردم شاید از زوار محترم است، رد کنم به صاحبش. دیدم خبری نیست. معلوم شد مرحمتی خانم است. سپس حرکت نموده و به حجره مرقومه خود آمده، کیسه را گشودم، دیدم مبلغ چهار تومان که عبارت از چهل ریال باشد، وجه در جوف کیسه است.
اول قروض خود را پرداختم و از دیون راحت شدم و مدت چهارده ماه تمام هم خرج می‌کردم و تمام نمی‌شد تا آنکه روزی حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین آقای حرم پناهی نجل محترم مرحوم مغفور آقای آقا حسن مجتهد - رحمة الله علیه - تشریف آوردند و از وضع معیشت من جويا شدند. من موضوع را اظهار کردم. همان ایام به آن عطیه خاتمه داده شد.

چاره ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی به که رو آوریم

۱۴. روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۲۶ خرداد ماه ۱۳۴۸، شماره ۱۲۹۱۵، تحت عنوان «پیاده از تهران به قم، کامران اعتصامی» [می نویسد]: این جوان مریض می شود، نذر می کند اگر بهتر شد، پیاده از تهران تا قم برود، و شفا داده شد و پیاده به قم آمد و به زیارت حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - نایل گردید. آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس مهمان طلب

۱۵. جناب آقای حاجی آقا مهدی سابق الذکر صاحب مقبره مرحوم اعلم السلطنه فرمودند که مرحوم ملا غلامحسین جد آقای مسعودی که بسیار مرد متدین و با اخلاصی بوده و عائله زیادی هم داشته است، تحت فشار ضیق معیشت و بی زغالی و بی لباسی قرار می گیرد و هوا هم در کمال برودت و سردی بوده است و مفتخر به خدمت هم بوده است. می رود در خدمت بی بی - سلام الله علیها - و عرض می کند ای بی بی من لباس و زغال و خرجی لازم دارم و می آید در ایوان صحن نو در گوشه ای در آفتاب می نشیند.

در همان حین یک نفر وارد و از جناب ملا تقاضای قرائت یک زیارتنامه می کند. پس از خواندن زیارت بلافاصله یک پوستین نو عالی به ملا می دهد. به علاوه، مبلغ سه تومان که عبارت از سی ریال بوده باشد، می دهد که این مبلغ در آن زمان کفایت زغال سرتاسر زمستان او را می کند. به حضرت عرضه می دارد دو حاجت روا شد و قسمت مخارجات باقی است. آن هم در هر کشیک می رفت در قسمت بالای سر، داخل پنجره های ضریح مقدس و جهی که از این کشیک تا کشیک دیگر کفایت مخارجاتش را بکند، برداشته و می رفت.

ای در تو مقصد مقصود ما	وی رخ تو شاهد مشهود ما
یار شو ای مونس غمخوارگان	چاره کن ای چاره بیچارگان

بخش سوم

باب الف

۱. آدم بن اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعری قمی رحمته الله

از اکابر ثقات و عدول قم است و نجاشی در کتاب خود ذکر او فرموده و جدش عبدالله منسوب است به اشعریین. سباء بن یشجب بن یعرب قحطان و اشعریون منسوبند به او و ایشان قبیله بزرگی بوده‌اند و در حدود یمن به سر می‌بردند، و حضرت شیخ جمال‌الدین در خلاصه الاقوال ذکر او کرده و تصریح به عدالتش فرموده، و در کتاب ابن داوود نیز توثیقش مذکور است.^۱

۲. آدم بن عبدالله القمی رحمته الله

عده الشیخ رحمته الله فی رجاله من اصحاب الصادق علیه السلام و زاده فی رجاله البرقی و المنهج بعد عبدالله قوله ابن سعد الأشعری القمی و زاد فی الثانی قوله فالظاهر انه جد آدم بن اسحاق المتقدم و عن التعليقة ان آدم هذا والد زکریا و من بیت الاجلاء.^۲

۳. ابو عبد الملك القمی

عبد الرحمن الحجاج يقول سمعت ابا عبد الملك القمی یسأل ابا عبد الله علیه السلام فی (یب) فی باب كيفية الصلاة من ابواب الزيادات قریباً من الآخر بثلاث ورفات.^۳

۱. ابن منعل.

۲. ممقانی، ص ۲.

۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۰۱.

۴. ابراهیم بن هاشم القمی رحمته الله

پدر علی بن ابراهیم و تلمیذ یونس بن عبدالرحمان است. اصلش از کوفه است. منتقل به قم شده و اوست اول کسی که نشر داد حدیث کوفیین را به قم و ملاقات کرده حضرت رضاء علیه السلام را و حدیث او را علما حسن کالصحیح می دانند و از شیخ بهائی - علیه الرحمه - نقل شده که والدش فرموده من حیا می کنم که حدیث ابراهیم را صحیح نشمرم. و عن الرواشح و مدحهم اياه بانه اول من نشر حدیث الكوفیین بقم كلمة جامعة و كل الصید فی جوف الفراء.

و مرحوم محدث قمی - رحمه الله علیه - فرموده که در کتاب هدیه الزائرین نقل نمودم دعاهای زوایای مسجد سهله و دعای مسجد زید را از ابراهیم بن هاشم قمی که در سفر حج در کوفه حضرت خضر یا امام زمان علیه السلام را ملاقات نموده و این دعاها را فرا گرفته، و بالجمله، قال العلامة الطباطبائی فی رجاله و الاصح عندی انه ثقة صحیح الحدیث و يدل علی ذلك وجوه الخ، و بسط الکلام فی ترجمته فراجع ثمة و فی الرواشح و الصحیح الصریح عندی ان الطريق من جهته صحیح فامرہ اجل و حاله اعظم من ان يعتدل و يتوثق بمعدل او موثق غيره بل غيره يعتدل و يتوثق بتعديله و توثيقه اياه.^۱

ابن المنعل می فرماید که ابراهیم بن هاشم به شرف ملازمت حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شد. ابن داوود او را از راویان حضرت امام محمد تقی علیه السلام دانسته.^۲

۵. ابراهیم بن محمد قمی رحمته الله

از جمله عدول محدثین قم است و به شرف ملازمت حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام مشرف گشته و از آن حضرت احادیث شنیده و بعد از آن حضرت ملازمت امام مفترض الطاعة علی بن موسی الرضا علیه السلام نموده و از آن حضرت نیز احادیث

۱. تحفة الاحباب، ص ۹.

۲. ابن منعل، ص ۲۴.

استماع کرده. نجاشی و ابن داوود و علامه در خلاصه، اسم شریف او را درج نموده‌اند.^۱ قال النجاشی ثقة روی عن موسی و الرضا عليهما السلام.^۲

۶. ابراهیم بن حسین بن بابویه قمی رحمته الله

ابوالمحاسن فی المستدرک و النهایه ابی‌المحاسن ابراهیم بن حسین بن بابویه.^۳

۷. ابراهیم بن عبدالله القاری رحمته الله

از خواص حضرت امام صادق عليه السلام است.^۴

۸. ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم رحمته الله

در جلد اول بحار در فصل اول در بیان کتب المأخوذ منها و کتاب مقصد الراغب فی فضائل علی بن ابی‌طالب عليه السلام لشیخ حسین بن محمد بن الحسن و زمانه قریب من عصر الصدوق و یروی کثیراً من الاخبار عن ابراهیم بن علی بن هاشم القمی رحمته الله.^۵

۹. ابراهیم بن المفضل الاشعری القمی رحمته الله

فی رجال المیرزا ابراهیم بن المفضل بن قیس بن رمانه الاشعری مولا هم اسند عنه.^۶

۱۰. میر سید ابراهیم بن سید محمدباقر الرضوی قمی رحمته الله

از فضلا و مدققین بل النبلاء المحققین است؛ همچنانکه استفاده می‌شود از کلمات مرحوم صاحب روضات، مگر آنکه تعطیلات درسی زیاد داشته و کم صبر و حلم

۱. ابن المنعل، ص ۲۴.

۲. رجال نجاشی، ص ۶.

۳. ریاض العلماء، ص ۷.

۴. ریاض العلماء، ص ۷.

۵. ریاض العلماء، ص ۸.

۶. ریاض العلماء، ص ۸.

بوده است، و بعد از وفات مرحوم برادر خود در بلدة قرمسین که کرمانشاه باشد، از بلدة همدان منتقل به کرمانشاه می شود و مدتی در بلدة مذکوره بوده است، ولیکن تاریخ وفات و موضع دفن آن بزرگوار معلوم نگردیده است.^۱

۱۱. احمد بن ادريس قمی رحمته الله

احمد بن ادريس که از جمله ثقات و روات و فقهای اصحاب ماست و از بزرگان محدثین قم است و نسبش به اشعریین منتهی می شود و نجاشی و شیخ ابوجعفر طوسی و علامه و ابن داوود اسم شریف او را در کتب خود ایراد فرمودند و فرموده اند که به غایت بزرگ است و کثیر الحدیث و صحیح الروایة، و کتاب نوادر از تصنیفات آن حضرت است و وفات در سنه ست و ثلاثمئة بوده.^۲

۱۲. احمد بن ابراهيم بن معلى بن اسد القمى رحمته الله

۱۳. احمد بن عبدالقاهر رحمته الله

احمد بن عبدالقاهر بن احمد از افاضل قم است و بسیار فاضل بوده و ابن بابویه در فهرست خود ایراد اسم او نموده و وصفش به عدالت و فضل کرده.^۴

۱۴. احمد بن علی رحمته الله

احمد بن علی که معروف بوده به شقران - به ضم شین - از اهل قم است و حضرت شیخ ابوجعفر او را در کتاب رجال خود آورده و تفصیل حال او را بیان نموده.^۵

۱. روضات الجنات، ص ۳۳۲.

۲. ابن منغل، ص ۳۶.

۳. ریاض العلماء، ص ۸.

۴. ابن منغل، ص ۲۹.

۵. ابن منغل ص ۲۹.

۱۵. احمد بن داود رضی الله عنه

احمد بن داود بن علی از بزرگان دین و عدول محدثین قم بوده و ادراک صحبت شریف علی بن الحسین بن بابویه فرموده و شیخ ابوجعفر طوسی و علامه و ابن داود او را در کتب دو اسم مذکور ساخته‌اند و تصریح به عدالت او کرده و نجاشی در وصف او نوشته که ثقة ثقة، و کنیه آن حضرت ابوالحسین است، قدس الله روحه.^۱

۱۶. احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله

احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص بن السائب بن مالک بن عامر الاشعری من ذخران بن عوف بن الجماهر بن الاشعر یکنی اباجعفر و اول من سكن قم من آبائه سعد بن مالک بن الاحوص و كان السائب بن مالک وفد النبی صلی الله علیه و سلم و هاجر الى الكوفة و اقام بها و ذکر بعض اصحاب النسب ان فی انساب الاشاعرة احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن هانی بن عامر بن ابی عامر الاشعری و اسمه عبید و ابو عامر له صحبة و قد روی انه لما هزم هوازن يوم حنین عقد رسول صلی الله علیه و سلم لابی عامر الاشعری علی خیل فقتل فدعا له فقال اللهم اعط عبدك عبیداً اباعمر و اجعله فی الاکبرین يوم القيامة.

قال الکشی عن نصر بن الصبّاح ما كان احمد بن محمد بن عیسی یروی عن ابن محبوب من اجل ان اصحابنا یتهمون ابن محبوب فی روایة ابی حمزة الثمالی ثم تاب و رجع عن هذا القول قال ابن نوح و ما روی احمد عن ابن المغيرة و لا عن الحسن بن خُرّزاد و ابوجعفر رضی الله عنه شیخ القمیین و وجههم و فقیههم غیر مدافع و كان ایضاً الرئيس الذي یلقى السلطان و لقی الرضا علیه السلام و له كتب و لقی اباجعفر الثانی علیه السلام و ابالحسن العسکری علیه السلام فمنها کتاب التوحید، کتاب فضل النبی صلی الله علیه و سلم کتاب المتعة، کتاب النوادر و كان غیر مبوّب فبوّبه داود بن کورة، کتاب الناسخ و المنسوخ، کتاب الاظلمة، کتاب المنسوخ، کتاب فضائل العرب. قال ابن نوح و رأیت له عند الديبلی

کتاباً فی الحج اخبرنا بکتبه الشيخ ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله و ابو عبدالله بن شاذان قالا حدثنا احمد بن محمد بن يحيى قال حدثنا سعد بن عبدالله عنه بها و قال لى ابو العباس احمد بن على بن نوح الخ.^۱

۱۷. احمد بن محمد بن عبيدالله الاشعري القمي رحمته الله

شيخ من اصحابنا ثقة روى عن ابي الحسن الثالث عليه السلام و ابنه عبيدالله بن احمد روى عنه محمد بن على بن محبوب له كتاب نوادر اخبرنا ابو عبدالله بن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد بن يحيى قال حدثنا ابي و احمد بن ادريس قالا حدثنا محمد بن على بن محبوب عن عبيدالله بن احمد عن ابيه.^۲

۱۸. احمد بن على بن الحسن بن شاذان ابو العباس الفامي رحمته الله

شيخنا الفقيه حسن المعرفة صنف كتابين لم يصنف غيرهما؛ كتاب زاد المسافر و كتاب الامالى.

اخبرنا بهما ابنه ابو الحسن، رحمهما الله تعالى.^۴

۱۹. احمد بن ابي زاهر و اسم زاهر موسى ابو جعفر الاشعري القمي رحمته الله

مولى كان وجهاً بقم و حديثه ليس بذلك النقى و كان محمد بن يحيى العطار اخص اصحابه و صنف كتباً منها البداء، كتاب النوادر، كتاب صفة الرسل و الانبياء و الصالحين، كتاب الزكاة، كتاب احاديث الشمس و القمر، كتاب الجمعة و العيدين، كتاب الجبر و التفويض، كتاب ما يفعل الناس حين ما يفقدون الامام. اجازنا ابن شاذان عن احمد بن محمد بن يحيى العطار عن ابيه عنه بجميع كتبه.^۵

۱. رجال نجاشى، ص ۶۴.

۲. رجال نجاشى، ص ۶۲.

۳. بیاع كل شیء.

۴. رجال نجاشى، ص ۶۶.

۵. رجال نجاشى، ص ۶۹.

۲۰. احمد بن محمد بن الحسين بن الحسن دوال القمی رحمته الله

از اکابر و فضلاى اصحاب است و صد کتاب تألیف نموده و تفصیل آن در کتاب شیخ نجاشی مسطور است. در سال سیصد و پنجاه وفات کرده است.^۱

۲۱. احمد بن اصفه‌ند

ابوالعباس القمی رحمته الله از جمله مفسرین است و کتاب مصابیح از مصنفات اوست و در آن کتاب جمع نموده آیاتی که در شأن اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم - نازل شده و آن حضرت ضریر گشته و شیخ ابو جعفر طوسی او را در کتاب رجال خود آورده. ابن منعل ص ۲۷. و قال نجاشی لا یعرف له الا کتاب تعبیر الرؤیا و قال قوم انه لابی جعفر الكلینی و لیس هو له.^۲

۲۲. احمد بن عبدالله بن مصقله

از ثقات محدثین قم است و نسب شریفش به اشعریین منتهی می‌شود و در خلاصه الاقوال حضرت علامه و صفش به عدالت فرموده و با آن حضرت نسخه‌ای بوده از حضرت امام معصوم محمد تقی علیه السلام و در قم به برکت آن نسخه او را و اهل بیت او را به غایت معزز و محترم می‌داشتند و نهایت تعظیم را از او می‌نمودند.^۳

۲۳. احمد بن حمزة بن الیسع بن عبدالله

از اکابر محدثین قم بوده و از ثقات روای و عدول اهل فضل و علوم است و به شرف ملازمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام رسیده و از آن حضرت احادیث شنیده و بعد از آن حضرت به شرف خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام مشرف گشته و از

۱. مجالس المؤمنین، ص ۴۳۰.

۲. رجال نجاشی، ص ۷۶.

۳. ابن منعل، ص ۲۹.

اصحاب آن حضرت بوده و حضرت شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ جمال الدین و ابن داوود ایراد اسم شریف او در کتب خود فرموده اند.^۱
و قال نجاشی رحمته الله روى ابوه عن الرضا عليه السلام ثقة ثقة له كتاب النوادر.^۲

۲۴. احمد بن محمد بن الحسن الوليد القمی رحمته الله
حکموا بصحة حديثه و هو استاد المفيد يعدّ حديثه صحيحاً لكونه من مشايخ الاجازة.^۳

۲۵. احمد بن عبيد القمی الاشعري^۴

۲۶. احمد بن محمد بن يحيى القمی رحمته الله^۵

۲۷. احمد بن الوليد القمی رحمته الله^۶

۲۸. احمد بن يعلى بن حماد القمی رحمته الله^۷
هو الذى وصى الحسن بن النضر اليه كما ذكر ذلك فى كافى فى مولد صاحب الزمان عليه السلام ما هذا لفظه على بن محمد عن سعد بن عبد الله قال ان الحسن بن النضر و ابا صدام و جماعة تكلموا بعد مضى ابي محمد عليه السلام فيما ايدى الوكلاء و ارادوا الفحص فجاء الحسن بن النظر الى ابي صدام فقال انى اريد الحج فقال له ابو صدام

۱. ابن منغل، ص ۲۷.

۲. رجال نجاشى، ص ۷۱.

۳. رياض العلماء، ص ۵۵.

۴. رياض العلماء، ص ۶۰.

۵. رياض العلماء، ص ۶۱.

۶. رياض العلماء، ص ۶۲.

۷. رياض العلماء، ص ۷۸.

أخّره هذا السنة فقال له الحسن انى افزع فى المنام و لابد من الخروج و اوصى الى احمد بن يعلى بن حماد.^۱

۲۹. احمد بن محمد بن عثمان الاشعري القمى

۳۰. احمد بن بشر البرقى القمى^۲

۳۱. احمد بن اسماعيل بن سمكه

از فضلاى اهل علم و ادب و استاد ابوالفضل بن عميد قمى بوده و پدرش از اصحاب و شاگردان احمد بن ابى عبدالله برقى بوده و از جمله كتاب‌هاى او كتاب عباسى است كه ده هزار ورق بوده كه در اخبار خلفا و دولت عباسى مستوفانوشته.^۳

۳۲. احمد بن ابى خلف الاشعري القمى

فى معانى الاخبار الصدوق فى باب ۱۸۹ حدّثنا على بن عبدالله الوراق و على بن محمد بن الحسن القزوينى قالا حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا احمد بن ابى خلف الاشعري قال سعد بن داوود عن ابى دهر عن مالك بن انس عن زيد بن اسلم عن عمر بن نافع قال كنت اكتب مصحفاً لحفصة زوجة النبى ﷺ فقالت اذا بلغت هذه الآية فاكتب حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و صلاة العصر حدّثنا على بن عبدالله الوراق و على بن محمد بن الحسن القزوينى قالا حدّثنا سعد بن عبدالله بن ابى خلف قال حدّثنا احمد بن سعد بن داوود عن ابى ذر عن مالك بن انس عن زيد بن اسلم عن القعقاع بن حكيم عن ابى يونس مولى عايشة زوجة النبى ﷺ قال امرتنى عايشة ان اكتب لها مصحفاً

۱. رياض العلماء، ص ۷۸.

۲. رياض العلماء، ص ۴۴.

۳. تحفة الاحباب، ص ۱۰.

و قالت اذا بلغت هذه الآية فاكتب حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا قانتين ثم قالت عايشة سمعتها والله من رسول الله ﷺ.
قال مصنف هذا الكتاب فهذه الاخبار حجة لنا على المخالفين. و الظاهر انه عم لسعد بن عبدالله بن ابي خلف الاشعري القمي.^١

٣٣. احمد بن علي القمي رحمته الله

عالم ورع فاضل قال منتجب الدين انه قمي.^٢

٣٤. احمد بن اسحاق بن مصقله

نقل از بحار جلد ١٢ نقلاً من عيون المعجزات عن احمد بن اسحاق بن مصقلة قال «دخلت على ابي محمد عليه السلام فقال لي يا احمد ما كان حالكم فيما كان الناس فيه من شك و الارتياح قلت لما ورد الكتاب بخبر مولد سيدنا عليه السلام لم يبق منا رجل و لا امرأة و غلام بلغ و فهم الا قال بالحق قال عليه السلام اما علمتم ان الارض لا تخلو من حجة الله تعالى ثم امر ابو محمد عليه السلام والدته بالحج في سنة تسع و خمسين و مئتين و عرفها ما يناله في سنة ستين ثم سلم الاسم الاعظم و المواريت و السلاح الى القائم صاحب عليه السلام و خرجت ام ابي محمد عليه السلام الى مكة و قبض في شهر ربيع الآخرة سنة ستين و مئتين و دفين بسر من رأى الى جانب ابيه - صلوات الله عليهما - و كان مولده الى وقت مضيئه تسع و عشرون سنة.» انتهى.^٣

و في المجلد ١٣ بحار ذكر بعض اصحابنا في كتاب الاوصياء و هو كتاب معتمد رواه الحسن بن جعفر الحميري و مؤلفه علي بن محمد بن زياد الصيمري و كانت له مكاتبات الى هادي و العسكري عليه السلام و جوابها اليه و هو ثقة معتمد عليه فقال ما هذا لفظه:

١. رياض العلماء، ص ١٧.

٢. رياض العلماء، ص ٤٨.

٣. رياض العلماء، ص ٢١.

و حدثني ابو جعفر القمي ابن اخي احمد بن اسحاق بن مصقلة انه كان بقم منجم يهودي موصوف بالحذق بالحساب فاحضره احمد بن اسحاق وقال له مولود في وقت كذا وكذا فخذ الطالع و اعمل له ميلاداً قال فآخذ الطالع و نظرت فيه و عملت عملاً له و قال لاحمد بن اسحاق لست ارى النجوم تدلني فيما يوجب الحساب ان هذا المولود لك و لا يكون مثل هذا المولود الا نبياً او وصي نبي و ان النظر ليدل على انه يملك الدنيا شرقاً و غرباً و براً و بحراً و سهلاً و جبلاً حتى لا يبقى على وجه الارض احد الا دان بدينه و قال بولايته^١.

٣٥. احمد بن بندار في المجلد الثالث عشر من البحار

باسقاط السند حتى موسى بن القاسم عن علي بن جعفر عن اخيه موسى عليه السلام قال «سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله عز و جل ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ قل ارايتم ان غاب عنكم امامكم فمن ياتيكم بامام جديد»^٢

٣٦. احمد بن جعفر القمي رحمته الله

في رجال الميرزا احمد بن جعفر بن سفيان البزوفري يكنى ابا علي، ابن عم ابي عبد الله و روى عنه تلعبري و سمع منه سنة خمس و ستين و ثلاثمئة و له منه اجازة و كان يروى عن ابي يعلى الاشعري اخبرنا عنه محمد بن محمد بن نعمان و الحسين بن عبيد الله^٣.

٣٧. احمد بن الحسين القمي رحمته الله

في رجال ميرزا احمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران مولى علي بن الحسين عليه السلام ابو جعفر الاهوازي الملقب برندان روى عن جميع شيوخ ابيه الا

١. رياض العلماء، ص ٣٠.

٢. رياض العلماء، ص ٣٣.

٣. رياض العلماء، ص ٣٨.

حماد بن عیسی فیما زعم اصحابنا القمییون و ذکروا انه غالٍ و حدیثه یعرف و ینکر، وله كتب منها كتاب احتجاج و كتاب الانبياء و كتاب المثالب.^۱

۳۸. احمد بن الحسين بن احمد بن محمد القمي رحمته الله
صالح ثقة حافظٌ لاحاديث.^۲

۳۹. احمد بن حمزة بن عمران بن عبدالله القمي رحمته الله
كان معتمداً.^۳

۴۰. احمد بن علي بن ابان القمي رحمته الله
فی جامع الاخبار محمد بن احمد بن داوود عن سلامة بن محمد قال اخبرنا احمد بن علي بن ابان القمي عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علي الوشاء عن الرضا عليه السلام قال سألتُهُ عن زيارة قبر ابي الحسن عليه السلام هي مثل زيارة قبر الحسين عليه السلام قال نَعَمْ.^۴

۴۱. احمد بن خزرج القمي رحمته الله
فی المجلد الرابع عشر من البحار عن احمد بن خزرج بن سعد عن اخيه موسى بن خزرج قال قال لي ابو الحسن الرضا عليه السلام أتعرفُ موضعاً يُقال له ورادهار قلتُ نعم و لي فيها ضيعتان فقال الزمه و تمسكْ به قال ثلاث مراتٍ نعمَ الموضعُ ورادهار.^۵

۴۲. احمد بن علي ماجيلويه القمي رحمته الله
احمد بن علي ماجيلويه القمي يكون اخاً لمحمد بن علي ماجيلويه القمي.^۶

۱. رياض العلماء، ص ۳۸.

۲. رياض العلماء، ص ۴۰.

۳. رياض العلماء، ص ۴۰.

۴. رياض العلماء، ص ۴۷.

۵. رياض العلماء، ص ۴۲.

۶. رياض العلماء، ص ۵۱.

۴۳. احمد بن عیسیٰ الاشعری القمی رحمه الله

فی فهرست رجال شیخ، رحمه الله تعالی^۱.

۴۴. احمد بن عیسیٰ البرّاز القمی رحمه الله

وهو الذی وقع فی سلسله سند هذا الحدیث الشریف كما فی البحار عن سهل عن احمد بن عیسیٰ البرّاز القمی عن ابی اسحاق العلاف النیشابوری عن واسط بن سلیمان عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال للجنّة ثمانیة ابوابٍ و لاهلِ قم واحدٌ منها فَطوبی لهُم ثمّ طوبی لهُم^۲.

۴۵. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی رحمه الله

یروی عنه الصدوق رحمه الله مترضیا و یكثر من الروایة عنه و لسان المیزان احمد بن علی بن ابراهیم الجلیل القدر القمی رحمه الله ابو علی نزیل الرّی ذکره ابن بابویه فی تاریخ الرّی و قال سمع اباه و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری و احمد بن ادریس و غیرهم.

و كان من شیوخ الشیعة روى عنه ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه و غیره. انتهى^۳.

۴۶. احمد بن اسحاق اشعری قمی رحمه الله

ثقة جلیل القدر از حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام روایت کرده و شیخ قمیین بوده و از خواص حضرت عسکری علیه السلام و وافدین به خدمت آن حضرت بوده و از حضرت صاحب الزمان علیه السلام روایت کرده، بلکه از وکلا و سفرا و ابواب و معروفین است و خدمت حضرت جواد را درک نموده و از حسین بن روح اجازه حج خواست، اجازه فرمود و جامه ای فرستاد جهت احمد و به حج مشرف شد و در

۱. ریاض العلماء، ص ۵۱.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۱.

۳. کنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۴.

مراجعت در حلوان که معروف به پل ذهاب است، از دنیا رفت و در همان جا هم مدفون گردید و بقعه مختصری هم دارد.^۱

۴۷. احمد بن مالک القمی رحمته اللہ علیہ

هو الذی وقع فی سلسلة سند هذا الحدیث الشریف فی کمال الدین الصدوق رحمته اللہ علیہ حدثنا ابی رحمته اللہ علیہ قال حدثنا الحسن بن احمد المالکی عن ابیه عن ابراهیم بن ابی محمود قال «قال الرضا عليه السلام نحن حجج الله فی خلقه و خلفائه فی عبادته و امنائه علی سره نحن کلمة التقوی و العروة الوثقی و نحن شهداء الله و اعلامه فی بریته بنا یمسک الله السماوات و الارض ان تزولا و بنا ینزل الغیث و تنتشر الرحمة و لا تخلو الارض من قائم منا ظاهر - اوخاف غائب - و خلت يوماً بغير حجة لما جت باهلها كما یموج البحر باهله و یقال له المالکی لأنه ینسب الی مالک بن احوص الاشعری القمی رحمته اللہ علیہ»^۲

۴۸. احمد بن متیل القمی رحمته اللہ علیہ

۴۹. احمد بن محمد بن ابراهیم القمی رحمته اللہ علیہ

ذکره علامة ظاهراً هو ابن ابراهیم بن المعلی بن اسد.^۳

۵۰. احمد بن محمد بن احمد القمی رحمته اللہ علیہ

شاهد عدل.^۴

۵۱. احمد بن محمد بن ابی صهبان القمی رحمته اللہ علیہ

احمد بن محمد بن اسحاق لعله ابن محمد الذی یكون اخاً لاحمد بن اسحاق القمی.^۵

۱. منتخب التواریخ، ص ۳۳۷.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۲.

۳. ریاض العلماء، ص ۵۳.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۳.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۴.

۵۲. احمد بن محمد بن بطة القمی رحمته الله

ظاهراً ان هذا الرجل اعنى احمد بن محمد بن بطة صاحب الترجمة يكون ابناً لمحمد بن جعفر بن احمد بطة القمی الذي كان في قم المباركة عظیم المنزلة و قد يقال ابن بطة باسقاط الواسطة.^۱

۵۳. احمد بن محمد بن خالد البرقی

شیخ اجل اقدم از ثقات علما و اصحاب امامیه، صاحب کتاب محاسن، معروف است و ساکن بوده در برقه‌رود قم؛ ظاهراً رودخانه بیرقون قم است، و چون از ضعفاً روایت می‌کرد و بر مراسیل اعتماد داشت، قمیین طعن در او نمودند.

و شیخ ثقه جلیل ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی که شیخ و رئیس و فقیه قم بود، او را از قم بیرون کرد، لکن بعد از آن او را به قم برگردانید و از او معذرت خواست و در سنه ۲۷۴ وفات کرد. احمد بن عیسی با سر و پای برهنه تشییع جنازه او نمود. قبر شریفش ظاهراً در دارالایمان قم است، لکن معلوم نیست؛ چنان‌که قبور مبارکه جمله‌ای از محدثین و علمای شیعه که در قم مدفونند، در زمان ما معلوم نیست. علامه مجلسی رحمته الله در مزار البحار می‌فرماید و قبرستان قم مملو است از افاضل و محدثین و تعظیم و اکرام ایشان مانند گرامی داشتن ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - است. انتهى.

و مرحوم محدث قمی - رضوان الله علیه - فرموده در کتاب هدیه الزائرین به قبور بعضی از ایشان اشاره کردم و از برای شیخ برقی حکایتی است نافع که آیت الله علامه آن را نقل کرده و شیخ مرحوم در دارالسلام و کلمه طیبه آن را ایراد کرده و من نقل می‌کنم آن را در اینجا از کلمه طیبه. فرموده آیت الله علامه حلی در منهاج الکرامه نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی رحمته الله صاحب کتاب محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری را که گفت: من

فرود آمدم در ری و مهمان ابوالحسن مادرانی منشی کوتکین بودم و برای من در نزد او وظیفه‌ای بود هر سال که آن را از مالیات قریه‌ای که در کاشان داشتم، محسوب می‌کردم. پس از من مطالبه مالیات کردند و او به جهت پاره‌ای از کارها از من غفلت کرده بود.

پس در روزی که در سختی و اضطراب و اندوه بودم که داخل شد بر من شیخی عقیف که سست شده بود از بس که خون از او رفته بود و او مرده‌ای بود در صورت زنده‌ها. پس گفت ای ابو عبدالله جمع کرده میان من و تو را عصمت دین و موالات ائمه طاهریین علیهم‌السلام. پس برخیز برای من در این ایام به جهت رضای خداوند و سادات ما. پس به او گفتم درد تو چیست؟ گفت در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم به سلطان در امر کوتکین. پس حلال کردند به این سبب مال و خون مرا. پس او را وعده دادم که حاجت تو را برمی‌آورم و او رفت و پس از رفتن او من اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو با هم، برآورده نمی‌شود و اگر خواهش کنم حاجت او را، حاجت مرا برنخواهد آورد.

پس در همان ساعت برخاستم و رفتم به خزانه کتب خودم، پس یافتم حدیثی را که روایت کرده بودم آن را از جناب صادق علیه‌السلام و آن این است که هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن، خداوند مقدر می‌کند انجام آن را بر دست او و برمی‌آورد هر حاجتی که خود دارد. پس همان ساعت برخاستم و برآستر خود سوار شدم و آمدم بر در خانه ابوالحسن مادرانی. پس مرا بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند. پس متفق شدند بر داخل شدن من. پس داخل شدم و یافتم او را که نشسته بر چهار بالش خود و تکیه کرده بود بر مسند ملوکانه و بر دست او چوبی بود. پس سلام کردم بر او جوابم را داد. پس اشاره کرد بنشین. پس خداوند جاری کرد بر زبان من این آیه را که به آواز بلند آن را خواندم: ﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾.

اصل مضمون آیه شریفه: بجوی در آنچه خدای به تو داده، از مال و جوارح و جاه دار آخرت را و هر نعمتی به تو داده‌اند از داخلی و خارجی و باطنی و ظاهری،

در راه خیر صرف کن و آخرت را آباد نما و فراموش مکن قسمت و حظ خود را از دنیا، از صحت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی، حظی از دنیا نبردی و فراموش کردی که چه به تو دادند و برای چه دادند و نفع آنها برای تو چیست و در کجا خواهد بود و نیکی کن؛ چنان‌که خداوند به تو نیکی کرده که آنچه را محتاجی، بدون سؤال بلکه بی‌استحقاق، بدون منت و اذیت به نحوی که ندانی، داده و می‌دهد. تو نیز به دیگران بده و طلب مکن فساد را در زمین که نشود مگر به فساد و تباه کردن زمین بدن خود به معاصی و انداختن آن از قابلیت آنچه از او خواستند. پس آن سریان کند در زمین به بردن برکت از آب و گیاه و غیره - چنان‌که در باب سیم اشاره به آن شده - (در باب سیم کتاب کلمه طیبه). به درستی که خدا دوست ندارد فساد کنندگان را.

پس ابو الحسن گفت خداوند مستدام کند اکرام تو را ای ابو عبدالله! تفضل کردی به ما به اموالی که قرار می‌دهم آن را قیمت برای دار آخرت ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾. اشاره است به معاش و جامه و لباس پاکیزه؛ یعنی این دو فقره آیه را که خواندی، به جهت ترغیب به دادن آنهاست ﴿وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ﴾ الخ، مقدمه حاجتی و اسباب انجاح اوست. پس ذکر کن آن را با روی گشاده به تانی و آرامی. گفتم فلان را در حقش چنین و چنان گفتند. گفت آیا او از شیعیان است که می‌شناسی او را؟ گفتم آری. پس چوبی که در دست داشت، انداخت و از کرسی فرود آمد، پس اشاره کرد به سوی غلام خود و گفت بیار آن دفتر را. پس دفتری آورد که در آن ثبت بود مال آن مرد و آن مالی بود بی حساب. پس امر کرد که رد کردند و امر کرد برای او خلعتی و استری و برگردانید او را به سوی اهلس معزز و مکرم. پس گفت ای ابو عبدالله! کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا به سبب او. پس پاره کرد از جانب خود رقعته‌ای بدون خواهش من و نوشت در او بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُطَلَّقُ لَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَشْرَةَ آلَافٍ دَرَاهِمٍ وَ ذَلِكَ مِنْ خَزَائِجِ ضَيْعَتِهِ بِقَاشَانَ، داده شود به احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعه او به کاشان؛ یعنی از آن بابت حساب شود.

پس اندکی صبر کرد و گفت ای ابو عبدالله! خداوند تو را پاداش نیک دهد از جانب من. به تحقیق که تدارک کردی کار مرا به سبب او و تلافی کردی حال مرا به جهت او؛ یعنی اصلاح کردی خرابی کار من را که به جهت ظلم به او پیدا شده بود. پس از جانب خود رقعه دیگری پاره کرد و نوشت در او:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَطْلُقُ لِأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَشْرَةَ أَلْفِ دَرْهَمٍ وَ ذَلِكَ لِأَهْتِدَائِهِ الصَّيْعَةَ وَ لِلْغَارِفَةِ إِلَيْنَا. حاصل آن: ده هزار درهم دیگر به او دهند؛ چون ما را دلالت کرد به خیر و نیکویی. احمد گفت من قصد کردم ببوسم دست او را، گفت ای ابو عبدالله! کار مرا مشوب مکن، والله اگر دست مرا ببوسی، من پای تو را می بوسم، این کم بود؛ چون متمسک است به حبل آل محمد ﷺ.^۱

۵۴. احمد بن مهدی النراقی

عالم عابد فقیه نبیه شاعر ادیب سراج و هاج و بحر عجاج فحل الفحول و فخر اهل المعقول و المنقول العالم الربانی الذی یکفی فی حقه ان یقال انه استاد الشیخ الانصاری و از برای اوست کتب جلیله نافعہ مانند مستند در فقه و عوائد الایام و شرح تجرید و اساس الاحکام و مناهج الوصول الی علم الاصول و مفتاح الاحکام، و معراج السعادة را مرحوم محدث قمی رحمته الله مختصر فرموده، مسماء به مقامات علیه فی مراتب السعادة الانسانیة. وفات کرد - رحمة الله علیه - در حدود سنه ۱۲۴۴ در نراق به وبای عام و نعشش را حمل کردند به نجف اشرف و در صحن مطهر در پشت سر شاه ولایت - صلوات الله علیه - به خاک رفت.

حکایت فرموده صاحب روضات از بعضی فضلا که از جمله کرامات جنازه مقدسه آنکه ملاقات کرد در بعض از منازل راه کربلا و نجف جنازه آن مرحوم را که در مکانی گذارده بودند و در اطراف آن قراء مشغول تلاوت قرآن کریم بودند و من متوحش بودم که در اثر گرمی هوا جنازه بوی کریه ای بردارد. پس نشستم نزدیک

جنازه شریف، دیدم بوی خوشی از او ساطع است، مثل بوی مشک، و ندیدم در آن بدن شریف تغییری اصلاً تا وقتی که وارد شد در جوار مولای دنیا و آخرت امیرالمؤمنین علیه السلام و این معنی از جمله خوارق عادت بوده است. بلی ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾^۱ و فرزند آن مرحوم مثل عالم جلیل و فاضل نبیل المولی محمد توفی به کاشان سنه ۱۲۹۷ و همچنین فرزند دیگر او نصیرالدین له مصنفات منها شرح الکافی، الخ.^۲

۵۵. ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری

ثقة له كتاب و ابو جریر القمی هو زکریا بن ادریس هذا و كان وجهاً يروى عن الرضا عليه السلام له كتاب اخبرناه ابوالحسن علي بن احمد بن طاهر الاشعري قال حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا العباس بن معروف قال حدثنا محمد بن الحسن ابن ابي خالد المعروف بشنبولة قال حدثنا ادریس بكتابه.^۳

۵۶. ادریس بن عیسی الاشعری القمی

دخل علی مولانا ابي الحسن الرضا عليه السلام و روى عنه حديثاً واحداً ثقة.^۴
ادریس القمی یکنی ابا القاسم.^۵

۵۷. ادریس بن عبدالله القمی رضی الله عنه

من اصحاب حضرة الصادق عليه السلام اخوه عبدالملك في تهذيب في باب الدعاء بين الركعات قريباً من الآخر، الخ.^۶

۱. سورة مجادله، آیه ۱۱.

۲. فوائد الرضويه، ص ۴۱.

۳. رجال نجاشی، ص ۸۱.

۴. جامع الرواة، ص ۷۷.

۵. جامع الرواة، ص ۷۷.

۶. جامع الرواة، ص ۷۷.

۵۸. اسحاق القمی رحمته اللہ علیہ

له کتاب روى عنه احمد بن زيد الخزاعي و لا يبعد ان يكون ابن عبدالله بن سعد الاشعري ثقة.^۱

۵۹. اسعد بن معلى بن اسد القمی رحمته اللہ علیہ

رجل من اصحابنا اخبارى.^۲

۶۰. ادريس بن ايوب القمی رحمته اللہ علیہ

جابر بن عبدالله عن احمد بن على القمی السلولى قال حدّثنى ادريس بن ايوب القمی عن الحسين سعيد عن ابن محبوب عن عبدالعزيز العبدى عن زراره عن ابى جعفر عليه السلام قال قال جابر يعلم و اثنى عليه خيراً قال قلت له و كان من اصحاب علي عليه السلام قال كان جابراً يعلم قول الله عز وجل ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...﴾.^۳

۶۱. ادريس بن زيد القمی رحمته اللہ علیہ

ادريس بن زيد وصفه الصدوق رحمته اللہ علیہ فى الفقيه بصاحب الرضا عليه السلام.^۵

۶۲. اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالك الاشعري قمى رحمته اللہ علیہ

ثقة روى عن ابى عبدالله و ابى الحسن عليهما السلام و ابنه احمد بن اسحاق مشهوراً اخبارنا احمد بن عبد الواحد عن على بن حبشى عن حميد عن على بن بزرج عنه.^۶

۱. جامع الرواة، ص ۸۷.

۲. جامع الرواة، ص ۸۹؛ جامع درر.

۳. سورة قصص، آية ۸۵.

۴. رياض العلماء، ص ۸۰.

۵. رياض العلماء، ص ۸۰.

۶. رجال نجاشى، ص ۵۶.

۶۳. اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی رحمته الله

عن الرضا عليه السلام له كتاب يرويہ جماعة اخبرنا محمد بن علي قال حدثنا احمد بن محمد بن يحيى قال حدثنا ابي قال حدثنا محمد بن ابي الصهبان عن اسحاق به.^۱

۶۴. اسحاق بن ابراهيم القمی رحمته الله

وهو الذي روى اخوه علي بن ابراهيم كما في الكافي في باب الوضوء ما هذا لفظه: علي بن ابراهيم عن اخيه اسحاق بن ابراهيم عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن ابي الحسن الرضا عليه السلام.^۲

۶۵. اسحاق بن فروخ القمی رحمته الله

مولی طلحة لعل يكون عم محمد بن الحسن بن فروخ القمی.^۳
اسحاق القمی رحمته الله له كتاب.

۶۶. اسحاق بن محمد بن الحسن بن الحسين القمی رحمته الله

له الروایات و الاحاديث و مطولات و مختصرات في الاعتقادات عربية و فارسية.^۴
اسحاق بن محمود القاضي بقم.^۵

۶۷. اسماعيل بن علي القمی البصری رحمته الله

از جمله فضلاى اماميه است که در بصره می‌بودند. در کتاب ابن داوود و نجاشی مذکور است که او ثقة بود و او را مصنفات بسیار است؛ از آن جمله کتابی است

۱. رجال نجاشی، ص ۵۷.

۲. رياض العلماء، ص ۸۴.

۳. رياض العلماء، ص ۸۵.

۴. رياض العلماء، ص ۸۶.

۵. رياض العلماء، ص ۸۶.

در بیان آنچه عامه مخالفان بر آن اتفاق نمودند از اصول فرایض که مخالف مذهب امامیه است.^۱

۶۸. اسماعیل ابوابراهیم و ابوطالب اسحاق

ابنا محمد بن الحسن بن الحسين بن بابويه الشيخان الثقتان قرنا علی الشيخ الموفق ابی جعفر - قدس الله روحه - جميع تصانيفه و لهما روايات و الاحاديث و مطولات و مختصرات.^۲

۶۹. اسماعیل بن سعد الاحوص الاشعری القمی

ثقة من اصحاب الرضا عليه السلام (خلاصه رجال شيخ) (رجال ميرزا محمد) روى عنه يونس بن عبدالرحمان.^۳

۷۰. اسماعیل بن محمد القمی

من اهل قم يقال له قنبرة.^۴

۷۱. اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری قمی

وجه من القميين ثقة له كتاب اخبرنا علی بن احمد عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار، قال حدثنا محمد بن ابی الصهبان قال حدثنا اسماعیل بن آدم بكتابه.^۵

۷۲. اسماعیل سمكة القمی

اسماعیل بن سمكة القمی أنه من اصحاب احمد بن ابی عبدالله البرقی و ممن تأدب علیه.^۶

۱. رجوع کنید: مجالس المؤمنین، ص ۴۲۵.

۲. جامع الرواة، ص ۹۱.

۳. جامع الرواة، ص ۹۶.

۴. جامع الرواة، ص ۱۰۲.

۵. رجال نجاشی، ص ۲۲.

۶. ریاض العلماء، ص ۸۸.

٧٣. اسماعیل بن محمد رحمته الله

اسماعیل بن محمد بن اسماعیل ابو محمد وجه اصحابنا.^١

٧٤. اسماعیل بن محمد بن بابویه القمی رحمته الله

ابو ابراهیم، شیخ ثقة.^٢

٧٥. السید بن عامر الکوفی القمی رحمته الله

٧٦. السید الامیر القمی رحمته الله

فی تعداد التلامیذ العلامة الحلی رحمته الله ما هذا لفظه التاسع و الاربعون السید السند و الشریف الممجد و العالم المؤید جامع کمالات و حائز قصبات السبق فی مضمار السعادات نجل الاکرمین الامیر عین العارفین الحسینی القمی العاشوری کذا وصفه شیخه العلامة رحمته الله فی آخر المجلد الاول من کتاب التهذیب فی اجازته کتبها له بخطه الشریف علی ظهره.^٤

٧٧. امیرة بن شرف شاه الحسینی القمی رحمته الله

ثقة فاضل.^٥

باب الباء

٧٨. بکّار القمی رحمته الله

فی المجلد الحادی عشر من البحار فی باب معجزات موسی بن جعفر عليه السلام نقلاً عن

١. ریاض العلماء، ص ٨٨.

٢. ریاض العلماء، ص ٩٠.

٣. ریاض العلماء، ص ٩٠.

٤. ریاض العلماء، ص ٩٠.

٥. ریاض العلماء، ص ٩١.

کتاب خرائج روى عن معلى بن محمد عن بعض اصحابنا عن بكار القمى رضي الله عنه حججت اربعين حجة، الخ.^۱

۷۹. بائس القمى رضي الله عنه

بائس مولى حمزة بن اليسع الاشعري ثقة.^۲

۸۰. بكر بن محمد الاشعري رضي الله عنه

كان من اصحاب ابي الحسن الاول عليه السلام.^۳

۸۱. بابويه بن سعد بن محمد بن الحسن بابويه

در زمان خود زبده فقها و قدوة صلحاى مدينة المؤمنین قم بوده و در ابتداى تحصیل از تلامذه حضرت شیخ اجل اوحد الحسن بن الحسین بن بابويه بوده و به غایت صاحب فطرت و ذکا بوده و جدّ تمام در تحصیل اجتهاد داشته و به اندک زمانى رتبه فضیلت او به جایی رسیده که صاحب تصنیف گشته و کتاب صراط المستقیم که مشتمل بر فروع و اصول است، از مصنفات اوست و اسم شریفش در فهرست ابن بابويه مذکور است.^۴ و قال محدث القمى رضي الله عنه فى تحفة الاحباب فقیه صالح مقرئ، قرائت کرده بر شیخ شمس الدین حسن بن بابويه و قرائت کرده بر او شیخ منتجب الدین و روایت می کند از پنج تن از آباى گرام خویش.^۵

۸۲. بنان بن محمد القمى رضي الله عنه

مضطرب الحال.^۶

۱. ریاض العلماء، ص ۹۳ - ۹۴.

۲. ریاض العلماء، ص ۹۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۹۵.

۴. ابن منعل، ص ۳۷.

۵. تحفة الاحباب، ص ۵۵.

۶. ریاض العلماء، ص ۹۵.

۸۳ بندار بن محمد بن عبدالله القمی رحمته الله

امامی له كتب منها كتاب الطهارة و كتاب الصلاة و كتاب الصوم و الحج و الزكاة.^۱

۸۴ بندار بن ملك دار قمی رحمته الله

۸۵ بندار بن عاصم القمی

كونه امامياً صاحب كتاب.^۲

بندار القمی فی البحار فی ابواب تاریخ امام موسی علیه السلام بعد ذکر حدیث یقول و رواه.

۸۶ بندار القمی^۳

باب التاء

۸۷ تاج الملك ابوالغنائم قمی

در تاریخ الوزراء مسطور است که مزاج سلطان ملک شاه در اواخر ایام حیات نسبت به خواجه نظام الملک تغییر پذیرفت و چون سبب آن تغییر رنجش منکوحه سلطان، ترکان خاتون بود، لاجرم فرمان شد که تاج الملک قمی که صاحب دیوان خاتون مذکور و وزیری صاحب تدبیر بود و با خواجه در طریق عداوت سلوک می نمود، به تحقیق مهمات دیوانی اشتغال نماید و بعد از اندک روزی ابوطاهر اوانی که فداییان حسن صباغ بود، خواجه نظام الملک را به اشاره تاج الملک به کاردی عمر فرسای از هم گذرانید و تاج الدوله وزیر با استقلال گردید.^۴

۱. ریاض العلماء، ص ۹۷.

۲. ریاض العلماء، ص ۹۸.

۳. ریاض العلماء، ص ۹۸.

۴. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۱.

باب الجیم

۸۸ جبرئیل بن اسماعیل القمی رحمته اللہ علیہ

فقیہ فاضل.^۱

۸۹ جعفر بن احمد القمی رحمته اللہ علیہ

له كتاب المسلسلات مختصر.

۹۰ جعفر بن احمد القمی رحمته اللہ علیہ

و الصدوق روى عن علي بن محمد بن متيل و هو عن جعفر بن احمد.^۲

۹۱ جعفر بن محمد بن متيل القمی رحمته اللہ علیہ

و له حكايته في الثالث البحار.^۳

۹۲ جعفر بن محمد بن عيسى القمی رحمته اللہ علیہ

اخو احمد بن محمد الاشعري روى عن علي بن يقطين رحمته اللہ علیہ.^۴

۹۳ جعفر بن محمد بن مسرور القمی رحمته اللہ علیہ

يروى الصدوق عنه.^۵

۹۴ جهم بن الحكم القمی رحمته اللہ علیہ

له كتاب اخبرنا به عدة من اصحابنا.^۶

۱. رياض العلماء، ص ۹۹.

۲. رياض العلماء، ص ۹۹.

۳. رياض العلماء، ص ۱۱۳.

۴. رياض العلماء، ص ۱۲۳.

۵. رياض العلماء، ص ۱۲۴.

۶. رياض العلماء، ص ۱۲۴.

٩٥. جعفر بن الحسين بن حسكه ابو الحسين القمي رحمته الله

روى عن ابى جعفر بن بابويه روى عنه الشيخ الطوسى، رحمة الله عليه.^١

٩٦. جعفر بن عبدالله بن حسين بن جامع قمي رحمته الله

حميرى من اصحاب حضرت هادى عليه السلام.^٢

٩٧. جعفر بن على بن احمد القمي رحمته الله

المعروف بابن رازى ابو محمد ثقة مصنف من اصحاب الهادى عليه السلام لا غير.^٣

٩٨. جعفر بن احمد بن على القمي رحمته الله

ابو محمد نزيل الرى شيخنا الاجل الاقدم المؤيد المسدد الفقيه النبيه المحدث المتتبع صاحب التصانيف الكثيرة ككتاب العروس الذى صنفه لما يختص بالجمعة من الخصائص و النصال و سماه بالعروس لما ذكر فى اوله عن الصادق عليه السلام انه قال: «اذا كان يوم القيامة بعث الله الايام فى صور يعرفها الخلق انها الايام ثم يبعث الجمعة كالعروس ذات جمال و كمال تُهدى الى ذي دين و مال» الخ، و هو كتاب صغير شريف. و ذكر المحدث الخبير البصير القمي - رضوان الله عليه - فى فوائد الرضويه،^٤ انه صنف مئتين و عشرين كتاباً بقم و الرى و نقل فى عدة الداعى عن كتابه هذا حديث عرض اعمال العباد على الله تعالى و رفعه الى السماء و عرضه اولاً على الملائكة الموكلين بالسماء و العجب من اهمال علماء الرجال ذكر هذا الشيخ المعظم الجليل حيث لم يتعرضوا لحاله و كتبه مع هذه المصنفات الكثيرة و يظهر من كتبه ان له الرواية عن الصاحب بن عباد و يروى عن عبد العظيم الحسنى المدفون بالرى بثلاث

١. جامع الرواة، ص ١٥١.

٢. جامع الرواة، ص ١٥٣.

٣. جامع الرواة، ص ١٥٤.

٤. ص ٦٠.

وسائط و لتبرك بذكر حديث في فضل شيعة امير المؤمنين - صلوات الله عليه - من كتاب المسلسلات بتوسط كتاب البحار:

فقد روى عن بكر بن احنف قال حدثنا فاطمة بنت علي بن موسى الرضا عليه السلام قالت حدثتني فاطمة و زينب و ام كلثوم بنات موسى بن جعفر عليه السلام قلن حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد عليه السلام قالت حدثتني فاطمة بنت محمد بن علي عليه السلام قالت حدثتني فاطمة بنت علي عليه السلام قالت حدثتني فاطمة بنت علي بن الحسين عليه السلام قالت حدثتني فاطمة و سكينه ابنتا الحسين عليه السلام عن ام كلثوم بنت علي عليه السلام عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ دَرَّةٍ بِيضَاءَ مَجُوفَةٍ وَ عَلَيْهَا بَابٌ مَكَلَّلٌ بِالذَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ عَلَى الْبَابِ سِتْرٌ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ بِالْبَابِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ الْقَوْمِ وَ إِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى السِّتْرِ بَخٌّ بَخٌّ مِنْ مِثْلِ شِيعَةِ عَلِيٍّ فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ عَقِيقٍ أَحْمَرَ مَجُوفٍ وَ عَلَيْهِ بَابٌ مِنْ فَضَّةٍ مَكَلَّلٌ بِالزَّبْرِجِدِ الْأَخْضَرِ وَ إِذَا عَلَى الْبَابِ سِتْرٌ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَ إِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبَابِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَصِيُّ الْمَصْطَفَى وَ إِذَا عَلَى السِّتْرِ مَكْتُوبٌ بَشَّرَ شِيعَةَ عَلِيٍّ بِطَيْبِ الْمَوْلِدِ فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ زَمْرَدٍ أَخْضَرَ مَجُوفٍ لَمْ أَرَ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ عَلَيْهِ بَابٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ هَمْرَاءَ مَكَلَّلَةٍ بِاللُّؤْلُؤِ وَ عَلَى الْبَابِ سِتْرٌ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى السِّتْرِ شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمْ الْفَائِزُونَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ لِمَنْ هَذَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لِابْنِ عَمِّكَ وَ وَصِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَحْشُرُ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاءَ عُرَاءَ إِلَّا شِيعَةَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ يُدْعَى النَّاسُ بِأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ مَا خَلَا شِيعَةَ عَلِيٍّ عليه السلام فَانْتَهَمَ يَدْعُونَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِإِنَّهُمْ أَحَبُّوا عَلِيًّا فَطَابَ مَوْلِدُهُمْ»^١

٩٩. جعفر بن الحسين بن شهریار ابو محمد المؤمنی القمی عليه السلام

شیخ نجاشی فرموده از اصحاب بوده و ثقه بوده، منتقل به کوفه شده است و در کوفه بوده و کتبی داشته است؛ من جمله کتاب مزار و کتاب فضل کوفه و مساجدها و کتاب نوادر، و در کوفه از دنیا رحلت کرده و در سنهٔ اربعین و ثلاثمئة^٢.

١. فوائد الرضويه، ص ٦٠.

٢. قاموس الرجال، ص ٣٧٩.

۱۰۰. جعفر بن محمد الاشعری القمی رحمته الله

فی التهذیب فی باب النکاح عنه و عن عدّة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الاشعری القمی عن عبدالله بن میمون القدّاح عن ابی عبدالله علیه السلام «قال قال النبی صلی الله علیه و آله ما استفاد امرء مسلم فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظرت اليها و تطيعه اذا امرها و تحفظ اذا غاب عنها فی نفسها و مالها.»^۱

۱۰۱. جعفر بن الحسن القمی رحمته الله

۱۰۲. جعفر بن عبیدالله القمی رحمته الله

له مکاتبة.^۲

۱۰۳. جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه ابوالقاسم القمی رحمته الله

شیخ اجل اقدم اعظم ثقة جلیل القدر عظیم الشان، کفایت می‌کند در جلالت آن شیخ معظم سعید که استاد شیخ مفید است. قال النجاشی کان ابوالقاسم من ثقة اصحابنا و اجلائهم فی الحدیث و الفقه، و روى عن ابيه و عن اخيه و عن سعد و قال ما سمعت من سعد إلا أربعة احادیث و علیه قرأ شیخنا ابو عبدالله الفقه و منه حمل و کل ما یوصف به الناس من جمیل و فقه فهو فوقه له کتب حسان قرأت اکثر هذه الکتب علی شیخنا ابی عبدالله (ای مفید) و علی الغضائری و بالجمله، جلالت این شیخ بزرگوار زیاده از آن است که ذکر شود، و او خالوی مادر محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان القمی است که صاحب صد منقبت عامیه است در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و در سنه سیصد و شصت و نه یا هشت به رحمت الهی پیوست و در بقعه مطهره کاظمیه در پایین پای امامین هما به خاک رفت و در جنب قبر اوست قبر شیخ مفید و ابو عبدالله حسین بن حجّاج مادح اهل البيت علیهم السلام.

۱. ریاض العلماء، ص ۱۱۲.

۲. ریاض العلماء، ص ۱۰۳.

و اما ابن قولویه که در قم مدفون است، در باغ ملی نزدیک بقعه علی بن بابویه قمی - رضوان الله علیهما - پس او محمد بن قولویه والد این شیخ است، نه خود او چنانکه بر بعضی اشتباه شده و محمد بن قولویه از خیار اصحاب سعد بن عبدالله است که اکثر ایشان ثقاتند.

و بالجمله، فرزند جلیلش شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه همان است که سی سال قبل از وفات خود که سنه ۳۳۹ باشد، به قصد حج حرکت کرد، برای آنکه در آن سال حجر الاسود را قرامطه می بردند به مکه، برای آنکه به جای خود نصب کنند، و این بعد از آن بود که قریب زیاده از بیست سال بود که حجر را کنده بودند و به هجر برده بودند. شیخ ابن قولویه به آرزوی تشریف به لقای امام زمان علیه السلام قصد حج کرد تا مگر به خدمت آن حضرت در وقت نصب حجر الاسود مشرف شود. چون به بغداد رسید، مریض شد و نتوانست برود. لاجرم نایبی گرفت و به مکه فرستاد و رقعهای نوشت و مهر کرد، به او داد و گفت این رقعہ را می دهی به آن کس که حجر را به مکان خود نصب می کند و در آن نامه سؤال کرده بود از مدت عمر خود و آنکه از این مرض می میرد یا خوب می شود.

آن شخص به مکه مشرف شد و روزی که می خواستند حجر را نصب کنند، مردم جمع شده بودند. قدری پول به خدام کعبه داد که او را نزدیک رکن جای دهند که ببیند چه کس حجر را نصب می کند. گفت هر کس که حجر را گذاشت، اضطراب کرد و افتاد تا آنکه شخصی گندمگون نیکو روی آمد و حجر را برداشت و به جای خود گذاشت، حجر به جای خود مستقر گردید صدای مردم بلند شد. آن شخص از همان راهی که آمده بود، برگردید.

من دنبال او را گرفتم و دیده ها را به سوی او دوخته بودم و مردم را از خود به زحمت دور می کردم و دنبال او می رفتم. مردم از این حال من خیال کردند من دیوانه شده ام. لاجرم راه برای من می گشودند و من به تعجیل می دویدم و او به آهستگی و وقار می رفت و با این حال، به او نمی رسیدم. تا رسیدم به جایی که کسی نبود. آن شخص روی به من کرد و فرمود بیاور آنچه با تو است. رقعہ را به خدمتش دادم. بدون آنکه آن را

ملاحظه فرماید، فرمود به او بگو که خوفی از برای علت تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد. پس مراگریه روی داد، نتوانستم حرکت کنم. این بفرمود و برفت. و پس نایب جناب شیخ ابن قولویه از مکه مراجعت کرد و این خبر را به شیخ داد و چنان شد که آن حضرت خبر داده بود. و این شیخ را مشایخ بسیار است که از حوصله این مختصر خارج است.^۱

۱۰۴. جعفر بن سلیمان القمی رحمته الله

ابو محمد ثقة من اصحابنا القمیین له کتاب ثواب الاعمال. اخبرنا علی بن احمد بن ابی جید قال حدثنا محمد بن الحسن بن ولید عنه.^۲

باب الحاء

۱۰۵. الحسن بن محمد بن الحسن القمی صاحب تاریخ قم

قال فی ریاض العلماء کان من اکابر قدماء علماء اصحابنا و من معاصرین للشیخ محمد بن علی بن بابویه القمی شیخ الشیعه و یروی عن الشیخ حسین بن علی بن بابویه القمی اخی الصدوق بل عنه ایضاً له کتاب تاریخ قم صنفه للصاحب بن عبّاد و قد ذکر فی اوله کثیراً من احواله و خصاله و فضائله و ترجمته بالفارسیة الحسن بن علی بن عبدالملک القمی بامر الخواجه فخرالدین ابراهیم الوزير الکبیر لخواجه عمادالدین محمود بن الصاحب الخواجه شمس‌الدین محمد بن علی الصیفی فی سنة خمس و ستین و ثمانمئة. قال فی ریاض العلماء ثم ان لهذا المورخ الفاضل اخ فاضل و هو ابوالقاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب القمی كما ینظر من هذا الکتاب ای تاریخ قم ایضاً و اکثر فوائد هذا الکتاب و ما یتعلق باحوال خراج قم و بعض احواله مأخوذ منهم.^۳

۱. مراجعه شود به کتاب فوائد الرضویه، ص ۸۰.

۲. رجال نجاشی، ص ۹۴.

۳. فوائد الرضویه، ص ۱۲۰.

۱۰۶. الحسن بن الحسین بن بابویه القمی نزیل الری

شمس الاسلام مدعو بحسکا جد شیخ منتجب الدین ثقة جلیل، قرائت کرده بر شیخ ابوجعفر و سلار و ابن بزّاج - رضوان الله علیهم - جمیع مصنفات ایشان را و از برای اوست مصنفاتی در فقه و از کتب اوست کتاب العبادات و کتاب سیر الانبیاء و الائمه علیهم السلام و کتاب الاعمال الصالحة.^۱

۱۰۷. الحسن بن خرزاذ قمی

خرزاذ - بالخاء المعجمة المضمومة و راء المهملة المشددة و الزای المعجمة و الذال المعجمة - کثیر الحدیث له کتاب اسماء رسول الله صلی الله علیه و آله و کتاب المتعة و قيل إنه غلا فی آخر عمره، اخبرنا محمد بن محمد قال حدثنا جعفر بن محمد قال محمد بن الوارث السمرقندی قال حدثنا ابوعلی القمی قال حدثنا الحسن خرزاذ بکتابه.^۲

۱۰۸. الحسن بن الزبرقان قمی رحمته الله

ابوالخزرج قمی له کتاب اخبرنا احمد بن علی بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطّة قال حدثنا احمد بن خالد عنه.^۳

۱۰۹. الحسن بن احمد بن زیدونه القمی رحمته الله

از جمله مصنفین مدینه قم، و کتاب مزار از مصنفات اوست و حضرت نجاشی رحمته الله در کتاب رجال خود ذکر او فرموده و در خلاصة الاقوال علامه نیز توثیقش فرموده و ابن داوود نیز به عدالتش قائل شده و به غایت فاضل و دین دار و پرهیزگار بوده.^۴

۱. فوائد الرّضویه، ص ۹۸.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۵.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۰.

۴. ابن منعل، ص ۳۹.

۱۱۰. الحسن بن عبدالصمد بن محمد بن عبدالله القمی رحمته الله

از جمله ثقات رجال و عدول قم است و از افاضل مشهور است و نسب او منتهی به اشعریین می‌شود و شیخ جمال‌الدین - علیه‌الرحمه - در خلاصه الاقوال تصریح به عدالت او فرموده و نجاشی رحمته الله نیز در کتاب رجال ایراد اسم او فرموده.^۱

۱۱۱. الحسن بن فادار القمی رحمته الله

از مشایخ قم و ادیب بوده است، و در آن زمان کس به خوبی او اطلاع بر لغات نداشته و از استادان اصحاب لغت است و ابن بابویه او را امام اللغه نوشته.^۲

۱۱۲. الحسن بن علی ابومحمد الحجاج القمی رحمته الله

من اصحابنا القمیین ثقة كان شريكاً لمحمد بن الحسن بن الوليد في التجارة له كتاب الجامع في ابواب الشريعة كبير و سُمِّي الحجاج لانه كان دائماً يعادل الحجاج الكوفي الذي يبيع الحجل فسمي باسمه. اخبرنا شيخنا ابو عبدالله رحمته الله قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا الحسن علي ابومحمد الحجاج بكتابه.^۳

۱۱۳. حسکا ابن بابويه القمی رحمته الله

انه جد الشيخ منتجب‌الدین رحمته الله.^۴

۱۱۴. حسن بن ابان القمی رحمته الله

ان الحسين بن سعيد تحوّل الى قم فنزل على الحسن بن ابان القمی رحمته الله.^۵

۱. ابن منغل، ص ۳۹.

۲. ابن منغل، ص ۴۳.

۳. رجال نجاشی، ص ۳۹. الحجاج: خلیخال.

۴. ریاض العلماء، ص ۱۲۴.

۵. ریاض العلماء، ص ۱۲۵.

۱۱۵. الحسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب المکتب^۱

۱۱۶. الحسن بن ابراهیم بن تاتانه القمی
یروی عنه الصدوق.^۲

۱۱۷. الحسن بن ابی قتادة الأشعری القمی
مولی السائب بن مالک الأشعری یكون ابامحمد شاعراً اديباً له كتاب نوادر روى
ابى قتاده. عن ابى عبدالله و ابى الحسن عليهما السلام.^۳

۱۱۸. الحسن بن ابى عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسى القمی ابوالعباس التمیمی
ابومحمد ثقة.^۴

۱۱۹. السيد ابو على الحسن بن سيد عمادالدين ابوالقاسم احمد بن على بن الحسين
القمی
صالح فاضل.^۵

۱۲۰. الحسن بن ادريس القمی رحمته الله.^۶

۱۲۱. الحسن بن احمد المالکی القمی
ثقة.^۷

۱. رياض العلماء، ص ۱۲۵.

۲. رياض العلماء، ص ۱۲۵.

۳. رياض العلماء، ص ۱۲۶.

۴. رياض العلماء، ص ۱۲۷.

۵. رياض العلماء، ص ۱۲۸.

۶. رياض العلماء، ص ۱۲۸.

۷. رياض العلماء، ص ۱۲۹.

١٢٢. الحسن بن بنان القمی رحمته الله

و هو الذی روی عنه ابن قولویه؛ كما فی المجلد الثانی عشر من البحار.^١

١٢٣. الحسن بن حسین القمی

فی رجال میرزا فی ترجمة اویس القرنی روی الحسن بن الحسین القمی عن علی بن الحسین، الخ.^٢

١٢٤. الحسن بن الحسین بن عبدالعزیز المهتدی

فی البحار فی فصل الرابع من المجلد الاول ابن المهتدی هو الحسن.^٣

١٢٥. الحسن بن الحسولة بن صالحان القمی رحمته الله

فی المجلد الخامس و عشرين من البحار فی ذکر الاجازات.^٤

١٢٦. الحسن بن الحماد القمی^٥

١٢٧. الحسن بن خالد البرقی القمی رحمته الله

كان ثقة اخو محمد بن خالد البرقی.^٦

١٢٨. الحسن بن سهل القمی رحمته الله^٧

١. رياض العلماء، ص ١٣٠.

٢. رياض العلماء، ص ١٣١.

٣. رياض العلماء، ص ١٣٣.

٤. رياض العلماء، ص ١٣٣.

٥. رياض العلماء، ص ١٣٣.

٦. رياض العلماء، ص ١٣٤.

٧. رياض العلماء، ص ١٣٦.

۱۲۹. الحسن بن سابور القمی رضی اللہ عنہ ابو عبدالله الصفار

زعم القمیون انه كان غالباً.^۱

۱۳۰. الحسن بن عبدالعزيز القمی

فقیه صالح.^۲

۱۳۱. الحسن بن عبدالرزاق القمی^۳

۱۳۲. الحسن بن عبدالله البرقی^۴

۱۳۳. الحسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی القمی

فی المستدرک انه من مشایخ جعفر بن قولویه.^۵

۱۳۴. الحسن بن علی بن عثمان القمی

انه یلقب بالسجاد یکنى ابامحمد من اصحاب ابی جعفر الجواد رضی اللہ عنہ غالٍ ضعیف فی عداد القمیین.^۶

۱۳۵. الحسن بن علی بن الحسن

قال المنتجب الدین الشیخ بدرالدین الحسن بن علی بن الحسن الدستجردی صالح.^۷

۱. ریاض العلماء، ص ۱۳۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۱۳۶.

۳. ریاض العلماء، ص ۱۳۷.

۴. ریاض العلماء، ص ۱۳۷.

۵. ریاض العلماء، ص ۱۳۸.

۶. ریاض العلماء، ص ۱۳۹.

۷. ریاض العلماء، ص ۱۴۰.

١٣٦. الحسن بن بهلول القمي رحمته الله
انه واعظ صالح فقيه.^١

١٣٧. الحسن بن علي القمي رحمته الله^٢

١٣٨. الحسن بن علي زيتوني الاشعري القمي
له كتاب النوادر.^٣

١٣٩. الحسن بن علي زيرك القمي
واعظ صالح فقيه.^٤

١٤٠. الحسن بن علي بن احمد القمي^٥

١٤١. الحسن بن علي بن عبدالملك القمي رحمته الله
صاحب كتاب ترجمه تاريخ قم.

١٤٢. الحسن بن عيسى العلوي العريضي القمي رحمته الله
وهو الذي يروي عن جده محمد بن علي بن جعفر العريضي.^٦

١٤٣. الحسن بن مالك القمي رحمته الله

١. رياض العلماء، ص ١٤٠.

٢. رياض العلماء، ص ١٤٠.

٣. رياض العلماء، ص ١٤٠.

٤. رياض العلماء، ص ١٤١.

٥. رياض العلماء، ص ١٤١.

٦. رياض العلماء، ص ١٤٥.

من اصحاب ابى الحسن الثالث عليه السلام ثقة. ^١

١٤٤. الحسن متيل القمى عليه السلام

وجه من وجوه اصحابنا كثير الحديث له كتاب نوادر. ^٢

١٤٥. الحسن متوية القمى عليه السلام ^٣

١٤٦. الحسن بن مثله الجمكرانى القمى عليه السلام

وصفه الصدوق عليه السلام بالشيخ العفيف الصالح فى تاريخ قم تأليف الشيخ الفاضل الحسن بن محمد بن الحسن القمى عليه السلام من كتاب مونس الحزين فى معرفة الحق و اليقين من مصنفات ابى جعفر محمد بن بابويه القمى عليه السلام ما هذا لفظه: ذكر بناء مسجد جمكران بامر الامام المهدي - صلوات الله و على آبائه الكرام - سبب المسجد المقدس فى جمكران بامر الامام عليه السلام على ما اخبرنا به الشيخ الصالح حسن بن مثله الجمكرانى قال كنت ليلة السابع عشر من شهر رمضان المبارك سنة ثلاث و تسعين و ثلاثمئة نائماً فى بيتى فاما مضى نصف من الليل فاذا بجماعة من الناس على باب بيتى فأيقظونى قالوا قم و ارجب الامام المهدي صاحب الزمان عليه السلام فانه يدعوك قال قمت و تعبأت و تهيأت. فقلت دعونى حتى البس قميصى فاذا ابتداءً من جانب الباب هو ما كان قميصك فتركته و اخذت سراويلى فنودى ليس ذلك منك فخذ سراويلك فالقته و اخذت سراويلى و لبسته فقامت الى مفتاح الباب اطلبه فنودى الباب مفتوح فلما جئت الى الباب رأيت قوماً من الأكابر فسلمت عليهم فردوا و رحبوني و ذهبوا بي الى موضع هو المسجد الآن فلما امعنت النظر رأيت اريكة فرشت عليها فراش حسان و عليها وسائد حسان و رأيت فتى فى زى ابن ثلاثين متكأً عليها و بين يديه شيخ و بيده

١. رياض العلماء، ص ١٤٥.

٢. رياض العلماء، ص ١٤٥.

٣. رياض العلماء، ص ١٤٦.

كتابٌ يقرئه عليه و حوله اكثر من ستين رجلاً يصلون في تلك البقعة و على بعضهم ثياب بيض و على بعضهم ثياب خضر و كان ذلك الشيخ هو الخضر عليه السلام فاجلسنى ذلك الشيخ عليه السلام و دعانى الامام عليه السلام باسمى و قال اذهب الى حسن بن مسلم و قل له انك تعمر هذا الارض منذ سنين و تزرعها و نحن نخربها زرعت خمس سنين و العام ايضاً انت على حالك من الزراعة و العمارة و لا رخصة لك فى العود اليها و عليك رد ما انتفعت به من غلات هذه الارض ليبنى فيها مسجداً و قل لحسن بن مسلم ان هذه ارض شريفة قد اختارها الله تعالى من غيرها من الاراضى و شرفها و انت قد اضفتها الى ارضك و قد جزاك الله بموت ولدك لك شابين فلم تنبه عن غفلتك فان لم تفعل ذلك لاصابك من نعمة الله من حيث لا تشعر.

قال حسن بن مثله يا سيدى لا بد لي فى ذلك من علامة فان القوم لا يقبلون ما لا علامة و لا حجة عليه و لا يصدقون قولى قال انا سنعلم هناك فاذهب و بلغ رسالتنا و اذهب الى سيد ابي الحسن و قل له يجرى و يحضره و يطالبه بما اخذ من منافع تلك السنين و يعطيه الناس حتى يبنوا المسجد و يتم ما نقص منه من غلة رهق ملكنا بناحية اردهار و يتم المسجد و قد وقفنا نصف رهق على هذا المسجد ليجلب غلته كل عام و يصرف فى عمارته و قل للناس ليرغبوا الى هذا المكان و تعزوه و يصلوا هنا اربع ركعتان للامام صاحب الزمان عليه السلام هكذا يقرأ الفاتحة فاذا وصل اياك نعبد و اياك نستعين كرره مئة مرة ثم يقرأها الى آخره و هكذا يصنع فى الركعة الثانية و يسبح فى الركوع و السجود سبع مرّات فاذا تم الصلاة يهّلل و يسبح تسبيحات فاطمة الزهراء عليها السلام فاذا فرغ من التسبيح يسجد و يصلى على النبى و آله مئة مرة ثم قال عليه السلام ما هذه حكاية لفظه فمن صلها فكانما صلها فى البيت العتيق.

قال حسن بن مثله قلت فى نفسى كان هذا موضع انت تزعم انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان مشيراً الى ذلك الفتى المتكى على الوسائد فاشاره الى ان اذهب فرجعت فلما سرت بعض الطريق دعانى ثانية و قال ان فى قطع الطريق جعفر الكاشانى الراعى معزاً يجب تشريه فان اعطاك اهل القرية الثمن تشريه فتعطى من مالك و تجئ به الى هذا الموضع و تذبحه الليلة الآتية ثم تنفق يوم الاربعاء الثامن عشر من شهر رمضان

المبارك لحم ذلك المعز على المرضى و من به علة شديدة فان الله يشفى جميعهم و ذلك المعز ابلق كثير الشعر و عليه علامات سود و بيض ثلاث على جانب و اربع على جانب سود و بيض كالدراهم قد ذهبت فارجعونى ثالثة و قال نقيم هذا المكان سبعين يوماً او سبعةً فان حملت السبع انطبق على ليلة القدر و هو الثالث و العشرون و ان حملت على السبعين انطبق على الخامس و عشرون من ذى القعدة و كلاهما يوم مبارك.

قال حسن بن مثله فعدت حتى وصلت الى دارى و اول الليل متفكراً حتى اسفر الصبح فاديت الفريضة و جئت على باب على بن منذر فقصصت عليه الحال فجاها معى حتى بلغت المكان الذى ذهبوا بي اليه البارحة فقال و الله ان العلامة التى قال لي الامام عليه السلام واحد منها ان هذه السلاسل و الاوتاد هاهنا فذهبتنا السيد الشريف ابى الحسن الرضا فلما وصلنا الى باب داره رأينا خدامه و غلمانهم يقولون ان السيد ابى الحسن الرضا ينتظر من جمكران قلت نعم فدخلت عليه الساعة و سلمت عليه و خضعت فاحسن فى الجواب و أكرمني و مكن لى فى مجلسه و سبقني قبل ان احده.

و قال يا حسن بن مثله انى كنت نائماً فرأيت شخصاً يقول لى ان رجلاً من جمكران يقال له حسن بن مثله يأتىك بالغد و لتصدقن ما يقول و اعتمد على قوله فان قوله قولنا فلا تردن عليه قوله فانتبهت من رقدتى و كنت انتظر الان فقص عليه الحسن بن مثله القصص مشروحاً فامر بالخبول لتسرح و تخرجوا فركبوا فلما قروا من القرية رأوا جعفر الراعى و له قطع على جانب الطريق فدخل الحسن بن مثله بين القطيع و كان ذلك المعز عادياً الى حسن بن مثله. تأخذه الحسن ليعطى ثمنه الراعى و يأتى به فاقسم جعفر الراعى انى ما رأيت هذا المعز قط و لم يكن فى قطيعتى الا انى رأيت و كلما اريد ان أخذه لا يمكننى و الآن جاء اليكم فأتوا بالمعز كما امر به السيد الى ذلك الموضع و ذبحوه و جاء السيد ابى الحسن الرضا عليه السلام الى ذلك الموضع و احضروا الحسن بن مسلم و استردوا منه الغلاة و جاؤوا بغلات رهق و سقفوا المسجد بالجزوع و ذهب السيد ابى الحسن الرضا عليه السلام عنه بالسلاسل و الاوتاد و اودعها فى بيته فكان يأتى المرضى و الاعلاء و يمسون ابدانهم بالسلاسل فيشفيهم الله تعالى عاجلاً و يصحون. قال ابى الحسن محمد بن حيدر سمعت بالاستفاضة ان السيد ابى الحسن الرضا فى

محلته مدفون بموسویان من بلدة قم فمرض بعد وفاته ولد له فدخل بيته و فتح الصندوق الذى فيه السلاسل و الاوتاد فلم يجدوها. انتهى هذه الحكاية.^١

١٤٧. الحسن بن محمد الاشعري القمى

ان هذا الرجل يروى عنه الكليني رحمته الله صاحب كتاب الكافي، رضوان الله عليه.^٢

١٤٨. الحسن بن محمد بن بابا القمى

انه كان غالباً.^٣

١٤٩. الحسن بن محمد القمى رحمته الله

صاحب كتاب التفسير الغرايب القرآن.^٤

١٥٠. الحسن بن بندار القمى رحمته الله

انه من مشايخ معتبر قم.^٥

١٥١. الحسن بن محمد بن سعد القمى

هو الذى روى عنه سعد بن عبدالله ابى خلف.^٦

١٥٢. الحسن بن محمد بن عامر القمى

و هو يروى عن عمه عبدالله بن عامر القمى رحمته الله.^٧

١. رياض العلماء، ص ١٥٢.

٢. رياض العلماء، ص ١٥٢.

٣. رياض العلماء، ص ١٥٢.

٤. رياض العلماء، ص ١٥٤.

٥. رياض العلماء، ص ١٥٥.

٦. رياض العلماء، ص ١٥٥.

٧. رياض العلماء، ص ١٥٥.

۱۵۳. الحسن بن محمد بن جمهور بصرى او قمى رحمته الله

۱۵۴. الحسن بن محمد بن خالد الطيالسى القمى رحمته الله
كان والد الحسن و عبدالله الثقتين.^۱

۱۵۵. الحسن بن محمد بن عمران القمى رحمته الله
انه كان وصى زكريا بن آدم.^۲

۱۵۶. الحسن بن نظر القمى رحمته الله
قال الكشى انه من اجلة اصحابنا.^۳

۱۵۷. الحسن بن يعقوب القمى رحمته الله
و هو الذى شاهد القائم عليه السلام كما فى اكمال الدين صدوق و اعلام الورى.^۴

۱۵۸. الحسين بن ابراهيم القمى رحمته الله
معروف بابن الخياط فاضل جليل از مشايخ شيخ طوسى است.^۵

۱۵۹. الحسين بن ابراهيم بابويه القمى رحمته الله^۶

۱۶۰. الحسين بن ابراهيم بن تاتانه القمى المكتب الملقب بتاتانه^۷

۱. رياض العلماء، ص ۱۵۶.

۲. رياض العلماء، ص ۱۵۷.

۳. رياض العلماء، ص ۱۶۳.

۴. رياض العلماء، ص ۱۶۶.

۵. فوائد الرضويه، ص ۱۲۸.

۶. رياض العلماء، ص ۱۶۶.

۷. رياض العلماء، ص ۱۶۶.

١٦١. الحسين بن ابى قتاده الاشعري القمى^١

١٦٢. الحسين بن احمد بن ادريس القمى الاشعري
يكنى بابا عبدالله و فى التعليقة الحسين بن ادريس كونه من مشايخ اجازة يشير الى وثاقته.^٢

١٦٣. الحسين بن احمد بن ريدويه القمى رحمته الله
انه ثقة.^٣

١٦٤. الحسين بن احمد بن عامر الاشعري
يروى عن عمه عبدالله عامر.^٤

١٦٥. الحسين بن احمد بن المالكى^٥

١٦٦. الحسين بن اشكيب
المقيم بسمرقند كش من اصحاب ابى محمد العسكري عليه السلام ثقة ثبت عالم متكلم مصنف الكتب.^٦

١٦٧. الحسين بن اسماعيل بن احمد بن حسين بن امام جعفر الصادق عليه السلام
انه فقيه بقم.^٧

١. رياض العلماء، ص ١٦٧.

٢. رياض العلماء، ص ١٦٨.

٣. رياض العلماء، ص ١٦٨.

٤. رياض العلماء، ص ١٦٩.

٥. رياض العلماء، ص ١٧٠.

٦. رياض العلماء، ص ١٧١.

۱۶۸. الحسين الاشعري القمي رحمته الله

ابو عبدالله ثقة.^۱

۱۶۹. الحسين بن بندار القمي رحمته الله^۲

۱۷۰. الحسين بن الحسن ابان القمي رحمته الله

وصف حديثه بالصحة.^۳

۱۷۱. الحسين بن الحسن بندار القمي^۴

۱۷۲. الحسين بن الحسن الافطس بن علي بن امام زين العابدين عليه السلام

نزيل قم.^۵

۱۷۳. الحسين بن الحسن الفارسي القمي رحمته الله

له كتاب اخبرنا به عدة من اصحابنا.^۶

۱۷۴. الحسين بن الحسن بن سخيت القمي رحمته الله^۷

۱۷۵. الحسين بن الحصين القمي رحمته الله^۸

۱. رياض العلماء، ص ۱۷۲.

۲. رياض العلماء، ص ۱۷۲.

۳. رياض العلماء، ص ۱۷۲.

۴. رياض العلماء، ص ۱۷۴.

۵. رياض العلماء، ص ۱۷۵.

۶. رياض العلماء، ص ۱۷۶.

۷. رياض العلماء، ص ۱۷۷.

۸. رياض العلماء، ص ۱۷۷.

١٧٦. الحسين بن زبرقان^١

١٧٧. الحسين بن سعيد بن حمّاد بن مهران الاهوازی

نزیل قم ثقة عین جلیل القدر روی عن الرضا عليه السلام.^٢

١٧٨. الحسين بن سهل بن محارب القمی^٣

١٧٩. الحسين بن شاذویه القمی عليه السلام المکنی بابی عبدالله الصفّار

و كان صحافاً كان ثقة قليل الحديث له كتاب الصلاة و الاعمال و كتاب اسماء امير المؤمنين عليه السلام.

١٨٠. الحسين بن عبدالله بن محمد بن عيسى القمی عليه السلام

فی المستدرک انه من مشايخ جعفر بن قولويه عليه السلام.^٤

١٨١. الحسين بن عبدالله بن جعفر القمی

١٨٢. الحسين بن عبدالله القمی

اتهموه بالغلو.^٥

١٨٣. الحسين بن عبيدالله القمی عليه السلام^٦

١. رياض العلماء، ص ١٧٧.

٢. رياض العلماء، ص ١٧٨.

٣. رياض العلماء، ص ١٨٠.

٤. رياض العلماء، ص ١٨٢.

٥. رياض العلماء، ص ١٨٢.

٦. رياض العلماء، ص ١٨٢.

۱۸۴. الحسین بن علی بن آدم القمی رحمته الله^۱

۱۸۵. الحسین بن علی بن سفیان بن خالد بن سفیان ابو عبدالله البزوفری

شیخ ثقة جلیل من اصحابنا خاص.^۲

۱۸۶. الحسین بن صدقة القمی رحمته الله

له كتاب الزيارة.^۳

۱۸۷. الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ابو عبدالله

برادر شیخ صدوق ثقة جلیل عظیم الشأن، روایت کرده از پدر و برادر خویش و از برای اوست کتابی در رد بر واقفیه و کتابی نوشته برای صاحب بن عبّاد و غیر ذلك. نجاشی و شیخ و علامه او را توثیق کرده اند و کفایت می کند در جلالت او متولد شدن او و برادرش صدوق به دعای امام زمان - صلوات الله علیه - و توقیع شریف در جواب نامه والدش که خواهش اولاد کرده بود قد دعَوْنَا الله لَكَ بِذَلِكَ وَ سَتُرْزَقُ وَلَدَيْنِ ذَكَرَيْنِ خَيْرَيْنِ، و شیخ نجاشی به توسط حسین بن عبیدالله از او روایت می کند و حفید او شیخ منتجب الدین او را و پسران او حسن و حسین را ذکر کرده و فرمود فقها صلحا - رضوان الله علیهم اجمعین - و صاحب تاریخ قم از او روایت می کند و نیز در رجال کبیر است اسعد بن سعد بن محمد الحمامی الرازی فقیه صالح قرأ علی الامام الشیخ الاجل العالم شمس الاسلام الحسن بن الحسین بن بابویه و روی عنه الشیخ قال عقدت المجلس ولیّ دون العشرين سنّةً فربما كان يحضر مجلسی ابو جعفر محمد بن علی الاسود فاذا نظر الى

۱. ریاض العلماء، ص ۱۸۲.

۲. ریاض العلماء، ص ۱۹۱.

۳. ریاض العلماء، ص ۱۹۲.

اسراعی فی الاجوبة فی الحلال و الحرام یكثر التعجب لصغر سنی ثم یقول لا عجب لانک ولدت بدعاء الامام عليه السلام.^۱

۱۸۸. الحسين بن علي الخزاز القمي رحمته الله

ابوعبدالله روى عن حمزة بن القاسم و غيره له كتاب الزيارات.^۲

۱۸۹. الحسين بن محمد بن موسى بن بابويه القمي رحمته الله

از اکابر فقها و علمای قم بوده و از خال خود علی بن الحسین بن بابویه روایت می‌کند و حضرت شیخ ابوجعفر طوسی او را در کتاب خود ایراد فرموده، و ابن داوود نیز در کتاب اسم او را درج کرده و وصفش به علم و فقاہت کرده است.^۳

۱۹۰. الحسين بن علي القمي رحمته الله^۴

۱۹۱. الحسين بن علي بن احمد القمي^۵

۱۹۲. الحسين بن علي بن محمد القمي^۶

۱۹۳. الحسين بن مالك القمي

فی نقد الرجال انه ثقة.^۷

۱. فوائد الرضويه، ص ۱۴۳.

۲. رجال نجاشی، ص ۵۴.

۳. ابن منغل، ص ۴۳.

۴. رياض العلماء، ص ۱۹۲.

۵. رياض العلماء، ص ۱۹۲.

۶. رياض العلماء، ص ۱۹۳.

۷. رياض العلماء، ص ۱۹۴.

۱۹۴. الحسين بن مؤدب القمی^۱

۱۹۵. الحسين بن متیل القمی^۲

۱۹۶. الحسين بن محمد الاشعری القمی^۳

۱۹۷. الحسين بن محمد القمی

كان ممدوحاً.^۴

۱۹۸. الحسين بن عامر

هو احد اجلاء و مشايخ الكليني و اكثر من رواية محقق داماد رحمته الله.^۵

۱۹۹. الحسين بن محمد بن السورة القمی

فی المجلد الثالث عشر من البحار فی معجزات الصاحب عليه السلام.^۶

۲۰۰. الحسين بن يزيد القمی

فی الوسائل و فی کتاب عقاب الاعمال.^۷

۲۰۱. الحسين بن محمد بن عمران بن ابی بكر الاشعری القمی رحمته الله

يكي از مشايخ شيخ اجل رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكليني الرازي رحمته الله

۱. رياض العلماء، ص ۱۹۵.

۲. رياض العلماء، ص ۱۹۵.

۳. رياض العلماء، ص ۱۹۶.

۴. رياض العلماء، ص ۱۹۶.

۵. رياض العلماء، ص ۱۹۷.

۶. رياض العلماء، ص ۱۹۷.

۷. رياض العلماء، ص ۱۹۸.

است. شیخ نجاشی توثیق او نموده و از مصنفات او کتاب نوادر است مخفی نماند که حسین بن محمد که جد بی واسطه او عمران باشد، چنان‌که از کتاب نجاشی در این مقام نقل افتاده، در کتب اربعه متداوله رجال موجود نیست و در اسناد کتاب من لا یحضره الفقیه واقع شده که حسن بن محمد بن عامر عن عمه عبدالله بن عامر و بعضی از فضلاء متأخرین در حاشیه کتاب نجاشی متصدی توفیق میان کلام نجاشی و اسناد کتاب من لا یحضره الفقیه گردیده و گفته که شیخ نجاشی در باب عین مهمله نزد ذکر عبدالله بن عامر گفته که جعفر بن محمد بن قولویه روایت می‌کند از حسین بن محمد بن عامر بن ابی عمرو اشعری و نام عبدالله را چنین ذکر کرده که عبدالله بن عامر بن عمران بن عمرو اشعری؛ چنانچه در کتاب خلاصه نیز واقع شده، و بنابراین، می‌تواند بود که حسین بن محمد بن عمران که در این مقام از کتاب نجاشی واقع شد، همان حسین بن محمد بن عامر بن ابی عمرو اشعری باشد، به حذف واسطه عامر، و آنچه در اسناد کتاب من لا یحضره الفقیه واقع شده، بی حذف واسطه باشد. و مؤلف گوید که اگرچه این فاضل به توفیق میان کلام نجاشی و کلام کتاب من لا یحضره الفقیه موفق گردیده، و اما مخالفتی که میان دو کلام نجاشی به هم رسیده، غافل گردیده؛ زیرا که جد اعلی حسین بر وجهی که نزد ذکر حسین در این باب اتفاق افتاده، ابی بکر اشعری است.^۱

الحسین بن روح بن ابی بحر النوبختی ابوالقاسم القمی -رحمة الله علیه- الذی هو من ابواب الصّاحب علیه السلام و نوابه و خواصّه و عیون سفرائه و بالجمله جلالته کالشمس فی رابعة النهار و الشاک فیہ من اهل النار.^۲

۲۰۲. حسین بن علی بن موسی بن بابویه القمی علیه السلام

در خلاصه آورده که ثقه و کثیر الروایه است و از پدر و برادر خود محمد بن علی روایت نموده، و در کتاب نجاشی مذکور است که او از جمله ثقات است و از پدر

۱. مجالس المؤمنین، ص ۴۲۸.

۲. تنزیه القمیین، ص ۴۲.

اجازة روایت کتب حدیث و فقه و مانند آن داشته و از تصنیفات اوست کتابی در رد واقفیه و کتاب سیره النبوی و الائمة علیهم السلام فی المشرکین.^۱

۲۰۳. حسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه القمی رحمته الله

فقیه صالح جد شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین است.^۲

۲۰۴. حمزة بن یعلی الاشعری ابو یعلی القمی رحمته الله

روی عن الرضا و ابی جعفر الثانی علیهما السلام ثقة وجه له کتاب یرویه عدة من اصحابنا اخبرنا استادنا ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان قال حدثنا ابو القاسم جعفر بن محمد عن ابن الولید عن الصفار عن حمزة بالکتاب.^۳

۲۰۵. ابوالمحارب حنین بن سهل بن محارب القمی رحمته الله

از اعظم حکمای شیعه امامیه است. در ایام دیالمه نشو و نما یافت و پرتو انوار حکمت بر صفحات حال او تافته. در تاریخ الحکما مسطور است که صاحب اعظم سعید بن العمید که استاد الفضلاء و عمید الوزرای روزگار بوده، به وجود او افتخار می نمود و می فرمود که اگر از شهر ما همین بیرون آمده بود، ما را کافی بود. و ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که او عالم به قوانین سیاست بود و مروت و عفاف در او غالب بود و بسیاری از نوادر حکمت اهل یونان و سیر و احوال ایشان را حفظ کرده بود و می گفت که اینها پاره های زرند و همچنین جمیع فقرات ارسطو را که در سیاست نوشته و به اسکندر فرستاده یا مشافهتاً به او گفته، حفظ داشت و می گفت که کار زمانه منتهی شد به قوانین و رسومی که خارج است از آنچه آن حکیم جهت آن پادشاه رسم کرده بود و این بنا بر آن است که مردم خلع رقبه دین و رشته حیا را که مانع از

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. فوائد الرضویه، ص ۱۳۲.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۰۸.

گمراهی و مسارعت و تباهی است، گسسته‌اند و ظاهر است که زمانی که آن شعار دین و حلیه عقل و علاقه حیا منسلخ در غایت فساد خواهد بود و اصلاح آن به جز شمشیر تیز نتوان کرد، و حنین مذکور محب حکمت و اهل حکمت و کثیر الفضائل بود و همیشه با اهل فضل به سر می‌برد و صاحب اخلاق شریفه و همت عالی بود.^۱

۲۰۶. ابوطاهر حمزة بن الیسع القمی رحمته الله

اخو احمد روی عن الرضا و عن ابی الحسن الثالث علیه السلام نسخة اخبرنا الحسین بن عبیدالله قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی قال حدثنا ابوطاهر بن حمزه.^۲

۲۰۷. حنان بن ابی معاویة القمی الکوفی^۳

۲۰۸. حمدان بن المهلب القمی رحمته الله

فی رجال میرزا محمد ان له کتاب.^۴

۲۰۹. حمزة بن الیسع الاشعری القمی رحمته الله

ان اباه یروی عن الرضا علیه السلام.^۵

۲۱۰. حیدر بن محمد الجاسبی

فی التذکرة انه فاضل صالح.^۶

۱. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۵۷.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۰۰.

۴. ریاض العلماء، ص ۱۹۹.

۵. ریاض العلماء، ص ۱۹۹.

۶. ریاض العلماء، ص ۲۰۰.

باب الخاء

۲۱۱. خالد بن یزید القمی رحمته الله^۱

باب الدال

۲۱۲. داوود بن کوره رحمته الله

داوود بن کوره ابوسلیمان القمی و هو الذی بَوَّب کتاب النوادر لاحمد بن محمد بن عیسی و کتاب المشیخة للحسن بن السَّراد علی معانی الفقه له کتاب الرِّحمة فی الوضوء و الصلاة و الزکاة و الصَّوم و الحجّ. اخبرنا محمد بن علی القزوینی قال حدثنا احمد بن محمد بن یحیی قال حدثنا داوود.^۲

۲۱۳. داوود بن عامر رحمته الله

داوود بن عامر الاشعری قمی رحمته الله از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده.^۳

۲۱۴. داوود بن محمد رحمته الله

داوود بن محمد بن داوود الجاسبی از فقها و افاضل است و از ولایت قم است از قریه‌ای که او را جاسب گویند و در قم تحصیل فرموده و به سر برده. به غایت متقی و پرهیزگار بوده و به شرف صحبت ولد شیخ ابوجعفر طوسی، شیخ فاضل کامل ابوعلی، رسیده و از او علم فرا گرفته و به فقاہت در زمان خود شهرتی تمام داشته. ابن بابویه در فهرست خود ذکر او کرده و به فقاہت و ورع او را ستوده، رحمه الله تعالی.^۴

۱. ریاض العلماء، ص ۲۰۰.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۲۰.

۳. جامع الرواة، ص ۳۰۵.

۴. ابن منعل، ص ۴۷.

باب الرّاء

۲۱۵. ریّان بن شیبب رضی الله عنه

خال المعتصم ثقة سکن قم و روی عنه اهلها و جمع مسائل الصباح بن نصر الهمندی للرضاء رضی الله عنه اخبرنا ابو العباس بن نوح قال حدثنا محمد بن احمد الصفوانی قال حدثنا ابو جعفر احمد بن محمد قال حدثنا يحيى بن زكريا اللؤلؤی قال ریّان بن شیبب.^۱ (نقل از خلاصة الاخبار؛ معجزة هشتم از معجزات حضرت جواد رضی الله عنه صفحه ۴۰۳): از ریّان شیبب مروی است که او گفت ابو جعفر رضی الله عنه در بغداد بود، می‌خواست که به مدینه رود با حلیله خود که ام الفضل بود؛ دختر مأمون. چون به شارع کوفه رسید، خلق بسیاری با وی بودند که به مشایعت آن حضرت بیرون رفته بودند. نزدیک به سرای شیبب آفتاب فرو رفت، فرود آمد و در مسجد رفت و در میان آن درخت اناری بود که بارآور نبود. کوزه آبی طلبید و در بیخ درخت ریخت و به نماز مشغول شد و مردم در عقب وی نماز گزار شدند. در رکعت اول الحمد و اذا جاء نصر الله خواند و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله خواند و پیش از رکوع قنوت خواند و نماز را تمام کرد و سلام باز داد و زمانی توقف نمود پس برخاست و چهار رکعت نماز نافله گزارد و دعا و تعقیب خواند و سجده شکر به جا آورد. آن‌گاه برخاست و پیش درخت رفت. دیدند بارور شده و میوه بسیار آورده. تعجب کردند و از آن خوردند. انار به غایت شیرین و بالذت بود که استخوان نداشت آن‌گاه خلق را وداع فرمود و ایشان دست و پای آن حضرت را بوسه دادند و روانه شدند.^۲

۲۱۶. الریّان بن الصّلت الاشعری البغدادی القمی الخراسانی الاصل

در خلاصه مذکور است که از راویان حضرت امام رضا رضی الله عنه بوده و ثقة و صدوق است و در کتاب مختار از معمر بن خلّاد منقول است که گفت در مبادی حال ریّان بن الصّلت از من درخواست نمود که رخصت دخول او در مجلس حضرت امام

۱. رجال نجاشی، ص ۱۲۵.

۲. خلاصة الاخبار، ص ۴۰۳.

رضاء علیه السلام از آن حضرت بگیرم و التماس نمایم که جامه‌ای به او ببخشند و از دراهم رضویه که به اسم شریف آن حضرت مسکوک شده بود، به او انعام نمایند و چون از ریآن جدا شده، متوجه خدمت آن حضرت شدم. رسول آن حضرت را در راه دیدم که به طلب من می‌آمد. چون به خدمت آن حضرت رسیدم، فرمودند که کجا بودی؟ گفتم نزد شخصی بودم که او را ریآن بن الصلت گویند. فرمود او می‌خواهد که با ما ملاقات نماید. گفتم بلی جان من فدای تو باد.

آن‌گاه سبحان الله بر زبانم راندم. آن حضرت فرمودند که باعث بر این تسبیح تو چیست؟ گفتم باعث آن است که همین ساعت آن شخص آرزوی خدمت شما را می‌کرد. فرمودند که او مؤمن و موفق است. او را بگوی تا بیاید، و چون ریآن توفیق به ملازمت آن حضرت یافت، پیش روی آن حضرت نشست. معمر بن خلاد می‌گوید من ایستاده بودم. پس آن حضرت مرا نیز اجازهٔ جلوس فرمودند. آن‌گاه ریآن التماس دعا نمود و آن حضرت دعا در حق او فرمودند. آن‌گاه استدعای جامه‌ای نمود و جامه نیز به او دادند و چون ریآن خواست برخیزد، در دست او چند درهم از دراهم خود نهادند و در خلاصه مذکور است که پسر او علی نیز ثقه بود و وکیل حضرت امام علی علیه السلام بوده.^۱

۲۱۷. السید محسن بن السید رضی الدین محمد بن السید مجدالدین علی بن السید

رضی الدین محمد پادشاه الرضوی القمی رحمته الله

سیدی فاضل عالی مقدار بود. والد بزرگوارش در زمان سلطان حسین میرزا از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نمود و او در آنجا به افادهٔ علوم دین و ترویج مذهب آبای طاهرین اشتغال می‌فرمود و شیخ محمد بن ابی‌جمهور به خدمت او رسیده و با او طریقهٔ معاشرت ورزیده و بعضی از تصانیف شریفهٔ خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته و در ایام مجاورت در مشهد مقدس به یمن حمایت او با علمای مخالفین بحث‌های متین پیش برده و الحال، از اولاد ایشان سید متقی عامل

معنی انسان کامل صاحب طهارت ملکی ثمره حدیقه فدکی امیر محمد جعفر است که از غایت شرافت ذات و نفاست گوهر مستغنی از مدح این ذره احقر است. شعر: فتی لا یحب الزاد الا من التقی و لا ینبغی الخلان الا ذوی الفضل نکرد بهر رضای حق تتبع علم نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل من الله تعالی علینا بطول بقائه و رزقنی مره آخری شرف لقائه.^۱

باب الزاء

۲۱۸. زکریا بن آدم علیه السلام

زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری از اجلای اصحاب و اکابر فضلا و محدثین مدینه المؤمنین قم است و به غایت عظیم الشأن و جلیل القدر و عالی مرتبه و در خدمت حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام قدر و منزلت تمام داشته و در وقتی که امام معصوم از مدینه شریفه توجه به جانب حج بیت الله الحرام فرمودند، زکریا را زمیل^۲ خود قرار داد و در یک کجاوه با حضرت تشریف داشتند و از طرف دیگر حضرت او را امین دین و دنیا می دانسته چنانکه منقول است از محمد بن قولویه از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی از احمد بن ولید از علی بن المسیب الهمدانی که گفت عرض کردم به حضرت رضا علیه السلام که منزل دور است و نمی توانم همه وقت تشرف حاصل کنم جهت اخذ احکام دینم، فرمود که از زکریا بن آدم قمی بیاموز که امین دین و دنیا است.

و روایت فرموده کشی از محمد بن قولویه از سعد بن عبدالله بن خلف از محمد بن حمزه از زکریا بن آدم که گفت گفتم به حضرت رضا علیه السلام که من اراده کردم بیرون روم از میان اهل خود؛ زیرا که بسیار شده سفاهت در میان ایشان. آن بزرگوار فرمودند این کار را مکن؛ زیرا که دفع شده است بلیات از ایشان به واسطه تو؛ چنانکه دفع شده است از بغداد به واسطه ابی الحسن کاظم علیه السلام.

۱. مجالس المؤمنین، ص ۵۱۸.

۲. هم محمل و یا کجاوه.

سبحان الله! چه رتبه و مقام است که جناب زکریا داشته که اثرش همچون اثر وجود حضرت امام تمام موسی کاظم علیه السلام است، و زکریا از اکابر محدثین قم است و او را کتابی است به غایت نیکو، و نجاشی فرموده که آن را نقل فرموده محمد بن حسن الصفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد از زکریا، و نیز مسائل بسیار جمع کرده از حضرت امام رضا علیه السلام و علمای رجال اتفاق فرمودند در عدالت و جلالت قدرش. مجملاً آنچه از اوصاف و احوال او مذکور است مرتبه اش مافوق اوست و اگر در خاک پاک مدینه قم نشو و نما نکرده باشد، الا آن جناب، کافی است از برای شرف قم، رضی الله عنه و قدس الله روحه.^۱

فی رجال کشی قال علی بن محمد قال حدثنا بنان بن محمد عن علی بن مهزیار عن بعض القمیین بکتابه و دعائه لزکریا بن آدم عن محمد بن اسحاق و الحسن بن محمد قالوا خرجنا بعد وفاة زکریا بن آدم بثلاثة اشهر نحو الحج فتلقنا کتاب علیه السلام فی بعض الطريق فاذا فيه ذکرت ما جرى من قضاء الله به فی الرجل المتوفى - رحمه الله یوم ولد و یوم قبض و یوم یبعث حياً - فقد عاش ایام حیاته عارفاً بالحق قائلاً به صابراً محتسباً للحق قائماً بما یحب الله و رسوله و مضى لله غیر ناکث و لا مبدل فجزاه الله اجر نیته و اعطاه خیر امنیته و ذکرت الرجل الموصی الیه و لم تعرف فیہ رأینا و عندنا من المعرفة به اکثر ممّا وصفت یعنی الحسن بن محمد بن عمران الخ.^۲

۲۱۹. زکریا بن ادیس بن عبدالله بن سعد الاشعری قمی رضی الله عنه

پسر عم جناب زکریا بن آدم اشعری می باشد و این بزرگوار درک زمان سه امام را نموده و از روایت حضرت صادق و امام موسی کاظم و حضرت امام رضا علیه السلام می باشد و روایت شده است از زکریا بن آدم که تازه زکریا بن ادیس، ابوجریر، از دنیا رفته بود، مشرف شدم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام پس حضرت سؤال فرمود از زکریا بن ادیس ابوجریر و طلب رحمت کرد جهت آن بزرگوار و فرمود:

۱. ابن منعل، ص ۴۹.

۲. رجال کشی (طبع نجف)، ص ۴۹۷.

«رحمه الله و لم یزل یحدّ ثنی و اُحدّته حتّی طلّع الفجرُ فصلّی الفجر» پیوسته سخن می‌فرمود با من تا طلوع فجر. پس حضرت برخاست و نماز صبح را گذاشت. محدث قمی رحمته الله فرموده است که ظاهر روایت آن است که آن شب را تا صبح آن حضرت بیدار بوده و با زکریا مشغول سخن بودند و آن سخنان مهم بوده و آن نیست، جز مذاکرات علمی و اسرار؛ چنان‌که در احوالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله با سلمان رضی الله عنه قریب به همین نقل شده است.

۲۲۰. زکریا بن عبدالصمد قمی رحمته الله

از ثقات و عدول روات قم است و به سعادت ملازمت حضرت امام موسی کاظم - علیه الصلاة والسلام - مشرف شده و از راویان آن حضرت بوده و بعد از آن حضرت به ملازمت حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا - علیه التحیة و الثناء - مشرف گشته و از آن حضرت نیز احادیث فراگرفته و از راویان آن حضرت نیز بوده و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب رجال خود ایراد اسم شریفش کرده و در خلاصة الاقوال شیخ جمال‌الدین نیز ذکر فرموده و در کتاب ابن داوود نیز مذکور است و همه تصریح به عدالت او فرموده‌اند، قدّس الله روحه.^۱

۲۲۱. زکریا بن عمران القمی رحمته الله

فی جلد السابع البحار نقلاً عن بصائر الدرجات کان من اصحاب ابی عبدالله علیه السلام.^۲

۲۲۲. زیتون القمی رحمته الله

فی رجال المیرزا یکنی ابامحمد القمی رحمته الله.^۳

۱. ابن منعل، ص ۵۱.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۱۴.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۱۵.

باب السین

۲۲۳. سعد بن سعد بن احوص بن سعد بن مالک الاشعری القمی رحمته الله

ثقة روى عن الرضا و ابى جعفر عليهما السلام كتابه المبوب رواية عباد بن سليمان اخبرناه على بن احمد بن محمد بن طاهر قال حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال حدثنا الحسن بن متيل عن عباد بن سليمان عن سعد به كتابه غير المبوب رواية محمد بن خالد البرقي اخبرنا الحسين و غيره عن ابن حمزة عن ابن بطّة عن الصفار عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عنه مسائله للرضا عليه السلام اخبرنا للحسين بن عبيدالله عن احمد بن جعفر عن احمد ادريس عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عنه^۱.
 عن ابى طالب عبدالله بن الصلت القمی قال دخلت على ابى جعفر الثانى عليه السلام فى آخر عمره فسمعته يقول جزى الله صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زكريا بن آدم عنى خيراً فقد وفوا لى و لم يذكر سعد بن سعد قال فخرجت فلقيت موقفاً فقلت له ان مولاي ذكر صفوان و محمد بن سنان و زكريا بن آدم و لم يذكر سعد بن سعد قال فعدت اليه فقال جزى الله صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زكريا بن آدم و سعد بن سعد عنى خيراً فقد وفوا لى^۲.

۲۲۴. ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابى خلف الاشعری

جليل القدر واسع الاخبار كثير التصانيف ثقه و شيخ طائفة و فقيه ايشان است. گفته شده كه به شرف ملاقات حضرت عسكرى عليه السلام نايل شده و اگر چه بعضى اين مطلب را موضوع مى دانند و از جمله تصانيف او كتاب فضل قم و الكوفه و كتاب بصائر الدرجات است و اين كتاب غير از بصائر الدرجات صفار است كه فعلاً در دست است^۳.
 نقل از كتاب تنزيه القميين بعبارة: ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابى خلف الاشعری الذى هو من اجلة شيوخ اصحابنا القميين و غيرهم و قد صرح بتوثيقه و

۱. رجال نجاشى، ص ۱۳۵.

۲. رجال كشى (طبع نجف اشرف)، ص ۴۲۴.

۳. تحفة الاحباب، ص ۱۲۱.

فقاہتہ و جلالة حاله و صحۃ ایمانه کُلُّ اهل الرجال و قيل لقي ابا محمد عليه السلام ايضاً و قد روى من كتبه اخباراً كثيرة كبار اصحابنا و لنشر الى بعض ما يؤيد مطلبنا منها الخبر الثاني و الثالث و الخامس من الاخبار التي رويها بواسطة احمد بن محمد بن عيسى الاشعري. و من ذلك ما رواه الصدوق في توحيدہ عن ابيه عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن عيسى بن عبدالله الاشعري عن ذكره قال «سئل ابو جعفر عليه السلام ايجوز ان يقال ان الله شيء قال نعم يُخْرِجُه من الحديدِ حدَّ التعطيل و حدَّ التشبيه.»

و ما رواه ايضاً عن علي بن عبدالله الوراق عن سعد بن عبدالله عن اسماعيل بن سهل عن عثمان بن عيسى عن محمد بن عجلان قال «قلت لأبي عبدالله عليه السلام فَوَضَّ اللهُ الامرَ الى العبادِ فقالَ اللهُ اكرمُ من ان يفوض اليهم قلتُ فأجبرَ اللهُ العبادَ فقالَ اللهُ اعدلُ ان يُجبرَ عبداً على فعلٍ ثم يعذبه عليه.»

و رواه عن ابيه عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن سليمان جعفرى عن الرضا عليه السلام قال «ذُكِرَ عنده الجبرُ و التفويضُ فقالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فى هذا اصلاً لا تختلِفونَ فيه و لا تُخاصِمونَ احداً الا كَسَرْتُموه قُلْنَا ارأيتَ ذلكَ فقالَ انَّ اللهُ عزَّ و جلَّ لم يُطعْ بالاكراهِ و لم يُعصَ بغلديَّةٍ و لم يُهمَلِ العبادَ فى ملكِه هو المالكُ لِمَا مَلَكَهُمْ و القادرُ على ما أَقْدَرَهُمْ فإِن ائْتَمَرَ العبادُ بِمعصيةٍ فشاءَ ان يَحُولَ بينَهُم و بينَ ذلكَ فَعَلَّ و ان لم يحلْ فليسَ هو الَّذي ادخَلَهُم فيه ثم قالَ عليه السلام من يَضِطُّ حدودَ هذا الكلامِ فَقَدْ خَاصَمَ مَنْ خَالَفَهُ» و لقد روى اصحابنا سيما الصدوق و الكلينيُّ بواسطته اخباراً متعددهً فى هذا المعنى.^۱

(خلاصة الاخبار ص ۴۲۸؛ معجزة شانزدهم): سعد بن عبدالله بن خلف قمى روايت كند كه من به سر من رأى رفتم با احمد بن اسحاق به زيارت ابى محمد الامام حسن العسكري عليه السلام و مشكلى چند مرا بود، خواستم كه بپرسم. چون بدانجا رسيدم، به در خانه حضرت رفتيم و رخصت طلبيديم. مارا به اندرون بردند و احمد بن اسحاق انبانى بر دوش داشت و صد و شصت كيسه از زر و نقره باوى بود كه بر

هر کیسه به نام صاحب آن مهر زده بود. سعد گوید که دیدم نوری از روی ابی محمد علیه السلام مانند بدر تابان بود و بر آن وی کودکی نشسته بود مانند مشتری درخشان و در پیش آن کودک گوی زرینی مرصع به جواهر که بعضی از رؤسای بصره برای آن حضرت فرستاده بودند و آن را پیش آن حضرت می‌گردانیدند تا آن حضرت بدان مشغول باشد و حضرت ابو محمد علیه السلام چیزی می‌نوشت.

ما رفتیم و سلام کردیم و جواب شنیدیم. فرمود بنشینید و چون آن حضرت از کتابت فارغ شد، احمد بن اسحاق آن انبان را بیرون آورد و پیش آن حضرت نهاد. امام علیه السلام روی به کودک آورد و فرمود که مهر از این کیسه‌ها بردار که شیعه تو فرستاده است. فرمود که ای پدر بزرگوار! روا نباشد که من دست پاک را به مال‌های پلید ناپاک دراز کنم. ایشان حلال ما را با حرام آمیخته‌اند. ابو محمد علیه السلام فرمود که پسر اسحاق بیرون آور هرچه در انبان است تا صاحب الامر جدا کند حلال را از حرام. اول کیسه‌ای که احمد بن اسحاق بیرون آورد، صاحب الامر فرمود که این زر از فلان است که در فلان محله می‌باشد و شصت و دو دینار از قیمت حجره‌ای است که به وی میراث رسیده و چهار دینار از بهای هشت جامه و آزار است و سه دینار از اجرت فلان دکان.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که ای پسر من! آنچه که گفتم، بر ایشان ظاهر کن. دست مبارک دراز کرد و دیناری برداشت که بر او سکه‌ری منقوش بود و بعضی از آن محو شده بود و قراضه‌آملی دیگری بیرون آورد، به وزن یک دانگ و نیم و فرمود که علت تجزیه اینها آن است که صاحب این زر یک من ریسمان به جولا داد که از برای وی جامه کند و از او چند جامه بیافت. اتفاقاً بی‌تقصیر وی آن را دزد برد. جولا آن را اعلام کرد و صاحب ریسمان از او قبول نکرده، او را حواله و یک من و نیم ریسمان از او بستند و جامه‌ها از آن بیافت و جامه‌ای را بفروخت به این زر و بعد از آن خطی بیرون آورد بدین مضمون که قائم فرموده بود. پس آن کیسه دیگر را بیرون آورد. حضرت قائم فرمود که این از فلان بن فلان است که در فلان محل می‌باشد که ما را نشاید دست بر آن نهیم.

ابو محمد علیه السلام فرمود از برای آنکه این از قیمت فلان گندم است که صاحبش بر برزگر و رعیتی جور کرده بود که گندم خود را به کیل بزرگ‌تر پیموده بود و از او را به کیل ناقص. حضرت فرمود راست گفتی ای پسر من! پس آن را به احمد داد که به صاحبش برساند. فرمود که این زر لایق حال ما نیست و احمد بن اسحاق جامه‌ای آورده بود و در منزل بود که فراموش کرده بود با خود بیاورد. آن حضرت طلب کرد آن را، رفت احمد که بیاورد. سعد بن عبدالله گوید که امام حسن عسکری علیه السلام روی به من کرد فرمود که تو برای چه آمده‌ای؟ گفتم احمد بن اسحاق مرا مشتاق ملاقات مولای خود گردانید، لذا به خدمت آمدم. فرمود که سعد مسئله‌ای چند که می‌خواستی بپرسی، چه شد؟ عرض کردم به حال خود باقی است. فرمود که از قرة العین من بپرس. پرسیدم و جواب شنیدم، بعد از آن آن حضرت با قائم برخاستند و به حرم رفتند.

و بعد گوید که من بیرون آمدم، دیدم که احمد بن اسحاق گریان می‌آید. گفتم احمد سبب گریه چیست؟ گفت جامه‌ای که آورده بودیم، نمی‌یابم. گفت باکی نیست برو و به آن حضرت عرض کن. رفت و بعد از مدت قلبی باز آمد خندان و شادان و صلوات بر رسول و آلش می‌فرستاد. گفتم حال چیست؟ گفت جامه خود را دیدم که در زیر پای مبارک امام حسن عسکری علیه السلام بود و بر روی آن نماز می‌گزارد. از آن جهت خوشحال شدم، سعد گوید که شکر باری به تقدیم رسانیدیم و هر روزه به نزد آن حضرت می‌رفتیم، ولیکن امام قائم را نمی‌دیدیم. چون روز وداع شد، من و احمد بن اسحاق و دو مرد دیگر از بزرگان شهر به خدمت امام علیه السلام رفتیم، احمد گفت یا مولای! رفتن ما نزدیک شده، ولیکن مفارقت از خدمت تو صعب است و ما شب و روز از حق تعالی درخواست می‌کنیم و تو سلم می‌جوییم به خدمت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و بهترین جوانان بهشت و به فرزندان ایشان - صلوات علیهم اجمعین - تا تو را از شر دشمنان نگاه دارد و همه آنها را کور و نگونسار گرداند و این آخر عهد ماست. مبادا که دیگر به دیدار مسرت آثار شما نرسیم.

احمد که این بگفت، آن حضرت آغاز گریستن کرد و قطره قطره اشک از چشم مبارکش می چکید. فرمود که از دعا و نیاز خود را خالی مسازید که در بازگشت در راه به جوار رحمت حق خواهی پیوست. احمد بی خود بیفتاد. چون با خود آمد، گفت به عزت و عظمت حق - جل و علا - و به حرمت جدت رسول خدا ﷺ که مرا مشرف گردانی به جامه ای که کفن من باشد. حضرت دست مبارک در زیر بساط کرد و سیزده دینار بیرون آورد و به من داد و فرمود که این را نفقه خود کن و به غیر از این چیز دیگر نفقه مکن و آنچه خواستی از کفن به تو می رسد و خدای تعالی مزد نیکوکار را ضایع نخواهد کرد. سعد گوید که وداع کردم و بیرون آمدم. چون به سه فرسخی رسیدیم، احمد بن اسحاق را بیماری سختی روی داد و طمع از خود برید و ما در پیش وی بودیم. در یک شبی گفت از پیش من بروید و مرا زمانی با خود گذارید. ما هر یک رفتیم به جای خود.

سعد گوید که چون نزدیک صبح شد یکی آمد و مرا بیدار کرد. چون بیدار شدم، کافور را دیدم که غلام آن حضرت بود. گفت برخیز که خدای تعالی تو را مزد دهد در مصیبت احمد بن اسحاق که از غسل و تکفین وی فارغ شدیم. برخیزید تا وی را دفن کنیم که محل او پیش مولای ما از همه بیشتر بود. برخاستیم و رفتیم، دیدیم که غسل و تکفین وی کرده اند. امام علیؑ حاضر شده و نماز بر او گزارده، او را دفن کردیم و تلقین خواندیم ﷺ. بدان که این معجزه هم از آن حضرت است و هم از معجزه های صاحب الامر است.^۱

۲۲۵. سعد بن الاحوص القمیؑ

سعد بن الاحوص از بزرگان روات قم بوده. نسب شریفش به اشعریین می رسد و از ثقات و عدول بوده و عالی مرتبه و از راویان حضرت امام رضاؑ و امام محمد تقیؑ بوده و احادیث بسیار شنیده و در کتاب کشی و خلاصه الاقوال و

۱. خلاصه الاخبار، معجزه ۱۶، ص ۴۲۹.

رجال شیخ ابوجعفر طوسی و ابن داوود مذکور است و به اتفاق همه عادل و ثقه بوده است و روایت کرده‌اند که حضرت جواد علیه السلام از خداوند سؤال کرد که خداوند جزای خیر به او بدهد.^۱

۲۲۶. سعد بن ابی خلف القمی

از بزرگان و اکابر عدول محدثین و مصنفین قم است و جلیل القدر و عظیم الشأن بوده؛ به مرتبه‌ای که هیچ یک از علمای رجال منکر جلالت قدر و فضیلت او نبودند و احادیث بسیار شنیده و ضبط کرده، و شیخ جمال‌الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی رحمته الله در خلاصه الاقوال او را بعد از وصف به عدالت شیخ این طایفه ذکر کرده.^۲

۲۲۷. سعد بن الحسن بن الحسین بن بابویه القمی رحمته الله

۲۲۸. شیخ ابوالمعالی

فقیه صالح ثقة.^۳

۲۲۹. سعد بن عمران القمی

واقفی.^۴

۲۳۰. سعد بن هبة الله بن الحسن

الشیخ الامام ابوالحسن المعروف بالقطب الراوندی - رضی الله عنه و ارضاه و اعلی فی الجنة العالیة مأواه - عالم متبحر نقاد فقیه مفسر محدث محقق ثقه صاحب

۱. ابن منغل، ص ۵۲.

۲. ابن منغل، ص ۵۳.

۳. فوائد الرضویه، ص ۱۹۹.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۳۲.

مؤلفات رائقه نافعۀ شایعه؛ مانند مغنی شرح نهاییه ده جلد، خلاصه التفاسیر ده جلد، الرائع فی الشرایع دو مجلد، المستقصی در شرح ذریعه سه مجلد، احکام الحکام، ضیاء الشهاب، التعریب فی التعریب، الاغراب فی الاعراب، جنا الجنین فی ذکر ولد العسکریین علیه السلام زهر المباحثه و ثمر المناثه، تهافت الفلاسفه، جواهر الکلام، کتاب النیات فی جمیع العبادات، نفثه المصدور، و منظوماته: (شرح الکلمات المئه لامیر المؤمنین علیه السلام شرح العوامل المئه)، کتاب مزار، ناسخ و منسوخ، اسباب النزول، صلاة الحزین، ام القرآن، غریب النهایه، خرایج و جرایح، قصص الانبیاء، فقه القرآن، لب اللباب، دعوات، شرح آیات الاحکام، و کتابی در اختلاف واقع بین شیخ مفید و سید مرتضی در کلام، منهاج البراعه، شرح نهج البلاغه و غیرها.

صاحب ریاض فرموده که او اول کسی است که نهج البلاغه را شرح کرده، و نقاد خبیر شیخ ما محدث کبیر ثقة الاسلام نوی - نورالله مرقده - فرموده که چنین نیست که آن بزرگوار فرموده، بلکه اول کسی که شرح کرده نهج را ابوالحسن بیهقی است و از برای اوست اشعار کثیره در مدح امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین او علیهم السلام منها:

قسیم النار ذو خبیر و حبر
فکان محمد فی الدین شمساً
یخلصنا الغداة من السعیر
علی بعد کالبدر المنیر (الخ)

و منها قوله:

بنو الزهراء آباء الیتامی
و هم حجج الاله علی البرایا
اذا ما خوطبوا قالوا سلاماً
فمن ناواهم یلق الاثاما (الخ)
و له ایضاً:

لال المصطفی شرف محیط
تضایق عن تنظمه البسیط

الی غیر ذلک، و این بزرگوار از مشایخ ابن شهر آشوب است و او را مشایخ بسیار است: ۱. شیخ ابوعلی طبرسی ۲. ابوالقاسم طبرسی ۳ و ۴. سید مرتضی رازی و برادر او سید مجتبی ۵. سید ناصح الدین ابوالبرکات مشهدی ۶. شیخ ابوعبدالله الحسین المؤدب القمی ۷. الشریف ابوالسعادات هبة الله بن علی المعروف به ابن الشجری البغدادی ۸. السید ذوالفقار بن احمد الحسینی ۹. السید ابوالفتح

عبدالواحد الأمدی صاحب کتاب غرر الحکم ۱۰. والد خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله ۱۱. ابوجعفر محمد بن علی بن محسن حلّی که درک کرده شیخ طوسی را و روایت کرده از او و از ابن براج ۱۲. شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به ابن اخوه و به توسط این شیخ روایت می‌کند از سیده نقیه بنت سید مرتضی که فاضله جلیله بوده از عمش سید رضی - رضوان الله علیهم - و پدر و جد قطب راوندی و اولاد او تمامی علما بوده‌اند و از برای او سه پسر فاضل فقیه بوده: یکی نصیرالدین ابوعبدالله الحسین و دیگر عمادالدین ابوالفرج علی و سیم ظهیرالدین ابوالفضل محمد.

و بالجمله، قبر شریفش در بلده طیبه قم در صحن جدید در طرف پایین پای حرم مطهر فیض آثار حضرت سیدتنا فاطمه - سلام الله علیها - واقع است و تاریخ وفاتش چنان‌که در بحار از مجموعه شیخ شهید نقل شده، چاشتگاه روز چهارشنبه چهاردهم شوال سنه ۵۷۳ بوده، و لکن در لوح مزارش این تاریخ ثبت است: سنه ۵۴۸، و این لوح تاریخ درست نیاید؛ چه آنکه فراغ آن جناب از تألیف فقه القرآن سنه ۵۶۲ بوده.

و بالجمله، قبر شریفش مزار عامه مردم و محل نذورات است و شمع و چراغ بسیار شب‌ها بر سر قبرش روشن است و اصلش از راوند کاشان است.^۱

یناسب ان نتبرک بذكر شیء من الاحادیث الواردة فی الدعوات: قال فیها و عن زین العابدین علیه السلام قال ضمّنی والدی الی صدره یوم قتل والد الماء تغلی و هو یقول یا بنی احفظ عنی دعاء علمتیه فاطمه علیها السلام و علمها رسول الله صلی الله علیه و آله و علمه جبرئیل علیه السلام فی الحاجة و الهم و الغم النازله اذا نزلت و الامر العظیم الفادح قال ادع بحقّ یس و القرآن الحکیم و بحقّ طه و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فی الضمیر یا منفس عن المکروبین یا مفرج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر صلّ علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا، ذکر حاجت شود.

و عنها روى «إن الله تعالى قال لموسى عليه السلام هل عملت لى عملاً قط قال صليت لك و صمت و تصدقت و ذكرت لك قال الله تبارك و تعالى أما الصلاة فذلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل و الذكر نور فأنى عملت لى قال موسى دلنى على العمل الذى هو لك قال يا موسى هل واليت لى ولياً و هل عاديت لى عدواً قط فعلم موسى أن أفضل الاعمال الحب فى الله و البغض فى الله و اليه اشارة الرضا عليه السلام بمكتوبه كُن محباً لآل محمد و إن كُنت فاسقاً و مُحباً لمحبيهم و إن كانوا فاسقين.»^١

٢٣١. سلمة بن الخطاب البراوستانى رحمته الله

سلمة بن الخطاب صاحب كتاب ثواب الاعمال و كتاب وفاة النبى صلى الله عليه و آله و كتاب مقتل الحسين عليه السلام و غير ذلك يروى عنه جمع من مشايخ قم؛ منهم محمد بن الحسن الصفار و الحميرى و غيرهما - رضوان الله تعالى عليهم اجمعين - و البراوستانى بفتح الباء نسبة الى براوستان من نواحي قم.^٢

٢٣٢. سهل بن الحسن الصفار القمى رحمته الله

٢٣٣. سهل بن اليسع بن عبدالله بن سعد الاشعري القمى رحمته الله

ثقة روى عن موسى و الرضا عليه السلام اخبرنا عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنا الحميرى قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا محمد بن سهل عن ابيه بكتابه.^٤

١. فوائد الرضويه، ص ٢٠٢.

٢. كنى و الالقاب، ص ٧٦.

٣. رياض العلماء، ص ٢٤٥.

٤. رجال نجاشى، ص ١٤١.

۲۳۴. سهل بن زیاد الآدمی القمی رحمته الله^۱

سهل بن زیاد الآدمی، نزیل ری فی رجال المیرزا یکنی اباسعید من اصحاب ابی الحسن الثالث علیه السلام^۲.

۲۳۵. سهل بن الهرمزان القمی رحمته الله

سهل بن الهرمزان، ثقة قلیل الحدیث له کتاب النوادر. اخبرنا محمد بن محمد و غیره عن الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطّة عن الحسن بن علی الزیتونی عنه^۳.

۲۳۶. سهل بن زاذویه ابو محمد القمی رحمته الله

ثقة جید الحدیث نقی الروایة معتمد علیه ذکر ذلك ابن نوح له کتاب فضل الموالی و کتاب الردّ علی مبغضی آل محمد. اخبرنا الحسین بن عبیدالله قال حدثنا علی بن محمد بن علی القلانسی قال حدثنا حمزة القاسم الخ.^۴

باب الشین

۲۳۷. شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابی طالب القمی رحمته الله

نزیل مهبط وحی الله و دار هجرة رسول الله صلی الله علیه و آله شیخ اجل ابوالفضل سدیدالدین ثقة و فقیه عالم عظیم الشأن جلیل القدر صاحب ازاحة العلة فی معرفة القبلة که علامه مجلسی رحمته الله تمام آن را در بحار درج فرموده و کتاب فضائل معروفه، مختصر آن موسوم به روضه، و غیر ذلك که شیخ شهید رحمته الله در ذکری فرموده که او از اجلای فقهای ماست و از کتاب قبله او نقل می فرماید، و این شیخ روایت می کند از ابوالقاسم طبری و از او جناب سید فخار موسوی استاد محقق حلی، رضوان الله علیهم^۵.

۱. ریاض العلماء، ص ۲۴۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۴۶.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۴۰.

۴. رجال نجاشی، ص ۱۴۱.

۵. فوائد الرضویه، ص ۲۰۷.

۲۳۸. شرف المعالی ابن غیاث المعالی القمی^۱

۲۳۹. شعیب بن بکیر بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی^۲

۲۴۰. شعیب بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی^۳

۲۴۱. شیرزاد بن محمد بن بابویه القمی^۴
فی امل الآمل انه فقیه صالح.

۲۴۲. شرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی

در اوایل ایام شباب از بلده قم که مولد او بود، طریق مسافرت اختیار کرده، به بغداد شتافت و در سلك ملازمان عارض سپاه سلطان ملك شاه انتظام یافت و در سنه احدی و ثمانین و اربعمئة که رعایای مرو از عامل خویش شکایت به درگاه عالم پناه خواجه نظام الملک آوردند، آن شغل را در عهده شرف الدین کرد و در منشور عاملی مرو فرمود تا نام او را وجیه الملک نوشتند و او قریب چهل سال در بلده مرو بدان مهم اشتغال داشت. بعد از آن صاحب دیوان والده سنجر گشت و چون شهاب الاسلام وفات یافت، کوب اقبال شرف الدین به اوج شرف و دولت انتقال کرده، به منصب وزارت سلطان رسید و او به غایت متدین و متشرع بود و در کمال حلم و وقار به امر وزارت اشتغال نمود.

اما پس از آنکه مدت سه ماه بدان کار پرداخت، ندای ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ به گوش جان رسید، به ریاض جنان منزل ساخت. شعر:

۱. ریاض العلماء، ص ۲۵۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۵۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۵۵.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۵۵.

همین خو دارد این چرخ جفاکار که بی‌نیشی نبخشد شربت نوش
 نماید تشنگان را شربت جام ولی در خاک ریزد گاه آشام
 صاحب جامع التواریخ گوید که مرقد شرف‌الدین در جوار روضه طیبه امام هشتم علی بن
 موسی الرضا علیه السلام واقع است و در نواحی مشهد مقدس قریه‌ای وقف مزار آن بزرگوار است.^۱

۲۴۳. شاذان بن حسین

شاذان بن حسین بن داوود القمی رضی الله عنه فی التعلیقه روایه معجزه عن الجواد علیه السلام و ینبغی ذکر المعجزه المرویه عنه فی هذا المقام كما فی رجال المیرزا فی ترجمه محمد بن سنان هی هذه و جدت بخط جبرئیل بن احمد حدثنی محمد بن عبدالله بن مهران قال اخبرنی عبدالله بن عامر عن شاذویه بن الحسین بن داوود القمی قال «دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و باهلی حبلاً فقلتُ جعلتُ فداک ادع الله لی أن یرزقنی ولداً ذکراً فأطرقَ ملیاً ثم رفع رأسه فقال اذهب فإن الله یرزقک غلاماً ذکراً ثلاث مراتٍ.» قال فقدمتُ مکة فصرتُ الی مسجد فاتی محمد بن الحسن الصباح برسالة من جماعة من اصحابنا معهم صفوان و محمد بن سنان و ابن ابی عمیر و غیرهم فأتیتهم فسألونی فخبرتهم بما قال علیه السلام فقالوا لی ففهمت عنه ذکراً ذکراً ذکراً اما أنه یموت فقلتُ ذکراً قد فهمتُ قال ابن سنان اما انت سترزق ولداً ذکراً اما أنه یموت علی مکان او یکون میتاً فقال اصحابنا لمحمد بن سنان اسأت قد علمنا الذی علمت فاتی غلامٌ فی المسجد فقال أدرك اهلك فقد مات اهلك فذهبتُ مسرعاً فوجدتها علی شرف الموت ثم لم تلبث ان ولدت غلاماً ذکراً میتاً.^۲

باب الصاد

۲۴۴. صالح بن محمد رضی الله عنه

صالح بن محمد الصرمی رضی الله عنه لعله من اهل الصرم الذی من قراء القم والله اعلم.^۳

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۵۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۵۶.

۲۴۵. صاعد بن علی رضی الله عنه

در مدینه المؤمنین قم بوده و از فضلا و وعاظ عصر خود بوده و در فهرست ابن بابویه مذکور است و وصفش به فضل شده است.^۱

۲۴۶. صدرالدین بن محمد باقر الرضوی القمی رضی الله عنه

جامع معقول و منقول ملجأ خواص و عوام و مرجع احکام، صاحب مؤلفات شریفه مثل شرح وافیه و حاشیه بر مختلف و کتاب طهارت و در آن انتصار کرده از ابن عقیل در عدم نجاست ماء قلیل؛ چنانکه شیخ سلیمان ماخوزی نیز رساله‌ای در انتصار او نوشته. و بالجمله، سید مذکور در عقلیات اخذ فرموده از علمای اصفهان مانند آقا جمال‌الدین خوانساری و مدقق شیروانی و شیخ جعفر قاضی و در فتنه عجم به سبب استیلای افغان و اختلال امر دولت از بلده طیبه قم منتقل شد به نجف اشرف و چنان عظمت پیدا کرد در نفوس که مردم خصوص زوار به زیارتش مشرف می‌گشتند و به ملاقاتش تبرک می‌جستند و در مسائل از او استفتا می‌کردند و استاد اکبر بر او تلمذ کرده و تعبیر می‌کند از او به السید السند الاستاذ توفی رضی الله عنه فی خمس و ستین بعد المئة و الالف، و برادرش سید ابراهیم نیز از علما و فضلا بوده، بعد از فوت برادرش (سید صدرالدین). از همدان به کرمانشاهان منتقل شد و برهه‌ای از زمان در آنجا بود.^۲

۲۴۷. صدرالدین القمی رضی الله عنه

فی روضات الجنات فی ترجمه قاضی سعید القمی قال و له ولد ایضاً فاضلاً متکلم یلقب بالمولی صدرالدین ابن قاضی سعید و فی بعض الموارد المعتمده انه کان مدرساً کاصول الکافی فی حضرت المعصومه - سلام الله علیها - ثم صار متولياً لمنصب ابيه المبرور بأذربيجان.^۳

۱. ابن منعل، ص ۵۵.

۲. فوائد الرضویه، ص ۲۱۳.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۶۴.

۲۴۸. صدقه بن بندار القمی رحمته الله

صدقه بن بندار ابوسهل قديم السَّماع و عاش الى ان مات سنة احدى و ثلاثمئة
حكى ذلك الحسين بن عبيدالله عن مشايخه و كان ثقة خيراً له كتاب التَّجْمَل و
المروّة، حسن صحيح الحديث.^۱

باب الطَّاء

۲۴۹. طالب بن عبدالله بن الصلت القمی رحمته الله^۲

۲۵۰. طاهر بن محمد حسين القمی

كان فاضلاً بارعاً محققاً متكلماً جليلاً صالحاً واعظاً متبحراً من اقران المجلسي رحمته الله و
مشاهير علماء زمانه، شديد التعصب على جماعة الصوفيه و الفرق الملاحده و
نسبت به تاركين نماز جمعه و مصنفين بر ترك و منع نماز جمعه تاخته و خود اقامه
می فرموده است. در شهر قم و در عصر خود مطاع بوده است. نسبت به جميع عوام
و الاحكام نفوذ کلمه داشته بين مردم، و حکايت شده است از آن بزرگوار که تارکين
نماز جمعه را محکوم به کفر می دانست و بين ايشان و بين مولى خليل قزويني
مشاجراتي در خصوص نماز جمعه و غيره بوده؛ از جمله در يکي از مجالس در
حديث وجه تسميه قم - ضانها الله عن التصادم - نسبت به اينکه پيغمبر - صلى الله
عليه و اله و سلم - در شب معراج بقعه مبارکه را ملاحظه فرمود که شيطان با کلاه
قرمز که بر سر دارد و می خواهد داخل در شهر قم شود و مردم را گمراه نمايد، پس
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم از آن منظره ناراحت شده و فرمود به شيطان قم يا ملعون الخ که ذکر شد
در وجه تسميه قم در اول همين مختصر.

مولى خليل مذکور گفت آن شيطان که مورد غضب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم واقع شد،
همين شيطان است که مردم را گمراه و منحرف می سازد و غرضش مرحوم ملاطاهر

۱. رجال نجاشي، ص ۱۵۳.

۲. رياض العلماء، ص ۲۶۶.

مرقوم بوده است و چون حقیر خوش ندارم این‌گونه مطالب را نسبت به مقام روحانیت بنویسم و این مختصر هم گنجایش چنین مطالب را ندارد، لذا معذرت می‌خواهم، و هر کس طالب است، مراجعه نماید به کتاب روضات، صفحه ۳۳۶.

و از جمله کرامات که نسبت به این عالم جلیل داده شده است، آنکه شاه سلیمان صفوی خواست مرحوم ملاطاهر را به دارالسلطنه اصفهان و تصمیم قتل شیخ را داشت که بعضی‌ها شفاعت کردند تا آنکه رسید به اصفهان و مهلت خواست از مردمی که مأمور بودند که اقامه نماز نماید و پس از نماز و خروج از اصفهان حرکت کرد به جانب کاشان و استقبال کردند علما و بزرگان کاشان که از جمله مستقبلین دو فرزند مرحوم ملا محسن فیض بود که به خدمت شیخ معرفی شدند. شیخ گفت هنوز نمرده است این شیخ مجوسی، و مرادش مرحوم فیض رحمته الله بود و این فرمایش از شیخ نسبت به فیض از جهت آن بود که به مرحوم ملاطاهر عرض کرده بودند که عقیده فیض فاسد است و به ایشان ثابت شده بود.

پس از شنیدن مرحوم فیض آن کلمات را که شیخ مرحوم گفته بود، حرکت فرمود جهت ملاقات ملاطاهر مرقوم. مرحوم ملاطاهر به او اذن نداد که وارد شود. پس مرحوم فیض عرض کرد ای مولای! من اجازه دهید من عقب درب منزل عقاید خود را عرض کنم. اگر درست است که هیچ و اگر حق نیست، آن وقت به من اجازه ندهید. پس شروع کرد عقاید خود را بیان فرمودن، معلوم شد که اشتباه حالی شیخ کرده‌اند. پس اذن داد جناب فیض وارد شد. پس معذرت طلبید و یکدیگر را در بغل گرفته و معانقه نمودند و آنچه در دل داشتند، خارج کردند. پس جناب ملاطاهر حرکت فرمود به طرف اصفهان و داخل شد بر شاه سلیمان صفوی.

شاه فرمود شما فرمودید که شارب خمر عروس شیطان است؟ عین عبارت امام علیه السلام: «ان شارب الخمر عروس الشیطان» و مراد شاه آن بود که از شیخ اقرار بگیرد و همین اقرار را بهانه سازد و او را به قتل رساند. چون شاه این‌کاره بوده، جناب ملاطاهر الهاماً فرمود من نمی‌گویم، بلکه جدت حضرت صادق علیه السلام فرموده است. پس شاه ساکت شد و قدرت تکلم را از دست داد و بنا کرد اظهار ملاطفت و مهربانی کردن و موضوع منتفی شد.

و قبر مطهر او در شیخان قم است.^۱

باب العین

۲۵۱. عبدالله بن جعفر الحمیری ابوالعباس القمی رحمته الله

شیخ القمیین و وجههم ثقة جلیل القدر از اصحاب حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام است و کتبی تصنیف فرموده که از جمله قرب الاسناد معروف است و قرب الاسناد مثل امالی از مؤلفات شایعه مابین محدثین است؛ چه آنکه محدثین در سابق جمع می‌نمودند پاره‌ای از احادیث را که عالی‌السند و قلیل‌الواسطه بود تا به معصوم علیه السلام در رساله مخصوصی و او را قرب الاسناد می‌گفتند و به آن افتخار می‌جستند، و غیر از حمیری مذکور، علی بن ابراهیم قمی و محمد بن عیسی یقطینی و محمد بن جعفر بطّ و علی بن بابویه نیز قرب الاسناد داشته‌اند و قرب الاسناد علی بن بابویه به خط شریفش به دست مقدس اردبیلی رحمته الله رسیده، بعد از تألیف آیات الاحکام؛ چنانچه در حدیقه الشیعه بیان فرموده و در حدیقه از آن نقل کرده. قَالَ شَيْخُنَا الْمُحَدَّثُ النَّوْرِيُّ رحمته الله وَ قُرْبُ الْأَسْنَادِ لِلْحَمِيرِيِّ بَقِيَّ مِنْ اجْزَائِهِ قُرْبُ الْأَسْنَادِ إِلَى الضَّادِقِ وَ إِلَى الْكَاطِمِ وَ إِلَى الرَّضَا عليه السلام إِلَى الْآنَ وَ الْبَاقِي ضَاعَ مِنْ حَوَادِثِ الزَّمَانِ.^۲

۲۵۲. العباس بن معروف ابوالفضل مولى جعفر بن عبدالله الأشعري قمی

ثقة له كتاب الآداب و له نوادر اخیرنا احمد بن علی قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطّ قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد عن العباس بجمع حدیثه و مصنفاته.^۳

و اما در کتاب ریاض العلماء این اشعار را به او نسبت داده‌اند:

قوله شعر:

۱. روضات الجنات، ص ۳۷۹.

۲. تحفة الاحباب، ص ۱۷۷.

۳. رجال نجاشی، ص ۳۱۵.

سخت بی مهر و جفایبشه و بیرون شده‌ای جان من خوب به کام دل دشمن شده‌ای
نیستم داغ که بیگانه شدی از من لیک داغ از آنم که به فرموده جز من شده‌ای
چون طلا دست فشار دل گرمم بودی که دمید این نفس سرد که آهن شده‌ای
و له ایضاً:

سنگ بالین کن و آن گه مزه خواب ببین تا ببینی که چه در زیر سر مردان است
و له دیوان کبیر اکبر من دیوان الفیض رحمته ^۱.

۲۵۳. عبدالله بن ابی طالب القمی رحمته

از فضلالی شعرای فرقه ناجیه بوده و در اشتعال طبع نار حامیه و مصابیح کلام او در
مشکلات اشعار و از گرمی گفتار مصدوقه ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾
عروس مقال او در شکل دلال مشاکل سحر حلال و صاحب کتاب ذمیه القصر آورده
که نقش نگین خاتم او این بیت اخلاص قرین بود. شعر:

اعد للبعث ابوطالب حب علی بن ابی طالب

و این قطعه نیز از اشعار بلاغت آثار اوست:

ما شک فی فضل آل فاطمة الا امرء ما لامه بعل
فقل اذ الحر طاب مولده فكيف يهوى ذوى العدى بعل
خدی لاقدام آل فاطمة اذا تخطوا على الثرى نعل

و در ایامی که امیر حسام الدوله فارس بن عنان که از امرای شیعه امامیه است، به
واسطه موانع روزگار و مزاحمت اغیار از شرف زیارت نجف اشرف محروم مانده
بود و شوق او به خاک بوسی آن آستان ملائک پاسبان در تزیاید بود و می خواست که
به زبان حال او چند بیت گفته شود که آن را مصحوب یکی از اصحاب فرستاده،
برابر ضریح مقدس بخواند، ابوطالب مذکور چون مصاحب و ندیم امیر مذکور بود،
حسب استدعای او به گفتن این ابیات مبادرت نمود:

بمحمّد و بحب آل محمّد
یا آل احمد یا مصابیح الدّجی
لکم الحطیم و زمزم و لکم منی
انی بکم متوسل و بحبکم
ان بن عنان بکم کتب العدی
و لئن تأخر جسمه لضرورة
یا زائراً ارض الغریّ مسدداً
بلغ امیرالمؤمنین تجیةً
و زرا للحسین بلاء و قل له

علقت وسائل فارس بن محمّد
و منار منهاج السبیل الاقصد
و بکم الی سبیل الهدایة یهتدی
متمسک لا ینثنی منه ید
و علی بحبکم رقاب الحسد
فالقلب منه محیم بالمشهد
سلم سلّمت علی الامام السید
و اذکر له حبّی و صدق توّددی
یا ابن الوصی و یا سلالة احمد^١

٢٥٤. عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الحمیری ابوالعباس القمی شیخ
القمیین و وجههم قدم الکوفة سنة نیف و تسعین و مئتين.^٢

٢٥٥. عبدالله بن الحسن

عبدالله بن الحسن بن علی بن جعفر عليه السلام العریضی و هو الذی روی عنه احادیث كثيرة
فی قرب الاسناد.^٣

٢٥٦. عبدالله بن حماد الانصاری

نزیل قم یکنی ابامحمّد.^٤

٢٥٧. عبدالله بن خالد^٥

١. بقية ابن اشعار در کتاب مجالس مؤمنین، قاضی نورالله، ص ٣٣.

٢. ریاض العلماء، ص ٢٧٩.

٣. ریاض العلماء، ص ٢٧٩.

٤. ریاض العلماء، ص ٢٨١.

٥. ریاض العلماء، ص ٢٨٢.

۲۵۸. عبدالله بن سهل الاشعری القمی^۱

۲۵۹. عبدالله بن عامر بن عمران بن ابی عمیر الاشعری القمی^۲
فی رجال المیرزا انه یکنى بابی محمد شیخ من وجوه اصحابنا ثقة.^۲

۲۶۰. عبدالله بن عامر بن سعد الاشعری القمی^۳

۲۶۱. عبدالله بن عباس العلوی
نزیل قم.^۴

۲۶۲. عبدالله بن علی بن عامر الاشعری القمی^۵

۲۶۳. عبدالله بن عیسی بن مصقلة القمی
و هو یروی عن زرارة.^۶

۲۶۴. عبدالله بن فتح الله القمی^۷

۲۶۵. عبدالله بن محمد بن عیسی القمی^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۲۸۲.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۸۴.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۸۴.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۸۴.

۵. ریاض العلماء، ص ۲۸۶.

۶. ریاض العلماء، ص ۲۸۶.

۷. ریاض العلماء، ص ۲۸۷.

۸. ریاض العلماء، ص ۲۸۷.

٢٦٦. عبدالله بن محمد القمی رحمته الله^١

٢٦٧. عبدالله بن محمد بن بنان القمی رحمته الله^٢

٢٦٨. عبدالله بن اليسع القمی رحمته الله^٣

٢٦٩. عبدالله بن ابی خلف القمی

فی رجال الميرزا انه قليل الحديث.^٤

٢٧٠. عبدالله بن ابی عبدالله بن محمد بن خالد الطيالسی ابوالعباس التميمی القمی رحمته الله

فی رجال الميرزا انه رجل من اصحابنا ثقة سليم الجنبه.^٥

٢٧١. عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد البرقی رحمته الله^٦

٢٧٢. عبدالله الاشعری القمی رحمته الله

فی رجال الشيخ فی باب ذکر اصحاب الرضا عليه السلام ثقه.

٢٧٣. عبدالله بن ايوب القمی رحمته الله

فی رجال الميرزا عبدالله بن راشد الزهري بياع الزطی. روى عن جعفر بن محمد عليه السلام

قال النجاشی انه ثقة.^٧

١. رياض العلماء، ص ٢٨٨.

٢. رياض العلماء، ص ٢٨٨.

٣. رياض العلماء، ص ٢٨٨.

٤. رياض العلماء، ص ٢٧٥.

٥. رياض العلماء، ص ٢٧٥.

٦. رياض العلماء، ص ٢٧٦.

٧. رياض العلماء، ص ٢٧٧.

۲۷۴. عبدالرحمان بن حمّاد القمی رحمته اللہ علیہ

رمى بالضعف و الغلو. نقل از رجال میرزا.^۱

۲۷۵. عبدالرحمان محمد بن عیسی الاشعری القمی رحمته اللہ علیہ^۲

۲۷۶. عبدالرحمان بن خالد البرقی رحمته اللہ علیہ^۳

۲۷۷. عبدالواحد القمی رحمته اللہ علیہ المکنی بابی طاهر^۴

۲۷۸. عبدالصّمد بن محمد القمی رحمته اللہ علیہ^۵

۲۷۹. عبدالصّمد بن عبیدالله الاشعری القمی رحمته اللہ علیہ

فی رجال المیرزا روی عن ابی عبدالله علیہ السلام.^۶

۲۸۰. عبدالعزیز بن جعفر بن قولویه القمی رحمته اللہ علیہ^۷

۲۸۱. عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز القمی^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۲۷۷.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۷۹.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۷۹.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۸۰.

۵. ریاض العلماء، ص ۲۸۰.

۶. ریاض العلماء، ص ۲۸۰.

۷. ریاض العلماء، ص ۲۸۱.

۸. ریاض العلماء، ص ۲۸۱.

۲۸۲. عبدالقاهر بن احمد بن علی القمی رحمته الله^۱

۲۸۳. عبدالقاهر بن حمویه القمی رحمته الله

عالم جلیل یروی عنه شاذان بن جبرئیل.^۲

۲۸۴. عبدالله بن الصلت ابوطالب قمی

ثقة جلیل از اصحاب رضاء رضی الله عنه بوده. بعد از شهادت آن جناب وقتی خدمت حضرت جواد رضی الله عنه می‌نویسد که اذن بده برای من که مرثیه‌ای بگویم پدرت را، جواب فرمود که ندبه کن بر او و بر من، و هم روایت است که ابیات شعری برای آن حضرت نوشت که مشتمل بود بر ذکر حضرت امام رضاء رضی الله عنه و نوشت مرا اذن بدهید که در حق آن حضرت شعر بگویم. حضرت آن قطعه‌ای که مشتمل بر آن اشعار بود از کاغذ پاره کرد و برای خود گذاشت و در صدر بقیه نوشت که احسنت جزاک الله خیراً، و شیخ صدوق رحمته الله در اول اکمال‌الدین اشاره به مدح او فرموده.^۳

۲۸۵. عبیدالله بن الحسن المقلب بحسکا ابن الحسین بن بابویه القمی رحمته الله

موفق‌الدین ابوالقاسم نزیل الرّی فقیه، والد شیخ منتجب‌الدین علی قرائت کرده بر والد خود شیخ الاسلام حسکا، فقیه عصر خویش جمیع آنچه که قرائت و سماع کرده از شیخ طوسی و سألار و ابن براج و سید حمزه، رَجَمَهُمُ اللهُ تَعَالَى.^۴

۲۸۶. عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی القمی

مولانا العالم الفاضل الحکیم المتکلم الشاعر المحقق المدقق المتشرع المتأله صاحب شرح تجرید و گوهر مراد و سرمایه ایمان، منتخب گوهر مراد و شوارق و

۱. ریاض العلماء، ص ۲۸۴.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۸۵.

۳. تحفة الاحباب، ص ۱۸۵.

۴. فوائد الرضویه، ص ۲۶۱.

شرح هیاکل و الکلمات الطیبه فی المحاکمة بین المیرداماد و المولی صدرا فی الوجود و الماهیه و حواشی بر حاشیه خفری و شرح اشارات خواجه و دیوان شعری به فارسیه بزرگتر از دیوان مرحوم فیض و غیر ذلك.

آن جناب تلمیذ جناب ملاصدر است و داماد او ملقب به فیاض؛ چنانکه داماد دیگر ملاصدرا جناب ملامحسن است که ملقب به فیض است و از برای ملا عبدالرزاق فرزندی است مسمی به میرزا حسن فاضل صالح صاحب کتاب جمال الصالحین در ادعیه شمع الیقین در امامت به فارسیه. قبر شریفش در شرقی خیابان ارم و اول خیابان چهارمردان واقع است و مورد زیارت مردم است و ملا عبدالرزاق مذکور مدرس بوده در مدرسه مبارکه قم تا آنکه وفات کرد در آنجا سنه ۱۰۵۱ و از نتایج افکار اوست این رباعی:

دنیای چاهی است نزد دانا بی‌ته طول امل است ریسمان این چه
هر چند بود جامه عمر تو دراز بر قامت طول امل آید کوتاه
و بدان که این شخص غیر از عالم متکلم، ملا عبدالرزاق را نکویی شیرازی
صاحب شرح قواعد العقائد محقق طوسی و معاصر صاحب ترجمه است و هم غیر
از عالم عارف کاشف اسرار غواشی ملا عبدالرزاق کاشی صاحب لطائف الاعلام و
تأویل الآیات و شرح فصوص الحکم لمحیی الدین بن العربی و شرح منازل السائرین
است (منازل السائرین تألیف خواجه عبدالله انصاری است) که در سنه ۷۳۰ وفات
کرده و قاضی نورالله او را شیعه گرفته، به جهت بعض کلمات او.^۱

۲۸۷. عبدالعزیز بن المهتدی بن محمد بن عبدالعزیز الاشعری

عبدالعزیز یک نفر از رجال برجسته دارالمؤمنین قم بوده و علمای رجال او را ستودند و به توثیق او تصریح فرمودند تا آنکه فرمودند ما رأیت قُمياً یُشِبُّهُ فی زَمَانِهِ.
و نیز فرمودند وَ کَانَ خَیْرَ قُمِّیِّ فِیْمَنْ رَأَیْتَهُ وَ کَانَ وَ کِیْلَ الرِّضَاةِ^۱ و نیز محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن محمد قال حدثنی احمد بن محمد عن عبدالعزیز او

۱. فوائد الرضویه، ص ۲۳۰.

عمن رواه عنه عن ابي جعفر عليه السلام قال كتبت اليه ان لك معي شيئاً فمرني بامرک فيه الى من ادفعه فكتب الى قبضت ما فى هذه الرقعة و الحمد لله و غفر الله ذنبک و رحمتنا و اياک و رضى الله عنک برضائى عنک.^١
و نجاشى بعد از توثيق فرموده و له کتاب.^٢

٢٨٨. عبدالملک بن اسحاق القمى رحمته الله^٣

٢٨٩. عبدالملک بن عبدالله بن سعد الاشعري القمى
فى رجال ميرزا ثقة.^٤

٢٩٠. عبدالملک بن هشام القمى^٥

٢٩١. عبدالوهاب القمى رحمته الله
فى رجال الميرزا من اصحاب صادق عليه السلام.^٦

٢٩٢. عبيدالله بن بابويه القمى
فى رجال ابو على انه عين و هو عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمى والد
الشيخ منتجب الدين.^٧

١. رجال کشى، ص ٤٢٧.

٢. رجال نجاشى، ص ١٨٤.

٣. رياض العلماء، ص ٢٨٨.

٤. رياض العلماء، ص ١٨٤.

٥. رياض العلماء، ص ٢٩٠.

٦. رياض العلماء، ص ٢٩٠.

٧. رياض العلماء، ص ٢٩٠.

۲۹۳. عبیدالله بن عبدالله السعدآبادی

السعدآباد مزرعة من مزارع قم.^۱

۲۹۴. عبیدالله بن عبدالله الحسکا^۲

۲۹۵. عبیدالله بن موسی القمی^۳

۲۹۶. علویة الصفار القمی^۴

۲۹۷. علی بن محمد بن علی خراز رازی قمی

و لعل نسبتبه الی البلدین باعتبارین نقل به معنی او مردی بوده است فاضل متکلم و فقیه محدث جلیل القدر. در کتب رجالیه گاهی ذکر شده است به عنوان علی بن محمد خراز الفقیه صاحب کتاب الايضاح فی اصول الدین و گاهی علی بن الخرزاز قمی صاحب کتاب کفایة الاثر و یک مرتبه به عنوان ابی الحسن علی بن احمد بن احمد خراز متکلم جلیل نزیل الری و از جهت او هست روایات از شیخنا الصدوق^ع و از مفضل الشیبانی و از احمد بن محمد عیاشی الجوهری صاحب مقتضب الاثر فی نص ائمة اثنی عشر و از قبیل اینها و روایت کرده از شیخ الاجل محمد بن ابی الحسن بن عبدالصمد القمی؛ همچنانکه در ریاض العلماء ذکر شده و از جهت اوست از مصنفات کتاب کفایة الاثر فی النص علی ائمة الاثنی عشر^ع و در این کتاب است احادیث و نصوص بر اهل البیت و بر امامت ائمة هدی - سلام الله علیهم اجمعین - که روایت می کند از او بحار و وسائل و غیر از اینها، و فرموده

۱. ریاض العلماء، ص ۲۹۰.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۹۲.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۹۳.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۹۵.

نجاشی در کتاب رجال خود علی بن محمد بن علی الخزاز ثقة من اصحابنا.^۱ و مرحوم مجلسی رحمته الله در مقدمات بحار فرموده کفایة الاثر فی النصوص علی ائمة الاثنی عشر، للشیخ السعید علی بن محمد بن علی الخزاز القمی. پس فرموده در فصل دوم، نوشته نشده است مثل کتاب کفایة الاثر در امامت.^۲

۲۹۸. علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابوالحسن

ثقة فقیه نبیه ثبت معتمد محدث عظیم الشأن عالم جلیل القدر صاحب تفسیر معروف، و آن جناب یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی است و از این شیخ احادیث بسیار نقل می‌کند و هم از مؤلفات اوست کتاب قرب الاسناد و آن غیر از قرب الاسناد معروف است که از عبدالله بن جعفر حمیری قمی است و قرب الاسناد مثل امالی از مؤلفات شایعه مابین محدثین است؛ چه آنکه محدثین در سابق جمع می‌نمودند پاره‌ای از احادیث را که عالی السند و قریب الواسطه بوده تا به معصوم رحمته الله در رساله مخصوصی و او را قرب الاسناد می‌گفتند و به آن افتخار می‌جستند و غیر از این دو بزرگوار محمد بن عیسی یقطینی و محمد بن ابی عمران ابوالفرج قزوینی و محمد بن جعفر بطه و علی بن بابویه قمی نیز قرب الاسناد داشته‌اند. و بالجمله، در بلده طیبه قم در قبرستان بزرگ آن (فعالاً باغ ملی است) در پشت قبر محمد بن قولویه قمی به فاصله شصت قدم قبری است که نسبت به علی بن ابراهیم قمی دهند و بر لوح آن اسم مبارکش ثبت است - تغمدالله برحمته و حشره فی الجنان مع ائمه - و از باب فضل یوم الجمععه کافی معلوم شود که علی بن ابراهیم قمی را برادری است اسحاق نام که علی از او روایت می‌کند، و از کلام علامه مجلسی رحمته الله در مقدمات بحار معلوم می‌شود که پسر این شیخ ابراهیم بن علی نیز از محدثین و کثیر الروایه بوده. قال و کتاب مقصد الراغب الطالب فی فضائل علی بن

۱. ریاض العلماء، ص ۲۰۵.

۲. روضات، ص ۶۲۰.

ابی طالب علیه السلام للشیخ الحسین بن محمد بن الحسن و زمانه قریب من عصر الصدوق و یروی کثیراً من الاخبار عن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم.^۱

۲۹۹. علی بن حیدر علی القمی نورالدین

عالم فاضل همان است که در حدود نهصد و هفتاد و چیزی، خلاصه علامه را مهذب و مرتب کرده و شرط کرده در اول آن که خاتمه ای ملحق سازد به آن که ذکر کند در آن از متقدمین کسانی را که علامه ذکر فرموده و هم ذکر نماید فضلی مشهورین در طبقه علامه و من تأخر از او را و آن کتاب را نامیده به نهاییه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال.^۲

۳۰۰. علی بن محمد بن حفص بن عبید بن حمید مولی السائب بن مالک الاشعری

ابوقتاده القمی

روی عن ابی عبدالله علیه السلام و عمر و کان ثقة و ابنه ابی الحسن بن ابی قتاده الشاعر و احمد بن ابی قتاده اعقب له کتاب. اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن همام قال حدثنا علی بن الحسین الهمدانی قال حدثنا محمد بن خالد البرقی عن ابی قتاده بکتابه.^۳

۳۰۱. علی بن محمد الوشنوی رحمته الله

نزیل کاشان شیخ شمس الدین فاضل فقیه، نظریه مرحوم محدث قمی رحمته الله ظاهراً و شنوی منسوب باشد به و شنوه که یکی از قرای قم است و بسیار خوش آب و هواست.^۴

۱. فوائد الرضویه، ص ۲۶۴.

۲. فوائد الرضویه، ص ۲۸۹.

۳. رجال نجاشی، ص ۲۰۸.

۴. فوائد الرضویه، ص ۳۲۹.

٣٠٢. علی بن محمد بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمي رحمته الله
شيخ نجم الدين ابوالحسن فقيه فاضل.^١

٣٠٣. علی بن عبدالله ابوالحسن العطار القمي رحمته الله
ثقة من اصحابنا له كتاب الاستطاعة على مذاهب اهل العدل اخبرنا به ابو عبدالله القزويني قال
حدثنا احمد بن يحيى قال حدثنا ابي عن احمد بن محمد بن عيسى عنه بكتابه.^٢

٣٠٤. علی بن محمد بن علی بن سعد الاشعري القمي رحمته الله
القزداني منسوب الى قرية، يكنى اباالحسن و يعرف ابن متويه له كتاب نوادر كبير.
اخبرنا ابن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد بن يحيى عن ابيه عنه به.^٣

٣٠٥. علی بن زيرك القمي ابوالحسن رحمته الله
واعظ فاضل محدث فقيه، قرائت كرده بر فقيه اميركا ابن اللجيم بقزوين.^٤

٣٠٦. علی بن عبدالمطلب قمي رحمته الله
رشيدالدين شيخ واعظ فقيه.^٥

٣٠٧. علی بن الريان بن الصلت الاشعري القمي رحمته الله
ثقة له عن ابي الحسن الثالث نسخة. اخبرنا ابو عبدالله بن شاذان قال حدثنا احمد بن
محمد بن يحيى قال حدثنا ابي قال حدثنا عمران بن موسى عن علي بهذه النسخة و

١. فوائد الرضويه، ص ٣٢٢.

٢. رجال نجاشي، ٢٩٢.

٣. رجال نجاشي، ص ١٩٤.

٤. فوائد الرضويه، ص ٣٠١.

٥. فوائد الرضويه، ص ٣٠٩.

له کتاب منشور الاحادیث اخبرنا احمد بن علی قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا علی بن ابراهیم عنه.^۱

۳۰۸. علی بن عبیدالله بن الحسن الملقب بحسکا الرازی ابن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه القمی رحمته الله

شیخ ثقة سعید عالم فاضل ثقة صدوق محدث حافظ شیخ الاصحاب و قطب المحدثین شیخنا الاجل منتجب الدین - رضوان الله علیه - صاحب کتاب فهرست معروف که جمع کرده در آن علمای امامیه را از زمان شیخ طوسی رحمته الله تا عصر خود به منزله تذیل فهرست شیخ است و مسمی است به لقبش منتجب و آن رساله در مجلد آخر بحار الانوار مسطور است و من در این کتاب (یعنی فوائد الرضویه) هر کجا حرف (م) نهاده ام، علامت منتجب است، یعنی این ترجمه از منتجب شیخ منتجب الدین نقل شده.

و نیز از مصنفات آن جناب است کتاب الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضائل سیدنا امیر المؤمنین علیه السلام و آن چهل حدیث از چهل نفر مشایخ خود از چهل نفر از صحابه پیغمبر - صلوات الله علیه - و بعضی نسبت داده اند به او رساله العصرة در احکام صلاة و قضا و محقق نشده است و این شیخ معاصر ابن شهر آشوب است و کثیر الروایة و المشایخ است.

و مشایخش زیاده از صد نفر است و از جمله ایشان است شیخ ابوالفتوح رازی و شیخ ابوعلی طبرسی و سید مرتضی رازی صاحب کتاب تبصرة العوام در مذاهب که در ذیل ترجمه سید مرتضی از آن کتاب نقل شده و سید فضل الله راوندی و والد خود شیخ فقیه ابوالقاسم عبیدالله و پسر عمش شیخ بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه و سید ذوالفقار بن محمد الحسینی المروزی است که روایت می کند از سید مرتضی و شیخ طوسی و اشاره به همین است در نخبه المقال قال و ابن عبیدالله ذوالفهرست قد روی عن الصدوق جداً بعد جد.

مُنتَجِبُ مُعَاصِرِ الْجَلِيِّ عَنْ ذِي الْفَقَارِ عَنِ اخِي الرَّضِيِّ

و روایت می‌کند جناب خواجه نصیر المله والدين محمد بن محمد بن حسن طوسی از شیخ برهان‌الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی القزوینی نزیل الری از شیخ منتجب‌الدین مذکور.

و بدان که از کسانی که تلمذ کرده بر شیخ منتجب‌الدین از علمای عامه، رافعی شافعی معروف است و او را ذکر کرده در کتاب تدوین در تاریخ قزوین و مدح و ثنای او را بسیار گفته و گفته که اگر من طول دادم کلام را در ذکر او، همانا بسیار شده انتفاع من به مکتوبات و تعلیقات او. پس ادا کردم حق او را به اشاعه ذکر او و احوال او و گفته که ولادت او سنه ۵۰۴ و وفاتش در سنه ۵۸۵ بوده. انتهى.

و شیخ ما در کلمه طیبه حکایتی از کتاب اربعین این شیخ جلیل نقل کرده که نقلش در اینجا شایسته است و این حکایت را شیخ شاذان بن جبرئیل و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار و ذکره المجلسی فی تاسع البحار ص ۵۹۷ و دیگران به اسانید متعدده از ابراهیم بن مهران روایت کرده‌اند و آن‌چنان است که ابراهیم گفت که در همسایگی ما در کوفه مردی بود فامی و کنیه او ابو جعفر و او خوش معامله بود در سوداء. هرگاه شخصی علوی نزد او می‌رفت و چیزی می‌خواست، منع نمی‌کرد. اگر قیمت آن را داشت، می‌گرفت و گرنه به غلامش می‌گفت بنویس این مبلغی است که گرفته آن را علی بن ابی طالب علیه السلام و به روایتی و بنویس چیزی را که علی علیه السلام گرفته، و باقی ماند آن مرد بر این حال مدتی مدید تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر می‌کرد. پس اگر می‌یافت یکی از بدهکاران خود را که زنده است، کسی نزد او می‌فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می‌دید که وفات کرده و چیزی ندارد، خطی بر اسمش می‌کشید.

پس در آن ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر می‌کرد که گذشت بر او مردی از ناصبیان. پس به طریق استهزا و طعنه به او گفت که چه کرد بدهکار بزرگ تو علی بن ابی طالب علیه السلام پس مرد فامی به جهت سخن او غمگین شد و برخاست و داخل خانه خود شد. چون شب شد، در خواب دید حضرت رسول - صلی الله علیه -

را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که در پیش روی آن حضرت راه می‌رفتند. پس حضرت به ایشان فرمود کجاست پدر شما؟ پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد که اینک حاضریم یا رسول‌الله! و در پشت سر آن حضرت بود. پس آن حضرت به او فرمود چه شده تو را که نمی‌دهی حق این مرد را؟ گفت یا رسول‌الله! این حق اوست در دنیا که آورده‌ام. فرمود بده به او. پس داد به آن مرد کیسه‌ای از صوف سفید. فرمود این حق تو است. پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیر این را و رد مکن هر کس که بیاید نزد تو از فرزندان من و او بخواهد چیزی را که نزد تو است. برو که نیست بر تو فقری بعد از امروز. آن مرد گفت بیدار شدم و حال آنکه کیسه در دستم بود و بیدار کردم زوجه خود را، گفتم بیداری یا در خواب؟ گفت بیدارم. گفتم چراغ را روشن کن. پس روشن کرد. چون نظر کردم، هزار اشرفی در آن بود. پس آن زن گفت ای مرد! از خدا بترس فقر تو را و انداشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی؟ گفتم نه والله، ولکن قصه چنین است. پس خواست دفتری را که حساب در آن بود. پس دید که در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابی طالب علیه السلام هزار اشرفی بود؛ نه کم و نه زیاد. انتهى.

و این حکایت را ذکر فرموده شیخ منتجب‌الدین در ملحقات کتاب الاربعین عن الاربعین من الاربعین و سزاوار است که زینت دهیم این کتاب را به ذکر دو حکایت دیگر تا بگردد نوراً علی نور. نقل به معنی شد تا نفعش اعم باشد.

روایت شده است از سعید بن جبیر که گفت گذشت ابن عباس بر یک نفر از قریش که کور بود و پسرش با او بود که دستش را گرفته بود. پس شنید پسرش که دست پدر را داشت که عده‌ای ناسزا به حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گویند. پسر به پدر گفت شنیدی این جماعت چه می‌گفتند؟ گفت نه چه می‌گفتند. گفت اینها جسارت به علی علیه السلام می‌کردند. پس آن مرد کور گفت من را ببر به نزد این جماعت. پس آورد به نزد آن جماعت.

فرمود کدام یک از شماها به خداوند متعال فحش دادید؟ آن جماعت گفتند ای ابن عباس! کی به حضرت حق جسارت کرده؟ و هر کس جسارت نسبت به خدا کند از دین خارج و کافر می‌شود. پس فرمود کدام یک از شما نسبت به حضرت

رسول ﷺ بی ادبی کردید؟ گفتند ای پسر عباس! هر کسی که نسبت به مقام نبوت جسارتی بکند، مشرک و کافر است. پس فرمود کدام یک بی ادبی و جسارت به علی بن ابی طالب علیه السلام کردید؟ گفتند علی علیه السلام را ما سب کردیم. فرمود ابن عباس قسم به خدا و شاهد می‌گیرم خدا را، شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسی که فحش به علی بدهد، به من فحش داده است و کسی که به من فحش بدهد، به خداوند متعال فحاشی کرده. پس آن مرد کور متوجه پسر شد و فرمود بگو پدر و مادرم فدای تو باد. پسر گفت:

نظروا الی باعین محمّره
قال زدنی یا غلام فداک ابی و امی فقال:

جزز الحواجب خاضعی اعناقهم نظر الذلیل الی العزیز القاهر

قال زدنی فداک ابی و امی فقال ما عندی غیر ما سمعت فقال ابن عباس:

سبوا الاله و کذبوا بمحمد و وصیّه الزکی التقی الطاهر

هم تسعة لعنوا جمیعاً کلهم والله ملحقهم غداً بالعاشر

احیاءهم عار علی موتاهم والمیتون فضیحة للغابر

قال و كانوا عشرة فلما قال لابنه قل فیهم قام واحد فلذلك قال هم تسعة.

(حکایت دوم نقل به معنی به سند خود از عبدالواحد بن زید): گفت بودم در مکه جهت انجام حج، در این هنگام آمدم جهت طواف، دیدم ۲ نفر زن را که ایستاده بودند در نزدیک رکن یمانی و یکی از آنها می‌گفت با خواهر خود و حق المنتخب بالوصیه و الحاکم بالسویة العادل فی القضية العال البینه الصحیح النبیه بعل فاطمة المرضیة ما کان كذلك کذا و کذا. گفت عبدالواحد بودم و می‌شنیدم. پس گفتم ای زن مدح که را می‌کنی؟ پس گفت قسم به خدا علم الاعلام و باب الاحکام و قسیم الجنة و النار و قاتل الکفار و الفجار و ربانی الامة و رئیس الامة ذاک امیر المؤمنین علیه السلام و امام المسلمین الهزیر الغالب ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام.

قلت من این تعرفین علیاً، از کجا می‌شناسید علی علیه السلام را؟ گفت چگونه نشناسم، در صورتی که کشته شده در حضور او در جنگ صفین پدرم و به تحقیق داخل شد بر مادرم در یک روزی و فرمود چگونه شب را به روز آوردی ای مادر یتیم‌ها؟ پس گفت

مادرم به خیر و خوبی یا امیرالمؤمنین علیه السلام. پس مادرم من را با این خواهرم آورد به جانب مولی علیه السلام و به تحقیق رسیده بود در اثر آبله که رفته بود نور چشم من. پس همین که نظر فرمود به من و فرمود ضایع گردید چشمان تو. پس در برگرفت مرا و فرمود بیت:

ما ان تواهرت فی شیء رزئت به كما تاؤهت للاطفال فی صغر
قدمات والدهم من كان یكفلهم فی النائبات و فی الاسفار و الحضر

پس کشید دست مبارک خود را بر چشم من. پس گشوده گردید دیده‌های من در همان آن. به خدا ای پسر برادر! پس نظر نمی‌کنم مگر می‌بینم شتر فراری را و گم شده در شب بسیار تاریک. جمیع اینها از برکت دست امیرالمؤمنین علیه السلام است. سهمی قرار داد جهت ما از بیت المال مسلمین و خشنود کرد ما را.

گفت عبدالواحد وقتی که شنیدم من این موضوع را برخاستم و دیناری از مخارج خود را به او عطا کردم و گفتم بگیر ای کنیز خدا و به او استعانت بجوی. پس فرمود مال خودت ای مرد. فقد خلفنا خیر سلف علی خیر خلف نحن والله الیوم فی عیال ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام فولت و طفقت تقول:

ما ینظ حب علی فی خبان فتی الاله شهدت بالنعمة النعم
والاله قدم زلت زمان به الاله تثبت من بعدها قدم
ما سرّنی ان اکن من غیر شیعته لو ان لی ما حوته العرب و العجم^۱

۳۰۹. ابوالحسن علی بن احمد الدلال القمی رحمته الله

قال اختلف جماعة من الشيعة في ان الله - عزوجل - فوض الى الائمة - صلوات الله عليهم - ان يخلقوا و يرزقوا فقال قوم هذا محال لا يجوز على الله تعالى لان الاجسام لا يقدر على خلقها غير الله - عزوجل - و قال آخرون بل الله أقدر الائمة على ذلك و فوض اليهم فخلقوا و رزقوا و تنازعوا في ذلك نزاعاً شديداً فقال قائل ما بالكم لا ترجعون الى ابی جعفر محمد بن عثمان فتسألوه عن ذلك ليوضح لكم الحق فيه فانه

الطریق الی صاحب الامر فرضیت الجماعة بابی جعفر و سلمت و أجابت الی قوله فکتبوا المسألة و انفذوها الیه فخرج الیهم من جهته توقيع نسخته:
«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْجَسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسَمٍ وَ لَا حَالٌ فِي جَسَمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^١

٣١٠. علی بن احمد القمی رحمته الله

٣١١. علی بن احمد بن محمد بن ابی جید القمی رحمته الله^٢

٣١٢. علی بن ادريس بن زيد القمی رحمته الله

فی التعليقة وصفه الصدوق بصاحب الرضا عليه السلام.^٣

٣١٣. علی بن اسحاق بن سعد الاشعری

فی رجال میرزا روى عنه البرقى علی بن اسحاق بن سعد القمی له کتاب.^٤

٣١٤. علی بن جعفر بن الاسود القمی رحمته الله^٥

٣١٥. علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين عليهم السلام^٦

٣١٦. علی بن جعفر بن هرمزان ابوالحسن قمی رحمته الله ضعيف^٧

١. احتجاج طبرسی، ص ٢٨٤.

٢. رياض العلماء، ص ٢٩٩.

٣. رياض العلماء، ص ٣٠١.

٤. رياض العلماء، ص ٣٠١.

٥. رياض العلماء، ص ٣٠٢.

٦. رياض العلماء، ص ٣٠٢.

٧. رياض العلماء، ص ٣١٥.

۳۱۷. علی بن حسکه

فی رجال میرزا بالحاء و سین مهملتین قمی رحمته الله الکشی ذکره فی الغلات.^۱

۳۱۸. علی بن الحسن بن شاذان القمی رحمته الله^۲

۳۱۹. علی بن الحسن بن علی الدستجردی

فقیه صالح.^۳

۳۲۰. علی بن الحسن الدستجردی

فقیه فاضل.^۴

۳۲۱. علی بن الحسن بن سابوری القمی رحمته الله^۵

۳۲۲. علی بن الحسن یوسف الصایغ القمی رحمته الله

من مشایخ اهل قم.^۶

۳۲۳. علی بن الحسن بن بندار القمی رحمته الله^۷

۳۲۴. علی بن الحسن الجاسبی

فقیه واعظ صالح ثقة الشیخ نجم الدین ابوالقاسم.^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۳۱۶.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۱۸.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۱۸.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۱۸.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۱۸.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۱۹.

۷. ریاض العلماء، ص ۳۲۰.

۸. ریاض العلماء، ص ۳۲۰.

٣٢٥. علی بن الحسین بن علی الجاسبی

صالح حافظ ثقة الشيخ فقيه الدين و قال الشيخ منتجب في اسانيد بعض الحكايات المنقولة في اواخر كتاب الاربعين و قال حدثنا الشيخ الفقيه الدين ابوالحسن علی بن الحسين بن علی الجاسبی رحمته الله.^١

٣٢٦. علی بن الحسین بن شاذويه المؤدب^٢

٣٢٧. علی بن الحسین السعدآبادی

روی عنه الكلینی و روی عنه الرازی و كان معلمه.^٣

٣٢٨. علی بن الحسین البرقی^٤

٣٢٩. علی بن الحسین الصلت القمی رحمته الله^٥

٣٣٠. علی بن الحسین بن داوود القمی رحمته الله^٦

٣٣١. علی بن حيدر بن بابويه القمی

في رياض العلماء انه فاضل فقيه.^٧

١. رياض العلماء، ص ٣٢٠.

٢. رياض العلماء، ص ٣٢١.

٣. رياض العلماء، ص ٣٢١.

٤. رياض العلماء، ص ٣٢٢.

٥. رياض العلماء، ص ٣٢٢.

٦. رياض العلماء، ص ٣٢٢.

٧. رياض العلماء، ص ٣٤٨.

۳۳۲. علی بن الخراز القمی^۱

۳۳۳. علی بن داوود القمی^۲

۳۳۴. علی بن دقاق القمی^۳

فی ریاض العلماء انه من اجلة علماء المعاصرين الشيخ الطوسي^۳.

۳۳۵. علی بن سمیع بن بنان القمی

و بنان لقب عبدالله بن محمد بن عیسی القمی^۴.

۳۳۶. علی بن صدقة القمی^۵

۳۳۷. علی بن صلت القمی^۶

۳۳۸. علی بن عبدالله ابوالحسن العطار القمی^۷

ثقة من اصحابنا^۷.

۳۳۹. علی بن عبدالله بن احمد بن بابويه^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۳۴۸.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۴۸.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۴۹.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۵۱.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۵۱.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۵۱.

۷. ریاض العلماء، ص ۳۵۳.

۸. ریاض العلماء، ص ۳۵۳.

۳۴۰. علی بن عبدالله

در مدینه المؤمنین قم عطار بوده و به غایت متدین و پرهیزگار و از ثقات رجال و عدول آن زمان است و در خلاصه الاقوال، حضرت علامه ذکر او کرده و وصفش به عدالت فرموده، اما تفصیل احوال او از معتمدی به ما نرسیده، اما کافی است اینکه همچو شیخ جمال‌الدین - علیه الرحمة - او را ثقه و عادل دانند.^۱

۳۴۱. علی بن عبیدالله بن بابویه صاحب الفهرس^۲

۳۴۲. علی بن العلاء

یُنسب الی برق رود قم.^۳

۳۴۳. علی بن علی بن اسحاق بن سعد الاشعری قمی^۴

۳۴۴. علی بن عیسی الاشعری القمی^۵

۳۴۵. علی بن متیل القمی

فی ریاض انه من مشایخ الصدوق.^۶

۳۴۶. علی بن محمد بن ابی القاسم عبدالله بن عمران البرقی^۷

۱. ابن المنعَل، ص ۶۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۵۳.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۶۶.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۶۶.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۶۶.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۷. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۳۴۷. علی بن محمد جاسبی فقیه ملقب به رشیدالدین

در قم ساکن بوده و فقیه خوبی بوده و ابن بابویه در فهرس او را ذکر کرده، با علی بن محمد دیگر که در آن شهر ادیب بوده و طبیب و وصفش به فضل کرده.^۱

۳۴۸. علی بن محمد بن ابی الحسن بن عبدالصمد

فاضل جلیل قمی.^۲

۳۴۹. علی بن محمد بن حیدر بن بابویه

فاضل فقیه.^۳

۳۵۰. علی بن مؤیدالدین محمد بن العلقمی القمی

عالم جلیل القدر.^۴

۳۵۱. علی بن محمد المتطبب بقم

فاضل ادیب طبیب.^۵

۳۵۲. علی بن محمد الوشنوی

نزیل قاشان فاضل فقیه.^۶

۳۵۳. علی بن محمد بن اسحاق القمی الاشعری^۷

۱. ابن منعل، ص ۶۶.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۶۷.

۷. ریاض العلماء، ص ۳۶۸.

۳۵۴. علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی رحمته الله

معروف به صدوق اول شیخ قمیین عصر خود بوده و در سفر عراق خدمت جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نایب سوم امام عصر علیه السلام رسیده و وقتی هم کاغذی نوشت و به علی بن جعفر اسود داد و به او فرستاد که به خدمت امام علیه السلام برساند و در آن نامه استدعای اولاد کرده بود، در جواب نامه او آمد: «قد دَعَوْنَا اللهَ لَكَ بِذَلِكَ وَ سَتُرْزَقُ وَلَدَيْنَ ذَكَرَيْنِ خَيْرَيْنِ»؛ یعنی ما خواندیم خدا را به جهت اولاد برای تو، و زود باشد که دو پسر خیر و نیکو تو را روزی شود. پس حق تعالی محمد و حسین را به او عطا فرمود و محمد همان است که تعبیر می‌شود از او به رئیس المحدثین و صدوق، و دیده نشد در عصر او مثل او در حفظ و کثرت علم، و قریب به سیصد کتاب تصنیف کرده و گاه گاهی فخریه می‌کرد و می‌فرمود: «وُلِدْتُ بِدَعْوَةِ الْاِمَامِ صَاحِبِ الْاَمْرِ علیه السلام» و در سنه ۳۸۱ وفات نمود و قبر شریفش در ری مزار معروفی است در نزدیکی حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

و در این اعصار متأخره شکافی در قبر شریفش واقع شده بود و بسیاری از مردم تهران از علما و صاحبان بصیرت و غیرهم جسدش را تازه یافتند و این مطلب نه مجرد شهرت باشد، بلکه به صحت پیوسته است.

و والد بزرگوارش وفات کرد در سال ۳۲۹ که سال تناثر نجوم بوده و بسیاری از علما و محدثین شیعه در آن سال به عالم بقاء رحلت نمودند که از جمله علی بن محمد سیمری آخر نواب امام عصر علیه السلام بوده؛ چنانچه در نخبه المقال است:

السَّيْمِرِيُّ عَادِلٌ ذُو الْعِزْمِ وَ قَدْ تَوَفَّى لِسُقُوطِ النَّجْمِ «۳۲۹»

و در آن سال ابتدای غیبت کبری شد و قبر شریفش در قبرستان قم معروف است با بقعه و قبه عالیه و همان روز که در قم وفات کرد، علی بن محمد سیمری، نایب چهارم، در بغداد خبر فوت او را به جماعتی از محدثین قمیین بگفت و فرمود در این ساعت وفات کرد. چون بعد از هفده یا هجده روز خبر رسید، مطابق بود با تاریخی که شیخ سیمری فرموده بود، و از غرایب آن است که در مجمع البحرین از شیخ بهائی رحمته الله نقل کرده که در سنه ۳۱۰ در ایام موسم قرامطه داخل مکه شدند و حجر الاسود را

ببردند و بیست سال نزد ایشان بود و خلق بسیاری بکشتند؛ از جمله علی بن بابویه بود که در طواف بود. پس شمشیر بر او زدند تا از پای درآمد و بر زمین افتاد و می‌گفت:

تَرَى الْمُحِبِّينَ صَرَعَى فِي دِيَارِهِمْ كَفْتِيَةَ الْكَهْفِ لَا يَدْرُونَ كَمْ لَبِثُوا

و بدان که علما فتاوی این شیخ بزرگوار را از جمله اخبار می‌دانند. قال شیخنا الشهيد فی الذکری ان الأصحاب كانوا يأخذون الفتاوي من رسالة علي بن بابويه إذا أُعوزهم النص ثقة و اعتماداً عليه. انتهى. و الظاهر أن هذه الرسالة كتاب الشرايع وهي الرسالة الى ابنه كما قال النجاشي.

و نیز بدان که صدوقان در اصطلاح علما مراد این شیخ بزرگوار و پسرش رئیس المحدثین است؛ مثل مجلسیان، و شیخ علی سبط شهید ثانی در در المنثور فرموده که من خیال می‌کردم که صدوقان رئیس المحدثین محمد بن بابویه و برادرش حسین است تا شبی جدم شهید^{علیه السلام} را در خواب دیدم که فرمود: «یا بُنَيَّ الصدوقان محمد و ابوه»؛ ای پسرک من! صدوقان محمد و پدرش علی است.

و بالجمله، از برای این شیخ معظم توقیعی از امام حسن عسکری^{علیه السلام} رسیده که جلالش از ملاحظه آن معلوم می‌شود.^۱

صورت توقیع نقل از مجالس المؤمنین.^۲

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الجنة للموحدين و النار للملحدين و لا عدوان الا على الظالمين و لا اله الا الله احسن الخالقين و الصلاة على خير خلقه محمد و عترته الطاهرين.

اما بعد، اوصيك يا شيخى و معتمدى ابالحسن على بن الحسين القمى وفقك الله لمرضاته و جعل من صلبك اولاداً صالحين برحمته بتقوى الله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة فإنه لا يقبل الصلاة من مانع الزكاة و اوصيك بمغفرة الذنب و كظم الغيظ و صلة الرحم و مواساة الاخوان و السعي في حوائجهم في العسر و اليسر و العلم عند الجهل و التفقه في الدين و الثبوت في الامور و التعاهد للقران و حسن الخلق و الامر

۱. تحفة الاحباب، ص ۲۲۸ - ۲۲۹.

۲. ج ۱، ص ۴۳۴.

بالمعروفِ و النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَأَخِيرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوِيهِمْ إِلَّا مَنْ
 أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ اجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ
 اللَّيْلِ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَوْصَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ مَنْ اسْتَخَفَّ
 بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا فَاعْمَلْ بِوَصِيَّتِي وَ أَمُرُ جَمِيعِ شِيعَتِي حَتَّى يَعْمَلُوا إِلَيْهِ وَ عَلَيْكَ
 بِالصَّبْرِ وَ انْتِظَارِ الْفَرَجِ وَ لَا يَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حَزَنِ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ
 النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ يَلِدُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

فاصبر يا شيخی و أمر جميع شيعتي بالصبر فإن الأرض لله يورثها من يشاء من
 عباده و العاقبة للمتقين و السلام عليك و على جميع شيعتنا و رحمة الله و بركاته و
 حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير»^۱

۳۵۵. ابوالفتح علی بن محمد بن عمید قمی رحمته الله

بعد از پدر وزیر شد و ذوالکفایتین لقب یافت و در تاریخ گزیده مسطور است که ابوالفتح
 علی بن محمد بن حسن وزیر رکن الدوله حسن بن بویه بود و بزرگی او به مرتبه ای رسید
 که صاحب بن عبّاد با وجود جلال و بزرگی خود مدح او گفتی و به پا برخاستی.
 ثعالبی در حق او گفته که «عَيْنُ الشَّرَفِ لِسَانُهُ وَ سَيْفُ الْمُلْكِ سِنَانُهُ». اشعار خوب
 و رسائل بی نظیر دارد. ابن خلکان گفته که ابوالفتح مذکور جوانی جلیل، نبیل، جوانمرد
 و با سخاوت و صاحب فضائل بود و متنبی در بعضی قصاید دالیه خود اشعاری به مدح
 او به وزارت رکن الدوله گفته. همواره از روی استقلال اشتغال می نمود.

و چون رکن الدوله وفات کرد و پسرش مؤید الدوله بر سریر سلطنت نشست،
 ابوالفتح مذکور مدتی به دستور او وزیر بود تا آنکه میان او و صاحب بن العبّاد کلفت
 و نزاع به هم رسید و صاحب خاطر مؤید الدوله را بر او متغیر ساخت و در شهر
 سنه ست و ستین و ثلاثمئة او را مصادره و مؤاخذه و تعذیب بسیار نموده، حبس
 کرد و چون از خود ناامید شد و دانست که او را خلاصی نیست، اگرچه جمیع اموال

و اسباب خود را تسلیم نماید، تذکره‌ای را که جمیع ذخایر و اموال او و پدر او در آنجا بود، طلبید و در آتش انداخت و چون تذکره سوخته شد، به شخصی که موکل او بود، گفت هر چه می‌خواهی، بعد از این با من بکن که به خدا به صاحب تو از مال من یک دینار نخواهد رسید، و او همچنان در شکنجه و عذاب گرفتار بود تا هلاک شد.

و در باب خرابی آن خانواده بعضی از شعرای اصحاب او این دو بیت را گفته‌اند:

آل العمید و آل برمک مالکم قل المعین لکم و زال الناصر
کان الزمان یحبکم فبداله ان الزمان هو الخئون الغادر

و ابوالفتح به چند مدت پیش از آنکه کشته شود، این ابیات را بر زبان می‌راند:

دَحَل الدنیا اناساً قبلنا رَحَلُوا عنها و خَلَوْها لنا
و نزلناها کما قد نزلوا و نُخْلِیها لقومٍ بعدنا^۱

۳۵۶. علی بن محمد الکاتب القمی رحمته الله^۲

۳۵۷. علی بن محمد رهقی

یکنی ابی الحسن انه کان من العلماء.^۳

۳۵۸. علی بن محمد القمی رحمته الله^۴

۳۵۹. علی بن محمد بن علی الطبری الآملی

معروف بالقمی صاحب کتاب بشارة المصطفی.^۵

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۶۸.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۶۱.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۶۸.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۶۹.

٣٦٠. علی بن محمد القمی له کتاب الرضا عليه السلام^١

٣٦١. علی بن محمد بن سعد الأشعری القمی القردانی
منسوب الی قریة.^٢

٣٦٢. علی بن محمد
فی ریاض الشیخ الاجل الاقدم ابوالقاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمی. انه
فاضل عالم متکلم جلیل فقیه المحدث المعروف هو من تلامذة الصدوق رحمته الله.^٣

٣٦٣. علی بن محمد بن جعفر بن مسرور
ابوالحسن یلقب ابوه ممله قمی.^٤

٣٦٤. علی بن محمد بن بندار قمی
من مشایخ الكلینی.

٣٦٥. علی بن محمد بن بنان بن محمد القمی رحمته الله^٥

٣٦٦. علی بن محمد القمی^٦

١. ریاض العلماء، ص ٣٦٩.

٢. ریاض العلماء، ص ٣٦٩.

٣. ریاض العلماء، ص ٣٧٠.

٤. ریاض العلماء، ص ٣٧٤.

٥. ریاض العلماء، ص ٣٧٥.

٦. ریاض العلماء، ص ٣٧٦.

۳۶۷. علی بن محمد بن فیروزان القمی

كثیر الروایة یكنى اباالحسن.^۱

۳۶۸. علی بن محمد

فی ریاض ابوالحسن علی بن محمد القمی، اشعری.^۲

۳۶۹. علی بن محمد القمی رحمته الله^۳

۳۷۰. علی بن محمد بن یزید القمی رحمته الله^۴

۳۷۱. علی بن محمد بن الحسین بن العمید القمی رحمته الله^۵

۳۷۲. علی بن محمد بن اسماعیل المحمدی

ثقة فاضل قمی.^۶

۳۷۳. علی بن ابی القاسم بن عبدالله بن عمران البرقی

المعروف ابوه بماجیلویه یكنى اباالحسن ثقة فاضل فقیه ادیب.^۷

۳۷۴. علی بن ابی حیدر ظاهر الاشعری^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۳۷۶.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۷۷.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۷۷.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۷۷.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۷۸.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۷۸.

۷. ریاض العلماء، ص ۲۹۵.

۸. ریاض العلماء، ص ۲۹۶.

۳۷۵. السيد علی بن ابی المعالی حمزة العلوی الحسینی القمی رحمته الله
فقیه فاضل قاله المنتجب الدین.^۱

۳۷۶. علی بن احمد بن متیل القمی رحمته الله^۲

۳۷۷. علی بن احمد بن عمران الصفار القمی رحمته الله^۳

۳۷۸. علی بن احمد بن ابی جید القمی رحمته الله^۴

۳۷۹. علی بن احمد بن طاهر القمی رحمته الله^۵

۳۸۰. علی بن احمد بن عبدالله بن احمد ابی عبدالله البرقی القمی رحمته الله^۶

۳۸۱. علی بن هبة الله بن دعوی دار

از فقها و اجلائی اصحاب قم است و فقیهی نیکو بوده و در قم قاضی بوده و ابن بابویه او را در فهرست خود آورده.^۷

۳۸۲. علی بن محمد بن الحسین القمی رحمته الله^۸

۱. ریاض العلماء، ص ۲۹۶.

۲. ریاض العلماء، ص ۲۹۷.

۳. ریاض العلماء، ص ۲۹۷.

۴. ریاض العلماء، ص ۲۹۷.

۵. ریاض العلماء، ص ۲۹۸.

۶. ریاض العلماء، ص ۲۹۸.

۷. ابن منغل، ص ۶۷.

۸. ریاض العلماء، ص ۳۷۹.

۳۸۳. علی بن موسی الکمیدانی القمی رضی الله عنه^۱

۳۸۴. علی بن مهدی الحسینی^۲

۳۸۵. عامر بن نعیم القمی رضی الله عنه

عن ابی عبدالله رضی الله عنه فی «فقیه» فی باب المواضع التي تجوز الصلاة فيهاروى هذا الخبر بعينه حماد بن عثمان عن عامر بن نعیم القمی عن ابی عبدالله رضی الله عنه فی «تهذيب» فی باب ما تجوز الصلاة فيه من اللباس من ابواب الزيادات، الخ.^۳

۳۸۶. عمران بن عبدالله القمی رضی الله عنه

و برادرش عیسی هر دو از اجلای اهل قم و از دوستان حضرت صادق رضی الله عنه و از محبوبین آن حضرت بوده اند و حضرت ایشان را خیلی دوست می داشت و هر وقت بر آن حضرت در مدینه وارد می شدند، از ایشان تفقد می فرمود و احوال اهل بیت و اقوام و خویشان و بستگان آنها را می پرسید، و وقتی عمران بر حضرت صادق رضی الله عنه وارد شد، آن جناب از او احوال پرسید فرمود و با او نیکویی و بشاشت فرمود. چون برخاست برود، حماد ناب از آن حضرت پرسید که کیست این شخص که این نحو به او نیکویی کردید؟ فرمود این از اهل بیت نجاست؛ یعنی اهل قم که اراده نمی کند ایشان را جباری از جباره، مگر آنکه در هم می شکنند خدا او را. و روایت شده که وقتی آن حضرت میان دیدگان عیسی برادر عمران را بوسید و فرمود تو از ما اهل بیت می باشی.

و این عمران همان است که حضرت صادق رضی الله عنه از او خواسته بود که چند خیمه برای آن حضرت درست کند. او درست کرد و آورد در منی برای آن جناب نصب

۱. ریاض العلماء، ص ۳۷۹.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۸۰.

۳. جامع الرواة، ص ۴۲۸.

کرد؛ یک خیمه زنانه و یک خیمه مردانه و یک خیمه برای قضای حاجت. چون حضرت صادق علیه السلام با اهل بیت خود وارد شد، پرسید این خیمه‌ها چیست؟ گفتند عمران بن عبدالله قمی برای شما درست کرده. حضرت در آنجا نازل شد و عمران را طلبید و فرمود این خیمه‌ها به چند از کار درآمده؟ گفت فدایت شوم کرباس‌های آن از صنعت خودم است و من اینها را برای شما به دست خود درست کرده‌ام و به رسم هدیه برای آن حضرت آورده‌ام و دوست دارم فدایت شوم که قبول فرمایید و من آن مالی را که فرستاده بودید، برای این کار رد کردم. پس حضرت دست او را گرفت و فرمود سؤال می‌کنم از خدا که صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد و آنکه تو را در سایه رحمت خود درآورد، در روزی که سایه‌ای نباشد جز سایه او.

و پسر عمران مرزبان از راویان اصحاب ابوالحسن الرضا علیه السلام و صاحب کتاب است. در وقتی خدمت آن جناب عرض می‌کند که سؤال می‌کنم از شما از اهم امور نزد من. آیا من شیعه شما می‌باشم؟ فرمود بلی. گفتم اسم من مکتوب است نزد شما؟ فرمود بلی.^۱

۳۸۷. عمران بن موسی رضی الله عنه

عمران بن موسی الزیتونی از ثقات اهل قم است و در کتاب کشی ایراد اسم او شده و در خلاصه الاقوال و کتاب ابن داوود نیز مذکور گشته و تصریح به عدالتش فرموده‌اند و نجاشی فرموده از برای او کتاب کبیر است به نام نوادر اخبارنا ابن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد قال حدثنا ابي عنه بكتابه.^۲

۳۸۸. عمران بن محمد

عمران بن محمد بن عمران بن عبدالله بن سعد از ثقات روات و اکابر عدول قم است و نسبت او به اشعریین می‌رسد و به شرف ملازمت حضرت امام الجن و الانس علی

۱. تحفة الاحباب، ص ۲۵۸.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۲۴؛ ابن منعل، ص ۶۹.

بن موسی الرضا - علیه التحیة و الثناء - مشرف شده بوده و از آن حضرت روایات شنیده و از روایان آن حضرت بوده. شیخ ابو جعفر طوسی رحمته الله او را در کتاب رجال خود آورده و در فهرست نیز ذکر او کرده و نموده که او را کتابی است در احکام و روایان کتاب او را از محدثین بیان کرده و در خلاصه الاقوال و کتاب ابن داوود مذکور است، و همه جا و صفش به عدالت کرده اند.^۱

۳۸۹. عمران بن سلیمان، ابو محمد^۲

۳۹۰. عمران الجبائی^۳

۳۹۱. عمران بن عمران القمی رحمته الله^۴

۳۹۲. عمران بن موسی الاشعری القمی رحمته الله^۵

۳۹۳. عمران بن محمد الاشعری القمی

از اصحاب حضرت جواد الائمه علیهم السلام که درخواست پیراهنی کرد جهت ام اسحاق که کفن خود نماید، فرمودند او دیگر احتیاج به کفن ندارد. خبر رسید که ۱۳ یا ۱۴ روز است که ام اسحاق از دنیا رفته بود.^۶

۳۹۴. عیسی بن بکر بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی رحمته الله^۷

۱. ابن منعل، ص ۶۸.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۸۲.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۸۲.

۴. ریاض العلماء، ص ۳۸۵.

۵. ریاض العلماء، ص ۳۸۷.

۶. ریاض العلماء، ص ۳۸۶.

۷. ریاض العلماء، ص ۳۸۷.

۳۹۵. عیسی بن عبدالله بن سعد القمی رضی الله عنه^۱

۳۹۶. عیسی بن عبیدالله بن سعد الاشعری
ابن مالک الاشعری هو وجه عند الصادق عليه السلام^۲.

۳۹۷. عیسی بن محمد بن ایوب الاشعری القمی رضی الله عنه^۳

۳۹۸. عیسی بن عبدالله بن سعد اشعری قمی رضی الله عنه

برادر عمران از کسانی است که نزد حضرت صادق عليه السلام و جاهت داشته و آن جناب را با وی عنایتی عظیم بوده و همان است که حضرت صادق عليه السلام میان دیدگان او را بوسید و فرمود تو از ما اهل بیت می باشی، و روایت است که وقتی عیسی بر آن حضرت وارد شد، حضرت به او وصیت فرمود به چیزهایی. پس عیسی وداع کرد با آن جناب و بیرون رفت. آن جناب خادم خود را فرستاد دنبال او و او را برگردانید، دیگر باره او را وصیت فرمود و او را وداع کرد و برفت. باز آن حضرت فرستاد و او را طلبید و او را وصیت به چیزهایی فرمود. پس فرمود: «يا عيسى بن عبد الله إن الله - عزَّ و جَلَّ - يَقُولُ وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَإِنَّكَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ فَإِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا إِلَى الْعَصْرِ فَصَلِّ سِتَّ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ وُدِّعْهُ وَ قَبَّلْ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ عَيْسَى فَاَنْصَرَفَ.»^۴

۳۹۹. عیسی بن سری قمی رضی الله عنه

از اهل قم است لکن در کرخ بغداد ساکن شده بود. لهذا او را کرخی بغدادی گویند و او همان است که از حضرت صادق عليه السلام دعائم اسلام را پرسید، حضرت بیان فرمود

۱. ریاض العلماء، ص ۳۸۹.

۲. ریاض العلماء، ص ۳۸۹.

۳. ریاض العلماء، ص ۳۸۹.

۴. تحفة الاحباب، ص ۲۶۱.

برای او شهادت به توحید و ایمان به رسول ﷺ و اقرار به آنچه که رسول از جانب خدا آورده و زکات و ولایت و ائمه را ذکر فرمود تا به حضرت باقر علیهما السلام رسید. آن‌گاه فرمود و بودند شیعیان قبل از آن جناب که نمی‌دانستند مایحتاج خود را از حرام و حلال، مگر آنچه را که می‌آموختند از مردم یعنی از عامه تا نوبت به حضرت باقر علیهما السلام رسید، برای ایشان گشود؛ یعنی در خانه خود را باز کرد که هر که خواهد، داخل شود و بیان کرد برای ایشان و علم آموخت ایشان را. پس گردیدند پیروان آن حضرت به مرتبه‌ای که مردم می‌آموختند حلال و حرام را از ایشان با آنکه در سابق همین مردم می‌آموختند ایشان را حلال و حرام «والامرُ هکذا یكونُ و الارضُ لا تصلحُ إلا بامامٍ و من مات و لم یعرف امامه مات میتة الجاهلیة و احوج ما نکون الی هذا إذا بلغت نفسک هذا و اشار بیده الی حلقه فانقطعت من الدنیا نقول لقد کنت علی رأی حسن.»^۱

۴۰۰. عین العارفين الحسينی القمی العاشوری

سید مسدد و عالم مؤید جامع کمالات و حائز سعادات تلمیذ علامه مجلسی رحمته الله افاض الله علیه صفو فیضه القدسی است و بر او قرائت کرده کتاب تهذیب را و علامه مجلسی رحمته الله از برای او اجازه نوشته به خط شریفش در ظهر کتاب تهذیب که مرحوم محدث قمی می‌فرماید ظاهراً زیارت کردم آن خط مبارک و آن صورت اجازه را.^۲

باب الفاء

۴۰۱. فخرآور بن محمد بن فخر آور القمی رحمته الله

شمس‌الدین سید فاضل فقیه صاحب کتابی است در کیمیا و کتابی در منطق شیخ منتجب‌الدین فرموده که من او را در حیره دیدم.^۳

۱. تحفة الاحباب، ص ۲۶۰.

۲. فوائد الرضویه، ص ۳۴۲.

۳. فوائد الرضویه، ص ۳۴۸.

٤٠٢. فخرالدين الماوراء النهري ثم القمي

نزىل قم كان عامياً فصار شيعياً خالصاً و توطن بقم و سكن به حتى مات.^١

٤٠٣. فضل بن عامر الاشعري القمي^٢

باب القاف

٤٠٤. قاسم بن محمد قمي^٣

يعرف بكاسو لالم يكن بالمرضى له كتاب نوادر اخبرنا ابن نوح قال قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطة قال حدثنا البرقي عن القاسم.^٣

٤٠٥. مرحوم ميرزا قمي^٤

ابوالقاسم ابن المولى محمدحسن الجيلاني المعروف بالميرزا القمي لتوطنه فى دارالايمان قم حرم الاثمه^٥ العالم الكامل الفاضل المحقق المدقق رئيس العلماء الاعلام و مولى فضلاء الاسلام شيخ الفقهاء المتبحرين و ملاذ العلماء و المجتهدين احد ارکان الدين و العلماء الربانيين مسهل سبيل التدقيق و التحقيق مبين قوانين الاصول و منهاج الفروع كما هو به حقيق يحكى انه^٦ كان ورعاً جليلاً بارعاً نبيلاً كثير الخشوع غريز الدموع دائم الانين باكى العينين و كان مؤيداً مسدداً كئيباً فى دينه فطناً فى امور آخرته شديداً فى ذات الله مجانبا لهواه مع ما كان عليه من الرياسة و خضوع ملك عصره و اعوانه له فما زاده اقبالهم اليه الا ادباراً و لاتوجههم اليه الا فراراً له مصنفات شريفة كالقوانين و الغنائم و المناهج و مرشد العوام و جامع الشتات الذى يعبرون عنه بكتاب سؤال و جواب و هو كتاب نفيس يحتاج اليه كل مجتهد و فقيه و من اراد ان يطلع على فقاھته و كثرة اطلاعه و تأييد الاله [له] فليرجع اليه و الى غير

١. رياض العلماء، ص ٣٩٠.

٢. رياض العلماء، ص ٣٩٠.

٣. رجال نجاشى، ص ٢٤٢.

ذک من الرسائل و کان خطه حسناً تولده سنة ۱۱۵۱ (غناق) و توفی سنة ۱۲۳۱ (غرال) و قبره الشریف فی قم مزار مشهور یزور الناس فی کل یوم و ینذرون له و حوله قبور کثیرة من العلماء العظام و الافاضل الکرام.^۱

نقل شده است که آخوند ملاعلی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر نموده. آخوند بلافاصله سوار شد و به خانه میرزا آمد و در صحن خانه میرزا ایستاد. گفتند بنشینید. گفت تا من تصحیح اعتقاد خویش نکنم، نمی‌نشینم. پس میرزا از اندرون بیرون آمد و آخوند بنشست و گفت عقاید من این است. آیا چه صورت دارد؟ میرزا فرمودند که خوب است و من شما را تکفیر نکردم. مردم دروغ گفته‌اند، و کرامات میرزا از قراری که نقل می‌کنند، بسیار است.

و دیگر آنکه یکی از اهل علم در نزد من درس می‌خواند تا آنکه روزی نقل کرد از قول یکی از علما که در منبر در مجلس درس خود فرمود که این مؤمن در قوانین چنین فرموده و ایرادی بر کلامش گرفت و من دل آزرده شدم که چرا چنین تعیین کرد. شب در خواب دیدم که مرحوم میرزا قمی سوار بر اسبی می‌باشد و آمد در درب مسجد هندی پیاده شدند. در حالتی بود که آن شخص عالم در بالای منبر بودند و مرحوم میرزا آمدند در بالای پله منبر و محاسن او را گرفتند و فرمودند که چرا مطلب مرا نفهمیده ایراد می‌کنی؟ عرض کرد آخر از ظاهر کلام شما این طریق فهمیده می‌شد. فرمودند مگر خوب به دقت ملاحظه نمایی. بعد از آنکه التماس زیادی نمود، مرحوم میرزا ریش او را رها نمود، و گفت رفتم و خواب خود را از برای آن شخص عالم ربانی نقل نمودم.

و دیگر آنکه صاحب انوار المشعشعین مرحوم حجت الاسلام آقای شیخ محمدعلی رحمته الله گفته که این حقیر از مرحوم حاج سید جواد شنیدم که این مطلب را در منبر می‌فرمودند که شخصی مقداری روغن از برای مرحوم میرزا آوردند، به آقای میرزا غلامرضا که ظاهراً خادم مرحوم میرزا بوده، فرمودند آنها را ضبط کن و نگاه بدار که بوی گند و تعفنش بلند می‌شود و حاج مذکور ضبط نمودند تا آنکه روزی

۱. کنی و الالقاب مرحوم محدث قمی، جزء اول، ص ۱۴۲.

پس از مدتی صاحب جلدهای روغن آمد به قم و مرافعه آورد در خدمت آقای میرزا. آقا فرمودند به حاجی غلامرضای مذکور که بوی گند و تعفن روغن‌ها بلند شده، بیاور و بده به صاحبش، و فوراً حاضر کرد و نزد آن شخص گذارد و مرحوم میرزا - علیه الرحمة - فرمود روغن‌های خود را ضبط کن تا من گوش به مرافعه شما بدهم.

و حکایاتی دیگر هم ضبط فرمودند که خارج از حوصله این مختصر و وجیزه می‌باشد.^۱

۴۰۶. قاسم بن الحسن

قاسم بن الحسن بن علی بن یقظین بن موسی ابومحمد مولی بنی اسد سکن قم.^۲

۴۰۷. القاسم الشعرانی الیقظینی

یُرمی بالغلو.^۳

۴۰۸. القاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم القمی رحمته الله

باب المیم

۴۰۹. محمد بن عبدالمؤمن المؤدب القمی رحمته الله

ثقة له کتاب جمعة سماه النوادر فيه سبعمئة حديثاً أخبرنا الحسين بن احمد بن موسی قال حدثنا جعفر بن محمد عنه به.^۵

۱. انوار المشعشين، ج ۳، ص ۳۵۶.

۲. رياض العلماء، ص ۴۰۴.

۳. رياض العلماء، ص ۴۰۴.

۴. رياض العلماء، ص ۴۰۵.

۵. رجال نجاشی، ص ۲۹۳.

۴۱۰. محمد بن احمد بن داوود بن علی القمی البغدادی رحمته الله

ابوالحسن رئیس طائفه و عالم ایشان و شیخ قمیین وقت خود و فقیه ایشان بوده و حکایت کرده ابو عبدالله حسین بن عبیدالله بر اینکه ندیدم کسی را که احفظ و افقه و اعرف به احادیث از ایشان باشد و والده آن بزرگوار اخت سلامه بن محمد بن الارزنی بوده و آن جناب وارد بغداد شده است و در آنجا مانده و کتب بسیار تصنیف فرموده؛ از جمله کتاب مزار کبیر است و کتاب الذخائر و کتاب الممدوحین و المذمومین و کتاب البیان عن حقیقه الصیام الخ و نجاشی رحمته الله جمله ای از کتب او را نام برده ص ۲۹۸ و شیخ نجاشی و علامه - رحمهما الله - در کتب رجالیه آن جناب را مدح و ثنا گفته اند و در سنه ۳۶۸ وفات کرده است و در مقابر قریش به خاک رفته است.^۱

۴۱۱. مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی

صاحب معجم البلدان گفته که براوستان دیهی است از قم و از آنجاست وزیر مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد براوستانی که وزیر سلطان برکیارق بن ملک شاه بوده و بر او غالب بود و لشکریان او را متهم ساختند به آنکه به ایشان سلوک خوب نمی نماید و بر او خروج کردند و از سلطان او را طلبیدند و سلطان از روی ضرورت او را تسلیم ایشان نمود و با ایشان شرط کرد که قصد جان او نکنند، اما ایشان اطاعت نکردند و او را شهید ساختند.

و تفصیل قضیه بر وجهی که در حبیب السیر مسطور است، آن است که سلطان ملک شاه در اواخر ایام حیات، خواجه نظام الملک را عزل کرده، منصب وزارت او را به تاج الملک، ابوالغنائم قمی عنایت فرمود و شرف الملک ابوسعید کاتب را به مجد الملک ابوالفضل قمی بدل نمود و در آن اوان که برکیارق در خراسان اقامت داشت، چون مؤید الملک را از وزارت معزول ساخته بود، لاجرم در مقام هیجان غبار فتنه گشت و آخر به گنجه رفته، سلطان محمد بن ملک شاه که والی آن خطه بود، او را منظور نظر عنایت گردانید و مؤید الملک سلطان محمد را بر مخالفت

برادر دلیر ساخت تا لشکر فراهم آورده، در شوال سنهٔ اثنی و تسعین و اربعمئه از گنجه به خیال قتال بیرون آمد و بر کیارق نیز متوجه برادرگشته و در اثنای راه اعظم امرای او قصد مجد الملک که منصب استیفا داشت، نمودند؛ به سبب آنکه مجد الملک درصدد کفایت اموال دیوان شده، ابواب منافع مقربان درگاه را مسدود گردانیده بود و مجد الملک چون سیل بلا را متوجه خود دید، به کشتی عاطفت برکیارق پناه برد و از امراگریخته، خود را در دولت خانهٔ پادشاه انداخت. امرا او را تعاقب نموده، در حوالی سراپرادهٔ عالی صف زدند و کس نزد برکیارق فرستاده، مجد الملک را طلبیدند و او دست رد بر سینهٔ ملتمس ایشان نهاده، امرا لوای بی‌حرمتی بر افروختند و به منزل پادشاه درآمده، مجد الملک را پاره پاره کردند و برکیارق از این جهت هراس بی‌قیاس به خود راه داده، دامن خیمه برداشت و از راه قهستان به دارالملک ری شتافت.

شیخ عبدالجلیل آورده که جناب خواجه شیعی معتقد مستبصر عالم عادل بود و آثار خیرات او در حرمین مکه و مدینه ظاهر است و در مشاهد ائمهٔ طاهرین و سادات فاطمی احسان‌های او متواتر است و احسان او تا آن مرتبه بود که به یک قصیدهٔ بایه‌ای که معزئ بر آن خواند، هزار دینار زر سرخش بداد و از سید فخرالدین شمس الاسلام الحسنی روایت نموده که گفت روزی در خدمت مجد الملک بودم، بازرگانان غریب درآمدند؛ یکی حلبی شیعی علی نام و دیگری ماوراء النهری حنفی عمر نام بود و هر دو بر سلطان مبلغی قرض داشتند. مجد الملک بفرمود تا ماوراء النهری را که عمر نام بود، از خزانه زر نقد بدادند و علی حلبی را به یکی از شهرها حواله ساختند. مردی فراش حاضر بود، گفت ای خداوند! این عجب است که عمر را نقد می‌دهی و علی را نسیه. گفت می‌دانم، اما این کار جهت آن کردم که جهانیان بدانند که در پادشاهی و معامله تعصب روا نباشد و لهذا رعایت او، سنیان را نیز شامل بوده و این نیز نعمت دادی و مراعات کردی و تمکین فرمودی و الحق طایفهٔ علیهٔ شیعه و سادات ایشان را در آنجا که حکمی باشد، بهرهٔ وافر و نصیبی فزون‌تر از آن کافهٔ امت را باشد و در شفقت میان او و دیگران فرق

ننهند، بلکه همه را به قدر استطاعت بخشند و دهند؛ چنانکه این شیوه مرضیه ایشان را به مرور اعصار معلوم اهل روزگار شده و از دیگران اگر آن آثار ظاهر شده، بر سیرت طریقت ایشان رفته‌اند.

و از اینجا ظاهر شد فساد آنچه صاحب کتاب فضایح الروافض گفته که ابوالفضل براوستانی در عهد برکیارق و سلطان محمد بر مسند وزارت استیلا یافت. روزی گازی را در ری به حوالتی گرفتند و نام گازر ابوبکر بود، اما رافضی بود و چون او را پیش مجد الملک بردند، گفت او را ببرید و بیاویزید. حاضران گفتند ای خداوند! او مرد مؤمنی است. گفت شما گفتید ابوبکر نام دارد و هر آینه ابوبکر نام کشتنی است و وجه فساد آن است که بی‌گناهی را به مجرد آنکه ابوبکر نام داشته باشد، هلاک سازد و این سخن چه صورت دارد که حواشی و خدم او هزاران ابوبکر و عمر و عثمان و سنی و شیعی موجود و هفت صد غلام ترک داشت که اکثر حنفی و سنی بودند و آثار مجد الملک قبه حسن بن علی علیه السلام است در بقیع که علی زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب علیهم السلام در آنجا آسوده‌اند و چهار طاق عثمان بن مظعون که اهل سنت چنان پندارند که مقام عثمان بن عفان است، او بناکرده و مشهد امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهم السلام در مقابر قریش در بغداد هم او فرموده است و مشهد حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام از آثار اوست و از جمله آثار حسن خاتمه اوست آنکه بعد از فوز به درجه شهادت در جوار فائض الانوار حضرت امام حسین علیه السلام قرار یافته، رحمه الله تعالی.^۱

۴۱۲. السید محسن بن محمد الدیباجی

فقیه صالح.^۲

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. ریاض العلماء، ص ۴۲۷.

٤١٣. محمد بن ابراهیم القمی رحمته الله^١

٤١٤. محمد بن اسحاق القمی رحمته الله^٢

٤١٥. محمد بن ابی زید الرازی

اصله من قم.^٣

٤١٦. محمد بن ابی الحسن القمی رحمته الله^٤

٤١٧. محمد بن ابی القاسم القمی رحمته الله^٥

٤١٨. محمد بن ابی القاسم بن محمد علی الطبری الآملی معروف بالقمی^٦

٤١٩. محمد بن ابی الصهبان القمی

انه ثقة.^٧

٤٢٠. محمد بن ابی نصر القمی

فاضل طیب.^٨

١. ریاض العلماء، ص ٤٨٥.

٢. ریاض العلماء، ص ٤٨٥.

٣. ریاض العلماء، ص ٤٨٥.

٤. ریاض العلماء، ص ٤٨٥.

٥. ریاض العلماء، ص ٤٨٦.

٦. ریاض العلماء، ص ٤٨٧.

٧. ریاض العلماء، ص ٤٨٧.

٨. ریاض العلماء، ص ٤٨٧.

۴۲۱. محمد الأشعری

عن ابیه قال سألت الرضا عليه السلام.^۱

۴۲۲. محمد بن احمد بن جعفر القمی العطار^۲

۴۲۳. محمد بن احمد الصیرفی

المعروف بابن الدلال انه من مشایخ اهل قم.^۳

۴۲۴. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک الأشعری

القمی رحمته الله ابو جعفر

كان ثقة.^۴

۴۲۵. محمد بن احمد الأشعری القمی رحمته الله^۵

۴۲۶. محمد بن احمد بن هشام القمی

فی آخره قمی.^۶

۴۲۷. محمد بن احمد القمی^۷

۱. ریاض العلماء، ص ۴۸۷.

۲. ریاض العلماء، ص ۴۸۸.

۳. ریاض العلماء، ص ۴۹۰.

۴. ریاض العلماء، ص ۴۹۰.

۵. ریاض العلماء، ص ۴۹۳.

۶. ریاض العلماء، ص ۴۹۴.

۷. ریاض العلماء، ص ۴۹۳.

۴۲۸. سید صدرالدین محمد بن السید محمدباقر الرضوی القمی رحمته الله

از محققین زمان مرحوم محدث عظیم القدر مرحوم محمدباقر المجلسی آخر و بهبهانی - رَحِمَهُمَا اللهُ - بوده و نبوده است برای او در مرحله فضايلت و دقت نظر و جودة التصرف و التحقيق ثان و دارای علم ادب و معقول، و اصول و فقه را از سه نفر افاضل علمای اصفهان مثل آقا جمال‌الدین الخوانساری و شیخ جعفر قاضی و مدقق الشیروانی و سایر اقرانهم قرائت کرده. پس از پایان به قم مراجعت فرموده و مشغول تبليغ و ارشاد و تدریس بوده تا زمان غلبه افغان بر ایران. پس از جهت این فتنه از قم حرکت فرمود به همدان در نزد برادر خود و از همدان حرکت فرموده به سوی نجف اشرف و مشغول به ترویج دین اجداد و آبای گرام خود بوده و زوار به ملاقات سید تبرک می‌جستند و جواب مسائل مردم را می‌داد و مرجع بوده.

و اما مصنغات این سید جلیل زیاد است،^۱ و این حکایت غریبه هم در ذیل احوالات آن بزرگوار است و آن این است که در سفر حج میر سید ابوالقاسم جعفر بن حسین الموسوی جد بزرگوار صاحب روضات الجنات از عجایبی که رخ داده، این است که در روز قربانی این دو بزرگوار که آقای سید صدرالدین و سید ابوالقاسم مرقوم باشد، در مکان واحدی در یک طرف از منی بودند که مردی وارد شد در قربانگاه و کاردی در دست راست داشت و سر را بلند به سوی آسمان و مهیا کرد حلقوم خود را و گفت: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيْكَ بِقُرَابِينِهِمْ فَأَنَا أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِقُرْبَانِ نَفْسِي ثُمَّ وَضَعَ الْمِدْيَةَ عَلَى حَلْقِهِ فَذَبَحَ نَفْسَهُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ وَ سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ فَتَعَجَّبَ الْقَوْمُ مِنْ صَنِيعِ ذَلِكَ الرَّجُلِ؛ عرض کرد بار خدایا! اگر این مردم به سبب قربانی به تو تقرب می‌جویند، من تقرب می‌جویم به سوی تو به قربان کردن خودم. پس گذارد کارد را به حلقوم خود. پس ذبح کرد خود را و افتاد روی زمین. پس تعجب کردند مردم از این عمل که این مرد کرد. پس فیما بین سید صدرالدین قمی و میرسید ابوالقاسم موسوی که ناظر این جریان بودند، فرمودند از نظر شرع کار خوبی نکرد و سید صدرالدین رضوی قمی قائل بودند که قربانی حقیقی همین

۱. طالبین مراجعه فرمایند به کتاب روضات (طبع اول)، ص ۳۳۲.

است و انتهای تقرب را به جای آورد و خداوند عالم افتخار می‌کند به چنین بنده‌ای که در مقام عبودیت از جان خود بگذرد و خود را فدای دوست نماید ولو آنکه از جانب خداوند متعال مأمور به چنین عملی نبوده باشد. تُوفِّي فِي السَّيِّئِ بَعْدَ الْمِئَةِ وَالْأَلْفِ.^۱

۴۲۹. محمد بن ابی القاسم عبیدالله بن عمران الجنابی البرقی ابو عبدالله

الملقب ماجیلویه و ابوالقاسم یلقب ببندار سید من اصحابنا القمیین ثقة عالم فقیه عارف بالادب و الشعر و الغریب و هو صهر احمد بن ابی عبدالله البرقی علی ابنته و ابنه علی بن محمد منها و كان اخذ عنه العلم و الادب له كتب منها كتاب المشارب. قال ابوالعباس هذا كتاب قصد فيه ان يعرف حديث رسول الله ﷺ و كتاب الطب و كتاب تفسير حماسة ابی تمام اخبرنا ابی علی بن احمد رحمته الله قال حدثنا محمد بن علی بن الحسين قال حدثنا محمد بن علی ماجیلویه قال حدثنا ابی علی بن محمد عن ابیه محمد بن ابی القاسم.^۲

۴۳۰. المولی میرزا محمد بن محمد بن رضا بن اسماعیل بن جمال الدین القمی رحمته الله

كان فاضلاً عالماً جامعاً محدثاً فقیهاً مفسراً ادیباً نبیهاً موثقاً وجهاً و از برای اوست كتاب بزرگی در تفسیر احادیث اهل بیت عصمت و طهارت که نازل شده است در شأن آنان آیه مبارکه تطهیر فی نحو مئة و عشرين الف بیت که سابقه نداشته این چنین روش در نزد هیچ یک از علما قدیماً و جدیداً؛ از جهت آنکه سابقین ایراد روایات را در تفاسیر خود کردند ولیکن اسانید آن روایات را ساقط نموده‌اند و اسمی از سند روایت نبردند و تکلم در ربط الفاظ قرآن کریم ننموده و حل مشکلات و اعراب و لغات و قرائات آن نکردند و یافت نشده از کتاب تفسیر آیات الباهره در شأن عترت الطاهره و بعض دیگر از تفاسیر خیلی کم؛ همچنانکه نقل شده است از آنها مثل كتاب تفسیر کبیر مزبور آنچه را که صرف کرده در تحصیل آن گنج‌ها عمر شریف

۱. روضات، ص ۳۳۱.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۷۳.

خود را و انفاق فرموده در رسیدن به مقصود از جد و جهد و افکار چون تفسیر رئیس جمیع علوم دینی و به منزله رأس و بنای قواعد شرع و اساس آن تمام نمی‌شود، مگر از جهت علم و عمل به قرآن کریم که سعادت دارین را خداوند عالم و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - روی علم و عمل به قرآن قرار داده؛ به نوعی که از این خانواده رسیده است.^۱

۴۳۱. محمد بن الحسن الطوسی رحمته الله

والد خواجه نصیرالدین عالم جلیل القدر است. روایت می‌کند از آسید فضل الله راوندی و روایت می‌کند از او پسرش محقق طوسی رحمته الله.^۲

۴۳۲. محمد بن محمد بن الحسن الطوسی رحمته الله

حجة الفرقة الناجية و فخر الشيعة الامامية ناموس دهره و فيلسوف عصره و عزيز مصره افضل الحكماء و المتكلمين سلطان العلماء و المحققين علامة البشر و العقل الحادي عشر الخواجة نصير الملة و الدين استاذ من تقدم و تأخر المحقق الاجل الوزير الاعظم الذي ارتفع صيته جلالته في جميع الآفاق و شهد بعلو مقامه المخالف و المؤلف في مراتب العلوم و حسن الاخلاق و الذي لا يحتاج الى التعريف لغاية شهرته مع ان كل ما يقال فيه فهو دون رتبته نور الله تربته و اعلى في الجنان رتبته.

و بعض از فضلاى اهل علم گفته که اگر به انصاف نظر کنی و عصبیت را به جانبی بگذاری، توانی گفت که حضرت خواجه رحمته الله افضل علمای بنی آدم است از بدو دنیا الی یومنا هذا و بس است در فضل او که علمای فرنگ در رد اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان به مثل او نقض کرده‌اند که مثل خواجه در مجسطی نیامده، و در کشف الظنون و غیر او وی را اول مرتبه طبقه اولی از مصنفین قرار داده

۱. روضات، ص ۳۳۱.

۲. فوائد الرضویه، ص ۴۶۹.

و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملتی حقی است ظاهراً که رعایت او واجب است، و در او آخر ترجمه این بزرگوار بیاید کلام علامه در حق وی که افضل اهل عصر خویش بوده در علوم عقلیه و نقلیه.

خجسته رهنمونی ذوفنونی که در هر فن بود چون مرد یک فن
جرجی زیدان در آداب اللغة العربیة در ترجمه او گفته که کتابخانه‌ای اتخاذ کرد
که مملو کرد آن را از کتب که زیاده از چهارصد هزار مجلد بوده و اقام المنجمین و
الفلاسفة و وقف علیها الاوقاف فرها العلم فی بلاد المغول علی ید هذا الفارسی کانه
قبس منیر فی ظلّمة مد لهمّة.

بالجمله فضائل این بحر مّواج که در ظلّمت جهالت سراج و هّاج است، بیش از
آن است که در این صحیفه بگنجد. اصل آن جناب از وشاره است که از بلوک
جهرود، ده فرسخی قم است و این که در ریاض العلماء و رشاه فرموده، همان وشاره
است که راء مقدم بر شین نگاشته شده و این حقیر مکرر به آن محل رفته و در آنجا
قلعه‌ای است معروف به قلعه خواجه نصیر که منسوب است به همین محقق نحیر.
فخذ هذا فانه لا ینبک مثل خبیر.

ولادت آن جناب در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنه ۵۹۷ و در
آخر روز ۱۸ (روز غدیر) سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه - سلام الله علی
ساکینها - به خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند: ﴿و کلبهم باسِطاً ذراعیه بالو صید﴾ و
در تاریخ فوت آن جناب گفته شده:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو تو مادر زمانه نژاد
به سال شش صد و هفتاد و دو به ذی‌الحجه به روز هجدهم درگذشت در بغداد
و از اتفاقات آن که چون موضع قبرش را شکافتند، قبری ساخته و لحدی
پرداخته یافتند که در سابق برای ناصر بالله عباسی تهیه کرده بودند و قسمت او
نشده بود که ناصر در آنجا دفن شود، بلکه در رصافه مدفون شده بود، و در یکی از
احجار قبر خطی منقوش بود. چون ملاحظه کردند، تاریخ ترتیب آن قبر را مطابق
دیدند با روز ولادت خواجه، و چه راست گفته:

دهقان به باغ بهر کفن پنبه کاشته مسکین پدر ز زادن فرزند شادمان
و در نخبه‌المقال در تاریخ خواجه فرموده:

ثم نصیرالدین جده الحسن العالم النحریر قدوة الزمن
میلاده یاحرز من لا حرز له و بعد داع قد اجاب سائله

گویند که در وقت وفات خواجه با وی گفتند که اذن می‌دهی جنازه‌ات را به
نجف اشرف حمل کنیم؟ فرمود من خجالت می‌کشم از حضرت امام موسی علیه السلام که
وصیت کنم جنازه را از کاظمین بیرون ببرند.

قطب‌الدین اشکوری فرموده که خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله فاضل محقق بود
که گردن‌های افاضل از مخالف و مؤالف به جهت درک معقول و منقول نزد او ذلیل
شده بود و جبهه‌های فحول به جهت اخذ مسائل فروعیه و اصولیه بر عتبه آستان او
خاضع شده بود. تصنیف کرده کتاب‌ها و رساله‌های نافعۀ نفیسه در فنون علم و
مخصوص بذل جهد فرموده بود به جهت هدم بنیان شبهات فخر رازی در شرحش
بر اشارات. شعر:

تا طلسم سحرهای شبهه را باطل کند از عصای کلک او آثار شعبان آمده
ولادتش در طوس واقع شد روز شنبه ۱۱ جمادی الاولی وقت طلوع شمس، به
طالع حوت سنه ۵۹۷ و در همان طوس نشو و نما کرد و مشغول به تحصیل شد در
علوم معقول نزد خالش. پس منتقل شد به نیشابور و مباحثه می‌کرد با فریدالدین
داماد و قطب‌الدین مصری و غیرهما، و در منقول تلمذ کرد بر والد ماجدش و
والدش تلمیذ سید فضل‌الله راوندی بوده.

پس به خاطر خواجه خطور کرد که ترویج کند مذهب اهل بیت علیهم السلام را از بس
منزجر شده بود خاطر شریفش به واسطه خروج مخالفان در بلاد خراسان و عراق،
پس پیوسته متفکر بود و محزون تا آنکه ناصرالدین محتشم، حاکم قوهستان، از
جانب علاءالدین پادشاه اسماعیلیه او را طلب داشت. خواجه در نزد او رفت.
محتشم صحبت خواجه را مغتنم شمرد و از صحبت او فواید عظیمه‌ای می‌برد و
خواجه کتاب اخلاق ناصری را به اسم او تألیف فرمود. پس مدتی خواجه در نزد

محتشم بود و چون مؤیدالدین علقمی قمی که از بزرگان و اکابر فضلا و شیعه بود، در آن زمان وزیر مستعصم عباسی بود در بغداد. خواجه کاغذی برای وزیر نوشت و قصیده عربی که در مدح مستعصم گفته بود، ارسال داشت که وزیر آن را به نظر خلیفه برساند و خلیفه او را به بغداد بطلبد تا شاید به سبب قرب به خلیفه ترویجی از مذهب شیعه نماید. چون کاغذ به وزیر رسید، وزیر مصلحت ندید آمدن خواجه را به بغداد و پنهانی برای محتشم نوشت که خواجه قصد بغداد و تقرب به خلیفه را دارد و این خلاف رأی است که بگذاری خواجه به جانب بغداد بیاید.

محتشم چون از برنامه وزیر مطلع شد، خواجه را در حبس کرد و محبوساً او را وارد کرد به قلعه الموت نزد سلطان اسماعیلیه. مدتی خواجه در نزد سلطان اسماعیلیه بود و کتبی تصنیف کرد؛ از جمله تحریر مجسطی بود، و چون ایلیخان که مشهور است به هلاکوخان به قلاع اسماعیلیه رسید برای فتح کردن آنجا، محقق پسر علاءالدین پادشاه اسماعیلیه را امر فرمود که پنهاناً به خدمت هلاکو برسد. هلاکو چون فهمید که پسر سلطان به اجازه خواجه و مشورت او آمده، خیلی از خواجه خوشش آمد و چون فتح کرد قلعه را، خواجه را نهایت اکرام نمود و کلیه امور را به کف کفایت او نهاد. خواجه او را ترغیب کرد به تسخیر عراق عرب. پس هلاکوخان عزم بغداد را نمود و مستأصل کرد خلیفه عباسی را. تا اینجا آنچه نقل شد، از کلام قطب‌الدین اشکوری صاحب محبوب القلوب بود.

و این بقیه از مجالس المؤمنین است: فرمود هلاکوخان بن تولى خان در ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمئة به حکم برادرش منکوقا آن متوجه ضبط ایران شد در سنه ثلاث و خمسین در کان کل سمرقند نزول نمود و در شوال آن سال از جیحون بگذشت و بنا بر اراده رب قدیر و حسن تدبیر نحیر عذیم النظیر خواجه نصیرالدین محمد طوسی - طیب‌الله رمسه - بنا بر اضطرار در قلعه میمون دژ از قلاع ملاحده به سر می‌برد و او را در مبادی توجه هلاکوخان به رسم رسالت نزد خان فرستاده بودند. تسخیر قلاع ملاحده میسر گشته، ملاحده به قتل رسیدند و در سلخ شوال اربع و خمسین و ستمئة خور شاه پادشاه ملاحده را به چنگ آورده، طایفه خندیه را برانداخت. اتفاقاً لفظ خند ۶۵۴ موافق تاریخ است.

و در اثنای این نهضت تقرب حضرت خواجه به جایی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم‌گردید و بیگم را در تکلیف اسلام ایلخان متفق ساخته، ایلخان و بیگم را در پنهان از اعیان لشکر به شرف اسلام فائز گردانید. چنان‌که مشهور است، ایشان را ختنه ساخت و آنکه بعضی از قاصران استبعاد اسلام او می‌کنند از قبیل سخائف اوهام است «وَ لَيْسَ هَذَا أَوْلَ فَاؤُورَةَ كُسِيرَتِ فِي الْإِسْلَامِ» چه بعضی از قدمای آن خانواده به شرف اسلام فائز شده‌اند؛ چنان‌که صاحب حبیب‌السیر به آن تصریح نموده و گفته که مغول نام اول پادشاهی است که طبقه مغول به آن منسوب است و ارغون خان بن قراخان که پسرزاده اوست، مسلمان شده.

و در روضة الصفا مسطور است که اوکتای قاآن بن چنگیز خان دین مسلمانی را بر دیگر ادیان مرجح داشتی و تخم محبت پیغمبر آخرالزمان در فضای عرفان کاشتی و همچنین در احوال منکوقاآن که برادر بزرگ هلاکوخان است که او با آنکه تابع ملیت عیسی بود، در اظهار شرع مصطفوی کوشیدی و انعامات درباره ائمه اسلام و مشایخ عظام مبذول داشتی و آخر حضرت خواجه بعد از تشید اسلام ایلخان متکفل تدبیر امور او گردیده چون مؤیدالدین محمد علقمی قمی که وزیر مستعصم عباسی بود، شنید که حضرت خواجه در صحبت ایلخان مملکت مدارند، کتابات به خدمت ایلخان و خدمت خواجه نوشته، ایشان را به تسخیر دارالسلام به بغداد و انتقام جفای عباسیه نسبت به عترت سیدانام - علیه الصلاة والسلام - ترغیب نموده و ایلخان به استصواب خواجه عزیمت آن صوب نموده، فرمان داد تا لشکریان اسباب یورش به بغداد را مهیا سازند و بعد از طی منازل و ارسال رسائل و وقوع غوائل که شرح آن در کتب تواریخ مرقوم است، روز یکشنبه چهارم صفر سنه ۶۵۶ خلیفه با امرا و پسران خود ابوبکر و عبدالرحمان و طایفه‌ای از علویان و دانشمندان او و خواص و غلمان از شاهراه شهرستان عدم یعنی درب بغداد بیرون آمدند و حکم شد که خلیفه را بر پایتخت ایلخان تا سه روز بستند بعد از آن ایلخان در افناء و اعدام خلیفه با خواجه نصیرالدین مشورت نموده و حضرت خواجه فرمودند که سواد اعظم اهل اسلامند او را خلیفه بحق و امام مطلق می‌دانند و بر نفوس و اموال خویش

حاکم و فرمانروا می‌دانند و اگر از این ورطه خلاص شود، ممکن که از اطراف لشکرها به او پیوندد و استعداد حرب از سر گیرد و بار دیگر به تجشم رکاب کردن ساق و کلفت سفر احتیاج افتد و مرد عاقل فرصت یافته را فائت نگرداند و سر رشته اختیار به امید آنکه باز به جنگ آید، از دست ندهد. دشمن را محبسی بهتر از مطموره عدم نیست. بیت:

رخنه در ملک سر افکنده به لشکر بدعهد پراکنده به

ایلخان چون دانست که نصیحت حضرت خواجه از اغراض فاسده مبراست، به قتل خلیفه فرمان داد و در اثناء حسام‌الدین منجم که در باطن از هواخواهان بنی‌العباس بود، این خبر شنیده، به عرض پادشاه رسانید که اگر خلیفه کشته گردد، عالم سیاه و تاریک شود و علامات قیامت مشاهده شود، و از این نوع کلمات هیبت‌آمیز چندان گفت که ایلخان متوهم شده، در این امر به خواجه نصیرالدین رجوع نمود. خواجه در جواب فرمود زکریای پیغمبر و یحیی معصوم علیهما السلام را به قتل رسانیدند، هیچ یک از این حالات به ظهور نیامد. اگر حسام‌الدین می‌گوید که این احوال بر قتل بنی‌العباس مترتب می‌شود، مقبول نیست؛ زیرا که چندین تن از ایشان را فدائیان اسماعیلیه و غیرهم بکشتند و فلک دوار و روزگار ناپایدار همچنین برقرار بوده؛ نه آفتاب منکسف شد و نه قمر منکسف.

و ایلخان از حسام‌الدین مجلگاه خواست و آن بی‌عقل خون‌گرفته، از غایت تعصب مجلگاه داد. آن‌گاه ایلخان به اشاره خواجه نصیرالدین بر قتل خلیفه جازم شد و چون فرمان خلیفه به قتل او صادر گردید، طایفه‌ای معروض داشتند که چون حسام‌الدین آن دعوی نموده، احتیاط آن است که شمشیر تیز را به خون خلیفه رنگین نسازند و به یک بار او را از پای نیندازند. این معنی مؤثر افتاده، به تعلیم حضرت خواجه امر فرمودند تا او را در نمد پیچیده، به شیوه آنکه نمد مالند، جزای آخرین خلیفه بنی‌عباس را بدهند. به تدریج چنان ساختند که از حس و حرکت بیفتاد و پسران مستعصم را با جمیع آل‌عباس که فی‌الجمله از ایشان حسابی بود از میان برگرفته، به مهلکه عذاب مخلد فرستاد و در شب پنج‌شنبه هشتم محرم سنه ستین و ستمئه حسام‌الدین منجم را به جهت مجلگاهی که در بغداد داده بود که اگر خلیفه را بکشند عالم سیاه گردد، به قتل آوردند.

و از جمله مؤیدات هلاکوخان آن است که قدوة المجتهدین شیخ جمال‌الدین رحمته الله در کتاب کشف الحق آورده که چون امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود از استیلای مغول و تترار و انقراض ملک بنی العباس و کشته شدن ایشان بر دست هلاکوخان، لاجرم وقتی که هلاکوخان به حوالی بغداد رسید، پدرم شیخ سدیدالدین و سید بن طاووس و چند کس دیگر از اکابر و افاضل مشهد نجف و کوفه و حله کتابتی به هلاکوخان نوشتند و طلب امان از او نمودند.

پس هلاکوخان ایشان را به نزد خود طلبید و چون ایشان ترسیدند که بی‌امان نزد او روند، پدر من تنها به خدمت هلاکوخان رفت. آن‌گاه هلاکوخان از او پرسید که سبب چه بود پیش از آثار ظفر من بر بغداد کتابت نوشتید و طلب امان نمودید؟ گفت سبب این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را از ظهور تو خبر داده و فرموده که ترک بر آخر خلفای بنی العباس وارد خواهد شد و پادشاه ایشان مرد جهور صاحب اقبال خواهد بود که به هیچ قلعه و شهری نگذرد، مگر آنکه آن را فتح کند و هیچ رایتی در مقابل او برپا نشود که نگونسار نگردد و ای بر کسی که شیوه مخالفت و معادات پردازد.

و چون از نقل این خبر کرامت‌آفرین شد، هلاکوخان با او طریقه تعظیم و لطف مسلوک داشته، خط امان اهل و کوفه و حله را به او عنایت فرمود و آن بقعه مبارکه از ترکناز مغول و تترار علی‌رغم انف مخالفان جهول سالم ماند، و وجه تأیید این است که اگر اهل آن دیار را علم به ایمان هلاکو نبود، کی جرأت بر مکاتبه و ملاقات او می‌نمودی و چگونه کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر او حجت می‌ساختند و از چنان بلای ناگهان خط امان می‌گرفتند، و همانا اشاره به این معنی است آنکه قاضی نظام‌الدین اصفهانی در بعضی از قصاید که سابقاً در احوال او مذکور شد و آن را مصدر به مدح اهل البیت علیهم السلام و مذیل به تعریف خواجه بهاء‌الدین محمد جوینی ساخته، گفته. شعر:

قل للتواصب کفواً لا ابا لکم
لشیعة الحق یأبی الله تهوینا
و اعاد اهل ملوک الترتک رونقهم
و زادهم ببهاء‌الدین تمکینا

و از آثار هلاكو رصد مراغه است كه با توجه نحرير عديم النظير خواجه نصيرالدين محمد طوسى - طيب الله مشهده - صورتى پيدا کرده، به زيچ خانى موسوم گشت. آخر هلاكو در نهم ربيع الآخر سنة ثلاث و ستين و ستمئة [وفات كرد].

و در مطلع الشمس است كه از مآثر كريمه خواجه نصيرالدين در زمان قتل عام دارالسلام، استخلاص عزالدين ابى الحديد شارح نهج البلاغه و برادرش موفق الدين بن ابى الحديد است به شرحى كه هندوشاه كميرانى [نخجوانى] در تجارب السلف آورده است.

و عن فوات الوفيات لمحمد بن شاکر قال فى ترجمة صاحب الترجمة محمد بن محمد بن الحسن نصيرالدين الطوسى الفيلسوف صاحب علم الرياضى كان رأساً فى علم الاوائل لا سيما فى الارصاد و المجسطى فانه فاق الكبار قرأ على المعين سالم بن بدران المعتزلى الرافضى و غيره و كان ذا جرمة و افره عند هلاكو و كان يطيعه فيما يُشير به عليه و الاموال فى تصرفه و ابتنى بمراغة قبة و رصداً عظيماً و اتخذ فى ذلك خزانة عظيمة فسيحة الارحاء و ملأها من الكتب التى نهبت من بغداد و الشام و الجزيرة حتى تجمع فيها زيادة على أربعمئة الف مجلد و قرر بالرصد المنجمين و الفلاسفة و جعل لها الاوقاف و كان حسن الصورة سمحاً كريماً جواداً حليماً حسن العشرة عزيز الفضل الى ان قال و مما وقف له عليه ورقة حضرت اليه من شخص من جملة ما فيها يا كلب بن كلب فكان الجواب اما قوله يا كذا فليس بصحيح لان الكلب من ذوات الاربع و هو نابح طويل الازفار و اما انا فممتصب القامة بادی البشرية عريض الازفار ناطق ضاحك فهذه الفصول و الخواص غير تلك الفصول و الخواص و اطال فى نقض ما قاله هكذا رد عليه بحسن طويّة و تأنٍ غيرٍ منزعج و لم يقل فى الجواب كلمة قبيحة الى ان قال و كان للمسلمين به نفع خصوصاً الشيعة و العلويين و الحكماء و غيرهم و كان يبرهم و يقضى اشغالهم و يُحمي اوقافهم و كان مع هذا كله فيه يواضع و حسن ملتقى الى آخر ما قال. انتهى.

قلت و لقد اقتدى فى حسن خلقه بمحمد بن على الباقر باقر علم النبيين، صلوات الله عليه.

فقد روى عن الجاحظ انه قال له نصرانى انت بقر قال لا انا باقر قال انت ابن الطباخة قال ذاك حرفتها قال انت ابن السوداء الزنجية البذيئة قال ان كنت صدقت - غفر الله لها - و ان كنت كذبت، غفر الله لك.

قلت بل كذب النصرانى و اتى بالكذب و البهتان فان امه عليها السلام ام عبدالله كانت بنت الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام التى ذكرها الصادق عليه السلام يوماً فقال كانت صديقة لم يدرك فى آل الحسن مثلها و ام ابيه بنت يزجرد الملك قال على بن الحسين عليه السلام انا ابن الخيرتين قال النبى: «لله من عباده خيرتانٍ فخيرتُهُ من العربِ قريش و من العجمِ فارس.» قال ابوالاسود:

و ان غلاماً بين كسرى و هاشم لا كرم من نيظت عليه التمام

و اما ام جده ففاطمة الزهراء سيدة نساء الاولين و الآخرين ام الائمة الطاهرين بضعة رسول رب العالمين - صلوات الله عليها - و اما امير المؤمنين ففاطمة بنت اسد التى كانت من السابقات الى الايمان اسلمت بعد عشرة من المسلمين فكانت الحادى عشر و كان رسول الله - صلوات الله عليه - يكرمها و يعظمها و يدعوها امى و لما مات بكى عليها و كفنها بثيابه و صلى عليها و كبر عليها اربعين تكبيرة و دخل فى قبرها و تمدد فيه و كفاها من فضل ولادتها امير المؤمنين عليه السلام فى الكعبة المعظمة و اما ام ابى طالب عليها السلام فهى ام عبدالله و والد النبى صلى الله عليه و آله و سلم.

نقل از القندوزى فى ينابيع المودة عن الكلبي النسابة قال كتبت للنبى صلى الله عليه و آله و سلم خمسمئة ام فما وجدت فيهن سفاحاً و لا شيئاً ما كان عليه اهل الجاهلية و بالجملة لما شاهد النصرانى هذا الخلق الحسن من ابى جعفر الباقر عليه السلام اسلم و اهتدى (رجعنا الى ذكر احوال المحقق الطوسى) قال العلامة فى اجازته الكبيرة و كان هذا الشيخ افضل اهل عصره فى العلوم العقلية و النقلية و له مصنفات كثيرة فى العلوم الحكمية و الاحكام الشرعية على مذهب الامامية و كان اشرف من شاهدناه فى الاخلاق - نور الله مضجعه - قرأت عليه الهيات الشفا لابى على بن سينا و بعض التذكرة فى الهيئة تصنيفه ثم ادركه الموت المحتوم - قدس الله روحه - انتهى.

قلت و اما كتبه فمنها تجريد الاعتقاد، و التذكرة فى الهيئة و تحرير كتاب اقليدس، و تحرير المجسطى، و شرح الاشارات، و الفصول النصيرية، و الفرائض النصيرية، و

آداب المتعلمين، ورسالة الجواهر، و النقد المحصل، و نقد التنزيل، و الزبدة، و شرح رسالة العلم للشيخ كمال الدين احمد بن على البحرانى استاد على بن سليمان البحرانى، و الاخلاق الناصريه، و قد استخلصه من كتاب طهارة لابي على بن مسكويه، و كتاب خلافت نامه، و الرسالة المعينيه و شرحها بالفارسيه، و اوصاف الاشراف و قواعد العقايد، و اساس الاقتباس، و معيار الاشعار، و رسالة الاسطرلاب المشهورة به سى فصل، و رسالة فى صفات الجواهر و خواص الاحجار، و رسالة الجبر و الاختيار، و له ايضاً انشاء الصلوات و التحيات المشهورات على اشرف البريات و عترته الطاهرين السادات الى غير ذلك من الحواشى و الرسائل و اجوبة الارقام و المسائل و الاشعار و القصائد الفارسية و العربية فى كثير من المطالب و المشاكل و شرح تجريدہ جماعة من الاعاظم، منهم العلامة الحلى رحمته الله و الشيخ شمس الدين الاصفهاني و المولى على القوشچي الشافعي، و شرح كتابه التذكرة نظام الدين حسن النيسابورى صاحب التفسير الكبير و المير سيد شريف الجرجاني و شمس الدين محمد الخفري و القطب الشيرازي و المولى عبدالعلى البيرجندى. و من شعره:

لو ان عبداً اتى بالصالحات غداً	و ود كل نبي مرسل و ولى
و صام ما صام صوماً بلا ملل	و قام ما قام قواماً بلا كسل
و حج لله كم حج واجبة	و طاف بالبيت حاف غير متعل
و طار فى الجو لا يأوى الى احد	و غاص فى البحر مأموناً من البلل
و اكسى اليتامى من الديباج كلهم	و اطعمهم من لذيذ البر و العسل
و عاش فى الناس آلافاً مؤلفة	عار من الذنب معصوماً من الزلل
ما كان فى الحشر يوم البعث منتفعاً	الا بحب امير المؤمنين على <small>عليه السلام</small>

و له فى العلم القراءة:

تنوين و نون ساكنه حكمش بدان اي هوشيار
 اظهار كن در حرف حلق ادغام كن در يرملون
 كز حكم وى زينت بود اندر كلام كردگار
 مقلوب كن در حرف باء در مابقى اخفا بيار
 و له ايضاً:

موجود بحق واحد اول باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت
و من شعره ایضاً:

ما للمثال الذ ما زال مشتهداً
اما راو اوجه من اهوی و طرته
و من انشائه ما كتبه الى امير الحلة:

اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة خمس و خمسين و ستمئة فساء صباح المنذرين
فدعوننا مالکها الى طاعتنا فابی فحق عليه القول فاخذناه اخذاً و بيلاً و قد دعوناک
الى طاعتنا فان اتيت فروح و ريحان و جنة نعیم و ان ابیت فلا سلطان منک علیک
فلا تکن کالباعث علی حتفه نطفه و الجازع مارن انفه بکفه و السلام.
و له ایضاً:

از هر چه نه بهر تو کردم توبه
و آن نیز که بعد از این برای تو کنم
و له بالحق:

ای بی‌خبر این شکل موهم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
حبذا آب و خاک بقعه طوس
معدن و منبع حقیقت و فضل
آب او چون سپهر مهر نمای
هر بزرگی که بود اندر طوس
همچو غزالی و نظام الملک
و اندرین روزگار خواجه نصیر
کز افاضل ز مبدأ فطرت
این چنین بقعه با چنین فضلا

این دایره و سطح مجسم هیچ است
وابسته یک دمی و آن هم هیچ است
که شد آرامگاه اهل هنر
مرتع و مربع صفا و نظر
خاک او چون صدف گهر پرور
آمده است از جهانیان برتر
همچو فردوسی و ابوجعفر
اعلم عصر و مقتدای بشر
تا به اکنون چه او نخواست دگر
سزد ار بر فلک بر آرد سرا

از منتخب التواریخ: ^۱ خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در درس محقق اول حاضر شد. محقق خواست به جهت احترام خواجه درس ترک کند، خواجه نگذاشت. لذا درس را به اتمام رسانید. در بین درس گفتن رشته کلام به اینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیأسر در قبله. خواجه فرمود و جهی از برای استحباب به نظر نمی آید؛ به جهت آنکه تیأسر اگر از قبله است، به غیر قبله حرام است و اگر از غیر قبله است، به قبله واجب است. پس راهی برای استحباب تیأسر به نظر نیست. محقق فرمود تیأسر از قبله است به قبله. خواجه ساکت شد و رساله ای در این باب نوشت و به جهت خواجه فرستاد و خواجه پسندید او را و آن رساله را ابن فهد در مهذب نقل فرموده، بعد می فرماید که استحباب تیأسر برای اهل عراق و من و الاهم است و این بنا بر آن است که قبله بعید حرم باشد و جهات حرم مختلف است و سمت یسار کعبه بیشتر است از یمین آن. پس تیأسر انحراف است از قبله به قبله لا منها الی غیرها و لا من غیرها الیها. انتهى.

و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی است چنانچه در دیباچه شرح قواعد علامه، فخر المحققین نقل فرموده در شرح حدیث شریف که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا الحسن إن أمة موسى افرقت علی احدی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباؤون فی النار و إن أمة عيسى افرقت علی اثنين و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباؤون فی النار و إن أمتي ستفرق علی ثلاث و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباؤون فی النار فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله فمن الفرقة الناجية فقال صلی الله علیه و آله المتمسک بما انت و أصحابک علیه. مرحوم خواجه فرموده سایر فرق مسلمین مشترکند در اصول معتبره در ایمان، و اما فرقه امامیه با تمام فرق مسلمین مختلفند در اصول معتبره در ایمان. پس اگر یکی از آن فرق هفتاد و دو ناجی باشند، باید همه هفتاد و دو فرقه ناجی باشند، نه فرقه واحده. پس فرقه واحده که مخالفند با سایر فرق در اصول ایمانی، همان فرقه امامیه است، نه غیر از آنها.

و سید جزایری بعد از نقل این عبارت می‌فرماید که جمیع فرق غیر از امامیه اجماع کرده‌اند که شهادتین مناط نجات‌اند؛ لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: من قال لا اله الا الله دخل الجنة، اما فرقه امامیه اجماع دارند که نجاتی نیست مگر به دوستی اهل البیت تا حضرت حجة الله فی الارضین عليه السلام و به برائت از دشمنان ایشان علاوه بر شهادتین. پس این فرقه مبینند با جمیع فرق در آنچه موجب نجات از مهالک می‌شود، و مؤید این است فرمایش حضرت رضا عليه السلام که در ورود به نیشابور فرمود: بشروطها و انا من شروطها.^۱ تتمه المنتهی^۲ از صاحب مقامع منقول است که جناب خواجه در سفری در کشتی نشسته بود و اهل کشتی سی نفر بودند؛ پانزده تن مسلمان و پانزده تن دیگر یهود. اتفاقاً کشتی متلاطم شد. اهل کشتی گفتند باید قرعه افکند و قرعه به نام هر کس که آمد، باید او را در دریا افکند. پس خواجه ایشان را مدور نشانید و نه قرعه افکند، تمام به نام یهود درآمد و ایشان را در آب انداخت و به این تمهید یهودان هلاک شدند، و این حکایت را صاحب مقامع در جواب رسائل از این اشعار نقل کرد:

ز ترکان چهار و ز هندوست پنج دو رومی با یک عراقی بسنج
سه روز و شبی یک نهار و دو لیل دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل
دو میغ و دو ماه و یکی همچه دود ز نه نه شمردن بر افتد یهود
و در این دو شعر نیز اشاره به این لطیفه شده و اراده شده از حروف منقوطة،
یهود و از غیر منقوطة مسلمان:

و لما فتنت بلحظ له ازلت فما خفت من شامت
ایضاً:

والله يقضى بكل يسر و يحفظ الضيف حيث كانا
و هذا الشعر بعكس شعر الاول.^۳

۱. منتخب التواریخ، ص ۳۷۰.

۲. ج ۲، ص ۵۵۷.

۳. تتمه المنتهی، ص ۵۵۸.

نقل از منتخب التواریخ:^۱ در وقتی که خواجه رفت به بغداد، ابن حاجب سنی متعصب صیت علم و فضل او را شنیده، خواجه خواست از شط بغداد عبور کند، ابن حاجب کتب او را میان شط انداخت، استهزائاً گفت اعجَبَنِي تَلِپَه. قلب نازنین خواجه خیلی به درد آمد؛ خصوصاً از این کلمه ابن حاجب (تلپه). بعد از آنکه هلاکوخان مسلط شد به بغداد، به سعی خواجه مستعصم عباسی را به قتل رسانید. ابن حاجب از ترس پنهان شد. هرچه کردند او را نیافتند. خواجه حکم کرد به هر منزلی از منازل بغداد گوسفندی به وزن معینی بدهند و بعد از چند روز او را تحویل بگیرند؛ نه وزن کم شده باشد و نه زیاد. صاحب منزل ابن حاجب به نزد وی آمد و چاره پرسید. ابن حاجب گفت روزی به وزن معین به او علوفه بدهند و همه روزه بچه گرگی را به او نشان بدهند. صاحب خانه ابن حاجب چنین کرد.

بعد از چند روز که گوسفندان را پس گرفتند، همه گوسفندان یا چاق شده بودند یا لاغر به غیر از گوسفندی که به صاحب خانه ابن حاجب داده بودند که به وزن روز اول باقی مانده بود. خواجه فرمود ابن حاجب در همین منزل است. او را گرفته، بیاورید. رفتند ابن حاجب را گرفته، آوردند نزد خواجه و خواجه امر فرمود ابن حاجب را در زندان حبس نمایند. چنین کردند. بعد چند روز ابن حاجب زندانبان را تهدید کرد، از ترس او را رها کرد. خبر به خواجه دادند، خلش تنگ شد و هرچه تفحص نمودند، ابن حاجب را نیافتند.

خواجه دروازه بانها را طلبید و فرمود از حال تا چند روز دیگر هر کس بخواهد از دروازه عبور کند، انگشت سبابه و وسطی را مقابل او نگاه دارید و بگویید این چند است؟ اگر جواب متعارف داد، او را رها کنید و اگر جواب غیر متعارف داد، او را گرفته، نزد خواجه حاضر نمایید. پس چندی هر که از دروازه عبور می کرد، چنین می کردند و جواب می داد که دو تا هست، او را رها می کردند تا یک روز صبحی دیدند مرد ژولیده فقیری می خواهد از دروازه عبور کند. انگشت سبابه و وسطی را

مقابل او نگاه داشتند و گفتند این چند است؟ گفت این هفت هندسه است و اگر معکوس نگه داشته شود، هشت هندسه می‌شود. او را گرفته، آوردند نزد خواجه. فرمود این مرتبه از برای تو نجاتی نیست. امر کرد او را در جوف نمد پیچیدند و آن قدر با پا روی زمین بمالید تا آنکه امعایش از دبرش خارج شود.

چون خواستند چنین کنند، سنی‌ها فریاد زدند که اگر چنین کنید، آسمان‌ها خراب می‌شود. خواجه فرمود بکنند، اگر آسمان‌ها ترق پوروقی کرد، او را رها کنند و الا بمالند تا هلاک شود، چنین کردند تا ابن حاجب هلاک شد.

و قریب به همین مضامین را در کتاب قصص العلماء نقل فرمودند، لکن از جهاتی این قضیه را تکذیب کردند والله العالم.

و ایضاً منتخب التواریخ نقل از قصص العلماء نموده، وقتی که مادر هلاکوخان از دنیا رفت، بعضی از علمای عامه به هلاکوخان عرض کردند که در قبر سؤال نکیر و منکر از اعتقادات است که از اعمال اموات سؤال می‌کنند و والده شما عوام است و نمی‌تواند از عهده جواب برآید. خوب است که خواجه نصیر را در قبر با او همراه کنی که جواب نکیر و منکر را بگوید. خواجه ملتفت شد که علمای عامه چنین گفته‌اند. به هلاکوخان فرمود که سؤال نکیر و منکر در قبر برای همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست. پس مرا برای خود داشته باشید و فلان عالم که از اعظام علمای عامه است، برای مادرت بفرست که جواب نکیر و منکر را بدهد و من را برای خود نگه دار. پس هلاکوخان امر کرد آن عالم سنی را زنده در قبر مادرش گذاردند و خاک مذلت بر سر او ریختند.

و مرحوم خواجه به منزله وزیر سلطان هلاکوخان بود که از اعظام سلاطین تاتاریه و مغول بود و با موکب سلطنت تشریف برد به بغداد به جهت ارشاد و هدایت خلق و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی العباس، و مرحوم خواجه استاد علامه حلی و سید عبدالکریم بن طاووس و جمعی دیگر بودند.

و ایضاً در قصص العلماء می‌نویسد که آنکه جناب خواجه زحمات بیست ساله خود را به نظر هلاکوخان رسانید که کتابی بود در مدح ائمه هدی و ابن حاجب در

شط بغداد انداخت - همچنان که مرقوم افتاد - از خواجه سؤال می‌کند ابن حاجب سنی که آخوند اهل کجایی؟ فرمود اهل طوسم. گفت از خران طوسی یا از گاوان طوس؟ گفت از گاوان. ابن حاجب گفت پس شاخ تو کجاست؟ خواجه فرمود شاخ من در طوس است. می‌روم و آن را می‌آورم.

پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی به دیار خویش نهاد. پس شبی در عالم واقعه دید در مکانی مقبره‌ای است و بر دور صندوق او دوازده امام که به دوازده امام خواجه نصیر معروف است، نوشته است و شخصی آن دوازده امام و طریقه ختم او را به خواجه تعلیم فرمود و آن شخص حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده. پس خواجه از خواب بیدار شد و آن دعا همان دعای توسل است که در کتب ادعیه مزبور و آل رسول صلی الله علیه و آله مأثور.

چون خواجه از خواب بیدار شد، بعضی از فقرات آن را فراموش نموده بود. پس دیگر بار به خواب رفت و بقیه را که فراموش کرده بود، به او آموختند. چون بیدار شد، آن را به رشته تحریر درآورد و به ختم آن اشتغال پیدا کرد، برای رفع خلیفه عباسی. نوشتند خواجه در خراسان رملی انداخت و تعیین پادشاه را از محلی نمود و در میان محل رمل انداخت و خانه‌ای را که پادشاه از آن بیرون می‌آمد، معین نمود که زنی در آن خانه بود که دو طفل داشت. خواجه آن دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان برآمد و به فراست دانست که قرعه پادشاهی به نام اوست و او هلاکوخان بود. در تربیت او جد و جهد و اهتمام کافی نمود خواجه روزی به او گفت که اگر تو پادشاه شوی، برای من چه خواهی کرد؟ هلاکوخان گفت که من تو را وزیر خود خواهم ساخت. پس خواجه به این مضمون عهدنامه‌ای از او گرفت. الخ، تا آنکه دوباره خواجه وارد بغداد شد و با خلیفه عباسی طریقه مخصوصه پیمود و مستعصم را کشت و بنی عباس را مستأصل ساخت.

ابن حاجب سنی چون واقعه را بدان نحو مشاهده کرد، در خانه شخصی پنهان شد و تشتی را پر از خون نمود و بر بالای آن چیزی قرار داد و بر روی آن بساطی گسترد و بر آن نشست. برای آنکه می‌دانست خواجه دارای علم رمل است و رمل

در خون اثر نمی‌کند، لذا آنچه خواجه رمل انداخت دال بر آن بود که ابن حاجب در دریای خون منزل دارد تا به وسیله گوسفند او را یافت، همچنان که مرقوم افتاد. و چون او را آوردند به نزد سلطان و خواجه ابن حاجب ایستاده بود، خواجه فرمود که من به تو گفتم که من از گاو ان طوسم و شاخ خود را می‌آورم. اکنون شاخ من این پادشاه است که به همراه آوردم. پس خواجه به کنار شط رفت و کتابخانه ابن حاجب را خواست و کتاب‌های او را یک به یک سیما تألیفات او را در آب انداخت و می‌گفت اعجبنی تلمپه، و ابن حاجب در حضور ایستاده بود و به نظر حسرت می‌نگریست.^۱

نقل از قصص العلماء (ص ۳۶۹) معروف است که در چشم چپ مرحوم فیض کاشی منقصتی بوده، پس جامی شاعر سنی این بیت به جهت او فرستاد:

روبه صفتا اگر تو روباه نه ای چشم چپ تو راست بگو کور چراست
ملا محسن در جواب او این رباعی را فرستاد:

در مذهب رندان جهان عین عطاست چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست
روبه صفتا اگر تو روباه نه ای بغض علی و آل بگو در تو چراست
و این ملا جامی شاعر سنی از دشمنان خاندان عصمت بوده است و نیز معروف است که سید شریف سنی منکر عصمت صدیقه طاهره بود و قول به عصمت آن دریای عصمت را رد کرده و رساله‌ای در این خصوص نوشته. خداوند عالم او را خوار و خفیف و رسوای عالم ساخت که از آن زمان تا به حال هرچه دختر از آن شجره خبیثه به عمل می‌آید، از مادر که متولد می‌شوند، بکارت ندارند و این یکی از معجزات صدیقه طاهره - سلام الله علیها - می‌باشد.

کلام در خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه بود، و آن جناب در احیای مذهب شیعه غایت مجادله را از هر جهت ملحوظ داشته و با علمای عامه مناظرات بسیار داشته است و صاحب قصص العلماء از خال خود آقا سید جعفر رحمته الله علیه نقل می‌فرماید که زمان ملا قطب‌الدین شیرازی سنی که مجلس درس داشته و جامع و فاضل بوده، خواجه با لباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشته و در صف نعال نشست و در درس

هیچ سخن نگفت. پس از آن به منزل خود رفت. پس کسی که در پهلوی خواجه نشسته بود، خواجه را شناخت. پس از انقضای مجلس به مدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود، خواجه نصیرالدین بود. ملا قطب گفت که البته صباح نیز خواهد آمد. صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نیست، مباحثه کنیم. گفتند او را در هر علمی تألیفی است مگر در علم طب که از آن عاری است و چیزی از تألیفات در طب نشنیده‌ایم. پس ملا قطب قرار داد که فردا تلامذه کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض آن کتاب را تدریس کنند.

چون صبح شد و تلامذه جمع شدند، ملا قطب شروع به تدریس مبحث نبض نمود و ایرادات بسیاری بر شیخ رئیس کرد و خود هم تحقیقاتی نمود. پس رو کرد به شاگردی که پهلوی خواجه نشسته بود، گفت فهمیدی؟ آن شاگرد گفت بلی. گفت تقریر کن. آن تلمیذ چون لکنتی بر زبانش بود، نتوانست. پس خواجه فرمود اگر اذن می‌دهید، من به شما معروض دارم. ملا قطب گفت که شما فهمیدی؟ گفت بلی. گفت تقریر کن. خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا آنچه که حق است بگویم؟ ملا قطب گفت اول سخنان من را بگو. از آن پس غلط و خبط مرا ذکر کن.

خواجه اول ذکر ایرادات ملا قطب را نمود. پس از آن غلط‌های او را ثابت کرد و از ایرادات جواب فرمود. بعد تحقیق حق فرمود. پس ملا قطب از جای خود حرکت کرد و دست خواجه را گرفت و به جای خود نشانید و کمال احترام را مرعی داشت. پس از امامت سخن به میان آمد. خواجه او را ملزم ساخت و اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین را نمود. ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد، به مذهب اول بازگشت. باز خواجه با او مباحثه کرد و او را مجاب کرد تا سه مرتبه. باز ملا قطب مرتد شد. خواجه خواست با او مباحثه کند، گفت مرا تاب مناظره با شما نیست. به یکی از تلامذه امر کنید که با من مباحثه کند. اگر مرا ملزم ساخت، من شیعه می‌شوم و دیگر بر نمی‌گردم. پس خواجه به یکی از شاگردان فرمود با او مباحثه کرد و او را مغلوب ساخت. باز شیعه شد و برنگشت. هلاکوخان روزی به خواجه عرض کرد که هر سلطانی جهت رعایای خود فرمانی صادر می‌کند. آیا خدای تو هم فرمانی صادر کرده یا خیر؟ خواجه فرمود که

فرمان خدای من هم می‌رسد. پس حکم فرمود قرآنی به ورق نویسند؛ به نوعی که پنجاه بار شتر ترتیب دهند و باکوس و کرنا و جمعیت بسیار وارد کنند. پس مأمورین به فرموده عمل کردند و در زمانی که خواجه در نزد هلاکوخان نشسته بود که ناگاه آواز کوس و کرنا بلند شد. هلاکوخان گفت چه رخ داده؟ خواجه فرمود فرمان خدای من می‌رسد و دوید به استقبال، و هلاکوخان هم استقبال کرد. خواجه فرمود این فرمان خدای من است.

و نیز معروف است که این شعر حافظ را نوشتند و فرستادند خدمت خواجه (کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز) آیا نشستگان بخوانیم یا شکستگان؟ خواجه در جواب مرقوم فرمودند بعضی نشسته خوانند بعضی شکسته خوانند. و نیز نقل شده است که از خواجه سؤال کردند که امام فخر رازی با آن همه فضل و کمال و علم چرا سنی شد؟ در جواب فرمود امام فخر سنی نشده، بلکه سنی امام فخر شده.

و این رباعی را اسناد به خواجه دهند:

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
و نیز نقل شده که از خواجه سؤال شد شما را چه دلیل است بر خلافت
بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. در جواب فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام
فرمود: او کشتی نجات است. هر که خود را به کشتی علی علیه السلام برساند، نجات پیدا
می‌کند و هر که از او تخلف کند، غرق می‌شود، و این خبر متفق علیه فریقین
است و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اختلافات بسیار و طرق بی‌شمار و مذاهب کثیره در
دین پیغمبر ۹ پیدا شد. لهذا ما به حدیثی که متفق علیه است، از این دریای
پرخطر و خلاف و ضلالت خود را رهانیدیم و به کشتی علی علیه السلام سوار شدیم و
امثال امر پیغمبر صلی الله علیه و آله گرامی را نمودیم.

بغضُ الوليِّ علامَةً معروفةً
مَنْ لَمْ يُؤَالِ مِنْ الْأَنَامِ وَلِيَّه
كُتِبَ عَلَى جَبْهَاتِ أَوْلَادِ الزُّنَا
شِيَانٍ عِنْدَ اللَّهِ صَلَّى أَوْ زَنَى

همچنانکه اشاره شد، عمر شریف پر برکتش هفتاد و پنج سال و هفت ماه بوده و معلوم می‌گردد که خواجه در کمال زهد و ورع بوده است؛ چنانکه بعضی گفته‌اند خواجه را سه پسر بوده؛ صدرالدین علی و اصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد. بعد از خواجه، صدرالدین غالب مناصب پدربزرگوار را حیازت کرد. چون او درگذشت، اصیل‌الدین به جای وی نشست و با غازان خان به شام رفت و حکومت و اوقاف شام بر عهده وی موكول بود و چون با غازان خان به بغداد برگشت، نیابت بغداد را یافت و در آن شغل سیرتی ناستوده پیش گرفت. لاجرم معزول گشت و مورد مصادره گردید و اهانت بی‌شمار یافت و بر آن حال درگذشت.

و اما فخرالدین احمد را غازان خان به قتل رسانید و از نسل خواجه جماعتی در دولت صفویه به درجات عالیه نایل شدند و مرجع امور مهمه و مصدر حلّ و عقد جمهور بودند و ایشان در اردوباد آذربایجان سکنا داشتند و اشهر ایشان حاتم بیک بوده که در سلطنت شاه عباس کبیر لقب اعتمادالدوله داشته که مرادف با صدر اعظم بوده است.^۱

۴۳۳. القاضی سعید القمی رحمته الله

هو محمد بن محمد مفید القمی العالم الفاضل الحکیم المتشرع العارف الربّانی و المحقق الصّمدانی من اعظم علماء الحکمة و الادب و الحدیث. انتهى الیه منصب القضاء فی بلدة قم.

كان من تلامذة المحقق الفيض الكاشانی و المولى عبدالرزاق اللاهيجی له مصنفات فائقة منها شرحه على كتاب توحيد الصدوق رحمته الله فی مجلدات و الاربعینیات و غیر ذلك و اشهر مصنفاته شرحه على التوحيد و هو مشتمل على الفوائد الكثيرة فلنذكر فائدة مختصرة منها:

روى الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام قال لَمَّا امْرَأُ اللهِ - عزَّ و جَلَّ - ابراهيم و اسماعيل عليهما السلام ببنيان البيت و تمَّ بناؤُهُ امرُهُ ان يصعدَ ركنًا ينادي في الناس... ألا هلمَّ

الحج: فلو نادى هلموا الى الحج لم يحج إلا من كان يومئذ انسياً مخلوقاً ولكن نادى هلم الحج فلبي الناس في اصلاب الرجال لبيك داعي الله لبيك داعي الله فمن لبي عشر حجاً عشراً و من خمسا حجاً خمسا و من لبي اكثر فبعد ذلك و من لبي واحداً حجاً واحداً و من لم يلب لم يحج.

قال القاضي سعيد في معنى الخبر: عندي ان الوجه فيه ان استعمال هلم لمجرد الامر و طلب الحضور مع تجريد من خصوصية المخاطب بالافراد و الجمعية و التذكير و التأنيث و المعنى ليكن اتياناً بالحج و ليصدُر قصداً الى البيت ممن يأتي منه هذا القصد من أفراد البشر و هذا انما يصح في صيغة الفرد حيث لم يكن فيه علامة الزيادة لاجل التأنيث و التثنية و الجمع بخلاف صيغة الجمع فإن الزيادة فيه مانعة عن ذلك كما لا يخفى على المتدبر في العلوم. انتهى.

و اخوه محمد الحسين الحكيم صاحب تفسير كبير بالفارسية و ابنه المولى صدرالدين بن محمد سعيد كان ايضاً من اهل العلم كان يدرس اصول الكافي بقم في الحضرة الفاطمية لازالت مهبطاً للفيوضات السبحانية.^١

و قال صاحب رياض العلماء في ذيل ترجمة المولى رجبعلى التبريزي الاصفهاني انه حكيم ماهر منطقي معظم عند الشاه عباس الثاني وامرائه بحيث يزورونه و له تلامذة منهم المولى محمد التنكابني و الحكيم محمد حسين صاحب التفسير الكبير الفارسي و المولى محمد سعيد الملقب بحكيم كوچك القميان و الاخير كان معظماً ايضاً عند السلطان المذكور و قد قره الحكميات على المولى عبدالرزاق اللاهيجي بقم و اقام بها حتى مائة و كان له ميل شديد مثل اخيه و استاده الى التصوف و الحكمة و القول بالاشتراك اللفظي يعنى به في معانى اسماء الله التي هي معركة الآراء عند ارباب المعرفة و الكلام و له من الرسائل و الحواشي رسالة في تحقيقه و اخرى بالفارسيه ايضاً سماه بكليد بهشت و له ايضاً حاشية في شرح الاشارات. انتهى.^٢

١. كنى و الالقاب، ج ٣، ص ٥٢.

٢. فوائد الرضويه، ص ٦٢٧.

۴۳۴. محمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد قمی رحمته الله

شیخ قمیین و فقیه ایشان ثقة معظم است و او در قم رئیس و مُطاع بوده و طایفه او تمام از اجلاً و بزرگان اصحاب می‌باشند مانند پدر و برادرش عبدالله نیز از روایت احادیث است. شیخ کلینی در کافی در کتاب نکاح در باب الشرط فی النکاح از او روایت کرده و جد و عمران و ادريس عموهای او و زکریا بن آدم و زکریا بن ادريس و آدم بن اسحاق بنی اعمام او و غیر ایشان - رضوان الله علیهم - و ابو جعفر احمد بن عیسی خدمت حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام را درک کرده و اول کسی که در قم ساکن شد از پدران او، سعد بن مالک بن احوص است و از برای او قضیه‌ای با خیرانی است که شیخ مفید رحمته الله در ارشاد ذکر فرموده است، و کتبی تصنیف کرده که از جمله نوادر است.

۴۳۵. محمد بن یحیی ابو جعفر العطار القمی رحمته الله

شیخ اصحابنا فی زمانه ثقة عین کثیر الحدیث له کتب منها کتاب مقتل الحسين علیه السلام و کتاب النوادر اخبارنا عدة من اصحابنا عن ابنه احمد عن ابيه بکتابه.^۱ و ابن المنعل در کتاب خود فرموده: محمد بن یحیی از اکابر محدثین قم است و مقدم اصحاب حدیث و ثقة و معتمد، و احادیث بسیار به خاطر داشته و در بعضی اوقات عطار بوده و محمد بن یعقوب کلینی در حدیث از محمد بن یحیی روایت کرده و از او حدیث فرا گرفته. در کتاب رجال شیخ ابو جعفر طوسی مذکور است و در خلاصه الاقوال و کتاب رجال ابن داوود مسطور و به اتفاق همه عادل و ثقة بوده و معتمد در حدیث، رُوِّحَ اللهُ رُوْحَهُ.^۲

و نیز از مفید - علیه الرحمه - مروی است که محمد بن یحیی فرمود که احمد بن عبدالله بن خاقان متولی ضیاع و خراج قم بود. روزی در مجلس وی ذکر علویان شد و او را عداوت و انحراف از اهل بیت به غایت رسیده بود. روزی گفت که من دیدم به سرّ من رأی مردی از علویان مثل حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام در

۱. رجال نجاشی، ص ۲۷۳.

۲. ابن منعل، ص ۸۱.

سیرت و سکون و بزرگی و گفت که من روزی در نزد پدرم ایستاده بودم که حاجبان او از در آمدند و گفتند که ابو محمد ابن الرضا علیه السلام آمد. پس وی به آواز بلند گفت او را دستور ورود دهید و من تعجب کردم از کُنیت یاد کردن حاجبان، آن حضرت را در حضور پدرم؛ زیرا که به کُنیت یاد نمی‌کردند در نزد پدرم، مگر خلیفه یا ولیعهد را یا کسی که سلطان به کُنیت او امر فرموده باشد. پس مردی را دیدم در آمد، گندمگون، نیکو رو و نیکو چشم و نیکو خال. پس چون پدرم به او نگریست، برخاست و گامی چند پیش رفت تا به نزد وی آمد و من ندیده بودم که پدرم به هیچ کس این رفتار کرده باشد، و دست برگردنش افکند و سینه او را بوسه داد و دستش را گرفته، به مصلاهی خود نشانید و در پیش او بنشست و با وی سخن می‌گفت و خود را فدای وی می‌کرد و من تعجب می‌کردم.

پس شب از پدرم حال آن شخص را پرسیدم و گفتم که این مرد که بود که چنین اکرام و تجلیل نمودی و نفس خود و پدر و مادر خود را فدای او می‌نمودی؟ گفت که او امام رافضیان است، حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن الرضا علیه السلام تا آنکه خاموش شد و گفت: ای پسر! این مرد بزرگواری است و اگر خلافت از خلفای بنی عباس زایل شود، هیچ کس مستحق آن نباشد، مگر او، به سبب فضل و اعقاب و اخلاق و نیکویی او.^۱

۴۳۶. محمد بن اُورمه

به ضم همزه و سکون واو و فتح راء و میم، صاحب کتب و تصنیفات است مثل حسین بن سعید الا آنکه قمیین بر او طعن زدند و او را رمی به غلو نمودند؛ حتی آنکه پنهانی کسی را فرستادند که ناگهانی او را بکشد. چون آن شخص بر او وارد شد، دید مشغول نماز است و از اول شب تا به آخر شب مشغول نماز بود و چند شب تفتیش او نمودند، او را چنین دیدند. لاجرم از او دست برداشتند تا آنکه از حضرت هادی علیه السلام توقیعی آمد برای قمیین در برائت ابن اورمه از آنچه رمی به آن شده است.

۱. خلاصة الاخبار (طبع جدید)، معجزة ۲۲، ص ۴۳۳.

و ابن اورمه همان است که در سامره به محبس حضرت هادی علیه السلام رفت و این در وقتی بود که متوکل آن حضرت را سپرده بود به سعید حاجب که آن حضرت را شهید کنند. ابن اوزمه دید که قبری حفر می‌کنند برای حضرت، گریه سختی نمود. حضرت فرمود گریه نکن. این مطلب برای ایشان نخواهد شد. بیشتر از دو روز طول نمی‌کشد که خون او و صاحبش؛ یعنی متوکل، ریخته خواهد گردید. ابن اورمه گفت به خدا قسم که دو روز بیشتر نگذشت که کشته شدند. آقا رضی قزوینی در ضیافت الاخوان گفته که نورالدین قمی رساله فارسیه‌ای که در ذکر رجال قم نوشته، محمد بن اورمه را از جمله افاضل بلده قم و اکابر محدثین آنجا شمرده.^۱

۴۳۷. محمد بن الحسن الصفار قمی

ثقة عظیم القدر وجه اصحابنا القمیین قلیل السقط فی الزوایه صاحب تصنیفات جیده مثل کتاب‌های حسین بن سعید، بلکه زیادتر. از جمله کتاب بصائر الدرجات که در دست است و این غیر از بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری است که فعلاً نسخه‌اش در دست نیست جز منتخب آن. وفات کرد در قم سنه ۲۹۰.^۲

۴۳۸. محمد بن قولویه جمال قمی رحمته الله

از خیار و نیکان اصحاب سعد بن عبدالله قمی رحمته الله است. در وجیزه او را توثیق فرموده و صاحب معالم و مدارک حدیث او را صحیح شمرده‌اند و او و پدرش شیخ اجل اعظم اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید است و قبر محمد بن قولویه در قم معروف است.^۳

۱. تحفة الاحباب، ص ۳۱۷.

۲. تحفة الاحباب، ص ۳۲۳.

۳. تحفة الاحباب، ص ۳۴۷.

۴۳۹. محمد بن الریان بن الصلت الاشعری القمی رحمته الله

له مسائل لابی الحسن العسکری رحمته الله اخبرنا محمد بن علی الکاتب قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر قال حدثنا محمد بن ریان بن الصلت بالمسائل.^۱
ابن منعل در کتاب خود آورده که محمد بن الریان بن الصلت از اجلای محدثین قم است و در عدالتش علمای رجال را خلافتی نیست و به شرف ملاقات حضرت امام علی النقی رحمته الله مشرف شده و از آن حضرت حدیث شنیده و از راویان آن حضرت است و در کتاب ابن داوود مذکور است که به سعادت خدمت حضرت امام حسن عسکری رحمته الله نیز رسیده بود و از راویان آن حضرت نیز بوده و مسائلی شنیده و جمع کرده که در میان قمیین معروف بوده. انتهى کلامه رفع الله مقامه.^۲

۴۴۰. محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان الکوفی القمی رحمته الله

فقیه نبیه و فاضل جلیل پسر خواهر شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمی است یا آنکه ابن قولویه خال والدش است و اوست صاحب صد منقبت از امیرالمؤمنین که از طرق عامه اخذ کرده و تمام با سند بوده الا آنکه بعضی از روی ندانستگی اسانیدش را سقط کرده و این صد منقبت به عینه همان کتاب ایضاح دفائن النواصب اوست؛ چنانکه تصریح کرده بر آن تلمیذ او شیخ اجل علامه کراچکی رحمته الله و قرائت کرده بر او این کتاب را در مسجد الحرام سنه ۴۱۲، و نیز از مؤلفات اوست کتاب البستان که نقل کرده از او شیخ ابو جعفر محمد بن علی طوسی در ثاقب المناقب. و ینبغی ان نتبرک بذكر خمسة احاديث من كتاب الاحاديث المئة منه في مناقب امیرالمؤمنین رحمته الله.

الاول، عن ابي هريرة قال «كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم اذا أقبل علي بن أبي طالب رحمته الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم اتدري من هذا قلت هذا علي بن أبي طالب فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا البحر الزاخر هذا الشمس الطالعة أسخى من الفرات كفاً ووسع من الدنيا قلباً فمن أبغضه فعليه لعنة الله.»

۱. رجال نجاشی، ص ۲۸۶.

۲. ابن منعل، ص ۷۶.

الثاني، عن النبي ﷺ «قَالَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَهَا مَكْتُوبًا بِالذَّهَبِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلِيُّ مَبْغُضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.»

الثالث، عن سليمان الاعمش عن جعفر بن محمد عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَنْتَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَامَامُ الْمُتَّقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَخَيْرُ الصَّادِقِينَ وَافْضَلُ السَّابِقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ زَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَخَلِيفَةُ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَاسْتَوْجَبَ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَاكَ يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوَّةِ وَاصْطَفَانِي عَلِيٌّ جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا لِلَّهِ الْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.»

الرابع، عن امير المؤمنين عليه السلام «قَالَ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي حِجْرَاتِهِ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَيْتِي بَيْتُكَ فَمَا لَكَ تَسْتَأْذِنُ عَلِيًّا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْبَبْتَ أَنْ أَفْعَلَ ذَلِكَ قَالَ يَا عَلِيُّ أَحْبَبْتُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ وَاخَذْتَ بِأَدَابِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ أَخِي أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ أَبِي خَالِقِي وَرَازِقِي أَنْ يَكُونَ لِي سِرٌّ دُونَكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيٌّ مِنْ بَعْدِي وَأَنْتَ الْمَظْلُومُ الْمَضْطَهَّدُ بَعْدِي يَا عَلِيُّ الثَّابِتُ مَعَكَ كَالْمَقِيمِ مَعِي وَمَفَارِقُكَ مَفَارِقِي يَا عَلِيُّ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَبِغْضُكَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.»

الخامس، عن ابن عباس قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «لَمَّا أُسْرِيَ بِي السَّمَاءَ مَا مَرَرْتُ بِمَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السَّمَاءِ مِنْ اسْمِي فَلَمَّا بَلَغَتْ السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ نَظَرْتُ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا أَقْبَضَ رُوحَهُ بِيَدِي مَا خَلَا أَنْتَ وَ عَلِيٌّ فَإِنَّ اللَّهَ - جَلَّ جَلَالُهُ - يَقْبِضُ أَرْوَاحَكُمْ بِقَدْرَتِهِ فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقَفَّ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقُلْتُ يَا عَلِيُّ سَبَقْتَنِي فَقَالَ لِي

جبرئیل یا محمد من هذا الذي يُكَلِّمُكَ قلتُ هذا اخي علي بن ابی طالب قال لي يا محمد ليس هذا علياً و لكنَّهُ ملكٌ من الملائكة الرحمان خلقه الله على صورة علي بن ابی طالب فنحن الملائكة المقربون كلما اشتقنا الى وجهه علي بن ابی طالب زُرنا هذا الملك لكرامة علي بن ابی طالب عليه السلام على الله سبحانه.^۱

۴۴۱. محمدتقی القمی

عالم عامل فاضل كامل فقيه ورع محتاط از قدمای شاگردان سید حجت الاسلام مرحوم میرزای شیرازی و شرکای درس صاحب تکمله بوده. در زمان طفولیت مرحوم محدث قمی رحمته الله در قم وفات کرده و در قبرستان قم، شیخان بزرگ مقابل بقعه مرحوم محقق قمی - طاب ثراه - به خاک سپرده شده و آن جناب را برادری بوده؛ آخوند ملا علی فقيه و فاضل و محقق که فوت نموده است.^۲

۴۴۲. محمد بن رضا القمی

مرحوم شیخ حُرّ در کتاب امل الآمل فرموده که او فاضل معاصر است و از برای اوست شرح منظومه در معانی و بیان صد بیت، نامیده آن را نجاح المطالب، انتهى. مرحوم محدث قمی در کتاب فوائد الرضویه فرموده ظاهراً آن است که این شیخ محمد بن محمدرضا بن اسماعیل قمی صاحب تفسیر کنز الدقائق است.^۳

۴۴۳. محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی ثم النجفی ثم القمی رحمته الله

عالم فاضل جلیل نبیل عین الطائفة و وجهها محقق مدقق متکلم محدث ثقة فقيه نبيه جلیل القدر عظیم الشأن از جمله مشایخ اجازه علامه مجلسی رحمته الله و شیخ حر عاملی بوده و امام جمعه و جماعت و شیخ الاسلام بلده طیبه قم بوده و از مصنفات

۱. فوائد الرضویه، ص ۳۹۰.

۲. فوائد الرضویه، ص ۴۳۷.

۳. فوائد الرضویه، ص ۵۳۴.

اوست کتاب حکمة العارفين فی رد شبهة المخالفين و کتاب الاربعين فی فضائل اميرالمؤمنين و امامة الائمة الطاهرين عليهم السلام و شرح تهذيب الحديث و رسالة الجمعة و رسالة الفوائد الدينية فی الرد على الحكماء و الصوفية و کتاب حجة الاسلام و رسالة موعظة النفس و رساله ای در نماز شب و عطية رباني و هديه سليمانی و کتاب تحفة الاختيار به فارسی در فضايح صوفيه و غير ذلك. وفات کرده در سنه ۱۰۹۸ و قبر شريفش در قبرستان شيخان قم واقع است در پشت قبر جناب زكريا بن آدم قمی المأمون فی الدين و الدنيا - رضوان الله عليه - و مابين قبر اين دو بزرگوار است قبر سيد سند و ركن معتمد فحل الفقهاء العظام و مروج الشريعة و الاحكام، السراج الوهاج ذو الطبع الوقاد، سيدنا الاجل آقای حاجی سيد جواد قمی عليه السلام صاحب تصانيف رائقه و فضائل و مناقب فائقه.

و محدث قمی - رضوان الله عليه - فرمود: در زمانی که اين حقير کوچک بودم، آن بزرگوار از دنيا رحلت فرمود.

و جلالت شأن و عظمت قدر آن بزرگوار بسيار است و چون فعلاً اسامی کتب شريفه اش در نظر نيست، لاجرم ترجمه مخصوصی برای ایشان قرار ندادم و به همين اختصار اقتصار کردم و در کتاب المآثر و الآثار تاريخ وفات ایشان را ماه صفر ۱۳۰۳ گفته.^۱

۴۴۴. محمد بن محمدالتقى القمى

شيخنا العالم الفاضل الفقيه المحدث الحكيم المتكلم الشاعر المنشى الاديب الاريب حسن المحاضرة جيد التقرير و التحرير جامع المعقول و المنقول - ادام الله تعالى بقائه - صاحب الاربعين الحسينية و شرح قصيدة لام عمرو للسيد الحميرى و شرح البيان الشيخ الشهيد و رسالة فى الرد على البابية و تعليقات و حواشى كثيرة على كتب العلوم و له اشعار لطيفة فى مرثية مولانا ابى عبدالله

الحسین عليه السلام و كان - حفظه الله تعالى - كمحمد بن احمد بن عبدالله البصرى الملقب بالمفجع المعروف بكثرة بكائه و تفجعه على اهل البيت عليهم السلام.^۱

۴۴۵. محمد بن محمد رضا بن اسماعيل بن جمال الدين القمى

عالم جليل و مفسر نبيل و محدث كامل و متبحر فاضل كشاف دقايق المعانى بفكره الثاقب و نقاد جواهر الحقايق برأيه الصائب، صاحب تفسير كنز الدقايق در چهار مجلد و اين تفسير احسن تفاسير و اجمع و اتم از همه است و انفع است از تفسير صافى و نور الثقلين. از خداوند عالم مسئلت مى‌نمايم كه وادارد يكي از اهل خير را كه اين كتاب شريف را طبع نمايد تا نسخه‌اش منتشر و نفعش عام گردد.

و اين عالم جليل از شاگردان علامه مجلسى رحمته الله است و علامه مذکور ثنائى بليغى از او و از تفسير او نموده و او را اجازه داده و نيز از مؤلفات اوست كتاب بزرگى در اعمال سنه به فارسى و رساله‌اى در احكام صيد و ذباحتى و تعليقاتى بر تفسير زمخشرى، الی غیر ذلک، و ظاهراً محمد بن رضا القمى صاحب شرح منظومه موسوم به نجاح الطالب كه قبلاً ذكر شد، همين شيخ جليل است.^۲

۴۴۶. محمد بن محمد بن مانكديم مجدالدين الحسينى القمى رحمته الله

سيد نسابه فاضل ثقة صاحب كتاب الانساب.^۳

۴۴۷. محمد بن بندار بن عاصم الدهلى ابو جعفر القمى

ثقة عين له كتب منها كتاب المثالب.

اخبرنا احمد بن على بن طاهر قال حدثنا محمد بن الحسن بن وليد عن الحسين بن محمد بن محمد بن عامر عن محمد بن بندار بكتابه.^۴

۱. فوائد الرضويه، ص ۶۰۲.

۲. فوائد الرضويه، ص ۶۱۸.

۳. فوائد الرضويه، ص ۶۲۲.

۴. رجال نجاشى، ص ۲۶۲.

٤٤٨. محمد بن علي بن جاك قمى رحمته الله

يكنى بابى طاهر ثقة قليل الحديث ذكر ذلك ابو العباس من اهل القران فاضل له كتاب الحكمين اخبرنا الحسين قال حدثنا علي بن محمد قال حدثنا حمزة بن القاسم قال حدثنا احمد بن محمد بن محمد بن الايادي عن ابي طاهر محمد بن علي بكتابه.^١

٤٤٩. محمد بن خالد الاشعري قمى رحمته الله

قريب الامر ذكره ابو العباس له كتاب نوادر قال ابو العباس اخبرنا احمد بن محمد بن سليمان قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادى قال حدثنا احمد بن ابي عبدالله البرقى عنه بكتابه.^٢

٤٥٠. محمد بن الحسن بن فروخ الصفار مولى عيسى بن موسى بن طلحة بن عبيدالله

بن السائب بن مالك بن عامر الاشعري

ابوجعفر الاعرج كان وجهاً فى اصحابنا القميين ثقة عظيم القدر راجحاً قليل السقط فى الرواية له كتب منها كتاب الصلاة، كتاب الوضوء، كتاب الجنائز، كتاب الصيام، كتاب الحج، كتاب النكاح، كتاب الطلاق، كتاب العتق و التدبير و المكاتبه، كتاب التجارات، كتاب المكاسب، كتاب الصيد و الذبايح، كتاب الحدود، كتاب الديات، كتاب الفرائض، كتاب المواريث، كتاب الدعاء، كتاب المزار، كتاب الرد على الغلاة، كتاب الاشربة، كتاب المودة، كتاب الزهد، كتاب الخمس، كتاب الزكاة، كتاب الشهادات، كتاب الملاحم، كتاب التقية، كتاب المؤمن، كتاب الايمان و النذر و الكفارات، كتاب المناقب، كتاب المثالب، كتاب بصائر الدرجات، كتاب ما روى فى شعبان، كتاب الجهاد، كتاب فضل القرآن.

اخبرنا بكتبه كلها ما خلا بصائر الدرجات ابو الحسن علي بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعري قمى رحمته الله قال حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد عنه بها و اخبرنا

١. رجال نجاشى، ص ٢٦٣.

٢. رجال نجاشى، ص ٢٦٤.

ابوعبدالله بن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد بن يحيى عن ابيه عنه بجميع كتبه و ببصائر الدرجات. توفي محمد بن الحسن الصفار بقم سنة تسعين و مئتين رحمته الله.^۱

۴۵۱. محمد بن جعفر بن احمد بن بطة المؤدب ابو جعفر القمي رحمته الله

كان كبير المنزلة بقم كثير الادب و الفضل و العلم يتساهل في الحديث و يعلق الاسانيد بالاجازات و في فهرست ما رواه غلط كثير و قال ابن الوليد كان محمد بن جعفر بن بطة ضعيفاً مختلطاً فيما يسنده له كتب منها كتاب الواحد، كتاب الاثنين، كتاب الثلاثة، كتاب الاربعة، كتاب الخمسة، كتاب الستة، كتاب السبعة، كتاب الثمانية، كتاب التسعة، كتاب العشرة فصاعداً، كتاب العشرين فصاعداً، كتاب الثلاثين فصاعداً، كتاب الاربعين فصاعداً، كتاب قرب الاسناد، كتاب تفسير اسماء الله و ما يدعى به. و صفه ابوالعباس بن نوح و قال كتاب حسن كثير الغريب سديد اخبرنا ابوالعباس احمد بن علي بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة العلوي الطبري عنه بكتبه و قال ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب حدثنا محمد بن جعفر بن بطة و قرأنا عليه و اجازنا ببغداد في النوبختيه و قد سكنها.^۲

۴۵۲. محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن ملك الحميري القمي رحمته الله

شيخ نجاشي گفته كه كنيته او ابو جعفر است و او ثقة و عظيم بود و كاتب صاحب الامر عليه السلام بود و از آن حضرت سؤال مسائل متعدده در ابواب شريعت نموده بود و آن را به جواب و توقيع آن حضرت رسانيده بود و او را سه برادر بود؛ جعفر و حسين و احمد، و هر يك از ايشان را با حضرت امام زمان عليه السلام مكاتبات بوده و تفصيل مصنفات محمد مذكور در كتاب نجاشي مسطور است.^۳

۱. رجال نجاشي، ص ۲۷۴.

۲. رجال نجاشي، ص ۲۸۸.

۳. مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۴۳۸.

۴۵۳. محمد بن الحسین بن احمد بن الولید القمی رحمته الله

شیخ نجاشی فرموده کنیت او ابوجعفر است و شیخ اهل قم و فقیه و مقدم و وجه ایشان بود و گفته اند که او نزیل قم بود و اصل او از آنجا نبوده، و بر هر تقدیر ثقه عین مسکون الیه بود و از مصنفات او کتاب تفسیر قرآن و کتاب جامع الحدیث است و وفات او در سال ۳۴۰ اتفاق افتاده.^۱

۴۵۴. محمد بن احمد بن ابی قتاده ابوجعفر قمی رحمته الله

محدث قمی فرموده ثقه و صدوق است و او از احفاد حمید است که با مختار کشته شده است.^۲

۴۵۵. محمد بن داوود قمی رحمته الله

از محمد بن الطلحی منقول است که ما مال بسیار از خمس و نذر و هدایا و جواهر جمع نمودیم در قم و نواحی قم و بیرون آمدیم و اراده نمودیم که آنها را به خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام ببریم. پس بیامد به ما رسول آن حضرت در اثنای راه که برگردید که این وقت وصول و وقت رسیدن نیست به ما. پس ما به قم برگشتیم و آنچه پیش ما بود، نگاه داشتیم تا آنی که برآمد به ما فرمان آن حضرت، بعد از ایامی که به تحقیق که ما فرستادیم بر شما شتر خاکی رنگ. پس بار کنید بر او آنچه که پیش شما هست و راهش را باز کنید. راوی گوید که ما آن چیزها را بر آن شتر بار کرده و او را به خدا سپردیم. پس وقتی که سال آینده شد، به خدمت آن حضرت مشرف شدیم. آن حضرت فرمود که نگاه کنید بر آنچه که فرستادید جهت ما. پس نگاه کردیم، ناگاه دیدیم که متاع همان طور است که بود.^۳

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲. تحفة الاحباب، ص ۳۱۲.

۳. خلاصة الاخبار، ص ۴۲۳.

۴۵۶. محمد بن حمزة القمی رحمته الله^۱

۴۵۷. محمد بن خالد الطیالسی

له کتاب^۲.

۴۵۸. محمد بن زین العرب الحسینی القمی

فاضل صالح السید ناصرالدین^۳.

۴۵۹. محمد بن سالم القمی رحمته الله^۴

۴۶۰. محمد بن سلیمان القمی رحمته الله^۵

۴۶۱. محمد بن سفیان القمی رحمته الله^۶

۴۶۲. محمد بن سويد الاشعری^۷

۴۶۳. محمد بن سهل بن الیسع بن عبدالله الاشعری

از روایات و محدثین قم و نسب شریفش منتهی می شود به اشعر و به سعادت ملازمت حضرت امام العجین و الانس علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الثناء - مشرف گشته و از

۱. ریاض العلماء، ص ۵۳۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۳۷.

۳. ریاض العلماء، ص ۵۴۰.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۴۰.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۴۰.

۶. ریاض العلماء، ص ۵۴۰.

۷. ریاض العلماء، ص ۵۴۱.

راویان آن حضرت است و بعد از آن حضرت به ملازمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام رسیده و از راویان آن حضرت نیز بوده و در کتاب ابن داوود مذکور است.^۱

۴۶۴. محمد بن سهل بن زاذویه القمی رحمته الله^۲

۴۶۵. محمد الطحی القمی رحمته الله^۳

۴۶۶. محمد بن عامر القمی^۴

۴۶۷. محمد بن العباس القمی رحمته الله^۵

۴۶۸. محمد بن عبد الجبار

هو ابن الصهبان ثقة.^۶

۴۶۹. محمد بن عبد العزیز بن ابی طالب القمی رحمته الله^۷

۴۷۰. محمد بن عبدالله و یا عیبده الله

ابو عبدالله الملقب بما جیلویه.^۸

۱. ابن منعل، ص ۷۷.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۴۲.

۳. ریاض العلماء، ص ۵۴۳.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۴۳.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۴۳.

۶. ریاض العلماء، ص ۵۳۴.

۷. ریاض العلماء، ص ۵۳۵.

۸. ریاض العلماء، ص ۵۵۰.

۴۷۱. محمد بن عبیدالله القمی رحمته الله^۱

۴۷۲. محمد بن عبیدالله القمی رحمته الله^۲

۴۷۳. محمد بن علی بن عیسی

از اکابر و بزرگان قم است و از قبیل سلاطین آن وقت به حسب ظاهر والی قم بوده و به طریقی که قاعده اهل قم بوده، آنچه بر او مشکل می‌شده، کس به خدمت حضرت امام تمام حسن عسکری علیه السلام می‌فرستاده و تحقیق می‌فرموده و جمع مسائل کرده بود و قمیین ضبط آن مسائل می‌کرده‌اند و احمد بن محمد بن عیسی مجموع آن مسائل را از او شنیده بوده و از او به ابن بطه رسیده و از او به ابی‌الفضل و از او به مشایخ شیخ ابی‌جعفر طوسی، و نجاشی اسم او را در کتاب رجال خود آورده و در کتابین نیز مذکور است.^۳

۴۷۴. محمد بن علی بن ابی‌القاسم القمی رحمته الله^۴

۴۷۵. محمد بن علی بن احمد بن هشام القمی رحمته الله
یکی اباجعفر.^۵

۴۷۶. محمد بن علی الاسود ابوجعفر القمی^۶

۱. ریاض العلماء، ص ۵۵۱.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۵۱.

۳. ابن منغل، ص ۷۹.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۵۳.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۵۴.

۶. ریاض العلماء، ص ۵۵۴.

۴۷۷. محمد بن علی بن فروزان القمی رحمته اللہ علیہ^۱

۴۷۸. محمد بن علی ماجیلویہ القمی رحمته اللہ علیہ^۲

۴۷۹. محمد بن علی بن ابراہیم بن ہاشم القمی^۳

۴۸۰. محمد بن اسماعیل بن بشر البرمکی
المعروف بصاحب الصومعہ ابو عبد اللہ سکن قم.^۴

۴۸۱. محمد بن اسماعیل
محمد بن اسماعیل الصیرفی القمی رحمته اللہ علیہ^۵.

۴۸۲. محمد بن بشیر
محمد بن بشیر و اخوہ علی ثقتان من رواة احادیث مئة بقم.^۶

۴۸۳. محمد بن بکران
محمد بن بکران القمی ابن احمد المعروف بنقاش من اهل قم.^۷

۴۸۴. محمد بن جعفر

۱. ریاض العلماء، ص ۵۵۴.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۵۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۵۵۵.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۱۴.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۱۵.

۶. ریاض العلماء، ص ۵۲۰.

۷. ریاض العلماء، ص ۵۲۰.

محمد بن جعفر بن ابی کثیر المؤدب ابو جعفر القمی کان کثیر المنزلة و الادب و العلم و الفضل.^١

٤٨٥. محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور هو ابن قولویه القمی رحمته الله.^٢

٤٨٦. محمد بن جمهور

محمد بن جمهور القمی عربی البصری روى عن الرضا عليه السلام.^٣

٤٨٧. محمد بن ابی خالد

محمد بن ابی خالد القمی الاشعری الملقب بشنبوله.^٤

٤٨٨. محمد بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین عليه السلام

و هو یکنى ابا جعفر و انه عالم فقیه قمی كما قال صاحب تاریخ قم انه كان عالماً فقیهاً.^٥

٤٨٩. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن ابی یزید ابن احمد بن ولید ابو جعفر القمی رحمته الله شیخ القمیین و فقیههم و متقدمهم و وجههم و یقال انه نزیل بقم و ما كان اصله منها ثقة ثقة عین مسکون الیه جلیل القدر عظیم المنزله عارف بالرجال موثوق به.^٦

١. ریاض العلماء، ص ٥٢١.

٢. ریاض العلماء، ص ٥٢٣.

٣. ریاض العلماء، ص ٥٢٣.

٤. ریاض العلماء، ص ٥٢٤.

٥. ریاض العلماء، ص ٥١٣.

٦. ریاض العلماء، ص ٥٢٥.

٤٩٠. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن بندار القمى رحمته الله قيل بل الوثوق به كثيراً ما يذكر.^١

٤٩١. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن الحسين بن ايوب القمى فى جلد اول البحار و كتاب عاصم معروف بالثقة و الجلالة.^٢

٤٩٢. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن حسولة بن صالحان القمى خطيب فاضل جليل يروى عنه شاذان بن جبرئيل فى امل الأمل.^٣

٤٩٣. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن محمد بن على بن الصلت القمى رحمته الله مدحه الصدوق فى اول اكمال الدين مدحاً عظيماً فوق التوثيق.^٤

٤٩٤. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن على بن شاذان القمى رحمته الله ابوالحسن فاضل جليل القدر عظيم المنزله.^٥

٤٩٥. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن متيل القمى رحمته الله.^٦

١. رياض العلماء، ص ٥٢٦.

٢. رياض العلماء، ص ٥٢٦.

٣. رياض العلماء، ص ٥٢٧.

٤. رياض العلماء، ص ٥٢٨.

٥. رياض العلماء، ص ٥٢٩.

٦. رياض العلماء، ص ٥٢٩.

٤٩٦. محمد بن احمد بن الحسن دوال القمی رحمته الله^١

٤٩٧. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن القمی رحمته الله و ليس بابن وليد الا انه نظيره.^٢

٤٩٨. محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن الحسين بن على بن بابويه القمی رحمته الله.^٣

٤٩٩. محمد بن الحسين

محمد بن الحسين بن المنتهى الحسينى صالح واعظ عالم قاضى قم.^٤

٥٠٠. محمد بن الحسين

محمد بن الحسين البزوفرى القمی رحمته الله.^٥

٥٠١. محمد بن الحسين

محمد بن الحسين بن شاذويه فى كمال الدين الصدوق.^٦

٥٠٢. محمد بن الحسين

محمد بن الحسين بن عبدالعزيز القمی رحمته الله.^٧

١. رياض العلماء، ص ٤٩٤.

٢. رياض العلماء، ص ٥٢٩.

٣. رياض العلماء، ص ٥٣٠.

٤. رياض العلماء، ص ٥٣٢.

٥. رياض العلماء، ص ٥٣٤.

٦. رياض العلماء، ص ٥٣٤.

٧. رياض العلماء، ص ٥٣٤.

۵۰۳. محمد بن الحسین

محمد بن الحسین بن مرزبان القمی رحمته الله از متأخرین مشایخ قم است و در کتب متقدمین مذکور نشده و بسیار فاضل بوده. علی بن عبدالله بن بابویه در فهرست او را و سید محمد بن سید حسین را ذکر فرموده و او را به عدالت و فضل تعریف کرده و سید مذکور را به صلاح و تقوا مدح فرموده و سید مشاراً الیه در قم قاضی و واعظ بوده.^۱

۵۰۴. محمد بن الحسین

محمد بن الحسین القمی رحمته الله یکنی ابوالفضل.^۲

۵۰۵. محمد بن احمد بن مصقلة القمی رحمته الله

۵۰۶. محمد بن علی بن احمد البرزخی

فی کمال الدین صدوق انه قمی رحمته الله.^۴

۵۰۷. محمد بن علی بن شاذان بن جبرئیل القمی رحمته الله

۵۰۸. محمد بن الشیخ المعتمد

الفقیه النبیة ابی الحسن بن بابویه القمی المشتهر بالصدوق رحمته الله ثقة عنه جمیع الاصحاب.^۶

۱. ابن منقّل، ص ۷۵.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۳۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۵۱۱.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۵۶.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۵۷.

۶. ریاض العلماء، ص ۵۵۸.

٥٠٩. محمد بن علی بن محمد بن المطهر
فاضل فقیه.^١

٥١٠. محمد بن علی بن متیل القمی رحمته الله^٢

٥١١. محمد بن علی بن الحسن الدستجردی
فقیه فاضل.^٣

٥١٢. محمد بن علی بن زنجوبة القمی^٤

٥١٣. محمد بن علی بن زیان الطلحی القمی^٥

٥١٤. محمد بن علی بن الطلحی
له مسائل.^٦

٥١٥. محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابوجعفر قرشی القمی^٧

٥١٦. محمد بن علی بن هشام القمی
یکنی اباجعفر.^٨

١. ریاض العلماء، ص ٥٨٠.

٢. ریاض العلماء، ص ٥٨٠.

٣. ریاض العلماء، ص ٥٨١.

٤. ریاض العلماء، ص ٥٨١.

٥. ریاض العلماء، ص ٥٨١.

٦. ریاض العلماء، ص ٥٨١.

٧. ریاض العلماء، ص ٥٨٣.

٨. ریاض العلماء، ص ٥٨٤.

۵۱۷. محمد بن علی بن العلقمی القمی رحمته الله^۱

۵۱۸. محمد بن علی بن دقاق القمی رحمته الله^۲

۵۱۹. محمد بن عیسی

محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک از افاضل قم بوده و از اکابر روایات است و به حسب دنیا صاحب جاه بوده؛ چنانکه در حضور سلاطین وقت کسی را حق تقدیم بر او نبود و به سبب خوبی اعتقاد به ملازمت امام الجن و الانس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیده و از آن حضرت اخبار شنیده و همچنین خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام مشرف شده و از روایان آن حضرت نیز شمرده شده است. ابو عمرو کثی در کتاب رجال خود او را شیخ القمیین و وجه الاشاعره نوشته و نسب شریف او به اشعر منتهی می شود و در خلاصه الاقوال و کتاب رجال ابن داوود مذکور است.^۳

۵۲۰. محمد بن عیسی الطلحی القمی رحمته الله^۴

۵۲۱. السید محمد مهدی

السید محمد مهدی ابن السید محسن فی کتاب سراج الانساب.

۵۲۲. السید الفاضل العالم^۵

۱. ریاض العلماء، ص ۵۸۴.

۲. ریاض العلماء، ص ۵۸۵.

۳. ابن المنغل، ص ۸۰ - ۸۱.

۴. ریاض العلماء، ص ۵۸۶.

۵. ریاض العلماء، ص ۵۸۸.

۵۲۳. السيد محمد جعفر الرضوی القمی^۱

۵۲۴. محمد زمان بن میر محمد جعفر بن السيد محسن الرضوی القمی^۲

۵۲۵. السيد مهدي بن محمد باقر الحسيني القمی^۳

۵۲۶. محمد باقر بن محمد ابراهيم بن محمد علي بن محمد مهدي الحسيني
الرضوی القمی^۴

۵۲۷. محمد حسين بن محمد القمی^۵

هو الذي صاحب التفسير الكبير.^۵

۵۲۸. محمد بن هاشم بن صفی الدين محمد الحسيني الرضوی القمی^۶

صاحب كتاب خلاصة البلدان.^۶

۵۲۹. محمد بن محمد بن منكديم

از اکابر سادات قم است و فاضل بوده و نسابه و کتاب انساب او مشهور است. علی

بن عبدالله بابويهی در فهرست اسم او را آورده و وصفش به عدالت کرده.^۷

۱. رياض العلماء، ص ۵۹۱.

۲. رياض العلماء، ص ۵۹۱.

۳. رياض العلماء، ص ۵۹۲.

۴. رياض العلماء، ص ۵۹۲.

۵. رياض العلماء، ص ۵۹۲.

۶. رياض العلماء، ص ۵۹۲.

۷. ابن المنغل، ص ۸۱.

۵۳۰. محمد بن محمد الأشعری

فی کمال الدین صدوق و ممن رأى صاحب الامر عليه السلام من اهل قم، الخ.^۱

۵۳۱. محمد بن ابراهيم بن محمد علی بن محمد مهدی الحسينى الرضوى القمى^۲

۵۳۲. محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی البرقى رحمته الله

ابو عبدالله مولى ابى موسى الاشعري ينسب الى برق رود قرية من سواد قم على واد هناك وله اخوة يعرفون بابى على الحسن بن خالد و ابى القاسم بن الفضل بن خالد و لابن الفضل ابن يُعرَف بعلى بن العلاء بن الفضل بن خالد فقيه و كان محمد ضعيفاً فى الحديث و كان اديباً حسن المعرفة بالاخبار و علوم العرب وله كتب منها كتاب التنزيل و التعبير، كتاب يوم و ليلة، كتاب التفسير، كتاب المكة و المدينة، كتاب حروب الاوس و الخزرج، كتاب العلل، كتاب فى علم البارئ، كتاب الخطب. اخبرنا احمد بن على بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة الطبرى قال حدثنا احمد بن عبدالله بن ابى عبدالله محمد بن خالد البرقى قال حدثنا احمد بن ابى عبدالله عن ابيه بجميع كتبه.^۳

۵۳۳. محمد بن عبدالله بن عيسى بن سعد بن المالك الاشعري القمى رحمته الله

شيخ نجاشى فرموده كه كنىت او ابو على است و او شيخ قميين و بزرگ ایشان بوده و در نزد مأمون عباسى راه سخن داشت و به خدمت حضرت امام رضا عليه السلام رسیده و حديث آن حضرت را شنیده بود و از ابو جعفر ثانى عليه السلام روايت کرده.^۴

۱. رياض العلماء، ص ۵۹۵.

۲. رياض العلماء، ص ۵۹۵.

۳. رجال نجاشى، ص ۲۵۷.

۴. مجالس المؤمنین، ص ۴۳۷.

۵۳۴. محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمته الله

ابوجعفر رئیس المحدثین، معروف به صدوق و مولود به دعوت امام زمان علیه السلام. ورود کرد به بغداد سنه ۳۵۵ و در آن وقت چندان از سن شریفش نگذشته بود. شیوخ طایفه از او حدیث اخذ می‌کردند و بسیار جلیل و حافظ احادیث بود؛ به حدی که دیده نشد در بین قمیین مانند او در حفظ و کثرت علم، و قریب سیصد کتاب تصنیف فرموده و غالب احادیث که به ما رسیده، از برکات قلم اوست. جزاه الله خیر الجزاء، و کتاب من لا یحضره الفقیه او که یکی از کتب اربعه است و اصحاب ما مراسیل او را کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نمی‌دانند و کتاب مدینه العلم او اگر مفقود نشده بود، اصول اربعه را تخمیس می‌نمود و بالجمله، او رکن من ارکان دین، جزاه الله عن الاسلام و المسلمین.^۱

این بزرگوار همان ابن بابویه است که احادیث مرویه از او در تمام کتب حدیث مسطور و صیت مآثر علم و فضل او مشهور است. کنیتش ابوجعفر و لقبش صدوق و سینه حقایق دینه‌اش، جواهر علوم را صندوق. شیخ طوسی روایت کرده که علی بن حسین بن موسی بن بابویه دختر عمویش (محمد بن موسی بابویه) زوجه او بود. از او اولادی نشد، لاجرم کاغذی خدمت حسین بن روح نایب سوم امام عصر علیه السلام نوشت که شیخ از حضرت التماس نماید که خدا را بخوانده، برای آنکه اولادی که عالم به فقه باشند، برای او روزی شود.

از ناحیه مقدسه جواب آمد که از این زوجه اولاد برای تو نخواهد شد، ولکن زود باشد که جاریه دیلمیه‌ای مالک شوی و از او دو پسر فقیه روزی تو شود و بالجمله، چنان شد که آن حضرت خبر داده بود و از علی بن بابویه سه اولاد شد که دو پسرش فقیه بودند؛ محمد و حسین که هر دو ماهر در حفظ و فقه بودند و حفظ می‌کردند آنچه را که غیر ایشان از اهل قم نمی‌توانستند کرد و برادر دیگری داشتند که متوسط بود در سن و نامش حسن بود و از اهل عبادت بود و از مردم کناره می‌کرد، ولکن

۱. تحفة الاحباب، ص ۳۳۵.

اهل فقه نبود و روایت شده که هرگاه محمد و حسین پسران علی بن بابویه چیزی روایت می‌کردند، مردم تعجب می‌نمودند از حافظه ایشان و می‌گفتند این خصوصیت برای شما به واسطه دعای امام عصر علیه السلام است برای شما و این امری بوده مستفیض در اهل قم.

و بالجمله شیخ صدوق بسیار جلیل و حافظ احادیث بوده، به حدی که دیده نشده در میان قمیین مانند او در حفظ و کثرت علم. به التماس شیعه ری در آنجا اقامت فرمود و به تعلیم مسائل ایشان اشتغال داشته و شیعه خراسان را نیز به فتوای او رجوع بوده، بلکه از بصره و کوفه و مصر و مدائن و قزوین و غیرها به او رجوع داشتند و سؤالات از او نموده‌اند و جواب آنها را داده که هر کدام کتابی شده؛ چنانچه مرحوم نجاشی و قاضی نورالله کتب او را ذکر فرمودند و ابن ادریس در کتاب نکاح سرائر فرموده که شیخ ما ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه ثقة و جلیل القدر بصیر به اخبار و ناقد آثار، عالم به رجال بوده و او استاد شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان است و کتب آن بزرگوار قریب سیصد کتاب که در کتب رجالیه تصریح به آنها شده است که به مرور زمان و حوادث دوران از بین رفته است و آنچه فعلاً موجود است که مرحوم محدث قمی متذکر شده است، به این شرح است به عبارت:

و انا اذکر من کتبه ما وصل الی و هو کتاب من لا یحضره الفقیه، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام کتاب معانی الاخبار، کتاب حقوق الاخوان له او لابیہ، کتاب الخصال، کتاب الروضة فی الفضائل، ینسب الیه کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة، کتاب الامالی و ینسب الیه کتاب علل الشرایع و الاحکام و الاسباب، کتاب ثواب الاعمال، کتاب عقاب الاعمال، کتاب التوحید، کتاب صفات الشیعه، کتاب فضل الشیعه، کتاب الاعتقادات، کتاب فضائل رجب، کتاب فضائل شعبان، کتاب فضائل رمضان و باقی کتبه لم یصل الینا، انتهى.

و قد نص علی توثیقه جماعة من علمائنا الاعلام ثم ذکر منهم ابن ادریس فی السرائر و السید بن طاووس فی فلاح السائل و النجوم و الاقبال و غیرها و العلامة فی المختلف و المنتهی و الشہید فی نُکَت الارشاد و الذکری و السید الداماد و الشیخ

البهائی و المحدث التقی المجلسی و الشیخ الحر العاملی و غیرهم و اجماع الاصحاب علی نقل اقواله بل ترجیح بعض الاصحاب احادیث کتاب الفقیه علی غیره من الکتب الاربعه نظراً الی زیاده حفظ الصدوق و حسن ضبطه و تثبته فی الروایات و تأخر کتابه عن الکافی و ضمانه بصحة ما یوردّه و یعتقد بانه حجة بینة و بین ربه و بهذا الاعتبار قیل ان مراسیل الصدوق فی الفقیه کمراسیل ابن ابی عمیر فی الحجیة و الاعتبار و ان مشایخنا السالفین من عهد ثقة الاسلام الکلینی و ما بعده الی زماننا لا یحتاج احد منهم الی تنصیح علی تزکیته و لا تنبیه علی عدالته الی ان قال و کیف کان فوثاقه لصدوق امر ظاهر جلیّ بل معلوم ضروری کوثاقه ابی ذر و سلمان.^۱

و چون آوازه ریاست و اجتهاد او در مذهب شیعه امامیه به سمع ملک رکن الدوله رسید، مشتاق صحبت فائض البهجه او گردید و به تعظیم تمام التماس تشریف قدوم سعادت لزوم او نمود و چون به مجلس درآمد، او را پهلوی خود نشانید، نیازمندی بسیار اظهار فرمود و چون مجلس قرار گرفت، به جناب شیخ خطاب نموده، گفت الشیخ جمعی از اهل فضل که در این مجلس اند، اختلاف دارند در کار آن جماعت که شیعه در ایشان طعن می‌کنند. پس بعضی می‌گویند طعن واجب است و بعضی می‌گویند که واجب نیست، بلکه جایز نیست. رأی حقایق آرای شما در این مسئله چیست؟ شیخ گفت ای ملک! بدان که خدای تعالی قبول نمی‌کند از بندگان اقرار به توحید خود را تا آنکه نفی کنند هرچه غیر او از خدایان و اصنام باشد؛ چنانکه کلمه طیبه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ از آن خیر می‌دهد.

و همچنین قبول نمی‌کند اقرار بندگان خود را به نبوت حضرت رسالت ﷺ تا آنکه نفی کنند هر متنبی را که در وقت او باشد؛ مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح و اشباه ایشان، و همچنین قبول نمی‌کند قول به امامت حضرت امیرالمؤمنین علی را الا بعد از نفی هر کس که در زمان آن حضرت به تقلب متصدی خلافت شده باشد.

ملک آن جواب را پسندیده، شیخ را ثنا کرد و می‌گفت که می‌خواهم مرا خبر دهی از حقیقت و مآل آن کسانی که از روی جلافت متصدی خلافت شدند. شیخ گفت حقیقت حال خسران مآل ایشان، آن است که اجماع امت واقع است بر قصهٔ سورهٔ براءت و آن قصه مشتمل است بر خروج متقلب اول از دایرهٔ اسلام و آنکه او از منسوبات حضرت خیرالانام نیست و محتوی است بر آنکه امامت علی بن ابی طالب علیه السلام از آسمان نازل شده. ملک پرسید که تفصیل آن قصه چیست؟ شیخ فرمود نقلهٔ آثار از مخالف و مؤالف متفق‌اند بر آنکه چون سورهٔ براءت نازل شد، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبید و به او گفت این سوره را بگیر و به مکه برو و در موسم حج آن را از جانب من به اهل مکه برسان. ابوبکر آن را گرفته، روانهٔ مکه شد. چون پاره‌ای از راه را قطع نمود، جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت: یا محمد! به درستی که خدای تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید که «لَا يُؤَدِّي عَنكَ إِلَّا أَنْتَ وَرَجُلٌ مِّنْكَ»؛ یعنی باید که از جانب تو سورهٔ براءت را به جانب کفار مکه نرساند، مگر آنکه تو خود متصدی آن شوی یا مردی که از جانب تو باشد. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را امر کرد که خود را به ابوبکر رسانید و سورهٔ براءت را از او گرفته، طریق رسالت به جا آورد.

حضرت امیر به موجب فرموده از عقب ابوبکر روان گردید و سورهٔ براءت را از او گرفت و در موسم حج آن را به اهل مکه رسانید و هرگاه به موجب خبر مذکور ابوبکر از پیغمبر نباشد، هر آینه تابع او نخواهد بود؛ به دلیل قول خدای تعالی: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» و هرگاه تابع آن حضرت نباشد، دوست دار او نیز نخواهد بود؛ به دلیل قول باری تعالی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» و هرگاه محب خدا نباشد، مبعوض او خواهد بود و حب نبی ایمان و بغض او کفر است و به همین خبر نیز درست شد که علی بن ابی طالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله است با آنکه دیگر روایات نیز بر آن دلالت تمام دارد؛ از آن جمله آنکه مخالفان در تفسیر قول خدای تعالی: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِّنْهُ» روایت کرده‌اند که مراد به صاحب بینه، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و مراد به

شاهدی که تالی او باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام است و ایضاً روایت کرده‌اند از حضرت رسالت پناه که فرموده: «طَاعَةٌ عَلِيٍّ كَطَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي.»
و روایت کرده‌اند که حضرت جبرئیل علیه السلام در غزای أحد نظر به جانب حضرت امیر انداخت و دید که شهسوار معرکه لافتی و مبارز میدان هل اتی در پیش روی حضرت رسالت مجاهده می‌نماید، گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله این غایت یاری و جان سپاری است که علی علیه السلام در نصرت تو به جا می‌آورد. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که «یا جبرئیل اِنَّهُ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ.» پس گفت: «وَ اَنَا مِنْكُمْ.» پس شخصی که خدای تعالی جهت رسانیدن آیتی از کتاب خود به بعضی از مردم او را امین ندانست، پس چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن تمام آیات کتاب کریم و امامت جمیع امت رسول عظیم او را امین دانند و امام خوانند و چگونه امین باشد در رسانیدن جمیع دین الهی و حال آنکه خدای تعالی از بالای هفت آسمان او را عزل نموده و چگونه مظلوم نباشد کسی که ولایت او از آسمان نزول نموده و دیگری آن را از دست او ربوده؟

ملک گفت آنچه افاده فرمودی، واضح و روشن است. آن‌گاه یکی از مقربان ملک که ابوالقاسم نام داشت و نزدیک او بر پای ایستاده بود، رخصت طلبید که از حضرت شیخ سؤالی نماید و چون آن شخص دستوری یافت، گفت چگونه جایز تواند بود که این امت بر ضلالت و گمراهی مجتمع شوند و حال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «لَا تَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ.» حضرت شیخ جواب دادند که امت در لغت به معنی جماعت است و بعضی گفته‌اند که اقل آن مردی و زنی است و خدای تعالی یک تن تنها را نیز امت خوانده؛ چنان‌که در شأن حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً وَاجِدَةً فَاِنْتَأَى لِلَّهِ حَنِيفًا﴾ و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قس را امتی تنها خوانده و گفته: «رَحِمَ اللَّهُ قَسًا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً.» پس بر تقدیر تسلیم صحت حدیث مذکور می‌تواند بود که مراد از لفظ امت در آن حدیث، حضرت امیرالمؤمنین و تابعان سعادت قرین او باشند. آن سائل گفت ظاهر و مناسب آن است که حمل امت بر سواد اعظم نمایند که به حسب عدد اکثرند. شیخ ما فرمود که

کثرت را در چند جای از کتاب خدای تعالی مذموم دیده‌ایم و قلت را محمود؛ چنانچه در آیه ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ﴾ و قول او که ﴿وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾ و چنانکه در آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ﴾ و آیه ﴿قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾.

و مؤید تخصیص امت است آنکه خدای تعالی در شأن امت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده ﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ و درباره امت پیغمبر ما فرموده که ﴿وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ و چون کلام به اینجا رسید، سائل خاموش گردید و امیر رکن الدوله گفت که چگونه جایز تواند بود ارتداد خلقی کثیر از امت پیغمبر - صلی الله علیه - با وجود قرب عهد و زمان ایشان به وفات آن حضرت؟ شیخ گفت چگونه جایز نباشد و حال آنکه خدای تعالی در کتاب خود گفته: ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ و بعد آن فرموده: ﴿أَفَاِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ و ایضاً ارتداد ایشان بعد از وفات حضرت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عجیب‌تر نیست از ارتداد بنی اسرائیل در وقتی که حضرت موسی به میقات پروردگار خود رفته بود و هارون را در میان آن قوم به خلافت خود گذاشته بود و به مجرد آنکه وعده سی روزه‌ای که با قوم خود نموده بود، به موجب اشاره الهی که ﴿وَ أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ به چهل شبانه‌روز کشید، قوم او صبر نکردند تا آنکه سامری از میان ایشان پیدا شد و از حلی و پیرایه‌های قوم جهت ایشان گوساله ساخت و به ایشان گفت این است خدای شما و ایشان متابعت سامری نموده، گوساله را پرستیدند و هارون خلیفه موسی را ضعیف و زبون ساختند و قصد قتل او نمودند؛ چنانکه آیه کریمه ﴿قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونَنِي﴾ بر آن دلالت دارد و هرگاه جایز باشد بر امت موسی که پیغمبر اولوالعزم بود، آنکه در ایام حیات او به سبب غیبت چند روزه مرتد شوند و مخالفت وصیت و وصی او نمایند و اطاعت سامری را در عبادت گوساله بر آن افزایشند، چگونه جایز نباشد بر این امت که بعد از وفات پیغمبر خود مخالفت وصیت و وصی او نمایند یا مرتد و گوساله پرست شوند؟

ملک از روی تعجب و استحسان آن سخن گفت ای شیخ می‌تواند بود که در این باب سخنی از این بهتر و روشن‌تر باشد؟

شیخ گفت ای ملک این سخن نیز می‌توان گفت که مخالفان ما نیز قائلند به وجوب وجود امام در میان امت و با وجود این می‌گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و هیچ کس را خلیفه خود نساخت تا آنکه امت از پیش خود یکی را خلیفه او ساختند. پس اگر بر وجهی که ایشان می‌گویند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را بعد از خود خلیفه نساخته، باید که استخلاف امت که بر خلاف عمل آن حضرت واقع شده باشد، باطل باشد و اگر آنچه امت کردند، صواب باشد، باید که آنچه حضرت رسالت کرده باشد، خطا باشد. پس نیکو تأمل کنید که صدور خطا از حق - سبحانه و تعالی - لایق است یا از امت، با آنکه آنچه اهل خلاف به حضرت پیغمبر نسبت می‌دهند، از ترک وصیت و استخلاف لایق اجلاف نیست؛ زیرا که ما از عقل روستایی فقیر مزدور دور می‌بینیم که بمیرد و وصیت نکند از جهت کسی که بعد از اوست و اگرچه آنچه از او مانده بیلی یا زنبیلی باشد. پس چگونه تواند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نماید و وصیت خود به کسی نکند و نظام کار ایشان را به نایبی حواله نسازد؟ و عجب‌تر از این همه آن است که ایشان را گمان آن است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه مقرر نکرده، ابوبکر مخالفت رسول خدا کرد در خلیفه کردن عمر، و باز عمر مخالفت رسول خدا کرد و مخالفت ابی‌بکر کرد، در گردانیدن خلافت به طریق شورا در میان شش نفر.

ملک این سخنان را تحسین نمود؛ سؤال نمود ای شیخ پس به کدام شبهه آن قوم ابوبکر را امام ساختند و بر دیگران تقدیم نمودند؟ شیخ گفت گمان ایشان آن است که حضرت رسالت در حین مرض او را تقدیم نمودند در امامت نماز، لیکن این خبر صحیح نیست؛ زیرا که مخالفان خود در آن خلاف کرده‌اند که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه - بر آن معنی اطلاع یافت، تکیه بر علی و عباس کرده، به مسجد رفت و ابوبکر را از محراب دور نمود و خود در محراب بایستاد و ابوبکر در عقب آن حضرت و دیگران در عقب ابوبکر نماز گزاردند و بعضی روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

حفصه را گفت به پدر خود امر کن که امامت نماز مردم نماید و اگر خبر مذکور صحیح بودی، هر آینه مهاجران آن را بر انصار حجت ساختندی و در روز سقیفه تمسک به ادله ضعیفه و کلمات سخیفه و مقدمات عنیفه نجستندی.

ایضاً چگونه لازم باشد ما را قبول خبر عایشه و حفصه در جایی که مظنه آن باشد که نفعی جهت خود یا پدران خود کنند و حال آنکه ایشان قبول قول فاطمه علیها السلام را در باب فدک لازم ندانستند، با آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به او بخشیده بود و چندین سال از ایام حیات پدر در تصرف او بود و نیز علو شأن حضرت سیده النساء از ارتکاب کذب و سایر معاصی بر ادانی و افاصی ظاهر است و چون حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و ام ایمن گواهی در آن باب دادند، ابوبکر و عمر گواهی در آن باب و گواهی حضرت امیر را در مظنه اراده جرّ نفع ساخته، گواهی او را مردود نمودند.

ایضاً چگونه صحیح باشد خبر عایشه و حفصه و حال آنکه مخالفان خود روایت نموده اند ده درهم و نه کمتر از آن، مادامی که با ایشان مردی نباشد. پس ملک گفت حق آن است که شیخ می فرماید و سخنان اهل خلاف تمام خلف و باطل است. بعد از آن ملک پرسید که ای شیخ! طایفه امامیه از کجا جزم کرده اند به آنکه ائمه و خلفای حضرت رسالت دوازده اند؟

شیخ گفت ای ملک! امامت فریضه ای است از فرایض خدای تعالی و هر فریضه ای که خدای تعالی آن را مقرر ساخته، البته در محصور عددی مخصوص است. نمی بینی که در شبانه روزی هفده رکعت نماز را فرض گردانید و زکات مفروضه را به چند صنف از مال معلوم معهود متعلق ساخته و روزه ماه رمضان را در سالی یک ماه و حج اسلام را در مدت عمر یک بار واجب گردانید؟ لاجرم بر همین منوال عدد ائمه علیهم السلام را به دوازده رسانیده و همچنان که در اعمال مذکوره نمی توان گفت که چرا عدد رکعات نماز مثلاً زیاده از هفده و کمتر از آن نیست و همچنین وجهی ندارد اینکه بگویند که عدد ائمه و خلفای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چرا بیشتر از دوازده و کمتر از آن نیستند و همچنان که خدای تعالی عدد هیچ یک از اعمال

مفروضه مذکوره را در کتاب کریم خود مذکور نساخته و حضرت رسالت در احادیث شریفه خود نقاب خفا از چهره ظهور آن انداخته؛ همچنین تعیین عدد ائمه هدی در کتاب خدا مذکور نگردیده، بلکه مجرد امر به اطاعت اولی الامر فرمان رسیده و حضرت رسالت پناه بیان کمیت آن فرموده.

ملک گفت این قدر هست که مخالفان با شما موافقند در عدد فرایض مذکوره و موافقت شما نمی‌کنند در عدد ائمه؟

شیخ گفت مخالفت مخالفان ابطال قول ما در عدد ائمه نمی‌کند، همچنانکه مخالفت یهود و نصارا و مجوس و ملاحده ابطال اسلام و معجزات حضرت رسول ﷺ نمی‌کند و اگر خبری به مجرد مخالفت مخالفان باطل باشد، بایستی که به هیچ خبر علم حاصل نشدی؛ زیرا که هیچ خبر نیست که در او خلاف نمی‌باشد. ملک این سخن را نیز پسندیده، از خدمت شیخ پرسید که آیا امام صاحب الامر در کدام زمان ظهور خواهد کرد؟ شیخ در جواب گفت که خدای تعالی حضرت امام را به سبب حکمتی و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته. پس باید که وقت ظهور او را غیر خدای تعالی نداند؛ همچنانکه در حدیث نیز واقع است که «مِثْلُ الْقَائِمِ مِنْ وَوَلَدِي مِثْلُ السَّاعَةِ» و خدای تعالی در مقام ابهام حال ساعت فرموده که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفِئِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً».

ملک گفت چگونه تواند بود که آدمی در این قدر روز زنده بماند؟ شیخ گفت این محل تعجب نیست. مگر نشنیده‌ای خبر جماعتی را که معمر بوده‌اند؟ ملک گفت شنیده‌ام، اما صحت آنها بر من ظاهر نیست. شیخ گفت خدای تعالی در کتاب خبر داده که حضرت نوح در میان قوم خود هزار سال الا پنجاه سال زندگی کرد. ملک گفت این خبر صحیح است. در زمان ما احتمال چنین عمر دراز نمی‌باشد. شیخ گفت چیزی را که خدای تعالی و پیغمبر او احتمال داده‌اند، محتمل است و حضرت پیغمبر ﷺ گفته: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلُّ مَا يَكُونُ فِي الْأُمَمِ السَّابِقَةِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ».

و چون زمان احتمال عمر زیاد داشته باشد و جریان سنت الهی به تحقیق عمرهای دراز در این امامت واجب باشد، مناسب آن است که حصول آن در اشهر اجناس آدمی باشد و هیچ جنسی مشهورتر از جنس صاحب الزمان نیست. پس تواند بود سنت عمر دراز در او جاری شده باشد.

ملک گفت شما می‌گویید که حضرت امام دوازدهم غایب و پنهان است و حال آنکه احتیاج به نصب امام جهت اقامه احکام و اعزاز دین و انصاف مظلوم است و هرگاه او غایب و پنهان باشد، احتیاج به او نمی‌ماند. شیخ گفت احتیاج به وجود امام جهت بقای نظام عالم است که «لَوْلَا الْإِمَامُ لَمَّا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَلَمَّا أَنْزَلَتْ السَّمَاءُ قَطْرَةً وَلَا أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا» و خدای تعالی در مقام خطاب به پیغمبر خود گفته که ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ و هرگاه ایشان را عذاب بکنند، مادامی که نبی در میان ایشان باشد و همچنین عذاب نخواهد کرد، هرگاه امام در میان ایشان باشد؛ زیرا که امام، قائم مقام نبی است در جمیع امور، مگر در اسم نبوت و نزول وحی، و اتفاق است اهل نقل را در آنکه حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا أَذْهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ» و اهل بیته امان لاهل الارض فاذا هلك اهل بيتي اتي اهل الارض ما يكرهون. و قَالَ ﷺ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ حَجَّةٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.»

و روایتی دیگر آن است که (لَمَّا جَثَّ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ) و چون کلام شیخ به این مقام رسید، ملک او را نوازش نمود و با هر که در مجلس حاضر بود، اظهار اعتقاد خود فرمود و گفت حق آن است که این فرقه برآیند و دیگران بر باطل اند و از شیخ التماس نمود که در اکثر اوقات به مجلس او حاضر شود.

و روز دیگر که رکن الدوله بر سریر سلطنت نشست، جناب شیخ را یاد کرد و او را ثنای بسیار گفت. پس یکی از حاضران گفت که گمان شیخ آن است که چون سر مبارک امام حسین ﷺ را به نیزه کردند، سوره کهف می‌خواند. ملک گفت این سخن را از او خواهم پرسید. آن‌گاه رقعته‌ای در آن باب به خدمت شیخ نوشت و چون رقعته به نظر شیخ رسید، در جواب نوشت که این خبر را از کسی روایت کرده‌اند که او از

سر مبارک آن حضرت شنیده که چند آیه از سوره کهف می‌خواند و از هیچ یک از ائمه به ما آن خبر نرسیده، اما من منکر آن نیستم، بلکه آن را حق می‌دانم؛ زیرا که هرگاه جایز باشد در روز قیامت دست گناه کاران و پاهای ایشان به سخن درآیند؛ چنانچه در قرآن واقع است که ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱ و همچنین جایز است که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام که خلیفه خدای تعالی و امام مسلمانان و یکی از جوانان بهشت و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا باشد، به نطق و بیان درآید و زبان به تلاوت قرآن گشاید، بلکه انکار قدرت الهی و فضل حضرت رسالت پناهی است و عجب از کسی است که او مانند صدور این امور را انکار می‌کند، نسبت به کسی که ملائکه در ماتم او گریسته‌اند و آسمان‌ها قطرات خون باریده و جنیان به آواز بلند نوحه بر او کردند و هرکس که امثال این اخبار را با وجود صحت طرق و قوت سند انکار نماید، پس می‌تواند بود که انکار جمیع شرایع و معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمیع امور دین و دنیا نماید؛ زیرا که آن امور نیز به مثل این اسانید و طرق بر ما ظاهر گردیده و مضمون آن به درجه صحت رسیده.^۱

۵۳۵. محمد بن علی بن محبوب

محمد بن علی بن محبوب از ثقات و روایان و محدثین و عدول فقها و فضلالی قم است و به غایت فقیه و نیکو بوده و در زمان خود شیخ اهل قم بوده و محمد بن یحیی با وجود جلالت قدر و کمال فضیلت شاگرد اوست و او را کتب و روایات بسیار بوده، نسبتش به اشعریین منتهی می‌شود، و در کتاب رجال نجاشی و کتاب رجال کشی و کتاب شیخ ابوجعفر طوسی و فهرست او و در خلاصه الاقوال و کتاب ابن داوود او را شیخ القمیین نوشته‌اند و تصریح به عدالت و جلالت قدر او در حدیث و فقه کرده‌اند.^۲

۱. مجالس المؤمنین، ص ۴۵۵.

۲. ابن منعل، ص ۷۹ - ۸۰.

۵۳۶. محمد بن الحسین المعروف به استاد ابن العمید القمی

وزیری نحیر و جواد، و مشیری در هر فن استاد بود. صاحب بن عباد از زمرة اصحاب و عبید و عبدالحمید کاتب مکاتب زرخرید اوست. در حقایق علوم غریبه ماهر و دقایق حکم و فنون عقلیه بر طبع نکته دانش ظاهر بود.

در تاریخ یافعی مسطور است که او وزیر رکن الدوله آل بویه بود و در علوم فلسفه و نجوم مهارت و توسع تمام داشت و در علوم ادبیه و ترسل در زمان خود بی نظیر بود و کامل ریاسه و جلیل المقدار بود و یکی از اتباع او صاحب بن عباد است که به واسطه شرف صحبت او به صاحب ملقب شده و چون در کتابت و انشاء ید بیضا داشت، در شأن او گفته اند: «بَدَأَتِ الْكِتَابَةَ بَعْدُ الْحَمِيدِ وَ خْتِمَتْ بِابْنِ الْعَمِيدِ.»
جمعی از شعرا قصد خدمت او نمودند و مدایح بر او خواندند و صلوات گرانمایه ای یافتند؛ از آن جمله متنبی در ازجان به خدمت او رسید و او را مدح کرد به قصیده ای که اولش این است:

باد هواک صبرت ام لم تصبرا و بکاک ان لم تجرد معک او جری
و سه هزار دینار زر سرخ به او داد، الخ.

مؤلف تاریخ مصر و قاهره آورده که چون صاحب بن عباد به بغداد رفت و مراجعت نمود، استاد از او پرسید که بغداد را چون دیدی؟ صاحب بن عباد گفت: «بغدادُ فی البلادِ کالاستادِ فی العبادِ.»

ایضاً روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید در سرای او می گذشت، در بیرون آن سرا هیچ کس را ندید، مگر چند نفر از خدمت کاران زبون. پس این ابیات را از روی عبرت بر زبان راند:

ایها الרכبُ لم علاک اکتیاب این ذاک الحجابُ و الحجاب
این من کان الدهرُ یفزعُ منه فهو الیومَ فی الترابِ تراب

از علی بن سلیمان روایت نموده که گفت در شهر ری خانه ای خراب دیدم که سوای درگاه آن خانه بر جای نمانده بود. چون تأمل نمودم، دانستم که دار ابن عمید است و در آنجا این چند بیت را نوشته دیدم:

اعجب لصراف الدهر معتبراً	فهذه الدهر من عجابها
عهدی بها بالملوک راهبته	قد سطع النور فی جوانبها
تبدلت وحشه بعد ساکنها	ما وحش الدار بعد ساکنها

در بعضی تواریخ مذکور است که ابوالفضل بن عمید در عهد سلطنت رکن الدوله به مرتبه وزارت رسید و ترقی تمام او را دست داده و به غایت معتبر گردید به مثابه‌ای که در آن ایام رکن الدوله از ولد ارشد خود عضد الدوله رنجیده بود و پهلوی در بستر ناتوانی نهاده. عضد الدوله اندیشید که مبادا پدر از او ناراضی به روضه رضوان شتابد و بی‌رخصت نمی‌توانست که متوجه ملازمت گردد. بعد از تأمل قاصدی نزد ابوالفضل فرستاده، پیغام داد که کدورت مرا از خاطر رکن الدوله بیرون برده، چنان کن که مرا طلب دارد. ابوالفضل انگشت قبول بر دیده نهاده، در آن سعی موفور به تقدیم رسانید و جهت احضار عضد الدوله مسرعی به شیراز ارسال داشت و چون عضد الدوله در بلده اصفهان به ملازمت پدر بزرگوار رسید، رکن الدوله باقی فرزندان را نیز حاضر ساخته، ابوالفضل جشنی عظیم ترتیب داد. رکن الدوله و اولاد امجاد به خانه وزیر تشریف برده، رکن الدوله در آن مجلس ممالک خود را میان پسران منقسم گردانید و فخر الدوله و مؤید الدوله را به اطاعت و فرمان برداری عضد الدوله مأمور ساخت، والله اعلم.^۱

۵۳۷. محمد بن علی بن محمد مؤیدالدین علقمی قمی

وزیر مستنصر بود و چون وفات کرد، فرزندش مستعصم به جای وی نشست و تدبیر مملکت را به وزیر خویش مؤیدالدین واگذاشت و خود مشغول کبوتر بازی و لهو و لعب و لذت و طرب شد و هم در آن ایام ابوبکر پسر مستعصم بر محله کرخ بغداد که مسکن شیعیان بود، حمله ور شد و غارت کرد و جماعتی بسیار از سادات را اسیر کرد و به قولی هزار دختر از علویات و غیر ایشان به غارت برد. از این جهت، مؤیدالدین وزیر علقمی قمی در صدد زوال مملکت و دولت بنی عباس برآمد و

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۴.

خواست تا مگر یکی از اولاد امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - را سلطان کند. لاجرم پنهاناً با تتر مکاتبه و مراسله کرد و ایشان را در اخذ بغداد و هلاک مستعصم تطمیع کرد و لشکر مستعصم را از دور او متفرق ساخت.

پس در سنه ۶۵۶ هلاکو با لشکر تتر به قصد بغداد حرکت کردند و روز عاشورا وارد بغداد شدند. وزیر علقمی قمی مستعصم را گفت که پادشاه تتر قصد کرده دختر خود را به پسر شما امیر ابوبکر بدهد و شما بر خلافت خود باقی باشید و او با شما چنان باشد که سلجوقیه با پدران شما بودند. اگر مصلحت بدانید، خوب است منزل ایشان برویم و صلح و موصلت کنیم تا خون‌های مردم ریخته نشود و کار منازعت به اصلاح انجامد. مستعصم چون رای و تدبیری نداشت، خدعه وزیر در وی اثر کرد، با جماعتی از اعیان و اکابر دولت و علما به قصد منزل هلاکو بیرون شدند و هلاکو ایشان را در خیمه جای داد. وزیر استدعا کرد از علما و فقهای بغداد که در مجلس صلح حاضر شوند. چون تمام جمع شدند، لشکر تتر شمشیر کشیدند و ایشان را گردن زدند. پس با شمشیرهای کشیده در بغداد ریختند تا چهل روز خون مردم بریختند، و نقل شده که زیاده از دو هزار هزار و سیصد هزار از ایشان بکشتند و نهرها از خون مردم جاری شد و در دجله ریخت و مستعصم را با فرزندش ابوبکر در جولقین نهادند و چندان ایشان را لگدکوب کردند تا بمردند، و به قولی با آلت گچ‌کوبی چندان به ایشان کوبیدند تا هلاک گشتند و این واقعه در ۲۸ محرم سنه‌ای که موافق لفظ خون باشد، واقع شده.

دمیری گفته که چندان سخت بود بر مردمان که کس فرصت نوشتن تاریخ مرگ مستعصم و دفن کردن جسد او را نداشت و ذهبی گفته که گمان نمی‌کنیم خلیفه را کسی دفن کرده باشد و بلیه چندان عظیم بوده که هیچ‌گاه مثل آن دیده نشده بود، الخ.^۱ در خلاصه الاخبار باب چهلم در ضمن معجزه سوم از معجزات امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام هم اشاره به وزیر مرقوم شده است.

۵۳۸. محمد بن محمد بن الحسن المرزبان القمی رحمته الله^۱

۵۳۹. محمد بن محمد بن فتحان القمی^۲

۵۴۰. محمد بن موسی البرقی القمی^۳

۵۴۱. محمد بن موسی الحسینی امامزاده^۴

۵۴۲. محمد بن یحیی بن احمد بن ادریس رحمته الله^۵

۵۴۳. محمود بن عبدالعزیز المهتدی الاشعری القمی رحمته الله^۶

۵۴۴. محسن بن محمد الرضوی رحمته الله

سید جلیل القدر از شاگردان شیخ اجل محمد بن ابی جمهور احسائی است و شیخ احسائی در اجازه‌ای که برای او نوشته، مدح و ثنای بلیغی از او نموده، و قال فی رساله مناظرته مع الهروی العامی اننی كنت فی سنة ثمان و سبعین و ثمانمئة مجاوراً لمشهد الرضوی رحمته الله و كان منزلی بمنزل السيد الاجل و الکهف الاظل محسن بن محمد الرضوی القمی مجاوراً و كان من اعیان اهل المشهد و اشرافهم بارزاً علی اقرانه بالعلم و العمل و كان هو و کثیر من اهل المشهد يشغلون معي فی علم الکلام و

۱. ریاض العلماء، ص ۶۵۰.

۲. ریاض العلماء، ص ۶۹۵.

۳. ریاض العلماء، ص ۶۵۱.

۴. ریاض العلماء، ص ۶۵۱.

۵. ریاض العلماء، ص ۶۵۲.

۶. ریاض العلماء، ص ۶۵۲.

الفقه، الخ و لخاطر هذا السيد الاجل شرح كتابه زاد المسافرین فی اصول الدين و مدحه فی اوله مدحاً عظيماً و اثنى عليه ثناءً بليغاً و توفي رحمته الله سنة ۹۳۱ و تاريخ وفاته **﴿ادخلوها بسلام آمين﴾**^۱.

۵۴۵. مختار بن محمد بن مختار بن بابويه القمي رحمته الله

به غایت بزرگ بوده و صاحب تقوا و ورع در قم و واعظ بوده. علی بن عبدالله بابویه در فهرست اسم او را آورده و وصفش به عدالت کرده است.^۲

۵۴۶. مرزبان بن عمران القمي رحمته الله

در خلاصه مسطور است که کشتی روایت نموده از مرزبان که گفت که به حضرت امام رضا عليه السلام عرض کردم می خواهم از اهم امور خود از شما سؤال نمایم و آن این است که آیا من از شیعه شما هستم یا نه؟ آن حضرت فرمودند که بلی، و دیگر پرسیدم که نام من در صحیفه ای که اسامی شیعه در آن مکتوب شده است، آیا هست؟ فرمودند بلی هست.^۳

۵۴۷. موسی بن طلحة القمي رحمته الله

قریب الامر ذکر ذلک ابو العباس له نوادر اخبارنا محمد بن محمد قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطة عن البرقي احمد بن محمد عنه.^۴

۵۴۸. موسی بن جعفر الکمیدانی ابو علی من قرية قم

كان مرتفعاً في القول ضعيفاً في الحديث له كتاب نوادر اخبارنا ابن شاذان عن احمد بن محمد بن يحيى قال حدثنا ابي عن موسى بن جعفر بكتابه.^۵

۱. فوائد الرضوية، ص ۳۷۶.

۲. ابن منغل، ص ۸۱.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۰.

۴. رجال نجاشی، ص ۳۱۸.

۵. رجال نجاشی، ص ۳۱۸.

٥٤٩. موسى بن الحسن بن عامر بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعري القمي ابو الحسن ثقة عين جليل صنف ثلاثين كتاباً منها كتاب الطلاق، كتاب الوصايا، كتاب الفرائض، كتاب الفضائل، كتاب الرحمة و هي كتاب الوضوء، كتاب الصلاة، كتاب الزكاة، كتاب الحج، كتاب الصيام، كتاب يوم و ليلة، كتاب الطب. اخبرنا ابن شاذان قال حدثنا علي بن حاتم قال حدثنا الحميري عن موسى بن الحسن بكتبه.^١

٥٥٠. موسى بن محمد الاشعري القمي رحمته الله المؤدب

ساكن شيراز ابن بنت سعد بن عبدالله ثقة من اصحابنا له كتاب الكمال في ابواب الشريعة اخبرنا ابو الفرج محمد بن علي الكاتب قال حدثنا محمد بن عبدالله قال حدثنا موسى بشيراز بكتبه.^٢

٥٥١. موسى بن خزرج

موسى بن خزرج القمي رحمته الله هو الذي نزلت فاطمة بنت موسى بن جعفر عليهما السلام بقم في داره و دفنت في ارضه.^٣

٥٥٢. موسى بن جنيد القمي رحمته الله

٥٥٣. موسى بن عامر القمي

له كتاب الحج.

٥٥٤. موسى بن عبدالله الاشعري القمي رحمته الله

١. رجال نجاشي، ص ٣١٩.

٢. رجال نجاشي، ص ٣١٩.

٣. رياض العلماء، ص ٦٥٩.

۵۵۵. موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام^۱

۵۵۶. مهدی بن ابی ذر نراقی رحمته الله

شیخ عالم فاضل کامل بارع جلیل و فقیه نحیر جامع فنون و علوم مولانا الامجد والد جناب حاج ملا احمد است و از مصنفات اوست لوامع و جامع السعادات و مشکلات العلوم و انیس التجار و معتمد الشیعة و التحفة الرضویة و التجرید و کتاب فارسی در اصول دین مسمی بانیس الموحدین و مناسک الحج و مُحرق القلوب و غیرها، و از ملاحظه کتب او معلوم می شود کثرت فضل و تبحر او در انواع علوم. گویند که در ایام تحصیل در نهایت فقر و فاقه بوده؛ حتی آنکه بعضی اوقات می شده که قادر بر تحصیل چراغ نبوده، لاجرم به روشنی چراغ بیت الخلاء مطالعه می نموده و هرگاه کسی می خواست داخل شود در آن مبال، تَنخُح می فرموده تا کسی بر حال او آگاه نشود. با این سختی و شدت تحصیل علم کردند تا رسیدند به آن مقامات. صاحب روضة البهیة نقل کرده که مرحوم حاج ملا مهدی نراقی رحمته الله تلمذ کرد بر ملا اسماعیل خواجویی سی سال و بسیار شائق به تحصیل بود؛ به نحوی اشتغال به درس داشت که هرچه از ولایتش کاغذ برای او می آمد، مطالعه نمی نمود که مبادا چیزی در آن باشد که باعث پریشانی حواس او گردد و آن مکتوب را مطالعه نکرده در زیر فرش خود می گذاشت و والد او ابوذر از عاملین حکام و پاکار نراق بود. چنان اتفاق افتاد که او را کشتند. خبر قتل پدر را برای او نوشتند. او همچنان به نحو مرسوم آن مرقوم را مطالعه نکرده در زیر فرش خود گذاشت. چون بستگان او مأیوس شدند از او، لا جرم کاغذی برای استاد او نوشتند که او واقعه را اطلاع دهد و او را بفرستد به قریه نراق برای اصلاح ترکه و ورثه.

چون مرحوم ملا مهدی به درس حاضر شد، استاد را مهموم یافت. عرض کرد برای چه امروز محزون می باشید و درس شروع نمی فرمایید؟ فرمود باید بروی تو به

نراق، برای آنکه والدت مریض یا مجروح گشته. گفت خداوند او را حفظ می‌فرماید. شما به درس شروع کنید. استاد تصریح کرد به قتل او و امر کرد او را که البته باید بروی به نراق. پس آن مرحوم به نراق رفت و سه روز در آنجا ماند و برگشت و به این نحو تحصیل کرد تا رسید به آن مرتبه از علم و سعادت که وصف نتوان کرد، انتهى. و بالجمله، چون فارغ از تحصیل شد، توطن جست در بلده کاشان، و در آن وقت کاشان از علما خالی بود. به برکت انفاس شریفه او کاشان مملو از علما و فضلا و کاملین و مرجع و محل مشتغلین گردید و بروز کرد از مجلس او جمعی از علمای اعلام. وفات کرد سنه ۱۲۰۹.

روایت می‌کند از آقای بهبهانی و محدث بحرانی و غیرهما و کتاب انیس التجار آن جناب را مرحوم محدث قمی مختصر فرموده و در دارالسلام بغداد به طبع رسیده است.^۱

۵۵۷. میمون بن یوسف النحاس القمی رحمته الله^۲

باب النون

۵۵۸. نجم بن خالد البرقی

و هو الذی یروی عن خالد بن حماد.^۳

۵۵۹. نصر بن حازم القمی رحمته الله^۴

۵۶۰. نصر بن سیار بن داوود الاشعری

ظاهراً قمی.^۵

۱. فوائد الرضویه، ص ۶۶۹ - ۶۷۰.

۲. ریاض العلماء، ص ۶۶۲.

۳. ریاض العلماء، ص ۶۶۵.

۴. ریاض العلماء، ص ۶۶۳.

۵. ریاض العلماء، ص ۶۶۳.

۵۶۱. نصر بن عامر القمی رحمته الله^۱

باب الواو

۵۶۲. ولید القمی رحمته الله^۲

۵۶۳. وهب بن محمد البزاز ابونصر القمی رحمته الله

ثقة عين له كتاب النوادر اخبرنا الحسين عن احمد بن جعفر عن احمد بن ادريس عن محمد بن علي بن محبوب عنه.^۳

۵۶۴. وهب بن منبه قمی^۴

باب الهاء

۵۶۵. هبة الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمی
فقيه صالح.^۵

باب الياء

۵۶۶. يعقوب بن يزيد بن حماد

از ثقات روات و عدول فضلاى قم است و با آنکه به واسطه تقيه با اکثر مخالفين معاشرت داشته، در عين حال، به شرف ملازمت حضرت امام رضا - عليه التحية و السلام - مشرف بوده و از آن حضرت رواياتى شنیده و از راويان آن حضرت شمرده

۱. رياض العلماء، ص ۶۶۳.

۲. رياض العلماء، ص ۶۶۴.

۳. رجال نجاشي، ص ۳۴۶.

۴. جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵. رياض العلماء، ص ۶۶۴.

شده است و همچنین بعد از آن حضرت به سعادت خدمت امام مفترض الطاعة حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام مشرف گشته و از آن حضرت هم روایاتی شنیده و در آخر عمر انتقال به بغداد فرموده و از جمله ثقات و اکابر عصر خود بوده، و شیخ ابوجعفر طوسی رحمته الله در کتاب رجال خود آورده و کشی نیز ایراد اسم او کرده و در کتابین توثیقتش فرمودند.^۱

۵۶۷. یعقوب القمی رحمته الله^۲

۵۶۸. یعقوب بن اسحاق البرقی^۳

۵۶۹. یوسف بن الحرث الکمندانی رحمته الله^۴

۵۷۰. یاسر القمی رحمته الله

خادم الرضا علیه السلام^۵

۵۷۱. یحیی اخو آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی رحمته الله^۶

۵۷۲. یحیی بن محمد الحسینی القمی

واعظ فاضل.^۷

۱. ابن المنعل، ص ۸۴.

۲. ریاض العلماء، ص ۶۶۹.

۳. ریاض العلماء، ص ۶۶۹.

۴. ریاض العلماء، ص ۶۷۰.

۵. ریاض العلماء، ص ۶۶۵.

۶. ریاض العلماء، ص ۶۶۶.

۷. ریاض العلماء، ص ۶۶۸.

٥٧٣. يحيى بن على بن مطهر ابوالقاسم القمى^١

٥٧٤. يزيد بن حماد الانبارى السلمى

ابويعقوب الكاتب ثقة.^٢

٥٧٥. اليسع بن عبدالله القمى^٣

٥٧٦. اليسع بن يسع الاشعري القمى^٤

تمت بحول الله و قوته بيد مؤلفه قوام اسلامى جاسبى فرزند مرحوم حسين - غفرالله
لهما - فى چهارشنبه ١٨ شهر ذى الحجة ١٣٩٤ هجرى - على هاجرها آلاف التحية
والتناء - مطابق ١١ دى ماه ١٣٥٣.

کتابنامه

١. رجال نجاشى.
٢. رجال كشى.
٣. جامع الرواة.
٤. قاموس الرجال.
٥. روضات الجنات.
٦. مجالس المؤمنين.

١. رياض العلماء، ص ٦٦٨.

٢. رياض العلماء، ص ٦٦٩.

٣. رياض العلماء، ص ٦٦٩.

٤. رياض العلماء، ص ٦٦٩.

٧. خلاصة الاخبار.
٨. منتخب التواريخ.
٩. تحفة الاحباب.
١٠. فوائد الرضويه.
١١. كنى و الالقاب.
١٢. قصص العلماء.
١٣. رياض العلماء.
١٤. احتجاج طبرسى.
١٥. تنزيه القميين.
١٦. كتاب ابن منغل قمى.

فهرست تفصیلی

درآمد..... ۹

تاریخ قم (مختار البلاد)

۱۳-۲۵۲

۱۶	باب اول
۱۶	فصل اول
۱۶	حدود و شهرهای جبل
۱۷	قم در ازمنه قدیم
۲۰	فضیلت شهر قم
۲۵	فصل دوم
۲۵	قم را چرا قم گویند؟
۲۶	فصل سوم
۲۶	بنای شهر قم
۲۷	فصل چهارم
۲۷	حصار و باروی قم
۲۹	سیل های تاریخی که در قم جاری شده
۳۱	فصل پنجم
۳۱	محلات و کوی های قم
۳۳	فصل ششم

۳۳	رودخانه قم
۳۴	فصل هفتم
۳۴	آتشکده قم
۳۵	فصل هشتم
۳۵	پل‌های قدیم و جدید
۳۶	فصل نهم
۳۶	ورود عرب اشعری به قم
۳۹	فصل دهم
۳۹	ورود نخستین طایفه عرب به قم
۴۹	فصل یازدهم
۴۹	نقض عهد ایرانیان با طایفه عرب که به قم آمده بودند
۵۴	فصل دوازدهم
۵۴	سبب هلاکت عرب اشعری در قم
۵۶	فصل سیزدهم
۵۸	باب دوم
۵۸	فصل اول
۶۳	فصل دوم
۷۷	راه‌های قم در زمان قدیم و کنون
۷۷	باب سوم
۷۷	فصل اول
۷۷	ورود فاطمه معصومه - سلام‌الله علیها - به قم
۱۰۰	پادشاهان مدفون در قم
۱۰۹	قصیده اول
۱۱۳	کتیبه سردر ایوان شمالی داخل صحن طرف باغ ملی
۱۱۳	کتیبه سردر صحن شمالی طرف باغ ملی (از خارج)
۱۱۳	کتیبه شرقی سردر صحن از طرف خیابان ارم (از خارج)

۱۱۴	کتیبه سردر ایوان جنوبی صحن طرف خیابان موزه از (خارج)
۱۱۴	صحن زنانه یا موزه
۱۲۰	فصل دوم
۱۲۰	امامزاده‌هایی که در قم و اطراف قم مدفونند
۱۴۵	باب چهارم
۱۴۵	مساجد قم
۱۵۷	فصل دوم
۱۵۷	مدارس قم
۱۶۵	باب پنجم
۱۶۵	فقها، راویان، محدثین و دانشمندان نامی قم
۱۶۶	فصل اول
۱۶۶	باب الف
۱۷۹	باب باء
۱۷۹	باب جیم
۱۸۰	باب حاء
۱۸۹	باب دال
۱۸۹	باب راء
۱۸۹	باب زای
۱۹۲	باب سین
۱۹۴	باب شین
۱۹۴	باب صاد
۱۹۶	باب عین
۲۰۶	باب فاء
۲۰۶	باب قاف
۲۱۰	باب میم

۲۲۸	باب نون
۲۲۸	باب واو
۲۲۸	باب هاء
۲۲۸	باب یاء
۲۲۸	فصل دوم
۲۲۸	باب الف
۲۳۱	باب تاء
۲۳۲	باب جیم
۲۳۴	باب حاء
۲۴۰	باب زاء
۲۴۰	باب سین
۲۴۱	باب شین
۲۴۱	باب صاد
۲۴۴	باب طاء
۲۴۴	باب عین
۲۴۷	باب غین
۲۴۸	باب فاء
۲۴۸	باب میم

انجم فروزان

۵۶۶ - ۲۵۳

۲۵۵	مقدمه کتاب (موجبات نگارش)
۲۵۵	موقعیت و عظمت قم و قمیین
۲۵۹	تواریخی که برای قم تألیف شده
۲۵۹	تاریخ باستانی قم

- بیان علامه مجلسی ۲۶۱
- بیان فیض نسبت به وجود نسخهٔ اصل ۲۶۱
- تاریخ قم در ده قرن بعدی ۲۶۳
- تواریخ قم در سدهٔ چهاردهم ۲۶۳
- گفته‌های مورخین دربارهٔ قم ۲۶۴
- بیان فردوسی در شاهنامه راجع به قم ۲۷۱
- احادیث در فضیلت زمین قم ۲۷۷
- در پایان مناسب چنان است که از فتح ناحیت قم به دست اعراب و داستان هجرت اشعریین از کوفه و موجبات قیام حجاج بر علیه آنها سخن برانیم ۲۸۹
- احوال زید بن علی علیه السلام ۲۸۹
- نجات یافتن احوص از زندان کوفه ۲۹۱
- علت دیگر در هجرت اشاعره از کوفه به طرف قم ۲۹۲
- و نیز در سبب هجرت آنها گفته شده ۲۹۷
- و نیز در سبب هجرت آنها گفته شده ۲۹۷
- سرّ توقف اعراب در قم و حملهٔ دیلمان بر این ناحیت و محاربهٔ اعراب با آنها و معاهدهٔ آنها با زردشتیان و نقض عهد و کشته شدن خدایان حصارها ... ۲۹۸
- ورود اشعریین به قم ۲۹۸
- تحقیق در مقام ۳۰۰
- روایت دیگر در هجرت آنها ۳۰۱
- اخبار خربنداد به یزدان فاذا ۳۰۳
- ورود دیلم و زد و خورد آنها با اعراب ۳۰۳
- بردن احوص اسرای دیلم را به قریهٔ ابرشتجان ۳۰۴
- ورود عبدالله پس از احوص به قم ۳۰۵
- ضیافت قمّیین از اعراب جهت عهد پیمان ۳۰۷
- عهدنامه ۳۰۷
- رؤیای یک کنیزک زردشتی دربارهٔ اعراب ۳۰۸

۳۰۹	پیمان کتبی بین اعراب و زردشتیان
۳۰۹	نقض عهد زردشتیان با عبدالله و أَحْوَص
۳۱۰	شورای سِرّی زردشتیان بر علیه سَطْوَت عرب
۳۱۲	شورای سِرّی أَحْوَص بر علیه زردشتیان
۳۱۴	علت توجه اعراب به قم
۳۱۶	سخن در اطراف دیلمان و دیلم
۳۱۶	شجاعت و اخلاق [و] عادات و رسوم طایفه دیلم
۳۱۸	فضیلت توطن در قزوین و علل آن
۳۲۰	فصل اول
۳۲۰	سرّ نامیدن و اشتقاق قم
۳۲۰	توجیه برقی در تسمیه قم
۳۲۱	توجیه ثانی در تسمیه قم، گفته حمزه
۳۲۲	توجیه سوم در وجه تسمیه قم
۳۲۲	توجیه چهارم در این باب
۳۲۳	فصل دوم
۳۲۳	در سبب پراکندگی سادات از حجاز و کثرت نسل و لزوم محبت به آنها
۳۲۶	در کثرت نسل پیغمبر ﷺ
۳۲۸	در لزوم محبت به سادات در قبال اجر نبوت
۳۲۹	کثرت مزار امامزادگان
۳۳۰	فصل سوم
	در ذکر موقعیت و عظمت و مدفن فاطمه معصومه و ثواب زیارت آن جناب و تاریخ وفات و داستان هجرت آن معظمه از مدینه و موجبات هجرتش و همراهان آن بی‌بی و مدت عمر آن سیده جلیله
۳۳۰	اما موقعیت و عظمت فاطمه معصومه <small>علیها السلام</small> و ثواب زیارت آن جناب
۳۳۱	داستان هجرت فاطمه از مدینه و موجبات آن و وفات آن جناب
۳۳۱	اما داستان هجرت فاطمه معصومه <small>علیها السلام</small>

- ۳۳۲ تاریخ وفات فاطمه معصومه علیها السلام
- ۳۳۴ نقل قول در سبب هجرت بی بی
- ۳۳۵ همراهان فاطمه معصومه علیها السلام
- ۳۳۶ مدت عمر فاطمه معصومه علیها السلام
- ۳۳۷ فصل چهارم
- در ذکر سایر مجللاتی که در بقعه بابلان و در جوار آن بی بی به خاک سپرده شده اند
- ۳۳۷ فصل پنجم
- در احوالات امامزادگان دیگری که در جوار فاطمه علیها السلام مدفونند
- ۳۳۸ احوالات سید ابوالحسن الحسینی
- ۳۳۸ مدفونین در بابلان از اولاد حضرت سید سجاده علیها السلام
- ۳۴۱ اما چهار نفری که از اولاد عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام هستند
- ۳۴۱ حمزه قمی
- ۳۴۳ علت هجرت حمزه از طبرستان
- ۳۴۳ خروج حسین کویبی در قزوین
- ۳۴۴ داعی کبیر و سلطنت او
- ۳۴۵ حکومت داعی دوم محمد بن زید در طبرستان
- ۳۴۶ اما مدفن حمزه قمی
- ۳۴۷ ابوجعفر محمد بن حمزه
- ۳۴۷ و ابوالقاسم علی بن محمد
- ۳۴۸ و علی بن حمزه القمی الشَّهیر به نقیب
- ۳۴۸ مدفونین در مقبره بابلان از آحفاد عمر اشرف بن امام زین العابدین علیه السلام
- ۳۴۸ سخن در اطراف عمر اشرف
- ۳۵۰ ۱. ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن عمر الشَّجری بن علی بن عمر اشرف
- ۳۵۱ ۲ و ۳. ابو محمد الحسن بن احمد الشَّجری و ابوجعفر محمد

۳۵۱	۴. ابوعلی احمد بن الحسن الشَّجری
۳۵۲	۵. محمد بن احمد بن علی بن محمد بن عمر اشرف
۳۵۳	فصل ششم
۳۵۳	در تاریخچه آستانه مقدسه و وضع آن قدیماً و جدیداً
۳۵۴	فصل هفتم
۳۵۴	تعمیرات و تغییرات مهمه بعدی
۳۵۴	در وضع بنای آستانه مقدسه و تاریخ هر یک
۳۶۳	فصل هشتم
۳۶۳	در توصیف ابنیه آستانه مقدسه
۳۶۳	بخش نخست: اسلوب ساختمان
۳۶۴	مساحت زمین آستانه
۳۶۴	بخش دوم: گنبد مطهر
۳۶۵	ارتفاع گنبد
۳۶۶	ماده تاریخ بنای گنبد مطهر
۳۶۶	قصیده معجزیه
۳۶۹	بخش سوم: حرم مطهر
۳۶۹	در طلا
۳۷۱	ماده تاریخ ساخت در طلا
۳۷۳	در نقره
۳۷۵	در نقره دیگر
۳۷۷	در خاتم
۳۷۸	دو در خاتم‌کاری دیگر
۳۷۹	در هفتم و هشتم
۳۷۹	در نهم در شیشه
۳۸۰	توصیف حرم مطهر

۳۸۰	کتیبه حرم مطهر.....
۳۸۲	ضریح مطهر.....
۳۸۲	مرقد مطهر.....
۳۸۲	کتیبه مرقد.....
۳۸۴	توصیف ضریح نقره.....
۳۸۹	بخش چهارم: ایوان طلا.....
۳۹۱	کتیبه ایوان طلا.....
۳۹۲	دائر الحُفَاط.....
۳۹۲	گل دسته‌های ایوان طلا.....
۳۹۳	بخش پنجم: ایوان آئینه.....
۳۹۳	توصیف ایوان آئینه.....
۳۹۴	و متن کتیبه این است.....
۳۹۵	رواق آئینه.....
۳۹۵	گل دسته‌های ایوان آئینه.....
۳۹۶	بخش ششم: دائر السیاده و مسجد بالای سر.....
۳۹۶	مسجد بالای سر.....
۳۹۶	و اشعار کتیبه این است.....
۴۰۱	بخش هفتم: مقابر پادشاهان صفویه در آستانه مقدسه.....
۴۰۱	رواق زنانه یا مقبره شاه صفی صفوی.....
۴۰۲	مقابر پادشاهان صفوی.....
۴۰۳	بنای تاریخی مقبره شاه عباس ثانی.....
۴۰۳	صندوق مزار شاه عباس ثانی.....
۴۰۴	دستبرد افغانه به جواهرات آستانه.....
۴۰۵	مدفن سه پادشاه در یک مقبره.....
۴۰۶	مقبره فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار.....

- ۴۰۶ سی و یک تن در یک سردابه
- ۴۰۷ بخش هشتم: صحن عتیق آستانه
- ۴۰۷ شش بقعه از بناهای شاه اسماعیل
- ۴۰۹ ابوالمظفر والنصر ناصرالدین شاه غازی
- ۴۰۹ وقفنامه قنات ناصری
- ۴۰۹ مأذنه طلا به شکل هرم مربع القاعده
- ۴۱۰ ساعت بزرگ آستانه
- ۴۱۱ مقبره و مدفن فتحعلی شاه
- ۴۱۴ بقعه مستوفی الممالک
- ۴۱۴ بقاعی که فتحعلی شاه در صحن عتیق بنا نهاده
- ۴۱۵ و اما بقعه‌هایی که خود صاحبان قبور ساخته‌اند
- ۴۱۵ بقعه محمد شاه قاجار
- ۴۱۶ بقعه مه‌د علیا
- ۴۱۶ شرح حال معتمدالدوله و بقعه او
- ۴۱۷ مدرسه محمد شاه
- ۴۱۸ بخش نهم: صحن جدید
- ۴۱۹ اما ایوان‌های بزرگ
- ۴۱۹ ایوان شرقی صحن جدید
- ۴۲۰ ایوان شمالی صحن
- ۴۲۲ ایوان جنوبی صحن
- ۴۲۵ کتیبه‌های دور صحن جدید
- ۴۲۵ اما قصیده نونیه
- ۴۲۹ اما قصیده راثیه
- ۴۳۱ بخش دهم: صحن زنانه
- ۴۳۳ حالات ابوالفتح بن العمید وزیر

- ۴۳۴ بخش یازدهم: موزه آستانه
- ۴۳۷ ساختمان موزه و کیفیت افتتاح آن
- ۴۳۸ بخش دوازدهم: مدرسه فیضیه و دارالشفاء
- ۴۳۹ کتیبه ایوان شاه طهماسبی
- ۴۴۴ سه ایوان مدرسه فیضیه و کتیبه‌های آن
- ۴۴۶ مدرسه دارالشفاء
- ۴۴۸ توصیف آب انبار دارالشفاء
- ۴۵۰ بخش سیزدهم: موقوفات آستانه مقدسه
- ۴۵۱ بخش چهاردهم: تولیت آستانه مقدسه قم
- ۴۵۲ تولیت کنونی آستانه
- ۴۵۴ فصل نهم
- ۴۵۴ بخش نخست: در ذکر حالات شاهزاده سید علی
- ۴۵۶ بخش دوم: حالات شاهزاده محمد بن محمد حنفیه
- ۴۵۶ بخش سوم: مدفونین در بقعه صفوراء
- ۴۵۸ فصل دهم
- ۴۵۸ بخش نخست: مدفونین در بقعه بابلان
- ۴۵۸ فرزندان عبدالله الباهر
- ۴۵۹ فرزندان عمر اشرف
- ۴۵۹ بخش دوم: در حالات سلطان محمد شریف بن ابوالقاسم
- ۴۵۹ علی بن محمد بن حمزه قمی
- ۴۶۱ در حالات علی الزکّی بن سلطان محمد شریف
- ۴۶۳ حالات امامزاده یحیی و احفاد او
- ۴۶۴ بخش سوم: مدفونین در بقعه خاک فرج در قم
- ۴۶۴ توصیف خاک فرج و کعبه آن
- ۴۶۶ حالات شاهزادگان طیب و طاهر

- بخش چهارم: حالات شاهزادگان طَیِّب و طاهر (طاهر و مُطَهَّر) ۴۶۶
- مشهد طَیِّب و طاهر ۴۶۶
- حالات طَیِّب و طاهر ۴۶۷
- بخش پنجم: چهار مُجَلَّلَه در یک بقعه ۴۶۸
- خدیجه خاتون و سکینه خاتون و فاطمه و رُقَیَّه خاتون ۴۶۸
- بخش ششم: شاهزاده ناصرالدین یا احمد بن اسحاق ۴۶۸
- بخش هفتم: حالات مدفونین در قریه گُرگاب ۴۷۰
- امامزادگان هادی و مهدی و ناصرالدین محمد و جعفر و سکینه خاتون ۴۷۰
- قریه گُرگاب ۴۷۰
- نسب امامزاده ناصرالدین محمد و هادی و مهدی ۴۷۱
- امامزاده جعفر و سکینه خاتون مدفونین در گُرگاب ۴۷۳
- بخش هشتم: در حالات امامزاده ابوالعباس احمد معروف به شاهزاده ابراهیم ۴۷۴
- مدفن امامزاده احمد ۴۷۴
- بخش نهم: حالات چهار امامزاده معروف به امامزاده مُلَّا آقابابا ۴۷۷
- حالات عبدالله الشهید ۴۷۸
- حالات عبدالله ابیض مدفون به ری ۴۸۱
- عبدالله ابیض مدفون به ری ۴۸۱
- بخش دهم: شاهزاده علیرضا مشهور به امامزاده حاجی صفر ۴۸۳
- حالات آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی ۴۸۳
- مفتی اعظم و پیشوای مُعَظَّم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی .. ۴۸۳
- فصل یازدهم ۴۸۶
- حالات فرزندان حضرت امام محمد باقر علیه السلام ۴۸۶
- بخش نخست: در ذکر حالات امامزاده سلطان علی مدفون در مشهد اردهار .. ۴۸۶
- مشهد امامزاده سلطان علی در مشهد اردهار ۴۸۶
- حالات سلطان علی ۴۸۶

- ۴۸۶ شبیه‌ای که در مدفن سلطان علی شده است
- ۴۸۹ حالات شاهزاده سلطان علی
- ۴۹۰ رسوم مردم فین
- ۴۹۰ اما موضوع شستن قالی
- ۴۹۲ رسم قالی شستن در مشهد اردهار
- ۴۹۳ بخش دوم: حالات شاهزاده ابراهیم
- ۴۹۳ مدفن شاهزاده ابراهیم
- ۴۹۳ اما نسب شاهزاده ابراهیم
- ۴۹۴ حالات شاهزاده ابراهیم مُستفاد از سنگ مزار
- ۴۹۵ فصل دوازدهم
- در حالات امامزادگان و سادات جلیلی که از آحفاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در قم مدفون و یا از این شهر برخاسته‌اند
- ۴۹۵ بخش نخست: در حالات علی بن جعفر عریضی و اعقاب و مدفن آن‌جناب
- ۴۹۶ حالات علی بن جعفر عریضی
- ۴۹۸ شبیه در مدفن علی بن جعفر
- ۴۹۸ مدفن علی بن جعفر
- ۴۹۹ مدفون بودن علی بن جعفر در سمنان
- ۴۹۹ مدفون بودن علی بن جعفر عریضی در قم
- ۵۰۱ تحقیق در مقام و تعیین مدفن علی بن جعفر
- ۵۰۱ مدفن علی بن جعفر علیه السلام در عریض است
- ۵۰۵ بخش دوم: اعقاب علی بن جعفر علیه السلام
- ۵۰۵ اما محمد فرزند علی بن جعفر
- ۵۰۶ نام مدفون در بقعه علی بن جعفر
- ۵۰۷ حالات امامزاده مهدی مدفون در تفرش قم
- ۵۰۸ حالات شاهزاده حسین مدفون به قریه برسین

- ۵۰۸ اما اعقاب احمد فرزند دیگر عیسی
- ۵۰۸ حالات شاهزاده اسماعیل مدفون در قریه بیرقان قم
- ۵۰۸ اما اعقاب احمد بن علی بن جعفر
- ۵۱۱ سخن در اطراف برقرود قم
- ۵۱۲ بقعه شاهزاده اسماعیل
- ۵۱۲ بانی بقعه شاهزاده اسماعیل
- ۵۱۲ کاشی‌های شاهزاده اسماعیل
- ۵۱۳ توسعه بقعه در زمان فتحعلی شاه قاجار
- ۵۱۴ مدفن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام
- ۵۱۴ حالات شاهزاده احمد بن قاسم بن علی بن جعفر
- ۵۱۵ حالات شاهزاده احمد بن قاسم
- ۵۱۵ بقعه شاهزاده احمد بن قاسم تاریخی است
- ۵۱۶ بانی گنبد شاهزاد احمد بن قاسم و تاریخ بنای آن
- ۵۱۶ توصیف کتیبه‌های داخلی بقعه احمد بن قاسم
- ۵۱۷ سه مقبره در باغ گنبد سبز
- ۵۱۷ بناهای تاریخی در گنبد سبز
- ۵۱۸ توصیف گنبد جنوبی
- ۵۱۹ گنبد و سطی و نام مدفون در آن گنبد
- ۵۲۰ گنبد شمالی آنها و نام مدفون در آن
- ۵۲۱ مقبره مالون
- ۵۲۱ کاشی‌های گران‌بهای این امامزاده
- ۵۲۱ و اما اعقاب حسن بن علی العریضی
- ۵۲۲ بخش سوم: توصیف مشهد علی بن جعفر و کاشی‌های آن
- ۵۲۲ مدفن محمد بن موسی الکاظم علیه السلام در بقعه علی بن جعفر
- ۵۲۳ بقعه علی بن جعفر عریضی و کتیبه‌های آن

- ۵۲۳ بنای صُفَّه متصل به مشهد علی بن جعفر
- ۵۲۴ مدفن محمد بن قاسم الرضوی
- ۵۲۴ کاشی‌های گران‌بهای علی بن جعفر
- ۵۲۵ بخش چهارم
- ۵۲۶ قسمت اول: در ذکر حالات امام جعفر الصادق عليه السلام
- ۵۲۶ قسمت دوم: در ذکر حالات فرزند آن جناب اسماعیل و اعقاب وی
- ۵۲۷ سه فرقه اسماعیلیه
- ۵۲۷ قسمت سوم: ذکر فرقه‌های اسماعیلیه و معتقدات هر یک
- ۵۲۷ طایفه اسماعیلیه بر سه فرقه می‌باشند
- ۵۲۷ فرقه اولی
- ۵۲۸ فرقه دوم
- ۵۲۸ فرقه سوم
- ۵۲۹ قسمت سوم: در ذکر خلفای اسماعیلیه از مهدویه مصر و الموتیه ایران
- ۵۲۹ اما خلفای مهدویه مصر
- ۵۳۳ خلفا و سلاطین الموتیه
- ۵۳۶ قسمت چهارم: اعتقادات پیشوایان اسماعیلیه
- ۵۳۷ قسمت پنجم: در ذکر نسب ائمه اسماعیلیه در مصر و ایران
- ۵۳۸ قسمت ششم
- ۵۳۸ ذکر حالات میر محمد حسن الحسینی الشَّهیر به آقاخان محلاتی و اجداد
- ۵۳۸ کبار وی
- ۵۳۸ در بیان خاندان آقا خان
- ۵۳۸ حالات سید ابوالحسن خان کهکی محلاتی
- ۵۳۹ کشته شدن شاه خلیل‌الله در یزد
- ۵۳۹ حالات شاه خلیل‌الله محلاتی
- ۵۳۹ شهادت شاه خلیل‌الله در یزد
- ۵۴۰ شرح حال آقا خان با سرکار در قم

- ۵۴۱ وضع رقت‌بار سرکار در قم
- ۵۴۱ سیاست قاتلین شاه خلیل‌الله
- ۵۴۲ تظلم آقا خان به دربار قاجار و مال‌کار سرکار
- ۵۴۳ وصلت آقاخان با خاقان و حکمرانی او در قم و محلات
- ۵۴۵ عاقبت کار آقاخان در کرمان
- ۵۴۶ اما مال‌کار آقاخان در قلعهٔ بم
- ۵۴۷ موکب محمد شاه در آب‌گرم محلات قم
- ۵۴۹ حوادث غیرمترقبه در عرض راه
- ۵۵۰ مال‌کار آقاخان در هندوستان
- ۵۵۱ اخلاق و عادات و عملیات و لباس آقاخان در هند
- ۵۵۱ قسمت هفتم: حالات سید ابوالحسن الحسینی
- ۵۵۲ سه تن مدفون در خزانهٔ آستانه
- ۵۵۲ بخش پنجم: حالات امامزاده محمد دیباج
- ۵۵۳ قسمت اولی: در حالات محمد دیباج بن امام جعفر الصادق علیه السلام
- ۵۵۴ خروج علی بن محمد دیباج در شهر بصره
- ۵۵۵ حالات حسین بن علی بن محمد دیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام
- ۵۵۵ اما محمد جور بن حسین و اعقاب او به قم
- ۵۵۶ حالات علی بن حسین و اعقاب او در قم
- ۵۵۶ حالات محمد عزیزی مشهور به سید سربخش
- ۵۵۷ شرح حال امامزاده محمد عزیزی معروف به سید سربخش
- ۵۵۸ بقعه و مدفن سید سربخش
- ۵۵۹ اما اعقاب جعفر بن حسین
- ۵۶۰ شاهزاده جعفر بن حسین مدفون به مزرعهٔ مزدیجان قم
- ۵۶۱ بقعهٔ شاهزاده جعفر
- ۵۶۲ حالات امامزاده محمد جمال معروف به شاهزاده جمال
- ۵۶۳ بخش ششم: حالات شاه طاهر دکنی

گنجینه دانشوران

۷۲۶ - ۵۶۷

- ۵۶۹ [تقریظها]
- ۵۸۴ مقدمه در فهرست مندرجات کتاب
- ۵۸۵ بخش نخست
- در حالات حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مد ظله العالی - و فضلا
و مدرسین قم ۵۸۵
- ۵۹۳ بخش دوم
- در حالات فقها و روای و محدثین و دانشمندان قم و آنان که به جهاتی
با رجال این شهر ارتباط داشته‌اند به ترتیب قرون از قرن دوم هجری
تا این عصر ۵۹۳
- ۶۷۵ بخش سوم
- در حالات فقها و مجتهدینی که مرجعیت عامه داشته و شهرت جهانی یافته،
دارای آثار علمی هم می‌باشند از قرن یازدهم تا این تاریخ ۶۷۵
- ۶۹۱ بخش چهارم
- در بیان احوال مشاهیر وزرای قمی با اشاره به آثار آنان از صدر اسلام تا حال . ۶۹۱
- ۷۱۲ بخش پنجم
- در ذکر حالات رجال سیاسی قم از وکلای مجلسین (سنا و شورای ملی) از
آغاز مشروطیت ایران تاکنون ۷۱۲
- ۷۲۲ خاتمه
- ۷۲۲ پیرامون موقعیت قم
- ۷۲۳ جمعیت شهر قم
- ۷۲۴ حوزه علمیه
- ۷۲۴ مدارس قم
- ۷۲۵ منابع نفتی قم و ترقیات اخیر

رجال قم و بحثی در تاریخ آن

۷۲۷-۸۸۴

- ۷۲۹ تقریظ به قلم استاد مدرسی چهاردهی
- ۷۲۹ نگاهی به تاریخ قم
- ۷۳۲ تقریظ به قلم دانشمند محترم آقای پارسا تویسرکانی
- ۷۳۳ تقریظ به قلم فاضل محترم آقای محمدتقی علویان قوانینی
- ۷۳۶ مقدمه
- ۷۳۹ بخش یک، شهر قم از لحاظ وضع تاریخی قبل از اسلام
- ۷۴۳ وجه تسمیه قم
- ۷۴۴ قم در قرن اول هجری و قبل از ورود اشعریین
- ۷۴۷ اشعریان کیستند؟
- ۷۴۷ زندگی و سوابق آنها در قرن اول هجری و قبل از مهاجرت به قم
- ۷۵۴ ورود و سکونت اشعریان در ناحیه «کوم»
- پیمان‌نامه و میثاق اشعریان با ساکنین سرزمین «کوم» و روابط آنها در
ابتدای امر
- ۷۶۰ سرانجام روابط اشعریان و ایرانیان تیره می‌گردد و سران ایرانیان به فرمان
احوص کشته می‌شوند
- ۷۶۳ آبادانی شهر قم و وضع اجتماعی اشعریان و مردم دیگر شهر در قرون اولیه
اسلام و مسئله آب و عملیات عمرانی
- ۷۶۷ ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و دیگر علویان به شهر قم
- ۷۷۶ موقعیت شهر قم و اقتصاد کشاورزی و صنعتی آن
- ۷۸۱ بخش دوم، رجال قم
- ۷۸۷ «الف»
- ۷۸۹ «ب»
- ۸۰۳ «پ»
- ۸۰۴ «ت»

۸۰۵	«ج»
۸۰۶	«چ»
۸۰۶	«ح»
۸۲۱	«خ»
۸۲۶	«د»
۸۲۶	«ذ»
۸۲۶	«ر»
۸۲۸	«ز»
۸۳۰	«س»
۸۳۲	«ش»
۸۳۴	«ص»
۸۳۶	«ع»
۸۵۲	«غ»
۸۵۲	«ف»
۸۵۳	«ق»
۸۵۴	«ل»
۸۵۵	«م»
۸۸۲	«ن»
۸۸۳	«و»
۸۸۳	«ه»
۸۸۳	«ی»

بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و القمیین

۱۱۱۶-۸۸۵

۸۸۸	بخش اول
۸۹۲	اما وجه تسمیة قم از روایات و احادیث
۹۱۷	[فضائل اهل قم].

۹۲۱	بخش دوم
۹۲۱	تبرک جستم به ذکر پنج روایت و ۱۵ کرامت
۹۳۲	بخش سوم
۹۳۲	باب الف
۹۵۴	باب الباء
۹۵۶	باب التاء
۹۵۷	باب الجیم
۹۶۲	باب الحاء
۹۸۳	باب الخاء
۹۸۳	باب الدال
۹۸۴	باب الرءاء
۹۸۶	باب الزاء
۹۸۹	باب السین
۹۹۸	باب الشین
۱۰۰۰	باب الضاد
۱۰۰۲	باب الطاء
۱۰۰۴	باب العین
۱۰۳۹	باب الفاء
۱۰۴۰	باب القاف
۱۰۴۲	باب المیم
۱۱۱۲	باب النون
۱۱۱۳	باب الواو
۱۱۱۳	باب الهاء
۱۱۱۳	باب الیاء
۱۱۱۵	کتابنامه

نمایه‌ها

